بازرسی شد
۱۶-۲۷

بازدید شد
۱۳۸۴

۱۰۹۴۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: خلاصة المنهج جلد اول
مؤلف:
موضوع:
شماره ثبت: ۷۴۴۳۸
۱۲۰۲۵

شماره ثبت کتاب
۷۴۶۲۱
۵۹۰۳

خطی - فهرست شده
۱۲۰۲۵

کتابخانه مجلس شورای ملی تأسیس ۱۳۰۶

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمدی چون کلمات ربانی بی‌غایت شایستهٔ لطیفی است که از محض لطف ابدی بواسطهٔ وجود باجود احمدی بندگان را از بادیهٔ
ضلالت کفران بسر حد هدایت ایمان رسانید و شکری مانند معانی قرآن بی‌نهایت سزاوار کریمی است که از کمال کرامت
ازلی و عین عنایت لم یزلی بوسیلهٔ نور فرقان ذی‌شأن از ظلمت کدهٔ جهالت بفضای فضای معرفت راه نمود و از اشرف
مخلوقات گردانید و درود و ثنای معدود در خور فصیحی است که از روی فصاحت بیان وجوه قرآن و حسن معانی فرقان نمود
و صلوات نامحدود لایق بلیغی است که از درجه بلاغت کشف مجملات و تفسیر متشابهات آن فرموده و تسلیمات غیر متناهی و تحیات
نامتناهی بر آل اطهار و عترت اخیار او باد که هر یک از ایشان بمقتضای لسان صدق اصول دین متین و مبین فروع شرع مبین بوده‌اند و
مینمایند سیما جامع آیات ظاهره و آداب باهره محمد سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین   برادران صاحب ادراک
زاکیه مخفی نیست که اعلی امور سعادت اخروی و مصحح امور دنیوی است علم قرآن است چه آن ماخذ اصول شریعت مصطفوی و منشأ
فروع ملت نبوی است که عمل کردن آن سبب رستگاری دنیوی و عقبی است پس دانستن این علم شریف ضروری باشد و چون
تفاسیر ربانی و مجتهدی بجانب تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین که محتوی بر پنج مجلد است و در نقل قصه و بسط دهر رحمت
بر نمی کامل و تبلیغ شامل است بحث اختتام پذیرفت و بنظر کیمیا اثر بعضی از اخوان دینی حفظهم الله عن جمیع الملاهی والمناهی
رسیده و مقبول باعث بخاطر فاتر مؤلف و جامع این المفتقر الی غفران ربه اللطیف فتح الله بن شکرالله شیخ اما الشریف
الکاشانی عفی الله عنهما و وفق لما یحبه رسید که چون تفسیر مذکور منطوی است بر حل لغات و ترکیب نحو و اسناد
و نکات عربیه و مبنی بر کثرت ادله و براهین در ابطال مذهب مخالفین و دفع شبهات مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین و ذکر مذاهب علما و فقها و فضلا در مسایل کلامیه و فروعیه دینیه و بیان قصص مطوله و حکایات وارده
مقصود اهم سالکین و بحجت مطالعه آن بر برخی از اهل ایمان که بجهت شواغل و موانع روزگار از تحصیل علوم و آداب
محروم مانده بود متعسر بلکه متعذر بود و نیز بواسطه کثرت قصص اخبار بعضی از مطالعه آن ملال می‌یافتند عنان توجه ایجاب
التماس آن معطوف ساخته در اقتصار بر ترجمه قرآن فواید در این ترجمه که مسمی است بخلاصة المنهج بعد از ملاحظه اختصار و بیان
تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز اقوال معتبره مشهوره مفسرین در معانی قرآن که معتمد باشد در مذهب امامیه

تحریر خواهد یافت و از اسباب نزول قصص انبیا و فضل سوره و آیات بر وجهی که منقولست باسانید صحیحه بطریق نحو
الکلام نقل مذکور خواهد گشت و از قرآت معتبره بروایت یکی از عاصم که در میان عجم شهرت تمام دارد اقتصار خواهد رفت
و بعضی کلمات که حفص را با او طریق مخالفت هست و معنی کلام بسبب آن اختلاف تغیری یابد اشارتی خواهد شد
و پیش از شروع در مقصود مقدمه در سلک تحریر می‌آید که مشتمل باشد بر بیان احادیث و اخباری که دلالت میکند
بر ترغیب قرائت قرآن و دانستن معانی فرقان و چون بسبب ذکر احادیث ماثوره در هر باب و بیان ترجمه
هر یک از آن مرتبه کلام بطول میکشید از این جهت اکتفا بمضمون آن نموده میشود و از الفاظ احادیث که فارسی
زبانان را از آن حظی نیست فرو گذاشت میرود و منه الاعانة والتوفیق و هو خیر معین و رفیق از طرق موافق
و مخالف مرویست که حضرت رسالت پناه در حین وصیت فرمود که در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم یکی کتاب
خدا است و دیگر اهل بیت من هر گاه متمسک باین هر دو میشوید گمراه نشوید و این هر دو از هم جدا نشوند تا آنکه در کنار
کوثر بمن برسند و در حدیث قدسی آمده که هر که مشغول شود بتلاوت قرآن و بواسطه آن اشتغال تقاضا ننموده
و حاجت خود از من و چیزی که من بهترین عطا میکنم از آنچه که مر سایران را عطا فرمایم و نام او در زمره صابران و حامدین ثبت
کنم و حاجت او را روا کنم و عبد الله بن مسعود از پیغمبر نقل کرده که قرآن خوان اعیان ضیافت که این جمیع بندگان
دعوت فرموده پس از خوان نعمت او بهره مند شوید و هر چند توانید فایده از آن فرا گیرید چه قرآن ریسمانیست محکم که هر که دست
در آن زند هرگز از رحمت و مرحمت خدا محروم نشود و نوریست روشن که گمراهان را بمنزل مقصود رساند و شفایست
نهایت که دردمندان و مستمندان جمیل را از دوا و اشفا معرفت شفای کامل حاصل میشود و نجاتی است که هر که تابع او
شود مرتبه بلند ودرجه ارجمند میرسد بس تلاوت این نمایند تا او بجای هر حرفی از آن ده حسنه بنویسد و نمیگویم که الم یک حرف
است بلکه میگویم که الف یک حرف و لام یک حرف و میم یک حرف است و حفص بن غیاث از ابی عبدالله روایت کند که او
گفت که من از علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما شنیدم که میفرمود که قرآن خزینهای علم خدا است
پس هر گاه در آن خزانه را بگشاید باید که در آن نظر کنی و از دریای منفعت آن در مجاهدین کنی و عبد الله بن عباس   معرفت
از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرمود که شما بزرگوارترین امت من خوانندگان
قرآن اند و بعد از آن جماعتی که در شب مشغول عبادت باشند و محمد بن یعقوب از رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که حق سبحانه و تعالی او را در دانستن قرآن توفیق دهد و تصور نماید که کسی دیگر را
بهتر از آنچه او را عطا کرده کرامت فرموده پس تحقیر امری عظیم کرده باشد که یاد او را زایل و گشته و هر گاه
که کارهای دنیا بر شما مشکل شود و طریق معاش و معاد بر شما پوشیده گردد دست در قرآن زنید تا حاجت دنیا
و آخرت شما روا گردد و هر که او را پیش نماز سازد و تلاوت کنند و بر خلاف طریق آن رود و او را بدوزخ کشد
و هر که باین تکلم کند همیشه راست گفتار و درست کردار باشد و هر که بمیان آن حکم کند با عدل و داد باشد و از راه
راست بگردد و هر که آن را وسیله طریق و بنیاد آخرت خود سازد بر او دنیا و آخرت رسد و در زمره صالحان

باشد و حارث بن اعور از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که من از رسول صلعم شنیدم
که میفرمود زود باشد که فتنهای عظیم در میان امت من پیدا شود من گفتم یا رسول الله چه چیز از آن فتنها ایمن توان بود فرمود
بکتاب خدا که در وی است خبر آنان که پیش از شما بوده‌اند و خبر آنها که پس از شما باشند و حکم آنچه در میان شما واقع میشود و خواهد شد
و از بسیاری مردمان اثر نگرداند و عالمان از دریای معرفت آن سیر نشوند و از بسیاری تکرار کهنه نگردد و هر که آنرا
کند بزرگ گرداند خدای تعالی او را و در هم شکند و هر که طلب رستگاری از غیر آن کند حق تعالی او را گمراه گرداند و لیث بن سلیم
روایت کرده از حضرت پیغمبر صلعم که فرمود که روشن سازید خانهای خود را بخواندن قرآن و مگردانید آن خانهای خود را مانند
سازید چنانکه روش یهود و نصاری است که نماز در مسجدهای خود میگذارند و خانهای خود را معطل میسازند و بدانکه
که هر که در خانه تلاوت بسیار کند خیر و برکت در او بسیار باشد چه قرآن بر خوردار میسازد اهل خود را و اهل آسمان را روشن
میگرداند چنانکه ستارگان روشن میسازند اهل زمین را و از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که هر گاه مسلمانی در خانه خود
تلاوت قرآن نماید اهل آسمان او را بیکدیگر بنمایند چنانکه اهل دنیا ستارگان درخشنده را در آسمان بیکدیگر بنمایند و نیز
فرموده که من تعجب میکنم از کسی که در خانه قرآن باشد و خدای تعالی شیطان را از آن خانه دور نگرداند و نیز آنحضرت فرموده که
کمینه مؤمن نمیرد تا آنکه قرآن را بداند یا در رفتن آن باشد از امام علی بن موسی الرضا ع منقولست که حضرت رسول صلعم
فرمود که خانهای خود را نصیبی از تلاوت قرآن بدهید هر که در خانه تلاوت قرآن نماید کارهای دشوار اهل آن خانه آسان گردد
و خیر و برکت در آن خانه بسیار شود و هر که در او تلاوت نکنند کارها بر اهل آن خانه تنگ شود و خیر و برکت در او کم گردد و ساکنان
آن بی برکت باشند و انس بن مالک از پیغمبر صلعم روایت کند که اهل قرآن قاریانند و اهل خدایند که اهل القرآن اهل الله و از
مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه اویند و بهترین عبادتی که بنده مؤمن کند خواندن قرآنست حسن دیلمی در کتاب خود از
رسول صلعم نقل کرده که خواندن قرآن افضل است از ذکر و دیگر نفل از روزه و روزه سپر پیش دوزخست و نیز آنحضرت فرموده
که خواننده قرآن از هر حرفی که در نماز خواند اگر ایستاده صد حسنه است و اگر نشسته پنجاه و اگر در غیر نماز است با طهارت بیست
و پنج حسنه دارد و بی طهارت ده حسنه و از حسین بن علی علیهما السلام روایتست که هر که در شب ختم قرآن کند فرشتگان
تا وقت صبح بر او صلوات فرستند و برای او استغفار کنند و اگر در روز ختم قرآن کند فرشتگان که نگهبان اویند تا
شب از برای او طلب آمرزش کنند و او را دعا مستجاب شود و ثواب ختم قرآن او را بهتر باشد از آنچه در میان آسمان تا زمین
و از ابی عبد الله ع روایتست که هر که قرآن خواند گویا پیغمبر در میان دو پهلوی او جا گرفته و بمرتبه پیغمبری رسیده الا آنست
که وحی باو نازل نشده و ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کرده که قاریان قرآن مهتران و بهتران اهل بهشت
خواهند بود و در تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که پدر و مادر قاری را تاجی بر سر نهند که نور آن ده هزار ساله راه رود
و دو حله بپوشانند که قیمت دنیا هیچ کمترین تاری از آن مقابل صد هزار دنیا باشد با آنچه در وست از نعیم و چیزهای
نفیس و پادشاهی خلد برین را در نامه نوشته بدست قاری دهند و او را گویند قرآن بخوان و بالا میرو که منزل تو
نزد آخر آیتی خواهد بود که از ختم نمائی و چون پدر و مادر او بهره دو حله خود و تاج عزت را بر سر خود ببینند گویند ظاهرا

که هرگاه استماع حرفی کنند ... کتاب خطا از برای ... نویسند و ... کنند و در جواب دانند و از حضرت رسول صلعم مرویست صح

این شرف و بزرگواری ما از کجاست که گردانیده مرتبه شود که با این درجه رسیم کرام الکاتبین در جواب گویند
که این ثواب آنست که فرزند خود را تعلیم قرآن کرده‌اید و نیز از حضرت رسالت صلعم مرویست که چون معلم بسم الله را
تلقین متعلم نماید حق تعالی او را و متعلم را و پدر و مادر متعلم را از آتش دوزخ بری گرداند که هیچ گناه در نامه اعمال ایشان نماند
از آنحضرت صلعم سؤال کردند که بهترین عملی که بنده مؤمن کند کدامست فرمود که الحال و المرتحل گفتند حال و مرتحل چیست
فرمود که ختم قرآن کردن و باز از اول گرفتن و ابتدا کردن و بدانکه قاری را سنت است که قراءت را با آواز خوش کند
قراءة
علقمه بن قیس روایت کند که من با آواز خوش قرآن میخواندم عبد الله مسعود مرا طلبید و گفت که با آواز خوش تلاوت کن
پدر و مادرم فدای تو باد بخوان گفت دیگر قراءت کن که من از رسول صلعم شنیدم که میفرمود آواز نیکو زینت قرآنست و انس بن مالک
نیز از حضرت رسول صلعم روایت کرده که هر چیزی را زیوری است و زیور قرآن آواز خوشست و عبد الرحمن بن سائب
گفت که سعد بن ابی وقاص نزد من آمد و گفت ای برادر شنیده‌ام که قرآن را با آواز حزین میخوانی گفتم بلی و الحمد لله علی ذلک گفت
من از رسول صلعم شنیدم که گفت قرآن را با آواز حزین خوانید که قرآن بجهت حزن خلق نازل شده و تا ... بخوانید
محزون ساخته سجده ... پس هر گاه که قراءت کنید گریه نمائید و اگر گریه نیاید خود را بر گریه وا دارید و بحسن صوت
و حزن خوانید و نیز سنت است که قاری قراءت از روی مصحف کند و اگر چه حافظ باشد تا او را ثواب خواندن و ثواب
نظر کردن باشد چنانکه اسحق بن عمار روایت کند که من از ابی عبد الله ع پرسیدم که یا ابن رسول الله من حافظ قرآنم تلاوت
از روی مصحف کنم یا از ظهر قلب فرمود از روی مصحف بخوان نشنیده که نظر در قرآن کردن عبادتست و هم از صادق ع که چند چیز مرویست
شکایت میکنند بخدای عز و جل یکی مسجد خراب که اهل آن در آن نماز نکنند دوم عالمی که در میان جاهلان باشد و ایشان
اطاعت او نکنند سیوم مصحفی که در خانه نهاده باشد و گرد بر آن نشسته باشد و کسی آنرا نخوانده و نیز از آنحضرت روایت
است که هر که از روی مصحف قرآن خواند از نور چشم بر خوردار شود و از پدر و مادر او تخفیف عذاب شود اگر چه کافر بوده باشند
باید که قاری مداومت بر تلاوت کند تا بسبب فراموشی قرآن در روز قیامت حسرت نخورد و عبد الله بن سنان از یعقوب
احمر روایت نموده که ابی عبد الله ع گفت اگر شخصی سوره را فراموش کند فردای قیامت آن سوره بنیکوترین صورتی
خود را بر او عرض کند و با درجه بلند خود را بنماید او گوید سلام الهی بر تو باد چه کسی با این صورت زیبا و زینت دلربا
... آن سوره گوید منم فلان سوره ام که در دنیا تلاوت آن میکردی و بعد از آن مرا گذاشتی و فراموش کردی
اگر ترک من نمیکردی باین درجه عالیه امروز تو میرسیدی او در این صورت اندوه و حسرت خورد و تأسف و را فایده ندهد
و پنهان نیست که مقصود از قراءت قرآن بجهت یاد گرفتن معنی آنست تا بدستور امر آن عمل کند و از نواهی پرهیز و بسیاری لفظ
را با معانی جمع کند تا تمام ثواب قرائت کردن و هم اجر معنی دانستن آن داشته باشد ابن عباس گوید که هر که قرآن خواند
و تفسیر نشناسد بمنزله کسی باشد که نداند که چه گوید و حسن بصری گوید که سوگند میخورم بخدای که خدای تعالی هیچ آیتی نفرستاده الا که خواست
که معانی آنرا بدانند و بآن عمل نمایند و عارف شوند اکنون وقت شروع است در مقصود بعون الملک المعبود سوره فاتحة
الکتاب از ابن عباس روایتست که هر چیزی را اصلیست اصل دنیا مکه است و اصل آسمانها هفتمست و اصل زمینها ...

است که هر که ... قرآن خوانده
از قرآن و بعد از آن ...
قراءة

هفتمست و اصل بهشتها بهشت عدن و اصل دوزخ درکه هفتم و اصل مخلوقات آدم و اصل پیغمبران نوح و اصل پیغمبران [illegible] و اصل
بنی اسرائیل یعقوب و اصل کتابها قرآن و اصل قرآن فاتحه و اصل فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم و از حضرت پیغمبر صلعم روایت
که فاتحه شفای جمیع دردها و بیماریهاست و ابو سلیمان روایت کند که با رسول خدا صلعم بغزا رفته بودیم مردی در میان ما صرع پیدا
کرد یکی از اصحاب سوره فاتحه در گوشش خواند و برو دمید و شفای تمام یافت این واقعه بعرض آنحضرت رسانیدند فرمود
این سوره اصل قرآنست شفای همه دردهاست و مرضها و مسلم بن حجاج در صحیح خود روایت کرده و از پیغمبر صلعم که حق تعالی
فرمود که من فاتحه را قسمت کرده ام میان خود و میان بنده خود و نصفی از برای بنده خود هرگاه بنده گوید بسم الله الرحمن
الرحیم حق تعالی گوید بنده من ابتدا بنام من میکند بر من واجب شد که جمیع کارهای دنیا و آخرت ورا بر او تمام کردانم
و در مال و برکت دهم و چون گوید که الحمد لله رب العالمین حق سبحانه و تعالی فرماید بنده من بثنا و ستایش من مشغول
شد و چون گوید الرحمن الرحیم خدای تعالی خطاب کند که بنده من مرا سپاس و ستایش و مدح میگوید و در زبان خود
می سازد و چون گوید مالک یوم الدین حق تعالی خطاب فرماید که بنده من بزرگی و بزرگواری من میگوید و چون گوید ایاک نعبد و ایاک
نستعین خدای تعالی گوید اینست میان من و میان بنده من و این عهدیست که در روز الست از او فرا گرفته ام و این [illegible]
مذکوره مخصوص منست [illegible] و چون گوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر حق سبحانه و تعالی فرماید که صفات
منست و بر من واجبست که او را براه راست رسانم و جمیع حاجتهای او را روا کردانم و از رسول صلعم نقلست که فاتحة الکتاب
گنجیست از گنجهای عرش و افسون جمیع گزندگان و دردمندانست و امام جعفر صادق صلعم روایت کرده که هر که فاتحة الکتاب
بر [illegible] بخواند [illegible] ابو سعید خدری روایت کند که من با جمعی از مسافران بقبیله گذر
کردیم یکی از ایشان را دیدیم مار گزیده بود و چاره و علاج نمیدانستند یکی از ایشان از ما طلب علاج آن کرد و گفت [illegible]
قبول نمود که [illegible] علاج او نمایم یکی از یاران ما فاتحه بر آن مار گزیده خواند و دست بر آن عضو نهاد و فی الحال شفا یافت [illegible]
گوسفند [illegible] و ابی بن کعب روایت کرده که هر که فاتحه را بخواند ثواب قرائت چهار دانگ قرآن [illegible] روایت
دیگر آمده که ثواب قرائت جمیع قرآن بدو دهند و ثواب کسی که بجمیع مومنان صدقه کرده باشد نیز باو دهند و از ابی [illegible] منقولست
که فاتحه را نزد رسول صلعم میخواندم آنحضرت فرمود که بحق آنکه مرا بحق فرستاده که حق تعالی مثل این سوره در توریت و انجیل و زبور
و قرآن فرو نفرستاده و هر که آنرا بخواند جمیع مقصودات دنیا و آخرت او روا کرده [illegible] و محمد بن مسعود عیاشی از رسول صلعم
روایت کرده که آنحضرت جابر بن عبدالله انصاری را گفت که ای جابر ترا تعلیم کنم سوره که خدای تعالی در کتاب خود
فرو فرستاده جابر گفت بلی یا رسول الله فرمود که آن فاتحة الکتاب است که شفای همه دردهاست و مرویست از امیر المومنین علی
روایتست که حق تعالی پیغمبر را برگزیده است از همه بندگان و او را بفاتحة الکتاب کریم و بزرگوار ساخته و هیچ پیغمبر را
در این کرامت و بزرگواری با او شریک نساخت که سلیمان پیغمبر را که از جمله این سوره بسم الله الرحمن الرحیم عطا نمود چنانکه
زبان بلقیس از این خبر داد و گفت انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم هر که قرائت
فاتحه کند خدای تعالی بهر حرفی از آن حسنه با او کرامت فرماید که بهتر از جمیع دنیا باشد حذیفه یمانی روایت کرده که قومی [illegible]

و نصفی برای خود

بعون ح

عذاب بر ایشان واجب شده بود طفلی از ایشان در مکتب داوند و او الحمد لله رب العالمین قرائت کرد حق تعالی
برکت آن عذاب از ایشان مدت چهل سال متاخر ساخت ابن عباس روایت کرده که من نزد پیغمبر صلعم بودم ناگاه فرشته
نزد آنحضرت ظاهر شد و گفت بشارت باد ترا یا محمد دو چیز را بتو داده اند که هیچ پیغمبری نداده اند و آن فاتحة الکتاب و آخر سوره
بقره است یعنی از آیه امن الرسول تا آخر هیچ حرفی نیست و نخوانی مگر داده شوی آنچه طلبیده از حق تعالی و در خبر آمده که خدای تعالی
صد و چهار کتاب را از آسمان فرو فرستاده و از آنجمله توریت و انجیل و زبور و قرآن را برگزیده و علوم همه کتابها در آن
درج کرده و بعد از آن چهار کتاب قرآن را برگزیده ثواب و برکات دنیا و آخرت در آن مندرج گردانید بعد از آن همه
علوم و برکات و ثواب قرآن را جمع گردانید و در سوره مفصل که از سوره محمد است تا آخر قرآن وضع نمود و بعد از آن
فاتحه را اختیار کرد و جمله آن علوم و برکات و مثوبات تلاوت و نهایت معانی آن را در وی جمع کرد پس هر که فاتحه را تلاوت
کند و بخواند چنان باشد که صد و چهار کتاب خدای تعالی خوانده باشد و هر که بمعنی وی رسد چنان باشد که همه معانی آن کتب را دانسته
باشد و از اینجاست که ابن عباس از امیر المومنین صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود که ای عبد الله اگر جمیع معانی فاتحة الکتاب را
بنویسم هفتاد شتر از آن پر بار کنم و نیز از ابن عباس رضی الله عنه گفت که حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلعم از اول شب تا صبح
تا صبح برای من تفسیر فاتحه میگفت هنوز از تفسیر بای بسم الله درنگذشته بود و بعد از آن آنحضرت فرمود که من نقطه ام که در زیر بای
[illegible] و روایت آمده که ابلیس لعین در جمیع عمر خود چهار نوبت مضطرب و پیچ و تاب گشته و ناله و افغان در گرفته اول وقتی که طوق لعنت
بر گردن او فرود آمد دوم زمانی که او را از بهشت بیرون کردند سیوم ساعتی که حضرت رسالت صلعم مبعوث گشت چهارم زمانی که فاتحة
الکتاب نازل شد و چون از حقوق قرآن یکی آنست که قاری در وقت تلاوت که قدم در حریم حرم قرآن نهد ابتدا باستعاذه
نماید بدلیل قوله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم تا از وسوسه شیطان ایمن باشد از جهت [illegible]
از شروع در تفسیر فاتحه ابتدا باستعاذه نموده و در معنی آن اشارتی میرود اعوذ بالله پناه میگیرم بمعبود یکتا و خداوند بیهمتا
من الشیطان از شر وسوسه دیو سرکش که از فرمان حضرت عزت باز و از رحمت الرحیم رانده شده و از روضه جنت [illegible]
باز گشته از طبقات آسمان چه هرگاه که قصد آسمان کنند بجهت شنیدن کلام فرشتگان آن ستارگان بر وی زنان [illegible] شود
و از آن منع نمایند و بالجمله استعاذه سبب رستگاری دنیوی و اخرویست و قرب مرتبه نزد حضرت باری و انجاست که همه [illegible]
بوسیله استعاذه بمقام قرب الهی رسیده اند و بر همه کفار غالب گشته اند چنانکه نوح صلعم وقتی که گفت رب انی اعوذ بک ان
اسئلک ما لیس لی به علم حق تعالی خلعت سلامت و برکت در وی پوشانیده و گفت فرمود یا نوح اهبط بسلام منا و برکات
علیک و ابراهیم خلیل صلوات الله علیه وقتی که نمرود او را در آتش انداخت گفت اعوذ بالله [illegible] خلقنی فهو [illegible]
حق تعالی آتش را بر وی گلزار گردانید یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و او را خلیل خود ساخت که و اتخذ الله ابراهیم خلیلا و یوسف
صدیق با حق تعالی مناجات کرد که معاذ الله ربی حق تعالی او را از مکر زنان نگهداشت چنانکه میفرماید کذلک لنصرف عنه
السوء و الفحشاء و موسی مناجات کرد که انی عذت بربی ان ترجمون حق تعالی او را کلیم ساخت و کلم الله موسی تکلیما

و مادر مریم گفت اِنّی اُعِیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ و حق تعالی مریم را که مادر او گذر پذیران بود با وعطا فرمود و
حق گفت وَ تَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ و مریم هم نیز در وقتی که گفت اِنّی اَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْکَ اِنْ کُنْتَ تَقِیًّا حق تعالی عیسی را
بمریم داد و بجهت دفع تهمت بروح الله امر کرد که در وقت تولد گفت اِنّی عَبْدُ اللّٰهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا و خاتم انبیا
حضرت محمد مصطفی صلعم وقتی که گفت رَبِّ اَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطِینِ وَ اَعُوذُ بِکَ رَبِّ اَنْ یَحْضُرُونِ حق تعالی
او را بمقام او ادنی رسانید و در حق او فرمود که ثُمَّ دَنا فَتَدَلّٰی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی و او را شفیع همه مخلوقات
گردانید و در حق او گفت وَ ما اَرْسَلْناکَ اِلّا کافَّةً لِلنّاسِ و او را رحمت عالمیان گردانید که وَ ما اَرْسَلْناکَ اِلّا
رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ و منصب شفاعت خاص او کرد که عَسٰی اَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً و بجهت استعاذه او بود که ذریه
طاهره او را ائمه معصومین گردانید و در حق ایشان فرستاد که اِنَّما یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ
یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً این بنده مومن نیز باید که باین کلمات استعاذه نماید تا بمقام رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ رسد و مقرب درگاه
الهی شود و از معقل بن یسار مرویست که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که در وقت صبح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و سه آیه از آخر سوره الحشر بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته موکل گرداند که بر وی صلوات فرستند تا شب و اگر در آن
روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر در وقت شام باین طریق بخواند همین ثواب بیابد و از ابن عباس مرویست که حق تعالی
اول رسول خود را باستعاذه امر کرد و بعد از آن فرمود بنام ما ابتدا کن باین وجه بِسْمِ اللّٰهِ بنام خدائی که
بوجوب وجود جامع جمیع صفات کمال پرستش است الرَّحْمٰنِ بسیار بخشنده بر خلقان در دنیا بدادن وجود و حیات و ارزاق
و سایر نعمت تا بوسیله آن شناخت او حاصل کنند و بعبادت او مشغول شوند الرَّحِیمِ نیک بخشاینده بر بندگان در آخرت
بمغفرت و رسانیدن ایشان بروضه جنت از عکرمه روایتست که الرحمن یک جزو رحمتست و الرحیم صد جزو و مصدق اینست
قول حضرت رسالت پناه صلعم که خدا را صد جزو رحمتست و از جمله آن یک جزو را بدنیا فرو فرستاده و در میان خلقان پراکنده
ساخته و هر رحمتی و نعمتی که در دنیاست همه از آن یک جزو رحمتست و نود و نه جزو دیگر را در خزانه احسان خود ذخیره نهاده و در آخرت
آن یک جزو را با این نود و نه جزو ضم کند و آن را صد جزو کامل گرداند و بر بندگان نثار کند و در خبر آمده که حق سبحانه و تعالی رحمن
است نسبت بجمیع مردمان از مومن و کافر و نیکوکار و بدکردار باین معنی که خالق و رازق همه است و رحیم نسبت بمومنان است
و جهت توفیق دهنده ایشان است در طاعت و آمرزنده ایشانست و رساننده بروضه رضوان و فریادرس ایشان
در تاریکی قبر و در وقت حشر و فزع و نامه خواندن و خوف میزان چنانچه از حضرت رسول صلعم مرویست که چون بنده مومن را در قبر
در آرند و سر قبر را بپوشند و دوستان و مصاحبان همه بازگردند و او را در کنج لحد تنگ و تاریک تنها بگذارند حق تعالی از
روی لطف و بنده نوازی خطاب کند با وی که ای بنده من درین کنج لحد تنها ماندی آن دوستان و یاران که از برای
ایشان در حق من عصیان کردی و رضای ایشان را برضای من اختیار کردی ترا اینجا تنها بگذاشتند امروز رحمت
شامل خود ترا بنوازم چنانکه همه خلایق از آن تعجب نمایند پس بفرشتگان خطاب فرماید که ای ملائکه من این بنده مومن غریب

ولکن

بی کس و بی یار از وطن و دیار خود جدا افتاده و از خویشان دور شده و اکنون درین کنج لحد مهمان ماست بروید و او را دلجوئی
نمائید و دری از بهشت بر روی او بگشائید و قبر او را واسع و پر نور گردانید و انواع ریاحین و میوه و طعام بهشت نزد او حاضر نمائید
و بعد از آن او را بمن باز گذارید که من مونس و همنشین او خواهم بود تا روز قیامت و نیز از حضرت رسول صلعم منقولست که چون
روز قیامت شود بنده از اهل ایمان را حاضر کنند و فرمان آید که قبه زنید و بنده مرا بر آنجا نشانید و بعد از آن او سبحانه و تعالی
بوی خطاب کند که ای بنده من نعمت را سرمایه معصیت ساختی و خیانت کردی نعمت را بر تو زیاده گردانیدم تو در عصیان خود افزودی
بنده در خجالت سر در پیش افکند خطاب آید که ای بنده من مرو که همان ساعت که معصیت کردی من ترا آمرزیدم و قلم عفو بر
آن کشیدم و بنده دیگر حاضر کنند و بجهت بسیاری گناه و در امر زش نماند وی از خجالت خود بگرید و او را حق تعالی فرماید ای بنده
آن روز گناه می کردی و میخندیدی ترا از شمار نساختم امروز که گناه نمیکنی و تضرع و زاری میکنی چگونه ترا عذاب کنم بتمامی آمرزیدم
و رخصت دخول جنت دادم و از اهل البیت علیهم السلام نقلست که چون روز قیامت رسد حق تعالی جمیع اهل ایمان را
در یکجا جمع کند و خطاب کند با ایشان که من از همه حقوق که در ذمت شما داشتم گذشتم شما نیز هر حقی که در ذمت یکدیگر دارید
از آن گذرید و بجنت در آئید و نیز از حضرت رسول صلعم روایتست که امت مرا در روز قیامت در موقف حساب بدارند و عملهای
ایشان را در ترازوی عمل نهند و حسنات ایشان بر سیئات بیفزاید امتان پیغمبران گذشته گویند که امت محمد را با وجود کمی عمل
حسنات ایشان افزون شد پیغمبران ایشان گویند بجهت آنکه ابتدای کلام ایشان سه نام است از نامهای الهی که گران
سه نام در کفه ترازو نهند و همه حسنات و سیئات فرزندان آدم را در کفه دیگر آن سه نام بر همه بچربد و آن سه نام بسم الله الرحمن
الرحیم است و در خبر است که چون بنده مومن قدم بر صراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم او چون یخ فسرده شود و گوید که ای مومن
زود بگذر که نور ایمان تو شعله مرا فرو نشاند و از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کنند که مومنان گناهکار را بر در جهنم برند و
بوی آتش را بایشان رسانند تا وقت بیرون آمدن آنگاه خطاب آید بفرشتگان که من ایشان را بفضل و کرم و رحمت
خود به بهشت بردم که دریای رحمت من بی پایانست و فضل و احسان من بی نهایت و نیز از ابن عباس روایتست که حضرت
رسالت پناه صلعم فرمود که هر گاه معلم با کودکی امر کند که بسم الله الرحمن الرحیم بگوید حق تعالی برات آزادی از دوزخ بر
کودک و پدر و مادر و معلم او بنویسد آورده اند که رسول خدا صلعم روزی بگورستان بقیع گذر کرد و نزدیک قبری رسید صحابه
را فرمود تعجیل کنید صحابه تعجیل از آنجا بگذشتند و در وقت بازگشتن چون بآنجا رسیدند آهسته گذشت و تعجیل نکرد صحابه از حضرت صلعم
که تعجیل نمیکنید گفتند یا رسول الله تو در وقت رفتن تعجیل فرمودی فرمود که بلی شخصی را عذاب میکردند طاقت استماع ناله و فریاد
او نداشتم اکنون حق تعالی بر وی رحمت فرمود گفتند یا رسول الله سبب عقوبت و رحمت وی چه بود فرمود که مردی فاسق بود و او را طفل
بود و آن طفل تا این ساعت اینجا عذاب میکشید کودک او زنده مانده بود و درین زمان او را بمکتب داده معلم او را تعلیم بسم الله
الرحمن الرحیم کرد و کودک که قرائت آغاز بر زبان راند خطاب حضرت عزت در رسید بفرشتگان عذاب که دست از گنهکار بدارید
و عذاب مکنید که روا نباشد که پسر او در یاد ما باشد و او را عذاب باشد و از ابن مسعود روایتست که پیغمبر صلعم فرمود که هر که خواهد که حق تعالی او را
از زبانه دوزخ که نوزده است برهاند باید که مداومت بر بسم الله الرحمن الرحیم مشغول شود که نوزده حرف است تا حق تعالی هر حرفی را

وزان بسبری سازد و از برای دفع هر یک از آنها چون نوزده فرشته اند زبانیه اند و این نوزده حرف علامت رحمت است
و رحمت حق سبحانه بر غضب او غالب است و نیز از آن حضرت صلعم منقولست که هر که این آیت را بخواند حق تعالی او را بعدد هر حرفی
از آن چهار هزار حسنه بنویسد و چهار هزار سیئه محو کند و چهار هزار درجه بردارد و در نقل صحیح آمده که هر که در وقت طعام بسم الله نگوید
شیطان از آن تناول کند و اگر نگوید با او در طعام شریک شود و اگر در وقت جماع کند بسم الله نگوید
او و خیان پیدا شود و از شر ایشان ایمن گردد و نیز از حضرت صلعم روایت است که چون امت را بقیامت بنده و کار او را امر شود که بدوزخ
رود چون بکنار دوزخ رسد گوید بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ نهد آتش دوزخ هفتاد هزار ساله راه از وی بگریزد
و در روایت آمده که در روز قیامت بنده را بحساب آورده اند و نامه عمل وی که پر از گناه باشد بدست چپ او دهند
در وقت گرفتن آن بر سبیل عادت که در دنیا کرده باشد بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و نامه را باز چون بگشاید از آن سیئات
هیچ نوشته نبیند گوید در اینجا چیزی نوشته نیست ملائکه گویند در این همه سیئات و خطایا و عملهای بد تو نوشته بود
اما از برکت بسم الله الرحمن الرحیم زایل گشت منقولست که عارفی وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم را بر کفن او بنویسند تا چون
قیامت شود و همه مردمان از قبر برخیزند گوید بار خدایا برای ما کتابی فرستادی و در اول او بسم الله الرحمن الرحیم ثبت کردی امروز
با اول کتاب خود با ما معامله فرما و مرویست که پیغمبر صلعم فرموده که هر کاری بزرگ که در وی ابتدا بنام خدا نکنند آن کار ناتمام بود
از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت است که این آیت نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن و نیز آورده اند که قیصر روم
درد سر داشت هر چند طبیبان بمعالجه آن کوشیدند فایده نداد تا آخر نامه نوشت بجانب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و درست
و صورت حال بعرض رسانید حضرت طاقیه نزد وی فرستاده فرمود که از سر برنهد تا شفا یابد قیصر چون از سر برنهاد فی الحال
شفا یافت و از این معنی متعجب شده فرمود تا آن طاقیه را بشکافتند در آنجا کاغذی دیدند بر آن نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم
و در کوشک وی این کلمه بزرگوار بود فی الحال مسلمان شد و در خبر است که فرعون پیش از آنکه دعوی خدایی کند امر کرده بود که
بر در کوشک وی این کلمه بزرگوار نوشته بودند و در بعضی تفاسیر آمده که جبرئیل عم نوشته بود چون فرعون دعوی خدایی کرد
موسی علیه السلام از ایمان او نا امید شد شکایت وی را بحضرت حق عرض کرد خطاب آمد که ای موسی تو نظر بر کفر او داری و ما بآن
نوشته نظر میکنیم و آن کار عظیم است که در کوشک وی نوشته شده و سوگند بعزت و جلال من که تا آن کلمه در آنجا نوشته باشد
او را عذاب نکنم و چون خدای تعالی خواست که او را غرق کند اول آن نوشته را از آن کوشک زایل گردانید و بعد از آن غرقش داد
و آن اعمیست بر مشغول شدن بحمد و شکر او از آنحضرت و سبحانه بعد از بسم الله طریق کیفیت حمد را تعلیم بنده گان کرده فرموده که
الحمد لله یعنی ماهیت و حقیقت ثنا مر ستایش جمیل و مدح جلیل که از او بود و هست و خواهد بود ثابت است مر خدای را
که موصوفست بجمیع اسماء حسنی و صفات کمال سعید بن حاطب از فضل الله کفت ابی عبد الله علیه السلام که مراد ماهی [illegible]
بجمیع مقاصد از این تعلیم فرمایی فرمود که حق تعالی را بلفظ الحمد لله ستایش نمایی و از پیغمبر صلعم مرویست که هر کاری که اول آن
نابشد ابتر و ضایع شود و با خیر نرسد و نیز از آنحضرت نقلست که سبحان الله نصف ترازوست و الحمد لله تمام آن یعنی ثواب الحمد دو برابر

سبحان الله است و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که رسول صلعم فرموده که چون بنده مؤمن بگوید که الحمد لله کما هو اهله و منتهی فرشتگان
از نوشتن ثواب آن عاجز آیند از جانب الهی خطاب آید که چرا ثواب این کلمه که بنده من بر زبان راند در نامه اعمال وی ثبت نکردید
گویند خداوندا ما چه دانیم که ثواب گفتن این کلمه که شخص مستحق و اهلیت چه قدر است بچه ترتیب ثبت نماییم حق تعالی فرماید که شما آن کلمه
ثبت نمایید بر من لازم است که ثواب چندان که سزاوار حضرت باشد کرامت کنم و نیز از آنحضرت صلعم مرویست که هر گاه حق سبحانه نعمتی بر بنده
کند و او در مقابل آن الحمد لله گوید حق تعالی با فرشتگان خطاب کند که نظر کنید به بنده من که او را چیزی حقیری عطا کرده ام
او برابر آن کلمه الحمد بر زبان راند که شامل همه حمدها و مقابل نعمتهای غیر متناهی است بر من لازم است که در آخرت نعمتی غیر متناهی با او دهم
منقولست و از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که در وقت صبح چهار بار بگوید الحمد لله رب العالمین وی ادا کرده شکر نعمت آن روز
آورده باشد و هر گاه در شب بگوید شکر نعمت آن شب ادا کرده باشد آورده اند که چون نوح پیغمبر علیه السلام از طعام فارغ شدی گفتی الحمد لله
و چون آب آشامیدی گفتی الحمد لله و چون جامه پوشیدی گفتی الحمد لله و چون سوار شدی گفتی الحمد لله بجهت آن حق تعالی در حق او
فرموده انه کان عبدا شکورا و چون باعث حمد اوصاف جمیله و صفات کامله است از تخصیص حمد حق سبحانه و تعالی بعد از ذکر جمع
صفات کمال خود و بر آن دلیل آورده و جزء دیگر رب العالمین یعنی حقیقت حمد مر خدای راست که آفریننده و پرورنده همه عالمیانست از فرشتگان
و پریان و آدمیان و سایر حیوانات و مصالح ارزاق ایشان از وهب بن منبه روایت است که حق تعالی را هژده هزار عالم است
که دنیا یکی از آنست و آنچه ساکن در وی و جانیانست و عدد ایشان غیر از خدا کسی نداند و حق سبحانه آفریدگار و پرورنده همه است از
ابی بن کعب روایت است که او از هژده هزار عالم هژده هزار فرشته اند چهار هزار و پانصد بطرف مشرق و چهار هزار و پانصد بطرف مغرب
و چهار هزار و پانصد بطرف جنوب و چهار هزار و پانصد بطرف شمال و با هر یکی از ایشان چندان فرشتگان باشند که حساب ایشان
غیر از خدا نداند و در خبر آمده که هر که هفت بار بگوید یا رب و بروایتی دیگر پنج بار هر دعا که بعد از آن کند مستجاب شود و نیز از
پیغمبر صلعم روایت است که چون بنده از روی دست من گوید یا رب حق تعالی گوید لبیک و چون بار دوم و سیوم این کلمه بگوید از جانب
حضرت عزت ندا آید که هر چه میخواهی از من بخواه تا بدهم و در ثواب گفتن یا ربنا وسیله آورده که دعای بزرگوار یا حسن الظن
الجمیل واقع شده خبر از جبرئیل عم خبر داده که چون بنده مؤمن این کلمه بگوید حق تعالی بملائکه بگوید که ای فرشتگان من گواه باشید
که من آمرزیدم این بنده را و اجر عظیم کرامت فرمودم بعدد هر که آفریده ام در بهشت و دوزخ و آسمانها و زمینها و بعدد برگ درختان
و روز و روشنی آفتاب و مهتاب و تسبیح ستارگان و قطرههای باران و انواع خلقان و کوهها و سنگریزهها و بعدد هر چه
آفریده ام در عرش و کرسی و غیر آن و بواسطه شرافت و عظمت این نام است که از او بجنب اسم بزرگوار خود یاد کردم
و بعد از آن بیان صفات دیگر فرموده که الرحمن الرحیم یعنی خدای که بخشنده نعمت است بر خلقان و آمرزنده عاصیان
در این جهان و تکرار این دو صفت بجهت مبالغه است و گویند که ذکر این دو نام در بسم الله نظر بمبدأ آفرینش است [illegible]
ممکنات الفرید بحیثیت [illegible] و در اینجا نظر بتمامی گذاشتن وجود ایشانست تا اجل مسمی [illegible]
و در آخرت برای جزا و سزا او هر یک از اهل ایمان و مردی این است که در عقب این دو صفت فرموده که مالک یوم الدین
یعنی خدایی که خداوند و پادشاه روز جزا است و آن روز قیامت است که جمیع بنده گان [illegible] بجزا اعمال [illegible]

کمی دیگوید

و چه کسی بیاز ثواب دهد و عاصیان را عقاب نماید و پادشاهی اگرچه عامست نسبت بدنیا و آخرت اما تخصیص آن باخرت بجهت تعظیم روز
هست و یا بجهت آنکه در آن روز هیچ کس نخواهد بود که دعوی پادشاهی کند بخلاف دنیا و از امام محمد باقر صلوات الله مرویست که معنا
یعنی صاحب یعنی حاکم روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند و از حساب در گذرد و چون آنکه این آیه دلالت کند بر اثبات معاد
و امیدوار گردانیدن بنده گان از ثواب و ترسانیدن ایشان از عقاب پس هرگاه بندگان درین آیات تامل میکنند رجا و خوف
را منظور خود میدارند و روی دل را بجانب حق سبحانه تعالی می آرند و مایل بپرستش او میشوند از جهت حق سبحانه چون بندگان
خود را بواسطه تامل درین آیات باین مرتبه رسانید و در عقب آن ایشان را تعلیم کیفیت پرستش فرموده و گفت ای بندگان تو چون بجانب من
کنید و مرا خطاب کرده بگوئید که ای کسی که خداوند منفعتهای مذکورست اِیَّاكَ نَعْبُدُ ترا می پرستیم و بس و غیر ترا در پرستش شریک نمی سازیم
زیرا که غیر از تو هیچ کس سزاوار پرستش نیست وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ و همین از تو یاری میخواهیم در دوام پرستش و در جمیع مقاصد و مرادات خود
نه از غیر تو و گفتن این کلمات بزرگ ثواب بسیار است و طرد وسوسه میکند که من با رسول خدا بودم و بعضی از جهاد چون کار بر صحابه سخت
شدی و یا دلدار گاه نزار کرم گشت رسول صلعم بر روی اسب و گفت یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین مرد دیدیم که
افتادند و کشتیم دیدیم که کشته شدند و کافران روی بهزیمت نهادند و چون حرب تمام شد صورت احوال را از حضرت رسول صلعم
سوال کردیم فرمود که خویشتن را کشتن کردن ایشان می‌فرمودند و تو نمی دیدی و در روایت آمده که هرگاه که بنده مومن مشکلی روی نمود
او باین کلمات شریفه مداومت نماید آن کار بر وی سهل و آسان گردد و چون تخصیص پرستش و یاری خواستن با حق سبحانه موجب
شدن حاجتهاست و بزرگترین مرادات و بزرگترین حاجتها خواستن چیزی است که موجب رستگاری دنیا و عقبی است
از امهات مطالب و سعادت بندگان ساخته در عقب آن میفرماید که ای بندگان بگوئید از روی نیازمندی الهی بحق محمد
است از تو یاری خواستیم ولی است فخر بغیر تو اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ بنما ما را راه راست را که بطریق سنت بهشت جاودان
و روضه رضوان منتهی میشود توفیق ده در طاعت و عبادت تا بوسیله آن بسعادت اخروی رسیم و گویند که چون اصل و اساس صلحاست
و ایمان اصل مقصود از طلب هدایت باقی بنمایانست بر ایمان و یا توفیق طاعت و یا حصول مثوبات بر آن و از امیرالمومنین
صلوات الله علیه مرویست که معنی آیت آنست که چون ما را راه راست نمودی ثابت قدم گردان تا دایم مطیع فرمان تو باشیم در امر و نهی و بیکدیگر پرستش
غیر تو نپردازیم و محدث جلیل از ابو بریده اسلمی که از اصحاب پیغمبر است نقل کرده که صراط مستقیم طریق محمد رسول الله و آل محمد است که مبنی
بر اصول دین است که توحید است و عدل و نبوت و امامت و معاد و شکی نیست که طریق آل البیت علیهم السلام صراط مستقیم است
که سلوک کردن در آن موجب نجات و رستگاریست و اختیار غیر آن سبب هلاک و زیان کاریست چنانچه در اخبار صحیحه آمده
که طریق آل البیت علیهم السلام از پیغمبر صلعم مرویست که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هرکه در کشتی نوح نشست از غرق شدن
نجات یافت و هرکه تخلف ورزید غرق شد و بعذاب آخرت گرفتار گشت خلاصه معنی آنست که ما را ثابت دار بر راه ایمان یا بر طاعت
صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ راه کسانی که انعام کردی بر ایشان نعمت خود را از پیغمبران و صدیقان و شهدا و صلحا و ابن عباس
گفته که مراد جماعتی اند که تابع موسی و عیسی بودند مطیع امر و نهی و بعضی بیان راه کسانی که تبدیل نعمت نکردند و از انجا دو شریعت پیغمبر خود
نکردند و آن طریق آل محمد است پیغمبر است غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ نه طریق کسانی که غضب و خشم شده بر ایشان و این جهودانند

که بسبب عناد و طغیان و قتل پیغمبران و تحریف توریه حق تعالی بر ایشان خشم گرفته و در حق ایشان فرموده که وغضب الله علیهم
و لعنهم وَلَا الضَّالِّیْنَ و نه راه جماعتی که گمراهند از طریق حق مراد ترسایانند که عیسی را خدای گفته و سید انبیا صلعم را نگرویدند به جهت
گمراه گشته از راه راست که جاده ایمان و تصدیق بجمیع پیغمبران و کتابهای ایشانست گردیده میل بضلالت و گمراهی کرده حق
تعالی وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِیْلِ در حق ایشان است که رسول خدا صلعم در وادی القری با بعضی جهودان و ترسایان کارزار میکرد یکی از
اصحاب اشاره بجانب جهودان کرد و گفت یا رسول الله اینها چه کسانند که با تو حرب میکنند فرمود که هم المغضوب علیهم و بعد
آن اشاره بترسایان کرد و گفت ایشان چه طایفه اند فرمود که هم الضالون سورة البقرة ابی بن کعب روایت کرده از حضرت
رسالت پناه صلعم که هرکه سورة البقره را قرائت کند متوقع صلوات الهی و رحمت نامتناهی شود و ثواب آنکه یکسال در راه خدا حفظ
حدود دیار اسلام کرده باشد از کفار و درین مدت ترس کفار از دل و زایل نشده باشد در نامه اعمال وی نویسند و بعد از آن فرموده
ای مسلمانان همگی بیاموزید خواندن این سوره که دانستن آن برکتست و ترک آن حسرت و ندامت در روز قیامت و ساحران و باطلان
طاقت خواندن و شنیدن این سوره ندارند و صاحب مجمع روایت کرده که هرکه سورة البقره و آل عمران را بخواند نورا و از غبار مجیبا
بگذرد و غبار و بوش سحت و شیاطین حضرت و از پیغمبر مرویست که هرکه این سوره را بخواند خانه او از جمیع خیرات ممتلی باشد و روایت
آمده که رسول صلعم لشکری بغزا میفرستاد و خواست تا یکی را بر ایشان امیر کند یکیک را نزد خود میخواند و میگفت تو از قران چه سوره میدانی
او میگفت فلان و فلان سوره تا جوانی پیش آمد که در سال از همه کمتر بود و گفت یا رسول الله من سورة البقره میدانم فرمود که ترا امیر
لشکر کردم گفتند یا رسول الله جوانی را که در سال از همه کمتر است بر پیران امیر میسازی فرمود که سورة البقره میداند و شما نمیدانید
و از این حدیث شریف معلوم میشود که منصب امارت و حکومت بعلم است و فضیلت نه بسال و اکبر بن ابی امیرالمومنین که نادی شرع
نبوی و جامع قرانی بود و بعلوم محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و مجمل و مفصل آن رسیده و از غیبات خبر داده و قضایای مشکل کشاده
و برتبه جلیله انا مدینة العلم و علی بابها رسیده در خلافت از همه اولی و مقدم بوده باشد و بر جمیع شیخ و شاب بفضیلت و اولویت
از این حدیث معلوم میشود که سید انبیا صلعم فرموده که هر چیزی را سید است و سید ولد آدم و تو سید عرب و سلمان سید فارس و صهیب سید روم
و بلال سید حبش و طور سید کوهها و سدره سید درختها و اشهر حرام سید ماهها و قران سید کتابها و سورة البقره سید قران
و آیة الکرسی سید آیتها و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هرکه سورة البقره و آل عمران بخواند در روز قیامت این دو سوره
دو چتر شوند بر سر او و از تاب آتش آن روز او را نگاه دارند و نیز مرویست که هرکه خواهد در دنیا ارجمند باشد و در عقبی مرتبه بلند یابد
که تلاوت این سوره نماید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الٓمّٓ نزد اکثر مفسران اشارتست
با نا و لام بالله و میم باعلم یعنی منم خدای که دانا تر از همه ام و یا الف الله است و لام جبرئیل و میم محمد صلعم یعنی حق تعالی قران را بواسطه جبرئیل بمحمد
فرستاده و از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین مرویست که حروف مقطعه از اسرار قرانست و هر کس بر آن اطلاع ندارد و دیگرکسانی که مهبط
علم الله اند که حضرت رسالتست و ائمه معصومین و از امیرالمومنین صلوات الله علیه مرویست که هر کتاب را خلاصه بوده و خلاصه قران حروف
مقطعه است و گفته اند که حروف مقطعه جهت عاجز گردانیدن بندگانست تا بدانند که کسی را بحقیقت این کتاب راه نیست و عقل هیچکس
که موقوف آن اگاه نبود و بعضی از مفسران آورده که سبب در آنکه حق سبحانه تعالی سورها بحروف مقطعه افتتاح کرده آنست که چون رسول خدا

صلوات الله علیهم اجمعین

قرآن خواندندی مشرکان جمع شدندی و بشور خواندن و صفیر زدن و دست بر دست زدن مشغول شدندی تا مردمان استماع کلام
الهی نکنند و دین اسلام غربت نمایند حق تعالی این حروف عجیبه را فرستاد تا ایشان از استماع آن تعجب کرده خاموش شوند و مستمع
قرآن میگردند تا دیگر مثل این حروف را بشنوند و بسبب آن معانی قرآن بدیشان رسیده و حضرت حجت بر ایشان لازم میگردد و امید پیغمبر
آورده اند که حق سبحانه و تعالی حضرت رسالت را وعده داده بود و فرستادن کتابی که بمحو نشود و بتکرار ریمانده و کهنه نگردد
چون وقت فرود آمدن قرآن در رسید حبیب خود را خبر داد که ذٰلِكَ یعنی کتابی که قبل ازین بوعده آن اشاره شده بود
الْكِتَابُ این کتاب کامل است گویند این کتاب کاملست و گویند یعنی آنست که نیکوترین کتابی که خدای تعالی در کتب متقدمه
چون توریت و انجیل و غیر آن بانزال آن وعده داده بود این کتابست لَا رَيْبَ فِيهِ که نیست شکی و شبهتی در وی یعنی از غایت ظهور
و وضوح دلالت بمرتبه ایست که هر که در وی اندک تاملی کند هیچ شکی در وی نکند و اندکه شبهه در حقیقت آن نیست یعنی مخصوص وحی الهی
و از سر تحقیق عالم شود بانکه آن کتاب هُدًى دلالت کننده است و راه راست نماینده است لِلْمُتَّقِينَ مر جماعتی را که پرهیزکار
یعنی ثابت دارنده ایشان بر راه راست چه اصل اهتدا ایشان را حاصل است و یا نماینده راه بهشت با ایشان و بدانکه متقی
کسی را گویند که خود را از هر چه ضرر رساند نگاه دارد و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که متقی آنست که در جمیع اعمال و رابطی تمینده و آزار مرجانیان
کنند هیچ چیز در آن نباشد که او را از آن شرم آید از کعب الاحبار معنی تقوی پرسیدند گفت در راهی که پر از خار و خاشاک باشد رفته
اید گفتند آری گفت چگونه رفتید گفتند از خار و خاشاک خود را نگاه داشتیم گفتند دامن خود را بر داریم و خود را از آن باز داریم تا
خاری دامن گیر ما نشود و در اعضای ما نخلد گفت تقوی ازین قبیل است یعنی در راه دین از معاصی چنان اجتناب کنید که از خار
و خاشاک خود را نگاه میدارید و چون کفار از قرآن منتفع نمی شدند ازین جهت هدایت را مخصوص بمتقیان کرد و گفت قرآن بیان
کننده پرهیزکارانست الَّذِينَ که کسانی اند که بدلیل روشن يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ میگروند و تصدیق میکنند بانچه از ایشان غایب
است و مشاهد ایشان نیست که او حق تعالی است و فرشتگان و پیغمبران و امامان و احوال قیامت و معاد باقرار بر زبان رانند
و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد از غیب غیبت صاحب الزمانست صلوات الله الملک المنان یعنی متقیان
کسانی اند که اعتقاد دارند بامامت صاحب الزمان و خروج او در آخر الزمان و چون نماز افضل عبادات است و زکوة افضل اعمال
مالی نعمت حق سبحانه در میان سایر اعمال تخصیص بذکر آن کرد و متقیان باین دو صفت ستایش میکند و میگوید که پرهیزکاران
کسانی اند که گرویده اند بجمیع ما جاء به النبی ص وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بر پای میدارند نمازهای فریضه را با جمیع شرایط و ارکان وَ
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را و مالک آن ساخته نفقه میکنند یعنی حقوق واجبه از آن بمستحقان
آن میرسانند از زکوة و خمس و سایر نفقه واجبه بر اهل و عیال غیر آن و نزد بعضی انفاق شامل جمیع نفقات واجبه و مندوبه است
پس شامل صدقات سنتی نیز باشد و محمد بن مسلم از امام جعفر صادق ع روایت کرده که مراد انفاق علم است یعنی از آنچه تعلیم ایشان کرده ایم
خلقان میرسانند و از آن امساک نمیکنند وَالَّذِينَ و دیگر پرهیزکاران جماعتی اند که يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ تصدیق
میکنند بان چیزی که فرو فرستاده شده است بسوی تو از قرآن و وحی وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بان چیزی که نازل
شده پیش از تو بر پیغمبران چون توریت و انجیل و زبور و غیر آن یعنی اعتقاد دارند بانکه این جمیع کتابها که بر پیغمبران سابق حکم

کرده اند و مردمان را بان دعوت کرده اند از نزد خدا نازل شده و اگر چه نسخ آن کرده و احکام آنرا منسوخ ساخته وَبِالْآخِرَةِ
هُمْ يُوقِنُونَ و بسرای دیگر که قیامت است بیقین ایشان اند بیگمان و در وقوع آن هیچ اشکال ندارند أُولٰئِكَ و آن متقیان
که این صفات آراسته اند عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ بر راه راست اند و بر جاده صواب از جانب پروردگار خود و نباید که
خدای تعالی ایمان را در ایشان آفریده باشد چنانکه مذهب اهل سنت است چه این موجب ظلم اوست سبحانه در عذاب کافران
بجهت عدم اختیار ایشان در کسب ایمان زیرا که حق تعالی ایمان را در ایشان نیافریده پس اگر عذاب ایشان کند ظلم کرده باشد
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه معنی آنست که او سبحانه وجود و عقل بایشان داده و پیغمبران را با کتابها بایشان فرستاده و بایشان
کرده و بر فعل ایمان وعده ثواب داده و بر ترک آن انذار کرده و اهل ایمان باختیار خود اطاعت آن کرده و کفار باختیار خود
انقیاد نکرده اند وَأُولٰئِكَ و جماعتی که گرویده اند باختیار خود هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگاران از عذاب و رسیدگان
بمرتبه ثواب نه غیر ایشان یعنی رستگاری خاص است بمتقیان و گرفتاری با اهل کفر و طغیان و از امام جعفر صادق ع روایتست
که رسول ص فرمود که ان علیا و شیعته هم الفائزون یعنی بدرستی که علی است و شیعیان او که رستگارانند و غیر ایشان
فوز و فلاح نیافته اند و از مجاهد مرویست که چهار آیت از اول سورة البقره در مدح مومنان نازل شده و بعد از آن
دو آیت در مذمت کافران و از عقب آن سیزده آیت در ذم منافقان و آن دو آیه که در ذم کفارست اینست که إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنکه از روی عناد کافر گردیدند و پوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک و کفر اصلا التفات نکرده اند
بدلیلهای روشن بر حقیت ایمان تا ایشان را از گمراهی بدرجه رستگاری رساند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ
تقدیم کنی و بترسانی ایشان را از عذاب أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا نترسانی ایشان را لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نیارند زیرا که در آیات
و معجزات تو نظر نمیکنند از غایت عنادی که دارند و بجهت آن تصدیق نمیکنند تو را و نمیگروند بقرآن بیچ جهت نظر کردن
در معجزات ظاهر تو از غایت رسوخ کفر در ایشان بمرتبه رسیده اند که گویا خَتَمَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای تعالی عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
بر دلهای ایشان وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ و گویا بر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ پرده است یعنی
چون فایده دل دریافتن حق است و فایده گوش در شنیدن آیات است و فایده دیده در دیدن معجزات است پس گویا
حق تعالی این هر سه عضو را بایشان نداده و گویند مراد ختم است در آخرت یعنی ایشان را خدای تعالی در آخرت کور و لال
کند و مراد بختم علامتی است که حق تعالی برین سه عضو کافران وضع کند تا فرشتگان ایشان را بان علامت بشناسند و لعنت
کنند بر ایشان و نمی تواند بود که مراد از آیه مهر نهادن حق تعالی برین سه عضو است از روی حقیقت تا بجهت آن ایمان نیارند
زیرا که حق تعالی فاعل شر نیست چه این قبیح است و حق تعالی از قبیح منزه است پس حاصل معنی آنست که چون کفار از روی عناد و لجاج
اصلا التفات بمعجزات ظاهره نمیکنند بمرتبه رسیده اند که امید ایمان از ایشان مسلوب است و در نیافتن حق بمنزله کسی
که مهر برین سه عضو نهاده باشند وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشان راست عذاب بزرگ در دنیا بکشتن و اسیر کردن
و در آخرت در دوزخ مخلد بودن آورده اند که عبد الله بن ابی سلول و عبد الله قبیر و اتباع ایشان با یکدیگر مقرر ساختند
که بزبان اظهار اسلام کنند و در دل بر اعتقاد خود باشند تا از دست مسلمانان رهایی یابند و بشرف تقرب مسلمانان

دانسته شد و بر سبیل رمز اسرار مسلمانان مطلع شده کفار را از آن خبر میکردند بس نفاق نزد منافقان پسندیده بود و اظهار اسلام کرده حق تعالی از کفر باطن
ایشان رسول را خبر داد و فرمود وَمِنَ النَّاسِ و بعضی از مردمان مَنْ يَقُولُ کسانی اند که میگویند آمَنَّا بِاللَّهِ ایمان آورده‌ایم
ایمان آورده‌ایم بخدای تعالی وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین که قیامت است وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ و حال آنکه ایشان نیستند
از زمرهٔ گروندگان يُخَادِعُونَ اللَّهَ فریب میدهند خدا را در اظهار اسلام و ابطال کفر چون منافقان میدانند که خدای
تعالی را فریب نتوان داد زیرا که عالم السر والخفیات است و باطن ایشان را میداند پس این کلام بر وجه مجاز باشد نه حقیقت و معنی این که
معاملهٔ ایشان با خدا درین عمل همچو معاملهٔ کسانیست که قصد آن داشته باشند که غیر خود را فریب دهند و گویند معنی آنست که زعم باطل
ایشان آنست که درین عمل فریب میدهند خدا را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان را که ایمان آورده‌اند یعنی از روی فریب دادن پیغمبر
گویند که بخدا و رسول خدا ایمان آورده‌ایم همچنان که شما وَمَا يَخْدَعُونَ و از روی حقیقت فریب نمیدهند با این عمل إِلَّا أَنْفُسَهُمْ آورید هم
وَمَا يَشْعُرُونَ مگر نفسهای خود را زیرا که وبال فریب دادن ایشان که عذاب الیم و عقاب عظیم است در دنیا و آخرت هم
بایشان راجع است و نمیدانند که عاقبت جزای این عمل که عذاب دنیا و آخرت است بایشان باز خواهد گشت فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ در دلهای ایشان که محل اعتقاد است بیماری نفاق است و کینهٔ مؤمنان و حسد بر ایشان فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا
پس بیفزود خدا ایشان را بیماری نفاق یعنی غم و الم ایشان را زیاده کرد و حسد بجهت زیاده کردن علو مرتبهٔ پیغمبر خود و قوت دین اسلام
که هرچند کار اسلام ترقی می‌نمود اهل اسلام را قوت و کثرت بیشتر میشد ایشان در نفاق و کینه و حسد می‌افزودند از غایت خشم و غضب
بر مسلمانان وَلَهُمْ و مر ایشان راست در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک که مخلد باشند در آن بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند
که با مؤمنان يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند از دعوی اسلام و اظهار ایمان بعد از آن از افعال قبیحهٔ ایشان خبر میدهد باین وجه وَ
إِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود یعنی مؤمنان گویند مر منافقان را که لَا تُفْسِدُوا فساد مکنید و تباهی مجویید فِي الْأَرْضِ
در زمین بجهت عصیان و نافرمانی کردن و باز داشتن مردمان از ایمان و فریب دادن مؤمنان و اغوا
کردن بطلان دین اسلام نزد کافران قَالُوا گویند در جواب مؤمنان بر وجه جحود و عناد و یا باعتقاد باطل که إِنَّمَا نَحْنُ
جز این نیست که ما مُصْلِحُونَ بصلاح آورندگانیم کارهای خود را یعنی آنچه میکنیم بر وجه صلاح و صوابست و چون افعال قبیحهٔ
خود را صواب میدانستند حق تعالی رد قول ایشان نموده و فرموده أَلَا بدانید ای مؤمنان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ
الْمُفْسِدُونَ ایشان تباه‌کاران و فسادکنندگان اند نه مؤمنان وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ و لیکن ایشان نمیدانند
که مفسد اند و عمل ایشان بر وجه صلاح نیست بجهت عدم تفکر در معجزات ظاهره و دلایل واضحه و اگر عناد و انکار نمیکردند
و بدیدهٔ بصیرت در آیات و معجزات رسول نظر میکردند میدانستند که آنچه میکنند عین فساد است نه صلاح و یا اگر عذاب و عقاب
از امید نشدند که آنچه میکنند عین فساد است نه صلاح و یا اگر عذاب و عقاب آن را میدانستند هرگز این نوع عمل نمیکردند و در راه صواب
که ایمان آوردند بدل سلوک میکردند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود یعنی رسول یا مؤمنان گویند مر آن منافقان را
آمِنُوا بگروید بدل و تصدیق پیغمبر کنید كَمَا آمَنَ النَّاسُ همچنانکه گرویدند مردمان یعنی مؤمنان مخلص که اهل اتفاق
قَالُوا گویند با نفس خود و یا در میان قوم خود أَنُؤْمِنُ ما ایمان بیاریم یعنی بگرویم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ همچنانکه گرویدند

سفیهان و بیخردان و جمع بیشتر مؤمنان فقیر و درویش بودند و بعضی از ایشان مانند صهیب و بلال از بیچارگی ایشان را
سفیه خواندند و یا از عزم باطل ایشان بود که اگر فقر میسر شد طریق و آیین خود از دست نمیدادند و میکردند حق تعالی تکذیب
قول ایشان کرده و فرمود که أَلَا إِنَّهُمْ بدانید ای مؤمنان تحقیق که بدرستی که منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشان بیخردان و
ابله اند نه اهل ایمان و چه کفر را بر ایمان اختیار کرده اند و معصیت را بر طاعت وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن نمیدانند
که هیچ نمیدانند و این غایت جهل و نادانیست آورده‌اند که عبدالله بن ابی سلول و متابعان او روزی با امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه و جمعی از اهل اسلام ملاقات کردند و هر یکی را از روی خوشامد مدحی گفتند بحضرت صلوات الله علیه
فرمود که ای عبدالله از خدا بترس و نفاق را بگذار و باعتقاد تمام ایمان آر گفت یا ابا الحسن نفاق را با ما نسبت مکن که
همچون شما ایمان داریم و ایمان آورده‌ایم برسول گرویده‌ایم حق تعالی بجهت تکذیب ایشان و تصدیق امیرالمؤمنین
علیه السلام این آیه فرستاد که وَإِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند منافقان الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانی را که ایمان آورده‌اند قَالُوا
آمَنَّا گویند ایشان از روی نفاق ایمان آورده‌ایم همچون شما بمحمد و کتاب او گرویده‌ایم وَإِذَا خَلَوْا و چون
خلوت کنند إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان سرکش خود یعنی چون در خلوت مجتمع شوند با رؤسا و پیشوایان خود که در گمراه
کردن دین ایشان و مکر و عناد و در زمرهٔ مثل شیطان اند قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ گویند از روی جمعا که بدرستی که ما با شمائیم یعنی
بر دین و کیش شمائیم إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما در آنچه گفتیم با مسلمانان مُسْتَهْزِئُونَ استهزا و سخریت کنندگانیم بمؤمنان
حق تعالی از جانب مؤمنان در جواب ایشان فرمود که اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خدای جزای استهزا و سخریت میدهد ایشان را اسناد
استهزا بخدا بر سبیل مجاز و جهت آنست که آن رعایت مقابلهٔ لفظ است بلفظ مانند جزاء سیئة سیئة مثلها و گویند معنی آنست که خدای تعالی
وبال استهزای ایشان را راجع میسازد بر ایشان مثل کسی است که استهزا کنند بغیر خود و از رسول روایت است که روز قیامت
بگذارند تا مؤمنان از صراط بگذرند چون به بهشت رسند و بهشت را با زینت و آراستگی تمام ببینند [illegible]
منافقان با رنج و رنج در رسند و ایشان را بجهت رنج گشته ایشان گویند بار خدایا چون [illegible] میدادی تا بمؤمنان
بهشت شویم و بهشت را با زینت ببینیم خطاب آید که جزای اعمال ایشان است که در دنیا با مؤمنان میکردید حاصل کرد حق تعالی
منافقان از استهزای خود میرساند وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ و فرو میگذارد ایشان را در سرکشی و از حد در گذشتن ایشان در کفر و نفاق
يَعْمَهُونَ در حالتی که حیران و سرگردانند از راه صواب و قدم در راه راست نمی‌نهند و مراد آنست که بجهت تفکر نکردن و اندیشه
نمودن ایشان در آیات و معجزات رسول [illegible] حق تعالی ایشان را بخود وا میگذارد و نظر لطف
و توفیق از ایشان برمیدارد أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ آن گروه منافقان کسانی اند که بخریدند یعنی بدل کردند
گمراهی را که آن کفر است و نفاق و هلاکت بِالْهُدَىٰ براه راست که ایمانست و یقین و رستگاری مراد آنست که گمراهی
را بر راه راست اختیار کردند فَمَا رَبِحَتْ پس سود نکرد تِجَارَتُهُمْ بازرگانی و معاملهٔ ایشان و اختیار کفر بر ایمان وَمَا كَانُوا
مُهْتَدِينَ و نبودند راه یافتگان مَثَلُهُمْ مثل و داستان ایشان درین معامله كَمَثَلِ الَّذِي همچون مثل و داستان
کسی است که در شب تیره و تاریک اسْتَوْقَدَ نَارًا برافروزد آتشی را در بیابان بجهت دیدن راه تا گروه اکر و خود را بیند

و نبود برادر و دوا از خوف دشمنان و خود را بجایی مضبوط رساند فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس هنگامی که روشن ساخت آتش مَا حَوْلَهُ آنچه پیرامون
او گرد آورده است ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ ببرد حق تعالی روشنی ایشان را وَتَرَكَهُمْ و واگذارد حق تعالی ایشان را فِي ظُلُمَاتٍ
در تاریکیهای بسیار لَا يُبْصِرُونَ در حالتی که هیچ نمی‌بینند مراد آنست که همچون آن کسانی که بجهت دیدن راه در شب تاریک آتش افروزند
چون آتش حوالی ایشان روشن کرد از حق تعالی روشنی ایشان را فرو نشاند و ایشان تاریک و بی نور بمانند و حیران و سرگردان
در بیابان و همچنین چون منافقان اظهار کلمهٔ اسلام نمایند در شب تیرهٔ ضلالت از خوف مرگ نور ظاهر ایشان را که آن
اقرار ایمانست بزبان تاریک گرداند بجهت باطن ایشان و آن روشنی ایمن نماند یکی عقوبت بدل شود و در تاریکی عذاب
و عقاب بمانند و جمال طریق بیرون شدن از آن نه بینند پس جماعتی که حال ایشان بدین منوال است صُمٌّ کرانند یعنی گوش
بر شنیدن سخن حق نمیکنند بُكْمٌ گنگانند که سخن حق نمیگویند عُمْيٌ کورانند که حق را نمی‌بینند بدیدهٔ بصیرت یعنی دلایل حق را
و از روی اعتقاد اعتراف بخدا و رسول نمیکنند و در معجزات ظاهره نمی‌نگرند پس گویا گوش و زبان و چشم ندارند فَهُمْ
پس ایشان که باین مرتبه رسیده اند لَا يَرْجِعُونَ باز نگردند از کفر بایمان و از گمراهی نفاق براه راست ایمان أَوْ كَصَيِّبٍ
یا مثل ایشان مثل اصحاب باران بزرگ قطره است یعنی مانند کسانی که گرفتار شده باشند در میان باران درشت قطره
که بر صفت تمام ریزان شود مِنَ السَّمَاءِ از همه اطراف آسمان یا از ابر فِيهِ ظُلُمَاتٌ که در آن باران است و در
باریدن آن تاریکیها باشد از سیاهی شب وَرَعْدٌ و در آن آواز سخت باشد وَبَرْقٌ و روشنی که از آن درخشد

و در بعضی تفاسیر واقع شده که رعد آواز فرشته است که ابر را در اطراف عالم پراکنده میسازد و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
روایتست که برق روشنی تازیانه‌ایست آهنین که فرشتگان ابر را بر میزنند و میرانند و دیگر آنکه تازیانه ایست از نور که
فرشته ابر را بر میزند و گویند رعد صدای بر هم خوردن اجزای ابرست بهم و برق آتشیست که بجهت بر هم خوردن پاره‌ها
آن حاصل که منافقان مثل اهل باران اند با رعد و برق که در آن گرفتار شده اند يَجْعَلُونَ گردانند یعنی در آورند أَصَابِعَهُمْ
انگشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود مِنَ الصَّوَاعِقِ از جهت سختی صداهای صاعقها که از آن می‌جهد و گویند
صاعقه آتشیست که از دهن فرشته می‌جهد وقتی که خشم بگیرد بر ابران و کاشی تقصیر خود آورد و گاه صاعقه آواز سختیست که
در دهشت باشد که بهر جا که برسد بسوزد پس از فامت صدای آن اصحاب باران انگشتان در گوش کنند حَذَرَ
الْمَوْتِ جهت ترس مردن وَاللَّهُ مُحِيطٌ و خدای تعالی بعلم شامل خود احاطه کننده است و در رسنده بِالْكَافِرِينَ بکافران
یعنی علم او بهمه احوال و افعال ایشان رسیده و هیچ چیز از اسرار و اضمار ایشان از او پوشیده نیست بر هر چه ایشانرا
خواهد رسانید از ابن عباس روایتست که حق تعالی تشبیه کرده باران را که از آسمان نازل شده بقرآن و ظلمات و رعد
و برق را که در وی است تشبیه کرده بآنچه در قرآنست از تهدید و تخویف از عذاب و روشنی نعمتهایی که در وی است بوعید آخرت
و جهاد و دنیا از ابن مسعود روایتست که دو مرد منافق در مدینه از پیغمبر فرار نموده بودند در راه باران سخت بر وجهی که حق
تعالی در اینجا ذکر فرموده بایشان رسید ایشان در آن باران و تاریکی متحیر شدند هر وقتی که برق می‌درخشید گامی
چند میرفتند و چون تاریک میشد می‌ایستادند و چون صاعقه پیدا شد انگشت در گوش می‌نهادند تا از هول او هلاک نشوند

و چون آن به آب می‌شد می‌گفتند کاشکی نبود تا ... میشد تا نزد پیغمبر رفتیم و اطاعت او میکردیم و چون صبح شد نزد پیغمبر
آمدند و ایمان آوردند و باعتقاد درست مؤمن شدند حق تعالی حال منافقان مدینه را بحال آن دو مرد تشبیه کرده که مثل
ایشان مثل کسانی است که بجهت ترس انگشت در گوش نهند يَكَادُ الْبَرْقُ نزدیکست که برق درخشنده يَخْطَفُ
أَبْصَارَهُمْ برباید روشنی دیدهای ایشانرا كُلَّمَا أَضَاءَ هرگاه که برق درخشید و بسبب آن راه روشن شد لَهُمْ برای
رفتن ایشان مَشَوْا فِيهِ رفتند در آن روشنی وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ و چون تاریک شد راه بر ایشان بواسطه برطرف شدن
نور برق قَامُوا ایستادند در یکجا و قدم بر نتوانستند داشت متحیر و سرگردان ماندند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای که ببرد
شنوایی گوش و روشنی دیده ایشانرا بسبب صدای رعد و درخشندگی برق لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هر آینه ببردی شنوایی
گوش ایشانرا از رعد وَأَبْصَارِهِمْ و روشنی دیدهای ایشانرا بدرخشندگی برق إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزهای ممکن تواناست پس البته قادر باشد بر بردن شنوایی و بینایی ایشان مرویست که چون
منافقان نزد پیغمبر می‌آمدند انگشت را بگوش می‌نهادند از ترس آنکه مبادا حکم خدا بقتل ایشان در رسد پس حق تعالی تشبیه
فرموده حال ایشانرا بحال جماعتی که بجهت ترس هلاک از شنیدن صدای صاعقه انگشت در گوش می‌نهند و چون دیده
بصیرت و دلیل روشن قرآن می‌دیدند نزدیک بآن می‌رسید که دلهای ایشان بجهت نور آن آیات ربوده از کفر و قرآن
نور ایمان غالب شود و حق تعالی تشبیه آن حال فرموده ببرق که بسبب بسیاری درخشندگی نزدیک باشد که روشنی دیده
اصحاب باران را برباید و غالب شود بر نور آن و هرگاه که علامت ظفر و فتح مسلمانان و غنیمت میدیدند بدین اسلام میل میکردند
و وقتی که محنتی بمسلمانان میرسید متحیر میشدند و توقف میکردند حق تعالی این حالت ایشانرا تشبیه کرد بحال اهل باران که چون
برق درخشد شروع در رفتن کنند و چون درخشندگی آن برطرف شود توقف کنند و بعد از آن فرموده که همچنانکه حق تعالی قادرست
بر بردن شنوایی و بینایی اهل باران بسبب رعد و برق همچنین قادرست بر آنکه شنوایی و بینایی منافقان ببرد بجهت کور نمودن
ایشان از شنیدن و دیدن آیتهای روشن و معجزات ظاهره و این سیزده آیه در شان منافقانست و بعد از آن همه مکلفان را
بپرستش خود امر میکند باین وجه که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه گروه آدمیان اعْبُدُوا بندگی کنید و پرستش نمایید رَبَّكُمُ
پروردگار خود را الَّذِي آن خدای که بقدرت کامل خود خَلَقَكُمْ آفریده شما را وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ و آن کسانی که بودند
پیش از شما از آبا و اجداد شما و غیر آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما پرهیز کنید از عذاب یعنی برکت و میمنت خلوص عبادت شاید پرستش
شامل حال شما شده از آتش دوزخ رهایی یابید پس عبادت خدای کنید در حالتی که امیدوار باشید که در سلک متقیان درآیید
و فایز و رستگار گردید و از بعضی علمای تفسیر منقولست که کلمهٔ لعل و عسی برای وجوب و لزوم است زیرا که از کریم لایق
نباشد که کسی را در طمع اندازد و او را محروم سازد یعنی بر خدا واجب و لازم است که پرستندگان خود را از عذاب برهاند
الَّذِي آن خدای که بقدرت تمام جَعَلَ لَكُمُ گردانید برای فایدهٔ شما الْأَرْضَ فِرَاشًا زمین را فرشی گسترده تا آرام گیرید
و حرکت نمایید بر آن وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و آسمانرا سقفی برافراشته در خبر است که حق تعالی چون خواست که آسمان و زمین را
بیافریند اول جوهری سبز آفرید برابر هفت آسمان و هفت زمین بعد از آن نظر هیبت در آن نگریست آن جوهر بجوشید

بعد از آن چو هوای لرزان شد کف و بخاری از موج آن پدید آمد هفت طبقه آسمان از آن بخار بیافرید و هفت طبقه زمین را
از آن کف خلق کرد و در آثار آمده که سطبری هر طبقه از طبقات آسمان و زمین مقدار پانصد ساله راه است و بعد از خلق
آسمان و زمین حاملان عرش را بیافرید و طبقات آسمان را بر دوش ایشان نهاد و فرشته دیگر بیافرید و باو امر کرد
تا دستهای خود بکشید و از مشرق تا مغرب زمین را بر پشت او قدم او بر جای قرار نمیگرفت گاوی را از بهشت آورد او را چهل هزار
شاخ و چهل هزار دست و پا بود آن فرشته پای بر سنام آن گاو نهاد و قرار گرفت شاخهای گاو از جانب زمین تا زیر
عرش بر آمده و دهن او در دریاست هر روز یکبار نفس میکشد زیادتی و کمی آب دریا از آنست و چون پایهای گاو
قرار نمیگرفت سنگی را آفرید برابر هفت آسمان و زمین و آنرا قرارگاه گاو گردانید و بعد از آن ماهی خلق کرد و آنرا مقر سنگ
گردانید و بعد از آن ماهی را بر بالای آب بهشت و آب را بر بالای باد و باد بقدرت حق سبحانه و تعالی است بعد از آن
زمین مانند کشتی بر سر آب حرکت میکرد پس کوهها را بیافرید و آنرا میخ زمین ساخت تا قرار گرفت جلت قدرته و عظمت
و نیز بجهت دلالت بندگان بر وجوب پرستش خود میفرماید که وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان ماء ای آبی مبارک
پر نفع یعنی آب باران و بعضی گویند مراد و بسیار است که آب دریا بخار گردیده و متوجه هوا میشود و باد آنرا ابر گرداند و بسیار ... آنرا
بهم افشرد و باران از آن ریزان میشود فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد حق سبحانه بسبب آن وقتی که با خاک آمیخته شد مِنَ الثَّمَرَاتِ
از انواع میوه‌ها و اصناف حبوب و نباتات رِزْقًا لَّكُمْ روزی ساخته و آماده برای شما حق تعالی در این آیه شریفه مردمان
را که او سبحانه خالق همه چیز است و رازق جمیع مردمان نه بتان که بعبادت ایشان میل میکنید از جهت و عقب این فرمود فَلَا تَجْعَلُوا
پس مگردانید یعنی [illegible] لِلَّهِ أَندَادًا مر خدا را انبازان و شریکان در عبادت وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید
که انباز را که پرستش میکنید که قادر نیستند هیچ را بیافرینند و نعمتهای مذکور در اشیاء را ساخته نه پس چگونه سزاوار پرستش باشند و چون
دانستید که ایشان مستحق پرستش نیستند پس بر شما روشن شد که حق سبحانه یکتاست و بی همتا و بغیر او هیچکس دیگر سزاوار پرستش نیست
و بعد از آن بیان وحدانیت و یکتایی خود در عقب آن ذکر قرآن میکند که دلیل است بر نبوت حضرت محمد زیرا که ایمان
تمام نمیشود مگر باقرار بتوحید حق تعالی و اعتراف بنبوت محمد و میفرماید وَإِن كُنتُمْ و اگر هستید شما فِي رَيْبٍ در شک و شبهه
مِّمَّا نَزَّلْنَا از آن چیزی که بتدریج فرو فرستادیم عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بنده خود که محمد است و گمان میبرید که آن ساخته و بر بافته
اوست و از نزد ما نازل نشده فَأْتُوا بِسُورَةٍ پس بیارید شما که در فصاحت و بلاغت یکتایید ولی نظیر بعضی از کلام
که در کمال فصاحت و حسن نظم است و بخبر از امور غیبیه مِّن مِّثْلِهِ مانند آن چیزی که ما فرستاده‌ایم وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم
و بخوانید حاضران مجلس خود را از شاعران فصیح زبان و خطیبان بلیغ بیان که اعوان و انصار شما اند در تکذیب رسول یعنی
اگر شما هیچ قدرت ندارید که معارضه کنید با قرآن بکلامی که مثل آن باشد پس استعانت کنید بهر که شما را یاری دهد مِّن دُونِ
اللَّهِ بجز از خدا هر کس را که میخواهید بیاری خود خوانید در آوردن مثل قرآن إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست
گویان در آنکه این کلام ساخته و بافته محمد است فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکردید و مثل این سوره نیاوردید وَلَن تَفْعَلُوا
و هرگز نتوانید که بعد از این تا زمان انقراض عالم مثل آنرا بیاورید و در زمان ماضی و مستقبل از آوردن مثل این کلام

عاجز بودید با وجود این زیادتی عناد و انکار بنظم ایمان نمی‌آرید فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي پس بپرهیزید از آتش دوزخ که وَقُودُهَا
النَّاسُ بر افروزنده آن مردمان اند یعنی کافران معاند و منکران جاحد وَالْحِجَارَةُ و سنگهایی که حرارت آن
از همه عقوبت ناخوشتر است و قول اصح آنست که مراد از حجارة بتانی اند که کفار از سنگ تراشیده می‌پرستیدند قوله تعالی إِنَّكُمْ
وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ یعنی آنچه شما از امی پرستید غیر از خدا هیزم دوزخ‌اند و در خبر است که رسول ص فرمود که آتش
دنیا جزو است از هفتاد جزو آتش دوزخ و نیز از آنحضرت منقول است که آتش دوزخ را هفتاد هزار بار شسته اند آنگاه بدنیا
فرستاده‌اند و از حضرت رسول ص مرویست که در اثنا خطبه میفرمود که اگر در این مسجد صد هزار کس باشند و در میان ایشان یکی از
اهل دوزخ نفس زند همه ایشان از حرارت نفس او هلاک شوند و این نوع آتش أُعِدَّتْ آماده و مهیا شده است لِلْكَافِرِينَ
برای ناگرویدگان تا در آن جاوید باشند و در خبر است که داود علی نبینا و علیه السلام بسیار گریستی مردمان گفتند که ای داود گریه مکن
کن و بسیار خطا بنفس خود رحم کن گفت ای یاران بگذارید تا گریه کنم پیش از آنکه گریه سود ندهد و استخوانها در دوزخ سوخته گردد
شود و منصور عمار گوید سالی بحج میرفتم در کوفه فرود آمدم شبی در کوچه میگذشتم از سرایی و از وی شنیدم که کسی میگفت خداوندا
بعزت و جلال تو که در آن گناه که کردم مخالفت تو نخواستم و بعذاب تو جاهل نبودم اما خطایی عارض شده و بیهوده فرو گذاشته
تو منور شدم خدایا مرا از عذاب [illegible] کردستم از ریسمان رحمت تو بگسلد [illegible] گفت خواستم تا امتحان کنم دهن
در شکاف در نهادم و این آیه خواندم که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ تا آخر نعره بزد و بسیار
اضطراب کرد و آنگه ساکن شد من در سرای را نشان کردم و روز دیگر بآنجا آمدم جنازه دیدم بر در سرای نهاده و پیرزنی [illegible]
در آن سرای میرفت و بیرون آمد گفتم ای پیرزن این مرده کیست که فرمان یافته گفت جوانی [illegible] از فرزندان رسول [illegible]
دوش در ورد مناجات بود و روی بخاک گذاشت و آیتی از قرآن بخواند افتاد و ساعتی اضطراب کرد و بیچاره برحمت ایزدی
پیوست من گفتم اولیای خدای چنین می‌باشند و به آنکه چون فایده فرستادن نبی ترسانیدن کافران و عاصیان است
از عذاب اخروی تا از کفر و عصیان باز ایستند و فرو داوند مومنان و متقیان شوند بسبب بی تا در ایمان و طاعت ثابت قدم
باشند از جهت حق سبحانه وعده را مقارن وعید ساخته میفرماید که ای محمد چون بدلیل روشن حجت را بر کفار لازم ساختی و ترسانیدی
و تخویف ایشان نمودی پس ترغیب مومنان بمژده دادن نمای وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و بشارت ده آنکسانی را که گرویدند
الهی گرویدند بتوحید من و نبوت تو و بر آن ثابت و راسخ شدند تا حین موت وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند از برای
عملهای نیک کارهای شایسته چون نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد و غیر آن از واجبات مضمون بشارت آنکه أَنَّ لَهُمْ
بدرستی که مر ایشان راست در آخرت جَنَّاتٍ بهشتهایی که در وی است انواع میوه‌ها و طعامهای لذیذه جمیع آنچه موجب لذت
باشد تَجْرِي مِن تَحْتِهَا میرود در زیر آن یعنی درختان و غرفهای آن الْأَنْهَارُ جویهای فراخ از آب و شیر و خمر و عسل
معنی از عرق مرویست که جویهای بهشت بر ظاهر زمین بهشت روان باشند نه در رخنه زمین و بقدرت الهی آب و شیر
و خمر و عسل در جنب یکدیگر بر روی زمین گذرند و از هم متفرق باشند بی حایلی و مانعی و اصلا با یکدیگر آمیخته نشوند آورده اند
که امام جعفر صادق ع این مضمون را ادا میفرمود و یکی از ملحدان حاضر بود و گفت هیچ عقل قبول این معنی نمیکند که جویها بی [illegible]

آمَنُوا
بجون این دانسته [illegible]

یکدیگر باشند و مانعی در میان انها نباشد و بایکدیگر امیخته نشوند انحضرت فرمود که ای سفیه نمی بینی که خدای تعالی در یک بیضه
مرغ دو مایع جمع فرموده که برنگ و طبع و طعم مختلف اند و اصلا بایکدیگر مخلوط نمیشوند آن مرد چون این کلام بشنید ملزم شد
و بان اعتراف کرد و از انس مرویست که یک جانب جویهای بهشت مروارید باشد و جانب دیگر یاقوت و گل آن مشک اذفر باشد
مجاهد روایت کرده که زمین بهشت از نقره باشد و خاک آن از مشک و اصل درختان بهشت از مروارید سفید و لولو و زبرجد و یاقوت
و اگر اهل بهشت ایستاده باشند دست ایشان بمیوه رسد و اگر نشسته یا خفته باشند شاخ درخت سر فرود آرد تا میوه بچینند و ایشان
بر غرفها آمده نظاره درختان و ابهای روان کنند و از میوهای بهشت تناول میکنند کلما رزقوا هر گاه که روزی داده
شوند منها من ثمرة از آن بهشت از میوهای درختان آن رزقا روزی ساخته و اماده را قالوا گویند بایکدیگر که هذا
این نوع میوه الذی رزقنا آن نوع میوه هست که روزی داده شده بودیم من قبل پیش ازین زمان در دنیا یعنی همین میوه
در صورت مثل میوه دنیا باشد زیرا که در رنگ و طعم و لذت و حلاوت بمراتب از آن در پیش خواهد بود و حکمت در انکه
صورت میوهای بهشت مانند صورت میوهای دنیا باشد انست که تا نفسهای بهشتیان اول در اول میل بان کنند و رغبت
تمام ازانکه هر چه طبعها الف دارند بان زودتر الفت گرفته اند و متنفر از غیر آن پس هر گاه که در بهشت میوه مثل آن ببینند فی الحال میل
آن نمودو آنرا برغبت تمام اخذ کنند و بعضی دیگر از اهل تفسیر برانند که مراد من قبل در بهشت است یعنی هر گاه در ثانی الحال بهشتیان
میوه خورند گویند که این مثل میوه ایست که قبل ازین خوردیم واتوا به متشابها یعنی مشتبه بهمان آنچه حق تعالی روزی ایشان
کرده باشد اما بطعم مختلف باشد از مسروق مرویست که درختان بهشت ساق ساده ندارند بلکه اول و اخر با میوه خوشه ها
بر هم چیده اند هر گاه که میوه از آن بچینند حق تعالی مثل آن بیافریند و مرویست که نزد جمیع میوهای دنیا در یک میوه بهشت
باشد و از پیغمبر مرویست که در بهشت مرغانی باشند که هر یکی هفتاد هزار پر باشد هر گاه که طبقی در پیش بنده مومن نهند مرغی
از آن مرغان بیاید و بر آن صحن بنشیند و پر بیفشاند و از هر پرش لونی طعام بیرون اید از برف سفید تر و از مشک خوشبوتر
و از انگبین شیرین تر که همه در لذت متشابه یکدیگر باشند و مومنان بر غرفهای عالی تکیه زده مرفه الحال و فارغ البال باشند
بخوردن این نوع میوها و طعامها مشغول باشند ولهم فیها و مر ایشان را باشد در آن بهشتها ازواج زنانی که جفت ایشان باشند
از حور العین مطهرة که پاک کرده شده باشند از عیبهای که زنان دنیا راست از بول و غایط و حیض و استحاضه
و منی و نفاس و چرک و سایر منفرات و بدی خلق و قبح منظر و غیر آن از سعید بن عامر روایت که پیغمبر فرمود که اگر زنی از زنان
بهشت یکبار بدنیا نگرد همه روی زمین پر از مشک شود و نور افتاب و ماهتاب را ببرد و از ابن عباس مرویست که حضرت
رسول صلعم فرمود که اگر یکی از حور العین اب دهن در آب شور دنیا اندازد همه ابهای آن چون شهد شیرین شود و در روایت آمده
که اگر بنده مومن زن عجوزه داشته باشد که بانواع عیبها و کدورتها مبتلا باشد و در غایت زشتی بود حق تعالی ورا در بهشت
از جمیع عیبها پاکیزه سازد و جمال و صفای که حور العین را باشد او را عطا فرماید و جفت شوهر خویش سازد و خلایق نسبت بزینت
که وصل در بهشت خواهد بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که حق تعالی قوت صد مرد به هر بنده مومن دهد در اکل و مباشرت کردن
حاصل که حق تعالی جمیع این نعمتهای مذکوره مومنان کرامت فرماید وهم فیها و مومنان در بهشتها نهای بهشت که با نواع

از میوه‌های که مانند باشد در رنگ شکل میوه‌های که قبل از آن بایشان داده باشند صح

تعمها آراسته است برای ایشان خالدون جاوید باشند که هرگز آن کرامت و نعمت از ایشان منقطع نشود و همچنین که هرگز عقاب و عذاب
از کفار و منافقان مرتفع نگردد و از ابن عباس و ابن مسعود روایت که حق تعالی منافقان را به دو چیز مثل زد یکی بافروزاننده آتش
و دیگر باصحاب باران چنانکه گذشت ایشان گفتند ذات خدای از ان بزرگتر است که این نوع مثلها زند حق تعالی رد سخن منافقان
کرده فرمود ان الله لا یستحیی بدرستی که خدا شرم نمیکند چون حصول حیا از انقباض و انکسار نفس است و حق تعالی از آن بری است
پس مراد ازان لازم انست که امتناع و ترک است یعنی حق تعالی از آن باز نمی ایستد ان یضرب مثلا از انکه بیان کند مثلی را از مثلها
از قتاده روایت که یهود چون در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنیدند زبان باستهزا گشودند و گفتند که از نزد خدا نازل شده
زیرا که این سخنان بکلام خدای مانند نیست این آیه امد که خدای تعالی ترک نمیکند انکار برای منافقان و کافران مثلی زند که آن
ما بعوضة پشه است فما فوقها پس آنچه فراتر و زیاده بر آن باشد یعنی بزرگتر و زیاده بر آن باشد یعنی بزرگتر از آن چون
مگس و عنکبوت چه این نوع مثلها متضمن فواید بسیار است پس محض حکمت و مصلحت باشد و هیچ قبح در آن نباشد تا ترک آن بجا
واجب باشد حاصل که حق تعالی بجهت مصلحت بندگان با حقیر مثل میزند و عقاب و سرزنش اهل کفر او را ازان باز نمیدارد
فاما الذین امنوا پس اما آنکسانی که ایمان آورده اند و بکتاب خدا گرویده فیعلمون پس یقین میدانند از روی تفکر
واندیشه صواب که انه الحق بدرستی که ضرب المثل راست است و بجهت حکمت و مصلحت بندگان نازل شده من ربهم
از جانب پروردگار ایشان واما الذین کفروا و اما آنها که نگرویده اند بحق چون این مثل میشنوند فیقولون
پس میگویند از روی عناد و انکار و اعراض از طریق حق و با استهزا ماذا اراد الله چه چیز اراده کرده خدای بهذا
باین گفتار مثلا از روی مثل زدن یعنی کلام عبث است و هیچ فایده و مصلحتی در آن نیست حق تعالی در جواب ایشان
میفرماید یضل به یعنی اراده خدا درین مثل آنست که گمراه سازد بسبب آن کثیرا جماعت بسیار را چون اضلال فعل قبیح
است و حق تعالی از آن منزه است پس معنی مراد آنست که اهل کفر بجهت فرط عناد و مبالغه در انکار تفکر نمیکنند و تامل
درین مثلها با حکمت و مصلحت آن و عارف نشوند بحقیقت آن و بجهت این گمراه میگردند و یا مراد با اضلال تخلیه است
یعنی حق تعالی کافران معاند را بحال خود میگذارد و توفیق ایشان نمیدهد بایمان بجهت عدم التفات ایشان و معجزه
ظاهر و راسخ شدن ایشان بر انکار کفر چون حصول ضلالت ایشان بجهت فرط عناد و مبالغه در آن ضرب المثل است که حق تعالی
ذکر فرموده از جهت سبب مجاز اضافه آن بخود نموده یعنی کفار بجهت عدم تفکر در مثل گمراه میگردند و در کفر خود
راسخ میشوند پس گویا که حق تعالی ایشان را گمراه میگرداند ویهدی به کثیرا و راه می نماید آن جماعت بسیار را یعنی مومنان را
که بجهت تفکر و تدبر تصدیق بان میکنند و راه راست می یابند چون وقوع اهتدای ایشان نیز بجهت آن ضرب المثل شد از جهت
نسبت هدایت بخود داده و غرض حق تعالی از ذکر مثل همین بوده است تا بر عالمیان ظاهر شود که کدام یک از ایشان در آن تفکر
نکرده و گمراهی می گزیند و چه کس در آن تدبر نموده و راه راست می یابد پس مراد از ذکر آن امتیاز اهل ضلال است از اهل حق که
گمراه باضلال حکم است یعنی حق تعالی حکم میکند بگمراهی ایشان وما یضل به و گمراه نمی سازد بان ضرب المثل یعنی نزد آن حال
گمراه نمیشوند بر وجه تخلیه الا الفاسقین مگر بیرون رفتگان از حد ایمان بجهت کمال انکار و فرو رفتن در عناد و جحود و ظلم

نمیکنند بضلالت هیچکس مگر کافران که دل ایشان زنگ کفر گرفته و تیرگی نفاق و ظلمت انکار و عناد تاریک گشته و بجهت آن هیچ را
مستعد آن نمی‌سازند که پرتو حکمت و نور مصلحت آن مثل بروزنهای دل ایشان تابد و لهذا حق تعالی نظر الطاف را که با مؤمنان دارد
از ایشان باز گرفته و بحال خود ایشان واگذاشته و اما مؤمنان که تصدیق بتوحید حق سبحانه و نبوت پیغمبر او کرده‌اند و کمر انقیاد او را
بر میان جان بسته دل ایشان بنور ایمان منور شده و باسم جهی علم بحکمت آن مثلها امید اکرده‌اند و بمصلحت آن پی برده
و بدانکه در قرآن هر جا که اضلال منسوبست بحق سبحانه محمولست بر معنی مذکور و هیچگونه نسبت دادن معنی اضلال بحق سبحانه جایز باشد
و حال آنکه حق تعالی در کتاب خود نسبت آن بشیطان و فرعون و سامری کرده چنانکه فرموده که وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا و أَضَلَّ
فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ و أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ بعد از آن در صفت کفار که تشبیه امیکردند بمثلهای مذکوره میفرماید که ایشان الَّذِينَ کسانی که از
روی عناد و ستیزه يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ میشکنند پیمان خدا را مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس استوار کردن که بآن استواری عهد خدا
کرده بودند مراد دلیلهای عقلیه و حجتهای روشن است که بر توحید حق سبحانه و صدق رسول و ولایت میکنند و ایشان بجهت رسوخ
عناد و انکار و حمیت جاهلیت وفا بآن نمیکنند و ترک آن می‌نمایند وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ و می‌برند آن چیزی را
که حق تعالی فرموده است بآن أَن يُوصَلَ که پیوند کرده مراد هر چیزیست که حق تعالی ببریدن آن راضی نیست چون تفرقه میان پیغمبران
و کتابهای ایشان بعضی ایمان آوردن ببعضی و ببعضی دیگر و از جمله آن … ایشانست از حضرت رسالت ص و قرآن و از دوستان
خدا است و از رسول خدا گشتن و بدشمنان ایشان پیوستن و یا قطع صله رحم کردن و غیر آن وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و فساد
میکنند در زمین بانمعنی که منع مردمان میکنند از ایمان و استهزا بحق میکنند و قطع طریق میکنند و مردمان را می‌ترسانند و فتنه
و ایذا بمؤمنان میرسانند و از هر چه نظام عالم بآنست قطع میکنند أُولَئِكَ آن گروه که این صفت دارند هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند زیانکاران در هر دو جهان که سرمایه ایمان و صلاح و ثواب اخروی را فروخته‌اند بانکار و عناد و عذاب ابدی … از
سعد بن وقاص روایت کنند که مراد باین فاسقان و خاسران خوارج اند که بعهد و عهد ایمان در آمده و ایمان آورده و بعد از آن
عهد ایشکسته‌اند و فضایل و کمالاتی را که حضرت رسالت در حق شاه ولایت ع فرموده و شنیده انکار کردند و باز
در مقام محاربه در آمدند و بعد از آن خطاب با ایشان کرده میفرماید که ای معاندان بی‌دین و منکران سید المرسلین خبر دهید که
كَيْفَ تَكْفُرُونَ چگونه کافر میشوید بِاللَّهِ بخدا و بچه وجه ایمان نمی‌آورید و کافر میشوید و حال آنکه بودید شما أَمْوَاتًا مردگان یعنی
جسمهای که از او حیات نبود چون عناصر اربعه و اغذیه و اخلاط و نطفه و مضغه و ابن عباس گوید که مراد باموات معدومات است
یعنی معدوم صرف بودید فَأَحْيَاكُمْ پس زنده گردانید شما را بدرآوردن روح در بدنهای شما ثُمَّ يُمِيتُكُمْ بعد از آن می‌میراند شما را
نزد انقضای اجل ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس از آن در قبر بجهت سوال زنده میگرداند شما را برای جزای کردار و چون علما را یقین حاصل شد
از سیر یقین میدانید زنده کردن و میرانیدن خدا شما را پس با وجود این حال کافر شدن و عناد و رزیدن محل تعجب است و دیگر
زنده شدن میت در قبر برای سوال منکر و نکیر باجماع امت ثابت شده و هیچکس از اهل ملت اسلام در آن نزاع ندارند و در خبر
آمده که میت آواز نعلین مردمان که از سر قبر او باز میگردند میشنود و بصحت پیوسته که چون فاطمه بنت اسد فوت شد حضرت
رسول ص بنفس نفیس خود بکار او قیام نمود و ردای مبارک خود را کفن او کرد و پیش از آنکه او را در قبر گذارند در قبر او بخفت

و چون سر قبر بپوشانیدند بر سر قبر او بنشست و زمانی گوش بر قبر و داشت و بعد از آن بگفت ابنک ابنک سه بار چون از آنجا بازگشت
اصحاب گفتند یا رسول الله با ما بگو که با هیچکس این مقدار رحم و لطف نفرمودی که باین زن فرمودی فرمود که او را بر من حق
تربیت و رانه بود و ردای خود کفن او کردم بجهت حرمت او و در قبر او خفتم تا از جانوران ایمن باشد و سه بار تکرار آن کلام
بجهت آنکه منکر و نکیر آمدند و او را گفتند که خدای تو کیست گفت الله گفتند پیغمبر تو کیست گفت محمد پس گفتند امام تو کیست فرو ماند
من تلقین وی کردم که پسر تست یکبار بعد از آن او را بحال خود گذاشتند و از اینجاست که سنت است که در تلقین سه بار بگویند
که علی امام تو است و بصحت پیوسته که چون بنده را در قبر نهند حق تعالی روح را به بدن او فرستد تا زنده شود و همه حواس را باو
و بعد از آن منکر و نکیر او را از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام سوال کنند اگر از عهده آن بیرون آید گویند بخواب چون خواب
عروسان در خوابگاه نازنین پس فرشته بزند تا قبر او برو فراخ شود و دری از بهشت بوی بگشایند تا نسیم بهشت بر او آید و اگر
از عهده جواب ایشان نتواند بیرون آمد و عاجز آید گرز آتشین بر وی زنند که قبر او پر آتش شود و دری از دوزخ بر وی گشایند
از اینجاست که پیغمبر رسول ص گفته که الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَحُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّيرَانِ یعنی قبر روضه ایست از روضهای بهشت
و حفره گودیست از گودهای دوزخ روایتست که محل که والده حضرت امیر المؤمنین علی ع فاطمه بنت اسد رضی الله عنها با امیر المؤمنین ع
حامله بود هر وقت که حضرت رسالت پناه ص از در در آمدی فاطمه رضی الله عنها از جای خود بر نخواستی و حضرت را ص تعظیم
فرمودی ابوطالب گفت ای فاطمه تو را چه شده که حضرت را … تعظیم نکنی گفت ای ابوطالب من او را تعظیم
میکنم و لیکن این طفل که در شکم منست مرا بر نمیخیزاند چنین نقلست که روزی ابوطالب بر تنبه بود که هرگاه … نهادی
… و انگشت هر دو را از هم جدا ساختی گفت ای فاطمه امروز که … دست بر بالای کتف تو … تا ببینم
که چگونه بر نخیزی در این حکایت بودند که حضرت رسالت پناه ص پیدا شد ابوطالب هر دو دست بر سر و دوش فاطمه نهاد
و هر قوت که داشت زور بر بکرد و چون حضرت پیغمبر نزدیک رسید حضرت امیر المؤمنین ع چنان زور … که ابوطالب
هر دو دستش در هوا ماند بعد از آن حضرت پیغمبر ص بانگ بر شکم فاطمه زد و گفت یا ابن عم او آواز داد که لبیک گفت … زور
زور مکن که طاقت و قدرت ندارد و پس از بن بجهت اظهار قدرت خود میفرماید ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس … کرده شوید
بسوی او ست هُوَ الَّذِي او آن خدائیست که بقدرت کامل خود خَلَقَ لَكُمْ بیافرید برای انتفاع شما انتفاع خود
نه برای غنی مطلق است مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا آنچه که در زمین هست همه آن از کوهها و معدنها و چشمها و گیاهها و حیوانات
و غیر آن تا از آن شما نفع گیرید ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ بعد از آن قصد کرد بآفریدن آسمان قصد مستوی بی‌ضعف که …
فَسَوَّاهُنَّ پس راست کرد آسمانها را بر وجه اعتدال بدون قصور و خلل سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان یعنی همه را در اعتدال
ساوی یکدیگر ازید وَهُوَ و حق سبحانه که همه این چیزها آفرید بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چیز … دانا است و عالم بحقیقت
هر یک از نیها و چون در این آیت ذکر نعمت حیات نموده و خلق آسمان و زمین را که بقای آدمی بآن متعلق است بیان کرد
بعد از آن ذکر نعمت آفریدن آدم میکند و بیان شرف و کمال او … است و ذکر شرف و فضیلت او موجب …
و بزرگواری اولاد او ست پس پیغمبر را میفرماید که یاد کن این را که وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ و چون گفت پروردگار تو

بس روزی ص

ابوطالب ص

للملائکة به همه فرشتگان را إنّي جاعلٌ في الأرض بدرستی که من گرداننده‌ام و آفریننده‌ام در
جمیع زمین خلیفة شخصی را که نایب من باشد در رواج دادن حق و زایل گردانیدن باطل
و آن آدم است علیه السلام از عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود در روایتست که چون حق تعالی خواست که آدم
فرشتگان را خبر داده بود که من در زمین خلیفه خواهم آفرید که فرزندان او در زمین فساد کنند و
خون بناحق ریزند ایشان چون این قول شنیدند قالوا گفتند از روی تعجب و طلب علم بمصلحت
و حکمت در آفریدن او نه بر وجه اعتراض أتجعل فیها آیا می‌آفرینی در زمین من یفسد فیها کسی را که فساد
کند و مشغول شود بمعصیت در زمین و یسفک الدماء و ریزد خونهای امثال خود را بغیر حق و این عظیم‌ترین معصیت
است و نحن نسبّح بحمدک و حال آنکه ما تسبیح و تنزیه میکنیم مقترن بحمد و ثنای تو یعنی حالی ترا یاد میکنیم و بستایش و ثنای تو
قیام می‌نمائیم و نقدّس لک و بپاکی ترا میخوانیم و صفتهای نقص و عیب را از تو دور میدانیم و ببزرگی و عظمت ترا
یاد میکنیم قال گفت حق تعالی در جواب ایشان إنّي أعلم بدرستی که من میدانم که در آفرینش این خلیفه مصلحتها و حکمتهاست
ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید و از آنجمله اظهار کردن عجب و عدم انقیاد ابلیس بود که در خاطر داشت و ظاهر میکرد و خلق
انبیا و ائمه هدی و صلحا و اولیا از صلب آدم و غیر آن از تدبیرات و مصالح از امام جعفر صادق منقولست که فرشتگان از
حق تعالی درخواست کردند که خلیفه زمین از جنس ایشان باشد که ما تسبیح تو میکنیم و طاعت تو میداریم و عصیان نمی‌ورزیم
غیر ما که خواهی فرمان تو نخواهند برد و چون در جواب این سؤال إنّي أعلم ما لا تعلمون را شنیدند و دانستند که ایشان
رتبه این امر ندارند از سؤال خود منفعل شدند و پناه بعرش الهی آوردند و باستغفار اشتغال نمودند و وقتی که آدم از کتم عدم
بصحرای وجود نهاد و از بهشت بزمین آمد خطاب باو رسید که ای آدم در زمین خانه بنا کن تا عاصیان و گناهکاران
اولاد تو پناه بآن آورند و بصیقل استغفار زنگ عصیان از دل ایشان بیرون آید چنانکه فرشتگان مقرب پناه بعرش
بردند و باستغفار مشغول شدند و چون آدم آن خانه را تمام کرد عاصیان و خطاکاران سر و پا برهنه ژولیده موی غبار آلوده روی
متوجه آن خانه شدند و بتضرع و زاری و ناله و بیقراری مشغول میشدند و بسبب آن آمرزیده میگشتند حق تعالی خطاب کرد بفرشتگان
که از جمله آن حکمتها و مصلحتهاست که من در آفریدن آدم میدانستم و شما آن را نمی‌دانستید القصه حق سبحانه بعد از جواب إنّي
أعلم از اجزای مختلفه زمین قبضه برداشت و آنرا باب مخلوط ساخت باین وجه که فرشته را امر کرد تا چهل روز باران
ابری را بر آن ببارد و چنان تعیین فرمود که در این چهل روز بر آن خاک ببارد و هیچ جای آن از باران بی‌بهره
تا آن خاک گل شد و بسرحد استعداد صورت رسید و آنرا بصورت انسانی متصور گردانید گندم‌گون آنگاه روح
در آن دمید و آنرا آدم نام نهاد و علّم آدم یعنی الهام ساخت و را الأسماء کلّها همه نامهای مخلوقات را از علوی
و سفلی از ابن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر و اکثر متأخرین روایتست که حق تعالی تعلیم آدم کرد همه نامهای موجودات
را حتی کاسه و نیم کاسه و جمیع صنعتها را و گویند که مراد همه خواص اطعمه و ادویه است و غیر از آن که متعلق است بمصالح دنیا
و دین ثمّ عرضهم بعد از آن عرض فرمود مسمیات اسما را علی الملائکة بر فرشتگان فقال پس گفت ای

فرشتگان أنبئوني خبر دهید مرا بأسماء هؤلاء بنامهای اینها که بر شما معروض شده إن کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان باینکه شما سزاوارترید بخلافت از غیر خود بجهت معصوم بودن شما و چون شما با وجود دیدن مسمیات علم بنامهای آن
ندارید چه جای آنکه دهید خوش حال را پس چگونه لایق‌تر باشید بخلافت و بتدبیر عمارت زمین سزاوارتر و در اخبار وارد
گشته که چون حق تعالی خواست که فضیلت آدم را بفرشتگان بنماید فرمود تا منبری در آسمان هفتم نهادند و بر بالای آن
کرسی از نور بنهادند و فرشتگان را از زیر آن منبر حاضر ساخت و آدم را امر کرد تا بر بالای منبر رفت و بعد از آن عرض نامها
ایشان فرمود بر ملائکه و گفت خبر دهید مرا که هر یک از این نامها چه چیز است ایشان بعجز و قصور خود معترف شدند بطریق اعتذار
قالوا سبحانک گفتند تسبیح میکنیم و دور میداریم ترا از آنکه غیر تو عالم باشد بامور غیبی که را رسد که در افعال و اقوال تو زبان
اعتراض گشاید لا علم لنا إلا ما علّمتنا هیچ دانشی نیست ما را مگر آن چیزی را که تو تعلیم داده ما را و علم بنامهای ایشان از جمله
نیست إنّک أنت العلیم بدرستی که توئی بسیار دانا بجمیع اشیا بر وجهی که هیچ چیز بر تو پنهان نیست الحکیم محکم کار و صواب
کردار که هر چه کنی و گوئی بر وجه علم و حکمت باشد پس میدانی که منصب خلافت و رتبه علم باسما شایسته کیست ما بدو داده و چون
فرشتگان اظهار عجز خود کردند حق تعالی خطاب کرد بآدم از جهت اظهار شرف و فضیلت او بر ملائکه قال فرمود که
یا آدم أنبئهم ای آدم خبر ده این ملائکه را که در پایه منبر تو نشسته‌اند بأسمائهم بنامهای این اشیا یعنی بنامهای شخصها و
مسمیات که عرض ایشان شده بود فلمّا أنبأهم بأسمائهم بنامهای آن مسمیات یعنی هر اسمی مر شیء و منافع و مضار آنرا
اعلام ایشان کرد قال گفت حق تعالی ملائکه را بر وجه تنبیه و آگاه ساختن از روی استفهام ألم أقل لکم آیا نگفتم شما را
إنّي أعلم که بتحقیق که میدانم من غیب السماوات آنچه پوشیده است از احوال آسمانها و الأرض و آنچه پنهانست از امور
زمین چنانکه میدانم آنچه نزد شما حاضر کرده‌ام از مسمیات یعنی دانای پنهان و آشکارم و همه اشیا نزد من حاضرست و هیچ چیز
پوشیده و پنهان نیست و حاضر کرده‌ام و أعلم و میدانم ما تبدون آنچه ظاهر میکنید از گفتار و غیر آن و ما کنتم
تکتمون و آنچه بودید که پوشیده میداشتید از اعتقاد فضیلت خود بر غیر او در آنکه چون آدم اسمای جمیع مسمیات را اعلام ملائکه
کرد و ملائکه بعجز خود اعتراف کردند و بفضیلت آدم معترف شدند حق تعالی بجهت اعزاز و اکرام آدم امر کرد با ایشان تا منبر او را
بر گرفتند و او را در هفت آسمان بگردانیدند و در عرض صد سال عجایب آسمانها را بدید بعد از آن اسبی از مشک فرمود او را دو
پر داد از در و مرجان و آدم را فرمود تا بر آن نشست و در آسمانها میگردید و بر همه فرشتگان سلام میکرد و میگفت السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته و ایشان در جواب میگفتند علیک السلام و رحمة الله یا خلیفة الله و حق تعالی از روی تعظیم او را
خطاب کرد که ای آدم سلام و تحیات من بر تو باد و بر فرزندان صالح تو تا روز قیامت و نیز بجهت آدم فرشتگان را
بسجود آدم امر کرد چنانکه میفرماید که و إذ قلنا و یاد کن ای محمد آنگه گفتیم للملائکة مر همه فرشتگان را که یکبار اسجدوا
لآدم سجده کنید مر آدم را سجده تعظیم نه سجده عبادت زیرا که سجده عبادت غیر خدا را روا نیست فسجدوا پس سجده کردند
ایشان إلا إبلیس مگر شیطان لعین بقبیله خود که جمعی‌اند از جن أبی سر باز زد از آن سجده و استکبر و تکبر
و گردنکشی کرد و کان من الکافرین و بود او در اصل از کافران یعنی از منافقان در علم خدا چه اظهار انقیاد

فرشتگان

می‌نمود نزد فرشتگان و در باطن کافر بود و چون حق تعالی بسجده امر کرد پیش کرد و بحکم این امتحان ظاهر شد و مذهب حق نیست
که ابلیس از جن بود نه از ملایکه چه ایشان معصوم اند باتفاق و آیهٔ کان من الجن ففسق عن امر ربه دلیل است بر این و اگر واجب
شدن سجده از این آیه فهم نمیشود زیرا که خطاب آن با فرشتگانست اما در آیهٔ الا ابلیس ابی و استکبر دلالت صریح است بر آن
و در روایت از رسول صلعم که هر که سوره از سورهای سجده بخواند و سجده کند ابلیس از وی رمیده شود و گریستن آغاز کند و گوید وای
بر من فرزند آدم سوره عزیمه خواند و سجده کرد و مستوجب بهشت شد و من ترک سجده کردم مستحق دوزخ شدم ابو العالیه روایت
کند که چون نوح در کشتی نشست ابلیس بیامد و بر دنبال کشتی جای گرفت نوح گفت سجده کنی توبه ترا قبول کنم جواب داد که چون
آدم را در وقتی که زنده بود سجده نکردم اکنون که مرده است سجده خواهم کرد القصه چون ابلیس از سجده آدم ابا کرد حق تعالی
بر او لعنت کرد و او را از صف فرشتگان دور گردانید و همه ملایکه بر او لعنت کردند و آدم را گفت که بهشت رو و از جمیع
لذات بهشت متلذذ شو همچنانکه فرموده که **وقلنا یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة** و گفتیم از محض فضل و کرم خود که ای آدم ساکن شو تو
و جفت تو در بهشت و از ابن عباس و ابن مسعود روایت است که چون آدم را بهشت جای قرار داد در جمیع
نعمتهای جنت وحشت داشت حق تعالی خواب را بر وی غالب کرد و بعد از آن استخوانی از پهلوی چپ او جدا کرد و حوا را از آن بیافرید با صورتی
تمام و حلهای بهشت در او پوشانید و او را بانواع زینت بیاراست چون آدم بیدار شد و آن حسن و جمال مشاهده نمود
با وی انس گرفت و محبت بسیار با وی پیدا کرد و نیز در بعضی روایات هست که حق تعالی حوا را از بقیه گل آدم بیافرید و بعد از آن
امر فرمود که در بهشت ساکن شوید **وکلا منها** و بخورید از بهشت یعنی از میوه‌های آن **رغدا** خوردنی بسیار با فراغت و خوشحالی
حیث شئتما هر جا که خواهید از بهشت و از هر چه آرزو کنید **ولا تقربا** و نزدیک مشوید یعنی مخورید **هذه الشجرة** این درخت را
که گندم است **فتکونا** پس باشید آن هنگام که نزدیک شوید باین درخت **من الظالمین** از ستمکاران بر نفس‌های
خود یعنی از کسانی که حظ خود را از ثواب ناقص گردانیده باشند و چون بدلیل واضح و برهان قاطع ثابت شده که انبیا
معصومند از اول عمر تا آخر پس نهی تنزیهی باشد که بمعنی ترک مندوب و ترک اولی است نه نهی فرضی که از آن چاره
نباشد زیرا که آن منافات دارد بعصمت آورده‌اند که چون حق تعالی آدم را بر سریر کرامت نشانده تاج عزت
بر سر او نهاد و جامه بزرگواری در وی پوشانید اهل جنت را در پیش او در مقام خدمتکاری تعیین فرمود و رضوان و حوران را
در پایه ملازمت او مقرر نمود ابلیس بر آن حال حسد برد و اندیشه کرد که بچه نوع آدم را از این منصب معزول سازد
چون حق تعالی ورا از درخت گندم منع فرموده بود ابلیس لعین فرصت یافته در دهن مار رفته از وی درخواست نمود
که مرا با آدم رسان مار بدستیاری طاوس او را به بهشت برد ابلیس بیامد و برابر آدم و حوا بایستاد و گوید که از دهن مار
بیرون نیامد بلکه یک طرف دهن او آمده خود را با آدم و حوا نمود و آغاز گریه کرد ایشان او را نشناختند و با وی گفتند
چرا میگریی گفت بجهت موت شما و زوال این نعمت عظیم از شما گفتند علاج این چه باشد گفت خوردن درخت خلد که
موجب خلود جاودانیست و اشارت بدرخت گندم کرد گفتند ما را از آن نهی کرده‌اند چگونه بخوریم گفت این نه از آن
درخت که شما را منع کرده‌اند و سوگند یاد کرد که من در این امر نیکوخواهی شما مراد دارم و از محض دولتخواهی شما را باین

دلالت میکنم

دلالت میکنم و چون ایشان را گمان نمی‌شد که کسی بنام خدا سوگند دروغ خورد و بنابرین فریب خوردند و بسوی آن میل کردند
آن درخت مشغول شدند **فازلهما** پس بلغزانید قدم آدم و حوا را **الشیطان** ابلیس بتلبیس **عنها** از آن درخت
و ایشان را دور گردانید از بهشت **فاخرجهما** پس بیرون کرد ایشان را و نسبت اخراج ایشان بشیطان از جهت آنست
که بسبب شیطان اخراج ایشان شد اگرچه حقیقةً حق تعالی آدم و حوا را بیرون کرد **مما کانا فیه** از آنچه بودند در آن مرتبه
انواع نعمت و بدانکه بیرون کردن آدم و حوا از بهشت بر سبیل عقوبت نبود بلکه بجهت مصلحت و حکمت بود که از بهشت
بیرون آید و بدان سبب تکلیف دنیا نقل نماید و مشقت و بلیه کشد تا موجب زیادتی مرتبه و درجه شود زیاده از حال
که در بهشت بود و در بهشت همچنانکه بجهت مصلحت غنی را فقیر میسازند و صحیح را بیمار میکنند و این که حلهای بهشت از وی نزع کرد
بجهت آن بود که آنرا بوجه تفضل باو داده بودند از روی استحقاق پس این نیز موجب عقوبت نبوده و نیز بدانکه بیرون
آمدن آدم از بهشت ضروری بود و اگرچه درخت گندم نمیخورد زیرا که او از برای زمین آفریده شده بود تا خلیفة الله باشد
در آن بدلیل قوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة لیکن اگر خروج او بی خوردن گندم میشد آسانتری بود و چون بعد از
خوردن آن واقع شد بروی شاق تر نمود چنانکه آورده‌اند که چون آدم و حوا گندم تناول کردند تاج و لباس از وی بدرشتی بنهاده
فی الحال تاج شرف از سر ایشان پرید و حلهای بهشت از بدن ایشان فرو ریخت و غلمان و حوران و رضوان که در
ملازمت بودند فرار کردند ایشان برهنه و بیکس ماندند و از خجالت بجنگل و پس درختان بهشت پنهان می‌شدند و عاقبت
ببرگ انجیر خود را پوشانیدند و چون حکم شد که از بهشت بیرون روند آدم دست حوا گرفت خواست که از بهشت برود بسم الله
الرحمن الرحیم بر زبان راند جبرئیل گفت ای آدم کلمه بزرگوار گفتی زمانی باش که شاید حق تعالی ببرکت این نام بر تو بخشد
خطاب آمد که ای جبرئیل بگذار تا بیرون رود اگر من امروز بروی رحمت کنم بر یک تن رحمت کرده باشم میخواهم که تو او را
آدم روی بهشت نهد و هزاران هزار عاصی از فرزندان خود همراه داشته باشد آنگاه بر ایشان رحمت کنم از تحت
من اینکار کرده پس بجهت این ایشان را از بهشت بیرون کردم **وقلنا اهبطوا** و گفتیم که ای آدم و حوا و ابلیس فرو
روید از بهشت **بعضکم لبعض عدو** در حالتی که برخی از شما بعضی دیگر را دشمنید چه ابلیس دشمن او و ذریه او و دشمن آدم
و ذریه او و بعکس و دشمنی انبیا بجهت کفر و طغیانست و عداوت انبیا بجهت ایمان و طاعت **ولکم فی الارض**
و شما راست و ذریه شما را در زمین **مستقر** موضع قرار و آرامگاه **ومتاع** و جای برخورداری و منفعت گرفتن
الی حین تا هنگام رسیدن اجل شما یا تا وقت قیام قیامت آورده‌اند که چون آدم و حوا بزمین آمدند حکم شد که
ای آدم دست از حوا بدار هر دو از یکدیگر مفارقت کنید و هر یک بجایی دیگر بروید پس آدم بسر کوه سراندیب افتاد و حوا
بساحل دریای هند در موضعی که آنرا جده گویند آدم دویست سال بر سر کوه سراندیب ایستاد و حوا بر ساحل رود و
دریای هند میگریست ابن عباس روایت کند که هر گاه آدم ترک مندوب خود را یاد کردی بیهوش شدی و در این مدت
چندان باران حسرت از ابر دیده بر زمین خجلت بارید که در رخسار مبارک او دو جوی پدید آمد آدم از بسیاری
گریه بیهوش شد جبرئیل آمد و مرا او بر دوش خود گرفت آدم گفت که ای جبرئیل همه دیدگه حوا بر کنار دریا نشسته میگرید و میگوید ای دوست

من و همدم و یار من کجا اند ابر من باد پوشیده بیداری یاد در خواب و خوابست که جوش و جزع کان بجوشش و خروش آمد
و فغان و زاری در گرفت و چنان از درد و مجز کشید که جبرئیل علیه السلام بناله در آمد و مناجات کرد که الهی بر این دو غریب
زروانه و رحمت کن خطاب آمد که آدم را بشارت ده که نزدیک رسید که شب فراق بسر آید و ماه مراد از مشرق
امید بر آید و در روایت اهل البیت آمده و در اکثر کتب مخالفین نیز مذکور است که چون حق تعالی آدم را بعد از
آفرینش باسمان برد و بر ساق عرش شکلی چند دید از نور بر صورت خود و نام هر یک بر بالای سر او نوشته گفت خداوندا
پیش از من بر صورت من خلق نیافریده ای پس این اشباح کیستند فرمود که فرزندان تو اند اگر نه غرض من وجود ایشان بودی ترا
هرگز نیافریدمی گفت پس اسمهای گرامی ترین بندگان تو اند گفت ای آدم این نامها را یاد گیر که در وقت درماندگی بفریاد تو
رسند آدم آن نامها را فرا گرفت چنانکه حق تعالی از این خبر میدهد فتلقی آدم پس فرا گرفت آدم بفرا گرفتن و قبول نمودن
من ربه از پروردگار خود کلمات سخنان با برکت و عظمت را که آن نامهای آل عباست و چون وقت
قبول توبه رسید جبرئیل گفت ای آدم مگر آن نامها را که بر ساق عرش نوشته دیدی فراموش کردی چون آدم این بشنید
دست برداشت و متوجه درگاه قاضی الحاجات شد و گفت بار خدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که توبه مرا
قبول کن فتاب علیه پس بازگشت حق تعالی برو بقبول توبه و توبه وی بپذیرفت انه هو التواب الرحیم بدرستی
که حق تعالی نیک رجوع کننده است بقبول توبه بسیار بخشنده و مهربان بر بندگان حسن و قتاده و عکرمه و سعید بن
جبیر گفته اند که آن کلمات اینست که ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و اصح آنست که حق
تعالی برکت شفاعت حضرت آدم بآل عبا قبول توبه او فرمود و ساق شافعی که از اکابر اهل سنت است و ابو عمرو بن مقدم
که از علمای ایشانست از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر فرمود که آدم نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین را شفیع خود ساخت
حق تعالی توبه او را قبول فرمود و بدانکه توبه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام عبارتست از عزم بر عدم ترک مندوب و پشیمان
شدن از ترک او و توبه غیر ایشان عزم است بر ترک فعل حرام و پشیمانی از کرده معصیت و چون وسوسه شیطان سبب
زیادتی مشقت است در ادای طاعت و آن موجب بسیاری ثواب است بر عبادت از اینجهت حق تعالی ابلیس را با آدم
و حوا بزمین فرستاد چنانکه فرمود قلنا اهبطوا گفتیم که فرو روید منها از بهشت یا از طبقات آسمان جمیعا همگی
بزمین فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما خطاب با آدم و حواست و ذریه ایشان که در اصل انسان بودند یعنی اگر بیاید
اگر بیاید بشما منی از جانب من هدی دلالتی و بیانی که آن فرستادن پیغمبرانست و کتابها فمن تبع پس کسی که
پیروی کند هدای دلالت و بیان مرا که پیغمبر و کتابهاست فلا خوف پس هیچ ترسی نیست علیهم بر ایشان
از فرود آمدن عقوبت و عذاب در دنیا و آخرت و لا هم یحزنون و نه ایشان غمگین شوند و غمناک شوند از فوت
آنچه مطلوب و مقصود ایشانست زیرا که همه مرادات خود بخواهند رسید در بهشت و مراد و ثواب کردار خود بر وجه کمال خواهند
یافت و بعد از ذکر اهل ایمان و بیان ثواب ایشان در باره کفار میفرماید و الذین کفروا و کسانی که کافر
شدند و بپوشیدند حق را و کذبوا بآیاتنا و بدروغ نسبت کردند دلیلهای وحدانیت مرا و تکذیب کردند پیغمبران

بدعاجم

صلوات الله علیهم اجمعین

وکتابهای مرا

و کتابهای مرا اولئک آن گروه اصحاب النار اهل آتش دوزخ اند هم فیها ایشان در آتش دوزخ خالدون
جاوید مانندگانند بعد از آن ندا بجهودان کرده امر میکند ایشان را بایمان آوردن و نعمتی که حق سبحانه بفضل خود با ایشان ارزانی
داشته و بوفا کردن عهدهای حق سبحانه که آن پیروی حق است و نظر کردن در معجزات خاتم الانبیا و کتابی که باو نازل
شده تا بآن ایمان آورند پس میفرماید یا بنی اسرائیل اذکروا ای فرزندان یعقوب مراد یهود اند چه همه ایشان
از نسل یعقوب اند یاد کنید نعمتی التی نعمتهای مرا آن نعمتهای که بمحض جود و کرم خود انعمت علیکم انعام کردم بر شما
و مراد بیاد کردن شکر گزاردنست و شکر گذاری آن کردن و نعمت صحت بدنست و بسیاری اموال و فرزندان و دیگر
جمعیت و گویند مراد نعمتی است که حق تعالی به پدران ایشان داده بود که آن نجات ایشان بود از فرعون و از غرق
شدن و عفو کردن ایشان را از گوساله پرستیدن بعد از توبه کردن و یا مراد نعمت دریافتن زمان حضرت خاتم
الانبیاست صلعم یعنی شکر جمیع نعمتها کنید یا شکر نعمتهای پدران خود کنید که بایشان فخر میکنید و یا بر این نعمت وجود با وجود
حضرت محمد صلعم شکر نمایید و اوفوا بعهدی و وفا کنید بعهدی که من در شان پیغمبر آخر الزمان با شما بسته ام در توریة حق
تعالی آن حضرت را بچندین نام وصف نموده و تعریف کرده یعنی وفا کنید بایمان آوردن بوی و صدق من و تصدیق کنید
محمد را اوف بعهدکم تا وفا کنم بعهد شما یعنی ثواب دادن و پاداش وفاداری کردن و ایای فارهبون
و از من بترسید در شکستن این عهد و وفا کردن بآن و آمنوا بما انزلت و بگروید بآنچه فرو فرستادم از قرآن مصدقا
در حالتی که آن قرآن تصدیق کننده است لما معکم مر آنچیزی را که با شماست یعنی توریة مراد آنست که قرآن موافق آنست
در توحید و وعده و وعید و نعت رسول صلعم و قصص و امر بعبادات و عدل در میان بندگان و نهی از معصیت و فحش
و لا تکونوا و باید که نباشید اول کافر به گروه منکر و یا قران یعنی اجتنب بر شما که اول کسی بوده باشید که ایمان
آورده باشید بان زیرا که شما نظر در معجزات میکنید و علم آن دارید و پیش از نزول آن مردمان را مژده میدادید بنزول آن و
لا تشتروا بآیاتی و بدل مکنید آیتهای کتاب من که توریه است ثمنا قلیلا بهای اندک را مراد علمای یهود اند چون کعب
بن اشرف و امثال او که هدیه و تحفه از یهود میگرفتند و آیات توریه را میگردانیدند و وصف پیغمبر را تغییر میدادند و ابو جعفر
صلوات الله علیه منقولست که مراد علمای یهود اند مثل حیی بن اخطب و کعب بن اشرف که هر سال گندم و جو و میوه از قوم
میگرفتند و از پادشاهان هدیه اخذ میکردند و ترسیدند که اگر تابع رسول صلعم شوند از مرسوم خود محروم مانند و بجهت این بر کفر خود مصر
بودند با آنکه میدانستند که صفت محمد صلعم حق تعالی فرمود که آیات کلام مرا بمرسوم و هدیه بدل مکنید و ایای فاتقون
و از من بترسید در بدل کردن کتاب ربانی بحطام فانی دنیوی و لا تلبسوا الحق و آمیخته مسازید سخن درست و راست را
که در توریه و انجیل است از صفات محمد صلعم بالباطل بسخن ناحق که اختراع میکنید و بدستهای خود در توریه می نویسند تا
شبهه بیکدیگر شود که میان حق و باطل فرق نتوان کرد و تکتموا الحق و مپوشید حق را که صفت مصطفی است صلعم و انتم
تعلمون و حال آنکه شما میدانید که این آن پیغمبر است که در توریه وعده داده شده است و بعد از منع ایشان از این عمل
تبیع ایشان را بارکان ایمان امر میفرماید و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز اهل اسلام را بر وجهی که ایشان میکنند

همشنیان دو

ادرجم

وَآتُوا الزَّكَوٰةَ و بدهید زکوة را بطریق مسلمانان وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع کنید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت
مسلمانان و تخصیص رکوع بذکر جهت آنست که در نماز یهودان رکوع نیست پس بر سبیل توبیخ و سرزنش میفرماید که أَتَأْمُرُونَ
النَّاسَ بِالْبِرِّ آیا میفرمائید مردمان را به نیکوئی وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و فراموش میکنید یعنی ترک میکنید نفسهای خود را
وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ و حال آنکه شما میخوانید توریت را که در وصف پیغمبر است و وعید بر عناد و ترک نیکوئی
و مخالفت قول بعمل أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس عقل خود را کار نمیفرمائید در قبح فعل تا باز ایستید از آن آورده‌اند که این آیه در شان
بعضی از علمای یهود مدینه است که یاران خود را ترغیب میکردند بر انقیاد احکام شرع محمدی و خود اسلام نمیکردند
از انس مرویست که رسول صلعم فرمود که در شب معراج بر جمعی بگذشتم که لبهای ایشان را بمقراض می بریدند گفتم یا جبرئیل اینها
کیستند گفت اینها واعظانند که در دنیا مردمان را وعظ نیکوئی میفرمودند و خود ترک آن میکردند و چون حق تعالی کفار را
از کفر و عناد نهی کرد در عقب آن ایشانرا بطاعت امر فرمود باین وجه که وَاسْتَعِينُوا و یاری خواهید برای حاجات خود
بِالصَّبْرِ بشکیبائی کردن بر مشقت طاعت از امیر علیه السلام و بعضی از علمای جمهور مرویست که مراد بصبر روزه است
که متضمن صبر است بترک مفطرات یعنی استعانت نمائید بر مقاصد دنیوی و اخروی خود بروزه داشتن وَالصَّلَوٰةِ و بنماز گذاردن کنندم
تا حق تعالی ببرکت این دو رکن اعظم اسلام شما را بمراد دنیا و آخرت رساند وَإِنَّهَا و بدرستی که استعانت بصبر و صلوة
لَكَبِيرَةٌ هر آینه بزرگ و دشوار است اگر بر بنده که ضمیر انها راجع است بصلوة یعنی نماز دشوار است بر همه کس إِلَّا
عَلَى الْخَاشِعِينَ مگر بر ترسکاران و فروتنان از ترس حق تعالی و آرام یافتگان بطاعت و انها مرشاشدند ازینجا
نقلست که مومنان چون متیقن اند برسیدن ثواب طاعت و بمرتبه بلندی که در بهشت نامزد ایشانست
عبادت برایشان دشوار ننماید همچنانکه در صفت ایشان میفرماید الَّذِينَ آن مومنان پرهیزکاران کسانی
اند که يَظُنُّونَ توقع دارند باظن که بمعنی یقین است چه در کلام عرب اطلاق ظن بان بسیار است یعنی یقین
میدانند أَنَّهُمْ مُلَاقُوا که بدرستی که ایشان رسندگان اند بوعده رَبِّهِمْ پروردگار خویش وَأَنَّهُمْ
و آنکه بدرستی که ایشان إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بسوی رحمت پروردگار و پاداش عبادات خود بازگردندگانند بعد از
آن بجهت تاکید و مبالغه بار دیگر بنی اسرائیل را بیاد کردن نعمت امر میفرماید یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب
اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي یاد کنید نعمتهای مرا که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما وَأَنِّي و این را نیز یاد کنید که بدرستی که من
فَضَّلْتُكُمْ تفضیل کردم آبا و اجداد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان که در روزگار ایشان می بودند و آن در عهد موسی
و در زمانی که بعد از و بود چه حق تعالی ایشانرا بجهت علم و ایمان و عمل صالح بزرگوار گردانید بعضی را پیغمبر و پادشاه
عادل ساخت و اولاد ایشان متابعت پدران نکردند و بکفر و معصیت مشغول شدند پس در تهدید ایشان میفرماید که
وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید بحساب و عذاب روزی که در آن روز لَا تَجْزِي نَفْسٌ جزا گذاری نتواند نمود هیچ
نفس مومن عَنْ نَفْسٍ از نفس کافر شَيْئًا اندک چیزی را از حقوق مردمان که در ذمه او بوده باشد یا کفایت نکند
هیچ شخصی از هیچکس چیزی از عذاب را وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا و فرا گرفته نشود از آن نفس شَفَاعَةٌ در حق

بر تقدیر

بر تقدیر اگر کسی شفاعت او کند وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا و فرا گرفته نشود از آن نفس عَدْلٌ جزای که عوض خود دهد
برای کشیدن عذاب و رفع عذاب خود وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان در آن روز یاری داده شوند یعنی در
دفع عذاب هیچکس نصرت ایشان نمیدهد مراد باین آیه کفارند چه نزول آن بجهت رد قول ایشانست که میگفتند
که پدران ما که انبیااند شفیعان ما باشند در روز آخرت و مومنان درین حکم داخل نیستند زیرا که بحدیث
متواتر ثابت شده که حضرت پیغمبر صلعم فرموده که ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای اهل کبایر از امت خود و نیز انم
فرموده که مرا در روز قیامت اذن شفاعت دهد حق تعالی پس شفاعت کنم و اهل مرا نیز رخصت شفاعت دهند
تا امتان گناهکار را شفاعت کنند و نیز آنحضرت فرموده که کمترین مومنان در شفاعت کردن کسی باشد که در حق
چهل کس از برادران مومن خود شفاعت کند که هر یک از ایشان سزاوار دوزخ بوده باشند و نیز بجهت تذکیر نعمت
بر بنی اسرائیل میفرماید وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که رهانیدیم شما را افراد اجداد ایشانست که بمنت
بر فرزندان نهاده و زیرا که وصول نعمت بر پدران موجب سرافرازی فرزندانست پس ای فرزندان یعقوب
یاد کنید این نوع نعمت را که ما خلاصی دادیم پدران شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از متعلقان فرعون که يَسُومُونَكُمْ ستم و رنج
میرسانیدند و عذاب میکردند سُوءَ الْعَذَابِ سخت ترین و بدترین عذاب را پس در بیان این عذاب میفرماید
يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ که میکشتند پسران شما را در طفولیت وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و باقی میگذاشتند دختران شما را تا
انها زنده کان خود سازند و با ایشان مقاربت کنند و خدمت فرمایند و نزد بعضی مراد بسوء عذاب عملهای پر مشقت
بود چه بعضی انها را خدمتکاران بنا کرده بوده بودند و بر جمعی از ایشان زراعت میکردند و بعضی دیگر کارهای خشت
و جمعی دیگر حجاری و برخی دیگر محل حیثیت خدمت نشستند جزیه برایشان گذاشته بودند و سبب کشتن پسران ایشان
آن بود که فرعون خوابی دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک او و خرابی ملک بر دست آن پسر بود
و در مجمع آورده که فرعون ازین خواب هراسان شد و کاهنان را بخواند و این خواب را بر ایشان عرض کرد ایشان گفتند که
پسری از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو بر دست او باشد فرعون قابله‌ها را بر زنان حامله ایشان گماشت که تا هر پسری که
متولد می شد می کشتند وَفِي ذَٰلِكُمْ و درین کشتن پسران و خدمت فرمودن دختران شما و امر کردن صد هزار را
بر کارهای سخت بَلَاءٌ محنتی و آزمایشی بود مر شما را مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از جانب پروردگار شما که بزرگ و بی نهایت بود
آورده‌اند که فرعون عمران را نمیگذاشت که بخانه رود بجهت خوف آنکه مبادا با زن خود خلوت کند و از و پسری متولد شود خود
شبی فرعون در کوشک خوابیده بود و عمران نزد او در خواب بود چون از خواب بیدار شد دید که زوجه او حاضر شد
متعجب شد و گفت چگونه اینجا آمدی همه درها بسته و پاسبانان نشسته گفت من بخود نیامده‌ام ام عمران دانست
که از جانب خدای تعالی است پس بر بالین فرعون با او خلوت کرد و فرشته بفرمان خدای تعالی او را آورده بود باز
بخانه برد پس و چون حامله شد حق تعالی آن زن را از نظر غمازان پوشانید تا موسی متولد شد کاهنان آمدند فرعون
تفحص این امر میکنند مادر موسی از ترس موسی را در تنور نهاد و سر تنور را پوشانید و گریخت خواهر او که خاله موسی بود

از این معنی خبر آتش در تنور نهاد و کمان بپرد و وقتی که زبانهٔ آتش از تنور بهوا میرفت کسان فرعون در رسیدند و همه جا
تجسس کردند و او در کس را بجست او ره دند و از شیر اثری نیافتند بر سر تنور رفتند آتش عظیم از آن بر آمد بعد از
تفحص جمیع خانه فرعون را خبر دادند که غلط بعرض رسانیده اند خوشحال شد چون ایشان رفتند مادر موسی بر سر تنور آمد و زبانهٔ آتش را
آتش در نهاد پس افتاد و چون در تنور نگریست دید که موسی با آتش بازی میکند و نشسته که در ضمن آن سری هست
پس موسی را بر گرفت و در خفیه تربیت میکرد و تتمهٔ این حکایت در موضع خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی بعد از
آن نعمتی دیگر را یاد ایشان میآورد و میفرماید که وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ و یاد کنید این را نیز که چون بشکافتیم بجهت شما دریا
قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن در عقب شما می آمدند فَأَنْجَيْنَاكُمْ پس برهانیدیم
شما را از غرق ایشان وَأَغْرَقْنَا و آب فرو بردیم آلَ فِرْعَوْنَ کسان فرعون را وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و حال آنکه شما می
نگریستید بدریا که چگونه شکافته گشت و با فرعونیان نگاه میکردید که چه سان غرق میگشتند بغرق و آمدن آب بر بالای سر
ایشان و با نجات خویشتن که دریا از آنکه کنار می انداخت و تفصیل این حکایت در اثنای آیات مذکور خواهد شد
وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى و نیز یاد کنید وقتی که وعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب توریت أَرْبَعِينَ لَيْلَةً
چهل شبانه روز یعنی که گفتیم که بعد از انقضای مدت چهل روز که تمام ماه ذو القعده بود و ده روز از ذی الحجه توریت را
بتو دهیم پس موسی با مرد خدا با بعضی از قوم متوجه کوه طور شد تا حق تعالی توریت را باو دهد ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ بعد از آن
فرا گرفتید شما گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکاران بودید بجهت
شرک آوردن و باعث این امر سامری بود چنانکه در موضع خود معلوم کرده شد ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم و در گذرانیدیم
از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس گوساله پرستیدن شما لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید شما شکر
کنید خدا را بر نعمت عفو و بعبادت مشغول شوید بعد از آن چنان نعمت دیگر میکند بر ایشان وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى
و یاد کنید آنرا که دادیم موسی را الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ کتاب توریت و حجتی و دلیل جدا کننده میان حق و باطل
و آن معجزات آن بود لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه راست یابید یعنی راه و اگر شما راه راست یابید بتدبر در توریت
و تفکر در معجزات و اکثر برآنند که مراد بکتاب و فرقان توریت است چه توریت هم کتاب و هم حجتی جدا کننده
میان حق و باطل است وَإِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کنید نیز وقتی را که گفت موسی بعد از فرا گرفتن توریت و باز گشته
از طور لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی آنها که بگوساله پرستیدن مشغول شده بودند يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ
أَنْفُسَكُمْ بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خود بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بفرا گرفتن شما گوساله را بخدایی فَتُوبُوا پس باز گردید
بتضرع و توبه کنید از این قبیح و رجوع نمائید إِلَى بَارِئِكُمْ بسوی آفریدگار خود که بری است از نقص و عیب در آفریدن چرا که
در او تفاوت در خلق قوله تعالی مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود را
یعنی یکدیگر را بکشید که قبول توبه شما موقوف بر این است ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ این کشته شدن بهتر است مر شما را از زندگانی دنیا
عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد آفریدگار شما چه این موجب پاکیزگی شماست از کفر و شرک و سبب رسیدن شما بنجات جاودانی

و سر و پا برهنه آورده اند که بعد از این حکم بنی اسرائیل غسل میت کردند و کفن پوشیدند و بصحرا رفتند و بزانو درآمده
سرها در پیش افکندند و هارون و دوازده هزار مرد که بر دین موسی ثابت و راسخ بودند شمشیر بر کشیدند و بقتل ایشان
مشغول شدند و حق تعالی ابری تاریک بر سر ایشان برانگیخت تا جهان تاریک شد تا شفقت و رحم ایشان را از کشتن ایشان
باز ندارد و پس خویشان و اقربا یکدیگر را میکشتند حتی پدر پسر را و پسر پدر را تا آنکه از اول روز تا بوقت نماز دیگر هفتاد هزار
از ایشان کشته شد بعد از آن موسی و هارون را بر ایشان رحم آمد بگریستند و از روی تضرع و زاری بدرگاه حضرت
باری بنالیدند که بار خدایا بنی اسرائیل هلاک شدند این بقیه را ببخش حق تعالی اجابت کرد تاریکی فرونشاند چون تاریکی
گشته کارزار ایشان بردار و هفتاد هزار بود بسیار غمگین شد حق تعالی فرمود که ای موسی کشتگان و ایشان که مجاهد
و کشته شده ایشان شهید مردند و در بهشت خواهم برد بسبب این خشنود شد حاصل که میفرماید که چون فرمان حق تعالی بجای
آوردند فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد خدای بر شما بمغفرت و قبول توبه إِنَّهُ هُوَ بدرستی که اوست التَّوَّابُ
بسیار باز گردنده بر شما بعفو و قبول توبه الرَّحِيمُ بسیار مهربان بر توبه کاران آورده اند که چون بنی اسرائیل بعد از قتل
بوده توبت حق تعالی اعتراف کردند حق تعالی با موسی خطاب کرد که بار دیگر که بمناجات آئی جمعی از بنی اسرائیل را با خود بیار
تا عذر گناهی که کرده اند از پرستش گوساله بخواهند و بشرف شنیدن کلام من مشرف شوند موسی هفتاد کس از بنی اسرائیل را
اختیار کرد و ایشان را همراه بکوه طور آورد و موسی خواست که مناجات کند حجابی میان او و آن هفتاد کس حایل شد
ایشان بیرون حجاب ماندند حق تعالی با موسی سخن با امر و نهی و وعظ و نصیحت میکرد و ایشان آنرا می شنیدند خطاب با ایشان
کرد که منم خدای که جز از من خدای نیست خداوند زمین کلام و شما را از زمین مصر بیرون آوردم مرا پرستید و غیر از من پرستش
کنید چون موسی از مناجات فارغ شد و آن حجاب زایل شد با ایشان گفت کلام خدا را شنیدید گفتند آوازی
شنیدیم اما نمیدانیم که گوینده آن خدا بود یا شیطان و تا خدا را معاینه نبینیم باور نکنیم که کلام خداست چون این گفتند
آتش از آسمان بیامد و همه را بسوخت کما قال الله تعالی وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن
از بزرگان شما که با موسی بطور رفته بودند که یا موسی لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ ای موسی ما باور نداریم مر ترا که میگویی این
سخن که در پس حجاب شنیدیم سخن خداست حَتَّى نَرَى اللَّهَ تا وقتی که ببینیم خدا را جَهْرَةً دیدنی ظاهر
آشکار او رو بارو فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت بزرگان شما را آتشی که از آسمان فرو آمد بجهت عناد
و انکار و طلب محال وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و شما می نگریستید یعنی بزرگان شما نگاه میکردند بدان آتش که بایشان
رسید و گویند که با آواز مهیب جماعتی میگفتند هلاک شدند و حاصل که ایشان بعد از مردن یک شبانه روز همچنان افتاده
بودند و موسی بیهوش بود چون با خود آمد متحیر بر ایشان می نگریست و میگفت بار خدایا بنی اسرائیل را چه گویم و چون
از احوال ایشان بپرسند چه جواب دهم حق تعالی ایشان را زنده ساخت چنانکه میفرماید ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس بر انگیختیم و زنده
گردانیدیم شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ از پس مردن بصاعقه لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشد که سپاس داری کنید
مر حق تعالی را زنده گردانیدن چه زندگی اصل نعمت هست تا بعد از زندگی بعبادت مشغول شوید مروی است که وقتی

که موسی بنی اسرائیل را گفت که به بیت المقدس روید و با جباران و گردنکشان کار حرب کنید ایشان امتناع کردند
حق تعالی بر ایشان غضب کرد و مدت چهل سال ایشان را در تیه که بیابانی بود که هموار و مسافت آن پنج فرسخ در پنج
فرسخ بود سرگردان کرد و ایشان درین مدت در گرمای آن بیابان و تاب آفتاب ایذای یافتند و هرگاه از
آن موضع رحلت میکردند تا شب میرفتند چون نگاه میکردند باز خود را در همان موضع می دیدند که حلول کرده بودند لاجرم
بتضرع و زاری از موسی درخواست کردند تا از خدای تعالی استدعا کند که ایشان را سایه کرامت کند تا از حرارت آفتاب
ایمن شوند حق تعالی ابری سفید تنک که نمی رسید و بادی خنک از آن می آمد بر سر ایشان بداشت چون در زیر آن
استراحت کردند گفتند ای موسی اگر از گرما آسایش یافتیم اما طعام نداریم تا بان سد رمق خود کنیم حق تعالی امر کرد تا باران
بجای باران ترنجبین و مرغ سمانی بر ایشان بباراند چنانکه میفرماید که وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ و سایه ساختیم ابر را بر شما
از حرارت آفتاب فرو میآمد وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ و فرو فرستادیم در آن بیابان برای شما ترنجبین را وَالسَّلْوَى
و مرغ سمانی را و آن مرغی بود از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خوردتر و ترنجبین مانند برف از اول طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب
بر ایشان می بارید و باد جنوب را امر فرمود تا مرغ سمانی را بر ایشان بریان ریزان میساخت و در بعضی تفاسیر آمده که آن مرغان
بر شاخهای گیاه نشستندی و نغمهای خوش سرائیدندی که بسیار بدی بر ایشان و نزدیک و بر دستهای ایشان رسیدندی و فی الحال
بریان شدندی و پر و بال و استخوان شدندی پس گفتیم ایشان را كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای
آنچه که روزی کردیم شما را و از برای فردا ذخیره مکنید و ایشان خلاف آن کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن میشد
وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بما بدین نافرمانی وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و لیکن بودند که بنادانی خود ستم بر نفسهای خود
کردند یعنی بر رزاقی خدای تعالی اعتماد نکرده ذخیره آن میکردند و ناسپاسی می نمودند و بجهت آن از ثواب بی پایان و از آن
نعمت محروم ماندند پس ضرر آن جز بنفسهای خودشان راجع نشد و بعد از مدت چهل سال که در آن بیابان متحیر و سرگردان
بودند حکم الهی شد که در شهر مقدس داخل شوند چنانکه میفرماید وَإِذْ قُلْنَا و یاد آورید که چون گفتیم شما را ادْخُلُوا هَذِهِ
الْقَرْيَةَ در آئید درین ده یعنی بیت المقدس فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید ازین ده یعنی میوها و طعامهای آن حَيْثُ
شِئْتُمْ هر جا که خواهید و هرچه که اراده کنید رَغَدًا خوردنی فراخ بسیار وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید بدر بزرگ
این ده و آن را هفت در بود سُجَّدًا در حالتی که سجده کننده باشید برای شکرگذاری حق سبحانه برای آنکه شما را
از آن بیابان برهانید و از آن سرگردانی خلاص کرد وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگوئید که بار خدایا درخواست از تو حطه
و آن استغفار ایشان بود یعنی بیامرز ما را و بفکن از ما گناهان ما را نَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزیم ما شما را خَطَايَاكُمْ گناهان
شما را برکت سجده و دعا وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکاران را از ثواب ایشان فَبَدَّلَ نفس م
الَّذِينَ پس بدل کردند و بگردانیدند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود آن کلمه استغفار را که بان مامور شده بودند قَوْلًا غَيْرَ
الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بگفتاری غیر آنچه گفته شده بود ایشان را یعنی حق تعالی فرموده بود که بگوئید حطه ایشان گفتند حنطه
یا حطا سمقاثا یعنی گندم سرخ مراد آنست که توبه و استغفار را بدل کردند با آنچه مطلوب ایشان بود از نعمتهای دنیا

و با وجود این چون ایشان را گفته که از این در تنگ در روید تا پشت ایشان خم شود برای تواضع و فروتنی برای خدای تعالی
ایشان یعنی بدری فراخ در رفتند و راه کج گردانیدند فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر آنانکه ستم کردند
بتغیر گفتار و کردار رِجْزًا عذابی عقوبتی مقدر مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنچه بودند که بیرون
میرفتند از فرمان ما و سبب آنکه از برحق طاعت بیرون رفته بودند روایت واقع شده که در یک ساعت بیست و چهار هزار
و بروایتی هفتاد هزار کس از پیران ایشان بمردند و فرزندان ایشان بجای ایشان بماندند آورده اند که چون بنی اسرائیل
در تیه من و سلوی بخوردند تشنه شدند هفتاد هزار مرد از ایشان بزبان العطش العطش گویان نزد موسی آمدند
و از وی آب از موسی طلب آب کردند کما قال الله تعالی وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى و یاد کنید آن را که چون موسی آب
خواست لِقَوْمِهِ برای گروه خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شده بودند فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ
پس گفتیم ما او را که ای موسی بزن بعصای خود که از شعیب بتو رسیده الْحَجَرَ سنگ معین را و آن سنگ بود مربع
بزرگی بطول ذراعی که حق تعالی از بهشت بموسی فرستاده بود و یا از زمین طور بر گرفته بود و گویند که آدم او را از بهشت
آورده بود و بمیراث بشعیب رسیده و شعیب آن را با عصا بموسی داده بود و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است
که چون از موسی آب خواستند موسی دست بجانب بهشت دراز کرد و گفت الهی بحق محمد سید الانبیاء و علی سید الاوصیاء و فاطمه سیدة
النساء و بحق الحسن سید الاولیاء و بحق الحسین افضل الشهداء و بحق عترتهم و خلفائهم سید الازکیاء که آب ده این گروه تشنگان
بندگان را حق تعالی فرمود که ای موسی عصا را بر سنگ زن فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ پس شکافته شد و روان گشت
از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد دوازده سبط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانست كُلُّ
أُنَاسٍ هر یک از مردمان یعنی هر سبطی از دوازده سبط مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود یعنی چشمه آب معین خود را که از آنجا
آب بیاشامیدندی تا با یکدیگر نزاع نرود و گفته اند که از آن سنگ دوازده چشمه آب عذب بیرون آمدی و چون از آن
مستغنی شدندی دیگرباره عصا بروی زدی منقطع گشتی و هر روز ششصد هزار مرد را آب دادی بغیر از چهارپایان
حاصل که هر چشمه ای از آن دوازده مخصوص سبطی بود از آن دوازده سبط و گفتیم ایشان را كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ
بخورید و بیاشامید از روزی که خدای بی رنج و تعب بشما داده از من و سلوی و آب چشمها وَلَا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید
فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ در زمین در حالتی که تباه کار باشید آورده اند که چون حق تعالی نعمت من و سلوی و آب چشمها
بر بنی اسرائیل کرامت کرد ایشان ناسپاسی کرده چیزهای دیگر طلب کردند چنانکه میفرماید وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى و یاد کنید
که چون گفتید که ای موسی لَنْ نَصْبِرَ هرگز صبر نخواهیم کرد عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ بر یک طعام که من و سلوی است که هر دو
طعام بودند اما هر دو را در هم سرشته یکی میکردند فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ پس بخوان از برای ما پروردگار خود را يُخْرِجْ لَنَا
بیرون آرد و موجود سازد برای ما مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آن چیزی که میرویاند از زمین مِنْ بَقْلِهَا از تره و سبزیهای
زمین وَقِثَّائِهَا از خیار و بادرنگ آن وَفُومِهَا و از سیر آن وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا و از عدس و پیاز آن چون از
موسی این را درخواست کردند قَالَ گفت موسی باز حق تعالی بعد از دعا موسی گفت از روی انکار و تعجب أَتَسْتَبْدِلُونَ

الذی ای بدل میکنید آن چیزی را که هو ادنی آن فروتر و زبون تر است بالذی هو خیر بآن چیزی که آن بهتر
و نیکوتر است چون ترنجبین و گوشت مرغ که در لذت و نفع و عدم احتیاج بهتر است از آن چیزها و چون ادنی را بر اعلی
اختیار کردید اهبطوا مصرا فرود آیید از تیه در شهری از شهرهای ارض مقدس و یا بشهر مصر روید که شهر فرعون است
فان لکم پس هر آینه مر شما راست در آن شهر ما سألتم آنچه خواستید از آن چیزها والمسکنة و درویشی و بیچارگی
وضربت علیهم الذلة و بجهت کفران نعمت زده شد یعنی لازم گشت خواری بر ایشان بجزیه دادن والمسکنة
و درویشی و بیچارگی که هرچند توانگر باشند خود را در زی بی نوایی و محتاج ملحق نمایند و از ترس آنکه مبادا جزیه را
بر ایشان افزون سازند وباءو بغضب من الله و بازگشتند بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم شدند ذلک بانهم
بسبب آن بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر می شدند بآیات الله بآیتهای خدای تعالی یعنی معجزات او که بجا
کار کرده و با آیات توریت که متضمن نعت حضرت پیغمبر بود ویقتلون النبیین و می کشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی
و شعیب و غیر ایشان از انبیا بغیر الحق ناحق و ناروا یعنی آگاه میدانستند که چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده
بود و انبیا را که کشتند بلکه باعث قتل ایشان حب دنیا و ریاست بود ذلک بما عصوا آن ذلت و مسکنت و غضب
الهی بسبب آن بود که عاصی شدند در فرمان خدای وکانوا یعتدون و بودند که در میگذشتند از احکام خدای تعالی
میگرویدند بر وجهی که در ... که در یکی ... و هزار ... شدند و در وقت نماز و در میان روز در میان
تره فروختند ابو هریره از پیغمبر صلعم روایت کرده که یهودان بعد از موسی مدت یکصد سال اختلاف کردند و هر فرقه
طریقی اختیار کردند بعد از عیسی بیست و دویست سال بعد از آن پیغمبر ما که ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه از روی
نفاق اظهار ایمان کردند یعنی بمجرد زبان اقرار کردند بایمان نه باعتقاد دل والذین هادوا و کسانی که یهود
شدند والنصاری و گروه ترسایان والصابئین و آنها که از دین کفر بدینی رفتند و آن کفر را گذاشتند و یا
کسانی که از هر دینی چیزی فرا گرفته اند از آنجا که ملائکه را پرستند و زبور میخوانند و در نماز روی بکعبه می آرند و گویند
که ایشان ستاره پرستند و بهر تقدیر از این گروه مذکوره من آمن بالله هر کدام گرویدند بخدا یعنی باخلاص تمام
بجملهٔ صفات ثبوتی و سلبی و تصدیق کردند و بنبوت محمد صلعم اقرار نمودند باعتقاد دل والیوم الآخر و گرویدند
بآن روز پسین که قیامت است و متعلقات آن وعمل صالحا و کردند کارهای شایسته فلهم اجرهم پس مر ایشانراست
مزد ایمان و عمل صالح عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف علیهم و ترسی نباشد بر ایشان از عذاب
ولاهم یحزنون و نباشند که اندوهگین شوند بفوت و نقص و پاداش و بعد از آن ذکر کفر بنی اسرائیل و خطای
ایشان کرده واذ اخذنا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما میثاقکم پیمان شما را با متابعت موسی و عمل باحکام توریت
که از جملهٔ آن این بود که شکر نعمت خدا و بهمه پیغمبران و کتابهای ایشان بگروید و امرها را بجا آورید و از نهیات
دور شوید ورفعنا فوقکم الطور و برداشتیم بر زبر سر شما کوه را تا آن پیمان را قبول کردید و سبب آن بود که
بنی اسرائیل بعد از نزول توریت سرکشی آغاز کردند و احکام آنرا قبول نکردند حق تعالی فرمود جبرئیل که کوهی را از کوههای

ایشان محو

فلسطین که آنرا طور گفتند بمقدار لشکرگاه ایشان در طول و عرض یک فرسنگ در یک فرسنگ بر کنده و بالای سر ایشان
بداشت بمقدار قامت مردی و در پیش ایشان آتشی افروخته و در عقب دریایی ظاهر پیدا آمد و چون کوه را دیدند
بتضرع و زاری بروی در افتادند و نیمهٔ روی بر زمین نهادند و نیمهٔ دیگر بگوشهٔ چشم می نگریدند از ترس آنکه مبادا بر ایشان
فرود آید و از اینجاست که سجدهٔ ایشان بر یک نیمهٔ روست و گفتیم ایشان را که در این حال خذوا ما آتیناکم
فرا گیرید آنچه دادیم شما را از احکام شرع بقوة بجد تمام و جهدی قوی که هیچ شک در آن راه نیابد واذکروا و فراموش
مکنید و بجوشید بفکر نمایید ما فیه آنچه در وی است از ثواب و عقاب و عمل بمضمون آن کنید لعلکم تتقون تا باشد
که شما پرهیز نمایید از شما یکی که انواع معاصی است ثم تولیتم پس روی بگردانیدید از وفای آن من بعد ذلک
از پس فرا گرفتن و قبول کردن آن بجد تمام فلولا فضل الله علیکم پس اگر نه فضل و بخشایش خدای بود بر شما
ورحمته و بخشایش او نسبت بشما بتوفیق دادن شما را و یا بوجود باوجود محمد که شما را بحق دعوت کرده و راه راست نموده
لکنتم من الخاسرین هر آینه بودید از جملهٔ زیانکاران و تاوان زدگان و نیز خطاب ایشان کرده میفرماید
ولقد علمتم الذین و هر آینه بدرستی که نیک دانسته اید احوال آنانرا که اعتدوا منکم از حد فرمان در گذشتند از قوم شما در
السبت در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم که در آن روز صید ماهی کنید و از صبح تا شام عبادت کنید ایشان
روز شنبه ماهی گرفتند چنانکه در روایت آمده که روز شنبه همهٔ ماهیان بآن موضع جمع میشدند و سرها از آب بیرون میکردند
و ایمن بودند از آنکه کسی در آن روز تعرض با ایشان رساند چه مدت شادی بود که در این روز کسی مزاحم ایشان نمی شد و بجز
این روز هیچ یک را ندیدند و در آن حال ... و چون روز ... رسید همه فرو رفتند و از ایشان کسی اثری ندیدند بگذشتند
این حال بر ایشان شاق آمد و از حیله کردند بدین وجه که در حوالی آن دریا حوضها کندند و در روز جمعه آب دریا
در آن میکشیدند و در روز شنبه آن حوضها پر از ماهی می شد و ایشان در اول روز آب را می بستند تا ماهیان
بدریا باز نروند و در روز یکشنبه آنها را صید میکردند و میگفتند که ما روز یکشنبه ماهی میگیریم و مخالفت امر خدا نمیکنیم و در آن
شهر هفتاد هزار مرد بودند چون مدتی برین بر آمد مردمان دلیر شدند و روز شنبه نیز بصید ماهی مشغول شدند هرچند صلحا
ایشان منع میکردند باز نمی ایستادند و فرو داوود علیه السلام بر ایشان دعا کرد و حق تعالی جمعی را مسخ کرد ایشانرا بشکل بوزینگان
کما قال الله تعالی فقلنا لهم پس گفتیم مر ایشانرا که کونوا قردة باشید بصورت بوزینگان خاسئین رانده شدگان
و خوار گشتگان فجعلناها پس گردانیدیم مسخ و عقوبت ایشان را نکالا لما بین یدیها عبرت
و اعتباری مر آنها را که پیش از ایشان بوده اند وما خلفها و آنها که پس از ایشان آمده شدند و ... شدن ایشان
بوده در کتب پیشینیان و قصهٔ ایشان مشهور در میان پیشینیان و یا آنکه مراد از مابین یدیها مردمانی بودند که هم عصر ایشان
بودند یعنی عبرتی برای مردمان زمان ایشان و کسانی که بعد از ایشان بودند وموعظة للمتقین و پندی برای پرهیزگاران
از قوم ایشان یا برای هر کسی که پرهیز از این نوع معصیت واذ قال موسی و نیز یاد کنید وقتی که گفت موسی لقومه
مر گروه خود را وقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و ندانستند که قاتل وی کیست گفت ان الله یامرکم

بدرستی که خدای تعالی میفرماید شما را أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً بکشید گاوی را قَالُوا گفتند قوم موسی از روی استبعاد أَتَتَّخِذُنَا
او فرا میگیری ما را هُزُوًا اهل سخریه یعنی با ما سخریه میکنی چه ما از تو می پرسیم که قاتل را که کشته و تو میگویی که گاوی بکشید
قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ گفت موسی که پناه میگیرم بخدا أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ از آنکه باشم از نادانان زیرا که سخریه در این
حال محض نادانی است و چون دیدند موسی را … قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان یعنی سوال کن رَبَّكَ پروردگار خود را
يُبَيِّنْ لَنَا تا بیان کند برای ما مَا هِيَ چیست حقیقت آن گاو یعنی چه صفت دارد قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ گفت موسی بدرستی
که میگوید خدا إِنَّهَا بَقَرَةٌ بدرستی که آن گاویست لَا فَارِضٌ نه پیر است و از کار افتاده وَلَا بِكْرٌ و نه دوشیزه اول جوانی
و نارسیده بحد کار بلکه آن گاویست عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ وسط میان پیری و جوانی فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ پس بکنید
آنچه فرموده میشوید قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان برای ما پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا ظاهر و هویدا سازد
برای ما مَا لَوْنُهَا که چیست رنگ آن گاو قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ گفت موسی میگوید خدا إِنَّهَا بَقَرَةٌ بدرستی که آن گاویست
صَفْرَاءُ زرد رنگ فَاقِعٌ لَوْنُهَا در غایت زردی رنگ آن بر وجهی که تَسُرُّ النَّاظِرِينَ شاد گرداند از خود نظر
کنندگان را و چون هنوز شبهه ایشان باقی بود بار دیگر از رسول کردند و بار دیگر قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان رَبَّكَ
پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا آشکارا گرداند برای ما مَا هِيَ که چه گاویست آن گاو و کارکننده است یا در صحرا چرنده
و بعد از آن جهت اعتذار از تکرار سوال گفتند که إِنَّ الْبَقَرَ بدرستی که گاوان تَشَابَهَ عَلَيْنَا مشتبه شده اند بر ما
چه بسیار سال زرد رنگ میباشند وَإِنَّا و بدرستی که ما إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای لَمُهْتَدُونَ هر آینه از جمله راه
یافتگان باشیم از حضرت رسول صلعم منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی و چون در
طلب آن گاو گرد آمد بر وجهی که شبهه از آن نشود قَالَ گفت موسی بایشان که إِنَّهُ يَقُولُ بدرستی که حق تعالی میفرماید
إِنَّهَا بَقَرَةٌ بتحقیق آن گاویست لَا ذَلُولٌ نه رام گشته و نرم شده که بحکم زراعت کنند تا شکافته کند تُثِيرُ الْأَرْضَ
که شکافته گرداند زمین را وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ و نه آب دهد کشت را بلکه آن مُسَلَّمَةٌ درست باشد و تنها رسته شده است
از همه کارها و ببر خود چرا میکند لَا شِيَةَ نیست هیچ رنگی خلاف زردی در وی فِيهَا در وی حتی که سم و شاخ او هم زرد است
قَالُوا الْآنَ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی بر وجهی که اشتباه رفع شد جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راستی را یعنی تمام
صفت را روشن باز گفتی از برای ما پس تفحص آن گاو کردند و او را در دست جوانی یافتند پرهیزکار و در نهایت صلاح
و با در و پدر … و پیوسته بخدمتگاری او مشغول بودی و نام آن گاو مذهبه بود و قیمت معروف آن سه درهم بود و چون
بنی اسرائیل در بهای او … افزودند … و از بیع آن منع میکرد و … تا آنکه
بجائی رسید که راضی شد که پوست آن گاو را پر از زر … کنند و با وجود … عرض کرد و رخصت داد
و از سدی منقولست که وزن آن زر … مقابل وزن آن گاو … بجهت … پرهیزکاری آن جوان
این گاو و آن … بها … رسید … بنی اسرائیل فروخت فَذَبَحُوهَا پس کشتند او را و گفته دیگر
… آن گاو … در نهایت حسن … و غایت جمال و کمال …

است پس کارهای دیگر بطریقی … و از کشتن بشبه پرسیدن وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ و نزدیک نبود که بکشد این
گاو را یعنی نمی خواستند … بسبب گرانی بهای آن و از فرط … که از گشته بر خطاب بنی
اسرائیل کرده میفرماید وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا و یاد کنید که چون بکشتید نفسی که عامیل بود فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا پس اختلاف و نزاع
کردید در آن مقتول یعنی در آنکه او را که کشته است و هر یک از شما انکار کردن و دیگری را متهم میساخت وَاللَّهُ مُخْرِجٌ و خدا بیرون
آورنده و ظاهر سازنده است مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ آن چیزی را که پنهان میکردید از قتل عامیل فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ
پس گفتیم که بزنید شما آن کشته را بِبَعْضِهَا بپارهء آن گاو … دم آن … زبان یا گوشت و چون بر وی زدند زنده شد
و خون از گردن او میریخت و نام کشندگان خود را گفت و آن دو برادرزاده او بودند که بجهت طمع مال او را … برده بقتل …
با مقتول بود … چون نام کشنده خود گفت فی الحال بیفتاد و بمرد كَذَٰلِكَ همچنین که این مرده را زنده گردانید يُحْيِي اللَّهُ
الْمَوْتَىٰ زنده گرداند خدای همه مردگان را در روز قیامت وَيُرِيكُمْ و می نماید شما را ای منکران بعث آيَاتِهِ دلیلهای خود
در زنده گردانیدن مردگان لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما تَعْقِلُونَ فکر کنید و در یابید این را که کسی که قدرت دارد بر زنده
کردن یک نفس … و ذکر این قصه … نبوت … آنحضرت … خوانده بود
بنی اسرائیل را از این قصه خبر داد و ایشان میدانستند که دانستن این قصه ممکن نیست مگر کسی را که کتاب ایشان خوانده
باشد … شد که این بطریق وحی باو رسیده و ایشان بجهت عناد تصدیق نکردند پس خدای تعالی در حق
بیان طغیان ایشان میفرماید … ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ پس سخت گشت دلهای شما مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ
از پس زنده شدن آن کشته و یا بعد از دیدن تمامی معجزات … فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ پس آن دلها … مانند
سنگ است در سختی و درشتی أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً یا سخت تر است … در سختی و غلظ مثل سنگ
است … در بیان غلظ قلوب ایشان میفرماید وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستی که بعضی دیگر از آن سنگها لَمَا
يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ هر آینه … وَإِنَّ مِنْهَا و بدرستی
که بعضی دیگر از آن سنگها لَمَا يَشَّقَّقُ هر آینه … فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ پس بیرون می آید از آن
… وَإِنَّ مِنْهَا بتحقیق که بعضی دیگر از آن لَمَا يَهْبِطُ …
مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدا …
… و بعضی …
… وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ … عَمَّا تَعْمَلُونَ …
… خطاب …
… أَفَتَطْمَعُونَ … أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ …
… وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ …
يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ … ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ … مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ

آنچه میگفتند بلکه واثماست بعد آن وشما را بعذاب الیم گرفتار خواهم کرد بعد از آن بجهت قطع طمع کردن از ایمان ایشان فرمود
یهود از خطاب با اهل ایمان میکنند و میگوید پروردگار افتطمعون آیا طمع میدارید ان یؤمنوا لکم اگر تصدیق
کنند یهودان مر شما را در آنچه میگوئید از دعوت ایشان بدین اسلام وقد کان و حال آنکه بوده فریق منهم گروهی
از ایشان یعنی از آن احبار که در کوه طور بودند یسمعون کلام الله میشنیدند سخن خدا را که در کوه طور ثم یحرفونه
بعد از آنکه دانسته بودند و دریافته حقیقت آن را بعد از آنکه شنیده بودند بیان فرموده اند گفتند ما سخن حق را در باب
وی شنیدیم ولیکن در آخر گفت که اینها را که شما فرموده ام اگر بتوانید بکنید و اگر نتوانید مکنید و از آن دست بدارید
وهم یعلمون و حال آنکه ایشان میدانستند که افترا میکنند و از ابو جعفر علیه السلام روایتست که مراد یهودان زمان حضرت
رسالت پناه صلعم که کلام خدا که در توریت بوده میشنیدند و از او تحریف میکردند مانند نعت آنحضرت و آیه رجم و آیا
بوده فتاوی از روی خود تغیرات میکردند و دانسته اند که روزی حضرت رسالت صلعم فرمود که یهودان بعد از این در مدینه
نیایند چه از آمدن ایشان فتنه ظاهر میشود پس بعضی از منافقان یهود اول روز در مدینه آمده که ما مسلمانیم چون شام
و در آخر روز بمکان گشته یاران خود می پیوستند حق تعالی از این خبر میدهد و اذا لقوا الذین آمنوا و چون ملاقات
کنند یهودان آنها را که ایمان آورده اند یعنی اصحاب محمد را قالوا آمنا گویند گرویده ایم مانند شما و تصدیق کرده ایم
بانکه محمد رسول است که در توریت بعثت وی بشارت واقع شده و اذا خلا بعضهم و چون خلوت کنند بعضی
از ایشان الی بعض بسوی برخی که فریب دهند قالوا گویند آن گویندگان این منافقان از روی سرزنش
اتحدثونهم آیا خبر میدهید اصحاب محمد را بما فتح الله بآنچه گشوده است خدای بر شما و دانش علیکم بر شما
در کتاب شما لیحاجوکم تا حجت گیرند بر شما به عند ربکم بآن نزد پروردگار شما یعنی روز قیامت و گویند شما
که حق را میدانستید و متابعت نمیکردید افلا تعقلون آیا در نمی یابید که اسرار با خصم در میان نباید نهاد و قولی
آنست که بعضی از یهود مدینه در اول بعثت رسول الله صلعم اصحاب را از نعت و وصف آنحضرت که در مقدم
مذکور است خبر داده بودند و سائر ایشان چون کعب و برخی از آن آگاهی یافتند ایشان را منع کردند که شما اصحاب
از صفات محمد صلعم خبر میدهید تا ایشان را بر شما حجتی باشد در قیامت حق تعالی در جواب ایشان گفت اولا یعلمون
آیا نمیدانند یهودان ان الله یعلم ما یسرون آنکه حق تعالی میداند آنچه پنهان میدارند از کفر وما یعلنون
و آنچه آشکارا میکنند از ایمان ومنهم امیون و از جمله یهودان جماعتی اند که نانویسنده و ناخواننده اند
لا یعلمون الکتاب نمیدانند توریت را و نمی شناسند آنچه در وی است مراد عوام الناس ایشان اند که علم کتاب
و قرائت ندارند تا مطلع شوند باحکام توریت الا امانی لیکن میدانند از روی خود آرزوها یعنی اعتقادات ایشان است
که آنچه در توریت است موافق آرزوهای ایشان است و از جمله ایشانست که اعتقاد دارند بعثت و عددهای دروغ که
از علمای خود که میشنیدند که بهشت خاص ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد
وان هم و نیستند ایشان الا یظنون مگر آنکه گمان میبرند بدون علم و یقین یعنی آنچه میگویند محض گمانست

و هیچ علم بآن ندارند بعد از آن در تهدید تحریف کنندگان آیات توریت میفرماید فویل پس عذاب و دوزخ یا چاهی
و هلاکت یا جائی که در جهنم است که قعر آن چهل ساله راهست للذین یکتبون الکتاب مر آنهاراست که مینویسند توریت
را تحریف داده بایدیهم بدستهای خود مباشر کتابت آن میشوند و بدیگری نمیفرمایند ثم یقولون پس میگویند
هذا من عند الله این نوشته از نزدیک خداست لیشتروا به تا بخرند یعنی بدل کنند بآن کلام تحریف داده
ثمنا قلیلا بهای اندک را که متاع فانی دنیاست یعنی علمای یهود بواسطه رشوت گرفتن تغیر صفات حضرت رسالت
میکردند و وصف آنحضرت در توریت بر این وجه بود که مردی باشد خوب روی و جعد موی گندم گون سیاه چشم
میانه بالا ایشان تغیر آن داده بجای آن نوشتند که در آخر الزمان شخصی باشد دراز قد و ازرق چشم و سفید پوست
و فرو هشته موی که نه چنین است و این صفت دجال است با عوام خود گفتند که این صفات پیغمبر موعود است فویل لهم پس وای
مر ایشان را مما کتبت ایدیهم در آنچه نوشته است دستهای ایشان وویل لهم و دیگر باره وای مر ایشان مما یکسبون
در آنچه کسب میکنند از رشوت گرفتن و بعد از تهدید ایشان تکذیب قول ایشان میکند بقوله وقالوا
و گفتند یهود بزعم باطل خود لن تمسنا النار هرگز مس نکند ما را آتش دوزخ و بما نرسد الا ایاما معدودة مگر بمقدار
روزهای شمرده شده که آن هفت روز است و یا بمقدار چهل روز یعنی بعدد روزها که در آن گوساله را پرستیدند
قل بگو ای محمد در جواب ایشان بر سبیل انکار اتخذتم آیا فرا گرفته اید عند الله از نزد خدای عهدا پیمانی که
شما را از آنچه میگوئید عذاب نخواهند کرد و اگر فرض چنین است که شما میگوئید فلن یخلف الله عهده پس هرگز خلاف
نکند خدای عهد خود را ام تقولون آیا میگوئید یعنی افترا میکنید علی الله بر خدای تعالی ما لا تعلمون آنچه نمیدانید
بلی آنچنانست که ایشان میگویند که مس آتش ایشان را در زمان اندک باشد بلی من کسب سیئة بلکه هر کس کسب کند
خصلت بد را که آن شرکست و احاطت به خطیئته و فرا گیرد او را گناه او یعنی گناه شامل همه احوال شود فاولئک
پس آن گروه اصحاب النار اهل دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاوید مانندگان اند بعد از آن
در شان اهل ایمان میفرماید که والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و کرده اند کردارهای نیکو
پسندیده اولئک اصحاب الجنة ایشان اهل بهشت اند هم ایشان نه غیر ایشان فیها خالدون در بهشت
جاوید مانندگانند باز سر رشته کلام را بحر بنی اسرائیل کشیده میفرماید و اذ اخذنا و یاد کنید که چون فرا گرفتیم یعنی در توریت
میثاق بنی اسرائیل عهد و پیمان فرزندان یعقوب را که یهود اند و گفتیم ایشان را که لا تعبدون الا الله مپرستید
مگر خدا را که سزاوار پرستش اوست نه غیر او وبالوالدین احسانا و به پدر و مادر نیکوئی کنید از شفقت و رحمت
و انفاق و دعای خیر وذی القربی و نیکوئی نمائید بخویشان والیتامی و به یتیمان یعنی فرزندان بی پدر والمساکین
و درویشان وقولوا للناس حسنا و بگوئید مر مردمان را گفتار نیکو یعنی باخلاق نیکو سلوک کنید و ایشان را بره رشد
و ثواب دلالت کنید واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را بر طریقی که در شرع مقرر شده وآتوا الزکوة و بدهید
زکوة را بر وجهی مامور ثم تولیتم پس پشت بگردانیدید بعد از این پیمان و گشتید از عهد الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما

مرا و کسانی بودند که بر طریقی که بآن مامور بودند قبل از نسخ وقت یهودی التزام می نمودند و کسانی که اسلام آوردند از ایشان
وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریت که در متابعت محمد صلعم وارد شده و یعنی عادت شما
همیشه اعراض است از وفا بمیثاق و اطاعت وَإِذْ أَخَذْنَا و نیز یاد کنید وقتی که فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان را از اجداد شما
و از ایشان این عهد بستیم که لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ مریزید خونهای خود را یعنی خویشان و همدینان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ
أَنفُسَكُم و بیرون مکنید نفسهای خود را بظلم و ستم مِّن دِيَارِكُمْ از خانمان خویش ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید و قبول
نمودید این عهد را وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید بر تعین ثُمَّ أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شما ای گروه میدهید که پیمان
مذکور را شکسته اید باین وجه که تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ میکشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم و بیرون میکنید گروهی را
از خودتان مِّن دِيَارِهِمْ از سرای و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم در حالتی که هم پشت میشوید بر آن قوم و یاری یکدیگر
میدهید در بیرون کردن ایشان بِالْإِثْمِ بزه کاری وَالْعُدْوَانِ و افزون طلبی و سبب آنکه در مدینه دو قبیله بودند
از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با یکدیگر نفاق میکردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری
خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند هر فرقه از یهود با همدو معاونت معاهد خود با دیگری
قتال کردندی و بعد از غلبه در خراب منازل ایشان کوشیدندی تا آنکه قوم مغلوب و منهزم شده جلای وطن کردندی
و چون کسی اسیر شدی باتفاق او را باز خریدندی چنانکه میفرماید که وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ و اگر آیند بشما اسیران بنی اسرائیل
که در دست دشمن افتاده اند تُفَادُوهُمْ باز میخرید اسیر دیگر که از دشمن گرفته اید یعنی اسیر خود را میگیرید بعوض آن اسیری که
از دشمن گرفته اید بایشان رد میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ و این متعلق است بما قبل یعنی قوم خود را از دیار خودشان بیرون
کردید و حال آنکه شان و امر نیست که حرام کرده شده است بر شما بحکم عهد و میثاق إِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ
آیا میگروید بِبَعْضِ الْكِتَابِ بپاره کتاب یعنی باحکام توریت که فدیه اسیران است وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر میشوید و تصدیق
نمیکنید بعضی دیگر را که آن کشتن و بیرون کردن از دیار خود است فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ پس نیست مکافات کسی که بکند ذَٰلِكَ
اینچنین عهد شکنی و نافرمانی مِنكُمْ از شما که یهودید إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و رسوایی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این سرای که
آن قتل بنی قریظه است و غارت ایشان و بیرون کردن بنی نضیر از دیار خودشان و وضع جزیه بر ایشان وَيَوْمَ
الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز يُرَدُّونَ باز گردانیده شوند از محشر إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ بسوی سخت ترین عذاب که آتش
دوزخ است وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای تعالی غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید یهودان از شکستن عهد و غیر آن
از سایر معاصی أُولَٰئِكَ آن شکنندگان عهد الَّذِينَ آنانند که از بی خردی اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خریدند و بدل کردند
زندگانی محقر دنیا را بِالْآخِرَةِ بنعمت جاوید سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان
عذاب را مطلقا نه در دنیا بکم کردن جزیه و در آخرت بنقص عذاب وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ و نه ایشان یاری
داده شوند در دنیا بدفع اهانت و بلیات از ایشان و نه در عقوبات و بعد از آن ذکر نعمت کتاب توریت و ارسال
پیغمبران میفرماید بر ایشان و بیان کفران ایشان بتکذیب در مقابل آن و میگوید وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ

و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را توریت که در وی بیان احکام شریعت ایشان بود وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم مِن بَعْدِهِ
از پس موسی بِالرُّسُلِ پیغمبران را که چون یوشع و اشموئیل و شمعون و داود و سلیمان و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس
و یونس و زکریا و یحیی علیهم السلم وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و دادیم عیسی را که پسر مریم بود الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن
و معجزات هویدا که مصدق نبوت وی بودند چون زنده کردن مردگان و شفا دادن کوران مادرزاد و مبروص
و سایر بیماران و خبر دادن از غیب و انجیل که مبین حلال و حرام و حق و باطل است وَأَيَّدْنَاهُ و با قوت کردانیدیم
او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بروح پاکیزه مراد جبرئیل است که همه وقت همنشین بود با او یا روح عیسی که بسمت طهارت پیراسته
آراسته بود یا اسم اعظم که ببرکت آن مرده زنده کردی و یا انجیل که تازگی دل و زندگی جان از آن یافتندی أَفَكُلَّمَا
آیا پس هرگاه که از نزد ما جَاءَكُمْ رَسُولٌ آمد بشما فرستاده و پیغام بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمُ بآنچه دوست نمیدارد نفسهای شما و بنخواهد او
موافق مدعای نفس و هوای شما نیست اسْتَكْبَرْتُمْ سرکشی کردید یا انکار یعنی گردن ننهادید امر او فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس گروهی
از ایشان را بدروغ داشتید چون محمد و عیسی ع وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ و گروهی را هم کشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلم
وَقَالُوا و گفتند یهودان که قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما در غلافست یعنی خدای آنرا در زیر پرده آفریده و بجهت این
انجه محمد برما میخواند و بما میگوید در نمی یابیم و فهم نمیکنیم حق تعالی رد قول ایشان کرده میفرماید بَل نه چنانست که ایشان
میگویند بلکه دلهای ایشان آفریده است بر فطرة اسلام و حق سبحانه آنرا تمکین و قدرت داده بر قبول حق و لیکن
لَّعَنَهُمُ اللَّهُ رانده است خدا ایشانرا از لطف و توفیق خود و خذلان ایشان کرده و بجحود شان و اگذاشته بِكُفْرِهِمْ
بسبب نگرویدن ایشان از روی عناد و لجاج و انکار با وجود معجزات ظاهره خاتم پیغمبران که صریحا دلالت میکنند
بر صدق نبوت وی و این آیه دلیل است بر آنکه کفر فعل بنده است زیرا که اگر فعل خدای بودی مستوجب لعن نیستندی فَقَلِيلًا
مَّا يُؤْمِنُونَ پس ایمان اندک و ناقص و سرسری است که ایمان می آرند و آن ایمان ایشانست که ببعضی از کتاب ایمان
می آرند در حالتی که اندکی اند یعنی اندکی از ایشان ایمان می آرند چون ابن سلام و تابعان او وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام — و از بیشتران اعراض میکنند و نمی گروند و یا ایمان می آرند حم
که آمد بایشان كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ نوشته از نزد خدای یعنی قرآن مُصَدِّقٌ که تصدیق نماینده است یعنی موافق است
لِّمَا مَعَهُمْ مر آنچیزی را که با ایشانست یعنی توریت در توحید و نبوت و وقوع بعث و نشور و غیر آن از اصول
اسلام ایشان بآن نگرویدند و تصدیق بآن نکردند وَكَانُوا و حال آنکه بودند پیش از فرود آمدن این کتاب که در وقت
در ماندگی حرب و فتح مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا و پیشتر از این طلب نصرت میکردند که پیغمبر آیت لا (?)
بدین کتاب و بچشی (?) این کتاب برو فرود آید و سبب آن بود که هرگاه کفار عرب قصد یهود میکردند و کار بر ایشان
تنگ میشد دستها برداشته میگفتند که بار خدایا از تو نصرت میخواهیم بمحمد که رسول آخر الزمانست و در توریت وصف
او مذکور است پس آنکه نگرویدند از مشرکان عرب و کوشیدند یهود و بعد از بعثت حضرت رسالت پناه صلعم بر مشرکان
میکوشیدند و ظاهر میساختند که نزدیک شده که پیغمبری مبعوث شود و بیان کنند که ما بر حقیم و شما بر باطل تصدیق
نمایند بکتاب و پیغمبر ما فَلَمَّا جَاءَهُم پس آن وقت که آمد بر ایشان مَّا عَرَفُوا آنچه را که شناخته بودند در توریت

از حق که توریت محمد و قران کفروا به کافر شدند بان چه کمان ایشان آن بود که پیغمبر اخر الزمان از نسل ایشان
خواهد بود چون از نسل اسمعیل بود حسد و عناد ورزیدن با وی و کافر شدند و با سبب فوت ریاست از ایشان آن
بود که باو کافر گردیدند فلعنة الله پس لعنت خدای و دوری از رحمت او علی الکافرین بر کافران که بعلم خود
کافر گردیدند و عناد و جحود ورزیدند پس بیان مذمت ایشان بر اختیار کردن دنیا بر دین میفرماید بئسما اشتروا
به انفسهم بد است انچیزی که فروختند و بدل کردند بان حظ نفسهای خود را ان یکفروا بما انزل الله انکه کافر
میشوند بانچه فرو فرستاده خدای که ان قرانست یعنی کفر را بهلاک نفس خود اختیار میکنند بغیا از جهت طلب کردن آن
چیزی که شایسته آن نشدند و آن حسد است یعنی کافر شدند بان بجهت حسد بردن ان ینزل الله به اکه فرو میفرستد خدا
من فضله از فضل بخشش خود که آن کتابی است و مطلق وحی علی من یشاء من عباده بر کسی که خواهد از بندگان خود
که سزاوار این باشد که او را برای پیغمبری برگزیند یعنی محمد فباؤ بغضب پس باز گشتند بخشم از خدای علی غضب بر بالای
خشمی دیگر یعنی بجهت کفر و دیگری بجهت حسد بر پیغمبری موجود است یا اول بجهت انکار عیسی و انجیل و دوم بجهت انکار محمد
و قران و می تواند بود که تکرار بجهت تاکید باشد و للکافرین و مر کافران راست عذاب مهین عذاب خوار کننده و رسوا کننده
و ساننده و اذا قیل لهم و چون گفته شود مر ایشانرا که امنوا بما انزل الله ایمان اورید بانچه فرو فرستاده شده از خدای
از انجیل و قران و سایر کتابها قالوا نؤمن گویند می گرویم بما انزل علینا بانچه فرستاده شده است بر ما یعنی توریت
و یکفرون بما وراءه و در حالتی که کافر میشوند بانچه غیر کتاب ایشانست و هو الحق و آن چیز یعنی قران درست
است و از نزد خدای تعالی نازل شده مصدقا در حالتی که تصدیق کننده است و موافق لما معهم مر ان کتاب را که
منسوبست بایشان یعنی توریت بعد از ان مر قول ایشان اعتراض میفرماید قل بگوای محمد در جواب ایشان که میگویند بتوریت
ایمان داریم فلم تقتلون پس چرا کشتید انبیاء الله پیغمبران خدای را من قبل پیش ازین ان کنتم مؤمنین
اگر بودید گرویدگان بتوریت نسبت قتل بیهودان زمان پیغمبر بجهت انست که ان فعل پدران ایشان بود و ایشان
بان راضی بودند و در صدد قتل انحضرت بودند و لقد جاءکم موسی و بدرستی که امد بشما موسی بالبینات بمعجزهای روشن
و مراد معجزه اوست که در ایه لقد اتینا موسی تسع ایات بینات مذکورست ثم اتخذتم العجل پس فرا گرفتید
گوساله را بخدایی من بعده از پس رفتن موسی بکوه طور و انتم ظالمون و شما بیدادگران و ستمکاران بودید بر نفس خود
بسبب گوساله پرستیدن و نیاوردن ایمان بمعجزات و و اذ اخذنا میثاقکم و یاد کنید که چون فرا گرفتیم عهد و پیمان
شما را و رفعنا فوقکم الطور و بر داشتیم بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل از کوههای فلسطین که
شهریست از شهرهای شام و گفتیم بشما که خذوا ما اتیناکم فرا گیرید انچه بشما داده ایم بقوة بعزم درست و جد تمام
و اسمعوا و بشنوید یعنی فرمان برید احکام انرا قالوا سمعنا گفتند شنیدیم گفتار ترا بگوش و عصینا و نا فرمانی
کردیم بدل امر ترا و اشربوا و خورانیده شدند یعنی سارس کرد و درامیخت فی قلوبهم العجل در دلهای ایشان دوستی گوساله را
بر وجهی که ان دوستی در دلهای ایشان در امد و راسخ شد و همه انرا فرا گرفت بکفرهم بسبب کفر ورزیدن و جحود و انکار و عناد

ایشان چه ایشان خدا را جسم میدانستند و جسمی پنداشتند که آن گوساله زرین جسد او بود و بدین پرستش آن در دل ایشان رسوخ یافت
قل بگوای محمد ایشان را بئسما یأمرکم به بد چیزیست که میفرماید شما را به ان چیز ایمانکم ایمان شما بتوریت که ان گوساله
پرستی است ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان بتوریت این اثبات عدم ایمان ایشانست یعنی که اگر گرویدگان بودید بتوریت
بتوریت شما را باین فعل قبیح امر نمیکرد و چون این افعال قبیحه از شما صادر شده پس البته بتوریت ایمان ندارید و ایشان
با وجود این قبایح دعوی میکردند که بهشت جز ما را نخواهد بود و حق تعالی فرمود که قل بگوای محمد در جواب دعوی ایشان که ان
کانت لکم الدار الآخرة اگر هست بزعم شما که مر شماراست سرای دیگر که بهشت است عند الله نزد خدای خالصة
در حالتی که خالص است مر شما را یعنی خاصه شماست من دون الناس غیر از دیگر مردمان فتمنوا الموت پس ارزو کنید مرگ را
ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان در انکه بهشت خاصه شماست زیرا که هر که را یقین است که از اهل بهشت
است مشتاق آن خواهد بود و در ارزوی انکه هر چند زودتر از این دار محنت خلاص شده بانجا رود که موضع استراحت و انواع
لذت است و لن یتمنوه ابدا و ارزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بما قدمت ایدیهم بسبب انچه پیش فرستاده
دستهای ایشان از موجبات دوزخ چون قتل انبیا و تحریف نعت حضرت رسالت و انکار انحضرت با وجود
علم ایشان بحقیت رسیده و الله علیم بالظالمین و خدای داناست باحوال ستمکاران و دروغ گویان این
تهدید است برای یهود ستمکار و دروغ گوی در انچه دعوی میکنند و لتجدنهم و هر اینه می یابی تو جهودان را احرص الناس
حریص ترین مردمان علی حیوة بر زندگانی دنیا و من الذین اشرکوا و از ان کسانی که شرک آورده و ذکر شرکا
با انکه در ناس داخل بودند بجهت انست که حرص ایشان بسیار است بر فوز این حیات حیاتی دیگر نمی شناسند و با وجود
این که حرص بسیار دارند بر زندگانی دنیا حرص اهل کتاب از ان بیشتر است بر وجهی که یود احدهم دوست میدارد یکی
از ایشان لو یعمر الف سنة که کاشکی عمر داده شود هزار سال و ما هو بمزحزحه و نیست انکس که دور گرداننده و
راننده او باشد من العذاب از عذاب دوزخ ان یعمر اگر عمر داده شود یعنی عمر ایشان هر چند دراز باشد دفع عذاب
از ایشان نکند بلکه موجب زیادتی عذابست بجهت بسیاری معاصی در ان و الله بصیر و خدا بیناست بما یعملون
بانچه یهودان و غیر ایشان کرده اند همه را بسزا و جزا خواهد رسانید مرویست که بعضی یهود گفتند که مصاحب محمد جبریل
و او وحی باو اورد و و پیغمبران ما را از جبریل زحمت بسیار رسیده و اکثر بلاها بر ایشان فرود اورده و ملال گرده
و شهرهای ایشانرا خراب نموده و اگر بجای وی میکائیل بودی ما بمحمد ایمان می اوردیم این ایه نازل شد که قل بگوای محمد
ایشان که من کان عدوا لجبریل هر که باشد دشمن مر جبریل را این نام عبرانی یا سریانی است و معنی وی عبد الرحمن
قرانی و وحی الهی است پس هر که دشمن او باشد بلا شک دشمن خدای باشد فانه نزله پس بدرستی که او فرو د اورد قرانرا
علی قلبک بر دل تو باذن الله بفرمان خدای مصدقا در حالتی که قران تصدیق کننده است لما بین یدیه
مر ان چیزی را یعنی کتابهای را که پیش از ان نازل شده و حالا با ایشانست چون توریت و زبور و انجیل و هدی
و راه نماینده بحق و بشری و مژده دهنده بحق للمؤمنین مر همه مؤمنانرا باستکاری از درکات دوزخ

ورسیدن بدرجات بهشت پس لکن نیست که دشمن جبرئیل دشمن خدا وملائکه و رسولانست واز ینجاست که عقب این میفرماید
که من کان عدوا لله هرکه باشد دشمن مر خدا را وملائکته و فرشتگانرا ورسله و فرستادگان او را
وجبریل ومیکال واین دو فرشته مقرب را فان الله عدو للکافرین پس بدرستی که خدای دشمن است
مر کافرانرا که دشمن ملایکه و پیغمبرانند پس لامحاله یهود از اهل جهنم باشند آورده اند که ابن صوریا که اعلم علمای یهود بود
گفت که یا محمد هیچ چیز نیاوردی از آنچه ما میدانیم و میفهمیم و هیچ آیتی بر تو نازل نشده تا تابع تو میشویم حق تعالی رد قول او کرده فرمود
ولقد انزلنا الیک و هر آینه بتحقیق فرستادیم بسوی تو آیات بینات و آیتهای روشن یعنی قرآن وما یکفر
بها و کافر نمیشوند بآن آیات الا الفاسقون مگر بیرون روندگان از فرمان که معاندان و متمردان اهل کفرند
یعنی ابن صوریا و متابعان او مرویست که مالک بن صیف یهود انکار کرد که حق تعالی بر زبان موسی از شما عهد فرا
گرفته است که چون پیغمبر آخر الزمان ظاهر شود وی بگروید و تصدیق او نمایید گفت خدا را با ما هیچ عهدی نیست در بین
معنی حق تعالی این آیت فرستاد که او کلما عاهدوا عهدا همزه بمعنی انکارست یعنی آیا هرگاه عهد کردند عهدی نبذه
فریق منهم انداختند و شکستند آنرا گروهی از ایشان بل اکثرهم لا یؤمنون بلکه بیشتری از ایشان نمیگرویدند بتوریت
ولما جاءهم و آن هنگام که آمد بایشان رسول من عند الله فرستاده از نزدیک خدای چون عیسی و محمد
وسلم که مصدق تصدیق کننده است لما معهم نبذ فریق مر آنچه را که با ایشانست من الذین اوتوا الکتاب
از آنان که داده شده اند کتاب را یعنی توریت را علمای ایشان بینداختند کتاب الله کتاب خدا را که توریت است
وراء ظهورهم در پس پشتهای خود زیرا که کفر ورزیدند برسول که مصدق توریت است و این موجب کفر و دین ایشانست
بتوریت و در آنچه آن رسول تصدیق بآن کرده و در شکستن عهدی که در توریت است از وجوب ایمان برسولانی
که معجزات ظاهر نموده باشند کانهم گوییا آن عهد شکنان که علمای یهود بودند لا یعلمون نمیدانند که آن کلام خداست
و محمد رسول الله و رسول وقت است یعنی ایشان بیقین میدانند حقیقت آنرا لیکن بجهت عناد و تمرد تجاهل میکنند چنان
نمایند که نمیدانند آورده اند که دیوان در عهد سلیمان شعبده ها با کهانت ضم کرده و نوشته بودند و از او
میان عوام الناس شایع ساخته سلیمان بر آن مطلع شده فرمود تا آن نوشتها را آوردند و بعضی را در صندوقی
نهاد و قفل بر آن کرده و در زیر تخت خود پنهان کرد بعد از آنکه وفات کرد دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون
آورده چنان بمردمان نمودند که سلیمان بآن سحر و شعبده پادشاهی میکرد و بجهت آن یهودان سلیمان را بسحر نسبت
میدادند حق تعالی تکذیب ایشان کرده فرمود واتبعوا و پیروی کردند جهودان ما تتلوا الشیاطین آنچه را
وما کفر سلیمان
که میخواندند دیوان علی ملک سلیمان بر عهد پادشاهی جادوی نکرد و تسمیه سحر بکفر بجهت دلالت است بر آنکه
بروجه استحلال کفرست و هرکه پیغمبر باشد البته از این معصوم خواهد بود ولکن الشیاطین کفروا ولیکن دیوان
در زمان کافر شدند و سبب کافر شدن ایشان ساحری بود یعلمون الناس السحر در حالتی که می آموزانیدند
مردمانرا آن جادوی تا ایشانرا بگمراهی اندازند وما انزل علی الملکین و دیگر یهود پیروی کردند آنچه را

از آن

که فرستاده شده بود از جادوی بر دو فرشته ببابل در شهر بابل که شهریست از شهرهای کوفه گویند که آن ده ویرانه است
هاروت وماروت نام آن دو فرشته است و سبب آن بود که در زمان ادریس پیغمبر سحر در میان مردمان فاش
شده بود و مردم بآن عمل میکردند و انواع فسق و فجور بجهت آن بظهور رسیده و الحال تا سحر بود تا آنکه بعد از زمان
نوح علیه السلام مردمان بسحری مشغول شده و ترک دین اسلام کردند حق تعالی این دو فرشته را فرستاد در صورت آدمی
تا ایشانرا از آن نهی کنند و از عقوبت جزای آن بترسانند و حقیقت سحر را بایشان تعلیم کنند تا بطلان آنرا دانسته
از آن اجتناب نمایند و این مثل آنست که شخصی را بحقیقت زهر هلاهل مطلع سازند تا آنرا نخورد وما یعلمان و تعلیم
نمیدادند این دو فرشته من احد هیچ یک از مردمان را حتی یقولا تا آنکه بطریق نصیحت و موعظت میگفتند او را پیش از
آموزانیدن که انما نحن فتنة جز این نیست که ما از آزمایش خلقیم از خدای تا ظاهر شود که تعلیم گیرنده آن بآن عمل خواهد کرد
یا آنکه علم بطلان آن حاصل کرده از عمل کردن بآن احتراز خواهد کرد و بر ایمان خود ثابت قدم خواهد بود فلا تکفر
پس کافر مشو تو باعتقاد کردن آنکه بر عمل سحر کنانی نیست و در روضة آورده که سبب تعلیم سحر این دو فرشته بمردمان آن بود
که در آن زمان ساحران دعوی پیغمبری میکردند پس حق تعالی این دو فرشته را امر کرد تا تعلیم سحر کنند بجهت آنکه تا مردمان آن
زمان که تا بکیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده متعارض آن مدعیان نبوت گردند و بر مردمان ظاهر گردانند که ساحران
در این دعوی کاذب اند و آنچه بمردمان می نمایند سحرست نه معجزه و لهذا بجهت این سحر را از این دو فرشته فرا میگرفتند
فیتعلمون منهما پس یاد میگرفتند از ایشان ما یفرقون به آنچه را که بدو یعنی سحر را که بجادوی آن کلمه یعنی توانند که تفرقه کنند
به بین المرء وزوجه میان مرد و زن و اما از عمل کردن بآن ایشانرا منع میکردند وما هم و نیستند ساحران
بضارین به ضرر رسانند بسبب سحر من احد هیچ کس را الا باذن الله مگر بعلم خدای یعنی سحر کنند و بآن ضرر
نمیرسانند مگر که علم خدای تعالی بآن تعلق گرفته باشد مراد آنست که حق تعالی آفریده اند وایشانرا ابتلا و جزا بر
و گویند مراد باذن تخلیه است یعنی بسحر ضرر نتوانند رسانید مگر آنکه خدای مر ایشانرا بر گذارد و منع نکردن او تعالی
حضرت هو
ایشانرا بجبر و قهر و اگر خواهد منع ایشان می تواند کرد بجبر لیکن اکراه و اجبار مانع تکلیف است و این قول از حضرت
مرویست و گفته اند اذن بمعنی قضا و قدرست یعنی هرکه استحقاق ضرر داشته باشد آن سحر بوی رسد و اگر نه نرسد
ویتعلمون ما یضرهم و می آموختند آنچه را که زیان رساند ایشانرا اگر بآن عمل کنند ولا ینفعهم و سود ندهد
ایشانرا زیرا که بمجرد علم فایده بر آن مترتب نشود ولقد علموا و هر آینه بتحقیق دانسته بودند که لمن اشتراه هرکه بخرد
سحر را یعنی بدل کند از این بخش کتاب و چیزکه بیاموزد آنرا و بآن عمل کند ما له فی الآخرة نباشد او را در آن سرای
من خلاق هیچ بهره از نیکویی و گویند که مراد بخلاق خلاص است یعنی او را در آخرت خلاصی نیست از عذاب
ولبئس ما شروا به و هر آینه بد چیزیست که فروختند یعنی بدل کردند بآن چیز انفسهم نفسهای خود را یعنی حظ
نفس خود را بآن بفروختند لو کانوا یعلمون اگر هستند که تفکر کنند در آن و یا عالم باشند بقبح آن و دانند حقیقت
آنچه تابع است از انواع عذاب یعنی چون ایشان عمل کردند بآنچه دانسته گویا که عالم بآن نه اند ولو انهم آمنوا

قرآن و صحت دین اسلام بسبب معجزات ظاهره و صفات مذکوره او در توریت **فَاعْفُوا** پس درگذرید ای مؤمنان
از عقوبت ایشان و کارزار با ایشان **وَاصْفَحُوا** و روی بگردانید از تعرض رسانیدن با ایشان **حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ**
تا بیارد خدای تعالی فرمان خود را که آن اذن است در قتال ایشان و جزیه گرفتن از ایشان از ابن عباس روایت که
این آیت بآیة القتال منسوخ شد **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای تعالی **عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بر همه چیزها تواناست بانتقام
شما از ایشان بکشد **وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ** و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان **وَآتُوا الزَّكَاةَ** و بدهید زکوة را بمستحق
آن یعنی مشغول عبادت شده دست تعرض از یهود کوتاه کنید تا حکم قتال نازل شود **وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ** و آنچه از
پیش میفرستید برای نفسهای خود **مِنْ خَيْرٍ** از کردار نیکو چون نماز و زکوة و انواع خیرات **تَجِدُوهُ** بیابید او را نوشته
و ثبت کرده **إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ** بآنچه میکنید از خیرات **بَصِيرٌ** بیناست پس آن نزد خدای سبحانه و تعالی ضایع نخواهد شد
در خبر است که هرکه یک لقمه یا یک خرما صدقه دهد حق تعالی او را پرورش دهد تا چندان شود که کوهی عظیم روایت که چون
رسول صلعم مبعوث شد و نسخ شرع یهود و ترسا فرمود ایشان کمر دشمنی آنحضرت صلعم بر میان بسته بمعارضه و دفع
و رفع وی شدند و هر فرقه از ایشان گفتند که بهشت مخصوص است بما و هرکه بر دین ما نیست به بهشت نخواهد رفت حق تعالی
فرمود که **وَقَالُوا** و گفتند یهودان و ترسایان **لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا** نرود در بهشت مگر کسی که باشد
یهودی **أَوْ نَصَارَىٰ** یا نصرانی یعنی یهود گفتند که در بهشت نرود مگر یهودی و ترسایان گفتند که در بهشت نرود مگر نصاری
تِلْكَ این آرزوهای مذکوره **أَمَانِيُّهُمْ** آرزوهای باطل یهودان و ترسایانست **قُلْ** بگو ای محمد در جواب ایشان
هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بیارید حجتهای خود را برین دعوی که میکنید **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید شما راست گویان در این دعوی که
و حال نه چنانست که ایشان میگویند **بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ** آری در بهشت داخل میشود کسی که خالص سازد و …
و من جمیع الوجوه مستعد شود **لِلَّهِ** مر امر خدای را و پاکیزه گرداند نفس خود را برای طاعت خدا و غیر او را در عبادت او
شریک نگرداند **وَهُوَ مُحْسِنٌ** و حال آنکه او نیکوکار است در کردار و گفتار یعنی اعمال نیک را بجا آورده و بر وجه مامور به
آورده **فَلَهُ أَجْرُهُ** پس مر اوراست مزد او **عِنْدَ رَبِّهِ** نزد پروردگار او و ضایع و ناقص نمیشود **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ**
و هیچ ترسی نیست مر ایشان را از فوت مزد ایشان **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** و نه اندوهگین شوند از تصور زوال آن مزد در آخرت
آورده اند که جمعی از ترسایان نجران بمدینه آمدند و با علمای یهود و رؤسای ایشان مناظره کردند و چون که … یهود
بود … گفت که شما بهیچ امر نیکو عمل نمیکنید و انکار نبوت عیسی کرده تکذیب او نمودید یکی از ترسایان گفت که بلکه شما بهیچ
امر نیکو عمل نمیکنید و انکار نبوت موسی و کتاب او کرده حق تعالی این آیه فرستاد **وَقَالَتِ الْيَهُودُ** و گفتند یهودان
لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ نیستند گروه ترسایان **عَلَىٰ شَيْءٍ** بر چیزی که ثواب باشد **وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ** و گفتند ترسایان
لَيْسَتِ الْيَهُودُ نیستند یهودان **عَلَىٰ شَيْءٍ** بر چیزی از دین **وَهُمْ** و حال آنکه ایشان **يَتْلُونَ الْكِتَابَ** میخوانند کتاب را
یعنی یهود از توریت میدانند که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند خدا را بر امر باطلند و ترسایان از انجیل میدانند
که یهود بجهت انکار عیسی و محمد کافرند **كَذَٰلِكَ** همچنین که ایشان میگویند **قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** گفتند آنانکه هیچ نمیدانند

یعنی اهل کتاب نیستند از جنس مشرکان **مِثْلَ قَوْلِهِمْ** مانند گفتار یهود و نصاری یعنی همه کفار که صاحب کتاب نیستند
و هیچ نمیدانند در باره یکدیگر همین گفتند **فَاللَّهُ يَحْكُمُ** پس خدای تعالی حکم کند **بَيْنَهُمْ** در میان این دو فریق **يَوْمَ**
الْقِيَامَةِ در روز رستخیز **فِيمَا كَانُوا** در آن چیزی که هستند **فِيهِ يَخْتَلِفُونَ** که در آن اختلاف میکنند از حق و باطل
و هر یک را بجزای خود خواهد رسانید آورده اند که چون بخت نصر بر بنی اسرائیل استیلا یافت نصارا جمع کرده بر ایشان
تاخت و ایشان را بکشت کودکان و زنان ایشان غارت کرد و بیت المقدس را خراب کرد حق تعالی خبر داد
که **وَمَنْ أَظْلَمُ** و کیست ستمکارتر **مِمَّنْ مَنَعَ** از آنکس که باز داشت **مَسَاجِدَ اللَّهِ** مسجدهای خدا را **أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ**
از آنکه یاد کرده شود در آنجا نام خدا یعنی منع شد از آنکه در آن موضع یاد خدا کنند و … و نماینده
وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا و سعی کرده در خرابی و ویرانی آن مسجد یعنی بیت المقدس که موضعی از آن مسجد است یعنی سجده گاهی و نزد بعضی مراد
ازین کس طیطوس بن اسپیانوس رومی بود که بیت المقدس را خراب کرد و علمای بنی اسرائیل را بقتل آورد و از ابی
عبد الله ع مرویست که مراد مشرکان قریش اند که رسول صلعم را منع کردند در عام حدیبیه از دخول مکه و مسجد الحرام
و بنا برین مراد بخرابی آن معطل ساختن آنست از عبادت چه عمارت مسجد بنماز کردنست در آن و خرابی آن ترک
عبادت از آن و بیرون کردن مؤمنان از آن بر هر تقدیر **أُولَٰئِكَ** گروهی که منع ذکر خدا کردند و در خرابی مسجد کوشیدند
مَا كَانَ لَهُمْ نبود مر ایشان را یعنی سزاوار نیست ایشان را **أَنْ يَدْخُلُوهَا** آنکه در آیند در مساجد **إِلَّا خَائِفِينَ** مگر ترسناکان
که ترسکاران باشند و در زمان دولت اسلام ترسایان و سایر کفار را قوت دخول در بیت المقدس و یهودان
و سایر اهل کفر را قدرت بر دخول مسجد الحرام بر طرف شد و هیچکدام جرأت نمیکنند که در مسجد در آیند بجهت خوف از اهل اسلام
لَهُمْ مر اهل کتاب راست **فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ** در دنیا رسوایی و خواری که آن قتل است و غارت و جزیه بر ایشان و گرفتن
آن از دست ایشان نه از روی کیل ایشان تا موجب رسوایی و خواری ایشان باشد **وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ** و مر ایشان راست در آن سرای
عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ مرویست که تمامه رسوایی ایشان در دنیا در زمان خروج صاحب الزمان علیه السلام
که فتح قسطنطنیه نماید و همه را بقتل رساند از ابن عباس منقول است که چون آیت تحویل قبله نازل شد مسلمانان روی بکعبه
آوردند یهودان برایشان طعنه زدند و عیب کردند و انکار ایشان نمودند حق تعالی این آیت فرستاد که **وَلِلَّهِ**
الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدا راست جای بر آمدن آفتاب چون مکه و کعبه و موضع فرو رفتن آن چون بیت المقدس
فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا پس هر جا که رو آورید **فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ** پس آنجاست جهت طاعت خدا که بآن مقرر شده اید و نزد بعضی آنست
که در اول اسلام مسلمانان در نماز مخیر بودند میان آنکه توجه بکعبه کنند یا به بیت المقدس بعد از آن این منسوخ شد بآیه فول
وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و در بعضی تفاسیر آمده که مشرکان مانع مؤمنان میشدند از دخول مسجد الحرام حق تعالی …
و گشاده و بنا برین مراد مشرق و مغرب همه زمین است زیرا که هر دو آن منتصف است بمشرق و مغرب بعضی زمین و مغرب بعضی …
اگر پس منع شوید از نماز در مسجد الحرام حق تعالی همه زمین را مسجد شما ساخته پس در هر مکانی که بطرف قبله توجه کنید آن جایز است
که بآن مامور شده اید و گویند که نزول این آیت در دعا و اذکار است نه در نماز از جابر روایت است که حضرت رسالت پناه …

جمعی از لشکر بازا بغزای فرستاده بود و شبی بسبب ابر و تاریکی در جهت قبله اختلاف کرده و هر کس برای و اجتهاد متوجه
جهتی شدند و نماز گذاردند چون روز شد بر ایشان ظاهر گشت که در نماز از قبله گردیده بودند بعد از آن که بمدینه آمدند از
اعاده آن نماز پرسیدند جه همه جهات حق سبحانه است إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ بدرستی که خدای تعالی فراخ مغفرتست
و بسیار عطا و رحمت و بجهت این فراخی بر بندگان نمیکند باعاده نماز که بظن و اجتهاد گذارده باشند و یا نهی نمیکند
از نماز گذاردن در غیر جهة عَلِيمٌ داناست بمصلحت احوال مسلمانان و اعمال ایشان و چون حق تعالی منع انکار یهود
در باب توجه مسلمانان بکعبه در نماز نمود در عقب آن رد کفار مشرکان فرمود وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا و گفتند
مشرکان و ترسایان که فرا گرفت خدای فرزندی را یعنی عزیر و مسیح و ملایکه را سُبْحَانَهُ پاکی وی پاکی مر او راست
بحقه از آنکه او را فرزند باشد جه این معنی تشبیه و حاجت و سرعت فناست بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بلکه مر او راست
آنچه در آسمانهاست و زمینها و چون همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک وی باشند که از جمله آن عزیر و مسیح و ملایکه
بس نتواند بود که ایشان ولد او باشند جه ولد مثل باشد نه از جنس والد کُلٌّ همه آن چیز که در آسمان و زمین هست
لَهُ قَانِتُونَ مر او را فرمان بردارانند و همه در تحت حکم او و هر جه باین صفت باشد آفریننده خود نخواهد بود که واجب
الوجود بالذاتست بس هیچ چیز ولد او نباشد بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بدید آرنده همه آسمانها و زمینهاست بی ماده
و مدت وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا و چون کاری را یعنی خواهد که چیزی موجود شود فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ بس جز این نیست که گوید مر آنچیز را
كُنْ بباش فَيَكُونُ بس آنچیز باشد و چون باین آیه ثابت گشت که او متصف نیست بصفت جسم و جوهر زیرا که فعل جسم و جوهر
بر سبیل تاریج است بس فرا گرفتن ولد که از لوازم جسم است از وی ممتنع باشد و نیز وجود ولد با مهلت مدت و ماده است
و حق تعالی از این مستغنی است و چون حق تعالی بیان حال کفار نمود در انکار توحید و دعوی فرا گرفتن خدا ولد را
در عقب آن ذکر مخالفت ایشان می نماید در باب نبوت بر سبیل عناد و میفرماید وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و گفتند
آنکه نمیدانند یعنی جاهلان اهل شرک و اهل کتاب لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ جرا سخن نمیگوید خدای با ما جنانکه با ملایکه و با موسی
سخن میگفت جرا با ما وحی نمیکند که تو پیغمبر و فرستاده اوئی أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا نمی آید با ما حجتی بر صدق تو این سخن را
روی عناد و لجاج میگفتند و اگر نه معجزات آنحضرت دلالت صریح داشت و ایشان بجهت انکار بسیار که داشتند
معجزات طلب میکردند كَذَٰلِكَ همچنانکه ایشان میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ پیش از ایشان مثل قول
مانند گفتار ایشان یعنی ایشان نیز با وجود آیات دال بر صدق انبیا خود از ایشان آیات دیگر در میخواستند و از انجمله یهود
موسی را گفتند که خدا را بما بنما و نصاری عیسی را گفتند که مایده از آسمان برما فرود آر که از ایمان به تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ
بیکدیگر متشابهست دلهای این گروه و کسانی که مثل ایشان بودند در کوری و تیرگی و عناد قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ بتحقیق که روشن
گردانیدیم نشانها را بر توحید و نبوت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای گروهی که طلب یقین میکنند یا آنکه تابع عناد و لجاج نیس
بهت رد قول مشرکان فرمود إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بدرستی که ما فرستادیم ترا برای خلق بَشِيرًا در حالتی که مژده دهنده
مومنانرا بثواب عظیم وَنَذِيرًا و بیم کننده کافرانرا بعذاب الیم پس بر تو جرمی نیست اگر اهل عناد اصرار نمایند در کفر و تکذیب

کردند و از حضرت استفسار نمودند این آیه نازل شد که بعد از آنکه بقدر امکان در قبله اجتهاد کرده اید اعاده صحیح

کنند

کنند وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ و پرسیده نخواهی شد در روز قیامت از آنکه اهل دوزخ اند یعنی جرا ایشان ایمان
نیاوردند و از مقاتل مرویست که روزی بر زبان حضرت رسالت پناه صلعم جاری شد که کاشکی خدای تعالی بر یهودان در آمدی
از عذاب که بایدی و اثر غضب خود بدیشان نمایدی فالیتست که از بیم عذاب الیم بصراط مستقیم باز آمدندی حق تعالی بعد از آیه
مذکوره را فرستاد و نهی ایشان از یاران جحیم کرد و نترا نخواهم پرسید که جرا ایمان نیاوردند بس تو همین ادای رسالت
و بیم عذاب فرمودن اهل ضلالت بعد از آن حضرت نومید گردانیدن رسول صلعم از اسلام یهود و ترسا فرمود
وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ و هرگز خشنود نگردند از تو جهودان و نه ترسایان حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ تا آنگه پیروی
کنی کیش ایشان را و پیروی دین ایشان بر تو جایز نیست بس هرگز اسلام نیاورند قُلْ ای محمد بغیر اهل کتاب بگو إِنَّ هُدَى اللَّهِ
هُوَ الْهُدَىٰ بدرستی که راه راست نمودن بحق نه آنچه شما را بان میخوانید از دین یهودی و نصرانی که راه نمودن خدای
بطوب و اسلام است وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی نمائی ای محمد أَهْوَاءَهُمْ آرزو و هوای ایشانرا که راه شیطانست
بَعْدَ الَّذِي پس از آنچیزی که بدرستی جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ آمده است بتو از دانش که و حجت بر حقیت اسلام و بطلان دین
ایشان مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ نباشد مر ترا از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که رهاننده تو باشد از آن وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری
دهنده و در وقع آن این کلام بر سبیل فرضیست و اگر نه حضرت از این بری است و بعد از ذکر احوال کفار اهل کتاب
در بیان مومنان ایشان میفرماید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه عطا کردیم ایشانرا کتاب تورات يَتْلُونَهُ
میخوانند آن کتاب را و پیروی آن میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهِ جنانکه حق خواندن و پیروی کردن آنست جون بغیر و اشباه الله
بی سامره و اتباع او گویند أُولَٰئِكَ آن گروه يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان آورند بکتاب خدای نه آنها که تحریف و تبدیل
آن کردند وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر گردد بکتاب خدای و احکام آنرا تغییر دهد یا حلال و حرام آن اعتقاد کند فَأُولَٰئِكَ
بس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در دنیا بخواری از قتل و غارت و جزیه دادن و در آخرت
بگرفتاری عذاب دوزخ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي یاد کنید نعمتهای مرا که أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما و بر پدران شما وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ و آنکه بدرستی من تفضیل دادم پدران شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر
عالمیان زمان ایشان بس شکر این نعمت کنید و کفران مورزید و بمحمد که رسول منست ایمان آرید وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از
عذاب روزی که هیچ لَا تَجْزِي کفایت نکند نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ کسی از کسی شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا يُقْبَلُ
مِنْهَا عَدْلٌ و قبول کرده نشود از هیچ نفس فدای او را یعنی چیزی که بعوض آن عذاب گشته یعنی چیزی که خود را بعوض
آن از عذاب باز خرد وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ و سود نکند هیچ نفسی را در خواست کردن بر تقدیر شفاعت وَلَا هُمْ
يُنْصَرُونَ و نه ایشان یعنی کافران یاری کرده شوند در دفع عذاب یعنی سود نکند یاری هر یاری و حق تعالی جون این
آیت را در اول قصه اهل کتاب ذکر کرده و در کفران کرار کرد بجهت مبالغه در شکر گذاری نعمت و ترسانیدن ایشان
از کفران آن و بعد از ذکر احوال موسی و هست و بیان قصه ابراهیم میفرماید که جد حضرت رسالتست و سایر بنی اسرائیل
وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ و یاد کن ای محمد وقتی که ابراهیم را بیازمود یعنی تکلیف فرمود رَبُّهُ پروردگار او بِكَلِمَاتٍ بسخنان

یعنی اوامر و نواهی فَأَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا و بآن قیام نمود یعنی باتمام آن کوشید بر وجهی که رضای الهی در آن
بود گویند مراد بکلمات مناسک حج است و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد بآن شکافتن موی سر است و دو نیم
و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و بر طرف کردن موی زیر بغل و ازاله موی زهار و ختنه
و استنجا و مختار آنست که مراد جمیع طاعات عقلیه و شرعیه است و بر هر تقدیر چون ابراهیم آنرا باتمام رسانید قَالَ
گفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان من کردی إِنِّي جَاعِلُكَ بدرستی که من گرداننده توام لِلنَّاسِ برای مردمان
إِمَامًا پیشوای و دین که همه صلحا بعد از تو بتو اقتدا نمایند و الحق حق تعالی پیغمبر ما را فرمود که اتبع ملة ابراهیم و هست مرو محکم
که مامور شد فکر ملة ابیکم ابراهیم برای وفا نمود نسبت بآن وعده و چون ابراهیم را بشرف امامت نواخت قَالَ گفت
ابراهیم با حق سبحانه وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و بعضی از فرزندان و نبیرگان مرا نیز امام گردان قَالَ گفت حق تعالی در جواب او که
لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ نرسد عهد من که امامت است بستمکاران یعنی عاصیان و فاسقان ذریه ترا این منصب هم
بلکه بصلحا و اتقیا و امثال ایشان کرامت فرمایم و درین دلیل است بر آنکه انبیا و ائمه علیهم السلام معصوم بوده اند از جمیع
گناهان صغیره و کبیره و فاسق صلاحیت امامت ندارد و در کتاب مناقب مذکور است که عبد الله بن مسعود روایت
کرد که من از حضرت رسالت پناه شنیدم که فرمود که منم آنکسی که ابراهیم او را از خدا طلب می نمود و از رده و بیکی دیگر که
و انان که در آن مجلس بودند گفتند یا رسول الله کیفیت طلب ابراهیم و ادرزوی بخدای تعالی کرد برای ما بیان فرما حضرت
فرمود که ابراهیم از حق سبحانه سوال کرد که آیا از نسل من کسی خواهد بود که او مرتبه امامت دریابد حق تعالی باو وحی کرد که من امامت
بظالمان ندهم و از نسل تو هر که ظالم باشد از منصب امامت محروم است و چون ابراهیم این کلام شنید متضرع شد و گفت
وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ بر زبان راند یعنی بار خدایا مرا و ذریه مرا از بت پرستیدن نگاهدار و دور دار حق تعالی
دعای او را در حق من و علی بن ابی طالب اجابت فرمود و مرا و علی را از بت پرستیدن نگاهداشت فَاتَّخَذَنِي نَبِيًّا
وَاتَّخَذَ عَلِيًّا وَصِيًّا پس مرا نبی خود گردانید و علی را وصی من و این کلام صریح است بر آنکه هر که بت پرستی شعار ایشان بوده از منصب
امامت دورند و خلعت خلافت بر قد و قامت ایشان راست نمی آید وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ و نیز یاد کن ای محمد وقتی که
گردانیدیم خانه کعبه را مَثَابَةً لِلنَّاسِ جای بازگشت برای مردمان یا موضع ثواب ایشان مراد حاجیانند که هر سال بآن
رجوع کنند و آنجا ثواب حج یابند وَأَمْنًا و موضع ایمنی که در وی کسی آزار نکند و متعرض آزار نشوند و یا جای ایمنی
از عذاب دوزخ چه حج و عمره موجب مغفرت گناهانست وَاتَّخِذُوا و گفتیم مومنان که بعد از آنکه شرف حرم را دریابید
فرا گیرید مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ از مقامی که منسوبست با ابراهیم مُصَلًّى موضع نماز را از جابر روایتست که چون حضرت رسالت
از طواف حج فارغ شد متوجه مقام ابراهیم شد و دو رکعت نماز در آن گذارد و این آیه بخواند که وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ
مُصَلًّى و این دلیلست بر آنکه نماز طواف فریضه است و در مقام ابراهیم و آن موضعی است که در وی سنگی نشانده اند و اثر قدمهای
مبارک آنحضرت بروست وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ بر ابراهیم
و اسمعیل که پاک سازید خانه مرا از بتان و انواع نجاسات و معاصی و از هر چه لایق آن نباشد لِلطَّائِفِينَ برای

طواف کنندگان در گرد آن وَالْعَاكِفِينَ و برای مجاوران و اقامت کنندگان وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و برای رکوع کنندگان
و سجود نمایندگان یعنی برای نماز کنندگان و هست برای نظر کنندگان و چون خانه کعبه در موضعی واقع که از آب
و گیاه دور است و این موجب اضطرار و عجز حاجیانست حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام از حق تعالی طلب فراخی روزی
کرد چنانکه حق تعالی فرمود که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن ای محمد وقتی که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رَبِّ اجْعَلْ ای پرور
دگار من بگردان هَذَا این مکان را که برای تو در آن خانه ساخته ام بَلَدًا آمِنًا شهری ایمن از قحط و مسخ و خسف و طغیان
از انواع عذاب وَارْزُقْ أَهْلَهُ و روزی ده اهل این شهر را مِنَ الثَّمَرَاتِ از انواع میوه ها حق تعالی این دعا را اجابت
فرمود و حکم کرد تا جبرئیل قطعه ای از زمینهای فلسطین را که شام بود پر ثمرات بسیار از زمین بر کنده بمکه آورد و هفت بار گرد
کعبه طواف داده و در زمین تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد و آن ده را بجهت این طائف گویند میوه اهل مکه از آنجاست
پس بعد از آن ابراهیم روزی را بمومنان تخصیص فرمود و گفت روزی ده مَنْ آمَنَ هر که را که ایمان آورده مِنْهُمْ
از اهل مکه یعنی اهل این شهر باشند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز بازپسین که قیامت است قَالَ وَمَنْ كَفَرَ گفت حق تعالی
در جواب او که من روزی میدهم مومنان را و هر که را کافر باشد فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا پس بهره ور گردانم کافر را در روزی اندک
اندک ثُمَّ أَضْطَرُّهُ پس مضطر گردانم او را و بعجز و بیچارگی بکشم إِلَى عَذَابِ النَّارِ بسوی عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و بد بازگشتی است دوزخ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ و نیز یاد کن ای محمد وقتی که بر میداشت ابراهیم اصلها و بنیادها
مِنَ الْبَيْتِ از خانه کعبه وَإِسْمَاعِيلُ و اسمعیل نیز بر میداشت یعنی بلند ساخت پایه ها را از بنا بر وجهی که از طرف خانه کار میکرد
و بنوبت خانه را بر یکدیگر و اصح آنست که اسمعیل سنگ جمع میکرد و بدست ابراهیم میداد و او بکار میبرد چنانچه بر
چون اسمعیل را دخلی بود در بنا از جهت اسناد رفع بنا باو شد و از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین مرویست که آدم علیه السلام
بنای کعبه کرد و چون روزگار بسیار بر آن بگذشت ویران شد حق تعالی ابراهیم را امر کرد تا بموافقت اسمعیل تجدید آن
کرد و چون آنرا باتمام رسانیدند گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما این کار خیر را إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
بدرستی که تویی شنوا و دانا بدعای ما رَبَّنَا ای خداوند ما وَاجْعَلْنَا و بگردان ما هر دو را مُسْلِمَيْنِ لَكَ ثابت
بر اسلام و گردن نهنده مر ترا وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا و بگردان بعضی از فرزندان ما را أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ گروهی گردن نهنده و فرمان
برنده مر ترا از صادق علیه السلام مرویست که مراد بذریه اولاد و عقب معاقبند وَأَرِنَا و بنما ما را مَنَاسِكَنَا مواضعی که در آن افعال
حج بجا باید آورد و چون میقات احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و غیر آن از افعال وَتُبْ عَلَيْنَا
و بپذیر توبه ما را توبه پذیرفتن بر سبیل خضوع و خشوع است و بریدن از ما سوی و توجه تمام بحق سبحانه و تعالی إِنَّكَ أَنْتَ
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ بتحقیق که تویی بسیار پذیرنده توبه تقصیر کنندگان در طاعت و عصیان نمایندگان رَبَّنَا ای
پروردگار ما وَابْعَثْ فِيهِمْ و برانگیز در میان ذریه ما رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از ایشان تا موجب عزت و شرف ایشان باشد
حق تعالی اجابت دعای ابراهیم و حضرت مصطفی صلعم را مبعوث گردانید چه غیر آن حضرت پیغمبری دیگر از ذریه ابراهیم
و اسمعیل نبود زیرا که انبیای بنی اسرائیل از نسل اسحق بوده اند و گفته آنحضرت که انا دعوة ابی ابراهیم اشارت بهمین معنی

من اثر دعای پدر خودم ابراهیم که مرا از خدا خواسته است یَتْلُوا عَلَیْهِمْ صفت رسول است یعنی فرستاده که خواند بر ایشان
آیَاتِكَ آیتهای کتاب ترا یا نشانهای وحدانیت تو وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ و بیاموزد ایشان را کتاب قرآن وَالْحِکْمَةَ
و انچه میرکه بان نفسهای ایشان کامل باید از معارف و احکام شریعت وَیُزَکِّیهِمْ و پاکیزه کرداند ایشان را از شرک
و معاصی بسبب شرایع احکام إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِیزُ بدرستی که توی توانا و غالب که هرگز مغلوب نشوی از انچه اراده کنی
الْحَکِیمُ و دانای محکم کار یعنی هر چه کنی بر وجه حکمت باشد مرویست که عبد الله بن سلام سلمه و مهاجر را که پسران برادر او بودند
باسلام دعوت کرد و کفت شما میدانید که صفت محمد صلعم در توریت نوشته است پس سلمه اسلام آورد و مهاجر ابا کرد
این آیه نازل شد وَمَنْ یَرْغَبُ و کیست که باز کردد یعنی هیچکس باز نکردد و رغبت کرداند عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِیمَ از دین ابراهیم
إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ مگر کسی که سبک کرد اند خود را و بی مقدار ساخت نفس خود را وَلَقَدِ اصْطَفَیْنَاهُ و بتحقیق بر کزیدیم
ابراهیم را فِی الدُّنْیَا در دنیا برای بکرم و جوانمردی و یا بشرف پیغمبری و یا فرط طاعت و فرمان برداری و یا بصفت خلیلیت
و دوستی و یا بعمارت خانه کعبه وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ و بدرستی که او در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِینَ از جمله شایستکان است
و بصفت صلاح آراسته چون او آراسته باین صفاتست هر که از دین او رغبت کرداند هر اینه سفیه باشد و نفس خود را
خوار کردانیده باشد و نیز در بیان صفات ستوده او میفرماید إِذْ قَالَ لَهُ یاد کن ای محمد وقتی که کفت مر ابراهیم را رَبُّهُ
پروردکار او أَسْلِمْ کردن بنه فرمان مرا و یا تسلیم شو در هر چه بتو واقع شود از احکام قضا قَالَ أَسْلَمْتُ کفت ابراهیم
کردن نهادم و یا تسلیم کردم خود را لِرَبِّ الْعَالَمِینَ برای پروردکار عالمیان تا هر چه خواهد مرا فرماید و در حق من جاری
سازد وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِیمُ و وصیت کرد ابراهیم در حین وفات بملت خود بَنِیهِ پسران خود را بدین آن ملت الزام
نمودن بدین وَیَعْقُوبُ نیز اولاد خود را بان وصیت نمود باین وجه که یَا بَنِیَّ ای پسران من و ایشان دوازده بودند
چنانکه در سوره یوسف آمده إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى بدرستی که خدای تعالی بر کزید لَکُمُ الدِّینَ برای شما دین اسلام را فَلَا تَمُوتُنَّ
پس باید که نمیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مکر در حالتی که مسلمان باشید یعنی بر دین اسلام مداومت نمائید تا هنکامی که مرک شما را
دریابد و بعد از آن بر سبیل انکار خطاب با اهل کتاب فرموده که أَمْ کُنْتُمْ شُهَدَاءَ آیا شما حاضر بودید یعنی نبودید إِذْ حَضَرَ
یَعْقُوبَ الْمَوْتُ وقتی که آمد بیعقوب مرک در آن حال وصیت کرد بفرزندان خود پس از کجا شما دعوی میکنید که وصیت
با اولاد خود بدین یهود کرد پس بجهت زیادتی بیان میفرماید که یقین که شما حاضر نبوده اید إِذْ قَالَ در وقتی که کفت یعقوب
لِبَنِیهِ پسران خود را مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی چه چیز را خواهید پرستید از پس وفات من غرض یعقوب از این کلام
... بود از ایشان بتوحید و دین اسلام ایشان ... ایشان را بشنید قَالُوا کفتند در جواب او
نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ خواهیم پرستیدن خدای ترا وَإِلَٰهَ آبَائِكَ و خدای پدران ترا إِبْرَاهِیمَ وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ و ابراهیم
را که جد بود پدر کفتند برای آنکه حکم پدر دارد و اسماعیل را که عم بود پدر خواندند زیرا که عرب عم را پدر میکویند و در حرمت او را برابر
پدر نکاه می دارند از اینجاست که حق تعالی آزر را پدر ابراهیم کفت با انکه عم او بود حاصل که ایشان کفتند که ما خواهیم پرستید
خدای ترا و پدران ترا إِلَٰهًا وَاحِدًا خدای یکانه و یکتا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و حال آنکه ما مر این خدا را کردن نهندکانیم

و فرمان بردار تِلْكَ این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان أُمَّةٌ کروهی بودند قَدْ خَلَتْ که در کذشتند
لَهَا مَا کَسَبَتْ مر ایشان راست انچه کسب کردند وَلَکُمْ مَا کَسَبْتُمْ و مر شما راست انچه کسب کرده اید و هر یک را از شما و ایشان
را بر کردار پاداش خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ و پرسیده نخواهید شد عَمَّا کَانُوا یَعْمَلُونَ از انچه بودند ایشان که
میکردند یعنی شما را بطاعات ایشان مقربت نکنند همچنانکه بسبب ثواب ایشان ثواب نمی یابید اعتقاد یهود آن بود که اولاد
را بطاعت پدران ثواب خواهند داد و بر کناه ایشان مقربت خواهند کشت حق تعالی درین آیه رد ایشان نمود
که شما باعمال ایشان مثاب نمیشوید همچنانکه ایشان باعمال شما ماخوذ نمیکردند مرویست که ابن صوریا با جمعی دیگر از یهود به پیغمبر
و اصحاب کفتند که طریق راست نیست مکر انچه ما بر انیم پس اتباع ما نمائید تا راه راست یابید و نصاری نیز چنین کفتند حق تعالی
ایشانرا فرمود وَقَالُوا و کفتند اهل کتاب مر مؤمنانرا کُونُوا هُودًا باشید یهودان أَوْ نَصَارَىٰ یا ترسایان
یعنی یهودان باهل اسلام کفتند که بر دین یهود باشید و نصاری کفتند که بر دین نصرانی باشید تَهْتَدُوا تا راه یابید
قُلْ بکو ای محمد جواب ایشان که نه چنانست که شما میکوئید بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِیمَ بلکه متابعت میکنیم اصول و دین اسلام
ابراهیم را حَنِیفًا در حالتی که آن ملت میل کننده است از همه کیشها براه راست یا ابراهیم مایل بود از دینهای باطل
بر دین حق که اسلام است وَمَا کَانَ و نبود ابراهیم مِنَ الْمُشْرِکِینَ از مشرکان و رد کان اهل کتاب و عرب است که
دعوی میکنند که تابع ابراهیم اند و حال آنکه مشرکند چه یهود را زعم آنست که عزیر پسر خداست و نصاری را اعتقاد آنکه مسیح پسر
خداست قُولُوا بکوئید ای اهل ایمان در جواب یهود و نصاری که شما را بملت خود میخوانند آمَنَّا کرویدیم بِاللَّهِ
بخدا وَمَا أُنْزِلَ إِلَیْنَا و بانچه فرو فرستاده شده بسوی ما وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِیمَ و بانچه فرستاده بابراهیم که ده صحیفه بوده
است وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ که فرزندان او بودند وَیَعْقُوبَ پسر اسحاق وَالْأَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب اکرچه صحیفه
بر ابراهیم فرود آمده بود نه بر اولاد او ولیکن چون ایشان بان عمل میکردند پس کویا که آن بر ایشان نازل شده چنانکه
قرآن بر ما نیز فرود آمده وَمَا أُوتِیَ مُوسَىٰ وَعِیسَىٰ و انچه داده شده است موسی و عیسی را یعنی توریت و انجیل وَمَا أُوتِیَ
النَّبِیُّونَ و انچه داده شده است به پیغمبران دیگر از کتب و معجزات مِنْ رَبِّهِمْ از پروردکار ایشان لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ
أَحَدٍ مِنْهُمْ هیچ جدائی نمی افکنیم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم نه مانند یهود که ببعضی ایمان دارند وَنَحْنُ لَهُ
مُسْلِمُونَ و ما مر خدا را کردن نهنده کانیم و بوحدانیت او کرونده کان فَإِنْ آمَنُوا پس اکر ایمان ارند اهل کتاب
از یهودی و نصاری بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ بمانند انچه شما ایمان اورده اید ای مهاجر یعنی بهمه کتب فَقَدِ اهْتَدَوْا پس بتحقیق
راه راست یافته باشند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اکر بر کردند از ایمان فَإِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِی شِقَاقٍ در خلاف
و نزاعند با حق بعد از آن بجهت تسلی مومنان ایشان را فرموده حفظ و نصرت شده و میکوید ای محمد از دشمنی ...
ایشان اندیشه مکن فَسَیَکْفِیکَهُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای تعالی کفایت کند و باز دارد از تو شر یهود و نصاری
و هر ایشان را خوار و ذلیل کرداند وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ و او است شنوا بکفتار هر دو کروه و او دانا بانکه ...
یهودان بکلی از متابعت حضرت رسالت پناه صلعم اعراض کردند و ترسایان نیز طریق خلاف افکندند و ...

در مقام مناظره در آمدند که ما را صبغه‌ایست و شما را نیست مبنا این آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب
زرد غوطه دادندی و آنرا معمودیه گفتندی و اعتقاد ایشان آن بود که آن آب پاک کننده مولود است از غیر دین ما
و آنرا قایم مقام ختنه شمردندی و گفتندی که ما او را رنگ کردیم بعلامت نصرانی و گویند نصرانی رنگی که جهودان رنگی زرد بجای
خود مالیدندی و ترسایان رنگی بخلاف رنگ ایشان و اولاد خود مالیدندی و بدان از یکدیگر ممتاز بودندی حق تعالی آیتی
فرستاد که صِبْغَةَ اللَّهِ گوی بمسلمانان در جواب ایشان که رنگ کرده است ما را حق خدای ما را رنگی کردنی از نزد خود و این صبغ
فطرت است که همه مردمان برآن مخلوق شده‌اند فطرة اسلام شنید و اثبات است یعنی که رنگ زرد بجای است و مراد بصبغه
هدایتست یعنی هدایت کرده ما را خدای هدایت کردنی بحجت خود و یا مراد تطهیر قلوبست یعنی پاک و پاکیزه کرد ابدان و دلهای ما را
پاکیزه کردنی وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر مِنَ اللَّهِ از خدای صِبْغَةً از روی شعار و صفت و علامت دین و پاک
گردانیدن از انجاس شرک مراد آنست که هیچ دینی بهتر از دین او نیست وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ و ما مر حق تعالی را پرستندگانیم
و این کنایتست با اهل شرک یعنی شرک نمی‌گیریم بخدا چنانچه شما شرک آورده‌اید آورده‌اند که یهود و نصاری
از شنیدن این سخنان در درون تعصب افتاده و گفتند ما را که شرف فرزندی حق تعالی ثابتست بدین سزاوارتریم
از مسلمانان حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگوی ای محمد در جواب ایشان أَتُحَاجُّونَنَا آیا خصومت و جدال میکنید با ما
فِي اللَّهِ در دین خدای و در دعوی الوهیت و نسبت دادن فرزند بحق تعالی وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه پروردگار ما
وَرَبُّكُمْ و پروردگار شماست و خصوصیتی نیست او را بقومی دون قومی و چون او یکانه پروردگار را همه است پس پرستش و حمد او را واجب باشد
و پرستش منافات دارد با [illegible] وَلَنَا أَعْمَالُنَا و ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شماراست مکافات
کردارهای شما وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل موحدان او بایمان و طاعت نه شما أَمْ
تَقُولُونَ آیا میگوئید اهل کتاب و [illegible] یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ که پیغمبران و پیغمبرزادگان كَانُوا هُودًا بودند یهودان و این قول جهودانست أَوْ نَصَارَى
یا بر کیش نصرانی و این سخن ترسایانست قُلْ بگوی ای محمد ایشانرا بسبیل سرزنش که أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ آیا شما داناترید بدین
پیغمبران أَمِ اللَّهُ یا خدای که ایشانرا بدان مبعوث ساخته و حق سبحانه تعالی نفی یهودیت و نصرانیت از ابراهیم نمود بقوله ما کان
ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا پس از اینجا حکم یهودیت و نصرانیت ایشان میکنند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر و خود
مِمَّنْ كَتَمَ از آنکس که بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهُ گواهی را که نزد وی باشد مِنَ اللَّهِ از خدای که بواسطه کتاب
الهی دانسته باشد مراد آنست که هیچکس ظالم‌تر از اهل کتاب نیست زیرا که ایشان نوعی گواهی را پوشانیدند وَمَا اللَّهُ
بِغَافِلٍ نیست خدای بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید از پوشیدن حق و انکار محمد و قرآن و شما را بکتمان شهادت مکافات
خواهد داد تِلْكَ أُمَّةٌ آن جماعت مذکوره قومی بودند که قَدْ خَلَتْ رفتند و درگذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ و ایشانراست
آنچه کسب کرده‌اند یعنی جزای کردار از ایشان و شما را فراخور آن خواهند داد وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شماراست آنچه کسب کرده‌اید
یعنی جزای کردار هر یک از ایشان و شما را فراخور آن خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ و پرسیده نخواهید شد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

از ایشان

الجزء الثانی

از ایشان کرده‌اند بحمد برین جهت مبالغه است آورده‌اند که حضرت رسالت پناه صلعم در مکه وقت نماز بکعبه فرمودی
بعد از هجرت بمدینه فرمان الهی رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذارد و جهودان از این صورت مسرور شده
میگفتند که اگرچه محمد دین ما ندارد اما قبله ما نماز میگذارد و از ابن عباس نقلست که یهود میگفتند این مرد و اصحاب او قبله
ما میبرند تا نماز ما را نمی‌دانند قبله را نیافتند حضرت ملول شد امر الهی صادر شد که روی خود را از بیت المقدس متوجه
کعبه کرد آن جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن گشوده گفتند محمد مشتاق شهر مولد خود است و بجهت این روی
بآن کرده و نماز میگذارد و حق تعالی قبل از آنکه ایشان این لفظ گویند از آن خبر داد که سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ زود باشد که
گویند کم خردان مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهودان و منافقان و مشرکان که مَا وَلَّاهُمْ عَنْ چه باز گردانید مسلمانان را
قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا از قبله ایشان که ثابت بودند بر آن یعنی بیت المقدس قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ
بگو ای محمد خدای راست جهت مشرق که کعبه در آنجاست و هم مغرب که بیت المقدس در آن واقع شده یعنی ملک جهت مشرق
و مغرب و سایر جهات اوست پس هر طرف مصلحت می‌بیند از قبله میگرداند و بدان امر میکند يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه می‌نماید
بالطاف خود هر کرا خواهد إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که امور دینیه و از جمله آن امر است توجه به بیت المقدس
در نماز یکبار و بار دیگر بکعبه معظمه و فوق مصلحت و حکمت پس بجهت رد زعم اهل کتاب بیان مزید فضل امت مرحومه محمدیه را
بیان میکند بقوله وَكَذَلِكَ و همچنانکه گردانیدیم [illegible] جَعَلْنَاكُمْ گردانیدیم شما را أُمَّةً وَسَطًا گروهی
برگزیده و با جمع با عدالت و علم و عمل لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ تا باشید گواهان برای انبیا عَلَى النَّاسِ بر مردمان که منکر نبوت انبیا
وَيَكُونَ الرَّسُولُ و تا باشد فرستاده الهی که محمد است صلعم عَلَيْكُمْ شَهِيدًا بر راستی شما گواهی تعدیل کرده شده یا معنا
مخفی معنی آنست که دانید [illegible] و در آنچه برای شما منصوب شده از نسخ و غیر آن گشته بر شما از کتاب که حق تعالی از
روی [illegible] نموده و [illegible] طریق کرده و پیغمبران را فرستاده و قبل ایشان تبلیغ رسالت کرده‌اند و بعضی
بمردمان نموده‌اند و لیکن انکار کرده‌اند شقاوت ایشان [illegible] که منکر تبلیغ ایشان شده‌اند پس گواهی
[illegible] و هر کسانی که قبل از شما بوده‌اند و بعد از شما پیدا شوند و رسول بر راستی شما گواهی میدهد و در روایت
آمده که این گواهی روز قیامت باشد که امم انبیای سابق انکار تبلیغ رسولان خود نمایند پس حق تعالی از انبیا طلب بینه تبلیغ
کند اگرچه او جل جلاله بحال ایشان داناست اما جهت الزام منکران طلب بینه کند از پیغمبران پس امت حضرت رسالت
پناه را بیارند و گواهی دهند بر تبلیغ همه انبیا [illegible] امم سابق ایشان را گویند که از کجا دانستید که پیغمبران تبلیغ رسالت کرده‌اند
ایشان گویند که ما دانستیم از آنچه خبر داد حق تعالی در کتاب خود و بزبان پیغمبر خود پس حضرت رسالت صلعم را حاضر کرده‌اند و او را
از حال امت وی سوال کنند آنحضرت بعدالت ایشان گواهی دهد و در شواهد التنزیل از سلیمان بن قیس هلالی روایت
کرده که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که حق تعالی در آیه کریمه لتکونوا شهداء علی الناس ما را خواسته است پس
پس رسول خدای صلعم گواهست بر ما و ما گواهیم بر خلق او و حجت اویم در روی زمین و مائیم آن گروه که حق تعالی در
حق ایشان فرموده وکذلک جعلناکم امة وسطا بعد از ذکر فضیلت امت [illegible] بتحویل قبله بیان حکمت تحویل

میفرماید وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ و نگردانیدیم ما قبلهٔ عبادت ترا الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا آنکه بودی بر وی پیش ازین
زمان بر آن یعنی جهت کعبه چه مرویست که آن حضرت صلی الله علیه وآله در مکه نماز را بجانب کعبه میگذارد و چون بمدینه
هجرت نمود مامور شد که در نماز متوجه صخره شود بجهت الفت دل یهود تا با کعبه از آنحضرت شرمنده
شوند و بعد از آن مامور شد بتوجه بکعبه که قبل از هجرت بر آن بود پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما نساختیم قبلهٔ تو
یعنی کعبه را پیش ازین بر آن بودی إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه بدانیم یعنی امتحان کنیم باین وجه که معامله از ما بینند کانکه
مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آنکس را یعنی بدانیم آنکه پیروی رسول کنند بعد از تحویل قبله بکعبه مِمَّنْ يَنْقَلِبُ از آنکس یعنی متمیز گردانیم
که باز گردد عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود یعنی مرتد شوند از دین تو او بجهت الفت که بقبلهٔ پدران خود دارد
اگر متمیز سازیم اظهار آنکسانی که بر دین اسلام از کسانی که بر دین کفر راسخ اند وَإِنْ كَانَتْ و بدرستی که هست قبله
یعنی تحویل آن لَكَبِيرَةً بزرگ و گران بر مردمان إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ مگر بر آنکه راه نموده است خدای
ایشانرا بمصلحت و حکمت احکام ایمان و بر آن راسخ و ثابت گشته اند مانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در اثنای نماز
ظهر که پیغمبر مامور شد بتحویل جانب کعبه بمتابعت حضرت رسالت ص بجانب کعبه توجه فرموده و بعضی که
ضعیف الایمان بودند بر حال خود ماندند مرویست که بعد از آنکه تحویل یهودان بر سبیل شبهه می گفتند در باب
تحویل کعبه قبله از آنچه میگفتند که اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنکه جانب بیت المقدس نماز گذارده اند از
اصحاب محمد پیش از تحویل قبله وفات یافتند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور بر ضلالت مرده باشند
حق تعالی فرمود که وَمَا كَانَ اللَّهُ و نیست خدا سزاوار این لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ که ضایع گرداند ایمان شمارا
یعنی نماز که بروجه اعتقاد صحیح روی به بیت المقدس میگذارید إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ بدرستی که خدای
تعالی مهربانست بر مردمان ایشانرا ضایع نگرداند رَحِيمٌ بخشاینده است صلاح ایشانرا فرو نگذارد روایتست
که در اول حال که حضرت رسالت پناه ص در نماز روی به بیت المقدس میکرد و یهود میگفتند محمد روی
بقبله ما نماز میگذارد آنحضرت ملول شده و آرزو میکرد که قبله او کعبه باشد که قبلهٔ ابراهیم است و این معنی را بجبرئیل
اظهار کرد جبرئیل متوجه مقام خود شده هر ساعت حضرت سید کاینات از پی جبرئیل باسمان می نگریست و منتظر وحی بود
تا آنکه جبرئیل آمد و این آیه آورد قَدْ نَرَىٰ بتحقیق که می بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردیدن روی ترا فِي السَّمَاءِ
در جهت آسمان برای انتظار وحی فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس متوجه سازیم ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله که تو میخواهی
فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را و اراده بنما شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بجانب مسجد حرام که محیط است
بخانه مرویست که آنحضرت روز دوشنبه نیمه ماه رجب در سال دوم از هجرت پیش از واقعه بدر بدو ماه
در مسجد بنی سلمه دو رکعت از نماز ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی بکعبه کرد و جهت میزاب
توجه نمود که محاذی کعبه معظمه است و آن مسجد بمسجد القبلتین شهرت یافت و بعد از آن جهت تصریح بعموم امت
حضرت را میفرماید که وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید در بر و بحر و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید

فولوا

فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید رویهای خود را شَطْرَهُ بجانب مسجد الحرام و بعد از آن بیان عناد یهود میکند بقوله
وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی که آنکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند ایشانرا کتاب توریت یعنی علمای یهود لَيَعْلَمُونَ
أَنَّهُ الْحَقُّ هرآینه میدانند که تحویل از بیت المقدس بکعبه درست است و حکم آن حق و راست شده مِنْ رَبِّهِمْ از نزد
پروردگار ایشان چه در توریت خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بر آن بماند کعبه
باشد و با وجود این انکار میکنند و عناد می ورزند وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای غافل عَمَّا يَعْمَلُونَ
از آنچه میکنند یهودان از انکار قبله با وجود علم ایشان بحقیقت آن آورده اند که یهود گفتند که اگر محمد معجزه
بیارد بر صدق دعوی خود در باب توجه بکعبه ما او را ایمان آوریم و روی بکعبه کنیم حق تعالی تکذیب ایشان
کرده فرمود وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ و بخدای اگر بیاوری تو ای محمد بآنکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند توریت
و انجیل یعنی یهود و ترسا بِكُلِّ آيَةٍ هر معجزه را که از تو میخواهند در باب حقیقت توجه بکعبه مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ پیروی
نکنند ایشان قبله ترا مرویست که اهل کتاب گفتند که اگر محمد بر قبله ما نماز گذارد ما بوی ایمان آریم حق تعالی
قطع طمع ایشان فرمود که وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ و تو نیستی پیروی کننده مر قبله ایشانرا وَمَا بَعْضُهُمْ و نیستند بعضی
از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ پیروی کننده قبله بعضی چه قبله نصاری مشرقست و از یهود صخره پس ایشان متابعت
یکدیگر نتوانند کرد همچنانکه پیروی تو نمیکنند وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض و تقدیر أَهْوَاءَهُمْ
آرزوهای ایشانرا در باب قبله مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس آنکه آمده بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن آنکه قبله ابراهیم
حقست إِنَّكَ إِذًا بدرستی که باشی آن هنگام که متابعت ایشان نمایی لَمِنَ الظَّالِمِينَ هر آینه از جمله ستمکاران خود
سابقا توریت و در قطع طمع از متابعت پیغمبر بقبله و نیز در بیان عناد اهل کتاب میفرماید که الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ
الْكِتَابَ آنانکه دادیم ایشانرا توریت يَعْرِفُونَهُ میشناسند پیغمبر را كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ همچنانکه میشناسند
ایشان پسران خود را یعنی باوصاف مذکوره در توریت و بسیاری معجزات میشناسند آنحضرت را مانند شناختن
ایشان پسران خود را که ملتبس نمیشوند بر ایشان لیکن بجهت عناد و جحود و گردن کشی تصدیق نمیکنند وَإِنَّ
فَرِيقًا و بدرستی که گروهی مِنْهُمْ از ایشان چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف و امثال ایشان لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ
هرآینه می پوشند حق را که صفت حضرت رسالتست در توریت از عوام خود الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ آنچه درست
و راست است از نزد پروردگار تست مراد حقست که کتمان آن نموده اند از نعوت آنحضرت یا امر او که امر
بقبله است فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش خطاب بحضرتست و مراد امت وی اند یعنی مباش مِنَ الْمُمْتَرِينَ از شک
کنندگان در بین که آن از نزد حق تعالی است یا در کتمان ایشان امر حق را با آنکه عالمند بآن و نیز در باب قبله
میفرماید وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ و هر امتی را قبله ایست که متوجه اند یا هر صاحب شرعی را قبله ایست هُوَ مُوَلِّيهَا
که او متوجه سازنده است بآن روی خود را یا خدا گرداننده روی وست بآن جهت یعنی دلها بآن امر کرده چون
هر امتی یا صاحب شرعی را قبله ایست پس چرا ترا عیب میکنند و میگویند ما وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا فَاسْتَبِقُوا

وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که می پوشند پس خطاب بحضرت کرده میفرماید

الخیرات پس پیشی گیرید ای مسلمانان بر دیگران در نیکویها از هر وجه مر قبله و قرآن و اسباب آن بعبادت دنیا و آخرت
أَيْنَ مَا تَكُونُوا هر جا که باشید و هر قبله که روی آرید شما را يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیارد خدای همه شما را
و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از جمع
و تفرقه و میرانیدن و زنده گردانیدن و جمع کردن شما و غیر آن قَدِيرٌ تواناست وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و از هر مکانی
که بیرون آیی بسفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را هنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد الحرام وَإِنَّهُ
و بدرستی که این امر لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ درست و ثابت است از نزد پروردگار تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای
غافل عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید از توجه کعبه و غیر آن و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد و این بجهت تأکید در تحویل تکرار
قول مذکور میکند میگوید وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ و هر جا که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس متوجه سازید روی خود را
در وقت نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد الحرام وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید ای امت محمد فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
پس بگردانید رویهای خود را یعنی همه بدنهای خود را شَطْرَهُ بجانب آن مسجد لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ تا نباشد مر یهود را
عَلَيْكُمْ بر شما در باب مسجد اقصی حُجَّةٌ حجتی که خواهند که بآن بر شما غالب شوند یعنی تا یهود نگویند که محمد منکر دین ماست و با وجود
این اعتقاد بقبله ما دارد و بآن توجه میکند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مگر آنها که ستم کردند بنفس خود بعناد و مکابره مِنْهُمْ
از یهود و بت پرستان که ایشان میگویند که بجهت میل بقرابای خود روی بکعبه آورده و مشرکان طعن میزدند که برگشت
که با رحیم دیگر باره روی بقبله ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید ای مؤمنان از ایشان در توجه بجانب کعبه وَاخْشَوْنِي
و بترسید از من بمخالفت فرمان من وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي و تا اکمال و اتمام کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را که اختصاص کرامت
بکعبه عَلَيْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بشرایع و احکام دین كَمَا أَرْسَلْنَا چنانکه تمام کردم نعمت
خود را بر شما بآنکه فرستادیم فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ در میان شما رسولی فرستاده از شما یعنی از عرب و آن محمد است يَتْلُو عَلَيْكُمْ
آيَاتِنَا که میخواند بر شما آیتهای ما را که قرآنست وَيُزَكِّيكُمْ و پاک میگرداند شما را از چرک شرک بسبب شریعت وَ
يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ و می آموزد شما را قرآن وَالْحِكْمَةَ و علم شریعت و احکام آن از حلال و حرام وَيُعَلِّمُكُمْ و تعلیم میدهد
شما را مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچیزی که نبودید شما که بدانید او را بفکر و نظر زیرا که طریق بمعرفت آن نیست سوای وحی
فَاذْكُرُونِي پس یاد کنید مرا بطاعت و عبادت أَذْكُرْكُمْ یاد کنم شما را بثواب و مغفرت وَاشْكُرُوا لِي شکر
و سپاس داری کنید برای من بنعمتهایی که بر شما انعام کرده ام در دنیا و آخرت وَلَا تَكْفُرُونِ و ناسپاسی
مکنید مرا بانکار نعم و عصیان امر و از ابن عتبه روایت که در اخبار رسیده که حق تعالی فرمود که بندگان خود را چیزی
داده ام که اگر بجبرئیل و میکائیل میدادم هر آینه نعمت بزرگ ایشان را تمام کرده می بودم و آن این است که گفتم
فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ و در منبع الصادقین قریب بهفتاد حدیث در عین این آیه مذکور گشته و در اینجا ببعضی روایت
که در باب فضیلت ذکر واقع شده اکتفا کرده میشود از ابی عبد الله علیه السلام روایت است که حق تعالی فرموده که هر که
بجهت مشغولی بذکر من از یاد کردن حاجت خود غافل شود از آنچه توقع داشته باشد بهتر باو عطا فرمایم و نیز فرموده

که پدرم

که پدرم دایم بذکر خدا مشغول بودی بر وجهی که در رفتن و نشستن و طعام خوردن و سخن کردن با مردمان در یاد خدای بودی
و پیوسته میدیدیم که زبان او متحرک بودی بکلمه جلیله لا اله الا الله و پیش از صبح ما را جمع میکرد و تا بطلوع آفتاب
ما را بذکر امر میکرد و میفرمود که هر خانه که در آن ذکر خدا و تلاوت قرآن بسیار باشد حق تعالی برکت در آن خانه زیاده
گرداند و فرشتگان در آن حاضر آیند و شیاطین از آن بگریزند و درخشان شود آن خانه بر اهل آسمان مانند درخشیدن
ستارگان بر اهل زمین و هر خانه که در آن ذکر خدا نکنند و قرآن نخوانند برکت آن کم شود و ملایکه از آن خانه دور شوند
و شیاطین در آن مسکن سازند و ابو بصیر نیز از آنحضرت روایت میکند که شیعه ما کسانی اند که در خلوت ذکر خدا بسیار کنند
و از حضرت رسول صلعم روایت است که چهار چیز است که بغیر مؤمن کسی بآن متصف نمیشود یکی خاموشی دوم تواضع برای خدا
سیوم ذکر او سبحانه در همه احوال چهارم کمی مال و نیز از صادق علیه السلام روایت است که فرمود که مؤمن بهر نوع مردنی که هست فوت شود
مانند غرق شدن و فرود آمدن خانه و دیوار بر وی و هلاک کردن سباع او را و گرفتار شدن بصاعقه و قرآن اما ذاکر
خدا باشد باین نوع هلاک نشود و از حضرت رسالت پناه صلعم روایت است که حق تعالی بمن خطاب کرد که اگر بنده بذکر
من مشغول شد و نفس او اراده گناه کند من نگذارم که آن گناه واقع شود و اگر مردمان آن دیار مستوجب آن
شده باشند که عذاب من بر ایشان نازل شود من بجهت بنده و برکت آن ذکر آن عذاب را از ایشان بگردانم
و نیز از آنحضرت مرویست که موسی علیه السلام از حق تعالی سؤال کرد که بار خدایا تو نزدیکی بمن تا بتو راز گویم یا دوری تا ترا آواز
کنم حق تعالی فرمود که یا موسی أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي من همنشین کسی ام که ذکر من گوید و پیغمبر صلعم فرموده که در هیچ مجلسی ذکر
خدای نکنند مگر که حق تعالی از آسمان بر ایشان ندا کند که برخیزید که سیئات شما را بحسنات مبدل کردم و همه شما را آمرزیدم
و در هیچ مجلس ذکر خدای نکنند مگر که حق تعالی ملایکه را امر کند تا در آن ذکر شریک شوند و ثواب خود را بایشان دهند و از
ائمه صلوات الله علیهم روایت است که در بهشت بیابانیست وسیع هرگاه بنده بذکر خدای مشغول شود فرشتگان در آن
بیابان بدرخت نشاندن مشغول شوند برای وی و چون توقف نماید ایشان از درخت نشاندن باز ایستند اینرا
گویند که چرا توقف کردید گویند مصاحب ما در ذکر سست شد و اسباب مصالح درخت نشاندن ما ذکر است و چون
دوام ذکر مستلزم باز داشتن نفس است از قبایح از آنجهت در عقب امر بذکر میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا ای
آنکسانی که گرویده اید یاری جویید بر قیام نمودن بحقوق الهی بِالصَّبْرِ بشکیبایی که کلید در نجاتست وَالصَّلَاةِ و بنماز
که اصل عبادتست و معراج مؤمن و مناجات رب العالمین است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی مَعَ الصَّابِرِينَ
با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت در جمیع حالات و اجابت دعوت و قبول طاعت و در نزد
بعضی مراد بصبر روزه است که متضمن شکیبایی است بر جوع و تشنگی و نزد بعضی دیگر جهاد است با کفار که مستلزم تعب و رنج
بسیار است و چون حق تعالی امر فرموده باستعانت بصبر و صلوة که معظم آن جهاد است در عقب آن فرموده
وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ و مگویید مر کسانی را یعنی در حق کسانی که کشته شده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی
در جهاد أَمْوَاتٌ که ایشان مردگانند مرویست که صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهیدان کرده و ایشان جهاد

بود مشتمل از مهاجر و هشت از انصار و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان در روز بدر جان شریف بداد و از لذت
نعیم دنیا محروم ماند حق تعالی فرمود که ایشان را مرده مخوانید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زنده کانند در حضرت ما وَلَكِن
لَا تَشْعُرُونَ ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که دریافتن آن بعقل ممکن نیست از ابن عباس رض
که شهیدان زنده اند نزدیک خدا بارواح و اجساد و بامداد و شبانگاه روزی بایشان میرسد و ایشان خرم و شاد
مانند بآنچه خدا بایشان میدهد حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که حق تعالی شهید را شش خصلت کرامت فرماید یکی
اول قطره خون که از بدن او بر زمین آید جمله گناهان او را عفو نماید دوم بهشت منزل عالی نامزد او کند سیم بهفتاد
حور العین در خدمت و تعیین نماید چهارم از فزع اکبر و عذاب قبر امین گرداند پنجم تاج شرف و بزرگواری از
یاقوت سرخ که بهتر از دنیا باشد و هرچه در وی است بر سر نهند ششم شفاعت او را در حق هفتاد کس از اقربای او قبول
فرمایند بعد از امر کردن بصبر بر عبادات شاقه بیان امور می نماید که بآن ایشان را آزمایش میکند از انواع مصیبات
و میفرماید که وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر آینه می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزماینده کنیم و اگرچه حال شما پوشیده نیست
اما میخواهیم که عیار کار و بار هر کس بمحک امتحان ظاهر کرده بر عالمیان ظاهر شود که کدام از شما صابرند بر بلا و بر تسلیم
و رضا بر خط قضای ما نهاده اند و چه کسانند که بجهت بی صبری و عدم رضا بقضا از ایشان ممتاز شده اند و این آزمایش
بچند نوع است بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ بچیزی اندک از ترس دشمن در غزا و قلت آن نسبت با چیزیست که حق تعالی
ایشان را از آن نگاه میدارد و تخفیف منفعت فرماید ایشان را وَالْجُوعِ و گرسنگی که از قحط است و یا روزه داشتن
وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ و نقصان مالها که بتاراج حادثات رود و بجهت اخراجات روزگار تلف گردد
وَالْأَنْفُسِ و نقصان نفسها بقتل در غزا یا بیماری و ضعف و پیری وَالثَّمَرَاتِ و نقصان بر ثمر میوها و تلف
محصولات بآفات سماوی و زمینی یا مراد از ثمرات فرزندانست که میوه باغ دلند مرویست که چون فرزند بنده مومن
بمیرد حق تعالی با ملائکه گوید که قبض روح فرزند مومن و میوه دل او کردند وی چه گفت گویند حمد تو گفت و استرجاع
نمود خطاب آید که خانه در بهشت برای او بنا کنید و از آن بیت الحمد نام کنید وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ و مژده ده ای محمد
کنندگان این شفقت و مکروهات بثواب بی شمار و این صابران که مستحق بشارتند الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ
هرگاه برسد ایشان را محنتی و اذیتی و مکروهی قَالُوا گویند بر وجه انقیاد حکم قضا از جز تسلیم و رضا چاره نیست
إِنَّا لِلَّهِ بدرستی که ما بنده یا ملک اوئیم و جزا دادن او بازگردیده کانیم وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و بدرستی که بازگشت
بآنحضرت اوست و جزا از او خواهر گردار ما بما خواهد رسانید پس بحکم او خرسند باشیم تا مستوجب ثواب ابدی گردیم امام
جعفر صادق علیه السلام از آبا کرام علیهم الصلوة والسلم روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که هرکه چهار چیز
را که بیاید از اهل بهشت بود اول تکلم بکلمه طیبه لا اله الا الله دوم نعمتی که بدو رسد بگوید الحمد لله سیوم چون گناهی کند
گوید استغفر الله چهارم چون مصیبتی باو رسد گوید إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ انس بن مالک روایت کند که
مردی از اصحاب رسول صلعم که همیشه در خدمت آنحضرت بودی پسرش متوفی شد بسیار بیقرار گشت رسول صلعم

فرمود که او را بخوانید چون آمد فرمود که ای مرد دعا کن بهشت را بهشت و دوزخ را نعمت راضی نیستی که
چون در آئی بهشت که داخل شوی در پیش تو آید و گوید ای پدر من بی تو به بهشت نمیروم آن مرد خوشحال شد
صحابه گفتند یا رسول الله این کرامت مخصوص او است یا هرکس که مصیبت دیده باشد فرمود که این کرامت
شامل همه اهل ایمان خواهد بود هرگاه که صبر کنند و رضا بقضا داده قایل کلمه إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ باشند
أُولَئِكَ آن گروه که در مصائب صبر و شکیبائی ورزیده رجوع بکلمه استرجاع نمایند عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ
بر ایشانست رحمتهای بسیار مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان وَرَحْمَةٌ و نعمتی عظیم و گویند که مراد بآن بهشت
است لقوله تعالی وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ و آن گروه
ایشانند راه یافتگان بثواب عظیم و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت که بشر الصابرین در حق امیر المومنین علی
صلوات الله علیه که چون خبر شهادت جعفر از موته آوردند زبانش بکلمه إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ جاری
شد و چنانچه از امیر المومنین علیه السلام این کلمه گفت حق تعالی فرمود که من این رسنت تا ابد از وی معصیت
زده که اقتدا بوی کنند من صلوات و رحمت تا شاهی بوی کرامت فرمایم و چون حق تعالی ذکر امتحان بنده نمود
بتکلیفات شاقه و مصیبات شدیده در عقب این ذکر احکام حج میفرماید که متضمن مشقات عظیمه است و میگوید
إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ بدرستی که صفا و مروه که دو کوه اند در مکه مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای خدمت و حج
خانه کعبه یعنی از علامات مناسک که در حج تعیین فرموده فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ پس هرکه قصد کند خانه کعبه را باعمال مخصوصه
حج أَوِ اعْتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مخصوصه عمره فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست بر وی أَنْ
يَطَّوَّفَ بِهِمَا که طواف کند این دو کوه را یعنی سعی نماید در میانه آن دو کوه وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا و هرکه بطوع
و رغبت خود کند کردار نیکو از طواف حج و عمره و سعی صفا و مروه فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ پس بدرستی که خدای
جزا دهنده شکر گوینده کانست عَلِيمٌ دانا باعمال بندگان از عبد الله عباس مرویست که سبب نزول این
آیه آن بود که در جاهلیت دو بت بود که اساف نام داشت و دیگری نائله اساف را بر صفا نهاده
بودند و نائله را بر مروه و چون زمان اسلام در رسید و خانه را از بتان پاک کردند آن دو سنگ را بشکستند
مسلمانان کراهت داشتن آن بودند و زعم ایشان آن بود که در موضعی که بت در آن نصب کرده باشند سعی آن کردن
کی روا باشد حق تعالی این آیه فرستاد و تردد و توهم ایشان فرموده بعد از بیان حکم حج بندگان را امر میفرماید
باظهار حق و نهی از کتمان آن بقوله إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَكْتُمُونَ می پوشند مَا أَنْزَلْنَا آنچه فرود
فرستادیم مِنَ الْبَيِّنَاتِ از نشانهای روشن و مراد احبار یهود اند چون کعب بن اشرف و عبد الله بن صوریا
که علامات و صفات حضرت رسالت پناه را صلعم که در توریت بود اخفا میکردند وَالْهُدَى از آنچه
راه می نماید بوجوب اتباع آنحضرت و ایمان باو از دلیلهای عقلیه مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ از پس آنکه بیان کردیم
آن را لِلنَّاسِ برای مردمان فِي الْكِتَابِ در توریت یعنی آنچه در توریت اشکار کرده بودیم از نعوت محمد

و وجوب اتباع او ایشان نفی کردند أُولَئِكَ آن گروه که پوشیدند کلام حق را يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ دور میکند خدای
تعالی ایشان را از رحمت خود وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و لعنت میکنند بر ایشان لعن کنندگان از ملایکه و مؤمنان
و جن و انس إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنان که باز گردیدند از کفر با ایمان و از کتمان نعت نبوی با اظهار آن وَأَصْلَحُوا
و باصلاح آوردند کارهای تباه شده خود را از تحریف و غیر آن و تدارک آن کوشیدند وَبَيَّنُوا و بیان کردند
آنچه حق تعالی بیان آن کرده در کتاب ایشان از صفات پیغمبر خود فَأُولَئِكَ پس ایشان آنند که بسبب توبه و صلاح
بتحقیق أَتُوبُ عَلَيْهِمْ باز گردم بر ایشان بقبول توبه و امرزش وَأَنَا التَّوَّابُ و منم نیک قبول کننده
توبه بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان بفیض رحمت و عدم تعجیل عقوبت بَعْدَ از آن بیان حال کسانی
میکند که نگرویدند بخدای و بی توبه از کفر و کتمان بمردند و میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند
از احبار یهود و کتمان نبوت محمد صلعم و اولی آنست که مراد مطلق اهل کفر باشد یعنی کسانی که نگرویدند بخدا و رسول وَمَاتُوا
وَهُمْ كُفَّارٌ و مردند در حالتی که ایشان کافر بودند أُولَئِكَ آن گروه عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ بر ایشانست دوری
از رحمت خدای بعد از مرگ وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان وَالنَّاسِ و لعنت مردمان أَجْمَعِينَ همه
ایشان در حالتی که همه ملایکه و آدمیان بر ایشان لعنت کنند خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند
در آن لعنت لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ سبک کرده نشود از ایشان عذاب آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ
و نباشند که مهلت داده شوند که زبان باعتذار بگشایند چه عذر ایشان مسموع نباشد از ابن عباس روایتست
که کفار قریش گفتند ای محمد وصف خدای خود کن تا با تو گرویم حق تعالی سوره اخلاص و این آیه نازل گردانید
وَإِلَهُكُمْ و خدای شما ای عامه خلایق إِلَهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا که هیچ شریک در ذات و صفات ندارد
لَا إِلَهَ نیست هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد إِلَّا هُوَ مگر او که احدست در ذات و واحد در صفات الرَّحْمَنُ
بخشاینده است در تربیت ابدان الرَّحِيمُ مهربانست در تقویت ارواح منعم جمیع نعم اوست نه غیر او پس غیر او
استحقاق پرستش نداشته باشد بعد از آن صفت دلیل را اد میکند بر وحدانیت خود و میفرماید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه‌ایست بی ستون بر افراشته وَالْأَرْضِ و در آفریدن زمین که بساطیست
گسترده وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمدن و رفتن شب و روز بر پی یکدیگر یا اختلاف ایشان در درازی
و کوتاهی وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي و در کشتیهای گران بار که میرود فِي الْبَحْرِ در دریا بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ بآنچه فایده
میرساند بمردمان و سبب دیدن عجایبات دریاست وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان یا از ابر مِنْ مَاءٍ از آب باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده ساخت و تازه گردانید بآن آب
زمین را از نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و پژمردگی آن وَبَثَّ فِيهَا و آنچه پراکنده کرده در زمین
مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از همه جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش و طیور و غیر آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و گردانیدن
شده و فرمان بردار امر خدای میان آسمان و زمین که با بین نمی آید و از هم جدا نمی شود تا آنکه امر الهی بآن رسد

وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و در ابر رام کرده شده

لَآيَاتٍ

لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بدین امور مذکوره از صنایع حکمت و کمال قدرت حق سبحانه و اشتهار دلالت تمام بر علم و قدرت
اوست لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که خرد دارند و نظر و تفکر و تأمل در آن میکنند از حضرت رسالت صلعم روایتست که
وای بر کسی که این آیه بخواند و در آن تفکر نکند بیت برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ و از مردمان کسانی که فرا میگیرند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای أَنْدَادًا همتایان و شریکان
یعنی بتان که بزعم باطل ایشان شریکان خدایند يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ دوست میدارند ایشان را همچو دوست داشتن
خدا یعنی اطاعت میکنند مثل طاعت خدا مراد مشرکان اند که بتان را در طاعت با خدا برابر میکنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه
ایمان آوردند أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ایشان قوی‌تر و ثابت‌ترند از روی دوستی مر خدای را یعنی محبت ایشان با خدا
بیشترست نسبت بمحبت کفار با بتان زیرا که محبت ایشان بخدا هرگز منقطع نمیشود بخلاف محبت بتان که بسبب اندکی زایل میگردد
و از آنجاست که کفار از خدایان عدول میکنند بخدا در وقت رسیدن مصیبت بایشان و بعضی زمان عبادت بتی میکنند
و بعد از آن از آن گذشته بتی دیگر میکنند و میگویند که این بهتر از آنست وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون ببینند
یعنی بدانند آنانکه ظلم کردند بر خود از جهت درگذشتن شرک و در آن إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ در وقتی که ببینند معاینه عذاب
دوزخ را و بدانند أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا که همه قدرت و غلبه بر هر چیز مر خدای راست نه بتان ایشان را وَأَنَّ اللَّهَ
و از آن بدانند که خدای شَدِيدُ الْعَذَابِ سخت کننده عذابست بر ایشان و بدانند نفرت شرک و در دوزخ
و نه بتان ایشان را هیچ باشد که بر صفت و بنای عظیم گفته که معنی آنست که چون ظالمان در روز قیامت ببینند که قدرت
و قوت و ملکوت و جبروت مر خدایراست و عذاب او سخت است و ایشان علم بقدرت خدای و شدت عقوبت او
پیدا کنند إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا و وقتی که بیزاری کنند آنانکه پیروی کرده شده باشند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از آنانکه پیروی
کرده‌اند ایشان را وَرَأَوُا الْعَذَابَ در حالتی که ببینند این پیشوایان و متابعان ایشان عذاب را وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ
الْأَسْبَابُ و بریده شود از ایشان سببها و رابطها که در دنیا با یکدیگر داشتند از خویشی و دوستی و مصاحبت
وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند آنها که پیروی کردند یعنی تابعان چون بیزاری پیشوایان خود را مشاهده کنند گویند که
لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً کاشکی ما را و ایشان را بازگشتنی بودی بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ پس بیزاری کردیمی ما از متابعان اکنون میکردیم
از ایشان آنجا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانکه بیزاری کردند ایشان از ما اینجا كَذَلِكَ همچنین که خدای در آن نماید باین
امر قطع را يُرِيهِمُ اللَّهُ نماید خدا ایشان را أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها و پشیمانیها
بر ایشان یعنی اعمالی که طمع ثواب داشته باشند بر آن از حج و ضیافات و تصدقات که بر وفق شرع نبوده باشد
بر ایشان رد کنند و قبول نکنند و سبب حسرت ایشان شود و اعمال بد که کرده باشند از قتل و غارت و غیر
آن سبب حسرت ایشان شود و اعمال بد که کرده باشند از قتل و غارت و غیر آن سبب حسرت ایشان شود و گویند
چرا چنین کردیم وَمَا هُمْ و نباشند پیشوایان و تابعان بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ بیرون آیندگان از آتش دوزخ
بلکه در آن مخلد باشند در اکثر تفاسیر مذکورست که چون قبیله ثقیف و خزاعه و بنی عامر و بنی مدلج حرام کرده بودند

بعضی از بحایر یا بعضی را از بحیره و سایبه و وصیله و حام که حق تعالی ایشان را از آن نهی کرده بر سبیل عموم فرمود یا ایها
الناس کلوا مما فی الارض ای مردمان بخورید از آنچه که در زمین است حلالا طیبا پاک و پاکیزه و خوشبوی
یعنی بر خود حرام مگردانید و لا تتبعوا خطوات الشیطان و پیروی مکنید گامهای ابلیس را یعنی بسبیل او مروید در تحریم
حلال انه لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین دشمنی آشکارا است میخواهد که شما را فریب دهد و در نوع درآرد
انما یامرکم بدرستی که امر میکند شیطان شما را یعنی وسوسه میکند بالسوء و الفحشاء بدی و کار زشت و ان
تقولوا و آنکه بگویید و افترا کنید علی الله بر خدا ما لا تعلمون آنچه نمی دانید مانند شریک گرفتن بخدا و تحلیل حرام
و تحریم حلال و غیر آن از مذاهب باطله و اعتقادات فاسده و از ابن عباس مرویست که پیغمبر یهود را باسلام
دعوت فرمود گفتند ما تابع آبا و اجداد خودیم و اقتدا بایشان میکنیم چه ایشان از ما داناتر بودند در باب حلال
و حرام حق تعالی ایشان را ارشاد کرده و اذا قیل لهم و چون گفته شود مر کفار را در باب حلال و حرام اتبعوا ما انزل الله
پیروی کنید آنچه خدای فرستاده یعنی قرآن را در حلال و حرام قالوا گویند که قرآن نمیگیریم بل نتبع ما الفینا علیه بلکه
پیروی میکنیم آنچه یافتیم بر آن چیز آباءنا پدران خود را و بر سبیل انکار میفرماید که او لو کان آباؤهم ایا متابعت
پدران میکنند و اگر چه بودند پدران ایشان لا یعقلون شیئا تعقل نمیکردند چیزی را از امور دین یعنی تفکر نمی نمودند
در توحید و عدل و سایر احکام شریعت و لا یهتدون و نیافته بودند راه راست پس بیان مثل میکنند برای کفار
در ترک اجابت حق که توحید است که میفرماید و مثل الذین کفروا یعنی صفت خواننده کافران بتوحید کمثل الذی
ینعق مانند کسیست که بانگ میزند بما لا یسمع بچیزی که نمی شنود الا دعاء و نداء مگر خواندن و آواز هیچ
از آن فهم نمیکنند یعنی همچنانکه حیوان نمی فهمد آواز آواز کننده را و همین آواز می شنود همچنین کافران
از پیغمبر گفته و شنیده خود جز آوازی نمی شنوند و حقیقت سخن آنرا در نمی یابند بجهت تامل نکردن در آن از روی عناد
و استکبار پس بسبب این ایشان صم کرانند از شنیدن کلام حق بکم گنگانند از گفتن سخن صواب
عمی کورانند از دیدن راه راست فهم لا یعقلون پس ایشان عقل ندارند یعنی در حکم بی عقل باشند
بجهت ترک تفکر و تامل در آن پس از آنکه کافران اعراض کردند مومنان خطاب کرده میفرماید که یا ایها الذین امنوا
ای آنکسانی که ایمان آورده اید کلوا بخورید و مباحست من طیبات ما رزقناکم از پاکیزها یعنی از چیزها
لذیذ که روزی داده ایم شما را و اشکروا لله و شکر کنید مر خدای را بر روزی پاکیزه و لذیذ خود ان کنتم اگر
هستید شما که از روی اخلاص ایاه تعبدون او را می پرستید نه غیر او را در حدیث قدسی آمده که حق تعالی
میفرماید که مرا با آدمیان و پریان عجب کاری عظیم افتاده ایشان را من آفریدم و غیر مرا عبادت میکنند و من روزی
میدهم بایشان و غیر مرا شکر گذاری میکنند و از حضرت رسالت پناه صلعم که هر که دوست میدارد که دعای او
مستجاب شود باید که طعام و کسب او پاکیزه و حلال باشد مرویست که شخصی آن حضرت را گفت که میخواهم که دعای من
مستجاب شود فرمود که خوردنی خود را پاکیزه گردان و حرام در شکم خود راه مده و نیز در حدیث قدسی آمده که ای

از تو دعا کردنست و از من اجابت کردن پس هیچ دعا رد نکنم مگر دعای خورنده طعام حرام را و نیز رسیده که آیة
روایت است که ترک لقمه حرام نزد خدا بهتر است از دو هزار رکعت نماز سنتی و یکی از حرام نخوردن برابر است به هفتاد
حج سنت و چون حق سبحانه ذکر اباحت طیبات نمود در عقب آن در بیان محرمات میفرماید انما حرم علیکم
المیتة بدرستی که غیر این نیست که حرام کرده است حق تعالی بر شما مردار را یعنی خوردن آن را و انتفاع از آن و آن
هر حیوانی است که بطریق شرع از ذبح نکرده باشند و الدم و خون را غیر از خونی که باز بین مانده باشد در گوشت
بعد از کشتن حیوان و لحم الخنزیر و گوشت خوک را و همان نیز در حکم حرمت داخل است و ما اهل به و طعم کرده
آن چیزی که آواز بر داشته باشند بر آن در وقت ذبح لغیر الله برای غیر خدای یعنی بنام بتان فمن اضطر پس هر که
بر او مانده و بیچاره گردد و یا کار او را بسختی برد بجهت خوف تلف نفس باشد و هیچ ماکول حلال نیابد که بآن سد رمق کند غیر
باغ در حالتی که ستمکار نبود یا آنکه از آنان مضطری دیگر نباشد یا بر امام معصوم خروج کنند یا قطع طریق کند یا متصدی
و لا عاد و نه تجاوز کننده از سد رمق فلا اثم علیه پس هیچ گناهی نیست بر او در خوردن آن ان
الله غفور رحیم بدرستی که خدای آمرزنده است مر کسی را که از ضرورت در خوردن محرمات تجاوز کند رحیم مهربانست
بر بنده که او را رخصت داده در خوردن محرمات قبل از این گذشت که علمای یهود صفات پیغمبر را که
در تورات تغییر داده بودند از ترس آنکه مبادا مردمان تابع او شوند و از رسوم و عطایای که از سایر یهود میگرفتند محروم
گردند حق تعالی میفرماید ان الذین یکتمون بدرستی آنانکه می پوشند از علمای یهود ما انزل الله آنچه فرو فرستاده
خدای من الکتاب از تورات از صفات پیغمبر و غیر آن چون آیه رجم و یشترون به و میخرند
یعنی بدل میکنند بدان بپوشیدن ثمنا قلیلا بهای اندک و عوض حقیر را که رسوم ایشانست یا رشوه گرفتن از ایشان
بجهت تغییر صفات آنحضرت اولئک آن گروه پوشندگان ما یاکلون فی بطونهم نمی خورند در شکمهای خود
الا النار مگر آتش و لا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان یوم القیمة روز رستخیز که در حین آن
نفعی و راحتی باشد و لا یزکیهم و پاک نگرداند ایشان را از خبث اعمال و درجات ... یا اصلاح سخن با ایشان
نکند و دو تنی و بخل با ایشان شوند همچنانکه شخصی که از کسی در غضب باشد و با او سخن نکند و لهم عذاب الیم و مر ایشان را
باشد عذاب دردناک و رنجاننده اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی جهالت اشتروا الضلالة
بخریدند گمراهی را یعنی کفر را که محض ضلالت است بالهدی بایمان و معرفت که عین هدایت است و این معامله در دنیاست
و العذاب بالمغفرة و بخریدند عذاب جاودانی را بآمرزش ربانی و این سودای آخرتست فما اصبرهم
پس چه چیز شکیبا کرده است ایشان را علی النار بر آتش دوزخ این تعجب است از اشتغال بموجبات آتش
و بی باکی ایشان از آن و از ابن عباس روایت است که معنی آنست که چه دلیر ساخته ایشان را بر عملی که موجب آتش دوزخ است
و این معنی نیز از ابی عبدالله علیه السلام مرویست ذلک این عذاب ایشان را بان الله بسبب آنست که خدای نزل
الکتاب بالحق فرو فرستاده تورات را براستی و درستی پس ایشان آنرا واگذاشتند و ترک آن کردند

کوشیدند و باز نعت محمد را در پوشانیدند و باز فرو فرستادۀ قرآن را و ایشان پیروی آن نکردند و مخالفت نمودند
وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فِي الْكِتَابِ در کتاب خدا یعنی در توریت تخلف کردند
بتاویل و یا وضع باطل کردند در مقام حق بتحریف و تغییر صفات محمد و یا آنکه اختلاف کردند در قرآن باین وجه که
بعضی آنرا سحر میگفتند و بعضی نسبت افترا بآن دادند و برخی گفتند که افسانۀ پیشینیان است و بهر تقدیر ایشان اختلاف
کردند لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در خلافی و عنادی دورند که آن عدولست از حق بباطل آورده اند که یهودان در نماز
روی بمغرب کردند و ترسایان بمشرق و هر یکی بقبلۀ خود غلو کردندی و چون در زمان اسلام مسلمانان مامور شدند
بتوجه بکعبه هر قومی از اهل کتاب گفتند قبلۀ ما بهترست و بنای کار خود بران نهادند و جهت اوقات خود را درین حرف
میکردند و هر طایفه بحجت جاهلیت میگفتند که طاعت منحصرست در توجه بقبلۀ ما حق تعالی فرمود که لَيْسَ الْبِرَّ نیست نیکوئی
و کار پسندیده أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ آنکه بگردانید رویهای خود را قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون نصاری وَالْمَغْرِبِ
و بطرف مغرب چون یهود زیرا که آن منسوخست وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ و لیکن نیکوئی که سزاوارست که بان اهتمام نمائید مَنْ
آمَنَ بِاللَّهِ نیکوئی کسیست که بگرود بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ و بفرشتگان و بهمه کتابها
نه چون علماء یهود و نصاری که ببعضی تصدیق کردند وَالنَّبِيِّينَ و بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل الکتابین که ببعضی بگرویدند
و ببعضی نه وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی آن مال یعنی با آنکه دوست میدارد از مهر آن میکند زر
و در راه خدا میدهد ذَوِي الْقُرْبَىٰ خویشان خود را که محتاجند وَالْيَتَامَىٰ و بی پدران را که بحد بلوغ نرسیده باشند وَالْمَسَاكِينَ
و محتاجان را که سوال نکنند و از قوت سالیانه عاجز باشند وَابْنَ السَّبِيلِ و راهگذران را یعنی مسافران را که هیچ در دست
نداشته باشند تا بوطن خود باز گردند وَالسَّائِلِينَ و درویشان خواهنده که فقر ایشان را طلب و خود ساخته باشند نیز و بیش
وَفِي الرِّقَابِ و در خلاص کردن بندگان از بند بندگی باین وجه که ایشانرا بخرند و آزاد کنند یا بندگانی که از مال کتابت
عاجز باشند ایشانرا یاری دهند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و دیگر خداوند نیکوئی کسیست که بپای دارد نماز فریضه را وَآتَى
الزَّكَاةَ و بدهد زکوة مقرر را وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ و نیز خداوند نیکوئی آنانند که وفا کنند بعهد خود إِذَا عَاهَدُوا
چون عهد کنند و این عهد با خلق است یا با حق چون وفا بنذر وَالصَّابِرِينَ منصوب بر مدح است یعنی صبر کنندگان
فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ و در رنج و سختی و بیماریها وَحِينَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد
و مقاتله با اهل کفر و عناد و از ابن مسعود هست که بأسا نقص در اموال است مانند فقر و ضرا در نفس چون مرض
أُولَٰئِكَ آن گروه که این صفات دارند الَّذِينَ صَدَقُوا آنانند که بتحقیق راست گفتند در دین و پیروی حق
و طلب خیر وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزکاران از کفر و فرقان از ناشایستها این آیه
متضمن کمالات انسانیست و هر که این صفتها دارد انسان کاملست چنانکه حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که
من عمل بهذه الآية فقد استكمل الايمان یعنی هر که عمل باین آیه کند در ایمان کامل باشد و بباید دانست که تصدق بر گروه
مذکوره موجب ثواب جلیل و اجر جزیل است اما بر ذوی القربی موجب ضعف اجر است یکی بر ... رعایت حق قرابت

و دیگری مزد صدقه و از علی بن الحسین علیهما السلام مرویست که ابو حمزه ثمالی را گفت که اگر میخواهی که بر خوشحالی تمام ترا
بمیرانند و همه گناه ترا بیامرزند باید که نیکوئی کنی و صدقه دهی و صله اینست که همراهیان صفت عمر را زیاده کند
و درویشی را ببرد و هفتاد مرض را از صاحبش دفع کند پس صدقه با قریب موجب اجر دنیا و ثواب عقبی است و اینها
از حضرت رسالت صلعم مرویست که بهترین صدقه صدقه کسیست بر خویشی که رحم خود که در مانده باشد و اما بر یتیمان از
حضرت رسالت صلعم مرویست که هر که یتیمی را بخود گیرد و بطعام و شراب تا آنگاه که آن یتیم مستغنی شود حق تعالی بهشت بر او را
واجب کرده اند و نیز فرموده که بهترین خانهای شما خانه ایست که در او یتیمی باشد و رعایت او کنند و بدترین خانها
خانه ایست که در او یتیمی باشد که بدی باو رسانند و رعایت حال او نکنند و اما بر مساکین در خبر صحیح آمده که رسول
فرموده که بار خدایا مرا حشر کن با مسکینان گروانا در دنیا و آخرت یکی از زوجات آنحضرت گفت یا رسول الله
چرا این دعا میکنی فرمود که برای آنکه ایشان از توانگران بچهل سال پیش به بهشت روند بعد از آن فرمود که زنهار که
مسکین را نومید نکنی و اگر چیزی خواهد رد نکنی اگر چه نیم خرما باشد و با مساکین دوستی کنی و بانواع صلات و تصدق ایشانرا
بنوازی تا حق تعالی ترا برحمت خود نزدیک گرداند و از ابی عبدالله علیه السلام روایتست که حق تعالی میفرماید که هیچ چیزی نیست
مگر که کسی را موکل ساخته ام که آنرا قبض میکند مگر صدقه که بدست قدرت خود آنرا قبض میکنم و کسی را
در قبض آن وکیل نمیگردانم و اگر چه مقدار نیم خرما باشد که مومن آنرا بمن دهد و قبض میکنم و بدو ... سلام
شخصی ... کره اسب پرورد ... و چون قیامت باشد پس آن تصدق را بمقدار کوه احد ...
باشیم پس از آن بوی رد کنم و اما بر ابن السبیل مرویست که هر که غریبی را نیکو نوازد حق تعالی مهمات دنیا و آخرت او کفایت
کرد اند و در قبر و در وقت حساب و صراط و میزان غریب نباشد بلکه درین مواضع با او چیزی باشد ...
و از اموال او را امین گردانند و اما فی الرقاب عبدالله بن سهیل از رسول صلعم روایت کرده که هر که
مکاتب را یاری دهد بمقداری از مال یا بنده خود را از غلامی آزاد کند و از بند بندگی خلاص شود ...
خلاص شد در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه رحمت او سبحانه و ابن عازب روایت کرده که اعرابی نزد رسول
آمد و گفت یا رسول الله مرا علمی بیاموز تا مرا به بهشت رساند فرمود که بنده را آزاد کن و گردن کسی که
در بند باشد خلاص گردان و ... و وفا بعهد کردن از خصلت انبیا و اولیاست و حق تعالی ابراهیم را بدین صفت
مدح فرموده که وابراهیم الذی وفی و در حق امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده که یوفون بالنذر و در حدیث
هست که ایمان ندارد هر که امانت ندارد و دین ندارد هر که بعهد وفا نکند و اما صبر بر فقر و فاقه جهاد اکبر است
با نفس و شیطان و آن از خصال انبیا و مقربان درگاه است عبدالله عباس از رسول صلعم روایت کرده که ...
... درگاه رب العزت در رسد و ندا کند که کجایند درویشان ... و صابران ایشان لبیک گویان ...
باز ... حق تعالی ... خطاب کند که ای ...
من دنیا را ... شما ... برای کرامت شما ...

باخود در بهشت درآورد و المقوات صبر بر بیماری و در خبر است که فردای قیامت اصحاب بلا و بیماری را در عرصات
حاضر کنند و عوضهای بسیار از ولی اندازه بایشان رسانند بر وجهی که هیچکس پیش از آن ندیده باشد و در خاطر نگذشته
چون اهل محبت این مرتبه بلند را ببینند تمنا کنند که کاشکی در دنیا اعضای ایشان را ذره ذره بمقراض کرده بودندی تا
گرفتاری بوده تا بدین مرتبه رسیدندی و ثواب صبر و کارزار با کفار هست که اولئک علیهم من ربهم و رحمة
در حدیث آمده که ثواب ایشان بمرتبه باشد که بوهم هیچکس درنیامده باشد و مرتبه هیچکس مانند مرتبه ایشان نباشد در جمع
آورده که اصحاب باین استدلال کرده اند بر آنکه مراد باین آیه امیر المؤمنین علی است زیرا که میان امت هیچ اختلافی
نیست در آنکه آنحضرت جامع جمیع این خصال پسندیده بود و معلوم نیست که غیر او کسی جامع این صفات بوده باشد
و چون حق تعالی فرمود که نیکویی تمام نمیشود مگر با ایمان و متمسک شدن بشرایع در عقب آن بیان احکام شرایع میکند
و چون حفظ نفس از قتل و جرح اهم بود ابتدا باحکام آن کرده میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید
کتب علیکم القصاص فرض کرده شده بر شما قصاص کردن و مساوات مرعی داشتن بدون تعدی و تجاوز فی القتلی
در کشتگان یعنی بسبب کشتن ایشان وقتی که قتل عمد بود و مرویست که پیش از اسلام چون در میان دو قبیله حرب اتفاق افتادی
آنکه عالی نسب بودندی از قبیله دیگر که نسب ایشان پست بودی بعوض بنده آزادی میکشتند و بدل زنی مردی و بعوض
مردی زنی بعد از هجرت این صورت بعرض آنحضرت رسانیدند حکم ربانی باین نازل شد که در قتل قصاص
باید یعنی مساوات ثابت باید بود الحر بالحر آزادی بآزادی والعبد بالعبد و بنده به بنده والانثی بالانثی و زنی
بزنی فمن عفی له پس هرکه عفو کرده شود برای او و مراد قاتل است یعنی اگر قاتل را عفو کنند من اخیه از برادر دینی او
که مقتول است شیء چیزی از عفو یعنی کسانی از قصاص قاتل درگذرند و راضی بدیه شوند فاتباع پس قاتل است بعد از
عفو ولی زدن بالمعروف بنیکویی آن دادن دیه است برغبت و خوشحالی واداء الیه باحسان وادا
کردن و رسانیدن دیه بولی مقتول بنیکویی یعنی نزد وی نه باهمال و بدخویی و باعفو کننده است که تابع معروف
یعنی سختی نکند در طلب دیه و او را مهلت دهد اگر تنگ دست باشد و با زیاده از حق دیه ازو نطلبد ذلک
این حکم مذکور که عفو است از قصاص بطلب دیه تخفیف سبکباریست شما را من ربکم از نزد پروردگار شما و
رحمة و مهربانی از وی و در آسان گردانیدن امر و تحصیل نفع برای اهل تورات قصاص لازم بود و عفو کردن و دیه
گرفتن حرام بود و برای اهل انجیل عفو کردن و دیه گرفتن لازم بود و قصاص کردن حرام حق تعالی این امت مرحومه را
مخیر ساخت میان قصاص و عفو و دیه بجهت تسهیل بر ایشان فمن اعتدی پس هرکه از حد درگذرد بعد
ذلک بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیه شده بآنمعنی که بعد از عفو و دیه گرفتن قاتل را بکشد برای قصاص یا در قتل
سعی کند و بعد از آنکه کسی را کشته باشد و دیه داده و کسی دیگر را بکشد فله پس مر او راست عذاب الیم در آخرت عذاب
دردناک یا آنکه در دنیا او را بکشند بقصاص ولکم فی القصاص و مر شما راست در حکم قصاص حیوة
زندگی و بقا یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند و بترسد از قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص

ایمن پس شما را در قصاص زندگی و بقاست یا اولی الالباب ای خداوندان عقول کامل لعلکم تتقون شاید
که شما پرهیزید از قتل بناحق و بعد از بیان حکم قصاص که متعلق بمیت است ذکر حکم وصیت میکند که متعلق بمال میت است
میفرماید کتب علیکم نوشته شد یعنی فرض کرده شد بر شما اذا حضر احدکم الموت چون حاضر گردد هریکی از شما را
علامات مرگ از مرض و ضعف و غیر آن چون کمال پیری ان ترک خیرا الوصیة للوالدین وصیت کردن
از برای پدر و مادر والاقربین و برای خویشان بالمعروف بنیکویی یعنی بر طریق انصاف و در نگذشتن
از ثلث مال و این حکم ثابتست حقا ثابت کردن علی المتقین بر پرهیزکاران از محروم کردن پدر و مادر و
خویشان که در جاهلیت برای وصیت میکردند و والدین و اقربا را محروم میساختند حق تعالی از آن منع کرده
وصیت از برای این جماعت فرض گردانید و بحکم این آیت آیت میراث منسوخ شد و اکنون وصیت
است نه فرض فمن بدله پس هرکه بدل کند مر وصیت را یا قول وصیت کننده بعد ما سمعه بعد از آنکه شنیده
باشد از امین و رسیده باو و متحقق شده نزد او فانما اثمه پس جز این نیست که گناه تبدیل آن علی الذین
یبدلونه بر آنانست که تبدیل میکنند حکم وصیت را ان الله سمیع بدرستی که خدای تعالی شنونده است کلام وصیت کننده
را علیم داناست بنیت تبدیل وصی فمن خاف پس هرکه بترسد و دریابد و بداند خواه وارث یا وصی یا امام
و قاضی من موص از وصیت کننده جنفا میلی از حق بجهت خطا در وصیت او اثما یا گناهی بعمد و میل از
حق فاصلح بینهم پس صلاح کند در میان موصی و ورثه باجرای آن بر منهج شریعت فلا اثم علیه پس هیچ
گناهی نیست بر آن اصلاح کننده از این تبدیل باطل بحق ان الله غفور بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است
مر کسی را که تبدیل باطل کند بحق رحیم مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت درگذرد و بعد از ذکر حکم وصیت
ذکر حکمی دیگر میکند از احکام شریعت و میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که گرویده اید کتب علیکم
الصیام فرض کرده شد بر شما روزه چنانکه بر پیش از شما بود یعنی بر انبیا و امم ایشان از خاتم تا آدم لعلکم تتقون تا شاید که شما پرهیزید
از معاصی چه روزه میشکند قوت نفس اماره را پس روزه بدارید ایاما روزها معدودات شمرده شده یعنی بر
عدد معلوم مراد روزه رمضانست که بیست و نه روز است یا سی روز فمن کان منکم پس هرکه باشد از شما که
مکلف بروزه است مریضا بیمار که قوت روزه نداشته باشد یا مرضش بجهت روزه زیاده میشود او علی سفر یا بر سفری
باشد که در آن نماز را قصر باید کرد فعدة پس بر وی است شمار آن روزها که افطار کرده در مرض یا در سفر من
ایام اخر از روزهای دیگر یعنی در مرض یا در سفر افطار کند و بعد آن روزها خورده در روزهای دیگر بدارد
وعلی الذین یطیقونه و بر آنکه ایشان طاقت او دارند و توانند روزه داشتن بمشقت بسیار و بجهت
آن روزه نگیرند فدیة فدا دادنست و آن طعام مسکین خوردن درویشیست هر روزی درویشی را بازای
هر روزی یک مد از طعام فمن تطوع پس هرکه زیاده کند بطوع و رغبت خود خیرا نیکویی را یعنی زیاده از
مقدار معین فدیه بدهد فهو خیر له پس آن بهتر است مر شما را از فدیه ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید

وان تصوموا خیر لکم
و آنکه روزه دارید این طاقت دارندگان

کما کتب علی الذین من قبلکم

فضیلت روزه را در کنز العرفان آورده و گفته نزد بعضی این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از آن بآیه فمن شهد
منکم الشهر فلیصمه منسوخ شده چه در اول حال روزه داشتن بر ایشان بسیار دشوار بود بجهت آنکه بآن معتاد
نشده بودند و چون عادت کردند حکم تخییر منسوخ شد و واجب گشت روزه و نزد بعضی دیگر منسوخ نیست بلکه مراد از آن
زنی است که نزدیک بوضع حمل باشد و زنی که کم شیر باشد و مرد و زن پیر و کسی که مرض تشنگی داشته باشد و این
قول اخیر از صادق علیه السلام مرویست و معمول فقهاست شهر رمضان الذی ماه رمضان ماهی است که انزل
فیه القرآن فرو فرستاده شده است در وی قرآن مراد ابتدای انزال آنست و آن در لیلة القدر بوده و یا
همه آن باسمان دنیا نازل شده و بعد از آن آیه آیه و سوره سوره بر حسب مصلحت بدنیا نازل گشته در عرض بیست
سال و این قول از ابی عبد الله علیه السلام مرویست حاصل که قرآن درین ماه مبارک فرو داده هدی للناس
وبینات در حالتی که راه نماینده است مردمان را و دلالتهای روشن است من الهدی از حلال و حرام و حدود و احکام
و سایر شرایع اسلام والفرقان و جدا کننده میان حق و باطل فمن شهد منکم پس هرکه حاضر باشد از شما ای
مکلفان یعنی مقیم باشد من الشهر فلیصمه در ماه رمضان پس باید که روزه دارد و دران موضع که اکثر روزه ماه رمضان
ثواب بسیار دارد و دران اجر بیشمار است و فضیلت بی غایت و از جمله احادیث معتبره وارد شده که
شیاطین را درین ماه بند کنند و درهای دوزخ را ببندند و درهای بهشت بگشایند و خواب کردن را دران ماه
بعبادت بنویسند و خاموشی را تسبیح و چون در اول ماه رمضان رسد حق تعالی امر فرماید تا بادی از زیر
عرش بجهد که مثیره خوانند و بر درختان بهشت آید و برگهای آن بر هم زند و حلقهای در بهشت بجنبانند و
آوازی و صدایی ازو صادر شود که هیچکس مانند آن از او نشنیده باشد و حور العین خود را آرایش دهند و برکنگره
بهشت آیند و ندا کنند که هیچکس هست که ما را خواستگاری کند از حق تعالی پس رضوان را گویند که این چه ساعتست
گوید این ساعت اول شب ماه رمضانست حق تعالی امر فرموده تا برای امت محمد درهای بهشت را بگشایند و درهای
دوزخ ببندند و دیوان را در بند کنند و در قعر دریاها اندازند تا روزه امت مرحومه محمد را فاسد نتوانند کرد و از
امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که پیغمبر خدا ص در آخر ماه شعبان خطبه خواند و حمد و ثنای خدای بجای آورد و فرمود
ای مردمان ماه عظیم القدر بر شما سایه افکنده و که دران شبی است بهتر از هزار ماه یعنی شب قدر حق تعالی روزه این
ماه فریضه کرده و قیام شبش سنت هرکه درو گرامی کند بنماز و فعل سنت بکند چنان باشد که در ماههای دیگر فریضه
گزارد و هر فریضه درین ماه برابر هفتاد فریضه بود در ماههای دیگر و این ماهی است که اولش رحمت است و میانه
اش مغفرت و آخرش آزادی از آتش دوزخ هرکه روزه داری را روزه بگشاید حق تعالی همه گناهانش بیامرزد
بیامرزد و گردن او را از آتش دوزخ آزاد گرداند و مانند ثواب آنکه آن روزه دار را باشد او را بود و اگر شخصی برین
قادر نباشد و بیک شربت آب سرد روزه داری را افطار کند یعنی حق تعالی او را از حوض کوثر سیراب گرداند
چنانکه هرگز تشنگی نبرد و چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و هرکه درین ماه از زیردستان خود تخفیف کند حق تعالی

اورا بیامرزد

او را بیامرزد و از آتش دوزخ آزاد گرداند و ابو سعید خدری گفته که رسول ص فرمود که هرکه شبی از شبهای ماه رمضان
نماز کند حق تعالی بهر سجده او هزار و پانصد حسنه بنویسد و بنای برای او در بهشت بنا کند از یاقوت سرخ که از بنا
در بود از زمرد و یاقوت و چون یک روز از ماه رمضان روزه دارد هر گناهی که کرده باشد حق تعالی بیامرزد
و کفاره گناهانش بود تا ماه رمضان دیگر و بهر روزی که روزه دارد قصری در بهشت برای او بود و هر قصری را
هزار در باشد از زر و برای او هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار نمایند و بهر سجده که کند خواه
بروز خواه بشب درختی از بهشت برای وی بنشانند که سوار زیر سایه او پانصد سال بیرون نتواند شد و کعب الاحبار
روایت کند که حق تعالی وحی کرد بموسی که ای موسی من روزه ماه رمضان بر بندگان خود فریضه کرده ام هرکه روز قیامت
آید و در صحیفه اعمال او ده ماه رمضان باشد از جمله محسنان بود و اگر در صحیفه او بیست ماه رمضان بوده باشد از جمله
ابرار باشد و اگر سی ماه بوده باشد پایه او از پایه شهیدان برتر بود ای موسی چون ماه رمضان در آید حمله عرش را فرمایم
تا از عبادت خود باز ایستند و گوش بدعای روزه داران دارند هرگاه که ایشان دعا کنند ای فرشتگان آمین
گویند و من سوگند خورده ام که دعای ایشان رد نکنم موسی گفت بار خدایا من در لوح تورات امتی را میبینم که ماه
رمضان برای تو عبادت کنند و تو گناه گذشته ایشان را بیامرزی ایشان را از امت من گردان حق تعالی فرمود که
ایشان امت محمداند و ایشان را زیادتی نوبتیست که هیچ امت دیگر را نباشد و بعد از آن جهت تاکید مر با فطار مریض و مسافر
که در آن سفر آمده ومن کان مریضا و هرکه باشد بیمار برو جهی که روزه داشتنش موجب زیادتی مرض شود او علی سفر
یا در سفری بود که بحد مسافت رسیده باشد و سفر معصیت نباشد و کثیر السفر نبود فعدة من ایام اخر پس بر وست
قضای آن روزها که در آن مرض یا سفر افطار کرده باشد از روزهای دیگر یرید الله بکم الیسر میخواهد خدای تعالی
بشما آسانی یعنی حکمت او تقاضا میکند که در وقت مرض و سفر شما را بروزه داشتن تکلیف نکند ولا یرید بکم العسر
و نمیخواهد بشما دشواری را بجهت این مسافر و مریض را با فطار تکلیف نموده و بس عدم اراده عسر برای آنست که تا کار
بر شما آسان کند ولتکملوا العدة و تا تمام کنید عدد ایام را از سفر و مرض که در ماه رمضان افطار کرده اید یعنی قضا
کنید بمانند آن در وقت دیگر که این دو … شما باشید ولتکبروا الله و تا بزرگی یاد کنید خدا را علی ما هدیکم
بر آنچه راه نموده شما را بروزه و احکام آن و بیشتر علما بر آنند که مراد بدین تکبیر است که در عقب چهار نماز که آن
نماز شام شب عیدست و خفتن و صبح و نماز عید بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الله
علی ما هدانا و الشکر علی ما اولانا ولعلکم تشکرون و شاید که شما شکر گوئید بر نعمت میسر و آسان شدن ثواب روزه داشتن
و چون حق تعالی ذکر احکام روزه کرد در عقب آن بیان دعا میکند و میفرماید واذا سئلک عبادی عنی
فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان و چون بپرسند ترا ای محمد بندگان من از صفت یا علم من که آن ازین اشارت
بحد بدستیکه من بایشان نزدیکم اجابت دعای ایشان وقتی که مرا خوانند خواهند حاجت او را وکلم اگر حکمت
و مصلحت مقتضی آن باشد و یا سوال او مخالف شرع نباشد مروی است که اعرابی از حضرت رسالت پناه پرسید که

یا رسول الله در وقت دعا خدای نزدیکست تا با او راز گوییم یا دورست تا او را باواز بلند بخوانیم این آیه نازل شد از
ابن عباس مرویست که جمعی از یهود گفتند که یا محمد ص خدای چگونه دعای ما بشنود و حال آنکه از اینجا تا آسمان پانصد ساله راهست
و همچنین از هر آسمانی تا آسمانی دیگر پانصد ساله راه تا با آسمان هفتم و اعتقاد ایشان آن بود که حق تعالی بر عرش نشسته است
که آسمان هفتم است حق تعالی رد این اقوال کرده فرمود که من به بندگان نزدیکم بهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نخواهد
بود فلیستجیبوا لی پس باید که بندگان اجابت کنند مرا یعنی آنچه از ایشان اراده کرده ام از طاعات اجابت نمایند
همچنانکه من اجابت دعای ایشان میکنم ولیؤمنوا بی باید که ایمان آورند بمن یعنی بر آن ثابت قدم باشند تا دعای
ایشان باجابت ملحق شود لعلهم یرشدون تا شاید که راه درست یابند یعنی بامید آنکه بر طریق صواب بمانند نزد
بعضی مراد باین بندگان دعا کنندگان روزه داران اند که دعای ایشان مقارن اجابتست و آنکه در حدیث وارد
شده که دعای روزه دار رد نمیشود مؤید اینست در خبرست که در عهد عمر بن الخطاب یکی از علمای یهود از وی سؤال کرد
که خبر ده مرا که خدای در کجاست وی گفت فی السماء علی العرش در آسمانست بالای عرش یهودی گفت پس زمین
از و خالی باشد او گفت این کلام زندیقانست از من دور شو و اگر نه بفرمایم تا گردنت بزنند یهودی حیران بیرون آمد
و بر اسلام استهزا میکرد که امیر المؤمنین علی ع در راه باو رسید گفت ای فلان آنچه پرسیدی و جواب آن شنیدی بمن برسید
جواب آن از من بشنو گفت بفرما فرمود که ای یهودی اگر حق سبحانه از مکان منزه است و مکانی ندارد و هیچ جای از و خالی نیست
با ما هست نه بمجاورت بلکه بعلم و قدرت اگر من ترا خبر دهم از آنچه در کتاب شماست تصدیق بقول من میکنی گفت آری حضرت
که در کتاب توریت نوشته است که روزی موسی ع نشسته بود چهار فرشته نزد او آمدند موسی از ایشان پرسید که از کجا
می آیید یکی از ایشان گفت از آسمان هفتم از نزد یک خدای می آیم فرشته دوم گفت از نهایت مشرق زمین می آیم از
نزد خدای تعالی سیوم گفت از اقصای مغرب زمین می آیم از نزد خدای چهارم گفت از زمین هفتم می آیم از نزد
خدای موسی گفت پاک خدایا هیچ مکانی از تو خالی نیست و تو در هیچ مکانی نیستی که نزدیکتر باشی از مکانی دیگر و بعد از اتمام
بعموم شهر رمضان و بیان اجابت دعا کنندگان حکمی دیگر بیان میکند از احکام روزه أحل لکم حلال گردانیده شد
برای شما لیلة الصیام در شب روزه الرفث بجماعت کردن الی نسائکم با زنان خود مرویست که در اول
اسلام مسلمانان را در شبهای رمضان تا وقت نماز خفتن زیاده اجازت اکل و شرب و مجامعت نبود از جمله عمر خطاب
بعد از نماز خفتن شهوت بر وی غلبه کرده با زن خود مواقعه کرد و در آخر پشیمان شده صورت حال را بموقف عرض حضرت
رسالت پناه ص رسانید آنحضرت فرمود که معصیت کردی و جمعی دیگر نیز بر خود معترف شدند و گفتند یا رسول الله ما را نیز
این واقعه دست داده و لیکن شرم داشتیم که بعرض رسانیم آیا درین باب رخصت میفرمایی و در تکلیف تخفیف آنحضرت
فرمود که مرا مرورست منتظر حق تعالی بجهت تفضل این تکلیف را از ایشان برداشت و فرمود شما را حلالست مباشرت
با زنان در تمام شب هن لباس لکم زنان پوشش اند مر شما را و انتم لباس لهن و نیز شما پوشش اید مر ایشان را
این کنایه است از شدت اختلاط و چسبان شدن بیکدیگر مانند چسبیدن لباس ببدن بجهت این شما را رخصت فرمود

وادو در تمام شب

کتم

وادو در تمام شب علم الله انکم دانست حق تعالی که شما تختانون میشدید که خیانت میکنید انفسکم با نفسهای خود و ستم
میکنید بر خود و بعوض عقاب و غضب فتاب علیکم پس رجوع کرد حق تعالی برحمت واسعه خود بر شما در رخصت اکل و شرب
و مباشرت نمودن تا صبح و عفا عنکم و عفو کرد از شما آن خیانت را و محو آن نمود فالآن پس این هنگام که از گناه
شما درگذشت و حکم آن منسوخ گردانید باشروهن مباشرت کنید با زنان در شبهای روزه وابتغوا ما کتب الله
لکم و طلب کنید آنچه نوشته است خدای یعنی تقدیر کرده برای شما در لوح محفوظ از ولد یعنی باید که غرض اصلی از مباشرت
طلب بقای نسل باشد نه مجرد لذت شهوت چه حکمت از خلق شهوت و مشروعیت نکاح ولد است از حضرت رسالت
پناه ص مرویست که هر زنی که در خانه شوهر خود بنوعی سلوک کند که موجب صلاح شوهر او باشد حق تعالی سیئات او را
محو کند و حسنات او را مضاعف کند و چون از شوهر خود حامله شود او را چندان مزد باشد که در جمیع عمر خود قائم اللیل و صائم
النهار باشد و هر یکبار که کودک را شیر دهد چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و چون کودک را از شیر باز دارد منادی
از آسمان ندا کند که ای زن جمیع گناهان گذشته ترا بیامرزیدند عایشه گفت این همه ثواب زنانست مردان چیست حضرت رسالت
تبسم کرده فرمود که هر که دست زن خود بگیرد و بر طریق رغبت میل کند حق تعالی او را حسنات کرامت فرماید و اگر دست
در گردن او کند ده حسنه بنویسد و اگر بوسه بر روی او کند بیست حسنه و اگر با وی نزدیکی کند چندان ثواب او بود که از همه دنیا
بهتر باشد و چون غسل کند بهر مویی که آب بر و میگذرد حسنه برای او بنویسد و سیئه از و محو کند و درجه رفع نماید و ثوابی که بجهت
غسل او را عطا نماید بهتر باشد از دنیا و هر چه در روست و حق تعالی با فرشتگان خطاب کند که شما گواه باشید برآنکه او را
بیامرزیدم از صادق ع مرویست که مردی از اصحاب سید ابرار که او را مطعم بن جبیر گفتندی بیمار و ضعیف شده بود در شبی
از شبهای ماه رمضان زن او طعام و حریره آورد او پیش از افطار بخواب رفته چون بیدار شد زن گفت که در زن
شب اکل بر من حرام شد نیز پس بی افطار بروزه رفت و چون روز شد بکندن خندق در روز احزاب بمیان روز
بیهوش شد رسول ص چون او را بدید رقت فرمود حق تعالی این آیه فرستاد که کلوا واشربوا بخورید و بیاشامید
در شبهای روزه حتی یتبین لکم تا وقتی که روشن شود مر شما را الخیط الابیض رشته سفید این کنایت است
از روشنائی روز من الخیط الاسود از رشته سیاه و این اشارتست بتاریکی شب من الفجر از صبح عدی
بن حاتم گفت که پیغمبر ص نماز و روزه را تعلیم من کرد و در باب روزه فرمود که چون آفتاب فرو رود روزه بگشای
و از هنگام طعام و شراب حلالست تا رشته سفید از رشته سیاه ممتاز شود من در شب بر خاستم و دو ریسمان یکی
پیش خود نهادم یکی سفید و دیگر سیاه و در وی نگریستم گاهی مشتبه میشد و گاهی نمایان من گفتم پیامبر را
خبر دادم تبسم فرمود و گفت [illegible] که مراد از این سفیدی صبح و سیاهی شب است و در صحیحین وارد شده که
[illegible] حضرت خاتم ص [illegible]
من الفجر را انزال فرمود و چون [illegible] دانستند که مراد نور صبح است و چون بیان آخر وقت خوردن
کرد در بیان آخر وقت امساک فرمود که ثم اتموا الصیام پس تمام کنید روزه را الی اللیل تا شب یعنی از

زنان مزیت ثواب (?)

اول صبح صادق تا بوقت دخول شب روزه دارید بعد از آن بیان حکم اعتکاف میکند وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و مباشرت
مکنید با زنان وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما اعتکاف کنندهاید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها و اعتکاف در شرع
عبارتست از درنگ کردن در مسجد برای عبادت بقصد قربت و از قتاده مرویست که مردمان چون اعتکاف
میکردند از مسجد بیرون میرفتند و با زنان مباشرت میکردند و باز بمسجد مراجعت میکردند حق تعالی این ادب را از ایشان
دانست و از آن نهی فرمود و در مذهب امامیه اعتکاف کمتر از سه روز جایز نیست از امام علی بن الحسین زین العابدین
روایتست که رسول صلعم فرمود که هرکه در ماه رمضان معتکف شود همچنان باشد که دو حج و دو عمره کرده باشد تِلْكَ آنچه
شد از احکامی که ذکر کرده شده است در روزه و اعتکاف حُدُودُ اللَّهِ حدهای خدا است که در دین مقرر فرموده
فَلَا تَقْرَبُوهَا پس نزدیک مشوید آن حدها را در ایام روزه و اعتکاف از آن احتراز کنید و در انوار گفته که این نهی است
از نزدیک شدن بحدی که میان حق و باطل است تا باطل نزدیک نشود چه حامی اگر از آن تجاوز کند خایف است از آنکه در آن
رود چنانکه هر پادشاهی را قرقی است و قرق خدا محارم اوست پس هرکه چرا کند در گرد آن قرق نزدیک باشد که در او
واقع شود كَذَٰلِكَ همچنانکه روشن کرد این احکام يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میگرداند خدای آيَاتِهِ نشانهای خود را
از امر و نهی و وعده و وعید لِلنَّاسِ برای همه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که پرهیز از حدود خدا و نگاهدارند
اوامر و نواهی تا بعد از آن بیان حکمی دیگر از احکام شریعت میفرماید وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم و مخورید مالهای که واقع
بَيْنَكُم میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بنا شایسته و آنچه بحکم شرع چون دزدی و قمار و خیانت و غصب
و عقود فاسده و یا مالهای خود را بنا مشروع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوا و فرو مگذارید
انفاق مکنید بِهَا آن مالها یعنی بحکومت مبرید آنرا إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان ستمکار و یا آنرا برشوت بحاکمان
مدهید لِتَأْكُلُوا تا بخورید بحمایت ایشان و حال آنکه شما میدانید فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ پاره از مالهای
مردمان بِالْإِثْمِ بظلم و ستم که موجب گناهست وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که باطل اند و از جمله اصحاب
ظالمان در این محل تفسیر است آنکه مرویست که عبدالله حضرمی دعوی قطعه زمین کرد بر امرء القیس کندی
و او را گواهی نبود حضرت رسالت پناه صلعم حکم فرمود با آنکه امرء القیس سوگند بخورد امرء القیس چون قصد سوگند
کرد حضرت این آیت بر خواندند که إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا امرء القیس از سوگند باز ایستاد و
قطعه زمین تسلیم عبدالله کرد و حق تعالی این آیه فرستاد و از صادق علیه السلام مرویست که مراد بباطل در این آیه سوگند دروغ است
و بعد از آن بیان حکم دیگر از احکام شرع میکند که وَيَسْأَلُونَكَ و سوال میکنند ترا ای محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ از
ماههای نو مرویست که معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند از حضرت رسالت پناه صلعم پرسیدند که چه سبب
که گاه گاه ماه باریک می نماید مانند ریسمانی و بعد از آن زیاده میشود تا آنکه تمام میگردد و دیگر باره روی بکمی
تا باز بمرتبه اول میرسد و چون حق تعالی میدانست بعلم ازلی که فهم ایشان قاصر است از دریافتن سبب نقصان و کمال
ماه از جهت موجب در نیافتن فایده آن فرستاد که قُلْ بگو ای محمد هِيَ آن ماهها مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ

نشانهای وقتهاست برای مردمان در مزد مزدوران و عده زنان و مدت حمل ایشان و مدت شیر دادن
و از شیر باز گرفتن و انقضای دین و تحقیق اموری که مشروط بتعیین زمانست وَالْحَجِّ و علامات اوقات
برای حج که موسم آن دانسته میشود که علامات عباداتست مواقیت است که اوقات اعمال آن
شناخته میشود خصوصا حج که ادا و قضا در آن بدان شناخته میشود و مرویست که در زمان جاهلیت هرکس که بحج یا عمره احرام
گرفتی بر وی حرام بودی از در خانه در آمدن و داخل شدن بلکه بام خانه بر می آمدند و نردبان می نهادند یا دیوار را
سوراخ میکردند و بیرون میرفتند و اندرون می آمدند و اگر بادیه نشین بودندی از پس خیمها بیرون می آمدندی
و داخل شدندی و باقتضا خود این عمل را تمامت حج دانسته و تارک را فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را
شامل بود مگر اهل حمس را و ایشان قبیله قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و کنانه و خثعم بودند و این قبایل را
بسبب صلابت در دین و ایمن خود حمس گفتند چه حمس مشتق است از حماسه یعنی شجاعت اتفاقا روزی در ایام
احرام حضرت رسالت پناه صلعم از در بیرون آمد و در عقب آنحضرت رفاعه انصاری هم از آن در قدم
بیرون نهاد و مهاجر و انصار یکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت از وی پرسید که این جرات چرا کردی جواب
داد که اقتدا بتو کردم سید عالم فرمود که مرا جایز بود که از در بیرون آیم که از حمسم یعنی قریش و تو از قبیله حمس
نیستی رفاعه گفت ای سید عالمیان اگر تو از حمسی من تابع حمسم زیرا که دین ما دین تست و آیین من آیین تو فی الحال جبرئیل
نازل شد و حکم مذکور را این آیه باطل گردانید وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکویی بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوتَ و لیکن نیکویی

مِن ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ
بآنکه در راه بند جانب از پشتهای آن بیوت بیام
خانه برآمده باشد رون

آنست که بپرهیزد و پرهیز نماید از محارم و شهوات نامشروعه و با خدا و نه نیکویی کسی است که پرهیزد از خشم خدا
وَأْتُوا الْبُيُوتَ و در آیید خانها را در حال احرام و غیر آن مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن زیرا که در ترک
آن نیکویی نیست پس بهر طریق که میخواهید از خانه در آیید و اندرون روید وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای
در تغییر احکام و اعتراض بر افعال او و حکم فرمان بردار جمیع امر و نهی او شوید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید
یعنی فیروزی یابید بجماعت و نیکویی و یا بیابید آنکه از عقوبات الهی برهید و وجه اتصال این آیت بما سبق
آنست که اصحاب پیغمبر از آنحضرت از حج سوال کرده بودند و مکی آیه دیگر دخول و خروج از درهای خانه در وقت
احرام و بعد از آن در بیان جهاد میفرماید وَقَاتِلُوا و کارزار کنید و جهاد نمایید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی
بجهت قضای دین الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنها که کارزار میکنند با شما وَلَا تَعْتَدُوا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا
مکنید بقتال ایشان تا ایشان آغاز کنند و یا اهل ذمت را مکشید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
دوست نمیدارد ستمکاران را آورده اند که در آن سال حضرت رسالت پناه صلعم با جمعی از صحابه بقصد قضای
عمره بمکه میرفتند سفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشان را منع میکردند از دخول حرم و آخر در حدیبیه صلح واقع شد
بر آنکه سال آینده مومنان بیایند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت مشغول

شوند و امیر المؤمنین علی صلح نامه نوشت سال دیگر که بنیت عمره قضا بیرون آمدند و بیرون رفتند صحابه اندیشه میکردند
که مبادا قریش از سر عهد و شرط که گذشته اند جنگ کنند و آن هنگام مومنان را چگونه جایز باشد که در زمین حرم
با ایشان قتال نمایند آیت مذکور نازل شد که اگر ایشان با شما جنگ کنند جایز است که شما با ایشان جنگ کنید
واقتلوهم و بکشید ایشان را چون با شما در مقام قتال در آیند حیث ثقفتموهم هر جا که بیابید ایشان را خواه
در حل و خواه در حرم واخرجوهم و بیرون کنید ایشان را من حیث اخرجوکم از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی
مکه و حضرت رسالت پناه صلعم این عمل کرده در روز فتح مکه هر که ایمان نمی آورد او را میکشت تا اهل شرک را
برانداخت والفتنة و شرک آوردن در زمین حرم و منع کردن ایشان شما را از آن اشد سخت تر است
بر ایشان من القتل از کشتن شما ایشان را در حرم ولا تقاتلوهم و مقاتله مکنید با کافران عند المسجد الحرام
نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حتی یقاتلوکم تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فیه در زمین حرم
و حرمت آن را بشکنند یعنی باید که ابتدای قتال در زمین حرم و شکستن حرمت آن از شما نباشد بلکه از ایشان باشد
فان قاتلوکم پس ایشان اگر ابتدای قتال کنند با شما فاقتلوهم پاداش کافران این کنید با ایشان چو چنین
میکنند با شما فان انتهوا پس اگر باز ایستند از قتال و کفر و مسلمان شوند فان الله غفور پس بدرستی که خدا
آمرزنده است گناهان که در زمان کفر کرده اند رحیم مهربانست که ببرکت اسلام ایشان را بدار السلام رساند
وقاتلوهم و کارزار کنید با همه مشرکان حتی لا تکون فتنة تا وقتی که نباشد فتنه یعنی نماند اثر شرک که سبب
فتنه است ویکون الدین و باشد پرستش و طاعت خالصا لله مر خدای را و اصلا شیطان را در آن دخل نباشد
فان انتهوا پس اگر باز ایستند مشرکان از کفر فلا عدوان پس ستمکاری نیست یعنی آن هنگام ستم مکنید و تعدی
منمایید با ایشان و کارزار از شرک زیرا که مستحق نیست این که ظلم و تعدی کنید الا علی الظالمین مگر بر ستمکاران
آورده اند که مشرکان در ذی قعده که ماه حرام است مقاتله کردند با اهل اسلام در حدیبیه و اتفاقا در سال دیگر بیرون
آمدن اهل اسلام از مدینه بمکه بجهت قضای عمره در همین ماه واقع شد و بجهت حرمت ماه کراهت داشتند که با
ایشان مقاتله کنند اگر ایشان در مقام مقاتله آیند حق تعالی فرمود که الشهر الحرام ماه حرام یعنی ذی قعده این سال
که بقضای عمره میروید بالشهر الحرام بعوض آن ماه حرام است که مشرکان با شما در مقام کارزار در آمدند پس باید
کمینه که ابتدای شکستن حرمت ماه از ایشان شده نه از شما والحرمات قصاص و حرمتها را مساوات است و در عقوبت
یعنی هر حرمتی را که واجب است محافظت کردن بر آن قصاص جاری میشود چون کشتن شخصی بشخصی در بدی
و شکستن حرمت و مانند آن و چون ایشان اول حرمت ماه را شکستند و با شما قتال کردند پس شما نیز شکستن آن با ایشان
عمل کنید و بر ایشان داخل شده و ایشان را بکشید اگر با شما آغاز قتال کنند مطلقا فمن اعتدی علیکم پس هر که
ظلم کند بر شما بابتدای مقاتله با شما فاعتدوا علیه پس تعدی کنید باو و این بر سبیل مشاکله است یعنی قتال کنید

باد و جزای

کذلک جزاء الکافرین

باد و جزای ستم باو رسانید بمثل ما اعتدی علیکم بمانند آنچه که ستم کرده بر شما یعنی باید که عقوبت کردن شما
زیاده نباشد بر تعدی و ستم واتقوا الله و بترسید از خدا در تعدی کردن و در گذشتن از آنچه که رخص
شده واعلموا و بدانید ای مسلمانان ان الله که خدای تعالی مع المتقین با پرهیزکاران است بیاری دادن
ایشان را از دشمن بکشتن و چون حق تعالی قتال را واجب گردانید با دشمنان دین در عقب آن امر فرمود
بنفقه دادن غازیان وانفقوا فی سبیل الله و نفقه کنید ای توانگران در راه خدای که جهاد است ولا تلقوا
بایدیکم و میفکنید بدستهای خود نفسهای خود را الی التهلکة بورطه هلاکت غرور یعنی بخل مکنید که منجر بهلاکت
دنیویست و بجهت آن مسلمانان بی قوت میشوند و دشمنان قوت گرفته بر ایشان غالب میشوند و یا اسباب
سبب هلاکت ابدیست و در سبب نزول این آیه آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم عزم قضای عمره
فرمود جمعی گفتند که ما توشه نداریم و کسانی که توشه دارند بما چیزی نمیدهند حق تعالی این آیت فرستاد که باید توانگران
بر درویشان نفقه کنند و خود را در هلاکت ابدی میندازند امام حسن عم فرمود که رسول خدای صلعم فرمود که هر که
در خانه خود نشسته یک درم در راه خدای بدهد یعنی در حج و جهاد ثواب هفتصد درم برای او نویسند و اگر بحج و جهاد
رود و مال در راه خرج کند هر درمی را هفتصد درم نویسند لقوله تعالی والله یضاعف لمن یشاء واحسنوا
و نیکویی در عملها و تصدق کنید بر اهل احتیاج خصوصا بر غازیان ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدای
تعالی دوست میدارد نیکوکاران را و گویند معنی آنست که خدای نیکی میدهد کسانی را که گمان نیکی و بنده دوست
میدارد و رسول صلعم فرمود که ظن نیکو بخدای بهای بهشت است چون قیامت شود حق تعالی فرماید که گمان تو بمن
چگونه بود گوید آنکه مرا بیامرزی و از سر گناهم در گذری خطاب رسد که ترا عفو کردم و از سر گناه تو در گذشتم
پس ویرا باز گردانند و به بهشت برند و بعد از آن در بیان حج و عمره میفرماید واتموا الحج و تمام کنید افعال حج
والعمرة و فعلهای عمره را یعنی آنچه فریضه است در حج و عمره بجای آورید لله خالصا از برای خداوند نه
کافران که طواف و قربان بنام بتان میکنند فان احصرتم پس اگر باز داشته شوید بر بیماری یا بخوف
دشمن و غیر آن از تمام کردن افعال حج و عمره فما استیسر پس بر شماست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی
یعنی قربانی کنید و حلال شوید و در وقتی که مانع بر طرف شود او را قضا کنید خواه او در همین سال که موسم
گذشته باشد و یا در سال آینده ولا تحلقوا رؤسکم و متراشید سرهای خود را حتی یبلغ الهدی محله
تا برسد قربانی بموضع خود که حرم است که اگر در عمره باشد و منی اگر در حج باشد یعنی واجب است که هدی را بکسی دهند
و بموضع خودش فرستد و با او وعده کند که در چه روز آن هدی را بآن موضع خواهد رسید و چون آن روز
رسد سر تراشد فمن کان منکم مریضا پس هر که باشد از شما بیمار در وقت احرام که بآن محتاج شود بسر
تراشیدن او به اذی یا با او رسد رنجی من راسه از سر او چون صداع و یا جراحت و یا قمل در سرش

تا بنده را بمرتبه رنج برنه چون او را
بسوی او رنج بر کسی بردارد
ابو بار خدایا گمان من بتو این
نبود که مرا بمرتبه رنج بر من حق تعالی
فرماید

دران وعید بسبب چون سر تراشد فَفِدْيَةٌ پس بر اوست فدا دادن مرویست که کعب بن عجره را وقتی
که محرم بود جنبندگان در سرش غلبه کرده بود و بر سر و روی او میدوید حضرت رسالت پناه صلعم بران اطلاع
یافت فرمود که موی سرت بتراش و گوسفندی بکش و درویشان را بخوران گفت یا رسول الله دست رس ندارم
حکم صادر شد که فدا دهد مِنْ صِيَامٍ از روزه و سه روز أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه و طعام دادن شش
مسکین هر مسکینی را دو مد یا ده مسکین هر یکی را مدی أَوْ نُسُكٍ از قربانی و کمترین آن گوسفندیست
که ذبح نموده بفقرا دهد فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس اگر ایمن شوید از دشمن فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ پس هر که برخوردار
شود و منتفع شود باعمال عمره إِلَى الْحَجِّ در حالتی که قصد کنند و با شیخ فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر اوست آنچه میسر
شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی که آن شتریست یا گاو یا گوسفند فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد قربانی یعنی بران
قادر نباشد فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس بر اوست روزه داشتن سه روز فِي الْحَجِّ در ایام حج وَسَبْعَةٍ
و هفت روز دیگر إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن خود تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ این روزها یعنی سه
و هفت ده عدد تمام است این قید برای تأکید است و زیادتی مبالغه تمام گردانیدن ده روز ذَلِكَ
این عمره و حج تمتع لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ مر کسی راست که نباشد اهل و حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ که در آن زمینهای
مسجد حرام مراد کسیست که چهل و دو میل یا بیشتر از آن از مکه دور باشد و اگر کمتر باشد ازین حج او افراد یا
قران باشد تفصیل حج تمتع و حج افراد و حج قران و احکام آن در کتب فقه مسطور است و بعضی از آن
در تفسیر منهج الصادقین مذکور گشته وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در جمیع امر و نهی و خصوصا در انچه
در باب حج صادر شده و محافظت آن نمایید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر کسی را که نترسد از و الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ یعنی زمان حج ماههای معروف
و مشهور است که شوال و ذو القعده و ذو الحجه یعنی افعال عمره و حج در غیر این چهار ماه جایز نیست و لیکن
بعضی از افعال حج مخصوص بده اول ذی الحجه چون وقت عرفه و مشعر و منی و ذبح فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ
پس هر که فرض گردانید بر خود درین ماهها حج را بمقارن نیت تلبیه این تسمیه هر یک تمتع و مفرد است
اما قارن مخیر است میان این و میان مقارن نیت بکار و زدن جرکوهان شتر و یا بوجهی ... که در
نماز گذارد و جایگه در کتب فقه مبین گشته حاصل که حج را بجهت این بر خود واجب ساخت فَلَا رَفَثَ
پس جماع نیست یعنی او را جایز نیست جماع کردن وَلَا فُسُوقَ و نه از حد شرع گذشتن وَلَا جِدَالَ
و نه مجادله و جنگ کردن با مردمان فِي الْحَجِّ در ایام حج اصحاب ما را درین امور ثلاثه اختلافست نزد
بعضی مراد برفث جماعست و فسوق کذب و جدال حلف بقول لا والله و بلی والله و این قول
اکثر و اشهر است و یا رفث مواعده است بزبان برای جماع و اشارتست بچشم از برای آن و یا جامعت

ومقدمات

و مقدمات آن از لمس و تقبیل و امثال آن و فسوق تنابز است بالقاب یکدیگر بجام بد لقب کردن و دشنام
دادن یکدیگر وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید از نیکوئی افعال و اقوال يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند آنرا
خدای و بر وفق آن شما را جزا خواهد داد وَتَزَوَّدُوا و توشه بردارید مرویست که قومی از اهل یمن
با برام و مبالغه چیزی می طلبیدند و ایشان را بجهت الحاح در سوال کلال و ملال میرسانیدند حق تعالی
فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردمان گران نباشید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى پس بدرستی که بهتر
توشه ها پرهیز کردنست از طمع و ترک تشویش مردمان و قول بیشتر مردمان آنست که مراد از توشه طاعت
و عبادتست برای روز معاد و ظاهر فان خیر الزاد التقوی تا آخر دلالت میکند برین معنی مراد آنست
که بهترین زاد راه آخرت پرهیزکاریست از محرمات وَاتَّقُونِ و بترسید از من يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
ای خداوندان عقلها چه عقل کامل مقتضی خوف و خشیت است از خدای آورده اند که بعضی از عرب چون
بموسم حج رفتندی تجارت نکردی و آنرا گناه دانستندی و چون ماه ذی الحجه در آمدی دست از خرید و فروخت
باز داشتندی و جمعی از تاجران که بحج آمدندی گفتندی که داج الحاج یعنی اینها یاری دهندگان حاجیانند
ایشان اند نه حاجی حق تعالی رفع این کرده فرمود لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما تباهی أَنْ تَبْتَغُوا
در آنکه طلب کنید در راه حج و موسم آن فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ روزی از پروردگار خود بوسیله تجارت
یعنی سودا و معامله شما را از ثواب حج بی بهره نمیگرداند و بجهت آن گناهی نباشد فَإِذَا أَفَضْتُمْ پس چون برگردید
بکثرت و انبوهی مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی که آنرا عرفات گویند فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدا را بتلبیه
و تهلیل عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر الحرام که موضعیست مشهور و معروف وَاذْكُرُوهُ و یاد کنید او را
درین مکان بتلبیه و دعا و تهلیل و دعا گوئید مراد نماز شام و خفتن كَمَا هَدَاكُمْ همچنانکه راه نموده شما را
یعنی بر طریقی که شما را تعلیم فرموده از کیفیت ذکر و سایر افعال حج یاد کنید نیکوئی کنید همچنانکه بجا آورید نیکوئی شما را ارزانی
فرموده و در دانستن مناسک حج و غیر آن وَإِنْ كُنْتُمْ و اگرچه بوده اید شما مِنْ قَبْلِهِ پیش ازین هدایت
لَمِنَ الضَّالِّينَ از جمله راه نایافتگان و نادانان با ایمان و احکام آن از انزالی و از امام جعفر صلوات
صلوات الله علیه روایتست و از ابن عباس و قتاده و عطا و مجاهد و حسن و عایشه نیز مرویست
که قریش و هم عهدان که از قیس بوده در عرفات با مردمان وقوف نمیکردند و از آنجا با ایشان باز
نمیگشتند بلکه میگفتند ما از حرم ایشان بیرون نمی رویم پس در مشعر وقوف میکردند و از آنجا بمنی می آمدند
یا آنکه بعرفات روند و از آنجا بمشعر آیند و نیز با این صورت بر مردمان ترفع کردندی و ننگ داشتندی
که سار ایشان باشند و در وقوف بعرفات و مشعر نیز برابری دیگر باز گشتندی حق تعالی امر
کرد ایشان را بباز گشتن از عرفات فرمود که ثُمَّ أَفِيضُوا پس باز گردید ای قریشیان مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ

النّاس یعنی از انجا که باز میگردند همه مردمان یعنی از عرفات و مشعر وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ و طلب امرزش کنید
از خدای در تقصیر اعمال حج و غیر آن إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای امرزنده است گناه گذشته مستغفران را
رَحِيمٌ مهربانست برایشان در دادن نعم دنیا و اخرت بایشان در حدیث صحیح وارد شده که حاجیان مغفوره
بارگاه الهی اند مانند کسی که نزدیک پادشاهان از مقربان ایشان باشند اگر خدایرا بخوانند اجابت
فرماید و اگر امرزش از او خواهند بیامرزد و اورده اند که در جاهلیت عادت بزرگان عرب آن بود
که چون حج گذارده بودندی بنزدیک کعبه ایستادندی و باواز بلند ذکر حسب و نسب اباء و اجداد خود کردندی
و بان فخر نمودندی بر یکدیگر بعضی گفتندی که پدران ما مهمانی چنین کردندی و برخی دیگر گفتندی که پدران
ما چنین شمشیر زدندی و چنین و دیگر گفتندی که اباء ما درویشان را چنین طعام دادندی و امثال این
حق تعالی ردّ این قول کرده فرمود که فَإِذَا قَضَيْتُمْ پس چون بگذارید مَنَاسِكَكُمْ افعال حج
و عمره خود را فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ بثنا و ستایش یاد کنید خدای تعالی را همچو یاد
کردن پدران خود را یعنی خدایرا یاد کنید بسیار و در ان مبالغه نمایید همچنانکه ذکر اباء خود میکنید در مفاخرت
أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا یا بهتر یاد کردنی که فراتر یا بیشتر باشد از ان و ان یاد کردن نعمتهای حق سبحانه است
و شمردن نعما و آلای او و شکرگذاری آن بر وجهی که لایق باشد باو و بعد از آن تقسیم ذاکران می نماید و قسم
یکی انکه مطلوب بنده بذکر حق تعالی اعراض دنیویه باشد از مال و جاه و خدم و حشم و غیر ان از حظوظ دنیویه
و دیگری انکه مطلوب و اغراض اخرویه باشد پس میفرماید فَمِنَ النَّاسِ پس بعضی از مردمان مَنْ يَقُولُ
کسی است که میگوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما بده ما را فِي الدُّنْيَا در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی نعمت
مجرد دنیا مطلبند و یاد اخرت نمیکنند وَمَا لَهُ و نیست مر خواهنده دنیا را فِي الْآخِرَةِ در سرای اخرت
مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی و بهره زیرا که همت او در ذکر مصروفست بدنیا اکثر مفسران برانند که مراد
بان کس کافرست که منکر حشر است و اگر مومن بود پس مراد ان خواهد بود که نصیبی که خواسته و اخرت
دشته باشد وی از ان محروم بود وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و بعضی دیگر از مردمان کسی است که میگوید
رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما عطا فرما ما را فِي الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکویی صحت بدن و کفاف
معیشت بجهت قوت طاعت برای زاد اخرت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در ان سرای نیکی یعنی ثواب
و رحمت گویند که حسنه این جهان قناعت است و حسنه ان جهان شفاعت وَقِنَا و نگاهدار ما را
عَذَابَ النَّارِ از عذاب اتش دوزخ بعفو و مغفرت و از امیر المومنین علی علیه السلام مرویست
که حسنه دنیا زن صالحه است و حسنه اخرت حور پسندیده و عذاب النار زن بدخو ناشایسته و زشت
خوی سخت گوی بد لقا و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که حسنه دنیا فراخی روزی است و نیکو خواهی

و حسن عقبا و خشنودی الهی أُولَٰئِكَ ان گروه که خیر دنیا و اخرت میطلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشانراست حظی
مِمَّا كَسَبُوا از انچه عمل کردند یعنی فراخوران و لایق و مناسب ان وَاللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ و خدای
تعالی زود شمارست بمقداری که لمحه شماره خلایق کند با وجود کثرت ایشان و بسیاری اعمال ایشان
و در روایتی دیگر بمقدار انکه شخصی گوسفندی دوشد حساب خلایق نماید و همه را بر وفق عمل ایشان سزا
و جزا دهد انس روایت کند که من در خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعیادت
بیماری رفتم و او حالتی پریشان و زشت مانند کبوتر بچه که از او موی کنده بودند داشت و اضطراب
میکرد حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که ای مرد دعای خیر در حق خود نمیکنی گفت بلی یا رسول الله
دعا میکنم که خدایا مرا عقوبتی که مرا خواهی کرد در اخرت در دنیا بکن که من طاقت دوزخ ندارم رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که بد دعاییست که میکنی چرا نمیگویی اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة و قنا عذاب النار پس آن مرد چون این دعا بکرد حق تعالی باو شفا ارزانی فرمود از عبدالله
عباس مرویست که از ان روز که حق تعالی عالم را افرید فرشته را از نزد رکن یمانی تعیین فرموده
که هر گاه بنده این دعا کند که مذکور شد او گوید امین امین و بعد از ان حکمی دیگر از احکام حج بیان
میکند وَاذْكُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید خدایرا یعنی تکبیر گویید در عقب نمازها فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در
روزهای شمرده شده یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه و این سه روز ایام
تشریق است و در کنز العرفان گفته که مراد تکبیر است در عقب پانزده نماز کسی را که در منی باشد
و اول آن نماز ظهر عید است و در عقب ده نماز اگر در غیر منی باشد و صورت تکبیر انست که الله اکبر
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا و الحمد لله علی ما
اولانا و الله اکبر علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا و اشهر صورت تکبیر است رزقنا من بهیمة
الانعام و این امر بر سبیل فضیلت است فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند و از منی برود فِي يَوْمَيْنِ
در دو روز که ان یازدهم و دوازدهم است یعنی در روز دوم ایام تشریق بعد از انکه هر سه جمره را وقت
سنگ انداخته باشد و در منی بایسته برای رمی جمرات در روز سیوم فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ
گناهی بر او وَمَنْ تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند و هر سه شب در منی باشد فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وی هیچ
حرجی و گناهی نیست و لیکن درین صورت بر وی واجب است که رمی جمرات ثلث کند در روز
سیوم و مرویست که اعتقاد بعضی عرب در جاهلیت چنان بود که هر که روز دوم از منی برود گناهکار
باشد و بعضی دیگر را اعتقاد انکه هر که تا سه روز انجا بایستد اثم باشد حق تعالی درین ایه رد قول هر دو
گروه فرموده که هیچ گناهی نیست در انکه روز دوم از منی برود یا سیوم الا انکه حکم مطلقست

بکه لِمَنِ اتَّقٰی مر کسی راست که پرهیزیده باشد از صید و مباشرت با زن و از بوی خوش بخور کردن
واگر چنین نباشد تا روز سیوم ایشان وجیست و قبول زان او را جایز نیست که از آنجا برود
وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در جمیع احوال تا از عذاب او رسته شوید و بثواب جمیل
او رسید وَاعْلَمُوْا اَنَّکُمْ و بدانید که شما اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ بسوی خدای حشر کرده خواهید شد بعد
از موت و بجزای خود خواهید رسید آورده اند که اخنس ثقفی مردی شیرین سخن بود و نیکو
صورت حضرت رسالت را صلی الله علیه و اله از طراوت روی و حلاوت گفت و گوی او
خوش آمدی روزی بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و اله آمده باین مضمون گفت و گوی
نمود که آمده ام تا خلعت بیعت در پوشم و غاشیه خدمت سید انام علیه السلم بر دوش افکنم مصداق
این سخن را سوگند موکد ساخته خدا را بگواهی آورد و رسول صلی الله علیه و اله از نفاق و گناه او
بیخبر بود چون باز گشت و از زمین مدینه درگذشت زرعت قومی را باتش بسوخت و چهارپایان
مسلمانان را پی کرد حق تعالی این آیه را فرستاد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ یُّعْجِبُکَ کسی هست
که بشگفت می اندازد و خوشحال میسازد ترا قَوْلُهٗ گفتار او فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در مصالح زندگانی
دنیا و تدبیرات معاش وَیُشْهِدُ اللّٰهَ و بگواهی می آورد خدا را عَلٰی مَا فِیْ قَلْبِهٖ بر آنچه که
در دل وست یعنی میگوید که دل و زبان من یکی است و خدا بر این گفتار من گواه است وَهُوَ اَلَدُّ
الْخِصَامِ و حال آنکه او ستیزه ترینست در مخاصمت با اهل سلام در دشمنی کردن با ایشان وَاِذَا
تَوَلّٰی و چون برگردد از مجلس تو سَعٰی فِی الْاَرْضِ شتابد در زمین مدینه لِیُفْسِدَ فِیْهَا تا تباهی کند
در آن وَیُهْلِکَ الْحَرْثَ و نابود کرد از کشت زار را بسوختن وَالنَّسْلَ و هلاک کرد انده چهارپایان را
وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الْفَسَادَ و خدای نمی پسندد و تباهی کاری معصیت را بلکه از خشم و غضب او حذر کنید
وَاِذَا قِیْلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ و چون گویند او را بترس از خدای اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را عزت
و حمیت جاهلیت بِالْاِثْمِ بارتکاب گناه که او را از آن ترسانیده باشند و بجهت لجاج و عناد با آن
شود فَحَسْبُهٗ بس بسنده بود و کفایت مر او را و سزای کردار او جَهَنَّمُ و این نام طبقه ایست از طبقات
آتش دوزخ که ناگرویدگان و معاندان را بدان عذاب کنند و جایی هست در دوزخ که تنگ و تاریک
و درست وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و هر آینه بد فرشی هست آتش دوزخ و چون حق تعالی ذکر منافقان کرد
که بزبان اظهار ایمان میکردند و در دل کفر پنهان میداشتند بعد از آن ذکر مومنان میکند که زبان
ایشان با دل ایشان یکسانست یعنی آنچه بزبان میگویند بدان تصدیق میکنند پس میفرماید که وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ یَّشْرِیْ نَفْسَهُ و از مردمان کسی هست که میفروشد نفس خود را یعنی جان بذل میکند در جهاد یا در امر

معروف و نهی از منکر ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ بجهت طلب خشنودی خدای وَاللّٰهُ رَءُوْفٌ و خدای مهربانست
بِالْعِبَادِ ببندگان خود که در طلب رضای او جان فدا کنند و ایشان را بمثوبات عظیم میرساند از ابن عباس
مرویست که این آیه در شان عالی شان امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده یعنی در میان مهاجر
و انصار شخصی هست که جان خود را در طلب رضای خدا بذل میکند و نفس نفیس خود را فدای حبیب
از بدی کار میکند و باین کردار خرسند و خشنود هست بجهت یقین او بثواب عظیم و رد و غزالی که یکی
از علمای اهل سنت هست در رد و کتاب خود که آن احیای علوم و کیمیای سعادتست آورده است که در
شب غار این آیه در شان علی بن ابی طالب علیه السلم نازل شده وقتی که آنحضرت بر فرش پیغمبر صلی الله
علیه و اله خوابیده بود و ثعلبی نیز که از روسای اهل سنت هست در تفسیر خود آورده که در شب غار
چون سید ابرار بامر پروردگار قصد گریختن کرد از کفار علی بن ابی طالب را بخواند و در آن وقت
شاه اولیا بیست و یکساله بود پس فرمود که ای علی کفار قریش اتفاق کرده اند که بر سر من آیند و مرا
هلاک کنند حکم خدای آنست که تو در فرش من خواب کنی و گلیم مرا در خود بپوشانی تا ایشان پندارند که
من در خوابگاه خود خفته ام و من بیرون روم و خود را بجایی رسانم که از شر ایشان ایمن شوم شاه
اولیا چون این سخن از آنحضرت شنید فرمود که مرا خبر ده که اگر من چنین کنم آسیبی بشما میرسد حضرت
فرمود که ای علی اگر تو بجای من بخوابی آزاری از کفار بمن نرسد شاه اولیا چون این سخن از آنحضرت
بشنید فرمود یا رسول الله این زمان که مرا بسلامتی خود مژده دادی من از مرگ خود خوشحال شدم
و هیچ باکی از کشتن و مردن ندارم

جان شیرین که قبول چون تو سلطانی بود — کی بجانی باز ماند هرکه را جانی بود

پس آنحضرت فرمود که ای علی باید که این گلیم سبز را بر خود اندازی تا چون ایشان از در این
را بر تو پوشیده ببینند خیال کنند که این محمد است که در خوابگاه خود خفته است و تا ترا آنجا ببینند از پی من
نیایند و تفحص من نکنند من خود را بمنزل امن و امان رسانم پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله
از منزل خود بیرون آمده شاه ولایت را فرمود که اگر خدای بقا ارزانی دارد چون من از مکه بیرون روم
تو در مکه بعد از من توقف کن و اعلام مردمان نمای که هرکه او را نزد محمد صلی الله علیه و اله امانتی هست
بیاید و از من طلب کند و چون دین مرا ادا کنی و امانات را با صاحبان رسانی متوجه مدینه شو
با فاطمه بنت اسد که مادر تست و فاطمه بنت محمد و فاطمه دختر زبیر بن عبد المطلب پس امیر المؤمنین علی علیه
السلم بموجب فرموده پیغمبر صلی الله علیه و اله گلیم سبز را بر خود پوشیده و قریش در آن شب باتفاق
یکدیگر گرد آن منزل حلقه فرو گرفته تا آنکه دانستند که آنحضرت از منزل بیرون رود و مقصود خود حاصل کنند
پس ایشان شب سنگ بسیار از هر طرف بر خوابگاه آنحضرت می انداختند و امیر المؤمنین علی علیه السلم

خود را به پروردگار خود سپرده و اصلاً از آن خوابگاه متحرک نشد و اصلاً اضطراب نمیکرد تا چون صبح بر دمید
ایشان همه یکبار هجوم کردند و در آن سرا در آمدند و شمشیرها کشیده بجانب خوابگاه میل کردند تا یکبارگی
تیغ بر آنحضرت زنند و او را هلاک کنند چون نزدیک خوابگاه رسیدند امیر المومنین صلوات الله
علیه از جای بر جست و بانگ بر ایشان زد و بشمشیر خود حمله بر ایشان کرد و ایشان از آن حمله و بانگ سراسیمه
شدند و پیشوای ایشان ابوجهل لعین بود با خالد ولید پلید و حنظله و ابوسفیان چون صلابت و شجاعت
شاه مردان را بدیدند و گفتند ای علی ما را بتو کاری نیست مقصود ما پسر عم تو محمد است اکنون بیار او را
بگو که او کجا رفت و کجا رفت آنحضرت فرمود که بهر جا رفته در امان پروردگار خود است و از شر شما
ایمن است پس نومید برگشتند و با جمع عقلا هیچ جوانمردی در عالم بشریت بجوانمردی امیر المومنین نرسید
و این حالت مقدور هیچکس دیگر نیست بعضی از فضلا و علما در کتب خود نوشته اند که خوابیدن امیر المومنین
بر فراش سید المرسلین و خود را رضا دادن بقتل بر دست دشمنان دین فاضلتر و بهتر است از ذبح
شدن اسمعیل علیه السلام زیرا که ذبح در دست پدر مشفق بود و او امیدوار بود بشفقت پدری و مرحمتی که پدر
را بفرزندی باشد یا اگر حق تعالی بعین لطف و کرم دست در ابراهیم ع نگرد و او را ذبح کردن
او منع نماید چنانکه واقع شد و امیر المومنین با وجود آنکه اعوان و انصار نداشت و خویش
و بیگانه اعراض کرده بودند انقیاد امر مصطفی صلی الله علیه و آله نمود و بدل قوی و اطمینان
خاطر بر فراش پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و شکی نیست که این حالت از طبع بشری
و از نفس انسانی بعید است ولی تایید و توفیق الهی میسر نیست و خطیب خوارزمی که از مشاهیر
اهل سنت است در کتاب مناقب آورده که در صباح آن شب جبرئیل علیه السلام بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله نازل شد بسیار خوشحال و خرم آن حضرت پرسید که جبرئیل ترا امروز بسیار
شادمان می بینم سبب این فرح چیست فرمود که یا رسول الله چگونه خوشحال نباشم که حق تعالی
برادر و پسر عم ترا و وصی ترا اکرام عظیم فرمود که من چنین بنده و فرمان بردار دارم و بعبادت
و وصفی او و آن عملی که از او واقع شد با ملایکه و حاملان عرش مباهات کرد و فرمود که من چنین بنده
فرمان بردار دارم که نقد جان را نثار حبیب من کرده و او را از شر اعدا رهانیده و خود را بوته تیر بلا کرده
و ثعلبی در تفسیر خود آورده که چون این امر از علی بن ابی طالب علیه السلام صادر شد ملایکه زمین
و آسمان و جن و انس از این حال تعجب کردند و حق تعالی وحی فرستاد بجبرئیل و میکائیل که من که از وی
کاردم برادری داده ام شما را بیکدیگر و عمر یکی را از دیگری زیاده گردانیدم ... اکنون کدام یک از شما آن
زیادتی عمر خود را بان دیگری می بخشید ایشان گفتند الهی ما هر دو زیادتی عمر خود را بدیگری نمی بخشیم حق تعالی

فرمود

فرمود که ای شما چرا چون علی بن ابی طالب نشدید که من برادری داده ام میان او و حبیب خود و او نقد حیات
خود را نثار حبیب من نمود و بر فراش او باطمینان خاطر و قوت دل قرار گرفت پس باید که شما هر دو
نزول کنید و او را از دشمن او نگاهدارید پس هر دو بتعجیل نزول کردند و جبرئیل بجانب فرق
مبارک آنحضرت و میکائیل از جانب پا ایستادند و بمحافظت و نگهبانی چنانکه مامور
بودند قیام نمودند جبرئیل میفرمود که بخ بخ مثل تو ای پسر ابو طالب کیست مثل تو در کرامت
مرتبه تو که حق تعالی بتو مباهات میکند بملایکه مقرب و حاملان عرش خود را خطاب میکند و میگوید
که کجاست انچنین بنده مطیع که علی بن ابی طالب است و چون حق تعالی ذکر مومن و کافر
و منافق نمود در عقب آن منافقان را بطاعت و انقیاد بر وجه تصدیق و اعتقاد دعوت
نمود و فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بظاهر مراد منافقانند که اظهار
ایمان کردند و در باطن کافر بودند ادخلوا فی السلم در آیید در اسلام کافة همه یکبار
یعنی همه بدل تصدیق کنید و بظاهر و باطن اطاعت او نمایید و لا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات
الشیطان گامهای شیطان را یعنی از جهت وسوسهای شیطانی کفر را در باطن پنهان مکنید با تزلزل
مشوید بعد از ایمان آوردن انه لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین دشمنی است
هویدا و آشکارا که بوسوسه نفاق انداخته خاطر شما را متزلزل و متفرق سازد و شبهه از جانب روایت
کند که روزی عمر خطاب گفت یا رسول الله از یهود سخنان نیکو میشنویم و دست می دهد تا آن را
بنویسیم فرمود که متردد و متشکک مباشید چنانکه یهود و نصاری متردد بودند که تردد و تشکک کردند در
دین خود بتحقیق که من آورده ام بشما ملتی نورانی و پاکیزه و اگر موسی حی بود او را هیچ راهی دیگر نمی بود
مگر پیروی کردن من فان زللتم پس اگر بلغزید شما از جاده شریعت اسلام من بعد ما جاءتکم
البینات از پس آنکه آمد بشما علامات روشن و دلیلهای هویدا که شما بدانید حقیقت دین اسلام
و آن معجزه نبوی است فاعلموا ان الله پس بدانید بدرستی که خدای عزیز حکیم غالبست و قادر
بر عقوبات مخالفان دین و عاجز نشود از انتقام ایشان محکم کارست که انتقام نکند مگر بحق هل ینظرون
آیا چشم میدارند مراد ... یعنی چشم نمیدارند و انتظار نمیکشند آنان که بکلی در نیامده اند در اسلام و داخل نشوند
الا ان یاتیهم الله مگر آنکه بیاید بر ایشان امر خدای یعنی بیاید عذاب او فی ظلل در سایبانها من الغمام از ابر سفید
تنک چنانکه عذاب قوم شعیب یعنی از ابر سفید باشد که گمان برند که رحمت و کمان ایشان آن باشد که از آن باران رحمت
بر ایشان بارید خواهد شد عذاب نازل گردد و همه را هلاک کند والملائکة و بیایند فرشتگان که موکلند بعذاب
و قضی الامر و گذارده شود کار یعنی جزای هر کس بوی رسد و الی الله و بسوی خدای یعنی بجزای او ترجع

الأُمُورُ باز گردانیده شود و همه کارها با حکم او باشد و کسی که پادشاهان امروز بر رعیت میکنند روز قیامت
باطل شود و فرمان روایی جز حق تعالی را نباشد سَلْ پرس ای محمد از روی سرزنش بَنِي إِسْرَائِيلَ یهودان
مدینه را کَمْ آتَيْنَاهُمْ چند دادیم ایشان را مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن یعنی معجزهای ظاهر و حجج
واضح ایشان تکذیب آن کردند مراد آنست که بنی اسرائیل همین ترا تکذیب نمیکنند بلکه پیش از تو پیغمبران خود را نیز همچنین کردند
و معجزات بینات که دلالت میکرد بر صدق پیغمبران ایشان چون اژدها شدن عصا و ید بیضا و شکافتن دریا
و طعام دادن از من و سلوی و غیر آن جمعی بدان بگرویدند و گروهی انکار کردند وَمَنْ يُبَدِّلْ و هر که تبدیل
کند و بدل کند و بگرداند نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدای را یعنی تکذیب کند معجزات او را که سبب هدایت است
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است او را یعنی رسیده است بدو و ممکن است او را معرفت آن و تفکر در حقیقت
آن فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست پس او را بسختی ترین
عذابی عقوبت کند در دنیا بقحط و قتل و غارت و جزیه و در آخرت بعذاب سخت ابدی از ابن عباس
روایتست که اغنیای قریش چون ابوجهل و هشام و مانند ایشان از مشرکان عرب که مالدار بودند بر درویشان
صحابه مانند عبد الله مسعود و عمار و صهیب و بلال و امثال ایشان استهزا و سخریت کردندی و بسیاری مال
و خدم و حشم خود بر ایشان فخر کردندی و گفتندی که محمد گمان میبرد که میگوید من با این جماعت کار جهان راست میکنم
و عظمت و بزرگی اشراف عرب و دین و ملت ایشان در هم می‌شکنم اگر کار وی حق بودی بایستی
که اشراف و بزرگان عرب تابع او بودندی نه ضعیفان و مسکینان حق تعالی فرمود که زُيِّنَ آراسته
گردانیده شده یعنی شیطان آراسته ساخته لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای کسانی که پوشیده اند دین
حق را الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند وَيَسْخَرُونَ و سخریت
میکنند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنان که ایمان آورده اند یعنی فقیران اهل ایمان وَالَّذِينَ اتَّقَوْا
و آنان که پرهیزکاری کردند یعنی درویشان مومن فَوْقَهُمْ بر ایشان باشند یعنی مرتبه و مکان ایشان بالای
موضع استهزا کنندگان باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز مومنان در درجات اعلی باشند و کافران و اهل کفر
در درکات اسفل با انواع عذاب و عنا وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای تعالی روزی میدهد در دنیا و آخرت مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
و حکمت و مصلحت او در آن باشد بِغَيْرِ حِسَابٍ در حالتی که بشمار و اندازه باشد پس فراخ گردانیدن روزی در دنیا
بر سبیل استدراج است و یا بطریق امتحان و در آخرت بجهة مثوبات بر اعمال صالحه ابو القاسم طایی از امام رضا علیه السلام روایت
کرده که آنحضرت از آبای کرام خود علیهم السلام نقل فرموده که رسول الله صلعم فرمود که هر که مومن و یا مومنه را خوار و حقیر دارد
بجهة درویشی حق تعالی او را رسوا گرداند در میان اهل محشر و هر که مومنی یا مومنه را بهتان گوید یعنی در حق او چیزی
گوید که در و نباشد حق تعالی فردای قیامت او را بر پشته آتش بدارد تا از عهده آنچه گفته باشد برون آید و مومن تر

خدای تعالی گرامی‌تر از فرشته مقرب و هیچ چیز نیست که حق تعالی نزد او دوست‌تر از مومن تایب با مومنه تایبه داشته باشد و اهل ایمان
مومنان از جهان شناسند که شخص از دور و ولد خود را شناسد بعد از آن حق تعالی برای تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
از احوال کفار که سرکشی میکنند که مثل از زمان حضرت صلی الله علیه و آله بودند میفرماید که كَانَ النَّاسُ بودند همه مردمان یعنی
آدم و چهل اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً گروهی یگانه بر یک ملت یعنی متفق بودند بر مذهب حق و آن در زمان آدم و شیث
و ادریس بود و چون اختلاف کردند میان یکدیگر فَبَعَثَ اللَّهُ پس برانگیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغمبران را مُبَشِّرِينَ در حالتی که آن
پیغمبران مژده دهندگان بودند اهل طاعت را وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعذاب وَأَنْزَلَ و نازل
گردانید مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتب بسیار که احکام شریعت ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ در حالتی که آن کتابها
مقرون بودند بدرستی و راستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند خدای بوسیله پیغمبران و کتب بها بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان فِيمَا اخْتَلَفُوا
فِيهِ در چیزی یعنی در حقی که اختلاف کرده اند مردمان در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکرده اند مردمان در حق یا در
کتاب خدای إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مگر آنان که داده شده بودند کتاب یعنی یهود و نصاری که تغیر و تبدیل آن کردند
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد ایشان را معجزهای روشن و حجتهای هویدا بَغْيًا بَيْنَهُمْ بجهت حسدی که در میان
ایشان بود یا بجهت ستمکاری و تعدی بر یکدیگر برای حرص دنیا فَهَدَى اللَّهُ پس راه راست نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا
آنان را که ایمان آورده اند لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مر آن چیزی را که اهل خلاف اختلاف کرده بودند در آن مِنَ الْحَقِّ از امر
راست و درست یعنی حق تعالی مومنان را بحقی که اختلاف در وی واقع شده راه نمود بِإِذْنِهِ بامر خود و اراده و لطف خود گویند
که این اختلاف ایشان در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب حق تعالی مومنان را راه نمود کعبه که منظر
که وسط است و اختلاف در روزها حق جمعه که یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که افضل
روزهاست راه نمود وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد مراد کسانی اند که تفکر و اندیشه کنند در آیات او یعنی
کسانی که در طلب حق بودند حق تعالی ایشان را راه نمود إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست مراد طریق انبیا و اولیاست یا مراد
طریق جنت است بعد از آن امر میکند مومنان را بثبات بر مخالفت اهل عناد و صبر بر آزار و اذیت ایشان و میفرماید أَمْ حَسِبْتُمْ
آیا می‌پندارید مراد آنست یعنی مپندارید ای مهاجران که ترک خان و مان گرفته و در محنت فاقه و غربت گرفتار شده و آزار
میکشید از جهت کفار أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ که در آیید بهشت وَلَمَّا يَأْتِكُمْ و حال آنکه نیامده بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا
مِنْ قَبْلِكُمْ مانند آنکسانی که پیش از شما بوده اند یعنی مانند محنت و آزار آنانکه گذشته اند پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان
و مومنان ایشان که از دست آزار و اذیت کشیده اند مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ رسیده بدیشان سختی و درویشی وَالضَّرَّاءُ
و بیماری و شکستگی و گرسنگی وَزُلْزِلُوا و مضطرب و متزلزل گشتند و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلا تا که بدرجه
رسید حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ که گفت پیغمبر ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان که ایمان آورده بودند مَعَهُ

باوی یعنی از غایت شدت و محنت و نهایت بلیت و مصیبت رسیدن بحدی که ایشان گفتند متفق الکلمه شده تا میگفتند متی نصر الله
کی باشد یاری دادن خدای ما را و نصرت دادن بر دشمنان یعنی طاقت طاق شده بود بر وجهی که تحمل زیاده بر آن
مشقت و آزار ندیدند شدن این کلمه از ایشان صادر شد حق تعالی در جواب ایشان فرمود که الا ان نصر الله قریب
بدانید بدرستی که یاری دادن خدا مومنان را نزدیک است درین اشارتست بآنکه رسیدن برحمت نامتناهی الهی که نعیم بهشت
است بوسیله کشیدن محنت و بلیت و ترک لذت و هوای نفس است از وهب منبه منقولست که در کتاب بعضی از حواریان خوانده ام
کی فرزند آدم چون خدای تعالی در بلا بر تو بگشاید شادمان شو که این راه انبیا و اولیاست و چون در نعمت بر تو بگشاید
غمگین شو که با تو خلاف آن کرد که با انبیا و اولیا کرده و در خبر آمده که عیسی علیه السلام وزیری داشت که در جمیع احوال یار و مددکار
او بودی اتفاقا روزی در صحرا شیری او را بدرید عیسی مناجات کرد که بار خدایا این مرد وزیر و یاری دهنده من بود
در رسانیدن احکام شریعت باشد درین چه حکمت بود که شیر را تمکین دادی تا او را هلاک کرد خطاب آمد که خواستیم او را
منزلتی بلند باشد در درگاه من و عمل او بدان منزلت نبود که او را بآن منزلت رساند پس او را بدین بلیت مبتلا گردانیدم تا او را
بدان درجه رسانیدم و در حدیث واقع شده که بلا و محنت و مشقت و مصیبت دنیا را درجات عالیه باشد در عقبی که بسیاری که
نماز و روزه و سایر طاعات بآن نتوان رسید چنانکه بنده مومن چون در آخرت منازل رفیع اهل بلا که از اهل ایمان بوده
باشند ببیند آرزو کند که کاشکی بدن من در دنیا ذره ذره میکردند تا بآن درجه عالی میرسیدم آورده اند که عمرو
بن جموح بسیار پیر شده بود و مال بیشمار داشت خواست که آنرا بر وجهی صدقه دهد که موجب خشنودی خدا باشد و سبب سرور ابدی
در عقبی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله چه چیز انفاق کنم و در راه خدا با که دهم و مسئول رضای
الهی و ثواب نامتناهی باشد این آیه نازل شد که یسئلونک ماذا ینفقون می پرسند ترا که چه چیز انفاق کنند در
راه خدا قل بگوی ای محمد ما انفقتم آنچه خرج میکنید من خیر از مال حلال که مباح است نه حرام فللوالدین
پس برای پدر و مادر است سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آن آمد زیرا که اهتمام در آن بیشتر است چه نفقه وقتی معتد
به است که در محل خود واقع شود و از جمله آن انفاق مال است برای پدر و مادر والاقربین و برای خویشان نیز دیگر
والیتامی و برای بی پدران خورد سال که قادر نباشند بر معیشت والمساکین و برای درویشان که چاره معاش خود
اند وابن السبیل و رهگذاران مسافران که در شهر غریب باشند و استطاعت آن نداشته باشند که بشهر خود در روند یا مراد ایشان
میسر نشد وما تفعلوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال نیکو بهر کس که باشد فان الله بدرستی که خدای به بآن چیز
که نفقه کرده اید علیم داناست و بر آن ثواب عظیم خواهد داد و بعد از آن بیان مصلحت جهاد میکند بقوله کتب علیکم
القتال نوشته شد یعنی فرض گشت بر شما قتال کردن با دشمنان دین وهو کره لکم و حال آنکه قتال کرده است
مر طبع شما را یعنی نفس خواهان آن نیست و بسیار شاق نماید بر شما وعسی ان تکرهوا شیئا و شاید که شما کراهت دارید

چیزی را بحکم طبیعت خود وهو خیر لکم و حال آنکه قتال که مکروهست مر طبع شما را یعنی نفس شما آنرا
نیکو باشد مر شما را یعنی کاره جمیع تکلیفات شرعیه باشد که مصلحت دنیا و آخرت شما در آنست هم در دنیا از ظفر و غنیمت و غالب
شدن بر اعدا و هم در آخرت از رتبه شهادت و نعیم جنت وعسی ان تحبوا شیئا و شاید که شما دوست دارید چیزی بجهت
کاهلی طبع وهو شر لکم و حال آنکه آن بد باشد مر شما را یعنی جمیع آن چیزها که از آن نهی کرده شده اید نفس شما آنرا دوست
دارد با آنکه سبب مذلتست در هر دو سرا مانند گریختن از جهاد که در دنیا موجب مذلتست و خواری و غلبه دشمنان و در عقبی
نومیدی از ثواب غزا و درجه شهادت والله یعلم و خدا میداند که خیر شما در آنست وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید آنرا
آورده اند که در سال دوم از هجرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله عبد الله بن جحش را که پسر عم حضرت بود با جمعی
از صحابه بجانب نخله فرستاده بود تا کاروان قریش را قتل و اسیر کنند پس ایشان را با کاروان قریش که از طایف می آمدند ملاقات واقع
شد و حضرمی که از کفار بود کشته شد و نماز شام هلال ماه رجب بنظر اهل اسلام در آمد ندانستند که آن روز سلخ جمادی الآخر
بود یا غره رجب بعد از آن شهرت این خبر کافران قریش زبان طعن بگشودند که محمد صلی الله علیه و آله ماه حرام را حلال گردانید و
اصحاب خود را بخون ریختن در ماه رجب رخصت داد این سخن بحضرت صلی الله علیه و آله رسید عبد الله جحش را طلبید
و گفت من ترا فرموده بودم که در ماه حرام قتال کنی و کسی را بکشی و اسیر کنی عبد الله گفت یا رسول الله ظن ما آن بود که آن روز
سلخ جمادی الاخر بوده باشد و بعد از کشتن و اسیر کردن کفار ظن ما غالب شد که غره رجب بوده پس حضرت ما را غنیمت
و اسیر را از دیگر رد و در آن تصرف نکرد و در اثنای این حال کافران قریش کتابتی به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادند و از روی
تشنیع و الزام او سوال کردند از قتال در ماههای حرام حق تعالی این آیت فرستاد که یسئلونک می پرسند ترا
عن الشهر الحرام از ماههای حرام قتال فیه در این ماه قل قتال فیه بگو جنگ و کارزار درین ماه کبیر
گناه بزرگیست وصد و بازداشتن مردمان عن سبیل الله از راه خدا که اسلام است وکفر به و کفر ورزیدن بخدا
والمسجد الحرام و بازداشتن مردمان از مسجد الحرام واخراج اهله و بیرون کردن اهل مسجد که پیغمبر است و اصحاب او
منه از مسجد مراد مکه است که مسجد حرام مشتمل است یعنی این چهار چیز که مذکور شد اکبر عند الله بزرگترست نزد خدای از قتل
عمرو حضرمی و اسیر کردن دیگران بر وجه خطا و ظن سلخ جمادی الاخره غره ماه رجب و چون بجهت این حق تعالی عبد الله و اتباع او را
عفو فرمود در تقصیری که در باب تجسس و تحقیق ماه از ایشان واقع شده بود مواخذه ننمود والفتنة و شرک بخدا و اخراج اهل
اسلام از زمین حرم اکبر من القتل بزرگترست از کشتن حضرمی که بخطا واقع شده ولا یزالون و همیشه باشند
مشرکان که از تعصب و عناد یقاتلونکم کارزار کنند با شما ای مومنان حتی یردوکم تا شما را باز گردانند
عن دینکم از دین شما که اسلام است ان استطاعوا اگر توانند و قادر باشند بر آن ومن یرتدد منکم و هر که
برگردد از شما عن دینه از دین خود و مرتد شود فیمت پس بمیرد وهو کافر و حال آنکه کافر باشد یعنی آن چنان

باشند تا ابد فَأُولَئِكَ ایشان کروه مرتدند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل باشد عملهای خوب ایشان و هیچ جزای و ثوابی بر آن
نباشد فِي الدُّنْيَا در این سرای چه ایشان را ایمان نماند و از مال و از زوجه و میراث محروم مانند وَالْآخِرَةِ و نه در آن
سرای بجهت آنکه مستحق ثواب نباشند وَأُولَئِكَ و آن کروه أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
ایشان در آن آتش جاوید مانند که انتشار کفر روی باشد که چون مرتد شدن بجهت قصور اعتقاد است در زمان ماضی و در سایر
نمودن در دل ایشان اعمال شغل ایشان نیز بر وجه اعتقاد و رسوخ آن بوده باشد و از جمله ثوابی مترتب نشده او بر وه و اما که
عبدالله جحش چاهی و اتباع او از ترک تفحص احتیاط ... بعضی از اصحاب کمان بردند که ایشان را اگر چه از گناه خلاصی باشند
اما ایشان را اجری نخواهد بود بر آن جهاد حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند
بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه مهاجرت کردند از وطنهای خود وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند
در راه خدای مراد عبدالله جحش است و یاران او أُولَئِكَ آن کروه يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ امید میدارند رحمت و بخشش
حق تعالی را که آن ثواب آخرتست وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده عبدالله و اتباع اوست از آنچه از ایشان صادر شد
از خطا و ترک احتیاط در ملاحظه ماه حرام که رجب است رَحِيمٌ مهربان بر ایشان بدادن ثواب و جزا و بعد از ذکر قتال بیان
حکمی دیگر میکند از احکام شرع يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار روایتست
که مردمان ابتدا بشرب خمر و قمار بازی اقدام می نمودند چون زمان اسلام در رسید جمعی از اصحاب نزد رسول صلی الله علیه و آله
آمدند و گفتند یا رسول الله ما را فتوی ده در باب خمر که زایل کننده عقل است و در قمار که سبب ربودن مالست حق تعالی
فرمود قُلْ بگو ای محمد فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ در هر دو گناهی بزرگست وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتهاست مر مردمان را
منافع خمر چون قوت حرارت غریزی و هضم طعام و تقویت طبیعت یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت
جبانان یا مالی چون سود فراوان در خرید و فروخت آن و فواید قمار کسب مالست بآسانی و طرب و التذاذ و فراخی معیشت
بر درویشان چه رسم جاهلیت چنان بوده که مال قمار را بر درویشان قسمت میکرده اند وَإِثْمُهُمَا و گناه خمر و قمار أَكْبَرُ مِنْ
نَفْعِهِمَا بزرگتر است از نفع ایشان یعنی فسادی که از ایشان ناشی میگردد اعظم است از نفعی که از ایشان متوقع است و لهذا در شرع
حرام شده اند چه فساد چون راجح شود بر مصلحت امری حکمت مقتضی امری نهی است یا مراد باثم عقوبات در دوزخ و بدانکه
المیسر و خمر حرام بوده در جمیع شرایع و در هیچ شرعی مباح نبوده و همچنین مسکرات و اخبار متواتره و احادیث جید در این
باب از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست و حسن بصری گوید که آیه کریمه قل فیهما اثم کبیر دال است بر تحریم خمر و قمار
... از ابو عبدالله علیه السلام روایتست که روزی جمعی از اهل شام نزد ابو عبدالله آمدند و گفتند ما را خبر ده از آنچه در باب خمر شنیده
گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود بخدای که مرا بحق بخلقان فرستاد که هر که او یک شربت از شراب مسکر بخورد چهل
روز حق تعالی نماز او را قبول نکند اما اگر توبه کند مقبول باشد و اگر سه شربت از آن باز خورد و صد و پنجاه ...

قبول نباشد و واجب شود بر خدا که او را طینة الخبال بخشاند گفتند یا رسول الله طینة الخبال چیست فرمود که خون و چرکی که از زنان
کناهکار ... بیرون آید و جای او در وادی باشد از دوزخ که فراخی آن از مشرق تا مغرب و وی در آن موج زند
و بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بحق خدای که مرا بخلقان فرستاده که شارب الخمر در قیامت سیاه روی
باشد و کبود چشم و لبها از دهن او در رو و خلایق از بیان و نفرت کنند و او تشنه میرد و در قبر تشنه باشد و در روز قیامت
تشنه مبعوث شود و هزار سال با تشنگی العطش زند و بعد از هزار سال وی را آبی دهند از دوزخ که چون نزدیک لب
رسانند رویش پخته شود و دندانهایش از دهنش افتد و چشمهایش بیرون آید و چون بخورد هرچه در شکمش باشد از آلات
و احشا همه فرو افتد از امیرالمؤمنین علی علیه السلام مرویست که اگر قطره از خمر در چاهی افتد و در آن موضع مناره بسازند من
بر بالای آن اذان نگویم و اگر در دریا افتد و بعد از آن دریا خشک شود و کیاه برآید و کاو و کوسفند بخورد من از گوشت
کوسفند آن نخورم و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که هر چه مست کننده است حرام است و حق تعالی لعن کرده است
خورنده خمر را و فشارنده آنرا و شیره گیرنده و فروشنده و خریدار و ساقی و خورنده بهای او را و بردارنده
و آشامنده و فرمود که شارب آن مانند کسی است که بت پرستد و نیز از آنحضرت روایتست که ده کس اند از امت
که دعوی ایمان میکنند و حال آنکه ایمان ندارند تارک صلوة و مانع زکوة و خورنده ربا و کننده زنا و آشامنده
خمر و سخن چین و فتنه انداز در میان مردمان و غیبت کننده و آزار رساننده همسایه و سعی کننده میان ظلم و ستم تا که
شخصی را ستم کنند و منافق و مرویست که روز قیامت منادی از عرش ندا کند ... قیامت آید که صدای او در مشرق باشد و
او در مغرب رسیده باشد و آغاز فریاد کند جبرئیل علیه السلام و ندا کند ای مقربان ... شش کس را او ... تارک
الصلوة را اگر چه یک رکعت باشد دوم مانع زکوة را اگر چه یک حبه باشد سیم شارب الخمر را اگر چه قطره باشد چهارم خورنده
سود را اگر چه لقمه باشد پنجم عاق پدر و مادر را اگر چه یکی باشد ششم جمعی که در مسجد بامور دنیا مشغول شوند و سخن دنیا گویند
و بعد از آن این شش طایفه را بمن برچینند چنانکه کبوتر و گنجشک دانه برچینند و روی بدوزخ نهند و احادیث دیگر در این
باب وارد شده اما بجهت اختصار در این مختصر بهمین اکتفا نموده شده و بدانکه نجم بازی و کردگان و نرد و شطرنج و دوازده
خانه و امثال این نیز از قسم قمار است و مرویست که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر قومی بگذشت که شطرنج می باختند
در غضب شد و پاره خاک برگرفت و در میان انداخت و فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون چیست این صورتها
که بر گرد آن نشسته اید و مانند بت پرستان ایشان را پرستش میکنید و در کشاف آورده که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که دور شوید از این دو کعب شوم یعنی نرد و شطرنج که هر دو قمار اهل عجم اند و غلاب و عقوبت قمار ... زرست
و صاحب آن در دنیا و آخرت منکوب و زیان کار و ... روایتست آورده که عمرو بن جموح در نوبت اول که سؤال کرد از
آنکه چه مال انفاق کنند که موجب قربت باشد جواب در بیان مصارف آن نازل شد چنانکه گذشت بار دیگر گفت یا رسول الله

واشیم که صدقه بکو چه بدهیم و چه دهیم این آیه آمد وَيَسْأَلُونَكَ و سوال میکنند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ که چه چیز نفقه
کنند قُلِ الْعَفْوَ بگو ای محمد که نفقه کنید آنچه زیاده باشد از نفقه خود و عیال یعنی تا مالی که خود بدان محتاج باشید در فقر
انفاق تفرق مکنید و زیاده بر آن در راه خدا صدقه دهید چنانکه مرویست که اعرابی نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد
و مقدار طلا بشکل تخم مرغ در دست داشت و آن از بعضی غنیمت و از الحرب باو رسیده بود گفت یا رسول الله این را
از من بستان که صدقه تو است و غیر از آن چیزی ندارم حضرت از او اعراض فرمود و روی بگردانید وی بطرف دیگر رفت
و همین گفت رسول صلی الله علیه و آله باز روی گردانید در بار سیم حضرت در غضب شده و آنرا از دست او بستده و چنان بینداخت
که اگر بر وی آمدی عضوی او بشکستی و فرمود یکی از شما می آید و همه مال خود را صدقه میکند و بعد از آن در سر راه می نشیند و
دست پیش مردمان دراز میکند و گدائی میکند صدقه آنست که از سر توانگری بود و سبب باید که ابتدا بعیال خود کنید اگر چیزی
از ایشان فاضل آید صدقه کنید كَذَلِكَ همچنانکه احکام و غیر آن بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ بیان میکند و روشن
میگرداند خدای تعالی مر شمارا الْآيَاتِ نشانها رحمت و مهربانی خود لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تا باشد که شما تفکر کنید در دلایل احکام
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در کار این سرای و آن سرای و در هر دو سرای مشغول چیزی شوید که صلاح شما است
و در آن و مجتنب شوید از آنچه موجب ضرر شما باشد مرویست که چون بجهت تهدید خوردن مال یتیمان آیه إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ
أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا و آیه وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ نازل شد اهل که قیم اموال یتیمان بودند و در آن معامله و تصرف میکردند
جهت برائت ذمت خود در پی آن شدند که از قیام مهمات ایشان کناره گیرند صورت حال بعرض حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله رسانیدند حق تعالی این آیه فرستاد که وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْيَتَامَى
در معیشت یتیمان قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ بگو که بصلاح آوردن کار ایشان و حفظ مال ایشان خَيْرٌ بهتر است از دور
شدن از ایشان در بعضی تفاسیر آمده که یتیمان را از طعام خود جدا کردندی و در آن تصرف نکردندی با ایشان اکل
و شرب نکردندی و با ایشان ننشستندی و هیچ نوع راه اختلاط نکشودندی حق تعالی فرمود که اصلاح ایشان کنید وَإِنْ
تُخَالِطُوهُمْ و اگر مخالطه کنید با ایشان و طعام ایشان را با طعام خود خلط کنید و در خوردن با ایشان شریک شوید
فَإِخْوَانُكُمْ برادران شمااند در دین و از حق برادری اختلاط است با یکدیگر وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدای
میداند تباه کننده مال یتیمان را مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح کننده کار ایشان و هر یک را بر وفق آن جزا خواهد داد وَلَوْ شَاءَ
اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَأَعْنَتَكُمْ هر آینه شمارا در رنج افکندی و کار بر شما تنگ گرفتی بآنکه مخالطه با یتیمان حرام کردی
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ بدرستی که خدای غالب است و قادر بر همه چیز حکیمست دانا بآنچه مقتضی حکمت است از ترک تشدید
آورده اند که سید عالم صلی الله علیه و آله مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا جمعی مسلمانان در مانده را که آنجا بودند
پنهان از کفار بیرون آورد و مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود در جاهلیت باهم نازی کرده بود

و آشنائی و میان ایشان عشقبازی بودی نزد وی آمد و سلسله قدیم را بحرکت در آورد و عناق گفت بیا تا با هم صحبت داریم و از
خوان وصال و خوان تمتع با هم برگیریم مرثد گفت اسلام میان من و تو حایل شده و مواصلت بر وجه زنا میسر نیست عناق گفت پس مرا نکاح کن
مرثد جواب داد که این موقوفست بر اجازت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عناق در غضب شد و مشرکانرا از حقیقت او
خبردار ساخت ایشان بسیاری در آمدند و وی را زدند و وی از ایشان بگریخت بمدینه مراجعت کرد و این صورت را بعرض
حضرت رسانید این آیه آمد وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و بزنی مخواهید ای مومنان زنان مشرک را حَتَّى يُؤْمِنَّ
تا وقتی که ایمان آرند و جه اتصال این آیه با ما قبل آنست که آیه اول در امر اختلاط بود با یتیمان و این آیه در نهی اختلاط
است با مشرکات و روایتست که در همین وقت کنیزک عبدالله رواحه بجهت طپانچه که بروی زده بود داد خواهان بحضرت
رسالت پناه آمد و آنحضرت بطریق تلطف از عبدالله حال کنیزک پرسید گفت اگرچه خدا و رسول را تصدیق میکند و نماز
و روزه میدارد اما ستیزه و فرمان نابرنده هست حضرت فرمود که چون او مومنه هست باو نکویی کن عبدالله او را آزاد کرد
و بخواست با کمال رعنائی و زنی مشرکه بود با کثرت مال و جمال که او را با وی میدادند او بجهت رضای خدا و رسول کنیز خود را
که مومنه بود قبول کرد و بنکاح در آورد و فلانه زن مشرکه را که در نهایت جمال بود و کثرت مال باو میدادند وی قبول نکرد
حق تعالی فرمود که وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزک تصدیق کننده بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله خَيْرٌ
مِنْ مُشْرِكَةٍ بهتر است از زن آزاد مشرک وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ اگرچه بشگفت اندازد آن شمارا بجهت حسن صورت از جمال
حسن و شمایل و از کثرت مال وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ و نیز در نکاح میاورید ای زنان مومنه مردان مشرک را حَتَّى
يُؤْمِنُوا تا وقتی که ایمان آورند وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و هر آینه بنده مومن خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ بهتر است از مرد آزاد مشرک
وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگرچه بشگفت آرد شمارا بجهت حسن صورت یا کثرت مال و منال أُولَئِكَ يَدْعُونَ آن مردان
مشرک میخوانند إِلَى النَّارِ مردمانرا بسوی آتش دوزخ بجهت ترغیب مردمان بکفر وَاللَّهُ يَدْعُو و خدای میخواند مومنانرا
إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت و آمرزش یعنی بوسیله اعتقاد صحیح که آن ایمانست و عمل صالح مردمانرا بهشت
و مغفرت میخواند بِإِذْنِهِ بتوفیق خدا یا بامر و اراده خود وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ و روشن میگرداند خدای احکام خود را
که نشانه حلال و حرام اند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا ایشان پند پذیرند و در ایام جاهلیت
بر طریق یهود و مجوس سلوک نموده در حال حیض زنان از ایشان کناره گرفتندی چنانچه در روی ایشان نظر نکردندی
و کلام با ایشان حرام دانستندی و با ایشان ترک اکل و شرب کردند و نصاری بعکس این در آن حال مکالمه و مواکله
میکردند بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند و این حال مستمر بود تا در زمان اسلام ابو دحداح با بعضی از صحابه بخدمت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد گفتند یا رسول الله در حال حیض زنان چگونه با ایشان سلوک کنیم این آیه
نازل شد وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْمَحِيضِ از حیض زنان قُلْ هُوَ أَذًى بگو که حیض اذی کراهت و قذر

و آن مشرکه را بگذاشت مردم زبان طعن
دراز کردند که عبدالله کنیز سیاه خود را
که مومنه بود قبول کرد و بنکاح در آورد

مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۰۹
کتابخانه

طبیعت است و بسبب اذیت فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس گوشه گیرید و جدا شوید از زنان یعنی دوری از مباشرة ایشان فِی الْمَحِیضِ
در حالت حیض نه ترک سخن و کلام و اختلاط کنید از ایشان و بجهت تأکید این حکم و بیان علت آن میفرماید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ
و نزدیک مشوید بدیشان بمجامعت حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع خون و حفص یطهرن میخواند بسکون طا و ضم
ها یعنی تا وقتی که پاک شوند و خون ایشان منقطع گردد و نزد علمای امامیه مستحب است که مجامعت بعد از غسل باشد و بعد از انقطاع خون
مکروه است فَإِذَا تَطَهَّرْنَ یعنی چون غسل کنند یا ظاهر فرج بشویند بعد از ایستادن خون حیض فَأْتُوهُنَّ پس بیایید بدیشان
مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که امر فرموده است خدای شما را و حلال ساخته در زمان طهر إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ
بدرستی که خدای دوست میدارد توبه کنندگان را از زناهای وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و دوست میدارد پاکیزگان از کارهای بد چون
مجامعت در حیض و غیر آن از مناهی از جابر مرویست که یهود میگفتند که در وقت مباشرت پشت زوجه بجانب او باشد فرزندش
احول آید مسلمانانی که بدین نوع اقدام کرده بودند حکایت حال بحضرت عرض کردند از حق تعالی جواب آمد نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ
لَكُمْ زنان شما موضع کشت اند یعنی محل نطفه شما اند که آن بمنزله شدن ولد است و النساء و نقل از ایشان فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیایید بکشت
زار خود یعنی بجای نطفه گرفتن خود أَنَّىٰ شِئْتُمْ هرگونه که خواهید سوی زنان بجانب شما باشد یا پشت بغیر آن از هیئت جماع و حق تعالی
زن را تشبیه کرده بمزرعه و مرد را بزارع و نطفه را بتخم و ولد را بزرع و اکثر علمای امامیه بر آنند که در این آیه دلالت است بر جواز وطی
در دبر زن و اما بر سبیل کراهت و اکثر مخالفین منع آن کرده اند و مالک بر جواز آنست بدون کراهت وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ
و فرا پیش دارید برای نفسهای خود یعنی بکسب امتثال مرضات و اجتناب از محرمات طلب ثوابی کنید که از برای شما مقرر شده
در آخرت و طلب فرزند کنید چه ولد صالح سرمایه ثواب عظیم است و از زنان صالحه نکاح در آرید تا فرزند شایسته از وی پیدا شود
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که چون شخصی فوت شود همه اعمال او منقطع شود مگر از سه چیز فرزند صالح
که از برای او دعا کند و صدقه جاریه که از وی مانده باشد چون پل و رباط و مساجد و اشجار میوه دهنده و امثال آن و علمی که مردمان
از و منتفع شوند و گفته اند که معنی آنست که از پیش بفرستید برای خود فرزندی که در معاد شفیع شما باشد و در اصلاح حال شما کوشد
پیش از رفتن شما از جهان و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که هرکه را سه فرزند غیر بالغ پیش از وی
فوت شود در دوزخ نماند مگر بمقدار آنکه سوگند حق تعالی راست آید یعنی وارد میان جهنم بقدر زمانی که در نهایت قلت باشد
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر او وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ و بدانید که شما بدرستی رسنده اید بجزای
خدا وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده گروه کاملان که کامل اند در ایمان بنعیم جاودانی آورده اند که عبدالله از شوهر خواهر خود
بشیر بن نعمان برنجید و بنام اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق او نیکویی نکند و میان زن و او صلاح ندهد
و او را با خصمان او صلح ندهد پس او را هر گاه که گفتندی که در حق او احسان نمای و میان او و خصم او اصلاح کن گفتی من
سوگند خورده ام بر نقض این چگونه خلاف سوگند کنم حق تعالی این آیه فرستاد که وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً و مگردانید خدا را

دست آویز از چیزی که عارض شود لِأَيْمَانِكُمْ مر سوگندان شما را یعنی از راستی و بهانه سوگندان خود مگردانید بر جمیع امور از آنچه
از سوگند بر او آن أَنْ تَبَرُّوا بجهت آنست که نیکویی کنید با خویشان و دوستان وَتَتَّقُوا و پرهیزید از ترک مروت
و احسان و ترک مکارم و اصلاح میان برادران وَتُصْلِحُوا و صلاح میان برادران و صلاح آرید بَيْنَ النَّاسِ میان
مردمان و منع خصومت کنید در میان ایشان وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنونده است سوگندهای شما را عَلِيمٌ داناست بآنچه در ضمیر
شماست عبدالله رواحه بعد از استماع این آیه از سر آنچه گفته بود درگذشت با بشیر در مقام رحمت و شفقت و اصلاح آمد و بعد از آن
بیان انواع یمین میکند بقوله لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ مواخذه نمیکند خدای کسی را که از زبان او سوگند صادر
شود بتعجیل و او را بر آن قصد سوگند نباشد پس مثل این سوگند را کفاره نیست و خدای بدان مواخذه نکند وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ
و لیکن مواخذه میکند شما را بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بآنچه کسب کنند دلهای شما و آن در مایده مذکور است وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدا
آمرزنده است بنده را و توبه کنند لغو او را عذاب نکند حَلِيمٌ بردبار است و در سوگند بعقوبت تعجیل نفرماید بجهت آنکه
شاید که توبه کنند از آن آورده اند که در جاهلیت چون مردی را بزنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون او را بگذارد دیگری بنکاح
سوگند خوردی که هیچ وقت با او نزدیکی نکند و او را در آن مدت پای بست و سرگشته بگذاشتی آن بیچاره معلق مانده بود نه بی
و از شوهر متمتع بنا فی حق تعالی این نوع ضرر را منسوخ ساخت و این آیه فرستاد که لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مر آنان را که سوگند خورند مِنْ نِسَائِهِمْ
از زنان خود یعنی ترک مجامعت کنند تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه است فَإِنْ فَاءُوا پس اگر باز آیند
یعنی سوگند خورندگان رجوع کنند بسوی زنان و مباشرت کنند با ایشان فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده
است بکفارت گناه خلاف سوگند را چون کفارت داده باشند رَحِيمٌ مهربانست که مباح گردانید خلاف سوگند را بکفارت
وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند طلاق یعنی اگر این کسان طلاق که سوگند خورده اند بر ترک وطی قصد طلاق کنند فَإِنَّ
اللَّهَ سَمِيعٌ پس بدرستی که خدا شنونده است قول ایشان را و طلاق ایشان را عَلِيمٌ داناست بعمد آن وَالْمُطَلَّقَاتُ و زنان طلاق
داده شده با لوده قول که آبستن نباشند و حیض ببینند چه باثبات و اخبار متواتره ثابت شده که اگر برین صفت نباشند
حکم ایشان چنین نیست پس زنان مطلقه که باین صفات باشند يَتَرَبَّصْنَ انتظار برند بِأَنْفُسِهِنَّ بنفسهای خود ثَلَاثَةَ
قُرُوءٍ و رسیدن سه پاکی دو حیض در میان در آمده باشد آورده اند که اسمعیل بن عبدالله غفاری زن خود را که قبیله نام داشت طلاق
گفت و او آبستن بود و اسمعیل نمیدانست و زن بجهت کراهت رجوع اظهار آن نکرد اسمعیل چون برین واقف شد رجوع
و زن را بخانه برد حق تعالی فرمود وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد مر زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ آنکه بپوشند مَا خَلَقَ اللَّهُ
آنچه آفریده است خدای فِي أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزند موجب بطلان حق رجوع است پس زنان را پوشیدن
آن جایز نباشد إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ اگر هستند که ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت یعنی اگر ایمان
داشته باشند سزاوار نیست که مانند این عمل از ایشان صادر شود وَبُعُولَتُهُنَّ و شوهران ایشان أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ

سزاوارتر به رجوع کردن با ایشان فی ذلک در زمان عده که طلاق رجعی باشد ان ارادوا اگر خواهند شوهران
بدان رجوع اصلاحا بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام طلاق رجعی
میدادند و چون نزدیک میشد که عده منقضی شود رجوع میکردند باز طلاق میدادند و غرض ایشان اضرار و فساد بود نه صلاح حق تعالی
ایشان را ازین منع فرمود و لهن و مر زنان راست بر مردان از حقوق مثل الذی علیهن مانند آن حقوق
که مردان را بر ایشانست بالمعروف بخوبی بعیشت و نیکوی معاشرت با ایشان و چنانکه زن فرمان شوهر برد و ناموس او را
داشته از عفت و ستر و صلاحیت قدم بیرون ننهد و خود را تمکین شوهر کند در استمتاع که آن وطی است و مقدمات آن
مگر گاهی که مانع شرعی باشد و مرد نیز ملاحظه حال زن کند در نفقه دادن و حسن خلق و آنچه در دین بکار آید تعلیم وی دهد
و للرجال علیهن و مر مردان راست بر زنان درجة افزونی یعنی زیادتی در حقوق واجبه چه مهر و نفقه و ...
و ازاره مانند آن از امور واجبه بر ایشانست یا مراد به درجه فضیلت و شرف است چه مردان کارگذار زنانند و نگهبانان
ایشان در حفظ ناموس و مخصوص اند بفضیلت و رعایت و انفاق و صفت مزیت عقل و الله عزیز و خدا غالب است
بر هر که مزیت عقل میدهد مردان را بر زنان و با قادرست بر انتقام از آنکه خلاف احکام و منزه شرع کند حکیم دانا است بحکمتها
و مصلحتهای احکام ایمان و بحکمت و مصلحت بر بندگان حکم میکند و در خبر است که زن معاذ جبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید
که یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست فرمود که سخن زشت بر روی زنان نگویند و ایشان را نزنند و مهربانی و ملاطفت و مدارا
با ایشان زندگانی کنند و هر چه خود میخورند ایشان را از آن بدهند و از آنچه میپوشند با ایشان بپوشانند و از ایشان دوری نکنند
و دوری ... یکی از زنان حضرت رسالت صلی الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرموده که بهترین مردان است
من آن نامند که نیکوترین وجهی با زنان معاشرت کنند و بهترین زنان است من آن نامند که بهترین وجهی با شوهران سلوک
نمایند و هر زنی که با شوهر خود با این نوع زندگانی کند حق تعالی در بهشت با نوزده هزار شهید ... درجه او را برابر
العین تفضیل ... بمقدار تفضیل من بر کمترین یکی از است من آورده که در جاهلیت عده طلاق مقرر نبود اگر فرضا ده طلاق
واقع شدی مرد را رسیدی که رجوع کند و بسیار بود که زن را طلاق میداد و نزدیک با نقضای عده رجوع نموده و دیگر باز
روزی زنی نزد عائشه آمد و شکایت از شوهر خود کرد که پیوسته او را طلاق میداد و بجهت آن ضرر با وی میرسانید و حکایت
آن شکایت بسمع شریف حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید این آیت آمد که الطلاق مرتان طلاق رجعی که
در آن رجوع باشد دو بارست یعنی وجه که طلاق ثانی بعد از رجوع واقع شود فامساک بمعروف پس بعد از این
دو طلاق نگاه داشتن است زن را بجهت نیکوی معاشرت اگر در عده باشد او تسریح باحسان یا رها کردنست زن را
بنیکوی یعنی گذاشتن تا عده بگذرد و بعد از آن اگر خواهد بنکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بر وی حلال نشود تا نکاح
شوهر دیگر در آید بعقد دائمی و مباشرت در آن واقع شود و چون او را طلاق دهد بر زوج اول حلال شود و چنانکه بیاید و لا یحل لکم

و حلال نیست شما را ای مردمان ان تاخذوا آنکه فرا گیرید مما آتیتموهن از آنچه داده باشید بزنان شیئا چیزی یعنی
طلاق دادن الا ان یخافا مگر آنکه بترسند مرد و زن یعنی ظن غالب داشته باشند الا یقیما آنکه بپای ندارند
و نگاه ندارند حدود الله احکام الهی را در جهت معاشرت با یکدیگر این آیت در حق جمیله بنت ابی سلول خواهر عبدالله
بن ابی سلول نازل شد و در حق شوهرش ثابت بن قیس بن شماس و سبب آنکه شوهر او را ثابت دوست میداشت و زن
او را ثابت دشمن و هیچ وجه با وی نمیساخت یکبار زن نزد پدر آمد و شکایت شوهر کرد پدر با و التفات نکرد و دوم بار که شکایت
کرد گفت برو بخانه شوهر و دلجوی او کن و رضای او را بدست آر چون دید که سخن او نمیشنود نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
آمد و گفت یا رسول الله من بسیار کراهت دارم از شوهر خود اگر سر من و سر ثابت در یکجا جمع نشود امر فرما تا مرا طلاق دهد
آنحضرت کس فرستاد و ثابت را حاضر ساخت و گفت این زن چرا شکایت تو میکند گفت یا رسول الله بحق آن خدای که ترا بحق
بخلق فرستاده که بر روی زمین هیچکس را از و دوستر ندارم زن گفت یا رسول الله راست میگوید او مرا بسیار دوست
میدارد من او را بر نمیتابم ... و روی ... خلق و حسن معاشرت و لیکن بجهت آنکه سیاه و کوتاه بالا و قبیح منظر است او را دوست
دارم اگر طلاق من ندهد میترسم که از من چیزی ... در شود که موجب هلاک من باشد حضرت ثابت را گفت چه میگوی گفت یا رسول الله
من نخلستانی با وی داده ام بعوض مهر بگو تا بمن رد کند تا طلاق او دهم زن گفت یا رسول الله من نخلستان را با چیزی دیگر
باو میدهم تا مرا طلاق دهد رسول صلی الله علیه و آله فرمود همین نخلستان را باو ده نه زیاده پس آن زن رد نخلستان کرد و ثابت او را
طلاق داد و اول خلعی که در اسلام واقع شد این بود حق تعالی این آیت فرستاد که آنچه بزنان داده اید از ایشان مگیرید بعوض
طلاق مگر آنکه خواهید که رعایت حقوق نتوانید کرد فان خفتم پس اگر بترسید ای حکام یعنی از علامات حال بدانید الا
یقیما آنکه اقامت نمی توانید کرد مرد و زن حدود الله حکمهای خدا را در زوجیت فلا جناح علیهما پس
و بال نیست بر مرد و زن فیما افتدت به در آنچه خود را بازخرید و باشد زن از بند زوجیت یعنی آنچه شوهر داده باشد
و از ... طلاق بگیرد تلک این احکام مذکوره از طلاق و رجوع و خلع حدود الله اندازه های خدا است فلا تعتدوها
پس درنگذرید از آنچه حدود و خداست و نگهداشت آن کنید و من یتعد حدود الله و هر که پای بیرون نهد از حدود
که مقرر فرموده فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان طلقها پس اگر مرد
طلاق دهد زن خود را بعد از طلاق دوم فلا تحل له پس حلال نباشد مر آن مرد را من بعد پس از طلاق سیوم
حتی تنکح تا وقتی که بنکاح دائمی در آید زوجا غیره شوهری غیر از شوهر اول و شوهر دوم با وی مباشرت کند
آورده اند که دختر عبدالرحمن قرظی که ... طلاق شده بود از رفاعه بن وهب قرظی و بعقد شوهر دیگر در آمده و خواست که
مباشرت زوج ثانی آنحضرت منع نموده فرمود که ای زن میخواهی که برفاعه رجوع کنی و حال آنکه لذت جماع زوج ثانی
در نیافته و زوج ثانی لذت ترا نچشیده یعنی بی مباشرت زوج ثانی جایز نیست رجوع بزوج اول و حکمت درین ...

از تعجیل کردن بطلاق فَإِن طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی برغبت خود بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا
پس گناهی نیست بر زوج اول و برین زن طلاق داده شده أَن يَتَرَاجَعَا اگر با یکدیگر رجوع کنند بنکاح جدید
بعد از انقضای مدت عده از شوهر دوم إِن ظَنَّا اگر گمان غالب بیشتر باشند أَن يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ
اگر بپای دارند احکام خدا را که حقوق زوجیت است وَتِلْكَ و آنچه مذکور شد از احکام تحریم و تحلیل حُدُودُ اللَّهِ
اندازهای مقرر حق تعالی است يُبَيِّنُهَا بیان میکند آنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که این احکام از نزد خدای
تعالی است و عمل میکنند بمقتضای علم خود وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ
پس برسند بنهایت مدت خود یعنی قریب بانقضای آن فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشانرا بِمَعْرُوفٍ بنیکوی یعنی از
عدم قصد ضرر و آزار رسانیدن أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ یا رها کنید و بگذارید ایشانرا بنیکوی تا از عده خود بیرون
آیند و مالک نفس خود شوند نه آنکه هرگاه نزدیک بانقضای عده شود رجوع کنید بقصد ضرر رسانیدن ایشان چنانکه
میفرمایند وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و باز مدارید ایشانرا یعنی رجوع مکنید ضِرَارًا بوجه ضرر رسانیدن لِّتَعْتَدُوا تا ستم کنید
بر ایشان بدرازی مدت وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که این کند یعنی ضرر بزن رساند بوجه مذکور فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ
پس بتحقیق ستم کرده است نفس خود را و آنرا در معرض غضب الهی آورده و آزار رساننده بزنان صاحب شریعت بقول رسول
صلوات الله علیه ملعونست چه در حدیث صحیح واقع شده که حق تعالی لعن کرده هر که مسلمانرا مضرت رساند یا مکر با او کند
وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ و فرا مگیرید احکام الهی هُزُوًا آن چیزی که بآن سخریت کنند و از آن اعراض نمایید وَاذْكُرُوا
نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و یاد کنید نعمتهای خدا را که فایض گردانید بر شما و از آنجمله هست شرف اسلام و بعثت سید
انام و آسانی تکلیف در احکام خصوصاً در باب نکاح چه در شرایع امم سابق بعضی را زیاده از یک زن در نکاح جایز نبودی
کم بیش ازاو و در شرع ما چهار زن در یک عقد جایز است و ایشانرا بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و ما را روست و مادام که
زن مطلقه زنده بودی عقد زن دیگر حلال نبودی و درین شریعت حلال است پس برین نعمتها شکرگذاری کنید خدا را
وَمَا أَنزَلَ عَلَيْكُمْ و آنچه را که فرو فرستاده است بر شما مِّنَ الْكِتَابِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام حدود شریعت
يَعِظُكُم بِهِ پند میدهد خدای شما را بآنچه بر شما فرو فرستاده وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت احکام
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز خصوصاً باعمال و مصالح روزگار عَلِيمٌ داناست آورده اند
که جمیله بنت یسار که خواهر معقل بن یسار بود و شوهرش ابو الدحداح او را طلاق گفت و بگذاشت تا عده او بسر آمد و بعد از آن
باز اراده نکاح او کرد برادر جمیله در خشم شد و گفت خواهر خود را بتو دادم او بجای حرمتش طلاقش دادی باز آمده که دیگر
نکاح کنی بخدا که هرگز او را با تو ندهم حق تعالی این آیت فرستاد وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان
خود را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند بنهایت مدت خود یعنی عده ایشان بسر آمد فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشان را أَن يَنكِحْنَ

أَن يَنكِحْنَ

اگر نکاح ورا ... أَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشین خود را إِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند شوهران و زنان بَيْنَهُم میان یکدیگر
بِالْمَعْرُوفِ بوجهی که در شرع نیکوست مانند نکاح حلال و مهر جایز و حسن معاشرت ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از نهی منع زنان
از نکاح شوهران پیشین يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدان مَن كَانَ مِنكُمْ هر که باشد از شما که بوجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین ذَٰلِكُمْ این پند گرفتن شما و ترک منع و ضرر أَزْكَىٰ لَكُمْ پاکیزه تر است مر شما را از روی
معاشرت زندگانی وَأَطْهَرُ و پاک تر از بدی گناه که آن اندیشه حرام است وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند آنچه صلاح
مردان و زنان که رغبت بیکدیگر کنند بنکاح وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید آنرا مرویست که معقل بسیار ... صالح بود و از خدای
ترسید چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این آیت را برو خواند تکبیر گفت و گفت یا رسول الله از آن توبه کردم پس کفارت سوگند داد
و خواهر خود را با بوده صلح عقد بست و بعد از بیان حکم طلاق ذکر احکام اطفال میکند و بیان ترتیب شیر دادن ایشان میفرماید
وَالْوَالِدَاتُ و مادران یعنی زنان که مفارقت واقع شده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره داشته
بود حکم آنست که آن مادران يُرْضِعْنَ شیر دهند أَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام و این
حکم مذکور لِمَنْ أَرَادَ برای کسی است که خواهد أَن يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ که تمام گرداند شیر دادن فرزند را این دلیل است که
زیاده از دو سال شیر دادن واجب نیست و اگر جایز است کمتر از دو سال شیر دادن وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ و بر کسی که فرزند
برای او زاییده شده یعنی پدر او ... اطفال که پدر ایشانند رِزْقُهُنَّ روزی دادن این شیر دهندگان یعنی خورش
ایشان وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکوی که آن اعتدال است نه تنگ گیری ایشان لَا تُكَلَّفُ
نَفْسٌ تکلیف کرده نشود هیچ نفسی إِلَّا وُسْعَهَا مگر گنجایش و توانایی آن یعنی پدران باید که بقدر توانایی وسع خود نفقه دهند
نه زیاده بر آن لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ باید که رنج نرساند هیچ مادری بِوَلَدِهَا بفرزند شیرخواره خود ... او را از خود جدا کند
و بپدر رد ... وَلَا مَوْلُودٌ لَّهُ و باید که ضرر نرساند آنکه فرزند برای او متولد شده یعنی پدر بِوَلَدِهِ بفرزند خود که او را ...
... باز رساند وَعَلَى الْوَارِثِ و بر وارث ... مِثْلُ ذَٰلِكَ مانند آنکه بر پدر بود از نفقه و کسوت
و ضرر رسانیدن ... فَإِنْ أَرَادَا پس اگر خواهند پدر و مادر ... و سال تمام شود عَن تَرَاضٍ مِّنْهُمَا از
خشنودی والدین وَتَشَاوُرٍ و از روی مشورت کردن با یکدیگر ... فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وبالی نیست بر ایشان
درین امر و اعتبار رضای والدین و مشورت بجهت مراعات صلاح طفل است و ضرر رسانیدن با وی وَإِنْ أَرَدتُّمْ و اگر خواهید
ای پدران اطفال أَن تَسْتَرْضِعُوا که طلب شیر دادن اولاد و خود خواهد ... مادر مانع باشد از شیر دادن و خواهد وقتی
مادر را اجرت ... از اجرت دایه ... باشد فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس گناهی نیست بر شما در دایه گرفتن إِذَا سَلَّمْتُم
چون تسلیم کنید ... مَّا آتَيْتُم ... بِالْمَعْرُوفِ بروجهی
که نیکو باشد در شرع ... وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در باز گرفتن اجرت شیر دادن و تقصیر کردن در امر
فرزندان خود وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از بدی و نیکی بَصِيرٌ بیناست و شما را بر آن جزا دهد

ذَٰلِكُمْ

فِصَالًا

فِصَالًا عَن

شیر دادن کنید از زنان شیردار ... شیرده مند أَوْلَادَكُمْ فرزندان خود را یعنی هرگاه که خواهید که دایه گیرید بجهت ...

وَاتَّقُوا اللَّهَ

واو بعد از آنکه عده وفات میکنید بقوله وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ و بگذارند زنان را یعنی زنان ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ
انتظار برند بنفس خود بعد از مردن آن شوهران أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا چهار ماه و ده روز فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس چون برسند
بنهایت عده خود که گذشتن چهار ماه و ده روز است فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ وبالی نیست بر شما ای ورثه و اولیای مرده
فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان کنند فِي أَنفُسِهِنَّ از تعرض خود که شوهر کردن آن است بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی یعنی بوجهی
که در شرع و عقل جایز است و یا موافق شرعیست از ایجاب و قبول شرعی و رعایت ارکان عقد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و خدای بآنچه میکنید
ای مردان و زنان دانا است و شما را بران جزا خواهد داد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما ای مردان فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ
در آنچه کنایه بآن میگوئید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از خواستگاری زنانی که معتده باشند اگر تصریح نکنند
أَوْ أَكْنَنتُمْ یا آنکه پوشیده دارید فِي أَنفُسِكُمْ در ضمیرهای خود و دیگران را نگوئید و تصریح نکنید عَلِمَ اللَّهُ میداند خدای
أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ که شما زود باشد که یاد کنید آن زنان را و صبر نتوانید کرد بر سکوت رغبت در ایشان بجهت خوف
آنکه مبادا کسی دیگر ایشان را بنکاح در آورد و بجهت این بر شما مباح کرده اند تعریض خواستگاری را در حالت عده وَلَٰكِن لَّا
تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا و لیکن وعده ایشان را بچیزی که از ان نهان دارند یعنی بمباشرت وعده ندهید که کنایت مجامعت و عده و وعید آن است إِلَّا
أَن تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا مگر آنکه بگوئید سخن نیکو یعنی حسن معاشرت وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ و اراده مکنید عقد نکاح را
تا برسد کتاب یعنی خدای آنچه نوشته و فرض کرده از عده أَجَلَهُ بنهایت خود یعنی تمام و منقضی گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که
خدای میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست فَاحْذَرُوهُ پس بترسید و حذر کنید از عذاب او و قصد حرام
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای غَفُورٌ آمرزنده است آن را که بر سد از عقوبت او و در ترک عزم حرام حَلِيمٌ
بردبار است بعذاب تعجیل نکند آورده اند که عادت عرب آن بود که طلاق بسیار دادندی و مراجعت کردندی رسول صلی الله علیه
و سلم شنید و فرمود چه میشود این قوم را که با احکام خدای بازی میکنند زنان را طلاق میدهند و دیگر بجهت تمتع و کلان دیگر
کرایه شنیده کمان برد که مهر طلاق آن را تمامی خواهد بود حق تعالی بجهت رفع این توهم آیت فرستاد که لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
هیچ گناهی نیست بر شما إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ اگر طلاق دهید زنان خود را که مفروض المهر بوده باشند مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادام که
نکرده باشید ایشان را و جماع نه است أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ یا آنکه فرض و تقدیر کرده باشید یعنی نام مهر برده باشید در صیغه
نکاح برای ایشان فَرِيضَةً مهر مفروض مقدر که درین هنگام نصف مهر لازم است وَمَتِّعُوهُنَّ و بعد از طلاق غیر مفروضه
المهر متعه دهید بایشان یعنی آن مقدار مال که تمتع و برخوردار شوند ازان مرویست که مردی انصاری زنی خواست و در عقد نام
مهر نبرد و قبل از دخول وی را طلاق داد این آیت آمد سید عالم صلی الله علیه و آله فرمود که وی را متعه ساز اگرچه قلنسوه باشد غرض است
که متعه دادن واجب است و آن بقدر حال طلاق دهنده باید عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ بر مرد توانگر باندازه توانگری وی
وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر مرد درویش تنگ دست بمقدار تنگدستی وی مَتَاعًا متعه دادنی بِالْمَعْرُوفِ بر وجهی که نیکو
باشد در شرع حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ واجب و لازم بر نیکوکاران یا بر نیکوکاری کننده کان بنفسهای خود بجهت مبادرت بامتثال

او الی

او الی قضای مانص کرده اند که متعه بر غنی اسبی است یا جامه قیمتی یا ده دینار طلا و بر متوسط پنج دینار است یا جاریه میانه و بر فقیر
دیناری یا انگشتری وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهید زنان را مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید ایشان را
یعنی مجامعت نمائید وَقَدْ فَرَضْتُمْ و حال آنکه مقرر کرده باشید لَهُنَّ فَرِيضَةً برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا
فَرَضْتُمْ و حال آنکه مقرر کرده باشید پس بر شماست ادا کردن نیمه آنچه فرض کرده اید یعنی مهر إِلَّا أَن يَعْفُونَ
مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل یعنی برا ذمه زوج از خود نمایند و هیچ از ایشان نگیرند
أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي یا عفو کند آنکه بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست اوست بستن نکاح زوجه مراد ولی زوجه است که مهر دست
یا جبیره ای کا... که زوجه صغیره بود و یا ملاحظه غبطه صغیره وَأَن تَعْفُوا و عفو کردن اولیا عقد با ملاحظه غبطه أَقْرَبُ
نزدیکتر است لِلتَّقْوَىٰ برای پرهیزکاری از تعدی و نیافتن ثواب وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ و فراموش مکنید تفضل
و احسان را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر یعنی اولیای زن اندیشه این کرده که زوجه از عقد زوج خود محروم ماند و هیچ مهر از وی نستانند
بملاحظه غبطه إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از فضل و احسان با یکدیگر بَصِيرٌ بیناست و جهان
شما را ضایع نخواهد کرد و چون حق تعالی ترغیب بندگان کرد بر اطاعت احکام شرعیت بعد از آن تحفظ صلوة فرموده امر کرده
بر آن زیرا که اعظم ارکان است و یا بجهت تذکر کرداری در بیان احکام طلاق امر بصلوة میفرماید حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ
مواظبت کنید بر نمازهای فریضه و اداء آن نمائید در وقتها با ملاحظه حدود و شرایط آن وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ
و مداومت کنید خصوصا بنمازی که متوسط است میان پنج شبانه روزی یا نمازی که فرتبت فضل از باقی نمازها نیکو
اکثر اصحاب بر آنند که نماز عصر است که در هر طرف آن دو نماز است در طرف اول فضه است یعنی نماز پیشین و خفتن و در طرف
دیگر قهره نماز دو یعنی نماز صبح و شام و بعضی بر آنند که مراد نماز بامداد است که میان تاریکی شب و روشنی روز گذارده میشود
و میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاری موقوف میشود و با اعتبار آنکه از هر طرف او دو نماز است و در رو قصر میکنند و یا نماز پیشین است
که در وسط نهار میگذارند یا نماز شام که میان نمازهاست در مقدار یا میان دو نماز اخفائیه و دو صلوة جهریه است
یا نماز خفتن که میان دو نماز است که قصر را در آن راه نیست و قول اول اشهر و اصح است وَقُومُوا و دیگر امر میفرماید
که بپای باستید لِلَّهِ برای خدا در محل خلاص قَانِتِينَ در حالتی که فرمان برداران باشید از ابی عبد الله علیه السلام
مرویست که مراد باین قنوت است در نماز با شرع بعد از امر محافظت نماز بیان کیفیت نماز خوف میکند فَإِنْ خِفْتُمْ اگر بترسید
از دشمن و حرب کننده و یا از سبع ضرر رساننده و یا از حشرات آزار کننده و امثال آن فَرِجَالًا پس نماز گذارید در حالتی
که پیادگان باشید در رفتن أَوْ رُكْبَانًا یا سواران و حتی الامکان ملاحظه شرایط و افعال کنید فَإِذَا أَمِنتُمْ
پس چون ایمن شوید و خوف زایل گردد فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدای را یعنی نماز گذارید با جمیع شرایط و آداب كَمَا عَلَّمَكُم
همچنانکه در آموخت شما را مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبودید که آن را دانید و نبودی خود آن را آداب و احکام نماز و کیفیت آن
در حالت امن و خوف آورده اند که رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال تمام عده میداشتند و جامه های کهنه

و اکثر بر آنند از نساخ که یتربصن ... انه و آیه ...

حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ

يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ

می‌پوشیدند و زینت نمی‌کردند و اگر شهری بودندی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان سال
جهت او نفقه جاری کردندی و اگر صحرانشین بودندی از پلاس خانه جدا برای ایشان ساختندی و یکسال از آن بیرون نیامدندی نفقه
از اولیای شوهر می‌گرفتندی و وقتی که از خانه مقرره بدر آمدندی نفقه ساقط می‌شدی چون حضرت بمدینه آمد حکیم بن حارث طائفی
که با آنحضرت بمدینه هجرت کرده بود درگذشت و از وی زنی و پسری و مادری و پدری بماند حضرت ترکه را به پسر و پدر و مادر
داد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه وی رسانند و در آن محل این آیه نازل شد والذین یتوفون
منکم و آنانکه وفات کنند از شما ویذرون ازواجا و بگذارند زنان را وصیة فرض شده بر ایشان وصیت
و حفص نصب بنزع خافض یعنی آنکه وصیت کنند وصیت کردنی لازواجهم برای زنان خود متاعا متمتع دادن از نفقه و کسوه
و مسکن از ترکه الی الحول تا یکسال غیر اخراج نه بیرون کردن ایشان از مساکن مقرره خودشان این حکم در اول اسلام
بود بعد از آن بآیه اربعة اشهر و عشرا منسوخ شد فان خرجن پس اگر بیرون روند از منزل شوهران بعد از یکسال
فلا جناح علیکم پس گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهران یا ای حکام شرع فیما فعلن در آنچه کنند آن زنان
فی انفسهن در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر من معروف از آنچه موافق شرع باشد یعنی طلب شوهر و زینت بعد از
انقضای عده والله عزیز و خدای غالب است انتقام کشنده از هر که مخالفت حکم کند حکیم صواب کار است در احکام خود
از [illegible] مرویست که چون حق تعالی آیه متعه فرستاد بعضی مردمان گمان کردند که آن سنت باشد نه واجب پس آن [illegible]
حق تعالی بجهت تاکید حکم متعه مکرر از آن فرمود وللمطلقات و مر زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند و فرض
مهر کرده متاع متعه ایست که بآن بهره‌ور شوند بالمعروف بطریق نیکوئی که ملاحظه احوال کرده است از غنا و فقر
حقا واجب کرده این حق تعالی حکم را واجب گردانید علی المتقین بر پرهیزکاران از شرک یعنی بر همه مسلمانان
کذلک همچنانکه احکام طلاق و عده بیان کرد یبین الله روشن میگرداند خدای لکم برای شما آیاته دلایل
و احکام خود را که در معاش و معاد بآن محتاجید لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را کار فرمائید و در تفکر در آن
و قبول آن نمائید و چون حق تعالی در این آیه فرمود یبین الله للناس در عقب آن بیان آیتی از آیات خود میفرماید بقوله الم
تر الم تعلم و ندیده و نظر تعجب نکردی الی الذین خرجوا بسوی آنانکه بیرون رفتند من دیارهم از منزلها
و سراهای خود وهم الوف و حال آنکه ایشان چندین هزار بودند حذر الموت بجهت احتراز کردن از مرگ و آنها
داوردان بودند و آن قریه‌ایست در حوالی واسط که بجهت آنکه طاعون [illegible] میان ایشان واقع شده بود اکثر ایشان جلای
وطن اختیار کردند و آنها که از دیار خود بدر رفتند بسلامت ماندند و بعضی از ایشان فوت شدند و آنها که در شهر ماندند اغلب ایشان
بمردند چون طاعون برطرف شد آنها که جلای وطن کرده بودند بیامدند و در دیه خود ساکن گشتند و همه اتفاق کردند که اگر بعد
ازین طاعون عود کند همه از شهر بدر روند [illegible] سال دیگر طاعون عود کرد همه اهل آن ده که بقول
بقول اشهر چهل هزار بودند از آن ده بیرون رفتند بجهت حذر کردن از موت و همچنین میرفتند تا در وادیی که در دو کوه بود فرود آمدند

فقال لهم الله پس گفت مر ایشان را خدای یعنی فرشته با خدای ایشان را گفت موتوا بمیرید همه پس بمردند هشت روز یا
هفت شبانه روز [illegible] و چون مدتی بر این بگذشت همه گوشت و پوست ایشان خاک شد و از ایشان جز استخوان نماند
ثم احیاهم بعد از آن حق تعالی زنده گردانید ایشان را در وقتی که حزقیل بن بوزی که خلیفه سیم موسی ع بود با قوم خود بدان
موضع گذر کرد و آن توده‌های استخوان را بدید توقف فرمود و در آنها تفکر میکرد که حق تعالی وحی کرد که ای حزقیل میخواهی که ببینی
بآنکه مرده را چگونه زنده میکنم گفت نعم یا رب خطاب آمد که فلان کلمه بگوی تا ایشان را زنده گردانم حزقیل چون آن بگفت
استخوانها از یکدیگر جدا گشت و گوشت و پوست بر آنها ظاهر شد و همه زنده شده برخواستند و میگفتند سبحانک اللهم و بحمدک
لا اله الا انت ان الله بدرستیکه خدای لذو فضل هر آینه خداوند تفضل و رحمت است علی الناس بر مردمان
چه مرده را زنده میگرداند تا از آن اعتبار گیرند و متیقن شوند [illegible] در روز معاد و این قصه را برایشان خوانند
تا از آن عبرت گیرند بجا آورند ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان همچنانکه لا یشکرون شکر الهی بجا نمی‌آورند
و [illegible] و فایده این قصه ذکر گردانیدن مسلمانانست بر جهاد و ترغیب ایشان بر آن و توکل کردن بر قضای الهی و لهذا
در عقب این امر بقتال کرده میفرماید که وقاتلوا و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای برای اعلای کلمه
دین اسلام و [illegible] از مرگ چه فرار از موت فایده [illegible] چنانکه معلوم شد [illegible] جهاد [illegible] در راه حق
سبحانه واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی سمیع شنواست قول کسانی را که عذرهای ناپسندیده از جهاد
[illegible] علیم داناست بنیت مخالفان از جهاد و سابقان بآن و هر یک را بر وفق نیات سزا و جزا
خواهد داد و بعد از امر بجهاد که از اعمال بدنیه است ترغیب بندگان میکند باعمال مالیه بقوله من ذا الذی یقرض الله
کیست آنکس که بطریق نیت قرض دهد خدای را یعنی بندگان را [illegible] قرض دهد بقصد ثواب نه اغراض قرضا حسنا قرضی نیکو که
در وقت طلب [illegible] منت ننهد و باعث طلب طمع زیادتی عوض نکند در حدیث صحیح ثابت شده که بر در بهشت
نوشته است که ثواب قرض دادن هیجده است و ثواب صدقه دادن ده فیضاعفه پس مضاعف گرداند خدای و زیاده
بر زیاده سازد حق سبحانه او را قرض [illegible] قرض [illegible] ثواب صدقه نیز [illegible]
و عده رساند له از برای وی اجر او را اضعافا کثیرة زیادتیهای بسیار [illegible]
از سفیان ثوری مرویست که چون آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها نازل شد حضرت رسول صلعم فرمود که رب زدنی
امتی بار خدایا زیاده کن از برای امت من حق تعالی این آیت فرستاد من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فرمود که بار خدایا
ثواب آنرا [illegible] حق تعالی آیت فرستاد که مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة فرمود که بار خدایا نیز زیاده کن
گردان حق تعالی این آیه فرستاد که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب والله یقبض و خدای تنگ میکند روزی
را بر بعضی بر وفق حکمت ویبسط و گشاده میگرداند رزق را بر بعضی بر وفق مصلحت والیه و بسوی حق تعالی یعنی
بجای [illegible] ترجعون باز گردانیده خواهید شد مرویست که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

وسلم فرمود که حق تعالی روز قیامت با بعضی بندگان گوید که ای بنده من از تو طعام خواستم ندادی و از تو آب طلبیدم اشباع
کردی و از تو جامه طلبیدم ندادی بنده گوید بارخدایا این کی بود و چگونه بود گوید فلان گرسنه بود از تو طعام خواست ندادی
و فلان برهنه از تو جامه خواست و او را از آن محروم گردانیدی قسم بجلال خود که امروز فضل خود از تو بازگیرم چنانچه تو از وی بازگرفتی
پس حق تعالی بدین سائل را بخود گفته تا معلوم شود که آنچه بدرویش دهند همانست که با حق سبحانه داده اند و روایتست که حق تعالی
ندا کرد بداود که ای داود اگر درویشی بر در خانه خود یابی من چگونه او را گفت خداوندا اطاعت وجوب تو فرمود که درویشان نایب
مناب منند پس هر چه در حق من خواهی کنی درباره ایشان بجای آور و در حدیث صحیح آمده که امام زین العابدین صلوات الله علیه
دست خود در نزد صدقه می بوسیدی چون این را از وی پرسیدند فرمود که دست صدقه دهنده واقع میشود در دست خدا پیش از آنکه
در دست سائل واقع شود و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که هر که چیزی بقرض به برادر مؤمن دهد حق
تعالی بر هر درهمی برابر کوه احد حسنات در نامه اعمال وی ثبت کند و چون حق تعالی ذکر جهاد فرموده و بیان آنچه ممد و معاونست
از قرض و صدقه نموده در عقب آن بیان قصه میکند که مشهور است میان بنی اسرائیل و متضمن تحریض است از برای جهاد و مستلزم تهدید
کردن درین باب و عدم تعلل و اهمال در آن و میفرماید که الم تر آیا ندیدی یعنی دیدی و دانستی علم تو متعلق شده
الی الملأ بسوی جمعی از اشراف رای و تدبیر من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب من بعد موسی بعد از وفات
موسی اذ قالوا در وقتی که گفتند لنبی لهم مر پیغمبر خود را و آن یوشع بن نون بود و بقول اصح اشمویل که حق تعالی او را بعد الیسع
بر بنی اسرائیل فرستاد و بر هر تقدیر گفتند او را که بحکم خدا ابعث لنا برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن برای ما ملکا پادشاهی
تا با امانت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای با جالوت که پادشاهی بغایت ظالم و کافر بود و قوم او
در غایت ظلم و کفر بودند و ما را آزار میرسانند قال گفت آن پیغمبر هل عسیتم آیا چه شاید و متوقع باشد از شما ان
کتب اگر فرض کرده شود علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمن دین الا تقاتلوا اگر کارزار نکنید قالوا
گفتند در جواب او که وما لنا و چیست ما را یعنی چه عرض باشد ما را الا نقاتل اگر کارزار نکنیم فی سبیل الله در راه خدا
وقد اخرجنا من دیارنا و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از دیار خود وابنائنا و از پسران خود یعنی ما را جدا
ساخته اند از ایشان چه جالوت و اعوان او پسران املوک و روسای ایشان را چهارصد و چهل تن گرفته بودند و چندین گروه از
منازل ایشان بیرون کرده و از جهت بنی اسرائیل رعب مبالغه شده فلما کتب پس آن هنگام که نوشته شده و فرض
گشت علیهم القتال بر ایشان کارزار کردن با دشمنان دین تولوا برگشتند و فرمان نبردند الا قلیلا منهم مگر اندکی از
ایشان سیصد و سیزده نفر بودند بعدد اهل بدر والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران که از جهاد تخلف کرده
و چون اشمویل بر ایشان حجت گرفت حق تعالی ظرفی پر از روغن بعصای بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو آید و این روغن
در ظرف بجوش درآید و این عصا با قامت او برابر باشد او پادشاه ایشان باشد اشمویل این سخن را بقوم رسانید و هر یکی از
بزرگان بنی اسرائیل بخانه او تردد آغاز کردند برای امتحان روغن بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان برابر نشد تا روزی مردی

سقا یا دباغ که شاول نام داشت و بواسطه درازی قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشمویل آمد فی الحال روغن در جوش آمد
و عصا با قد او برابر آمد وقال لهم و گفت مر ایشان را یعنی بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر ایشان اشمویل ان الله بدرستی
که خدای قد بعث لکم بتحقیق که برانگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی فرمانفرمای و او از فرزندان
ابن یامین بن یعقوب بود قالوا گفتند در جواب اشمویل که انی یکون له الملک چگونه باشد و از کجا سزاوار باشد
طالوت را پادشاهی کردن علینا بر ما ونحن احق و حال آنکه ما سزاوارتریم بالملک بپادشاهی که از سبط یهودائیم
و پادشاهی از و بوراثت داریم و با ثروت و جاهیم بسبب مال سزاوارتریم بپادشاهی منه از طالوت که از سبط ابن یامین
است و در آن سبط نه نبوت و نه مملکت و او پدر او مرد درویش بی خزینه ولم یؤت و داده نشده است سعة
بسیاری و فراخی من المال از مال دنیا یعنی با آنکه وارث مملکت نیست صاحب ملک و خزاین و مال نیست تا بجهت تجهیز لشکر
و تسخیر مملکت خرج کند قال گفت اشمویل که ان الله اصطفیه بدرستی که خدای برگزید طالوت را علیکم بر شما وزاده
و افزونی داد او را بسطة گشادگی و بسیاری فی العلم در دانش که سیاست و تدبیر مملکت داری و حفظ عدالت میان
رعیت بآنست و گویند مراد بعلم دانش آداب است والجسم و در تن یعنی قوت داد او را و در تن او یعنی هیکل او را در کیفیت و کمیت با حسن هیئتی
بیاراست چه طالوت مردی تمام قد و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر بود والله و خدای یؤتی
ملکه میدهد ملک خود را من یشاء هر که را میخواهد و مشیت او که اصلاحیت ملک داری هست والله واسع و خدای
فضل است و داری نظم اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد علیم داناست باستحقاق کسی او را برگزیند القصه چون بنی اسرائیل
این کلام شنیدند بار دیگر چنانچه آداب ایشان بود از طریق لجاج درآمده گفتند طالوت را علامتی باید تا دانیم که فرمان پادشاهی
او دارد او رفتی پس پیغمبر اشمویل علیه السلام از خدای درخواست حق تعالی وی را از علامت پادشاهی او اعلام داد وقال
لهم نبیهم و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستیکه نشانه پادشاهی طالوت ان یأتیکم التابوت
آنست که بیاید بشما تابوت و آن صندوقی بود که صورتهای همه انبیا از آدم تا خاتم در آنجا نقش کرده بود و آن تابوت از چوب
شمشاد بود و بطلا زینت داده و سه گز طول آن بود و دو گز عرض آنست فیه سکینة در آنجا سکینه است و آرامشی من
ربکم از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما در آن باشد و گویند سکینه جانوری بود مشابه گربه و روی و
دو چشم داشت چون مشعل فروزنده که کسی را نگاه قوت دیدن آن نبود و از امیر المؤمنین علی علیه السلام منقولست که روی او
مشابه روی آدمی بود و دو بال داشت در وقت کارزار از تابوت بیرون آمدی مانند بادی که سخت وزد و بر روی دشمنان
جستی و ایشان را منهزم ساختی و بنی اسرائیل همیشه این تابوت را در پیش صف لشکر خود داشتندی و بجهت این خاطر ایشان
مطمئن بودی در کارزار و لهذا اشمویل گفت که در تابوت طمانینه و آرامیدن قلبست وبقیة و در وی چیزی باقی
مانده مما ترک از آنچه که بگذاشته اند آل موسی وآل هرون اولاد موسی و هارون مراد انبیای بنی اسرائیل
اند و انبیای بعد موسی بودند و آنچه از ایشان در آن تابوت مانده بود نعلین و عصا و جامه های موسی بود و عمامه هارون بود

ترنجبین که در تیه برایشان باریده بود و ریزه‌های الواح و قوم جالوت این تابوت را از بنی اسرائیل گرفته بودند و به بلاد خود برده
هر موضع که از او می‌شد آفتی با اهل آن موضع می‌رسید و در حوالی شهر بلاد دفن کردند حق تعالی فرمود که علامت پادشاهی که طالوت
دارد آنست که تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بر دارند فرشتگان آن تابوت را از بلاد جالوت و نزد شما آرند و گویند حق تعالی آن را بعد از رفع
باسمان برد بعد از آن بجهت علامت پادشاهی طالوت فرشتگان آن را در گردون (؟) از آسمان بزمین آورده‌اند و در حین نزول بنی اسرائیل
در آن می‌نگریستند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در رسیدن تابوت لَآيَةً لَكُمْ هر آینه حجتی است بر صدق پیغمبر و پادشاهی
طالوت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان القصه بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم طالوت را
اطاعت کردند و تهیه مقاتله جالوت کرده از شهر ایلیا بیرون آمدند و ایشان هفتاد هزار جوان با قوت بودند و
با شوکت تمام متوجه جالوت شدند و در آن موسم هوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ پس آن هنگام که جدا شد طالوت
بزبان اشمویل از شهر ایلیا بِالْجُنُودِ با لشکر و سپاهیان ساخته و پرداخته قَالَ گفت طالوت بامر اشمویل علیه السلام
ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بدرستی که خدای تعالی آزماینده شماست یعنی با شما آزمایندگان خواهد کرد در این هوای گرم
بِنَهَرٍ بجوی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مؤمن مطیع و منافق عاصی را امتحان نماید فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ
پس هر که بیاشامد از این جوی فَلَيْسَ مِنِّي … وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ و هر که نچشد آن را
فَإِنَّهُ مِنِّي پس بدرستی که او از منست … که آن آب را نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر کسی که بدست بر دارد
غُرْفَةً بِيَدِهِ یک کف آب را بدست خود … آورده‌اند که حق تعالی بعلم کامل خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد و چون
لشکر در آن هوای گرم از تشنگی غالب بر آن جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس نوشیدند و آشامیدند از آن زیاده از کف
دست إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده بودند و بروایتی چهار هزار که بیک کف آب اکتفا کردند
و همه از آن سیراب شدند و مطهره‌های ایشان از آن آبی که در کف ایشان مانده بود پر شد و آنانکه زیاده از آن
آشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بر ایشان غالب گشت و هرچند آب بیشتر خوردند تشنه‌تر گشتند و بر کنار آب از لشکر
باز ماندند و شرف فتح و نصرت در نیافتند فَلَمَّا جَاوَزَهُ پس آن هنگام که درگذشت از آن جوی هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
آنانکه ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق کرده مَعَهُ با او یعنی باتفاق او از آب بگذشتند بجالوت وجنوده
قَالُوا گفتند با یکدیگر از مشاهده کثرت و قوت دشمن لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را توانایی امروز بِجَالُوتَ
وَجُنُودِهِ بجالوت و لشکریان او و از بعضی علمای تاریخ مرویست که از آن لشکر هشتاد هزار از جوی درگذشتند
و چهار هزار … چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت کس از ایشان …
و بیدل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ گفتند آنانکه متیقن بودند یقین داشتند
أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ که ایشان ملاقات کنندگان اند یعنی رسنده‌اند بجزای خدای که مثوبات عظیم است و این جماعت
سیصد و سیزده تن بودند از لشکریان طالوت از روی یقین و خلوص اعتقاد گفتند كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ بسیاری

از گروه اندک از مؤمنان غَلَبَتْ غالب شدند فِئَةً كَثِيرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بِإِذْنِ اللَّهِ بدان
و نصرت و مددکاری خدای وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای یار صبر کنندگانست بتوفیق نصرت وَلَمَّا بَرَزُوا
و آن هنگام که مؤمنان صادق الاخلاص ظاهر شدند بر دشمنان و کارزار درست کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ
بر جالوت و لشکریان او قَالُوا گفتند از روی نیاز رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی
از آمیختن بسیار بر دلهای ما ریزان گردان وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و نگاهدار بتوفیق و تائید خود قدمهای ما را در
میدان حرب وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ پس درهم شکستند
کافران را بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای یعنی باعانت توفیق او وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ و بکشت داود بن ایشا جالوت را
سنگ فلاخن که بر خود وی زد چنانکه خود در سرش شکسته شد و مغز سرش پریشان گشت و لشکر او تار و مار گشتند و جالوت
از اولاد عملیق بن عاد بود و مردی عظیم الجثه و شدید شوکت بود و بعضی گفته‌اند که اسلحه که در بر او بود هزار رطل وزن بود
و خودی که بر سر داشت سیصد رطل بود و القصه لشکر اسلام استیلای تمام یافتند و همه کفار مغلوب و منکوب شدند و
طالوت چون شجاعت و دلاوری داود را بدید دختر خود را بوی داد و آنگه تمکین مملکت داری را در انگشت او کرد
و او را بر تخت خود نشاند و او طریق عدل را شعار خود ساخته همه مردمان مطیع او شدند وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ و داد او را
خدای پادشاهی وَالْحِكْمَةَ و پیغمبری با زبور وَعَلَّمَهُ و در آموخت او را مِمَّا يَشَاءُ از آنچه خواست و آن یکی
که … یعنی علم شریعت و یا مراد علم زره گریست که بی اعانت آتش آن را ساخت و یا دانستن زبان مرغان
و سایر حیوانات و یا علم الحان و اصوات وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه آنکه باز داشت خدای بودی مردمان را
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی از ایشان را ببرخی یعنی اگر دفع کافران نکردی بسبب جهاد مجاهدان با ایشان لَفَسَدَتِ
الْأَرْضُ هر آینه تباه شدی زمین بظلم کفر و غالب شدن کافر بر اهل اسلام وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ ولیکن خدای
خداوند فضل و رحمت است عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان یعنی بر مؤمنان در دنیا و آخرت تِلْكَ این قصه‌های مذکوره آيَاتُ
اللَّهِ نشانهای قدرت خداوندست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آن را بر تو یعنی جبرئیل آن را بفرمان ما بر تو میخواند بِالْحَقِّ
براستی و درستی و مطابق واقع که ارباب تواریخ اصلاً در آن شکی … وَإِنَّكَ و بدرستی که تو لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
… تِلْكَ الرُّسُلُ آن جماعت پیغمبران که قصه‌های ایشان گذشت فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ افزونی
دادیم برخی ایشان را بمراتب خصایص و مزایای قضایا عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان که در فضیلت بمرتبه ایشان نرسیده و اگر
چه همه در نبوت مساوی یکدیگر بودند پس تفضیل تفصیل میکند بقوله مِنْهُمْ بعضی از پیغمبران مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ کسی بود که سخن گفت خدای
با وی مانند آدم و موسی و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ و برداشت برخی را از ایشان دَرَجَاتٍ منزلتهای
پایهای بلند و مرتبهای ارجمند باتفاق مراد حضرت سید عالم است صلعم که مخصوص است بدعوت عام و تهیج … و معجزات
متنوعه و آیات متعاقب و فضائل علیه وَآتَيْنَا و دادیم عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم را الْبَيِّنَاتِ معجزهای روشن

الجزو الثالث

دعوی او چون شفا دادن کوران و برص زدگان و زنده کردن مردگان و امثال آن وَأَيَّدْنَاهُ و قوت دادیم او را بِرُوحِ
الْقُدُسِ بروح پاکیزه که جبرئیل است یا روح مقدس وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدا هدایت همه را بطریق اکراه و اجبار مَا
اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف نکردندی آنها که مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه
آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران وَلَٰكِنِ اخْتَلَفُوا ولیکن اختلاف کردند بر وجه اختیار بعضی بتوفیق
براه راست افتادند و بعضی بخذلان در گمراهی ماندند فَمِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ آمَنَ کسی بود که گرویده و دیده اسلام متابعت
در زمینه وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و بعضی از ایشان کسی بود که نگرویده و از جاده حق تعالی اعراض کرد این کنایت است از یهود
و نصاری که بعد از موسی و عیسی از راه راست بگردیدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای که ایشان را ملجا سازد بایمان
و بزور بر ایمان دارد مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ میکند آنچه خواهد
که منبعث از مقتضیات حکمت و مصلحت است که آن نهادن زمام اختیار است در قبضه اقتدار بندگان و ملجی نگردانیدن ایشان بایمان
چه منافی میکند حکمت را و فعل حق تعالی را که محض حکمت و عین مصلحت است و از آنجهت ایشان از بد روی اکراه بر بدبخت بکند
ایشان را اختیار داد در رفتن راه حق و باطل بعد از آنکه وعید فرموده بود بر راه باطل رفتن و وعده داده بود بر راه
راست رفتن يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید أَنْفِقُوا انفاق کنید و بمستحقان رسانید مِمَّا
رَزَقْنَاكُمْ از آنچه روزی کردیم شما را یعنی حقوق آنرا بمستحقان آن رسانید از زکوة و خمس و انفاق اهل
و عیال و غیر آن مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ روزی که آن روز قیامت است لَا بَيْعٌ فِيهِ اگر خرید و فروخت
نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب بازدارد وَلَا خُلَّةٌ و نه دوستی تا کسی او را حمایت کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه شفاعتی
بوقت طلب مذنب وَالْكَافِرُونَ و ناگروندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از
مستحق و چون حق تعالی ذکر فرمود آن همه اختلاف ایشان با پیغمبران در توحید و غیر آن در عقب آن ذکر توحید خود
نمود که اصل اسلام است فرمود اللَّهُ خدای سزای پرستش لَا إِلَٰهَ هیچ خدایی نیست در وجود بحقیقت إِلَّا هُوَ مگر او که
استحقاق عبادت در وی ثابت است الْحَيُّ الْقَيُّومُ زنده است بحیوة ابدی که حیوة همه اشیا بدوست و پاینده بر وجه
دوام و بقا در ذات و صفات قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات این هر دو اسم بهترین نامهای خداست و لهذا مرویست
صحیح وارد شده که بیشتر دعای رسول این بود که یا حی یا قیوم و ابو امامه نیز روایت کند که بهتر و مهتر نام خدای در سه سوره
است یکی در سورة البقرة اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و در آل عمران اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ سیم در سوره
طه وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ و در خبر است که این هر دو اسم دافع جمیع بلاهاست لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ فرا نگیرد او را
مقدمه خواب وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که باطل شده و خوابست مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که قوم موسی ع از او پرسیدند که خدای ترا خواب باشد موسی مناجات کرد که بار خدایا تو بگفتار این جماعت عالمی
آنگاه ای موسی من ترا فرمودم یکشبانه روز خواب مکن موسی مر آنرا بتقدیم رسانید بعد از آن فرشته را فرستاد با دو شیشه

پر آب و گفت خدای تعالی میفرماید که امشب این دو شیشه را در دست نگاه دار تا روز موسی بحکم الهی آن شیشه ها را نگاه داشت و زور را
ضبط میکرد تا خوابش نبرد عاقبت خواب بر وی غلبه کرد و دو شیشه از دستهایش بهم باز آمد و شیشه ها بر یکدیگر خورد و بشکست فی الحال
جبرئیل آمد و گفت حق تعالی میفرماید که تو در خواب دو شیشه را نگه نمی توانی داشت اگر من بخسبم آسمان و زمین را که نگاه دارد
لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و همه در قبضه قدرت او بود
مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه يَشْفَعُ در خواست کند از انبیا و ملایکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزد او گناهکار را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر
بدستوری او که اجازه شفاعت دهد و این رد است بر مشرکان که میگفتند که بتان شفاعت کنندگان ما خواهند بود حق تعالی
بجهت رد ایشان فرمود که هیچکس شفاعت نکنند مگر باذن الله تعالی يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش اهل
آسمان و زمین است از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه در پس ایشان خواهد بود از کارهای آن جهان وَلَا يُحِيطُونَ
و فرا نرسند آفریدگان بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر آنچه او خواهد که آن عالم گردند
و بدانند وَسِعَ فرا رسیده است كُرْسِيُّهُ کرسی او و کرسی عبارتست و گویند که مراد بکرسی علم است یعنی فرا رسیده است
علم او السَّمَاوَاتِ همه آسمانها و آنچه در آنهاست وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه در آنست و قول اول از ابی جعفر و ابی
عبدالله علیهما السلام مرویست و از عطا نقل است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که همه آسمانها و زمین نسبت بکرسی مانند
حلقه است در بیابان او وَلَا يَئُودُهُ و در رنج نیفکند او را و بر او گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمان و زمین
وَهُوَ الْعَلِيُّ و او برتر از حد وهم است و متعالی از اشکال و اشباه الْعَظِيمُ بزرگتر از وهم است و در صفات
بزرگواری و چون این آیت شریفه مشتمل است بر اصول اسلام از توحید و عدل و علم و حیوة و اراده و غیر آن از جهت فضایل
بسیار و فضایل بیشمار در او مندرج است و مثوبات کثیره بر تلاوت آن مترتب و چنان اینکه در وجه تفصیل در مجمع
البیان مذکور است و در این مختصر بحدیثی چند در باب مثوبات و خواص آن اکتفا میرود از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که هر که دو آیت بخواند در وقت شبانگاه حق تعالی او را از جمیع بلاها و آفتها
نگاه دارد تا بوقت شبانگاه و آن یکی آیة الکرسی است و دیگر اول سوره حم تا الیه المصیر و نیز فرمود که آیة الکرسی را در هیچ
خانه نخوانند مگر که شیاطین تا سی روز از آن خانه دور شوند و تا چهل روز هیچ ساحری با اهل آن خانه اثر نکند بعد از آن
خطاب با امیرالمؤمنین صلوات علیه کرده فرمود که ای علی تعلیم ده این آیه را بفرزندان خود و چاکران و اهل خود و همسایه
های خود حق تعالی هیچ آیتی بزرگتر از این آیت فرو نفرستاده و نیز فرمود که عظیمترین آیتی که در کلام مجید واقع شده آیة الکرسی
است هر که آنرا بخواند حق تعالی دو فرشته بوی فرستد تا نامهای نیکوی ویرا در نامه اعمال او بنویسند و بدیهای ویرا
او محو کنند تا روز دیگر از آن وقت که آیة الکرسی خوانده و هر که در عقب هر نماز فریضه آنرا بخواند منع نمیکند او را از دخول بهشت
بجز مرگ فی الحال بهشت رود و هر که در محل رفتن بجامه خواب آیة الکرسی بخواند حق تعالی او را از همه آفتها و بلاها
ایمن گرداند و همچنین همسایه او را و همسایه همسایه او را از بلاها ایمن سازد و نیز فرمود که بهترین سوره های قرآن سوره

البقره است و بهترین آیتهای سورة البقره آیة الکرسی است و جابر انصاری روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه هفت آسمان دریده شوند تا الکرسی حق تعالی بلطف و رحمت خود در خواننده آن نظر
فرماید و گناهان او را بیامرزد و بعد از آن فرشته باد فرستد تا عملهای نیک او در نویسند و گردارهای بد او را محو کنند تا روز
دیگر بهمین ساعت که آیة الکرسی خوانده باشد و هر مؤمنی که آیة الکرسی خوانده باشد و ثواب او را باهل گورستان بخشیده حق تعالی در قبر
او و در قبر هر مؤمنی که از مشرق تا بمغرب مرده باشد داخل سازد و قبرهای ایشان از پر نور [illegible] گرداند و قبور ایشانرا فراخ و گشاده گرداند
و از برای هر مؤمنی که مرده باشد درجه بلند گرداند و برای خواننده آن شفاعت هم کرامت فرماید و بعد هر حرفی از آیت الکرسی
الکرسی فرشته را بیافریند که برای او تسبیح کنند تا روز قیامت و نیز فرموده که آیت الکرسی عظیم ترین آیات قرآنست و از زبان آنست
که خدای را تسبیح و تقدیس میکنند نزد یکپایه عرش و نیز از آنحضرت منقولست که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه حق
نجات خود مقصدی نبض روح او شود و چنان باشد که با پیغمبران جهاد کرده باشد در راه خدای و شهید شده و عبد الله گفت
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آیة الکرسی عظیم تر است از هر چیزی که حق تعالی آفریده و امام جعفر فرموده که چون آیة الکرسی
فرود آمد سید عالم فرمود که آیتی فرود آمده از گنج عرش و هر بتی که در مشرق و مغرب بود بر روی در افتاد و ابلیس بترسید
و قوم خود را گفت که امشب حادثه عظیم واقع شده من بروم و در مشرق و مغرب بگردم و ببینم که چه حادثه واقع شده پس در همه
عالم بگشت تا بمدینه رسید و مردی را گفت که دوش چه حادثه افتاده و کدام امر نازل گشته گفت حضرت رسالت پناه ما را
خبر داد که آیتی عظیم الشان که از گنجهای عرش خدا نزول یافته و از هیبت آن بتهای عالم بر روی افتادند ابلیس نزدیک
قوم خود آمد و خبر داد همه غمگین شدند و نیز از آنحضرت منقولست که هر که آیت الکرسی بخواند در وقت بیرون آمدن از خانه حق
تعالی هزار فرشته را بفرستد تا برای او استغفار کنند و چون بخانه باز آید و بخواند تنگدستی و درویشی از وی ببرد و نیز فرموده که
آیة الکرسی بخواه و کلید است در هر کار [illegible] و برکت و از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت است که هر که یکبار آیة الکرسی بخواند
حق تعالی هزار مکروه از مکروهات دنیا از وی بگرداند و هزار مکروه از مکاره آخرت از وی دور گرداند که کمترین مکاره دنیا
درویشی باشد و کمترین مکروهات آخرت عذاب قبر و نیز در نقل آمده که هر که مداومت کند بر قرائت آیة الکرسی بعد از هر فریضه
از فقر و درویشی در امان باشد و بخلایق محتاج نباشد و حق تعالی از فضل و کرم خود مال بسیار روزی دهد و روزی او فراخ
گردد و از جائی روزی رساند که در خیال و گمان نگذشته باشد و هر که در صبح و شام بخواند از شر دزد و حرامی ایمن گردد و
در امان حق تعالی باشد و از عذاب آتش دوزخ محفوظ ماند و اسباب و اشیاء او از سوختن ایمن گردد و از خواب [illegible]
دیدن و از خوف ترسیدن ایمن شود و از آفت جنبندگان زمین چون مار و عقرب و غیر آن محفوظ باشد و از همه آفتها
و بلیات ایمن شود و جن و انس ضرر باو نتوانند رسانید و اگر آنرا نوشته در مزارع دفن کنند از دزد و نقصان محفوظ
ماند و برکت عظیم در آن پیدا آید و اگر در دستار [illegible] دکان دفن کنند رواج و نفع بسیار دهد و اگر در دستار خانه نهند
دزد در آن خانه نرود و اگر در خواب بخواند [illegible] از موت منزل خود را در بهشت ببیند عبد الله بن عون روایت کند که شب در آ

و دوم که قیامت ظاهر شده و هول و هیبت در دلها نشسته و خلایق را در صف [illegible] ایستاده اند و [illegible] و بموقف عرصات
حاضر گردند و حساب کرده [illegible] اهل بهشت بروند چون در بهشت در آیم فقراء را [illegible] عرض کرده و از جمال [illegible] حیران بماندم
و مرا گفتند درهای [illegible] بشمار چون شمردم پنجاه و دو بود پس گفتند خانهای ایشان بشمار صد و هفتاد و پنج خانه بود و مرا گفتند این همه
از تست من از شادی آن از خواب بیدار شدم و خدا را شکر کردم و بعد از صبح نزد محمد بن سیرین رفتم که در تعبیر خواب
کامل بود و این خواب را باوی گفتم گفت چنان می نماید که آیة الکرسی را بسیار میخوانی گفتم بلی تو از کجا دانستی گفت از آنکه آیة
الکرسی پنجاه و کلمه است و صد و هفتاد و پنج حرف من چون این شنیدم از حفظ علم او و مهارت او در تعبیر و علم قرآن تعجب
کردم پس مرا گفت ای عبد الله هر کس که آیة الکرسی بسیار خواند سکرات مرگ بر او آسان گردد و چنان باقی خواص این حدیث
بکتب دیگر است والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب آورده اند که مردی از انصار که او را ابو الحصین گفتندی دو پسر
داشت [illegible] از شام بمدینه آمدند و پسران او را دین نصرانی ترغیب کردند و ترسا ساختند و با جماعت متوجه شام شدند
ابو الحصین بعد از این واقعه نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله کسی در عقب فرست و ایشانرا باز گردان
و بجبر فرمای که ایشانرا باسلام باز آرند حق تعالی این آیت فرستاد که لا اکراه فی الدین هیچ اکراه و اجبار نیست در قبول
دین اسلام یعنی اکراه یهود و نصاری و مجوس را باسلام نباید و نیست قد تبین الرشد بدرستیکه روشن شده است راه
راست من الغی از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز است به دلیلهای روشن ثابت گشته که ایمان راه بهشت است که موجب
سعادت ابدی و کفر گمراهی است که [illegible] شده است [illegible] چون این معنی بر هیچ احدی پوشیده نیست پس [illegible]
خود مبادرت خواهند کرد بایمان و بجهت طلب رسیدن بفلاح و نجات احتیاج نخواهند داشت باکراه و اجبار گویند که این آیت
منسوخ است با مر کتاب بلکه عام است و منسوخ شده بآیه جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم فمن یکفر بالطاغوت
پس هر که کافر گردد بشیطان یا بتان و هر چه از او پرستش میکنند غیر از خدای چون اشجار و احجار و حیوانات و ملائکه و یا هر که گردد [illegible]
مخالف دین خدا است و یؤمن بالله و بگرود بخدای یعنی بتوحید او و تصدیق نماید به رسولان او فقد استمسک پس بتحقیق که
زده بالعروة الوثقی به بند محکم که مرتبط نشد دست او بری لا انفصام لها که هیچ انقطاع نباشد آنرا مراد تمسک است بحق
بطریق نظر صحیح که آن ایمانست و جهت احکام [illegible] که هیچ گسستن [illegible] نشده باشد [illegible] بند محکم منقطع نشود و بجا و هلاکت نمی افتد همچنین
کسی که بایمان تمسک جسته باو ضلالت نمی افتد والله سمیع و خدای شنو است قول کسی را که متوسل بعروة الوثقی ایمان شده
علیم و دانا است بنیت خالص الله ولی الذین آمنوا خدای دوست و یار کسانیست که گرویده اند بوحدانیت وی و [illegible]
گرد و جمیع اوامر و نواهی او را و مشوق کار است [illegible] در راه نمودن بصراط مستقیم که موصلست بجنات النعیم یخرجهم بیرون
می آورد ایشانرا بهدایت و توفیق من الظلمات از تاریکیهای کفر و ضلالت و اتباع هوا و [illegible] الی النور
روشنی ایمان که هدایت بایمان والذین کفروا و آنکسانی که [illegible] بطریق واضح [illegible] کافر شدند اولیاؤهم
الطاغوت دوستان ایشان شیاطین اند و سایر اهل الضلال [illegible] یخرجونهم بیرون می آرند ایشان شیاطین یعنی [illegible]

کافرانرا من النور از روشنی ایمان الی الظلمات بسوی تاریکیهای کفر اولئك آن کافران با شیاطین خود اصحاب
النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاوید ماندگانند بعد از آن بجهت تسلی
خاطر خطیر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ذکر قصه ابراهیم و نمرود میفرماید بقوله الم تر آیا ندیدی بر وجه تعجب و نظر
بعین نظر نکردی الی الذی بسوی آنکسی که از روی عنا حاج ابراهیم حجت جست و مخاصمت کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدای
او و وحدانیت پروردگار وی این مجادلت خبر بجهت ان آتاه الله الملك بجهت غرور او بود که داده بود خدای او را پادشاهی
یعنی مغرور شدن او بپادشاهی او را بر مجادلت و خصومت داشت اذ قال ابراهیم در وقتی که گفت او را ابراهیم ربی الذی
پروردگار من آنکسیست که از روی قدرت یحیی زنده میگرداند یعنی از عدم بوجود می آرد و یمیت و می میراند و از منزل حیات
بجای فنا می برد قال گفت نمرود در جواب او که انا احیی من زنده میکنم یعنی از قتل و امیت و می میرانم بقتل پس
زندانی که واجب القتل بود طلب کرد و او را آزاد کرد و دیگری را گفت اینک مرده زنده کردم و دیگری را بی گناه بود بقتل رسانید
و گفت اینک زنده را میرانیدم اعتقاد آن مرد طاغی آن بود که زنده گردانیدن بعفو است و میرانیدن بقتل و ندانست که میرانیدن و
زنده گردانیدن فعل خدایست که آن آفریننده موت و حیاتست در حضور مجلس تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم بجهت روشن تر انتقال نمود
قال ابراهیم گفت ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای یاتی بالشمس می آرد آفتاب را هر روز من المشرق
از آفاق شرقی که محل طلوع است فأت بها پس بیار تو آنرا من المغرب از جانب غربی که موضع فرو رفتن آفتابست
فبهت الذی کفر پس مبهوت گشت و حیران گشت آنکس که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت و نتوانست که در برابر
کلام ابراهیم سخن کند والله لا یهدی و خدای راه ننماید بطریق حجت آوردن القوم الظالمین گروه ستمکاران را
او کالذی یا ندیدی بدیده بصیرت مثل آنکس را که او مر علی قریة بگذشت بر دیهی و او عزیر بود و ازین کس عزیر خواست
که توریت را حفظ داشت و انرا کار بر و اشراف بود و هی خاویة در حالتی که آن ده افتاده بود علی عروشها
بر سقفهای خود یعنی خراب و پاره … کرده و پاره … و خشت چون خرابی بیت المقدس را بدید و مرده های آنرا
مشاهده کرد از روی تعجب نه بر وجه انکار قال گفت انی یحیی چگونه و بر چه وجه زنده کند هذه الله این ده را
خدای یعنی چگونه اهل آنرا زنده سازد بعد موتها بعد از مردن اهل آن فاماته الله پس بمیرانید او را حق تعالی
مائة عام صد سال و خر او نیز بمرد و تا مدت صد سال ورا و خر او را همچنان مرده بگذاشت ثم بعثه بعد از آن
زنده کرد او را و خر او را بهمان صورت و شکل که اول بوده و گویند که او را بهنگام چاشت بمیرانید و در آخر روز که زنده شد هنوز
آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم خود مالید قال گفت او را که
اینجا کم لبثت چند وقت درنگ کردی قال گفت عزیر لبثت یوما درنگ کرده ام اینجا روزی و چون بنگریست
دید که هنوز آفتاب بود گفت او بعض یوم بلکه درنگ کرده ام پاره از روز قال گفت آن فرشته نه چنانست
که تو گمان برده بل لبثت بلکه درنگ کرده اینجا مائة عام صد سال یعنی درین صد سال مرده بودی عزیر درنگریست او …

الی طعامك

آن موضع را بر طرزی دیگر یافت تعجب او زیاده شد دیگر باره آن فرشته او را گفت فانظر پس نگاه کن الی طعامك
بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی و شرابك و بنگر بشراب خود یعنی بشیره انگور که در … ریخته بودی
لم یتسنه که هیچ متغیر نشده و بحال خود … وانظر الی حمارك و بنگر در نگر بسوی دراز گوش خود که همین استخوان
مانده و باقی اجزای آن متفرق گشته ولنجعلك و ما این کار کردیم یعنی ترا و مرکب ترا بعد از مرگ بعد صد سال زنده
گردانیدیم تا بگردانیم ترا آیة نشانه للناس برای مردمانی که در حشر ابدان شک دارند وانظر الی العظام
و نظر کن بسوی استخوانهای دراز گوش خود تا ببینی که بقدرت کامله کیف ننشزها چگونه آنرا یعنی بر بالای یعنی
مرکب … و از زمین بر داشته بر بالای یکدیگر وصل میکنیم … ثم نکسوها پس میپوشانیم این استخوانهارا
لحما گوشتی … پراکنده و اجزای متفرق گشته جمع شود بقدرت کامله
… اجزای آن دراز گوش مجتمع شده و صورت بدن دراز گوش ظاهر گشت و جان … در آمد … زنده شد و برجست و بانگ
زدن گرفت فلما تبین له پس آن هنگام که روشن شد عزیر را آثار نشانهای قدرت حق تعالی در زنده کردن مردگان
معاینه و آنرا بعین مشاهده کرد قال گفت اعلم میدانم حال العیان چنانکه دانسته بودم قبل این باستدلال و بیان ان الله
علی کل شیء قدیر … از ابن عباس مرویست که چون عزیر
بر دراز گوش خود نشست و بمحله خود مراجعت کرد و دیوارهای خانه را بر خلاف عادت دید پس بر سرای خود آمد و در …
در خانه او کنیزی بود که در حین رفتن او بیست ساله بود و در حین معاودت او صد و بیست ساله شده بود و نابینا شده او را …
… و گفت کیست … جواب داد که این سرای عزیر است گفت آری و بگریست و گفت ای مرد تو چه کسی که عزیر را
یاد میکنی صد سال است که گم شده و او را کسی نام نمی برد گفت منم عزیر حق تعالی مرا صد سال بمیرانید اکنون مرا زنده گردانید بهمان شکل
که اول بودم … گفت علامتی درین باب بمن بنما تا صدق قول تو برمن روشن گردد عزیر دعا کرد هر دو چشم او روشن
شد چون چشم بگشاد و حیات و صفات عزیر را بدید بشناخت و گفت گواهی میدهم که تو عزیری پس بنزد بنی اسرائیل آمد
و ایشانرا ازین صورت خبر داد ایشان تعجب کردند … عزیر آمدند پس پسرش که صد و هیجده ساله شده بود
… گفت عزیر را خالی بود … چون ستاره و درخشان آنرا … عزیر جامه بر داشت چون خال را بدید
لازم شد که پدر اوست بنی اسرائیل گفتند که وقتی که بخت نصر همه توریت جمع کرد و بسوخت و هیچ نخواند آن … حق تعالی …
… عزیر … و گفت این را چاشتهام چون بازخورد توریت تمام حفظ او شده بود حق تعالی …
… او را … گردانیده بود و اکنون در میان ما یک توریت مانده است که یکی از پدران ما آنرا از بخت نصر پنهان کرده بود اگر
تو عزیری توریت را از ظهر قلب بخوان تا ما آنرا با این توریت مطابق سازیم اگر موافق باشد تو عزیر باشی و چون …
… زیاده و کم نگشت پس همه دانستند که او عزیر است از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که وقتی که عزیر از میان قوم
… بیرون رفت پنجاه ساله بود و زن او حامله بود و چون حق تعالی او را زنده ساخت و باهل خود مراجعت کرد پسرش صد ساله …

بود و خروس پنجاه ساله و نیز جهت اظهار قدرت کامل خود میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و وقتی که گفت ابراهیم رَبِّ أَرِنِي
ای پروردگار من بنما مرا كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى چگونه زنده میگردانی مردگان را قَالَ گفت خدای تعالی أَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو
ایمان نیاوردهای که مرده را زنده میکنم و قادر بر اعاده مردگانم حق تعالی با آنکه عالم بود که ابراهیم مؤمن است بآن اما جهت
ادای کلام گفت تا بجواب و سؤال سامعان غرض او معلوم کنند و جواب وافی بود که قَالَ بَلَى گفت آری ایمان دارم و بکمال
قدرت تو گرویدهام وَلَٰكِنْ و لیکن این سؤال کردم لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي تا آرام و ساکن شود دل من بمعاینه این حال
آرزو دارم [illegible] آن مبنی علم الیقین و عین الیقین جمع شود و معاینه آن موجب مزید انکشاف گردد قَالَ
گفت خدای تعالی که اگر چنین است و معاینه این حال آرزو داری فَخُذْ پس فرا گیر أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان را
و آن کبوتر بود و خروس و زاغ و طاوس فَصُرْهُنَّ پس میل ده و ضم کن إِلَيْكَ بسوی خود یعنی همه را بدست گیر و در صورت
و شکل ایشان نیکو تامل کن و نشانهای هر یک را نیک نظر کن تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردد و بعد از آنکه ایشان را
پاره پاره کرده باشی مجتمع ساز اجزای بدن ایشان را و سرهای ایشان را بدست خود نگاه دار ثُمَّ اجْعَلْ بعد از آن بنه
عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی که ممکن باشد که بر توانی نهاد مِنْهُنَّ از آن مرغان در هم کوفته و مخلوط ساخته جُزْءًا
پاره ای را ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا باذن خدای اجابت نموده يَأْتِينَكَ بیایند
بسوی تو و پیوسته باشند سَعْيًا شتافتنی در آمدن یا پریدن وَاعْلَمْ و بدان بر وجه معاینه أَنَّ اللَّهَ که خدای تعالی
عَزِيزٌ غالب است و عاجز نیست از آنچه اراده کند حَكِيمٌ محکم کار است در هر چه میسازد القصه ابراهیم علیه السلام مرغان را
بکشت و همه اجزای ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر بیامیخت و گفته اند در هاون بکوفت و منقسم ساخته بر چهار کوه نهاد و سرهای
ایشان را بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بیائید بجانب سرهای خود پس بفرمان
خدای اجزای هر یک از دیگری جدا شد و با یکدیگر پیوسته شد و بدنهای ایشان درست شد و بر زمین دویدند و آورده اند
که ابراهیم جهت امتحان سر مرغی پیش مرغ دیگر نهاد تن از دور رمید و چون بر بدن خود نشان نهاد بهم پیوسته شدند
و بپریدند و دویدن گرفتند و چون حق تعالی درین آیات ذکر توحید خود فرموده و بیان معجزات داله بر صدق انبیا بعد از
آن ترغیب بندگان بر معاونت بر جهاد با اهل شرک که منکر توحید و رسول اند فرمود که مَثَلُ الَّذِينَ مثل نفقه کردن
کسانی که بی شائبه غرض دنیوی يُنْفِقُونَ صرف می نمایند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
بر غازیان و مجاهدان دین یا در همه ابواب خیر و این قول اکثر است و منقول از ابی عبدالله علیه السلام است که نفقه کردن این
منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ چون دانه ایست که افکنده باشند در زیر زمین أَنْبَتَتْ برویاند آن دانه سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه را
باین نوع که هفت شاخ از اصل او بیرون آمده بر هر شاخی خوشه بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را
هفتصد حاصل شده باشد وَاللَّهُ يُضَاعِفُ و خدای زیاده میگرداند این هفتصد را بهفت هزار و بیشتر لِمَنْ يَشَاءُ برای کسی که
خواهد از نفقه کنندگان بفضل و رحمت بر وجه حکمت و مصلحت خود وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشش است که یکی را بهفتصد زیاده

رسیده و تنگ نشود در ادای تفضیل نماید عَلِيمٌ و داناست بر نیات منفقان و قدر انفاقات ایشان از [illegible]
که در دنیا یکی را تا هفتصد میدهد و در آخرت یکی را دو هزار و در خبر صحیح آمده که روزی امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام
در حجره فاطمه علیها السلام در آمد و او را دید که امام حسن و امام حسین را می خواباند و ایشان از غایت گرسنگی بخواب نمیروند فاطمه گفت
یابن عم اینها بجهت گرسنگی نمیخوابند و سه روز است که طعام نخورده اند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب از خانه بیرون آمد
و نزد عبدالرحمن بن عوف رفت تا یک دینار قرض کند عبدالرحمن کیسه زر که در او صد دینار سرخ بود بیرون آورد و گفت
این را از من برسم هدیه قبول فرما آن حضرت گفت هرگز نستانم و قبول نکنم چه از پیغمبر خدا شنیدم که دست دهنده
از گیرنده بهتر بود و من نمیخواهم که کسی را بر من دستی و منتی بود و لیکن یک دینار قرض بمن ده که رسول صلی الله علیه و آله وسلم
فرموده که ثواب این ده است و ثواب قرض هجده پس یک دینار از او قرض کرد و متوجه بازار شد تا از برای اولاد و امجاد
چیزی خرد مقداد اسود را دید که بر سر راه نشسته گفت ای مقداد درین هوای چنین گرم از خانه بیرون آمده و چنین متفکر نشسته
گفت چهار روز است که طعام بوجود من نرفته نزدیک بهلاک رسیده ام و بی طاقت شده از منزل بیرون آمده ام تا باشد
که چیزی بهم رسد که بآن سد رمق من شود امیرالمؤمنین علیه السلام آن یک دینار به او داد و گفت تو بدین سزاوارتری از ما که
ما سه روز است که طعام نخورده ایم و تو چهار روز مقداد از او بستد و امیرالمؤمنین بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و از حق تعالی
این آیت در شان او نازل گشت که وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ یعنی با آنکه خود در نهایت احتیاج و فاقه اند
غیر خود را بر خود اختیار میکنند و روز دیگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر در مسجد نشسته بود دید که اعرابی بر ناقه نشسته نزد وی آمد و کیسه زر
باو داد و گفت این را بستان که از آن تست و فی الحال ناپیدا شد حضرت آن را برداشت و نزد حضرت رسول آمد و صورت واقعه
بیان فرمود رسول صلی الله علیه و آله وسلم کیسه را بگشاد و در آنجا هفتصد دینار زر سرخ بود و فرمود که یا علی آن اعرابی را شناختی
گفت نه یا رسول الله فرمود که آن جبرئیل بود و حق تعالی او را امر کرد تا گنجی از گنجهای زمین برداشت و بتو داد و در عوض آن یک دینار
که بمقداد دادی و این عوض دنیا بود که بتو داد و در آخرت بعوض آن چندان نعمت بتو دهد که هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش
نشنیده باشد و در خاطر هیچکس نگذشته باشد امیرالمؤمنین فرمود که صدق الله جلت عظمته حیث قال الذین ینفقون الایه لیکن آن
یک دینار بعبدالرحمن عوف فرمود دادند و باقی بر اهل بیت و فقرای مهاجر و انصار نفقه فرمود الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنانکه نفقه
میکنند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد یا سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی آرند مَا
أَنْفَقُوا آنچه را که نفقه میکنند مَنًّا منتی یعنی در صدقه دادن منت بر کسی ننهند وَلَا أَذًى و نه آزاری یعنی در روی فقرا
و آن صدقه را زیان نسازند بقول درشت و فعل ناپسند و روی ترش کردن و اظهار کراهت کردن لَهُمْ مر ایشان راست أَجْرُهُمْ
مزد صدقه ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نیست مر ایشان را از کم شدن مزد
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب و روایت است از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که منت منهید در
صدقه که با منت نهنده در صدقه حق تعالی سخن نکند و نظر رحمت بر او نکند و او را پاکیزه نگرداند و از جمله منت نهادن خدم داشتن [illegible]

و دعا است از فقیر متصدق علیه و لهذا حضرت عزت در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در حینی که
تصدق کردند بمسکین و یتیم و اسیر بر سبیل حکایت از قول ایشان خبر میدهد لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و بعد از آن بجهت
تاکید این معنی میفرماید که قول معروف سخن نیکو مر درویش را یعنی رد درویش بقول جمیل و مغفرة و در گذشتن
از درشتی سخن با سایل و عفو کردن از الحاح و ابرام خیر بهتر است من صدقة از صدقه کردن با سایل یتبعها
از پی در آید آن را اذی رنجی و آزاری از سرزنش و غیر آن زیرا که صاحب این صدقه محروم است از ثنای جمیل در دنیا و از
اجر جزیل در عقبی و قول معروف و عفو از مستحق موجب ثنای دنیوی و اجر اخروی است والله غنی و خدای بی نیاز است از
صدقه ایشان که امتنان نمایند و منت نهند و آزار حلیم بردبار که تعجیل نکند در عقوبت منت و آزار رسانند و در خبر آمده است
که امیر المؤمنین علی علیه السلام و خضر علیهما السلام بهم رسیدند امیر المؤمنین خضر را گفت که سخنی از حکمت بگوی تا از آن فایده گیرم گفت چه نیکوست
شفقت و مرحمت توانگران بر درویشان بجهت رغبت در ثواب خدای امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که دانی نیکوتر از این چه باشد
گفت نه فرمود که نیکوتر از این تکبر و استغنا درویشانست بر توانگران بجهت اعتماد بر خدای و منت نکشیدن از ایشان و بعد از منع
دادن از منع منت و اذی بتصریح میفرماید بنهی از آن بقوله یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لا تبطلوا
باطل مکنید و تباه مسازید صدقاتکم مزد صدقه های خود را بالمن بمنت نهادن بر درویش چه این منافی قربت پس
ثواب بر آن مترتب نشود والاذی و بدیگر منت و ناسزا و دیگر داشتن صدقه های خود را بایذا یعنی برنج رسانیدن به درویشان
چه این نیز منافی اخلاص است و عدم ترتب ثواب بر آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که اگر قدرت ندارید که بمال
مردمان را یاری نمایید و ایشان را از تنگی معیشت بیرون آرید باری بخوش خلقی با ایشان سلوک کنید و چون منت و اذی منافی اخلاص
است از جهت آن را بریا تشبیه میفرماید که منافی قربت و اخلاص است و میگوید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید کالذی
مانند باطل کردن آن کسی که از طریق اخلاص در گذشته و بتهمت نفاق متهم گشته ینفق ماله نفقه میکند سال بسال مال خود را
رئاء الناس برای نمودن بمردمان نه برای رضای یزدان و لا یؤمن و نمیگرود بالله و الیوم الآخر بخدای و بروز
قیامت که اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای آن دادی نه برای ریا و اگر بقیامت اعتقاد داشتی صدقه برای زاد خود دادی
فمثله پس نمودار این ریاکار منافق کمثل صفوان همچو نمودار سنگ خاره و الماس است که علیه تراب بر آن سنگ
خاک خشک است فاصابه پس رسیده باشد بدان سنگ وابل باران بزرگ قطره فترکه پس بگذاشته باشد
آن خاک را ازو و بگذشته باشد آن را صلدا سنگ خالی پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق است و خاک بر آن سنگ
مثل نفقهای او که بریا کرده و چون قطرات باران عذاب از سحاب عتاب ربانی ریزان گردد آثار آن نفقها مرتفع شده
سنگی بی حاصل بماند و تمامی اعمال او باطل باشد همین حال دارد لا یقدرون قادر نباشند این نفقه کنندگان ریاکار علی شیء
بر ثواب چیزی مما کسبوا از آنچه کسب کرده باشند یعنی تصدق کرده باشند بریا و اراده آنست که بان صدقه منتفع
نشوند و بر آن ثواب نیابند در روز قیامت والله لا یهدی و خدای راه ننماید بحجت و رشاد القوم الکافرین

کر

کرده و اگر دیده که از این لطف ننماید مثل آن بروجه اجبار تا بکره او کسب طاعت کنند چه این منافی حکمت است ابن عباس
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که روز قیامت حق تعالی ندا کند که من قبل [illegible] منکم
سرداری را که با غرضی از اغراض دنیا آمیخته شده باشد و از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مرویست که حضرت
عزت فرمود که هر که عملی کند برای آن که غیر مرا در آن شریک سازد من آن را واگذارم برای شریک و مثل الذین
و مثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص ینفقون اموالهم انفاق میکنند مالهای خود را بدرویشان ابتغاء مرضات
الله برای طلب رضای خدای و تثبیتا من انفسهم و بجهت ثابت گردانیدن بعضی از نفسهای خود را برایمان
چه مال شقیق روح است پس هر که بذل مال خود کند برای خدا تثبیت بعضی از نفس خود کرده و هر که بذل مال و روح خود کند
تثبیت همه نفس کرده و گویند که مراد به تثبیت تصدیق نفس است باسلام و تحقیق جزا یعنی بجهت تصدیق ایشان باسلام و قوت
یقین و بصیرت بان و محقق دانستن جزا و پاداش صادر شدن این انفاق از نفسهای ایشان و مثل نفقه این جماعت در نمو
کمثل جنة مانند بوستانی است که واقع شده باشد بربوة بر پشته بلند تا آب آفتاب تر و تر بوی رسد
و بادهای خنک بر درختان او بیشتر وزد و به ابر نزدیکتر باشد و از آفت ارض دورتر و بجهت این میوه آن در حسن
منظر و نمود مرتب کمال باشد و این بستان بر میوه وابل باران بزرگ قطره فآتت پس بدهد و بیاورد اکلها
میوه خود ضعفین دو برابر باشد یعنی در یکسال چندان میوه بدهد که زمینهای دیگر در دو سال دهند فان لم یصبها پس اگر نرسد
بان باغ وابل باران درشت قطره فطل پس بدو رسد باران ضعیف که انقدر نیز کافی است از برای رویانیدن
آن پس مراد آنست که نفقات ایشان مثمر است پاکیزه و بالنمو است نزد خدای و بهیچ حال ضایع نمیشود و اگر چه متفاوت باشد در کم و بیش
باعتبار آنچه تقسیم شود باو از زیادتی مثوبت بسبیل تفضیل و مکافات مثوبت نفقه بر طریق عدل والله بما تعملون و خدای
بآنچه شما میکنید بروجه اخلاص یا از روی ریا بصیر بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد باز در رشته کلام رجوع بجانب ریا
کار گشته [illegible] میفرماید که ایود احدکم آیا دوست میدارد یکی از شما مراد انکار است یعنی دوست نمیدارد یکی از شما
ان تکون له انکه باشد مر او را جنة من نخیل بوستانی از درختان خرما و اعناب و انگور یعنی باغی
مشتمل بر این اشجار تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر درختان آن جویهای آب که مراکب را باشد که صاحب
باغ است فیها مر او را در آن بوستان من کل الثمرات از همه انواع میوه ها غیر خرما و انگور و اصابه الکبر
و حال آنکه رسیده باشد آن صاحب باغ را پیری و بزرگ سالی و از همه کارها باز مانده و محتاج گشته باشد
و له ذریة ضعفاء و مر او را باشد در این پیری فرزندان ضعفا که خورد و ناتوان باشند و قادر بر کسب
نباشند و معیشت او و همه فرزندان او همین بوستان باشد فاصابها اعصار پس برسد بدین بوستان
پر میوه گرد بادی سخت فیه نار که در آن آتشی باشد و همچنین باد را سموم گویند فاحترقت پس بسوزد بسبب آن
سموم و صاحب باغ متحیر شده و محروم شود و در کار خود فرو ماند غرض تمثیل حال کسی است که افعال نیکو کرده باشد

و او را بر پا و باید که بسبب طول آن آمیخته باشد که کسی که باغی پر از میوه داشته باشد که سبب معیشت او و عیال باغ باشد
پس سموم بر آن وزد و همه را بسوزاند و هیچ نفع بر آن مترتب نباید یعنی همچنانکه آن باغ با وجود احتیاج
بآن زوال پذیر شود و صاحب آن بر فوت آن حسرت خورد کذلک همچنین مثالی که در باب صدقه
جدا کرده شد یبین الله بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را
تا باید که شما در آن تفکر کنید و از آن عبرت گیرید و در عبادت و عمل نیکو خود را بر ریا سازید یا ایها
الذین آمنوا ای گروه گروندگان انفقوا نفقه کنید در راه خدای من طیبات ما کسبتم از پاکیزهای آنچه کسب کرده اید
یعنی از حلال نه حرام ومما اخرجنا لکم و از آنچه بیرون آوردیم برای شما من الارض از زمین از غلات
و میوه‌ها که زکوة در آن واجب باشد و از معادن که خمس در آن فرض شده آورده‌اند که اغنیای انصار بوقت رسیدن
خرما آنچه رسیده‌تر و گزیده‌تر بودی بمسجد پیغمبر آورده در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین از آن تناول کردندی روزی
یکی از مالداران دنیا و صد صاع خرما از آن متاع که هیچ قیمتی نرزید آورده و در میان خرماهای نیکو ریخت و کالای خبیث
خود را بآن نفقه‌های پاکیزه بر آمیخت حق تعالی از این نهی فرمود که ولا تیمموا الخبیث قصد مکنید بچیزی فاسد و ناخوش که
منه تنفقون از آن نفقه کنید ولستم و حال آنکه نیستید شما بآخذیه فراگیرنده چنان چیز را اگر بشما دهند در
حقوق الا ان تغمضوا مگر آنکه فرو خوابانید فیه در گرفتن آن بجهت کراهت از خوردن آن پس آنچه بخود نپسندید
بدیگران مپسندید واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی غنی بی نیاز است از کسی که تصدق کند بمال خبیث
و فاضل حمید ستاینده که صدقه از مال پاکیزه دهنده قبول کند و در حدیث آمده که حق تعالی پاک و پاکیزه است جز پاک
و پاکیزه قبول نکند الشیطان دیو سرکش که ابلیس است یعدکم الفقر وعده میکند شما را بفقر و احتیاج یعنی در وقت
اراده انفاق شما را از درویشی میترساند تا از آن باز ایستید ویأمرکم بالفحشاء و میفرماید شما را بخصلت زشت که
بخل و امساک است والله یعدکم و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مغفرة منه آمرزش گناهان شما را از
جانب خود وفضلا و افزونی روزی در دنیا بعوض صدقه و یا مزید ثواب در عقبی والله واسع و خدای بسیار
فضلست بر نفقه کنندگان علیم داناست بنفقه دادن بر وجه اخلاص تبعیت شیطان عین شقاوتست و تبعیت رحمان
عین سعادت یؤتی الحکمة میدهد خدای حکمت را که آن علمیست که بآن میان القای رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز توان
کرد من یشاء هر کرا میخواهد از کسانی که طالب ارشاد شده‌اند و این بوسیله اتباع شریعت نبوی است و یا مراد بحکمت
علمست و انعام عمل بآن بر اندکه چیزی بایکدیگر و یکی بایده‌اند و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که مراد بحکمت در این آیت
علم قرآنست و قضای این قول شامل هر دو قول و لیست و در حدیث نبوی صادر شده که آنحضرت فرموده که حق تعالی
بمن عطا فرموده از حکمت قرآن را هیچ خانه نباشد که در وی چیزی از حکمت نباشد مگر که خراب و ویران باشد پس تفقیه شوید و تعلیم
گیرید و نادان ممیرید ومن یؤت الحکمة و هر کرا داده شد حکمت را که علم و بینش فقد اوتی پس بدرستی که داده شده‌اند او را خیرا کثیرا

ریاکار نیز روز قیامت که محل حاجت و احتیاج است از [illegible] عمل خود بی بهره [illegible]

لعلکم تتفکرون

نیکوئی بسیار چه او جامع خیر دنیا و عقبی است و چون حق تعالی متاع دنیا را اندک خوانده که قل متاع الدنیا قلیل و دانش را
بسیاری خیر وصف کرده که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم را باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و از خدمت ایشان را
بر جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده‌اند و ایشان را متاع قلیل وما یذکر و پند پذیر نشوند بآنچه مذکور شد
از آیات روشن و موعظهای حسن الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول خالص از متابعت هوا و هوس وما
انفقتم و آنچه صرف کردید ای مومنان من نفقة از نفقه اندک یا بسیار بسر و علانیه بطریق فرض یا تصدق بر وجه
اخلاص یا ریا و در طاعت یا معصیت او نذرتم یا بر خود واجب و لازم گردانیده اید من نذر از نذرها معین یا غیر معین
در طاعت یا در معصیت فان الله پس بدرستی که خدای یعلمه میداند او را به نیک و بد و حلال و حرام آن عالم است
و بر وفق آن جزا خواهد داد وما للظالمین و نیست ستمکاران را یعنی کسانی را که نفقه کنند در معاصی و ریا یا نذری
که در طاعت کرده‌اند و بوفا نرسانند من انصار هیچ یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد
ان تبدوا الصدقات اگر آشکارا کنید صدقه‌های خود را بوقت ادا کردن فنعما هی پس چیزی نیکو است آشکارا چه
کردن دیگران را رغبت میافکند و بر بخیلان لازم میشود دهانهای بیگانگان بآشنایی باز و متهم میکنند وان تخفوها
و اگر نهان دارید صدقات را وتؤتوها الفقراء در حالتی که دهید آنرا بدرویشان فهو خیر لکم
پس آن اخفا بهترست مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا دور میماند و درویش نیز از مذلت اظهار آن و از بلا محفوظ
میماند و علی بن ابراهیم از صادق علیه السلام روایت کرده که صدقه در فریضه مختص است بسنده و بها در سوره و چون زکوة
و خمس اظهار آن افضل است تا متهم نشوند بنادادن آن و مردمان با و اقتدا کنند در افعال و احمد از ابن عباس نیز
روایت که صدقه سر در سنت و نافله افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه و صدقه در فریضه علانیه آن افضل است از سر به بیست
و پنج درجه و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که صدقه نهانی غضب ربانی را می نشاند و دفع گناهان میکند چنانچه
که آب فرو می نشاند آتش را حاصلا که حق تعالی میفرماید که اگر صدقه دهید باخفا بهتر است از علانیه ویکفر عنکم
من سیئاتکم و در گذرانیم و بپوشانیم از شما بعضی گناهان شما را یعنی گناهانی که حقوق الناس نباشد والله بما
تعملون و خدای بآنچه میکنید از اظهار صدقه و اخفای آن خبیر داناست و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد لیس
علیک نیست بر تو واجب ای محمد هدیهم راه نمودن مردمان و ایشان را بر راه راست داشتن بلکه بر تو همین
دعوتست و امر بافعال حسنه مثل صدقه دادن بهترین مال را بی منت و آزار و فرمان نهی از اعمال قبیحه مانند
منت نهادن و اذیت رسانیدن در تصدق و چیز خبیث را بمساکین دادن و امثال آن ولکن الله و لیکن خدا
بعنایت و لطف و توفیق خود یهدی راه می نماید بایمان و افعال صالحه من یشاء هر کرا خواهد یعنی توفیق و لطف میفرماید
هر کرا شایسته آنست از کسانی که طالب هدایت‌اند و نظر کنند در آلاء و کسانی که جاحد و معاند و دیده بصیرت را از آن
بر بسته‌اند وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال یعنی از صدقات معروفه و مندوبه فلانفسکم پس برای نفعهای

شماست یعنی ثواب آن راجع بشماست پس چرا در انفاق منت می نهید و مال خبیث را میدهید وما تنفقون و نفقه نمیکنید
شما مومنان الا ابتغاء وجه الله مگر برای طلب ثواب خدای و خوشنودی وی وما تنفقوا من خیر و آنچه نفقه میکنید
از مال خود یوف الیکم جزای آن تمام میرسانند بسوی شما وانتم لا تظلمون و شما ستم دیده نشوید یعنی ثواب اعمال را چیزی
کم نکنند و صدقه آنکه بی منت و آزار باشد و از طیب اموال بود للفقراء مر درویشانراست یعنی مستحق آن درویشانند الذین
احصروا فی سبیل الله که باز داشته شده اند در راه خدای یعنی مشغول ایشان بجهاد یا بدوام طاعت ایشانرا باز داشته
از کسب معیشت لا یستطیعون نمی توانند بواسطه اشتغال بغزا یا بسیار طاعات ضربا سیر کردن فی الارض در زمین
برای طلب رزق و اینها درویشان مهاجر بودند قریب چهارصد کس چون عماره و ابن مسعود و مقداد و سلمان و امثال
ایشان که در مدینه منزلی و مکانی نداشتند که شب در آنجا بسر برند بلکه بیشتر ایشان در شب صفه مسجد پیغمبر بودی صلعم و بهذا
ایشانرا اصحاب صفه میگفتندی و در روز ملازم آنحضرت بودندی نه نظر التفات بر کسب انداخته و نه بسوال و طلب روزی
می پرداختند و از اینجهت یحسبهم الجاهل می پندارد ایشانرا کسی که نادان و بیخبر است از حال ایشان اغنیاء
توانگران من التعفف بجهت باز ایستادن از سوال و استغنا از خلق تعرفهم بسیماهم تو میشناسی ایشانرا ای محمد بسیماهم
بنشان و علامات ایشان که زردی رنگ و ضعف بدن و خمیدن پشت لا یسألون الناس سوال نمیکنند مردمانرا چیزی
نخواهند از ایشان الحافا در حالتی که الحاح و ابرام کنندگان باشند مراد عدم سوال است بالکلیه یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف
موید این است وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فان الله پس بدرستیکه
خدای به علیم بآن داناست و بر وفق آن جزا خواهد داد مرویست از ابن عباس که روزی رسول خدای صلعم بر اصحاب صفه
بگذشت و فقر و مسکنت ایشانرا بدید فرمود که هر که از امت من بدین صفت باشد که شما اید و بدان خورسند باشد فردای قیامت
در بهشت از رفیقان من باشد و در خبر است که درویشان در عرصات قیامت آیند چون فرشتگان ایشانرا گویند بحساب
آیید حساب شما کنند گویند مارا چیزی نبود تا حساب باز دهیم پس بیحساب ایشانرا به بهشت برند پیش از توانگران بپانصد سال
در اسباب نزول بعضی دیگر از تفاسیر موافق و مخالف مذکور است که روزی امیرالمومنین صلوات الله علیه را از متاع دنیا
چهار درم بیش نبود یکی را در شب تصدق نمود و یکی دیگر را در روز و یکی را در سر و یکی را در علانیه چون این عمل از آن مخ
از آن سید اوصیا صادر شد سید انبیا صلوات الله علیه و آله بر آن مطلع شد پرسید که یا علی ترا چه بر این داشت که تصدق
بدین طریق نمایی شاه اولیا فرمود که یا رسول الله طریق تصدق را که خوشنودی خدای تعالی بر آن مترتب است بیرون از این
چهار صورت نیافتم از اینجهت بدین وجه تصدق کردم بتمنای آنکه یکی از اینها بشرف قبول یافته بموقع رضا رسد حضرت
چون این جواب بشنید فرمود که ای ابوالحسن الحمد لله که بحقیقت ترا امید شد و بآنچه امیدوار بودی حضرت رب العالمین از این
باب تو رسانید پس حق تعالی در شان عالیشان او آیت فرستاد الذین ینفقون آنانکه نفقه میکنند در راه خدای
بر مستحقان اموالهم مالهای خود را باللیل والنهار بشب و روز سرا و علانیة در نهان و آشکارا فلهم

پس مر ایشان راست اجرهم مزد صدقات ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان که بهشت باقی است و نعیم
جاودانی ولا خوف علیهم و نباشد ترسی ایشانرا از فوت اجر و نقصان ولا هم یحزنون و نه ایشان
اندوهگین شوند بسبب آن و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که در حق امیرالمومنین علیه السلام فرمود که آن
چهار درم که علی تصدق کرد سبقت داشت بر چهار هزار درم و بعد از ترغیب بندگان بر انفاق و بیان اجر آن
ذکر ربا میکنند که ظن جاهل در آن زیادتی مالست و حال آنکه در حقیقت موجب نقص آنست و میفرماید الذین یأکلون
الربوا آنانکه میخورند ربا را لا یقومون بر نخیزند از قبرهای خود در روز بعث و نشور الا کما یقوم مگر چنانکه
بر میخیزد الذی یتخبطه الشیطان آنکه پریشان میکند او را دیو من المس از سودن او را و دیوانگی و صرع است نعم
آن بود که چون جنی مس آدمی کند عقل او را زایل گرداند و دماغ او را پریشان سازد و او را صرع و دیوانگی پیدا شود و
حق تعالی بروجهی که متعارف ایشان بود اجرای کلام میکند و ملخص سخن آنست که خورندگان ربا روز قیامت
تنگان و دیوانگان از قبور برخیزند و اهل عرصات ایشانرا بدان بشناسند ذلک آن عذاب ایشانرا بانهم
قالوا بسبب آنست که گفته اند انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربوا مانند رباست کفار یکدرهم بدو درهم میفروختند
و میگفتند که این ربا نیست بلکه بیع است و میان ربا و بیع فرق نمیکردند واحل الله البیع و حال آنکه حلال گردانیده است
حق تعالی بیع را وحرم الربوا و حرام ساخته ربا را فمن جاءه پس هر که بیاید او را یعنی برسد با او موعظة من
ربه پندی از نزد پروردگار او مانند نهی از ربا فانتهی پس باز ایستد فله ما سلف پس مر وراست
آنچه گذشته از گرفتن ربا پیش از تحریم و آنرا از وی نتوان گرفت و در آخرت بر گرفتن منت و عقوبت نباشد و
امره و کار او بازگذاشته است الی الله یعنی حکم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق
او سازد و بوسیله آیات بر کسب آن نشود ومن عاد و هر که بازگردد باستحلال ربا بعد از گفتن خدا او را حرام
فاولئک پس آن گروه که حلال دانند ربا را و امر و نهی الهی را نشنوند اصحاب النار ملازمان آتش و دوزخ اند هم
فیها خالدون ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال داشتن ربا کفر است بعد از ورود نص بر نهی
آن و کفر موجب خلود است در دوزخ یمحق الله الربوا کم و کاست میگرداند خدای تعالی ربا را و می برد برکت آنرا
یعنی هر چند بسیار و افزون باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ویربی الصدقات و افزون میکند خدای
صدقات را یعنی هر چند کم شده باشد مزد آنرا در آخرت زیاده میدهد و با وجود آن در دنیا برکت در آن ارزانی
میدارد والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد کل کفار هر ناسپاسی را که مصر باشد بر تحلیل محرمات اثیم
گناه کاری که حریص باشد بر ارتکاب ربا و سایر محارم است مرویست که روز قیامت شکم رباخورندگان پر از
مار باشد و پوست ایشان ضعیف بود که آن ماران را در اندرون ایشان توان دید و نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که ربا هفتاد و دو باب است و کمترین آن مانند زنا باشد که با مادر خود کرده و بعد از آن در حق مسلمانی که باز ایستاده

از ربا منع نمایند که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او و بهر چه از نزد خدا آورده از امر و نهی وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و در عمل آورده اند امر او را بموجب فرمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را وَآتَوُا
الزَّكَاةَ و دادند زکوة لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشان راست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان در روز
قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و نیست ترسی بر ایشان از آنچه بایشان رسد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه اندوهگین شوند
بر فوت نعمت و مثوبت از ایشان مرویست که در جاهلیت ولید بن مغیره ربا با مردمان معامله میکرد و او را بر
ثقیف نقد مانده بود و چون فوت شد خالد ولید بعد از اسلام مطالبه آن نمود آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدا وَذَرُوا و واگذارید و دست باز دارید مَا
بَقِيَ مِنَ الرِّبَا آنچه باقی مانده از ربا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارندگان حرمت ربا را
چه دلیل ایمان امتثال اوامر است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر نکنید یعنی نقد ربا را ترک نکنید فَأْذَنُوا پس اعلام
کنید یکدیگر را و حفص لازم خوانده یعنی عالم شوید بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بجنگ کردن که صادر شده باشد از خدا
و رسول مراد جهاد اهل اسلام است با ایشان یا آنکه حرب خدا آتش دوزخ است و حرب رسول شمشیر وَإِنْ
تُبْتُمْ اگر توبه کنید از گرفتن ربا فَلَكُمْ پس مر شما راست رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ سرمایها مالهای شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما
ستم کنید بر مدیون بزیاده از رأس المال طلبیدن وَلَا تُظْلَمُونَ و نه بر شما ظلم کنند از سرمایه شما چیزی
بکاهند مرویست که بعد از نزول این آیه مسلمانان راضی شدند که سرمایه خود بستانند و جمعی که تنگ دست بودند گفتند
ما را مهلت دهید تا که زراعات ما برسد تا ادای دین شما کنیم ایشان در این باب تعجیل کردند حق تعالی فرمود وَإِنْ كَانَ
اگر واقع شود ذُو عُسْرَةٍ یعنی خداوند دشواری یعنی اگر قرض دار مفلس باشد و دست تنگ افتد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن
مهلت دادنست إِلَى مَيْسَرَةٍ تا بوقت توانگری و آسانی وَأَنْ تَصَدَّقُوا و صدقه دادن شما بقرض دار یعنی ابرا
کردن شما ذمت او را خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را یعنی ثواب آن مهلت شما را از دادنست چه هر روز ثواب تصدق
بر نامه عمل شما ثبت خواهد شدن إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که بدانید ذکر جمیل و ثواب جزیل آن را وَاتَّقُوا يَوْمًا
و بترسید از عذاب روزی که تُرْجَعُونَ فِيهِ باز گردانیده شوید همه شما در آن روز یعنی روز قیامت إِلَى اللَّهِ
بجانب خدای و جزای او ثُمَّ تُوَفَّى پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند بنقص ثواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعت گرویدگان إِذَا تَدَايَنْتُمْ
چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقدی کنید که یکی از دو عوض آن دین باشد إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده
و معلوم فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم هر دو معامله کننده و مبلغ حق و مقدار اجل تا بوقت
حاجت بدان رجوع کنید این امر بسبیل استحبابست نه وجوب وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد وثیقه دین را بَيْنَكُمْ در میان شما كَاتِبٌ
بِالْعَدْلِ نویسنده بداد و راستی یعنی زیاده و کم نکند در اجل و مال وَلَا يَأْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده

أَنْ يَكْتُبَ از آنکه بنویسد وثیقه معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ همچنانکه بیاموزانیده او را خدای یعنی بدان نوع که امر شرع واقع شده بود
فَلْيَكْتُبْ پس بنویسد وَلْيُمْلِلِ و باید که املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکه بر وست حق و بزبان خود اقرار کند بر نفس خود
وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد املا کننده از خدای رَبَّهُ که پروردگار او ست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار
از آن حق که بر وست مِنْهُ شَيْئًا چیزی را یعنی آنچه حق است املا کند بدون نقصان فَإِنْ كَانَ الَّذِي پس اگر باشد آن
کسی که عَلَيْهِ الْحَقُّ بر وست یعنی بر ذمت سَفِيهًا نابالغ و ناقص عقل و غیر رشید که صرف اموال کند در غیر اغراض صحیحه
و فریب خورد در معامله أَوْ ضَعِيفًا یا عاجزی ناتوانی یعنی کودک یا پیری که بحد خرافت رسیده باشد أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ
یا توانایی نداشته باشد و نتواند أَنْ يُمِلَّ هُوَ آنکه املا کند او یعنی قرض دار بجهة آنکه گنگ باشد یا الکن در زبان بیداعه
فَلْيُمْلِلْ پس که باید املا کند آن حق را وَلِيُّهُ ولی هر یکی از اینها که گذشت بِالْعَدْلِ براستی یعنی ولی و زیاده و کم املا نکند
مراد بولی قیم است مر طفل را و سفیه را و وکیل است مر عاجز مستطیع را وَاسْتَشْهِدُوا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيدَيْنِ
دو گواه این امر نیز از برای ندبست یعنی سنتست بر شما که دو گواه گیرید بر معامله مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان خود یعنی از اهل
فَإِنْ لَمْ يَكُونَا پس اگر دو گواه نباشند رَجُلَيْنِ دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ پس
یک مرد و دو زن یعنی باید که گواهی دهد مردی و دو زن مِمَّنْ تَرْضَوْنَ که از آن کسانی باشند که راضی دوستید باشند
مِنَ الشُّهَدَاءِ از گواهان یعنی عادل باشند و اینکه دو زن با مردی گواهی دهند أَنْ تَضِلَّ بجهة ترس آنکه چون فراموش
کند إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن که معامله را بر آن گواه بوده فَتُذَكِّرَ پس یاد دهد إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى یکی
دو زن دیگری را مراد آنست که چون بجهة ضعف عقل زن و غلبه نسیان آن چون معامله را فراموش کند دیگری او را یاد دهد
وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و باید که ابا نکنند گواهان و سر باز نزنند از قبول شهادت إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند برای
گواه شدن و این فرض کفایت است وَلَا تَسْأَمُوا و باید که اظهار ملال نکنید أَنْ تَكْتُبُوهُ از آنکه بنویسید
صَغِيرًا در حالتی که آن حق خورد و حقیر باشد أَوْ كَبِيرًا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آنرا بنویسید إِلَى أَجَلِهِ تا بوقتی
که مقرر شده با قرار مدیون ذَلِكُمْ این کتابت شما أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ راست تر است نزدیک خدای وَأَقْوَمُ
لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا و ثابت تر و یاری دهنده تر برای اقامت شهادت و صحیفه دین یاد دهنده
گواهانست آن گواهی را گاه از خاطر رفته باشد بس نزدیک تر است بآنکه شک نکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً مگر آنکه باشد
آن معامله بحضور تُدِيرُونَهَا که بگردانید آنرا بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد بود
تعیین را در عوضین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا که ننویسید آنرا بجهت بعد از نزاع
و نسیان وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ و گواه گیرید چون خرید و فروخت کنید نقد بنقد امر برای ارشاد و اباحت
و در دست برند چه اگر گواه نباشد ممکن نیست که یکی از بایع و مشتری منکر بیع شود و یا نزاع کند در کمیت عوضین یا در شرط
یا در خیار یا غیر آن وَلَا يُضَارَّ و باید که رنج رسانیده نشود كَاتِبٌ نویسنده یعنی ورا بکراه منع از کتابت نفرمایند وَلَا شَهِيدٌ

و دیگر گواه را ضرر رساند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد و یا معنی آیه آنست که باید که کاتب ضرر نرساند بر کسی از آنکه زیادتی
باین وجه که وثیقه را درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراض کند و گواه نیز از راستی در نگذرد و گواهی نپوشد و از ادای
آن شهادت ابا نکنند وَإِنْ تَفْعَلُوا و اگر بکنید ای معامله کنندگان آنچه شما را از آن نهی کردیم از اضرار کاتب و شهید غیر آن
و از نهیات فَإِنَّهُ پس بدرستی که آن فعل منهی فُسُوقٌ بِكُمْ نافرمانی باشد لاحق بشما بیرون آمدن از فرمان خدای تعالی
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و خلاف فرمان مکنید در امور دین و دنیای شما وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و می آموزاند خدای شما را
احکام دین و آنچه مصالح دنیای شماست وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیز عَلِيمٌ داناست وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ و اگر بر
سفر باشید یعنی مسافر باشید وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید نویسنده که ثبت حقوق کند و یا ادوات کتابت نیابید پس گرو
فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس چیزی که وثیقه دین باشد گروهای فرو گرفته است و قبض رهن بر طریق جواز است نزد اکثر فقها
نه لزوم پس رهن بدون قبض صحیح باشد فَإِنْ أَمِنَ پس اگر ایمن دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا برخی از شما که قرض دهنده ام
برخی را که قرض گیرنده اند بجهت حسن ظن و بواسطه آن رهن از وی نگیرد فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ پس باید که ادا کند
آنکس که ایمن داشته شده است یعنی قرض دار أَمَانَتَهُ وام قرض دهنده را و انکار حق نکند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که
بترسد از خدای رَبَّهُ که پروردگار اوست و در امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی را
ای گواهان وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستی که گناهکار است دل او و چون محل
کتمان دل است نسبت اثم را نسبت بدو داد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدا بآنچه میکنید شما از اظهار شهادت و کتمان
آن عَلِيمٌ داناست و همه را جزا و سزا خواهد داد لِلَّهِ مر خدای راست ملکیت مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ستارگان
و اصناف فرشتگان و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن
پس آنچه شما را امر میکند و نهی میفرماید محض صلاح و نفع شماست نه بجهت احتیاج او بدان وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشکار کنید
مَا فِي أَنْفُسِكُمْ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ بدان شمار میکند شما را جزا خواهد داد و مرویست که حق تعالی روز قیامت همه اعمال بنده را
بروی عرض کند از گفتار زبان و کردار اعضا و قصد نیک و بد فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ پس بیامرزد هر کرا خواهد بفضل خود وَ
يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل خود وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از مغفرت و عقوبت
قَدِيرٌ تواناست بدانکه آیه عام است در جمیع اشیا که بخاطر رسد و اما نزد امامیه معاصی که خطور کند در دل و عزم بر
بفعل آن نداشته باشد حق تعالی بآن مؤاخذه نفرماید بلکه مؤاخذه او بآن چیز [illegible] ست که بنده عزم آن نماید و جازم
شود بر فعل آن همچنانکه بمجرد عزم بر طاعت حق تعالی ثواب آن طاعت باو کرامت میفرماید چنانکه در اخبار آمده که منتظر
وقت صلوة مانند شخصی است که در نماز باشد و این از لطائف نعم حق تعالی است بر بنده و در خبر است که روز قیامت
بنده را حاضر گردانند و صحیفه عمل او را در دست او نهند و وی نامه را بگشاید در اول آن صحیفه حجی مقبول بیند ساعتی
در آن نگرد و اندیشه کند و گوید بار خدایا سهو و غلط بر تو روا نیست و تو عالمی که در دنیا حج نکرده ام و اینجا حج مقبول

نوشته اند حق تعالی گوید اگر چه حج نکرده اما در فلان روز قافله حاج را دیدی که پیش تو میگذشت و ثواب در ... دیدی
و میگفتی کاشکی استطاعت داشتمی تا با ایشان بحج میرفتمی من صدق اعتقاد ترا دانستم و از برای تو حج مقبول نوشتم
و بعد از آن آیت در شأن امت مرحومه و سبکباری تکلیف از ایشان میفرماید آمَنَ الرَّسُولُ گرویده و اعتقاد کرد
رسول یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بآن چیزی که فرستاده شده بر او مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار
او که آن آیات قرآنست و احکام شرع و این شهادتیست از حق تعالی بر صحت ایمان آنحضرت و بر آنکه او جازم
است در امر خود و همچنین است قول وَالْمُؤْمِنُونَ یعنی گرویده اند مؤمنان نیز از امت او كُلٌّ همه ایشان
یعنی پیغمبر و امت آمَنَ بِاللَّهِ گرویده اند بخدای یعنی بوحدانیت او وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او که مقربان حضرت
کبریا اند انکار و خذلان او نمیکنند چنانکه زعم یهود است وَكُتُبِهِ و بجمیع کتابهای که فرو فرستاده است بحق و کلام حق
سبحانه است وَرُسُلِهِ و بجمیع فرستادگان او که همه پاک و معصوم اند و بندگان او نه بخلاف اهل کتاب که
بعضی رسل و کتب گرویده اند و منکر بعضی دیگر شده و بعضی پیغمبر را ابن الله گفته اند چون عیسی و عزیر و همه متفق الکلمه شده
اند و میگویند که لَا نُفَرِّقُ ما تفریق نمیکنیم و جدائی نمی اندازیم در میان هیچکس مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او باین که بعضی
تصدیق کنیم و بعضی را تکذیب نمائیم بلکه بهمه ایشان ایمان آورده ایم وَقَالُوا و گفتند همه مؤمنان سَمِعْنَا شنیدیم
یعنی اجابت کردیم قول خدا را وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را غُفْرَانَكَ بیامرز ما را بآمرزش رَبَّنَا ای پروردگار
ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی جزای تست بازگشت همه بعد از موت و این آیه تا آخر سوره در شب معراج جبرئیل آورد
معراج چون بسدرة المنتهی رسید سه چیز عطا کردند اول نمازهای پنجگانه دویم دو آیه سوره البقره سیم آمرزش ذنوب
کبایر امت مرحومه بعد از توبه جز شرک ... و در جامع آورده که چون حضرت بمعراج و بمنزلت قرب رسید که مقام
قاب قوسین او ادنی است از حضرت عزت خطاب رسید که ای محمد بجای آر آنچه خواهی تا ترا دهند فرمود که التحیات
لله والصلوات الطیبات والطاهرات المبارکات از جانب الهی جواب آمد که السلام علیک ایها
النبی ورحمة الله وبرکاته رسول صلی الله علیه و آله و سلم موافقت این کلام کرده فرمود السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان
محمدا عبده ورسوله حق تعالی فرمود آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ سید عالم مناجات
کرد باین مضمون که مرا این کرامت لی مؤمنان گوارنده است حق تعالی فرمود که كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ
تا آخر بعد از آن پیغمبر رسید که امت تو در قبول احکام من چه میگویند فرمود که قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا بعد
که چون ایشان منقاد ... اوامر و نواهی الهی اند لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف نکند و رنج نمیکند خدای تعالی نَفْسًا
هیچ نفسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بمقداری که کمتر از طاقت که گنجایش قدرت او بود و لهذا در شبانروزی زیاده
از هفده رکعت نماز فرض نکرده و در سالی بیش از یکماه روزه واجب نگردانید با آنکه بنده را طاقت زیاده

را طاعت لها ما کسبت مر آن نفس را باشد آنچه کند از نیکویها یعنی منفعت آن نیکوییها با او راجع شود و علیها ما
اکتسبت و بر وی باشد آنچه کامی آورد از بدیها یعنی ضرر معاصی و وبال و عاید گردد نه بغیر او مرویست که چون حضرت
رسالت صلعم در شب معراج این کلمات بابرکات را از وهاب العطیات بشنید بالهام الهی بر زبان مبارک آن
منبع فرجام را او فرمود که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را بعقوبت که ان نسینا اگر فراموش
کردیم فعلی از طاعت را او اخطأنا یا خطا کردیم یعنی بی قصد فعلی منهی از ما صادر شد این کلام بر وجه خشوع
و خضوع است با دو اظهار عجز و نیاز و شکستگی در درگاه او چه بنده درین صورت از عقوبت ایمن است
ربنا ای پروردگار ما و لا تحمل علینا و بار مکن بر ما اصرا بار گران یعنی تکلیف امور شاقه که مشقت بیار
آرد با ما کما حملته همچنانکه بار کردی یعنی تکلیف کردی از بار گران و مشقت علی الذین من قبلنا
بر آن کسانی که پیش از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری که تکلیف با مشقت بر ایشان بود و در اخبار آمده که حق تعالی
در شبانه روزی پنجاه نماز بر یهود فرض کرده بود و ایشان را زکوة ربع مال امر کرده بود و فرموده که
جامه ایشان نجس شدی طهارت آن آب جایز نبودی بلکه بر ایشان واجب بودی که از آن بریده نماز ایشان جز مسجد روا
نبودی و چون آب نیافتندی تیمم از ایشان جایز نبودی و چون گناهی کردندی علامت آن بر روی ایشان پدید
آمدی و چون در سرای حقیقی معصیتها مشغول شدندی بر در آن سرا بخط روشن نوشته شدی که فلان درین سرای فلان
کار مشغول است حق تعالی ببرکت و یمن حضرت رسالت پناه صلعم تکلیف را از امت مرحومه برداشت ربنا
ای خداوند ما و لا تحملنا و بار مکن بر ما ما لا طاقة لنا آنچه که طاقت و توانایی نیست ما را به بجا آوردن آن و این کلام
نیز بر وجه خضوع است و مجرد دعا کردن که محض عبادتست زیرا که اگر چه ما این دعا نکنیم حق تعالی ما را تکلیف ما لا یطاق
نفرماید زیرا که این قبیح است و حق تعالی از آن بریست و اعف عنا و عفو کن و درگذار از ما گناهان ما را و اغفر
لنا و بپوشان از برای ما عیوب ما را و مواخذه آن ما را رسوا مساز و یا عفو فرمای و عیب ما را بپوشان خطای
ما را یا قول ما را عفو فرما و فعل ما بپوشان و عفو کن صغایر ما را و بیامرز کبایر ما را و ارحمنا و بخشای بقبول طاعت
و تفضیل بر ما در دنیا و عقوبت انت مولانا تو کارساز یاری دهنده مایی فانصرنا پس یاری ده ما را و نصرت ده
ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان بعد کردن بر ایشان از ایشان در مقاتله و غلبه بر ایشان در حجت
در خبر هست که حضرت رسالت پناه صلعم این دعا را در شب معراج میگفت و فرشتگان آمین میگفتند و حق تعالی
اجابت میفرمود و ازین جهت سنت است که این دو آیت را بسیار قراءت کنند و از پیغمبر صلعم مرویست که این دو
آیت از گنجهای بهشت است و حق تعالی بدست قدرت آنرا نوشته پیش از آنکه آفریند آسمان و زمین را بدو هزار
سال هر که بعد از نماز خفتن آنرا بخواند همچنان باشد که همه شب را احیا کرده بعبادت و طاعت و نیز فرموده
که هر که این دو آیت را بخواند حق تعالی جمیع مهمات دنیا و آخرت او را بسازد و شیطان گرد او نگردد و

خبر آمده که رسول صلعم گفته که از خانه قیس بن شماس نوری برآمد مانند چراغ تابان فرمود که آخر سورة البقره میخواند و عبدالله بن
عباس مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که بنده چون این دو آیت بخواند چون بدینجا رسد که غفرانک ربنا حق تعالی گوید
غفرت لک یا مرزیدم ترا و چون گوید ربنا لا تؤاخذنا گوید مواخذه نکنم ترا و چون گوید و لا تحمل علینا
گوید بر تو تکلیف آن نکنم که طاقت آن نداشته باشد و چون گوید و اغفر لنا گوید آمرزیدم ترا و چون گوید و ارحمنا
گوید رحم کردم بر تو و چون گوید و انصرنا علی القوم الکافرین گوید نصرت کردم و یاری دادم ترا بر جمیع کافران
ابن عباس از آنحضرت صلعم روایت کرده که هر که سوره آل عمران را در روز جمعه بخواند حق تعالی و فرشتگان بروی
صلوات دهند تا آنکه آفتاب غروب کند و بریده روایت کرده که رسول صلعم فرموده که سورة البقره و سورة آل عمران
بیاموزید که این هر دو سوره زهراوین یعنی دو سوره درخشنده روشنی دهنده اند و این هر دو سوره در روز قیامت
بجای دو قطعه ابر بر بالای سر او سایه اندازند و در روایت دیگر آمده که هر که شب آدینه سوره آل عمران بخواند در روز
قیامت ورا حق تعالی دو پر دهد تا چون برق لامع بر صراط بگذرد و چون حق تعالی در سورة البقره گزیند ذکر توحید
و ایمان افتتاح این سوره نیز بتوحید و ایمان فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
الم منم خدای که داناترم از جمیع کائنات الله خدای سزاوار پرستش لا اله الا هو نیست هیچ معبودی بحق
عبادت کرده او الحی زنده ایست که زندگی هر زنده از دوست القیوم پاینده که قیام همه پاینده ها بدوست
مرویست که حضرت رسالت پناه فرموده که اسم اعظم الهی در سه سوره است یکی الله لا اله الا هو الحی القیوم
که در سورة البقره است و دوم الم الله لا اله الا هو الحی القیوم که در سوره آل عمران است و سیوم و
عنت الوجوه للحی القیوم که در سوره طه است و آصف برخیا این دو اسم مبارک تخت بلقیس را از سبا
نزد سلیمان آورده بود آورده اند که اوایل این سوره در حق اهل نجران نازل شده و ایشان شصت سوار بودند که
بجهت مناظره بمدینه آمدند و پیشوایان ایشان سه کس بوده یکی عاقب که امیر ایشان بود دوم ایهم که کارگذار
و مدبر ایشان بود و سیوم ابو حارثه بن علقمه که مرسل ایشان بود و این هر سه ملوک روم و حکام ایشان بودند و
همه جامهای فاخر پوشیده با رانکی تمام بمسجد رسول درآمدند در وقتی که آنحضرت نماز عصر میگذارد و نزد او نشستند
و از هر جا سخنی میپرسیدند تا آنکه وقت نماز ایشان در رسید و دستوری خواستند و روی بمشرق کرده ناقوس
زدند و نماز خود را در مسجد گذاردند و بعد از آن بمجلس رجوع کردند رسول ایشان را باسلام دعوت فرمود عاقب
و ایهم گفتند که ما قبل ازین طریق دین الهی را در کوشش و غایت طلب حق بوده و هستیم داریم حضرت گفت شما از نسبت
بجانب الوهیت و عبادت صلیب و اکل خنزیر از اسلام باز مانده شده ایشان گفتند ما در نسبت فرزند بمسیح
بجهد اعتقادی که داریم خداوند نسبت پس پدر او کیست رسول فرمود که در مذهب شما فنا بر خدا روا نیست و میدانید که عیسی نیز هر که
خورد و خفت و دیگر اعتقاد و دارید که تصویر صورت عیسی در رحم مریم بتقدیر خدای بود و نیز میگویید که عیسی اکل و شرب

وبتدریج از کودکی نمو کرده و بزرگ شد و رفتن و آمدن و خواب و بیداری بوی نسبت میکنید و حق تعالی از همه این چیزها منزه است
و همه این اعتقاد و ایشان ملزم گشتند و از مجلس برخاستند حق تعالی هشتاد آیه از اول این سوره درباره ایشان
نازل ساخت و چون نزاع ایشان یکبار درباره الوهیت عیسی بود و بار دیگر درباره نبوت حضرت خاتمیت
فرمود که نزّل فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را بتدریج بِالْحَقِّ بعدل و راستی مُصَدِّقًا و حالی
که تصدیق کننده است یعنی موافق است این کتاب لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مران کتابها را که پیش از آن بوده و آن
موافقت در توحید و نبوت و سایر اصول دین است وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و فرو فرستاد توریة و انجیل
یکبارگی مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًى لِلنَّاسِ در حالتی که راه نماینده است مر بنی اسرائیل را و اتفاق
و در این دو کتاب امر واقع شده بانکه خدا را بوحدانیت بپرستند و غیر او را شریک او نسازند پس قول یهود و نصاری
در آنچه گفتند بعزیر و عیسی علیهما السلام که میگویند باطل باشد وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده است میان
حق و باطل و گویند مراد بفرقان معجزات انبیاست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای
قدرت الهی یا آیات قرآنی لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ عذاب سخت بسبب کفر و عناد ایشان وَاللَّهُ عَزِيزٌ مر ایشانراست
و خدای غالب است و قادر بر عذاب کفار که هیچکس او را از آن منع نتواند کرد ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب و غضب است ان
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ پوشیده نیست بر وی چیزی فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ در زمین
و نه در آسمان بلکه حق سبحانه محیط است بجمیع کلیات و جزئیات و علم عیسی ع ببعضی مغیبات بود و آن بالهام حق سبحانه
و تعالی بود پس بچنان چیزها استدلال نتوان کرد بر ربوبیت او هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ اوست آن خدای که تصویر میکند
وی نگارد شما را فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران شما كَيْفَ يَشَاءُ بهر نوع که میخواهد و بهر وجه که حکمت او تقاضا میکند
از صور مختلفه چون کوتاهی و درازی و ذکوره و انوثه و سیاهی و سفیدی و نقص و کمال و زشتی و زیبایی و قدرت
عیسی ع برین وجه نبود بلکه در رحم تصویر یافته بود و تصویر یافته چگونه تصویر کننده خود تواند بود و چه مصور مخلوق است
و محتاج بخالق و خالق هم الله است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای که مستحق عبادت باشد مگر او چه هر چه او میداند
و آنچه او میکند از افعال محکم کسی دیگر نمی تواند الْعَزِيزُ غالب بر همه اشیا الْحَكِيمُ محکم کار و درو انما این اشارتست بکمال
قدرت او و بینایی و حکمت او هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ فرو فرستاد بر تو قرآن را
مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ یعنی از آن کتاب که آیتهای محکمست و مفصل و مبین در لفظ و معنی هیچ اشکالی ندارد هُنَّ
أُمُّ الْكِتَابِ آن آیات محکم اصل معظم قرآن است که غیر آن آیات بآن رد کرده میشود وَأُخَرُ و آیتهای دیگر
که غیر محکمات اند مُتَشَابِهَاتٌ مانند اند بیکدیگر بجهت آنکه مجمل است و واضح المعنی نیست که بفکر و نظر و تامل دریابند
تا بآن فضل علما ظاهر گردد و خوض ایشان براجتهاد زیاده کرده و آن سبب مزید ثواب ایشان شود فَأَمَّا
الَّذِينَ پس اما آنکسانی که از روی تقلید و تعصب نفسانی فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ در دلهای ایشان کجی و تباهیست یعنی میل

در سخن الهی فَيَتَّبِعُونَ پس پیروی مینمایند مَا تَشَابَهَ مِنْهُ آنچیزرا که لفظا و معنا متشابه و معنی آن مشکلست ازکتاب وبآن
احتجاج می آرند بر امر باطل خود باین وجه که میگویند که اگر این از نزد خدای بودی معنی این ظاهر بودی و مشتبه ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ
بجهت طلب کردن فتنه که شرکست و بتکذیب قرآن و با تلبیس و تشکیک بر مسلمانان وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و بجهت طلب
تأویل باطل که بر وفق مدعاء ایشان باشد وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ و نمیداند تأویل متشابهات و حمل آن بر معنی مراد إِلَّا اللَّهُ
مگر خدای که از او فرو فرستاده وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و کسانی که ثابت قدم اند در دانش و متمکن در بینش که علمای
اهل بیت اند يَقُولُونَ میگویند آن راسخان علم که آمَنَّا بِهِ گرویده ایم بمتشابه كُلٌّ همه محکمات و متشابهات مِنْ
عِنْدِ رَبِّنَا از نزد پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ و پند نمی پذیرند إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ مگر خداوندان عقول
عقول صافیه از شوب اختلال و گوی از عبدالله عباس مرویست که چون این آیه قراءت کردی گفتی أَنَا مِنَ الرَّاسِخِينَ
فِي الْعِلْمِ من از آن راسخان علمم که تأویل متشابه دانند و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که مراد براسخان و ثابتان علم
علم اهل البیت نبوتند که علم ایشان از علم رسول است و علم جبرئیل از لوح از جانب رب العزت و حضرت رسالت
در شان علیای آن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که انا مردی باشد که بر تأویل قرآن کارزار کند همچنانکه
من بر تنزیل آن کارزار میکنم آنگاه آنحضرت فرمود که اعلم راسخان در عالم باشد بجمیع آنچه حق سبحانه بعالم فرو فرستاده
از تنزیل و تأویل نیز امیر المؤمنین است و سایر ائمه هدی علیهم السلام و جمیع اصحاب و تابعین در همه امور مشکله و احکام
متشابه رجوع بایشان کردند و ایشان هرگز رجوع بغیر خود نکردند و بعد از آن از قول راسخان حکایت میکند که رَبَّنَا دران
میگویند که ای پروردگار ما لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا دلهای ما را از حق بسوی پیروی متشابه بتأویل که پسندیده تو نباشد
بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس از آنکه ما را راه نمودی بحق و وعده توفیق طریق هدایت بما نمودی یعنی بعد از آنکه بواسطه فضل لطف خود
و ازالت ملت ما بر دین حق مستقیم گردانیدی ما را مایل مکن تا بر آن از نهج حق منحرف گردیم بلکه ما را راسخ گردان بر حق ف
وَهَبْ لَنَا و ببخش ما را مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود رَحْمَةً بخششی یعنی لطفی که بسبب آن در چه مند و مرتبه از تمیز
نفرو توحید کرده و بسعادت ابدی رسیم و یا توفیق فرمایا بر ثبات در استقامت و در دین که آن محض رحمتست تا از شک و شبه
خلاص شده بدین مستقیم متیقن گردیم و هیچ وجه از آن بر نگردیم إِنَّكَ بدرستی که تو أَنْتَ الْوَهَّابُ توئی بخشنده هر
رعایتی و مقصودی رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستی که تو فراهم آرنده و جمع کننده مردمانی
بعد از مردن ایشان لِيَوْمٍ و برای حساب و جزای روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست ما را در وقوع آنچه در رو است
از حشر و جزا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده را که در بعث و نشر و حساب و جزا کرده
بعد از آن در بیان حال کفار که اعمال ایشان را نفعی نیست از نهج صواب میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه
که کافر شدند لَنْ تُغْنِيَ هرگز دفع نکند و باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان أَمْوَالُهُمْ اموال ایشان که بدان مینازند
وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که بوجود ایشان مفاخرت میکنند مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای شَيْئًا هیچ چیزی را
نه در دنیا اگر بحجت ولیت گرفتار شوند و نه در آخرت که ایشانرا بنکالهای جهنم رسانند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه

هم وقود النار یعنی ایشان هیزم دوزخ اند که هیزم خشک آتش برای فروزش آن وعادت این جماعت کفار در
تکذیب حضرت رسالت پناه کدأب آل فرعون مانند شأن وعادت متابعان فرعون است در تکذیب موسی
والذین من قبلهم ومانند عادت آنکه پیش از فرعونیان بودند چون عاد وثمود کذبوا بآیاتنا بدروغ
داشتند آیتهای ما را فأخذهم الله پس گرفت حق تعالی وعقوبت کرد ایشان را در دنیا وآخرت بذنوبهم بگناهان
ایشان که تکذیب انبیا بود وانکار وعناد ایشان والله شدید العقاب وخدای سخت عقاب کننده است
بر کافران قل بگو ای محمد للذین کفروا ستغلبون مر کسانی را که کافر شدند زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مؤمنان
بر شما در روز بدر وتحشرون وجمع کرده شوید در عقبی الی جهنم بسوی دوزخ وبئس المهاد وبد آرامگاه
دوزخ وچون حق تعالی بنصرت وعده داد مر اهل ایمان را بیان آنچه فرموده کرده وزند بر اهل کفر وعصیان فرود
آورد از استعجال گفت قد کان لکم بدرستی که بود مر شما را ای قریش آیة علامتی ونشانی در راستی نبوت
حضرت محمد صلی الله علیه وآله فی فئتین التقتا در دو گروه که بهم رسیدند ودر مقابله یکدیگر صف کشیدند فئة گروهی در حرب بدر
تقاتل گروهی کارزار میکردند فی سبیل الله در راه خدای وایشان لشکر ظفر پیکر رسول بودند که سیصد وسیزده کس بودند
هفتاد وهفت تن مهاجر ودویست وسی وشش کس انصار وأخرى کافرة وگروهی دیگر کافر بودند چون لشکر
ابوجهل بودند وایشان نهصد وپنجاه تن بودند یرونهم مثلیهم میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را دو برابر خود
رأی العین دیدنی برابر ایشان باشند غالب گردانیم کما قال الله تعالی مائة صابرة یغلبوا مائتین پس چون
ایشان زیاده از دو برابر خود دیدند بوعده الهی دل قوی شده بر ایشان حمله کردند والله یؤید وخدا قوت میدهد
بنصره بیاری کردن خود من یشاء هر کرا خواهد چنانکه وعده نصرت داد اهل بدر را ان فی ذلک بدرستی که
در غلبه قلیل بی سلاح بر کثیر بسیار سلاح لعبرة هر آینه اعتباریست وپندی لأولی الأبصار مر خداوندان بینایی که اهل
بصیرت اند وخداوندان عقول صافیه وبصیرت پیوسته که صاحب رایت در این حرب امیر المؤمنین صلوات الله علیه
ودر میان لشکر اسلام که سیصد وسیزده کس بودند بجز دو کس سوار نبودند یکی اسود ودیگری مرثد بن ابی مرثد وشش کس زره
پوش بودند ولشکر کفار که نهصد وپنجاه کس بودند صد کس سوار بودند واول جنگی که در اسلام واقع شد این جنگ بود
وبا وجود این بتوفیق الهی بر کفار غالب شده همه را مغلوب ساختند بعد از آن حق تعالی اخبار مینماید از آنچه باعث
مردمانست بعدول از حق وتوجه بباطل وضلال میفرماید که زین للناس زینت داده شده است برای
مردمان حب الشهوات دوستی آرزوهای نفس یعنی شیطان در نظر مردمان آراسته است دوستی
شهوات نفس را من النساء از زنان که بدترین دام شیطان اند چنانکه پیغمبر فرموده که زنان دام شیطان اند ونیز
فرموده که باید که خلوت نکند هیچ مردی با زن بیگانه چه شیطان سیوم ایشان خواهد بود ودر اخبار آمده که شرها
وفتنهای که در عالم واقع میشود از شامت زنانست والبنین واز پسران که محبوب پدر ومادر اند چه بجهت
ایشان والدین بر صرف مال بی موجب میزنند تا ذخیره معاش ایشان باشد وبجهت تعلق خاطر بایشان بجهت شفقت

معاینه واشکار اگرچه ایشان
سه برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی
وعده کرده بود اهل ایمان را
بر کافران که دو

نمی پردازند وهمیشه غم واندوه وبلای ایشان میخورند والقناطیر المقنطرة واز قنطارهای فراهم آورده شده یعنی
ساخته شده من الذهب والفضة از طلا ونقره وقنطار یعنی مال بسیار است وگویند که آن هشت هزار مثقال طلاست
ونزد بعضی هشتاد هزار نقره واز امام جعفر وامام عبد الله صلوات الله علیهما منقولست که قنطار پری پوست گاو است
از زر بسیار سرخ وزرد وسفید والخیل المسومة واز اسبان علامت دار یعنی اسبانی که علامت نیکویی وخوبی باشد از
حسن صورت وخلقت ونیکویی رفتار یعنی مردمان را غافل مشغول میشوند باینها واز عبادت الهی غافل میگردند
والانعام ودیگر از شهوات نفس چهار پایان مانند اشتر وگاو وگوسفند والحرث ودیگر زراعت ذلک این که
مذکور شد از امور مشتهیه نفس متاع الحیوة الدنیا چیزیست که بهره برداری باشد از آن در زندگانی دنیا واز آن
حظ نفس نفع برند والله وخدای که معبود بحق است عنده نزد اوست حسن المآب نیکویی بازگشت یعنی نعم
اخرویه بمراتب از آن نیکوتر است وبعد از تحقیر متاع دنیوی تعظیم نعم آخرت میکند وترغیب مردمان میکند در آن
تا روی از حطام فانی گردانیده متوجه ثواب باقی شوند ومیفرماید که قل أؤنبئكم بگو ای محمد آیا خبر دهم شما را ای مردمان
بخیر من ذلکم بهتر از اینها که گفته شد للذین اتقوا برای آنکه پرهیز کردند از شرک وپرهیز کردند واجتناب نمودند
از کارهای زشت عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات بوستانهاست وآن بوستانهایی است که
اندک از آن بهتر است از دنیا وهر چه در وی است تجری من تحتها الانهار میرود از زیر درختان آن جویهای آب
که در لطافت نمرده وبیکر بر روی زمین میرود خالدین فیها در حالتی که جاوید مانده کاینند متقیان در آن بهشتها و
ازواج ومر ایشانراست زنان حوری وانسی مطهرة در حالتی که جاوید مانده کاینند پاکیزه از حیض وچرکینیهای که زنان
دنیا باشند یا پاک از نقص خلق وخلق ورضوان من الله ودیگر ایشانراست خشنودی از خدای واین از بهشت
ونعمتهای آن بهتر است والله بصیر وخدای بیناست بالعباد ببندگان واعمال ایشان پس ثواب میدهد
وعقاب میکند بر وفق عمل نیک وبد مرویست که حق تعالی با اهل بهشت خطاب کند که ای اهل بهشت از من چیزی بخواهید
ایشان گویند بار خدایا بهتر از این نعم بهشت چه تواند بود گوید خشنودی من بر شما که هرگز خشم نگیرم بر شما در آن آمده که سه
چیز بهتر از بهشت است یکی رضای خدا دوم خلود نعم بهشت سیوم همسایگی محمد وآل محمد علیهم السلام بعد از آن در صفت
متقیان میفرماید الذین یعنی پرهیزکاران کسانیاند که از روی نیاز یقولون ربنا میگویند ای پروردگار ما
اننا آمنا بدرستی که ما گرویدیم با آنچه تو فرمودی وجوارح واعضای خود را در عبادت تو استعمال نمودیم ومهیا
امر ونهی تو بوده ایم فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز برای ما گناهان ما را واز سر آن در گذر وقنا عذاب النار
ونگهدار ما را از عذاب دوزخ ونیز در مدح ایشان میفرماید که الصابرین یعنی متقیان صبر کننده گانند بر ادای جمیع
فرایض وسنن او وبر ترک محرمات ودر وقت رسیدن بلیات والصادقین وراستانند در قول وفعل
ونیت ودر خبر است که چون مخلص راست گفتن را شعار خود سازد وبدرستی گفتن معروف گردد نام او را در صدیقان
نویسند واگر دروغ را عادت خود سازند بر عکس این باشد والقانتین وفرمان برداران امر خدا

و بیکار او والمنفقین و نفقه کنندگان از مال حلال بر اهل استحقاق بقصد طاعت و انقیاد حق تعالی و در حدیث صحیح آمده که هیچ
روز نمی شتابد بر نیاید الا که بر بالای آن دو فرشته باشند که گویند بار خدایا هر نفقه کننده را عوض ده و هر امساک کننده
مال را در وی تلف ساز والمستغفرین و آمرزش خواهندگان بالاسحار در سحرها که وقتهای اجابت دعوات است
زیرا که مشقت عبادت درین وقت بیشتر است و نفس درین وقت مطمئن تر و از شواغل دنیوی دورتر و خبر هست که حق تعالی
سه آواز را دوست دارد آواز خروس و آواز قاری قرآن و آواز استغفار کنندگان در وقت سحر از ابی عبد الله
مرویست که هر که در وقت سحر هفتاد بار استغفار کند از اهل این آیت باشد و از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه روایت است
که مراد مستغفرین نمازگذارندگان اند در سحرگاه و در سبب نزول آورده اند که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند و حضرت رسالت
را بعلاماتی که در کتاب خود یافته بودند بشناختند گفتند ما را مسئله ایست اگر جواب گویی ایمان آوریم فرمود که بپرسید گفتند خبر ده
ما را که بزرگترین گواهی در کلام خدای کدام است این آیت آمد که شهد الله گواهی داد خدای تعالی یعنی بنصب دلایل
و اظهر بر وحدانیت و انزال آیات ناطقه بیان روشن گردانید انه که او است خدای بحق از روی یقین لا اله الا هو
معبودی نیست که سزاوار پرستش باشد مگر او والملائکة و فرشتگان نیز گواهی دادند بر وحدانیت وی و اولوا العلم و خداوندان
علم که مومنان اند نیز ادای شهادت نمودند بر توحید باعتراف لسان و تصدیق جنان قائما در حالتی که حق سبحانه اقامت کننده
است بالقسط بعدل در جمیع افعال و اقوال خود در تفسیر اهل البیت مذکور است که اولوا العلم امیر المؤمنین است و یازده فرزند
معصوم او صلوات الله علیهم اجمعین و در مقارنه اولوا العلم با حق سبحانه و ملائکه در شهادت دلالتست بر تعظیم شان و شکی نیست که اولوا
العلم شامل مجتهدان امامیه رضوان الله علیهم نیز هست و جابر بن عبد الله از پیغمبر روایت کرده که طالب علم که ساعتی
بر بستر خود تکیه کند و در علم دین نگرد بهتر است از عبادت عابدی که هفتاد سال خدا را عبادت کند انس بن مالک از رسول
نقل کرده که او گفت که علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است و درس آن تسبیح است و بحث آن جهاد است و فرشتگان در حلقهای
مجلس عالمان رغبت کنند و پرهای خود را بر ایشان مالند و در نماز برای ایشان استغفار کنند و هر تر و خشکی که باشد برای
ایشان آمرزش خواهند حتی که ماهیان دریا و هوام و سباع و چهارپایان و آسمان و ستارگان بدانید که علم زندگی
دل است و نور چشم است و فکر کردن در علم مقابل روزه باشد و درس برابر قیام شب و علم پیشوای عمل است و پی آن
درست نیست نیکبختان این ملهم کرده اند و بدبختان از آن محروم شده و بجهت آنست که اولوا العلم مقارن حق تعالی و ملائکه
واقع شده اند درین شهادت لا اله الا هو تکرار کلمه شهادت بجهت تاکید است و دیگر تا مبنی شود بر آن قول
العزیز خدای تو است و غالب بر جمیع ممکنات و همه محکوم و مامور او اند الحکیم محکم کار در آنچه میکند و میفرماید
بدانکه درین آیت فضل بسیار است و ثواب بیشمار است انس از پیغمبر روایت کرده که هر که این آیت را بخواند و آنرا
بگوید که و انا علی ذلک من الشاهدین حق تعالی بعدد هر حرفی از آن فرشته بیافریند تا برای او استغفار کنند و آمرزش
تا روز قیامت هر که این آیت بخواند حق تعالی درهای بهشت بر وی بگشاید و هفت در دوزخ را بر وی در بندد و نیز فرموده
که هر که در وقت خواب کردن این آیه را بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته را خلق کند تا روز قیامت برای او استغفار

کنند و ابو غالب

کنند و ابو غالب قطان گفت که وقتی بتجارت بکوفه رفتم و در همسایگی اعمش فرود آمدم و در آخر شب این آیه را که میخواند
و هر بار از آن میگفت که و انا اشهد بما شهد الله تعالی به و استودع الله هذه الشهادة و هی لی عند الله
ودیعة حتی یؤدیها الی یوم القیامة چون روز شد نزد او رفتم و گفتم درین شب آیه شهادت میخواندی و در آخر آن
کلماتی میگفتی درآن چه از پیغمبر شنیده گفت بلی گفتم مرا از آن واقف ساز گفت تا یک سال تمام خدمت من نکنی من آنرا با تو
نگویم من بر در او بودم و بارها گشادم و یک سال خدمت او کردم چون مدت بسر آمد گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت با من ابو وایل
حدیث کرد و او از ابن مسعود که پیغمبر فرمود که هر که این آیه بخواند بر طریق مذکور حق تعالی او را در روز قیامت حاضر سازد
و گوید این بنده من بعهد من وفا کرده که توحید من نموده و من سزاوارترم از آنکس که وفا کند بعهد خود ای فرشتگان من در بهشت
برای او بگشایید و بهر دری که خواهد داخل شود و نیز از آنحضرت مرویست که دو فرشته در هوا یکی بدیگری میگفت که از کجا می آیی گفت
از نزد یک بنده عاصی که امروز همه روز معصیت میکرد و خدای را بر آزرده و اینک دیوان عمل او سیاه است که با آسمان میبرم آن
فرشته دیگر گفت که عجب حالیست که من بنام او برات آزادی از آتش دوزخ نوشته میبرم فرشته اول بکمال تعجب فرشته
دوم گفت که چون تو از وی جدا شدی او آیه شهادت بخواند حق تعالی فرمود که من گناه و معصیتش بایمان و موقنش بخشیدم
و از سعید بن جبیر روایتست که سیصد و شصت بت در حوالی کعبه بودند چون این آیه نازل شد همه بروی افتادند و چون
توحید اصل دین اسلام است از جهت تعاضد در بیان اسلام میفرماید که ان الدین بدرستی که دین پسندیده عند الله
الاسلام نزد خدای اسلام است نه ملت یهودیه و نصرانیه که آمیخته اند بشرک و کفر و ما اختلف الذین و اختلاف نکردند در آن
که دین اسلام حق است و محمد پیغمبر بحق است آنها اوتوا الکتاب داده شده کتاب تورات و انجیل الا من بعد ما جاءهم
العلم مگر پس از آنکه آمده بدیشان دانش بحقیقت امر اسلام که آن آیات و معجزات ظاهره است و از جمله آن تورات
که در کتاب ایشانست و اختلاف ایشان بدین وجه بود که بعضی گفتند که دین اسلام حق است و قومی دیگر گفتند که آن
مخصوص است بعرب و جمعی دیگر نفی مطلق آن کردند حاصل که ایشان اختلاف کردند بغیا بینهم بجهت حسد و طلب
که در میان ایشانست و از میل بریاست و بزرگی تو منه بجهت شبهه که ایشان را بوده باشد در حقیقت الا و عید ایشان میفرماید
که و من یکفر و هر که کافر شود بایات الله بآیتهای خدای که قرآنست یا سایر معجزات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه یا تورات
و انجیل که نعت حضرت در وی مذکورست فان الله پس بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب کننده است
یعنی عنقریب اهل بغی و حسد و عناد و ذریت شده بعذاب آخرت گرفتار خواهند شد فان حاجوک پس اگر یهودان محاجه
مخاصمه کنند بر تو بر وجه عناد و در دین اسلام بعد از اقامت حجت و یا نصاری در مقام جدال در آیند یا بسط عیسی
فقل اسلمت وجهی لله پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم نفس خود را یا خالص گردانیدم همه خود را برای خدای
یا هیچ وجه غیر را با او شریک نکرده ام و من اتبعن و نیز تسلیم کرده اند و خالص گردانیدند همه خود را برای آنکسانی که پیروی
کرده اند مرا و حاصل معنی اینست که آنکسانی که تابع من اند نفسهای خود را از برای خدا خالص ساخته ایم و باخلاص تمام
بوحدانیت او گرویده ایم و قل للذین اوتوا الکتاب و بگو برای آنانکه کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود

ونصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بکو بمشرکان عرب که نا خوانده و نا نویسنده اند یعنی کتاب ندارند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام آورده
اید بجهت وضوح دلیل و حقیقت آن همچنانکه من آورده ام و اتباع من و یا هنوز بر کفر خود اید و کویند استفهام بمعنی امرست
یعنی اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آورند و امر حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس بدرستی که راه یافتند بمقصد
رستکاری و از وادی گمراهی خلاص شدند وَإِنْ تَوَلَّوْا و خدای بیناست ببندگان و اگر اعراض کردند و پشت
بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرری نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدن است و پس تو
تبلیغ آن کرده و اقامت حجت کرده وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ و خدای بیناست ببندگان یعنی و اثابت تکذیب
و تصدیق ایشان پس بر وفق عمل ایشان همه را جزا خواهد داد إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی آنانکه کافر میشوند و میکروند
بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و بمحمد و با حجتهای روشن که هر یکی دلالت دارند بر وحدانیت حق تعالی و از جمله آن کتب
اوست که متضمن توحید او اند وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ کشتن نا حق و ناروا و از پیغمبر مرویست
که بعد از تلاوت این آیه فرمود که یهودان چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عابد
برخاستند تا ایشانرا امر معروف و نهی از منکر کنند ایشانرا نیز بکشتند خدا ذکر فرموده وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و میکشند آنانرا
که يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ میفرمودند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی غیر پیغمبران فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده ایشانرا
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک أُولَٰئِكَ آن گروه مذکور یعنی کشندگان انبیا و امر معروف الَّذِينَ آنانند
که حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا برای آنکه کسی ثنای ایشان
نکنند بلکه بر ایشان لعنت کنند و خون و مال ایشان مباح کردد و نابود شود عملهای ایشان و در آخرت یعنی ثواب
بران مرتب نشود زیرا که استحقاق ثواب فرع ایمانست و وی از ایشان مسلوبست وَمَا لَهُمْ و نیست مر ایشانرا
در روز قیامت کسی مِنْ نَاصِرِينَ از یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کند مرویست که در عهد رسول
مردی و زنی از اشراف خیبر زنا کردند و در توریت حکم ایشان رجم بود و بر ایشان سخت شد و نزد رسول آمدند با امید آنکه
او حکم خفیف کند یعنی ما سوای رجم از جلد و تعزیر و چون این قضیه را معروض داشتند حکم حضرت موافق حکم توریت
واقع شد نعمان بن اوفی و عمرو بن حارث گفتند که جور کردی بر ما چه بر ایشان رجم نیست رسول صلعم فرمود که
در توریت حکم ایشان رجم است گفتند نه چنین است رسول صلعم فرمود تا توریت را حاضر ساختند پس ایشانرا گفت
که کیست در میان شما که اعلم باشد بتوریت گفتند مردی اعور است و در فدک میباشد و او را ابن صوریا گویند پس کس
فرستادند تا او را بمدینه آوردند وی نزدیک رسول آمد و آغاز خواندن توریت کرد چون با آیه رجم رسید
انگشت بر وی پوشید و تلاوت نکرد عبدالله سلام بر خواست و آن آیه را بر خواند رسول گفت دانستید که حکم آن بود
که من امر کردم و توریت موافق قول منست و در توریت چنین بود که مرد محصن و زن محصنه چون زنا کنند و بینه
بر ایشان اقامت شهادت کنند ایشانرا رجم باید کرد و اگر زن آبستن بود او را رها کنند تا بار نهد و بعد از آن
او رجم کنند و فرمود تا او را رجم کردند حق تعالی این آیت فرستاد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی

آنکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شده اند بهره مِنَ الْكِتَابِ از توریت یعنی نعمان بن اوفی و امثال او يُدْعَوْنَ
إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ خوانده میشوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند توریت میان ایشان ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ پس روی
میگردانند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان که روسای یهودند وَهُمْ مُعْرِضُونَ و در حالتی که ایشان اعراض کنندگانند
از حق با وجود علم ایشان این گروه آن و جهت ذَٰلِكَ این اعراض از حکم توریت مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ قَالُوا
بسبب این است که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ
مگر روزی چند شمرده شده که هفت روز باشد یا چهل یعنی بسبب زعم ایشان بسهولت عذاب آخرت اعراض میکنند
از حکم توریت وَغَرَّهُمْ و فریب داد ایشانرا فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که
بر میبافتند از سهولت عقوبت یا شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا جَمَعْنَاهُمْ
آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا لِيَوْمٍ برای حساب روزی لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در وقوع آن روز
مرویست که در روز قیامت اول رایتی از رایات کفار افراخته شود رایت یهود باشد و حق تعالی ایشانرا
رسوا کند در میان اهل محشر و بعد از آن امر کند ایشانرا بدوزخ برده و مخلد در دوزخ باشند وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ
و داده شود هر نفسی را تمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده باشد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان یعنی جمیع اهل نفس
انسانی ستم کرده نشوند بنقص حسنات و زیادتی سیئات بلکه جزا افزون از اعمال خواهد بود و چون حق تعالی ذکر کبریا کرد
که حضرت رسالت پناه را تعلیم کرد که چگونه با ایشان محاجه باید کرد و چگونه جواب ایشان باید داد و فرمود قُلِ اللَّهُمَّ
بگو ای محمد که ای بار خدایا مَالِكَ الْمُلْكِ ای خداوند و شاهی که متصرف در همه ملکی و ملک دنیا و آخرت که
که قوت امتست و هر ملک سوای تو فانی آورده اند که در جنگ احزاب وقتی که خندق میکندند سنگی عظیم و سخت
پدید آمد که آهن بر آن کار نمیکرد آنحضرت بر آن موضع آمد و در آن سنگ نگاه کرد و تبر آهنین از سلمان فارسی گرفت
آستین مبارک را در نوردید و بقوت روحانی بلکه ربانی ضربتی بر آن سنگ زد و آورده که دو دیگر آن سنگ
بشکست و برقی از میان سنگ و آهن جست که مانند روشنی چراغ در شب تار و از درخشندگی آن آتش کوههای
مدینه روشن شد و تکبیر بر آن رسید لشکر و ایوان کسری بنظاره فرا دید پس رسول صلعم و اصحاب تکبیر گفتند و چون
ضربتی دیگر بزد ثلث دیگر از آن سنگ بشکست و روشنی از آن تافت که قصور صنعا و یمن بدو ظاهر شد و در ضربت
سیم قصور روم تمام بنظر در آمد رسول و اصحاب تکبیر گفتند پس حضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که عنقریب امت
من بر ممالک اسلام اطراف و جوانب عالم رسد و همه نواحی جهان مسخر شود و اصحاب بشکرگذاری این نعمت مشغول
شدند و منافقان طرح سخریت و استهزا افکندند که عجب کاریست که این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق
میکند و ایران خود را گرفتن روم و فارس وعده میدهد حق تعالی این آیه فرستاد که بگو ای محمد که بار خدایا توی
خداوند ملک و همه ملک بید قدرت تست تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی را مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی و مصلحت بینی

وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ و میستانی ملک را مِمَّنْ تَشَاءُ از اختیار هر که خواهی و از جمله حکومت کرد و ولی آن که کفار قریش را بود
از ایشان نزع کرده و بلا زمان حضرت رسالت پناهی صلعم حواله فرمود و ملک روم و فارس و یمن را از ارباب
آن انتزاع نموده و بدین امت مرحومه ارزانی داشت و نزد بعضی از مفسرین مراد از ملک ملک نبوتست که از بنی
اسرائیل ستده و بفرزندان سمعیل داد و یا امامت که با ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین عطا فرمود وَتُعِزُّ
مَنْ تَشَاءُ و ارجمندی سازی هر کرا خواهی بتوفیق ایمان و معرفت چون پیغمبر و متابعان او وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ
و خوار و بی‌مقدار میگردانی هر کرا خواهی بخذلان ابدی بجهت عناد و کفر چون ابوجهل و تابعان او و گویند عز و دعوت
شرف قناعت است و ذلت خفت حرص بجهت غنای قناعت فقیر از اصعب تمکین رساند و تنگابوی حرص
توانگر را در صف نعال افکند و در تفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی روزی بقصد زیارت شیخ معروفی که
زاهد و عارف عصر بود رفت و بسته‌های فاتحه نمود و محتاجان در صف نعال ایستاده و از تفسیر تعز من تشاء و تذل
من تشاء بکنه در خواست شیخ فرمود روشن ترین وجهی در معنی این آیه آنست که ترا با هزار و هشتصد فیل جنگی و پنج هزار
فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بخانه همچون منی گدای آورده و در صف نعال باز داشته و مرا با این گلیم
کهنه پای برهنه ملک قناعت بخشیده و در صدر از آن جای داده آن کو بقناعت آشنا شد از فیض تعز من تشاء شد
و آن کو ره حرص و آز سپرد مقهور تذل من تشاء شد بِيَدِكَ الْخَيْرُ و بدست قدرت تست تحصیل همه نیکوییها از دین
ملک و عزت مومنان و چون تعذیب کفار و عصاة محض عدلست پس آن نیز در تحت خیر داخل باشد إِنَّكَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که تو بر همه چیزی از عطای ملک و نزع او و اعزاز و اذلال قَدِيرٌ توانایی بهر که مصلحت بینی و هی
تُولِجُ اللَّيْلَ در می‌آری شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی بتدریج اجزاء شب را کم میکنی و در اجزاء روز می‌افزایی تا آنکه اول جدی که
اقصر ایام سالست و در اول سرطان اطول ایام میشود وَتُولِجُ النَّهَارَ و در می‌آری روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی
از اجزاء روز بتدریج کم میکنی و اجزاء شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا است کوتاه ترین شبهاست و در آخر قوس
درازترین شب میشود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ و بیرون می‌آری چیز زنده را و در حیوانات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که آن نطفه است
یا مانند مرغ را از تخم و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می‌آری مرده را چون نطفه و دانه و تخم مِنَ الْحَيِّ
از زنده که حیوان و درخت و مرغ است و گفته اند طیب را از خبیث و مومن را از کافر و آورده اند که رسول صلعم
نزدیک یکی از زوجات خود رفت زنی دید پاکیزه منظر خوب صورت و سیرت اکابر بود حضرت صلعم پرسید که این
کیست گفتند یکی از خاله‌ها میشود فرمود کدام خاله گفتند خالده بنت الاسود بن عبد یغوث و این خالده مومنه
بود و اسود که پدرش بود کافر بود فرمود که سبحان الله الذی یخرج الحی من المیت وَتَرْزُقُ و روزی میدهی
از خزانه رحمت واسع خود مَنْ تَشَاءُ هر کرا خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی‌شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند
معاذ بن جبل روایت کند که من بجهت مطالبه قرض خواهان یک جمعه بنماز حاضر نشدم رسول صلعم فرمود چه چیز ترا از نماز

جمعه بازداشت گفتم یا رسول الله یهودی را بر ذمت من قرض کندم است در امانی گذاشت که بنماز حاضر شوم
فرمود که این آیه را بخوان تا بقوله بغیر حساب و آنگاه بگو که یَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا تُعْطِي مَنْ تَشَاءُ
مِنْهُمَا فَاقْضِ عَنِّي دَيْنِي هر که این آیه بخواند اگر قرض او چندان بود که زمین گنجایش آن نداشته باشد حق تعالی
از برای او ادا کند جعفر بن محمد علیهما السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت فرموده که چون حق تعالی خواست
که فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و شَهِدَ اللَّهُ و قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ را بر زمین نازل سازد این آیات در
عرش مجید آویخته بودند و میان آنها و حق تعالی حجابی نبود گفتند بار خدایا ما را بزمین میفرستی که سرای معصیت است و ما بعرش
مجید معظم که محل طهر و نور و مقدس است حق تعالی فرمود که بعزت و جلال من که هیچ بنده مومن شما را قراءت نکند در عقب
هر نماز فریضه مگر او را در حظیره قدس جای دهم و هر روز هفتاد بار بنظر رحمت در او نگرم و هر روز هفتاد حاجت او را
روا گردانم که کمترین حاجتهای او آمرزش باشد و از دشمنان نگاهدارم و او را بر اعدا نصرت دهم و هیچ چیز او را از
بهشت منع نکند مگر مرگ و چون حق تعالی در این آیه بیان فرمود مالک دنیا و آخرت و قادر بر اعزاز و اذلال
اوست نهی او در عقب آن مومنان را از دوستی کردن با کافران که قادر نیستند بر اعزاز و اذلال و فرمود که لَا يَتَّخِذِ
الْمُؤْمِنُونَ باید که فرا نگیرند مومنان که دوستان خدایند و معزز و مکرم نزد او الْكَافِرِينَ گروه کافران که دشمن
او و ذلیل و خوار نزد او أَوْلِيَاءَ دوستان و متولیان امور خود مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بدون مومنان
یعنی باید که مومن دوست ندارد مگر مومن را ابن عباس فرموده که جمعی از انصار با گروهی از کفار طرح دوستی انداخته
بودند و عبدالله بن جبیر و جبار بن ... ایشان را از این منع میکردند فایده نمی‌داد حق تعالی این آیه فرستاد و اسباب نزول آن گفت
کرد و فرمود که وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هر که بکند این فرا گرفتن دوستی را با دشمنان خدا فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ پس نیست
از ولایت دوستی خدای فِي شَيْءٍ در چیزی یعنی از دوستی خدا هیچ بهره ای و بهره نخواهد داشت إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مگر آنکه
بترسید و حذر کنید مِنْهُمْ از ایشان از ترس کفار تُقَاةً ترسیدنی که واجب باشد پرهیز از آن در صورت جایز است که اظهار
اظهار دوستی کنید و بر وجه تقیه با ایشان مواسات نمایند وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ و میترساند خدای شما را از موالات
او نَفْسَهُ از عذاب ذات خود یعنی عذابی که صادر شده از محض قهاریت او نه بواسطه غیری وَإِلَى اللَّهِ و بسوی حکم
خداوند و جزای اوست الْمَصِيرُ بازگشت از نواهی و تهدیدات این آیه معلوم است با آنکه مومن را واجب است تقیه
کند از مخالف دین و با ایشان در سازد و بحسب ظاهر پیروی ایشان کند ابن بابویه رحمة الله در رساله اعتقادیه
آورده که تقیه واجب است تا ظهور صاحب الامر علیه السلام هر که آن را ترک کند چنانست که ترک نماز کرده باشد صادق
علیه السلام را گفتند یابن رسول الله مردی را در مسجد دیدم که آشکارا آواز بلند میکند دشمنان شما را و نام هر یک را
میبرد فرمود که ما له لعنه الله تعرض بما میکرد و چه میشود خدا او را از رحمت خود دور گرداناد ما را موضع
میکرد اند چه حق تعالی فرموده که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ و نیز صادق علیه السلام

فرمود که مقرب ترین شما نزد حق کسی است که اعلم و اعمل باشد بتقیه و نیز فرمود که تقیه دین منست و دین آبا و اجداد من و در زمان
آن حضرت رسالت بود که در اوایل اسلام با اهل کفر ملایمت مینمود و امیر المومنین علیه الصلوة والسلام با اهل خلاف
بطریق ملاطفت سلوک میکرد و چون قوت پیدا کرد شمشیر کشید و با اهل کفر محاربه کرد و مرویست که مردی نزد پیغمبر
آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من رس که بهلاکت بدبختی گرفتار شدم فرمود که چیست گفت کفار قریش مرا گرفتند و عذاب
میکردند تا نسبت بجناب تو ناسزا گویم من بی طاقت شدم و آنچه اراده ایشان بود از زبان من جاری شد فرمود که دل
چگونه بود گفت بسیار از آن کاره بود فرمود که اگر بار دیگر بدست ایشان افتی و مثل این حال بر تو واقع شود آنچه ایشان
اراده کنند بگوی و در دل کاره آن باش و ابن مسعود گفت که با اهل کفر و خلاف مصالحه کنید و آنچه ایشان میگویند
و میکنند پیروی کنید اما در دل کاره ایشان باشید چون حق تعالی مومنان را رخصت داد در پوشیدن حق و مواسات کردن
با کافران و مخالفان در جمعیت و دفع ضرر ایشان و عقب آن بیان فرمود که اگر کسی این معنی را کار بندد نه بجهت خوف
و عذر بلکه از روی اعتقاد و رغبت قلبی با اهل کفر و خلاف محشور شود و بعذاب ابدی با ایشان گرفتار شود پس گفت
قل بگوی ای محمد ان تخفوا ما فی صدورکم اگر پنهان دارید آنچه در سینهای شماست یعنی موالات کفار در دل
او تبدوه یا اشکارا کنید آنچه در ضمیر شماست یعلمه الله میداند آنرا خدا و شما را بجهت آن بعذاب
و عقاب جهنم گرفتار خواهد کرد و یعلم ما فی السموات و میداند آنچه در آسمانهاست از انواع علویات و ما فی الارض
و آنچه در زمین است از اصناف سفلیات پس بر پنهان و آشکارای شما عالم خواهد بود والله و خدای که علم ذاتی او
بهمه چیز رسیده علی کل شیء قدیر بر همه چیز تواناست پس هرچه میکنند در سر و علانیه میداند و شما را جزا خواهد داد
چون چنین است پس آنچه فرمان میکند بدل او را انقیاد نمائید و از نواهی او بازایستید و چون تهدید اهل کفر و عصیان کرد از عقاب
در عقب آن بیان وقت آن میکند بقوله یوم تجد روزی که بیابد کل نفس هرکسی از عمل کننده کان ما عملت من
خیر آنچه کرده باشد از نیکوئی محضرا حاضر گردانیده شده نزدیک خود یعنی صحیفه حسنات را ببیند و ما عملت من سوء
و آنچه کرده باشد از بدی نیز نزد او حاضر باشد تود دوست داشته باشد آن کس لو ان بینها اگر باشد میان او و بینه
و میان آن روز بدی او امدا بعیدا زمان دور و دراز مراد آنست که نخواهد مطلقا آن روز عمل خود را ببیند و
یحذرکم الله نفسه و میترساند خدای شما را از عذاب خود مکرر جهت تأکید است والله رؤف و خدای مهربانست
بالعباد بندگان و بجهت این اشارت میترساند از عملی که سبب غضب و عقوبت ایشان باشد مرویست که یهود
میگفتند که ما پسران خدائیم و دوستان او و نصاری میگفتند که ما مسیح را پسر خدا میدانیم و بجهت این در تعظیم او میکوشیم
و مشرکان گفتند که ما بتان را دوست میداریم و بشفاعت ایشان امیدواریم آیت آمد که قل بگوی ای محمد ان کنتم اگر هستید
شما ای اهل کفر تحبون الله دوست میدارید خدا را و لاف دوستی او میزنید فاتبعونی پس پیروی کنید مرا و اوامر
و نواهی یحببکم الله تا خدای شما را دوست دارد و یغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد گناهان شما را والله غفور رحیم و خدای

امرزنده

امرزنده است کسانی را که پیروی من کنند رحیم مهربانست برایشان برحمت خاصه مرویست که چون پیغمبر این آیت
تلاوت فرمود عبدالله ابی منافق اصحاب خود را گفت ببینید که محمد دوستی خود را مساوی دوستی خدا میداند و ما را
میفرماید که او را همچنان دوست داریم که ترسایان عیسی را حق تعالی در جواب ایشان فرمود که قل بگوی ای محمد اطیعوا
الله مردمانرا که اطاعت کنید خدای را در اوامر و نواهی والرسول و پیغمبر را در احکام شرع فان تولوا پس اگر برگردند
از طاعت خدا و رسول فان الله پس بدرستی که خدای لا یحب الکافرین دوست نمیدارد کافرانرا یعنی از
ایشان راضی نیست و هرگز مدح ایشان نکند از رسول خدا صلعم روایت است که تحقیق ایمان موقوفست بر آنکه دوستان خدای را
دوست دارند و دشمنان او را دشمن و چون در این دو آیت طاعت رسولان را واجب گردانید در عقب آن ذکر
منقبت و مدح ایشان میفرماید بجهت ترغیب در اطاعت ایشان بقوله ان الله اصطفی آدم بدرستی که خدای
برگزید آدم را بتعلیم اسما و امر کردن ملایکه را بسجود او و بیرون آوردن انبیا و اصفیا و اولیا را از صلب او و نوحا وآل
و نوح را برگزید بطول عمر و الهام او بساختن کشتی و نجات او از غرق و آل ابراهیم و آل ابراهیم را که اسمعیل و اسحق اند
و اولاد ایشان بنبوت و امامت و بنای خانه کعبه و خلافت و از جمله اولاد او یعقوب است و داود و سلیمان
و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و حضرت خاتم الانبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و آل عمران و آل
عمران که موسی و هرون اند برسالت و پیغمبری گزید حق سبحانه ایشان را و این هر دو پسران عمران بن یصهر بن فاهث
بن لاوی بن یعقوب اند و نیز او عیسی است و مادر او مریم که دختر عمران بن ماثانست و میان این دو عمران هزار و هشتصد
سال بود و حاصل که حق تعالی میفرماید که همه انبیا و اولاد ایشان را برگزیدیم و تفضیل دادیم علی العالمین بر عالمیان
زمان ایشان این آیت دلیلست بر آنکه ایشان افضل اند از فرشتگان پس حق تعالی ایشان را بر همه آدمیان و جنیان
و فرشتگان تفضیل داد ذریة در حالتی که ایشان فرزندانی اند بعضها من بعض برخی از ایشان از برخی زاده
شده اند و اولاد یکدیگرند از آبای برگزیده و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وارد است که مراد بآل عمران علی بن ابی
طالب است و اولاد و احفاد او علیهم السلام و عمران اسم ابوطالب است و احادیث متواتره از ائمه هدی علیهم السلام درین
باب وارد شده و ابن عباس و ابو ذر و انس نیز از پیغمبر خدای صلعم روایت کرده اند که فرمود آل ابراهیم آل عمران
علی ابن ابی طالب والله سمیع و خدای شنونده است باقوال مردمان علیم و داناست باعمال ایشان پس برگزیند
هر که را که مستقیم القول و العمل است و بعد از آن در بیان حال مریم که از ذریت انبیاست میفرماید که اذ قالت
امرأت عمران یاد کن یا محمد که چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذا بود وقتی که حامله شد و حمل او
مریم بود رب ای پروردگار من انی نذرت لک بدرستی که من نذر کردم برای تو ما فی بطنی آنچه در شکم منست
محررا در حالتی که آزاد کرده شده باشد از قید تعلق دنیا و او را مشغول سازم بامور دینی تا خالص ترا پرستد
و خدمت مسجد تو کند و در آن زمان خدمت مسجد امری عظیم بود و از عبادات عظیم میدانستند و فرزندانرا

کار شدند بیگرویدند تا از نشستی و آب زدندی و چراغ روشن کردندی و تا فرو رفتی نبودی از آنجا بیرون نیامدندی و چون
آنجا خدمت کردندی تا مانع شدندی بعد از آن مخیر بودندی میان مقام کردن و بیرون رفتن و در شریعت ایشان
اینچنین نذر در پسران ایشان بود و هیچکس از انبیا و علمای ایشان نبود مگر که یک پسر یا دو پسر را محرر کردندی برای
خدمت بیت المقدس و چون حنه اینچنین نذر کرد شوهرش عمران گفت که این چه بود که کردی شاید که در شکم تو دختری
باشد و خدمت مسجد از نمی‌آید بر زبان حنه جاری شد که فتقبل منی پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم انک
انت السمیع بدرستی که تو شنوای سخنی که در باب نذر گفتم العلیم دانای بمقصود من درین نذر که غرض رضای تو خواستم
فلما وضعتها پس وقتی که زائید مریم را قالت رب انی وضعتها گفت حنه ای پروردگار بدرستی که نهادم آن
بار را انثی در حالتی که فرزند ماده است والله اعلم و خدای داناتر است بما وضعت بآنچه بار نهادم و بعض
وضعت خوانده‌اند بسکون تا یعنی خدای داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد ولیس الذکر و گفت حنه که نیست فرزندی نری
که من طلب کردم برای بیت المقدس کالانثی همچون فرزند ماده که بمن داده و انی سمیتها مریم و بدرستی
که من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بلغت ایشان امة الله است یعنی کنیزک خدای وانی اعیذها بک
و بدرستی که من در پناه می‌آرم او را بتو و ذریتها و فرزندان او را من الشیطان الرجیم از وسوسه دیو
سرکش که رانده شده است از رحمت و برکت دعای حنه بنزد کار مریم و عیسی بسید از شر شیطان محفوظ ماندند در تفسیر
ثعلبی مذکور است که رسول خدا صلعم فرموده که بهترین زنان چهار اند مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه
بنت محمد صلعم و اسما بنت مزید گفت که خدیجه چون بفاطمه حامله شد گفت بار خدایا تو دانایی که من از آن زن عمران بهترم و مهتر
از عمران بهترست مر این فرزند را محرر کردم حق تعالی وحی کرد بر رسول صلعم که خدیجه را بگوی که از او کرد نذر بهتر از ملک تا
و اگذار حمل خود را بمن که او صفیه برگزیده منست و ما او را اما نشست و آزاد کرده من از دوزخ خدیجه گفت اگر چه حضرت
اما دانم تو مخالست چه او را اما نشست القصه چون مریم متولد شد فتقبلها پس بپذیرفت مریم را ربها پروردگار او
بقبول حسن بپذیرفتنی نیکو جهت خدمت خانه خود و راضی شد با نکه او بجای ذکر باشد در خدمت بیت المقدس وانبتها و برویانید
او را و نشو و نمای او داد و نباتا حسنا نشو و نمای نیکو یعنی توفیق داد او را تا پرورش یافت بر صلاح و عصمت و بیت
بروجهی که چون به سالگی رسید با نواع عبادت برزنان زمان غالب شد و روایت که چون مریم متولد شد مادر او را در خرقه
پیچید و به بیت المقدس آورد و خدمه را گفت که فرا گیرید این نذر شده را که نذر خدای تعالی است و میان ایشان اختلاف
افتاد و عمران امام مسجد مقدس بود و بسیار در تعظیم او میکوشیدند بجهت این هر یکی را داعیه بود که تربیت او نماید
از جمله زکریا گفت که من اولی ام بتربیت او چه خاله او در خانه منست ایشان بدین راضی نشدند پس قرار بقرعه دادند
و چه که قلمهای خود را که بدان کتابت توریت کردندی بکنار نهر اردن بردند و در جوی آب انداختند و شرط آنکه
قلم هر که برآید پرورش مریم او کند قلم زکریا که از اولاد سلیمان بود و پیغمبر بود و بزرگوار بر سر آب آمد کفالت مریم بوی قرار

از فوالد او بود

دو فرا بسر حق تعالی مریم را بکرنا بازکریا داد
بکفالت برد و دایه برای او مقرر فرمود و چون
از طفولیت در گذشت

گرفت وکفلها زکریا او را بسپرد او را بغرفه ای که جز از نردبان بر بالای آن رفتن میسر نشدی برای و ترتیب داده و هر گاه
زکریا از تعهد حال و فارغ شدی در آن غرفه را بقفل محکم کردی و کلید با خود داشتی تا بان وجه مریم بزرگ شد و انوار ولایت
از و ظاهر گشت کلما دخل علیها هر گاه که در آمدی بر مریم زکریا المحراب زکریا بغرفه که مریم در آنجا بود وجد عندها
می یافت نزدیک او رزقا روزی و آن میوه تابستانی بود در میان زمستان و عکس زکریا متعجب شده قال گفت
یا مریم انی لک هذا ای مریم این از کجاست مر ترا قالت گفت مریم هو این روزی که میوه در غیر وقت است
من عند الله از نزد خداست ان الله بدرستی که خدا یرزق من یشاء روزی میدهد هر که را میخواهد بغیر حساب
بیشمار از غایت بسیاری آن و بی استحقاق بلکه بمحض تفضل از طریق ... و مخالف بعضت پیوسته که روزی حضرت
رسالت صلعم در زمان قحط و تنگ سالی در خانه فاطمه علیها السلام آمد و فرمود که از خوردنی در خانه تو هیچ هست که پدرت
روزیست که هیچ طعام نخورده و فاطمه با امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام نیز مدت سه روز بود که طعام نیافته بودند
حضرت فاطمه بخانه رفت و سجاده مبارک بگسترد و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن مناجات کرد و از سر سوز
گفت که الهی از غیب بما طعامی فرست و مرا از انده و پدر و شوهر و فرزندان باز رهان مقارن این حال دید که
خالی که در آن خانه بود بخاری از آن بر می آید چون از دعا بپرداخت و نظر در آن خانه کرد مملو از طعام دید برداشت
نزد پدر و شوهر و فرزندان حاضر کرد و سر پوشی در بر داشتند ظرفی بود پر از نانهای لطیف و مملو از گوشتهای لذیذ
و از بخار او بوی میوه سید بر شال بوی مشک رسید عالم صلعم فرمود که انی لک هذا این از کجا بتو رسید فاطمه علیها السلام
فرمود که هو من عند الله این از نزد خداوند است ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حضرت فرمود که
الحمد لله که حق تعالی ترا سیده زنان بنی اسرائیل یعنی مریم بنت عمران مانند گردانید که هر گاه حق تعالی او را روزی فرستادی
زکریا از و پرسیدی که این از کجاست همین جواب دادی که هو من عند الله پس همه از آن طعام تناول کردند و فرمود
و هنوز جفنه از طعام مملو بود و سید فاطمه علیها السلام آنرا از آن محفوظ کرده و انبیا ورده اند که چون زکریا مشاهده نمود که حق تعالی
روزی را بمریم میرساند و او را در تابستان میوه زمستان و در زمستان میوه تابستان میدهد رغبت کرد که حق تعالی او را
فرزندی دهد که صاحب کرامت و ولایت باشد مانند مریم و با آنکه پیر شده بود و زن او از زائیدن افتاده و پیر
گشته اما دانست که این امر خدای آسان است پس زبان بمناجات گشود هنالک در آن مکان که ولایت و کرامت
مریم را معاینه دید دعا زکریا ربه خواند زکریا پروردگار خود را از روی نیاز قال رب گفت ای پروردگار من
هب لی ببخش مرا من لدنک ذریة طیبة از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش گناه همچنانکه بخشیدی مریم
بحنه که پیر شده بود انک بدرستی که تو از محض کرم سمیع الدعاء شنونده دعای آنرا یعنی اجابت کننده آنرا فنادته
الملائکة پس ندا کردند او را فرشتگان وهو قائم در حالتی که زکریا ایستاده بود یصلی فی المحراب نماز میکرد او
در محراب ان الله یبشرک بدرستی که خدا مژده میدهد ترا بیحیی بفرزندی که نام او یحیی باشد و معنی یحیی آنست که او م

یا این بوزنده شود **مُصَدِّقًا** در حالتی که آن پسر باور کننده باشد و ایمان آرنده **بِكَلِمَةٍ** یعنی بکلمه کن موجود گشته
مِنَ اللَّهِ از نزد خدای و در اخبار آمده که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود و او شش ماه از عیسی بزرگتر بود و بعضی گفته اند
یکدیگر بود و یحیی را پیش از آن کشته شد که عیسی را بآسمان بردند **وَسَيِّدًا** در حالتی که مهتر قوم باشد در حلم و علم و کثرت عبادت
و تقوی و زهد و غیر آن از اخلاق حسنه **وَحَصُورًا** در حالتی که باز دارنده باشد نفس خود را از جمیع مناهی و ملاهی روایت است
که در سه سالگی یحیی از کودکان رسید که بازی میکردند و ویرا ترغیب کردند ببازی گفت از برای بازی آفریده نشده ایم
از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که فضیلتی از فضایل امیر المؤمنین بیان فرما گفت مطول بگویم یا مختصر گفتند مختصر فرمود
مَا هَمَّ بِمَعْصِيَةٍ هرگز قصد نکرد و هیچ گناهی را همچنانکه یحیی علیه السلام از ابن عباس مرویست که حصور کسی است که به هیچ زنی نرسیده
باشد و یحیی بجهت اشتغال و عبادات و طاعات و توجه تمام بحضرت عزت و امور آخرت متزوج نشد **وَنَبِيًّا**
مِنَ الصَّالِحِينَ و پیغمبری باشد نائب شده از شایستگان که زکریا و آبا او بود و نذا القصه چون زکریا را بچنین فرزندی
بشارت دادند وی بر وجه تعجب **قَالَ رَبِّ** گفت ای پروردگار من **أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ** از کجا باشد مرا پسری
وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسیده مرا پیری و بزرگ سالی **وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ** و زن من نازاینده است در خبر آمده است
که زکریا صد و بیست ساله بود و زن او هشتاد ساله بود و مرویست که غرض زکریا ازین سخن آن بود که معلوم کند که حق
سبحانه او را و زن او را جوان خواهد ساخت و در همین پیری فرزندی ارزانی خواهد داشت **قَالَ** گفت خدای یا جبرئیل
بفرمان خدای گفت **كَذَلِكَ** همچنین بر همین حال که هستید از پیری **اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** خدای میکند آنچه میخواهد بر خلاف
عادت **قَالَ** گفت زکریا **رَبِّ اجْعَلْ لِي** ای پروردگار من ظاهر گردان برای من **آيَةً** نشانه که مرا از حامله شدن
آن زن خبر دهد تا بشکرگذاری آن مشغول شوم **قَالَ** گفت جبرئیل بفرمان خدای که **آيَتُكَ** نشانه تو این است **أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ**
آنست که سخن نگوئی و قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان با وجود صحت زبان **ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ** سه روز **إِلَّا رَمْزًا** مگر باشارت
کردن بروی یا بدست و حکمت در آن این بود که او درین مدت بذکر خدا و بشکر او مشغول شود **وَاذْكُرْ رَبَّكَ**
و یاد کن پروردگار خود را **كَثِيرًا** یاد کردن بسیار **وَسَبِّحْ** و تسبیح کردن او را **بِالْعَشِيِّ** در طرف آخر روز که از زوال
تا غروب است تا بغروب **وَالْإِبْكَارِ** و در بامداد که اول طلوع فجر است تا چاشت و باقی قصه زکریا یاد در سوره مریم
خواهد آمد و چون حق تعالی ذکر زن عمران کرد و بیان فضل دختر او بسبیل اجمال بعد از آن تفصیل آن میکند بقوله **وَإِذْ**
قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ یعنی یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملائکه بشارها او گفتند **يَا مَرْيَمُ** ای پرستنده خدای
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ بدرستی که خدای برگزید ترا برای عبادت یا قبول کرد ترا برای خدمت مسجد **وَطَهَّرَكِ** و پاکیزه
ساخت ترا از لوث شرک یا از چیزهای چرکین که زنان را می باشد از حیض و نفاس یا از صفات ذمیمه **وَاصْطَفَاكِ**
و برگزید ترا گرامی ترا زبرای آنکه یاد است یعنی ای بشبه برگزید ترا **عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ** بر زنان روزگار تو باکه ترا بی شوهر
فرزندی داد و بنفخه جبرئیل مخصوص گردانید اکثر مراد او سیده جمیع زنان دنیا باشد علی الاطلاق جز این صفت فاطمه زهرا

است و مخصوص است و چنانکه ابن عباس از پیغمبر روایت کند که فرمود دختر من فاطمه سیده زنان عالم است از خلق اولین
و آخرین و او پاره تن منست و نور چشم منست و میوه دل من و روح منست در پهلوهای من هر گاه که او در محراب خود بایستد
در پیش خدای برای عبادت نور او فرشتگان را روشنی دهد چنانکه ستارگان اهل زمین را روشنائی میدهند حق
تعالی با فرشتگان خطاب کند که بدرستی دختر من فاطمه را ببینید که سیده زنان و پرستاران منست و ببینید پرستش
من بمحراب طاعت روی آورده و گریان و لرزانست شما را گواه گیرم که او و شیعیان او را از آتش دوزخ ایمن
گردانم و همچنان که در حق مریم گفت که **وَاصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ** در حق اهل بیت رسول علیهم السلام فرمود که **وَيُطَهِّرَكُمْ**
تَطْهِيرًا و همچنان که مریم بتول بود فاطمه نیز بتول بود و از رسول صلعم پرسیدند که یا رسول الله مکرر از تو شنیدیم که
میفرمائی که همچنان که مریم بتول است فاطمه بتول است بتول بچه معنی است فرمود باین معنی که او را حیض نباشد و مریم
و فاطمه چنین بودند و بعد از آن مریم را امر فرمود بشکرگذاری نعمت اصطفا و تطهیر باین وجه که **يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي** ای مریم
فرمان بردار باش اکنون **لِرَبِّكِ** برای پروردگار خود **وَاسْجُدِي** و سجود کن او را **وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ** و رکوع کن
با رکوع کنندگان این امر است در نماز جماعت بتکرار کان جهت مبالغه در محافظت بر آن و تقدیم سجود بر رکوع جهت
آنست که در شریعت ایشان سجود مقدم بر رکوع بوده **ذَلِكَ** این که مذکور شد درین آیات از قصه مریم و زکریا و یحیی
مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است که شناخته نشود مگر بوحی یا بجهت معجزه تو **نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ**
وحی میکنیم بزبان جبرئیل بتو ای پیغمبر و نبودی تو ای محمد نزدیک علمای بیت المقدس **إِذْ يُلْقُونَ** آنهنگام که می انداختند
برای قرعه **أَقْلَامَهُمْ** قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بنهند که **أَيُّهُمْ** کدام از ایشان **يَكْفُلُ مَرْيَمَ**
ضامن شود تعهد و تربیت مریم **وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ** و نبودی تو نزدیک ایشان **إِذْ يَخْتَصِمُونَ** آن وقت که مجادله
و منازعه میکردند برای کفالت مریم و قبول تربیت او و این دلیل است که قرعه را دخلی است در تمیز حقوق و حضرت علیه
السلام فرموده که هیچ قومی با هم قرعه نزدند که کار خود بخدا بازگذارند مگر که حق تعالی قرعه را بآنچه حق است در میان ایشان
آرد **إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ** یاد کن ای محمد وقتی که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل گفت که **يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ**
مریم بدرستی که خدای **يُبَشِّرُكِ** مژده میدهد ترا **بِكَلِمَةٍ مِنْهُ** بکلمه از نزد خود و مراد عیسی است که بکلمه کن حاصل شد بی پدر
نام این کلمه **الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ** مسیح لقب است و عیسی اسم تقدیم لقب بر اسم جهت تعظیم است یا مگوئیم
که مصطفی محمد است و امام مرتضی علی است علیه السلام و الصلوة و مسیح لغت عبری بمعنی مبارکست **وَجِيهًا**
در حالتی که آن کلمه یعنی عیسی بزرگ و شناس و تمام قدر باشد و با جاه و شرف **فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ**
در دنیا بطاعت و نبوت و بی مخالق شدن بی واسطه پدر و بالا رفتن او بآسمان و باین جهت و در دین محمد باشد و در
آخرت نماز اقتدا بصاحب الامر کند بجهت منسوخ شدن شریعت او و عدم علم او بشریعت ما در اواخر الزمان یا قبل و جاه در
آخرت بسعادت یا بعلو درجه و مرتبه از جمله نزدیک گردانیده شدگان کرامة خدا از جهت قرب و درگاه الهی و در اخبار اهل

ونیست بعثت پیوسته که عیسی ع و فاضل میدان آل محمد ع ويكلم الناس وسخن گوید این ولد تو ای مریم با مردمان
في المهد در حالتی که در کنار تو شیر خورد که جای گهواره او باشد وكهلا و در حالتی که دو مرد باشد یعنی سخن
کردن او در زمان طفولیت و پیری مساوی باشد و گویند که عیسی را در وقت جوانی که سی و سه ساله گی او بود بآسمان
بردند پس مراد بکهل بعد از نزول او خواهد بود ومن الصالحين و در حالتی که از جمله انبیای شایسته باشد و سخن کردن
عیسی در زمان طفولیت معجزه او بود تا بر مردمان ظاهر شود که او پیغمبر خداست و مادر او را پاک دامن دانند و چیزی
که عیب باشد باو نسبت ندهند مجاهد گفت که چون مریم تنها بودی عیسی در شکم او با او سخن گفتی و چون مشغول امری شدی
در شکم او تسبیح گفتی عبد الله عباس روایت کرده که وقتی که خدیجه بفاطمه علیها السلام حامله بود رسول صلعم بنزدیک او آمد
یافت که خدیجه سخن میگفت پرسید که ای خدیجه با که سخن میکنی گفت یا رسول الله با این بچه که در شکم منست فرمود که بشارت
باد مر ترا ای خدیجه که جبرئیل مرا فرموده و مژده داده که این فرزند دختر باشد و مادر امامان باشد و از نسل او امید من پیدا
شوند که بنده گان خالص باشان [illegible] کنند القصه چون مریم علیها السلام کلام ملایکه استماع کرد قالت گفت از روی
تعجب رب ای پروردگار من انى يكون لي ولد از کجا باشد بچه و چه صورت بندد مرا فرزند ولم يمسسني بشر
و حال آنکه مس نکرده است مرا هیچ آدمی و وجود فرزند بی شوهر خلاف عادتست قال گفت جبرئیل در جواب او كذلك
بر همین حال که تو هستی یعنی بی مس بشری بی شوهر ترا فرزند دهد الله يخلق ما يشاء خدای می آفریند آنچه میخواهد اذا قضى
امرا چون خواهد حکم کند بکاری فانما يقول له پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم اوست كن بباش و از عدم
بوجود آی فيكون پس بباشد و بوجود آید مراد اینست که چون اراده آفریدن چیزی کرد فی الحال پیدا میشود بی تاخیر
ويعلمه الكتاب و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده شده پیش از وی چون صحف شیث و ابراهیم و غیر
آن والحكمة و علم حلال و حرام که علم شریعت است والتورية والانجيل و تعلیم دهد او را توریت و انجیل
و ذکر این دو کتاب با آنکه ويعلمه الكتاب معلوم میشود جهت فضیلت و شرف این هر دوست بر کتابهای دیگر ورسولا
و گوید که من فرستاده شده ام و فرستاده شدنی از نزد خدای الى بني اسرائيل بسوی فرزندان یعقوب
و نیز گوید انى قد جئتكم بدرستی که من آورده ام بشما باية علامتی و نشانه من ربكم از نزد پروردگار
شما و آن علامت که دلیل است بر رسالت من و مراد با آیه جنس نیست نه یک آیه زیرا که حق سبحانه پنج آیه از برای او ذکر کرده
یکی این که اني اخلق لكم یعنی گوید بدرستی که من میسازم برای شما من الطين از گل كهيئة الطير مانند شکل مرغی
فانفخ فيه پس میدمم نفس خود را در آن چیزی که بشکل مرغ از گل ساخته ام فيكون پس میگردد آن گل مصور طيرا
مرغی زنده و پرواز کننده باذن الله بامر خدای و بخواست او علامت دوم وابرئ الاكمه و بهی سازم کور مادر زاد را
[illegible] انبیای علامت سیوم والابرص و پاک می سازم شخصی را که بعلت پیسی مبتلا باشد و آن مرض را زایل
می سازم علامت چهارم واحي الموتى و زنده میکنم مرده گان را باذن الله بفرمان خدای تکرار این کلمه بجهت دفع

وهم الوهیت

وهم الوهیت اوست روایت است که عیسی ع چهار کس را زنده کرد یکی عازر که از دوستان و یکجهتان او بود دوم پسر
پیر زنی بود فوت شده و مادرش بسیار جزع و فزع میکرد و حضرت عیسی ع چون او را بدید بی تاب شد و دعا کرد
حق تعالی او را زنده کرد سیوم زنی فوت شده بود و قوم او از فوتش بسیار جزع میکردند و بسیار بغایت
بیکس شده و بی طاقتی میکردند حق تعالی او را بدعای عیسی زنده ساخت چهارم سام بن نوح که قریب چهار هزار
سال از فوت او گذشته بود و قوم گفتند که اگر او را زنده کنی بتو ایمان آریم عیسی ع بر سر قبر او آمد و گفت قم باذن
الله فی الحال قبر بشکافت و سام از آنجا بیرون آمد موی سرش سفید شده و گفت آیا قیامت برخاسته است عیسی ع
گفت نه و لیکن من از خدای درخواستم تا ترا زنده کند ترا زنده ساخت پس او را گفت تو جوان مردی چرا موی تو
سفید شده گفت چون آواز ترا شنیدم پنداشتم که قیامت برخاسته از هول آن موی سر من سفید شده پس او را گفت
بمیر باذن الله بفرمان خدای فی الحال بمرد علامت پنجم وانبئكم و خبر میدهم شما را بما تأكلون بانچه میخورید
وما تدخرون وآنچه ذخیره میکنید في بيوتكم در خانهای خویش روایت است که چون مردم با عیسی اتفاق کردندی
طعامی که مخالف طعامها بخانه برده بودند و مقدار معین از آن بخوردندی و قدری معلوم در مواضع متفرقه نهادندی ممرضان
پس بنزد عیسی می آمدند و گفتند ما از آن چه خورده ایم و چه قدر خورده ایم و چه قدر نهاده ایم و کجا نهاده ایم جبرئیل آمدی و او را خبر دادی و او
یک یک را از آن خبر دادی ان في ذلك بدرستی که در این پنج معجزه لاية لكم هر آینه علامتیست مر شما را به صدق
دعوی من ان كنتم اگر هستید شما گرویده گان نه معاندان و جاحدان ومصدقا و آمده ام بشما در حالتی که باور دارنده
ام لما بين يدي مر آنچه را که پیش از من بود من التورية از توریت که کتاب موسی است ولاحل لكم
و آمدم بشما جهت آنکه حلال کنم برای شما بعض الذي حرم برخی از آنکه در شریعت موسی حرم علیکم حرام کرده شده
بود بر شما از پیه و چربی روده گوسفند و گاو و گوشت ماهی و تعظیم شنبه وجئتكم باية و آورده ام بشما علامتی
من ربكم از نزد پروردگار شما مراد معجزات اوست فاتقوا الله پس بترسید از خدای در مخالفت من
واطيعون و فرمان برید مرا در قبول دعوت حق ان الله ربي بدرستی که خدای بحق پروردگار منست وربكم و پروردگار
شما فاعبدوه پس بپرستید او را هذا صراط مستقيم اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود که بهشت است [illegible]
روایت که یهودان بعد از مشاهده این آیات ظاهره و معجزات بینات از عیسی جفا و جحود ورزیده تصدیق او نکردند
و قصد قتل وی کردند فلما احس پس چون یافت عیسی منهم از یهودان الكفر انکار را که دلالت [illegible] کفر
ایشان و آن اجماع ایشان بود در قتل وی قال گفت کسانی را که باو گرویده بودند که من انصاري کیستند یاران من
و یاران من در حالتی که ملتجی باشند الى الله بسوی خدا و از شر دشمن پناه باو آورنده قال الحواريون گفتند حواریان
یعنی جماعتی از خواص آن که باو گرویده بودند نحن انصار الله یاران خداییم یعنی یاری کننده دین وی و حواری در لغت
بمعنی سفید خالص است و چون ایشان جامهای سفیدی پوشیدند از جهت ایشان را حواریون گفتند و گویند ایشان کارگر
بودند که رختها را سفید و پاک میکردند و با آنکه با همی یک رنگ و مخلص بودند از [illegible] جهت بحواریون مشهور شدند و بر تقدیر گفتند که

ما را یاری دهنده دین خداییم آمَنَّا بِاللّٰهِ گرویده ایم بیگانگی خدای وَاشْهَدْ و گواه باش ای عیسی بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بآنکه ما گردن
نهادگانیم جمیع احکام دین خدا را یعنی در روز قیامت برای ما گواهی ده وقتی که پیغمبران برای قوم گواهی دهند پس گفتند که
رَبَّنَا ای پروردگار ما آمَنَّا ایمان آوردیم بِمَا أَنْزَلْتَ بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ و پیروی
کردیم فرستاده ترا که عیسی است فَاكْتُبْنَا پس بنویس ما را مَعَ الشَّاهِدِينَ با آنکه گواهانند بوحدانیت تو یعنی نامهای ما را
ثبت کن با موحدان که تصدیق جمیع انبیا کرده اند وَمَكَرُوا و مکر کردند یهودان باین وجه که در خفیه جمعی را برانگیختند
تا قصد قتل او کنند هر جا که فرصت یابند بروی دست یابند و اتفاق افتاد که بانواع حیله شبی عیسی را بدست آوردند
و در خانه محبوس ساختند و قبل از آنکه محبوس شود حواریان را جمع کرده وصیتی کرده بود با ایشان بگفت و امر کرد تا
در اطراف عالم متفرق شوند و چون شب یهودان او را محبوس کردند تا صباح او را بردار بیاویزند همه شب پاس
او داشتند و علی الصباح مجتمع شده منتظر بودند که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد حق تعالی
عیسی را باسمان برده بود و همین که یهودا بخانه درآمد عیسی را ندید حق تعالی صورت او را شبیه صورت عیسی گردانید و چون
بیرون آمد و خواست که گوید که عیسی درین خانه نیست در روی وی جستند و او هر چند که فریاد میکرد که من یهودا ام نشنیدند
پس از آن بردار کشیدند و او را تیرباران کردند و اهل تواریخ آورده اند که آن شب که عیسی را باسمان بردند از
ماه رمضان شب قدر بود و امیر المؤمنین صلوات الله علیه در وقت رحلت فرمود که والله که در شبی که بر من ضربت
زدند قبض روح یوشع بن نون شده و عیسی باسمان عروج کرده و آن هفت و بیستم بود از ماه رمضان المبارک الغرض حق تعالی
میفرماید که یهود مکر کردند در حق عیسی بقتل او وَمَكَرَ اللّٰهُ و خدای جزای مکر ایشان رسانید باین که عیسی را باسمان رسانید و صورت او را
بر یهودا ایشان افکند تا که او را بجای عیسی کشتند وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین مکر کنندگانست یعنی داناتر و رساننده
تر از جایی که گمان نداشته باشند و بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را و آن جزا دادن خدیعت یهود است بر مکر ایشان
إِذْ قَالَ اللّٰهُ وقتی که گفت خدای بعیسی يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی بدرستی که من تمام کننده اجل توام و تاخیر کننده
تا اجل مسمی باین وجه که نگهدارنده توام از قتل یهود تا وقتی که اجل مکتوم تو رسد تو را بمیرانم و یا فراگیرنده توام از روی زمین
بدون موت و از ابن عباس نقل است که حق تعالی روح عیسی را قبض کرد و بعد از آن او را زنده کرد و باسمان برد
وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بردارنده توام بسوی کرامت خود و بموضع ملایکه خود که آسمان است در صحیح بخاری و غیره مذکور است که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که زود باشد که پسر مریم از آسمان نزول کند و امام شما از شما باشد
و حافظ محمد بن یزید مروزی بعد از ذکر احادیث بسیار در نزول عیسی حدیثی طویل نقل کرده که از جمله آن اینست
که عیسی از آسمان نازل شود و در بیت المقدس امام ایشان یعنی صاحب الزمان صلوات الله علیه باز پس آید تا عیسی
پیش ایستاده امامت کند و مردمان با و اقتدا کنند عیسی پس دست خود را بر سینه وی نهد و گوید که تَقَدَّمْ تو
پیش ایست و امامت کن که این منصب تست و اخبار اهل بیت علیهم السلام درین باب از حد و حصر متجاوز است اللهم
ارزقنا لقاء مهدی محمد و آله حاصل که حق تعالی بعیسی گفت که بردارنده توام باسمان وَمُطَهِّرُكَ و پاک کننده توام

مِنَ الَّذِينَ

مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از مصاحبت کسانی که کافر شدند و رهاننده توام از خبث و نجاست آنها از پلیدی قصد ایشان در باره تو
وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ و گرداننده آنکسانی ام که متابعت کردند ترا از اهل ایمان فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا از بالای
آنهایی که کافر شدند بتو یعنی یهود و این وقتی بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان و باثبات رسالت
عیسی تا غالب شدند بشمشیر و تا غایت مسموع نشده که یهود بر مسلمانان و نصاری که ایمان دارند بعیسی همیشه غالب خواهند
بود بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما را از عیسی و متابعان
و منکران او فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی و عدل در میان شما فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ در آن چیزی که شما هستید
که در آن اختلاف میکنید و اختلاف ایشان اینست که یهود معتقد موسی اند و منکر عیسی و محمد ع و نصاری موسی و عیسی را تصدیق
میکنند و محمد ع را منکر میشوند و میگویند که خدا سه اند و مؤمنان میگویند که موسی و عیسی و محمد ع فرستادگان خدایند بحق و خدای تعالی
کیفیت پس در میان حکم خود درین صورت میفرماید فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس اما آنها که کافر شدند یعنی یهود و نصاری
فَأُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشان را عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت فِي الدُّنْيَا در دنیا بقتل و غارت و نهادن جزیه
و خواری بر ایشان وَالْآخِرَةِ و در آن سرا بانواع عقوبت و خلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ و نیست مر این کافران را
مِنْ نَاصِرِينَ نصرت دهندگان که دفع عذاب ایشان کنند وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا و اما آنکسانی که ایمان آوردند یعنی بمحمد
و عیسی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته فَيُوَفِّيهِمْ پس تمام بدهیم ایشان را و حفص فَيُوَفِّيهِمْ بیا خوانده یعنی خدا
بهره بر وجه تمام أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان را در دنیا بارجمندی و نیکنامی و در عقبی بدرجه و دولت وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ
و خدای دوست نمیدارد ستمکاران را که کفر و معصیت را بر ایمان و طاعت بر میگزینند ذَٰلِكَ آن کلامی که مذکور شد در قصه
عیسی و غیر آن نَتْلُوهُ عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْآيَاتِ در حالتی که از جمله علامات نبوت تست وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ و از
یادکرد هست مشتمل بر حکم حلال و حرام و بیان حق و باطل و محکم و استوار از نقص و اخلال و مراد قرآنست یا لوح محفوظ آورده
اند که بعد از بیان قصه عیسی و نصاری نجران زبان اعتراض کشوده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بنده بر او
می نهی این از تو پسندیده نیست سید عالم ع فرمود که حاشا که نام عبد الله و عیسی را دشنام باشد و بنده و الیت فرستاده خدای
آتش غضب عاقب و سید که رؤسای وفد نجران بودند برافروخته گفتند هرگز دیده و شنیده که فرزندی بی پدر مخلوق گردد
حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ بدرستی که صفت عیسی و شأن عجیب او عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای یعنی در قدرت او
كَمَثَلِ آدَمَ همچون صفت آدم است و شما باور دارید که او بی پدر و مادر مخلوق شده با وجود این او را ابن الله نمیگویید پس عیسی
که از مادر بی پدر در وجود آمده باشد چگونه او را پسر خدا میدانید و میخوانید و جهت مشابهت عیسی با آدم موجود شدن ایشانست
خارج از عادت مستمره خَلَقَهُ آفریدیم آدم را یعنی خلق کردم قالب او را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت در آن
قالب را که حکم من کُنْ بباش زنده بروح انسانی و مستوی الخلقه فَيَكُونُ پس بود مراد آنست که چون اراده الهی تعلق گرفت
بزنده شدن او فی الحال زنده گشت الْحَقُّ خبر مذکور که وصف حال عیسی است درست و راست و بجای خودست نازل شده
مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک کنندگان مراد آنست که ثابت قدم باش

درین کوبیس علیه هست وضمیر او ظاهر خطاب متوجه حضرت است ومراد هر یکی از امت است یعنی ای مؤمنان شما مباشید از جماعت
که شک دارند در انکه مثل عیسی چون مثل آدم است و او را ابن الله میگویند فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو مجادله
نماید از نصاری فِيهِ در باب عیسی و در اعتقاد باطل خود مصر باشد مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ از پس انکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دلایل روشن
انکه عیسی بنده برگزیده و رسول برگزیده حق تعالی است فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو ایشانرا که بیایید با قصد درست آ از برای مباهله
نَدْعُ بخوانیم أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ پسران خود را و پسران شما را یعنی ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را وَنِسَاءَنَا
وَنِسَاءَكُمْ و ما زنان خود را و شما زنان خود را وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ و ما نزدیکان خود را که از غایت عزت و ارجمندی
و نهایت اتحاد مانند نفس ما باشند و شما بخوانید نزدیکان خود را که بهمین وجه باشند ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس لعن کنیم بر کاذب خود
فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ پس بگردانیم لعنت خدا را عَلَى الْكَاذِبِينَ بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب تا عذاب خدای
متوجه ایشان شود و محق از مبطل جدا شود و چون این آیه نازل شد حضرت وفد نجران را طلبید و گفت من هر چند در حجت
می افزایم شما در عناد و منازعت می افزایید اکنون بیایید تا مباهله کنیم تا حق تعالی صادق را از کاذب جدا کرداند و متمایز کند
ایشان گفتند امروز ما را مهلت ده تا بیکدیگر مشورت کنیم پس بمنزل خود رفتند عاقب که اعلم و اعقل ایشان بود ایشانرا گفت
که [illegible] که بر شما ظاهر است که محمد پیغمبر مرسل است [illegible] که از احبار ایشان بود گفت ای قوم اگر محمد فردا با اصحاب خود بیرون
آید هیچ اندیشه مکنید و با او مباهله نمایید که او بر حق نیست و اگر با خواص اهل قرابت خود بیرون آید از مباهله او حذر کنید و بدانید که [illegible]
پس روز دیگر نصارا جمع شدند و هر یک توقع داشتند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرا حاضر سازد حضرت فرمود که مرا فرموده اند که خواص
[illegible] از زنان و مردان و کودکان [illegible] عذاب نازل کرداند پس [illegible] حسین را [illegible]
[illegible] عقب بنیان [illegible] گفت [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] شوهر و دختر [illegible] آن زن [illegible] کودکان [illegible] پس بامر ترسایان گفت که محمد [illegible] ببینید که [illegible]
خود داشته است که فرزندان و خاصکان خود را همراه آورده بخدای که اگر او را خوفی درین باب بودی هرگز ایشان را اختیار نکردی
و از مباهله حذر کردی مصلحت آنست که با وی مباهله نکنیم اگر بجهت خوف قیصر روم [illegible] ایمان [illegible] با وی مصالحه کنید [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفت که
یا ابا القاسم انا لا نباهلک ولکن نصالحک [illegible] با تو مباهله نکنیم [illegible] مصالحه کنیم پس با ما مصالحه کن بر چیزی چنانکه بر آن قیام توانیم نمود
حضرت با ایشان مصالحه کرد بر دو هزار حله [illegible] هر حله [illegible] درم [illegible] دویست [illegible]
وجه نوشتند [illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] متوجه دیار خویش شدند و در راه عاقب با یاران خود گفت که والله
میدانیم که محمد پیغمبر مرسل است و آنچه میگوید از قبل خدا است [illegible] هیچ پیغمبری مباهله نکرد [illegible] از کوچک و بزرگ ایشان
زنده نماند و اگر مباهله میکردیم [illegible] بر روی زمین هیچ ترسا نمی ماند و بخدای که من در روی ایشان نگاه کردم [illegible]
[illegible] دیدم که اگر از خدای درخواست کنند که کوهها را از موضع خود زایل گرداند هر آینه زایل گرداند [illegible]
اگر وفد نجران با من مباهله کردندی حق تعالی ایشان را مسخ کردی بوزینه و خوک [illegible] آتش بر ایشان فرو ریختی و جلا اهل نجران [illegible]

حتی مرغانی که بر درختان ایشان می بودند هلاک میشدند و مفسران گفته اند که أَبْنَاءَنَا دلیل است بر آنکه حسن و حسین علیهما السلام
پسران رسول خدا اند و دخترزاده فرزند است و اخبار از طریق موافق و مخالف برین ثبت و از جمله حدیث هَذَانِ رَيْحَانَتَايَ
مِنَ الدُّنْيَا وَابْنَايَ هَذَانِ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا و کواه اند برین معاحد مضمون هر دو راجع است برین که این هر دو
پسران منند یعنی حسن و حسین دو ریحانه من اند از دنیا و این هر دو پسر من و پیشوای و امام اند [illegible] نشستن و برخاستن یعنی
در جمیع احوال و خبر است که محمد بن حنیفه در صفین [illegible] بسیار [illegible] امیرالمؤمنین فرمود که أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنِي حَقًّا
گواهی میدهم که پسر منی بحقیقت گفت یا امیرالمؤمنین حسن و حسین نیز فرزندان تو اند فرمود وَهُمَا ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ ایشان پسران رسول صلی الله علیه
خدا اند و نیز باتفاق مفسرین مراد و نِسَاءَنَا فاطمه زهرا است علیها السلام و این دلیل افضلیت اوست بر جمیع زنان عالم و
این که حضرت رسالت در حق او فرموده که فاطمه پاره است از اعضای من هر که او را آزارد مرا آزارد و خدا را آزارده و نیز دلیل و هر که مرا آزرد
صحیح است برین مطلوب و مراد و أَنْفُسَنَا امیرالمؤمنین است که بجهت نهایت اختصاص و غایت محبت حضرت رسالت
او را نفس خود گفت بریده اسلمی روایت کرده که حضرت فرموده که زنهار علی را دشمن مدارید و با او محبت ورزید که او
از منست و من از ویم [illegible] مردمان از اشجار مختلف آفریده شده اند و من و علی از یک درخت و نیز فرموده که من و علی از
نور مخلوق شده ایم و نیز بجهت شدت اختصاص و کمال مرتبه و رفعت درجه او نزد حق تعالی و حضرت رسالت در حق
او فرموده که هر که خواهد که آدم صفی را ببیند با علم او و نوح نبی را با تقوی او و ابراهیم خلیل را با حلم او و موسی را با هیبت او و عیسی را
با عبادت او پس باید که نظر کند در روی علی بن ابی طالب [illegible] و این حدیث مسلم الثبوت موافق
و مخالف است پس ازینجا معلوم شد که خلیفه رسول بعد از رسول بغیر از او کسی دیگر نتواند بود و اینکه اهل سنت گفته اند که افضل مردمان
بعد از رسول ابوبکر است و بعد از آن عثمان و بعد از آن علی محض عناد است و عصبیت جاهلیت پس در رد قول نصاری و بعد از آن عمر
میفرماید إِنَّ هَذَا بدرستی که آنچه مذکور شد از قصه مریم و عیسی و غیر آن لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر آینه خبر راست و درست
وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و نیست هیچ معبودی سزای پرستش إِلَّا اللَّهُ مگر خدای که استحقاق عبودیت ورا ثابت است وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی
که خدای لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هر آینه اوست غالب و قادر بر جمیع امور و محکم کار در همه افعال و اقوال و تقدیر و تدبیر که هیچ
احدی از ماسوی او مساوی او نیست در قدرت تامه و حکمت بالغه تا شریک او تواند بود در الوهیت فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر
گردند ترسایان و روی از مباهله برتابند از دلایل بینه توحید اعراض کرده بوحدانیت حق سبحانه معترف نشوند فَإِنَّ اللَّهَ پس
بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ داناست بحال فساد کنندگان و تباه کاران که با وجود دلایل ترغیب میکنند بفساد و
[illegible] نمایند آورده اند که ترسایان نجران چون بمدینه آمدند یهودان مدینه با ایشان مناظره کردند در باب
حضرت ابراهیم و گفتند که وی یهودی بود و ترسایان گفتند بلکه ترسا بود و بسی [illegible] که نزد حضرت رسول آمدند حضرت فرمود
که نه یهود بود و نه ترسا بلکه مسلمان بود و ما که از اهل اسلامیم با او سزاوارتریم از شما یهودان گفتند که مطاعی تو آنست که ما او را
حق تو آن گوییم که ترسایان در حق عیسی گفتند و ترسایان گفتند که غرض تو همینست که ما در باره تو آن گوییم که یهودان در باره
عزیر گفتند حق تعالی بجهت رد قول ایشان این آیت نازل کرد که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوی ای محمد که یهود و نصاری

تعالوا الی کلمة سواء بیائید بسوی سخنی که راست و درست است بیننا و بینکم میان ما و شما که هیچ پیغمبری در آن اختلاف نکرده و از آن سخن فرق نشده
و هیچ کتابی از کتب الهی مخالف آن نیست و آن سخن حق الا نعبد الا الله است که نپرستیم مگر خدا را بوحدانیت او پرستش کنیم و
لا نشرک به شیئا و شریک نسازیم بخدا چیزی را از ما سوای او معبود نسازیم و لا یتخذ بعضنا بعضا و فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را
اربابا خدایان من دون الله بجز از خدای تعالی و بحکم کسی بجز او هیچ چیز حرام ندانیم فان تولوا پس اگر برگردند اهل کتاب از این کلمه
حق با وجود وضوح دلالت بر آن فقولوا اشهدوا پس بگوئید ای اهل اسلام مر ایشان را که گواه باشید بانا مسلمون بآنکه ما مسلمانیم یعنی چون
حجت بر شما لازم شد پس اعتراف کنیم که ما مسلمانیم و شما نیستید یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لم تحاجون فی ابراهیم در حق ابراهیم چرا
که یهود میگویند که او یهودی بود و شما که نصرانی اید میگوئید که نصرانی بود و ما انزلت التوریة و حال آنکه فرستاده نشده است توریة
که یهود بر شریعت او عمل میکنند چرا با شما مخاصمت میکنند و الانجیل و انجیل که نصاری احکام او را استثنا مینمایند الا من بعده مگر بعد از زمان
ابراهیم علیه السلام و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بود به هزار سال چون چنین است پس چگونه یهودی و نصرانی تواند بود افلا تعقلون
آیا پس در نمی یابید که بطلان این دعوی ظاهرست و با وجود این شما در توریة و انجیل میخوانید که او مسلمان بود و در آن مذکور نیست که او یهودی
و نصرانی بود و بدین سبب که مسلمانان همیشه با او و ما با شما یم از یهودی و نصاری نیز او متمسک بجمیع اصول اسلام و بعضی از فروع احکام توریت و انجیل است
و افعال فرعیه بر شریعت موسی و عیسی نبوده تا او را یهودی و نصاری توان گفت ها انتم بدانید و آگاه باشید شما ای یهود و نصاری هؤلاء
آن گروهید که در نهایت حماقتید و در میان حقیقت شما همین است که حاججتم خصومت کردید از روی عناد فیما لکم به در آن چیزی که هست
شما را بآن علم دانش از آنچه در توریة و انجیل یافته اید که ذکر نبوت حضرت رسالت است و صفات و دین او و کتاب او و ذکر ملت ابراهیم
فلم تحاجون پس چرا مجادله میکنید فیما لیس لکم به علم در چیزی که نیست شما را بآن دانش یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که یهودی
بود یا نصاری و حاصل معنی آن است که شما بسیار خصومت کردید و عناد نمودید در آنچه دانسته اید و در کتاب خود خوانده اید که آن
این ملت است در آنچه نمی دانید از سر جهل خصومت کنید تا همچنانکه در اول معاند بودید در آخر از روی جهل سخن کنید و الله یعلم و خدای
که ابراهیم بر چه دین بود پیش از شما نبود زیرا که عالم بجمیع معلومات است و شما نمی دانید و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید حقیقت حال و را پس در این
باب سخن مکنید آنچه نمیدانید نسبت باو و معهذا طلب این علم از کسی کنید که عالم است بکمال و آن حضرت خاتم الانبیاست پس در رد
قول ایشان میفرماید ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا نبود ابراهیم جهود و ترسا و لکن کان حنیفا و لیکن بود میل کننده و گردنده
از عقاید باطله بدین حق مسلما گردن نهنده و اقامت کننده بدین اسلام و منقاد اوامر و نواهی الهی و ما کان من المشرکین
و نبود از شرک آرنده کان ان اولی الناس بدرستی که سزاوارترین مردمان بابراهیم بدین ابراهیم للذین اتبعوه هر آینه
آن کسانی اند که پیروی کردند او را در زمان او در جمیع اوامر و نواهی و هذا النبی و دیگر اول مردمان بدین ابراهیم
این پیغمبر است که بر ملت اوست و الذین آمنوا و آن کسانی اند که ایمان آوردند بدین پیغمبر و الله ولی المؤمنین و خدای دوست و یاری
دهنده کار و یاور ... ایشانست ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
باشد در سوره البقره مذکور شد که یهود ... [illegible]

و قبل از عیسی ... بود هزار سال

و دوا کرده و دوست دارند طائفة من اهل الکتاب گروهی از اهل کتاب یعنی یهود لو یضلونکم اگر گمراه کردندی شما را
خطاب بعمار است و معاذ و حذیفه و ما یضلون الا انفسهم و حال آنکه گمراه نمیکنند مگر نفسهای خود را یعنی وبال
اضلال ایشان بایشان شود در دنیا و آخرت و ما یشعرون و نمیدانند از غایت جهل که وزر و وبال آن مختص
است بایشان یا اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون چرا کافر میشوید و منکر میشوید بآیات الله بآیتهای توریت
و انجیل که در نعت سید انبیاست و انتم تشهدون و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریت و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب است
و یا بر آنکه کافر میشوید بآیات قرآن که از معجزات دال است بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه یا اهل الکتاب ای گروه یهود لم تلبسون
الحق چرا مخلوط میسازید راستی را که آن توریت است بالباطل بکجی که آن تحریف توریت است و اظهار باطل در صورت حق
و تکتمون الحق و چرا می پوشید سخن راست را که نعت حضرت مصطفی است صلی الله علیه و آله و نبوت او و انتم تعلمون و حال آنکه شما
میدانید ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
حق تعالی مؤمنان را ازین مکر خبر داده فرمود که و قالت طائفة من اهل الکتاب و گفتند گروهی از یهود یعنی آن دوازده تن که مذکور شد
آمنوا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بالذی بآنچه انزل علی الذین آمنوا فرو فرستاده شده است بر کسانی که گرویده اند
وجه النهار در اول روز و اکفروا آخره و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بآنچه در اول روز اقرار کرده بودید لعلهم شاید
ایشان یعنی مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده یرجعون بازگردند از دین خود و لا تؤمنوا و تصدیق مکنید بجمیع کتب
الا لمن تبع مگر کسی را که پیروی کند دین شما را ... قل بگو ای محمد ایشان را که ان الهدی بدرستی که راه نمودن
هدی الله دین خداست یعنی اسلام ... [illegible]
و میگویند اهل کتاب ... تصدیق مکنید ... ان یؤتی احد ...
او یحاجوکم عند ربکم ... [illegible]
با اهل اسلام اظهار مکنید ... قل بگو ... ان الفضل بدرستی که افزونی در علم و حکمت و بزرگی
و افزونی مرتبه نزد حضرت عزت بید الله بدست قدرت حق تعالی است یؤتیه من یشاء میدهد آنرا بهر که میخواهد و الله واسع و خدای
بسیار رحمت است بسیار رحمت علیم داناست باستحقاق هر دادن فضل یختص برحمته خاص میکند برحمت خود ...
من یشاء هر که را میخواهد و میداند که استحقاق دارد و الله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان و مرویست که مردی
هزار و دویست اوقیه طلا نزد عبد الله سلام بودیعت نهاد و عبد الله آنرا باو رد کرد و اصلا در آن خیانت نکرد و شخصی دیگر یک دینار
نزد فنحاص بن عازورا بودیعت بگذاشت و در آن خیانت کرد و منکر آن شد حق تعالی بیان حال هر دو نموده فرمود که و من
اهل الکتاب و از اهل کتاب من ان تأمنه کسی باشد که اگر امین سازی او را بقنطار بهزار و دویست اوقیه طلا یؤده الیک
اداکند آن مال را بتو مراد عبد الله است و منهم و از ایشان من ان تأمنه کسی باشد که اگر امین گردانی او را بدینار بیک دینار طلا

در گمراه کردن دیگران ... نفسهای ایشان شود زیرا که مؤمنان
اجابت قول ایشان نکنند و آن دعوه ایشان موجب
زیادتی عذاب ایشان شود

لا یؤده الیک ادا نکند و باز ندهد از تو الا ما دمت مگر آنکه همیشه باشی علیه قائما بر سر وی ایستاده و مبالغه کنند و در طلب آن
مراد و تقاضا صحبت ذلک آن خیانت و ترک ادای امانت یهود را بانهم قالوا بسبب آنست که گفتند لیس علینا نیست بر ما فی الامیین در
خیانت اهل عرب که خواننده و نویسنده نیستند سبیل گناهی و عقوبتی در آخرت اعتقاد ایشان آن بود که هر که توریت نداند و بر کیش
یهود نیست او مهدر است و مال او را بر خود حلال میدانستند و یقولون و میگویند درین سخن که مال غیر یهود بر یهود حلال است علی الله الکذب
بر خدای دروغ را چه در هدایت ایشان و شرایع بادای امانت حکم رفته است و هم یعلمون و ایشان میدانند که خیانت حرام است بلی ثابت است
که اعتقاد کرده اند که بر ایشان گناهی نیست بلکه بر ایشان اثم عظیم است در خیانت اهل عرب من اوفی بعهده هر که وفا کند بعهد خود
یا بعهدی که خدای با وی بسته است در توریت با ادای امانت و ترک خیانت و اتقی و پرهیزد از حرام فان الله پس بدرستیکه خدای
یحب المتقین دوست میدارد پرهیزکاران را از رسول خدای مرویست که هر که سه خصلت در وی باشد منافق است اگرچه نماز گذارد
و روزه دارد یکی آنکه چون سخن گوید دروغ گوید دوم چون وعده دهد خلاف کند سیم چون امانتی بوی دهند خیانت کند و نیز فرموده
که بازرگان راستگوی و امین فردای قیامت با صدیقان و شهیدان باشد و هر که ادای امانت کند حق تعالی با وی تزویج حور العین
کند کلبی روایت کرده که جمعی از علمای یهود در سال قحط نزدیک کعب بن اشرف آمدند و از وی گندم خواستند و گفت چه میگوئید در باره
این مرد که دعوی نبوت میکند گفتند او پیغمبر خداست کعب ازین سخن در غضب شد گفت من میخواستم که عطای بسیار بشما رسانم شما
بسبب این سخن خود را از آن محروم گردانیدید بروید که از من یکبار نفع بشما نمی رسد ایشان پشیمان شدند و گفتند که ما را مهلت ده
تا برویم و محمد را ببینیم و در کتاب خود بنگریم و نعت و صفت او را با کتاب خود مقابله کنیم و ببینیم که موافق است یا مخالف گفت چنین باشد
پس نزد پیغمبر آمدند و صفات او را مشاهده کردند چون در توریت نظر کردند صفات او را موافق دیدند تغییر آن کردند و صفاتی که ضد آن بود
بجای آن نوشتند و نزد کعب آمدند و گفتند که ما غلط کرده بودیم صفات پیغمبر آخر الزمان که در توریت نوشته مخالف صفات این شخص
است که دعوی نبوت میکند پس آیاتی که تغییر داده بودند برو خواندند کعب ازین بسیار خوشحال شد و ایشان را طعام داد و انواع رعایت
کرد حق تعالی این آیت فرستاد که ان الذین بدرستی آنانکه یشترون میفروشند و بدل میکنند بعهد الله عهدی که با خدای
کرده اند که آن ایمانست بمحمد و ایمانهم و سوگندان دروغ خود را که در باب مخالفت صفات پیغمبر آنچه در توریت است میخورند ثمنا
قلیلا بهای اندک که متاع حقیر دنیاست و گویند آن صاحب جنازه ... از کرباس که از کعب اشرف گرفته بودند پیغمبر را
تحریف و تغییر داده بودند و برین افترا و علوم سوگند میخوردند که صفاتی که در توریت نوشته خلاف صفات محمد است اولئک
آن گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ خوران لا خلاق لهم هیچ نصیب نیست ایشان را فی الآخرة در آن سرای از ثواب خدای
و لا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان که بدان خوشدل شوند یا اصلا با ایشان سخن نگوید بلکه از ملایکه عذاب از روی عتاب
با ایشان سخن گویند و لا ینظر الیهم و نگرد بنظر رحمت بسوی ایشان یوم القیمة در روز رستخیز و لا یزکیهم و پاک نسازد ایشان را
از پلیدی گناه بعفو و مغفرت و ثنا و مدح ایشان نکند و لهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذاب دردناک که الم آن هرگز
منقطع نگردد و بجهت تغییر آن چیزی که در توریت است از صفات محمد و در حدیث آمده که هر که سوگند بدروغ خورد تا مال مردم ببرد حق تعالی
دوزخ را برو واجب گرداند و بهشت را حرام گرداند و سوگند بدروغ سرایها را ویران کند و خانها را از مردمان خالی گرداند و نیز
در صفت اهل تحریف و تغییر میفرماید و ان منهم و بدرستی که از جهودان لفریقا هر آینه گروهی هستند که چون کعب بن اشرف و حیی

بن اخطب و کنانة بن ابی الحقیق و مالک بن صیف و امثال ایشان یلوون السنتهم که می پیچانند زبانهای خود را بالکتاب
بخواندن کتابی که برساخته ایشانست یعنی در خواندن بدل میسازند آنچه حقست و منزل از خدا بباطل که تغییر داده ایشانست لتحسبوه
تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند من الکتاب و حال آنکه نیست از آن توریت و یقولون هو من عند الله و میگویند که آن تغییر
و تحریف داده از نزدیک خداست و ما هو من عند الله و حال آنکه نیست آن از نزدیک خدای و یقولون علی الله الکذب
و میگویند بر خدای دروغ که سخن غیر او را سخن او میگویند و هم یعلمون و حال آنکه ایشان میدانند که دروغ میگویند و بعد از بیان
تحریف توریت ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی میگفتند که او دعوی الوهیت کرده است و به عبادت خود فرموده پس بجهت رد
ایشان میفرماید ما کان لبشر روا نیست و هرگز نبوده و نباشد و نسزد مر آدمی را یعنی عیسی ان یؤتیه الله الکتاب آنکه بدهد خدای او را انجیل
و الحکم و فهم آن یا علم بحلال و حرام و سایر احکام شریعت و النبوة ثم یقول پس گوید که پیغمبر للناس مر مردمان را کونوا عبادا لی
باشید شما بندگان من و بپرستید مرا من دون الله جز از حق تعالی و لکن و لیکن گوید کونوا ربانیین باشید شما کاملان
در علم و عمل یعنی ... خدا شناسان محکم دین و متمسک بشرع بما کنتم تعلمون الکتاب
بآموزید و تعلیم کنید کتاب را و بما کنتم ... و لا یامرکم ...
و سزاوار نباشد احدی را که حق تعالی او را پیغمبری دهد که او امر کند شما را ان تتخذوا الملائکة و النبیین اربابا آنکه فرا گیرید فرشتگان را
و پیغمبران را خدایان تخصیص نبی و ملائکه ... پرستیدند یهود و نصاری ... حق تعالی ... قول کرده بطریق انکار
میفرماید ایامرکم آیا میفرماید آن پیغمبر شما را بالکفر بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد اذ انتم پس از آنکه هستید مسلمون
گردن نهادگان مر دین اسلام را و اذ اخذ الله و یاد کن که چون فرا گرفت خدای میثاق النبیین پیمان و عهد پیغمبران را
یعنی از ایشان پیمان گرفت بدین که لما آتیتکم هر آینه آنچه بدهم شما را من کتاب و حکمة از کتاب و فهم آن یا علم شریعت ثم
جاءکم پس بیاید بشما رسول فرستاده از نزد من که آن محمد است مصدق لما معکم باور دارنده مر آنچه را که با شماست از
کتاب و حکمت لتؤمنن به البته ایمان آرید بوی و لتنصرنه و یاری کنید او را بنفس و مال خود و باظهار نعوت و صفات او
که در کتب شما مذکور است از امیرالمؤمنین مرویست که حق تعالی هیچ پیغمبر نفرستاد مگر آنکه از وی عهد گرفت که بمحمد ایمان آرد و قوم خود
را بایمان آوردن بآنحضرت امر کند قال گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان ءاقررتم آیا اقرار کردید
و اخذتم و فرا گرفتید علی ذلکم برین که گفتم اصری عهد مرا بر وجهی که ادا و وفا کنید قالوا اقررنا گفتند انبیا و امتان ایشان
که اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قال گفت خدای فاشهدوا پس گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ای انبیا گواه باشید
بر امم خود و انا معکم من الشاهدین و من برین اقرار بر شما از جمله گواهانم در تصدیق رسول و نصرت وی کردن فمن تولی
پس کسانی که اعراض کنند بعد ذلک بعد از میثاق و انکار کنند اقرار و شهادت خود را فاولئک هم الفاسقون
پس آن گروه اعراض کنندگان ایشانند و بیرون رفتگان از دایره ایمان یا از عهد و پیمان از ابن عباس مرویست که چون
اهل کتاب باهم مخاصمه کردند در باب دین ابراهیم با آنحضرت آمدند آن حضرت فرمود که یهود و نصاری از دین ابراهیم بری اند
ایشان در غضب شدند و گفتند و الله ما نرضی بحکومت تو و دین ترا نگیریم حق تعالی فرمود که افغیر دین الله یبغون

یعنی و ما هو من الکتاب

و هو انه نزد حضرت ابراهیم رسالت ... بردند و هر یک از یهود و نصارا گفتند که ابراهیم

آیا او اعراض میکنند از ایمان پس جز از دین خدای طلبند و بکر یا خوانده یعنی بکو ایشان را که آیا غیر دین خدا را طلب میکنند وَلَهُ و حال
آنکه ولهُ أَسْلَمَ گردن نهاده است مَنْ فِي السَّمَٰوَاتِ هرکه در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و هرکه در زمین است طَوْعًا از روی
رغبت بسبب نظر کردن در دلایل وحدت چون مؤمنان حقیقی وَكَرْهًا و از روی نفرت و کراهت چون منافقان
که بجهت حرب شمشیر اهل اسلام اظهار اسلام کرده اند و یا مراد بطوع اختیار است یعنی باختیار خود اسلام آورده اند مانند ملائکه
و سایر اهل اسلام و اهل ایمان و مراد بکره تسخیر چون کافران که مسخر فرمانند و در تحت قدرت حق سبحانه و از آن گزیری ندارند و قتاده
گفته که آنان که بطوع ایمان آورده اند مؤمنانند که باختیار ایمان آورده اند در وقتی که ایمان نافع بود ایشان را و آنکه کره
اسلام آورده اند کافرانند که بوقت مرگ چون معاینه عذاب کنند ایمان آرند و سود ندارد وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ
و بسوی جزای حق تعالی بازگردانیده خواهید شد ای طاغیان و کافران و بحفص بیا خوانده یعنی بر اهل ایمان رجوع خواهند
کرد قُلْ بگوی ای محمد آمَنَّا ایمان آوردیم بِاللَّهِ بخدا که یکیست در ذات و بی همتا در صفات وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا و گرویدیم
بآنچه فرو فرستاده شده بر ما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه فرو فرستاده شده عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ بر ابراهیم و دو پسر او و نبیرگان وی و کتب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بوده اند وَ
مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ و بآنچه داده شده بموسی که توریت است وَعِيسَىٰ و بعیسی که انجیل است وَالنَّبِيُّونَ و بپیغمبران دیگر چون شیث و ادریس
و داود و اخنوخ و شعیا که کتابها بر ایشان نازل شده بود مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ جدایی نمی افکنیم بَيْنَ
أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایشان ایمان آورده ایم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
و ما مر خدا را گردن نهادگانیم و فرمان بردارانیم در همه اوامر و نواهی او وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا و هرکه طلب کند غیر از
دین اسلام دین دیگر را فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ پس هرگز پذیرفته نشود آن دین از وی یعنی خدای تعالی آنرا قبول نکند وَهُوَ و او بواسطه
ترک اسلام فِي الْآخِرَةِ در سرای آخرت مِنَ الْخَاسِرِينَ از جمله زیانکاران باشد بعد از آن در شان آنها که بعد از قبول اسلام مرتد
شده بودند كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ چگونه راه نماید خدای یعنی بسیار دور است که خدا راه نماید قَوْمًا كَفَرُوا گروهی را که کافر شدند بَعْدَ
إِيمَانِهِمْ پس از ایمان آوردن و در اکثر تفاسیر آمده که آنها دوازده تن بودند که بعد از اظهار اسلام و قبول شرایط ایمان روی
بر تافته بدار الکفر شتافتند چون طعیمة بن ابیرق و حارث بن سوید و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که بعد از آنکه دیده بودند
وَشَهِدُوا و گواهی داده بودند أَنَّ الرَّسُولَ که فرستاده خدا یعنی محمد حَقٌّ حقست قول او و صدق وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ و آمده
بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن که فصاحت و بلاغت زیاده از طاقت بشریست با سایر معجزات سید کاینات وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را که بجهت عناد و جحود با وجود حقیت دین اسلام بر ایشان از آن اعراض کنند أُولَٰئِكَ آن گروه
جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ آنست که بر ایشان باشد لعنت خدای و دور بودن از رحمت وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان
که عبارتست از نفرین ایشان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و لعنت همه مؤمنان که آن نفرین کردنست ایشان را و طلب کردن از خدای دوری ایشان از رحمت خود
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن لعنت لَا يُخَفَّفُ سبک گردانیده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ
و نباشند ایشان که مهلت داده شوند و بتوبه رجوع کنند و ایمان آرند و یا تاخیر عذاب کنند ایشان را از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنها که بازگردند

بحضرت عزت و تصدیق تمام بوحدانیت او بکرده و تصدیق کنند پیغمبران او را

مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه برگشته باشند از دین اسلام وَأَصْلَحُوا و صلاح آرند بدین اعتقاد و غیر آن فَإِنَّ اللَّهَ
پس بتحقیق که خدای تعالی غَفُورٌ آمرزنده توبه کارانست رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید
آیتها را بر دست امینی نزد برادر فرستاد و حارث بعد از تلاوت توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع
بمدینه همین آیات بر آن یازده تن دیگر خواند ایشان از توبه ابا کردند و این آیت در باره ایشان نازل
گشت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بَعْدَ إِيمَانِهِمْ پس از گرویدن ایشان
و اهل را ایمان ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بر آن لَنْ تُقْبَلَ
تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَأُولَٰئِكَ و آن گروهی که بر کفر اقامت ورزیدند هُمُ الضَّالُّونَ
ایشانند گمراهان از طریق حق و اثبات قدم در ضلالت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی
که آنانکه کافر شدند وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ و مردند در حالتی که کافر بودند یعنی بر کفر مردند فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ
پس قبول کرده نشود از هر یک از ایشان مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا پری زمین از زر وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ
و اگرچه فدا دهند یعنی اگر کافر آن مقدار زر که همه روی زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد
تا از عذاب دوزخ باز رهد از او قبول نکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که کافر مردند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
ایشانراست عذاب دردناک وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نباشد ایشان را یاری دهندگان که دفع
عذاب از ایشان آورده اند که در روز قیامت کافر را حاضر گردانند و او را گویند که اگر ترا پری زمین زر
بودی خود را بآن از عذاب بخریدی گوید آری گویند که از تو کمتر از این مطلوب شد اجابت نکردی اکنون
بچش عذاب دوزخ را لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ هرگز نرسید بحقیقت نیکویی که آن کمال خیر است و یا نرسید

جزو رابع

بثواب خدای که آن کمال رحمت و رضا و جنت اوست حَتَّىٰ تُنْفِقُوا تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مِمَّا تُحِبُّونَ
از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق کنید یا بدن که قوت آنرا در عبادت و طاعت بذل
نماید یا دلی که آنرا وقف محبت الهی گردانید یا جان که آنرا در راه خدا در بازید ابوطلحه انصاری چون این
آیت بشنید نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول باغی دارم که هیچ از آن
دوستر ندارم آنرا هر جایی که خدای حکم کند صرف فرمای حضرت آنرا در میان اقربای او قسمت فرمود
زید بن حارثه گفت اسبی دارم که دوستترین اموال منست آنرا صرف راه خدای کن حضرت آنرا با اسامه
بن زید بخشید نقلست که حسن بن امیر المؤمنین علی علیهما السلام قند و نبات را تصدق میفرمود این معنی را از وی پرسیدند
فرمود من این دو چیز را دوست دارم و حق تعالی میفرماید که لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا
تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی خواه اندک و خواه بسیار از دوستترین اموال و غیر آن

فَاِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدرستی که حق تعالی بانچه دادهاست و بران چه خواهد داد و بدانکه اگر مراد باتفاق در بیا
آیه زکوة واجب است چنانکه قول ابن عباس است پس مراد اینست که بدهید انچه دوست میدارید از مال باید از برای
چیزی آن زکوة ندهند چه آن موجب ابرای ذمت نخواهد شد مانند گوسفند عیب دار از برای گوسفندان صحیح
زکوة ندهند و باتفاق فقهای ما این جایز نیست و اگر مراد صدقه سنت است پس معنی آنست که برکامل و کمال احسان نرسید
که دوست ترین مالهای خود را صدقه بدهید مرویست که چون رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که من بر ملت
ابراهیم یهود گفتند که چونست که گوشت شتر و شیر او میخوری و حال انکه بر ابراهیم حرام بود رسول فرمود که دروغ
میگوئید بلکه در شرع ابراهیم این هر دو حلال بود و ایشان گفتند که نه چنین است بلکه هر چه امروز بر ما حرام است
بر ابراهیم حرام بوده حق تعالی بجهت تصدیق قول پیغمبر خود و تکذیب یهود این آیت فرستاد
كُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها که كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ بود حلال مر فرزندان یعقوب را إِلَّا مَا حَرَّمَ
مگر انچه حرام گردانیده إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ یعقوب بر تن خود که آن گوشت شتر است و شیر آن و انچنان
بود که یعقوب را عرق النسا عارض شده بود نذر فرمود که اگر خدای مرا شفا دهد هر طعام و شراب که دوستتر دارم
برخود حرام سازم حق تعالی او را شفا داد و گوشت شتر و شیر انرا که از همه طعام مطعوم و مشروب دوستتر داشتی بر خود
حرام ساخت بجهت وفا بنذری که کرده بود و یهودان بمتابعت او از انها اجتناب نموده گفتند که در توریت تحریم
انها کرده است حق تعالی فرموده که نه چنین است بلکه یعقوب پدر انها بسبب نذر بر خود حرام کرده مِنْ قَبْلِ أَنْ
تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ پیش از انکه فرستاده شود توریت و اگر یهودان انکار این میکنند قُلْ بگوی ای محمد با یشان
فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ پس بیارید توریت صحیح را فَاتْلُوهَا پس بخوانید انرا یعنی ایتی که در باب تحریم این
چیزها وارد باشد تلاوت کنید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان یهودان باین دلیری
نکردند بجهت انکه میدانستند که پیغمبر راست میگوید و ایشان دروغ میگویند فَمَنِ افْتَرَىٰ پس هرکه افترا کند
و بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در تحریم انچه دعوی میکنند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس انکه ظاهر
شد که تحریم از یعقوب است نه از علام الغیوب فَأُولَٰئِكَ پس افترا کنندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران
و هیچ ظلمی از ترک انصاف و از مکابره با حق بعد از وضوح آن بدتر نیست قُلْ بگو ای محمد صَدَقَ اللَّهُ راست گفت
خدای در خبر تحریم یعنی صدق خدای راست گشت در انچه انزال فرموده و کذب شما ظاهر شد در انچه دعوی میکنید فَاتَّبِعُوا
پس متابعت کنید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ کیش ابراهیم و دین درست او را حَنِيفًا در حالتی که میل کننده بود از همه
کیشهای باطل بدین اسلام یعنی تابع دین اسلام شوید که در اصل ملت ابراهیم است تا خلاص شوید از ملت
یهودیه که انرا تغییر داده اند و تحریم کرده اند انچه خدای بحلالی آن حکم فرموده وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نبود ابراهیم

از شرک ارندگان و بدانکه مراد آنست که پیغمبر مامور بود بشریعت انبیای سابق و لیکن شریعت او موافق شریعت
ابراهیم بود و لهذا حق تعالی فرموده که فاتبعوا ملة ابراهیم و پیغمبر فرموده بعثت بطریق الحنیفیة السهلة و چون دین اسلام مامور به
آورده اند که یهود با اهل اسلام خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس یهود گفتند که بیت المقدس بهتر است
از کعبه زیرا که موضع هجرت انبیاست و زمین مقدس است و مسلمانان گفتند که کعبه فاضلتر است این آیت
آمد إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ بدرستی که اول خانه که بر روی زمین وُضِعَ لِلنَّاسِ وضع کرده شد از برای مردمان
تا آنرا زیارت کنند لَلَّذِي بِبَكَّةَ آن خانه ایست که در مکه است و واضع آن حق تعالی است مرویست که کعبه اول
خانه بود که آدم علیه السلام آنرا بنا کرده بود و در زمان طوفان خراب شده ابراهیم علیه السلام بنا نهاد آنرا و
در روایت صحیح آمده که پیش از آدم در آن موضع خانه بود که بیت الضراح بود می گفتند و ملایکه طواف آن
می کردند و چون آدم بزمین آمد مامور شد که حج کند و طواف ان فرماید و در زمان طوفان آنرا باسمان بردند
و ملایکه در آسمان طواف میکنند و از مجاهد و قتاده و سدی روایت است که معنی آیت آنست که اول بقعه از
زمین که بر روی آب وضع کرده شد کعبه بود که حق تعالی آنرا از کفی که بر آب بود ساخته بود و بعد از دو هزار
سال ملایکه را فرمود تا زمین از زیر ان بیرون کشیدند و در اطراف عالم فرش ساختند حاصل که حق سبحانه و تعالی
اول خانه که در روی زمین بنا کرده کعبه معظمه بود مُبَارَكًا در حالتی که آن خانه با برکت و کثیر الخیر و بسیار منفعت
است هر کس که حج و عمره آن بجای آورد و در روایت آمده که هر حسنه که در آن کنند بصد هزار حسنه نویسند و یک نماز
صدقه که در آن بقعه مبارک بدهند برابر صد هزار صدقه است که در جای دیگر داده شود و گفته اند بیمن خانه کعبه برکت
می کنند بعبادت اول دنیا و اخر آن و همه کسانی که طواف کنند کان امرزیده شود وَهُدًى و خداوند هدایت
لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را زیرا که قبله ایشانست بجهت توجه بان در نماز راه راست می یابند و بخیر دنیا و اخرت
می رسند بجهت انکه یک عبادت در ان مقابل صد هزار عبادت است در غیر آن خانه که گذشت فِيهِ آيَاتٌ
در ان خانه مبارک نشانهای بَيِّنَاتٌ روشن است در شرف و بزرگواری آن و از انجمله است انکه هرگز
هیچ مرغی بر بالای آن نپریده است بلکه چون نزدیک آن میرسد بر می گردد و بطرف دیگر متوجه می شود و در حرم
آن جانوران درنده به هیچ حیوانی ضرر نمیرسانند و هرکه قصد آن کرده هلاک گشته مانند اصحاب فیل و غیر آن از
کفار و مرغان و مرغان وحشی در انجا از مردمان نمی رمند و بیماران بشرف صحت میرسند و حاجیان تعرض نمیکردند و
روز شوند و هیچ مرغی در بیت الحرام سرگین نمی اندازد و هر که نظر در ان خانه کند دیده وی انکسار گردد و هر روز
هفتاد هزار فرشته در ان داخل می شوند تا روز قیامت که هیچکدام بار دیگر بان رجوع نمیکنند و اولیاء الله هر شب
در حوالی ان خانه حاضر گردند و جنیان طواف آن کنند و بعضی دیگر از نشانهای عجیبه مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ موضع ایستادن ابراهیم

والله اعلم بالصواب

و آن سنگی است که اثر قدم آنحضرت بر آنست و این آیت مشتمل بر بیست آیت اول فرو رفتن قدم ابرهیم در آن
سنگ تا بکعبین دوم باقی ماندن آن اثر در مدتهای طویل سیم محفوظ بودن آن سنگ از دشمنان در چندین
هزار سال و این اثر قدم آنحضرت در آن وقتی بود که پایهٔ کعبه را بلند ساخت سنگی در زیر قدم خود گذاشت تا در بالای
آن پایه استوار گردد و از انبیا مقرر گردانیده بوده و قدم او در آن فرو رفت ابو حمزه ثمالی روایت کرده که علی بن
الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما چنین فرمود که ای ابو حمزه بدان که بهترین بقعه در عالم میان رکن یمانی
است و مقام ابرهیم اگر مردی عمر یابد بمقدار عمر نوح که هزار سال است مگر پنجاه سال و در آن مدت همه روز روزه
بوده باشد و همه شب تا صباح ایستاده در این مکان شریف بعبادت مشغول باشد و بعد از آن وفات کند بی
محبت ما هیچ نفع باو نرسد و من دخله و علامت دیگر اینست که هرکه در آید بدان خانه کان آمنا باشد ایمن
از قتل و غارت یعنی هر گناه کاری که پناه بآن خانه آرد بلکه بزمین حرم حرام باشد که دست تعرض باو دراز
کنند تا آنجا باشد و گفته اند که معنی اینست که هرکه داخل حرم شود بجهت ادای حج و عمره ایمن شود از عقوبت گناهی
که قبل از حج کرده بلکه مغفور شد از جمیع معاصی و از ابو جعفر نقلست که هرکه در حرم در آید در حالتی که عارف باشد
بمعنی اعتقاد داشته باشد بهمه آنچه حق تعالی بر او واجب گردانیده ایمن گردد در آخرت از عذاب دوزخ ولله
و مر خدای راست ثابت و لازم علی الناس بر همه مردمان حج البیت قصد خانه کعبه بجهت ادا کردن حج و عمره
من استطاع الیه سبیلا هر کرا امکان راه در رسیدن آن خانه رفتن و آن تکلیف بنا بر صحت بدن است و وجود زاد
و راحله و نفقه واجب النفقه و ایمن بودن از دشمن و در حدیث است که هرکه حج بر او واجب شده باشد و حج
نکند بامید و نصرانی محشور شود و من کفر یعنی ترک حج کند فان الله پس بدرستی که خدای غنی عن العالمین
بی نیاز است از همه عالمیان تسمیه ترک حج بکفر بجهت تأکید و مبالغه است بر وجوب حج و اشارت بآنکه ترک آن
بزرگترین کبایرست و موجب شدت عقوبت یابی و غضب سبحانی و حدیثی که مذکور شد نیز دلالت کننده است
بر این از امام موسی صلوات الله علیه روایت کرده اند که آنحضرت در تفسیر قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا
فرموده که زیانکارترین مردمان در عمل آنهااند که حج اسلام را در تأخیر اندازند و از صادق علیه السلام
مرویست که مراد بقوله تعالی قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا کسی است که حج را در روز قیامت کور محشور سازند و از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که میفرمود که نماز پنجگانه بگذارید و روزه ماه رمضان بدارید
و زکوة بدهید و حج خانهٔ خدای کنید تا در بهشت پروردگار خود داخل شوید و از ابی عبد الله روایتست که حج و زیارت
و کن ... را از این میسازد و بدانکه چون حق تعالی در آیهٔ سابق اهل کتاب را امر کرده به پیروی ملت ابرهیم
و از جملهٔ آن تعظیم بیت الله الحرام است در عقب آن ذکر بیت الله الحرام فرموده چنان که قبل از آن و تخویف تارک

آن نمود

آن نمود بعد از آن عود بکلام بالزام حجت بر اهل کتاب کرده فرمود که قل یا اهل الکتاب بگو ای محمد که ای
اهل کتاب لم تکفرون بآیات الله چرا کافر میگردید بآیتهای خدا که آن دلایل عقلیست و سمعیه بر صدق
محمد در آنچه دعوی میکند از وجوب حج و غیر آن از احکام شریعت والله شهید و خدای مطلع است و گواه
علی ما تعملون بر آنچه میکنید از پوشیدن حق و کفر ورزیدن بآیات حق تعالی و شما را بر آن جزا و سزا خواهد
داد قل یا اهل الکتاب بگو ای محمد اهل کتاب را لم تصدون چرا باز میدارید عن سبیل الله از راه
خدای که دین اسلام است و منع میکنید من آمن بالله کسی را که گرویده بخدا و دین حق قبول کرده و مراد دعوت
یاران و رفیقان او که میخوانند ایشان را بکیش خود میخواهند تبغونها در حالتی که طلب میکنید راه خدا را
عوجا کجی باین وجه که ابلیس میکنند بر مردمان و در وهم ایشان می اندازند که در او کجی هست بجهت آنکه در کتاب
موسی نسخ نیست و در کتاب محمد نسخ هست و نیز صفت او میکنند که در توریت هست و میگویند که محمد بر آن
صفات نیست وانتم شهداء و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام است
چه این صفت ابرهیم و یعقوب را دانسته اید وما الله بغافل و خدای تعالی بیخبر نیست عما تعملون از آنچه
میکنید و البته شما را بر آن سزا خواهد داد آورده اند که شماس بن قیس یهودی پیری بود غلیظ القلب و شدید
الکفر و العناد و کینه ور و حسود و عیب جوی و بدگوی مسلمانان روزی در مجمع اوس و خزرج بگذشت و دید
که ایشان حلقه زده از روی محبت و کمال دوستی با یکدیگر صحبتی میدارند و در جاهلیت دایم میان ایشان
حرب و قتال بودی چون مسلمان شدند آن خصومت باتحاد و دوستی مبدل گشت و چون شماس اتحاد و دوستی
و الفت ایشان را بدید آتش حسد در سینه پر کینهٔ او برافروخت شخصی را گفت تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند
و از وقایع بعاث که حربی عظیم بود میان قبیلهٔ اوس و خزرج حرفی در میان افکند و قصیده که در آن ایام شعرا
بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند چون خزرجیان نام حرب بشنیدند و هجو خود را استماع کردند آشفته شده زبان
بهجو اوسیان گشودند و اوسیان تحمل نکرده آغاز دشنام کردند و آخر کار به مقاتله کشید و بنیاد تیر انداختن و تیغ
زدن کردند جبرئیل بدین آیات نازل گردید و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در میان معرکه
ایشان در آمده فرمود که با وجود آنکه من در میان شما ام دعوی رسم جاهلیت را میکنید از خدا بترسید که خدای تعالی
چه میفرماید ... این آیتها بر ایشان خواند ایشان استغفار کرده سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را
در کنار گرفته ... اگر فرمان یهود برند از ایمان بکفر باز گردند و حق تعالی با ایشان باین وجه خطاب
میکند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ان تطیعوا اگر فرمان برید فریقا
من الذین اوتوا الکتاب گروهی را از یهود که شماس بن قیس و اصحاب اویند یردوکم باز گردانند

شما را بعد ایمانکم پس از گرویدن شما بدین اسلام کافرین ناگرویده یعنی اگر متابعت شماس و متابعان او کنید
شما را مرتد سازند وکیف تکفرون و چگونه کافر میشوید و انتم تتلی و حال آنکه شما بید که خوانده میشود علیکم
بر شما آیات الله آیتهای خدا که قرآنست و فیکم رسوله و در میان شماست رسول خدا و من یعتصم بالله
و هر که چنگ زند بدین خدا فقد هدی پس بتحقیق که راه نموده شد الی صراط مستقیم بسوی راه راست و لامحاله به
جنت رسد مرویست که ثعلبة بن غنم اوسی و سعد بن زراره خزرجی با یکدیگر مفاخرت کردند در نسب و حسب و این
مفاخرت بمنازعت کشید خزرجی گفت که اگر رسول خدا مبعوث نمی شد ما ذریه شما را برانداختیم اوسی گفت پیش از اسلام
از بیم ما نمی توانستند که از خانه بیرون آیند پس چگونه این دعوی می کنید پس منازعت بجنگ کشید این خبر بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسید برکاب گوش سوار شده ایشان را از هم دور کرد و در همان حال
جبرئیل این آیات را آورد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج و غیر ایشان
اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته چنانچه سزاوار ترسیدنست از او و قیام نمودنست بواجبات
و اجتناب از محرمات از ابی عبدالله منقولست که معنی آنست که فرمان برداری خدا کنید و هیچ وجه در حق او عصیان
مورزید و شکر گذاری او مشغول شوید و پیوسته بذکر او اشتغال نمایید و در هیچ وقت از و غافل مشوید و لا تموتن
و نمیرید الا و انتم مسلمون مگر در حالتی که شما مسلمان باشید مراد آنست که همیشه بر صفت اسلام باشید تا وقتی
که مرگ شما را دریابد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بعد از تلاوت این آیه فرمود که اگر قطره از زقوم
دوزخ بر زمین چکد زندگانی بر اهل دنیا تلخ شود پس باید که تا بر صفت اهل اسلام از دنیا رحلت کنید و اعتصموا
و چنگ در زنید بحبل الله بدین خدای که ریسمانی محکمست جمیعا در حالتی که همه مجتمع باشید بآن هر که دست
بآن زند هرگز گمراه و هلاک نشود مراد موافقت حضرت رسالتست در جمیع احوال او هر که چنگ در ریسمان
اتباع آنحضرت زند بمقصد اصلی رسد و بمطلوب خود که نعیم جنتست فائز گردد از آنحضرت منقولست که در وقت
رحلت میفرمود که ای مردمان من میروم و در میان شما دو حبل متین میگذارم اگر تمسک بآن نمایید هرگز
گمراه نگردید و یکی از آن بزرگترست از آن دیگری کتاب خداست که ریسمانیست دراز کشیده از آسمان
تا زمین و دوم اهل بیت من و هرگز این دو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه نزد حوض کوثر بمن رسند و علی بن
ابان از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که مائیم آن حبل متین که حق تعالی
در کلام مجید فرموده که و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و پراکنده مشوید از طریق حق بوقوع اختلاف
میان شما همچون اهل کتاب بلکه همه مجتمع و متفق شوید بر ایمان و مداومت کنید بر طاعت و ترک عصیان
زادان روایت کرده که روزی در مسجد نزد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله حاضر بودم راس الجالوت

که سر اخبار و بهترین یهود بود و جاثلیق را که امام ترسایان بود نزد آنحضرت آوردند حضرت روی برأس الجالوت
کرده فرمود و یلک یا رأس الجالوت میدانی که یهودان بعد از موسی چند فرقه شدند گفت در کتب مکتوبست
و بگویم فرمود که لعنت بر تو باد که چگونه امامت قوم میکنی که هرگاه مسأله از حرام و حلال از تو پرسند تو گویی
در کتاب مکتوبست و بگویم اگر آن سوخته باشد یا آنرا بدزدند تو چه خواهی کرد پس بجاثلیق نگاه کرده گفت
ترسایان بعد از عیسی بچند فرقه شدند گفت بر چهل و پنج فرمود دروغ میگویی بخدا که من توریت را از تو
و انجیل را به از تو میدانم امت موسی بعد از او هفتاد و یک فرقه شده اند هفتاد از ایشان هالک اند و یکی ناجی و رستگار
و ایشان آنانند که حق تعالی در باره ایشان فرموده که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و امت عیسی بعد از او
هفتاد و دو فرقه شده اند یکی از ایشان رستگارست و باقی هالک و ایشان جماعتند که حق تعالی در حق ایشان
فرموده که تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق و امت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد و
سه فرقه شوند یکی از ایشان رستگار باشند و اینهای دیگر هالک و آن فرقه ناجیه آنهااند که حق تعالی در شان
ایشان فرموده و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و ایشان من و شیعیان منند و حدیث حضرت نبوی است
که حق با علی است و علی با حق است و حق میگردد با علی هر جا که علی دور میکند یعنی هر دو ملازم یکدیگرند و از هم جدا نمیشوند
دلالت میکند بر آنکه حق با شیعیانست و غیر ایشان بر باطل و نیز میفرماید که زود باشد که امت من هفتاد و سه گروه
شوند و یک فرقه از ایشان رستگار باشند و هفتاد و دو هالک و زیان کار روی را گفتند یا رسول الله فرقه ناجیه
کدامند فرمود که اهل بیت من و اتباع ایشان و بعد از آن گفت که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که در آن نشست
از غرق و هلاک شدن نجات یافت و هر که تخلف نمود غرق شد پس هر که متمسک باهل بیت من شود و محبت ایشان
ورزد و بطریق ایشان راه رود در آخرت رستگار باشد و بدرجات عالیه رسد و هر که چنگ در محبت ایشان
نزند و بطریق ایشان نرود در آخرت زیان کار باشد و بعذاب دوزخ گرفتار گردد و حاصل که حق تعالی
میفرماید که از دین حق تعالی متفرق مشوید و اذکروا و یاد کنید نعمت الله علیکم خدا را که بر شما لطف
فرمود که از آنجمله هدایت و توفیق است بدین اسلام و اتباع مذهب حق که موجب الفت شماست با یکدیگر
و محبت ورزیدن با یکدیگر در راه خدای پس یاد این نعمت کنید اذ کنتم وقتی که بودید شما اعداء دشمنان
در زمان جاهلیت فالف پس خدای الفت داد و انداخت محبت را بین قلوبکم در میان
دلهای شما ببرکت اسلام و میمنت سید انام علیه السلام نزاع و خلاف از میان شما زایل گشت فاصبحتم بنعمته
پس گشتید برحمت و فضل خدا اخوانا برادران یکدیگر یعنی محبان و دوستان با هم شدید و برادران دینی
یکدیگر گشتید و کنتم و بودید در زمان ضلالت و جهالت علی شفا حفرة بر کناره گودالی من النار

از آتش یعنی نزدیک آن رسیده بودید که در دوزخ افتید بجهت کفر و ضلالت و انحال اگر مرگ بشما میرسید
در دوزخ می افتادید فَأَنْقَذَكُمْ پس رهانید خدای شمارا مِنْهَا ازان بمکارم نفس بیمنت اسلام و بحرمت
دین كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کرد احوال شمارا از عداوت قدیمی و الفت مجدد دینی يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ
بیان میکند خدا و روشن میکرداند برای شما آيَاتِهِ دلایل وحدانیت و قدرت خود را بجهت روشن
بودن حق لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه راست یابید یعنی بجهة آنکه شما رستگار شوید از عذاب ابدی
و برسید بثواب سرمدی وَلْتَكُن مِّنكُمْ و باید که باشد از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ
بخوانند مردمان را به نیکوی یعنی باسلام وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند بنیکی که خدا و رسول بآن
امر کرده وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ و باز دارند مردمان را از فعل ناشایسته که حق تعالی و پیغمبر او ازان نهی فرموده
وَأُولَٰئِكَ و آن گروه که امر بمعروف میکنند و نهی از منکر هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران یعنی مخصوصان
بکمال رستگاری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که بهترین مردمان ایشانند که مردم را بیشتر
امر بمعروف و نهی منکر نمایند و پرهیزکارترین ایشان باشند و در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
مرویست که ترک امر بمعروف مکنید و نهی از منکر که اگر ترک آن کنید ظالمان بر شما حاکم شوند و هر چند شما دعا
کنید و دفع شر ایشانرا از خدا درخواست کنید اجابت شما نکند وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا و مباشید
مانند آنانکه متفرق شدند چون یهود و نصاری که هر یک چند فرقه شدند و هر فرقه دشمن فرقه دیگر وَاخْتَلَفُوا
و اختلاف ایشان واقع شد مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن
در کتب ایشان که موجب اتفاق ایشان بود در توحید و تصدیق باخرت وَأُولَٰئِكَ و آن گروه
مخالفت کنندگان در اصول دین لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ مر ایشانراست عذاب بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ
در روزی که سفید شود روهای وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ و سیاه گردد روها فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ
پس اما آنکه سیاه شود روهای ایشان حق تعالی فرشتگانرا امر کند تا از روی سرزنش بایشان
گویند أَكَفَرْتُم آیا کافر شدید بَعْدَ إِيمَانِكُمْ از پس ایمان آوردن شما فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید
عذاب دوزخ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودید که کافر شدید از پس گرویدن مراد اهل کتاب‌اند
که به پیغمبر گرویده بودند پس ازانکه او را دیده بودند نعت و صفت او قبل از بعثت و از امیرالمؤمنین علیه السلام
روایتست که مراد اهل بدعت‌اند بعد از رحلت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم ثعلبی در تفسیر
خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که سوگند بخدای که نفس من بید قدرت
اوست که البته وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر بعضی از اصحاب من چون ایشانرا ببینم ایشانرا از پیش

من برانند من گویم که اینها اصحاب من‌اند مرا گویند که تو نمیدانی که از پس تو چه احداث کردند و بدعت نمودند
بدرستی که ایشان از دین برگشتند و مرتد شدند وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ و اما کسانی که سفید
باشد روهای ایشان یعنی مؤمنانی که پیروی شریعت خاتم الانبیا کردند و تابع ائمه هدی شدند فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ پس باشند
در رحمت خدای یعنی بهشت و ثواب مخلد هُمْ ایشان سفیدرویان فِيهَا خَالِدُونَ در رحمت خدای که بهشت است
جاوید مانندگانند تِلْكَ آنچه گذشت از اخبار و احکام و وعد و وعید آيَاتُ اللَّهِ آیتهای خداوند است
نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو بِالْحَقِّ در حالتی که ملتبس بحق است که هیچ شبهه در راستی
و درستی آن نیست وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا بیدادی از نزد خود لِّلْعَالَمِينَ بر جن و انس
یعنی بر ایشان ستم نکند بنقص ثواب و بی جرم عقوبت نفرماید وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است وَإِلَى اللَّهِ و بسوی حکم خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ
بازگردانیده شود همه کارها پس جزا دهد هر کس را بآنچه وعده داده و وعید فرموده مرویست که مالک بن ضیف
و وهب بن یهودا که دو عالم بودند از علمای یهود بمسلمانان گفتند که ما از شما بهتریم و دین ما خوبتر حق تعالی آیه
فرستاد که كُنتُمْ هستید شما ای امت خَيْرَ أُمَّةٍ بهترین گروهی که از عالم غیب أُخْرِجَتْ بیرون آورده تأمرون
شده اید لِلنَّاسِ از برای مردمان تا ایشانرا براه راست دعوت کنید و خیریت این امت و بهترین صفت آن
که بیان میکند تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایید بهر چیزی که شرع فرموده آنست وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ و نهی میکنید از هرچه
شریعت نهی کرده آنست وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و میگروید بخدا بر وجه ثبات و رسوخ تأخیر این قسم از دو قسم
اول با آنکه حق تقدیم این قسم است بر آن دو قسم بجهة دلالت بر آنکه ایشان امر بمعروف میکنند و نهی از منکر بجهت
ایمان آوردن بخدا و تصدیق بآن و اظهار دین او و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مرویست که آیه خاص است
در حق ائمه معصومین علیهم السلام و تابعان ایشان که شیعیان صالح‌اند چه خیریت موقوفست بر ملازمت
تقوی و اطاعت هرچه حق تعالی امر بآن کرده و اجتناب از هرچه نهی فرموده و بوصف شبهه نیست در آنکه ایشان
متصف باین صفت‌اند نه غیر ایشان نقل از شیخ الصادقین در اخبار آمده که کعب الاحبار را پرسیدند که چرا در عهد
ابوبکر باسلام نیاوردی و در عهد عمر ایمان آوردی گفت سبب آنکه چون پدرم نزدیک بمرگ رسید صحیفه بمن داد
مهری بر آن نهاده و مرا وصیت کرد که مهر این بر ندار و از گشتن آن من بوصیت او عمل کردم تا در زمان عمر بخواب
دیدم که مرا گفتند که پدرت با تو خیانت کرده مهر از آن نامه بردار و نگاه کن که بر آن چه نوشته بر آن کار کن چون
بیدار شدم مهر از آن برداشتم در آنجا نعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و این عبارت که سالوما و حالوما
و حالوما و حاکوما و صافوحا و خاره و حا گفتند این چه باشد گفت سالوما یعنی هرکه پیغمبر اسلام کنند حالوما دانایانند شنیده

مانند علمای بنی اسرائیل حالو ما چنانند و حالو ما خدای ایشان را حکم کرد که به بهشت روند صافو جا با یکدیگر مصافحه کنند
خاره و جا از کنار بیرون آیند انس روایت کرده که اسقف نجرانیان نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله جواهم
مسلمان شوم فرمود سبب چیست گفت در خواب دیدم که قیامت برخاسته و مردمان را در مقام حساب
آورده اند و امتان را بر خدای عرض میکنند گروهی دیدم روی و دست و پا سفید بر صراط چون برق جهنده گذشتند
من گفتم اینها انبیا اند فرشتگان گفتند اینان امتان محمد اند صلی الله علیه و آله و سلم مرا از جهت این رغبت شد که
مسلمان شوم پس رسول اسلام بر وی عرض کرد و از حضرت رسالت مرویست که فرمود که اول تا من در بهشت
نیایم بر پیغمبران دیگر حرام باشد و تا وصی من در وی داخل نشود بر اوصیای دیگر حرام باشد و تا امت من در وی
در نیایند بر سایر امم دیگر حرام باشد انس روایت کند که من با رسول بر قومی رسیدیم آوازی از آن بیرون
می آمد من در آن نگاه کردم مردی را دیدم در زیر درختی نماز میکند از دعا و دعا میکرد که یا رب مرا از امت
مرحومه گردان یعنی امت محمد که بر ایشان رحمت کرده و گناهان آمرزیده و دعای ایشان اجابت کرده و تمام
ثواب ایشان شده من بیامدم و صورت گفتم رسول را از این خبر دادم فرمود برو و او را بگوی که رسول خدای
ترا سلام میرساند و میگوید که تو چه کسی من بیامدم و او را گفتم گفت رسول را از من سلام برسان و بگو که برادر
تست خضر از خدای درخواست میکند که او را از امت تو گرداند ذکر بن معاذ فرمود که این آیت مدح امت
محمد است و خدا از کرم خود روا ندارد که قومی را مدح کند و ایشان را نزاید و رنج دهد و بعد از آن فرمود و لو آمن اهل الکتاب
و اگر ایمان آرندی بنی اسرائیل به نبوت محمد و قرآن و سایر آنچه از نزد خدای آورده لکان هر آینه باشد ایمان
آوردن خیرا لهم بهتر ایشان را در دنیا و آخرت از آنچه بر آن هستند از کفر و عناد زیرا که بجهت
آن که ثابت میباشند در دنیا از قتل و غارت و جزیه و در آخرت از عقوبت و نرسیدن [illegible] منهم
المؤمنون بعضی از ایشان گروهی که ایمان آورده اند بمحمد و کتاب او یعنی عبدالله سلام و اصحاب او از یهود
که بشرف اسلام رسیده اند و نجاشی و اتباع او از نصاری که ایمان آورده اند و اکثرهم الفاسقون
و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از فرمان خدا و رسول و معاندان در کفر و عناد از مقاتل مرویست که رؤسای
یهود چون کعب و ابی رافع و ابی یاسر و کنانة بن صوریا نزد عبدالله سلام و اصحاب او آمده ایشان را
بر اسلام آوردن ملامت کردند آیت آمد که لن یضروکم هرگز ضرر نتوانند رسانید بشما الا اذی مگر اذیه
رنجی مانند طعن در اسلام شما و دعوت شما بکفر و بهتان بر شما و شما را بقتال خود ترسانیدن و ان یقاتلوکم
و اگر کارزار کنند با شما یولوکم الادبار هر آینه برگردانند پشتها را بر شما و منهزم روند ثم لا ینصرون
و پس از هزیمت یاری کرده نشوند نه از خلق و نه از حق این خبر او است از غیب چه حال بنی قریظه

و بنی النضیر و یهود خیبر و بنی قینقاع بر همین منوال واقع شد که با مؤمنان محاربه کردند و منهزم شدند و بغیر از طعن و دشنام بر
ضرری نرسانیدند و آخر بذلت جزیه گرفتار شدند چنانکه میفرماید که ضربت علیهم وضع کرده شد بر یهودان
الذلة خواری و ذلتی از نفس و مال و اهل و با جزیه و تصحیح پیوسته که یهود قبل از اسلام جزیه بهود
میدادند و دایم بذلت مبتلا بودند اینما ثقفوا هر کجا که یافته شدند الا بحبل ایشان را از زینها نمیدهند مگر بچنگ زدن
بحبل من الله بعهدی که از خدا که قبول جزیت و حبل من الناس از مومنان که آن امان دادن
ایشانست و عهدی و باءو بغضب من الله و بازگشتند یهود بخشمی از خدا یعنی سزاوار غضب و خشم الهی شدند
و ضربت و زده شد و لازم گشت علیهم المسکنة بر ایشان درویشی و احتیاج و از آنجاست که اکثر
یهود بفقر و فاقه گرفتارند و آنها که توانگرانند خود را درویش می نمایند تا تخفیف جزیه ایشان کنند ذلک
این ضرب ذلت و مسکنت و رجوع ایشان بغضب حق تعالی بانهم کانوا بسبب آنست که بودند از روی عناد
که یکفرون بآیات الله کافر میشدند بآیتهای خدا که قرآنست و معجزات حضرت رسالت و یقتلون
الانبیاء و میکشتند پیغمبران را بغیر حق بناحق و ناروا یعنی همچنانکه در نفس الامر قتل انبیا ناحق است باعتقاد
ایشان نیز ناحق بود ذلک این کفر و قتل یهود بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند و کانوا یعتدون
و بودند که میگذشتند از حد و غفلا و از اوامر و نواهی او آورده اند که چون عبدالله سلام و یاران او دین
اسلام دریافتند یهودان زبان طعن گشوده گفتند که ایشان اشرار قوم ما اند که خلاف کردند و دین ما را
گذاشتند آیه آمد که لیسوا نیستند مومنان اهل کتاب سواء مساوی با کافران ایشان زیرا که من اهل
الکتاب امة از اهل کتاب گروهی اند قائمة ایستاده بر دین اسلام و بر اوامر و نواهی یتلون
آیات الله میخوانند قرآن را آناء اللیل در ساعتهای شب و هم یسجدون و حال آنکه ایشان سجده میکنند
خدا را مراد قرآنست که در نماز تهجد تلاوت قرآن میکنند و سجده تلاوت بجای می آرند یؤمنون بالله
ایمان می آورند بوحدانیت الهی و صفات او یعنی ثبات می ورزند و در آن و هستند بر آن و الیوم الآخر
و تصدیق میکنند بروز قیامت بر وجه دوام و ثبات و یامرون بالمعروف و میفرمایند خلق را بتصدیق
محمد صلی الله علیه و آله و سلم و با تمامی مامورات شرع و ینهون عن المنکر و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر و از منهیات
و یسارعون فی الخیرات و می شتابند در نیکوئیها یعنی کردارهای پسندیده در شرع از نماز و روزه و زکات
و غیر آن و اولئک و آن گروهی که مذکور شد من الصالحین از جمله شایستگانند و پسندیدگان نزد خدا
و رسول اند از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که خانهائی که در آن نماز شب گذارند و تلاوت قرآن کنند روشن
و درخشنده است مر اهل آسمان را چنانکه ستارگان روشن میدرخشند برای اهل زمین و بعد از آن

و بعد از آن فرموده که بر شما باد که نماز شب بگذارید که سنت پیغمبر شماست و شعار صالحانیست که پیش از
شما بوده‌اند و راننده درد است از بدنهای شما و حضرت رسالت فرموده که دو رکعت نماز در جوف آخر
شب بهتر است از دنیا و آنچه در وی است و اگر نه آنکه بر امت من شاق بودی بر ایشان فرض کردمی و در
خبر است که خطاب با امیرالمؤمنین کرده فرمود ای علی بر تو باد که نماز شب بپای داری و این کلمه را سه
بار تکرار فرمود که هرکه بسیار گزارد نماز را در شب روی او نیکو و با طراوت باشد پس نماز شب
گذارید وما یفعلوا و آنچه میکنند من خیر از کار نیکو فلن یکفروه پس هرگز سپاس نادانسته نخواهید شد
یعنی نقصان بثواب اعمال شما نخواهد رسید و ضایع نخواهد شد والله علیم و خدای داناست بالمتقین باحوال
پرهیزکاران و ایشان را مرتبه‌های بلند و درجه‌های ارجمند خواهد داد و بعد از وصف مؤمنان پرهیزکار بیان
حال کافران بدکار میکند و میفرماید ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد و آنکه بر وی
انزل شده است و اصحاب او لن تغنی عنهم هرگز باز ندارد و از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بسبب
میکنند و با میدهند با مراد و املاک است که همه عمر خود را صرف تحصیل آن کرده‌اند ولا اولادهم و نه فرزندان
ایشان که بدو ایشان خوشحال اند من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را یعنی از هیچ چیز از اموال و اولاد
نفع بایشان نرسد و ایشان را از عذاب باز ندارند و اولئک و آن گروه کفار اصحاب النار یاران
دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آتش جاویدانند مثل ما ینفقون مثل آنچه خرج
میکنند یهودان بر علمای خود و یا ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد بر لشکر کفار میکنند و آنچه ریا بر دوستان
میدهند فی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی دنیا کمثل ریح مانند باد است که فیها صر در آن باد
سرمای سخت اصابت حرث قوم برسد بکشت زار قومی که بشرک و معاصی و نفاق ظلموا انفسهم ستم کرده
اند بر نفسهای خود فاهلکته پس هلاک و فنا بود کرد آن باد سرد کشت زار ایشان را بجهت عقوبت و نکال ایشان
و تشبیه فرموده انفاق ایشان را بحرث و وقوع الهی و ناچیز ساختن آن را بباد سرد که حرث را نابود سازد و وجه
تشبیه ضایع ساختن است و ما ظلمهم الله و ستم نکرد خدای بر ایشان بضایع ساختن نفقات ایشان و ثواب
ندادن بر آن و لکن انفسهم و لکن ایشان بر نفسهای خود یظلمون ستم میکنند بجهت کردن عملی که بآن مستحق
عقوبت شده‌اند از معصیت و ریا مرویست که جمعی از مسلمانان با یهودان دوستی میکردند بسبب خویشی که در
میان ایشان بود قبل از اسلام حق تعالی ایشان را از آن نهی کرده فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای گروه
گروندگان لا تتخذوا بطانة من دونکم فرا مگیرید دوست خالص و مصاحب مخصوص از غیر مؤمنانی که از
جنس شما اند و بطانه کسی است که بجهت اعتماد و تمام اسرار باطنی خود را با وی در میان نهند و رازهای نهانی خود را با وی

گویند یعنی آنست که تنهای باطنی خود را با یهودان مگوئید زیرا که لا یألونکم تقصیر نمیکنند ایشان در باره شما
خبالا تباهی و افساد و گمراهی یعنی ایشان پیوسته در صدد آنند که شما را گمراه کرده‌اند و کار بر
شما را فاسد سازند ودوا ما عنتم دوست دارند سختی و ضرر و مشقت و بلیت شما را قد بدت البغضاء
بتحقیق که آشکار شده است دشمنی یعنی علامت عداوت ظاهر گشته است من افواههم از دهانهای
ایشان که گفت بسیاری بغض و عداوت ایشان ضبط خود نمی توانند کرد که از زبان ایشان صادر میشود
وما تخفی صدورهم و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان از کمال بغض و شدت عداوت اکبر بزرگتر
و بیشتر است از آنچه بر زبان ایشان ظاهر میشود بی اختیار قد بینا بتحقیق که بیان کردیم لکم الآیات
برای شما علامت آیتهایی که دلالت میکنند بر وجوب اخلاص در دین و دوستی نمودن با اهل اسلام نه با کفار ان
کنتم تعقلون اگر هستید که تعقل کنید و در یابید که دوستی با کفار بیرون از خرد است و سبب خسران دو
ست ها انتم آگاه باشید که اولاء تحبونهم دوست میدارید ایشان را و لا یحبونکم و تؤمنون بالکتاب
کله و دوست نمیدارند ایشان شما را و در صدد آنند که شما را از دین حق بگردانند
اگر شما با ایشان دوستی کنید و برایشان شفقت ورزید مثل ایشان باشید در کفر و معصیت و حال آنکه
ایمان دارید بکتاب ایشان واذا لقوکم و هرگاه که برسند و ملاقات کنند با شما قالوا
آمنا گویند بدروغ و فریب و از ترس شما که ایمان آورده‌ایم مثل شما واذا خلوا و چون با یکدیگر خلوت کنند
عضوا علیکم الانامل میگزند و بگزند بر دشمنی شما سر انگشتان را من الغیظ از جهت خشم و کینه که با شما
دارند قل بگوی موتوا بغیظکم بمیرید بخشم خود یعنی خشم و کینه را که از جانب مؤمنان که در دل
دارید خدا آنرا زیاده گرداند بواسطه قوت اسلام و تسلط مسلمانان بر شما تا آنکه مرگ شما از آن حالت در یابد
و آن غیظ و خشم شما را بعذاب ابدی گرفتار گرداند ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بذات
الصدور بآن کینه که در سینه‌ها و دلهای شماست و شما را بر آن سزا خواهد داد و عداوت ایشان با شما
رسیده که ان تمسسکم حسنة اگر برسد بشما نعمتی و غنیمتی چنانکه در حرب بدر بود تسؤهم بد آید ایشان را
و دلتنگ شوند وان تصبکم سیئة و اگر برسد شما را آسیبی و المی چنانکه در حرب احد واقع شد یفرحوا بها خوش
دل شوند و فرحناک گردند بآن وان تصبروا و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای یهود و کیدشان و تتقوا
و از دوستی کفار پرهیز نمائید از اختلاط ایشان و یا از جمیع معاصی لا یضرکم ضرر نکند شما را کیدهم شیئا
مکر و حیله ایشان هیچ چیزی بفضل خود نگاه داشت خدا شما را از آن ان الله بدرستی که خدای بما یعملون
آنچه میکنند از صبر و تقوی و غیر آن محیط رساننده است بعلم خود و احاطه کننده بهمه آن پس جزا دهد ایشان

و با اخیار و اعدای خود دوستی کند چنین کس آنست او ... خطاکار باشند

خواهد داد و چون حق تعالی بیان فرمود که اگر صبر کنید و تقوی را شعار خود سازید از حیله و مکر کفار ضرر بشما نرسد و اگر ترک آن
خدا و رسول بزید البته ضرر بشما رسد در عقب آن نصیحت آیه را انزال فرمود در واقعه احد که بجهت مخالفت
امر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ضرر بمسلمانان رسید و گفت وَإِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی
مِنْ أَهْلِكَ از منزل اهل خود که خانه عایشه بود و آن هفتم ماه شوال بود و سه سال از هجرت گذشته بود تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ
فرود می آوردی مومنان را مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ در جایهای ایستادن برای کارزار و مهیا میساختی برای ایشان
مواقف جهاد را یعنی مقرر میکردی که هر کدام در صف قتال چگونه بایستند و در چه موضع ثبات ورزند وَاللَّهُ
سَمِيعٌ و خدای شنواست قولهای شما را که در باب خروج از آن مواضع و توقف در آن میگفتید عَلِيمٌ
داناست بنیتهای شما و صحت و فساد اعتقاد هر یک از شما و سبب غزاة احد بروایت منقوله از ابی عبد الله
علیه السلام آن بود که چون واقعه بدر واقع شده قریش مغلوب گشتند و هفتاد کس از ایشان کشته گشتند و
هفتاد اسیر مسلمانان شدند و بقیه فرار نموده متوجه مکه شدند ابوسفیان که سردار قریش بود گفت ای
معشر قریش لشکر از قبایل عرب فراهم آرید تا انتقام از محمد و یاران او بکشیم پس سه هزار سوار و دو هزار پیاده
فراهم آورده بازانکه بیرون آمدند و در نواحی احد فرود آمدند و چون این خبر بحضرت رسالت رسید اصحاب
خود را جمع کرده و از مدینه بیرون آمد و در اثنای راه عبد الله بن ابی منافق با اصحاب منافق از میان لشکر اسلام
برگشته بکافر پیوستند و بنو سلمه و بنو حارثه که از خزرج و اوس بودند از جمله انصار حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم چون دیدند که عبد الله با سیصد کس برگشت قصد کردند که بمدینه مراجعت کنند و مقتضی
حال ایشان شد و ثبات قدم ورزیدند و برنگشتند چنانکه میفرماید که إِذْ هَمَّتْ یاد کن چون قصد کردند
طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ دو طایفه از مسلمانان أَنْ تَفْشَلَا آنکه بددلی کنند و بازگردند در وقتی که عبد الله
بازگشت وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا و خدا یار و نگهدار آن دو گروه بود در معنی توفیق ایشان داد تا تابع عبد الله نشدند
و با معنی آنست که خدا ناصر ایشانست پس چرا بد دل شوند و توکل بر وی نکنند وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان تا ایشان را نصرت دهد از وسوسه شیطانی و خوف و ترس نگاه دارد
القصه لشکر اسلام با صولت تمام بوادی احد آمده در مقابل لشکر کفار صف آراستند و آغاز حرب کردند و اول کسی
از جانب کفار که بمبارزت بیرون آمد طلحة بن طلحه بود که لوای کفار در دست او بود و امیر المومنین علیه السلام
از میان لشکر اسلام بیرون آمده در مقابل او در آمد میان ایشان چند ضرب و طعن واقع شد تا امیر المومنین
ضربتی بر پیش سر او زد که همه سر او با یک چشم و یک جانب روی پران ساخت و بجهنم پیوست و برادر او مصعب
لوای بر داشت عاصم بن ثابت او را تیری بزد و بیفکند عثمان که برادر دیگرش بود لوا برگرفت عاصم او را نیز

تیری بزد و بکشت غلام او که صواب نام داشت لوا برافراشت و او بسیار دلاور بود امیر المومنین علیه السلام
خود را باو رسانیده ضربتی بر دست راستش زد و بیفکند لوا بر دست چپ گرفت امیر ضربتی بر دست چپ
لوا نگونسار شد و مشرکان منهزم شدند و اهل اسلام در غنیمت افتادند و آغاز غارت کردند تیراندازان
که محافظت رخنه کوه احد تعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مبالغه فرموده بود
که اگر ما غالب شویم یا مغلوب باید که از این موضع بجای دیگر نروید برامید تاراج غنیمت روی بلشکرگاه آوردند
و هر چند عبد الله جبیر که امیر ایشان بود در منع ایشان مبالغه کرد و از یاد حضرت رسالت ایشان را آگاه کرد
بجایی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان به ده نمیرسید با عبد الله توقف کردند و باقی سخن امیر خود نشنیده و گوش
حضرت رسالت التفات ننموده متوجه اخذ غنیمت شدند و شامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید
خالد ولید و عکرمه ابی جهل که با جمعی در پس آن کوه پنهان شده بودند چون رخنه را خالی دیدند
و اهل اسلام را مشغول غنیمت یافتند بیکبار بر سر عبد الله تاختند و او را با یارانش بقتل آورده از عقب
لشکر اسلام در تاختند و صف ایشان از هم پاشیدند و خبر ظفر کفار بگریختگان رسیده بازگشتند و
اهل اسلام را در میان گرفتند و هفتاد مرد ایشان شهید گشتند و برخی دیگر روی بگریز نهادند و بجانب
مدینه رفتند و بعضی اندک سراسیمه و حیران گرد میدان میگشتند و هیچ کس با رسول نماند مگر امیر المومنین ع و ابو دجانه
انصاری و سهل بن حنیف و ابو دجانه و سهل نیز راه فرار گرفتند و همین امیر المومنین بماند و هر بار جمعی از
کفار که متوجه حضرت رسالت میشدند پیغمبر میفرمود ای علی شر ایشان را از من دفع کن امیر المومنین فی الحال
متوجه آن قوم میشد و دمار از روزگار ایشان بر می آورد و بعضی را بدوزخ میفرستاد و بعضی را منهزم
میساخت جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله این کمال جوانمردی و غایت محبت است که علی با تو
بجای می آرد و ملایکه مقربین از جوانمردی او متعجب شده اند حضرت فرمود که علی از منست و من از ویم جبرئیل فرمود
که من از شما هر دو ام و شنیدند که گوینده غیبی میگفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و از ابو عبد الله علیه السلام
مرویست که پیغمبر جبرئیل را در میان آسمان و زمین دید که بر کرسی از طلا نشسته میگفت لا فتی الا علی لا
سیف الا ذو الفقار و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که امیر المومنین در روز احد با کفار قریش
مقاتله میفرمود تا آنکه هفتاد جراحت بسر و روی و شکم و چهره و دست آنحضرت رسید و با وجود این
اصلا در مقام حرب متزلزل نشد و فتوری باو راه نیافت و لهذا از آسمان ندا رسید لا سیف الا ذو الفقار
و لا فتی الا علی و در این جنگ یکی از کفار قریش بر پیغمبر سنگی انداخت که جبهه حضرت رسالت را مجروح
ساخت و ابن وقاص سنگی بر لب و دندان آنحضرت زد چنانکه لب لطیفش بشکافت و دندان رباعیه آنحضرت

شکست و ابلیس آواز آورده که محمد کشته شد و باندک زمانی این خبر بمدینه رسید فاطمه علیها السلام با سیده
زنان متوجه احد شده و در محلی که شجاعان و دلاوران کفار بدست امیرالمؤمنین کشته شدند و همراهان ایشان
منهزم شده و بمکه شتافتند فاطمه علیها السلام باحد رسید و بخدمت حضرت آمده چون روی آنحضرت را
خون آلوده دید بگریه افتاد حضرت فرمود که ای فاطمه گریه مکن که حضرت حق تعالی بر کفار نصرت داد و بدانکه
شوهر تو آنچه بر او بود ادا کرده و حق تعالی صنادید قریش را بر دست او بقتل رسانید پس امیرالمؤمنین
شمشیر خود را بفاطمه داد و گفت ای فاطمه این شمشیر بستان که امروز با من وفاداری کرد و جنابذی در کتاب معالم
العترة النبویة از قیس بن سعد نقل کرده که او از پدر خود شنیده که میگفت که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
که در آن شب و روز شانزده ضربت سخت بمن رسیده بود که بچهار ضرب آن بر زمین افتادم مردی
نیکوروی خوشبوی بنزد من آمد و بازوی مرا گرفت و برخیزانید و گفت متوجه حرب دشمنان خدا شو
که رسول خدا از تو خشنود است پس من بنزدیک رسول خدا رفتم و این صورت را باوی گفتم فرمود که ای علی خدا
چشم ترا روشن گرداند مژده باد ترا که آن کس که دست ترا گرفت و برخیزانید و بحرب دشمنان تحریص نمود
جبرئیل بود پس من باین مژده قوت تمام یافتم و بهر دو دست دشمنان خدا را میکشتم تا آنکه دلاوران و سروران
ایشان را بر خاک مذلت انداختم و بتایید الهی نصرت و ظفر یافتم و حق تعالی در اثنای بیان حال جهاد فتح روز بدر را
یاد مومنان میدهد تا بآن شکرگذاری کنند و یاد آن کرده آنرا مرهم جراحت شکستگی کرده اند که در حرب احد
بایشان رسیده بود و میفرماید که وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ بدرستی که نصرت داد شما را خدای بروز جنگ
که آنرا بدر گویند و آن میان مدینه و مکه است وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ در حالتی که شما ذلیل و خوار بودید در چشم
دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان حرب شما را بجائی نمیگرفتند بجهت ضعف حال و قلت مراکب و سلاح
از ابن عباس مرویست که مهاجران روز بدر هفتاد و هفت مرد بودند و انصار دویست و سی و شش که جمیع
سیصد و سیزده بودند و مشرکان نزدیک بهزار کس بودند و صد اسب در میان ایشان بود و در میان اهل
اسلام هیچکس اسب نداشت مگر مقداد و اسود و سه شتر در میان ایشان بود و با وجود این حال شما را بر ایشان نصرت
داد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان اندیشه مکنید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشد که شکر گذاری
کنید یعنی تا قیام نمائید بشکر نصرت شما بر کفار و در همه کتب تواریخ مذکور است که امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه در این جنگ جلادت تام و شجاعت لاکلام نمود تا غایتی که قتل دو ثلث کفار بر دست او بود و قتل ثلث دیگر
بدست باقی صحابه و باتفاق خواص و عوام از جمله سی و شش شجاع معروف از دلاوران مشهور بودند که امیرالمؤمنین
ایشانرا بجهنم فرستاد و چون اینها کشته شدند کفار دل شکسته گشته روی بهزیمت نهادند و اصحاب اعدا غنیمت

کرده

کرده و هفتاد کس را از ایشان اسیر کردند و بمدینه باز آمدند و در این جنگ ملایکه مددکار لشکر
اسلام بودند چنانکه میفرماید که إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی حق تعالی نصرت داد شما را در روز بدر وقتی
که میگفتی تو ای محمد گروه گروندگان را که بجهت قلت عدد خود و کثرت عدد دشمنان مضطرب شده
بودند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت نمیکند شما را أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مددکاری کند شما را پروردگار شما
بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بسه هزار سوار از فرشتگان مُنْزَلِينَ در حالتی که فرو فرستاده
شدگان باشند از عالم بالا بَلَىٰ آری حق تعالی فرشتگان را بمددکاری شما فرستد إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر
کنید در جنگ و ثابت قدم باشید در آن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت خدا و رسول یعنی اگر
صبر و تقوی را شعار خود سازید وَيَأْتُوكُمْ و بیایند دشمنان شما مِنْ فَوْرِهِمْ هَٰذَا از جنبش خود در همین
وقت و یا علی الفور بیایند و درنگ نکنند حاصل معنی آنست که اگر صبر و ثبات ورزید و اطاعت امر الهی
و حضرت رسالت پناهی نمائید و بیایند دشمنان در همین حال بر سر شما بی تاخیر و تعلل يُمْدِدْكُمْ مدد کند
شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ به پنج هزار فرشته در حال آمدن اعدا بشما مُسَوِّمِينَ
در حالتی که آن فرشتگان نشان کنندگان باشند اسبان خود را و ایشان ملایکه [illegible] بپشم سرخ
پیشانی و دنب اسبان بسته بودند و از امیرالمؤمنین و ابن عباس مرویست که خود را نشان کرده بودند
بعمامهای سفید و طرفهای آن میان دو دوش خود فرو گذاشته و از قتاده روایتست که فرشتگان
بر اسبان ابلق نشسته و علامت بر خود راست کرده بمیدان محاربه در آمدند و اول حق تعالی بهزار فرشته
وعده داد کقوله تعالی فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ بعد از آن ایشانرا سه هزار
گردانید کقوله تعالی بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ و آنگه به پنج هزار مقرر فرمود کما قال بِخَمْسَةِ
آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ و در کشف الغمه آورده که در روز بدر قاتل اکثر کفار امیرالمؤمنین بود
تا بعضی مقتول ملایکه و بعضی مقتول اصحاب و بدون فرود آمدن ملایکه فتح ممکن بود اما حق تعالی امداد ملایکه را
بانزال ایشان إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ مگر بجهت مژده گانی مر شما را بنوید فتح و نصرت وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ
و بجهت آنکه آرام گیرد دلهای شما بامداد ملایکه و خوف اعدا از خاطر شما بیرون رود وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن
إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزد خدای نه از بسیاری عدد و شوکت شما الْعَزِيزِ خدایست که غالب است الْحَكِيمِ
صواب کار که نصرت او بر مقتضای حکمت باشد پس یاری داد شما را بملایکه در بدر لِيَقْطَعَ تا آنکه ببرد و هیچ گرداند
طَرَفًا بعضی اکابر و بزرگان را مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر بودند باین وجه که بعضی از ایشان مقتول
شوند و برخی اسیر کردند چه در این جنگ شکستی عظیم حادث شد بر قریش را واقع شد بجهتی که هفتاد کس از مهتران

بجهت بشارت نصرت و تسلی خاطر مومنان
فرستاد و چنانکه میفرماید که وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ

و دلاوران کشته شدند چنانکه کس دیگر اسیر کردید نداو یکبتهم یا نصرت داده شما را تا خشمناک سازد و خوار
و نگونسار گرداند ایشان را فینقلبوا خائبین پس بازگردند و بهزیمت روند در حالتی که بی‌بهره و ناامید
باشند در بعضی تفاسیر آورده‌اند که چون روز احد لب و دندان مبارک آنحضرت بسنگ جفای مشرکان
آزرده شد و حمزه عم آنحضرت بشربت شهادت چشید و الم بسیار و غم بیشمار بخاطر اسعد عاطرش راه یافت خواست
که بر کفار نفرین کند و از حق سبحانه و تعالی درخواهد که جمیع کفار را مستأصل سازد و آیه آمد که لیس لک نیست مر ترا
ازین کار که نفرین است بر کفار شیء چیزی و حکمت در نهی نفرین علم حق سبحانه بود بآنکه بعضی ازیشان ایمان
خواهند آورد و یا بعضی از اولاد که ازیشان حاصل شوند بشرف اسلام رسند باز سر رشته کلام به بیان سبب
نصرت اهل اسلام کشیده میفرماید که او یتوب علیهم یعنی نصرت بشما داد بسبب یکی از چهار چیز و آن اینست که شکسته
شود رکن دولت ایشان بقتل و اسیر شدن بزرگان ایشان یا بهزیمت روند از صلابت و شوکت مسلمانان
یا توبه ایشان را چون مسلمان شوند او یعذبهم و یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود اصرار نمایند فانهم
ظالمون پس بدرستی که ایشان ستمکاران‌اند که بجهت کفر و شرک خود مستحق عقوبت گردانیده‌اند و چون
حق تعالی فرموده که ای محمد استیصال و هلاک گردانیدن کفار در دست تو نیست و رجب این جهان میکند که
همه امور در ید قدرت حق سبحانه است و میفرماید ولله ما فی السموات وما فی الارض و مر خدایراست
آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است یعنی خالق و مالک همه مخلوقات علوی و سفلی وی است پس هر که را خواهد
یغفر بیامرزد با توبه و یا بی توبه از روی عدل و فضل لمن یشاء هر کرا که خواهد از اهل اسلام و یعذب من یشاء
و عذاب کند هر کرا که خواهد از کسانی که بر کفر اصرار نمایند و یا عذاب کند عاصیان اهل اسلام را قبل از توبه بر
سبیل عدل والله غفور و خدای آمرزنده است مر بندگان خود را چون ایمان آرند رحیم مهربان بر ایشان
که تعجیل در عذاب نکند بایشان پس شتاب مکن در نفرین کردن بر ایشان و چون بیان تعذیب و مغفرت
فرموده در عقب این نهی بندگان کرد از چیزی که سبب عقوبت و گفت یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید
لا تأکلوا الربوا مخورید مال ربا را اضعافا مضاعفة در حالتی که اضعاف افزوده شده باشد مکرر و چنانچه
در جاهلیت و در اوائل اسلام مال خود را بربا میدادند بوقت معین و چون مدت منقضی میشد در مدت و ربا
می‌افزودند و بر همین قیاس یک درهم مال چندین درهم میرسید پس حق تعالی مؤمنان را از ربا نهی فرمود
و بعد از آن گفت واتقوا الله و بترسید از خدا در آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید
یعنی ترک ربا کنید بامید آنکه رستگار گردید از عقوبت ربا و باید دانست که تخصیص ربا از میان محرمات دیگر
بجهت آنست که این فعل در میان مردمان بسیار واقع میشد تا آنکه اکثر معاملات ایشان بدین طریق بود و بجهت

من الامیا

مبالغه در نهی آن تهدید ایشان میکند بقوله واتقوا و بترسید ای گروه بندگان از متابعت کفار و افعال ایشان
که از جمله آن رباست و بجهت آن خود را بازدارید النار التی از آتشی که اعدت للکافرین آماده گردانیده
شده است برای کافران واطیعوا الله و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند والرسول و رسول را در آنچه
فرماید لعلکم ترحمون شاید که شما رحم کرده شوید و از عذاب برهید یعنی حق تعالی بر شما رحم نموده از آتش
دوزخ نجاتی ارزانی فرماید وسارعوا و بشتابید و پیشی گیرید بر یکدیگر الی مغفرة بچیزی که موجب آمرزش
شود شما را من ربکم از نزد پروردگار شما و آن ادای فرایض است و اجتناب از محرمات وجنة و بجانب بهشتی
بهشتی که برساند شما را ببهشتی عرضها السموات پهنای آن مانند پهنای همه آسمانهاست والارض و همه زمینها
تخصیص عرض بهشت بذکر از آنست که طول آن در فهم نگنجد در تفسیر کبیر آورده که اگر حق تعالی آسمانها و زمینها را طبق
طبق سازد و چنین که هر یک ازین طبقات مانند برگ پهن شود و همه طبقها را بیکدیگر پیوندند عرض بهشت آنقدر باشد
اعدت آماده شده است چنین بهشتی للمتقین برای پرهیزکاران از معاصی و در خبر صحیح وارد شده که موضع بهشت
بالای هفت آسمانست در زیر عرش حق تعالی و دوزخ در زیر هفتم زمین پس در صفت متقیان میفرماید
الذین ینفقون یعنی متقیان آنانند که نفقه میکنند و صرف اموال خود میکنند براه خدای فی السراء در حالت آسانی
والضراء و در وقت سختی مراد همه احوال است یعنی در هیچ حالی خالی نمیشد از انفاق آنچه مقدور ایشانست از اندک
و بسیار از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که بهشت سرای اهل سخاوتست و نیز فرموده که سخی نزدیکست بخدا
و نزدیکست به بهشت و نزدیکست بمردمان و بخیل دورست از خدا و دورست از بهشت و دورست
از مردمان و بخل درختی است در دوزخ و شاخهای او در دنیا آویخته است هر که در وی آویزد او را بدوزخ
رساند والکاظمین الغیظ و دیگر پرهیزکاران فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت ایشان بر انتقام کشی
که خشم آورده و در حدیث آمده که هر که خشم فرو خورد و با آنکه تواند که انتقام کشد ترک آن کند و عفو را
شعار سازد حق تعالی او را از ایمان پر گرداند و نیز فرموده که صاحب قوت آن کس نیست که مردمان را بر زمین زند
بلکه آن کس است که مالک نفس خود شود در وقت غضب و آتش خشم را باب حلم فرو نشاند و نیز از آنحضرت روایت
که هیچ جرعه نزد خدا دوست‌تر از جرعه خشم فرو خوردن نیست و یا از جرعه صبر بر مصیبت و هر که خشم فرو خورد حق تعالی
باحور العین بهشت جفت گرداند والعافین عن الناس و دیگر متقیان عفو کنندگان‌اند از مردمان و ترک جزا کنند
از عقوبت بایشان بجهت آنکه ستمی و بدی بایشان کرده باشند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که هیچکس نباشد که عفو کند
و در گذرد از ظلمی که بر وی رفته باشد مگر که حق تعالی او را عزیز گرداند و هیچکس نباشد که در سؤال بر خود گشاید
برای بسیاری مال الا که خدای تعالی درویشی او را زیاده گرداند و هیچ بنده نباشد که مردمان را از صدقه و عطا مگر که

حق تعالی او را بیفزاید و روز قیامت منادی ندا کند که کجااند آنانکه مزد ایشان بر خداست برخیزند و کسانی که
عفو کرده باشند از کسی که ستمی بر او کرده باشد والله یحب المحسنین آیت و خدای دوست دارد نیکوکاران از انس بن مالک
روایت کرده که رسول ص فرموده که شب معراج در بهشت کوشکها دیدم در اعلی مرتبه جبرئیل را گفتم این کوشکها کراست
فرمود للکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والمحسنین مرتضی در تفسیر خود بعد از بیان کردن این آیت
آورده که سبطی از جگر گوشه علی حسین بن علی علیهم السلام با جمعی از اشراف عرب و بزرگان با علم و ادب
بر خوانی نشسته بودند خادمش کاسه طعام گرم بمجلس در آمد و از غایت وحشت پایش بکنار فرش بر آمد و کاسه
آش بر سر و روی مبارک آنحضرت فرو ریخت شاهزاده از روی تادیب نظر بروجه تعذیب در و نگریست
خادم از ترس مدهوش و متحیر فرو ماند ناگاه بر زبانش جاری شد که والکاظمین الغیظ امام حسین علیه السلام فرمود که
خشم فرو بردم خادم گفت والعافین عن الناس امام جواب داد که ترا عفو کردم خادم گفت والله یحب المحسنین امام
فرمود که آزادت کردم و معیشت ترا بر خود لازم گردانیدم حضار مجلس از آن خلق و خوی متعجب شدند و گفتند الله اعلم
حیث یجعل رسالته یعنی خدای بهتر میداند که جمع [illegible] باید کرد و بکه [illegible] باید داد و در جمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر این حکایت
با امام زین العابدین علیه السلام نسبت داده اند باین طریق که کنیزک امام زین العابدین علیه السلام آب بر دست
مبارک آنحضرت میریخت چون خواست که راست شود کوزه ابریق بر سر آنحضرت خورد و بشکست آنحضرت در کنیزک نگریست
کنیزک گفت یا سید حق تعالی میفرماید که والکاظمین الغیظ امام فرمود که خشم فرو خوردم کنیز گفت والعافین
عن الناس آنحضرت فرمود که خدا ترا عفو کند کنیزک گفت والله یحب المحسنین امام گفت برو ترا آزاد کردم و می تواند بود
که این صورت از هر دو بظهور رسیده باشد والذین و دیگر متقیان کسانی اند که اذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری
ناشایسته مانند زنا و امثال آن او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای خود بکردن معاصی و بعضی گفته اند که مراد بفاحشه هم
کبایر است و ظلم اصرار بر صغایر یعنی کبیره یا صغیره بکنند ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدا را فاستغفروا پس آمرزش خواهند از حق
تعالی لذنوبهم برای گناهان خود یعنی توبه کنند باین معنی که پشیمان شده و جازم شوند که دیگر مرتکب آن نشوند و من یغفر الذنوب
و کیست که بیامرزد گناهان را یعنی هیچکس نیامرزد الا الله مگر خدای تعالی و لم یصروا و بعد از توبه اصرار نکنند علی ما فعلوا
بر آنچه کرده اند و بر سر آن نروند و هم یعلمون در حالتی که میدانند قبح آنرا و عقوبت عظیم آنرا یعنی بدان اعتقاد دارند از
ابن مسعود نقلست که جمعی از اصحاب با یکدیگر گفتند که همانا بنی اسرائیل گرامی ترند نزد حق تعالی چه گناهی که میکردند بر در سرای ایشان
نوشته شدی که بر خود عقوبتی کنید چون گوش و بینی بریدن و غیر آن از انواع عقوبت تا این کفارت گناه
شود و ایشان این عقوبت بر خود کردندی و بجهت ترس این دیگر مرتکب معصیتی از معاصی نشدندی و ما را چنین زجری
نفرمود تا از گناه باز ایستیم حق تعالی این آیت فرستاد که شما از ایشان گرامی ترید نزد من زیرا که از شما بتوبه و استغفار

راضی شده ام و آنرا کفارت گناهان شما گردانیده ام و آن عقوبت که بنی اسرائیل را بآن امر میکردم از شما برداشتم
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که بر گناه اصرار نکرده باشد هر کس که استغفار کند
و اگر چه روزی هفتاد بار بر سر گناه رود و در خبر آمده که خوشحال کسی که چون نامه عمل خود را بگشاید در زیر
هر گناهی استغفاری نوشته بیند و از صادق علیه السلام مرویست که هر که در عقب نماز صبح بگوید استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه حق تعالی برای او هفتصد گناه کبیره بیامرزد و از آنحضرت رسالت منقولست
که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار یعنی اگر با کبیره استغفار کنند آن کبیره رفع شود و اگر صغیره را اصرار
کنند در حکم کبیره باشد و از ابو عبد الله روایت که هر گاه بنده استغفار بسیار کند نامه عملش بر آسمان
برند مانند ستاره درخشان باشد و از امام رضا علیه السلام مرویست که استغفار مانند برگ درخت که از
درخت ریزان شود یعنی همچنانکه برگ از درخت میریزد گناهان از استغفار کننده ریزان میشود مرویست
که چون آیه مذکوره نازل شد ابلیس در خشم شد رفت و گفت بحق تعالی که بعزت و جلال تو که تا توانم بندگان
ترا گمراه کرده ام حق تعالی فرمود که سوگند بعزت خود دم که بیامرزم ایشانرا مادام که استغفار کنند اولئک آن گروه
که باین صفات موصوف اند جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة من ربهم آمرزش است از پروردگار ایشان
و جنات تجری و بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر بناها یا درختان آن جویهای خالدین
فیها در حالتی که جاوید باشند کانند در آن و نعم اجر العاملین و نیکوست مزد عمل کنندگان مغفرت
و جنت و چون حق تعالی در آیات سابق بیان فرمود آنچه او ان میکند بر مومن و کافر از مثوبت
و عقوبت در عقب آن تبیین می نماید که عطاء جنت بر اهل اصلاح و تقوی و انزال معصیت و محنت بر کفار و اهل
انقطاع او است پس میفرماید که قد خلت من قبلکم بدرستی که گذشته پیش از زمان شما سنن واقعه ای
بسیار از غم و شادی و محنت و دولت که جاری ساخته بر امم سابقه بر وفق استحقاق ایشان فسیروا فی الارض
پس سیر کنید و بروید در زمین و ببینید خرابستان ها و دیار و قوم لوط را که بجهت تکذیب
و عصیان ایشانرا هلاک کردیم و بناهای ایشانرا زیر و زبر گردانیدیم فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت
هلاکت ایشان که بسبب نافرمانی کیف کان چگونه بوده است عاقبة المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان
انبیا که بر گردید از آن و باز ایستید از کفر و عصیان هذا آنچه گذشته از واقعه های امم گذشته بیان
للناس دلیل روشن است برای مردمان یعنی کلمه بیان زبان حضرت و یا قرآن دلیل روشن و هویداست
برای همه مردمان و هدی و راهنمای است در زیادتی بصیرت و بیان طریق رشد بجنت و موعظة و پندی
تمام للمتقین برای پرهیزکاران اگرچه قرآن مر غیر متقیان را لطف است اما چون متقیان بآن پند میگیرند

نه غیر ایشان ازین جهت ایشانرا بذکر تخصیص فرموده آورده‌اند که چون سید عالم کثرت کفار را و نکالهای
در روز احد مشاهده فرمود بخاطرش رسید که مبادا ایشان ما را ظفر یافته بر سر ما تازند و ما را هلاک
سازند آیت آمد که ولا تهنوا و سستی مکنید و ضعف مورزید در کارزار و لا تحزنوا و اندوهناک مباشید
جراحتی که بشما رسیده و انتم الاعلون و حال آنکه شما برترانید بحسب مرتبه چه شما بر حقید و ایشان بر باطل
کشتگان شما در بهشت بنعیم‌اند و از ایشان در قعر جهنم بعذاب الیم و یا شما بر ایشان منصور و غالب
خواهید شد ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده که ان جندنا لهم الغالبون یعنی لشکر
ما که مؤمنانند غالب‌اند بر کفار از ابن عباس مرویست که چون روز احد بر اهل اسلام شکست آمد
حضرت رسالت پناه دست بدعا بر داشت و فرمود خداوندا درین شهر جز این گروه نیستند که ترا می
پرستند اگر هلاک شوند هیچکس ترا بوحدانیت نپرستد حق تعالی آیت مذکوره را نازل ساخت و راشد
بن سعد روایت کرده که چون رسول حق از احد باز آمده صحابه جمعی کشته و برخی مجروح شده بودند
و زنان و کودکان ایشان نوحه میکردند رسول خدا ازین بسیار دلتنگ شد و گفت بارخدایا با رسول تو
چنین کنند آیت آمد ان یمسسکم قرح اگر رسید بشما جراحتی و زخمی درین غزا فقد مس القوم پس
بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز بدر قرح مثله زخمی مانند زخم و جراحت شما و ایشان
با وجود زخم و جراحت بسیار در جنگ سست نشدند و بد دلی نکردند پس شما که امیدوارید برحمت الهی
و امید سزاوارترید که پیر رنجیم در کشته و آنچه بشما رسیده و مرید بان خورسند شوید و صبر کنید و تلک الایام
و این روزها که مثال زنند کانی برانست نداولها بین الناس میگردانیم آنرا میان مردمان گاه و ری یک دولت
و عزت گذرانند و روزی بنکبت و حسرت و وقتی خوشحال و زمانی مشوش الاحوال تا اهل ایمان حریص
نشوند بر لذات فانی دنیا و دره آمدن او وقت پیچ کنید غنیمت دای است پس نکبت این ایام و دولت و
نصرت را در میان شما و کفار میگردانیم و لیعلم الله الذین امنوا و بجهت آنکه بداند خدای علم شاید یعنی علم او تعلق
گیرد بظاهر شدن ثبات قدم آنان که گرویده‌اند به وعده و صبر و شکیبایی نمودن ایشان و یتخذ و تا آنکه فرا
گیرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی گواه بگیرد باشید بر آنکه کدام یک از شما در معرکه جهاد و ثبات قدم ور
زیده و کدام روی بگریز آورده و یا معنی آنست که جمعی را از شما فضیلت بزند بنکبت شهید شدن ایشان
والله لا یحب الظالمین و خدای دوست ندارد ستمکاران را که از راسخ و ثابت قدم نیستند در معرکه جهاد و
ظاهرا دعوی ایمان میکنند و باطنا کافرند و لیمحص الله و فایده دیگر در گردانیدن ایام دولت
و عزت و نکبت و عزت در میان مردم آنست که پاک و پاکیزه گرداند الذین امنوا آنانکه گرویده‌اند

از گناهان در وقت مغلوب شدن ایشان چه بلاها که باهل ایمان میرسد موجب کفارت گناهان ایشانست
و یمحق الکافرین و نیست گرداند و هلاک سازد کافرانرا اگر ایشان مغلوب شوند ام حسبتم
نه خیالست که پنداشتید شمای مؤمنان ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید به بهشت و لما یعلم الله و حال
آنکه خدای ندانسته باشد یعنی علم او تعلق نگرفته باشد الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین با آنکه جهاد
کرده‌اند از شما یعنی و حال آنکه هنوز جهاد و شما بفعل نیامده و علم حق تعالی بوجود آن تعلق گیرد و حتی تا بوجود نیاید
تحقق او وقوع نگرفته علم او تعلق نخواهد گرفت و لقد کنتم و بتحقیق که بودید در آرزو و شنیدن
رسیدن بثواب جهاد و ... تمنون الموت که آرزو میکردید مرگ را بوسیله ثواب یا اعدا و شهید
شدن در راه خدا من قبل ان تلقوه پیش از آنکه ملاقات کنید اسباب مرگ را که آن وقوع شماتت
در غزوات است فقد رأیتموه پس بتحقیق که دیدید اسباب مرگ را و انتم تنظرون و حال آنکه شما
می‌نگریستید یاران و برادران خود را که کشته میشدند در روز احد مراد ازین سرزنش ایشانست
بر آنکه تمنای ثواب حرب کردند و آماده شدید برای آن و چون واقع شد بد دل شدید و بگریختید از آن
در کتب تواریخ مذکور است که در وقتی که رسول با هفتصد کس در مقابل قریش که سه هزار و بیست
هزار بودند صف راست کرد عبدالله جبیر را با آنکه گذشت با پنجاه تیرانداز بر رخنه کوه احد بداشت
تا مشرکان از رخنه بر سر ایشان نتازند و درین باب مبالغه نمود و بعد از آنکه قتال و جدال در پیوست
امیرالمؤمنین علی چهار صد دلاور را بر خاک مذلت انداخت و مشرکان منهزم شدند و اصحاب بغنیمت
مشغول شدند و آن پنجاه تیرانداز بطمع غنیمت از فرمان امیر خود بیرون شده و رخنه کوه را گذاشته
بغنیمت افتادند و مشرکان که در پس آن رخنه پنهان بودند چون آنرا خالی دیدند بر سر اهل اسلام ریختند
و مسلمانان را در میان گرفتند و بسیاری را از اهل اسلام شهید کردند چنانکه مذکور شد و لب و دندان
آنحضرت بسنگ جفای مشرکان شکسته گشت و مسلمانان بگریختند و ابلیس آوازه انداخت که محمد کشته شد
و بعد از آنکه بازو امیرالمؤمنین بجرات تمام و شجاعت مالا کلام اهل شرک را مغلوب ساخت گریختگان که این را
شنیدند باز گشتند و حضرت رسالت زبان طعن گشوده فرمود که چرا گریختید ایشان عذر آوردند که
آوازه قتل تو شنیدیم روز کار بر ما شوریده گشت و از غایت دهشت بگریختیم حضرت عزت بجهت
دفع عذر ایشان فرمود که و ما محمد و نیست محمد مصطفی الا رسول مگر رسولی فرستاده از حق قد
خلت بدرستی که گذشتند من قبله الرسل پیش از وی فرستادگان پس موت بر وی محال نیست
نه و بایسته که او نیز در گذرد چنانکه پیغمبران سابق در گذشتند بموت ا فان مات آیا اگر بمیرد

این مُرد او قُتِل یا کشته گردد انقلبتم علی اعقابکم باز میگردید شما بر پاشنهای خود و مرتد میشوید و ترک جهاد میکنید
وَمَن یَنقَلِب عَلی عَقِبَیه و هر که بر گردد بر هر دو پی خود یعنی ترک جهاد کند فلن یضر الله پس ضرر نرساند
بدان بازگشتن خود خدا را شیئا چیزی را بلکه ضرر آن بنفس خودش راجع شود و سیجزی الله و زود باشد
که جزا دهد خدای الشاکرین سپاس دارندگان را بر نعمت اسلام به ثبات ورزیدن بران بدانکه اسم حضرت
رسالت محمد است و محمود و احمد و محمد از محمود بلیغ تر است و احمد از محمد بلیغ تر است و الله حق تعالی او را بنام محمد و
احمد در قران یاد فرموده و اسم آنحضرت از نام حق تعالی ماخوذ است چنانکه در حدیث قدسی وارد شده
که انّ الله المحمود و انت محمّد صلی الله علیه و آله و از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایتست که امیرالمومنین صلوات الله
علیه فرموده که چون فرزند را محمد نام نهید او را تعظیم کنید و چون در مجلس آید او را جای دهید و روی بروی ترش
مکنید و هیچ گروهی نباشند که در امری با یکدیگر مشورت کنند و در میان ایشان کسی باشد که محمد نام و دوست
باشد یا احمد مگر که ایشان را در آن مشورت خیر رسد و هیچ سرای نباشد که در آنجا خوانی نهند و بران خوان کسی باشد
که محمد نام داشته باشد که نام او احمد یا محمد یا محمود باشد مگر که هر روز صبح و شام برکت در آن خانه نازل شود
و حضرت رسالت فرموده که هر کرا حق تعالی چهار پسر کرامت فرماید و یکی را از ایشان بنام من ننامد بر من جفا کرده باشد
از ابوالحسن علیه السلام نقلست که هیچ خانه درویشی داخل نشود که در و شخصی باشد که نام او محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین
یا طالب یا عبدالله یا فاطمه باشد و از ابی جعفر علیه السلام روایتست که شیطان هر گاه که شنید که ندا میکنند که یا محمد یا علی
گداخته میشود مانند ارزیز که گداخته شود و مرویست که چون روز قیامت باشد حق تعالی منادی را امر کند که ندا کند
که هر کرا نام محمد است برخیزد و بجانب بهشت رود بجهت شرف و بزرگواری محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بعد
از سرزنش کردن گنهکاران مومنان را ترغیب میکند و دلیر میگرداند بر جهاد و میفرماید و ما کان لنفس و نباشد هیچ
نفسی را ان تموت آنکه بمیرد الا باذن الله مگر بخواست خدای و فرمان داده ملک الموت را که قبض روح آن
نفس کند و این حکم نوشته شده است در لوح محفوظ کتابا مؤجلا نوشتنی که معین و مقرر است وقت آن
بر وجهی که از آن متقدم و متأخر نشود و چون چنین است پس رسیدن مرگ بسبب جهاد نیست بلکه بسبب
آن اجل مقرر است وقت آن بر وجهی که از آن متقدم و متأخر نشود و بجهت آن اجل مقرر است در لوح محفوظ و من یرد
و هر که خواهد ثواب الدنیا پاداش این جهان بجهادی که میکند نؤته منها بدهیم او را از دنیا آنچه مقرر کرده ایم
و اما او را در آخرت نصیبی نباشد این کنایه است مران جماعت را که تیر اندازان که بجهت غنیمت فرمان حضرت رسالت را
نشنیدند و من یرد و هر که خواهد بعمل خود ثواب الآخرة پاداش آن جهان را نؤته منها بدهیم او را از آن که بهشت
جنات است و سنجزی الشاکرین و زود باشد که پاداش دهیم شکرگویندگان را بر نعمتهای ما که از جمله آن نعمت جهاد است

قاتل معه

که سبب ثواب است در روز قیامت و کاین من نبی و بسا از پیغمبران ربیون کثیر که کار زار کردند با او
عالمان و زاهدان بسیار که با او بودند فما وهنوا پس سستی نورزیدند با تمرد خود لما اصابهم
از آنچه بدیشان رسید از محنتها فی سبیل الله در راه خدای یعنی در جهاد با کفار و ما ضعفوا و ضعیف
نگشتند از حرب بسیار و یا در دین سست نشدند و ما استکانوا و فروتنی و اظهار عجز نکردند با
دشمنان بلکه در حرب ثابت قدم بودند و بمردانگی تمام جنگ میکردند تا نصرت می یافتند والله
یحب الصابرین و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد و نصرت ایشان میدهد و ما کان
قولهم و نبود گفتار عالمان و زاهدان آن هنگام ایشان اگر واقع شدی الا ان قالوا مگر آنکه گفتندی بعد از کشته شدن پیغمبر
ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیامرز برای ما ذنوبنا گناهان ما را و اسرافنا و در گذر از حد در گذشتن ما
فی امرنا در کار خود یعنی در گذر از افراط ما در معصیت و تقصیر ما در طاعت و ثبت اقدامنا و استوار کن قدمهای
ما را در وقت مقاتله با اعدا و انصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان فآتاهم الله
پس بداد خدای ایشان را ببرکت این دعا و استغفار و صبر در مقاتله کفار ثواب الدنیا پاداش این جهان
یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنیمت و حسن ثواب الآخرة و نیکوی پاداش آن جهان
یعنی مغفرت و نعیم جنان و رسیدن به مرتبه رضوان والله یحب المحسنین و خدا دوست دارد نیکوکاران را
که صبر کنند کاشتند بر تکلیفات شرعیه آورده اند که روز احد وقتی که بخشی مسلمانان منافقان ایشان را
گفتند که بخانهای خود رجوع نمائید و بر سر اهل و عیال خود روید که محمد علیه السلام از پیش مرد و حق تعالی رد قول ایشان
فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان تطیعوا الذین کفروا اگر فرمان برید انان را که کافر شدند
یعنی اگر بفرمان منافقان کار کنید یردوکم باز گردانند شما را علی اعقابکم بر پاشنهای شما یعنی شما را بکفر باز
گردانند و مرتد سازند فتنقلبوا پس بگردید باز گردید شما خاسرین زیان کاران در هر دو سرای
بل الله نه چنانست که کفار مددکار شما باشند بلکه خدای مولیکم یاور و مددکار شماست و نصرت
دهنده شما و هو خیر الناصرین و خدای بهترین یاری کنندگانست و چون ابوسفیان و اصحابش بعد از واقعه
احد روی بمکه نهادند و در اثنای راه ابوسفیان گفت برگشتن ما خطا بود چه مسلمانان جمعی اندک بودند و اکثر
مجروح و متفرق گشته باز گردیم تا یکبار دیگر بر ایشان هجوم کرده همه را بکشیم پس عزم کردند حق تعالی رعب
در دل ایشان انداخت که نتوانستند باز گردند و قبل از آنکه این صورت واقع شود خدای تعالی برسول
از بن خبر داده و فرموده سنلقی زود باشد که بیفکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنانکه کافر شدند الرعب
بیم و ترس بما اشرکوا بجهت شرک آوردن ایشان بالله بخدای ما لم ینزل به آنچه فرو نفرستاده است

خدای بدان شرک آوردن سُلْطَانًا حجتی و دلیلی تا ایشان را عذری بودی در آن وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ
و جای ایشان دوزخ است وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ و بد جای مکانست ستمکاران را و دوزخ مرویست که چون
اصحاب رسول بمدینه آمدند با خود گفتند که از کجا این شکست بما رسید که واقع شد و حال آنکه خدای تعالی
ما را وعده نصرت و ظفر داده بود حق تعالی این آیت فرستاد وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ و هر آینه راست کرد با شما
وَعْدَهُ وعده خود را در باب ظفر که مشروط بود بصبر و تقوی و بپرهیز کردن از مخالفت امر پیغمبر یعنی
تا صبر میکردید ظفر می یافتید و چون ترک صبر کردید و مخالفت امر پیغمبر نمودید مغلوب شدید و چون به
ثبات قدم ورزیدید حق تعالی شما را نصرت داد پس وعده نصرت من با شما إِذْ تَحُسُّونَهُمْ وقتی بود
که میکشتید کفار را بِإِذْنِهِ بخواست خدا و فرمان او و یا بتوفیق و لطف او و این ظفر در اول روز شما را
بود حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که ضعیف شدید در رای یعنی ترک ثبات قدم کردید و بغنیمت مشغول شدید
وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید در کار و مراد اختلاف تیراندازانست که بعضی تابع امر رسول
شدند و رخنه کوه را حفظ کردند و برخی دیگر مخالفت نمودند و بغنیمت افتادند چنانکه مذکور شد وَعَصَيْتُمْ
و عاصی شدید و امیر خود که عبدالله جبیر است و ترک مرکز کردید و بجهت آن مغلوب شدید مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ
پس از آنکه نمود خدا شما را مَا تُحِبُّونَ آنچه دوست میداشتید از نصرت و غنیمت و هزیمت رفتن مِنْكُمْ مَنْ
يُرِيدُ الدُّنْيَا از شما کسی هست که میخواهد دنیا را یعنی غنیمت و نام میبندد و آن طایفه بودند که پای از مرکز
بیرون نهاده و مرکز را گذاشتند و روی بغارت و غنیمت گرفتن آوردند وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ
و از شما کسی هست که خواهد پرهیزکاری آخرت را و این گروهی بودند که محافظت امر رسول کردند و بر مرکز
کوه ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که بمرتبه شهادت رسیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس باز داشت شما را
و گردانید روی شما عَنْهُمْ از قتل کافران چه از غلبه شما بر ایشان مراد داشت که بثبات مخالفت امتحان
رفع نصرت کرد از ایشان و ایشان را با خودشان باز گذاشت و بجهت آن منهزم شدند لِيَبْتَلِيَكُمْ
تا بیازماید شما را بر مصایب یعنی بسبب رفع نصرت با شما معامله آزمایندگان کند تا بر همگان آشکار گردد
ثبات قدم شما بایمان نزد تحمل صبر در مصایب وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ و هر آینه که عفو کرد و درگذرانید از شما
یعنی از سر شما درگذشت و نگذاشت که بسزای مخالفت مرگشته شوید بجهت تفضل بر شما و علم او به پشیمانی شما
از آن مخالفت وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت است بر گروندگان پس تفضل کند
بر شما بعفو بعد از ندامت شما از مخالفت بعد از آن در همان هنگام اهل اسلام پیغمبر را یاد کنید إِذْ تُصْعِدُونَ
آن هنگام که دور میرفتید از کوه کارزار بهزیمت وَلَا تَلْوُونَ و التفات نمیکردید و نمی نگریستید

عَلَى أَحَدٍ بر کسی از مردمان یعنی از غایت خوف و دهشت بهیچکس نگاه نمیکردید وَالرَّسُولُ
يَدْعُوكُمْ و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میخواند شما را فِي أُخْرَاكُمْ در میان جماعتی دیگر که از
لشکر شما و باز پسینان شما بودند و میفرمود که باز گردید بمن و توجه نمایید بمن که من رسول خدایم
و شما اجابت نمیکردید فَأَثَابَكُمْ پس مکافات کرد شما را از آن مخالفت و نافرمانی غَمًّا
بِغَمٍّ غمی بغمی متصل بود یعنی دیگر و آن قتل بود و جراحت و یا ظفر مشرکان و وقوع خبر
بقتل رسول حاصل که حق تعالی غمهای متعاقب بشما رسانید لِكَيْلَا تَحْزَنُوا تا اندوهگین نشوید عَلَى
مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شد و باشد از شما بعد از عادت کردن بر تحمل مشقت وَلَا مَا أَصَابَكُمْ و نه
آنچه اندوه خورید بر آنچه بشما رسید و باشد یعنی بجهت عادت شما بر صبر در شداید بسیار محزون نگردید
بر فوت نفع از شما و وقوع ضرر بشما بعد از این حال در استقبال وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای دانا و آگاه است
بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از طاعت و معصیت و همه شما را بدان جزا دهد ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرو فرستاد
خدای بر شما مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ بعد از اندوه و ملال أَمَنَةً امن و آرامش نُعَاسًا که آن خواب سبک بود
يَغْشَى می پوشید و میگرفت آن خواب طَائِفَةً مِنْكُمْ گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند و اهل
صدق و یقین عبدالله زبیر روایت کرده از پدر خود که او گفت من با رسول خدا بودم چون غم
و خوف سخت شد بمرتبه خواب بر ما واقع شد که بعضی از ما را شمشیر از دست افتاد و بر داشت و باز میفتاد
و بروایت صحیح ثابت است که این خواب مخصوص بود بامیرالمومنین علیه السلام و حارث بن صمة و سهل بن حنیف
و بعضی دیگر از تابعان ایشان که ایمان کامل داشتند حق تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت بر ایشان
و در و جان فرمود که بعد از غم و اندوه و زخم بسیار امنی تمام بشما نازل ساختیم تا بمرتبه که خواب بشما
نازل ساختیم غلبه کرد مقرر است که خواب با راحت و امنیت می باشد نه با خوف و ترس و اهل نفاق بجهت
عدم رسوخ اعتقاد و خوف جان و مال در نهایت اضطراب بودند و میان ایشان خواب نبود چنانکه میفرماید
وَطَائِفَةٌ و گروه دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافق بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستی که در
هم و غم افکنده بود ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان بجهت اضطراب و بی ارامی و سستی اعتقاد يَظُنُّونَ
بِاللَّهِ گمان می بردند بخدای تعالی غَيْرَ الْحَقِّ گمانی ناروا و ناسزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمان اهل جاهلیت یعنی
گمانی که اهل شرک آن بود که مهم محمد تمام نخواهد شد و وعده که میدهد بی واقعیت گمان این طایفه نیز چنان است يَقُولُونَ
میگفتند در وقت گریختن و مغلوب شدن اهل اسلام از روی انکار که هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ آیا باشد ما را از کار ظفر ۸۱
و نصرت مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز یعنی آنکه در باب غلبه و نصرت خود داشتیم و وعده که محمد ما را در آن باب میداد حاصل

تشد قل بگو ای محمد ایشان را إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت لِلَّهِ مر خدا راست
و بفرمان اوست و تاخیر و نصرت بر وفق مصلحت و حکمت اوست يُخْفُونَ پنهان میدارند این منافقان
فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود شک و تکذیب و انکار و نفاق را مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ آنچه اظهار نمیکنند
مر ترا بجهت ترس شمشیر مسلمانان يَقُولُونَ میگویند در نفس خود لَوْ كَانَ لَنَا اگر بودی ما را مِنَ الْأَمْرِ
شَيْءٌ از کار چیزی یعنی نصیبی از فتح و نصرت چنانکه محمد ما را بآن وعده داد مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا کشته نمیشدیم اینجا
یعنی اصحاب ما مقتول نمیگشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قُلْ لَوْ كُنْتُمْ بگو اگر بودید ای منافقان
فِي بُيُوتِكُمْ در خانه‌های خود و نمی‌نشستید که بالا بیرون آمدن لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه بیرون آمدندی از میان شما
آنانکه در لوح محفوظ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ بسوی
کشتنگاه خود و بجهت رسیدن اجلهای ایشان چه از اجل گریزی نیست وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و این قتل و هزیمت و
جراحت واقع شد برای آنکه بیازماید خدا یعنی معامله آزماینده کان کند تا بر ما کفار ظاهر گردد بِذَاتِ الصُّدُورِ
بآنچه در سینه‌هاست از سرایر و خفیات بعد از آن در بیان حال منهزمان روز احد میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا
بدرستی آنانی که روی بگردانیدند مِنْكُمْ از شما بهزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روز که روی بروی
یکدیگر آورده بودند گروهی از مسلمانان و کافران در روز احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بجز این
نیست که بلغزانید شیطان پای ایشان از فرمان او بر بودند
یعنی ایشان را وسوسه داد و از راه حق بگردانید و ایشان فرمان او بردند بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بسبب برخی
از آنچه کرده بودند یعنی سبب گریختن ایشان از جنگ احد آن بود که شیطان طمع لغزیدن ایشان
کرد از ایشان گناه و آن خلاف فرمان او بود و ترک محافظت رخنه کوه کردند که بغنیمت افتادند وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ
عَنْهُمْ و بتحقیق که درگذرانید خدا از ایشان گناه را بجهت توبه إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است
حَلِيمٌ بردبار تعجیل نکننده در عقوبت گناهکاران تا توبه نمایند از آن و آمرزش کار يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که گرویده‌اید لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا مباشید مانند کسانی که کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا
لِإِخْوَانِهِمْ و گفتند برای برادران نسبی و دینی خود که گذشته و مرده بودند یعنی گفتند در حق کسانی که متفق بودند
با ایشان در نسب یا مذهب إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ یعنی که برفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی أَوْ كَانُوا
غُزًّى یا بودندی غازیان و جهاد کننده کان و کشته شدندی لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا اگر بودندی نزدیک ما و بسفر و غزا
نرفتندی مَا مَاتُوا نمردندی در آن سفر وَمَا قُتِلُوا و کشته نگشتندی در آن حرب پس ایشان قائل بن قول شدند
لِيَجْعَلَ اللَّهُ تا عاقبت کار ایشان این گشته که گرداند حق تعالی ذَٰلِكَ آن اعتقاد باطل را حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ یعنی و اندوه

مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینه‌های شماست
از اخلاص و نفاق وَلِيُمَحِّصَ و تا پاک و خالص
سازد مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست
از اعتقادات حق ... یعنی آنرا از وسوسه شیطان
پاک گرداند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست

در دلهای ایشان پس ای مومنان شما مانند ایشان مباشید در این گفتار و اعتقاد تا حق تعالی عدم موافقت شما را با ایشان
سبب مزید غم و اندوه ایشان گرداند وَاللَّهُ يُحْيِي و خدای زنده میدارد وَيُمِيتُ و میراند این رد قول منافقانست
یعنی خدای تعالی موثر هست در حیات و ممات ایشان نه اقامت و مسافرت و حق تعالی آگاه است که مسافر و غازی
را عمر میدهد و مقیم و قاعد را میراند وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید ای گروه مومنان از صبر و ثبات بَصِيرٌ
بیناست و شما را بران جزا خواهد داد وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ و بخدای که اگر کشته شوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در جهاد
با اهل کفر و عناد أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید در سفر یا در حضر با خشنودی خدای از شما لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ هر آینه آمرزشی از خدای
وَرَحْمَةٌ و بخشش از جانب او بجهاد خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه می‌آورند از متاع غرور دنیا وَلَئِنْ مُتُّمْ
و اگر بمیرید ای مومنان با خشنودی خدا أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار کفار لَإِلَى اللَّهِ هر آینه بسوی با
بخشش خدای که معبود شماست تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید و شما را اجر عظیم دهد بعد از آن خلق عظیم سید انام
صلی الله علیه وآله وسلم را بیان میکند و کرم مالی با اصحاب کرام و عفو او از آنچه از ایشان صادر شد از مخالفت
او در حفظ و نگاه داشتن رخنه کوه احد و میفرماید فَبِمَا رَحْمَةٍ پس بسبب بخشایشی که ترا رسیده است مِنَ اللَّهِ از جانب
حق تعالی لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی منهزمان روز احد را یعنی آنکه بعد از مراجعت اهل هزیمت در شکستن تقریر نمودی
با ایشان بکلمه سلم دلجوئی و دلنوازی و خوشخوئی نسبت با ایشان رعایت نمودی بجهت رحمت من بود و تو وَلَوْ
كُنْتَ فَظًّا و اگر می‌بودی تو درشت خوی و سخت گوی غَلِيظَ الْقَلْبِ سخت دل نامهربان لَانْفَضُّوا هر آینه
پراکنده شدندی اصحاب تو مِنْ حَوْلِكَ از گرد اگرد تو و با تو یار نمیشدندی چون ... فَاعْفُ عَنْهُمْ
پس درگذر از ایشان یعنی از تقصیری که در خدمت تو کرده‌اند و خلاف امر تو نموده‌اند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش
طلب از من برای ایشان از اهمالی که نموده‌اند در امر من وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و مشاورت کن با ایشان
در کاری که از حق تعالی در آن حکمی جزم صادر نشده یعنی در امور دنیویه چون تدبیر حرب و کیفیت قاعده جهاد و اگر
چه آنحضرت در تدبیر مستغنی از همه و در پیش بود اما بجهت خوشحالی نفوس اصحاب و وضع سنت مشورت در میان
امت با ایشان مشورت میفرمود فَإِذَا عَزَمْتَ پس چون قصد کاری کردی بعد از مشورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
پس توکل کن بر خدای یعنی واگذار در کار تکیه بر مشورت مکن بلکه در آن توکل بر حضرت عزت کن تا کار ترا
بر وجهی که مراد تست باز دارد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ دوست میدارد توکل کنندگان را
پس یاری ایشان میکند و بر وجه صلاح هدایت ایشان میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که اگر توکل
کنید چنانکه حق توکل است روزی داده شوید بطریقی که مرغان روزی داده میشوند چه در وقت صباح گرسنه از آشیانهای
خود بیرون میروند و در شبانگاه سیر مراجعت میکنند تمام اهتمام را از غذا توکل پیوسته گفت بنای او بر چار چیز است

بهتر است الجمعه

اعتقاد کنی که کسی روزی غیر مقدر نخورده و دوم هلاکی خود کنی فایده و تدبیر رساند و عمل غیر خدای نیز فایده و نرساند پس انتظار کن
کنی و آماده باشی برای نزول آن یعنی پیوسته در کار آخرت باشی چهارم خدای را ناظر خود بینی و کاری نکنی که نزد
او شرمسار شوی و بعد از امر بمشورت و توکل بیان میکند که نصرت و ظفر بر دشمنان نه بکثرت لشکر است بلکه آن
بمشیت خدای تعلق دارد و میفرماید که إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ اگر نصرت دهد خدای شما را چنانکه در حرب بدر واقع
شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ پس هیچ غلبه کننده نباشد بر شما وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد
فَمَنْ ذَا الَّذِي پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ یاری دهد شما را مِنْ بَعْدِهِ از پس فرو گذاشتن او وَعَلَى اللَّهِ
و بر کرم خدا نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید توکل کنند گروندگان و بدانکه نصرت بر دو قسم است یکی غلبه در معرکه
کارزار بر کفار دوم بحجت و حجج حق تعالی به اثبات اهل اسلام کرده و بدلیلهای روشن پس مومنان همیشه نصرت یافته
اند اگر غالب شدند بر کفار در کارزار نصرت یافتند بر ایشان و اگر شهید شدند و مغلوب گشتند پس بحجت و دلیل
نصرت یافته آورده اند که برخی از توانگران صحابه از پیغمبر درخواست می نمودند که غنیمتی که واقع شود ما را زیاده از حصه
ضعفا دهد آیت آمد که وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ و نباشد و نسزد هیچ پیغمبری را أَنْ يَغُلَّ که خیانت کند در غنیمت باین وجه
که در قسمت آن طریق معدلت رعایت نکند و از عبد الله عباس مرویست که سبب نزول این آیت آن بود که گلیمی
سرخ رنگ از غنایم بدر گم شد بعضی از بی‌سیرتان کلیمان از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید کاینات دادند حق تعالی
بجهت برائت ذمت حبیب خود از خیانت این آیت فرستاد و بعد از آن فرمود وَمَنْ يَغْلُلْ و هر که خیانت
کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بدانچه خیانت کرده است در آن و معنی اعم آنست که بیارد آنچه را که در آن
خیانت کرده بر گردن یعنی از آنچه در گردن برداشته باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز تا بر عرصات رسوا شود
و اگر چه سوزنی برداشته باشد حضرت رسول فرموده که باید که نبینم یکی از شما را روز قیامت که اشتری بر گردن
گرفته و آن شتر بانگ و فریاد کند آن کس گوید که یا رسول الله فریاد من رس من گویم که من فرمان خدا بتو رسانیدم
و تو از آن شنیدی امروز هیچ فایده و تدبیر نرسانم مرویست که یکی از اصحاب روز خیبر بمرد گفتند که یا رسول الله
بر این مرد نماز کن فرمود که شما بر او نماز کنید گفتند که یا رسول الله چه گناه کرده فرمود که خیانت کرده و متاع او را
بجست مهره از غنیمت خیبر دزدیده بود که به دو درم نمی ارزید ثُمَّ تُوَفَّى پس داده شود در روز قیامت كُلُّ نَفْسٍ
هر تنی مَا كَسَبَتْ جزای کاری که کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند در آن
روز یعنی ثواب مطیع ناقص نباشد و عقاب عاصی زاید نبود آورده اند که در حینی که حضرت نبوی صلعم اصحاب را فرمود
که متوجه احد شوند بعضی از منافقان فرمان نبردند و جمعی از مومنان تابع ایشان شدند و در خانه های خود نشستند این آیه
آمد أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا کسی که پیروی کند رِضْوَانَ اللَّهِ خشنودی خدای را در متابعت امر پیغمبر كَمَنْ بَاءَ همچو کسی باشد

که باز گردد بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ بخشم از خدای بسبب معصیت و نافرمانی او وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرامگاه او دوزخ باشد
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشت و دوزخ هُمْ ایشان که تابع خشنودی حق اند دَرَجَاتٌ خداوندان
درجات و پایهای بلند اند عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بانچه میکنند مردمان از طاعت
و معصیت و هر یک را بر وفق کردار جزا خواهد داد و بعد از آن ذکر نعمت رسالت حضرت خاتمت میکند بر مومنان
بقوله لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بتحقیق که منت نهاد خدای یعنی انعام فرمود عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گروندگان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ چون برانگیخت
در میان ایشان رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری از ایشان یعنی از جنس آدمیان تا انس گیرند با او و بنور حسن او مستنیر شوند
از روی نسب ایشان یعنی عربی تا سخن ایشان تا بسهولت فهم کلام کنند يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آیَاتِهِ
آیتهای او را یعنی قرآن را یا دلیلهای توحید وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میکند ایشان را از شهوات خبیثه و عقاید
و کارهای ایشان را باصلاح می آرد بوسیله احکام شریعت وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و دانش
احکام شرعیه و معارف حقیقیه وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ و بدرستی که بودند همه مردمان لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا
و ظاهر که نه حق را میدانستند و نه از باطل کناره میکردند مراد بضلالت کفر و شرک است و بعد از ذکر نعمت
نعمت رسالت بر ایشان باز رشته کلام را بذکر جهاد کشیده میفرماید که أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ یعنی هنگامی که بمخالفت رسول
نمودید رسید شما را مُصِيبَةٌ محنتی از هزیمت و قتل و جراحت قَدْ أَصَبْتُمْ حال آنکه رسیده بودید مِثْلَيْهَا به دو
چندان از ایشان یعنی یافته بودید از کافران دو برابر این بلیت چه ایشان در احد هفتاد تن را از شما کشتند و شما در بدر
هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد را اسیر کرده و در روایتی دیگر صد و چهل کس را کشته بودید قُلْتُمْ گفتید از روی
جزع و اضطراب أَنَّى هَذَا از کجاست این و چه جهت بما رسید و حال آنکه ما مسلمانانیم و پیغمبر خدای در میان ماست
و ما را وعده نصرت داده بود قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان هُوَ آنچه شما را پیش آمد مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ از نزد
شماست یعنی بنابر نافرمانی شما که کرده بودید در محافظت رخنه کوه احد که ترک آن نمودید و روی بطلب غنیمت آوردید چه وعده نصرت
نصف مشروط بود بثبات شما و اطاعت امر پیغمبر إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از فتح و نصرت و قتل
و هزیمت و غیر آن قَدِيرٌ تواناست بر قادر بود بر آنکه نصرت شما دهد اما بجهت مخالفت شما از آن محروم گشتید
وَمَا أَصَابَكُمْ و آنچه رسید بشما از قتل و جراحت و هزیمت يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در آن روزی که بهم رسیدند دو گروه
مسلمانان و گروه کافران یعنی روز احد که لشکر ابو سفیان با سپاه مومنان روی بروی یکدیگر آوردند فَبِإِذْنِ
اللَّهِ بود و بفرمان خدای یعنی تخلیه او کافران را بر مسلمانان بجهت مخالفت قول پیغمبر و در وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ تا ثابت
اکثر تفاسیر اذن بمعنی علم است یعنی حق تعالی عالم بود بانچه که بشما رسید خلاصه سخن آنست که مصیبت و بلیت
در آن روز بشما و اگذاشتن خدای کافران را بر شما بسبب مخالفت شما بود و با پیغمبر و بجهت آنکه تمیز سازد مومنان شما را

از منافقان وليعلم الذين نافقوا و جهت آنكه بداند آنانرا كه منافق اند يعني نفاق ايشانرا ظاهر سازد بر عالميان
تا بر همه كس روشن شود كه در ميان شما مومن كيست و منافق كيست وقيل لهم تعالوا و گفته شد مر اهل نفاق را
كه بيائيد و از حرب باز مگرديد و اين قول عبدالله بن عمر انصاري بود كه در وقتي كه ابن ابي با سيصد تن از اهل
نفاق برگشته بود او از عقب ايشان رفت و گفت كه بيائيد و باز مگرديد قاتلوا في سبيل الله كارزار كنيد با مشركان
در راه خداي اوادفعوا يا دفع كنيد شر مشركان را از آنكه قصد قتل و غارت اهل مدينه دارند مراد اينست كه يا بجهت نفع آخرت
با ايشان مقاتله كنيد و يا بجهت نفع دنيا ايشانرا از خود و اهل خود دفع كنيد قالوا و گفتند ايشان در جواب لو نعلم
قتالا اگر بدانستيمي ما اسم و آداب حرب را لاتبعناكم هر آينه پيروي ميكرديم شما را هم للكفر اين منافقان
بسوي كفر يومئذ در آن روز كه اين سخن گفتند اقرب نزديكتر منهم للايمان از آنكه نزديك باشند
بسوي ايمان يا معني اينست كه ايشان در آن روز با اهل كفر نزديكتر بودند در ياري دادن كه با اهل اسلام زيرا كه بيرون رفتن
ايشان از ميان مومنان بسبب تقويت اهل كفر بود يقولون بافواههم ميگويند بزبانهاي خود ما ليس
في قلوبهم آنچه نيست در دلهاي ايشان يعني اظهار خلاف آنچه ميكنند كه اضمار آن ميكنند و دل ايشان موافق
زبان ايشان نيست در اين كه رسوم حرب را ميدانيم والله اعلم و خداي داناتر است بما يكتمون بآنچه پنهان ميدارند
منافقان از عداوت و كيد و نفاق الذين آن منافقان كساني اند كه از روي فريب قالوا لاخوانهم
گفتند از براي برادران خود يعني در حق اشكال خود كه در احد كشته شده بودند وقعدوا در حالتي كه نشسته بودند
در خانهاي خود و بقتال نرفته يعني در اين حال گفتند كه لو اطاعونا اگر فرمان برداري كردندي آن برادران با ما و بجهاد
نرفتندي ما قتلوا كشته نشدندي چنانكه ما نشديم قل بگوي اي محمد كه اگر اختيار مرگ بدست شماست فادرءوا دفع
كنيد عن انفسكم الموت از نفسهاي خود مرگ را ان كنتم صادقين اگر هستيد راست گويان كه بجهاد
نرفتن دفع اجل ميكند بعد از آن مرتبه آنانكه در بدر و احد كشته شدند و بدرجه شهادت رسيدند باز مي نمايد كه تا
مومنان شاد شده رغبت كنند در جهاد و شهادت و منافقان خوار و ذليل گردند و ميفرمايد ولا تحسبن و مپندار
اي محمد الذين قتلوا في سبيل الله آنانرا كه بصدق كشته شدند در راه خداي امواتا مردگان از عبدالله
عباس منقولست كه حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم اصحاب را گفت كه چون برادران شما در روز احد
شهيد شدند حق تعالى جانهاي ايشانرا در جوف مرغان سبز بال جاي داد كه در حوالي بهشت طواف كنند
و بر شاخهاي طوبى آشيانها سازند و از جويبار فردوس آب خورند و طعامهاي بهشت خورند و بوقت
استراحت جاي ايشان قنديلهاي زرين است كه در سايه عرش آويخته و ايشان ميگويند كه خداوندا كه خبر ده
ياران و برادران ما را از ما و از اين دولت كه يافته ايم كه تا رغبت ايشان بجهاد زياده گردد و حق تعالى براي تعريف

والله

حال ايشان اين آيت فرستاد و فرمود كه ايشان مردگان نيستند بل احياء بلكه ايشان زندگانند عند ربهم
نزديك پروردگار خود و مقربان درگاه او يرزقون روزي داده ميشوند از ميوه‌هاي بهشت فرحين خوشحالي
كنندگان مانند بما آتيهم الله بآنچه عطا كرده است خداي ايشانرا من فضله از فضل خود كه آن رضا و خوشنودي
حق تعالى است كه بالاي همه نعمتهاي اوست ويستبشرون و مسرور ميشوند بالذين لم يلحقوا بهم
بآنكه هنوز نرسيده‌اند بايشان من خلفهم از پس ايشان يعني خوشحال و شادانند به بشارت دادن ملائكه ايشانرا
بآنكه برادران ديني ايشان بدرجه شهادت رسند و بايشان واصل شوند و در كرامت با ايشان شريك گردند و يا
فرح ايشان بآنست كه ميدانند كه دوستان ايشان در پس ايشان در طاعت ثابت قدم باشند و بهركت عبادت
و مجاهده بفضل ايشان رسند و مسرور گردند بخبر دادن ملائكه ايشانرا الا خوف عليهم آنكه هيچ ترس نيست بر ايشان
برفوت اين نعمت عظيم ولا هم يحزنون و نباشند كه اندوهناك گردند بر مفارقت از آن نعمت چه نعمت آخرت
هرگز زوال نپذيرد و دايم باشد يستبشرون شادي ميكنند آن شهيدان بنعمة من الله برحمتي كه رسد از خدا
بايشان بجهت پاداش عمل ايشان وفضل و بافزوني بر آن نعمت زياده بر قدر استحقاق ايشان وان الله
و بآنكه خداي لا يضيع اجر المؤمنين ضايع نگرداند مزد كار مومنان را امير المؤمنين از حضرت رسالت صلعم روايت
كرده كه چون بنده مومني تهيه جهاد و مشغول شود حق تعالى برات آزادي او از آتش دوزخ براي او بنويسد و هفتاد
هزار فرشته با او همراه كرده اند و او را بهشت بشارت دهند و چون آواز ايشان بگوش او رسد هر خطيئه كه بر او
واقع شود از او فرو شسته آيد از آشاميدن آب سرد و هواي گرم و چون از پشت اسب بگردد و بجهت فرحي كه بر او آيد
هنوز بر زمين نرسيده باشد كه حور العين از بهشت بيايند و سر او را بر دامن خود گيرند و او را بنعمتهاي بهشت مژده
دهند و او را هفتاد غرفه بدهند از غرفه‌هاي فردوس كه از غرفه تا غرفه چندان باشد كه ميان صنعا و شام و نور آن غرفه
بر وجهي درخشنده باشد كه ميان مشرق و مغرب از آن پر شود و بر هر غرفه هفتاد در باشد از طلا و بر هر دري پرده
از طلا آويخته و در هر غرفه هفتاد خيمه و در هر خيمه هفتاد تخت از طلا پايهاي آن از زبرجد موصل بزمرد و بر هر تختي
هفتاد بستر هر بستري چهل گز و بر هر يك از آن بسترها حوري از حور العين نشسته كه زوجه او باشد با غنج و دلال و ناز
و كرشمه و مطبوع و محبوب نفس هر يكي را هفتاد هزار كنيز باشد و هفتاد هزار غلام با روهاي چون ماه و تاجها از زر و لولو
بر سر و بر گردنها منديلها فرو گذاشته و بر دوش افكنده و كوزه‌ها و ابريقهاي شراب در دست گرفته بخداي
كه جان محمد در قبضه قدرت اوست كه شهيدان در روز قيامت بكوكبه عظمت هرچه تمامتر بعرصات در آيند بر وجهي
كه اگر پيغمبران در راه با ايشان رسند همه براي ايشان پياده شوند پس بيايند بر سر منبرهاي خود قرار گيرند و هر يكي از ايشان
هفتاد هزار كس را از اهل بيت و همسايه‌هاي خود شفاعت كنند پس آن شهيدان با امن و ابتهاج بر مايده خلد

و مرویست که ابوسفیان چون فرار نموده متوجه مکه شد جمعی از عبد القیس خبر با اهل اسلام اوردند که ابوسفیان با لشکری
آراسته باز گشته قصد کشتن شما دارد و اصحاب با آنکه مجروح بودند اصلاً پریشان نشدند و در خلوص نیت و تصدیق
افزوده و گفتند که حسبنا الله و نعم الوکیل و حضرت انصار را بر جهاد مشرکان ترغیب داد و ایشان سمعاً و طاعةً
اجابت کردند و چون معلوم شد که بنی عبد القیس دروغ گفته بودند خاطر حضرت رسالت و اصحاب از دغدغه
مراجعت مطمئن شد متوجه مدینه شد و حق تعالی این آیت را در باب جمع و قرح نازل ساخت که الذین
یعنی مومنان ثابت قدم در جهاد آنانند که استجابوا لله والرسول اجابت کردند مر فرمان خدای و رسول را
من بعد ما اصابهم القرح از پس آنکه ایشان را رسیده بود جراحتهای بسیار للذین احسنوا منهم
مر آن کسانی را که نیکویی کردند از ایشان بوفای عهد و فرمان برداری واتقوا و بترسیدند از غضب خدای
در مخالفت امر مر ایشان راست اجر عظیم مزدی بزرگست که بهشت پر نعمت است و نیز در صفت ایشان میفرماید که الذین
یعنی اهل ایمان حقیقی آنانند از اصحاب حضرت که از جهت ترسانیدن ایشان قال لهم الناس گفتند مر
ایشان را مردمان که ان الناس قد جمعوا بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او جمع شده اند و اتفاق کرده
لکم برای کشتن شما فاخشوهم پس بترسید از ایشان که شما را با ایشان طاقت حرب نیست چه شما اندکید و اکثر مجروح
و ایشان بسیار و با قوت و صحت بدن فزادهم پس زیاده کرد این سخن مومنان را ایمانا تصدیق یقینی در کار
خود بجهت تعیین ایشان در ثبوت نبوت حضرت رسالت و وعده مثوبت حضرت عزت وقالوا حسبنا الله
و گفتند کافیست مارا خدای در یاری دادن و کفایت کردن و نعم الوکیل و نیکو کارگذاریست حضرت پروردگار
و نزد بعضی مفسرین این آیت و آنچه بعد از وست در غزای بدر صغری فرود آمده و بیان غزوه بدر برین نهج بوده که روز احد
ابوسفیان مقرر کرد که با مسلمانان که وعده گاه حرب ما در سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
که در جواب او بگویید که چنین باشد و چون سال دیگر وعده جنگ نزدیک شد ابوسفیان پشیمان شد و نعیم بن مسعود را
بجعلی مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را از قریش بترساند و چنان سازد که ایشان از جهت خوف ببدر
نیایند نعیم بیامد و هر چند مومنان را بترسانید از کثرت لشکر و بسیاری سلاح مشرکان از ایشان جز جواب حسبنا الله
و نعم الوکیل نشنود حضرت با ایشان و جمعی دیگر که مجموع هزار و پانصد بودند ببدر رفتند و انتظار ابوسفیان و لشکر او
کشیدند پس از آنجا بر گشت و حق تعالی این آیه مذکوره را نازل ساخت و بهر تقدیر چون اهل ایمان کار خود را
با خدای باز گذاشتند حق تعالی مهم ایشان را بر وجه دلخواه بساخت فانقلبوا پس باز گشتند از بدر و احد بقول
اول یا از موضع بدر بقول ثانی بنعمة با عافیت تمام و ثواب لا کلام من الله از جانب خدا وفضل و زیادتی
تقرب نزد خدا و رسول لم یمسسهم سوء نرسید ایشان را مکروهی از قتل و جراحت و کید عدو بلکه بسلامت

و کرامت باز آمدند واتبعوا رضوان الله و پیروی کردند خشنودی خدای را که سبب رستگاری دینی و عقبی
است والله ذو فضل عظیم و خدای خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مومنان و توفیق اهل ایمان
در ثبات بر ایمان و در مبادرت بر جهاد دشمنان و اظهار جراحت برایشان از صادق صلوات الله علیه
مرویست که فرموده عجب دارم از آنکه از چهار چیز ترسد چرا پناه بچهار چیز نبرد یکی آنکه چون از دشمن غلبه ترسد چرا
نگوید حسبنا الله و نعم الوکیل و حال آنکه می شنود که حق تعالی در عقب آن میفرماید که فانقلبوا بنعمة من الله و فضل
دوم چون از کید دشمن ترسد چرا پناه نبرد بکلمه افوض امری الی الله و حال آنکه در عقب آن گفته که فوقیه
الله سیئات ما مکروا سیم چون او را غمی رسد چرا نگوید که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و حال آنکه
میداند که بعد از آن میفرماید که فاستجبنا له ونجیناه من الغم چهارم آنکه چون زیادتی مال طلبد چرا نگوید ما شاء
الله لا قوة الا بالله و حال آنکه می شنود که حق تعالی در عقب آن فرموده که فعسی ربی ان یؤتین خیرا بعد از آن بیان
می نماید که تخویف بنی عبد القیس از کید ابلیس بود تا اهل ایمان از آن احتراز نمایند و میفرماید که انما ذلکم الشیطان
جز این نیست که آن ترسانندگان و منع جهاد کردن ایشان قول شیطانست یخوف اولیاءه که میترساند دوستان
خود را که منافقان اند تا از لشکر بهزیمت روی گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مومنان گردد فلا تخافوهم
پس مترسید ای مردمان از آن مردمان که ابوسفیان و اصحاب اویند وخافون و بترسید از من و از مخالفت
امر من ان کنتم مومنین اگر هستید تصدیق کنندگان مر وعده و وعید مرا چه ایمان مقتضای اختیار خوف خداست
بر خوف مردمان ولا یحزنک الذین و باید که اندوهناک نگرداند ترا آنانکه یسارعون فی الکفر
می شتابند در یاری اهل کفر یا برغبت در کفری افتند یا آنکه تأمل کنند در بطلان آن انهم لن یضروا الله شیئا بدرستی
که ایشان هرگز زیان نرسانند دوستان خدا را بجهت مسارعت در کفر بلکه ضرر آن راجع بنفس خودشان باشد یرید
آن بعضی الی گرفتار میشوند و مستحق عذاب دائمی میگردند یرید الله میخواهد خدای الا یجعل لهم آنکه گرداند
برای رغبت کنندگان در کفر حظا فی الآخرة بهره در ثواب آن جهان ولهم عذاب عظیم و مر ایشان راست
عذاب بزرگ که آتش دوزخست ان الذین اشتروا الکفر بدرستی که آنکه خریدند کفر را یعنی بدل کردند
آنرا بالایمان بایمان یعنی بدین معنی که کفر را بر ایمان اختیار کردند لن یضروا الله شیئا هرگز زیان نکنند خدا را
چیزی بسبب اختیار کفر بلکه آن ضرر بایشان راجع گردد ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذاب دردناک
ولا یحسبن الذین کفروا و باید که نپندارند آن کسانی که کافر شدند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان که
انما نملی لهم خیر لانفسهم که بدرستی ما مهلت میدهیم ایشان را در زندگانی دنیا بهتر است مر نفسهای ایشان را
انما نملی لهم بدرستی که مهلت میدهیم ایشانرا در زندگانی دنیا لیزدادوا اثما تا آنکه عاقبت ایشان با

میکند که زیاده میکنند گناه او در دین خود ثبات می ورزند و لهم عذاب مهین و مر ایشان راست عذاب
خوارکننده و رسوا سازنده منقول است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که همه ذریت آدم را
بر آدم عرض کردند است مرا بصورت و خلقت بمن نموده مرا آگاه گردانیدند که کدام از ایشان قبول اسلام
کنند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان مانند منافقان با یکدیگر گفتند که عجبست از محمد که دعوی میکند که من آنچه در عدمست
و هنوز موجود نگشته میدانم که کدام از ایشان مومن باشد و کدام منافق و از حالات دل ما غافل و بیخبرست
اگر راست میگوید باید که بگوید که کدام از ما مخلص است و کدام منافق چون این سخن بسمع اشرف حضرت رسید بمنبر بر آمد
و خطبه بلیغ بخواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که چیست مردمان را که مقام و مرتبه مرا نمی شناسند و در علم من طعن میزنند
اگر از من بپرسند آنچه از امروز تا قیامت واقع خواهد شد ایشان را خبر دهم بر وجهی که وقوع خواهد یافت عبد الله بن حذافه
سهمی بر خواست و گفت یا رسول الله کیست که از این سخن ابا میکند و قبول نمیکند فرمود که خدا و قبل از منبر فرود آمد حق
تعالی این آیت فرستاد که ما کان الله و هرگز نباشد خدای لیذر المؤمنین بگذارد مومنان را علی ما
انتم علیه بر آنچه که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در نهان و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه مر آن
حکم الهی بعد حال شما را بر محک امتحان زند حتی یمیز الخبیث تا فرق کند و جدا کند پلید را که آلوده نفاق است من الطیب از
پاک یعنی از مومن مخلص این تمیز ایشان باظهار خبث تا منافقان تخلف نموده با اعدای دین حرب نکنند چنانکه
در روز احد و از جمله علامات منافق است که بغض امیر المومنین علیه السلام از آن خبر داده چنانکه بنقل صحیح از پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم مرویست که فرموده ای علی ترا دوست ندارد مگر مومن پرهیزکار و ترا دشمن ندارد مگر منافق تیره روزگار
و ما کان الله لیطلعکم و نه خواستست که خدا مطلع گرداند شما را ای مردمان علی الغیب بر سر پوشیده که کدام
ایمان آرد و کدام کافر ماند و لکن الله یجتبی و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع دادن بر آن من رسله من
یشاء از فرستادگان خویش هر کرا خواهد پس وحی کند که ایشان را بر بعضی غیبها مطلع سازد فآمنوا بالله
پس ای مردمان ایمان آرید بخدا باخلاص تمام و باعتقاد خالص و رسله و بگروید برسولان او که برگزیدگان
اویند و آنچه خبر میدهند بطریق وحی است از حق تعالی و ان تؤمنوا و اگر ایمان آرید بدین وجه که مذکور شد و تتقوا
و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق فلکم اجر عظیم پس مر شما راست باشد مزد بزرگ که در غایت مرتبه باشد
و این که ائمه هدی از غیبیات خبر میدادند و جمیع شیعیان خود را میشناختند و عالم بودند باینکه تا روز قیامت شیعیان
ایشان کدام باشند و بر نامهای ایشان و پدران ایشان اطلاع داشتند بواسطه خبر دادن پیغمبر بود بایشان
چه ایشان مخزن علوم نبوی بودند و بواسطه کتابی که متضمن جمیع حوادث و وقایع بود تا روز قیامت و بطریق میراث
از پیغمبر بفاطمه علیها السلام رسیده بود و از او بایشان صلوات الله علیهم اجمعین منتقل شده چنانکه باسانید معتبره ثابت

شده و به آنچه منافقان میخوانند از جهاد و امتناع میکردند و عذر بیموقع میگفتند و در انفاق حقوق مالیه مانند زکوة و خمس و غیر آن
نیز اطاعت نمیکردند از آن جهت حق تعالی در عقب این فرمود که و لا یحسبن الذین و باید که نپندارند آنکه بجهت
دنیا و زر و زر اندوزی یبخلون بخل میکنند بما آتیهم الله به آنچه حق تعالی ایشان را داده است یعنی اموال دنیوی من
فضله از فضل و کرم خود هو خیرا لهم که آن بخل بهتر باشد مر ایشان را بلکه نه چنانست که می پندارند بلکه
هو شر لهم آن بخل بدترست مر ایشان را هم در دنیا به بی برکتی در مال و هم در آخرت باستحقاق عذاب
الهی سیطوقون زود باشد که در گردن ایشان طوق کنند ما بخلوا به آنچه بخل کردند بآن از مالهای زکوة
و سایر حقوق واجبه و آن را اخراج نکردند و این رسوایی ایشان را واقع شود یوم القیامة در روز رستخیز چنانکه در حدیث
آمده که هر کرا حق تعالی مالی عطا فرموده و او خمس بجهت بخل زکوة آن را نداده در روز قیامت آن مال را بصورت
ماری گردانند که از بسیاری زهر او موی بر سر او نمانده باشد و نقطه سیاه بر بالای چشمهای وی بود و چنین ماری را که
پلیدترین و زشت ترین مارهاست بر گردن او طوق گردانند و این مار بهر دو کنج زه روی وی و دهن او را گزیده و دندان
بر زنخ او فرو برده و گوید من آن مال توام که در دنیا بدان فخر میکردی و تکبر می نمودی بر دوستان و آن گنج توام که
بر اقران خود می نازیدی و مفاخرت میکردی و در این معنی گفته اند   گنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم
مال تو مار است در معنی و گنجت اژدهاست   و از امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله و ابن مسعود و ابن عباس
نقلست که آن مال را که بدان بخل کرده باشند بصورت طوق آتشین در گردن ایشان طوق زنند و لله میراث
السموات و الارض و مر خدای راست میراث آسمانها و زمینها یعنی حق تعالی بمیراث گیرد از ایشان آنچه
بآن بخل میکنند و در راه او صرف نمیکنند باین وجه که همه ایشان را هلاک کند و جمیع ملک آسمان و ملک
زمین بی دعوی مدعیان او را مسلم ماند پس چرا قبل از آن دست تصرف شما از آن کوتاه میشود حقوق و انجه
نفقه نمی کنید تا موجب حسرت و عقوبت شما نشود و الله بما تعملون و خدا بانچه میکنید از انفاق و امساک
خبیر داناست پس همه شما را بر وفق عطا دادن و امساک کردن جزا و سزا دهد پس عاقل باید که مسارعت
کند در انفاق و بآن بخل نورزد و حریص نشود بر امساک آن چه آن موجب وزر و وبال اوست و فراغت حال
دیگران و از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که سخت ترین حسرتی در روز قیامت
آنست که کسی را مالی باشد و اخراج حقوق آن نکند و بمیرد و آن مال منتقل بوارث او شود و آن وارث اخراج
حقوق آن کند و در قیامت مال الخمس را در میزان عمل او نهند و او را امر کنند به دوزخ بسبب مال او و وارث
او را امر کنند به بهشت بسبب مال غیر او و نیز فرموده که مردی که او را ثواب عمل و بهرمند باشد و او را نیم خیر از مال
غیر رزق دهد باشد به بهشت برده مرویست که چون آیت من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا نازل شد بعضی از یهودان

فرموده

گفتند که خدای درویش است که از ما قرض می‌طلبد و ما توانگریم حق تعالی آیت کرد لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بدرستی که شنید خدای یعنی علم
او تعلق گرفت قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا این سخن آنها که گفتند إِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ بدرستی که خدای درویش است
وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و ما توانگریم سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی ملائکه را فرمائیم تا بنویسند در نامهای عمل ایشان
مَا قَالُوا آنچه گفتند فقر را بجناب جبار الجود اسناد کردند تا ایشان را بر آن جزا دهیم وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بنویسیم
کشتن ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی آبای یهود با آنکه میدانستند که کشتن انبیا بغیر حق است انبیا را میکشتند ما آنرا
بر صحیفه عمل ایشان ثبت کنیم وَنَقُولُ و گوئیم ایشان را نزدیک مرگ یا در وقت برخاستن ایشان از قبور
ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بچشید عذاب آتش سوزنده ذَٰلِكَ آن عذاب مکرر بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ بسبب
چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما یعنی آنچه بآن مرتکب شده اند از کشتن انبیا و گفتار ایشان که إِنَّ اللّٰهَ
فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و غیر آن از معاصی وَأَنَّ اللّٰهَ و دیگر عقوبت ایشان بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ
نیست ستمکار بر بندگان خود یعنی چون که ایشان مستحق عذاب اند از اینجهت ایشان را عقوبت میکند نه آنکه عقوبت ایشان
بدون استحقاق ایشان بوده باشد مرویست که کعب بن اشرف و مالک بن حنیف و فنحاص بن عازورا که روسای یهود
گفتند که محمد تو دعوی میکنی که مرا خدای به پیغمبری فرستاده و کتابی بمن داده و خدا با ما عهد کرده است که ایمان نیاریم بهیچ
کسی که دعوی نبوت کند تا آنکه قربانی کند و آتشی بیاید و آنرا بخورد اگر تو در دعوی صادقی قربانی کن که آتش از آسمان
نازل شده آنرا بخورد تا بتو ایمان آوریم حق تعالی فرمود که الَّذِينَ قَالُوا یعنی شنید حق تعالی گفتار آنها که گفتند
إِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستی که خدای عهد کرده بما یعنی در توریت ما را امر کرده أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ که ما
ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده او را حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیاورد بما قربانی تَأْكُلُهُ النَّارُ
بخورد یعنی بسوزاند آنرا آتش و این کلام ایشان محض افترا بود و حق تعالی الزام ایشان کرده فرمود که قُلْ بگو ای محمد
قَدْ جَاءَكُمْ بتحقیق که آمدند بشما رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي فرستادگان خدای پیش از ظهور من بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای
روشن و ظاهر مانند زکریا و یحیی و عیسی وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و دیگر آمدند بدین چیز که شما گفتید یعنی بقربان بر وجهی که
مدعای شماست فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید ایشان را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در این که میگوئید
خلاصه معنی این است که ای محمد اگر امتناع ایشان از ایمان تو بجهت آنست که از تو این نوع معجزه را که طلب میکنند
و دعوی میکنند که در توریت مذکور است نمی‌نمائی پس چرا پدران ایشان ایمان نیاوردند بانکسی که این معجزه را با معجزات
دیگر بایشان نمود و ایشان او را بکشتند و اولاد ایشان که معاصر عهد تواند بآن راضی اند و از روی عنا و از تو
این معجزه میطلبند و اگر معاینه آنرا از تو ببینند هم ایمان نمی‌آورند فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ملول و محزون
مباش فَقَدْ كُذِّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فرستادگانی که پیش از تو بودند

بانکه جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده بودند معجزهای روشن وَالزُّبُرِ و موعظتهای که بازدارنده و منع کننده ایشان
بود از کفر و معصیت وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و کتاب روشن کننده حلال و حرام یعنی توریت و انجیل و چون عناد
ایشان بآن رسید پس بجهت تکذیب ایشان اندوهی بخاطر عاطر خود مرسان چه با آنکه انبیا پیغمبران خود را صادق
القول میدانستند ایشان را کشتند پس هر چند معجزات روشن با ایشان می‌نمائی ایشان تصدیق نمیکنند و بر تکذیب
و عناد و لجاج می‌ورزند همچنانکه پیغمبران سابق که نه این نوع معجزه را با ایشان نمودند ایشان در صدد قتل ایشان
در آمدند و از اینجهت ما ترا رخصت نداده‌ایم که این نوع معجزه را با ایشان نمائی بلکه ایشان را بما واگذار که ما سزا دهنده
ایشان خواهیم بود بعد از موت چه كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده چاشنی مرگست پس نمود باشد ای
اهل تکذیب و اصحاب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ و جز این نیست که تمام داده
شوید مزدهای اعمال خود را از خیر و شر يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز برخاستن از قبور چه دنیا دار عمل است و آخرت دار جزا
فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که دور کرده شود از آتش دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده شود به
بهشت فَقَدْ فَازَ پس بتحقیق که رستگاری یافت و بمراد رسید حضرت رسالت بعد از خواندن این آیت
فرمود که هر که از دوزخ دور گردد و در آورده شود به بهشت باید که مرگ او را در حالتی دریابد که گرونده باشد بخدا
خدا و بروز آخرت و محافظت کننده حقوق الله و حقوق الناس باشد وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی
دنیا و لذات آن إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری از چیزهائی که فریب دهنده است و بازدارنده مردمان از
آخرت و متاع و نیک دنیا هرچند بسیار است و بمقدار و در این دلالتست بر آنکه اقل نعمت آخرت بهتر است از همه نعیم
دنیا و لهذا حضرت رسالت فرموده که موضع تازیانه از بهشت بهتر است از دنیا و آنچه در اوست و مرویست که روزی
آنحضرت بر غاله مرده بگذشت فرمود که بخدا سوگند که دنیا نزد خدا از این خوارتر و بیمقدارتر است آورده اند که بعد از هجرت
مهاجران بمدینه اهل شرک بجهت تعدی بمال و ضیاع ایشان که در مکه داشتند در تصرف کرده میفروختند و بعضی را از ایشان
که در راه بدست می‌آمد عذاب میکردند و بعضی را میکشتند حق تعالی بجهت ثبات قدم و صبر کردن مؤمنان بر ایذا و آزار
مشرکان خطاب بایشان کرده میفرمود که لَتُبْلَوُنَّ بخدای که شما آزمایش کرده شوید فِي أَمْوَالِكُمْ در مالهای خود
بنقصان و تلف وَأَنْفُسِكُمْ و در نفسهای خود بآزار کفار و قتل و غیر آن از امراض بدنی وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه بشنوید
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که کتاب بایشان داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری
که صاحب توریت و انجیل اند وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از آنها که شرک آورده أَذًى كَثِيرًا رنج بسیار یعنی سخنان
که موجب رنجش خاطر باشد هم نسبت به پیغمبر و هم نسبت بشما وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوا
و بپرهیزید و باز ایستید از مکافات ایشان و آنرا با خدای بازگذارید که انتقام کشد فَإِنَّ ذَٰلِكَ پس بدرستی که

۱۰۰

و بر همه کارهای من عزم الامور بر آنچه از استواری و محکمی کارها است در دین هست و از حقایق آیات و نشانی ثبات
قدم بران پس بران عازم و جازم باشید و ثبات قدم ورزید بعد از آن در نقض عهد اهل کتاب و عدم وفای
ایشان برا و امر الهی میفرماید و اذ اخذ الله و یاد کن ای محمد وقتی را که فرا گرفت خدا و آن میثاق الذین عهد و پیمان
آنکه اوتوا الکتاب داده شده اند توریت و انجیل یعنی علمای اهل بنی اسرائیل و عهد بست لتبیننه للناس
هر آینه باید که ایشان بیان کنند کتاب را برای مردمان یعنی وصف محمد را که در آن نوشته شده است برای مردمان
روشن کنند و لا تکتمونه و نه پوشند آن وصف را و حقیقت را به حد و کلمه تا میتوانند یعنی حق تعالی با ایشان گفت
که بیان کنید صفت پیغمبر او را و آنرا مپوشید فنبذوه پس بینداختند کتاب را یعنی پیمان و عهد آنرا وراء ظهورهم
از پس پشت خود یعنی اصلا مراعات میثاق نکردند و بآن التفات ننمودند و عمل بآن نکردند واشتروا به و خریدند
بآن ثمنا قلیلا بهای اندک را یعنی بدل کردند آنرا بگرفتن حطام دنیا مراد آنست که هر سال از عوام تحفه و هدیه میگرفتند
و بجهت آن میترسیدند که اگر اظهار صفت پیغمبر کنند ایشان به پیغمبر ایمان آورند و از آن تحفه و وظیفه که از ایشان
میگرفتند محروم مانند پس بجهت طمع مال این دنیای فانی را با اظهار صفت آنحضرت بدل کردند و آنرا بر این اختیار نمودند
فبئس ما یشترون پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بطعام فانی و بجهت آن مستحق عذاب الیم
دائمی میگردند آیت دال است بر وجوب اظهار حق و تحریم کتمان آن و ثعلبی در تفسیر خود باسناد از نجم خزاز روایت
کرده که او گفت از علی ابن ابی طالب صلوات الله شنیده ام که فرمود که حق تعالی فرا نگرفت بر اهل جهل که تعلیم کنند
تا که فرا گرفت بر اهل علم که تعلیم دهند پس بر عالم واجبست که احکام الهی را بجاهلان رساند و بر جاهلان لازمست که اگر
نیاموزند تا بعذاب و عقاب آخرت گرفتار نشوند و بعد از آن خصلتی دیگر از خصلتهای بد اهل کتاب بیان میفرماید
لا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا و یحبون ان یحمدوا ای پندارند که ستوده شوند بما لم یفعلوا
بآنچه نکرده اند یعنی وفا بمیثاق نکرده و وصف آنحضرت را بر آنوجه که در توریت هست بیان نکرده اند بلکه نقد آنرا با اهل اسلام
گفته اند و با وجود این چشم داشت ستایش و ثنا داشتند از مسلمانان که در حق ایشان گویند که اعلم علمای عصرند و افضل علمای
اهل کتاب و گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از علمای اهل کتاب حکمی از احکام توریت پرسید ایشان از اخفای حق
بخوبی و نیکو سخن آغاز کردند و چنان وانمودند که براستی خبر داده اند و با وجود این دروغ و داعیه ثنا و محمدت داشتند
از آنحضرت این آیت نازل شده و از ابن عباس روایت که جمعی از منافقان در عهد رسول گفتندی اگر تو را ای رسول
ما همدستیم و با اعدای دین جهاد کنیم و چون وقت آن رسیدی خلاف آن کردندی و باز ایستادندی و چون رسول
از جهاد باز گشتی زبان باعتذار گشودندی که فلان چیز مانع آمدن ما شد و اگر نه تکلیف داشت تو جهاد میکردیم و با وجود
این توقع تحسین داشتند حق تعالی این آیت را در باره ایشان فرستاد و بعد از آن فرمود که فلا تحسبنهم بمکان

مپندار

مپندار ای محمد آنانرا که فرحناک و شادمان میشوند بآنچه کردند از تلبیس و کتمان حق و مذمت غیر بمفازة من العذاب
اهل رستگاری از عذاب آخرت در قیامت یا عقوبت دنیا چون قتل و خواری و رسوایی و لهم
عذاب الیم و مر ایشانراست عذاب دردناک در روز رستخیز و لله و مر خدای راست ملک
السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها و مالک امور بندگانست و بر وفق کردار که ایشان را
بجزا و سزا رساند و الله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز از مثوبت نیکوکار و عقوبت بدکردار
و غیر آن از جمیع امور ممکنه تواناست آورده اند که قریش از یهود و نصاری معجزات موسی و عیسی
معلوم کرده به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و طالب معجزات
تو آمده ایم اگر کوه صفا را زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو گردانیم حق تعالی این آیت فرستاد که اگر
طلب آیات و علامت میکنید ان فی خلق السموات براستی که در آفرینش آسمانها که آنچه در اوست از امور
عجیبه والارض و در آفریدن زمین و آنچه بروی هست از انواع اشیاء غریبه و اختلاف اللیل
والنهار و آمد و شد شب و روز با اختلاف ایشان در نور و ظلمت با نقصان و زیادت لآیات
هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لاولی الالباب مر خداوندان
خرد را که در آن تفکر کنند و راه بصانع آن برند و بصفات کمال او عارف شوند از حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم منقول است که وای بر کسی که این آیت بخواند و در آن تفکر نکند ثعلبی در تفسیر خود از محمد بن حنفیه نقل کرده
که حضرت رسالت در شب چون برخاستی مسواک فرمودی و بعد از آن نظر در آسمان کردی و گفتی ان فی
خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب الذین آنانکه از روی اخلاص
یذکرون الله یاد میکنند خدای را قیاما در حالتی که ایستاده باشند و قعودا و در حالتی که نشسته باشند و علی
جنوبهم و در آن زمان که افتاده اند بر پهلوهای خود یعنی دایم با ذکر حق اند و در جمیع حالات در یاد او یند
در حدیث آمده که هر که خواهد که بچرد در ریاض بهشت باید که ذکر خدا بسیار کند و یتفکرون و اندیشه میکنند
بر وجه استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید
بصانع قدیم و بجهت آنست که تفکر در صنایع الهی افضل عبادتست چنانچه حضرت رسالت پناه فرموده که هیچ عبادتی
چون تفکر نیست و نیز فرموده که تفکر یکساعت در مصنوعات الهی بهتر است از شصت سال عبادت مرویست که داود
پیغمبر علیه السلام از حق تعالی سوال کرد که بار خدایا کاینات را از برای چه آفریدی جواب آمد که من گنجی پنهان بودم دوست
داشتم که شناخته شوم یعنی مرا بشناسند پس خلقانرا آفریدم تا مرا بشناسند و حضرت رسالت پناه فرموده که چون بنده
مومن بر روی فرش بر پشت افتاده باشد و سر بر آسمان کند و نظر در آسمان و ستارگان کند پس گوید که گواهی میدهم

کر ترا پروردگارا آفریدگاری هست بار خدایا مرا بیامرز حق تعالی بنظر رحمت در و نگرد و او را بیامرزد و در تفسیر اهل بیت
علیهم السلام آمده که این آیت در شان مجتهدین است که در همه حال بذکر حضرت عزت قیام می نمایند
چو در حال قیام بقرائت و قنوت مشغول اند و بعد از فراغ نمازی نشینند در تعقیب آن و بعد از تعقیب بر پهلوی راست
تکیه می کنند و دست را در زیر سر می نهند و از روی تعجب تفکر می کنند در این که چگونه حق تعالی این هفت گنبد معلق
بی ستون بر هوا برافراشته و بزینت تمام آنرا بستارگان آراسته و هفت زمین را در زیر یکدیگر نهاده و با نواع
حیوانات آبادان کرده و باصناف نباتات پیراسته و چشمهای آب روان زنده و دشت و بجهت این ایشان
متیقن که این افعال محکم و پرفایده بی صانعی که در و عالم و قدیم و ازلی و واحد باشد در او هست وجود نگیرد و بواسطه
این از غایت شوق و نشاط او را در خاطر خود می آرند و برو جه تضرع و نیاز با و خطاب میکنند که ربنا ای پروردگار
ما خلقت هذا انیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است باطلا آفرینی باطل و عبث بلکه آفریدن آن
محض حکمت است و مصلحتی که از جمله آن وجود انسانی است و سبب معاش ایشان و دلیل بر معرفت تو بجهت
آن پرستند ترا و جو آمری و سعادت سرمدی بعد از آن تنزیه او می نمایند از هرچه لایق ذات و صفات او نیست و میگویند
سبحانک پاکی و پاکیزگی ترا ست از آنکه هیچ چیز را باطل بیافریدی و بیافرینی فقنا پس نگاهدار ما را بلطف خود عذاب
النار از عذاب آتش دوزخ بجهت تقصیرها در طاعت تو و در آیه دلالت است بر آنکه کفر و ضلال و قبایح اعمال
آفریده خدا نیست زیرا که این همه باطل بلا خلاف پس رستگاری میکویند که ربنا ای پروردگار ما انک
بدرستی که تو از روی عدل من تدخل النار هر کرا در آری بدوزخ فقد اخزیته پس بدرستی که خوار
و رسوا گردانیدی او را بعقوبت و ما للظالمین و نیست ستمکاران را از شرک و یهود و نصاری و امثال
ایشان از عاصیان من انصار یاری که عذاب را از ایشان دفع کنند و آنکه از نفی نصرت نفی شفاعت
عاصیان اهل اسلام لازم نمی آید زیرا که نصرت بمعنی دفع عذابست بقهر و غلبه با آنکه مراد بظالمان اهل کفر باشند
نه عاصیان اهل ایمان و با جماع است شفاعت حضرت رسالت برای اهل کبایر ثابت شده و احادیث
متواتره درین باب واقع شده و از جمله فرموده که ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای اهل کبایر است و بخاری
در صحیح خود از انس بن مالک روایت کرده که حضرت رسالت پناه فرموده که بعضی از امت من باشند
که بعد از مدت طویل که در دوزخ معذب باشند از شفاعت من بایشان رسیده و از دوزخ بیرون آیند
و بهشت روند و اهل بهشت ایشان را جهنمیان نام نهند یعنی کسانی که منسوب اند بجهنم و معذب شده بعذاب او
و ابو سعید خدری از آنحضرت روایت کرده که بشفاعت من جمعی از دوزخ بیرون آیند که از غایت سوختن
چون انگشت سیاه شده باشند پس ایشان را در نهری که آنرا نهر الحیوة خوانند در آرند و شست و شوی دهند تا اثر

سوختن از ایشان زایل شود و بعد از آن در بهشت در آیند و در رساله اعتقادیه ابن بابویه رحمه الله مذکور است
که هیچکس در دوزخ مخلد نماند مگر اهل کفر و شرک اما عاصیان اهل توحید بوسیله شفاعت بیرون آیند و نیز از حکایت
اهل کفر و ایمان خبر میدهد که ربنا یعنی مومنان که تفکر می کنند در خلق آسمان و زمین میگویند که ای پروردگار ما اننا
سمعنا منادیا بدرستی که ما شنیدیم ندا کننده را که بآواز بلند ینادی ندا میکرد مردمان را للایمان برای گرویدن
بوحدانیت تو و پیروی رسول تو در امر و نهی و این ندا کننده محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان را امر کرد
باینکه ان آمنوا بربکم بایمان آرید به پروردگار خود فآمنا پس ایمان آوردیم ربنا ای پروردگار ما
فاغفر لنا ذنوبنا پس بپوشان گناهان ما را که بآن ثابت شده باشیم و ما را بآن در قیامت رسوا مساز
و عقوبت مفرما و کفر عنا و محو کن از ما سیئاتنا بدیهای ما را که بدان ثابت و رزیده باشیم و گویند مراد بذنوب
کبایر است و بسیئات صغایر و یا اول گناهان گذشته و دوم گناهان آینده و توفنا مع الابرار و بمیران
ما را با نیکوکاران یعنی ما را در زمره ایشان در آر و با ایشان محشور گردان ربنا ای پروردگار ما بصلاح
آرنده کار ما و آتنا و بده ما را ما وعدتنا آنچه وعده کرده ما را علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود
و گرویدن بایشان که آن نعیم جاودانی است و یا بده آنچه وعده داده ما را بزبان پیغمبران خود و لا تخزنا یوم
القیمة و رسوا مگردان ما را در روز رستخیز یعنی نگهدار ما را بچیزی که صادر شود از ما که بآن سزاوار فضیحت
و رسوایی شویم و یا بجهت عدم مغفرت از ما ما را در آن روز رسوا مساز انک بدرستی که تو لا تخلف
المیعاد خلاف نمیکنی وعده خود را که آن ثواب دادن مومنان را و اجابت کردن تو دعای ایشان را
و چون خلف وعده از خدای تعالی جایز نیست پس غرض مومنان ازین گفتن که آتنا ما وعدتنا تضرع و زاریست
بدرگاه حضرت باری و انقطاع از ما سوی بحضرت مولی و مانند اینست قوله تعالی رب احکم بالحق از حضرت رسالت
پناه صلعم روایت است که هر کرا خدا وعده ثواب دهد البته با آن وفا کند و هر کرا وعده عقاب دهد مخیر است اگر خواهد
کند و اگر نخواهد نکند و بصحت رسیده که آنحضرت فرموده که هر که هر شب این پنج آیت را تلاوت کند همچنان
باشد که همه آن شب عبادت کرده و در آثار آمده که حضرت صادق علیه السلام فرموده که هر کرا کاری پیش آید
و پنج بار بگوید ربنا حق تعالی مهم او را بسازد و حاجتش را روا گرداند و رسیده که بابن رسول الله گفتند این
چیست فرمود که حق تعالی ببرکت این پنج کلمه دعای مومنان را اجابت کرده و فرمود که فاستجاب لهم پس اجابت
کرد دعای ایشان را ربهم پروردگار ایشان و بمقصود خود شان رسانید ام سلمه رضی الله عنها روایت
کرده که از پیغمبر خدای پرسیدم که یا رسول الله ما در قرآن ذکر مردان می شنویم بجهت هجرت و جهاد و ثواب
عظیم خواهند رسید و در آن ذکر زنان نکرده حق تعالی این آیت فرستاد و فرمود که من اجابت دعای مومنان

بکرانی بانى و چون كه من لَا أُضِيعُ ضايع نمى‌گردانم عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ عمل هيچ عمل‌كننده را از شما مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد و زن
بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ برخى از شما از برخى ديگر به زيرا كه زنان از مردانند و مردان از زنان و يا بجهت كمال اختلاط
و اتصال ايشان بيكديگر پس همه در مثوبت عمل شريك‌اند فَالَّذِينَ هَاجَرُوا پس آنكه هجرت كردند از بلاد
شرك و از منازل و اوطان خود بيرون آمدند بجهت تعصب دينى وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ و بيرون كرده شدند
از سراهاى خود باضطرار مراد حضرت رسالت و آنها كه مشركان ايشان را از مكه بيرون كردند وَأُوذُوا
فِي سَبِيلِي و رنجانيده شدند در راه طاعت من بسبب ايمان آوردن مانند بلال كه او را آزردن و دشنام دادن
ايذا رسانيدند و صهيب كه بغارت اموال او مراوى رنجانيدند وَقَاتَلُوا و كارزار كردند با كفار به جهاد
تمام چون امير المؤمنين صلوات الله عليه و اتباع او وَقُتِلُوا و كشته شدند در جهاد مانند حمزه و ساير شهدا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ
هر آينه در گذارم از ايشان سَيِّئَاتِهِمْ بديهاى ايشان را كه كرده باشند وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و هر آينه
در آرم ايشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي به بوستانهايى كه مى‌رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زير درختان يا از زير
منازل آن جويهاى و پاداش داده شوند ايشان ثَوَابًا پاداشى داده مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خداى
وَاللَّهُ عِنْدَهُ و خداى نزد يك او است حُسْنُ الثَّوَابِ نيكويى پاداش يعنى اوست بهترين ثواب دهندگان
غزاة از حضرت رسالت مرويست كه روز قيامت حق تعالى رضوان را امر كند تا بهشت را بيارايد مانند
عروس بعد از آن فرمايد كه كجايند آنكه در راه من جهاد كردند و رنجانيده شدند و از وطن خود شان بيرون
كردند و شهيد شدند ايشان را حاضر كنند و مانند عروس كه برد امام و جلوه و هند بهشت را بر ايشان جلوه در آرند
و ايشان را بتعظيم بر براقهاى بهشت سوار كرده به بهشت در آرند چون قدم در بهشت نهند فرشتگان گويند صَبَرْتُمْ
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ اورده‌اند كه مشركان مكه در عزت بودند و فقراى مومنان
بعسرت ميگذرانيدند و در خاطر ايشان مى‌گذشت كه چرا بايد كه دشمنان خدا در ناز و نعمت باشند و خداى
شناسان در رنج و محنت حق تعالى جهت تسلى ايشان خطاب به پيغمبر كرده فرمود كه لَا يَغُرَّنَّكَ بايد كه فريب
ندهد ترا اى پيغمبر مومن بايد كه فريب ندهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا رفتن و آمدن كافران فِي الْبِلَادِ در شهرها
بجاى تجارت و جمع مال مَتَاعٌ قَلِيلٌ آن جمع اموال برخوردارى اندكست از حضرت رسالت پناه
مرويست كه نيست آنچه در دنياست در جنب آخرت مگر مانند آنكه يكى از شما انگشت خود را در دريا فرو برده
آنرا برگيرد وجود دنيا قليل سريع الزوال است و باندك زمانى فنا پذيرد و لبس كفار مرفه در تحصيل نعم محرم
دنيا كه وفا ندارد و بس نمانيد عاقبت و بازگشت ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ پس آنگاه و جاى بازگشت ايشان دوزخ باشد
وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهى است دوزخ كه از براى ايشان گسترده شده است لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا

ليكن آنها كه بترسيدند رَبَّهُمْ از عقاب پروردگار و بمتاع دنيا فريفته نشدند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ايشانراست
بوستانهاى كه تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ مى‌رود از زير منازل يا درختان آن جويهاى شير و انگبين
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتى كه جاويد باشند در آن بوستانها و آن جنات بر سبيل نعمت مر ايشانراست نُزُلًا
در حالتى كه پيش كشى باشد مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد يك خداى وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزد يك خداست از نعمتهاى
عظيم دايمه خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ بهتر است و نيكوكاران را از متاع حقير كه كفار بر آن مى‌نازند از انس مرويست كه روزى
رسول صلى الله عليه و آله و سلم بر حصيرى كه از ليف خرما بود خفته بود و اصحاب در آمدند و ديدند كه آن ليف در پهلوى
آنحضرت اثر كرده يكى از اصحاب بگريست و با حضرت گفت كسرى و قيصر بر حرير و ديبا نشينند و خسپند و تو بر اين حصير
فرمود باكى نيست ايشانرا دنياست و ما را آخرت از ابن عباس روايتست كه چون نجاشى كه پادشاه حبشه بود وفات
كرد جبرئيل رسول را از فوت او خبر داد و رسول صحابه را جمع كرد و فرمود كه جامه تا بر برادر خود كه در مغرب زمين فوت
شده نماز گذاريم پس بمقبره بقيع آمده و حق تعالى حجاب را از پيش رسول برداشت تا جنازه او را از حبشه ديد
و بر وى نماز گذارد منافقان گفتند كه به نماز بر كسى ميكند اورد كه از ترساهاى حبشه است و هرگز او را نديده آيت آمد كه وَإِنَّ
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و بدرستى كه از اهل كتاب لَمَنْ يُؤْمِنُ كسى هست كه مى‌گرويد يعنى مستمر بود در گرويدن بِاللَّهِ وما أنزل إليهم
بوحدانيت خداى وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و بآنچه فرو فرستاده شد بايشان كه توريت و انجيل است و نزد بعضى مراد
اين آيت در حق چهل كس است از اهل نجران سى و سه كس از حبشه و هفت از روم كه نصرانى بودند و بعد از آن
اسلام آوردند و بر تقدير پيغمبر بايد كه بعضى از اهل كتاب آنها اند كه ميگروند بخدا و بقرآن و توريت و انجيل خَاشِعِينَ
لِلَّهِ در حالتى كه ترسكارانند يا متواضعان مر خدا را لَا يَشْتَرُونَ بدل نمى‌كنند بِآيَاتِ اللَّهِ باحكام توريت
يا نعت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم ثَمَنًا قَلِيلًا بهاى اندك را چنانكه علماى يهود رشوه ميگيرند و نعت حضرت را
و يا احكام توريت راى رو پوشند و تغيير ميدهند أُولَئِكَ آن گروه و ترسكاران مذكور لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ايشانراست
مزد ايشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ايشان إِنَّ اللَّهَ بدرستى كه خداى سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است
يعنى باسانى و زود دى حساب مومنان خواهد كرد مرويست كه حق تعالى مومنان را در يك موضع جمع كند و مقدار چشم زدن
همه را حساب كند و ايشانرا به بهشت رساند بعد از آن مطلق ايشانرا امر ميكند كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى گروه مومنان
اصْبِرُوا صبر كنيد بر طاعت و آنچه بشما ميرسد از سختيهاى دنيا وَصَابِرُوا و شكيبايى ورزيد بر شدايد حرب
با اعداى دين و قدم استوار داريد در ميدان محاربه وَرَابِطُوا و ساخته و آماده باشيد بر مقاتله با اعداى خداى
و يا اسبان و اسلحه را مهيا كنيد براى حفظ سرحد اسلام تا اذيت كفره را از همه مومنان باز داريد از حضرت
رسالت صلعم مرويست كه هر كه مرابطه كند يك شبانه روز در راه خداى همچو كسى باشد كه تمام ماه رمضان را روزه

داشته و در هر شبهای آن بطاعت گذرانیده باشد و حق تعالی میان او و دوزخ هفت خندق پدید آرد فراخی هر
یک برابر هفت آسمان و زمین واتقوا الله و بترسید از خدای و بپرهیزید از معاصی لعلکم تفلحون شاید که شما
رستگار شوید یعنی بامید آنکه فایز شوید و بدرجات عالیه رسید سورة النساء مدنية وهي مائة وثلث وسبعون آية
ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که هر که این سوره را تلاوت کند چنان باشد که صدقه داده
بهر وارثی که مستحق میراث شده و او را مثل ثواب آنکسی که آزادی را از اسیری باز خریده و از شرک بری باشد
و گناهان او مغفور شود و حق تعالی از او راضی و خشنود باشد و عیاشی باسناد خود از امیر المؤمنین صلوات الله علیه
روایت کرده که هر که سوره النساء را در هر جمعه بخواند از فشار قبر ایمن شود ببرکت آن بسم الله
الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای جمیع مردمان اتقوا ربکم بترسید از خشم و عذاب پروردگار خود و به
امتثال اوامر و اجتناب از نواهی او الذی آن خدایی که بمحض قدرت خلقکم آفرید شما را من نفس واحدة
از یک تن که آدم است علیه السلام وخلق منها و آفرید از آن نفس که آدم است زوجها جفت او را که حوا است
باین وجه که جبرئیل را امر کرد در بهشت که تا از پهلوی آدم استخوانی بیرون کشید و حوا را از آن استخوان بیافرید تا آدم
باو انس گیرد و توحش نشود وبث و پراکنده کرد و ظاهر گردانید منهما از آدم و حوا بطریق توالد و تناسل
رجالا کثیرا مردان بسیار ونساء و زنان فراوان واتقوا الله الذی و بترسید در مخالفت از خدایی که
تساءلون به شما حاجت میطلبید از یکدیگر بنام او و بوسیله او سوگند خوردن باو چه هر یک در وقت طلب حاجت بیکدیگر میگوید که
بحق خدا و سوگند باو که چنین و چنین کنید یعنی همچنانکه باقوال تعظیم او می کنید بطاعت نیز تعظیم او کنید والارحام و نیز
سوگند بدهید یکدیگر را بخویشان مراد آنست که هر یک بیکدیگر میگوید که بحق خویشی که چنین و چنین کنید از عادت عرب بوده
که در وقت طلب حاجت از یکدیگر متمسک میشدند بنام خدا و ذکر خویشان تا بوسیله آن سلسله مهربانی یکدیگر را انگیخته
آورده و حوایج خود را حاصل کنند و نزد بعضی معنی آیت آنست که بترسید از معصیت خدا و بپرهیزید از بریدن از خویشان
بلکه اطاعت خدا کنید و صله رحم را رعایت نمایید و این قول مرویست از ابی جعفر علیه السلام و بنا برین قول حق تعالی
ذکر ارحام را مقارن اسم خود آورده بجهت مزید شان صله رحم و لزوم نگهداشت حال اقربا و وجوب صله ارحام و مودت
و دوستی نمودن با ایشان از حضرت رسالت پناه مرویست که رحم آویخته است بعرش الهی و میگوید که هر که بمن
پیوند حق تعالی باو پیوسته باد و هر که از من ببرد حق تعالی از او ببرد و در حدیث قدسی وارد شده که حضرت
عزت جل شانه فرموده که من رحمن ام رحم را آفریده ام و اسم او را از اسم خود گرفته ام پس هر که باو پیوند و من باو پیوندم
و هر که از او ببرد من از او ببرم و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که هر که غضب کند بر خویش خود آتش دوزخ او را سزد
پس شفقت ورزید و رحم خویشان ان الله کان علیکم بدرستی که خدای هست بر اقوال و افعال شما رقیبا

مطلع گشتن پس در جمیع احوال ضبط خود کنید از آنکه معصیتی از شما در وجود آید و بعد از آن جهت ملاحظه حال یتیمان و مبالغه در حفظ
اموال ایشان و اجتناب از تصرف در آن میفرماید که وآتوا الیتامی و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان
اموالهم مالهای ایشان را که بحکم ولایت و وصایت بر آن تسلط دارید یعنی بر ایشان نفقه کنید مثل از بخل
و تنگ گیری کم نکنید بر ایشان در نفقه و بعد از بلوغ و رشد ایشان همه را تسلیم ایشان کنید مرویست که اولیا در مال یتیمان
تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر در رمه ایشان میدادند بعوض آن گوسفند فربه بزرگ میگرفتند
و میگفتند این گوسفند است عوض آن گوسفند حق تعالی فرمود که در مال یتیمان تصرف باین نکنید ولا تتبدلوا الخبیث
و بدل مکنید مال ناپاک و حرام را که از اموال یتیمان است بالطیب بمال پاک و پاکیزه یعنی مال حلال که از اموال شماست
مراد آنست که فرا مگیرید مال نیکو و پسندیده را از اموال یتیمان که در حق شما خبیث و حرام است و بجای آن مثل مال
زبون را که نسبت بشما طیب و حلال است از مقاتل مرویست که آیت در باره مردی از غطفان نازل شد که برادرش
وفات کرده بود و از وی پسری مانده بود و او بر صاحب اموال او را متصرف شده و چون پسر بالغ و رشید
شد مال خود را از عم خود طلبید وی ادای آن اموال نکرده مرافعه بمحکمه نبویه علی صاحبها الف الف تحیة افتاد آیت
آمد که در مال یتیمان تصرف کنید ولا تاکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشان را الی اموالکم مخلوطا بمال
خود انه بدرستی که خوردن مال یتیمان بخیانت در آن کان حوبا کبیرا هست نزد خدای گناهی بزرگ چون عم طفل
این آیت بشنید گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر و تمامی مال را تسلیم برادرزاده خود کرده و چون پسر مال را
قبض کرده همه را در راه خدای صرف نمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ثواب ثابت شد پسر را
و وزر بر پدر او هست و گفتند که این بجهت آن فرمود که پدر از شبهات در تحصیل اموال و چون پسر آنرا
نمیدانست بر وی حلال بود و انعم آنست که مراد از وزر حسرت و پرسش باشد در روز قیامت که چرا در زندگی خود
آنرا در راه خدای صرف نکرد تا آن ثواب که پسر دارد او داشته باشد آورده اند که یتیمه در دامن تربیت
شخصی بود و ولایت در مال او تعلق باو داشت میخواست که او را در قید نکاح خود در آرد و تصرف تمام در مال او
کند و حق زوجیت را و ادای مهر او فرو گذارد آیه آمد که وان خفتم و اگر بترسید ای اولیا الا تقسطوا اینکه عدل
نکنید و راستی نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان یعنی اگر میدانید که بعد از تزویج با ایشان رعایت حال ایشان
نخواهید کرد بر وجه عدالت فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب لکم آنچه شما را خوش آید و موافق
طبع شما باشد من النساء از زنان دیگر غیر یتامی که حلال باشند مر شما را یعنی غیر محرمی باشند که در آیت حرمت علیکم
امهاتکم مذکورند مثنی در حالتی که دو دو باشند وثلاث و سه و سه وربع و چهار و چهار یعنی اختیار دارید
ازین اعداد هر کدام که خواهید بخواهید و زیاده ازین شما را جایز نیست که بعقد دوام بنکاح آرید فان خفتم پس اگر بترسید

ألا تعدلوا اگر عدل نتوانید ورزید میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما ملکت
یا بستر گیرید آنچه را که مالک آنست ایمانکم دستهای شما یعنی زنان که بملکیت تصرف کرده اید در باب ایشان
چه حقوق کنیزان کمترست نسبت بزنان آزاد ذلک این اختیار یک زن آزاد و یا بستر گیری کنیزان ادنی الا تعولوا
نزدیکترست باآنکه میل ننمائید و جور نکنید مرویست که در جاهلیت اولیای زنان کاوین را از شوهران گرفتندی و در آن
تصرف نمودندی و زنان را از آن محروم کردندی آیه آمد که وآتوا النساء و بدهید ای اولیای زنانی که ایشان را
بنکاح خود در آورده اید صدقاتهن کاوینهای ایشان را که از شوهران ایشان گرفته اید چون آن حق ایشانست
و شما را در آن نصیبی نیست و اکثر برآنند که خطاب با شوهرانست یعنی ای شوهران بدهید بزنان خود مهرهای ایشان را
که بر آن عقد کرده اید بی اهمال و مضایقه نحلة در حالتی که مهرها هدیه و عطیه ایست از شما بایشان از طیب نفس تصحب بدان ثابت
کرده و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که هر که قرضی بستاند بقصد آنکه عوض آن را بصاحبش رد نکند دزد است
و هر که زنی بخواهد بر مهری و قصد ادای آن نداشته باشد زانیست فان طبن لکم پس اگر خوشدل باشند آن زنان یعنی بخشش دل
بخشند لکم مر شما را و بگذرند عن شیء از هر چیزی منه از کاوین نفسا از روی نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی
چیزی را از مهر بشما بخشند فکلوه پس بخورید آن چیز را هنیئا مریئا خوردنی سازگار و خوشگوار یعنی بر وجه حلال
بی تبعه عقوبتی و رنجی در تدارک آورده که تفسیر هنی و مری از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند فرمود هنی آنست
که در وی گناهی نباشد و مری آنست که با وی دردی و رنجی نباشد مرویست که مردی نزد امیر المؤمنین آمد و از درد شکم
شکایت کرد فرمود از زن خود طلب هبه چیزی کن از مهر او با طیب نفس و بآن عسل خر و آن عسل و آب باران بیامیز و بخور
تا جمع کرده باشی میان هنی و مری و برکت و شفا که قوله تعالی فکلوه هنیئا مریئا و قوله فیه شفاء للناس و قوله و انزلنا
من السماء ماء مبارکا و هر گاه که برکت و شفا و هنی و مری جمع شود در تو شفا یابی انشاء الله تعالی چون آن مرد بآن
عمل کرد شفا یافت و آن مرد از مرض خلاص شد و چون در آیه متقدمه امر کرده بدفع مال یتیمان بایشان در وقت بلوغ
بدون تصرف در آن در عقب آن ذکر کیفیتی می نماید که جایز نیست دفع مال بایشان و میفرماید که ولا تؤتوا السفهاء
و مدهید ای اولیا بسفیهان و کم خردان اموالکم مالهای خود را یعنی مالهای ایشان که در تصرف شماست و بر آن
تسلط دارید التی آن مالهای که از جنس آن چیزیست که جعل الله لکم گردانیده است خدای بر شما قیاما
سبب قوام معیشت و رابط انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقات و نفقات و خیرات و گویند
معنی آنست که مالهای خود مدهید بزنانی که سفیه و ناقص عقل اند و ایشان را متصرف مسازید و در آنچه ایشان بجهت
سفاهت ضبط آن نکنند و تلف کرده اند و شما را درویش و بی چیز سازند از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت
که دوزخ برای سفیهان آفریده شده و این کلمه را سه بار تکرار نمود و بعد از آن فرمود بدانید که سفیهان زنانند زنی

این را شنید نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله مارا سفیه میگوئی فرمود خدای شما را سفیه خوانده در آیه ولا تؤتوا السفهاء
اموالکم گفت مارا ناقص گفته فرمود بجهت آنکه در هر ماهی چند روز نماز نگذارید بعد از آن فرمود که شمارا همین فضل
بس که چون یکی از شما حامله شود او را ثواب کسی باشد که نفس خود را مهیا ساخته باشد برای جهاد کفار و چون وضع
حمل کند او را مزد شهیدی باشد که در خون غلطیده باشد و چون کودک را شیر دهد بهر مکیدنی ثواب کسی آن
باشد که اسیری را از فرزندان اسمعیل علیه السلام آزاد کرده باشد و چون بجهت شیر دادن از خواب برخیزد
و از راحت خواب محروم ماند در هر شبی آنچنان ثواب آزاد کردن بنده از اولاد اسمعیل برای او نویسند
و بعد از آن فرمود که این ثواب مخصوص است بزنان مومنه صالحه که بر مشقت صبر کنند و ناسپاسی نکنند پس آن
زن برگشت و گفت این فضلی عظیم است اگر باین شرط موقوف نمی بود و اصح آنست که کسی که اموال را در غیر وجه
صرف کند سفیه اند و در این آیت داخل اند خواه زنان باشند و خواه مردان و خواه بالغ و خواه غیر بالغ
پس ایشان را از تصرف در اموال منع کنید وارزقوهم و روزی دهید ایشان را و نصیبی و میان سفیها ترا یعنی وظیفه مقرر کنید
فیها در آن مالها بقدر کفاف ایشان واکسوهم و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال هر یک وقولوا لهم
و بگوئید مر ایشان را بعد از منع از تصرف قولا معروفا سخنی نیکو و پسندیده که نفس ایشان بآن خوشحال گردد و اگر
شما یتیم باشد بگوئید که این مال از آن تست و من خزینه دار توام و وقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده دهید
که دل ایشان بآن خوش شود وابتلوا الیتامی و بیازمائید یتیمان را قبل از بلوغ اگر مرد اند بعقل و تمیز و ضبط اموال
و وقت بیع و شری و اگر زنانند برشتن و بافتن و ترمیم امور خانه حتی اذا بلغوا النکاح تا آنکه بحد نکاح برسند
و این کنایت از حد بلوغ که وقت صلاحیت نکاح است و بلوغ در مردان احتلام است و روئیدن موی در پشت و زهار
و یا تمام پانزده سال تمام و در زنان نه سالگی تمام یا یکی از آن و علامت دیگر فان آنستم پس اگر دیدید و یافتید یعنی بشناختید
شد بر شما بعد از بلوغ منهم رشدا از ایشان سلوک راه رشد در تصرف مال و تجارت و ضبط آن فادفعوا
الیهم پس بدهید بایشان اموالهم مالهای ایشان را که ودیعت شماست تا آخر از حد بلوغ ولا تأکلوها
و مخورید ای اولیا و اوصیای یتیمان مالهای ایشان را و تلف مکنید اسرافا از روی گزاف و در گذشتن
از حد یعنی زیاده از آنچه مقررست در شرع و بدارا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از روی شتابیدن
و پیشی گرفتن بر بلوغ ایشان ان یکبروا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید بخوردن مال یتیمان از خوف
آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند ومن کان غنیا و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانگر فلیستعفف
پس باید که عفت ورزد یعنی نگهدارد خود را از خوردن مال یتیم ومن کان و هر که باشد از جماعت که مال یتیم در تحت
ایشانست فقیرا درویش و محتاج فلیأکل پس باید که بخورد از مال یتیم بالمعروف به نیکوئی بقدر حاجت از طعام

ولیس بمقداری که اجرت سعی وست در حفظ آن مال فاذا دفعتم پس چون دفع کنید الیهم بسوی ایشان
اموالهم مالهای ایشان را فاشهدوا علیهم پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میانه شما جدال
وخصومت واقع نشود و یا متهم نشوید و این امر بر سبیل استحباب است وکفی بالله و بسنده است خدای حسیبا
حساب کننده و در روز جزا پس مخالفت امر او مکنید و از حد او در مگذرید آورده‌اند که عادت عرب در
جاهلیت این بود که زنان را مطلق و مردان خورد سال را میراث نمیدادند و میگفتند که مال کسی برد که با دشمن
قتال تواند کرد و اعدا را از خود و اهل خود دفع تواند نمود و چون حضرت بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین
قانون مستمر بود تا روزی ام کجه نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله شوهرم اوس بن صامت وفات کرده و من
از وی سه دختر خورد دارم و مال بسیار گذاشته و پسران عم او متصرف شده در آورده‌اند و مرا و اطفال را که در
نهایت احتیاجیم از آن محروم گذاشته‌اند حضرت ایشان را طلبید گفتند این قانون قرار گرفته در میان ما که زنان
و اطفال را مال میراث ندهیم و هر که دفع دشمن تواند کرد مال از آن او باشد حق تعالی این آیت فرستاد که
للرجال نصیب مر مردان را خواه بزرگ خواه کوچک بهره و نصیبیست مما ترک الوالدان از مالی که گذاشته باشند
پدر و مادر ایشان والاقربون و خویشان نزدیک وللنساء نصیب و مر زنان را نیز حصه‌ایست
مما ترک الوالدان والاقربون از آنچه مادر و پدر و خویشان نزدیک بگذارند یعنی زنان و مردان
بقرابت میراث می برند خواه بالغ باشند و خواه غیر بالغ مما قل منه از آنچه کم باشد از مال گذاشته او کثر
یا زیاده بود و متی بسیار نصیبا مفروضا بهره و نصیبی اندازه کرده و مقرر و مقدر شده و که از آن در شان
گذشت بعد از نزول این آیت پسران عم اوس را فرمود که حق تعالی نصیبی از میراث اوس برای دختران
او امر کرده و اما مقدار آن تعیین نفرموده و کیفیت قسمت آن موقوفست بر وحی الهی و چون آیه یوصیکم الله
بعد از این مذکور خواهد شد نازل شد حضرت هشت یک آن مال را بام کجه داد و باقی را بدختران او و بعد از این
بیان حال کسانی میکند که میراث می برند و ذکر جماعتی میکند که نصیبی از آن ندارند و میفرماید که واذا حضر القسمة
و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث اولوا القربی خویشان میت والیتامی و یتیمان که بیگانه باشند از
میراث والمساکین و درویشان و محتاجان فارزقوهم منه پس بدهید ایشان را چیزی منه از مال میراث
تا دل ایشان خوش شود وقولوا لهم و بگویید مر ایشان را قولا معروفا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان
شود باین وجه که ایشان را دعای خیر کنید و در دادن چیزی بر ایشان منت منهید و نزد بعضی این آیت منسوخست
بآیه ارث و نزد جمعی دیگر این حکم بر سبیل ندب است نهی کرد ایشان را از خلاف آن و امر کرد بقول پسندیده و گردار صواب
وفرمود ولیخش الذین و باید بترسند آنانکه لو ترکوا اگر بگذارند من خلفهم از پس مرگ خود ذریة

ضعافا فرزندان ضعیف و عاجز خافوا علیهم بترسند بر ایشان از بی نوایی و ضایع شدن ذریه یعنی باید که بترسند بعضی
اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده‌اند شفقت نمایند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزند
خورد عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بیگانان مجلس در آیند محروم ساختن ایشان جایز نیست باید و بر ایشان
عقل ایشان بمحروم گردانیدن ایشان حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند بدیگران جایز ندارند و نزد
بعضی در این آیه امر است باوصیا که بترسند در مال یتیمان و در حق ایشان نوعی سلوک کنند که خواهند از بعد
وفات ایشان بذریه ضعیف ایشان بجای آرند فلیتقوا الله پس باید که بترسند از عذاب خدای باین وجه که با یتیمان
و مستحقان با شفقت و مرحمت باشند و سخنی نگویند که موجب آزار خاطر ایشان شود ولیقولوا و باید که بگویند با حاضران
مجلس قسمت قولا سدیدا سخنی راست و درست یعنی عذری نکو و وعده خوب بر شفقت و مرحمت
بعد از آن نهی می نماید از تناول مال یتیمان بدون وجه شرعی و میفرماید که ان الذین یاکلون اموال
الیتامی بدرستی آنانکه میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظلما از روی ستمکاری و ناحق انما یاکلون
جز این نیست که میخورند فی بطونهم نارا در شکمهای خویش آتشی عظیم یعنی مر میبانند شکم خود را بآنچه بار
باتش دوزخ میکشد امام محمد باقر صلوات الله علیه از حضرت رسالت پناه نقل فرموده که حق تعالی روز
قیامت قومی را برانگیزاند که آتش از دهنهای ایشان بر افروخته باشد اهل عرصات گویند ایشان کیانند
ندا آید که ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا و زود باشد
که انداخته شوند خورندگان مال یتیم در آتش افروخته و زبانه کشیده و در تفسیر کبیر مذکور است که روز قیامت
خورنده مال یتیم را بعرصات در آرند و آتشی که شکم او از آن مملو باشد زبانه زند و دود از دهن و بینی
و چشم و گوش او بیرون آید و بدین علامت همه کس بشناسند که خورنده مال یتیم است و امام رضا علیه السلام
فرموده که خورنده مال یتیم خواه اندک و خواه بسیار در آتش دوزخ در آید و در خوردن مال یتیم دو عقوبت
روشن است یکی از آن دو عقوبت دنیاست که ابتلاست بانواع بلا و دیگری در آخرت که آتش سوزان
دوزخ است و از صادق علیه السلام نیز نقل است که خورنده مال یتیم زود باشد که وبال آن باو رسد هم در دنیا
و هم در آخرت قبل از این گذشت که در جاهلیت میراث بدلیران قبیله میدادند نه بزنان و کودکان
و چون آیت للرجال نصیب تا آخر نازل شد پسران عم اوس را فرمود که در مال او تصرف نکنند تا بیان
این آیت نازل شود و بعد از آن حق تعالی بجهت تبیین آن این آیت فرستاد که یوصیکم الله وصیت
میکند خدا یعنی امر میفرماید و عهد فرا میگیرد از شما فی اولادکم و در کار فرزندان شما و مقدار سهمهای ایشان
و چه کرد للذکر مر مرد را باشد مثل حظ الانثیین مانند بهره دو زن یعنی سهم مردی مثل دو زن باشد

فان کن پس اگر باشند اولاد میت نساء زنان که با ایشان مردی نبود فوق اثنتین بالای دو یعنی زیاده
زیاده و زیاده و مراد باین وجه که سه باشند یا بیشتر فلهن مر ایشان را باشد ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش
آنچه میت گذاشته وان کانت واحدة و اگر باشد ولدی یک دختر و بس فلها النصف پس مر او راست نصف
از ترکه و در میراث دو دختر اختلافست نزد ابن عباس حکم او حکم یک دختر است و نزد دیگران حکم سه دختر است یعنی ایشان را
نیز دو بخش است از سه بخش و این حجت بجهت اهل البیت و اجماع امامیه و دیگر آنکه حق تعالی فرموده که للذکر مثل
حظ الانثیین است و این مقتضی آنست که سهم انثیین دو ثلث باشد ولابویه و مر پدر و مادر میت را لکل واحد
منهما مر یکی را است از ایشان السدس شش یک مما ترک از آنچه گذاشته باشد فرزند متوفی ان
کان له ولد اگر باشد مر آن فرزند مرده را فرزندی خواه پسر خواه دختر فان لم یکن له ولد پس اگر نباشد
آن فرزند مرده را فرزندی و ورثه ابواه و میراث برند از وی پدر و مادر او فلامه الثلث پس مادر او را
سه یک باشد از مال او و باقی نصیب پدر فان کان له اخوة پس اگر باشد مر آن متوفی را برادران پدری و مادری
یا بعضی پدری و بعضی مادری فلامه السدس پس مادر میت را باشد شش یک از ترکه اخوه رد ثلث او
میکنند بسدس و اگرچه میراث نمی برند بجهت آنکه در مرتبه ثانیه اند و خواهران نیز همین حکم دارند خواه دو باشند
یا بیشتر و این نصیبها که بجهت وارثان مذکور فرض شده در صورتست که بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس
وصیتی باشد که یوصی بها وصیت کرده شود بدان و حفص بکسر صاد میخواند یعنی بعد از آنکه وصیت کرده باشد
میت بآن او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمت میت بوده آباؤکم پدران شما وابناؤکم و پسران
شما لا تدرون نمیدانید شما ایهم که کدام از ایشان اقرب نزدیکتر است لکم مر شما را نفعا از روی منفعت
یعنی نمیدانید که از ورثه کیست که نفع او بشما بیشتر رسد در دین و دنیا در دنیا بنفقت و در آخرت بشفاعت چون
ما میدانیم که کدام از ایشان نفع رسانیدن او بشما بیشتر است از جهت تفضیل بعضی از ایشان نموده ایم در دادن
میراث با و بر بعضی دیگر را از آن محروم ساخته ایم پس بجهت علم او سبحانه باحوال وارثان سهام مواریث را
فرض گردانید برای ایشان فریضة فرض گردانیدنی ثابت من الله از نزدیک خدای ان الله کان
بدرستی که خدای هست علیما دانا بمراتب مصالح هر یک از ورثه حکیما حکم کننده در تقدیر سهام ایشان و تفصیل
مباحث میراث بر وجهی اکمل و اتم در منهج الصادقین محرر شده و بعد از آن بیان میراث ازواج میفرماید که
ولکم و مر شماراست ای شوهران نصف ما ترک ازواجکم نیمه آن چیزی که گذارند زنان شما از میراث
ان لم یکن لهن ولد اگر نباشد مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر و خواه از شما و خواه از غیر شما و خواه
مذکر و خواه مؤنث و خواه صلبی و خواه غیر صلبی هر چند که پایین رود فان کان لهن ولد پس اگر باشد مر

آن زنان را فرزندان بهر وجه که بود فلکم الربع پس مر شماراست چهار یک مما ترکن از آنچه بگذارند زنان
و این نصف یا ربع مر شماراست من بعد وصیة از پس وصیتی که زنان یوصین بها وصیت کرده باشند
بدان او دین یا پس از گذاردن قرضی که در ذمت ایشان بوده باشد ولهن الربع و مر آن زنان
شماراست چهار یکی از آنچه گذاشته باشید خواه یک زن باشد و خواه زیاده که همه در ربع شریکند مما ترکتم از آنچه گذاشته اید از اموال و این ربع را
ان لم یکن لکم ولد اگر نباشد مر شما را فرزندی خواه یکی و خواه زیاده و خواه مذکر و خواه مؤنث و خواه از ایشان
و خواه از غیر ایشان فان کان لکم ولد پس اگر باشد شما را فرزند بهر وجه که باشد فلهن الثمن پس مر
زنان راست هشت یک مما ترکتم از آنچه گذاشته آید از اموال و این ثمن ثابتست مر ایشان را من بعد وصیة
از پس ادای وصیتی که توصون بها وصیت میکنید بدان او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمت شما باشد وان
کان رجل و اگر باشد مردی یعنی میتی که یورث میراث گرفته شود از و کلالة کسی که پدر و مادر و اولاد ندارد
او امرأة و یا اگر باشد زنی که از و میراث گرفته شود و کلاله و مراد این مرد را و زن نیز درین داخلست وله اخ
برادری مادری باشد او اخت یا خواهری مادری فلکل واحد پس مر هر یکی را منهما ازین برادر و خواهر
السدس شش یک است از میراث کلاله که درین صورت با مؤنث یکسانست و باجماع امامیه مراد
باخ و اخت درین مقام متقرب بام اند خاصة یعنی برادران و خواهران مادری نه پدری و پدر و مادری
فان کانوا پس اگر باشند اولاد مادری اکثر من ذلک بیشتر از برادری و یا خواهری فهم پس ایشان
تمامی خواه مذکر و خواه مؤنث شرکاء فی الثلث انبازانند در سه یک مال بی مزیتی ذکور بر اناث و این
میراث بطریق مذکور مر ایشان راست ثابت من بعد وصیة یوصی بها وصیت کرده شده است بدان
او دین یا پس از ادای دینی غیر مضار در حالتی که نیست زیان رساننده باشد بر ورثه در وصیت
و دین با وجه که زیاده از ثلث وصیت کند یا اقرار کند بدین برای کسی که در ذمت او چیزی نبوده
باشد بقصد ضرر رسانیدن بوارث و منع او از میراث فرض کرده شده است این نوع قسمت میراث
وصیة فرض شدنی ثابت من الله از جانب خدا والله علیم و خدای داناست بنیات شما در نفع
و ضرر حلیم بردبار که بعقوبت عاصیان تعجیل نمیکند و بواسطه توبه گناهان ایشان را عفو کند و احکام متفرعه
برین مبحث در منهج الصادقین مذکور است تلک آن احکام که یاد کرده شده در حق یتامی و نکاح و وصایا
و قسمت میراث حدود الله حدهای خداست که مقرر و مفروض است از نزد او ومن یطع الله ورسوله
و هر که فرمان برد خدای و رسول او را درین حکمها و غیر آن از احکام دینیه یدخله در آرد خدای او را
جنات تجری ببستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین

فیها در حالتی که جاوید باشند در آن وذلک و این در آوردن مطیعان در بهشت بر صفت خلود
الفوز العظیم رستگاری بزرگست ومن یعص الله ورسوله و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را
ویتعد حدوده و درگذرد از اندازهای مقرر حق تعالی در میراث و در سایر احکام از حلال و حرام
یدخله نارا در آورد خدای او را در آتشی عظیم خالدا فیها در حالتی که جاوید باشند و هست در آن
کاهی که مستحل محرمات باشد وله و مر آن عاصی مستحل راست عذاب مهین عذابی خوار کننده و بعد از بیان
میراث و نکاح حکم زنان زانیه مبین میفرماید و میگوید واللاتی و آن زنانی که تابع هوای نفس شده یاتین الفاحشة
بیایند بخصلتی زشت که زناست من نسائکم از زنان شما مراد زنان شوهردار که بزنا اقدام نمایند
فاستشهدوا پس طلب گواه کنید ای حکام شرع علیهن بر ایشان یعنی بر فعل ایشان که زناست اربعة
چهار مرد عاقل بالغ عادل منکم از شما که مومنانید تا بر ایشان گواهی دهند فان شهدوا پس اگر گواهی دادند
فامسکوهن فی البیوت پس نگاهدارید این زنان را و نگذارید در خانهای خود و در اول اسلام عقوبت
زناکار برین وجه بود که ایشان را در خانهای خود محبوس سازند حتی یتوفیهن الموت تا وقتی که میرانی
سازد ایشان را ملک الموت و قبض ارواح ایشان کند او یجعل الله یا بگرداند خدای یعنی پیدا سازد لهن
سبیلا برای ایشان راهی یعنی خدای تعیین کند که از حبس خلاص یابند حکم این آیت منسوخ است برجم واللذان
و آن دو کس یعنی مرد و زن که محصن نباشند یاتیانها بیایند بزنا منکم از شما که مسلمانان دارند فآذوهما
پس برنجانید ایشان را و آن سرزنش ایشانست بر آن عمل قبیح فان تابا پس اگر توبه کنند از آن
و اصلحا و بصلاح آرند کار خود را فاعرضوا عنهما پس روی بگردانید از ایشان یعنی دست بردارید
از ایشان حکم این آیت نیز بجلد منسوخ گشته و نزد بعضی مراد بایذا جلدست پس منسوخ نباشد ان الله
کان توابا هست پذیرنده توبه بندگان رحیما مهربان بر توبه کنندگان
انما التوبة علی الله جز این نیست که قبول توبه بر خدا است بجهت مقتضای وعده یعنی بر حق تعالی قبول
توبه واجب شده و بنا بر وعده که فرموده چه وفا بوعده بر حق سبحانه لازم است پس البته توبه را قبول میفرماید
للذین برای کسانی که یعملون السوء میکنند بدی را بجهالة بنادانی و سفاهت نفس نه بروجه عناد و جحود
و استکبار و در مجمع البیان از ابن عباس و عطا و مجاهد و قتاده روایت کرده که معصیتی که بنده میکند بر سبیل
جهالتست و اگر چه عمدا از و صادر شود و شده باشد زیرا که جهل باعث او شده و بر جرأت کردن بر آن و آنرا
در نظر او آراسته و نیز ابو عبدالله صلوات الله علیه فرموده که هر گناهی که بنده میکند و اگر چه عالم باشد باوجود
حقیقة جاهل است چه نفس خود را بواسطه معصیت در مخاطره افکنده و حق تعالی حکایت کرده از قول یوسف که

با برادران گفت که شما مرا در چاه انداختید و چه کار بر کار نمودید بجهت آنکه جاهل بودید و مغرور نفس و شیطان و اگر
نفس خود را بجهت معصیت خدا در مخاطره نمی افکندید و از زجاج نقل است که ذکر بجهالت بجهت آنست که اختیار لذت
فانیه بر لذت باقیه محض جهالت است پس کسی که بجهت لذت فانیه مرتکب معصیت شود جاهل باشد حاصل که حق تعالی
قبول توبه میکند برای کسانی که بر وجه جهالت معصیت میکنند ثم یتوبون پس توبه و بازگشت کنند بحق تعالی من
قریب از زمانی نزدیک پیش از حضور موت چه مدت حیات دنیویه قریب است نسبت بحیات اخرویه و گویند
مراد بقریب قبل از مرض است یا قبل از آنکه آن گناه در دل او راسخ شود و قول صحیح آنست که زمان قریب
پیش از مرگ است و اگر چه بمقدار فراق ناقه باشد از امیر المومنین علیه الصلوة و السلام مرویست که تایب اگر بجهت
مرد کند و باز توبه کند توبه او مقبول باشد فرموده که یغفر الله حق تعالی او را بیامرزد و گفته اند که حق تعالی توبه او را
قبول کند فرموده تا وقتی که شیطان از و کناره کند و مقرر است که تا زمان موت شیطان از بنده جدا نمیشود و در کتاب
من لا یحضره الفقیه آورده که حضرت رسالت پناه صلعم در خطبه آخرین فرموده که هر که توبه کند پیش از موت بیکسال
حق تعالی توبه او را قبول کند بعد از آن فرموده که یکسال نیز بسیار است هر که توبه کند بیک هفته پیش از موت حق تعالی توبه
او را قبول کند باز گفت هر که توبه کند در حالتی که نفس او قریب بود برسیدن بحلق حق تعالی قبول کند توبه او را
و ثعلبی نیز این حدیث را از عباده بن صامت روایت کرده و در آخر آن گفته که ان الله یقبل التوبة ما لم یغرغر
یعنی حق تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که جان او در گلو گردیده نشده باشد و نیز ثعلبی بسند خود از حسن نقل
کرده که حضرت رسالت فرموده که شیطان لعین بحضرت پروردگار خطاب کرد که بعزت و عظمت تو سوگند
که از فرزند آدم جدا نشوم تا آنکه روح او از تن او جدا شود حق تعالی در جواب او فرموده که بعزت و عظمت خودم
سوگند که باز ندارم قبول توبه را از بنده خود تا آنکه روح او بغرغره رسد پس از احادیث معلوم شد که توبه عاصی
در همه حال مقبول است و اگر چه در مرض الموت باشد و بعد از ظهور علامات موت او تا آنکه روح او بغرغره
رسد و در عیون المعانی آورده که تایب چون بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان و خوشحالی گویند
باو که زود آمدی و خوش مسارعت نمودی بدرگاه الهی و چون وقت رسیدن اجل و زمان نزول موت معلوم
نیست پس عاقل آنست که از عمر جهل گذشته و نفس لوم اخر تقصیر کند و از رجوع بحضرت حق سبحانه و تعالی غافل
نشود. غافل مشو ای عاصی و با درد و ندم باش هر دم و دم آخر عمر و خاطر دم باش فاولئک پس آن گروه که بعد
توفیق از گناه توبه کرده باشند یتوب الله قبول توبه کند خدای و باز گردد بمغفرت علیهم بر ایشان
این وفات بوعده انما التوبة علی الله وکان الله علیما و هست خدای دانا باخلاص تایبان و در توبه حکیما
ثواب کار رسان تایب را عقوبت نکند ولیست التوبة و نیست قبول توبه للذین مر کسانی را که با صرار یعملون

که یکسال بسیار است هر که توبه کند پیش از موت یکماه حق سبحانه توبه او را قبول کند بعد از آن فرمود

السیئات میکنند بهمه حال حتی اذا حضر تا چون حاضر شود یعنی در رسد احدهم الموت یکی از ایشان را مرگ
باین وجه که علامات مرگ را مشاهده کنند و امید از حیوة خود قطع کنند و آن وقتی است که روح بغرغره رسد
یعنی بعد از آنکه روح بحنجره رسد قال انی گوید بدرستی که من تبت الآن توبه کردم اکنون و لا الذین
یموتون و نیز توبه مقبول نیست مر اشخاص را که بمیرند و هم کفار و حال آنکه ایشان کافر باشند توبه عاصی غائلی
است از معاصی و جرم بزرگ آن و توبه کافر از ایمان آوردن او عدم قبول توبه درین وقت بجهت آنست که بنده
درین وقت ملجأ است و مضطر و از اختیار بیرون پس از تکلیف خارج باشد و لهذا اهل آخرت مکلف نخواهند بود و توبه
ایشان مقبول نخواهد شد اولئک آن گروه عاصیان مومن که در وقت رسیدن روح بحنجره ملجأ شده و از حد
تکلیف بیرون شده توبه کنند اعتدنا لهم آماده ساختیم برای ایشان در آخرت بمعنی عدل عذابا الیما
عذابی دردناک و اگر خواهیم عفو کنیم ایشان را بمحض فضل و کرم و بعضی گویند اولئک اشارتست بالذین یموتون وهم کفار و بنا
برین معنی آنست که البته کفار را که در وقت موت توبه کنند عذاب کنیم آورده اند که هم در جاهلیت چنان بود که چون
یکی وفات کردی و زوجه از و باز ماندی شخصی از اقربای آن مرد متوفی که مستحق میراث داشتی جامه بر سر آن
زن افگندی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کاوین که مرد متوفی مقرر کرده بود او را
بنکاح در آوردی و الا بشوهر دادی و مهر از و گرفتی خود متصرف شدی و یا او را از تزویج منع کردی و محبوس
میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بدین کس گذاشتی و خود را از حبس و خلاص ساختی و یا بمردی
و میراث این کس ببردی و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابوقیس انصاری وفات
کرد و زنی که نام او کبیشه بود از او باز ماند پسری که او حصین نام از زنی دیگر داشت کبیشه را تحت تصرف خود در آورد
و تنگ گیری میکرد در معیشت و غرضش آن بود که هر چه دارد بدو دهد و کبیشه بعرض سید عالم صلعم رسانید فرمود که بخانه
باز گرد و صبر کن تا از حضرت عزت وحی نازل شود کبیشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدین بلا مبتلا
بودند روز دیگر بدرگاه نبوت پناه آمده معروض داشتند که یا رسول الله ما همه بدستور کبیشه جام زهر آلود
این بلا نوشیده ایم و لباس محنت این قصه پوشیده و حق تعالی از روی مرحمت و شفقت این آیه فرستاد که
یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید لا یحل لکم روا نیست مر شما را ان ترثوا النساء
آنکه میراث گیرید از زنان کرها از روی ناباست و کراهت ایشان باین وجه که حبس ایشان کنید بجهت
طمع و میراث شوهران ایشان و لا تعضلوهن و نیز آنکه منع کنید این زنان را از تزویج لتذهبوا تا ببرید از
ایشان بعد از موت ایشان ببعض ما آتیتموهن برخی را از آنچه داده اید بایشان از مهر و گویند
خطاب با شوهرانست یعنی تنگی کنید با زنان خود تا بجهت آن از سر مهر خود بگذرند و آن را تسلیم شما نمایند و از

قید نکاح شما خلاص شوند الا ان یأتین بفاحشة مبینة مگر آنکه آن زنان ناشزه باشند و بیایند بکار زشت
که روشن کننده نشوز ایشان باشد و ظاهر کننده آن و دیگر بفتح یا میخوانند یعنی بیایند بکار زشت که هویدا و ظاهر
شده باشد زشتی آن و مراد بکار زشت نشوز است و نشوز آنکه ترک تمکین کند بر وزن و در آنچه حقوق زوجیت است
و کج خلقی و بدزندگانی و ناپارسائی که درین صورت طلب خلع کردن از ایشان ضرورست یعنی از مهر ایشان گرفتن
و ایشان را طلاق گفتن و نزد بعضی در بدو اسلام چون زن زنا میکرد عقوبت او گرفتن مهر بود و چون آیت جلد
فرود آمد منسوخ شد و عاشروهن و زندگانی کنید با زنان بالمعروف بنیکوئی در قول و اتفاق نفقه
و مسکن بروجهی که خدای شما را بآن امر فرموده اگر ایشان با شما زندگانی نیکو کنند فان کرهتموهن پس اگر کراهت
ایشان را و از صحبت ایشان کراهت داشته باشید فعسی ان تکرهوا شیئا پس شاید که شما کراهت داشته باشید
از چیزی و یجعل الله و گرداند خدای و پدید آرد برای شما فیه خیرا کثیرا در آنچه از آن کراهت دارید نیکوئی
فراوان یعنی ثوابی عظیم بر تحمل و صبر بر آن پس مجرد کراهت نفس از زنان مفارقت مکنید بلکه باید که نظر شما در
چیزی باشد که خیر و صلاح دین شما در آن باشد مرویست که در اول اسلام اگر شخصی زنی صاحب جمال را میدید زن
خود را ناشایست و بدکاری نسبت میداد و او را می رنجانید تا آنکه زن بتنگ آمده از مهر میگذشت و مرد او را
طلاق میگفت حق تعالی منع این کرده فرمود که و ان اردتم و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زنان خود یا
و بجهت مخالفت و نافرمانی و کاربد از ایشان استبدال زوج طلب بدل کردن زنی مکان زوج بجای
زنی دیگر و آتیتم احدیهن و داده باشید یکی از ایشان را که داعیه طلاق او را دارید قنطارا مال بسیار
بجهت کاوین فلا تأخذوا منه پس فرا مگیرید از آنچه داده باشید شیئا چیزی را خواه اندک و خواه بسیار
أتأخذونه آیا فرا میگیرید چیزی را از زنان بهتانا و اثما مبینا و حرامی ظاهر و گناهی هویدا و کیف
و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت تأخذونه فرا میگیرید مال را از زنان و قد افضی و حال آنکه رسیده است
بعضکم الی بعض برخی از شما بیرخی دیگر و حق صحبت و مباشرت در میان افتاده و اخذن منکم
و فرا گرفته اند آن زنان از شما میثاقا غلیظا پیمان محکم و عهد استوار که آن کلمه ایجاب و قبول است در نکاح
که موجب حقوق زوجیت است میان شما بر صداق معین و مقرر آورده اند که ابو قیس که از صلحای انصار بود
متوفی شد قیس که پسر او بود بنا بر عادت جاهلیت خواست که زن پدر را بنکاح در آرد زن گفت من ترا فرزند
خود میدانم و تو از صلحای قومی چگونه تن بعقد نکاح کنم این صورت را بعرض حضرت رسالت پناه رسانید حضرت
فرمود که بخانه خود مراجعت کن تا حق تعالی حکم درین باب فرو فرستد و بعد از مراجعت این آیت آمد که و لا تنکحوا
و بنکاح در میارید و بزنی مخواهید ما نکح آباؤکم آنرا که خواسته اند پدران شما من النساء از زنان بنکاح

درآورد و آن مقت و عتاب نباشید إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از زمان تحریم که عفو است و بر آن
عقوبتی نیست چه عقوبت بعد از حکم است بحجت نه قبل از آن إِنَّهُ كَانَ بدرستی که نکاح زن پدر شما بود قبل
از نهی و هست بعد از تحریم فَاحِشَةً خصلتی زشت و ناپسندیده و حق تعالی در هیچ زمانی که گذشته این
رخصت نداده وَمَقْتًا و مبغوض و دشمن داشته حق تعالی و مؤمنان بلکه نزد جمیع عقلا و اشراف چه اکابر
عرب آن را مکروه شمردندی و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی او را مقیت گفتندی یعنی دشمن داشته شده وَ
سَاءَ سَبِيلًا و بد راهی است کسی را که آن را پیش گیرد و بآن ارتکاب نماید بعد از آن در بیان زنان محرمه میفرماید
که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ حرام گردانیده بر شما نکاح مادران شما و مادر مادر و مادر پدر هرچند که بالا روند
وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و دختر دختر هرچند که پایین روند وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما خواه پدری و مادری یا پدری
تنها وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران شما هرچند که بالا روند وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما بر طریق عمات وَبَنَاتُ
الْأَخِ و دختران برادران بر هر وجه که باشد یعنی خواه پدری و مادری یا پدری و یا مادری وَبَنَاتُ الْأُخْتِ
و دختران خواهر بر قیاس دختران برادر وَأُمَّهَاتُكُمُ و مادران شما اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ آنهایی که شیر داده
اند شما را یعنی مادران رضاعی در حرمت مثل مادران نسبی اند وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما که از
جهت شیر خوردن خواهران شما باشند وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما و مادران مادران ایشان
هرچند بالا روند وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي و دختران شما آنها که فِي حُجُورِكُمْ در دامنهای تربیت شما پرورش می یابند
بشرط آنکه متولد شده باشند مِنْ نِسَائِكُمُ از زنان شما اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ که دخول کرده باشید با ایشان
مراد مجامعت است فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید دَخَلْتُمْ بِهِنَّ که دخول نکرده باشید با ایشان
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح دختران ایشان وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و نیز حرام
است بر شما زنان پسران شما الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسرانی که از پشت های شما باشند این قید احتراز
از پسرخواندها و در روایت آمده که چون حضرت رسالت پناه زینب را بنکاح خود درآورد و بعد از آنکه
زید بن حارثه که پسرخوانده آنحضرت بود او را طلاق داد مشرکان آغاز سرزنش کردند که محمد زن پسر خود
را خواسته است آمد که زن پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خود خوانده باشند وَأَنْ تَجْمَعُوا و نیز حرام
است آنکه جمع کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میان دو خواهر در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته یعنی
قبل از نهی آنچه واقع شده عفو است و بر آن مذنب نشوید بعضی مفسران برآنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علیه السلام
جمع کرده بود میان دو خواهر که لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف و در دین او حلال بود إِنَّ اللَّهَ
كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل کرده اند و بعد از آن توبه کرده و تحقیق محرمات نسبی

الجزء الخامس

و رضاعی بر وجهی مستوفی در منهج الصادقین مذکور است الجزء الخامس وَالْمُحْصَنَاتُ و نیز محرم است بر شما شوهرداران
مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بجهت تزوج ازدواج در حرام نکاح گشته شده اند إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک شده باشد
أَيْمَانُكُمْ دستهای شما از زنانی که از کفار سبی کرده باشید و ایشان را شوهران کافر بوده باشد که ایشان
بر شما حلال اند چه بجهت سبی علاقه زنان شوهری میان ایشان و شوهران کافر مرتفع است لیکن واجبست که ایشان را
استبرا فرمایند بیک حیض و اگر آبستن باشند وطی نکنند تا آنگاه وضع حمل کنند و این حکمهای مذکوره نوشته
و فرض کرده شده است كِتَابَ اللَّهِ نوشتنی و فرض کردنی از خدا عَلَيْكُمْ بر شما پس مخالفت آن مکنید
و از آن در مگذرید وَأُحِلَّ لَكُمْ و حلال گردانید خدای برای شما مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ آنچه غیر از این محرمات
مذکورند و حفص أُحِلَّ بضم همزه و کسر حا خوانده و خلاصه معنی حلال کرده شده است مر شما را غیر از این زنانی
که مذکور شدند أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ و بجهت اراده آنکه طلب کنید بوسیله مالهای خود زنانی را که غیر
محرمات مذکوره باشند باین وجه که صرف کنید مالهای خود را در مهرها یا در بهای ایشان مُحْصِنِينَ در حالتی
که بآن تزوج یا سریه گرفتن نگاه دارندگان خود باشید از عقاب غَيْرَ مُسَافِحِينَ نباشید زنا کنندگان
خلاصه معنی آنست که مال خود را صرف مهرهای زنان غیر محرم کنید تا بجهت آن خود را از زنا نگهدارید و از عقوبت
الهی برهید فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ پس هرچه برخورداری یافته اید با وی مِنْهُنَّ از زنان منکوحه فَآتُوهُنَّ
پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان چه مهر در مقابله استمتاع است و حلال کننده آن فَرِيضَةً در
حالتی که آن مهرها فرض است بر شما و مقرر و بدون آن استمتاع جایز نیست و مراد باین نکاح متعه است چنانکه
مذکور خواهد شد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما ای شوهران زنان فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ
در آنچه با یکدیگر راضی شوید با زن مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در هنگام عقد یعنی
آنکه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و مراد از تراضی
است در نفقه و یا در صحبت و مفارقت در کنز العرفان آورده که این اشارتست بآنکه زن و شوهر را
جایز است که بعد از انقضای مدت متعه در اجرت و اجل افزایند و یا از هم مفارقت کنند إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلِيمًا بدرستی که خدای هست دانا بمصالح شما و از جمله آن مباح گردانیدن نکاح متعه است حَكِيمًا حکم کار
در مهمات نکاح شما و وضع کننده اشیا در موضع خود پس بجهت این وضع متعه فرموده تا در زنا واقع
نشوند همچنانکه در علم اصول مقرر شده و در وجوه نقل خاص و عام که ابن عباس فتوی بعقد متعه میداد
و علمای آن منکر و مناظره او با ابن زبیر در این باب مشهور است و قول ابن عباس حجت است نزد موافق
و مخالف و این که ابن عباس و ابن جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود و جمعی کثیر چنین قرائت کرده اند که

امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که اگر عمر منع متعه نمیکرد
هیچکس زنا نمیکرد مگر شقی [illegible]
و درین باب [illegible] اجماع اهل بیت
[illegible] اجماع اهل بیت علیهم السلام حجت است
[illegible]

فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضة صریح است در آن که مراد باین عقد متعه است و ثعلبی که
یکی از اعاظم اهل سنت است این را در تفسیر خود ذکر کرده و چهارم روایت مشهوره از عمر ابن خطاب که دو متعه در عهد
رسول خدا بود و من آن هر دو را حرام کردانیدم و بر آن مردمان را عقوبت میکنم یکی از آن دو متعه زنان
است و دوم متعه حج و طبری نیز در کتاب مستنیر از عمر نقل کرده که او گفت سه چیز در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم بود و من آن هر سه را حرام کردم یکی متعه دوم حج زنان سیم حی علی خیر العمل را از اذان و معلوم است که عمر را رتبه
آن نبود که چیزی را حرام کرداند یا حلال چهارم نزاعی نیست در آن که متعه مشروع بوده و اگر خصم گوید که بعد از آن ۴۱۰
منسوخ شد گوییم مشروعیت آن در آیه است و نسخ در روایت و ما طرح آیه نمیکنیم بروایت غیر مشهوره پنجم عقد
متعه منفعتست خالی از وجوه قبح و در آن ضرر دنیا و آخرت منتفی است و هر چه اینچنین بود مباح است پس متعه مباح
باشد و دلایل خصم که در باب نسخ آن اورده و جوابهای آن و بیان عدم نسخ آن با جمیع احکام و مسایل
متعه و ترغیب بر عقد آن و کثرت ثواب آن بر وجهی احسن و طرزی اتم و اکمل در منهج الصادقین مذکور است
گر تو خواهی بر آن شوی واقف ... و تماشای آن گلستان کن و درین ترجمه اکتفا بذکر ثواب آن نموده میشود و ابن
بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرموده که از ما نباشد هر که حلال
نداند عقد متعه را و نیز از آنحضرت مرویست که کسی که زنی کند خالصا لوجه الله و بقصد امتثال شریعت و حصول
ثواب آن و مخالفت آنکس که متعه را منع کرده هر کلمه که با آن زن بگوید حق تعالی برای وی حسنه بنویسد و چون
با وی نزدیکی کند حق تعالی گناه وی را بیامرزد و چون غسل کند حق تعالی بعدد هر موی که آب بر او گذشته باشد
مغفرت و مرحمت بوی ارزانی فرماید راوی گوید که من گفتم که بعدد هر مویی که بر آن آب مرور کرده باشد فرمود بلی
و مرویست که شخصی از امام محمد باقر صلوات الله علیه پرسید که من سوگند خورده ام که متعه نکنم اکنون پشیمانم آیا
جایز است که من متعه کنم فرمود که سوگند خورده که خدا را اطاعت نکنی بحق خدا که اگر او را اطاعت
نکنی دشمن او باشی پس بنابرین روایت هر که متعه نکند دشمن خدا باشد پس آیا حال منکران چه باشد و نیز روایت
از حضرت رسالت پناه است که هر که یکبار متعه کند دو دانگ او آزاد شود از آتش دوزخ و هر که دو بار متعه کند
چهار دانگ او آزاد شود از دوزخ و هر که سه بار متعه کند همه او را آزاد کرده از آتش دوزخ و نیز فرموده که
هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکند روز قیامت بد منظر و بد هیئت باشد مانند کسی که بینی او را بریده باشند
و نیز از آنحضرت روایتست که فرمود که هر که یکبار متعه کند درجه او چون درجه امام حسن علی باشد و هر که دو بار
متعه کند درجه او چون درجه امام حسین باشد و هر که سه بار متعه کند ایمن شود از خشم خدای قهار و از حضرت
رسالت پناه مرویست که هر که یکبار متعه کند رستگار باشد و هر که دو بار متعه کند محشور شود با نیکوکاران

و هر که سه بار متعه کند در روضه جنان با من باشد و از سلمان فارسی و مقداد و اسود و کندی و عمار یاسر رضی الله
عنهم مرویست که روزی نزد رسول خدا بودیم آنحضرت بر خواست و خطبه بلیغ بخواند و بعد از آن فرمود که ای
مردمان بدانید که برادر من جبرئیل تحفه از نزد پروردگار من آورده و آن متعه کردن زنان مومنه است و پیش
از من این تحفه را بهیچ پیغمبر دیگر ارزانی نداشته و من شما را بآن میفرمایم که سنت متعه در زمان من و بعد از
من هر که آنرا قبول کند و بآن عمل کند و بعد از آن بر آن مداومت نماید از من باشد و من از وی و هر که مخالفت
نماید در آنچه بآن امر کرده ام بخدا مخالفت کرده و بدانید که از اهل این مجلس کسی باشد که مخالفت من کند و آنرا معطل
سازد و بجهت بغض و عداوت او من پس من گواهی میدهم که او از اهل دوزخ است لعنت خدای بر کسی باد که مخالفت
من کند در دین و هر که انکار من کرده و هر که مخالفت من کند مخالفت خدا کرده و هر که مخالفت خدا کند از اهل دوزخ
باشد و هر که یکبار در مدت عمر متعه کند از اهل بهشت باشد و هر گاه مرد با متعه خود بنشیند فرشته بر ایشان نازل شود
و ایشان را پاسبانی کند تا آنگاه از مجلس بر خیزند و اگر با هم سخن کنند سخن ایشان ذکر و تسبیح باشد و چون دست یکدیگر
بدست گیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ایشان ساقط شود و چون یکدیگر را بوسه دهند حج و عمره برای ایشان
بنویسد و چون خلوت کنند بهر لذتی و شهوتی چندین حسنات بنویسند برای ایشان مانند کوههای بلند و چون
بر خیزند و بغسل کردن مشغول شوند حق تعالی گوید با فرشتگان که نظر کنید باین دو بنده من که بر خواسته اند و بغسل
مشغول اند و اعتقاد دارند که من پروردگار ایشانم گواه شوید بر آنکه من آمرزیدم ایشان را و آب بر هیچ مویی ایشان
نگذرد مگر که حق تعالی بهر مویی ده حسنه برای ایشان بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفیع نماید پس امیر المومنین
صلوات الله علیه و آله بر خواست و گفت یا رسول الله چیست جزای کسی که درین سعی کند فرمود او را باشد مزد مرد
متمتع و زن متمتعه و بعد از آن فرمود که ای علی متمتع و متمتعه که از غسل فارغ شوند بهر قطره آب که از بدن آنها قطره
شود حق تعالی فرشته بیافریند که تسبیح و تقدیس حق سبحانه کند و ثواب از برای غسل کننده باشد تا روز قیامت
ای علی هر که این سنت را سهل فرا گیرد و آنرا احیا نکند از شیعه من نباشد و من از وی بیزار باشم و نیز از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم روایت صحیح مرویست که روزی آنحضرت با اصحاب خود نشسته بود فرمود که جبرئیل
اکنون بر من نازل شد و گفت ای محمد حق تعالی ترا اسلام میرساند و میفرماید که امت خود را متعه کردن امر کن که
آن سنت صالحانست هر که روز قیامت نزد من آید و متعه نکرده باشد حسنات او بقدر ثواب متعه ناقص باشد
ای محمد درهمی که مومن صرف متعه کند نزد خدای افضل از هزار درهم است که در غیر آن صرف کند ای محمد در بهشت
جمعی از حور العین هستند که حق تعالی ایشان را از برای اهل متعه آفریده ای محمد چون مومن مومنه را عقد متعه کند از جای
خود بر نخیزد تا که حق تعالی او را بیامرزد و آن مومنه را مغفور سازد و منادی از آسمان ندا کند که ای بنده خدا حق

تعالی میفرماید که ای بنده من شکر کرده بامید ثواب من هر آینه اگر ترا مسرور سازم بآمرزیدن گناهان و افزودن
حسنات تو و هر زنی که مهر خود را بشوهر بخشد خواه در عقد متعه و خواه در عقد دایمی حق تعالی بهر درمی چهل هزار شهر از
نور در بهشت باو بخشد و بهر درمی هفتاد هزار حاجت دنیا و آخرت او را روا گرداند و بهر درمی نوری در قبر او
داخل سازد و بهر درمی هفتاد حله بهشت را در وی پوشاند و بهر درمی هزار فرشته را امر کند تا برای او حسنات
نویسند تا روز قیامت و بعد از ذکر نکاح دوام و متعه در بیان نکاح کنیزان میفرماید که وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ
و هر که استطاعت ندارد از شما طَوْلًا از روی توانگری یعنی از قدر مال بدست نیامده باشد أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ
الْمُؤْمِنَاتِ که بوسیله آن نکاح کند زنان عفیف آزاد را که گرونده باشند بخدا و رسول فَمِن مَّا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُم پس بخواهد از آنچه مالک شده است دستهای شما مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزان شما که گرویده باشند
مراد نکاح کردن کنیز غیر است زیرا که اجماع است تزوج بکنیز خود جایز نیست وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِإِيمَانِكُم
بگرویدن شما یعنی اکتفا کنید بظاهر ایمان چه او سبحانه است بحقیقت سرایر شما پس نظر در ایمان نکنید که گرنید نه حسب و نسب
بَعْضُكُم برخی از شما ای آزادگان و بندگان حاصل شده اید مِّن بَعْضٍ از برخی یعنی متناسب یکدیگرید در نسب چه پدر
همه شما آدم است و با هم مشترکید در ایمان و اسلام فَانكِحُوهُنَّ پس نکاح کنید کنیزان را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری
خداوندان ایشان ملوک و دیگران اند وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان یعنی مهرهای ایشان را باذن اهل ایشان بایشان
رسانید و یا مراد دادن مهر است بصاحبان ایشان بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی یعنی بی اهمال و تعلل و نقصان مُحْصَنَاتٍ
در حالتی که این کنیزکان نگاه دارنده فرج خود باشند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان آشکارا وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ
و نه فرا گیرندگان دوستان نهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاه دارنده اند فرج خود را از حرام
بسبب تزویج حفص بفتح همزه و کسر صاد میخوانند یعنی هنگامی که شوهر کرده و شده اند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیارند
از زن بدکاری فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه لازم است بر زنان
آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدای مقرر کرده و حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است پس حد کنیز
پنجاه تازیانه باشد ذَٰلِكَ آن کنیزان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ برکسی است که از رنج و سختی یعنی از شقت آنکه در زنا
افتد مِنكُمْ از شما ای نکاح کنندگان کنیزان وَأَن تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزان خَيْرٌ لَّكُمْ
بهتر است مر شما را بجهت آنکه سرزنش کنند با که کنیز غیر را خواسته و اگر فرزندی شود سرزنش کنند بکونه
ولد کنیز غیر است و از انس روایتست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که خواهد که نزد خدا رود
پاک و پاکیزه باید که زن آزاد را بخواهد که زن آزاد صلاح خانه بود و برده خرابی خانه وَاللَّهُ غَفُورٌ
و خدای آمرزنده است مر خبر را که قبل از این آیت از بندگان صادر شده و از خلاف این احکام و یا مرکب کبیره

اخدان
و جمع خدین کرزان نکاح کرده شده

از نکاح کنیزان رَّحِيمٌ مهربان برخصت دادن نکاح بندگان يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان
کند برای شما احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ و راه نماید شما را براههای کسانی که بودند مِن قَبْلِكُمْ
پیش از شما یعنی دین ابراهیم و اسمعیل با روش پیشینیان که از اهل حق بوده اند تا بطریق ایشان سالک گردید
وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و بازگردد بشما بتخفیف احکام و امر بشما بانام و یا ارشاد کند شما را بمنع شما از معاصی و یا بآنچه کفارت
تبعات شما باشد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید از احکام حَكِيمٌ درست کردار است کفتار
در هر چه حکم کند وَاللَّهُ يُرِيدُ و خدای میخواهد أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ آنکه قبول کند توبه را بر شما یعنی دلالت کند
بچیزی که سبب قبول توبه شما گردد و مکرر از جهت تاکید است وَيُرِيدُ الَّذِينَ و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی
عناد يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس خود را أَن تَمِيلُوا آنکه میل کنید از راه راست
مَيْلًا عَظِيمًا میل کردنی بزرگ و بمحرمات ارتکاب نمایید در روایت آمده که چون آیت تحریم خواهرزاده
و برادرزاده نازل شد یهود زبان اعتراض گشوده گفتند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه عمه و خاله حرام
بل کرد خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد و بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت
نازل شد که خدا میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را از راه راست بگردانند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد
خدای أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح و سخت گیری نکند بر شما و لهذا مشروع ساخت
برای شما نکاح دختر عمه و دختر خاله و کنیز و امثال آن وَخُلِقَ الْإِنسَانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِيفًا
ناتوان عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم آنرا بر وی سبک گردانید از محض فضل و لطف خود و چون حق تعالی
بیان تحریم زنان نمود بر غیر وجه مشروع در عقب آن تحریم اموال می نماید در وجوه باطله و میفرماید که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اند لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم مخورید مالهای خود را یعنی اموال یکدیگر را بَيْنَكُم
در میان خود بِالْبَاطِلِ بآنچه حرام و ناروا باشد در شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت و دزدی و یا بعقود
باطله و دعوی باطل و گواه زور حاصل که بناحق در اموال یکدیگر تصرف کنید إِلَّا أَن تَكُونَ تِجَارَةً مگر آنکه باشد تجارت
تصرف بازرگانی یعنی معامله که صادر شده باشد عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ از خوشنودی و خوشدلی هر یکی از شما
وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید بناحق و ناروا أَنفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان از روی حقیقت در حکم
نفس واحده اند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ بِكُمْ هست بشما ای مؤمنان رَحِيمًا مهربان و امر و نهی آنچه
کرده میفرماید از غایت رحمت است وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند آنچه مذکور شد از محرمات عُدْوَانًا از روی
تعدی و در گذشتن از حق وَظُلْمًا و از روی ستم و میتواند مراد بعدوان تعدیست بر غیر و ظلم بر نفس خود یا آنکه ایراد
در معرض عذاب در آورد فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که در آریم او را نَارًا در آتش عظیم که دوزخ است

وکان ذلک و هست این در آوردن و رانش دوزخ علی الله یسیرا بر خدای سهل و آسان ان تجتنبوا اگر
اجتناب کنید و دور شوید کبائر ما تنهون ازگناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عنه از آن یعنی از آنچه
خدای شما را نهی کرده نکفر عنکم درگذرانیم و عفو کنیم از شما سیئاتکم گناهان خورد شما را یعنی اجتناب کبایر شما را
کفارت ارتکاب صغایر گردانیم و هر صغیره که از شما صادر شده باشد از نمازی یا از رمضانی تا رمضانی دیگر از شما
درگذرانیم و عفو کنیم چنانکه در حدیث ثابت شده و ندخلکم و در آریم شما را مدخلا کریما در موضع
بزرگ و شریف که بهشت است ابوهریره روایت کند که روزی رسول خدای بر منبر فرمود که بآن خدای
که جان من بامر اوست و این کلمه را سه بار تکرار کرده بعد از آن گفت که هیچ بنده نباشد که او پنج وقت نماز
بگذارد و ماه رمضان روزه دارد و از کبایر اجتناب کند مگر که درهای بهشت بر وی بگشایند پس این آیت بخواند
که ان تجتنبوا الخ گناه کبیره آنست که در قرآن یا حدیث حدی و عقوبتی بر آن معین و مقرر شده مانند شرک بخدا
و زنا و لواطه و شرب خمر و ربا و عقوق والدین و قمار و فرار از جنگ کفار و رهین حضور امام و قتل ناحق
و خوردن مال یتیم و دشنام بزنا و سحر و گواهی بزور و نومید شدن از رحمت خدای و ایمن شدن از عقوبت
او آورده اند که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت پناه رسانید که مردان شرف جهاد دریافتند و زنان
از آن ثواب محروم اند و مردان با وجود کسب غنیمت و قوت تحصیل کسب مال میراث دو برابر زنان می برند و زنان
با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان میگیرند کاشکی ما در دایره مردان دخلی بودی تا از ثواب جهاد و نصیب
میراث بهره مند میشدیم آیت آمد که ولا تتمنوا و آرزو مبرید ما فضل الله الخ بر آنکه خدای تعالی افزونی داده
به بآن چیز از مال و جاه بعضکم برخی را از شما که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند چه شاید که خیر
شما در عدم آن باشد للرجال نصیب مر مردان را بهره ایست مقرر مما اکتسبوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون
جهاد و سایر اعمال خیر و للنساء نصیب و مر زنان را نصیبی هست مقرر مما اکتسبن از ثواب آنچه کسب کرده اند
چون عفت و اطاعت شوهران و چون هر یک نصیبی معلوم دارید آرزو به بهره دیگری مبرید و اسألوا الله و بخواهید
از خدای و طلب کنید من فضله از کرم و بخشش و تا مقاصد شما بحصول پیوندد و سفیان عیینه گفته که خدای تعالی
ما را امر کرد که از وی سوال کنیم الا که اجابت آن کند سائل را از فضل خود محفوظ سازد و اگر عطا را دوست نمیداشتی
در سوال ان نفرمودی پس طلب فضل وی کنید تا بشما دهد ان الله کان بدرستیکه هست خدای بکل شیء
علیما بهمه چیز دانا پس میداند که مستحق فضل او کیست و هر چه دهد و بهر که دهد چنان باید و جز آن نشاید مرویست که
در جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و او را در میراث داخل وارثان میگردانیدند حق تعالی از آن نهی نمود
فرمود و لکل و برای هر شخصی جعلنا معین کردیم موالی میراث خواران که بجهت خویشی تصرف در نصیب خود

میکرده باشند مما ترک الوالدان از آنچه باز گذارند پدر و مادر و الاقربون و خویشان نزدیک و بهر تقدیر
رسم جاهلیت چنان بود که دست بر دست یکدیگر نهاده با یکدیگر عهد میکردند و هر یک از متعاقدین میگفت که دوست
من دوست تست و دشمن تو دشمن من تو از من میراث بری و من از تو تو عاقل من باشی و من عاقل تو و این سخن
را کنند و کلامی ساختند و بواسطه این هر یک ششم یک میراث یکدیگر میگرفتند چون آیت میراث نازل شد یکی
از اصحاب گفت یا رسول الله جمعی از ما با هم عهد یکدیگر کرده اند و باخذ میراث با یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث
ایشان واقع شد این آیت آمد که والذین عقدت و آنکسانی که عقد سوگند بسته اند ایمانکم دستهای
شما با ایشان فآتوهم پس بدهید مر ایشان را نصیبهم بهره ایشان را که ششم یک است و حکم این آیت بآیت
اولی الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله منسوخ گشت باینمعنی که تا ارحام باشند میراث باینان الرجال
نرسد ان الله کان بدرستیکه خدای هست علی کل شیء بر همه چیز شهیدا گواه بر عهد و میثاق و قسم
شما آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن ربیع انصاری ناشزه شد شوهرش از غایت اضطراب طپانچه بر روی
وی زد شکایت پیش پدر برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت رسالت پناه رفته قصه گذشته را معروض
عرض رسانید این آیت آمد قوامون مردان کار گذارانند و ایستادگان علی النساء بر زنان و قایم بامور معاش
ایشان مانند قیام نمودن حاکمان بر رعیت بما فضل الله بسبب آنچیزی که تفضیل کرد خدا و افزونی داد بعضهم
برخی از ایشان را که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل است و علم و بسیاری فهم و حسن
و تدبیر و کمال صوم و صلوة جمعه و خطبه و نماز عید و غزا و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث
و امثال آن و این که انبیا و ائمه هدی از مردانند از جمله فضایل اشرف و اکمل است و بما انفقوا و دیگر تفضیل
داد مردان را بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند بر زنان من اموالهم از مالهای خویش در مهر و نفقه
فالصالحات پس زنان شایسته حال قانتات فرمان برندگانند مر خدا را و بقیام نمودن بحقوق شوهران
و غیر آن حافظات للغیب نگاهداران خود اند نزد غایب شدن شوهران یعنی در غیبت شوهران رعایت کنندگان
عصمت و عفت خود اند و ضبط اموال ایشان بما حفظ الله بنگاه داشت خدای ایشان را یعنی بوسیله او حفظ غیب
و ترغیب در آن بوعده و وعید و توفیق او ایشان را و در آن از حضرت رسالت مرویست که بهترین زنان زنی است
که چون در تو نگری شاد شوی و اگر او را بکاری فرمایی فرمان تو برد و چون از تو غایب شود حفظ الغیب ترا رعایت
کند در مال تو و نفس خود بعد از آن این آیت تلاوت فرمود و اللاتی تخافون نشوزهن و آن زنانی
که بیم میبرید نافرمانی و تسلط ایشان را بر شما نظر باسباب علامات آن فعظوهن پس پند دهید ایشان را
بسخنانی که دلهای ایشان را نرم گرداند و بتعلیم وعید ایشان را از عقوق زن و شوهری واهجروهن و دوری

وبکناره روید فی المضاجع در خوابگاه یعنی در یک جا در خواب مباشید و پشت برایشان کنید و گویند کنایت است از
ترک جماع واضربوهن و بزنید ایشان را زدنی که عضوی را نخراشد و نشکند و زشت نکند فان اطعنکم پس اگر
فرمان برند شما را و از نشوز باز آیند فلا تبغوا علیهن پس مطلبید بر ایشان سبیلا راه توبیخ و سرزنش یعنی
از آن که فرمان برداری کنند و توبه و از نشوز باز آیند دست از آزار ایشان بدارید ان الله کان
بدرستی که خدای هست علیا برتر از آنکه بر ایشان ظلم کنی شود کبیرا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد و بیل او
بترسید و حذر کنید وان خفتم و اگر بترسید بجهت ظهور علامات نشوز ای حکام شرع شقاق بینهما
ناسازکاری و خلاف میان مرد و زن فابعثوا پس برانگیزانید برای دفع فتنه حکما من اهله میانجی کننده که صلاحیت
حکم داشته باشد از قبیله مرد وحکما و میانجی کننده دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد من اهلها از قبیله اقربای
زن تا او نیز مافی الضمیر زن را از طلب صحبت زن و میل فرقت و را بدانند چه خویشان سایرند بر باطن احوال را و این
پرومنت است چه اگر اجنبی را برای حکومت نصب کنند نیز جایز است ان یریدا اگر خواهند هر دو حکم اصلاحا
بصلاح آوردن کار مرد و زن یوفق الله سازکاری افکند خدای بینهما میان شوهر و زن و یا اگر
شوهر و زن اراده صلاح نمایند و دفع نزاع و خلاف حق تعالی الفت افکند در میان ایشان ان الله کان
بدرستی که خدای هست علیما دانا بمصالح شوهر و زن خبیرا آگاه بمقاصد حکمین و باز وجین و چون حق
تعالی درین آیات امر کرد بندگان را بحسن معاشرت در امر یتیمان و در حق ازواج و عیال و این چون
عبادت حق سبحانه بود و وحدانیت و تنزیه او از شرکت در عبودیت ثمرۀ شهوت اخروی نبود از جهت
بعد ازین امر بتوحید نموده فرمود واعبدوا الله و بپرستید خدای را بوحدانیت ولا تشرکوا به
و انباز مکنید بوی شیئا چیزی را از بتان و غیر آن وبالوالدین و نیکویی کنید بپدر و مادر خود احسانا
نیکویی کردن بقول و فعل وبذی القربی و بخویشان نزدیک بصلۀ رحم والیتامی و به یتیمان بدلنوازی
و سازکاری و عطا والمساکین و بدرویشان که قوت سال نداشته باشند بانواع صدقات والجار
ذی القربی و بهمسایگان خویشاوند که هم حق خویشی بشفقت و مرحمت والجار الجنب و بهمسایه بیگانه
یعنی آنکه خویشی ندارد و یا همسایه دور و در صحیح مسلم بروایت انس معلوم شد که بهشت نرود بنده که همسایه از شر
او ایمن نباشد والصاحب بالجنب و دیگر نیکویی کنید با هم پهلوی خود همنشین و مصاحبت و اینجا مراد اند بود
که رفیق سفر باشد یا شریک در علم آموختن یا همنشین در مسجد و مجلس و یا زوجه و یا خادم و غیر آن نیکویی با وی حق
صحبت او است و بجای او مرعی داشتن است وابن السبیل و با رهگذریان غریب و اگر چه در شهر غنی بوده
باشند وما ملکت ایمانکم و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما باشند بشفقت و مرحمت

و حسن اخلاق ان الله بدرستی که خدای لا یحب دوست نمیدارد من کان مختالا هر که باشد خرامنده متکبر فخورا
دارد و از والدین و اقارب و همسایها و بندگان و با ایشان نیکویی نکند فخورا نازنده خودستاینده که تفاخر کند
بر ایشان و حقوق ایشان را نرساند و مرویست که مردی نزد رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله دلم سخت شده است
و از نرمی و رقت دور گشته فرمود که با پدر و مادر نیکویی کن و مسکینان را طعام ده و دست بر سر یتیمان فرود آر
و طعامشان ده و با همسایهای خویش و بیگانه عطا کن و ایشان را مرنجان گفتند یا رسول الله حق همسایه چیست
فرمود از جمله حقوق او آنست که اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر درویش شود دستگیری او کنی و اگر قرض خواهد بدهی
و اگر خبری باو رسد تهنیت گویی و اگر مصیبتی باو رسد تعزیت او کنی و اگر بمیرد بجنازه او حاضر شوی و دیوار خانه
دیوار او بلند نسازی تا منع باد کنند از وی و او را از بخار طعام مطبخ خود بیازاری بعد از آن فرمود که همسایه سه طایفه اند
یکی آنست که او را سه حق است بر تو و یکی آنکه او را دو حق است و دیگری آنکه او را یک حق است آنکه او را سه حق است همسایه
که او را قرابت باشد با تو چه او را هم حق جوار است و هم حق قرابت و هم حق اسلام و دوم همسایه مسلمان که حق همسایگی
و حق اسلام دارد و سیوم همسایه کافر که همین همسایگی دارد و انس از حضرت روایت کرده که هر که از همسایه خود آزار
منع کرده و هر که آزار من کرده و آزار خدا کنند و بعد از آن فرمود که همیشه جبرئیل مرا وصیت میکرد در حق همسایه تا گمان بردم
که از من میراث باو رسد و چون مختالا فخورا منع احسان میکنند از اقارب و همسایها و غیر ایشان از انجهت الذین
در صفت ایشان میفرماید که الذین یبخلون یعنی دوست ندارد خدای آنان را که بخل میورزند و حقوق مالی را بمستحقان
ایشان نمیرسانند و یامرون الناس و امر میکنند مردمانرا بالبخل به بخیلی یعنی منع ایشان میکنند از حقوق
و یکتمون و میپوشند از خلق ما اتیهم الله آنچه خدای داده است بدیشان من فضله از فضل خود که آن نعمت
واعتدنا و آماده کرده ایم للکافرین برای کسانی که کافر نعمت اند و ادای حقوق مالیه نمی کنند و منع مردمان
از دادن تصدق عذابا مهینا عذاب خوار کننده که عذاب دوزخ است والذین و دوست ندارد خدای آنانرا
که ینفقون اموالهم نفقه میکنند مالهای خود را رئاء الناس برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و اظهار
جرأت و احسان خود تا مردمان تحسین ایشان کنند گویند مراد ازین جماعت مشرکانند که در دشمنی حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم لشکر جمع میکردند و مالهای خود را خرج ایشان میکردند ولا یؤمنون و نمیگروند
از روی حقیقت بالله بخدای یعنی بوحدانیت او ولا بالیوم الآخر و نه بروز باز پسین که قیامت است ومن
یکن الشیطان و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس و اعوان او له قرینا مر او را همنشین و یار و دمساز فساء
قرینا پس بد همنشین است ابلیس چه خوانند مردمانرا بکفر و معصیت وماذا علیهم و چه چیز بودی بر کافران
یعنی چه زیان و نقصی مر ایشانرا لو آمنوا بالله اگر ایمان آوردندی بخدای والیوم الآخر و بروز قیامت

جزای اعمال را تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا و بیرون کردندی مر خدای را بدون غرض ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه
داده است خدای ایشان را وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ و هست خدای بایشان یعنی با اقوال و افعال ایشان عَلِيمًا
دانا پس جزا فراخور اقوال و افعال آنها را خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدای ستم نکند مِثْقَالَ
ذَرَّةٍ همسنگ ذره در وزن و ذره چیزیست که از شعاع آفتاب در روزن افتد و در هوا ظاهر شود و آن را وزنی
نیست و حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم وَإِنْ تَكُ و اگر باشد مثقال ذرة حَسَنَةً همسنگ ذره در وزن
نیکی در دیوان عمل بنده مؤمن يُضَاعِفْهَا افزون گرداند خدای ثواب آنرا اضعافا مضاعفة یعنی افزون
گرداندی که دو چندان باشد وَيُؤْتِ و بدهد خدای او را زیاده بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خود بفضل
خود بی استحقاق آن کس أَجْرًا عَظِيمًا عطای بزرگ و بی اندازه ابو عثمان هندی گوید که یکی از ابو هریره روایت
کردند که رسول خدا فرمود که حق تعالی بنده مؤمن را بیک حسنه ثواب هزار حسنه بدهد و از این عجب آمد پس نزد ابو هریره
رفتم و مرا از آن خبر دادم گفت من چنین نگفته ام بلکه از پیغمبر شنیده ام که حق تعالی بنده مؤمن را بیک حسنه ده هزار
حسنه ارزانی فرماید و اگر انجا تردد می داری این آیت بخوان که إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ
مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا و معلوم است که آنچه خدای تعالی عظیم گوید قدر او را غیر حق سبحانه نداند و چون حق سبحانه ذکر
روز آخرت کرده و بیان احوال مؤمنان در عقب آن وصف حال منکران میفرماید که فَكَيْفَ پس چگونه باشد و چه وجه
بود حال کفره و ظلمه إِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی و آن پیغمبر
ایشان خواهد بود که بر افعال قبیح و عقاید فاسده ایشان گواهی خواهد داد وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد صلی الله علیه و آله
و سلم عَلَى هَؤُلَاءِ بر این گروه که امت تواند شَهِيدًا گواه تا گواهی دهی بر ایشان بنتیجه علم تو بر عقاید ایشان
يَوْمَئِذٍ در آن روز که گواهی در آن واقع شود يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای
وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول را لَوْ تُسَوَّى اگر راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان زمین
یعنی دفن کنند ایشان را و خاک بر بالای ایشان ریزند چون مردگان و ایشان را هرگز زنده نسازند وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ
و نپوشند یعنی نتوانند که از خدای بپوشند حَدِيثًا سخنی را زیرا که انبیا و امم و ملایکه و اعضای ایشان و مکان
و زمان بر ایشان گواهی دهند و چون حق تعالی در آیت متقدم امر کرده بندگان را بعبادت در عقب آن ذکر اعظم
عبادات می نماید که نماز است و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول
لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ نزدیکی مکنید یعنی مرتکب نماز مشوید وَأَنْتُمْ سُكَارَى و حال آنکه شما مستان باشید از خمر
و سایر مسکرات آورده اند که روزی جمعی از اصحاب در خانه عبد الرحمن عوف بشرب خمر اشتغال داشتند
و در زمان بیهوشی صدای اذان وقت نماز شام بگوش ایشان رسید و بنماز برخواستند و امام ایشان که عبد الرحمن بود

از غایت مستی در سوره کافرون حرف لا را که در چهار موضع است حذف کرد این آیت نازل شد که بنماز نزدیکی
منمایید در حالتی که مست باشید حَتَّى تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید مَا تَقُولُونَ آنچه را که میگویید یعنی مخوانید در نماز
چیزی را تا ندانید آنچه میگویید وَلَا جُنُبًا و نه در حالتی که جنب باشید إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ مگر رونده گان بیابان که
آب نبود که در آن محل بتیمم نماز توان گذارد و نزد بعضی مراد بصلوة مواضع صلوة است که مساجد است و عابری سبیل یعنی
گذرندگان از آن و معنی آنست که در مسجد ها مروید تا وقتی که با غسل آیید و نه در حالت جنابت مگر بر سبیل گذشتن از در
مسجد بدر دیگر و بر هر تقدیر میفرماید که در حالت جنابت نماز مگذارید یا بمسجد مروید حَتَّى تَغْتَسِلُوا تا وقتی که غسل کنید
مگر وقتی که آب یافت نشود آن هنگام تیمم کافیست وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در وقت جنابت مَرْضَى بیماران
مراد بیماریست که در آن خوف از استعمال آب باشد چه در این وقت استعمال جایز نیست أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا باشید
بر جناح سفر یعنی در سفر آبی نیابید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از محلی که بیرون می آیند از
وی از پس و غایط بمعنی زمینی است که منخفض باشد و تسمیه حدث بغایط از جهت آنست که غالب احوال در گو زمین
واقع میشود أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنان را کنایه است از جماع که غیبوبه حشفه است فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا
پس قصد کنید صَعِيدًا طَيِّبًا ظاهر زمین را اعم از آنکه خاک باشد یا سنگ فَامْسَحُوا پس مسح کنید بباطن هر دو دست
خود که بر زمین زده باشید بِوُجُوهِكُمْ روی خود یعنی پیشانی و هر دو ابرو و هر دو جبین تا طرف انف اسفل وَأَيْدِيكُمْ
و دستهای خود را از مچ تا سر انگشتان إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَفُوًّا درگذرانند و از شما سختی تکلیف غَفُورًا
آمرزنده کسانی که تیمم کنند و بجهت کثرت عفو و مغفرت اوست که تکلیف را بر شما آسان گردانیده رخصت تیمم داد
و در اخبار آمده که جواز تیمم مخصوص ملت این امت مرحومه است بجهت تسهیل امر بر ایشان چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که تفضیل داده اند ما را بر مردمان سابق به آنکه زمین را مسجد گردانیده اند و خاک زمین برای ما طهور ساخته و صفهای ما را
در نماز مانند صفوف ملایکه گردانیده اند و چون حق تعالی ذکر احکامی نمود که واجبست عمل بآن در عقب آن تخویف
مردمان کرد از مخالفت بآن و فرمود بر سبیل تعجب که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری ای محمد إِلَى الَّذِينَ بسوی
آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ داده شده اند بهره از علم توریت مراد علمای یهود اند که يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ
میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که بنعت مصطفی صلعم عارف بودند و ضلالت
آنکه بعد از بعث آنحضرت انکار وی نمودند از روی عناد و استکبار و ستمکاری وَيُرِيدُونَ و میخواهند
این گمراهان از روی حسد و عداوت أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ که شما نیز ای مؤمنان گم کنید راه راست را که طریق
اسلام است وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهود اند و شما را خبر داد بعداوت ایشان
پس از ایشان حذر کنید وَكَفَى بِاللَّهِ و کافی و بسنده است خدای وَلِيًّا در حالتی که دوست شماست و متولی امور

شما و کفی بالله ولیا و بس است خدای نصیرا در حالتی که یاری دهنده است شما را بر دشمنان پس اعتماد بر وی کنید و از غیر او
مستغنی شوید من الذین هادوا بعضی از کسانی که بدین یهودی متدین شده اند یحرفون الکلم میگردانند
کلمها را و تغییر میدهند آنرا عن مواضعه از جای خود مراد تغییر نعت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و نوشتن
غیر آن در موضع آن و یا کلمات توریت بر وفق آرزوی خود در اکثر روایات آمده که یهودان بمجلس
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند و جواب آنحضرت را از هر امری که سوال میکردند قبول میکردند
و از مجلس آنحضرت که جدا میشدند جواب آنحضرت را متغیر میساختند لاجرم حق تعالی پرده از روی کار برداشته فرمود
که یهودان معاند سخنان ترا که جبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند و یقولون و میگویند از روی عناد سمعنا
شنیدیم قول ترا و عصینا و نافرمانی کردیم امر ترا و این را آشکارا میگفتند بجهت بسیاری عناد و استکبار و در
تیسیر آورده که اظهار سمعنا میکردند و در خفیه بلفظ عصینا لب میکشودند و دیگر میگفتند واسمع غیر مسمع بشنو در حالتی
که غیر شنوده شده باشی این کلمه ایشان روی در مدح دارد و روی در ذم وجه ذم آنکه قصد ایشان بآن این بود
که بجهت کری یا موت گوش تو چیزی نشنود و وجه مدح این که ایشان قول ما را هرگز مباد که هیچ شنوانیده شوی پس یهودان
وجه را پرده نفاق میساختند و مقصود ایشان وجه ذم بود و بر همین قیاس میگفتند و راعنا و در ... کنایه است
حال ما کن این کلمه نیز احتمال دو وجه دارد وجه مدح آنکه رعایت حال ما کن و بما نگاه کن چنانکه گذشت و شنوییم
کلام ترا و بآن کار نداریم وجه ذم آنکه آنرا شبیه میساختند بر لغوی که کلمه عبرانی است و بآن یکدیگر را دشنام میدادند و یا
بقصد رعونت احمق میگفتند یعنی حماقت و بی عقلی لازم تو باد و پس می پیچانیدند باین گفتار لیا بپیچانیدن بالسنتهم
بزبانهای خود یا این که آنرا صرف میکردند بآنچه شبیه است و دشنام است و طعنا فی الدین و طعن و قدح میکردند بآنچه
شبیه است و دشنام است و طعن و قدح میکردند در دین اسلام طعنی از روی استهزا و سخریت و از جمله میگفتند که وی
کبیر آن پیغمبر نیست معلوم است که چه دین خواهد بود و حال آنکه پیغمبران متوسی منعرف بودند و لو انهم قالوا
و اگر ایشان گفتندی سمعنا شنیدیم سخن ترا و اطعنا و فرمان بردیم ترا واسمع و بشنو سخن ما را و انظرنا
و نگاه کن در یابنی ملاحظ حال ما کن و توقف فرما تا کلام ترا نیک بشنویم و بدانیم و بفهمیم لکان هر آینه بودی این
گفتار خیرا لهم بهتر مر ایشانرا از استهزای سید انام علیه السلام و از طعن دار اسلام و اقوم و راست تر
و صواب تر و لکن لعنهم الله و لکن لعنت کرده است حق تعالی ایشانرا و از رحمت خود دور کرده
بکفرهم بجهت کفر و شدت عناد و استکبار ایشان فلا یؤمنون پس نمیگروند ایشان الا قلیلا مگر گرویدنی
اندک و ضعیف که معتبر و معتد به نباشد و آن ایمانست ببعضی کتب و انبیا دون بعضی در اکثر تفاسیر آمده که حضرت
رسالت پناه صلعم علمای یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد را طلبیده و گفت ای گروه یهودان از خدای

بترسید و قدم در دایره اسلام نهید من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خلاق عالم
آورده ام حق است و شما را در توریت از حال من خبر داده و در انکار ایمان شما بمن شیاق فرا گرفت ایشان
از روی عناد گفتند که نه ترا میدانیم و نه از صفت تو و قرآن خبر داریم این آیت آمد که یا ایها الذین اوتوا الکتاب
ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریت آمنوا تصدیق کنید و بگروید بما نزلنا بآنچه فرو فرستادیم
بر بنده خود محمد که قرآنست مصدقا در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است آن چیز که قرآنست یعنی اصول
احکام آن مطابق و موافق است لما معکم مر آنچیز را که با شماست یعنی توریت پس بآن بگروید من قبل ان نطمس
پیش از آنکه محو کنیم وجوها رویها را یعنی اثر صورت آنرا محو سازیم تا اصلا نه ابرو و چشم و لب
و بینی و دهن بر آن نماند فنردها باز پس گردانیم آن رویها را که اثار آن محو شده علی ادبارها بر پشت
قفای آن یعنی شکل آنرا بصورت پس سر بدل سازیم و در تیسیر آورده که دستها و پاها و شکمها و پشتهای ایشان
در مواضع خود باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود و این هیأتی است در غایت زشتی و رسوایی آورده اند
که چون این آیه نازل شد عبدالله سلام استماع کرد بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم شتافته ایمان آورد
و در عهد عمر چون این آیه را بر کعب الاحبار خواندند گفت یا رب خدایا ایمان آوردم و اسلام را قبول کردم او نلعنهم
یا لعنت کنیم و از رحمت خود دور کردانیم ایشان را کما لعنا همچنانکه راندیم از رحمت خود اصحاب السبت یاران
شنبه را یعنی آنکه از فرمان خدا سر پیچیدند و در روز شنبه بصید ماهی اشتغال نمودند مراد آنست که جزای ایشان دهیم
مسخ همچنانکه جزا دادیم بآن اصحاب سبت را وکان امر الله و هست فرمان خدای در آنچه دعوی کرده مفعولا کرده
شده یعنی لامحاله واقع شد و البته آنچه موعود شده آید بآن از وقوع عذاب بشما رسد اگر ایمان نیارید
مرویست که چون آیه یا عبادی الذین اسرفوا فرود آمد رسول خدای بر بالای منبر رفت و آنرا بر اصحاب خواند
مردی بر پای خواست و گفت یا رسول الله و اگر چه شرک باشد حق بیامرزد و رسول هیچ جواب نداد تا آنکه آن مرد
باز تکرار این کلام نموده اعاده فرمود حق تعالی این آیت فرستاد که ان الله لا یغفر بدرستی که خدای نمی آمرزد
ان یشرک به آنرا که شرک آرند و یعنی شرک بگیرند در عبادت او زیرا که حکم نافذ گشته بر آن که اهل شرک در دوزخ
مخلد باشند کافری که بصفت شرک بمیرد و یغفر و بیامرزد ما دون ذلک آن گناهی را که غیر از شرک بود خواه صغیره
و خواه کبیره لمن یشاء مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان و اگر بعدل عمل فرماید بقدر معصیت عذاب
فرماید و فضل و عدل او بروجه مصلحت و حکمت اوست و من یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدا فقد افتری
پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته اثما عظیما دروغی بزرگ را که بدان مستحق دوزخ گردد که اگر
از آن توبه نکرده بمیرد و چون مضمون این آیت که مشعر مغفور نیست یهودان را که پرستنده عزیر بودند و گوساله

را معبود خود دانیم شد تهدید عظیم حاصل شد از روی انکار و جحود گفتند که ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه
الهی و مقربان درگاه او میدانیم حق تعالی انکار ستایش ایشان نموده بر نفسهای خود ستایش فرموده بر سبیل
تعجب که الم تر آیا نه دیدی ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بچشم بصیرت الی الذین بسوی آنانکه از روی افتخار
یزکون انفسهم می ستایند نفسهای خود را بپاکی و بی گناهی و قرب ایشان نزد الهی و منقولست که بحری
ابن عمرو و نعمان بن ابی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت آوردند و گفتند این کودکان هیچ گناهی
دارند حضرت فرمود که انها چگونه هند ایشان سوگند خوردند که بخدای که ما نیز مثل ایشان بی گناهیم زیرا که هر گناهی
که بشب ما را بروز میکذارند و خطای روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که ستایش شما مر نفسهای خود را
اعتبار ندارد بل الله بلکه خدای تعالی یزکی من یشاء پاکی یاد کند و بستاید هر کرا که خواهد و مستحق
داند ولا یظلمون و این گروه که خود را بستایند ستم رسیده نخواهند شد بسبب عقوبت فتیلا بقدر رشته
ضعیفی که در شکاف دانه خرما باشد غرض آنست که ایشان عقوبت این گفتار خود خواهند کشید از روی
عدل نه بر وجه ظلم انظر بنگر ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم در دین جهودان که از روی عناد کیف یفترون
چگونه افترا میکنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را یعنی اینکه میگویند که گناه شب و روز ما را می
آمرزند یا درین قول که نحن ابناء الله واحباؤه وکفی به بس بسنده است آن افترا و زعم ایشان باین گناه
اثما مبینا گناهی بزرگ که بر هیچکس پوشیده نیست یعنی همین گناه بس در تحقیق عذاب ایشان آورده اند
که چون حکم الهی باجلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانه ابی الحقیق در
خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با هفتاد تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابوسفیان و اتباع او را بر خبر پیش حضرت
رسالت و اصحاب او تحریص کردند و با تحریک ایشان اکابر قریش به بیت الحرام در آمدند و در پس پرده های
حرم سینها بدیوار خانه چسبانیده سوگندهای مغلظ بر حرب اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر از ین ممر فارغ
ساخته بمعاشرت مشغول شدند و در آن مجلس بعضی از رؤسای قریش از اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که زائران
حرم را مهمانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و طواف آن میکنیم و صله رحم بجای می آوریم و بعبادت اصنام
و طریق آبای کرام خود مشغول می باشیم بهتر است یا دین محمد که درین وقت از نو پیدا کرده و بدعت رسمت
نام نهاده و دین پدران ما را بد میداند و ما را کافر میخواند جهودان بعد از استماع این سخنان گفتند که دین
شما حق تر است ابوسفیان گفت که بر اعتقاد شما وثوقی و اعتماد نخواهیم کرد که تا بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را
که بتان قریش بودند سجده کردند حق تعالی از عناد و مکاره و کفر ایشان خبر داد که الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری
الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده شده اند نصیبا من الکتاب بهره از توریت که بواسطه عداوت

انرسر

مسلمانان یؤمنون میگروند بالجبت والطاغوت بهتی که قریش راست ویقولون و میگویند این
جهودان للذین کفروا برای کافران یعنی در حق ایشان که هؤلاء این گروه کفار قریش اهدی
راه یافته‌تر است من الذین آمنوا از آنهاکه ایمان آورده اند یعنی محمد و اصحاب او سبیلا
از روی دین یعنی راه یافته‌ترند در دین و دین ایشان قایم‌تر و طریق ایشان صواب‌تر است
اولئک آن ماندان متعصب در کفر الذین آنانند که لعنهم الله دور کرده است خدای ایشان را
از رحمت خود ومن یلعن الله و هر کرا که خدای براند و دور سازد از رحمت خود فلن تجد له پس نیابی
تو مر او را نصیرا یاری که دفع عذاب کند از وی ام لهم آیا جهودان راست این کلام بر سبیل انکار است
یعنی نیست مر ایشان را نصیب من الملک بهره از پادشاهی بزعم جهودان چنان بود که ایشان بپادشاهی و پیغمبری
از غیر خود سزاوارترند و بدین سبب از متابعت ننگ داشتند و میگفتند که آخر منصب مملکت و حکم گذاری و پیغمبری
بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشان را از پادشاهی بهره نیست و اگر فرضا از ملک و مال بهره مند شوندی
فاذا پس آنگاه لا یؤتون الناس ندهند مردمان را نقیرا مقدار گودی که بر پشت دانه خرماست ام یحسدون
الناس بلکه حسد میبرند بر مردمان که قبایل عرب اند علی ما آتیهم الله بر آنچه خدای
داده بایشان من فضله از فضل خود که آن کتابست و نبوت و بعثت رسول از ایشان و در تفسیر اهل البیت
از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد بناس محمدست و آل محمد و مراد بکسانیکه آنانکه حسد بردند بر نبوت
رسول و بر امامت آل اطهار او فقد آتینا پس بدرستی که ما عطا کردیم آل ابراهیم اولاد ابراهیم را که موسی
و داود و عیسی و محمد است الکتاب کتاب توریت و زبور و انجیل و قرآن والحکمة و علم حلال و حرام وآتیناهم
و دادیم ایشان را ملکا عظیما پادشاهی بزرگ که نبوتست یا مملکت داری چنانکه یوسف و داود و سلیمان
داشتند و در تفسیر اهل البیت بروایت امام محمد باقر علیه السلام مذکورست مراد بآل ابراهیم محمدست صلی الله علیه
و اهل بیت او و بروایت امام محمد باقر علیه السلام او مراد بکتاب قرآن و بحکمت نبوت و بملک عظیم امامت چه این
همه در یکجا جمع نبود مگر در خاندان حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین و عیاشی در تفسیر خود باسناد
خود ابو الصباح کنانی نقل کرده که ابو عبدالله علیه السلام فرمود که ای ابو الصباح ما گروهی هستیم که حق تعالی
فرض کرده طاعت ما را بر شما و ما راست غنایم دار الحرب و ما راست خاصها ملوک از دار الحرب و ما را
غنایم در علم و مائیم اتقیا که بر ایشان حسد برده اند همچنانکه حق تعالی فرموده که ام یحسدون الناس
تا آخر بعد از آن فرمود که فرموده که بکتاب نبوتست و مراد بحکمت فهم قضا و مراد بملک عظیم فرض طاعات ما
بر شما فمنهم پس از جهودست من آمن به آنکه ایمان آورده بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم ومنهم و از ایشان

مَنْ صَدَّ عَنْهُ کسی هست که اعراض کرده از آنحضرت و تصدیق نکرده نبوت او وَکَفٰی بِجَهَنَّمَ و بسنده است دوزخ
سَعِیرًا آتش افروخته برای عذاب کافران إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که آنان که پوشیده اند حق را و کفر ورزیده اند
بِآیَاتِنَا بدلایل وحدانیت و بآیات قرآن یا بمعجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِیهِمْ زود باشد که در آریم ایشان را
نَارًا در آتشی عظیم که دوزخ است کُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه که پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُمْ پوستهای ایشان
بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم ایشان را یعنی پوستهای ایشان را جُلُودًا غَیْرَهَا بپوستهای غیر آنچه پخته و سوخته شده باین
وجه که پوستهای سوخته را عود دهیم بر صورت دیگر لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب را یعنی تا چشیدن عذاب
ایشان دائمی باشد و در روایت آمده که در یک ساعت صد بار پوست ایشان را بدل کنند و از فضل عباس نقل است
که آتش بسوزد ایشان را هزار بار بجزء إِنَّ اللَّهَ کَانَ بدرستی که هست خدای عَزِیزًا غالب که کسی او را از تعذیب
کفار منع نتواند کرد حَکِیمًا دانا بعقوبت دوزخیان بر وجه حکمت و بعد از آن در وعده ابرار میفرماید که وَالَّذِینَ آمَنُوا
و آنانکه گرویده بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود
باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِی بوستانهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا
بناهای آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که جاوید باشند مومنان در آن أَبَدًا همیشه که هرگز بآخر نرسد
لَهُمْ فِیهَا ~~در حالتی که جاوید باشند~~ مر ایشانرا باشد در آن بوستانها بر اشجار و انهار آن أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ
زنان پاکیزه از حیض و نفاس و از جمیع چیزها که طبیعت از آن متنفر باشد وَنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشان را
ظِلًّا ظَلِیلًا در سایه پاینده که آفتاب آنرا زایل نکرده اند چه آفتاب در بهشت نباشد این کنایت است از آسایش
و آرامش و نعمت دایمی و در خبر است که در بهشت درختی است که سوار در سایه آن صد سال رود و آخر نشود و بعد از آن
امر میفرماید بادای امانت و حکومت بعدالت که موجب انتظام معاش و سبب رستگاری روز معاد است و میگوید
إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ بدرستی که خدای میفرماید شما را أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ که ادا کنید امانتها را إِلَىٰ أَهْلِهَا
باهل امانت و خداوندان آن وَإِذَا حَکَمْتُمْ و دیگر امر میکند شما را که چون خواهید که حکم کنید بَیْنَ النَّاسِ
میان مردمان أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ که حکم کنید براستی و انصاف که بر نهج شریعت باشد و خالص از شائبه
انحراف إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ نیکو چیزی پند میدهد شما را بآن که آن ادای امانت است
و عدل در حکم إِنَّ اللَّهَ کَانَ بدرستی که هست خدای سَمِیعًا شنوا باقوال بَصِیرًا بینا بآنچه میکنید از رد
امانت و عدل در حکومت مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فتح مکه نمود عثمان بن طلحه
که کلید دار خانه کعبه بود در آنرا ببست و بر بالای بام آن بر آمد و از دادن کلید بحضرت امتناع نمود
و گفت اگر میدانستم که محمد رسول خداست کلید باو میدادم امیر المومنین علیه الصلوة و السلام نیز بر آمده حضرت بر بالای

بام کعبه بر آمد و دست او را به پیچید و کلید از وی بگرفت و در را بگشود و حضرت در اندرون در آمده و دو رکعت نماز
بگذارد و چون بیرون آمد عباس التماس نمود که کلید خانه را باو عطا فرماید تا سقایه زمزم و سدانت خانه کعبه هر دو
متعلق باو باشد این آیت نازل شد حضرت امر کرد بامیر المومنین که کلید را بعثمان رد کند امیر المومنین نزد او رفت
و زبان باعتذار گشوده بنا بر رسالت او و کلید را باو رد کرد وی گفت ای علی اول بعنف کلید از من گرفتی و مرا
رنجانیدی و اکنون ملایمت میکنی فرمود که حق تعالی در شان تو آیتی فرو فرستاده و بدین آیت را برو خواند
عثمان مسرور شد و گفت أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ فی الحال جبرئیل آمد که امر حق تعالی
چنانست که سدانت کعبه در اولاد عثمان باشد پس عثمان ملازمت حضرت اختیار نمود و کلید را ببرادر خود شیبه داد
تا امروز کلید کعبه در دست آن قوم است و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و زید بن اسلم و مکحول و زید بن
جوشب از حضرت رسالت پناه روایت کرده اند که مراد باین آیه ائمه اند و با مانت امامت یعنی
حق تعالی امر کرده است ائمه اثنی عشر را امامت بر سبیل امانت بهم تسلیم کنند یکی بعد از دیگری تا بصاحب الامر
صلوات الله علیه و آله نیز مرویست از اهل البیت که دو آیه در قرآن واقع شده یکی از برای ماست و دیگری
از برای شما آیت اول این که إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ تا آخر آیت پس بر ما واجبست که ادای امانت امامت کنیم باهل خود
و آیت دوم که متضمن آنست که بر شما لازم که اطاعت ما کنید در جمیع امر و نهی اینست که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
ای کسانی که گرویده اید أَطِیعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در اوامر او وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ و مطیع و فرمان برید رسول
او را در احکام وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما و نیز از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام مرویست که اولوا الامر ائمه معصومین اند از آل محمد که حق تعالی اطاعت ایشانرا واجب گردانیده
بر همه بندگان همچنانکه واجب ساخته است طاعت خود و طاعت رسول خود را بر همه مکلفان و جایز نیست
که حق تعالی واجب گردانده طاعت احدی علی الاطلاق مگر که او نیز به عصمت آراسته باشد و باطن او همچو ظاهر
او باشد و مامون باشد از غلط و امر قبیح و این صفت در امرا و علمایی که غیر ائمه معصومین باشند متحقق نمی باشد
و موید اینست که حق تعالی میان ایشان و میان خود و میان رسول خود در حکم طاعت تسویه فرموده و طاعت
ایشانرا مقارن ساخته با طاعت خود و طاعت رسول خویش و همچنانکه خدای تعالی از همه قبایح منزه است
و رسول او از همه معاصی معصوم و مطهر اولوا الامر نیز باید که چنین باشند و باتفاق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم غیر ائمه اثنی عشر معصوم نبوده اند پس مراد باولوا الامر ایشان باشند نه غیر و دیگر آنکه اگر مراد باولوا الامر علی العموم
باشد لازم آید که هر حاکمی و عالمی که بناحق حکمی کند تابع او باید شد و اطاعت او باید نمود بجهت عموم لفظ اولوا الامر
و این باجماع باطلست و احادیث صحیحه نیز دلالت کنند بر آنکه مراد باولوا الامر ائمه اثنی عشر اند و از جمله

مشهور و متواتر است میان موافق و مخالف از جابر بن عبدالله انصاری که گفت من از رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله
من خدای و رسول او را میدانم اما اولوا الامر را نمیدانم رسول فرمود که ای جابر ایشان خلیفه های منند و امامان اهل اسلام
بعد از من اول ایشان علی ابن ابی طالب است و بعد از آن امام حسن و پس از آن امام حسین و بعد از آن علی بن الحسین و از عقب
او محمد بن علی که در توریت موسوم است بباقر و تو او را دریابی و چون او را ببینی سلام من بوی رسانی و بعد از آن
یک یک نام ائمه را برد تا آنکه چون بحجت قایم صلوات الله علیهم رسید فرمود او مردی باشد که نام او نام من باشد
و کنیت او کنیت من حجت خدای باشد و بقیه او سبحانه در میان بندگان حق تعالی مشارق و مغارب را بدست او
بگشاید و او از شیعه خود غایب گردد بر وجهی که از غایت درازی مدت غایب شدن هیچکس تصدیق بوجود او
نکنند مگر مومنی که حق تعالی دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گوید یا رسول الله شیعه در غیبت او از و نفع
گیرند فرمود آری مانند انتفاع مردمان بآفتاب و اگرچه در زیر ابر باشد ای جابر او از مکنون سر خدا است و مخزون
علم او و این سخن را از من نگاه دار و بهیچکس مرسان مگر کسانی که از اهل آن باشند جابر گوید چون مدتی برین
بگذشت روزی نزد علی بن الحسین علیه السلام نشسته بودم ناگاه پسر او محمد بن علی الباقر علیه السلام از حجره زنان
بیرون آمد در سن کودکی و گیسو در بر افکنده و چون او را بدیدم گوشت میان انگشت من بلرزید و موی
بر اعضای من راست شد او را گفتم یا غلام اقبل ای پسر روی بمن آر روی بمن کرد گفتم ادبر پشت بر من کن
گفتم هذا شمایل رسول الله و رب الکعبة این شمایل رسول خدا است بخدای کعبه پس گفتم ای پسر اسم تو چیست
فرمود که محمد گفتم پسر کیستی گفت پسر علی ابن الحسین گفتم تن و جان من فدای تو باد همانا که تو باقری گفت آری
پیغام رسول خدا بگذار من ازین قول حیران و متعجب شدم و گفتم رسول خدا مرا بشارت داد که ترا دریابم
و گفت چون او را ببینی از منش سلام برسان پس گفتم رسول خدای ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله
سلام ما دامت السموات و الارض و علیک یا جابر لما بلغت السلام سلام الهی بر رسول خدای باد ما دام که
زمین و آسمان باشد و بر تو باد و بجهت آنکه سلام رسول خدای را بمن رسانیدی پس من هر روز بخدمت
او میرفتم و مسایل مشکل از وی میپرسیدم و وی میاموختم روزی از من مسئله پرسید گفتم بخدا که من جرأت
نکنم بآنچه رسول مرا از آن نهی کرده و گفته که شما خلفای او باشید و امامان راه نمایید و حکیم ترین مردمان اید
بکودکی و دانا ترین مردمان اید ببزرگی و فرموده که ایشان را چیزی میاموزید که ایشان عالم تر باشند امام فرمود
که صدق جدی رسول الله راست گفت جد من رسول خدای من این مسئله را از تو بهتر دانم مرا در کودکی علم و حکمت
داده اند و این از فضل خدا است بر ما و برکت رسول او و در رساله حدایق الیقین فی فضایل امیر المومنین
آورده که از جابر بن سمره روایت است که از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که یا رسول الله اولوا الامر

که حق تعالی طاعت ایشان را بطاعت خود پیوسته گردانیده و چه کسانند فرمود که ای جابر اولوا الامر خلفای منند که
پیشوای خلق خداوند ای جابر بدانکه اول ایشان علی بن ابی طالب است و یوسف همدانی روایت کرده و از ابی الحسن
بن یحیی از ابان بن عباس از سلیم بن قیس هلالی از علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام که آنحضرت
فرمود که من از سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود شریکان من کسانی اند که خدای تعالی طاعت
ایشان را پیوسته گردانیده است بطاعت خود و در حق ایشان فرموده که و اولی الامر منکم پس هرگاه
که تنازع واقع شود میان شما باید که در آن واقعه رجوع بقول خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اولوا الامر
کنید و از فرمان ایشان بیرون مروید من چون این سخن بشنیدم از آنحضرت پرسیدم که یا رسول خبر ده
مرا از اولوا الامر که ایشان چه کسانند فرمود که ای علی تو اول ایشانی و مقدم بر ایشان و از این احادیث صحیح
و روایت صحیح معلوم شد که اینکه بعضی مخالفین تفسیر اولوا الامر بامرای کرده اند که پیغمبر از لشکرها بزرگ تابع ایشان
بجنگ فرستاده مانند خالد بن ولید و امثال او و از امخصوص ساخته اند بائمه معصومین بر وجه عناد و مکابره
است و چگونه این صحیح باشد که از طرق شیعه و اهل سنت بصحت پیوسته که چون حضرت رسالت خالد بن ولید را
به بنی خذیمه فرستاد تا ایشان را باسلام دعوت کند و بقتال ایشان امر نکرد و خالد چون بایشان رسید بواسطه
دشمنی که با ایشان داشت خلاف قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده با ایشان محاربت کرده و مخالفت حکم
قول پیغمبر نمود و چون این حال را بحضرت رسالت پناه عرض کرد آنحضرت از آن حالت بسیار پریشان
و غمگین شد پس برخواست و روی مبارک بقبله آورده و دستها بر داشت و بتضرع این مناجات کرد که اللهم
انی ابرأ الیک مما فعل خالد خداوندا من بیزارم از آنچه خالد ولید کرده است از محاربت با بنی خذیمه پس اگر تفسیر
اولوا الامر بخالد و امثال صحیح باشد لازم آید که حق تعالی امر کرده باشد بمعصیت زیرا که امر بتابعت عاصی امر است
بمعصیت تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و چون بدلایل قاطعه حکم ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین حکم حضرت
رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم چه ایشان نایبان آنحضرت اند و حافظان و امینان شریعت او از جهت
بعد از این امر فرموده مراجعت بخدا و رسول نزد منازعت و ذکر اولوا الامر نکرده و فرمود که فان تنازعتم پس
اگر خلاف کنید فی شیء در چیزی از امور دینیه فردوه الی الله پس باز گردانید آنرا بحکم خدا و الرسول
و رجوع کنید برسول او در زمان او و بسنت مطهره او که فرا گیرید آنرا از ائمه صادقین بعد از وفات
او ان کنتم اگر هستید شما از روی اخلاص که تومنون بالله ایمان میآورید بخدای و الیوم الآخر و بروز
رستخیز چه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امور منازعه بخدا و رسول رجوع نمایید ذلک این رجوع
خیر بهتر است شما را و احسن تأویلا و نیکوتر از روی عاقبت در آخرت و یا این رجوع حسن است

از نادرین شما برای خود به دون ره باطل که کتاب خداست و سنت سید انبیا آورده اند که یهودی را با منافقی
خصومت افتاده بجائی که نزد او عرض مرا کنند محتاج گشته یهودی گفت که چون محمد رشوت نمیگیرد نزد او
میرویم پس منافق را بمحکمه نبوت کشیده منافق بمحاکمه کعب بن اشرف میل می نمود عاقبت نزد حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست برد من یهود زد که
بحکم عمر راضی هستم بیا تا نزد عمر رویم و دیگر باره مرافعه کنیم پس به در خانه عمر رفتند یهودی ماجرای دعوی و حکم
پیغمبر باز گفت عمر از منافق این معنی پرسید وی تصدیق قول یهودی کرد و گفت قضیه بر این وجه است که
یهودی گفت اما من بحکم راضی نیستم از تو حکم می طلبم عمر شمشیر کشیده او را هلاک کرد و گفت این سزای کسی است
که بحکم رسول خدای راضی نباشد و این آیت در باره ایشان نازل شد اَلَمْ تَرَ آیا نه بینی از روی تعجب نگاه کن
اِلَی الَّذِیْنَ یَزْعُمُوْنَ بسوی آنانکه گمان می برند اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا بدرستی که ایشان گرویده اند بِمَا اُنْزِلَ اِلَیْكَ
بآنچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه پیش از تو فرستاده شده از کتب انبیا
یُرِیْدُوْنَ که میخواهند با وجود دعوی ایمان اَنْ یَتَحَاكَمُوْا که مرافعه کنند اِلَی الطَّاغُوْتِ بسوی کسی که بغایت
طاغی و یاغی است مراد کعب بن الاشرف است و هر که حکم باطل کند درین داخل است وَقَدْ اُمِرُوْا و بتحقیق
مامور شده اند مدعیان و همه مکلفان نیز مامورند اَنْ یَكْفُرُوْا بِهٖ با آنکه کافر شوند بحکم طاغوت وَیُرِیْدُ
الشَّیْطَانُ و میخواهد دیو دور شده از رحمت یعنی ابلیس اَنْ یُضِلَّهُمْ که گمراه گرداند ایشان را که
مایل طاغوت شدند ضَلَالًا بَعِیْدًا گمراهی دور که از آن براه راست رجوع نکنند از امیر المومنین صلوات الله
مرویست که هر حاکم که نه بر گفتار ما که اهل بیتیم حکم کند او طاغوت است پس این آیت بخواند که یُرِیْدُوْنَ اَنْ یَتَحَاكَمُوْا
اِلَی الطَّاغُوْتِ تا آخر و بعد از آن فرمود که بخدا سوگند که امت بحکومت نزد طاغوت شدند و گمراه کرد اینها را
ایشان را جهت آن و ازین امت نجات نیافتند الا اندکی و فراوان ایشان هلاک شدند وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ
و چون گویند منافقان را که در وقت منازعه و مرافعه تَعَالَوْا اِلٰی مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بیائید بحکمی که خدای فرستاده
است در کتاب خود وَاِلَی الرَّسُوْلِ و بحکمی که پیغمبر او میکند رَاَیْتَ الْمُنَافِقِیْنَ می بینی منافقان را که
از روی عناد یَصُدُّوْنَ عَنْكَ اعراض میکنند از تو صُدُوْدًا اعراض کردنی از غایت عداوت
فَكَیْفَ پس چگونه باشد و چه کنند اِذَا اَصَابَتْهُمْ چون برسد بدیشان مُصِیْبَةٌ عقوبتی بِمَا قَدَّمَتْ
اَیْدِیْهِمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی آنچه ارتکاب نموده اند که آن مرافعه است
بطاغوت و گویند که مراد بمصیبت کشتن عمر بود مر آن منافق را ثُمَّ جَاءُوْكَ پس بیایند بسوی تو و زبان عذر
بگشایند با دیت قتل خود طلبند یَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ در حالتی که سوگند میخورند بخدا مضمون سوگند این که اِنْ

اَرَدْنَا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم تو اِلَّا اِحْسَانًا مگر نیکوئی که بجا لائق شود نه بدی و کمی رعایت ادب
از آواز بلند کردن در مجلس عالیشان تو مرافعه را بغیر تو عرض کردیم وَتَوْفِیْقًا و مگر موافق گردانیدن هر دو
خصم و اصلاح کردن میان ایشان نه آنکه مراد ما مخالفت تو بوده باشد اُولٰئِكَ آن گروه منافقان
و سوگند به دروغ خورندگان الَّذِیْنَ یَعْلَمُ اللّٰهُ آنکسانند که خدا میداند مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ آنچه در دلهای
ایشانست از نفاق فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از قبول عذر ایشان وَعِظْهُمْ و پند ده
ایشان را یعنی منع بکن ایشان را از نفاق و دروغ وَقُلْ لَهُمْ و بگوی مر ایشان را فِیْ اَنْفُسِهِمْ در باب
نفسهای پاک ایشان قَوْلًا بَلِیْغًا سخنی رسنده و اثر کننده در دلهای ایشان که از آن غمناک گردند و آن تهدید
ایشانست بقتل و هلاک یعنی بگو با ایشان که اگر ازین توبه نکنید شما را بقتل رسانم وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُوْلٍ
و نفرستادیم ما هیچ فرستاده را به بندگان خود اِلَّا لِیُطَاعَ مگر برای آنکه فرمان وی برند بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدا
پس بحکم رسول خدای عمل کنید نه بحکم طاغوت وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر بدرستی این منافقان اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ
آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بنفاق و انکار حکم تو جَاءُوْكَ آمدندی بحضرت تو یعنی رجوع کردندی بتو
فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ پس طلب آمرزش کردندی از خدای بتوبه و اخلاص
و از مرافعه بطاغوت پشیمان شدندی وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ و آمرزش خواستی برای ایشان رسول
لَوَجَدُوا اللّٰهَ هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را تَوَّابًا قبول کننده توبه کاران رَحِیْمًا مهربان بر آمرزش
طلبان و گویند که آیت در باره دوازده منافق آمده که با یکدیگر بر نفاق اتفاق کردند حق تعالی رسول خود را
از آن اخبار فرمود و رسول جمعی ساخته همه را حاضر گردانید و فرمود از شما دوازده کس بر نفاق اتفاق کرده اند
اگر برخیزند استغفار کنند من برای ایشان شفاعت کنم هر چند رسول این کلام را اعاده کرد هیچکس از ایشان
برنخواست پس آنحضرت هر یکی از آن دوازده را بنام و نسب مذکور ساخت و ایشان را در میان مردمان رسوا گردانید گفتند
یا رسول الله برای ما استغفار کن حق تعالی این آیت فرستاد و رسول گفت اگر اول بار طلب آمرزش کردید شما را
می آمرزیدم و چون چنین نکردید اکنون شما را از نزد خدا و رسول راهی نیست پس فرمود تا ایشان را از مسجد بیرون کردند و دیگر بار
ایشان را نزد خود راه نداد فَلَا پس نه چنانست که گمان برده اند که با وجود مخالفت ایشان بحکم تو ایمان داشته باشند وَرَبِّكَ
سوگند میخورم بحق پروردگار تو لَا یُؤْمِنُوْنَ ایمان نیاورده اند و نیاورند ایمانی که بر وجه حقیقت و راستی حَتّٰی یُحَكِّمُوْكَ
تا وقتی که حکم سازند ترا فِیْمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ در هر چه اختلاف افتد در میان ایشان و ترا حکم کنی ثُمَّ لَا یَجِدُوْا
پس باز نیابند فِیْ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود حَرَجًا تنگی و گرانی مِمَّا قَضَیْتَ از آنچه حکم کرده با آن هر چند که
مخالف طبع ایشان باشد وَیُسَلِّمُوْا و گردن نهند فرمان ترا تَسْلِیْمًا گردن نهادنی ظاهر و باطن و از صادق
علیه السلام مرویست که اگر جماعتی عبادت خدا کنند و نماز را بپای دارند و زکوة را بدهند و ماه رمضان

روزه دارند و حج بیت الله کنند و کویند که فلان کاری که رسول خدا کرد و کردن آن بهتر بود و یا شکی و کرانی از آن
در خود یابند ایشان مشرک باشند پس این آیت تلاوت کرد و فرمود که فلا و ربک لا یؤمنون تا آخر وَلَوْ أَنَّا
كَتَبْنَا و اگر ما نوشتیم یعنی فرض میکردیم عَلَيْهِمْ برایشان أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ که بکشید خود را یعنی یکدیگر
مقاتله کنید أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ یا بیرون روید بجهاد از شهرها و منزلهای خود مَا فَعَلُوهُ نکردندی آنرا
یعنی متعرض قتال نشدندی و بجهاد نرفتندی إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مکر اندکی از ایشان که مخلصانند و از صدق اعتقاد
کرویدکان بخدا و رسول وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافق اند فَعَلُوا کردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ
آنچه پند داده میشوند بآن از متابعت رسول و مطاوعت امر او از روی رغبت لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
هر آینه بهتر بودی مر ایشانرا در دنیا و عقبی وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و محکمتر بودی و از روی تصدیق و تحقیق
ایمان ایشان زیرا که بانچه پند داده میشوند اشدیست برای تحصیل علم و ازاله شک وَإِذًا و آن هنگام
که حاصل شد مر ایشانرا تحقیق ایمان لَآتَيْنَاهُمْ هر آینه بدهیم ایشانرا مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خود أَجْرًا عَظِيمًا
مزدی بزرگ و ثوابی وافر که بهشت برینست وَلَهَدَيْنَاهُمْ و هر آینه راه نماییم ایشانرا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
راهی راست که بوسیله آن مقرب درکاه ما شوند و ابواب علوم بر ایشان کشوده شود و حضرت رسالت
فرموده که هر که عمل کند بانچه دانسته حق تعالی او را عطا فرماید علمی را که ندانسته باشد ملخص معنی آنست که ما ایشانرا
توفیق دهیم ثبات بر طریق مستقیم که آن هدایت است بمطالب دنیویه و اخرویه تا بجهت آن نعیم ابدی رسند
آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول خدای بود روزی بجناب نبوت مآب حاضر شد زار
و ضعیف شده و نزار و متغیر گشته حضرت رسالت پناه فرمود که ای ثوبان تو چرا متغیر گشته و روی
سرخ تو بکدام وجه زرد شده گفت یا رسول الله من زمانی که در جمال تو نمی نکرم از فراق از حساب زندکانی
نمیشمرم حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم
و چه حیله پردازم و سخت تر آنکه اگر در آن جهان از اهل دوزخ باشم ترا کی بینم و اگر ببهشت روم
بآنجا که مرتبه رفیع تست چگونه رسم و نزد بعضی این شخص عبدالله انصاری بوده و بهر تقدیر حق
تعالی تسکین دلهای فراق را بمژده وصال شادمان ساخته این آیت فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان
برد ایشان روز قیامت باشند مَعَ الَّذِينَ با آنکه أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای برایشان
مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران و رسولان و اولوا العزم و غیر ایشان وَالصِّدِّيقِينَ و راست
کویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتکان راه خدای وَالصَّالِحِينَ
و شایستکان در اعمال و اقوال وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا و نیکو اند این جماعت از روی همنشینی

و هر که فرمان برد خدای را در اوامر و نواهی
والرسول و رسول را در احکام شرع
فاولئک پس ایشان ...

نیکو

نیکو رفیق و یار اند این جماعت در روضه جنت و در تفسیر اهل البیت از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد
از پیغمبران محمد مصطفاست و از صدیقان علی المرتضاست و از شهیدان حسن المجتبی و حسین شهید کربلا و از
صالحان اولاد حسین علی بن علی از امام علی بن حسین زین العابدین تا امام حسن عسکری و از وَحَسُنَ أُولَئِكَ
محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین و ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت گفت
که حق تعالی شما را یاد کرده است در کتاب خود این آیت تلاوت فرمود که مراد به نبیین رسول خداست
و صدیقان و شهیدان ماییم و صالحان شمایید پس بصلاح آراسته شوید و نام نیکو بر آورید همچنانکه حق
تعالی شما را باین نام نهاده است و در خبر است که روزی ابوذر غفاری رضی الله عنه از رسول خدا
حدیثی روایت میکرد قومی از او باور نمیداشتند و تکذیب او میکردند ابوذر دلتنگ شد و نزد رسول
آمد و شکایت کرد باز نمود عرض داشت حضرت فرمود که آسمان سایه نیفکنده و زمین بر نداشته کسی را که
راست کوتر از ابوذر باشد و چون این کلام ادا فرمود نگاه کرد امیرالمؤمنین علیه السلام را دید فرمود که
إِلَّا هَذَا الرَّجُلَ فَإِنَّهُ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ مگر این مرد که روی بما دارد وجه
او صدیق اکبر و فاروق اعظم است ذَلِكَ آن چیزی که مر مطیعانراست از اجر عظیم و مرافقت با انبیا و شهدا
و صلحا الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ محض فضل و کرامتست از جانب خدای وَكَفَى بِاللَّهِ بجمیع احباب و مخلصان و کسی که عَلِيمًا
صلاحیت مرافقت ایشان ندارد و بعد از ذکر احوال اهل ایمان امری میفرماید ایشانرا بجهاد کافران
و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا کیرید سلاح
خود را تا آن از شر اعدا حذر نموده برایشان مظفر و منصور شوید فَانْفِرُوا پس بیرون روید بقتال
ایشان ثُبَاتٍ در حالتی که جماعتی متفرقه باشید هر فرقه بجهت دفع اعدای دین أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا یا
بیرون روید در حالتی که مجتمع باشید یعنی بهیات مجموعی متوجه جهاد اعدا شوید مراد آنست که تابع مصلحت
باشید در افتراق و اجتماع وَإِنَّ مِنْكُمْ و بدرستی که بعضی از شما یعنی منافقان که اظهار ایمان میکنند
و زری خود را بشما می نمایند لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ هر آینه کسی هست که کاهلی میکند در بیرون رفتن بغزای اعدای
دین و تاخیر میکند در جهاد این جماعت ابن ابی و اصحاب اویند که در روز احد تخلف کردند در بیرون
رفتن بجهاد فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ پس اگر رسد شما را ای مومنان مُصِيبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قَالَ
کوید آن منافق متخلف از جهاد که قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ بدرستی که انعام فرموده خدای بر من إِذْ لَمْ أَكُنْ
چون نبودم مَعَهُمْ با مومنان شَهِيدًا حاضر شده در معرکه جهاد تا باین قضیه مبتلا شدم وَلَئِنْ
أَصَابَكُمْ و اگر برسد شما را فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ بخوبی و افزونی نعمتی از خدای چون فتح و نصرت و غنیمت

لَيَقُولَنَّ هر آينه گويد آن متخلف از جهاد كَأَنْ لَمْ تَكُنْ چنانكه گويا نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ ميان شما و ميان
او مَوَدَّةٌ دوستی يعنی نور دل را دور انداخته و سخن بر وجهی گويد كه هرگز شما را نديده و صحبت شما نرسيده
از غايت حسد بر شما و نهايت حسرت بر فوت غنيمت از وی بيا بخود و گويد يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ كاشكی من
بودمی در اين غزا با مسلمانان فَأَفُوزَ پس فيروزی يافتمی فَوْزًا عَظِيمًا فيروزی بزرگ يعنی از غنيمت نصيب
وافر ميگرفتمی حاصل معنی آنست كه منافقان با شما همچو معامله كسی ميكنند كه ميان او و شما صداقتی و معرفتی نبوده
باشد چه در حال غنيمت ميخواهند كه با شما باشند و در حال مغلوب شدن شما متوقع از شما همچنانكه حال بيگانگان
می باشد و چون حق ذكر منافقان كرد كه از جهاد باز ايستادند در عقب آن ذكر مومنان كرد كه بخلاف آن قوم
بودند ترغيب ايشان نمود بر جهاد و فرمود فَلْيُقَاتِلْ پس بايد كه قتال كنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
با دشمن دين الَّذِينَ آنانكه در بازار معامله يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فروخته اند زندگانی دنيا را كه
روی در فنا دارد بِالْآخِرَةِ ببرای جای دائمی و نعيم باقی و متاع فانی را داده و نعيم ابدی را خريده اند وَمَنْ
يُقَاتِلْ و هركه كارزار كند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای فَيُقْتَلْ پس كشته گردد و درجه شهادت يابد أَوْ
يَغْلِبْ يا غالب آيد بر دشمن و ظفر يابد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد كه بدهيم او را در آخرت أَجْرًا
عَظِيمًا مزدی بزرگ كه در صفت نگنجد پس بجهت مبالغه در جهاد و ترغيب مردمان در آن بر سبيل تعجب ميفرمايد
وَمَا لَكُمْ و چيست مر شما را و چه بوده ای اهل اسلام كه بجدی كامل و جهدی تمام لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نميكنيد و
بكارزار مشغول نميشويد فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و فرمان برداری او وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و درباره
بيچارگان يعنی در خلاص كردن ايشان كه در دست كفار اسير شده و گرفتار گشته اند و ايشان جمعی بوده
در مكه كه مسلمان شده و كسان ايشان ايشان را از هجرت كردن بمدينه منع ميكردند و بجهت اين در مكه مانده
مانده از كفار رنجه و آزار می يافتند مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ و از مردان و زنان ابن عباس گويد
كه من و مادر من از مستضعفان بوديم و از حق همه ساعتی خلاصی ميكرديم از كفار چنانكه ميفرمايد الَّذِينَ
يعنی مستضعفان كسانی بودند كه بزبان تضرع يَقُولُونَ ميگفتند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بيرون آر ما را
مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ ازين ده يعنی مكه الظَّالِمِ أَهْلُهَا ستمكار اهل آن بسبب شرك كه ظلمی نهايت بزرگ
است كقوله تعالی إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَاجْعَلْ لَنَا و بساز برای ما مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا از نزد خويش دوستی ۲ وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
وبساز برای ما از نزد خويش نَصِيرًا ياری و مددكاری كه شر دشمنان را از ما دفع كند حق تعالی دعای ايشان را مستجاب گردانيد و بعضی را خروج
از مكه ميسر شد و برخی را كه آنجا مانده بودند ولی چون حضرت رسالت بديشان فرستاد تا در روز فتح مكه همه را
دلنوازی نموده مهمات ايشان را سرانجام فرمود و نصيری و حامی برای ايشان تعيين كرد يعنی عتاب

بن اسيد كه حضرت رسالت حكومت مكه بوی داد و او يار بيچارگان و ضعيفان بود و همه كفار را ذليل و خوار گردانيد
و نزد ور دلير ساختن مومنان بر جهاد كافران ميفرمايد كه الَّذِينَ آمَنُوا آنانكه گرويده اند بخدا و رسول
يُقَاتِلُونَ كارزار ميكنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای يعنی در چيزی كه سبب رسيدن بجنت و ثواب ابدی
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنكسانی كه كافر شده اند از بت پرستان و جهودان و ترسايان يُقَاتِلُونَ جنگ
ميكنند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شيطان كه طاغی و باغيست يعنی بفرمان برداری او كه موجب
بعقوبت الهی و چون حال بدين منوال است فَقَاتِلُوا پس كارزار كنيد ای دوستان خدای أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ
دوستان و فرمان برداران شيطان را و از كيد ايشان مترسيد كه إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستی كه وسوسه
و حيله شيطان كَانَ ضَعِيفًا هست سست و بی قوت چه كيد او بمومنان نسبت بكيد كافران نيز ضعيفست و بی اثر
و نيز كيد او محض فريب است و مجرد از حجت و برهان پس او را با وليای او اندك ميرسد آورده اند كه عبد الله
بن عوف زهری و مقداد بن اسود كندی و قدامه بن مظعون جمحی و سعد بن ابی وقاص و اتباع ايشان در مكه
قبل از مهاجرت از آزار بسيار از كفار زحمت می يافتند شكايت اين حالت بعرض سيد كائنات رسانيدند و گفتند
يا رسول الله ما را دستوری ده كه با اهل شرك بسيار حرب كنيم كه از آزار ايشان از حد گذشت رسول فرمود كه
من مامور نشده ام بقتال ايشان صبر كنيد كه تا وقت جهاد در رسد و چون از مكه بمدينه مهاجرت كردند حق تعالی
اهل اسلام را امر كرد بغزا پس بعضی از آنها كه در مكه آرزوی كارزار ميكردند چون دانستند كه بغزا ميبايد رفت
شده اند اظهار كراهت كردند و ضعف و جبن ظاهر ساختند حق تعالی اين آيت فرستاد كه أَلَمْ تَرَ آيا ننگری
إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانكه قِيلَ لَهُمْ گفته شد مر ايشان را كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ باز داريد دستهای خود را
از كارزار كفار تا فرمان الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای داريد نماز را با شرايط و اركان
وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهيد زكوة را به مستحقان فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام كه بمدينه آمدند و نوشته شد يعنی
واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ايشان كارزار كردن با كافران إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آنگاه گروهی
از ايشان كه ضعيف الاسلام بودند يَخْشَوْنَ النَّاسَ می ترسيدند از جنگ مشركان كَخَشْيَةِ اللَّهِ چنانكه
ترسيدنی كه از خدا بايد ترسيد أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً يا ترسيدنی سخت تر از آن و خشيت ايشان بجهت ضعف
بشريت بود نه بجهت كراهت امر خدای يعنی بالطبع از موت و فوت ميترسيدند وَقَالُوا و گفتند از غايت
جبن و ترس كه رَبَّنَا ای پروردگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای چه چيز واجب گردانيدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما
مقاتله كفار را لَوْلَا أَخَّرْتَنَا چرا ما را نگذاشتی ايمن و فارغ إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلی كه نزديكست بهمه كس و در تفسير
كاشفی آورده كه اگر اين سخن از منافقان صادر شده چندان عجب نيست و اگر از مومنان وقوع يافته

از روی خوف و بد دلی از آنکه گفته باشند و یا از توبه کرده قُلْ بگوای محمد مر این ترسندگان را که دل در حیوة دنیا بسته اند
مَتَاعُ الدُّنْيَا آنچه بدان تمتع میگیرید از دنیا قَلِيلٌ اندکست و در جنب آخرت و سریع الزوال وَالْآخِرَةُ و سرای
آخرت خَيْرٌ بهتر است از دنیا و فانی لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که بپرهیزد از شرک و یا از همه منهیات وَلَا تُظْلَمُونَ
و ستم رسیده نخواهید شد ای جهاد کنندگان یعنی ثواب شما کم نخواهد کرد فَتِيلًا بمقدار رشته که در رخنهٔ دانهٔ
خرماست پس بوعدهٔ استیفای ثواب جهاد منتظر باشید و از مرگ که ضرورت و توقع خواهد یافت مترسید
که هیچ گروه را از این کنندهٔ رهائی نیست و در هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی نه أَيْنَمَا تَكُونُوا هر کجا
باشید فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در قلعها و حصارهای محکم و بلند کردانیده شده یعنی و آخر پس به هر حال و هیچ جای
آدمی را از مرگ چاره نیست و چون چنین است پس بدرجهٔ شهادت رسیدن در معرکهٔ جهاد بهتر از مردن است در فراش

يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ

خواه در مدینه خواه در مکه خواه در میدان يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ در یابد شما را مرگ وَلَوْ كُنْتُمْ و اگر چه باشید

در انوار آورده که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود و میوه در آن سال بر منوال سابق نبود و نرخها روی
بگرانی نهاد و جهودان این حال را نسبت بمقدم آنحضرت میکردند همچنانکه در حق موسی علیه السلام میگفتند کقوله تعالی
وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ و حق تعالی بجهت تکذیب قول ایشان این آیت فرستاد که وَإِنْ تُصِبْهُمْ
و اگر برسد باهل کتاب حَسَنَةٌ نیکوئی یعنی نعمت سبب ارزانی ثمار يَقُولُوا هَٰذِهِ میگویند که این
نیکوئی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداوند است وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ و اگر برسد بدیشان دست تنگی
و قحط يَقُولُوا هَٰذِهِ گویند این سختی مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تست که محمدی یعنی بسبب آمدن تو با ان
قُلْ بگوای محمد که كُلٌّ همه گرانی و ارزانی و دولت و نکبت مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداوند است یعنی بحکم او
و هیچ کس رد آن نتواند کرد و مرا که محمدم در آن دخلی نیست فَمَالِ پس چیست و چه حالست هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ
مر این گروه جهودان را که لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتمل است
بر موعظ و پند که قرآنست چه اگر فهم آن میکردند و تفکر در معانی آن می نمودند میدانستند که همه حسنه و سیئه نزد خداست
بحکم اوست مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ آنچه بتو میرسد ای آدمی از نیکوئی پس چگونه تقاضای نعمت
غفران کند وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ و آنچه میرسد بتو از قحط و تنگی و سایر مصیبت فَمِنْ نَفْسِكَ پس از نفس
تست چه معاصی تو باعث آن شده و منافات ندارد بقوله قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ زیرا که همه نعمت و مصیبت
از جانب اوست بسبیل اتصال الا آنکه حسنات احسان است و اینان سیئه مجازات معصیت است و انتقام
و لهذا در حدیث آمده است که هیچ مومنی را رنجی و اندوهی نرسد حتی خاری که بعضو او فرو رود و یا دوال
نعلین او گسسته شود مگر که بجهت معصیت او باشد تا آن سبب کفارهٔ گناه و مغفرت او شود و نیز آنحضرت
فرموده که پوست بدنی بچوب خراشیده نشود و هیچ رگی نجنبد با کاهیده و واقع نشود مگر بجهت گناه او و بعد از

آن میفرماید که وَأَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ترا ای محمد لِلنَّاسِ برای همهٔ آدمیان رَسُولًا فرستاده که احکام
ما را بایشان رسانی و بطاعت ترغیب کنی تا بجهت آن مستوجب جنت شوند و بترسانی ایشان را از معصیت
تا بمعصیت گرفتار نشوند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو بنصب معجزات
بعد از آن ترغیب بندگان میکند در طاعت رسول و میفرماید که مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان
برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس بدرستی که فرمان برده است خدای را وَمَنْ تَوَلَّىٰ و هر که اعراض
کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگهبان که بجبر و اکراه ایشان را
از معاصی باز داری چه بر تو همین پیغام رسانیدن است و بر ماست حساب و عقاب بعد از آن احوال منافقان
که اظهار طاعت میکنند و در باطن خلاف کردند خبر میدهد که وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان در حضور تو
که کار ما طَاعَةٌ فرمان برداریست مر امر ترا فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ
از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ شب گذرانند طائفه از ایشان یعنی در شب با یکدیگر گویند غَيْرَ
الَّذِي تَقُولُ غیر از آنکه روز با تو میگویند و یا غیر آنکه تو با ایشان میگوئی وَاللَّهُ يَكْتُبُ
و خدای می نویسد در نامهای عمل ایشان یعنی ملائکه را میفرماید تا بنویسند مَا يُبَيِّتُونَ آنچه در شب تدبیر
میکنند و میگویند از مخالفت قول تو تا ایشان را بآن جزا دهد و چون چنین است فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ
پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطهٔ اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
و توکل کن بخدای در همه احوال خصوصاً در کار ایشان و همه کار خود را باوی گذار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است
خدای وَكِيلًا قائم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان
بعد از آن توبیخ و سرزنش ایشان میکند و میگوید که أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا تأمل نمی نمایند این منافقان
در معانی قرآن و تفکر نمیکنند در الفاظ آن تا اعجاز آن بر ایشان ظاهر گردد و بدانند که حق است و نازل
از نزد خداوند مطلق وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام
از لفظ مخلوق چنانکه کافران گمان میبرند لَوَجَدُوا فِيهِ هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم در آن اخْتِلَافًا
كَثِيرًا اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم و فصاحت بعضی و رکاکت بعضی دیگر و صعوبت بعضی در
معارضه و سهولت بعضی دیگر در آن و مطابقت برخی از اخبار مستقبل آن و دون بعضی دیگر و موافقت بعضی احکام
آن بالعقل و دون برخی دیگر زیرا که بحسب تتبع و استقراء کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی
معنی مرویست که هر گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لشکری را بجائی فرستادی منافقان خبر ظفر یا شکست ایشان را
انتظار میکردند و تفحص کرده آن را فاش کردندی و این فتح ضرر و ضعف مسلمین گشتی زیرا که خبر نکبت سبب انکسار شدن

فتنه است در میان دشمنان و اختلاط ایشان بسبب اهل اسلام و خبر به موجب ضعف مسلمانان و پریشان شدن ایشان از
حق تعالی باین صفت مذمت ایشان کرده فرمود وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون باید منافقان را أَمْرٌ کاری یعنی خبری
مِنَ الْأَمْنِ از آنچه موجب امنی باشد چون ظفر لشکری اسلام یا عزم حضرت رسالت بمصالحه قومی أَوِ الْخَوْفِ
یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون مغلوبیت لشکر اسلام یا اجتماع دشمنان أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند آن خبر را بی
از ملاحظه صلاح در افشای آن و تفحص در تحقیق آن وَلَوْ رَدُّوهُ و اگر باز گذارند آن خبر را إِلَى
الرَّسُولِ برای تمیز کردن صلاح و افشاء خود انکار را کنند وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ و با اصحاب امرا
لشکر از ایشان لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هر آینه دانند آن را آنانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق
می نمایند مِنْهُمْ از پیغمبر و اولو الامر پس از ایشان تحقیق خبر کنید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای
بودی عَلَيْكُمْ بر شما بارسال رسول وَرَحْمَتُهُ و بخشایش وی بانزال قرآن و گفته اند که فضل حضرت رسالت است
و رحمت قرآن یعنی اگر برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ هر آینه پیروی میکردید شیطان را إِلَّا قَلِيلًا
مگر اندکی از شما که بعقل کامل و تدبیر تمام که مستلزم امداد الطاف الهی و توفیق ربانی است از وسواس
شیطانی ایمن می مانید و گفته اند که مراد قلیل جماعتی اند که پیش از بعثت رسول علیه السلام و نزول قرآن
بمحض لطف و توفیق الهی راه رست یافتند چون زید بن عمرو بن نفیل و ورقة بن نوفل و بحیرا راهب و امثال
ایشان و باز سر رشته کلام بجهاد کفار کشیده میفرماید فَقَاتِلْ پس کارزار کن فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
نزول این آیت در وقتی بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را
از لشکر ابوسفیان میترسانید و بعضی از اصحاب بکارزار رفتن را کاره بودند و حضرت میفرمود که اگر همه تنها
باشم که میروم پس بیرون رفت و با وی هفتاد کس بیش نبود این آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند
از کارزار کفار تو برو و مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ تکلیف کرده نشده در جهاد إِلَّا نَفْسَكَ مگر فعل نفس خود را از فعل غیر
خود از برای آنکه از تخلف دیگران از جهاد ضرری بتو نمیرسد بلکه ضرر بتو بترک نفس تست وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ
و ترغیب نما مومنان را بر مقاتله کفار که بر تو ترغیب است و تحریض مسلمانان بر جهاد نه تکلیف و اجبار
و اکراه ایشان بر جهاد عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا
سختی کارزار آنهاکه کافر شدند یعنی قریش باین وجه که ترس در دل ایشان اندازد و چنانکه در بدر صغری
واقع شد که ابوسفیان بترسید و بمدینه نیامد چنانکه در سوره آل عمران گذشت وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا و خدای
سخت تر است در هیبت و صولت و شدت از قریش وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا و سخت تر در عقوبت و تعذیب
ایشان این توبیخ و تهدید است مر کسی را که تابع پیغمبران نشده بجهاد نرود مَنْ يَشْفَعْ هرکه درخواهد شَفَاعَةً

حَسَنَةً در خور سعی نیکو که حق بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی دفع کرده و يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا
باشد مر آن شفیع را بهره از ثواب آن شفاعت و از جمله آن دعای مومن است در حق مومن چنانکه حضرت
رسالت پناه فرموده که هرکه در غیبت دعا کند در حق مومنی دعای او مستجاب شود و فرشته که با او ست او را
گوید که تراست دو مثل هر آنچه دعا کردی برای برادر مومن خود وَمَنْ يَشْفَعْ و هرکه درخواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً
در خور سعی بدکه بدان حق فوت شود و ضرری بکسی رسد يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا باشد مر او را از وبال آن نصیبی
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا بر همه چیزی توانا و صاحب قدرت و گواه و نگهبان پس
اگر نیکویی کنید در حق خود نیکویی کرده باشید و اگر بدی کنید جزای آن بشما رسد و چون چنین است پس هرکه
طلب جهاد کند و باز دارد و ترس از مومنی و او را ترغیب کند بر آن بثواب آن رسد و هرکه شخصی را از جهاد
باز دارد و بتخلف ترساند و بیدل گرداند جزای آن باو راجع شود و بعد از امر کردن مومنان بقتال مشرکان
امر می نماید ایشان را بتحیت و سلام با برادران مومن و میفرماید که وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید و سلام
فَحَيُّوا پس تحیت گویید و تحیت گوینده را بِأَحْسَنَ مِنْهَا بهتر از آن تحیت مثلا اگر گوید او که السلام علیکم شما
در جواب او بگویید که علیکم السلام و رحمة الله و اگر سلام را با رحمت جمع کند شما در جواب آن برکاته زیاده کنید
أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب سلام علیک بگویید که علیک السلام و این مقدار فرض
نصف
است و آنچه اول گفته شد سنت بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا است بر همه چیز حساب کننده
پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد ابو امامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هرکه
بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه بنویسند برای او و از ابن عباس نقل است که هرگاه بر دو کس سلام کند
یا بر یک کس دو کس سلام کند یا بر کسی دو سلام کند چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و در خبر آمده است که میان
کسانی که تحیت گویند و جواب دهند صد حسنه باشد نود و نه آن را باشد که سلام کند و یکی آن را که جواب گوید زیرا که اختیار
ابتدای این خیر اول از وی شده و آورده اند که درویشی بزیارت عبد الله جعفر آمد و وی را عطایی نیکو داد و درویش
را استطاعت آن نبود که مکافات آن کند روزی عبد الله در بازار میگذشت درویش روی از وی بگردانید
عبد الله از این تعجب کرد و از پیش روی او در آمد و گفت یا فلان سلام علیک او بطریقت جواب داد عبد الله گفت
چرا روی بگردانیدی گفت برای آنکه اول سلام کنی و مرا جواب باید داد تا ثواب بسیار ترا باشد و آنکه مرا
قوت مکافات عطای تو نبود الا باین نوع و از رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که افشای سلام کنید
بر هر کس تا سلامتی یابید و بعد از امر و نهی بندگان چون ثواب و عقاب میکند اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خدای
مستحق پرستش هیچ معبودی نیست مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ هر آینه جمع کند شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز

که برانگیزد و لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آن روز و من اصدق و کیست صادق تر من الله از خدای یعنی
نیست از وی راست گوی تر حدیثا از روی گفتار یعنی کذب را در سخن و وعده او راه نیست آورده اند که جمعی
از مکه هجرت کرده در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و پیغام فرستادند بمدینه که مسلمانیم و از دین برگشته ایم
مؤمنان را در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی با یمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم میکردند آیت
آمد که فما لکم پس چیست شما را فی المنافقین در شان منافقان که متفرق شده اید فئتین بدو فرقه و از ابو
جعفر علیه السلام روایت کرده اند که جمعی از مهاجرین ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت
اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و اصحاب را در اسلام ایشان
تردد پدید آمد این آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شده اید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید والله ارکسهم
و حال آنکه خدای باز گردانید ایشان را بحکم کفر که آن قتل است و سبی و آتش دوزخ بما کسبوا بسبب آنچه عمل کردند که
آن اعراض ایشانست از مؤمنان و لاحق شدن بمشرکان اتریدون ان تهدوا آیا میخواهید که راه
نمائید من اضل الله کسانی را که فرو گذاشته است خدای تعالی ایشان را در ضلالت بسبب فرط عناد و جحود ایشان
یا حکم فرموده بضلالت ایشان باین که توفیق هدایت از ایشان باز داشته و یا ایشان را بضلالت نام نهاده
و یا گمراه یافته و یا از راه بهشت بگردانیده پس چگونه ایشان را راه راست نمائید و من یضلل الله و هر کرا
خدای خذلان نماید او را یا بضلالت موسوم سازد یا بحکم بضلالت او کند و یا از راه جنت بگرداند بجهت توغل
او در جحود و عناد و انکار با وجود او بحجت اسلام فلن تجد له پس نیابی مر او را سبیلا راهی بحق و طریقی
بهدایت ودوا دوست میدارند این برگشتگان از دین و دشمنان سید المرسلین لو تکفرون اگر کافر
شوید شما کما کفروا همچنانکه ایشان کافر شده اند فتکونون سواء تا باشید مساوی یکدیگر در ضلالت
فلا تتخذوا منهم پس فرا مگیرید از ایشان اولیاء دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان
آورده مهاجرت کنند از بلده کفر ببلده اسلام فی سبیل الله در راه رضای خدای یعنی مهاجرت ایشان
خالی باشد از غرضی از اغراض دنیویه و محض خلاص و قربت باشد فان تولوا پس اگر اعراض کنند از
ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث وجدتموهم
هر جا که یابید ایشان را در زمین حل و حرم همچون سایر کفار ولا تتخذوا منهم و مگیرید از ایشان
ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری بلکه بگیرید ایشان را و بقتل آرید الا الذین یصلون
مگر آنان را که پیوندند و پناه برند الی قوم بگروهی که واقع شد بینکم و بینهم میثاق میان شما و میان ایشان
پیمانی و آن قوم خزاعه یا بنی بکر بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بیاران ایشان

در آیند و در امان آنحضرت باشند او جاؤکم یا مگر آنان را که آیند بشما حصرت صدورهم در حالتی که تنگ
بود سینه های ایشان ان یقاتلوکم از آنکه کارزار کنند با شما یعنی کراهت داشتند و تنگ شدند از آنکه
مقاتله نمایند با شما او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که
پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز همین طریق عهد کرده اند و لو شاء الله و اگر خواستی
خدای و حکمت و مصلحت او تقاضا کردی لسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما با آنکه
ترس از دل ایشان بردی فلقاتلوکم پس هر آینه با شما قتال کردندی و دست باز نداشتندی
از جدال با شما فان اعتزلوکم پس اگر کناره کنند از شما این مردان و معاندان شما فلم یقاتلوکم
پس کارزار نکنند با شما و القوا الیکم السلم و القا کنند بجانب شما انقیاد و آشتی را یعنی از شما امان
طلبند فما جعل الله پس نساخت خداوند او لکم مر شما را علیهم سبیلا بر ایشان راهی در قتل
ایشان و غارت اموال ایشان یعنی شما را اذن نداد در قتل و سبی ایشان و باتفاق این آیت با آیه
فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است ستجدون آخرین زود باشد که یابید قومی دیگر را مراد غطفان
و بنی اسد که بمدینه آمده و اظهار اسلام کردند یریدون ان یامنوکم که میخواهند که ایمن شوند از شما و چون
از مدینه باز گردند کافر شوند و یامنوا قومهم و ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه که خوانده
شوند الی الفتنة بسوی کفر یا قتال اهل اسلام ارکسوا فیها باز گردانیده شوند در آن فتنه یعنی قصد
کنند و قتال با مسلمانان فان لم یعتزلوکم پس اگر کناره نکنند از قتال شما و یلقوا الیکم السلم
و القا نکنند بسوی شما صلح را و طلب امان نکنند و یکفوا ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را از قتال
فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اقتلوهم و بکشید ایشان را حیث ثقفتموهم هر جا که دست یابید
بر ایشان و اولئکم و آن گروه جعلنا لکم دادیم مر شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی
روشن و تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و غدر و مکر ایشان بود و یا مراد تسلط ظاهر است
بر ایشان در قتل و سبی و صادق علیه السلام فرموده که این آیت در باره عیینة بن حصین نزول نموده که بجهت
وقوع قحط در بلاد ایشان نزد رسول آمد و با آنحضرت شرط کرد بر آنکه در بطن نخل اقامت نماید و آنحضرت
تعرض باموال او و اقوام او نرساند و او منافق بود آورده اند که عیاش بن ربیعه قبل از هجرت مسلمان
شده و اسلام خود را از اقارب خود پنهان میداشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر وی در فراق او
ناله و فریاد در گرفت ابو جهل و برادر او حارث که برادران مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده
نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسون و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست

وبایش ببسته در آفتاب می انداختند تا از اسلام بازگردد و حارث بن زید هر روزی بر وی بگذشتی گفتی
ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش را بسیاری
ایذا و آزار کردند تا کلمه که ازو طلبیدند بگفت دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که اگر آن دین که برگشتی
حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بودی عیاش از وی در غضب شد و سوگند خورد
که روزی که بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش هجرت نمود و تجدید اسلام کرد و حارث نیز بعد ازین آمده
مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت و اسلام حارث حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها بازیافت
و بنابر آن سوگند عظیم او را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را ناحق بکشتی در قیامت چه جواب
خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت حضرت نبی صلی الله علیه وآله وسلم آمده تمام قصه بعرض رسانید
و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا این امر از من واقع شده و منتظر جزای آن گناهم بحکم خدای این آیت نازل
شد وَمَا كَانَ و نسزد و روا نباشد لِمُؤْمِنٍ مر مومنی را أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً که بکشد مومنی را
بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً و هر که بکشد مومنی را بخطا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بر وست آزاد کردن بنده
گرونده و باور در حکم ایمان چون صغیری که یکی از پدر و مادرش مسلمان بوده باشد وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و بر وست
دیتی ادا کرده شده إِلَى أَهْلِهِ بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر میراث إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا
مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیت ازو عفو نمایند فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ
از گروهی که دشمن شما اند یعنی کفار وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ پس بر قاتل
او است آزاد کردن بنده مومن و ادای دیت باهل او نشاید زیرا که میان کافر و مومن ارث نیست وَإِنْ
كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر باشد مقتول از قومی که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان پیمان است
یعنی ذمه پس حکم او حکم مسلم است در وجوب کفاره و دیت همچنانکه فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ پس بر قاتل است دیتی ادا
کرده شده إِلَى أَهْلِهِ باهل مقتول وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ و آزاد کردن بنده مومن فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد
بنده و قدرت بهم نرسانیده باشد بر خریدن آن فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر وست روزه دو ماه
از پی یکدیگر تَوْبَةً پذیرفته شد توبه قاتل بسبب این دیه و کفاره پذیرفتنی مِنَ اللَّهِ از جانب خدای و باحق
تعالی این حکم را وضع فرموده در میان بندگان بجهت قبول شدن توبه قاتل از وی سبحانه وَكَانَ اللَّهُ
عَلِيمًا و هست خدای دانا بر حال قاتل و مقتول حَكِيمًا حکم کننده در باب دیه و کفاره با صواب کار
در هر چه فرماید و بعد از بیان قتل خطا بیان قتل عمد نموده فرمود که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا و هر که بکشد
مومنی را بعمد و قصد و حلال داند کشتن او را فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ پس پاداش او دوزخ است خَالِدًا

فِيهَا در حالتی که جاوید باشد وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ و خشم گرفت خدای بر وی وَلَعَنَهُ و راند او را و دور ساخت
از رحمت خویش وَأَعَدَّ لَهُ و آماده ساخته است برای او عَذَابًا عَظِيمًا عذابی بزرگ بجهت این گناه بزرگ
سبب نزول این آیت این است که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت و بخدمت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آمده صورت حال بموقف عرض رسانید آنحضرت زبیر فهری
را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیه
او بموجب شرع ادا نمایید بنی النجار چون ازین پیغام آگاه شدند گفتند ما را علم بقاتل او نیست لیکن دیه او را
کنیم پس صد شتر تسلیم مقیس کردند و با زبیر روی بمدینه نهادند و چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطانی
مقیس را بر آن داشت که مردمان ترا تعییب خواهند کرد بر گرفتن دیت و راضی شدن بان و قاتل برادر را
کشتن رای آنست که زبیر را بکشی تا در برابر خون برادرت باشد و شتران از آن تو باشد و بکرو مکر کردی پس وقتی
که زبیر غافل بود سنگی بزرگ بسر او زده او را بکشت و بر شتری نشست و باقی شتران را براند و روی بمکه نهاد
و مرتد شد چون این خبر برسول رسید فرمود که من او را امین نکرده ام نه در حل و نه در حرم پس در روز
فتح مکه کشته گشت و بجهنم پیوست و حق تعالی این آیت را در باره او نازل ساخت و حکم تخلید و قاتل بعمد
مخصوص است بانکه استحلال قتل مومن نماید و یا آنکه کافر و مرتد باشد چه باجماع اگر مومنی مومنی را بکشد بعمد
بدون اعتقاد استحلال آن در دوزخ مخلد نخواهد بود و آورده اند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم لشکری
بر سر قومی فرستاد و از ایشان همین مرداس فدکی مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنایم
خود بکوهی پناه گرفت همین که لشکر اسلام تکبیر گویان در رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنیده دانست
که لشکر اسلام است او نیز تکبیر اسلام گفت و بر ایشان سلام کرده بزبان بگفت لا اله الا الله و محمد رسول
الله و علی ولی الله گفته و از کوه بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال بر وی تاخت و بضرب شمشیر سرش را
بینداخت و هر چه داشت غارت کرده گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت رسید نهایت متالم شده و فرمود
ای اسامه کسی را کشتی که از شرک تبرا کرده بود و بیگانگی حق معترف شده اسامه بر آن پشیمان شده گفت
یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود که چه دل او را شکافته بودی تا او را
که راست میگوید یا دروغ و این آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا
ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی بجهاد روید فَتَبَيَّنُوا پس تحقیق کنید
و باحتیاط تمام تفحص کنید و تعجیل منمایید تا بدانید که مسلمانی بکجاست اگر غزو است گشته شود وَلَا تَقُولُوا
و مگویید لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لست

مؤمناً نیستی تو مؤمن و بجهت ایمنی از ما این کلمه میگویی تَبتَغُونَ در حالتی که طلب کنید عَرَضَ الحَیوةِ
الدُّنیا مال فانی دنیا را مراد غنیمت مردم است و اگر شما طالب غنیمت اید فَعِندَ اللهِ پس نزدیک خداست
مَغانِمُ کَثِیرَةٌ غنیمت های بسیار که بشما خواهد رسانید تا این غارت شوید و مسلمانان کشید برای مال کَذلِکَ
کُنتُم همچنین بودید شما مِن قَبلُ پیش ازین یعنی اول بار که باسلام در آمدید توسل بکلمه شهادت نمودید تا اگر
موافقت دل شما با زبان شما معلوم باشد و بجهت آن از خون و مال ایمن شدید فَمَنَّ اللهُ عَلَیکُم پس منت نهاد
خدای بر شما باستقامت در دین اسلام و رسوخ در ایمان فَتَبَیَّنُوا این نیک معلوم کنید مهم خود را و در قتل
مردم تعجیل مکنید بر وجهی که آن دو بال زنند و گذاشتن صد کافر نزد خدای کمتر است از کشتن یک مسلمان إنَّ اللهَ
کانَ بدرستی که خدای تعالی هست بِما تَعمَلُونَ بآنچه میکنید شما خَبِیراً دانا و آگاه پس در قتل سرعت مکنید
و طریق احتیاط را در آن مرعی دارید مرویست که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این آیت را بر اسامه خواند
وی بسیار مضطرب شد و از آن فعل بسیار تأسف خورد و گفت یا رسول الله برای من استغفار کن حضرت
فرمود که بکلمه لا اله الا الله طلب آمرزش کن و حضرت آن کلمه را اعاده نمود و بعد از آن برای او استغفار
کرد و او را امر کرد که بنده آزاد کند ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که وقت رفتن بغزای تبوک
جمعی تخلف کردند مانند کعب بن مالک از بنی سلمه و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه و کلثوم و عبدالله بجهت کوری
زبان باعتذار گشودند و گفتند یا رسول الله من نابینا ام و بجهت آن از دولت مقاتله با اعدا محروم حق
تعالی این آیت را در باره ایشان نازل ساخت که لا یَستَوِی القاعِدُونَ برابر نیستند نشستگان
در خانه های خود مِنَ المُؤمِنِینَ از مؤمنان غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ که نباشند خداوندان بیماری و عجز
وَالمُجاهِدُونَ و جهاد کنندگان فِی سَبِیلِ اللهِ در راه خدای بِأَموالِهِم بمالهای خود که تهیه اسباب
قتال و تجهیز مقاتلان میکنند وَأَنفُسِهِم و بنفسهای خود که در معرض قتل می آرند و چگونه برابر توانند بود
کسی که راحت و تن پروری کند با آنکه در معرکه جهاد جانبازی نماید فَضَّلَ اللهُ تفضیل داد خدای المُجاهِدِینَ
جهاد کنندگان را بِأَموالِهِم وَأَنفُسِهِم بمالها و نفسهای خود عَلَی القاعِدِینَ بر نشستگان از جهاد
دَرَجَةً پایه که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو وَکُلّاً و همه را از نشستگان که میل جهاد دارند و نیت
مجاهدان که مباشر جهاد شده اند وَعَدَ اللهُ الحُسنی وعده کرده است خدای پاداش نیکو که بهشت است
بجهت حسن عقیدت و خلوص نیت اما زیادتی درجات و تفاوت مراتب نیز بزیادتی عمل خواهد بود وَفَضَّلَ اللهُ
المُجاهِدِینَ و تفضیل داد خدای مجاهدان را عَلَی القاعِدِینَ بر نشستگان بی عذر یا با عذر یا مطلق
أَجراً عَظِیماً مزدی بزرگ دَرَجاتٍ مِنهُ یعنی پایه های بلند از خدای در آخرت و گفته اند که پایه

و هفتاد درجه است که میان هر درجه مقدار دویدن اسب نیز رو باشد هفتاد سال وَمَغفِرَةً و آمرزش وَرَحمَةً و بخشایش
از جانب حق سبحانه و بعد آنکه نزد بعضی تکرار تفضیل مجاهدان بر قاعدان بر سبیل اجمال و تفصیل جهت تعظیم جهاد است و ترغیب بدان
در آن و نزد جمعی مراد بدرجه غنیمت و ظفر است و ذکر جمیل و بدرجات درجه های عالیه در آخرت و یا مراد بدرجه ارتفاع
منزلت ایشانست نزد خدا و بدرجات ارتفاع منازل ایشان در جنت و نزد بعضی دیگر مراد بقاعدون اول اصحاب
عذرند و بقاعدون ثانی آنهاکه ماذون شدند در تخلف بجهت اکتفا بغیر ایشان و یا مجاهدان اول مجاهدان با کفار و ثانی
مجاهدان با نفس خود و مؤید آنست که حضرت بعد از رجعت از جهاد فرمود که رجوع کردیم از جهاد اصغر که جهاد است با کفار بجهاد اکبر
که جهاد است با شیطان و نفس خود وَکانَ اللهُ غَفُوراً رَحِیماً و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته ایشان مهربان
بر ایشان در راه دیا اجر و اجر ایشان خواهد داد آورده اند که جمعی از مسلمانان که بحسب ظاهر کلمه گفته بودند چون قیس فاکه
بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت ایشان بر سفر از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر آمدند
ایشان همراه کفار بحرب آمدند و حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق تعالی در شان ایشان فرمود که إنَّ الَّذِینَ
بدرستی که آنانکه تَوَفّاهُمُ المَلائِکَةُ جان می ستانند از ایشان فرشتگان یعنی ملک الموت ظالِمِی أَنفُسِهِم در حالتی که
در حالتی که ستمکار بودند بر نفس خود بترک هجرت و موافقت با کفار قالُوا گفتند فرشتگان از روی سرزنش مر ایشان را
فِیمَ کُنتُم در چه چیز بودید از کار دین خود و یا کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان ایشان بر سبیل اعتذار بی
موقع قالُوا کُنّا مُستَضعَفِینَ گفتند بودیم ضعیفان و عاجزان فِی الأَرضِ در زمین مکه و کفار بر ما غالب بودند
که هجرت کنیم بمدینه و از اظهار کلمه اسلام علانیه عاجز بودیم قالُوا گفتند فرشتگان بر سبیل تکذیب ایشان أَلَم تَکُن
أَرضُ اللهِ واسِعَةً آیا نبود زمین خدای گشاده بسیار فَتُهاجِرُوا فِیها که هجرت کنید در طرف دیگر از آن
چنانکه مهاجران حبش کردند فَأُولئِکَ پس آن گروه تارکان هجرت بدون عذر صحیح مَأواهُم جَهَنَّمُ جای ایشان
دوزخ است وَساءَت مَصِیراً و بد بازگشتی است ایشان را دوزخ بجهت ترک امر واجب و مساعده کفار إلّا
المُستَضعَفِینَ لیکن کسانی که بحسب واقع ضعیف و عاجزاند مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ از مردان و زنان وَالوِلدانِ
حیلة
و از کودکان لا یَستَطِیعُونَ که توانایی ندارند و چاره سازی مهاجرت وَلا یَهتَدُونَ سَبِیلاً و نمی یابند
راه مدینه را و طریق بیرون آمدن را مگر عیان جهت مبالغه است در امر هجرت و اشعار بآنکه مر اولیای ایشان را
که ایشان را نیز با خود بیرون برند در وقت مهاجرت و با کمال ایشان در صدد وجوب هجرت اند و گزیری از آن ندارند
بجهتی که چون ولدان ایشان بالغ شوند و قادر شوند بر هجرت تا چاره نیست از مهاجرت یا با خبر اهمال فَأُولئِکَ
پس آن گروه که چاره کار ندارند عَسَی اللهُ شاید خدای أَن یَعفُوَ عَنهُم که عفو کند از ایشان ذکر عسی و عفو اشعار است
با آنکه ترک هجرت امر خطیر است حتی که عاجز و مضطر ایمن نتواند بود وَکانَ اللهُ عَفُوّاً و هست خدای عفو کننده از مقصران

غفوراً آمرزنده گناهان ایشان و حب دنیا را از کرم و روایت میکنند که در یک سال بسیار کس اسلام آورده بودند و بسبب علت
هجرت نمیتوانستند چون آیت تهدید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن به مستضعفان مکه رسید جندع بن حمزه پسران را گفت
که هر چند که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم که حق تعالی عذر ایشان را پذیرفت و رخصت ترک هجرت فرموده چه چاره
رفتن می توانم و راه مدینه میدانم می ترسم که ناگاه به بیت اجل گرفتار شوم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر گردد
مرا برچین سریری که خفته ام بیرون برید فرزندان فرمان پدر برده او را برداشتند و متوجه مدینه شدند چون به منزل تنعیم
رسیدند اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست چپ خود نهاده گفت خدایا این دست از آن تو و این
دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم ترا بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و درگذشت خبر او به مدینه رسید
بعضی صحاب گفتند که اگر به مدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او شاملتر بودی چه با وجود ایمان مزد مهاجران یافتی
حق تعالی این آیت فرستاد که ومن یهاجر فی سبیل الله و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای یجد فی الارض
یابد در زمین مراغماً کثیراً المکانی بسیار که با و نقل کند وسعة و فراخی در روزی یا وسعت در اظهار
دین و کلمهٔ توحید ومن یخرج من بیته و هر که بیرون آید از خانه خود مهاجراً الی الله ورسوله در حالتی که هجرت
کننده باشد بجانب رسول و نیت خالص از برای رضای خدای بی غرضی از اغراض دنیوی ثم یدرکه الموت پس دریابد
مرگ او را در اثنای راه و به جایگاه نرسد فقد وقع اجره علی الله پس بتحقیق که ثابت باشد مزد او بر خدای مانند
ثبوت امری که باشد چه اگر اجر او با و نرساند خلاف حکمت و مصلحت او باشد و ترک حکمت حق سبحانه و تعالی را جایز نیست و
کان الله غفوراً و هست خدای آمرزنده گناه تأخیری که در هجرت کرده رحیماً مهربان بر و در وعده مثوبت
او و چون حق تعالی بندگان را امر کرد بجهاد و هجرت در عقب آن بیان کیفیت نماز سفر و خوف میکند و ذکر تخفیف آن بر
ایشان میفرماید که واذا ضربتم فی الارض و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی
ان تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی چهار رکعتی را دو رکعت گذارید ان خفتم اگر ترسید
ان یفتنکم الذین کفروا از آنکه در رنج اندازند یعنی بکشند یا مشرک سازند شما را آنانکه کافر شده اند این شرط بنابر
غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالا بی ترس نیز تقصیر باید کرد در سفر باجماع
و روایت متواتره و ترک جناح در امر واجب و سنت و مباح مستعمل است و اینجا مراد در امر وجوب است چه قصر صلوة واجب است
در سفر باجماع ان الکافرین بدرستی که کافران کانوا لکم هستند شما را عدواً مبیناً دشمنی آشکارا بعد از امر بقصر
صلوة در سفر و خوف بیان کیفیت صلوة خوف میفرماید که واذا کنت فیهم و چون باشی ای محمد در میان اصحاب
بوقت خوف از دشمنان دین و خلفای آنحضرت که ائمه هدی اند صلوات الله علیهم اجمعین نیز درین خطاب داخلند
زیرا که قایم مقام آنحضرت اند فاقمت لهم الصلوة پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم

ساز فلتقم طائفة منهم پس باید که بایستند گروهی از ایشان معک با تو و نماز گذارند و گروهی دیگر روبروی
دشمن باشند ولیأخذوا اسلحتهم و باید که فرا گیرند آنها که نماز می گذارند سلاحهای خود را از روی احتیاط
فاذا سجدوا و پس چون سجده کنند نماز گذارندگان فلیکونوا پس باید که باشند آنها که نماز نمیکنند من ورائکم
از پس شما و در برابر دشمن و چون گروه یک رکعت بگذارند بصف جنگ باز روند ولتأت طائفة اخری و باید که بیاید
آن طائفه دیگر لم یصلوا نماز نگذارده اند و پاس میداشتند فلیصلوا معک پس باید که نماز بگذارند با تو یک
رکعت دیگر را ولیأخذوا و باید که بردارند ایشان نیز با خود حذرهم آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر
و خود و زره واسلحتهم و سلاحهای خود را که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان پس بیان حکمت میکند
در وجوب اخذ سلاح و میفرماید که ود الذین کفروا دوست دارند آنانکه کافر شده اند و تمنا میکنند لو تغفلون
اگر غافل شوید عن اسلحتکم از سازهای حرب خود وامتعتکم و از متاعهای خود چون آلت و سایر ضروریات
فیمیلون علیکم پس حمله آورند بر شما میلة واحدة یک حمله و هر چه یابند ببرند و چون در بعضی احوال برداشتن
سلاح موجب بسیاری مشقت است از جهت رخصت وضع آن نموده میفرماید که ولا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما
ان کان بکم اذی اگر باشد بشما رنجی من مطر از باران که گران کرده اند سلاح را او کنتم مرضی یا باشید
بیماران و ناتوان در برداشتن سلاح ان تضعوا در آنکه بنهید اسلحتکم سلاحهای خود را و چون عدم اخذ سلاح
مظنه هجوم دشمنان بود بر مسلمانان از جهت تکرار اخذ سلاح فرموده که وخذوا حذرکم و فرا گیرید آلات نگاهداشت
خود را در وقت قدرت تا خصم بر شما هجوم نکند ان الله بدرستی که خدای اعد للکافرین آماده ساخته برای
کافران عذاباً مهیناً عذابی خوار کننده در سبب نزول این آیت آورده اند که حضرت رسالت پناه بغزوه
رفته بود و چون به عسفان رسید مشرکان عرب او را دیده که صف راست کرده و اسباب جدال مهیا ساخته اند حضرت
نیز فرمود تا لشکر اسلام در مقابل صف کشیدند وقت نماز پیشین در آمد و لشکر کفار میان جبل و سپاه مومنان حایل
شد حضرت رسالت با اصحاب باقامت نماز مشغول شدند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان را مشاهده کردند
و بعد از فراغ مسلمانان از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و یک حمله بر ایشان بر
نیاوردیم یکی از زمره کفار آواز داد که این قوم را بعد از این نماز نماز دیگر هست که دوستتر از آن و در اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم
میرسانند پس ما فرصت نگاهداشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل از ین دشمنان داد انتقام ستانیم
هنوز وقت نماز عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت پناه تعلیم داد
و چون یاد خدا بودن موجب استعداد بنده است بفیض ربانی و نزول رحمت ایزدی از جهت اعلام بعد از صلوة خوف
میفرماید که فاذا قضیتم الصلوة پس چون بگزارید نماز خوف را و ادای آن نمودید فاذکروا الله پس یاد کنید خدا را

قیاماً در حالت ایستادن که شمشیر میزنید وقعوداً و در حال نشستن که تیر می اندازید وعلی جنوبکم و در حالتی که در پهلوی
خود افتاده باید زخم خورده و قول اشهر است که مراد یاد کردن خداوند است در همه حال فاذا اطمأننتم پس چون بیارامید
و از خوف ایمن شدید فاقیموا الصلوة پس بگذارید نماز را با حفظ شرایط و ارکان ان الصلوة بدرستی که نماز کانت
علی المؤمنین هست بر مومنان کتاباً موقوتاً فرض شده و معین گشته باوقات خود که اخراج از وقت آن
جایز نیست و باز عود کلام میکند در تحریص جهاد و ترغیب مؤمنان بر آن و میفرماید که ولا تهنوا و سستی مکنید فی ابتغاء
القوم در طلب کافران و کارزار با ایشان ان تکونوا تألمون اگر هستید شما که دردمند شده اید از جراحتها
فانهم یألمون پس بدرستی که کافران نیز دردمند و زخم خورده کما تألمون همچنانکه شما دردمندید وترجون و شما
با وجود این الم امید میدارید من الله از خدای ما لا یرجون آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت
در دنیا غرض ازین کلام ترغیب ایشانست در ثبات قدم در معرکه جهاد و منزلت ایشان نمودن در سستی در مقاومه
و خلاصه سخن آنست که ضرر قتال مشترکست میان شما و ایشان و مخصوص بشما نیست و با وجود این امید میدارید از خدای تعالی اعلای
دین اسلام و رسیدن بثواب آن در دار السلام و ایشان ازین محروم اند پس سزاوار آنست که ترس شما از آن
بیشتر نباشد و صبر شما بر آن اکثر بود وکان الله علیماً حکیماً و هست خدای دانا و محکم کار در امر و نهی و خبر بر وفق حکمت
امر میکند و نهی می نماید آورده اند که طعمة بن ابیرق که از بنی ظفر بود شبی نقب در خانه قتادة بن نعمان زد و زرهی که در انبان
آرد بود پنهان کرده بود بدزدید و انبان شکافته بود در دشت همه راه آرد میریخت تا بخانه طعمه از آنجا زره به یهودی که او را
زید بن سمین میگفتند برده بطریق ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده بر اثر آرد بخانه طعمه رفت و بعد از طلب زره از وی انکار
سوگند یاد کرد که این کار نکرده و از آن خبر ندارد و قتاده بر همان سمت که طعمه بخانه زید یهود رفته بود و بر این خیانت گواه
زید گفت که طعمه زره بمن داد و جمعی بر آن گواهی دادند صورت حال بقبیله طعمه رسید جمع گردید بنی ظفر
که قوم طعمه بودند از خوف رسوایی و بجهة آنکه طعمه متهم نشود و یهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت
کردند و از حضرت رسالت پناه بر آن بودند که خیانت بر یهود ثابت گردد و مسلمان از آن خیانت مبرا باشند و جمع بنی
قوم طعمه برائت ذمت و پاک دامنی او گواهی میدادند پس بجهت حسن ظنی که آنحضرت را بمسلمانان بود خواست که قصد عتاب یهودی
کند از حضرت رب الارباب خبر رسید که انا انزلنا الیک الکتاب بدرستی که فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را
بالحق براستی و درستی لتحکم بین الناس تا حکم کنی میان مردمان بما اراک الله بآنچه شناسا گردانید ترا خدای
و بآن وحی کرده بتو ولا تکن للخائنین و مباش برای خیانت کنندگان و دفع خیانت از ایشان خصیماً دشمن
الحکم جکننده مت واستغفر الله و آمرزش خواه از خدای و بالکلیه توجه بجانب حق سبحانه کن و توفیق از وطلب
ان الله کان بدرستی که هست خدای غفوراً آمرزنده و بر دارنده گناه و کسی که طلب آمرزش کند رحیماً مهربان بر او

ولا تجادل و خصومت مکن عن الذین از قبل آنکه یختانون انفسهم خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی طعمه و قوم او
که با خیانت او در ساخته اند و بدروغ گواهی برائت ذمت او داده اند و حمایت و نصرت او کرده اند و بجهت آن
وبال خیانت راجع بنفس همه ایشانست ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست ندارد من کان خواناً هر که را
بسیار خیانت کننده و هست یعنی مصر است بر آن اثیماً گناهکار یعنی که مستغرق باشد در گناه و خود این اشارتست
باصرار طعمه و توغل او در اثم و خیانت جه آنکه دلالت میکند بر آنکه از رسول صلی الله علیه و آله وسلم چیزی صادر شده
باشد که شایسته آن نشده باشد چه قوله تعالی ولا تکن للخائنین خصیماً و قوله لا تجادل الی آخر الکلام دلالت میکند بر آن که آنحضرت
اظهار خصومت و جدال کرده باشد جه ببایست که نهی متوجه میشود بکسی که گناهی از وصادر شده باشد بجهت مبالغه در
نهی در آن و قوله و استغفر الله نیز دلالت میکند که آنحضرت گناهی کرده باشد زیرا که استغفار طاعتی است مستقل
و موجب ثواب و دلایل عقلیه بر عصمت انبیا علیهم السلام از صغایر و کبایر مصدق نیست و در مجمع البیان آورده که خطاب
اگرچه بظاهر با آنحضرت رسالت هست لیکن مراد تأدیب امت مرحومه است بر آنکه مجادلت نکنند بجادله از قبل خصم که بعد از
ظاهر شدن وجه حق زیرا که آنحضرت از جمیع معاصی منزه است و با آنکه حقیقتاً خطاب بآنحضرت باشد بر قصد مجادله برای خصم پیش از
آن و قصدی که بعد از ظن غالب باشد بجهت علامات ظاهره چون شهادت شهود و غیر آن مستلزم اثم نیست و از قصه
قصه مذکوره آنست که میفرماید که یستخفون من الناس پنهان میکنند خیانت را از مردمان بجهت خوف ولا یستخفون
من الله و پنهان نمیدارند از خدای که سزاوارتر است بآنکه پنهان دارند از وی بجهت خوف عقوبت و هو معهم و حال آنکه
خدای با ایشانست و ظاهر و اسرار ایشان از و پنهان نیست پس بازپوشانیدن خیانت از و ترک آنست چه طریق دیگر نیست با وکه
ترک آنچه قبیح است و بر آن مواخذه میکند و ایشان استحیا نمیکنند خیانت را اذ یبیتون هنگامی که شب تدبیر و تزویر میکنند
ما لا یرضی آنچه را که نمی پسندد خدای من القول از گفتن دروغ مرویست که بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند که
طعمه سوگند بدروغ بخورد و چه منفعت سوگند او را که مسلمانست قبول خواهد کرد و گواهی ما را نیز خواهد شنید و بقول یهودی که کافر است
التفات نخواهد کرد وکان الله و هست خدای بما یعملون بآنچه میکنید شما از تدبیر محیطاً احاطه کننده بعلم و هیچ
چیز از علم او خارج نیست پس شما را بر وفق عمل حق و باطل جزا و سزا خواهد داد ها انتم آگاه باشید شما ای بنی ظفر که هؤلاء
آن گروهید که از حمیت جاهلیت جادلتم عنهم جدل کردید از خائنان خیانت را بجدال و خصومت فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا فمن یجادل الله پس کیست که خصومت و جدال با خدای در دفع خیانت کند عنهم از ایشان یوم القیمة
روز رستخیز ام من یکون یا کیست که باشد علیهم وکیلاً بر ایشان نگاهبان که نگهدارد ایشان را از عذاب کننده
ومن یعمل سوءاً و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود که آن بغیر سرایت نکند بلکه مخصوص
بانفس او باشد و گویند مراد بسوء صغیره است و بظلم کبیره و یا اول دون شرکست و دوم شرک و بر هر تقدیر چون از آن فعل

او ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت يَجِدِ اللّٰهَ یابد خدای را غَفُوراً آمرزنده گناهان
رَحِيماً مهربان بفضل خود برد و این آیت ترغیب طلب است و قبول توبه و استغفار وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْماً و هرکه کسب کند یعنی
و خواهد که بگناهی دیگران را تهمت کند فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ پس جز این نیست که میکند آن عمل را بر نفس خود یعنی ضرر
کسب آن اثم از نفس او بدیگری نمیرسد وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی عَلِيماً دانا بدزدنده زره حَكِيماً حکم کننده
در مجازات آن بدست بریدن وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً و هرکه بکند گناهی صغیره یا آنچه ازو خطا واقع شود أَوْ إِثْماً
یا گناه کبیره و یا آنچه عمدا ازوی صادر شود ثُمَّ يَرْمِ بِهِ پس بیندازد او را یعنی تهمت کند بآن گناه بَرِيئاً
بیگناهی را چنانکه طعمه نسبت بزید کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَاناً پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن مبهوت و متحیر
مانند که باو نسبت میدهند وَإِثْماً مُبِيناً و گناهی ظاهر را بسبب تهمت نهادن بر غیر خود و بر سبیل منت میفرماید که
وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ و اگر نه فضل خدای بودی بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت این کار اعلام داد
وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او که ترا از قصد عتاب یهودی و تصدیق طعمه بواسطه سوگند و گواهی دروغ باز داشت
لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ هر آینه قصد کرده بودند گروهی از بنی ظفر أَنْ يُضِلُّوكَ از آنکه بگردانند ترا از راه راست که آن
حکم بحق است وَمَا يُضِلُّونَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل بدیشان
راجع است وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ و ترا زیان نمی توانند کرد بهیچ چیز هر چند که قصد تمام درین باب داشته باشند چه تو
در پناه عصمت خدایی و آنچه در خاطر خطیر تو گذشت بجهت اعتماد تو بود بر ظاهر امر نه میل و رکم وَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ
و فرو فرستاده است خدای تعالی بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آن را وَعَلَّمَكَ و در آموزانیده است مَا لَمْ تَكُنْ
تَعْلَمُ آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات ضمایر و یا از امور دین و احکام و نزد بعضی آن علم است بآنچه واقع شده و آنچه بعد
ازین واقع میشود تا بقیامت که حق تعالی در شب معراج بآنحضرت عطا فرمود چنانکه در احادیث معراجیه وارد است که در زیر
عرش بودم قطره در حلق من ریخت که بآن دانا شدم بهر چه در زمان ماضی شده و هر چه در مستقبل واقع شود و این
علم بوراثت بائمه اثنی عشر علیهم السلام انتقال یافته و در کتاب بصائر الدرجات فی علوم آل محمد صلوات الله علیهم
تصنیف شیخ جلیل ابی عبد الله محمد بن حسن صفار است که روایت کرده عباس بن معروف از حماد بن عیسی از ابراهیم و حریز
از ابو بصیر که ابو جعفر صلوات الله علیه فرمود که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم عالم بعلوم جمیع پیغمبران بود و بهر چه
در ماضی واقع شده و در مستقبل واقع شود تا روز قیامت و بعد از آن فرمود که سوگند میخورم بآن خدایی که جان
من بید قدرت اوست که من میدانم علم همه انبیا را و عالمم بهر چه در ماضی بوده و آنچه بعد ازین واقع شود تا قیام قیامت
و نیز روایت کرده از احمد بن محمد که عبد الرحمن بن ابی نجران از یونس بن یعقوب روایت نموده که حارث بن
مغیره و عبد الاعلی و عبیده بن بشیر از ابو عبد الله صلوات الله علیه نقل کرده‌اند که آنحضرت فرمود که وَاللّٰهِ

إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا فِي الْجَنَّةِ وَمَا فِي النَّارِ وَمَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَىٰ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ یعنی بخدا سوگند که من میدانم
آنچه در همه آسمانهاست و آنچه در زمینهاست و آنچه در بهشت و آنچه در دوزخ است و آنچه واقع شده و آنچه واقع شود
تا وقتی که قیام قیامت شود و اینکه ائمه هدی از مغیبات خبر میداده‌اند از این علم است و این از فضل الهی است و عنایت
پادشاهی چنانکه میفرماید وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ و هست فضل خدای بر تو عَظِيماً بزرگ که علوم غیر متناهیه بتو تعلیم
فرموده و ترا مزیت مرتبه داده بر سایر انبیا و خلق عوالم علویه و سفلیه بواسطه تو کرده که لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ
لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ از تتمه قصه طعمه است یعنی نیکوئی در بسیاری از راز گویندگان یعنی قوم طعمه که شب مشورت میکردند
در خلاص طعمه یعنی چیزی در راز گفتن ایشان نیست إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر راز گفتن کسی که فرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ
مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و آن هر چیزیست که در شرع مستحسن باشد أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح
کردن میان مردمان و رفع کدورات دلهای ایشان و الفت انداختن در قلوب ایشان و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور
است مرویست از ابو عبد الله علیه السلام که حق تعالی درین آیت فرموده که باید اثر کید و رشت بر روی تو نیست از برای در تو
نباشد بل اظهار بشاشت کن برای برادر خود و نیز در آن تفسیر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که همچنانکه حق تعالی زکوة مال را بر شما فرض
گردانیده زکوة جاه اظهار بشاشت است و خوشخویی بر همه مردمان وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هرکه بکند اینها را که مذکور شد
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ برای طلب خوشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجْراً عَظِيماً مزدی
بزرگ که در شمار و حساب نیاید و در کشاف از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر سخنی که فرزند
آدم میگوید مضرتست برای او و فایده باو نمیرساند مگر امر معروف و نهی از منکر و ذکر خدای و سفیان ثوری این حدیث را از شخصی
شنید گفت چه بسیار که مضمون این در قرآن کجاست گفت نه فرمود که قوله تعالی لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ تا آخر و قوله
وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ مرویست که بعد از ثبوت خیانت طعمه و از خوف قطع ید بگریخت و بجانب مکه
شد و مرتد گشت و نقب در خانه کسی میزد دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند روز دیگر او را از زیر دیوار بیرون آوردند
و برخی گفته‌اند که بعضی از اهل مکه در خواست کرده که از متاع کسی بها آورده کشتن او مناسب نیست بلکه او را از مکه
اخراج کردند و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کالا را از ... ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید
بگریخت و اهل الامر ویرا بگرفتند و بکشتند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود و کیسه زری در کشتی بدزدید
و چون برآن اورا در دریا انداختند و هنوز بقعر آب نرسیده بود که باتش دوزخ ملحق شد و حق تعالی درباره او فرمود که
وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هرکه مخالفت کند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ از پس آنکه ظاهر شد مرو را راه
که طریق حق است بواسطه وقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ و پیروی کند غیر آن
راه را که اهل مومنان بر آنند از اعتقادات صحیحه و اعمال حسنه نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ بگردانیم او را در آن کاری که دوست داشته و بر

که دوست داشته است آنرا درین سرای که آن کفر و برهٔ ضلالت است باین وجه که او را در دایرهٔ کفر وا رها داده و اضلال افکنیم قسم
وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و در آریم او را بدوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی است دوزخ و نیز در بارهٔ طعمه که مرتد شد میفرماید که
إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای نیامرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرد بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ و بیامرزد
آنچه غیر شرک است لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد از ابن عباس روایت است که نزول این آیت در شان پیری بود از اعراب که بحضرت
نبوت مآب صلعم آمده و عرض رسانید که یا رسول الله پیری ام در بحر گناه غرق شده و الا آنست که تا خدای را شناخته ام
بدو اشراک نیاورده ام و بجز از وی کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن
نیز نکرده که بغلط خدای را بگریختن خود عاجز گردانم و حالی آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بدرگاه حال من چگونه
حق تعالی بدین آیت فرود آورد که هر کس را بجز از شرک امید آمرزش است وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ
ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت چه شرک اعظم انواع ضلالت است
إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ نمی پرستند مشرکان بدون خدای إِلَّا إِنَاثًا مگر بتانرا که مادگانند بواسطه تانیث اسمای
ایشان چون لات و عزی و منات و جهت آن و هر قبیله را بتی بوده که آنرا می پرستیده اند و آنرا انثی بنی فلان
می نامیده اند و یا بجهت عدم عقل ایشان را اناث گفته که در نهایت نقص عقلند و ابو حمزهٔ ثمالی در تفسیر خود آورده که در میان
هر بتی از بتان شیطانه از اناث شیاطین بوده که خود را بر سدنهٔ آن بتکده می نمودند و با ایشان تکلم میکردند و بدین
اعتبار بتان را اناث میگفتند و لهذا میفرماید که وَإِن يَدْعُونَ و نمی پرستند بحقیقت إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا مگر دیو گردنکش
در ضلالت مانده و بیرون رفته از فرمان برداری حضرت عزت لَّعَنَهُ اللَّهُ رانده است خدای ورا و دور کرده
از رحمت خود آورده اند که در بدایت اسلام روزی جمعی از مشرکان در کعبه جمع شده بتانرا سجده میکردند و بود در شکم
بت هبل رفته و باین بیت آواز برون داد که جاء اتانا یعیب علینا دین آبائنا الحماة الکرام یعنی بیامده
مرا و محمد است و اصحاب او و بر ما عیب میکنند و دین آبای ما را مذمت میکنند با آنکه حامیان و کریمان بوده اند
چون این را مشرکان بشنیدند یکبار آواز بر آوردند و نشاط کردند و گفتند محمد کجاست تا بشنود که خدایان ما چه میگویند
پس شخصی را بطلب آنحضرت فرستادند و ویرا ازین خبر دادند و گفتند ترا حاضر باید شد تا بشنوی که خدایان ما چه میگویند پس
موعدی کردند تا رسول صلی الله حاضر شده قول بتانرا بشنود حضرت گفت این کار شیطان است و درین اندیشه بود که
جنی مومن نزد وی آمد و گفت یا رسول الله غبار ملالی بر خاطر خطیر خود راه مده که شیطانیکه در درون بت او از دل
مسعر نام داشت من او را کشتم تو فردا وقت عبادت که مشرکان حاضر شوند من بجایم و جواب باز دهم رسول صلی الله علیه و آله
و سلم خوشدل گشته روز دیگر مشرکان جمع آمدند و قربانها کردند و رسول را حاضر ساختند و چون حضرت بآنجا رسید همه
بتان بروی در افتادند مشرکان بر خواستند و بتانرا سجده کردند و مسمار انهار بصلیب دخشنده و ابیات گفته و بعد از

آن نسیجه و ایشان را لعنت کردند و گفتند ای معبودان ما محمد دی روز بیامد بگوئید تا ما بشنویم و چون این بشنیدند از شکم بت
هبل در بیت شنیدند که مضمون آن این بود که منم آنکس که مسعر را کشتم که فاجر و طاغی بود و انکار حق میکرد
لعنت کرد او را و سخن که قرآن برو نازل شده از پس موسی بن عمران و فرمان برد امر و نهی و مشرکان چون بشنیدند
با یکدیگر گفتند که محمد تا غایت مارا از ... میفریفت امروز خدایان ما را نیز فریبید از ین روز کار اسلام ترقی کرده روز بروز
متزاید میگشت تا وقت تمام گرفته کفار مغلوب و منکوب شدند و چون شیطان دشمن قوی است و در اضلال
بندگان جهد تمام دارد از جهت حق تعالی حکایت از قول او میکند که دلالت بر اعتراف و با ضلال تا مکلفان از
او احتراز کنند و بوسوسه او از راه نروند و میفرماید که وَقَالَ و گفت شیطان با حق تعالی در وقتی که حق تعالی او را
گفت لعنت من بر تست تا روز قیامت لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه فرا گیرم از بندگان تو بواسطه اضلال و اغوا
نَصِيبًا مَّفْرُوضًا بهرهٔ مقرر و معین یعنی اکثر ایشانرا تابع خود سازم در ضلالت و کفر و در حدیث آمده که از هر کس
از آدمیان نهصد و نود و نه نصیب شیطانند و در ضلالت تابع او و در حدیثی دیگر واقع شده که از هزار آدمی
یکی مر خدای راست و باقی اهل دوزخ و نیز از کفار شیطان حکایت میکند که او گفت که وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و هر آینه گمراه
گردانم ایشانرا از طریق حق بوسیله وسوسه وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و البته در آرزو افکنم ایشانرا و بیارایم در چشم ایشان
آرزوهای باطل را چون طول حیات و تاخیر توبه و یا عدم بعث و عقاب و ثواب و یا دخول بهشت با ارتکاب
ذنوب و غیر آن وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه فرمایم ایشانرا فَلَيُبَتِّكُنَّ تا هر آینه بشکافند و بروایت ماثوره از ابی عبد الله
علیه السلام هر آینه ببرند از اصل آذَانَ الْأَنْعَامِ گوشهای چهارپایانرا بجهت حرام گردانیدن آنچه حق تعالی آنرا حلال
گردانیده و اشارتست بآنچه عرب بر آن بودند از بحیره و سائبه و وصیله و حام که آنرا نصیب بتان میدانستند و تفسیر آن
در سورة المائده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشانرا فَلَيُغَيِّرُنَّ تا البته تغییر
دهند خَلْقَ اللَّهِ آفریدهٔ خدای را بصورت یعنی تغییر خلق آن نمایند چون خصی کردن بندگان و نیز ساختن
و رسم کبود زدن بر روی و لب و دست و بازو و امثال آن و از باقر و صادق علیهما السلام مرویست که مراد از
دین خدای است تغییر و تبدیل میدهند بقوله تعالی فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ
و هر که فرا گیرد شیطان را وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ دوستی بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید تابع آن شود
و امر او را بر امر خدای اختیار کند فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا پس بدرستی که زیان کند زیانی روشن چه سرمایه عمر و فوت
از دست بدهد و بی بهره ماند یا زیان کند بفوات بهشت و دخول دوزخ و چه خسرانی بالاتر از آن نمیرسد که شخصی تبدیل مکانی
کند که در بهشت داشته و باشد بمکانی از دوزخ کند يَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشانرا شیطان بآنچه وفا نمیکند وَيُمَنِّيهِمْ
و در آرزوی افکند ایشانرا چیزی که بآن نرسند و نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را

شیطان الا غرورا مکر و فریب که عبارتست از اظهار نفع در آنچه متضمن ضرر است یعنی آنچه موجب ضرر است بصورت نفع
بمردمان می نماید اولئك آن گروه که پرستندگان شیطانند و متابع او ماویهم جهنم جای ایشان دوزخ
است ولا یجدون عنها و نیابند ایشان از دوزخ محیصا گریزگاهی که بدان نقل کنند و از شدت عذاب
پناه بان برند و بعد از ذکر وعید جانبان وعده میکند که والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات
و کرده اند کارهای پسندیده سندخلهم زود باشد که در آریم ایشانرا جنات تجری بوستانهای که میرود
من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ابدا
همیشه این تاکید خلود است یعنی خلودی که هرگز انقطاع نپذیرد وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی
حقا راست کرده بسخن خود راست کردنی ومن اصدق من الله قیلا و کیست راست تر از خدای در سخن
یعنی هیچکس راست گوتر نیست مرویست که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند و یهود و نصاری آغاز
مفاخرت کردند که پیغمبر ما قبل از شما مبعوث شده و کتاب ما پیش از کتاب شما نازل شده و در بهشت نرود دیگر
یهودی و نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم پیغمبرانست و کتاب ما نسخ کننده جمیع کتابهای شماست پس ما
به بهشت سزاوارتریم که لیس نیست ان وعده که حق تعالی کرده از ثواب بامانیکم بارزوهای شما
ای مسلمانان ولا امانی اهل الکتاب و نه بارزوهای اهل کتاب که گویند بهشت نرود دیگر یهود و نصاری یعنی
هیچ کار بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت و مشقت باید کشید در ایمان آوردن و در طاعات و عبادات و اجتناب
از منهیات تا از که ریاض بهشت یابد من یعمل سوءا هر که بکند کاری بد یجز به جزا داده شود بان در دنیا یا در آخرت
این کلام عامست مر عالمیانرا آورده اند که چون این آیت [illegible] اصحاب متالم شده گفتند یا رسول الله پس از نزول آیت
چگونه رستگاری باشد چه غیر از تو هیچکس بکردار بد خالی نیست حضرت فرمودند شما بیمار میشوید و نژند و غمناک میگردید
و در بلاها بشما میرسد گفتند بلی یا رسول الله فرمود آن جزای شماست و نیز فرمود که هیچکس نباشد که او را بعضی سیئه الا خدای تعالی
آنرا کفارت گناهان گرداند تا آنجا که اگر خاری در پایش رود کفارت گناه وی گردد ولا یجد و نیابد آن بد
کار له برای نفس خود من دون الله جز از خدای ولیا دوستداری که بدو رساند ولا نصیرا و نه یاری که
از عذاب برهاند ومن یعمل من الصالحات و هر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمامی آن نیست
من ذکر او انثی از مرد یا زن و هو مؤمن و حال آنکه مؤمن باشد چه عمل بی ایمان اعتبار ندارد فاولئك پس آن
گروه عمل کنندگان مؤمن یدخلون الجنة در آورده شوند بهشت و بعضی یدخلون بفتح یا و ضم خا میخوانند یعنی در آیند بهشت
ولا یظلمون و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نقیرا مقدار گوی که بر پشت استخوان خرماست یعنی هیچ چیز از ثواب
ایشان کم نکنند ومن احسن دینا و کیست نیکوتر راه یافته تر از روی دین یعنی هیچکس نیکوتر و صواب کارتر نیست در دین

ممن اسلم وجهه لله از آنکه تسلیم نمود و خالص گردانید خود را لله برای خدای یعنی بالکلیه خود را متوجه او ساخت
و خدای که غیر او باشد نشناخت و یا روی خود را در سجده برای او سبحانه بر زمین نهاد و هو محسن در حالتی که او
آینده است نیکو بجا و ترک کننده بدیها واتبع ملة ابراهیم و پیروی کرد دین ابراهیم را که موافق اصول
دین اسلام است حنیفا در حالتی که ابراهیم باین پیرو و مایل است از همه ادیان بدین اسلام واتخذ الله و فرا
گرفت خدای ابراهیم خلیلا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و مخصوص ساخت بکرامتی که مشابهست بکرامت
دوست با دوست در وجه تسمیه ابراهیم بخلیل چنین نقل کرده اند که در عهد ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه قحط
پدید آمد و چون مردم همه از خوان احسان خلیل فواید یافته بودند و درین سال بجهت جوع بسیار رجوع باو میکردند
ابراهیم دست بر ایشان ایثار فرمود و همین که انبارها تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد یک دوستی که همه
او بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما اثر قحط
ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره می توانستم کرد اما شنیده ام که بی
نوایان بدو التجا برده اند و او بکرم و جوانمردی خود میخواهد که این طعام بر ایشان صرف کند القصه گندم بملازمان حضرت
نداد و ایشان بیگندم [illegible] بالضرورت بازگشتند و چون بحوالی شام رسیدند ایشان را شرم آمد
که شتران خالی ببرند و آوردند از جهت آنکه گدایان و بی نوایان چشم براه بودند که شتران خلیل از مصر طعام
فراوان خواهد رسید پس شتربانان در حوالی شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه درآوردند ابراهیم چون
بر کیفیت این حال اطلاع یافت تنگدل شده روی بمسجد نهاد و در آن حال ساره زوجه ابراهیم در خواب بود
چون بیدار شد جوالها را پر دید خرم و خوشدل شده یکی را که سر گشاد آرد سفیدی در غایت سفیدی و پاکیزگی بیرون
آمد پاره از آن خمیر کرده نان پخت و بعیال و اطفال و درویشان داد و چون ابراهیم علیه السلام از مسجد باز آمد
و بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزد یک دوست مصری تو ابراهیم فرمود که این از
نزد یک دوست منست الله حق تعالی و را بجهت دوست خود گرفت و این روایت علی بن ابراهیم است از پدرش
بن هاشم و وی از مسعود بن صدقه و او از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده و نزد بعضی آنست که حق تعالی ابراهیم را
بجهت آن خلیل خود خواند که وی را امتحان کرد بتن و جان و مال و فرزند وی مال بمهمان داد و فرزند بقربان و تن
باتش نمرود و جان بحضرت معبود پس بدین سبب باین اسم تسمیه یافت و چون اتخاذ خلیل موهم احتیاج خدای تعالی
است بخلیل از جهت رفع این توهم فرمود ولله ما فی السموات و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست وما
فی الارض و هر چه در زمین است پس محتاج بهیچکس و بهیچ چیز نباشد و هر کرا خواهد از اهل آسمان و زمین دوستی
برگزیند وکان الله و هست خدای بکل شیء محیطا بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت پس عالم باشد

قاله علیه السلام

بلعمال ایشان و جزا دهنده همه بر خیر و شر بعد از آن عود و کلام میکند بذکر زنان و یتیمان که بعضی از احکام آن در اول
سوره مذکور شد و میفرماید ویستفتونک فی النساء و طلب فتوی میکنند از تو در باب زنان یعنی در میراث
ایشان مراد دختران ام کحه اند چنانکه گذشت و جواب اعتراض عیینه بن حصین مر حضرت رسالت پناه را که چرا
هر یکی از دختران و خواهر را نصف مال میدهی و میراث نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قل
بگوای محمد در جواب معترض الله یفتیکم خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم را فیهن در باب میراث
ایشان و ما یتلی علیکم و نیز بگو با ایشان آنچه بر ایشان خوانده میشود بر شما فی الکتاب در قرآن فی یتامی النساء
در شان یتیمان که زنانند اللاتی آن زنانی که لا تؤتونهن نمیدهید ایشان را ما کتب لهن آنچه فرض کرده شده
است برای ایشان از میراث و ترغبون و رغبت میکنید ان تنکحوهن در آنکه بخواهید ایشان را و اما اهلی
ایشان را نمیرسید و المستضعفین و دیگر فتوی میدهد خدا در باب ضعیفان و بیچارگان من الولدان از فرزندان
خورد که ایشان را میراث نمیدادید و عرب جاهلیت میراث بزنان نمیدادند باطفال نیز نمیدادند و ان تقوموا
و دیگر حکم میکند که قیام نمایید للیتامی برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بالقسط بعدل و راستی
و ما تفعلوا من خیر و آنچه میکنید از نیکوئی درباره یتیمان و کودکان و غیر ایشان فان الله کان به
پس بدرستی که خدای هست بآن نیکوئی علیما دانا و بر آن جزا خواهد داد از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت
کرده اند که بنت محمد بن مسلم در حباله رافع بن خدیج بود و چون رافع زنی جوان بر سر او خواست و قصد آن داشت که او را طلاق
دهد زن گفت مرا طلاق مکن و نوبت خود بزن دیگر بخشیدم قبول کرد و وی شکایت شوهر بعرض رسانید که
آیت آمد که و ان امرأة و اگر زنی خافت من بعلها ترسد یعنی دریابد بقرینه از شوهر خود نشوزا سر باز زدن
از صحبت او بجهت دریافتن کراهت از او و منع حق او او اعراضا یا روی گردانیدنی از مجالسه و مکالمه فلا جناح
علیهما پس حرج گناهی نیست بر ایشان ان یصلحا بینهما در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صلحا صلح را یعنی آشتی کنند
بآنکه زن مقداری از مهر بخشد یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد نیز حق خدمت قدیم او را نگاه دارد و او را از زوجیت جدا
نکند و الصلح خیر و صلح و آشتی بهتر است از مفارقت و طلاق و نزد اهل سیر آنست که حضرت رسالت پناه سوده
زمعه رضی الله عنها طلاق داد و او بر سر راه آنحضرت بود تا وقتی که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم برسید سوده
بزبان تضرع گفت یا رسول الله مرا رجعت نمای بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت
در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بزنان دیگر بخشم حضرت بوی رجعت فرمود و این آیت نازل شد
که صلح از مفارقت بهتر است و احضرت الانفس الشح و حاضر گردانیده شده اند نفسهای بخل را یعنی طبیعت انسانی
تقاضا میکند که بخل لازم او باشد و از وی جدا نشود و لهذا هر یک از زوجین در مسامحت با یکدیگر و زن چه طبیعت مرد کراهت

دارد از انفاق

دارد از انفاق و کسوت و قسمت و غیر آن و طبیعت زن مقتضی آنکه حق خود را از نفقه و کسوت و قسمت و مانند آن بزن
دیگر نبخشد مراد و تمهید عذر است از مضایقه میان زن و شوهر یعنی اگر با یکدیگر مضایقه میکنید معذورید پس باید که بعد از
مصالحه کینه یکدیگر را از خاطر خود دفع کنید که حق مضایقه از اثر طبیعت است و خود را از آن باز داشتن در نهایت عسرت
بر خلاف طبیعت خود خواهید تا ثواب عظیم یابید و ان تحسنوا و اگر نیکوئی ورزید و در زندگانی ای مکلفات و تتقوا
و بپرهیزید از نشوز و اعراض فان الله کان پس بدرستی که خدای هست بما تعملون خبیرا بآنچه میکنید از احسان و
خصومت دانا و بینا پس جزای شما خواهد داد بر آن و لن تستطیعوا و هرگز نتوانید ای کسانی که زیاده بر یک زن دارید
ان تعدلوا آنکه عدل ورزید و راستی و مساوات نگهدارید بین النساء میان زنان در امری که عدل آنست که البته
میل حقیقی واقع نشود و میل قلبی نسبت بزنانی مساوی نباشد و اصلا میل طبیعت بیکی بیشتر نباشد از دیگری و این متعذر است اکرم عمر
و لو حرصتم و اگرچه حریص باشید بر ارتکاب عدل در آنچه غایت جد و جهد شماست و آن چگونه بجای آرید
که بدان قدرت نخواهید داشت و لهذا حضرت رسالت پناه با آنکه در قسمت میان ازواج ملاحظه عدل میفرمود
میگفت که بار خدایا این قسمت منست در آنچه من توانم از صحبت و نفقه پس مؤاخذه مکن مرا بآنچه بدان قدرت ندارم
که آن دوستی بعضی است دون بعضی و میل طبیعت نسبت بیکی دون دیگری و چون ممکن نیست رعایت عدل حقیقی
فلا تمیلوا کل المیل پس میل مکنید تمام میل که آنچه بر آن قدرت دارید یعنی میل اختیاری ختم مکنید فتذروها
پس بگذارید آن زن را که از وی بالکلیه رغبت گردانیده اید کالمعلقة مانند زنی که معلق باشد میان آنکه بیوه باشد
یا شوهردار یعنی او را نه شوهردار توان گفت بجهت رعایت نکردن شوهر حقوق زوجیت را و نه مطلقه اش توان
گفت بجهت علاقه زوجیت و در حدیث آمده که هر کرا دو زن باشد و او باختیار میل کند بیکی دون دیگری در ادای
حقوق واجبه روز قیامت نیمه بدن او میل کرده باشد بطرفی و ان تصلحوا و اگر بصلاح آرید آنچه فاسد ساخته اید
از حقوق زنان در زمان گذشته و تتقوا و بپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فان الله کان
پس بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده گناه عاصیان که در زمان گذشته واقع شده باشد رحیما
مهربان بر توفیق طاعت در مستقبل این آیت دلالت میکند بر وجوب قسمت میان زنان و تسویه در انفاق
و صحبت و غیر آن از صادق علیه السلام مرویست که در وقتی که پیغمبر بیمار بود او را در حجره زنان میگردانیدند
نوبت نا دل خوش کردند و امیر المؤمنین دو زن داشت هر گاه که روز یکی از آن دو زن بود وضو میساخت در خانه
آن دیگر و معاذ بن جبل در یک روز دو زن او فوت شدند بجهت طاعون قرعه زد میان ایشان در تقدیم غسل
و کفن و دفن و ان یتفرقا و اگر بجهت عدم مواسات جدا شوند هر یکی از زن و شوهر از صاحب خود بطلاق
یغن الله کلا بی نیاز گرداند خدای تعالی هر یکی را من سعته از جود و فراوان خود با آن وجه که تسلی دهد هر یکی را بدلی

برای هر یک بهره آرد و بجهت این او را خشنود گرداند وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا و هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان حَكِيمًا
محکم کار در افعال و احکام خود وَلِلَّهِ و مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در
زمینهاست پس قادر باشد بر عطای روزی بعد از آن در باب رعایت حقوق الناس و حقوق الله میفرماید که وَلَقَدْ
وَصَّيْنَا و هر آینه وصیت کردیم و فرمودیم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آنان را که داده شده اند کتاب و انجیل مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما که یهود و نصاری اند وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرماییم أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ با آنکه بپرهیزید از شرک و سایر
معاصی وَإِنْ تَكْفُرُوا و گفتیم ایشان را اگر کافر شوید و در مخالفت فرمان من گرام هست بتقوی فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی
مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین هست یعنی خالق و مالک جمیع کونات است
پس کفر و معاصی شما ضرری باو نرساند همچنانکه ایمان و طاعت شما او را نفع نمیرساند چه وصیت او شما را بتقوی بجهت منفعت
شما است تا ثواب ابدی بشما عطا فرماید وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا و هست خدای بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند
و اگر نبرند حَمِيدًا ستوده و در وارد دنیا اگر حمد او گویند و اگر نگویند وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدا راست آنچه
در آسمانهاست از ملائکه و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین هست از حیوانات و نباتات و معادن
تکرار این قول بجهت مبالغه است در کمال غنای او وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده هست خدای وَكِيلًا کفایت کننده مهمات
بندگان پس متوجه بارگاه او شوید و بارگی از و طلب دارید بعد از آن بیان کمال قدرت خود میکند بقوله إِنْ
يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد هستی خدای که ببرد و همه شما را فانی سازد می برد و فانی ساخت شما را أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
وَيَأْتِ بِآخَرِينَ و می آورد یعنی ایجاد میکند گروهی دیگر را که فرمانبردار او باشند و چنانکه امم سابقه را مانند
قارون و عاد و ثمود و نمرود و فرعون که در عدد و جمعیت از شما بیشتر بودند هلاک کرد بجهت طغیان و عصیان شما را
نیز تواند که هلاک کند و شما شنیده اید که این جهان بار زین مانند بسیار گذشته که بجهت شامت کردار قبیح بعذاب الیم
مستاصل شده اند و گذشته اند و در خبر هست که جبرئیل روزی نزد حضرت رسالت صلعم آمد در وقتی که دو مرد نزد
آنحضرت حاضر بودند و در قطعه زمین دعوی میکردند و منازعت بسیاری نمودند جبرئیل تبسم کرد حضرت مستفسر سبب
گفت در زمینی که این دو کس بر سر آن نزاع میکنند چهل هزار مالک آنرا یاد دارم وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ
ذَٰلِكَ بر آفریدن و فانی ساختن قَدِيرًا توانا که هیچ چیز او را از آنچه خواهد عاجز نگرداند مَنْ كَانَ يُرِيدُ
هر که باشد که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این سرای چون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد و برای غنیمت
کند فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیک خدای هست ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پاداش این آخرت و آن شریف هست یعنی باید
که طالب شریف شود و از خسیس خود را باز دارد و اگر باشرف مایل کرده اخس را تابع آن خواهد بود چه اگر مجاهد مثلا
برای خدا جهاد کند او را در آخرت چندان نعمت هست که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی نیاید منظور باشد و با وجود این

غنیمت دنیا نیز بوی رسد پس توجه باید کرد با عمل که فرع آن اصل وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا و هست خدای شنونده گفتارها
بَصِيرًا بیننده همه عملها و عارف بجهد بس همه کس را بحسب قصد و غرض جزا خواهد داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهد کنندگان در اقامه عدالت
و مراقبت نمایندگان بر آن شُهَدَاءَ لِلَّهِ باشید گواهان برای خدا یعنی براستی گواهی دهندگان وَلَوْ عَلَىٰ
أَنْفُسِكُمْ و اگر چه بر نفس شما باشد یعنی که اقرار کنید که او حقی که در ذمت او باشد چه گواهی بیان حق است خواه بر
باشد یا غیر او أَوِ الْوَالِدَيْنِ یا بر پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک إِنْ يَكُنْ اگر باشد آنکس که
گواهی بروی واقع شده یا از برای او غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا توانگر یا درویش یعنی اگر غنیت برای غنای او و احترام مکنید در
منع شهادت بر او و اگر فقیر هست ترحم منمائید بر افلاس و فقر او در امتناع از ادای شهادت بر او
فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا پس خدای سزاوارتر هست بتوانگر و درویش اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا باشان
مصلحت است بر آن حکم نفرمودی و چون حکمت او دانست که در ادای شهادت رعایت غنا و فقر و میل علیه
نکنند بلکه بر طریق که واقع باشد گواهی بر آن بدهند فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ پس متابعت مکنید هوای نفس را در متابعت مکنید
أَنْ تَعْدِلُوا بر آنکه میل کنید از حق وَإِنْ تَلْوُوا و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست أَوْ
تُعْرِضُوا یا اعراض کنید از ادای شهادت و کتمان آن نمائید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست
بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از عدل و میل خَبِيرًا دانا پس شما را بر آن مکافات خواهد کرد بعد از بیان اسلام
و احکام امر میکند با ایمان و شرایط آن و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید ظاهرا
با اهل اسلام هست یا با منافقان که اظهار اسلام میکردند و باطنا کافر بودند یا با مومنان اهل کتاب چون ابن سلام
است و اصحاب او که میگفتند یا رسول الله ایمان داریم بتو و قرآن و بموسی و عزیر و توریت و دیگر هیچ کتاب
و پیغمبری ایمان نداریم پس بنابر اول معنی آنست که ای کسانی که ایمان آورده اید بدل و زبان آمِنُوا ثابت باشید
بر ایمان خود و از آن برنگردید و بنابر دوم منافقان را میگوید که ایمان آرید بدل چنانکه بزبان تمام اعتراف میکنید
و بنابر سوم مومنان اهل کتاب را میگوید چنانکه ایمان آورده اید ببعضی کتاب و رسول ایمان آرید بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او که محمد است صلعم وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ و کتابی که فرو فرستاده است خدا بتدریج
عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ و کتابهایی دیگر که بیکبار فرستاده مِنْ قَبْلُ
پیش از قرآن وَمَنْ يَكْفُرْ و هر که کافر شود بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ بخدا و فرشتگان او وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ و کتابها
او و فرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شدنی
در غایت دوری از مقصد که اصلا راه بطریق نبرد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند بموسی علیه السلام

مراد یهود انند ثم کفروا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثم آمنوا پس باز ایمان آوردند بتوبه کردن ثم
کفروا پس کافر شدند بعیسی ثم ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه وآله
وسلم و با آنکه مکرر ایمان آرند باو و باز کفر از ایشان صادر شود و بعد از آن بر کفر اصرار نمایند و زیاده سازند
آنرا بعناد و جحود لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد ایشانرا یعنی حق تعالی دانسته است بعلم ازلی که این
نوع کسان هرگز ایمان نیارند و بر ایمان ثابت نمیشوند پس ایشانرا مغفور نسازد ولا لیهدیهم و نه آنکه راه نماید ایشانرا
سبیلا راهی که موصل بحق باشد که ایمانست بلکه ایشانرا در خذلان و ضلالت فرو گذارد و بار راه بهشت بایشان
ننماید کقوله تعالی ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم از ابن عباس نقلست که هر منافقی که در عهد رسول صلی الله علیه وآله
وسلم بود خواه در مدینه خواه در مکه در این آیت داخل است و مؤید اینست که بعد از این میفرماید بشر المنافقین بشارت
ده منافقانرا ای رسول من بتهکم و استهزا بان لهم بآنکه مر ایشانراست عذابا الیما عذاب دردناک الذین
منافقان آنانند یتخذون الکافرین که میگیرند کافرانرا اولیاء دوستان خود من دون المؤمنین
از غیر مؤمنان أیبتغون آیا میطلبند عندهم العزة نزدیک کافران یعنی از دوستی ایشان ارجمندی
و رفعت مرتبه را فان العزة پس بدرستی که عزت و ارجمندی لله مر خدایراست جمیعا همه آن یعنی جمیع عزت
از جانب حضرت عزتست پس عزیز و ارجمند نشود کسی که وی او را عزیز نگردانده و چون همه عزت از برای اوست
فرموده که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین پس عزت غیر ایشان در جنب عزت ایشان هیچ نماید بعد از آن از دوستی
با کافران نهی میفرماید بقوله وقد نزل علیکم و بدرستی که خدای فرو فرستاد بر شما ای مؤمنان فی الکتاب در قرآن
و آن آیت واذا رأیت الذین یخوضون است تا آخر مضمون اینکه ان اذا سمعتم بدرستی که چون بشنوید آیات الله
آیتهای خدایرا از قرآن یکفر بها در حالتی که کافران منکر شوند بدان ویستهزأ بها و استهزا کنند بآن فلا
تقعدوا پس منشینید با کافران و مستهزیان حتی یخوضوا تا وقتی که شروع کنند فی حدیث غیره در سخنی غیر استهزا
انکم اذا بدرستی که شما آن هنگام که نشست و موافقت کنید بایشان در وقت استهزا مثلهم مانند ایشانید در کفر
زیرا که با وجود قدرت شما بر اعراض از ایشان راضی شده اید بصحبت ایشان و با میل ایشانید در کفر تا باستهزای ایشان
راضی باشید ان الله جامع المنافقین بدرستی که خدای جمع کننده منافقانست والکافرین و کافرانرا که فی جهنم
در دوزخ جمیعا همه ایشان همچنانکه در دنیا متفق و مجتمع بودند بر عداوت مؤمنان عیاشی باسناد خود نقل کرده که علی بن
موسی الرضا علیهما السلام در تفسیر این آیت گفته که هرگاه بشنوی که مردی جاحد و منکر حق است و تکذیب اهل حق می نماید و ایشانرا
مذمت میکند پس از نزد او برخیز و با او منشین بعد از آن در وصف منافقان و کافران میفرماید که الذین یعنی اهل نفاق و کفر آنانکه
یتربصون انتظار میبرند و توقع میکشند بکم بشما فان کان لکم پس اگر واقع شود مر شما را فتح من الله فتحی و نصرتی از

نزدیک خدای قالوا گفتند منافقان مر شما را الم نکن معکم آیا نبودیم ما با شما و مددکاری نکردیم شما را پس غنیمت
ما را بدهید وان کان للکافرین نصیب و اگر بود کافرانرا بهره از حرب یعنی غلبه کردند بر مؤمنان قالوا گفتند
مر کافرانرا الم نستحوذ علیکم آیا ما غالب و مستولی نبودیم بر شما و نمی توانستیم که شما را بکشیم یعنی قدرت بر قتل شما داشتیم
او دست کشیدیم ونمنعکم و آیا باز نداشتیم شما را البته ممنوع ساختیم شما را من المؤمنین از مؤمنان بانکه سستی کردیم
در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که سست دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فالله
یحکم بینکم پس خدای حکم کند میان شما که مؤمنانید و منافقان یوم القیمة در روز رستخیز که آنجا کسی غیر از او
حکومت کننده نباشد ولن یجعل الله و هرگز نگرداند خدای للکافرین مر کافرانرا علی المؤمنین بر مؤمنان
سبیلا حجتی که ایشانرا بدان ملزم سازند در دنیا و نه در آخرت و اگر چه در دنیا بقوت از ایشان در پیش باشند هرگز
هرگز در حجت بر مؤمنان غالب نتوانند شد یا معنی آنست که حق تعالی نهی کرده و تسلط کافر بر مؤمن پس جایز نباشد که زن
مسلمان و بنده مسلمان در تصرف کافر باشد بعد از آن از افعال قبیح اهل نفاق خبر میدهد که ان المنافقین یخادعون
الله بدرستی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدای در اظهار اسلام و اخفای کفر وهو خادعهم و خدا جزا دهنده
ایشانست بر صورت مکر و فریب ایشان و آن چنان باشد که در روز قیامت ایشانرا نوری دهند چنانچه مؤمنانرا داده
باشند و چون قدم بر صراط نهند آن نور مؤمنان باقی مانده و منور شود و از صراط بگذرند و نور منافقان فرو میرد تا در ظلمت
مانده متحیر شوند و در دوزخ افتند واذا قاموا و چون برخیزند منافقان الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی
برخیزند در حالتی که کاهلان باشند مانند کسی که بزور او را بکاری داشته باشند یراءون الناس می نمایند خود را بمردمان
و در نماز میگذارند تا بنمایند اهل ایمان که ایشان مؤمنانند و اگر کسی از اصحاب ایشانرا نبیند ترک نماز میکنند و
لا یذکرون الله و یاد نمیکنند خدایرا الا قلیلا مگر یاد کردنی اندک که آن در زمانیست که کسی ایشانرا ببیند عیاشی
باسناد خود از مسعدة بن زیاد نقل کرده که چون ابو عبدالله علیه السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت فرموده
که از حضرت رسالت پناهی پرسیدند که فردا نجات در چه چیز است فرمود که نجات در آنست که با خدای مخادعه مکنید
تا خدای با شما در صورت مکر معامله نکند و هر که با خدای مخادعه و مکر سلوک کند او مکر با نفس خود کرده باشد گفتند مخادعه با حق تعالی
بچه وجه است فرمود بآنکه شخصی عمل کند بآنچه حق تعالی فرموده و مراد او از آن عمل غیر رضای حق سبحانه باشد پس از شرک اتقوا
بترسید که فردای قیامت ریاکار را بچهار اسم خوانند یا من و چه گویا کافر و ای فاجر و ای غادر و ای خاسر عمل تو حبط
شد و اجر تو باطل گشت پس ترا هیچ نصیبی نیست و طلب اجر از آن کس کن که عمل برای او کرده حاصل که منافقان نماز را بریا میگذارند
مذبذبین در حالتی که متردد و متحیرند بین ذلک میان کفر و ایمان لا الی هؤلاء نه با گروه مؤمنانند بجهت کفر
باطن تا اثر آن باشد آنچه مؤمنانراست ولا الی هؤلاء و نه با کافرانند بجهت اظهار اسلام تا بر ایشان باشد هر چه کافرانرا

خلاصه معنی آنست که تو مومن مخلص نبودند کافر صریح وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا خدای فرو گذارد و خذلان نماید بجهت عناد و جحود
او و با وجود علم او بحقیقت ملت اسلام حق تعالی نظر لطف و توفیق از و بازدارد فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس نیابی مر او را
راهی بحق و ثواب حضرت رسالت فرموده که مثل منافقان مانند مثل گوسفندیست که در میان دو گله گوسفندان باشد
متحیر و سرگردان و نظر کند باین گله و بآن و نداند که تابع کدام شود و بکدام ملحق گردد و بعد از آن نهی میکند مومنان را از دوستی
کردن با کافران همچنان که عادت اهل نفاق است و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید
لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ فرا مگیرید کافران را أَوْلِيَاءَ دوستان مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز از مومنان چه
عمل منافقان آنست که با دشمنان خدای دوستی کنند پس خود را با ایشان مانند مکردانید أَتُرِيدُونَ آیا میخواهید أَن
تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ آنکه بگردانید خدای را بر عذاب خود سُلْطَانًا مُّبِينًا حجتی روشن که دوستی است با کافران که موجب
عقوبتست چه موالات با ایشان دلیل است بر نفاق و جزای نفاق آنست که إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان
فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقه زیرترین اند از دوزخ یعنی در قعر جهنم باشند پس عذاب ایشان از کفار بیشتر
باشد بجهت آنکه با کافر ند و کفر را با مکر و استهزای مسلمانان جمع کرده اند پس خبیث ترین اهل کفر باشند و در کشف آورده
که چون منافقان را بدوزخ برند و حکم کنند که بدرکه اول در آرند مالک گوید که ای آتش بگیر ایشان را آتش گوید حکم بزبانست
ایشان بکار خدای بوده هرچند که بجای گفته اند من در سوختن ایشان دخل نمیکنم و برهمین منوال درکه ای آتش از احراق
ایشان ابا کند تا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه گوید که حکم بر دلست نه بر زبان بیارید تا ببینم که کفر و ایمان را ببینم چون در دل
ایشان جز نشان شرک نیابد آتش در ایشان بجد و دایم الابد در عذاب بمانند وَلَن تَجِدَ لَهُمْ و نیابی تو مر ایشان را
نَصِيرًا یاری که حمایت نموده ایشان را از آن درکه بیرون آرد و در خبر است که حق تعالی درین درکه تابوتها وضع فرموده
از آتش و آن جای منافقانست و این عذاب چنین مر ایشان راست وقتی که بر صفت نفاق بمیرند اما اگر تایب شوند با قبول
تمام ایمان آورند از جمله اهل ایمان خواهند بود همچنانکه میفرماید إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا
و باصلاح آرند آنچه فاسد گردانیده باشند در حال نفاق از خبث عقاید وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنند بدین خدای
و سنت پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ و خالص و پاکیزه کردانند دین خود را لِلَّهِ برای خدای یعنی طاعت کنند مگر برای
رضای حق بر خلاف آنکه در وقت نفاق قصد میکردند از ریا فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام
و اخلاص موصوف اند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنان باشند و در شمار ایشان در همه و سرای وَسَوْفَ يُؤْتِ
اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ و زود باشد که بدهد خدای تعالی مومنان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثوابی جمیل بعد از آن
خطاب باهل نفاق میکند که تایب و مومن شده باشند و نیت را باصلاح آورده باشند و میگوید مَّا يَفْعَلُ اللَّهُ
بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای تعالی بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را إِن شَكَرْتُمْ اگر شکر گوید بر نعمتهای وی و منم حق

قوبلا

نو را بشناسید وَآمَنتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت او وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا و هست خدای ثواب دهنده شاکران
عَلِيمًا دانا بحقوق شکر و ایمان مرویست که شخصی قومی را بضیافت برد و طعامی نزد ایشان ننهاد و قرضا ختیت ایشان
هر جا که میرسیدند از بی مروتی او حکایت میکردند مر ایشان را بر آن شکایت عتاب کردند این آیت
در باره ایشان آمد لَّا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن را بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ بدی از گفتار
إِلَّا مَن ظُلِمَ مگر آشکارا کردن کسی که بدو ستم کرده باشند یعنی دعای بد کردن مظلوم بر ظالم و اظهار ظلم از دست او
و مظلوم مجاز است میان آنکه بدی ظالم را بعفو در گذرد یا از او انتقام کشد وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی سَمِيعًا
عَلِيمًا شنوا با قوال و دانا بافعال بنده کان إِن تُبْدُوا خَيْرًا اگر آشکارا کنید نیکویی و طاعت را أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهانی
بجای آرید آنرا أَوْ تَعْفُوا یا عفو کنید عَن سُوءٍ از بدی که شما را بدان مواخذه شده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی
که خدای هست عَفُوًّا بسیار عفو کننده از عاصیان با وجود قدرت بر انتقام از ایشان قَدِيرًا توانا بر عذاب
ظالمان و ثواب عفو کنندکان و درین آیت تحریض مظلومانست بر عفو تا بخلق خدا متخلق شوند با آنکه رخصت
انتقام دارند إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ بدرستی که آنها که کافر شوند بخدای وَرُسُلِهِ و به پیغمبران او وَيُرِيدُونَ
أَن يُفَرِّقُوا و میخواهند که جدایی افکنند بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ میان خدا و رسولان او با آنکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند
به پیغمبران او وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و گویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ و کافر میشویم ببعضی
دیگر را چون یهود که میگفتند که ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا و میخواهند که فرا
گیرند بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا میان ایمان و کفر راهی و حال آنکه ایمان بخدا تمام نمیشود مگر بتصدیق تمام پیغمبران أُولَٰئِكَ
آن گروه که میان کفر و ایمان طریقی فرا گرفته اند هُمُ الْكَافِرُونَ ایشانند کافران که کامل اند در کفر حَقًّا ثابت است
کفر ایشان وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کرده ایم برای کافران عَذَابًا مُّهِينًا عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ
آمَنُوا و کسانی که ایمان آورده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدا و فرستادگان او وَلَمْ يُفَرِّقُوا و جدایی نکرده اند بَيْنَ
أَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویده اند أُولَٰئِكَ آن گروه مومنان حقیقی اند سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ
زود باشد که بدهیم و مخصص بیاوانده یعنی خدا بدهد ایشان را أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان را که بهشت عدنست وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناهان ایشان رَّحِيمًا مهربان بزیاده دادن ثواب با ایشان بعد از آن عناد
اهل کتاب اظهار میکند که يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ سوال میکنند از تو اهل کتاب و آنها علمای یهود بودند مانند کعب بن
اشرف و فنحاص بن عازورا که بحضرت گفتند اگر رسولی نیکویی که منم کیکبار کتابی بیار چنانکه موسی علیه السلام آورده پس
حق تعالی خبر داد که علمای یهود از تو درخواهند آن تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ آنکه فرود آری بر ایشان یکبار كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ
کتابی از آسمان چون توریت و بروایتی دیگر از آن حضرت در خواستند که کتابی بیار که ما معاینه ببینیم که فرود می آید بنام

الجزو السادس
٤٩

هر یک از کتابی بیار که گذشته باشد که تو رسول خدایی چون این سؤالات بر وجه عناد و لجاج بود حق تعالی اجابت ننمود
و برای تسلیهٔ آنحضرت که از این سؤال ملول شده بود فرمود که ای محمد ملول مشو فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ پس به درستی که یهود
که این گروه از نسل ایشان‌اند درخواست کردند از موسی أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ بزرگتر از این که از تو درخواهند فَقَالُوا پس
گفتند ای موسی أَرِنَا اللَّهَ بنمای بما خدا را تا ببینیم او را جَهْرَةً عیان و آشکارا فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا
گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد و همه را بسوخت بِظُلْمِهِمْ بسبب ظلم ایشان یعنی بسبب سؤال محال ایشان
که طلب رؤیت خدای تعالی بود ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند یعنی بعضی دیگر از ایشان گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بایشان معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا و امثال آن وَآتَيْنَا مُوسَىٰ
و دادیم موسی را فَعَفَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ پس عفو کردیم از ایشان این گناه را با وجود عظم آن بعد از توبهٔ ایشان سُلْطَانًا مُبِينًا
تسلطی ظاهر بر ایشان و از جملهٔ این بود که گوساله پرستان را امر کرد که یکدیگر را بکشید تا توبهٔ شما مقبول شود ایشان فرمان
او بجای آوردند و شمشیر کشیده یکدیگر را میزدند و یکدیگر را میکشتند تا آنکه از ایشان کشته شدند چنانکه در سورة البقره گذشت وَرَفَعْنَا
فَوْقَهُمُ الطُّورَ و برداشتیم بر زبر سر ایشان کوه طور را بمقدار عرض لشکر در وقتی که از احکام توریت امتناع کردند و آنچه
موسی بایشان آورده بود قبول نمیکردند پس کوه را بر بالای ایشان بداشتیم بِمِيثَاقِهِمْ بسبب پیمان ایشان یعنی بجهت
خوف وقوع کوه بر ایشان قبول پیمان و عهد کردند که آنچه موسی گوید از احکام شریعت قبول کنند و بعد از آن نقض آن عهد
کردند وَقُلْنَا لَهُمُ و گفتیم ایشان را بعد از شکستن عهد بر زبان موسی یا یوشع بن نون ادْخُلُوا الْبَابَ درآیید بدروازهٔ
شهر اریحا سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید و آن وقتی بود که به بیت المقدس رسیدند حکم شد که بدر دیگر بایدکه
روند یا گفتیم که از باب ایلیا درآیید و بگویید حطه که بزبان شما کلمهٔ استغفار است قایل شوید ایشان از سجده امتناع نمودند و از در
دیگر داخل شدند و بجای حطه حنطه گفتند و تفصیل این نیز در سورة البقره گذشت وَقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم ایشان را بر زبان داود که
لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ ستم مکنید و از حد درمگذرید در حکم روز شنبه یعنی درین روز کسب مکنید و بطاعت مشغول شوید ایشان
در زمان موسی فرمان بردند اما در زمان داود نقض عهد کردند و از احکام آن درگذشتند و بجهت آن بوزینه مسخ شدند
وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان بر همهٔ این حکمها مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمان استوار که آن قول ایشان بود که سمعنا و
اطعنا فَبِمَا نَقْضِهِمْ پس ما فعلنا ایشان را مسخ و انواع عقوبت نمودیم بسبب شکستن ایشان مِيثَاقَهُمْ پیمان خود را وَ
كُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ و بسبب کافر بودن ایشان بآنچه در کتاب ایشان است وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ و بسبب کشتن ایشان پیغمبران
بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق و ناروا وَقَوْلِهِمْ و بسبب گفتار ایشان که قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما ظرفهای علوم است
یعنی از دانش پر شده و محتاج علم کسی نیستیم یا دلهای ما در غلاف است و فهم آنچه محمد میگوید نمیکنند بَلْ نه چنانست که میگویند
فهم نمیکنند بلکه طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا مهر خذلان نهاده است خدای بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ بجهت کفر و عناد و جحود ایشان
وَبِكُفْرِهِمْ

و مرده و توفیق از ایشان باز گرفته فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نیارند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی چون عبد الله بن سلام وَبِكُفْرِهِمْ وکفرهم
و بسبب کافر بودن ایشان بعیسی وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتانی و افترایی بزرگ که نسبت زنا بود باو وَقَوْلِهِمْ
و بسبب گفتار ایشان که إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ ما بدرستی که کشتیم مسیح را عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ که عیسی پسر مریم است
رَسُولَ اللَّهِ که فرستادهٔ خداست این وصف مدح خدا است عیسی را نه قول ایشان و می تواند بود که این قول
ایشان باشد که بر طریق استهزا باشد وَمَا قَتَلُوهُ و نکشتند او را وَمَا صَلَبُوهُ و بر دار نکردند او را
وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و لکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی بر یکی از ایشان افتاد بدین وجه که یهودا که رئیس یهود
بود یهود را جمع کرد بر آنکه او را بکشند ایشان قصد وی کردند او گریخته در خانه پنهان شد که در سقف آن روزنی بود حق تعالی
جبرئیل را فرستاد تا عیسی را از آن روزنه بآسمان برد یهودا مردی را که ططیانوس نام داشت و از جملهٔ منافقان بود گفت
در آی درین خانه و عیسی را بکش او در خانه رفت کسی را نیافت در کنجهای خانه چندی جست او را ندید چون بیرون آمد
و بر شد یهودان گمان بردند که عیسی است او در کارزار است پس جنگ بر در خانه در آمد حق تعالی شبه عیسی را بر او افکند پس پنداشتند
که عیسی است و بر او بگرفتند هر چند فریاد میکرد که من عیسی نیستم قبول نکردند او را بکشتند و بر درخت از دار آویختند و بعد از آن
با یکدیگر گفتند که آیا این مقتول عیسی بود یا صاحب ما اگر این مقتول عیسی است پس صاحب ما کجاست و اگر صاحب ماست عیسی کجا رفت
و قتاده و مجاهد و سدی نقل کرده‌اند که عیسی با هفده مرد حواری در جایی بود چون گرد ایشان فرو گرفتند حق تعالی شبه عیسی بر همه
افکند چون یهودان دیدند متعجب فرو ماندند و گفتند ما را سحر کرده‌اند یهود گفت اگر بگویید که عیسی در میان شما کیست از دست ما خلاص
شوید و اگر نه همه شما را بکشیم عیسی گفت کیست که جان خود را فدای من کند تا او را بجای من بکشند یکی از آن میان که سرجس نام داشت
گفت من خود را فدای تو میکنم پس بیرون رفت و گفت که عیسی منم و بر او بکشتند و از جهت حال بر ایشان مشتبه شد و بعضی بر آنند که
آنکس منافق بود یکی از رفقای او وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستی که آنها که اختلاف کردند فِيهِ در شان عیسی یا بدین وجه که بعضی
گفتند که او کاذب بود بجهت این و بر او کشتیم و جمعی تردد کردند که اگر این عیسی است پس صاحب ما کجاست و گروهی دیگر گفتند روی او روی
عیسی است و بدن او بدن صاحب ما و بعضی دیگر گفتند هر که از وی شنیده که حق تعالی مرا بآسمان خواهد برد پس او بآسمان رفته
قومی دیگر گفتند که ناسوت را که بدنست بر دار کردند و لاهوت که روح است بر آسمان رفت و جماعتی گفتند که او خدای بود
چگونه کشته شده باشد و بعضی گفتند که او پسر خداست پس کسی را بر او راه نباشد و این جماعت مختلف الاقوال لَفِي شَكٍّ مِنْهُ
هر آینه در گمان بودند و متردد از او و یقین نمیدانستند که صورت حال بر چه وجه بود مَا لَهُمْ بِهِ نیست مر این جهود را از اصحاب
و قتل او مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ لیکن پیروی کردند پیروی کردن گمانی یعنی بطریق ظن و گمان خبری میگفتند مر قتل
مر یقین وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا و نکشتند عیسی را کشتن یقین و از سر گمان میگفتند إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ بَلْ نه چنانست که او را کشته باشند بلکه
رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ برداشته است خدای او را بجانب کرامت خود که آسمان چهارم است وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای

غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و کشیدن انتقام از یهود حکیما حکم کننده و بعثت یهود با آنچه کنند و در رفع عیسی و ان
من اهل الکتاب و نیست و نباشد از اهل کتاب یکی الا لیؤمنن به مگر که البته ایمان آرد بعیسی و تصدیق کند بآنکه او
بنده و فرستاده خداست قبل موته پیش از مرگ او که بعد از نزول او باشد از آسمان و در روایات صحیحه متواتره از موافق
و مخالف وارد شده که عیسی وقتی که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد همه اهل کتاب بدو ایمان آرند چه همه دانند که او پیغمبر
پس همه ملتهای متفرقه از میان برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی دیگر نماند و عیسی تابع مهدی آل محمد باشد و بر احکام شریعت عمل
کند و چهل سال در روی زمین بماند و آنگه متوفی شود و اهل ایمان بر او نماز گذارند و در زمان امنیت بر وجهی باشد که شیر
و پلنگ و گاو و گوسفند و گرگ با هم چرا کنند و اطفال با حیات بازی کنند و هیچ حیوانی بحیوانی ضرر نتواند رسانید و یوم
القیمة یکون و در روز قیامت باشد عیسی علیهم شهیدا بر اهل کتاب گواه باین وجه که گواهی دهد که تبلیغ رسالت
خدای کرد و اقرار بعبودیت و نبوت خود نمود و یهود تکذیب او کردند و نصاری او را ابن الله گفتند و بدانکه نزد بعضی
ضمیر موته راجع است بهر یک از اهل کتاب یعنی هیچکدام از اهل کتاب نباشد مگر که پیش از موت خود چون عقوبت و عذاب را
مشاهده کند ایمان آرد بعیسی اما این ایمان مقبول نباشد همچنان که ایمان فرعون در حال غرق شدن چه ایمان در حال تکلیف
مقبولست و در وقت مشاهده عذاب که نزدیک موتست تکلیف مرتفع است فبظلم من الذین هادوا پس بسبب ستمی
که واقع شد از آنها که یهود شدند حرمنا علیهم حرام کردانیدیم برایشان طیبات احلت لهم طعامهای پاکیزه که حلال شده
بود برای ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل این در سوره انعام مذکور خواهد شد و بصدهم عن سبیل الله و دیگر بسبب
منع کردن و باز داشتن ایشان از راه خدای کثیرا مردمان بسیار را و آن چنان بود که تحریف احکام توریت کردند و نعت
پیغمبر که در آن بود تغییر دادند و بعد از آن بمردمان گفتند که بمحمد ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست و اخذهم الربوا و دیگر
بسبب گرفتن ایشان ربا را و قد نهوا عنه و حال آنکه نهی کرده شده بودند از گرفتن ربا در توریت و اکلهم اموال
الناس و دیگر بسبب خوردن ایشان مالهای مردمان را بالباطل بامری باطل چون رشوت و غصب اموال و غیر آن
از امور محرمه و اعتدنا و آماده کردیم للکافرین منهم برای ناگرویدگان از بنی اسرائیل عذابا الیما عذابی دردناک مگر
کسانی که ایمان آورده باشند و تائب گشته کقوله تعالی لکن الراسخون فی العلم لکن راسخان در علم یعنی آنها که علم توریت
آموخته اند و با اخلاص و اعتقاد صحیح در عمل آورده بدون اخفا و تحریف احکام آن منهم از بنی اسرائیل چون عبد الله
سلام و اصحاب او و المؤمنون و همه گروندگان از ایشان از مهاجر و انصار یؤمنون ایمان می آرند بما انزل
الیک آنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن و ما انزل من قبلک و بآنچه فرو داده شد پیش از تو یعنی تمام کتب الهی
و المقیمین الصلوة و ایمان می آرند بگذارندگان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه نماز فرض بوده و اقامت کنندگان نماز
و المؤتون الزکوة و دهندگان زکوة واجبه و المؤمنون بالله و ایمان آرندگان بخدای و الیوم الآخر و بروز

آخرت که قیامتست اولئک آن گروه که جمع کرده اند میان ایمان صحیح و عمل صالح سنؤتیهم زود باشد که بدهیم ایشانرا
اجرا عظیما مزدی بزرگ که آن دولت رضای الهی و رسیدن بثواب جاودانیست انا اوحینا الیک بدرستی که ما وحی
کردیم بتو کما اوحینا الی نوح همچنانکه وحی میکردیم بنوح علیه السلام که شیخ المرسلین است و اول کسی است که شرایع آورده و بدعای
او امت وی هلاک شدند و النبیین من بعده و بپیغمبرانی که بعد از او بودند چون هود و صالح و شعیب و اوحینا الی
ابرهیم و وحی کردیم بابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و مراد باسباط دوازده سبط اند که
دوازده فرزند یعقوب بودند و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان تخصیص این جماعت با آنکه در
و النبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل و تعظیم ایشانست و اتینا داود و عطا کردیم داود را زبورا کتابی که نام آن
زبور باشد مشتمل بود بر تحمید و ثنای الهی و خالی بود از احکام شرع چه شریعت داود شریعت توریت بود و در خبر است که داود
زبور را بر [illegible] و علمای بنی اسرائیل [illegible] و مردمان از پیش ایشان و جنبان از عقب ایشان
و مرغان هوا بر سر ایشان [illegible] سایه بر ایشان افگندندی و از خوشی الحان و اصوات او همه بیهوش شدندی
روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم در منقبت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام حدیثی طویل فرمود و بعد از آن گفت روز
قیامت حق تعالی علی بن ابی طالب را چندان قوت دهد که قوت جبرئیل و چندان نور دهد که نور آدم و چندان جمال دهد که
جمال یوسف و چندان آواز دهد که آواز داود و خطیب اهل بهشت بوده باشد و رسلا و فرستادیم پیغمبرانرا قد
قصصناهم علیک که بتحقیق خوانده ایم قصه ایشان برای تو و نام ایشان را برده ایم در قرآن من قبل پیش از این سوره یا پیش
از امروز چون قصه یوسف و ذکریا و یحیی و الیاس و الیسع و عزیر علیهم السلام و غیر ایشان و رسلا لم نقصصهم علیک
و بعضی دیگر رسولانرا فرستادیم و قصه ایشانرا برتو نخوانده ایم و نام ایشانرا ظاهر نگردانیده ایم و کلم الله موسی و سخن گفت خدای
با موسی بی واسطه در [illegible] سخن آفرید و در درخت با موسی سخن گفت تکلیما سخن گفتنی رسلا مبشرین
و منذرین و فرستادیم همه فرستادگانرا در حالتی که مژده دهندگان بودند مر اهل ایمانرا و بیم کنندگان مر کافرانرا لئلا یکون
للناس تا نباشد مردمانرا علی الله حجة بر خدای حجتی بعد الرسل پس از فرستادن رسولان [illegible]
دعوت کنند و از شرک باز دارند و کان الله عزیزا و هست خدای غالب در آنچه خواهد از فرستادن رسولان حکیما
حکم کار در آنچه [illegible] از امر نبوت و رعایت حکمت در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز مرویست که یهودان گفتند
بحضرت رسالت که هیچ گواهی نیست که گواهی دهد بر صدق دعوی تو حق تعالی فرمود که یهود گواهی نمیدهند از روی لجاج و عناد
لکن الله یشهد لیکن خدای گواهی میدهد بنبوت تو و بر هر کس ظاهر میسازد بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاد بسوی تو که
قرآنست که معجزه روشن است و دلالت میکند بر نبوت تو انزله بعلمه فرو فرستاد قرآنرا در حالتی که مقرون بود بعلمی
خاص بود باو و آن علم او بود بتالیف آن نظمی که هر بلیغ را عاجز سازد از آوردن مثل آن و با علم او [illegible] مقابل

مژده ایست والملئکة یشهدون و فرشتگان نیز گواهی میدهند بنبوت تو وکفی بالله شهیدا و کافی است خدای گواه بر نبوت
تو با قامت حجت پس باید که تو ملول و غمگین نشوی از این که اهل کتاب بجهت فرط عناد و لجاج تصدیق تو نمیکنند در نبوت تو
ان الذین کفروا بتحقیق که آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود وصدوا و باز داشتند مردمان را بکتمان نعت
محمدی و تغییر آن عن سبیل الله از راهی که خدای نموده بر صحت نبوت آنحضرت قد ضلوا ضللا بعیدا بدرستی که ایشان
گمراه شدند گمراهی که بنهایت دوری رسیده اند زیرا که هم گمراهند و هم گمراه کننده ان الذین کفروا بدرستی
که آنانکه پوشیده اند حق را وظلموا و ستم کرده اند بر محمد صلعم بانکار نبوت و یا بر مردمان بمنع کردن ایشان از راه
لم یکن الله لیغفر لهم و نه آنکه راه نماید ایشان را براهی الا طریق جهنم لیکن راه نماید ایشان را براه دوزخ
خلدین فیها ابدا در حالتی که جاوید باشند در دوزخ و همیشه ساکن او وکان ذلک و هست این حکم و دخول جاوید
ایشان در دوزخ علی الله یسیرا بر حق تعالی آسان یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول بدرستی که آمد بشما
این فرستاده که محمد است صلعم بالحق براستی و درستی من ربکم از نزد پروردگار شما فامنوا پس بگروید بدو خیرا لکم
گرویدنی که بهتر است مر شما را چون سبب خیر دنیا و آخرت شماست وان تکفروا و اگر کافر شوید بنبوت محمد فان لله
پس بدرستی که مر خدا راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمین است پس بی نیاز است از ایمان شما
وکان الله علیما و هست خدای دانا باحوال شما حکیما صواب کار در هر چه کند یا حکم کننده است در باب شما یا اهل
الکتاب ای یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود یهود را میفرماید که در نکوهش عیسی بحسب ریش غیر غلو
مکنید با جدی که او را بزنا نسبت گوئید و این را بر جهت ترسایان را میگوید که در ستایش عیسی غلو منمائید بروجهی که او را ابن الله
خوانید ولا تقولوا علی الله و مگوئید بر خدای الا الحق مگر آنچه راست و درست باشد و آن نعت کریمی عزیز
پیدا او شیند بکر بندگان شایسته او نیند و فرستادگان او و حق سبحانه منزه است از زن و فرزند و انباز انما المسیح
عیسی ابن مریم جز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم است رسول الله فرستاده خداست وکلمته و کلمه وی سبحانه
وجه تسمیه او بکلمه در سوره آل عمران گذشت القیها رسانید آن کلمه را خدای الی مریم بسوی مریم یعنی عیسی را در شکم وی فرمود
وروح منه و دیگر عیسی روح است یعنی خداوند روح است صادر شده از حق بی توسط پدر و نطفه و بجمع گفته اند او را بنا بر اعتبار
روح گفته که صدور او از نفخه جبرئیل بوده و در گریبان مریم با مر حق تعالی و باین اعتبار احیای موتی میکرد فامنوا بالله و
رسله پس ایمان آرید بخدای یعنی بوحدانیت او و بفرستادگان او ولا تقولوا ثلثة و مگوئید که خدایان سه اند الله و عیسی و مریم
و این زعم بعضی نصاری بود و حق تعالی میفرماید که انتهوا باز ایستید از این گفتار باز ایستادنی که خیرا لکم بهتر است
مر شما را یا از تثلیث باز ایستید و قصد کنید بخیری که بهتر است مر شما را که آن توحید است انما الله جز این نیست که خدای
اله واحد خدایست یکتا و یگانه در ذات سبحانه بپاکی یاد میکنم او را بپاکی یاد کردنی و او را منزه میدانیم

نیست که باشند مخلدا گوید ... ولا لیهدیهم طریقا

ان یکون له ولد از آنکه وی را فرزندی باشد له ما فی السموات وما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین
هست یعنی همه مخلوق او نید و مخلوق مثل خالق نباشد پس آنکه اهل آسمان و زمین او را چگونه فرزند شود وکفی بالله وکیلا
و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان و مستغنی از یار و مددگار روزی حجت که نصاری نجران گفتند ای محمد تو عیسی
را عیب بنده خدا است بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد حق تعالی موافق قول آنحضرت فرمود لن یستنکف
المسیح هرگز ننگ و عار ندارد مسیح ان یکون عبدا لله از آنکه باشد بنده مر خدا را و چون از ترسندگان ملائکه را نیز
ایشان فرزندان خدای میدانستند حق تعالی رد قول ایشان نیز کرده میفرماید که ولا الملئکة المقربون و نه ننگ عار
دارند فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند که بنده خدا باشند ومن یستنکف و هر که ننگ دارد عن عبادته
از پرستش خدا ویستکبر و سرکشی کند از آن فسیحشرهم پس زود باشد که حشر کند حق تعالی ایشان را الیه بسوی خود یعنی بموقفی
که مهیا ساخته برای مکافات و مجازات ایشان و آن روز قیامت است جمیعا همه ایشان را یعنی جمیع اهل تکلیف را در آن روز
جمع کند برای جزای اعمال فاما الذین امنوا وعملوا الصلحت پس اما آنها که ایمان آورده اند و کرده اند عملهای شایسته
فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهد خدای مزدهای ایشان را ویزیدهم و بیفزاید جزای ایشان من فضله از افزونی
کرم خود که آن ده برابر عمل باشد تا هفتصد و زیاده بر آن واما الذین استنکفوا واستکبروا و اما آنکسانی که ننگ
داشتند از پرستش خدای و سرکشی کردند از آن فیعذبهم پس عذاب کند ایشان را عذابا الیما عذابی دردناک
ولا یجدون لهم من دون الله و نیابند برای خود بغیر از خدای ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه یاری دهنده
کاری یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم بدرستی که آمده بشما برهان من ربکم حجتی و دلیل روشن از نزد پروردگار شما
که محمد صلی الله علیه و آله و سلم است با دین اسلام یا معجزات آنحضرت وانزلنا الیکم و فرو فرستادیم بشما
نورا مبینا نوری ظاهر که قرآنست از ابو عبد الله علیه السلام روایت است که مراد به برهان خاتم النبیین است و نور امیر المؤمنین
صلوات الله علیهما فاما الذین امنوا بالله پس اما آنها که ایمان آوردند بخدای واعتصموا به و چنگ در زدند
بریسمان طاعت و التجا بردند بوی از وسوسه شیطان فسیدخلهم پس زود باشد که در آرد ایشان را فی رحمة منه
در بخشایشی که از خود یعنی در ثواب که بازای ایمان و عمل ایشان مقدر فرموده و آن بهشت عدنست که بیشتر رحمت حق
نعمت است وفضل و در زیادتی بر آن که در آوردن ایشانست در مرتبه از مراتب بهشت که فوق عمل ایشانست و زاید
بر آن ویهدیهم الیه و راه نماید ایشان را نهج خود یعنی توفیق ایشان دهد تا بالکلیه متوجه او شوند و باز رساند
ایشان را بآنچه وعده فرموده صراطا مستقیما راهی راست که طریق بهشت و بدانچه چون حق تعالی در اول سوره بیان بعضی از
سهام فرایض نمود و ختم آن کرده به بیان احکام آن باقی مانده و فرمود که یستفتونک طلب فتوی میکنند از تو در میراث
کلاله که غیر ولد و والدین است از وارثان دیگر از جابر انصاری منقولست که گفت من بیماری صعب داشتم سید عالم عیادت

من آمده گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و کلاله‌ام یعنی ولد و والدین ندارم و مرا خواهرانی هست پس مال خود را چگونه قسمت کنم
بر ایشان آنحضرت هیچ جواب نداد و بیرون رفت نوبت دیگر که آمد فرمود که ای جابر ترا ازین بیماری مرگ نخواهد
بود و لیکن حق تعالی در باب تو و خواهران تو فرمود که ای محمد از تو طلب فتوی میکنند در میراث کلاله قُلِ بگو ای محمد
که اللّٰهُ یُفْتِیکُمْ خدای حکم میکند فِی الْکَلَالَةِ در میراث کلاله که غیر ولد و والدین است بدین وجه که اِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ
اگر مردی بمیرد لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ در حالتی که نباشد مراورا فرزندی خواه مذکر و خواه مونث وَلَهُ اُخْتٌ و مراورا خواهری باشد
از مادر و پدر یا از پدر تنها فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس آن خواهر راست نیمه آنچه گذاشته از مال وَهُوَ و آن مرد یَرِثُهَا
میراث میگیرد از خواهر در صورتی که امر بعکس باشد اِنْ لَمْ یَکُنْ لَهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی فَاِنْ کَانَتَا اثْنَتَیْنِ
پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس مر ایشان راست دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است وَاِنْ
کَانُوا اِخْوَةً و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری تنها رِجَالًا وَنِسَاءً که مردان
و زنان باشند فَلِلذَّکَرِ پس مذکر راست از میراث مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ مانند بهره دو مونث یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ
بیان میکند خدای احکام میراث را از برای شما و حکم صواب آنرا اَنْ تَضِلُّوا بجهت کراهت این که گمراه شوید یعنی بسبب آنکه
نمیخواهد که شما در احکام میراث گمراه شوید و حکم بغیر صواب کنید و بیان احکام آن میفرماید بر وجه صواب تا بر آن عمل کنید
وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ و خدای بهمه چیزها از مصالح بندگان در حیوة و ممات عَلِیمٌ داناست و بر وجه مصلحت ایشان حکم میفرماید

سورة المائدة مائة وعشرون آية وهي مدنية

ابی بن کعب از سید کاینات صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که
آیتی از سورة المایده بخواند حق تعالی ورا بعدد هر یهودی و نصرانی که در دنیا نفس کشیده ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو کند
و ده درجه رفع نماید و عیاشی باسناد خود از عیسی بن عبدالله روایت کرده که او گفت از پدر خود شنیدم که میگفت پدرم
از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که آیات سورهٔ قرآن بعضی ناسخ بعضی است و آخر
سوره که بر آنحضرت نازل شد سورة المایده بود و آن ناسخ ما قبل خود است و هیچ آیتی ناسخ آن نشد و نزول آن در وقتی
بود که آنحضرت بر بغله شهباء سوار بود و در آن حال وحی آنحضرت را منثقل ساخت بحیثیتی که بغله از رفتار باز ایستاد و
نزدیک بآن رسید که شکم او بزمین رسد از غایت گرانی پس آنحضرت بیهوش شد و دست مبارک خود را بر دوش
شیبة بن وهب جمحی نهاد و بعد از زمانی مرتفع شد و این سوره را بر ما خواند و آنچه در سوره بود بآن عمل فرمود و ما را نیز بآن ام
فرمود و نیز عیاشی باسناد خود از ابی جارود نقل کرده که ابی جعفر محمد بن علی صلوات الله علیه فرمود که هر که سورة المایده
تلاوت کند در هر روز پنجشنبه ایمان او بظلم و شرک آلوده نشود و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که او گفت
من از ابو عبدالله جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمود که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته سورة المایده را بر حضرت
رسالت پناه آورد و حضرت در خطبة الوداع فرمود که سورة المایده آخرین سوره هاست از قرآن که نازل شد حلال آنرا

حلال

حلال دانید و حرام آنرا حرام دانید تا رستگار شوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ ای کسانی که ایمان آورده اید وفا کنید بعهدها که با خدای و با یکدیگر میکنید بعقود عهد یعنی
چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن پس بکلام دیگر که متضمن احکام شرعیه است نقل کرده میفرماید اُحِلَّتْ
لَکُمْ حلال کرده شد بر شما بَهِیمَةُ الْاَنْعَامِ چهارپایان بسته زبان از شتر و گاو و گوسفند و آنچه ملحق است بآن از
آهو و گاو کوهی و حمار وحشی اِلَّا مَا یُتْلَی عَلَیْکُمْ مگر آنچه خوانده شد بر شما درین سوره و آن آیتست که حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ الآیه
تا آخر آیه همه انعام بر شما حلال است غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ در حالتی که حلال دارنده نباشید صید را وَاَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما
احرام گیرنده باشید بحج و عمره و مراد آنست که همه انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشد و از او صید کنند در حال احرام که بر شما
حرام است اِنَّ اللّٰهَ یَحْکُمُ بدرستی که خدای تعالی حکم میکند در حلال و حرام مَا یُرِیدُ آنچه خواهد و مصلحت بیند از ابی جعفر روایت است
که حطم بن هند کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود به مدینه آمد و ناپاکی در سر هر شهوت تمام داشت بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای محمد
امت را بچه دعوت میکنی حضرت فرمود که بآنکه گواهی دهند بیگانگی خدای و مرا برسالت تصدیق کنند و نماز بپا کنند
و زکوة بدهند حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امیرانی هستند که کارها بمشورت ایشان میکنیم بروم و این سخنان
با ایشان در میان نهم اگر مصلحت ببینند دین ترا قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان
شیطان سخن کند کافر در آید و غادر بیرون رود و پس حطم ایمان قبول نکرده از نزد حضرت بیرون رفت و
و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در سال دیگر رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب بعمره قضا توجه فرمود و چون
بمنزل رسید آواز تلبیه حاجیان یمامه شنیدند چون حطم کندی را دیدند که شتران غارت برده را قلاده های کرده
برسم هدیه بکعبه می برد صحابه بحضرت گفتند که دست تعرض دراز کنند و ویرا بکشند و شتران و سایر مواشی را که غارت کرده بود
باز ستانند و بجهت انتقام آنکه مومنان را در عام حدیبیه از کعبه منع کرده بودند دست تعدی بکار حاجیان یمامه نیز دراز کنند حضرت
فرمود که ایشان احرام گرفته اند و شتران را تقلید کرده و این عمل از شما لایق نباشد که در حرم و ماه حرام متعرض ایشان شوید و پیش
جدال و نزاع را برافروزید ایشان گفتند یا رسول الله ما در جاهلیت این عمل بسیار میکردیم و درین باب مبالغه نمودند
آیت آمد که یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تُحِلُّوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شَعَائِرَ اللّٰهِ مناسک
حج خدا را و نشانهای خانه او را وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال و غارت در و آن ماه رجب است
و ذی القعده و ذی الحجه و محرم الحرام وَلَا الْهَدْیَ و نه آنچه را که اهدای آن کرده باشند از شتر و گاو و گوسفند
وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوندان قلاده ها را از هدی و قلاده چیزیست که در گردن چهارپایان میکردند از پوست
درختهای حرم تا بآن معلوم شود که هدیست و کسی تعرض بآن نرساند و مراد بآن گاو و گوسفند و شتر است که بی علامت
بوده باشند و ذکر قلاید با آنکه هدی شامل آنست بجهت اختصاص است چه آن شریفتر هدیست وَلَا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ

ونه قاصدان خانهٔ کعبه معظمه که بجهت زیارت و طواف آن روند یبتغون میطلبند این قاصدان حرم فضلا من ربهم
افزونی از پروردگار خود اگر مؤمن باشند زیادتی ثواب چه بعضی از ایشان یا روزی بسبب تجارت و اگر کافر باشند میطلبند
که روزی ورضوانا و میطلبند بحسن اعتقاد خوشنودی خدا را اگر مؤمن باشند و اما کافران طلب میکنند از ایشان باطل
واذا حللتم و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید ولا یجرمنکم و باید که
بر آن ندارد شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از کفار ان صدوکم برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه عن المسجد
الحرام از طواف مسجد الحرام ان تعتدوا آنکه از حد درگذشته با انتقام آن خواهید که اموال قاصد حرم را اخذ کنید
و گویند که حکم این آیت تا بدین محل منسوخ است بآیه واقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و بآیه فلا یقربوا المسجد الحرام بعد
عامهم هذا امر بصید کردن که از حرم بیرون آیند و کافر را امر بهدی و مناخیرا امان نیست از ابی جعفر مرویست که هیچ
آیتی درین سوره منسوخ نیست و نه بعضی از آیه زیرا که جایز نیست که در ماه حرام با مشرکان قتال کنند مگر گاهی که ابتدا قتال
از ایشان شود و این موافق قول آنحضرت است که در وقت نزول این سوره فرموده که حلال او را حلال دانید و حرام او را حرام
دانید چنانکه گذشت وتعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی البر به نیکویی که آن عبادت و متابعت امر الهی است
والتقوی و بر پرهیزکاری که آن مخالفت هوای نفس است ولا تعاونوا علی الاثم و یاری مکنید بر بدی
که آن ترک فرمان خداست والعدوان و بر ستمکاری که آن انتقام است در زمین حرم اثم معصیتی است که در وی
تعدی نکنند و عدوان آنکه بغیر تعدی کند واتقوا الله و بترسید از نافرمانی خدای ان الله شدید العقاب
بدرستی که خدای سخت عقوبت است بر کسی که از فرمان او درگذرد و بعد از آن بیان آنچه مستثنی میکند که استثنا کرده بود
در آیتی متقدم یعنی قوله الا ما یتلی علیکم و میفرماید حرمت علیکم المیتة حرام کرده شد بر شما مردار آن هر حیوانی که روح او
بی ذبح شرعی از بدن او بیرون رفته باشد والدم و دیگر حرام است بر شما خون و اهل جاهلیت در تقلید خون را
در اوده ما بریختند و میخوردند ولحم الخنزیر و نیز حرام شده است بر شما گوشت خوک به همه اجزای آن از پیه
و استخوان و غیر آن وما اهل لغیر الله به و آنچه آواز برداشته باشد یعنی یاد کرده باشند مر غیر خدا را بدو در وقت
ذبح آن مراد و منع کفار است که بنام بتان میکنند والمنخنقة و آنچه خفه کرده شده باشد که گلوی او تا مرده باشد اهل شرک
گوسفند را خفه میکردند تا بمیرد و آنرا میخوردند والموقوذة و آنچه بچوب و سنگ و مانند آن زده باشند و مرده باشد
والمتردیة و آنچه از بلندی افتاده باشد و یا در چاه افتاده و مرده باشد والنطیحة و آنچه شاخ زده باشد حیوان
دیگر او را و مرده وما اکل السبع و آنچه خورده و شکار درنده بعضی از او مرده و یا حیوة مستقره داشته باشد و اگر حیوة
مستقره باشد اکل آن جایز است بعد از ذبح شرعی چنانکه میفرماید الا ما ذکیتم مگر آنچه دریابید شما از اینها که ذبح کنید آنرا و مراد بتذکیه
بریدن حلقوم است و مجرای طعام و مری و دو شاه رگ است این حکم در غیر شتر است چه ذبح او فرو بردن آلت قتل است در گلو

سنان آن وما ذبح و دیگر حرام شده است بر شما آنچه ذبح کرده شده باشد علی النصب بر سنگهایی که منصوب است
در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده که اهل جاهلیت تعظیم آن جای میکردند و بران قربان میکردند
وان تستقسموا و دیگر حرام است که طلب قسمت کنید بالازلام به تیرهای قداح و آن چنان بوده که عرب را سه تیر بوده
بی پر و بی پیکان که آنرا ازلام و اقداح میگفتند و بر یکی نوشته بودند امرنی ربی یعنی خدای مرا امر کرده و بر دوم نهانی ربی
یعنی خدای مرا ازین نهی کرده و سیم غفل بودی یعنی چیزی بر آن نوشته بودند اگر سفری افتادی یا غیر آن از مهمات تفال
کردندی باین طریق که این سه تیر در خریطه کردندی و تیری بیرون آوردندی اگر بران نوشته بودی امرنی ربی فال
بدان مهم اشتغال نمودندی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردندی و اگر غفل بیرون آمدی باز رجوع نمودندی یعنی
اینست که حرامست بر شما طلب معرفت آنچه قسمت کرده شود باین سه تیر ذلکم فسق بیرون رفتن است از دایره فرمان خدای
زیرا که افتراست بر سبحانه اگر مراد بربی در امرنی و نهانی ربی این است استقسام باز لام او سبحانه باشد و شرکست اگر مراد
بان بت باشد و بدانکه قرعه مشروع که بروایات متواتره بصحت رسیده از این قبیل نیست زیرا که حضرت رسالت پناه
که بان عمل کرده و امت را بان فرموده و باذن حق تعالی بوده و همچنین است استخاره بر رقاع و سبحه امثال آن که در امور مشکله
از شارع و اهل البیت صلوات الله علیهم منقولست پس تعدی در آن نرود و بر خلاف آنچه کفار مرتکب آن بودند الیوم امروز
که این آیت نازل شد در باب تحریم افعال مسطوره کفار یئس الذین کفروا نا امید شدند کافران من دینکم از باطل
گردانیدن دین شما و رجوع شما بدین ایشان تحلیل این خبایث و غیر آن فلا تخشوهم پس مترسید از غلبه ایشان و از غلبه
ایشان بر شما واخشون و بترسید از من و خالص گردانید خشیت را برای من در ارتکاب اوامر و اجتناب
از منهیات مرویست که حضرت رسالت پناه در روز جمعه خطبه خواند و در آن مجلس جمع کثیر حاضر بودند آنحضرت بهمه جانب
نظر فرمود و در آن میان غیر از مسلمان کسی را ندید شادمان شد و حق تعالی این آیت فرستاد از امروز مشرکان از استیلا
و تسلط بر اهل اسلام نا امید شدند تا روز قیامت الیوم اکملت لکم دینکم امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما بنصرت و غلبه
دادن بر همه ادیان یا باحکام شرایع که آنرا قابل نسخ نباشد واتممت علیکم نعمتی و تمام کردم بر شما نعمت خود را بهدایت
و توفیق و اکمال و احکام دین و یا بفتح مکه و هدم مبانی جاهلیت که باطل شد آن تمام بعد از حج که ارید و حج مشرک با شما حج نکرد
ورضیت لکم الاسلام دینا و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه از همه دینها که نزد من همین دین باشد تا روز
قیامت نه دین دیگر و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایتست که این آیه نازل شد بعد از آنکه حضرت رسالت پناه
امیرالمؤمنین علی را خلیفه خود گردانید به غدیر خم در وقت انصراف از حج الوداع و فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه و این
آخر فریضه بود که انزال فرمود و بعد از آن هیچ فریضه نازل نشد پس کمال فرایض از نصب امامت و خلافت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه بوده باشد ابو القاسم عبد الله بن عبید الله حسکانی باسانید صحیحه خود روایت کرده از ابی هارون عبدی

واو از ابوسعید خدری که رسول صلعم در وقت نزول این آیت فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی
و بولایة علی بن ابی طالب من بعدی بعد از آن فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
و انصر من نصره و اخذل من خذله و بعضی گفته اند که رسول همان سال خبر موت خود باسماع خواص و عوام رسانید و مشرکان
و منافقان چون این خبر شنیدند امیدوار گردیدند که اگر محمد بمیرد دین او را خراب کنیم و اصحاب او را بکشیم و ذریت و اموال
ایشان را غارت کنیم چون رسول صلی الله علیه و آله وسلم در غدیر خم نصب خلافت و امامت امیر المؤمنین کرد و این خبر استماع
یافتند اهل شرک و نفاق گفتند که افسوس کید ما باطل شد و خیالی که در باطن میپختیم نابود و عاطل گشت حق تعالی این آیت فرستاد
و فرمود که اهل نفاق و کفر امروز از دین شما نومید شدند و من دین شما را معطل نساختم با آنکه گماشتم بر آن نصب کردم و نعمت خود
بر شما تمام کردم پس متمسک باو شوید تا در ایمان کامل و تمام باشید و خطیب خوارزمی که یکی از علمای اهل سنت است روایت
کرده از حذیفه یمانی و از ابوذر غفاری که چون حضرت رسالت در غدیر خم علی بن ابی طالب را بحکم الهی بخلافت نصب نمود
و از جانب الله مامور بود و باصحاب رسانیدن در شان عالیشان علی بن ابی طالب امر فرمود که سلموا علی علی بامرة المؤمنین یعنی
سلام کنید بر علی بامیری و بگوئید السلام علیک یا امیر المؤمنین همه ایشان انقیاد کردند حق تعالی این آیت فرستاد و بسیار خوشحال و مسرور
گشت و توجه بجانب ایشان کرد و فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و الولایة لعلی بن ابی طالب
و هر گاه ثابت گردید در روایات صحیحه منقوله از موافق و مخالف تامل نماید هر آینه بر او واضح گردد که کسی که قبول ولایت علی ابن ابی
طالب نکند و اعتقاد نکند که خلافت منصب و حق وی و امامت لایق او و دین او ناقص و ناتمام باشد و خوشنودی و رضای پروردگار
و نعمت تمام او بر او مفقود باشد و بجهت اینست که این را عید الله اکبر نام نهاده اند و احادیث بسیار در بیان فضیلت این روز
وارد شده و ثواب نماز و روزه امروز نسبت بروزهای دیگر اضعافا مضاعفه است و از جمله طارق بن شهاب روایت
کرده که جمعی از احبار یهود نزد عمر خطاب آمده گفتند در کتاب شما آیتی هست که بر رسول شما فرود آمده که اگر در کتاب ما بودی
آن روز که نزول نمودی عید نمودی عمر گفت آن آیت الیوم اکملت لکم دینکم است تا آخر و آن روز که این نازل شد عید باشد
و جمیع مسلمانان تا روز قیامت و از امام رضا علیه السلام منقولست که در باب فضیلت این روز فرمود که هو عید الله الاکبر
و انه فی السماء اشهر من الارض یعنی این روز عیدیست که بزرگترین عیدهاست و این روز در آسمان مشهورتر است از زمین
در باب روزه این روز وارد شده که ثواب آن مساوات میکند با ثواب کسی که از اول دنیا تا آخر دنیا زیسته باشد
و بروزه بوده باشد و ثواب نماز این روز بطریقی که از اهل بیت علیهم السلام منقولست مثل ثواب صد هزار حج و عمره است
و ثواب افطار روزه دار این روز برابر ثواب کسی است که صد فئام را روزه بگشاید و قیام صد هزار پیغمبر و صدیق و شهید و ثواب
درهمی که درین روز تصدق کند برابر صد هزار درهم است که در روزهای دیگر صدقه کند حاصل کلام حق سبحانه و تعالی میفرماید که
تناول محرمات محض فسق است و حرمت از جمله دین کامل است امروز اسلام مرضی و اتممت و اکملت آن بنعمت رسالت

صلوات

مصطفوی و ولایت مرتضوی است الله علیهما فمن اضطر پس هر که مضطر و بیچاره شود و متناول چیزی ازین محرمات فی مخمصة
فی مخمصة در گرسنگی و نایافتن طعام غیر متجانف در حالتی که میل کننده نباشد لاثم بگناهی یعنی بتلذذ از آنچه خورده و
زیاده از سد رمق تناول نکند فان الله غفور رحیم پس بدرستی که خدای آمرزگار است او را درین گناه رحیم و مهربان
بر وی که باکل آنمقدار رخصت داده و او را برین مواخذه نفرماید در حکایات الصالحین مذکور است که مردی صالح درویش
بود و بر احوال خود کشیده بود و بحسب ظاهر خود را چنان فرا نمود که توانگر است و حقیقت حال فقر و شدت احتیاج خود
بهمگی مخفی و او را همسایه توانگر بود و این همسایه را فرزندی بود که او را بغایت دوست داشتی روزی بخانه آن درویش
آمد و کودکی دید که از بازار گرفته و طعامی که در آن بود خورده و هیچ از آن با آن کودک نداد آن کودک بخانه پدر آمد دلتنگ و گریه
و صورت حال باز گفت هر چند انواع طعام نزد وی می آوردند تسلی نمیشد و میگفت من آن طعام میخواهم که در خانه همسایه پخته
بودند پدر ازین معنی پریشان شد و آن درویش را حاضر کرد و گفت چگونه روا باشد که از تو رنجی بما رسد درویش گفت حاشا
که از من بتو رنجی رسد آن مرد تمام قصه باز گفت درویش ساعتی فرو ماند پس سر برداشت و گفت که درین سر شیء و اکنون ضرورت
شد که افشای آن کنم و اگر این واقع نشدی هرگز نگفتمی بدانکه باعث آن طعامی که ما میخوردیم بکودک تو ندادیم که اکل آن بر ما حلال بود و بر تو
و اولاد تو حرام گفت سبحان الله یک چیز چگونه بر یکی حلال بود و بر دیگری حرام درویش این آیت تلاوت کرد که فمن اضطر فی مخمصة
غیر متجانف لاثم و بعد از آن گفت که آن مردار بود و ما را بجهت اضطرار حلال و بر شما بجهت توانگری حرام آن مرد دلتنگ شد و گفت
چگونه جایز باشد که تو در همسایگی من باشی و باین مرتبه پریشان و مضطر باشی و من ازین خبر نباشم پس سوگند خورد که تو از خانه
من بیرون نروی تا آنچه دارم با تو مناصفه کنم پس جمیع اموال خود را میان خود و آن درویش مناصفه کرد و چون متوفی شد او را در
خواب دیدند و پرسیدند که خدای با تو چه کرد گفت بجهت مواسات که با همسایه خود کردم مرا با علی علیین رسانید که مرتبه صالحین است
از سعید بن جبیر روایت است که عدی حاتم و زید الخیل طائی که حضرت پیغمبر صلعم او را زید الخیر نام نهاده بود بخدمت آنحضرت آمده
گفتند یا رسول الله ما در جایی باشیم که معیشت ما از سگان و مرغان شکاری صید کرده و میدارند بعضی ذبح میکنیم و سگان آل فریح و آل ذریح
جانوران وحشی میگیرند و بعضی از آنها چنانست که ما در تعاقب هم میرسیم تا آنکه سگ آنرا هلاک کند و ذبح میکنیم و برخی از آن قبل است که ما
رسیدن ما سگ آنرا تلف کرده است و حق تعالی فرموده که مردار حرام است آیا حکم آن چگونه بود آیت آمد که یسئلونک از تو می
پرسند که ماذا احل لهم چه چیز حلال کرده شده است برایشان از طعام قل احل لکم الطیبات بگو حلال گردانیده شده
است گوشتهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند بر وجه شرع و ما علمتم و نیز حلال کرده شده است بر شما صید آنچه تعلیم کرده اید
من الجوارح از سگان شکاری مکلبین در حالتی که ادب کنندگانید ایشان را که بر آن با کمال آنچه علمتم و مشهور جمع
در تعلیم و نیز تاکید در تعلیم میفرماید تعلمونهن می آموزانید سگان شکاری را مما علمکم الله از آنچه آموخته است خدای شما را از
طریق ادب و آن چنانست که از پی شکار روند وقتی که صاحب ایشان را امر کند و بر صید تحریص نماید و بخوانند او باز آیند و شکار

61

نکاه دارند و نخورند فکلوا پس بخورید پاک و حلال مما أمسكن عليكم از آنچه نکاه داشتند سکان شکاری برای شما و نخورده‌اند
واذكروا اسم الله عليه و یاد کنید نام خدای را علیه بر آنچه که تعلیم داده‌اید یعنی در وقت ارسال و بجانب صید نام خدای
بر زبان آورید خدای کنید بر آنچه امساک کرده‌اند چون زکوة آنرا دریابید واتقوا الله و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است
إن الله سريع الحساب بدرستی که خدای زود حساب است و از حلال و حرام سوال کند و باید دانست که جوارح اگرچه موضوع
است از برای مطلق جانوران شکاری از سگ و یوز و باز و غیر آن لیکن نزد امامیه مراد از آن سگانند و مکلبین دلالت
میکند بر آن و این قول مرویست از ائمه هدی صلوات الله علیهم و صید جانوران شکاری بر دو قسم است یکی آنکه ادراک ذکوة آن
کنند پس حلال است که ذبح کرده بخورد و اگر سگ آنرا صید کرده باشد یا جانوری دیگر دوم آنست که ادراک ذکوة آن نکرده باشند
و این قسم اگر مقتول کلب است حلال است و اگر صید جانوری دیگر است حرام و این منقولست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام اليوم در روز نزول این آیات أحل لكم الطيبات حلال کرده شده است برای شما طعامهای پاکیزه
و پیشتر آمده که مراد از طیب چیست و حکم حلیت آن کرده و آن ذبایحی است که بنام خدا مذبوح شده باشد و غیر آن از محرمات
محرم وطعام الذين أوتوا الكتاب و طعام آنها که داده شده‌اند کتاب یعنی یهود و نصاری حل لكم حلال است مر شما را
وطعامكم حل لهم و طعام شما نیز حلال است ایشان را اگر ایشان آنرا حلال دانند مراد بطعام غیر ذبایح اهل کتاب و غیر آنچه که
مباشرت بآن کرده باشند چه ایشان نجس العین اند و تصرف ایشان در آن حرام چنانکه احادیث متواتره از اهل البیت علیهم السلام
درین باب وارد شده پس آیت بعموم خود نباشد و آنکه در عرف شرع اطلاق برو موجود کنند محمول میکنند بر حبوبات والمحصنات
من المؤمنات و حلال اند زنان پارسا از مومنات مر شما را والمحصنات و دیگر زنان پارسا من الذين أوتوا
الكتاب از آنها که داده شده‌اند کتاب یعنی یهود و نصاری من قبلكم پیش از شما خواه آزاد و خواه بنده و اهل بیت علیهم السلام
تخصیص محصنات اهل کتاب کرده‌اند بزنانی که اول بر دین اهل کتاب بوده باشند و بعد از آن ایمان آورده و یا تخصیص
آن به نکاح متعه کرده‌اند یا بملک یمین حاصل که حق تعالی میفرماید که زنان بر طریق مذکور بر شما حلال اند إذا آتيتموهن
چون بدهید ایشان را أجورهن مهرهای ایشان و این قید بر سبیل اولویت و افضلیت است و اگرنه بدون دادن مهر
حلال است وطی ایشان گاهی که زنان امتناع ننمایند بدون دادن مهر محصنين در حالتی که شما بدان نکاح و عقد صلاح جوینده
باشید غير مسافحين نه زناکنندگان ولا متخذي أخدان و نه فراگیرندگان دوستان بنهانی مرویست که در عرب
عادت بودی که مردی که زنی را بدوست گرفتی با زنی و مردی را آن زن بغیر نکاح دوست شدی حق تعالی از این آیت نهی کرد
و فرمود که متمتع شدن زنان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل زنا و دوستی پنهانی ومن يكفر بالإيمان و هر که کافر شود به آنچه
ایمان بدان واجب باشد از اصول و فروع ایمان و انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فقد حبط عمله پس بدرستی
که باطل باشد کردارهای او بجهت عدم ترتب ثواب بر آن چه صحت اعمال فرع ایمانست وهو في الآخرة و او در آن

ان

سرای من الخاسرين از زیانکاران است بجهت ارتداد و معاینه و طاعت را در باخته خود را مستوجب عذاب ابدی ساخته و چون
در ما تقدم مرقوم فرموده بود وفا کردن بعقود که از جمله آن اقامت صلوة است و از شرایط صحت آن طهارت است از نجاست بیان طهارت
فرموده بقول يا أيها الذين آمنوا ای کسانی که گرویده‌اید إذا قمتم إلى الصلوة چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث
باشید فاغسلوا وجوهكم پس بشوئید رویهای خود را از قصاص تا منتهای ذقن و در عرض آنقدر که انگشت مهین و میانین
بدان برسد حقیقة اگر مستوی الخلقه باشد و حکما اگر خلقت او مستوی نباشد وأيديكم و بشوئید دستهای خود را إلى المرافق
با مرفق و ابتدا از مرفق باید کرد باجماع اصحاب و احادیث متواتره از اهل البیت علیهم السلام و مرفق فصل ساعد و عضد است
وامسحوا برءوسكم و مسح کنید سرهای خود را یعنی مسح مقدم کنید وأرجلكم و مسح کنید پایهای خود را إلى الكعبين تا بآن
دو استخوان بر آمده از میان قدم وإن كنتم و اگر باشید جنبا جنابت رسیده فاطهروا پس غسل کنید وإن
كنتم مرضى و اگر باشید بیماران و بجهت آن بر استعمال آب ضرر باشد أو على سفر یا در سفر باشید و آب نیابید
یا یابید اما احتیاج بآن داشته باشید أو جاء أحد منكم یا بیاید یکی از شما من الغائط از موضع حدث یعنی محدث
شود بحدث اصغر أو لامستم النساء یا سوده باشید زنان را و در مباشرت مراد حدث اکبر است فلم تجدوا ماء
پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان شما و آب مانعی باشد که رفع آن نتوانید کرد و قادر نباشید بر تصرف آن
فتيمموا صعيدا طيبا پس قصد کنید بخاک پاک یعنی هر دو دست خود را بر آن زنید فامسحوا پس مسح کنید بوجوهكم
وأيديكم منه بعضی از رویها و دستهای خود را از آن خاک که بدل وضوست یک ضرب و اگر بدل غسل است
دو ضرب یکی برای مسح روی از اول قصاص تا طرف بینی و دیگری برای مسح پشت هر دو دست از زند تا سر انگشتان
ما يريد الله نمیخواهد خدای آنچه که فرض کرده بر شما از وضو و غسل و تیمم ليجعل عليكم من حرج که گرداند بر شما تنگی یعنی بر شما
تنگ گیری کند ولكن يريد و لیکن میخواهد آنرا که ليطهركم تا پاک گرداند شما را از احداث بوسیله استعمال آب و
یا آنکه شما را پاک سازد وليتم نعمته عليكم و تا تمام کند نعمت خود را بر شما بواسطه آنکه در شرع چیزی را مقرر کرده که
آن پاک کننده بدنهای شماست و کفارت گناهان است لعلكم تشكرون تا شاید که شما شکر گوئید بر نعمتهای او و در آثار
آمده که هر که وضو و غسل کند بر طبق شرع بهر قطره که از بدن او بچکد حق تعالی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کند تا بروز قیامت
سلمان فارسی روایت میکند از رسول خدای که شنیدم از آنحضرت که میفرمود هر که وضوی نیکو کند گناه از او فرو ریزد چون
برگ از درخت و نیز از آنحضرت روایت است که چون آب بر گیرد برای مضمضه و استنشاق گناهانی که از دهن و بینی
کرده باشد از آن آب فرو ریزد و چون روی بشوید هر گناهی که از روی کرده باشد فرو ریخته شود و همچنین هر عضوی
که شوید هر گناهی که بدان کرده باشد فرو ریزد و چون بآن وضو نماز کند و حمد و ثنای حق تعالی بجای آرد تمام گناهان بیرون
آید چنانکه گویا همان ساعت از مادر متولد شده باشد از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مرویست که جمعی از یهود نزد رسول

خدای آمدند و گفتند یا محمد خبر ده ما را که حکمت چیست درین که از آب منی غسل باید کرد و از بول و غائط نباید کرد و حال آنکه
هر دو پلیدند حضرت فرمود برای آنکه چون آدم از آن درخت بخورد آن در عروق و اعصاب او آب منی گشت و چون
آدمی مجامعت کند این آب از هر موی وی بیرون آید لاجرم حق تعالی از آن نعمت لذت یابد و ارزانی فرموده نزد نزول آنکه
و مشقت غسل در مقابل آن لذتست گفتند راست گفتی اکنون بگوی که ثواب غسل جنابت چیست فرمود که مؤمن چون نیت غسل کند
حق تعالی با فرشتگان مباهات کند و گوید ای فرشتگان بنده مرا ببینید که بغسل جنابت قیام نموده بهر برای امتثال امر
من که خداوندم گواه باشید که من او را آمرزیدم و بهر مویی که بر تن وی است هزار حسنه برای وی نوشتم و هزار سیئه محو کردم
و هزار درجاتش بر دو شتم یهودان چون این بشنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و کیفیت وضو و غسل و تیمم
و ثواب بسیار و اجر بیشمار است از اعاظم نعم حق سبحانه باشد از نجهت در عقب این میفرماید که واذکروا نعمة الله علیکم
و یاد کنید نعمت خدا را که انعام کرده است بر شما باسلام و احکام شرایع آن تا ترغیب کند شما را در شکرگذاری آن و میثاقه
الذی واثقکم به و یاد آورید پیمان او را که بسته است شما را بآن یعنی میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت رسالت بستید
و سمعاً و طاعةً بیعت کرده بگو در آسانی و دشواری نصرت وی دهید اذ قلتم چون گفتید سمعنا شنودیم قول ترا
و اطعنا و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند که مراد بیعت رضوانست که در تحت الشجره واقع شده و حدیبیه و دیگران مردود
بیعت در محل خویش مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و از امام محمد باقر علیه مرویست که مراد میثاق عهدیست که رسول خدای
از ایشان گرفت در حجة الوداع بولایت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و بر تحریم خمر و مرکبیست که و اتقوا الله و بترسید از
خدای در فراموشی نعمت و شکستن بیعت ان الله بدرستی که خدای تعالی علیم بذات الصدور داناست بآنچه در سینه ها
نهانی باشد پس شما را بآن جزا خواهد داد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان کونوا قوامین باشید قیام
کنندگان بحق لله برای خدای و خالص از برای او شهداء بالقسط گواهان براستی و لا یجرمنکم و باید که حمل نکند شما را
شنئان قوم بغض و دشمنی گروهی از مشرکان علی ان لا تعدلوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید
بقتل و سبی اعدلوا عدل کنید و دوست و دشمن و راستی مرعی دارید هو اقرب للتقوی آن عدل نزدیکترست از برای پرهیز
کاری و هر گاه که عدل با کفار اقرب باشد بتقوی پس نسبت با مؤمنان در چه مقام باشد و اتقوا الله و بترسید از
خدای در ستمکاری ان الله خبیر بدرستی که خدای دانا است بما تعملون بآنچه میکنید از عدل و ظلم پس شما را بر آن
سزا و جزا دهد وعد الله الذین آمنوا وعده داده است خدای تعالی آنانی که ایمان آورده اند و عملوا
الصالحات و کرده اند کارهای ستوده که آن وفا نمودنست بعهود و مواثیق او سبحانه لهم مغفرة که مر ایشانراست
آمرزش گناه و اجر عظیم و مزدی بزرگ که بهشت پرنعمت است و الذین کفروا و آنانکه کافر شدند و کذبوا
بآیاتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست با سایر معجزات بر صدق نبوت خاتم الانبیا اولئک اصحاب

اصحاب الجحیم آن گروه یاران دوزخ اند و مجاوران آن از ابو اقدی مرویست که از حضرت رسالت پناه صلعم در
غزای غطفان بحرب جمعی از بنی ثعلبه توجه فرمود و ایشان خبر یافته بالای کوهی گریختند و عثور نام و شخصی متعین شده و لشکر اسلام
رسیده بود در وقتی که باران باریده بود و حضرت رسالت صلعم از لشکر دور رفت و در زیر پای درختی تکیه فرموده بود و جامه
تر بود بر درخت آویخته و آفتاب بر آن تافته و شیبه که مشرکان بنظر درآمده گفتند که در باب محمد اگر شما در پای درخت تکیه کرده و یاران
از او دور رفته اند درین محل بدست میتوان یافت و عثور با شمشیر کشیده بیامد و گفت کیست که ترا حمایت کند و شمر را
از تو کفایت کند حضرت فرمود که خدای شر ترا از من منع کند فی الحال جبرئیل بر سینه عثور زد چنانچه شمشیر از دست
او بیفتاد و سید عالم آن را برداشته بر سر وی رفت و گفت که منع کند مرا از تو عثور گفت که هیچکس ترا از من منع نتواند
کرد پس کلمه شهادت گفت و بمیان قوم باز رفت و ایشان را باسلام دعوت کرد و این آیت فرود آمد که یا ایها
الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید نعمت خدا را که انعام کرده است بر شما
اذ هم قوم چون قصد کردند قومی یعنی و عثور و اتباع او ان یبسطوا الیکم ایدیهم که بگشایند بسوی شما دستهای
خود را بقتل و هلاک فکف ایدیهم عنکم پس باز داشت خدای دستهای ایشان را از شما و رد مضرت ایشان
کرد از شما و اتقوا الله و بترسید از کفران نعمتهای خدا و علی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون باید که
توکل کنند مؤمنان چه او کافی است در رسانیدن خیر با ایشان و دفع کردن شر از ایشان و همچنانکه قریش قصد قتل پیغمبر
داشتند و یاد او در صدد خیانت بودند و حق تعالی شر ایشان از و باز داشت یهود نیز در قصد خیانت انبیا سعی مینمودند
نمودند چنانکه میفرماید که و لقد اخذ الله و بتحقیق که فرا گرفت میثاق بنی اسرائیل پیمان محکم از بنی اسرائیل در رفتن
موسی و محاربه با جباران و بعثنا منهم و برانگیختیم از ایشان اثنی عشر نقیبا دوازده مهتر را که کارگذار مردمان
بودند و چون اسباط یعقوب دوازده جماعت بودند هر جماعتی از نسل پسری از پسران دوازده گانه او از جهت
حضرت موسی برای هر فرقه از آن دوازده فرقه مهتری و کارگذاری از ایشان تعیین فرمود و در آثار آمده که حق تعالی
موسی را وعده داده بود که زمین مقدسه اولیا و ارثکاه و محل و ولایت شام بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع
در آن وقت مساکن جباران بود و ایشان را عمالقه میگفتند مردمان عظیم بالا و توانا بودند از بقیه قوم عاد و چون فرعون
غرق شده و مصر بنی اسرائیل را مقرر شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که قرار گاه شما خواهد بود و در مجاورت
هرا بابای است و جهاد کنید با جباران پس موسی دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند از دوازده
اسباط و با قوم خود بنزدیک اریحا رفتند و نقبا بتجسس حال عمالقه مشغول شدند پس با یکی از جباران ملاقات کردند که او را
عوج بن عنق گفتندی در درازی قامت و بقول اکثر سه هزار و سیصد و سی گز بود و بیان عاد و بیان نیز قریب او بودند
و در تفسیر ابو الفتوح مذکورست که قد او سیصد و سی و سه هزار و هشت و سه گز و ثلثی از گز بود و روزها بر سر کوه سینا ایستاد و از ابر

گذشته بودی و ابر بسینه او بودی و از آب خوردی و ماهی را در قعر دریا بگرفتی و بآفتاب کباب کردی و بخوردی و در ایام
طوفان نوح که آب از سر کوههای بلند چهارصد گز گذشته بود تا بالای ساق او بود و او را سه هزار سال عمر بود و عنق که مادر او بود
دختر آدم بود و هر انگشتی از انگشتهای او مسکن یک گز بود و هر ناخنی چون داسی مدور بسبب آنکه روزی که از صحرای آمد پشته هیزم بالای
دوش برداشته بود این دوازده نقیب باو رسیدند چون ایشانرا دید همه را گرفته با تمامت ایشان در میان پشته هیزم کرد و ایشانرا
چهل گز بالا بود و پیش ایشانرا در دامن نهاد و دامن را بر میان زد و نزد زن او آورد و در پیش او بیفکند و گفت اینها آمده اند که با ما قتال
و در زمین ما تصرف نمایند پای بر سر ایشان نهم و پایمال کنم او را زنش گفت رها نمود ایشانرا بگذار تا بروند
و خبر ما را بقوم رسانند که البته با ما نگروند و با ما قتال نکنند و چون بعد از آن ایشان در آمدند خوشه انگور را دیدند که پنج
کس آنرا نتوانستندی برداشت و پنج کس در پوست انار ایشان می گنجیدند پس باز گشتند با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم
خبر نتوان داد که نافرمانی کنند و همه باز گشتند پس بلشکرگاه خود آمدند و قوم را از حرب ایشان تحریص کردند و موسی را از حقیقت
حال خبر دادند موسی با دل قوی قوم را برداشته متوجه جباران شد عوج خبردار گشته با همه لشکر موسی …
عرض لشکر موسی پاره از کوه بکند و بر سر گرفت تا بر سر لشکر موسی فرود آرد و همه را یکبار بکشد حق تعالی مرغی را فرستاد
تا پاره الماس در منقار گرفت بر کوه زد و آنرا سوراخ کرد و سوراخی شد و کوه در آن … در گردن او افتاد و مانند طوق
عوج هر چند خواست که از گردن خود بدر آرد نتوانست موسی بیامد و او را بدان حال دید خوشحال شد عصای خود را که ده گز
گز بود و خود نیز ده گز بالا داشت و ده گز بر جست و آنرا بر عوج زد بر کعب عوج آمد و از آن زخم بگرانی سنگ بیفتاد بنی اسرائیل
یکبار بر او تاختند شمشیرها بر کشیدند و او را پاره پاره کردند و سرش را بریدند و در خزانه که مدت سه هزار سال استخوان
پای او پل بود و … موسی بنی اسرائیل را بقتل بقیه جباران امر کرد و با وجود این معجزه فرمان نبردند و بدین گروه گفتند که
با مثال این جباران چاره جنگ نکنیم وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شمایم بنصرت دادن شما و …
لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ اگر بپای دارید نماز را وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را بارباب استحقاق وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي
و تصدیق پیغمبران را وَعَزَّرْتُمُوهُمْ و تقویت کنید ایشانرا و تعظیم امر ایشان نمایید وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا
و قرض دهید خدایرا یعنی نفقه از وجه حلال در سبیل قربت و اخلاص لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ هر آینه در گذرم از شما گناهان شما را
وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ و در آرم شما را در بهشتهای تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جاریست از زیر درختان آن
جویهای آب فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ پس هر که کافر شود از شما بعد از این شرط که موجب این ثواب عظیم است فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که
گم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را … هر گز بمطلوب خود نرسد و بنی اسرائیل … نقض کردند و مستوجب
لعن شدند چنانکه میفرماید فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ پس بجهت شکستن ایشان پیمان خود را یعنی بسبب آنکه ایشان آن را شکستند
لَعَنَّاهُمْ راندیم ایشانرا از رحمت خود و مسخ گردانیدیم یا بخواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً و گردانیدیم

دلهای ایشانرا بسیار سخت بی وجه لطافت که دلهای ایشان بسبب آن نرم شود و از ایشان باز داشتیم بجهت عناد و جحود ایشان
مراد نیست که ایشانرا در ضلالت خودشان باز گذاشتیم و توفیق و لطف از ایشان منع کردیم تا آنکه دلهای ایشان سخت شد
از استماع آیات تخویف و نماند در دلهای ایشان تاثیر و یا معنی آنست که ما حکم کردیم بقساوت
قلوب ایشان و علامت آنست که يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند سخنان توریت را که از
جمله آن نعت محمد بود صلی الله علیه و آله و سلم و بحکم رجم عَنْ مَوَاضِعِهِ از جایگاه آن یعنی احکام
توریت را از اول میاندازند و احکامی که خود میخواهند بجای آن می نویسند وَنَسُوا حَظًّا و ترک کردند بهره تمام را مِمَّا
ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریت از متابعت پیغمبر آخر الزمان وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه
مطلع میشوی عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و صحابه
او که ایمان آورده اند فَاعْفُ عَنْهُمْ پس در گذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی بگردان از
ایذای ایشان اگر التزام جزیه کنند إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکارانرا که نیکوکاری
شعار خود سازند و بعد از بیان حال یهود ذکر حال نصاری میکند وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا و از آنها که گفتند إِنَّا نَصَارَى
بدرستی که ما ترسایانیم خود را نصاری گفتند بجهت نسبت دادن خود را بناصره که عیسی در آن بود و یا آنکه گفتند نحن انصار الله
و بر وجه تقدیم مفعول یعنی که ما از ایشان أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان ایشانرا چنانکه از یهود آن گرفته بودیم فَنَسُوا حَظًّا
پس ایشان نیز ترک کردند بهره خود را مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از ایمان آوردن بخاتم
که محمد رسول است فَأَغْرَيْنَا پس برانگیختیم و ثابت گردانیدیم بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ایشان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ
و بغض پنهانی در دل إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی بجهت نقض عهد تخلیه ایشان کردیم و باز گذاشتیم و توفیق و لطف
از ایشان باز گرفتیم تا منازعه کردند و فرقهای مختلف شدند چون نسطوریه که میگفتند عیسی ابن الله است و یعقوبیه که میگفتند ان الله ثالث
ثلثه و هر یک دیگری را دشمن میدارند وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ و زود باشد که آگاه سازد و خبر دهد خدای ایشانرا بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
بآنچه ایشان میکنند و این خبر دادن بجزا دادن ایشان خواهد بود بافعال قبیح ایشان و بعد از آن بجهت التزام حجت میفرماید
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میگرداند
برای شما كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ بسیاری از آنچه هستید که نهان میکنید مِنَ الْكِتَابِ از توریت و انجیل از توریت
چون نعت محمد صلعم و رجم و از انجیل چون بشارت عیسی بآمدن احمد وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ و در میگذرد از بسیاری از خیانات
شما و خبر نمیدهد بآن زیرا که هیچ مصلحتی بدان … نقلست که یهودی بآنحضرت گفت که کدامست آن کثیر که از آن
عفو کردی حضرت از آن اعراض کرد و دوم و سیم نوبت که مبالغه کرد حضرت از وی روی بگردانید و قصد آن یهودی آن
بود که منع قصدا از آن حضرت ظاهر کرده … چون در جواب سؤال خود سکوت حضرت و اعراض چیزی مشاهده کرد …

آنحضرت مقبض شده فی الحال ایمان آورد قد جاءکم من الله بدرستی که آمد شما را از نزدیک خدای نور روشنایی که منع
کننده ظلمت ضلالتست مراد قرآنست که رافع ظلمات شک و ضلالتست و کتاب مبین و کتابی که روشن است
اعجاز آن و نزد بعضی مراد بنور حضرت رسالت پناه است که مردمان باو مهتدی میشوند همچنانکه بنور راه می‌برند و احادیث
متواتره اول ما خلق الله نوری و انا و علی من نور واحد و انا کالشمس و علی کالقمر مصداق آنست
یهدی به الله راه می‌نماید خدای بآن نور من اتبع رضوانه آن را که پیروی کند خوشنودی او را که سبب ایمان
و عمل صالح است سبل السلام راههای سلامتی از عذاب که آن دار السلام است که جنة النعیم است و یخرجهم و بیرون می
آرد ایشان را من الظلمات از تاریکیهای کفر و شک و جهل الی النور بروشنایی ایمان و یقین و علم باذنه باراده
و توفیق خود و یهدیهم و راه می‌نماید ایشان را بسبب آن دلائل و اخبار و الطاف و توفیق الی صراط مستقیم براه راست
که نزدیکترین راههاست بحق و آن راه اسلام است که در وی هیچ کجی نیست لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه
قالوا ان الله گفتند که خدای هو المسیح ابن مریم او مسیح است که پسر مریم است و این قول یعقوبیه است و بیان فساد
این قول میکند بقوله قل بگو ای محمد فمن یملک پس کیست که مالک باشد و منع کند من الله شیئا از قدرت و اراده خدای
چیزی را یعنی هیچکس منع اراده و قدرت الهی نتواند شد ان اراد اگر خواهد خدای ان یهلک المسیح ابن مریم اینکه هلاک
کند عیسی مریم را و امه و مادر او را و من فی الارض جمیعا و آنهایی که در روی زمین اند مراد آنست که مسیح هم
سایر ممکنات مقدور و مخلوق است پس چگونه خدایی را شاید و لله ملک السموات و الارض و مر خدایراست پادشاهی
آسمانها و زمینها و ما بینهما و آنچه میان آنهاست یخلق ما یشاء می‌آفریند هرچه میخواهد بعضی را بی ماده چون آسمان و زمین
و برخی را از ماده چون معادن و نباتات و بعضی را از اصلی که از جنس آن نیست چون آدم از خاک و برخی را از اصلی که از جنس
اوست چون خلق مولود از والدین و یا از مرد بی زن چون حوا و یا از زن بی مرد چون عیسی والله علی کل شیء قدیر
و خدای بر همه چیز تواناست هرچه خواهد بروفق مصلحت و حکمت آفریند و قالت الیهود و النصاری و گفتند جهودان
و ترسایان نحن ابناء الله ما پسران خدایم یعنی اتباع هر دو پسرانیم چنانکه عزیر و مسیح اند و مقربان اویم مانند قرب منزلت
ولد بوالد از سدی مرویست که نصاری دعوی میکردند که خدای وحی کرده بیعقوب که فرزندان منند بعضی ایشانرا من چهل روز
در دوزخ نگاه دارم تا آتش گناهان ایشانرا بسوزاند و پاک شوند و بعد از آن ما را در بهشت در آرند و در روایت
آمده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم کعب بن اشرف و کعب بن یهودا و امثال ایشانرا از عقاب ترسانید گفتند ای محمد ما را چه
ترسانی هرچند گنهکار شویم خدای ما را عفو کند زیرا که پسران اویم و احباؤه و دوستان او و خدای هرگز پسر و دوست خود را
عذاب نکند حق تعالی فرمود که قل بگو ای محمد در جواب ایشان که اگر شما بحسب فرض در این دعوی صادقید فلم یعذبکم
پس چرا عذاب میکند خدای شما را بذنوبکم بگناهان شما و آن عذاب شماتت در دنیا بقتل و اسیر و مسخ و در آخرت

باعتراف شما که چهل روز ما را عذاب خواهد کرد پس اگر پسران وی بودید شما را عذاب نمیکرد زیرا که پدر پسر را بقتل و اسیر و مسخ
و آتش عذاب نکند و دوست نیز دوست را عقوبت روا ندارد و چون شما معترفید بعذاب دنیا و آخرت پس شما
پسر و دوست او نباشید بل انتم بشر بلکه شما آفریده اید ممن خلق از آنهایی که خدای آفریده است یعنی مانند سایر
بنی آدم اید که بر بدی و نیکی جزا خواهید یافت یغفر لمن یشاء می‌آمرزد خدای هر کرا میخواهد و آنها اهل ایمانند که بحضرت
الهی و نبوت جمیع پیغمبران او گرویده اند و یعذب من یشاء و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها مشرکانند پس شما معامله
سایر مردمان خواهد کرد یعنی که شما را برایشان رجحان نباشد و لله ملک السموات و الارض و مر خدایراست پادشاهی
آسمانها و زمین و ما بینهما و پادشاهی آنچه میان آسمانها و زمین است و الیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه
یعنی مخلوقاتست نزد او برابرند و همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری قد جاءکم
رسولنا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما که محمد است یبین لکم پیدا میکند برای شما راه حق را که دین اسلام است
علی فترة من الرسل بر زمان فتره و انقطاع پیغمبران ان تقولوا بجهت کراهت از اینکه گویید شما ما جاءنا
من بشیر نیامد بما هیچ مژده دهنده و لا نذیر و نه هیچ بیم کننده فقد جاءکم پس بتحقیق که آمد بشما بشیر و نذیر
بشارت دهنده مومنان بثواب بهشت و ترساننده کافران بعذاب نیران والله علی کل شیء قدیر و خدای
بر همه چیز تواناست پس قادر باشد بر آنکه بمحض حکمت رسولانرا پیاپی فرستد چنانکه در مدت هزار و هفتصد سال که میان
موسی و عیسی بود هزار پیغمبر فرستاد و بر آنکه در زمان فترت رسال ممنوع و بعد از ابن عباس مرویست که میان پیغمبر و عیسی
ششصد سال بود و بعد از مدت صد و سی سال چهار پیغمبر مبعوث شدند سه از بنی اسرائیل و یکی از عرب که خالد بن
سنان بود و بعد از آن در بیان مخالفت یهود با انبیای خود مینماید که و اذ قال موسی و یاد کن ای محمد را
که چون گفت موسی لقومه مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند یا قوم اذکروا ای گروه من یاد کنید نعمة الله
علیکم نعمت خدای را که فایض است بر شما اذ جعل فیکم انبیاء چون گردانید میان شما پیغمبران را تا شما را راه نمایند
و بجنت رسیده که در هیچ امت آن قدر پیغمبر نبوده که در بنی اسرائیل و جعلکم ملوکا و گردانید شما را یعنی بعضی شما را
در میان شما پادشاهان بسیار بودند که چون ایشان مملوک بودند در دست قبطیان حق تعالی ایشانرا از آن برهانید
و مالک نفس خود ایشان گردانید و منزلهای وسیع که در او آبها جاری بود و باثاث ارزانی داشت از نعمت بسیار
بهم آن گشته نمیبود و آتیکم و داد شما را از من و سلوی و سایه ابر و بیرون آمدن آب از سنگ و شکافتن
دریا و غرق ان از خصم نظیر ما لم یؤت احدا آنچه نداد کسی را من العالمین از جمیع عالمیان یا قوم ای گروه
من ادخلوا الارض المقدسة در آیید بزمین پاک کرده شده از رجس شرک و با برکت که انواع فواکه
در وی است و قرارگاه اکثر انبیا و مومنین و آن زمین شام است التی کتب الله لکم آن زمینی که نوشته

ست خدای در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط ایمان و جهاد با جباران و بهشت الّا و امر ملک شان و بیرون آمدن
رسیده بود و گفتند کاش ما را الهی ورش می بود تا بمصر باز بگشتیم موسی عم فرمود که وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ
بازنگردید بر عقب خود بجهت خوف جباران که اگر چنین کنید فَتَنقَلِبُوا پس بازگردید خَاسِرِينَ در حالتی که زیان
کاران باشید در دنیا و آخرت قَالُوا گفتند که يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا ای موسی بدرستی که در ارض مقدسه قَوْمًا
جَبَّارِينَ گروهی اند بسیار باشوکت و قوت و غالب بر همه که مقاومت با ایشان ممکن نیست وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا و بدرستی
که ما در نمی آییم در آن زمین حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتی که بیرون آیند جباران از آن فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اگر بیرون
روند از آن زمین فَإِنَّا دَاخِلُونَ پس بدرستی که ما در آییم که ما در آن چه ما را طاقت جهاد کردن با ایشان نیست
قَالَ رَجُلَانِ گفتند دو مرد مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ از آنهائی که ترسیده از خدای و آن یوشع بن نون بود
و کالب بن یوفنا سبط ... بود أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا انعام کرده بود حق تعالی بر ایشان با ایمان و ثبات
بر عهد و پیمان ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ در آیید بر جباران از در و با ایشان نزاع و در ... جنگ کنید و جهاد
کرده باشید فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ پس چون در آیید از آن در و بروی شما گشوده شد فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ پس بدرستی که شما غالب آیید
بجهت ... که جهاد و عظم جثه‌های ایشان مترسید بر ایشان که بر شما حمله کنند و خدای موسی را وعده کرده که البته اگر درون
داخل شوید بر ایشان غالب گردید وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای تعالی فَتَوَكَّلُوا پس توکل نمایید در حرب إِن كُنتُم
مُّؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارنده‌گان مر وعده حق را قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا بدرستی
که ما هرگز در نمی آییم بآن ولایت هرگز مَّا دَامُوا فِيهَا ما دام که جباران در آن موضع اند بنی اسرائیل از روی جهالت و جرئت
بخدا و رسول و گفتند فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ پس برو تو و پروردگار تو فَقَاتِلَا پس جنگ کنید با ایشان إِنَّا هَاهُنَا
قَاعِدُونَ بدرستی که ما اینجا نشسته ایم و یک قدم فراپیش نمی نهیم چه ما را طاقت محاربه با ایشان نیست موسی
از این سخن دلتنگ شده و دست دعا بر داشت و شکایت قوم را بحضرت پروردگار عرض کرده قَالَ رَبِّ ای
پروردگار من إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي بدرستی که من مالک نیستم مگر نفس خود را وَأَخِي و برادر خود را و یوشع و کالب که
چه با او موافقت کرده بودند اما اعتماد بر آنها نه است بجهت ظهور مخالفت قوم پس فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدائی افکن
میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و میان این گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان یعنی حکم کن بآنچه
مستحق آنیم و بآنچه ایشان سزاوار آنند قَالَ گفت خدای فَإِنَّهَا پس بدرستی که زمین مقدسه مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرام
گردانیده شده است بر ایشان بآن معنی که بجهت عقوبت این نافرمانی قدرت نداشته باشند که در آن در آیند
أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگردان و متحیر روند در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم
موسی از چهل سال در این مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام رفتندی و شب همانجا

بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودندی و این برین وجه بود که حق تعالی منتهای آن زمین کردی بمبداء آن و بجهت
این هرگاه که بنهایت آن زمین میرسیدند ابتدای آن منظر ایشان در آمدی و متحیر و سرگردان و حیران در بیابان بودند
تا چهل سال القصه چون حق تعالی بموسی عم این خطاب کرد که ایشان را چهل سال سرگردان در زمین تیه داریم موسی از این
دعا پشیمان شده حق تعالی با او وحی فرستاد که چون حکم کردیم بسرگشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ پس اندوه مخور
عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر گروه فاسقان یعنی ایشان بجهت نافرمانی سزاوار این نوع عقوبت اند پس اندوه مخور
بر ایشان پشیمان مشو و در تاریخ مذکور است که موسی صد و بیست سال عمر داشت بیست سال در زمان پادشاهی فریدون
بود و صد سال در زمان منوچهر و چون در تیه مدت چهل سال بر آمد حق تعالی او را بجوار رحمت خود برد و هارون
در تیه قبل از او فرمان یافت و یوشع بن نون بوصیت موسی بجای او نشست و بنی اسرائیل را بجهاد جباران امر کرد ایشان که
این عقوبت کشیده بودند فرمان برده بجهاد در آمدند و با جباران جدال و قتال کردند و آن شهر را حصار کردند بتوفیق الهی ایشان را
بقتل میرسانیدند و آن روز روز جمعه بود و چون آفتاب غروب کرد یوشع دید که جمعی از جباران مانده اند و روز نزدیک شده
دعا کرد تا حق تعالی آفتاب را باز گردانید تا ایشان از قتل کفار باز پرداختند بعد از آن بیکبار غروب کرد و باتفاق است آفتاب
بر کسی باز نگشت مگر برای یوشع که وصی موسی بود و سلیمان که وصی داود بود و علی بن ابی طالب که وصی سید کاینات صلی الله علیه
و آله و سلم و از جمله اخبار ابو اسحق ابراهیم ثعلبی باسناد صحیح از عبدالله بن عباس که گفت ... الشمس الا لسلیمان وصی
داود و لیوشع وصی موسی و لعلی وصی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه مشهور است دو بار آفتاب از برای امیرالمؤمنین
علی علیه السلام بازگشت یکبار در حیات رسول الله و آن چنان بود که وحی بحضرت رسول میرسید سر خود را بر زانوی
امیرالمؤمنین نهاد و بعد از انجلای وحی امیرالمؤمنین را متغیر یافت سبب پرسید امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله
نماز دیگر را باشارت گزاردم بجهت آنکه سر مبارک تو بر کنار من بود و خاطرم از این نماز تسکین ندارد حضرت گفت بار خدایا
تو دانائی که علی در طاعت تو و رسول تو بود و از اقامت نماز دیگر فوت شد آفتاب را برای او باز گردان تا باطمینان قلب نماز بگزارد
فی الحال آفتاب بازگشت و او را آوازی بود مانند آواز که در چوب کشند و شعاع او بر عالم افتاد و آنچنان ایستاده بود تا امیر
المؤمنین نماز عصر را ایستاده بگزارد و چون سلام باز داد دیگر بار آفتاب فرو شد بر طریق عادت که هر بار فرو میرفت
و این روایت از ابن عباس و ابوذر غفاری و مقداد و جابر و غیر ایشان از اصحاب کبار منقول است و نوبت دوم بعد
از وفات سید کاینات بود و آن چنان بود که جویریه بن مسهر روایت کرد که من رفیق امیرالمؤمنین بودم در سفری چون
ببابل رسید وقت نماز عصر در آمد آنحضرت فرمود که این زمینی است که حق تعالی دو قوم را از زمین فرو برده و هیچ پیغمبری
و وصی پیغمبری را نشاید که اینجا نماز گزارند پس پیش رفتیم تا آفتاب فرو رفت و من با خود میگفتم که بجای که من نماز نگزاردم تا وقتی که
نماز گزارد و چون وقت نماز فوت شد من متعجب شدم از آنکه چگونه از حضرت فوت شود پس بموضعی فرود آمده و ضو ساخت

و دست مبارک بر دوش و بهای مبارک را بجنبانید فی الحال دیدم که آفتاب برآمد و بموضعی رسید که وقت نماز عصر است پس گفت
چاووسان نماز گذار چون از نماز فارغ شدیم آفتاب یکبار فرو رفت من گفتم که یا امیر المؤمنین من گواهی میدهم به یقین که تو
وصی پیغمبری بحق و قصه بازگشتن آفتاب برای آنحضرت اظهر من الشمس است بر وجهی که از غایت ظهور و تواتر کسی انکار آن
نمی تواند نمود و حسان بن ثابت و امثال او در ضمن شعرها گفته اند و بالماس فصاحت دُرّ مدحت و منقبت آنحضرت را
سفته اند و چون حق تعالی حال اهل کتاب را در نقض عهد و ارتکاب فواحش بیان فرمود و در عقب آن بیان حال فرزند
آدم کرد که چون حق برادر نقض عهد کرده مرتکب قتل او شد که از فواحش است تا موجب تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم شود با آنکه نقض عهد مخصوص باین امت نبوده بلکه در قدیم الایام نیز چنین بود که واتل علیهم و بخوان برایشان و بگو که
فرزند از جمله ایشان اهل کتاب نبأ ابنی آدم خبر دو پسر آدم که از صلب او بودند یعنی قابیل و هابیل بالحق خواندنی براستی
و درستی که هیچ شائبه کذب در آن راه ندارد و بیان این قصه بر سبیل اجمال چنانست که بعد از قبول توبه آدم و صحبت او
با حوا نوبت حوا از وی حامله گشت بهر بطنی پسری و دختری آوردی مگر شیث که تنها متولد شده بود و چون بزرگ شدندی
آدم دختر یک بطن به پسر بطن دیگر میداد تا نسل بسیار شود و حق تعالی بر نسل آدم برکت کرد و مروی است که از دنیا نرفت تا فرزندان فرزند
او بچهل هزار رسید و مروی است که اولین فرزند او قابیل بود و توأم او اقلیما بود که در غایت حسن بود و توأم هابیل
لیوذا نام داشت و او را چندان جمال نبود و چون بحد بلوغ رسیدند آدم لیوذا را بقابیل داد و نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین
حکم ابا کرد و گفت که خواهر من جمیله است و با من در رحم بود و بمن اولی است آدم علیه السلام فرمود که حکم خدای برین وجه است
و او را درین هیچ اختیاری نیست قابیل این را مسلم نداشت و گفت تو هابیل را دوست تر داری از همه جهت آنچه خود خواهی میدهی آدم
فرمود که اگر سخن من باور نمیکنی هر یکی از شما قربانی نسبت بآنچه می توانید قربانی هر که قبول افتد اقلیما از آن او باشد و حق تعالی
ازین خبر میدهد اذ قربا قربانا وقتی که قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یکی از ایشان بخدا قربانا قربانی که بآن حق نزدیک شد
آورده اند که هابیل گوسفند داری بود بره خوب فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و قصد کرد
که اگر قربان من مقبول نکرد ترک اقلیما گیرم و قابیل صاحب زراعت بود دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع
نهاد و با خود گفت که اگر این قربان مقبول شود و اگر نه که من دست از خواهر خود بر ندارم فتقبل من احدهما پس قبول کرده شد
قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدین نوع که آتشی سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد ولم یتقبل من الآخر
و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود و چون آتش بقربان او در گذشت و بخوردن آن التفات نکرد قابیل در غضب شده
دود حسد به ... و ... تیره کرد قال گفت قابیل از غایت حسد لأقتلنک بخدا که ترا بکشم و از غصه تو فارغ شوم نصف
قال گفت هابیل انما یتقبل الله جز این نیست که قبول میکند خدای قربان را من المتقین از پرهیزکاران که در قربان نیت
خود را خالص کرده اند از هوای نفس و عدم قبول قربانی تو بجهت آن بود که ترک تقوی کردی پس مرا چه گناه باشد که قصد قتل

من کنی و لئن بسطت اگر بگشایی و دراز کنی الی یدک لتقتلنی بسوی من دست خود را تا بکشی مرا ما انا بباسط
من نیستم که دراز کننده باشم یدی الیک دست خود را بسوی تو لأقتلک تا بکشم ترا انی اخاف الله بدرستی
که من می ترسم از خدای رب العالمین که پروردگار عالمیانست و با آنکه هابیل از قابیل بقوت تر بود و ابا میکرد
خوف الهی در دفع او نکوشید چه دفع قاتل در آن زمان مباح نشده بود و گویند معنی آنست که ابتدای قصد قتل
من نکنی بر سبیل ظلم من قصد ابتداء القتل نکنم انی ارید بدرستی که من میخواهم ان تبوء آنکه باز گردی باثمی بار
گناه کشتن من و اثمک و بار گناه خود که مثل از قتل من بوده و که آن سبب رد قربان تو شده مراد آنست
که اگر فی الواقع قتل میان من و تو واقع خواهد شد میخواهم که آن از من ناشی نشود بلکه از تو صادر گردد و نیز فرض اصلی
بالذات آن بود که قتل از تو واقع شود نه آنکه قتل از قابیل بفعل آید پس گفت که اگر این از تو صادر شد پس فتکون
پس باشی تو بعد از آن من اصحاب النار از یاران آتش دوزخ و ذلک جزاء الظالمین و اینست
پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند فطوعت له نفسه پس فرمان بردار گردانید در قتل برادر و آسان
گردانید مر قابیل را نفس و قتل اخیه کشتن برادر او را یعنی زینت داد باطل و برابر آن داشت پس در کمین قتل او نشست و چون
که آدم بزیارت بیت المعمور فرمود که که معظم است قابیل فرصت یافت و بسر رمه آمد هابیل را در خواب دید سنگی برداشت
و بر سر هابیل فرود کوفت چنانکه مغزش پریشان شد فقتله پس بکشت او را بآن سنگ فاصبح من الخاسرین
پس گشت از زیانکاران اما در دنیا مرده و مطرود و ... بود و در آخرت نصف عذاب دوزخ شمار ...
بود و چون او را بکشت ندانست که با وی چه باید کرد در جایی ... و چهل روز در پشت گرفته بهر طرف میگشت و ...
عباس فرموده که یک سال او را میکشید تا بوی گرفت و سباع و طیور بر او غلبه کردند تا چون او را بیفکند بخورند
فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای زاغی را یبحث فی الارض میکاوید زمین را بمنقار و بچنگ و پای خود
لیریه تا بنماید قابیل را کیف یواری چگونه بپوشد سوءة اخیه جثه برادر خود را مروی است
که چون قابیل نمیدانست که با جثه برادر خود چه کند حق تعالی دو غراب را ملهم ساخت تا با یکدیگر مقاتله کردند یکی دیگری را
بکشت و بعد از آن بمنقار و چنگال خود گرفت و حفره بکند و زاغ مرده را بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک بر آن
می پاشید تا آن زاغ پوشیده گشت قابیل چون آن را مشاهده کرد قال گفت بر وجه تعجب و تحسر یا ویلتی ای وای بر من
اعجزت ان اکون آیا عاجز شدم از آنکه باشم مثل هذا الغراب مانند این زاغ در این عمل فأواری سوءة
اخی پس بپوشم تن برادر خود را یعنی راه نبردم بآن همچنانکه این مرغ بآن راه یافت پس بطریقی که زاغ مرده را در خاک
کرد تن برادر را دفن نمود فاصبح من النادمین پس گشت از پشیمانان بر قتل او چه بجهت آن مشقت بسیار که کشیده
چنانکه مذکور شد آورده اند که آدم ... بر مصیبت هابیل صد سال دلتنگ شد و لب بخنده نگشود و بعد از قتل هابیل

سالش بعد وی رسید شیث از و بظهور آمد حق تعالی پنجاه صحیفه بر و نازل ساخته و بر او وصی بعد آدم گردانید و چون
آدم قابیل را از نزد خود براند وی بالضرورة بعدن رفت و بوسوسه ابلیس آتش پرست شد اولاد او نیز اقتدا بدو کردند و این
کیش اختیار کردند و بلهو و لعب و نرد و شطرنج و مزامیر و شرب خمور و زنا و سایر فواحش اشتغال نمودند تا آنکه در طوفان
نوح همه هلاک شدند و نسل شیث باقی ماند مِن اَجلِ ذلِکَ از جهت این قتل بناحق کَتَبنا عَلی بَنی اِسرائیلَ
نوشتیم یعنی حکم کردیم بر بنی اسرائیل اَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفساً آنکه هر کس بکشد کسی را بِغَیرِ نَفسٍ بی آنکه نفسی را کشته باشد و بر وی
قصاص لازم شده باشد اَو فَسادٍ فِی الاَرضِ و بی آنکه فسادی کرده باشد در زمین از شرک و قطع طریق و زنا
و غیر آن از اسباب قتل فَکَاَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمیعاً پس همچنان باشد که همه مردم را کشته باشد بجهت آنکه بابن معنی
مرده را بر آن دلیر ساخته یا از حیثیت آنکه قتل واحد و جمیع یکی است در استحقاق غضب الهی و عذاب عظیم وَمَن اَحیاها
و هر که سبب بقای حیات نفسی شود بعفو از قصاص یا رهانیدن شخصی از جنگ قاتل او یا باز ایستادن از قتل بناحق فَکَاَنَّما
اَحیَا النّاسَ جَمیعاً پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد یعنی ثواب او مثل ثواب کسی باشد که همه مردم را
از هلاکت نگاه داشته باشد وَلَقَد جاءَتهُم و بتحقیق که آمد بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنا فرستادگان ما بِالبَیِّناتِ
بمعجزهای روشن ثُمَّ اِنَّ کَثیراً مِنهُم پس بدرستی که بسیاری از ایشان بَعدَ ذلِکَ از فرستادن رسولان و
انزال معجزات فِی الاَرضِ لَمُسرِفونَ در زمین اسراف کنندگان بودند در قتل و غیر آن از کبایر آورده اند که در
سال ششم از هجرت جمعی از عرینه بخدمت حضرت رسالت پناه در آمدند و مسلمان شدند و ملازمت حضرت را اختیار
کردند و هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقت نداشت بیمار شدند چشم و روی ایشان زرد شد حضرت اجازت
داد که بمیان شتران شیر دار روند که نزدیک جبل العیر بود تا چند روز در آن موضع شیر شتر و بول او را آشامیدند
و چون صحت یافتند صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه حضرت را راندند و روی بقبیله خود نهادند یسار که مولی رسول
بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بدیشان رسیده مقاتله کردند و با آخر یسار را گرفته دست و پای ببریدند و خار
در چشم و زبان او فرو بردند تا شهید شد حضرت از این حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار مسلح در
عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته و دست و گردن بسته نزد آنحضرت آورد حق تعالی این آیت فرستاد که اِنَّما
جَزاءُ الَّذینَ جزا این نیست مگر جزای آنانکه یُحارِبونَ اللهَ وَرَسولَهُ حرب کنند با خدا و رسول او و مراد محاربه
است با اولیای ایشان که مسلمانانند و تابع خدا و رسول یعنی کسانی که با مسلمانان محاربه نمایند و در صدد قتل
و غارت مال ایشان شوند وَیَسعَونَ فِی الاَرضِ و بشتابند در زمین فَساداً بجهت تباهی که قتل و غارت است
اَن یُقَتَّلوا آنست که بکشند ایشان را اَو یُصَلَّبوا یا بر دار کنند اَو تُقَطَّعَ اَیدیهِم وَاَرجُلُهُم یا ببرند
دستهای ایشان و پایهای ایشان را مِن خِلافٍ بر خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ اَو یُنفَوا

من الارض

مِنَ الاَرضِ یا بیرون کنند ایشان را از زمین یعنی از شهری بشهری که در هیچ موضع قرار نتوانند گرفت چون این آیت نازل
شد حضرت امر نمود تا دست و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند ذلِکَ این حدود که ظاهر شد
لَهُم برای ایشان خِزیٌ فِی الدُّنیا خواری و رسوائیست در دنیا وَلَهُم فِی الآخِرَةِ و مر ایشان راست در آخرت
عَذابٌ عَظیمٌ عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان اِلَّا الَّذینَ تابوا مگر آنانکه توبه کنند از آنچه حق الله است
مِن قَبلِ اَن تَقدِروا عَلَیهِم پیش از آنکه قادر شوید بر ایشان فَاعلَموا پس بدانید اَنَّ اللهَ غَفورٌ
که خدای آمرزنده گناه است بتوبه رَحیمٌ مهربانست بر تائبان و حقوق الناس از قتل و جرح و غارت اموال
ساقط نشود مگر بقصاص و ادای مال و بعد از ذکر جزای محاربان امر بتقوی میفرماید یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا
اتَّقُوا اللهَ ای گروه مؤمنان بترسید از خدای وَابتَغوا اِلَیهِ الوَسیلَةَ و بطلبید بسوی او آنچه توسل بآن
توان کرد در طلب قرب بحضرت او از امتثال اوامر و نواهی و فعل طاعات و ترک معاصی وَجاهِدوا فی سَبیلِهِ
و جهاد کنید در راه او با عدای دین لَعَلَّکُم تُفلِحونَ شاید که رستگار شوید بسبب این اعمال از امام محمد
باقر صلوات الله علیه مرویست که در تفسیر این آیت فرمود که توسل کنید بخدای بطلب رضای او یا بتقضای
او راضی باشید و بر بلای او صبر کنید اصبغ بن نباته روایت کرده از امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام که در
بهشت دو لولو که مقوانست در بهشت است و سقف آن تا بطنان عرش رسیده یکی سفید و دیگری زرد و در هر یکی هفتاد
هزار غرفه آنکه سفید است وسیله محمد است و آنکه زرد است وسیله ابراهیم است انس بن مالک از رسول صلی الله علیه وآله
وسلم روایت کرده که وسیله حاجت میان بنده و خدا و آن علی بن ابی طالب است چون بنده بآن توسل کند
حق تعالی وی را بآن درجه رساند زهری روایت کند که بیمار شدم چنانکه مبتلا گشت نزدیک شدم گفتم مرا بخدای وسیلتی
باید و چکنم را در نمد خود از علی بن الحسین علیهما السلام بهتر نیافتم نزد او رفتم و گفتم یا ابن رسول الله حال من اینست
کرمی کنی بر من بخشای و در حق من دعایی کن که باشد از این مرض شفا یابم و از غم و اندوه خلاص شوم و سبب مرض
من گرد دعه من نزد خدای از تو گرامی تر کسی نیست فرمود که من دعا کنم تو آمین گوی یا تو دعا کن من آمین گویم گفتم تو دعا
کن و من برا تو آمین گویم آنحضرت دست بر داشت و گفت بار خدایا کیست شهاب در صحت کریمه است و من و پدران من
وسیله بحق آن احادیثی که پدران من بجناب عزت تو داشته اند که حاجت او روا کن و او را شفا بخش و کرامت
فرمای در روزی بروی فراخ گردان و مرتبه او را در علم رفیع ساز زهری گوید بخدایی که جان من بید اوست که هنوز
از آن مرض بیمار شدم و دست تنگ گشتم و هیچ سختی بمن نرسید و امید میداریم که بخدای بهشت بدعای آنحضرت ارزانی
باشد و بعد از بیان حال اهل تقوی بیان احوال کفار میفرماید که اِنَّ الَّذینَ کَفَروا بتحقیق آنانکه کافر شدند و پرستش
بتان و فرزندگان و غیر آن لَو اَنَّ لَهُم اگر باشد ایشان را ما فِی الاَرضِ جَمیعاً هر آنچه در زمین است از اصناف اموال

وانمود و مثله معه و مانند آن با همه آن یعنی اگر دو چند در زمین هست از نقد و جنس کافر را باشد لیفتدوا به تا نفس خود را باز خرند بآن من عذاب یوم القیمة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست در آخرت عذاب دردناک یریدون میخواهند یعنی طمع دارند یا قصد میکنند ان یخرجوا من النار که بیرون روند از آتش دوزخ وما هم بخارجین منها و حال آنکه نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش دوزخ ولهم عذاب مقیم و مر ایشان راست عذابی دایم که هرگز انقطاع نیابد و در روایت آمده که حق تعالی دری از بهشت در دوزخ گشاید ایشان چون آن را ببینند قصد آن کنند و شتابند و بر همدیگر افتند تا از آن بیرون روند چون نزدیک آن در رسند در را بر روی ایشان در بندند و ایشان باز محروم گردند و چون حق تعالی در آیات متقدمه بیان حکم نمود در باب کسی که علانیه مال مردم را غصب کند در عقب آن حکم میکند در باب کسی که بخفیه مال غیر را تصرف کند و میفرماید والسارق والسارقة و مرد و زن دزد فاقطعوا ایدیهما پس ببرید دستهای راست ایشان را گاهی که کمتر از ربع دینار نباشد و اگر کمتر باشد تعزیر لازم است جزاء بجهت پاداش دادن بما کسبا بآنچه کرده اند نکالا من الله و این جزا بجهت عقوبتی است که صادر شده از خدا والله عزیز و خدای غالب است در حکم خود حکیم داناست بحکمت آنچه بآن حکم میکند فمن تاب پس هر که توبه کند من بعد ظلمه از پس ستمکاری خود یعنی دزدی واصلح و اصلاح آرد کار خود را بآنکه خصم خود را راضی سازد و توبه کند از دزدی فان الله پس بدرستی که خدای یتوب علیه قبول کند توبه او را ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناه او را رحیم مهربانست بر وی که در حشرگاه او را بعذاب رسوا نسازد و عذاب نفرماید الم تعلم آیا ندانستی یعنی البته دانسته ان الله که خدای تعالی له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمان و زمینها یعذب من یشاء عذاب میکند هر که را میخواهد چنانکه دزد را بدست بریدن امر فرموده و عذاب آخرت را نیز برای او مقرر فرموده ویغفر لمن یشاء و می آمرزد هر که را میخواهد چون توبه کند والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیزها از عذاب کردن قدیر تواناست و چون در ما تقدم ذکر یهود و نصاری کرد در عقب آن جهت تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کید ایشان فرمود که یا ایها الرسول ای فرستاده بحق لا یحزنک الذین باید که اندوهناک نسازد ترا کردار کسانی که از روی عناد یسارعون فی الکفر میشتابند و خود را می اندازند در کفر یعنی در اظهار کفر هرگاه فرصتی می یابند من الذین قالوا از آنانکه گفتند آمنا ایمان آوردیم آن گفتن ایشان بافواههم بزبانهای ایشان است ولم تؤمن قلوبهم و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقان اند و کردار ایشان بود که با کفار دوستی میکردند در خلوت با ایشان اظهار کفر میکردند و با مؤمنان استهزای مینمودند ومن الذین هادوا و از آنکسانی که دین یهود دارند نیز مسارعت میکنند در کفر و افراط میکنند

درانکار

درانکار و جحود با اهل ایمان سماعون للکذب همه ایشان شنوندگانند کلام ترا برای آنکه دروغ گویند بر تو و چیزی که گفته باشی بتو نسبت دهند سماعون لقوم آخرین شنوندگانند برای گروه دیگر لم یأتوک نیامده اند بمجلس تو بجهت تکبر و عناد و ننگ داشتن از آمدن بصحبت تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و خبرهای دروغ بایشان می نوشتند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین میگوید از امام محمد باقر علیه السلام و بعضی از اصحاب منقولست که مردی و زنی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود یهود را بزرگی ایشان مانع آمد و خوش نیامد که رجم ایشان کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که دعوی پیغمبری میکند رجم نیست و ما را با او جدال و قتال است و نمی توانیم که بمجلس او رویم مصلحت آنست که کسی را بفرستیم از بنی نضیر و از بنی قریظه که هم سوگند با او اند تا ایشان بمجلس او روند و حد زانی محصن بپرسند اگر وی حد جلد فرماید او را قبول کنند و اگر رجم حکم کند بعضی نشنوند پس جمعی از ایشان با آن زانی و زانیه بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود بمجلس آنحضرت آمده او را از حد زنای محصن و محصنه سوال کردند حضرت فرمود بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل نازل شد حضرت فرمود که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند که خدای در توریت فرموده که ایشان را چهل تازیانه بزنند و بر پشت ایشان [illegible] کنند و روی ایشان سیاه کرده بازگونه بر درازگوش نشانند و گرد محلات بگردانند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و گفت ابن صوریا را حکم سازند که عالمترین ایشانست باحکام توریت حضرت باخبار جبرئیل ایشان را گفت در میان شما مرد جوانی هست ساده روی سفید پوست یک چشم گفتند آری آن ابن صوریاست گویند داناتر اهل زمین است بتوریت تو او را [illegible] فرمودند [illegible] جبرئیل مرا خبر داده و گفته که او میان شما حکم باشد بآنچه در توریت گفته است بحکم او راضی ایم حضرت [illegible] امر فرموده پس کسی را بطلب وی فرستادند و او را حاضر گردانیدند حضرت فرمود که ابن صوریا توئی گفت آری فرمود که تو در میان جهودان اعلمی گفت آری حضرت گفت میان من و ایشان حکم باش ابن صوریا قبول کرد حضرت او را سوگند داد که بدان خدای که توریت بر موسی نازل ساخت و دریا برای شما بشکافت و شما را از شر فرعون برهانید و من و سلوی برای شما فرستاد و ابر را سایبان شما گردانید و حکم حلال و حرام در توریت بیان کرد که در کتاب شما زانی محصن را رجم هست یا نه ابن صوریا گفت اگر نترسیدمی که آتش از آسمان فرود آید و مرا بسوزاند دروغ میگفتم و خبر نمیدادم توریت را بگوی که خدای تو چه گفته حضرت فرمود که خدای من چنان حکم کرده که چون چهار گواه عدل بر زنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت که بخدای موسی که در توریت نیز چنین حکم کرده حضرت فرمود تا هر دو را رجم کردند جهودان ابن صوریا را گفتند که چرا کشف سر ما کردی گفت بجهت آن سوگندی که محمد مرا داد و بعد از آن گفت که سبب چیست که شما تغییر حکم کرده اید گفتند بجهت رعایت حال اشراف قوم خود و [illegible] حرمت ایشان حق تعالی در باره ایشان فرمود یحرفون الکلم

يحرّفون الكلم میگردانند کلمات یعنی آیت رجم را من بعد مواضعه بعد از آنکه وضع کرده بود خدای آنرا
در مواضع آن یعنی آنکه حرام را در موضع حلال نهاده و حلال را در موضع حرام يقولون میگویند یهود خیبر
ان اوتيتم هذا کرده و شنوید این حکم محرف را یعنی کرده و حکم تحمید فخذوه پس فرا گیرید و قبول کنید
و عمل بدان نمایید وان لم تؤتوه و اگر داده نشوید این حکم یعنی که هم جلد است فاحذروا پس حذر کنید
از قبول آن ومن يرد الله فتنته و هر که خواهد خدای آزمایش او یعنی فضیحت و رسوائی و اراده ظاهر ساختن قبح حالی
آن کند با هر که رضا داده و عقوبت آنکه بجهت کفر و عناد فلن تملك له پس مالک نتوانی شد برای او من الله شيئا
از خدای چیزی را در دفع آن فضیحت یا عقوبت چه زمام اختیار این در دست توفیق است اولئك الذين
آن گروه دانا آنند که لم يرد الله نخواسته است خدای یعنی حکمت و مصلحت مقتضی نیست آن
ان يطهر قلوبهم اینرا که پاک سازد دلهای ایشانرا از علامات کفر که طبع و ختم است بجهت
فرط عناد و جحود ایشان با وجود ظهور دلایل و معجزات که پاک می سازد قلوب اهل ایمان را باین
وجه که سینه ایشانرا روشن میگرداند بنور هدایت و باعطای الطاف آلودگی زنگ ضلالت از
دل ایشان زدوده میشود و نور ایمان در سینه ایشان راسخ میگردد لهم في الدنيا خزي مر ایشانراست در دنیا رسوائی
باگزیه دادن و بیمناک از مومنان ترسیدن ولهم في الآخرة و مر ایشانراست در آن سرای عذاب عظيم عذابی
بزرگ که خلود است در دوزخ سماعون للكذب ایشان شنوندگانند سخن ترا برای دروغ بستن تا از احبار
خود رسانند یا شنوندگان مر جنس خود گویند اكالون للسحت خورندگانند حرام یعنی رشوت را در تغییر حکم فان جاؤك
پس اگر بیایند اهل کتاب بجانب تو فاحكم بينهم پس حکم کن میان ایشان او اعرض عنهم یا اعراض کن وان تعرض عنهم
و اگر روی بگردانی و حکم نکنی فلن يضروك شيئا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وان حكمت و اگر اراده حکم
کنی فاحكم بينهم بالقسط پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل بر وجهی که بآن مأموری ان الله بدرستیکه خدای
يحب المقسطين دوست میدارد عدل کنندگان را وكيف يحكمونك و چگونه ترا حکم می سازند وعندهم
التوراة و حال آنکه توریت نزد ایشانست فيها حكم الله در آن ثابت حکم خدای بر رجم پس این که ترا حکم سازند
بجهت آنست که تا حکمی که تو کنی در آن کمتر باشد بر ایشان واقع شود و اگرچه زعم ایشان این باشد که حق تعالی از توریة
ثم يتولون پس بر میگردند و اعراض میکنند از حکم تو من بعد ذلك از پس آنکه تو حکم کردی موافق کتاب ایشان
وما اولئك بالمؤمنين و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا و بجهت این از آن اعراض
میکنند انا انزلنا التوراة بدرستی که ما فرستادیم توریت را فيها هدى در حالتی که در وی است راه نمودن بحق
ونور و روشنی که ظلمات ضلالت و شبهه را رفع کند و احکام را منکشف سازد يحكم بها النبيون حکم میکردند
بآن پیغمبران بنی اسرائیل که قریب بهزار کس بودند که بعد از موسی مبعوث شدند تا ترویج دین موسی نمایند الذين اسلموا

آن پیغمبران که انقیاد کرده اند حکم خدای را و فرو فرستاده ایم توریت للذين هادوا آنانرا که معتقدند بدین یهود
والربانيون و نیز حکم میکردند علمای ربانی از بنی اسرائیل والاحبار و زاهدان ایشان یعنی علما و زهاد ایشان
که تابع انبیای خود بوده اند در انقیاد احکام توریت بما استحفظوا من كتاب الله بسبب آنچه مأمور شده
بودند بآنکه محافظت کنند توریت را از تحریف و تضییع وكانوا عليه و بودند بر کتاب توریت
شهداء گواهان که بیان کنند احکام توریت را براستی چنانکه ابن صوریا فلا تخشوا الناس پس برای
حکام مترسید از مردمان و اجرای احکام واخشون و بترسید از من در تغییر حکم و در آن مداهنه مکنید ولا تشتروا
بآياتي و بدل مکنید با احکام من که در توریت است ثمنا قليلا بهای اندک را که رشوت یا اعتبار و جاه دنیا پایدار
ومن لم يحكم و هر که حکم نکند بما انزل الله بآنچه فرو فرستاده است خدای از روی انکار و استحلال
فاولئك هم الكافرون پس آن گروه ایشانند کافران بجهت عناد ایشان و سرکشی از آنکه بحق حکم کنند وكتبنا
عليهم و نوشتیم و فرض کردیم بر بنی اسرائیل فيها در توریت ان النفس بالنفس آنکه تن را بکشند
بقصاص یکی تن و بنی نضیر مخالف حکم خدای عوض یکی تن دو تن میکشتند از بنی قریظه والعين بالعين
و دیگر حکم کردیم که چشم بچشم قصاص کنند نه زیاده والانف بالانف و بینی ببینی والاذن بالاذن و گوش
بگوش والسن بالسن و دندان بدندان والجروح قصاص و جراحتها که ذوات قصاص اند یعنی قصاص کنند در
جراحات آنچه مر اورا که در آن حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای و در آنچه مساوات نگاه نتوان داشت
چون شکستن دست و شکستن استخوان حکم ارش بگیرد فمن تصدق به پس هر که تصدق کند بقصاص
یعنی عفو نماید فهو كفارة له پس آن تصدق کفاره است و باشد مر گناه تصدق کننده را ومن لم يحكم بما انزل الله
آنانکه حکم نکرده اند بآنچه خدای منزل گردانیده و بسبب جحود آن که در عوض یک نفس دو نفس میکشتند فاولئك
پس آن گروه هم الظالمون ایشانند که وضع حق میکنند در غیر موضع آن و در دار اخیر منقول است که
مسلمانی نباشد که بر دیانت کند و او خیانت کند و خود را عفو کند مگر که حق تعالی درجه او را رفیع گرداند
و گناه آنش بیامرزد و جابر از آنحضرت روایت کرده که هر مومن که سه کار کند بخدای که در بهشت در آید
بهر دری که خواهد و حق تعالی حورالعین را جفت او گرداند یکی آنکه دینی که بر ذمت شخص او نوشته باشد بوی بخشد
دوم قاتل خود را عفو کند سیوم آنکه از پس هر فریضه ده بار قل هو الله احد بخواند عمر گفت یا رسول الله اگر کسی
ازین سه چیز یکی را بجای آورد بآن سعادت تواند رسید فرمود آری وی نیز بدین سعادت رسد و بعد
از ذکر یهودان بیان حال نصاری میکند وقفينا و در قفا در آوردیم على آثارهم بر اثرهای پیغمبران
بعيسى ابن مريم عیسی را که پسر مریم است یعنی او را در عقب پیغمبران مبعوث کردیم مصدقا در حالتی
که تصدیق کننده بود لما بين يديه مر آنچه را که پیش از زمان او فرستاده بودیم من التوراة از توریة
وآتيناه الانجيل و دادیم او را انجیل فيه هدى در حالتی که در آن هدایت بود و راه نمونی بتوحید

حقیقة وَنُورٌ و روشنی بطریق حق وَمُصَدِّقًا و در حالتی که انجیل تصدیق کننده بود یعنی موافق بود در
اصول دین اسلام لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ مر آنچه را که پیش از و بود از توریت وَهُدًى
و دلالت و ارشادی بود بحق وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و پندی مر پرهیزکاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ
و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای آن بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ بآنچه انزال فرموده است حق تعالی در ان وَمَنْ
لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و هر که حکم نکند بآنچه خدای فرو فرستاده است یعنی باحکامی که در توریت انزال فرموده
فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان اند بیرون رفتگان از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار
آن کنند از روی استحلال وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ و فرو فرستادیم بسوی تو این کتاب یعنی قرآن را
بِالْحَقِّ براستی و درستی مُصَدِّقًا در حالتی که تصدیق کننده و راست آرنده است یعنی موافق و مطابق
است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر آنچه را که پیش از وی بوده از جنس کتب منزله وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ و نگاهبان
بر کتب که محافظت میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر رسیده باشد از وی راست میشود و یا گواه است بر آن کتب
بصحت و حقیقت آن فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه فرو فرستاده است خدای
بر تو از رجم و تسویه در قصاص وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و از پی مرو آرزوهای ایشان را عَمَّا جَاءَكَ که مایل
باشی از آنچه آمد ترا مِنَ الْحَقِّ از حکم راست یعنی پیروی ایشان مکن از هر چه مخالف شریعت است
لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر هر گروهی را از شما که امت موسی و عیسی و محمدید ساختیم یعنی مقرر کردیم شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا
شریعتی و راهی روشن شریعت آنکه نقل باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث پیغمبر یعنی از برای
هر یکی از شما طائفه شریعتی و احکامی در باب حلال و حرام تعیین نموده ایم وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی
خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً هر آینه میگردانید شما را یک امت و متفق بر یک ملت و متحد در احکام حلال
و حرام بدون نسخ و تحویل و یا اگر خواستی اجتماع شما را بر اسلام از روی اجبار هر آینه شما را به وجه جبر و قهر بران
داشتی وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ و لیکن چنین کرد تا آزماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه داده است شما را از شرایع مختلف
مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود یعنی ظاهر گردد که کدام از شما فرمان می برد و اذعان می
نماید باین که اختلاف شرایع محض حکمت است و کدام فرمان برداری نمیکند و بان تصدیق نمیکند و چون
چنین است فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پیش دستی نمایید و پیشی گیرید بر یکدیگر بسوی خیرات که پیروی شریعت است
إِلَى اللَّهِ بسوی خدای نه غیر او مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت همه شماست فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را در وقت
خبر دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بآنچه هستید که در آن اختلاف میکنید از امور دین و شریعت یعنی
هر یک از محق و مبطل و کامل و مقصر را خبر خواهد داد وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ و دیگر فرو فرستادیم بتو این را
که حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه فرو فرستاده است خدای بتو مروی است که بعضی از علمای
یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بنزد محمد رویم و بگوییم که تو دانسته که ما از اشراف قوم

و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و اقاصی یهود در تصدیق ما متابعت ما کنند اکنون در میان
ما و قوم ما دعوی خون و مال خصومتیست و ترا حکم می سازیم اگر قضا را چنان کنی که رضای ما باشد رسالت ترا تسلیم
داریم حق تعالی رسول خود را از آن تحذیر نمود و فرمود که حکم کن بر نهج آنچه بر تو نازل شده وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
و پیروی مکن آرزوهای ایشان را وَاحْذَرْهُمْ و حذر کن از ایشان أَنْ يَفْتِنُوكَ از آنکه در فتنه اندازند
ترا و بگردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از برخی از آنچه خدای بتو فرستاده است باین وجه که از روی
مکر ترا وعده دهند که ما ایمان خواهیم آورد و متوقع که تو با سلطانی با ایشان مساهلت کنی و از بعضی از آنچه خدا بتو فرستاده
مداهنه نمایی فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدان که جز این نیست که میخواهد خدای
أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ اگر برسانند بایشان عقوبتها برخی از گناهان ایشان را در دنیا که آن عقوبت
اجلای ایشانست از حکم خدای و ذکر عقوبت بعضی گناه تنبیه است بر کثرت ذنوب ایشان که اعراض از حکم محمدی
یکی از آنست وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و بدرستی که بسیاری از یهود فاسق اند بجهت تمرد و عناد
ایشان در کفر و اصرار بر آن در آن و بعد از نزول این آیت یهودان گفتند که ما بحکم تو راضی نیستیم این آیت آمد
أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا پس حکم جاهلیت را يَبْغُونَ طلب میکنند که آن میل است از حق و مداهنه در آن
وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از روی حکم دادن لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای گروهی
که به یقین تدبر میکنند و میدانند که بهترین احکام حکم خداست آورده اند که عباده بن صامت بمجلس حضرت رسالت
در آمد و گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در همه حوادث و وقایع بجان ایشان از زنان خلاص می شوم
و بدوستی خدا و رسول بس است عبدالله ابی گفت که من از انقلاب دهر میترسم که در وقت حوادث لیل و نهار
بترسم و از معاونت و مدد یهود نگذرم این آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن گروه که ایمان آورده اید
لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى فرا مگیرید جهودان و ترسایان را أَوْلِيَاءَ دوستان و اعتماد کنید بر معاونت
ایشان بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند بجهت موافقت ایشان در مخالفت
شما پس از ایشان کناره کنید و دوری جویید و میل بمعاونت ایشان مکنید وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که
بایشان میل کند از شما و معاونت جوید فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد در مخالفت دین
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر خود ظلم میکنند
یعنی حق تعالی راه بهشت را بایشان نمی نماید بلکه ایشان را براه اهل کفر در آرد که راه دوزخ است فَتَرَى الَّذِينَ
پس می بینی آنها را که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او يُسَارِعُونَ فِيهِمْ
می شتابند در دوستی و یاری دوستان خود که اهل کفرند يَقُولُونَ میگویند از روی معذرت و معاونت
کفار نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ می ترسیم از آنکه برسد ما را گردشی از گردشهای روزگار یعنی منقلب شود فَعَسَى اللَّهُ
دیگر اهل اسلام مغلوب گردند و کفار غالب شوند و دولت با ایشان رسد حق تعالی رد اندیشه باطل ایشان کرده

فرمود که فعسی الله ان یاتی پس شاید که خدای بیارد بالفتح فتحی را برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه است
و یا تسخیر مواضع از خیبر و فدک و غیر آن او امر من عنده یا برسد فرمانی از نزد خود بقتل یهود و اجلای
ایشان و اظهار اسرار منافقان و حکم بقتل ایشان فیصبحوا پس گردند منافقان علی ما اسروا فی انفسهم
بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از دوستی یهود و شک در کار پیغمبر نادمین پشیمان شدگان و آن
پشیمانی سود ندهد ایشان را ویقول الذین آمنوا و گویند مومنان مر یکدیگر را از روی تعجب از حال منافقان
اهولاء الذین آیا این گروه آنانند که اقسموا بالله سوگند میخوردند بخدای جهد ایمانهم سخت ترین و عظیم
ترین سوگندهای خود را انهم لمعکم که ایشان با شما اند و امروز پرده ایشان دریده شد و معلوم گشت دروغ
ایشان حبطت اعمالهم باطل و نابود شد عملهای ایشان یعنی ثواب بر آن مترتب نشد بجهت عدم ایمان
ایشان فاصبحوا خاسرین پس گشتند زیان کاران برسوایی در دنیا و فوت ثواب اخروی آورده اند که
بعد از وفات سید کاینات علیه افضل الصلوات اکثر عرب مرتد شدند و جمعی از ادای زکوه ابا کردند و برخی مسیلمه
کذاب را تبعیت کردند و حق تعالی قبل از وقوع این صورت ازین خبر داد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان
من یرتد منکم هر که مرتد شود از شما و برگردد عن دینه از دین خود که اسلام است بعد از آنکه اظهار کرده است
آن ضرر بکسی نرسد فسوف یاتی الله بقوم پس زود باشد که بیاورد خدای قومی را که یحبهم دوست میدارد ایشان را
ویحبونه و ایشان دوست میدارند او را اذلة علی المومنین متواضع و فروتنان باشند و مهربان
بر مومنان اعزة علی الکافرین سخت دل و درشت گوی بر کافران یجاهدون جهاد کنند فی سبیل
الله در راه رضای خدای ولا یخافون و نترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده از غایت
تصلب در دین ذلک آنچه مذکور شد ازین صفات حسنه فضل الله افزونی کرم خداست یوتیه من یشاء
عطا میکند آنرا هر که میخواهد از مومنان صادق العقیده والله واسع و خدای بسیار فضل است [علیم]
بر خلق خود علیم و داناست بکسی که مستحق آن است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام آنکه امیر المومنین
علیه الصلوة والسلام روایت کرده اند که آنحضرت در روز فتح بصره فرمود که بخدا سوگند که جنگ با اهل
این آیه کارزار نکرده ام و ثعلبی که از اعاظم اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیت در شان عالیشان
علی بن ابی طالب نزول یافته و موید آنست اینکه در روز خیبر حضرت رسالت در شان عالیشان او فرمود
که فردا علم بدست کسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و از جنگ بر نگردد تا حق تعالی بر دست
او فتح خیبر کند و چنان بود که حضرت فرمود و این قصه مشهور است و در جای دیگر مسطور بر وجهی که از
غایت ظهور هیچکس انکار آن نکرده و در وقتی که مرغ بریان بنزد حضرت رسول آوردند دعا فرمود
که الهی کسی را که دوست ترین بندگان تو باشد بفرست تا با من در خوردن این مرغ شریک شود امیر
المومنین از در در آمد و با آنحضرت در خوردن آن مرغ شریک شد و بر وجهی متواضع بود در مومنان که روزی

زنی سبوی آب

زنی سبوی آب بر گرفته و میگریست و میگفت بارخدایا حکم کن میان من و علی بن ابیطالب امیر گذار آن
و گفت ای زن با تو علی چه کرده گفت شوهر مرا بجایی فرستاده و بجهت حق مرا این مشقت می باید
کشید حضرت فرمود سبو بمن ده تا بخانه تو آورم و علی را بگویم تا شوهر ترا هر کجا که فرستاده باز آرد پس
آن سبو را بر گرفت و ببرد در سرای او و همسایهای زن چون آن دیدند زن را ملامت کردند و گفتند
که نمیدانی که امیر المومنین است زن منفعل شده در دست و پای حضرت افتاد و عذر خواهی نمود و گفت
یا امیر المومنین مرا معذور دار که ترا نشناختم و اینچه بی ادبی کردم حضرت فرمود باکی نیست هر گاه تو که
باشی مطلب کرده ام قیام نمایم تا شوهرت باز آید و اما غلظت او با کفار نیز و جهاد اهل اسلام واضح است
که هیچکس از امت با اهل کفر آن مقدار قتال نکرد که آنحضرت علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که این آیت
در شان مهدی آل محمد است علیهم السلام که در یکسانی را که بعد از ستم ظلم بر آل ابیت کرده اند مر انداز دو
مستاصل سازد و نیز در بیان اوصاف حمیده مرتضوی میفرماید که انما ولیکم الله جز این نیست که اولی
بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما خدایست و رسوله و فرستاده او که محمد است والذین آمنوا
و آنکسانی که ایمان آورده اند الذین یقیمون الصلوة و متصف اند باینکه بپای میدارند نماز را با شرایط
و ارکان و یوتون الزکوة و میدهند زکوة را وهم راکعون و حال آنکه ایشان در رکوع کنند که اندر نماز
جمهور مفسرین و علمای شیعه و اهل سنت برانند که این آیت در شان عالیشان علی بن ابی طالب است و امامیه
باین آیت استدلال کرده اند بر امامت و خلافت بلافصل آنحضرت زیرا که ولی در این آیت بمعنی اولی بتصرف است
و در امور مسلمانان و احق بتدبیر در مصالح خلقان پس لا بد آنکس را ثابت باشد که در رکوع تصدق نموده
باشد زیرا که باتفاق این وصف با و مخصوص است و از جمله ثعلبی که از اعاظم افاضل اهل سنت است در تفسیر خود آورده
که این آیت در شان امیر المومنین نازل گشته و ابن مغازلی شافعی نیز در کتاب خود تصریح کرده و کیفیت
در شان شاه اولیاست و حدیث طویل که نیز راویان اهل سنت روایت کرده از انس بن مالک که میگوید روزی
در خدمت پیغمبر خدا بودم آن سرور دین از خانه بیرون آمده متوجه مسجد شد چون بمسجد در آمد دید که علی بن ابی
طالب در نماز است ناگاه سایلی از حاضران چیزی طلبید و در سوال تضرع بسیاری نمود و از بیچارگی
و فرومانده گی خود می نالید چون امیر المومنین ناله و زاری او بشنید دردناک شد و غمگین گشت پس بدست
شریف از جانب پشت مبارک خود اشارت بسایل کرد سایل دریافت که آن سلطان سریر ولایت
و شهنشاه سلیمان منزلت خاتم باو بخشید پس بیامد و آن انگشترین را از انگشت مبارک آنحضرت بیرون کرد
و از آن حال بسیار خرم و شادان شد پس حق تعالی از روی تعظیم و تکریم شاه اولیا را این آیت فرستاد
و سید رسل او را بنزد خود طلبید و فرمود ای علی گوارنده و مبارک باد ترا و خوشدل و خوشحال باش که حق تعالی
آیتی فرو فرستاد در ترا تعظیم و تفخیم او فرمود و پس این آیت برخواند بیان وجوه روایات از سوق و کلام

درین باب و ذکر مناقشات و شبهات که مخالفان درین آیت کرده اند جوابها ایشان بوجهی که رفع جمیع
آن مناقشات کرده و غیر آن از حکایات و اخبار در فضایل حضرت مرتضوی بیعلی ترتم و اشمل منبع الصادقین
ثبت ذکر یافته هر که اراده آن باشد که زیر تفصیل ازالکشف آرد باید که عنان توجه بجانب آن معارف
معطوف ساخته و بقدم غواصی بجانب آن شتافته ان درها بر زنواهر را بدست آورده و آن را سرمایه بازار آخرت
گردانیده با گنج بی غایت و فایده بی نهایت آن از همه کس بر سر آید والله الهادی و الیه المعادی و چون
حق تعالی درین آیت اثبات ولایت رسول و وصی کرده در عقب آن فرموده که وَمَن يَتَوَلَّ اللَّهَ
و هر دوست دارد خدا را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان را که ایمان آورده اند فَإِنَّ
حِزْبَ اللَّهِ پس بدرستیکه لشکر خدای که اهل ایمانند هُمُ الْغَالِبُونَ ایشانند غالبان بر اهل طغیان و عدوان
از ابن عباس رویت که رفاعه بن زید و سوید حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و باخر منافق شدند بعضی از
اصحاب را با ایشان مودت و مصاحبتی بود حق تعالی این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروید گان
لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا فرا مگیرید آنانرا که فرا گرفته اند دینکه دین شما را که اسلامست هُزُوًا وَلَعِبًا
استهزا و بازی بان وجه که اظهار اسلام میکنند و کفر او در باطن مخفی میدارند مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
از آنان که کتاب توریت داده اند ایشان را مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود وَالْكُفَّارَ و نیز فرا مگیرید
کافران را أَوْلِيَاءَ دوستان خود وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای بترک مناهی إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ
اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی تقاضا میکند که دشمنان حق دوستی نکنید آورده اند که چون مومنان
بعد از استماع اذان بنماز بر خاستندی یهود با یکدیگر گفتندی بر طریق استهزا که برخاستند بر وجهی که بر پای
خاستند و نماز گذاردند بر طریقی که نماز باید گذارد و میخندیدند حق تعالی این آیت فرستاد که وَإِذَا نَادَيْتُمْ
و چون ندا میکنید مردم را یعنی اذان میگوئید إِلَى الصَّلَاةِ بسوی نماز گذاردن اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا فرا میگیرند
نماز را بتخصیص استهزا و بازی ذَٰلِكَ این استهزا از ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ
گروهی اند که تعقل نمیکنند و در هر استهزا چه عقوبت بدیشان خواهد رسید در معالم التنزیل آورده که ترسایی بود
در مدینه که هر گاه که موذن گفتی أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُولُ اللَّهِ ص وی گفتی که خدای دروغگوی را بسوزاناد
شبی خادم او آتش بخانه آورد و آن ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره آتش بجست و خانه با
جامعی که در وی بودند تمام بسوخت آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با جمعی از یهود از
حضرت رسالت پرسیدند که تو بکدام یک از پیغمبران ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدا و بهر چه
بمن فرو فرستاده و بانچه با ابراهیم و اسحق و اسمعیل و موسی و عیسی انزال کرده چون نام عیسی مذکور شد انکار
نبوت وی کردند و گفتند که بخدای که نمیدانیم بدتر از دین شما و اهل دینی کم بهره تر در دنیا و آخرت از شما و در
شانست این آیت که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای یهودان هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا انکار و عیب نمیکنید إِلَّا أَنْ

آمَنَّا مگر آنکه ایمان آورده ایم بِاللَّهِ بخدای بحق وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ بانچه فرستاده شده است
پیش از ما چون توریت و انجیل و سایر کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و بآنکه اکثر شما فاسقانند قُلْ هَلْ
أُنَبِّئُكُم بگو آیا خبر دهم شما را بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكَ ببدتر از آنچه گفتید که دین شما بدترین ادیانست مَثُوبَةً از روی
پاداش که ثابت است عِندَ اللَّهِ نزد خدای و آن مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ دین کسیست که لعنت کرد خدای و را
یعنی بدترین اهل این مقوله قوم کسیست که چون حق تعالی او را از رحمت دور کرده وَغَضِبَ عَلَيْهِ و خشم گرفت
بروی و آن یهودند که بدف تیر لعن و غضب خدا شده اند وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخته است از ایشان بوزینگان
یعنی مسخ کرده ایشان را بصورت بوزینه چنانچه اصحاب السبت وَالْخَنَازِيرَ و خوکان چنانکه منکران مایده
عیسی که در اواخر این سوره مذکور خواهد شد وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و آنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله است
یا شیطان ایشان که از غایت فرمان برداری ایشان مانند معبودان باطل بودند أُولَٰئِكَ آن ملعونان
شَرٌّ مَّكَانًا بدترند از روی مکان و هر کاه که مکانی که موضع نشستن ایشانست بد باشد پس شرارت ایشان
از آن بیشتر باشد وَأَضَلُّ و گمراه ترند عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ از میان راه و راست که راه حقست و متوسط میان
غلوی یهود و نصاری و قدح یهود در عیسی بعد از آن در صفت منافقان میفرماید وَإِذَا جَاءُوكُمْ و چون بیایند
شما را منافقان یهود یا مطلق اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان داریم همچو شما وَقَد دَّخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال
آنکه در می آیند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی در وقت خروج و دخول کفر با ایشانست
و بهیچ وجه نشنیده اند و ایشان اثر نمیکند وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدا داناتر است بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ بانچه می پوشیدند
که می پوشیدند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان و ایشان را جزا خواهد داد وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ و می بینی بسیاری از یهودان
یا منافقان يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ که شتاب میکنند در تحصیل حرام یا گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ و در ظلم
یا تجاوز از حد در معاصی گویند که اثم گناهیست که از فاعل بغیر نرسد و عدوان آنکه بغیر سرایت کند وَأَكْلِهِمُ
السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت یا ربا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند
لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا نهی نمیکنند ایشانرا علمای ایشان که خدا شناسانند وَالْأَحْبَارُ و دانایان ایشان
عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت یا ربا را
لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان می سازند و عمل ایشان می برد از مذایع آیت
دلالت میکند بر وجوب نهی از منکر و امر بمعروف و از حضرت رسالت رویتست که هیچ شخصی نباشد
که بر قومی بگذرد که ایشان بمعصیتی مشغول باشند و او منع ایشان از آن نکند مگر که نزدیک بود که حق تعالی
بر و غضب فرستد مالک دینار گوید که حق تعالی وحی کرد بجبرئیل از فرشتگان که اهل فلان شهر را عذاب کنید
گفت بار خدایا تو عالم تری که فلان بنده عابد تو در میان ایشانست و همیشه متوجه بارگاه تست و در طاعت
و عبادت تو خطاب آمد که آواز نفره و بانگ غضب من او را بشنوانید و او را هلاک کنید چه در وقتی که قوم

او بفعل حرام مشغول میشوند روی او متغیر نمیشود بجهت خشم و غضب بر ایشان و در خبر است که حق تعالی بیوشع وحی
کرد که از قوم تو صد هزار را هلاک خواهم کرد که چهل هزار از ایشان نیکان باشند و خشم من بر ایشان بجهت آنست
که خشم نگرفتند بر قومی که مرتکب قبایح شدند و با ایشان نشستند و برخاستند و طعام و شراب خوردند
و در خبر است که مثل صالحان که فاسق در میان ایشان باشند و او را نهی نکنند مثل جماعتی است که در کشتی نشسته
باشند چون کشتی بمیان دریا رسد یکی از ایشان تبری بردارد و کشتی را بشکند و همه غرق شوند و اگر او را منع کنند
بسلامت بمانند آورده اند که پیش از هجرت رسالت بمدینه یهود را مال بسیار بود و در وسعت عیش و فراغت
حال میگذرانیدند چون حضرت بآنجا هجرت فرمود ایشان انکار و عناد کوشیدند و ایمان نیاوردند حق
تعالی برکت از ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بطعن یهود بگشادند
و گفتند که ید الله مغلولة خدای بخیل شد آیت کرد وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ
دست خدای بسته است از عطا یعنی بخیل است و چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ می سازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ
بسته باد دستهای ایشان از همه خیرات همیشه ذلیل و خوار و فقیر و عاجز باشند وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و لعنت بر ایشان
باد بآنچه گفتند بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه هر دو دست قدرت حق سبحانه و تعالی گشاده است این کنایت است
از بسط نعمت و یعنی جود او وافی و کرم او وافر است همچنانکه کسی بی اندیشه و خوف فنای مال بهر دو دست چیزی
عطا نماید يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد چنانچه میخواهد یعنی بر وفق حکمت و مصلحت گاهی توسیع نعمت میکند
و وقتی تضییق آن نماید وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و هر آینه زیاده میگرداند بسیاری از یهود مَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرو فرستاده شده بتو از نزد پروردگار تو یعنی قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی
هرگاه حق تعالی انزال حکمی میکند ایشان جاحدان میشوند و بجهت آن طغیان را زیاده میکنند و در کفر خود
راسخ تر میشوند وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افکندیم در میان طایف یهود چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ
دشمنی و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی بجهت عناد و جحود خذلان ایشان کردیم و تخلیه ایشان
کرده نظر لطف و توفیق از ایشان برداشتیم تا بجهت آن در میان ایشان دشمنی و اختلاف شد تا روز قیامت
و هر فرقه تکفیر دیگری نمودند که وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء الآیه كُلَّمَا أَوْقَدُوا
هرگاه برافروختند نَارًا لِلْحَرْبِ آتش برای جنگ کردن با رسول صلعم أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرو نشانیدن آتش را
خدای بآنکه منازعتی در میان ایشان افکند که بآن مشغول شده بکار دیگر نتوانستند پرداخت یا آنکه هرگاه
قصد حرب کسی کردند مغلوب شدند پس بجهت مخالفت ایشان بحکم توریت بخت نصر بر ایشان مسلط گشت
و چون افساد کردند فطوس رومی بر ایشان استیلا یافت و باز تباهی کردند در زمین مجوس بر ایشان دست
یافتند و باز دیگر بار افساد اقدام نمودند مسلمانان بر ایشان مسلط شدند وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و عادت ایشان
آنست که میشتابند در زمین فَسَادًا برای تباهی و فتنه انگیزی و شروع در محرمات الهی و اخفای نعت

محمدی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ و خدای دوست نمیدارد تباه کاران را پس خبر داده شد که بر وفق کردار
ایشان که آن خواری و مذلت ایشان بود در دنیا قتل و سبی و جزیه دادن و در آخرت بانواع عذاب
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ و اگر چنانچه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردندی بمحمد وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی
از معاصی لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه ما در میگذرانیدیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان را و بآن مواخذه نمیکردیم
وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ و هر آینه داخل می ساختیم ایشان را جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتهای پر نعمت وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا
التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و اگر ایشان بپای داشتندی احکام توریت و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وَمَا
أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و اقامت کردندی آنچه فرو فرستاده شده بسوی ایشان مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار
ایشان که قرآنست لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ هر آینه خوردندی روزی را از زبر خویش یعنی روزی را بر ایشان
وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پای خویش
فراخ میکردیم باران و رویانیدن گیاه و بیرون بجهت شآمت کفر و طغیان و عناد روزی بر ایشان
تنگ شد مِنْهُمْ از ایشان أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ گروهی اند راست رو و درست کار یعنی آنها که بحضرت رسول
ایمان آوردند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ بد است آنچه میکنند از اقامت کفر و عناد
و جحود مینوشت محمد صلعم بعد از آن امر میفرماید پیغمبر خود را بتبلیغ احکام و وعده عصمت و نصرت می نماید باو و میگوید
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق بَلِّغْ برسان بی باک و خفقان مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ جمیع آنچه فرو فرستاده شده
بتو مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو از احکام شریعت وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ و اگر نرسانی تمام آنرا فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ
پس تبلیغ نکرده پیغامهای او را از برای آنکه کتمان بعض ضایع میکند آنچه را که تو رسانیده چنانکه ترک بعضی از ارکان
نماز است یا گویا تبلیغ هیچ چیز از آن نکرده بجهت آنکه کتمان بعضی و کل یکسانست در شناعت و استجلاب عقوبت
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ و خدای نگاه میدارد ترا مِنَ النَّاسِ از شر مردمان که هیچکس را بر قتل تو دست نخواهد بود پس
در تبلیغ خود جهد و جهد تمام نمای إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ راه ننماید کافران را
بتسلط بر تو و ایشان را تمکین نه دهد بر هلاک تو و یا راه ننماید ایشان را بالطاف و توفیق خود بجهت فرط عناد و جحود
ایشان مرویست که حضرت رسالت پناه را در شبها پاسبانی میکردند چون این آیت آمد سر مبارک خود را
از قبه که از پوست دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت بدانکه نزد بعضی
از آن طایفه اهل سنت و اجماع اهل البیت این آیت در غدیر خم نازل شده و از جمله علی بن احمد واحدی که از مشاهیر
اهل سنت است در تفسیر خود اسباب نزول مسمی است آورده که این آیت در حق علی ابن ابی طالب
نزول یافته در غدیر خم و ثعلبی نیز که از اکابر اهل سنت است میگوید براء بن عازب روایت کرده
که چون با رسول خدای از حج الوداع مراجعت کردیم و بغدیر خم رسیدیم آن روز هوا بسیار گرم
بود آنحضرت در سایه درختی که در آن موضع بود بنشست فرمود تا ندا کردند که در آن منزل بود نه از مهاجر
و انصار همه را جمع فرمود و دست علی بن ابی طالب بگرفت و فرمود ای حاضران آیا من اولی ترم

بشما از نفسهای شما همه آواز برآوردند که تو اولایی بما از نفسهای ما پس حضرت فرمود که هرکه من مولای اویم علی
مولای اوست بار خدایا دوست دار هرکه علی را دوست دارد و دشمن دار هرکه علی را دشمن دارد عمر برخاست
و گفت ای پسر ابو طالب مبارک باد ترا این منصب عالی و سلطنت و سروری بر جمیع مؤمنین و مؤمنات
و در روایت ثابت گشته که حاضران در آن روز هفتاد هزار بودند بعدد قوم موسی که بیعت نموده فدای موسی چون
از ایشان برای برادر خود هرون بیعت بسته هر این بیعت را قبول کردند انجا آخر نقض آن بیعت کردند اینجا هم
این صورت بر این منوال واقع شد و مستحق غضب ربانی گشتند و ابن مردویه در کتاب مناقب آورده که عبد الله
مسعود فرموده که ما در حیات حضرت رسالت پناه این آیت را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و نیز ثعلبی آورده که چون حکایت نصب شاه
اولیا منتشر و مشهور گشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشسته متوجه مدینه شد و با حضرت رسالت آغاز مخاصمت
کرده گفت ای محمد ما را بکلمه شهادت دلالت کردی از تو قبول کردیم و بقیام پنج نماز شبانه روزی امر نمودی
اجابت کردیم و بزکوة و روزه و حج و جهاد امر کردی هم پذیرفتیم و بهر چه اشارت تو واقع شد مخالفت تو نورزیدیم
با این همه راضی نشدی و اکنون که ترا هیچ چیز دیگر نماند که نرسانیده دست پسر عم خود گرفتی و او را برداشتی و بر همه
مسلمانان گماشتی و میگویی که بعد از من امیر شماست او را اقتدا کنید و تابع او شوید این امر بفرمان صادر شده
یا برای خود این را گفته حضرت فرمود که بخدایی که بجز او معبودی دیگر نیست که آنچه من در باره علی ابن ابی طالب گفتم
بار خدا بوده نه باندیشه و بهره من آن منافق تیره ضمیر بسوی خود را از قبول اسلام گردانیده برخاست و در راه
میرفت و میگفت خداوندا اگر آنچه محمد در حق علی میگوید از روی حق و راست است بر ما از آسمان سنگی بباران یا ما را
بعذاب دردناک گرفتار گردان فی الحال سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر او خورد و از دبرش بیرون رفت
و بجهنم پیوست و این آیت آمد که سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج و عیاشی
از جابر بن عبد الله نقل کرده که چون حضرت مامور شد بنصب امیر المؤمنین ترسید که اگر مردمان زبان بخرده گویند
که با پسر عم خود محابا میکند و از نزد خود منصب ولایت میدهد و او را طعن کنند حق تعالی این آیت
فرستاد و آنحضرت در غدیر خم امیر المؤمنین را خلیفه خود ساخت و این خبر را بخواص و عوام رسانید و این
روایت را از جعفر و ابی عبد الله نیز نقل کرده و باقی تفاصیل روایات و اخبار مرتب فضل روز غدیر خم
بر سایر ایام و اعتراضات و مناقشاتی که مخالفین درین باب دارند و جواب هریک از آن بطریق متین
مستقصی در منهج الصادقین مذکور است بیت کوششی کن خویش را انجا رسان تا بیابی کیمیای بیکران
از ابن عباس روایت است که جمعی از یهود نزد پیغمبر آمده گفتند که یا محمد تو بتوریت ایمان داری که کتاب خداست
گفت آری گفتند تو با ما متفقی که جمعی از یهود دیگر نزد پیغمبر آمده گفتند که یا محمد تو بتوریه در دین و ما با تو متفق نیستیم در آن
که قرآن حق است و از نزد خداست پس ما را اگر متفقیم باز گذار آیت آمد که قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب

لستم على شيء نيستيد شما بر چيزى يعنى دينى معتد به و صحيح حتى تقيموا التورية والانجيل تا وقتى كه اقامت كنيد
حكم توريت و انجيل را يعنى اخبار آن زيرا كه حق تعالى شما را بان فرموده و از جمله آن ايمان آوردنست بنبوت من و ما
انزل اليكم و تا وقتى كه عمل ننماييد بدانچه فرستاده شده بشما من ربكم از پروردگار شما يعنى قرآن
وليزيدن كثيرا منهم و هر آينه زياده كند بسيارى را از يهود و ترسا ما انزل اليك من ربك آنچه منزل شده بتو
از پروردگار تو يعنى استماع قرآن مى افزايد ايشان را طغيانا و كفرا شرك و ناگرويدگى يعنى بجهت حسد و عنادى كه دارند
چون آيات را ميشنوند كفر و طغيان را زياده ميكنند فلا تأس پس اندوهناک مباش بر آنكه ايمان نكنند و اهل ايمان كه منقاد
تو اند از ايشان بيزارند ان الذين آمنوا بدرستى كه آنها كه ايمان آورده اند بزبان والذين هادوا و آنها كه در دين يهود گرويده
والصابئون والنصارى و صابيان و ترسايان نيز هيچ من آمن هر كه ايمان آرد بدل صافى و نيت خالص
بالله واليوم الآخر بخدا و بروز باز پسين و عمل صالحا و بكند كار پسنديده فلا خوف عليهم پس هيچ خوفى
و ترسى نيست بر ايشان از هجوم عقاب ولا هم يحزنون و نه ايشان اندوهگين باشند از فوت ثواب پس تفصيل
كفر و عناد ايشان ميفرمايد لقد اخذنا ميثاق بنى اسرائيل بدرستى كه ما گرفتيم از زبان انبيا پيمان بنى اسرائيل را در توحيد و ايمان
بمحمد و ارسلنا اليهم رسلا و فرستاديم بسوى ايشان پيغمبران را كه اول آن پيغمبران موسى بود و آخر ايشان عيسى
كلما جاءهم رسول هر گاه كه آمد بديشان رسولى بما لا تهوى انفسهم بانچه نخواهد و دوست ندارد
نفسهاى ايشان از تكاليف شريعت فريقا كذبوا گروهى را كه بودند تكذيب كردند چون عيسى و محمد و فريقا
يقتلون و گروهى را بودند كه ميكشتند چون زكريا و شعيا و حسبوا و پنداشتند بنى اسرائيل الا تكون فتنة
كه آفت نشود بلائى و محنتى يعنى نرسد عذابى ايشان را بقتل و تكذيب انبيا فعموا پس كور شدند از ديدن حق و دلايل
آن مانند كوران كه راه بمقصد نبرند و صموا و كر شدند از استماع سخن راست چون پرستش گوساله راسخ شد و سخن
هرون نشنيدند و همچنين گوش بقول انبياى خود نكردند ثم تاب الله عليهم پس توبه كردند و حق تعالى توبه
ايشان را قبول كرد ثم عموا و صموا پس ديگر باره كور و كر شدند از ديدن و شنيدن حق كثير منهم بسيارى
از ايشان بانكار عيسى و محمد والله بصير بما يعملون و خداى بيناست بانچه ميكنند مناسب آن پاداش ايشان
خواهد داد و بعد از آن در بيان حال نصارى ميفرمايد كه لقد كفر الذين بدرستى كه كافر شدند آنانكه از روى
جهالت و بى بصيرتى قالوا گفتند ان الله هو المسيح بن مريم كه خداى نيست مگر مسيح كه پسر مريم است و قال المسيح
و گفت مسيح كه يا بنى اسرائيل اعبدوا الله اى بنى اسرائيل بپرستيد خدا را ربى و ربكم كه پروردگار من و
آن شما كار شماست يعنى من بنده ام مخلوق و مربوب همچو شما انه من يشرك بالله پس بدرستى كه هر كه شرك آرد
بخداى فقد حرم الله عليه الجنة پس بتحقيق كه خداى حرام كرده است بروى بهشت را كه هرگز در آن در نيايد و
مأويه النار و جاى او در دوزخ است كه آماده است براى مشركان وما للظالمين و نيست ستمكاران را
كه بسبب شرك بر خود ستم كرده اند من انصار هيچ يكى از يارى دهندگان در دفع عذاب ايشان لقد كفر الذين

على القوم الكافرين پس ز يادى كفر
كافران چه ضرر آن لاحق بايشان ميشود

پرستی که کافر شدند آنانکه قالوا ان الله ثالث ثلاثة گفتند الله یکی از سه اله است این حکایت از قول نسطوریه که قائل
بکثر الوهیت و شرکت میان خدا و عیسی و مریم و هر یکی از ایشان خدا اند و الله یکی از این سه است وما من اله و حال آنکه
نیست در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادت است الا اله واحد مگر خدای یگانه وان لم ینتهوا و اگر باز نایستند این
قوم عما یقولون از آنچه میگویند و بتوحید قائل نشوند لیمسن الذین کفروا هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند منهم
از ترسایان عذاب الیم عذابی که الم او دائمی باشد افلا یتوبون آیا رجوع نمیکنند الی الله بطاعت خدای که
ترک شرک است و رجوع بوحدانیت او ویستغفرونه و آمرزش نمیخواهند از وی بسبب توحید و تنزیه او از اتحاد
و حلول و شرکت والله غفور و خدای آمرزگار است تائبانرا رحیم مهربان بر مستغفران بعد از آن رد قول
ایشان میکند بطریق احتجاج و میفرماید که ما المسیح ابن مریم نیست مسیح که پسر مریم است یعنی عیسی که ایشان او را خدا میگویند
الا رسول مگر فرستاده خدای قد خلت من قبله الرسل بدرستی که گذشته اند پیش از وی فرستادگان خدای
و او را معجزات داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا فرموده لیکن اگر مرده بدم عیسی زنده میشد عصا در دست موسی
اژدها گشت و آن عجیب تر است و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم نیز بی پدر و مادر موجود گشته و آن غریب تر است
پس معجزات ایشانرا از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمی سازد و مادر او مریم هم کثیر الصدق بود
در تصدیق انبیا بجمیع آیات ربانی میکرد وامه صدیقة و مادر او مریم هم کثیر الصدق بود در تصدیق انبیا بجمیع
آیات ربانی میکرد کانا یاکلان الطعام بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و مانند سایر حیوانات محتاج غذا بودند
پس چگونه صفت ربوبیت را برایشان اطلاق توان کرد انظر کیف بنگر که چگونه نبین لهم الآیات بیان
میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر انی یؤفکون پس در نگر در حال ایشان که چگونه برگردانیده میشوند
از دریافتن حق و تامل کردن در آن قل بگوی ای محمد ترسایانرا از سبیل انکار اتعبدون من دون الله آیا
می پرستید بدون خدای ما لا یملک لکم آنرا که مالک نیست و قدرت ندارد در حق شما ضرا و لا نفعا زیان
و نه سودی یعنی عیسی قدرت آن ندارد که بذات خود ضرری و نفعی از بلا و عنا و صحت و فنا بشما رساند بی تمکین
الهی و هر که او چنین بوده باشد چگونه خدای را شاید والله و خدای که معبود بحق است هو السمیع اوست شنوا
اقوال باطل شما را العلیم دانا بعقاید فاسده شما پس شما را بران جزا خواهد داد قل بگوی ای محمد یا اهل الکتاب ای جهود
و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی ناروا و باطل و آن مبالغه یهود است در مذمت
عیسی و افراط نصاری در مدح او ولا تتبعوا و پیروی مکنید اهواء قوم آرزوهای گروهی از اسلاف و رؤسای
خود را که بجهت فرط جهالت قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش از این زمان در شریعت خود یعنی قبل از بعث
خاتم الانبیا و اضلوا کثیرا و گمراه ساختند بسیاری را از روی عناد وضلوا و ثابت شدند بر ضلالت
و گمراهی خود عن سواء السبیل از راه راست یعنی اسلام که در طریق اعتدال است و پاک از شایبه افراط
و تفریط لعن الذین کفروا لعنت کرده شده اند که کافر شده اند من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب

یعنی جهودان

یعنی جهودان علی لسان داود بر زبان داود چه اهل ایله را نفرین کرد بجهت آنکه از حکم سبت در گذشته بودند و ملعون شدند
و در زبور که بر زبان داود خوانده می شد و عیسی ابن مریم و بر زبان عیسی که پسر مریم است نیز که اصحاب مائده را لعن کرد
و ملعون گشتند در انجیل که بر لسان عیسی جاری میگشت ذلک این لعن و طعن ایشان بود بما عصوا بسبب آنکه نافرمانی
کردند وکانوا یعتدون و بودند که از حد در میگذشتند از آنچه حق تعالی برایشان حرام کرده بود کانوا لا یتناهون
بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عن منکر فعلوه از فعل زشت که میکردند لبئس ما کانوا یفعلون
هر آینه بد چیزیست آنچه ایشان میکردند در حدیث آمده که امر بمعروف کنید و نهی از منکر و دست سفیه را بگیرید و او را
بر حق دارید و اگر نه حق تعالی دلهای بعضی از شما را بر بعضی زند و لعن کند همه را چنانچه اهل کتاب را تری می بینی که
کثیرا منهم بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد یتولون الذین کفروا دوستی میکنند با کافران
چون کعب بن اشرف که بعد از غزای بدر بمکه رفت و مشرکانرا بر حرب مسلمانان تحریص کرد لبئس ما قدمت لهم
هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است برای ایشان انفسهم نفسهای ایشان ان سخط الله علیهم و آن
آنست که خشم گرفت خدای برایشان وفی العذاب هم خالدون و در عذاب ایشان جاوید باشند کائنند
ولو کانوا یؤمنون و اگر باشند که ایمان آرند از روی حقیقت بالله والنبی بخدا و پیغمبر وما انزل الیه
و بآنچه فرو فرستاده شده است به پیغمبر قرآن ما اتخذوهم اولیاء هر آینه فرا نگیرند مشرکانرا به دوستی و نیز دال بر کفر ایشان
آنست که اگر جهود ایمان داشتندی بخدا و موسی و توریت با مشرکان دوستی نمیکردند چه فرمان خدا و موسی نهیست که
با کفار دوستی مکنید ولکن کثیرا و لیکن بسیاری منهم از جهود فاسقون خارج اند از دایره ایمان یعنی
از شدت خصومت و عداوت که جهود نسبت با اهل اسلام ظاهر میکنند لتجدن اشد الناس هر آینه بیابی ای
سخت ترین مردمان عداوة از روی عداوت و دشمنی للذین آمنوا با کسانی که گرویده اند الیهود والذین اشرکوا
جهود را و آنانرا که شرک آورده اند یعنی جهودان و مشرکان بدترین دشمنان اند مر مومنانرا و بدین سبب در مخالفت
اهل اسلام موافقت دارند ولتجدن اقربهم و هر آینه می یابی نزدیکترین مردمان مودة للذین آمنوا
از روی دوستی مر کسانی را که گرویده اند الذین قالوا انا نصاری آنانرا که میگویند که ما ترسایانیم بجهت نرمی دل
ایشان و کمی حرص ایشان بر دنیا و بسیاری اهتمام ایشان بعلم و عمل بر خلاف یهودان و مشرکان و هم بسبب
با اهل اسلام تظاهر نمیکنند چنانکه یهود مینمایند ذلک این قرب مودت ایشان بان منهم بسبب آنست که بعضی
از ایشان قسیسین دانایان دین است کوشند ورهبانا و عابدان صومعه نشین وانهم لا یستکبرون و بسبب
آنکه گردن کشی نمیکنند از قبول حق و شنیدن و فهمیدن آن علما گفته اند که مراد ازینها که قریب مودت با مومنان
هستند اند نجاشی و اصحاب او اند که جمع شدند که در قتل مسلمانان و تخریب بلاد ایشان کم از یهود نبودند اما
نصارای حبشه که قرآنرا از جعفر ابی طالب استماع کردند مسلمانی مایل شدند و اکثر ایشان ایمان آوردند مرویست

کرجون جعفر وياران بحبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت خود بخدمت سید عالم فرستاد وجون ايشان
بآستانه حضرت رسالت پناهی رسيدند آنحضرت سوره يس بر ايشان خواند بسيار بگريستند واحکام
اسلام قبول کرده بيکديگر گفتند که قرآن مشابهت تمام دارد بآنچه بر عيسی عم نازل شده ومقصود از قائل آن انا نصاری
اينها نمی کسانند وتفصيل اين که جعفر بحبشه رفت وبا نجاشی در باب ضيافت اسلام مباحثه کرده وقرآن بر ايشان خوانده
واکثر اينها بسبب آن ايمان آوردند ودر منهج الصادقين مذکورست وحق تعالی در شان ايشان فرمود واذا
سمعوا وچون می شنوند اين علما وعباد از سيد مختار يا از جعفر طيار ما انزل الی الرسول آنچه فرو فرستاده
شده است برسول تری اعينهم می بينی چشمهای ايشانرا که از غايت رقت قلوب ايشان تفيض من الدمع
می ريزد اشک را مما عرفوا من الحق از آنچه شناختند از سخن حق يقولون ميگويند از روی نياز که ربنا
آمنا ای پروردگار ما ايمان آورديم باين کلام وبدين پيغمبر صلی الله عليه وآله وسلم فاکتبنا مع الشاهدين يعنی ما را
وامثال است محمد کردان که گواهانند بر انبيا وامم ايشان در روز قيامت ودر خبر است که يهود در رفقای جعفر ايشانرا سرزنش
کردند که زود ايمان آورديد او بدين ما درست [illegible] که ما را دعوت ميکنند قبول نکنيم حق تعالی ميفرمايد که ايشان در جواب گفتند
وما لنا لا نؤمن بالله وچيست ما را که ايمان نياريم بخدا وبوحدانيت او نگرويم وما جاءنا من الحق وبآنچه
بما آمد از حق يعنی کتاب وپيغمبر ونطمع ان يدخلنا ربنا وحال آنکه ما طمع داريم آنکه در آرد پروردگار ما ما را در
مع القوم الصالحين با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند چون ايشان از روی خلوص اعتقاد [illegible]
کردند فاثابهم الله پس جزا داد خدای ايشانرا بما قالوا بآنچه گفتند از روی اخلاص جنات تجری بهشتها
که ميرود من تحتها الانهار از زير درختان ومنازل ايشان جويهای آب خالدين فيها جاويدان و [illegible]
در آن وذلک جزاء المحسنين واينست پاداش نيکوکاران در قول وفعل عمرو بن زبير روايت کرده که بعضی
از علمای ترسايان انجيل را تغيير وتبديل کردند وحق تعالی بعد از بيان وعده مومنان اهل کتاب در وعيد کفار
ميفرمايد که والذين کفروا وآنانکه کافر شدند وکذبوا باياتنا ودروغ داشتند آيتهای ما را اولئک اصحاب
الجحيم آن گروه ياران دوزخ اند در اکثر تفاسير مذکورست که روزی حضرت رسالت برای اصحاب وصف
قيامت ميکرد وشمه از اهوال وشدايد آن روز باز مينمود ده تن از اصحاب که امير المومنين وابن مسعود ومقداد
وابوذر وسلمان وسالم مولی ابی حذيفه از جمله ايشان بودند در خانه عثمان بن مظعون جمع شده اتفاق کردند
بر آنکه بقية العمر روز هر روزه باشند وشب بعبادت گذرانند وبر فرش خواب نکنند وگوشت وچربی نخورند
وگرد زنان نگردند وترک دنيا کرده گليم ودرشت پوشند وشب بعبادت گذرانند ودر فرش خواب نکنند وگوشت
وبرين سوگند خوردند اين خبر بحضرت رسالت پناه رسيد با ايشان گفت من مامور نيستم بآنچه شما فکر کرده ايد بدرستی
که نفس شما را بر شما حقی هست پس روزه داريد وافطار کنيد ودر شب تهجد بر خيزيد وبخسپيد که من تهجد ميکنم ومی خسپم

ميدارم وافطار ميکنم وگوشت وچربی ميخورم وبا زنان خلوت ميکنم هر که سنت من نگيرد از من نباشد وحق تعالی اين آيه
را در باره ايشان فرستاد يا ايها الذين آمنوا ای گروه مومنان لا تحرموا حرام مکنيد بر خود طيبات ما احل
الله لکم چيزهای پاکيزه ولذيذ را که خدا بر شما حلال گردانيده ولا تعتدوا وتجاوز مکنيد از حدود الهی باين که آنچه
بر خود آنچه بر شما حلال ساخته ان الله لا يحب المعتدين بدرستی که خدا دوست نميدارد آنانرا که از حد او درگذرند
از ابی عبد الله عم مرويست که امير المومنين عليه الصلوة والسلام سوگند خورد که هرگز در شب خواب نکند الا ما شاء الله
وبلال قسم ياد کرد که در هيچ روزی روزه نگشايد وعثمان بن مظعون سوگند خورد که با هيچ زن مباشرت نکند حق تعالی
اين آيت فرستاد وبعد از آن فرمود وکلوا وبخوريد ای مومنان مما رزقکم الله از آنچه روزی
داده است شما را حلالا طيبا روزی مباح وپاکيزه واتقوا الله وبترسيد از خدای در تحريم آنچه حلال ساخته
الذی آن خدای که انتم به مومنون شما بدو گرويده ايد مرويست که حضرت رسالت مرغ بريان خوردی وپالوده
وحلوا دوست داشتی وفرمودی که المومن حلو يحب الحلاوات مومن شيرين است شيرينها دوست ميدارد
ونيز فرمود که در شکم گوشت است که از آن برغبت [illegible] آورده اند که بعد از نزول اين دو آيت اصحاب گفتند
که يا رسول الله سميع ومطيع تو ايم اما چکنيم با سوگندی که خورده ايم آيت آمد که لا يؤاخذکم الله مواخذه نکند خدا شما را
باللغو فی ايمانکم به بيهوده در سوگندان شما واز صادق عم مرويست که مراد بيمين لغو قول لا والله وبلی والله است
بقصد تاکيد بدون قسم وبا سبقت زبانست بر يمين بدون قصد وهمه فقهای اماميه متفق اند برين ومراد بعدم مواخذه
عدم عقاب است وعدم کفارت يعنی حق تعالی شما را معذب نسازد وکفارت لازم نگرداند بر شما در اين سوگند ولکن
يؤاخذکم ولکن مواخذه ميکند يعنی عذاب می نمايد شما را بما عقدتم الايمان بآنچه بسوگندها يعنی بزبان
گوييد ودل قصد آن وبعد از آن خلاف آن کنيد فکفارته پس کفاره آن يعنی کفارت شکستن آن اطعام
عشرة مساکين طعام دادن ده مسکين است هر يکی را مدی [illegible] که موجب باشد او کسوتهم من اوسط
ما تطعمون اهليکم از ميانه آنچه ميدهيد اهل خود را از اعلی وادون او کسوتهم يا پوشش ده درويش
هر يکی را يک جامه او تحرير رقبة يا آزاد کردن بنده واليست که مومن باشد ودر حکم ايمان چون طفل که پدر ومادر او
يکی از ايشان مومن باشند ومکلف در ميان هر سه مخيرست بهر کدام که خواهد اقدام نمايد فمن لم يجد پس هر که نيابد يکی
ازين سه کفارت فصيام ثلثة ايام پس کفارت او روزه داشتن سه روز است پياپی ذلک اين که گفته شد
کفارة ايمانکم کفاره سوگندان شماست اذا حلفتم چون سوگند خوريد وبشکنيد واحفظوا ايمانکم
ونگاهداريد سوگندان خود را از شکستن کذلک همچنين که کفارت سوگند را بيان کرد يبين الله بيان ميکند وروشن
ميگرداند خدای لکم آياته برای شما نشانهای شريعت اسلام را لعلکم تشکرون شايد که شکر گوييد بر نعمت بيان
تبيين وتعليم که موجب بيرون آمدن شماست از [illegible] واختلاف اقوال
بروجهی تمام در منهج الصادقين مذکورست وچون حق تعالی بيان احکام [illegible] در ميان اهل جاهليت شايع

بعد از آن منع کار از نهی فرمود از افعال قبیح جاهلیت از شراب خمر و قمار باختن و غیر آن و فرمود که یا ایها الذین آمنوا
ای زمره مومنان انما الخمر جز این نیست که خمر همه مسکرات باید درین داخل است والمیسر و قمار و این نیز عام است
و شامل نرد و شطرنج و تخم بازی و جوز بازی و غیر آن والانصاب و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت
والازلام و تیرهای اقداح و تفسیر آن در اول سوره مذکور شد رجس پلید است و کریه و این اسم هرچیست
که عقل بخرد و شرع آنرا کاره باشد و نسخه من عمل الشیطان از وسوسه شیطانست و فرموده او فاجتنبوه
پس اجتناب کنید ازین پلید که امور مذکوره لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید با اجتناب ازین انما یرید
الشیطان جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم آنکه افکند در میان شما العداوة والبغضاء دشمنی
و خصومت را فی الخمر والمیسر در خوردن خمر و باختن قمار و یصدکم و باز دارد شما را عن ذکر الله از یاد
کردن خدای و عن الصلوة و از گذاردن نماز فهل انتم منتهون پس آیا هستید شما باز ایستادگان مراد نهی
است از روی مبالغه یعنی البته از اینها باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در تفسیر آورده
که درین آیت ده دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز
حرمت دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشیده آن هم حرامست پس این حرام باشد سیوم او را رجس گفت
و هرچه پلید است حرام است چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هرچه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که از و
اجتناب کنید و هرچه از و دوری جستن واجب باشد حرام باشد ششم آنکه رستگاری را معلق ساخت با اجتناب از و
و هرچه چنین باشد حرام باشد هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومتست و هرچه در میان مسلمانان سبب عداوتست
حرام باشد هشتم باز دارنده است از یاد خدا و هرچه بنده را از ذکر خدا باز دارد حرام است نهم سبب منع است از نماز
پس آن نیز حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از و یعنی ترک آن کنید و هرچه ترک آن فرض است حرام است
محمد بن حنفیه از پدر بزرگوار خود امیر المومنین و امام المتقین صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود
که هرکه خمر خورد چون دختر خواهد باو مدهید و سخنش را راست مدارید و شفاعتش را امید مبرید و بر هیچ امانتی او را
امین مدانید و اگر وی را امین شناسید و آن امانت را ضایع گرداند بر خدا لازم شود که عوض آن ندهد و از
حضرت رسالت پناه صلعم روایتست که هرکه در دنیا خمر خورده بی توبه از عالم برود و بمیرد در قیامت از زهرهای افعی
و ماران و عقربها چاشامد و چون آنرا نزدیک دهن برد هنوز ناخورده گوشت رویش در آنجا افتد و چون بخورد همه اعضا
از یکدیگر جدا شود و عفونتی از و آید که اهل عرصات از آن نفرت کنند پس ویرا بدوزخ کشیده بشدت عذاب
ویرا معذب سازند و نیز آنحضرت لعن کرده است خمر را و فشارنده آنرا و بایع و مشتری آنرا و ساقی و آشامنده
آنرا و خورنده بهای آنرا و بردارنده آنرا و آنکسی را که خمر برای او برند و باقی اخبار در احکام خمر حواله
بمطالعه منهج الصادقین است و چون حق تعالی امر فرموده با اجتناب از خمر و قمار و انصاب و ازلام در عقب آن
امر بطاعت خود فرمود و اطیعوا الله و فرمان برید امر او را در اجتناب از خمر و غیر آن از منهیات

واطیعوا

واطیعوا الرسول و فرمان برداری کنید رسول او را در جمیع آنچه شما را از آن نهی کرده واحذروا و حذر کنید از
مخالفت فرمان خدا و رسول فان تولیتم پس اگر روی بگردانید از امر و نهی فاعلموا پس بدانید که انما علی
رسولنا جز این نیست که بر رسول ماست البلاغ المبین رسانیدنی روشن یعنی بدانید که شما ضرری
برسول ما نتوانید رسانید با عراض از امر و نهی او چه بر وی همین رسانیدنست و از اثر شما رسانیده و وبال و عقوبت
نشنیدن آن بشما راجع است نه با وی و چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب گفتند که یا رسول الله حال
برادران ما که شاربان خمر بوده اند و حال آنکه شراب پیش از تحریم چشیده اند چون باشد این آیت آمد که لیس علی الذین آمنوا
نیست بر آنکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته جناح گناهی و بزه ی فیما
طعموا در آنچه خورده اند اذا ما اتقوا چون پرهیز کرده باشند از شراب و سایر منهیات بعد از علم بتحریم آن
وآمنوا و گرویده و ثابت و رزیده باشند بر ایمان و عملوا الصالحات و ثابت شده باشند بر عمل صالح
ثم اتقوا پس ثابت مستمر بوده باشند بتقوی و آمنوا و راسخ باشند در تصدیق تحریم شراب و سایر منهیات
ثم اتقوا پس مستمر باشند بر پرهیزیدن از آن از معاصی و احسنوا و نیکوئی کرده باشند در اعمال جمیله و افعال حسنه
والله یحب المحسنین و خدای دوست میدارد نیکوکاران را غرض از تکرار لفظ ایمان و انقیاد عمل صالح مبالغه
است در کمال ثبات و رسوخ و دوام استمرار بر آن تا حین رسیدن اجل آورده اند در عام الحدیبیه جانوران
شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده در میان رخت و بار و خیمهای ایشان در می آمدند یکی گورخری نزد ابو الیسر بن
عمرو آمد وی نیزه بر وی زد و او را بکشت مردمان او را ملامت کردند که چرا در احرام این کار کردی وی نزد رسول
آمد و صورت واقعه بعرض رسانید آیت آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان لیبلونکم الله
هر آینه می آزماید خدای شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت احرام تا
ظاهر شود در عالم عیان که کدام از شما مرتکب صید میشود و کدام انقیاد حکم الهی میکند و از آن مجتنب میشود تناله
ایدیکم و رماحکم صفت شیء است یعنی چیزی از صید که میرسد بدان دستهای شما و نیزهای شما و آن از وحشی
ابیست که لیعلم الله تا باز بداند یعنی تمیز سازد خدای من یخافه آن کس را که از عقاب وی می ترسد بجهت قوت ایمان
او بالغیب در حالت غیبت عقاب حق تعالی از و یعنی با آنکه عقاب الهی را مشاهده نمیکند بجهت قوت ایمانی
که دارد از آن خایف می باشد فمن اعتدی پس هرکه از حد در گذرد و شکار کند بعد ذلک پس ازین آزمایش
فله عذاب الیم پس او راست عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید
لا تقتلوا الصید مکشید شکار را که وحشی است نه انسی وانتم حرم و حال آنکه شما احرام گیرندگان باشید بحج
یا بعمره و من قتله منکم و هرکه بکشد آن صید را از شما متعمدا در حالتیکه عمد کننده باشد آنرا یعنی هرکه داند که
محرم است قتل صید بر وی حرام است مراد ابو الیسر است که در عام حدیبیه عمدا گورخر را بکشت بس تعمد اشارت است
و اگر نه هر محرمی که صید بکشد بعمد یا خطا فجزاء مثل ما قتل پس بر وی واجبست جزای که مانند آنچیزی که باشد کشته است

یعنی فدا چه مانند آن صید من النعم از چهارپایان یعنی شتر و گاو و گوسفند یحکم به ذوا عدل که حکم کنند بآن
دو خداوند عدل منکم از اهل ملت شما یعنی دو مرد مؤمن که عادل باشند بگویند که مماثل کشته شده شما از نعم کدام می تواند
مانند گوسفند که مماثل آهوست هدیا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بالغ الکعبة که رساننده باشد بکعبه یعنی
بحرم برند او کفارة یا واجب است بر وی کفاره که بپوشد و رفع کند گناه او را طعام مساکین و آن کفارت طعام
دادن درویشان است بر تفصیلی که در کتب فقهیه مذکور است او عدل ذلک یا برابر آن طعام و مساوی آن
صیاما از روی روزه داشتن یعنی بازای طعام هر مسکینی روزه بدارد پس بروی واجب است یکی از این سه چیز
لیذوق وبال امره تا بچشد گرانی و سختی کار خود را جزا مرتب شدن تکلیف است بجهت خروج او از طاعت
عفا الله در گذشت و عفو کرد خدای عما سلف از آنچه گذشته است که محرم قتل صید کرده در جاهلیت یعنی
صیدی که محرم قبل از حکم بحرمت کرده عقوبتی بر وی نیست یا از آنچه این نوبت اول کرده و من عاد و هر که باز گردد
بمثل این فینتقم الله منه پس انتقام کشد خدا از وی و کفارت تلافی آن نکند والله عزیز و خدای غالب است
در حکم خود ذو انتقام خداوند انتقام بر کسی که اصرار میکند در معصیت و بیان مباحث احکام صید در حرم و مسایل متفرع
بر آن در فقه مسطور است احل لکم حلال کرده شده مر شما را صید البحر شکار دریا که حیوانیست که در غیر آب
زندگانی نکند خواه بخوردنی باشد یا نه مراد ماهی تازه است وطعامه و نیز حلال شده بر شما طعام دریا و آن ماهی شور
است که ذخیره کنند برای خوردن یعنی ماهی تازه و شور همه بر شما حلال است متاعا لکم جهت برخوردار ساختن شما
وللسیارة و مر کاروان شما را که قدید کرده توشه سازند تازه و قدید او را وحرم علیکم و حرام کرده شد بر شما صید
البر شکار بیابان که حیوانیست که در بیرون دریا بیضه دهد و بچه آورد و اگر چه در بعضی اوقات در آب
زندگانی کند و این حرمت ثابت است ما دمتم حرما مادام که احرام گرفتگان باشید واتقوا الله و بترسید از
خدای الذی الیه آن خدای که تحشرون آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد بعد از موت و بعد از
ذکر حرمت حرم بیان حرمت حرم بیان بیت الحرم و شهر حرام میکند بقوله جعل الله الکعبة گردانید خدای کعبه را
البیت الحرام که بیت حرام و خانه محترم است قیاما للناس انچیزی که قایم است بآن امور مردمان در دین
بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از غارت و قتل در وست والشهر الحرام
و گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردمان یعنی کارهای حج در رسانند و آن ماه ذو الحجه است که معظم مناسک
حج در آن گذارند یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردمان در آن از قتل و غارت ایمن اند و آن چهار ماه است
سه در پی یکدیگر و آن ذو القعده و ذو الحجه و محرم است و یکی منفرد از آن و آن رجب است و تسمیه زمین که بحرم
باعتبار آنست که هر که پناه باو دهد محترم و مکرم گردد و کسی ورا نرنجاند و نیازارد و اگر قاتل پدر و برادر او باشد سباع
و طیور یکدیگر را نیازارند و در آنجا آهو و شیر و گرگ با میش و کبوتر با باز مستأنس باشند و این آیات کعبه معظمه
است والهدی والقلائد و نیز گردانید قربانی حیوانانی را که ذوات القلائد بسبب قیام امور حج

محاویج

محاویج و مساکین بآن منتفع میشوند و مراد بذوات القلائد شتر و گاو و گوسفند است که نعلها بر آن معلق سازند
تا متمیز شوند از غیر و معلوم مردمان شود که آن صدقه است ذلک آنچه مذکور شد از امر بحفظ حرمت حرم و غیر آن
لتعلموا برای آنست که بدانند ان الله آنکه حق تعالی یعلم ما فی السموات وما فی الارض میداند آنچه در آسمانهاست
و آنچه در زمینهاست و شرع احکام بجهت دفع مضار قبل از وقوع و جلب منافع مترتبه بر آن دلیل حکمت شارع است
و کمال علم او و خلاصه معنی آنست که چون مطلع شدید بر حکمت در تعیین کعبه برای قیام مردمان بآنچه در حج است از طواف مناسک
و کیفیات آن مرا آینه علی الاجمال دانستید که حق تعالی عالم است بآنچه در آسمانها و زمینها از جواهر و اجسام و اعراض بر وجه
کلی و جزوی بجهت اشتمال تعهد این حکم از کسی که جاهل باشد باشیا وان الله و نیز برای آنست که حق تعالی بکل شیء
علیم بر همه چیز داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است این نعیم بعد از تخصیص است اعلموا ان الله
بدانید که خدای شدید العقاب سخت عقوبت است مر کسی که ارتکاب محارم او کند وان الله غفور رحیم و آنکه
خدای آمرزگار و مهربانست مر کسی که از محرمات پرهیزد ما علی الرسول نیست بر رسول الا البلاغ مگر رسانیدن
احکام و تکلیفات تا ایشان را عذری نماند والله یعلم ما تبدون و خدای میداند آنچه اظهار میکنید وما تکتمون و آنچه
پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب و بر وفق آن جزا و سزا خواهد داد قل لا یستوی الخبیث والطیب
بگو مساوی نیست پلید و پاک و حرام و حلال ولو اعجبک و اگر چه بشگفت آرد ترا کثرة الخبیث بسیاری پلید
باعتبار جودة و بدی او داردست و کم و محمود و قلیل بهتر از مذموم کثیر است فاتقوا الله پس بترسید از خدای
در استحلال محرمات و اختیار آن بر محللات یا اولی الالباب ای خداوندان عقلهای صافی لعلکم
تفلحون شاید که شما رستگار شوید مروی است که بعضی از حضرت رسالت سؤالها میکردند و حضرت بجهت کثرت
سؤال در غضب شده بر بالای منبر رفت و خطبه بخواند و فرمود که سؤالی نکنید مرا از چیزی مگر که جواب گویم مردی
که مطعون بود در نسب برخاست و گفت پدر من کیست فرمود که حذافة بن قیس مردی دیگر گفت یا رسول الله
پدر من کجاست فرمود در دوزخ عمر بن خطاب برپای خاست و پای مبارک آنحضرت را بوسه داد و گفت
یا رسول الله ما جدید الاسلام و قریب العهد بشرکیم از سر ما در گذر و بی ادبی ما نگاه مکن غضب حضرت رسالت
کم شد و فرمود بحق خدایی که جان من بامر اوست که در این ساعت بهشت و دوزخ را در برابر من مشهود
کرده بودند و من در روی می نگریستم و اهل آن را دیدم و دانستم که کدام از شما در بهشت باشد و کدام در دوزخ
و اگر نه بیم آن از سؤال شما بیان می شد پس حق تعالی آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید
لا تسئلوا عن اشیاء مپرسید از چیزهایی که اگر بپرسید از آن ان تبد لکم اگر ظاهر کرده شود برای شما
جواب آن تسؤکم اندوهگین گرداند شما را وان تسئلوا عنها و اگر بپرسید از آن چیزها حین ینزل القرآن
در وقتی که فرود آید قرآن تبد لکم آشکار کرده شود برای شما و شما از آن اندوهگین شوید عفا الله عنها
عفو کرد خدای شما را از آن سؤال یعنی از شما در گذرانید و بدان تکلیف نکرد پس بعد از این سؤال از چیزی مکنید

میکنند که جواب آن موجب کراهت و مشقت شما شود وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است از بسیاری از گناهان
شما در گذرنده حَلِیمٌ بردبار است که بعقوبت و تعذیب تعجیل کند قَدْ سَأَلَهَا بدرستی که پرسیدن از چیزها
قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه کردند و قوم موسی که طلب رویت کردند و حواریان
که درخواست مایده نمودند ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ پس گشتند بدان از کافران یعنی بعد از دیدن معجزه که طلبیده
بودند بآن نگرویدند و بسبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس شما از حال ایشان عبرت گرفته بقبول و عمل
فضول اشتغال منمایید تا بمثل آن بلیه گرفتار نگردید از امیرالمؤمنین مرویست که حق تعالی فرض کرد بر شما فرایض را
پس تضییع آن مکنید و حدود را برای شما تعیین فرمود و لیس از آن مگذرید و نهی کرد شما را از چیزها پس ترک آن کنید
و مرتکب آن مشوید و ساکت شد برای شما از چیزهای چند و بیان نفرمود نه جهت عجز او بود از آن بلکه برای مصلحت شما بود
پس خود را بتکلف بر آن مدارید و تجسس آن مکنید آورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی از
آن قریش بود و دین جاهلیت دعوه کرد و از دین اسمعیل منصرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و نصب
اصنام و تعیین بحایر و سوایب از نتایج او بود و اصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن نزادی
و بطن آخرین مذکر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری او و کشیدن و باز کردن و منع او بردن او
منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آن را بحیره گفتندی و اگر شخصی را بیماری بودی و یا سفری
داشتی بجهت صحت آن بیمار و قدوم آن مسافر گفتی که این ناقه من سایبه است پس آن ناقه را سر دادندی و
احکام حکم بحیره داشتی و آن را سایبه گفتندی و گوسفند که چون هفت بطن بزادی بطن هشتم اگر انثی بودی میگفتند
که از آن ماست و در میان رمه سر میدادند و اگر ذکر بودی گفتندی که از آن خدایان ماست و آن را ذبح
کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را نمیکشتند و از برای ماده میگذاشتند و میگفتند که وَصَلَتْ أَخَاهَا یعنی این
انثی به برادر خود پیوست و برادر حکم او گرفت و آن را وصیله خواندندی و شتری نری که ده ساله ناقه را آبستن
ساختی میگفتند که حَمَى ظَهْرَهُ یعنی پشت خود را حمایت کرد و دیگر سواری نمیکردند و از هیچ آب و گیاه منع نمیشد
و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسول صلعم این هفت قبایل برین آیین بوده اند و ادعای
ایشان آن بود که حق تعالی ایشان را باین فرموده حق سبحانه رد سخن ایشان کرده این آیه فرستاد که مَا جَعَلَ اللَّهُ
تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز را مِنْ بَحِيرَةٍ از ناقه گوش شکافته از آب و گیاه
وَلَا سَائِبَةٍ و نه ناقه باز گذاشته وَلَا وَصِيلَةٍ و نه گوسفندی که به برادر پیوسته بود وَلَا حَامٍ و نه حمایت
کننده پشت خود و نگهدارنده آن وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او
يَفْتَرُونَ افترا میکنند و می بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را که تحریم اینها بدو نسبت میکنند وَأَكْثَرُهُمْ
لَا يَعْقِلُونَ و بیشتر کافران نمیدانند حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه بتقلید
گذشتگان راه میروند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شد مر ایشان را که ای اهل فرا تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ

بیایید بآنچه خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام وَإِلَى الرَّسُولِ و بیایید بر سول که بیان کننده آن حکمت قَالُوا
حَسْبُنَا گویند از غایت جهالت که بس است ما را مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا آنچه یافته ایم پدران خود را بر آن أَوَلَوْ
كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا بس است ایشان را آنچه یافته اند پدران خود را بر آن و اگر چه بوده اند پدران ایشان لَا يَعْلَمُونَ
شَيْئًا نمیدانستند چیزی را وَلَا يَهْتَدُونَ و راه نمی یافتند بطریق حق و جاهل و گمراه بودند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه گرویدگان عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ بر شما باد که محافظت کنید نفس خود را و التزام کنید صلاح آن را لَا يَضُرُّكُمْ
زیان نرساند شما را مَنْ ضَلَّ کسی که گمراه شده یعنی گمراهی او شما را ضرری نرساند إِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون راه یافته باشید
و مرویست که چون مردی اسلام می آورد او را میگفتند که سَفَّهْتَ آبَاءَكَ حکم بسفاهت پدر خود کردی در مذهبی
که داشتند حق تعالی این آیه فرستاد که شما حافظ خود باشید که ضرر اهل ضلال بشما نرسد وقتی که راه یافته خود باشید
إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بسوی خدایست بازگشت شما همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بآنچه بودید که میکردید و جزا دهد شما را بآن جزا خواهد داد آورده اند که تمیم داری و عدی بدی که از نصاری بودند بتجارت
عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولی عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بیمار شد
و آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده و در میان رخوت پنهان کرد و مرض وی سخت شد تمیم و عدی را
را وصیت نمود که ترکه او را باهل و ورثه رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت و امتعه وی را تصرف کردند و ظرفی
از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان او برداشتند و باقی را به مدینه آوردند
و تسلیم اهل وی کردند و ورثه بدیل آن صحیفه را که مشتمل بر مفصل رخوت او بود یافتند چون آنها مذکور در میان
یافت نشد رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعت بمجلس معلای حضرت رسالت پناه صلعم
آوردند این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان در آنچه شما را فرموده اند شَهَادَةُ
بَيْنِكُمْ گواهی و شهادت در میان شما إِذَا حَضَرَ وقتی که حاضر شود و واقع گردد أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
یکی را از مرگ یعنی چون مشرف بموت شود و علامت مرگ بر وی ظاهر گردد باید که گواه شوند حِينَ الْوَصِيَّةِ
هنگام وصیت اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ دو تن که خداوندان عدل و انصاف باشند از شما یعنی مؤمن
باشند أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ یا دو تن دیگر که خداوندان عدل و انصاف باشند از غیر شما اگر مسلمانان حاضر
یافت نشوند که گواه گیرید إِنْ أَنْتُمْ اگر باشید ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ که سفر کنید در زمین فَأَصَابَتْكُمْ پس
رسد شما را مُصِيبَةُ الْمَوْتِ رسیدن مرگ یعنی نزدیک شود مرگ تَحْبِسُونَهُمَا آن دو تن را باز دارید
مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ از پس نماز دیگر که وقت اجتماع مردمانست و علما که روز و شب در آن حاضرند مراد یکی از
نمازهای پنجگانه است و از ابی جعفر مرویست که اهل حجاز بعد از عصر سوگند میداده اند بجهت اجتماع مردمان و کثرت
ایشان درین وقت فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ پس سوگند خورند بخدای إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک داشته باشید در ایشان
یعنی اگر وارثان از شما امین نباشند از تهمت شاهدین مضمون سوگند ایشان اینکه لَا نَشْتَرِي بِهِ بدل نمیکنیم این

سوگند ثمنا بجای آنرا که مال دنیاست یعنی برای طمع مال یتیم و میت سوگند بدروغ نمیخوریم ولو کان ذا قربی
واگرچه باشد آنکسی که ما سوگند میخوریم برای او خویش ما ولا نکتم شهادة الله و نمی پوشیم شهادت خدا را یعنی
گواهی که خدای ما را باقامت آن فرمود انا اذا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی را لمن الآثمین از
بزه کاران باشیم و سوگند دادن گواه مخصوص است باین صورت و در غیر این صورت نیست باجماع و بعد از نزول
این آیت حضرت رسالت تمیم و عدی را بعد از نماز عصر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند
بر راستی میخوریم پس بفرمود تا دست از ایشان بازداشتند بعد از آن ظرف گم شده را در دست ایشان یافتند
و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله افتاد اطناب بگذشت ایشان میگفتند که ما این ظرف را از
بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را گواهی نبود اقرار نکردیم و انکار دست آن ورزیدیم و دیگر باره بمجلس اشرف سید
عالم اعلام نمودند آیت آمد که فان عثر پس اگر اطلاع یافته شود علی انهما بر آنکه آن دو گواه استحقا اثما
کسب فعلی کرده اند که موجب اثم است یعنی خیانت که بسبب آن مستوجب اثم شده اند فآخران پس دو گواه دیگر یقومان
مقامهما برخیزند بجای آن دو خائن من الذین استحق علیهم گروهی که ... شده است اثم که خیانت است بر ایشان
الاولیان صفت الذین است یعنی آنکه متقدم اند بر اجانب در شهادت بجهت اختصاص ایشان بقرابت و کثرت الاولیان
معرفت بحال میت و حفص استحق خوانده بفتح تا و حا و اولیان یعنی آنکه استحقاق دارد ... موصی که بر ایشان
کنند انها احق اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویش اند و شناسا تر بحقیقت امر ایشان و بر هر تقدیر این دو
گواه برخیزند فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدا مضمون آنکه لشهادتنا احق من شهادتهما آنکه گواهی ما
سزاوارتر و درست تر است از گواهی آن دو تن که قبل از این گواهی داده اند و اولی بقبول وما اعتدینا و ما تجاوز نکنیم
و از حد نمیگذریم در این گواهی انا اذا بدرستی که ما آنهنگام که چنین کنیم لمن الظالمین از ستمکاران باشیم که
باطل را در موضع حق وضع میکنند پس حضرت فرمود تا عمرو عاص و مطلب و داعه برخاستند و سوگند خوردند ...
بعد از نماز عصر که این ظرف حق بدیل بوده است و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا ظرف نقره را
بورثه بدیل دادند ذلک این حکم که مذکور شد ادنی ان یاتوا نزدیکتر و خواهنده تر است بآنکه بیارند گواهان
بالشهادة بگواهی دادن علی وجهها بر طریق آن یعنی بر شکل آن حکم که بآن شهادت کرده اند بدون خیانت
او یخافوا یا بترسند و بجهت آنکه بترسند ان ترد ایمان آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد ایمانهم
پس از سوگند ایشان که خورده اند بر خیانت و کذب ایشان و بجهت ظهور خیانت ایشان رسوا شوند واتقوا
الله و بترسید از خدای و خوردن سوگندان دروغ واسمعوا و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت والله لا یهدی
القوم الفاسقین و خدای راه نمی نماید فاسقان را که خائنان و شاهدان اند بکذب از روی جحود و عناد و فرط ...
و بجهت ایشان را توفیق نمی دهد یا آنکه بر این صفت راسخ شوند تا حین وفات حق تعالی ایشان را به بهشت راه ننماید
یوم یجمع الله الرسل در روزی که فراهم آرد خدای پیغمبران خود را فیقول پس گوید مر ایشان را فرستاده شده کان

ماذا اجبتم چه چیز اجابت کرده شده بد شما یعنی وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید چه چیز اجابت کردند شما را و جواب
دادند این سوال از پیغمبران بجهت سرزنش امتان باشد و اگرنه خدای بآن عالم خواهد بود و چون پیغمبران بشنوند قالوا
لا علم لنا گویند هیچ علمی نیست ما را بآنچه تو ما را بآن تعلیم نداده یعنی ما را علمی نیست بباطن احوال ایشان که ثواب
و عقاب بر آن مترتب میشود انک بدرستی که تو انت علام الغیوب تو ای داننده نهانها پس تو میدانی که
چه اجابت کردند بزبان با وجه در دل نهان داشتند و نیز بجهت سرزنش کفار میفرماید اذ قال الله یاد کن چون
گوید خدای یا عیسی بن مریم ای عیسی پسر مریم اذکر نعمتی علیک یاد کن نعمت مرا که افاضه کردم بر تو و علی
والدتک و بر مادر تو اذ ایدتک و در وقتی که تقویت کردم ترا و نیرومند گردانیدم بروح القدس
بجبرئیل یا بکلامی که بآن احیاء دین کردی یا احیای نفس بحیوة ابدیه تکلم الناس سخن میکردی با مردمان فی المهد
در گهواره و این معجز تو بود وکهلا در حالت کهولة یعنی کلام تو در طفولیت و کهولت بود بر وجه فصاحت
و بلاغت واذ علمتک الکتاب و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختم ترا جنس کتب یا کتابت و خط والحکمة
و فهم حکمت والتوریة والانجیل و معانی و حقایق توریت و انجیل واذ تخلق و از گل میساختی من الطین
کهیئة الطیر از گل مانند شکل مرغ باذنی بفرمان من وتبرئ الاکمه بدستوری من فتنفخ فیها پس میدمیدی
در آن صورت از گل ساخته فتکون طیرا پس میگردید مرغ زنده باذنی بفرمان من وتبرئ الاکمه و از علت
بیرون می آوردی کور مادرزاد را و چشم او را روشن میکردی والابرص و پاک و بی عیب میساختی ابرص را
باذنی بفرمان من واذ تخرج الموتی و چون بیرون می آوردی مردگان را از قبور ایشان زنده باذنی بامر من
واذ کففت بنی اسرائیل و یاد کن که چون باز داشتم شر بنی اسرائیل را عنک از تو که قصد قتل تو داشتند اذ
جئتهم و وقتی که آمده بودی بدیشان بالبینات بمعجزات روشن که مذکور شد فقال الذین کفروا پس
گفتند آنانکه کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست اینکه آورده از امور غریبه و عجیبه کور را الا سحر مبین
مگر جادوئی روشن که هیچ کس مخفی نیست و بجهت آنست که عیسی با وجود این مرتبه عظیمه که داشت جامه پشمینی
پوشیدی و گیاه زمین خوردی و هرگز چیزی را ذخیره نکردی و خانه نداشتی که در فکر آن باشد که مبادا ویران شود
و نه زن و نه فرزندی که خاطر او بآن متعلق بودی و هر جا که شب رسیدی بخفتی و بعد از آن عرض نعمت دیگر
میکند بر وی بقوله واذ اوحیت الی الحواریین و یاد کن ای عیسی که چون وحی کردم حواریان را که اصحاب
عیسی بودند یعنی ملهم ساختم ایشان را یا امر کردم ایشان را بزبان پیغمبران ایشان ان آمنوا بی که ایمان آرید بمن
و برسولی و بفرستاده من که عیسی است قالوا آمنا گفتند ایشان که ایمان آوردیم واشهد و تو گواه باش
باننا مسلمون بآنکه ما گردن نهاده و کار نیم فرمان ترا باخلاص اذ قال الحواریون یاد کن وقتی که گفتند حواریان
یا عیسی ابن مریم هل یستطیع ربک ای عیسی پسر مریم هیچ میتواند پروردگار تو ان ینزل علینا آنکه فرو فرستد
بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان این کلام از قبیل سخن کلام موصوف گفتند و گوئید مراد ایشان

استطاعت بر وجهی بود که حکمت و اراده الهی مقتضی آن باشد پس بر وجه استحکام موقوف گفته باشند یعنی آیا اراده و حکمت
پروردگار تو تقاضا میکند که مایده از آسمان برما انزال نماید قَالَ گفت عیسی در جواب ایشان که اتَّقُوا اللَّهَ بترسید
از خدا و مثل این سؤال مکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما باور دارنده کمال قدرت و راستی
نبوت مرا قَالُوا گفتند بر وجه معذرت درین سؤال که ما در قدرت کامل حق سبحانه شک نداریم ولیکن نُرِيدُ
أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعامی را از آن مایده وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا و آرام گیرد دلهای ما و یقین ما زیادت
پذیرد با فهام علم معانی با علم استدلال بر کمال قدرت و یعنی مشاهده را با استدلال جمع کنیم وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ
صَدَقْتَنَا و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هرچه از خدا درخواهید بشما ارزانی دارد وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ
و باشیم بر آن مایده از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی مرویست که چون حواریان طلب مایده کردند عیسی گفت سی روز
روزه بدارید اگر از خدا بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند عیسی پشمینه در روی توجه بقبله دعا کرد
حق تعالی ازین خبر میدهد قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ گفت عیسی پسر مریم بعد از آن اذن از خدای تعالی که اللَّهُمَّ
ای بارخدایا ابو رجای و عطاری گفته اند که معنا و نام از نامهای الهی در نام اللَّهُمَّ تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل کرده اند
که هر که گوید اللَّهُمَّ خدا را بهمه نامها خوانده باشد و لهذا عیسی وقتی که طلب مایده کرد حق تعالی را بدین کلمه خواند و بعد
از آن گفت رَبَّنَا ای پروردگار ما أَنْزِلْ عَلَيْنَا فرو فرست بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان تَكُونُ
لَنَا عِيدًا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی در روز نزول آن عیدی باشد که هر سال چون آن روز در رسد ما تعظیم
آن کنیم و ازینجاست که درین روز ترسایان عید کنند و کودکان را از مکتب خلاص کنند و اهل صنایع دست
از کار کشند و باز گشت القصه عیسی گفت که مایده بر ما نازل ساز تا عیدی بود آن روز لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا مر اول ما را
که اهل زمان مانند و آخر ما را که از پس ما آیند و یا معنی آنست که اول و آخر ما از آن خوان بهره یابند و نزول مایده در روز
یکشنبه بود و ازینجهت است که نصاری آنرا عید خود میدانند وَآيَةً مِنْكَ و باشد آن مایده علامتی صادر از تو
که دلالت کند بر کمال قدرت تو و بر صحت نبوت من وَارْزُقْنَا و روزی ده ما را از آن خوان وَأَنْتَ
خَيْرُ الرَّازِقِينَ و تو بهترین روزی دهندگانی زیرا که آفریدگار روزی دهنده و بخشنده آنی بی عوض
قَالَ اللَّهُ گفت خدای که ای عیسی بگو جواب ایشان که إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ بدرستی که من فرو فرستادم آنرا
بشما بجهت اجابت سؤال شما فَمَنْ يَكْفُرْ پس هر که کافر شود بَعْدُ پس از نزول مایده مِنْكُمْ از شما فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ
پس بدرستی که من عذاب کنم او را عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب أَحَدًا مِنَ
الْعَالَمِينَ یکی را از عالمیان زمان شما یا از جمیع عالمیان چه ایشان بعد از جحود و کفر بوزینه و خوک مسخ شدند و این
نوع عذاب هیچ کس دیگر را است معذب نشد از ابی جعفر مرویست که آن خوان چون نازل شد بر آن جمعیت نان
بود و همه مردمان از اول تا آخر از آن بخوردند و سیر شدند و هنوز از آن باقی بود از سلمان فارسی روایت است که
حق تعالی دو ابر فرستاد و سفره سرخ در میان آنها بود و همچنان بزمین نزدیک میشد تا قریب بحواریان شد

و سفره از آن جدا شده نزد حواریان بر زمین آمد عیسی علیه بگریه درآمد و گفت خدایا این خوان را رحمت گردان
و عقوبت مگردان پس وضو ساخته نماز بگذارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره
برداشت خوانی ظاهر شد و بر آن ماهی بریان بود و روغن از و میچکید و نزدیک سر آن نمک بود و نزدیک دم
آن سرکه و بر حوالی آن انواع ترهها مگر گندنا که نبود و پنج گرده در آن خوان نهاده بر یکی زیتون و بر دیگری عسل و بر سیم
روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون که خلیفه عیسی بود درخواست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام
آخرت عیسی فرمود که از هیچ کدام نیست که حق تعالی بقدرت خود ایجاد کرده و پس گفت بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر
گذاری کنید تا نعمت زیاده شود و هزار و سیصد تن از آن خوردند و از انجمه بر آن بود هیچ چیز کم نشد و هیچ فقیر از آن طعام
نخورد مگر که توانگر شد و بیماری از آن نچشید مگر که شفا یافت تا آنکه همه کوران و کران و لنگان از آن شفا یافتند پس
آن مایده بآسمان رفت و روز دیگر وقت چاشت باز آمد و اغنیا و فقرا از آن تناول نمودند و بدین منوال تا چهل روز
روزی می آمد و روزی نه چون ناقه صالح که روزی شیر دادی و روزی ندادی پس وحی رسید که ای عیسی مایده
را بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شده در مایده شک کردند و آنرا بر جادوی حمل کردند سیصد و سی
تن از ایشان مسخ گشتند و بعد از سه روز بمردند و بعد از ذکر مایده و توبیخ گفتن نصاری منهاج بقوله وَإِذْ قَالَ اللَّهُ
يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ یاد کن چون گوید خدای در قیامت که ای عیسی ابن مریم أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ آیا تو گفتی مر
مردمان را که اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ فرا گیرید مرا و مادر مرا إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ دو خدای بدون خدای بحق و معبود
مطلق قَالَ گوید عیسی سُبْحَانَكَ تنزیه میکنم ترا از شریک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي نسزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ
مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ که بگویم آنچیزرا که مرا سزاوار نباشد گفتن إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده است که گفته ام آنرا
فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه نهان میکنم آنرا در نفس خود چنانکه
میدانی آنچه آشکارا میکنم وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ و من نمیدانم آنچه در ذات تست یعنی آنچه اخفا میکنی از معلومات
خود إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ بدرستی که تو دانای پوشیدهای مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشانرا یعنی بهیچ وجه
إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مگر آنچه تو امر کردی مرا بگو با ایشان که أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ که بپرستید خدا را رَبِّي وَرَبَّكُمْ
که پروردگار من و پروردگار شماست یعنی گفتم که من مربوب و مخلوق توام نه خالق و رب وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ
و بودم من بر اقوال و افعال ایشان شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ گواه مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا
تَوَفَّيْتَنِي پس هنگامی که فرا گرفتی مرا و بآسمان بردی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگهبان مر ایشان
و عالم باحوال ایشان وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و تو بر همه چیزها گواهی و مطلع بر آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ
اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و بنده را با مالک مطلقا
اعتراض نرسد در هر چه کند بر وجه جزا و وفق مقتضای حکمت و مصلحت وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی
ایشانرا بعد از آن که از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ پس بدرستی که تو غالب و قادری

بر ثواب و عقاب الحکیم دانا و صواب کار در هر چه کنی از عفو و عذاب بر وجه حکمت و صواب و چون عیسی ع
این سخن ادا کند قال الله گوید حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین این روز روزیست که سود میرساند
راستگویان را صدقهم راستی ایشان که قایل شدند بوحدانیت حق تعالی و اقرار جمیع انبیا لهم
جنات تجری مر آن صادقان راست که اهل توحیدند بهشتها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان
یا غرفهای آن جویهای روان خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند دران ابدا همیشه یعنی نمان بود
ایشان نهایتی و منقطع نشود رضی الله عنهم خشنود باشد خدای از ایشان بطاعت و انابت و رضوا عنه
و خشنود باشند ایشان از عطای جزیل کرامت ذلک این دخول جنان با حصول رضوان الفوز العظیم
رستگاری بزرگست بعد از آن تنبیه میفرماید بر کذب نصاری و فساد دعوی ایشان در شان مسیح و مادر او
بقوله لله مر خدایراست نه غیر او را ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها و ما فیهن و آنچه در میان
آسمانها و زمینهاست وهو علی کل شیء قدیر و آن خدای بر همه چیزها تواناست بقدرتی که از عجز و ضعف
منزه و متعالیست جلت و عظمت قدرت الله سورة الانعام مکیة وهی مائة و خمس وستون آیة
مرویست از ابی بن کعب که این سوره دیگر بیکبار در شب نازل گشت و هفتاد هزار فرشته حامل این
سوره بودند و در وقت نزول دمادم از عظمت تسبیح و تحمید الهی میکردند چون حضرت رسالت پناه آواز ایشان را
شنید فرمود سبحان الله العظیم و بحمده و بسجده افتاد و بعد از آن کاتبان را بخواند و فرمود که در همان
از او شب نوشتند هر که آن را قرائت کند بعدد هر آیتی که در وست این هفتاد هزار فرشته صلوات فرستند بر وی در شب
و روز جابر بن عبد الله انصاری از پیغمبر روایت کرده که سه آیت از سوره انعام بخواند تا بقول تکسبون حق تعالی
چهل هزار فرشته را بر او موکل گرداند که مثل عبادت خود را برای او می‌نویسند تا روز قیامت و فرشته از آسمان
هفتم نازل شود و با او گرزی از آهن باشد هر گاه شیطان خواهد که وسوسه او کند آن فرشته آن گرز را
بر وی زند و او را از او دور گرداند و تا هفتاد حجاب واسطه شود میان او و شیطان عیاشی باسناد خود
از ابی بصیر رحمه الله روایت کرده که ابو عبد الله ع فرمود که سوره انعام یکدفعه فرود آمده و هفتاد هزار فرشته
تشییع آن میکردند و تعظیم و اجلال آن مینمودند چه در هفتاد موضع این سوره اسم خدا مندرج است اگر
مردمان بدانند فضل قرائت این سوره را هرگز ترک آن نکنند و پیوسته بقرائت آن مشغول باشند و از ابی الحسن
علی بن موسی الرضا ع مرویست که هر که این سوره را قرائت کند آن هفتاد هزار فرشته که این سوره را نازل
ساخته‌اند بر حضرت رسالت پناه ص برای او تسبیح گویند تا روز قیامت و نیز از کعب الاحبار روایتست که
حق تعالی روز قیامت بقاری این سوره خطاب کند که ای بنده من در بنا بهشت ای و از فواکه بهشت من متمتع
شو و آب کوثر من بیاشام و از چشمه سلسبیل غسل کن که تو بنده منی و من خداوند توام بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله همه ستایشها مر خدایراست الذی آن خداوندی که بقدرت کامله خود خلق السموات

بیافرید آسمانها بدون مدد و معین والارض و بیافرید زمین را بی اصل و ماده وجعل الظلمات والنور
و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را این کلام بجهت رد قول مجوس است که گفتند الله خالق نورست و شیطان
آفریننده ظلمت و نزد اکثر مراد از ظلمات و نور شب و روزست ثم الذین کفروا پس با وجود این همه نعم مخلوقه
برای بندگان آنانکه کافر شدند بربهم بپروردگار خود یعدلون عدول میکنند از و بعبادت غیر او از
از اصنام و یا برابر میکنند بپروردگار خود بتان را که جامدند خلاصه معنی آنست که حق تعالی این اشیا را که سبب معیشت
آدمیانست بیافرید پس سزاوار آنست که بر آن حمد کنند و کفران نکنند و کفار بر خلاف این برابر میکنند با حق
سبحانه آنچیزی را که قادر نیست بر آفریدن چیزی از آن هو الذی اوست آنکسی خلقکم من طین بیافرید
شما را از گل یعنی ابتدای خلق شما از آن کرد ثم قضی اجلا پس حکم فرمود مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد مراد ازین
اجل موتست واجل مسمی عنده و مدتی که نام برده شده و معین و مقرر گشته نزدیک اوست که کسی علم بآن
ندارد و بعد از انقضای آن قیام قیامت باشد مراد ازین اجل قیامتست ثم انتم تمترون پس شما شک
می‌آورید در بعث با آنکه ثابت شد مر شما را که مبدء خلق از وست و حال آنکه معاد اسهل است از مبدء وهو
الله و اوست خداوند مطلق و معبود بحق فی السموات وفی الارض در آسمانها و زمینها و همه را جز وی
خدای نیست یعلم سرکم وجهرکم میداند آنچه نهان شماست یعنی در دل مخفی دارید و آنچه اشکارای شماست
یعنی آنچه در دل مخفی ... بزبان می‌آرید ویعلم ما تکسبون و میداند آنچه میکنید از خیر و از شر و شما را بر آن
جزا و سزا خواهد داد و بعد از آن خبر میدهد از حال کفار بقوله وما تأتیهم و نمی‌آید بکافران من آیة من
آیات ربهم هیچ آیتی از آیات پروردگار ایشان مراد معجزاتست مانند شکافتن ماه و تسبیح سنگ ریزه
در دست حضرت رسالت و غیر آن قایمی یا آیتی از آیتهای قرانی با ایشان الا کانوا مگر هستند عنها
از آن آیات و معجزات معرضین اعراض کنندگان و ترک کنندگان نظر در آن فقد کذبوا بالحق
پس بدرستی که بدروغ داشتند حق را که قرآنست لما جاءهم آنهنگام که آمد بایشان فسوف یأتیهم پس زود
باشد که بیاید بایشان یعنی ظاهر شود بر ایشان انباء ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا
میکردند از وعدهای عذاب و آن بوقت نزول عذاب باشد بایشان در دنیا یا هنگام ارتفاع رایت اسلام
و شوکت ملازمان سید خیر الانام علیه الصلوة والسلام و یا در آخرت نزد مشاهده عقوبت که عذاب
دوزخ است الم یروا آیا ندیدند و نه دانستند که با قوت قهار رتبت کم اهلکنا چند هلاک کردیم من
قبلهم پیش از ایشان من قرن از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن پیغمبری بوده و گویند قرن
هفتاد سالست یا هشتاد و اصح آنست که قرن اهل هر عصری اند که میان ایشان پیغمبری بوده باشد یا صاحب
او خواه زمان قلیل یا کثیر مکناهم فی الارض صفت قرنست یعنی آنچنان قرنی و گروهی هلاک کردیم که ایشان را
در زمین جای و آرام گاه داده بودیم و مکنت و نعمت بایشان عطا کرده بودیم ما لم نمکن لکم آنچه شما را تمکین نداده‌ایم

از سعت منازل و ساعتها و عمر دراز و قوة تمام و خدم و حشم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرستاده بودیم باران را عَلَيْهِمْ
مِدْرَارًا بر ایشان ریزان و پی در پی وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و گردانیدیم جویهای آب را که پیوسته تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهِمْ میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصرهای ایشان یا انهاری که در تحت تصرف ایشان بود
که بهر نوع که میخواستند میرانیدند و مزارع میپروردند مراد آنست که ایشان در رفاهیت و سعت عیش بودند میان انهار
و اثمار فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشان را بگناهان ایشان و سود نداد انهار آن هر نعمت
و ثروت وَأَنْشَأْنَا و از نو پیدا کردیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ گروهی دیگر بدل ایشان
غرض آنست که حق تعالی همچنانکه قادر بود بر آنکه هلاک کند قرون سابقه را چون عاد و ثمود و بجا فرستد بدل ایشان
قوم دیگر را همچنین قادرست که مثل این را در حق شما بجای آرد پس از خواب غفلت بیدار شوید تا از مثل این نوع
عذاب برهید مرویست که نضر بن حارث و امثال او نزد رسول صلعم آمده گفتند ای محمد ترا ایمان نخواهیم آورد
تا وقتی که چهار فرشته با نامه نوشته از آسمان نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب از خدایتعالی آورده ام
و مکتوب باشد ایشان بود بر این مضمون که تو رسول خدای حق تعالی فرمود که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ و اگر فرستیم بر تو
كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ نوشته در ورقی فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس مس کنند و بسایند آنرا بدستهای خود یعنی
برای العین ببینند و بیقین بدانند که آن نوشته از نزد خداست بی شک و شبه لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه
گویند آنانکه کافر شدند بر وجه عناد و جحود که إِنْ هَٰذَا نیست این چه آورده إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی روشن
بر همه کس وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرو فرستاده نشده بر محمد فرشته که با ما
گوید که این پیغمبرست وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا و اگر فرو فرستیم فرشته را لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه حکم کرده شود بهلاک
همه خلقان چه سنت الهی جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم شود
چنانکه برامم سابقه مثل این واقع شده مانند قوم عاد و لوط ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول
فرشته یکچشم زدنی وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا و اگر گردانیم رسول را فرشته لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر آینه گردانیدیم
او را بصورت مردی چنانچه جبرئیل بصورت دحیه الکلبی متمثل میشد و این صورت بجهت آنست که قوة
بشری بدیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر کسی را از انبیا که بقوت قدسی مشاهده ایشان
میتوانند کرد پس ملک بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا و هر آینه در آن حال پوشیده گردانیم عَلَيْهِمْ بر ایشان
مَا يَلْبِسُونَ آنچه پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانکه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت نیز طعنه
زنان خواهند گفت که نیست گمراهی بعد از آن تسلیه رسول میفرماید بقوله وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ و هر آینه
تکذیب نموده شدند پیغمبرانی که بوده اند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَحَاقَ بر احاطه نموده فرود آمد بِالَّذِينَ
سَخِرُوا مِنْهُمْ مانند سخریت کرده اند از رسل یعنی بکسانی که با رسول استهزا کرده اند احاطه کرده و فرو گرفت
مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که

بگردان ایشان را آمده همه هلاک شدند قُلْ بگو اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمیدارید سِيرُوا فِي الْأَرْضِ
سیر کنید در زمین گاهی بیمن و گاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید ثُمَّ انْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت
كَيْفَ كَانَ که چگونه بوده است آخر کار تکذیب کنندگان یعنی بچه وجه حق تعالی ایشانرا بعذاب
استیصال هلاک کرده از ان اعتبار گرفته از کفر و طغیان عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ باز ایستید قُلْ بگو
ای محمد به پرسش ایشان بر وجه الزام لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر کراست آنچه در آسمان
و زمینهاست از روی خلق و ملک پس اگر پرسش عناد و لجاج جواب ندهند قُلْ لِلَّهِ بگو مر خدایراست
یعنی باتفاق ما و شما خالق و مالک همه اوست نه غیر او پس مستحق معبودیت او باشد نه غیر او كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ
نوشته است حق تعالی بر ذات خود یعنی برخود لازم گردانید و واجب ساخت الرَّحْمَةَ رحمت را یعنی نعمت هدایت
بمعرفت خود بنصب ادله و تمکین دادن بر و و انزال الکتب مهلت دادن کفار را بتمکین که تا ایمان آرند
و بیازار اولادی نکردند و نیز از جور رحمت قبول توبه و عفو از معصیت از کعب الاحبار رو بیست که اول چیزی
که حق تعالی نوشت بر زبرجد و یاقوت و لوح بواسطه قلم و مداد این بود که لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی
سلمان فارسی از حضرت رسالت پناه روایت کرده که حق تعالی رحمت را صد جزو ساخته یک جزو آن در دنیا
منتشر است و همه نعمتهای دنیا از آن یک جزو است و نود و نه جزو را در خزانه کرم خود نهاده تا روز قیامت
این یک جزو را با نود و نه جزو ضم کند و همه را بر سر گناهکاران بداید و ایشان را جزا دهد لَيَجْمَعَنَّكُمْ هر آینه جمع
کند حق تعالی شما را در قبور و برانگیزاند و بخشید إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز که زمان برانگیختن شماست
از قبور لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در وقوع این روز و یا در جمع کردن شما در آن الَّذِينَ خَسِرُوا
أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کردند در نفسهای خود که عقول سلیمه خود را اسرار ایشان بود ضایع ساختند فَهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمیاورند وَلَهُ مَا سَكَنَ و مر خدایراست آنچه آرام دارد فِي اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ در شب و روز یعنی دست ملک مکان و زمان از او فرا گرفته وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا همه
مسموعات الْعَلِيمُ و دانا بهمه معلومات پس بترسید باید از اقوال کافران و [illegible] بافعال ایشان و مجازات جزا دهد
در خبر است که بعضی از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و شکستی ترا برین کار میدارد [illegible]
گرفته ایم برای تو در میان خود کنیم ان قدر مال که تو اکثر توانگر از [illegible] شوی [illegible] از ین دعوی رجوع کنی
حق تعالی فرمود که [illegible] شب و روز [illegible] ۲ و او بیخوراند خلق را یعنی روزی دهد ۱
خلق شود قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگو بسبیل انکار که آیا غیر خدا را أَتَّخِذُ وَلِيًّا فرا گیریم دوستی یعنی هرگز غیر خدا را
دوست نگیرم فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریننده آسمانها و زمین هست وَهُوَ يُطْعِمُ و روزی
داده میشود یعنی بی نیازست از خلق و خلق بوی محتاجند قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستی که مامور شدم وَلَا يُطْعَمُ
أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ آنکه باشم اول کسی گردن نهد حکم خدا برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین

وَلَا يُطْعَمُ

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مرا میگویند که مباش از شرک آورندگان قُلْ إِنِّي أَخَافُ بگو بدرستی که من
می ترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم با مر پروردگار خود و غیر او را پرستم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز
بزرگ که قیامت است مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ هر که بگردانند عذاب را از و و حفص یصرف بفتح یا و کسر را خوانده
یعنی گردانیده شود عذاب از و يَوْمَئِذٍ و آن روز بزرگ فَقَدْ رَحِمَهُ پس بدرستی که بخشایش کرده است
حق تعالی او را چه او را از عذاب دوزخ رهانیده وَذَلِكَ و این گردانیدن عذاب از و الْفَوْزُ الْمُبِينُ
رستگاری هویداست بعد از آن بیان میکند که معبود اهل شرک بر هیچ چیز از خیر و شر و نفع و ضرر
قادر نیستند و حق تعالی بر همه آن تواناست پس مستحق معبودیت باشد نه غیر او و میگوید که وَإِنْ يَمْسَسْكَ
اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو بلیتی و سختی چون فقر و مرض فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ کشف کننده و باز دارنده
نیست آنرا از تو إِلَّا هُوَ مگر او سبحانه یعنی هیچکس قادر نیست بر منع او مگر حق تعالی وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ
و اگر برساند بتو نیکویی چون غنا و صحت فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس او بر همه چیز از نیها توانا است پس قادر
باشد بر حفظ خیر بر تو کسی او است و بر آن و غیر او بر نیها قادر نباشد یا بر دفع آن ابن عباس روایت میکند که گرمی
استری بر سم تحفه بحضرت رسول الله صلعم فرستاده بود روزی آنحضرت بر وی سوار بود و مرا در دیف خود
گردانیده و با ما راه بمن نگاه کرد و فرمود ای پسر حدود خدا نگهدار تا او ترا نگهدار و یابی و خدا با خدا در زمان
راحت آشنا کن تا در سختی با تو آشنایی کند و چون چیزی خواهی از و طلب و چون یاری دهد و خواهی از و طلب که
قلم رفته است بهر چه بودنی است و آنچه بوده است اگر جمله خلایق جمع کنند برای تو که چیزی بتو رسانند از خیر و شر که برای تو نوشته
باشد نتوانند اگر توانی بصدق و یقین کار کنی چنین کن و اگر نه صبر کن که در صبر کردن بر آنچه تو آنرا کاره باشی چیزی
بسیار است و بدانکه نصرت با صبر است و ظفر و فرج با اندوه و دشواری با آسانی و راحت در شقت و درویشی
با توانگری وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قهر کننده و غلبه نماینده فَوْقَ عِبَادِهِ بر بالای بندگان خود یعنی بر همه
غالب است و هیچکس بر و غلبه نتواند کرد وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست محکم کار در تدبیر خود از نفع و ضرر و ضیق و وسعت
و غیر آن الْخَبِيرُ دانا و آگاه با حوال همه بندگان در خبر آمده که سفهای عرب گفتند که ای محمد کسی را نمی بینیم که ترا
تصدیق کند و از علمای یهود و نصاری پرسیدیم که صفت این مرد در کتب خود دیده اند همه گفتند و انکار کردند
اکنون یکی بنمای که بر رسالت تو و حقیقت کتاب تو گواهی دهد حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد أَيُّ
شَيْءٍ چه چیز است أَكْبَرُ شَهَادَةً بزرگتر از همه گواهیها در راستی گر جواب ندهند قُلِ اللَّهُ بگو باشان
که خدای تعالی بزرگترست و راست گوتر در شهادت شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ گواه است میان من و شما
یعنی او گواه است بر حقیقت من در دعوی نبوت و بر بطلان تکذیب شما وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ
و وحی کرده شده است این قرآن که لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ تا بیم کنم شما را بقرآن وَمَنْ بَلَغَ و هر کسی را که برسد باو قرآن
از عرب و عجم و جن و انس تا روز قیامت محمد بن کعب قرطبی روایت کرده که هر کس که قرآن بدو

الرحمن ا.

رسد همچنان که رسول الله صلعم را دیده و از وی شنیده بعد از آن برسبیل سرزنش کفار میفرماید که أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ
آیا شما میدهید گواهی میدهید أَنَّ مَعَ اللَّهِ که با خدای هست آلِهَةً أُخْرَى خدایان دیگر قُلْ لَا أَشْهَدُ بگو من
گواهی نمیدهم قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ بگو که جز این نیست که او خدای یکتای بی همتاست وَإِنَّنِي بَرِيءٌ و بدرستی
که من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آرید بوی از بتان و غیر آن از اول سوره تا اینجا احتجاج است
بر مشرکان مکه بعد از آن آغاز کلام میکند با اهل کتاب و میگوید الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنکه داده ایم ایشانرا
کتاب یعنی توریت و انجیل يَعْرِفُونَهُ میشناسند رسول خدا را بصفاتی که در توریت و انجیل مذکور است كَمَا يَعْرِفُونَ
أَبْنَاءَهُمُ همچنانکه میشناسند پسران خود را بصفات ایشان ابو حمزه ثمالی روایت کرده که چون حضرت
پیغمبر را که خدای از آن خبر میداده بود که محمد رسالت صلعم بمدینه آمد از عبد الله پرسیدند که معرفت شما بحضرت پیغمبر را که خدای
از آن خبر میداده که همچو معرفت شماست بفرزندان شما بر چه وجه میتواند بود گفت من برسالت پیغمبر صلعم شیفتم تر از آنکه
بعضی نسب پسر خود چه این را از توریت دانسته ام که کلام خدا است و اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه در ساخته
اند و چه کرده و بعد از آن از حال کسانی که با وجود متیقن ایشان بصحت نبوت آنحضرت اعتراف بآن نمیکنند
خبر میدهد که الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنکه زیان کار شدند در نفسهای خود از اهل کتاب و غیر آن از مشرکان
لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند بجهت فرط عناد و جحود وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى
از کسی که افترا کند و بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را با آنکه ملائکه دختران و بتان شفیع ما نزد خداوند
أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیات ورا که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهند إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ
بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران یعنی ستمکاران جاحد که بجهت فرط عناد بر خود ستم میکنند و نفس خود را محل غضب الهی
میگردانند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان ثُمَّ نَقُولُ
پس گوییم از روی توبیخ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آنانرا که شرک ورزیده اند أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ کجا اند خدایان شما که انباز
و شریک خدای تعالی می ساختید الَّذِينَ آن خدایانی که كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ که گمان میبردید از خداهای که شریکان خدا یا
شفیع شما نزد مردیست که چون مشرکان بینند که حق تعالی اهل توحید را آمرزیده و از تقصیرات ایشان درگذشته
با یکدیگر گویند که ما موحدانیم تا ما را بیامرزند پس چون روز قیامت از ایشان پرسند که أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ ایشان
انکار کنند ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ پس نباشد معذرت ایشان که تو هم کرده و چنانکه بآن متخلص میشوند
إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گویند وَاللَّهِ رَبِّنَا بخدای که پروردگار ماست که مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ما نبودیم شرک آورندگان
یعنی بر وجه کذب این سوگند خورند که ما شرک نبوده ایم با گمان آنکه نفع باشد که نفعی با ایشان نه هر اما از غایت دهشت
و حیرت بی اختیار ایشان شوند انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا بنگر که چگونه دروغ گویند عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود و نفی شرک از خود
وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شود از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بوده باشد که افترا میکردند از شرک یعنی نفع با ایشان
در خلاصی از عذاب بنمی رود و نیست که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر

در موضعی از مسجد الحرام استماع قرآن کرد ندا از حضرت رسالت پناه و نضر بن حارث گفت من نمیدانم که چه میگوید
مگر آنچه میخواند از حکایات و قصه‌های پیشینیان میخواند حق تعالی در باب او فرمود که وَمِنْهُمْ و از کافران گروهی
مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً
و گردانیده‌ایم یعنی افکنده‌ایم بر دلهای ایشان پوششها یعنی چون که از فرط عناد و جحود و انکار و حقد و حسد
[illegible] تدبر و اندیشه نمیکنند در باب قرآن پس بمنزله کسانی اند که گویا بر دلهای ایشان پرده‌ها کشیده‌ایم
أَن يَفْقَهُوهُ بجهت کراهیة آنکه فهم کنند آنرا وَفِي آذَانِهِمْ و نهاده‌ایم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی
تا حق نشنوند و باقی وجوه تاویل این کلام در آیهٔ خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مذکور شده و در منع بوجه و اتمه مسطور شده
وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ و اگر ببینند هر معجزه که از تو می‌طلبند لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا ایمان نیارند بدان از عناد و استحکام
تقلید و رایشان و فرط تکذیب ایشان بغایت رسید حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ تا آنکه چون بیایند بتو يُجَادِلُونَكَ
جدل و خصومت کنند با تو يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه کافر شدند إِنْ هَٰذَا نیست این کتاب تو إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ مگر افسانه پیشینیان مانند قصه رستم و اسفندیار و غیر آن این غایت تکذیب است که احسن حدیث را
مانند کردانند بخرافات اولین که فایده در بحث آن نیست و کافران در دو صفت اند وَهُمْ و کافران يَنْهَوْنَ
عَنْهُ باز میدارند مردم را از ایمان برسول وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ و خود دوری میشوند از وی یعنی با آنکه خود ایمان
نمی‌آرند دیگران را از آن نهی میکنند وَإِن يُهْلِكُونَ و هلاک نمیکنند کافران بنهی کردن مردمان را از ایمان إِلَّا
أَنفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که ضرر آن بغیر ایشان تعدی نکند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی
ای محمد إِذْ وُقِفُوا چون بازداشته شده باشند کفار عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ تا آنرا معاینه ببینند و بر آن مطلع
شوند و یا در آورده شوند در آن و بدانند مقدار عذاب خود را هر آینه ببینی امری در غایت شناعت فَقَالُوا
پس گویند از سختی عذاب يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ ای وای بر ما کاشکی باز گردانیده شویم بدنیا وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا
و تکذیب نکنیم آیات پروردگار خود را وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باشیم از جمله باورداران بَلْ نه چنانست
که ایشان چون بدنیا برگردند ایمان آرند بلکه بَدَا لَهُم ظاهر شود مر ایشانرا بشهادت اعضا با ظهور عذاب
مَّا كَانُوا يُخْفُونَ آنچه بودند که می‌پوشیدند از کفر و معاصی بوجه نفاق مِن قَبْلُ پیش از این در دنیا و از روی
عناد بر خود ملتبس میکردند و میگفتند که هما این واقع نشود و کسی مبعوث نگردد وَلَوْ رُدُّوا و اگر بجبر فرض باز
گردانیده شوند بدنیا لَعَادُوا هر آینه باز گردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ مر بچیزی که نهی کرده شده‌اند از آن یعنی باز مرتکب
شرک و عصیان و تکذیب شوند وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعده ایمان و
این آیات که در وعید قیامت است بر کافران خوانده شد ایشان بعث و نشور را منکر شدند وَقَالُوا و گفتند
إِنْ هِيَ نیست زندگانی دنیا إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی بدنیا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و ما نیستیم برانگیخته
شدگان از قبور وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی تو إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ وقتی که بازداشته شوند کافران در قیامت

بحکم پروردگار ایشان و بایستاده موقف عرض و قَالَ گوید خدای بر سبیل توبیخ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این بعث
و نشور و ثواب و عقاب راست و درست قَالُوا بَلَىٰ گویند آری هست و راست وَرَبِّنَا بحق پروردگار
ما یعنی اقرار کنند بحقیت آن موکد بسوگند بجهت آنکه در کمال ظهور است موعود بر ایشان قَالَ گوید خدای بایشان
یعنی فرشته که از فرمایید گویند بر ایشان فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ بانچه بودید که
نمیگرویدید بآن یعنی عذاب بچشید بسبب نگرویدن شما بوحدت خدا و نبوت پیغمبر قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان
کردند آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردن رسیدن بثواب و عقاب خدای را که با ایشان وعده داده‌ام
بدروغ پنداشتند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ تا آنکه چون بیاید بایشان قیامت یعنی مقدمات آن که آن شامل
عقوبات است نزد مرگ بَغْتَةً ناگهان قَالُوا گویند يَا حَسْرَتَنَا ای حسرت و پشیمانی ما عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا
بر آنچه تقصیر شده در زندگانی دنیا وَهُمْ يَحْمِلُونَ و ایشان یعنی کفار بر دارند أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ گناهان خود را
بر پشتهای خود یعنی بار گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان جدا نشود أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ بدانید که بد چیزیست
بار گناه که میکشند در معالم از قتاده و سدی نقل کرده که چون مومن از قبر برخیزد استقبال نماید او را چیزی در غایت
خوشبوئی و گوید مرا میشناسی مومن گوید نه وی گوید که من عمل صالح توام چار بر من سوار شو که من در دنیا بسیار بر تو سوار
بوده‌ام و آیهٔ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا عبارت از نیست و چون کافر سر از زمین بر دارد چیزی در غایت زشتی
و ناخوشبوئی نزد او آید و گوید مرا میدانی کافر گوید نه او گوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز
بر تو سوار میشوم وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ اشارت باین وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا که
کافران مغرورند بدان إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ مگر بازی کودکان و مشغولی بچیزی که اندک زمانی هست فنا و زوال پذیرد
وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ بهتر است برای کسانی که پرهیزکاری میکنند بجهت
آنکه آن سرای باقیست و لذت آن خالص از مرضات و آفات و ایمن از بیم زوال و عاقبت أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا تعقل نمیکنند و حفص تا میخوانند یعنی تعقل نمیکنید تا بر شما واضح شود که کدام از این دو سرا بهتر است قَدْ نَعْلَمُ بتحقیق
ما نیک میدانیم إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ که هر آینه اندوهناک میکرداند ترا آنچه میگویند کفار در باب تکذیب
و ایشان را بجزای خود خواهیم رسانید آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل بر جهل یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا
ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه گوئی در دعوی خود صادق است یا کاذب و الا هیچکس مطلع نیست تا اگر راست گوئی
بر تو عار نکند گفت محمد راست گو است و آنچه بما میرساند آسمانیست نه شیطانی اما اگر بنبوت او اعتراف کنیم تمام فخر
و شرف که آل حرم بدان ممتاز نه و سرفراز از لوا و سقایت و ندوت و عمارت مسجد متعلق بابن قصی دارد و اگر نبوت
نیز بایشان باز گردد سایر اشراف قریش یکبارگی محروم می باشند حق تعالی فرمود که ما میدانیم که تو بجهت تکذیب کفار
محزون و غمگین میکردی فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَا يُكَذِّبُونَكَ تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و بدرستی تو
اعتقاد دارند وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ و لیکن ستمکاران بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ آیتهای خدا که قرآنست و سایر معجزات

انکار میکنند از روی جحود پس در تسلیه آنحضرت افزوده میفرماید وَلَقَدْ كُذِّبَتْ و بدرستی که تکذیب کرده شد رُسُلٌ
مِنْ قَبْلِكَ پیغمبرانی که پیش از تو بوده‌اند فَصَبَرُوا پس ایشان شکیبایی نمودند عَلَى مَا كُذِّبُوا بر آنچه ایشان را تکذیب
کردند وَأُوذُوا و بر آنچه رنج بر ایشان رسانیدند حَتَّى أَتَاهُمْ تا وقتی که آمد بدیشان نَصْرُنَا یاری کردن ما ایشان را
که آن نجات ایشان بود و فرستادن عذاب بر مکذبان ایشان پس تو نیز صبر کن بر آزار قوم تا زمانی که مقرر شده نزد ما
که ترا بر ایشان نصرت دهیم و ایشان را مغلوب گردانیم وَلَا مُبَدِّلَ و نیست تغییر دهنده لِكَلِمَاتِ اللَّهِ مر وعده‌های
خدای را چنانکه فرمود كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ پس هر وعده که در نصرت تو و اهل
ایمان داده‌ایم بر مشرکان هر آینه واقع شدنی است وَلَقَدْ جَاءَكَ و هر آینه آمد بتو مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ بعضی از خبر فرستادگان
که امثال ایشان چه بدیشان رسانیده‌اند و ایشان بر آن صبر کرده‌اند تا آنکه بر ایشان غالب شده‌اند پس تو نیز اقتدا
بایشان کرده پیشه صبر در پیش گیر و دل خوش دار تا کار تو چنانچه دلخواه تو باشد ساخته گردانیم و ترا بر همه اعدا مظفر و منصور
سازیم و بر جمیع اهل کفر غالب گردانیم وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ و اگر چنانکه هست بزرگ بر تو یعنی گران و دشوار هست
إِعْرَاضُهُمْ روی گردانیدن ایشان از قبول دین حق فَإِنِ اسْتَطَعْتَ پس اگر میتوانی أَنْ تَبْتَغِيَ اینکه بجویی نَفَقًا
فِي الْأَرْضِ سوراخی در زمین یعنی منفذی که در روی در آن تا بجوف زمین رسی أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ و یا بالا
روی بنردبانی در آسمان و یا بجای فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ پس بیاری آیتی را بایشان تا بجهت آن ملجا شده ایمان آرند
چنان کن وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای و حکمت او مقتضی الجاء و اکراه ایشان می بود بر ایمان و اجبار لَجَمَعَهُمْ
عَلَى الْهُدَى هر آینه جمع کردی جمیع گروه ایشان را بر هدایت و چون حکمت الهی تقاضا میکند که ایشان باختیار بایمان
آرند نه باجبار و ایشان بجهت فرط عناد و جحود و استکبار نظر در آیات نمیکنند و تامل در آن نمی نمایند و بر وجه
اقتراح از تو آیات میطلبند نه بقصد اهتدا پس حکمت الهی چنان تقاضا میکند که اینها را در آن وادی خذلان گذاشته
نظر لطف بما از ایشان برداری فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان بانکه ایمان اجباری منافی
حکمت و مصلحت است إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه يَسْمَعُونَ می شنوند
بسمع قبول و بر وجه فهم و تامل در آن می کنند وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ چون مردگان را برانگیزد خدای از قبور انگاه
بدانند دین حق را و بان بگروند و آن زمان دانستن و گرویدن سود نکند ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ پس بسوی جزای او باز
گردانیده شوند در قیامت خلاصه معنی آنست که اجابت دعوت تو نمیکنند مگر مومنان که سامع کلام حق باشند
و بر وجه تامل و تفکر در آن نگرند اما کافران بمنزله میت‌اند اجابت دعوت تو نکنند تا آنگه حق تعالی ایشان را در قیامت
مبعوث سازد وَقَالُوا و گفتند روسای قریش لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد آيَةٌ مِنْ
رَبِّهِ آیتی از نزد پروردگار او یعنی معجزه که ما از وی طلبیم چون ید بیضا و عصای موسی و ناقه صالح که ناقه ثمود باشد و احیاء
موتی و امثال آن و چون از روی عناد و لجاج نه بر وجه اقرار و اهتدا این آیات را اقتراح میکردند از جهت رد جواب
آن فرمود که قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ بگو بدرستی که خدای قادر است عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً بر آنکه فرو فرستد آیتی

نصف الحزب

از آیات مقترحه وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند که حق تعالی قادرست بر انزال آن
و حکم او چنان قرار گرفته که هر گاه معجزه طلبند و او سبحانه آنرا اظهار کرده باشد و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال
بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مایده و از جهت آیات مقترحه با ایشان انزال نمیفرماید و بعد از بیان
قدرت خود بر انزال آیات مقترحه ذکر کمال قدرت و حسن تدبیر و حکمت خود میکند بقوله وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي
الْأَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین از حیوانات وَلَا طَائِرٍ و نه هیچ پرنده که در هوا يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ
می پرد و بال خود بر وجه سرعت إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مگر ایشان گروهانی‌اند که مثل شما یعنی همچو شما محفوظ الاحوال
و مقدر الارزاق و الآجال‌اند و نظیر شما در آفرینش و حیوة و ممات و ذکورة و انوثة و توالد و تناسل و در دلالت
بر وجود صانعی که مدبر و قادر بر عالم علوی و سفلی است و حکم وحی است مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ فرو نگذاشتیم در
لوح محفوظ مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را بلکه آن مشتمل است بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی از هیچ حیوانی و جمادی در آن
فرو گذاشته نشده و اکثر مفسران بر آنند که مراد بکتاب قرآنست چه آن متضمن هر چیزیست که محتاج الیه امر دین است
مفصلا یا مجملا از بیان حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ و اخبار آنچه مجمل است بیان تفصیل رسولش کرده
وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ پس همه را بسوی پروردگار خود حشر کرده
خواهند شد تا مطیعان را ثواب دهد و عاصیان را عقاب کند و یا مکلفان را بر آلام عوض دهد وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
و آنانکه دروغ داشتند آیتهای ما را که قرآنست یا سایر دلایل صُمٌّ کرانند از شنودن دلایل و حجت وَبُكْمٌ
و گنگانند از گفتن سخن حق فِي الظُّلُمَاتِ و افتاده‌اند در تاریکیهای کفر و هیچ وجه راه بحق نمی برند و در ظلمت
جهل و ظلم عناد و ظلمت تقلید گرفتارند مَنْ يَشَإِ اللَّهُ هر کرا خواهد خدای يُضْلِلْهُ خذلان کند او را و در ضلالت
بگذارد و نظر لطف و توفیق از وی باز گیرد بجهت فرط عناد و جحود او یا آنکه عارف باشد بحق یا حق تعالی حکم کند بضلالت او
یا علامت ضلالت در وی پدید کند تا فرشتگان بان علامت او را لعن کنند و دشمن گیرند وَمَنْ يَشَأْ و هر کرا خواهد
از اهل ایمان که در طلب صواب آید يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ گرداند او را بر راه راست بر وجه لطف و توفیق
قُلْ بگوی ای محمد با کفار بر وجه محاجه و الزام أَرَأَيْتَكُمْ خبر دهید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدا
چنانکه بکافران گذشته آمد مانند عاد و ثمود أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما هنگام روز رستخیز مراد هول و عذاب
آخرتست أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ آیا غیر خدا را خوانید تا آن عذاب از شما بردارد إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر راست
گویانید که بتان خدایانند پس بخوانید غیر او را بَلْ نه چنانست که بتان را خوانید در آن وقت بلکه إِيَّاهُ تَدْعُونَ او را
خوانید و تضرع بدرگاه او برید و غیر او را نخوانید برای رفع عذاب فَيَكْشِفُ پس ببرد و رفع کند از شما در دنیا مَا
تَدْعُونَ إِلَيْهِ آنچه او را میخوانید بکشف إِنْ شَاءَ اگر خواهد و حکمت او مقتضی کشف آن باشد وَتَنْسَوْنَ و فراموش
کنید در وقت دعا و دست باز دارید مَا تُشْرِكُونَ آنچه شریک ساخته‌اید با او یعنی آلهه خود را بگذارید و در رفع عذاب
متوجه او شوید وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که فرستادیم رسولان را إِلَى أُمَمٍ بسوی امتان ایشان مِنْ قَبْلِكَ

بتر ایندو واشان تکذیب انها کرده بگرویدند فاخذناهم پس بگرفتیم ایشانرا بالبأساء بسختی و تنگی و درویشی
و قحطی والضراء و بآفتها و بیماریها لعلهم یتضرعون تا شاید ایشان بزاری و تضرع در آیند و از شرک اعراض
کنند و دست نیاز و رو بتوبه و استغفار زنند فلولا اذ جاءهم پس چرا وقتی که آمد ایشانرا بأسنا عذاب
تضرعوا زاری نکردند و روی تضرع بدرگاه ما نیاوردند تا ما بلا را از ایشان دفع میکردیم ولکن قست قلوبهم
ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان وزین لهم الشیطان و آراسته بود برای ایشان ابلیس ما کانوا
یعملون آنچه بودند که عمل می آوردند از شرک و عصیان فلما نسوا پس آنهنگام که فراموش کردند کافران ما ذکروا به
آنچه پند داده شده بودند بآن از آسانا و ضرا و از مرضها و از آن پند نگرفتند فتحنا علیهم بگشادیم برایشان ابواب
کل شیء درهای همه چیزها را از همه انواع نعمت و راحت یعنی چون بلا و محنت پند پذیر نشدند از انواع آسانی و سعت
معیشت نیز امتحان کردیم حتی اذا فرحوا تا وقتی که بسبب ارشاد شدند بما اوتوا بآنچه داده شدند از انواع نعم و دل در آن
بستند و بلذات آن مشغول شده از منعم باز ماندند و براسم شکرگذاری آن نپرداختند اخذناهم بغتة بگرفتیم ایشانرا
ناگهان فاذا هم مبلسون پس آنهنگام ایشان بعد از معاینه عذاب بسیار حسرت خورندگان بودند و نومیدان فقطع
دابر القوم الذین ظلموا پس بریده شد آخران گروه که ستم کردند بر خود بر وجهی که یکی از ایشان باقی نماند والحمد لله
رب العالمین و شکر و سپاس مر خدایراست که پروردگار عالمیانست بر اهلاک ظالمان و مشرکان و چون
هلاکت ظالم سبب خلاصی مردمانست از ستم و بیداد ایشان که نعمتی بزرگ و غنیمتی بسیار است پس هلاک کننده ایشان
سزاوار حمد و ثنا باشد فضیل بن عیاض از حضرت ابی عبد الله عم نقل کرده که آنحضرت مرا گفت که ترک بقای ظالمان دارد
دارد پس دوستی نموده با اهل عصیان و حال آنکه خدای تعالی ذات خود را حمد کرده در هلاک ظالمان و فرموده فقطع
دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین قل ارایتم بگو چه می بینید ان اخذ الله اگر بگیرد خدای
سمعکم شنوایی شما را اگر کر شوید وابصارکم و بیناییهای شما را اگر کور شوید وختم علی قلوبکم و مهر نهد بر دلهای شما
تا فهم نمانند من اله غیر الله کدام خدایست غیر الله که بقدرت و کرم خود یأتیکم به بیارد بشما آن چیز را که گرفته
است انظر بنگر یا محمد کیف نصرف الآیات چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترتیب و ترغیب
سخن کریم و وقتی در تذکیر و تنبیه و گاهی از جهة مقدمات عقلیه ثم هم یصدفون پس کافران اعراض کنند از آن
و حق را انقیاد نکنند از غایت لجوج و عناد و جحود قل ارایتکم بگو چه می بینید ای کافران و خبر کنید ان اتیکم
اگر بیاید بشما عذاب الله عذاب خدای در دنیا بغتة ناگهان مقدر که شما را بدان خبر نکنند او جهرة یا آشکارا
که علامات حلول آن ظاهر گردد هل یهلک هلاک کرده شوند بدان عذاب الا القوم الظالمون مگر گروهی که بجهة
رسوخ شرک ستمکار بوده بر خود وما نرسل المرسلین و ما نفرستادیم پیغمبرانرا الا مبشرین مگر در حالتی که مژده دهنده
بودند اهل ایمان را ببهشت و منذرین و بیم کنند کافرانرا بدوزخ فمن آمن و اصلح پس هر که ایمان آورد و اصلاح
کار خود کند بتقوی و طاعت فلا خوف علیهم پس بر سر نیست ایشانرا خوف از عذاب ولا هم یحزنون

ونه ایشان

و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یمسهم العذاب
برسد ایشانرا عذاب بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند که بیرون میرفتند از دایره ایمان و طاعت بعد از آن
در جواب مقترحان آیات میفرماید که قل بگو ای محمد ایشانرا که لا اقول لکم نمیگویم شما را عندی خزائن الله
نزد منست خزانهای مقدورات و ارزاق خدا تا هر چه طلبید بشما نمایم ولا اعلم الغیب و نمیدانم غیب را مادام
که وحی بمن نیاید تا هر چه پرسید جواب گویم ولا اقول لکم انی ملک و نمیگویم شما را که از جنس فرشته‌ام تا هر چه
فرشتگان بدان قدرت دارند من نیز بکنم بلکه من هم چو شما ام در بشریت ان اتبع پیروی نمیکنم الا ما یوحی الی
مگر آنچه بر آن وحی کرده میشود بمن از احکام حلال و حرام قل بگو از روی تمثیل هل یستوی الاعمی آیا یکسان باشند
نابینا والبصیر و بینا یعنی برابر نباشند گمراه و راه یافته و جاهل و عالم افلا تتفکرون آیا هیچ اندیشه در این نمیکنید
یعنی تامل در این و دلای نمینمایید تا مهتدی شوید و از ضلالت برگردید وانذر به و بیم کن بآنچه بتو وحی کرده میشود
الذین یخافون آنانرا که بجهت تقصیر در عمل و کثرت زلل میترسند ان یحشروا از آنکه حشر کرده شوند
الی ربهم بسوی جزای پروردگار تخصیص ترسندگان باندار با آنکه پند قرآن همه را عام است جهت آنست
که دل پندپذیر و گوش نصیحت شنو ترسندگان راست لیس لهم نیست مر این ترسندگان را من دونه ولی
بجز از خدای دوستی که متولی امور ایشان باشد در دارین ولا شفیع و نه شفاعت کننده که ایشانرا از عذاب
برهاند پس از خوف رحیم کن لعلهم یتقون تا باشد که بپرهیزند آورده که صنادید قریش گفتند با حضرت
رسالت پناه که همیشه در مجلس تو درویشانند و غلامان چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و سلمان
و غیر ایشان از مساکین و ضعفا اگر این بندگان و مفلسانرا از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و برخاست
کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوییم و بشنویم چه ما را عار می آید که با مسکینان بنشینیم و غرض ایشان از آن
گفتار این بود که آن جماعت از مجلس حضرت نبوی صلعم رمیده ترک صحبت او گیرند و ایشان سخن خود رها کرده رو
آورند تا حضرت تنها ماند این آیه در باره ایشان آمد که ولا تطرد الذین و مران از مجلس خود آنانرا که
یدعون ربهم میخوانند پروردگار خود را و یاد میکنند بالغداة والعشی در بامداد و شبانگاه مراد دوام
ذکر است یعنی شب و روز در یاد خدا اند و از حضرت امام محمد باقر عم روایت که مراد آنست که قرآن میخوانند در دو
طرف روز یریدون میخواهند بآن ذکر و دعا وجهه جهت رضای الهی و طریقه اخلاص ما علیک نیست
بر تو من حسابهم من شیء از حساب ایمان و اعمال ایشان چیزی وما من حسابک علیهم و نیست از
حساب ایمان و عمل تو بر ایشان من شیء چیزی فتطردهم پس برانی ایشانرا از نزد خود یعنی چون بر تو حساب
ایمان ایشان نیست و مکلف نیستی که بر بواطن حال ایشان آگاه شوی پس شاید که ایمان ایشان نزد خدای
اعظم از ایمان کسانی باشد که طرد ایشان کنی بجهت سوال آنها و تقدیر ایمان آوردن ایشان پس اگر مومنان را
از نزد خود برانی جهت طمع در ایمان ایشان فتکون من الظالمین پس باشی از ستمکاران این غایت مبالغه است

ورنهی از طرد مومنان واگرچه قصد حضرت در تقدیم اغنیا و روسای قریش بر ضعفا و فقرا قصد ایمان آوردن
ایشان بود نه اهانت فقرا اما چونکه حق تعالی میدانست که هرگز ایمان نیارند و مدعای ایشان ازین قول
خدیعه و مکر بود با حضرت ازین جهت رسول خود را ازین اعلام کرد و نگذاشت که از مکر ایشان فریب خورد
وكذلك و همچنانکه آزموده ایم فقرا را باغنیا همچنان فتنا بعضهم آزموده ایم برخی از اشراف را ببعض
برخی از ضعفا در امور دین و مقدم کردانیدیم این ضعفا را بر اغنیای عرب در سبقت ایمان یعنی امتحان
و ابتلا کردیم این اشراف و توانگران را بانکه بعوض مال و جاه ایشان درویشان را پایه قرب و مجال صحبت
رسول دادیم ليقولوا تا گویند بزرگان ایشان أهؤلاء آیا این گروه اند که نعمت ایمان و احسان و توفیق
و هدایت من الله عليهم منت نهاد خدای بر ایشان من بيننا از میان ما و حال آنکه ما اکابر و روسای ایشانیم
و ایشان مساکین و ضعفا و چون بر وجه انکار این را گفتند حق تعالی در جواب ایشان فرمود که أليس الله بأعلم آیا نیست
خدا داناتر یعنی البته داناتر است بالشاكرين باحوال شکرگویندگان بر نعمت اسلام خلاصه معنی آنست که خدای دانا
تر است بکسی که ایمان از و واقع شود و بر توفیق آن شکر گوید و بکسی که ایمان نیارد و کفران نماید پس اول را توفیق
دهد و دوم را در خذلان بگذارد ابو سعید خدری روایت کند که با جمعی از ضعفای مهاجر در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی
چنان بودیم که بعضی از ما جامه بر بعضی می پوشیدند و یکی از ما قران میخواند و ما استماع آن میکردیم حضرت رسول صلعم
نزد ما آمد و سلام کرد و گفت در چه کارید گفتیم یا رسول الله یکی از ما قران میخواند و ما استماع آن میکنیم فرمود الحمد لله
که از امت من جمعی پیدا آمد که من مامور شدم بانکه با ایشان نشینم و در صبر بر شداید با ایشان شریک شوم پس در میان
ما بنشست و در نشستن با ما برابر کرد زانوی خود را بر زانوی ما نهاد و بعد از آن فرمود که حلقه شوید ما چنان کردیم
پس در ما نگاه کرد و گفت که بشارت باد ترا شما را ای درویشان مهاجر که نور تمام در روز قیامت شما
پیش از توانگران بهشت روید به نیم روز که مقدار آن پانصد سال باشد بعد از آن پیغمبر خود را بتعظیم مومنان
امر میفرماید که وإذا جاءك الذين و چون بیایند بتو آنانکه يؤمنون بآياتنا ایمان دارند بآیتهای ما فقل
سلام عليكم پس بگو که سلام باد بر شما و مرویست که بعد از نزول این آیه درویشان صحابه که مذکور شدند
چون بخدمت حضرت رسالت صلعم آمدندی بر ایشان سبقت فرمودی بسلام و نگذاشتی که ایشان پیش دستی
کنند در سلام و از علمای مفسرین بعضی روایت کرده اند که قومی بخدمت سید کاینات صلعم آمده گفتند یا رسول الله
گناهان بزرگ از ما صادر شده مدبر این عذر و چاره و استغفار آن بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان متعقب
نشده و ایشان نا امید از عتبه نبوت باز گشتند فی الحال این آیت نازل شد که چون مومنان گناه کار که
بوحدانیت من و رسالت تو و حقیقت قران گرویده اند نزد تو آیند بر ایشان سلام کن که متضمن بشارت
بسلامتی دینی و رحمت عقبی و بگو از سلام که كتب ربكم نوشته است پروردگار شما على نفسه الرحمة بر ذات
بزرگوار خود بخشش و بخشایش و آن اینست أنه من عمل منكم که هر که بکند از شما سوءا کار بدی یعنی سیئه

از وی صادر شود

از وی صادر شود بجهالة در حالتی که نادان باشد بحقیقت آنچه در پی انست از انواع مضار که عقوبت دنیوی و اخروی است
ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد از آن عمل وأصلح و اصلاح آرد کار خود را بانکه عزم کند بر عدم عود بان سیئه
فأنه غفور پس بدرستی که خدای آمرزنده است تائبان را رحيم مهربان بر ایشان وكذلك و همچنانکه تبیین کردیم
درین سوره دلایل توحید و نبوت را همچنین نفصل الآيات تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان
لازم شود و اهل ایمان بان انقیاد نمایند ولتستبين و تا روشن گردد سبيل المجرمين راه گناهکاران یعنی
حق از باطل متمایز یابند قل إني نهيت بگو ای محمد مر مشرکان که من نهی کرده اند أن أعبد الذين از آنکه بپرستم آنانرا
که شما تدعون من دون الله میخوانید یعنی می پرستید بدون خدای که بتانند و آرزوی شما آنست که من پرستش
ایشان نمایم قل لا أتبع بگو من پیروی نمیکنم أهواءكم آرزوهای شما را قد ضللت إذا بدرستی که گمراه شوم آنگاه
منکم که متابعت شما و هوای شما کنم وما أنا من المهتدين و نباشم از هدایت یافتگان قل إني على بينة بگو من بر حجتی
ظاهر و دلیلی روشنم من ربي از پروردگار من و آن قرآنست و وحی و حجج عقلی و مرویست که نضر بن حارث
و روسای قریش گفتند ای محمد ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید مینمائی آنچه از عقوبت میتوانی بما رسان و پیش
از زمان انتظار حق تعالی فرمود که بایشان بگو که من و دلیلی روشنم از نزد پروردگار وكذبتم به و شما تکذیب
میکنید آن دلیل را ما عندي نیست نزد من ما تستعجلون به آنچه شما بدان شتاب مینمائید إن الحكم
نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب إلا لله مگر خدای تعالی را يقص الحق پیروی میکند خدای خبر راست و در حق بندگان
یعنی حق تعالی تابع حقست و از آن در نمیگذرد وهو خير الفاصلين و او بهترین حکم کنندگانست و میان حق
و باطل قل لو أن عندي بگو اگر چنانچه نزد من و در تحت قدرت من بودی ما تستعجلون به آنچه شما
بدان شتاب میکنید از عذاب لقضي الأمر هر آینه گذارده شدی کار بيني وبينكم میان من
و میان شما یعنی شما را هلاک کرده بودی بتعجیل بجهت غیرت و غضب و خشم من بر شما برای رضای پروردگار خود
والله أعلم بالظالمين و خدای داناتر است بستمکاران در وقت عذاب کردن ایشان وعنده و نزد اوست
مفاتح الغيب و نزدیک اوست خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و القضا
آجال و غیر آن لا يعلمها نمیداند آنرا إلا هو مگر او یعنی عالم اوست بر جمیع حالات و آنچه در ضمن تعجیل و تاخیر
آنست از وجوه حکم و مصالح پس آنرا ظاهر میسازد بر وجهی که حکمت او مقتضی آنست ويعلم ما في البر و میداند آنچه
در بیابان است از نباتات و حیوانات و غیر آن والبحر و آنچه در دریاهاست از جواهر و جنبنده آبی و غیر آن
وما تسقط من ورقة و نیفتد هیچ برگی از درخت إلا يعلمها مگر میداند خدای آنرا و عالمست بانکه چند برگ
از درخت افتاده و چند برگ بر وی باقی مانده و آن برگ از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت و روی منقلب
تا زمین رسیده ولا حبة و نیفتد هیچ دانه في ظلمات الأرض در تاریکیهای زمین مراد تخمیست که در زمین
افتد ولا رطب ولا يابس و نه تری و نه خشکی إلا في كتاب مبين مگر که ثابت است در کتاب روشن که عبارتست
علم اوسبحانه و یا مراد بان لوح محفوظ است که حکم ما کان و ما یکون در وی ثبت است وهو الذي يتوفاكم و اوست

خداوندی که متوفی می سازد یعنی میخواباند شما را بِاللَّیْلِ در شب وَیَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ و میداند آنچه کسب میکنید بِالنَّهَارِ
در روز ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ پس بر انگیزاند شما را از خواب فِیهِ در روز لِیُقْضَی أَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتی که تمام کرده شود
اجل نام برده یعنی اجل مقدر و معین و عمر هر یک باخر رسیده از دنیا قدم بدروازه موت نهند ثُمَّ إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ
پس بسوی جزای اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ یُنَبِّئُکُمْ پس عقاب کند شما را در قیامت بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بآنچه بودید که عمل میکردید یعنی جزا دهد شما را بر وفق کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قادر و غالب فَوْقَ عِبَادِهِ
بر زبر بندگان خود وَیُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَةً و میفرستد بر شما فرشتگان که نگاه بانانند مر اعمال شما را یعنی می
نویسند اعمال شما را تا در نامه روز قیامت بر وی اشهاد و میخوانند پس حکمت در فرستادن حفظه آنست که بنده
از رسوائی رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و بجهت هیبت این روز عمل بجای آورد که وقت
نامه خواندن شرمنده نشود و این محض لطفست و این فرشتگان مطلع اند بر حال بندگان حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَکُمُ
الْمَوْتُ تا وقتی که بیاید یکی از شما را مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا بردارند جان او را فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان
او که چهارده فرشته اند هفت ایشان فرشتگان رحمت اند و هفت دیگر ملائکه عذاب پس چون ملک الموت روح
مؤمن قبض کند بملائکه رحمت بسپارد و چون جان کافر بردارد بفرشتگان عذاب دهد وَهُمْ لَا یُفَرِّطُونَ
و فرشتگان که قابض ارواح اند تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیر نمینمایند از وقت خود یعنی از محل موعود یک چشم زدن
فرصت و مهلت نمیدهند تا قبض ارواح نمایند از رسول خدا صلعم روایت است که در شب معراج مرا بآسمان بردند فرشته دیدم
بر کرسی نشسته بود و روی در هم کشیده و بسیار دلتنگ و متفکر بود و جمیع ملائکه از دیدن من خوشحال و خندان شدند
مگر او که روی در دوست داشت و در آنجا نگاه میکرد و هیچ جز ملتفت نمیشد من از جبرئیل احوال او را پرسیدم گفت که این
ملک الموت است که از آن وقت که حق تعالی او را آفریده و باین امر مامور گردانیده کسی او را خندان ندیده پس حضرت
گوید نزد او شدم و گفتم یا عزرائیل قبض ارواح خلائق را چگونه نمائی که یکی در مشرق است و یکی در مغرب و این لوح
در روی چه نوشته است گفت درین لوح ثبت آجال خلقانست که حق تعالی از شب قدر تا شب قدر دیگر ایشان را که
در آن سال اجل مقدر فرموده درین لوح ثبت است و من دیده ام و اسچانه دنیا از نزد من چنان بکرم و قدرت نموده
که خوانی پیش کسی گذاشته باشد و قادر بر آن باشد که از هر جا هر چه خواهد بردارد و دستش بهمه جا رسد و اسی که حفظ اعمال
و آجال بندگان را درین نامه ثبت میکنند تا وقتی که ملائکه موت قبض ارواح ایشان نمایند ثُمَّ رُدُّوا پس باز گردانیده
شوند بعد از موت إِلَى اللَّهِ بحکم خدای که مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ خداوند ایشانست و متولی امور ایشان که درست گوی
و درست کردار است که حکم نفرماید مگر بحق و هیچ کاری نکند الا بر نهج صواب أَلَا لَهُ الْحُکْمُ بدانید که مر اوراست حکم در آن روز
که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِینَ و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان و در روایت
صحیح ثابت شده که حق تعالی مقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفات را خواهد کرد با وجود کثرت جن و انس
و بسیاری اعمال ایشان و بر وجهی سریع الحساب است که حسابی ورا از حسابی باز ندارد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
سؤال کردند که چگونه حق سبحانه حساب خلقان کند و حال آنکه هیچ کس او را نه بیند فرمود همچنانکه روزی مخلوقات میدهد و

ایشان را در آن می بینند قُلْ بگو ای محمد از روی حجت مَنْ یُنَجِّیکُمْ کیست که می رهاند شما را مِنْ
ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهای بیابان وَالْبَحْرِ و از ظلمات دریا مراد شدائد و اهوال بر و بحر است
یعنی کیست که نجات دهد شما را از سختیهای و بلاهای دریا و بیابان تَدْعُونَهُ در وقتی که خوانید نجات
دهنده خود را تَضَرُّعًا وَخُفْیَةً زاری کننده کان آشکارا و نهان یعنی در همه اوقات او را میخوانید
تا آن شدائد و اهوال را از شما زائل گرداند و میگوئید لَئِنْ أَنْجَانَا اگر نجات دهد خدای ما را مِنْ هَذِهِ
ازین شدائد و محنتها لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ هر آینه باشیم از شکر گوینده کان بر نعمت نجات
قُلِ اللَّهُ یُنَجِّیکُمْ بگو ای محمد خدای نجات میدهد شما را مِنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ کُلِّ
کَرْبٍ و از هر اندوه و غمی که شما را باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِکُونَ پس شما باز رجوع میکنید بشرک و عهدی که
کرده اید وفا نمیکنید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بگو اوست توانا عَلَى أَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ بر آنکه فرستد بر شما
عَذَابًا مِنْ فَوْقِکُمْ عذابی که از زبر سر شما احاطه کرد چون طوفان نوح که بقوم او داد و سنگ که بر قوم
لوط و اصحاب فیل فرود آمد أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ یا از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند
و مثل قارون که بزمین فرو رفت و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که مراد از عذاب فوق حکام ظلمه و مراد از
تحت بندگان و خدمتکاران بدمعاش این قول از ابن عباس مرویست أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعًا یا در آمیزد
شما را گروه گروه هر گروهی هوائی دارد و مدعای علیحده تا از آن مخالفت بکارزار انجامد و همه در هم افتند
مراد آنست که بجهت فرط عناد و انکار شما را بنفس خود واگذارد و از طرف الطاف و توفیق بر شما مسدود سازد
تا شیطان بر شما مستولی شده سخن مخالفت در میان شما اندازد و در میان شما علم جدال و قتال بر افرازد
وَیُذِیقَ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ و بچشاند بعضی را از شما بأس بعض از رنج و سختی بعضی مراد شمشیرهای مخالفت
که از غلاف بیرون کشیده و بر یکدیگر حمله آورند انْظُرْ کَیْفَ ببین که چگونه نُصَرِّفُ الْآیَاتِ بگردانیم
آیتهای خود را بانواع متعدده از وعده و وعید لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ تا ایشان بدانند حقایق
است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که من از خدای درخواستم که اهل کفر را بر امت
مسلط نکند دعای مرا اجابت فرموده و درخواستم که امت مرا بعلت جوع و قحطی هلاک نکند از آن هم
کرامت فرموده و درخواستم که جمع امت مرا بر ضلالت و گمراهی جمع نکند آنرا اجابت فرمود و باز از او
درخواستم که مخالفت و باس در میان ایشان ننشیند مرا از آن منع فرموده و امر نمود که از آن باب گذارد
درین باب خاموش باش من بجبرئیل گفتم که همیشه مخالفت در میان امت من باشد و بعضی بباس بعضی
هلاک شوند جبرئیل گفت آری چنین خواهد بود و آیه الم احسب الناس ان یترکوا تا آخر بخواند گفت البته
فتنه عظیمه در میان هست تو واقع شود و همه بآن مبتلا گردند تا صادق از کاذب ممتاز شود و بجهت این امتیاز
بعد از انقطاع وحی شمشیر مخالفت از نیام بیرون کشیده شود تا روز قیامت و افتراق کلیه در میان ایشان

واقع شود از حضرت منقولست که چون شمشیر در میان امت من نهاده شود برداشته نشود تا روز قیامت وکذب به
و در وقوع میدارند عذاب را یا قرآن را قومک گروه تو که کفار قریش اند وهو الحق و حال آنکه آن عذاب حق
صدق است در وقوع یا کتاب قرآن درست و راست است و از نزد حق تعالی است قل لست علیکم بگو نیستم
من بر شما بوکیل نگهبان که همه شما را ایمن کرده باشم تا شما را بجای تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم چه بر من همین
انذار است وکیل و حفیظ او سبحانه است و این آیه بآیة السیف منسوخست لکل نبإ مستقر مر هر خبری را از وعده و وعید
وقتیست که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود وسوف تعلمون و زود باشد که بدانید آن را نزد وقوع آن
در دنیا یا در آخرت در اخبار آمده که خاصیت این آیه آنست که چون بر کاغذی نویسند و در دندان گیرند درد دندان
را در ساعت دفع کند آورده که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال در تکذیب قرآن
و استهزا بآن مشغول شدندی حق تعالی ازین خبر میدهد که و اذا رأیت الذین تعلمون و چون ببینی کسانی را که
بتکذیب و استهزا یخوضون شروع مینمایند و گفتگوی میکنند فی آیاتنا در آیتهای ما که قرآنست و در آن
طعن میزنند فی آیاتنا فاعرض عنهم پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حتی یخوضوا تا وقتی که
در آیند فی حدیث غیره در سخن دیگر غیر قرآن و اما ینسینک الشیطان و اگر فراموش گرداند بر تو
شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بحضرت است و مراد امت اند چه آنحضرت بجهت عصمت از این
مبراست فلا تقعد پس منشین با ایشان بعد الذکری پس از یاد کردن تو سخن خدای را مع القوم
الظالمین با گروه ستمکاران که در موضع تکذیب میکنند در موضع تصدیق این حکم در بدایت اسلام بود و بعد از قوت
اسلام مسلمانان با کافران مجالست نموده در صدد منع و نهی ایشان میشدند و بسبب صحبت ایشان سخن میکردند
بعد از نزول این آیه اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و از نشستن در مسجد الحرام چاره نیست و کافران
نیز پیوسته در مسجد اند و همواره سخریت میکنند با قرآن و اهل ایمان و ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را
از آن منع نمی توانیم کرد آیت آمد که وما علی الذین یتقون نیست بر آنانکه پرهیز اند از خوض کردن من
حسابهم از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان من شیء هیچ چیزی مراد نیست که قبایح اعمال و اقوال
آنانکه مومنان با ایشان مجالست مینمایند بر مومنان نیست بلکه وزر و وبال و حساب آن با اهل خوض است
ولکن ذکری و لیکن بر ایشان است که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح و اگر
نتوانند اظهار کراهت کنند از آن لعلهم یتقون شاید که پرهیز کنند ازین عمل و شرم دارند وذر الذین
اتخذوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفته اند دینهم لعبا ولهوا دین خود را بازی و مشغولی یعنی پس
یعنی بنا دین خود را بر بازی و مشغولی و لهو نهاده اند چون پرستیدن سنگ و چوب و تحریم بحایر و سوایب
که هیچ نفعی بر آن مترتب نیست در دنیا و عقبی و با قرار گرفته دینی را که بنزد ایشان زاهدان دعوت میکنند سخریت
و استهزا وغرتهم الحیوة الدنیا و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر

و نشر میکنند وذکر به و پند ده و دیگر ایشان را بقرآن ان تبسل بجهت ترس آنکه تسلیم کرده نشود بهلاک عقوبت
یا بر سوایی در دنیا و آخرت نفس بما کسبت نفس هر کافر بسبب آنچه کرده است از بدیها لیس لها نیست مر آن
نفس گرفتار شده را من دون الله بجز از خدای ولی دوستی که مدد او تواند کرد ولا شفیع و نه شفاعت
کننده که او را از عذاب خلاصی تواند داد وان تعدل کل عدل و اگر بجهت فرض فدا دهد آن نفس هر فدایی
که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لا یؤخذ منها فرا گرفته نشود از وی فدا اولئک آن گروه الذین
ابسلوا آنانی که سپرده اند بعذاب بما کسبوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال و آنچه معتقد اند
از عقاید باطله لهم مر ایشان راست در دوزخ شراب من حمیم آشامیدن از آب جوشیده که درون
ایشان را بسوزاند وعذاب الیم و عذابی دردناک کوفت آرنده که بیرون ایشان بریان سازد بما
کانوا یکفرون بجهت آنکه ایشان بودند که کافر می شدند در خبر است که اهل دوزخ سالهای بسیار از
گرسنگی فریاد کنند تا ایشان را طعامی دهند از ضریع که نوعی از خارست که در وقت تری شتر آن را خورده چون
از آن بخورند تشنگی بر ایشان غالب شود و سالهای بسیار از تشنگی فریاد کنند تا کاسه آبی بدست ایشان دهند که
از غایت گرمی چون بنزدیک لب برند همه روی های ایشان پاره پاره شود و نیز از روی احتجاج و الزام
میفرماید که قل بگو ای محمد بر وجه انکار اندعوا من دون الله آیا پرستیم بجز از خدای یعنی نمی پرستیم
ما لا ینفعنا آنچه سود نکند ما را اگر طاعتش داریم ولا یضرنا و زیان نرساند اگر او را فرو گذاریم ونرد
و آیا باز گردیم علی اعقابنا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و بکفر رجوع کنیم بعد اذ هدینا الله پس از آنکه
راه نموده است ما را خدا باسلام و از ظلمت کفر بنور ایمان رسانید کالذی استهوته الشیاطین آنکه
مانند کسی باشیم که دیو او را از راه برده باشد فی الارض در زمین یعنی بیابان دور از راه راست حیران
در حالتی که سرگردان باشیم از طریق مستقیم و راه صواب له اصحاب مر او را باشند یاران و رفیقان یدعونه
که خوانند او را الی الهدی بسوی راه راست و هدایت نمایند او را بطریق مستقیم و گویند او را ائتنا بیا بجانب ما
مراد آنست که دیوان او را بطرف خود دعوت کنند و او را از اصحاب خلاص نمایند و اصحاب او را از آن
منع کنند و بطریق حق خوانند و او متردد باشد در رفتن و بازگشتن اگر اجابت شیاطین کند در ورطه هلاک افتد
و اگر سخن اصحاب شنود بمنزل نجات رسد و وجه تشبیه آنست که هر که مرتد شود مانند کسی است که غولان و دیوان
او را فریفته از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک و موضع هلاک برده باشند و رفیقان کاروانی
که مومنان و اصحاب اویند او را براه شرایع خوانند اگر برگردد و خود را بکاروان رساند و خود را از خلل ایمن
سازد بمنزل مراد رسد و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد و بهلاک ابدی رسد قل ان هدی الله
بگو مر کسانی که دین خدای یعنی اسلام هو الهدی آنست دین درست و راست نه غیر آن زیرا که ما عدای آن
ضلالت است وامرنا و فرموده اند ما را بدین هدی لنسلم تا گردن نهیم لرب العالمین فرمان پروردگار

عالمیان از وان اقیموا الصلوة و آنکه بپای دارید نماز را واتقوه و بترسید از خدای در همه احوال او وهو
الذی الیه تحشرون و اوست خداوندی که بسوی جزای او جمع کرده خواهید شد روز قیامت وهو
الذی خلق السموات و اوست آنکسی که بیافرید آسمانها را والارض و زمین را بالحق در حالتی که
قابلیت بحق و محض حکمت است ویوم یقول و یاد کن روزی که خدای گوید یعنی امر کند در روز قیامت بهر چیز
ان خواهد کرد کن بباش فیکون پس بباشد آن چیز و محشور شود قوله الحق سخن وی است راست
وله الملک و مر او راست پادشاهی بی منازع و مدعی یوم ینفخ فی الصور در روزی که دمیده شود نفخ صور
عالم الغیب والشهادة اوست داننده غیب یعنی عالم ملکوت و شهادت یعنی عالم ملک وهو الحکیم
و اوست خداوند حکمت در حشر و نشر خلایق الخبیر دانا بر آنکه کی برانگیزاند و بر چه وجه حشر کند در خبر است
که رسول صلعم فرمود که شب معراج اسرافیل را دیدم در زیر عرش صور در دهن گرفته بر شکل شاخی و از انجا
هزار منفذ بود و همه چشم در عرش افکنده و جبرئیل را گفتم چند گاه است که او این صور را در دهن دارد گفت
از آن وقت که حق سبحانه عالم را افریده او این صور را در دهن گرفته منتظر است که تا کی فرمان الهی در رسد
بدمیدن آن تا تاخیری در آن واقع نشود در مجمع آورده که اسرافیل دو مرتبه دم در صور دهد در نفخه اول همه
خلایق بمیرند و در دوم همه زنده شوند پس نفخه اول برای انتهای دنیا باشد و دوم برای ابتدای آخرت
ابو سعید خدری از حضرت رسالت پناه صلعم روایت کرده که چگونه بخوشحالی توان گذرانیدن روز زندگانی
را که صاحب صور صور در دهن گرفته و گوش فرا داشته منتظر آنکه کی مامور شود بدمیدن آن تا بلا تاخیر دم
در دمد و بعد از بیان احتجاج بر کفار فرمود که چرا تصدیق دینی نمیکنید که کیش ابراهیم خلیل است و همه شما در تقدیر و حرمت
او متفق و سرافرازید و در رسانیدن نسب خود باو بر عالمیان افتخار مینمائید پس میفرماید که واذ قال ابراهیم
و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم را که ایشان دعوی فرزندی و لاف نسب او میزنند پس اولی آنکه بوی اقتدا نمایند
در توحید و قصه او نیست که گفت لابیه آزر مر پدر خود آزر را و او عم او است چه باجماع امامیه و دلایل عقلیه و نقلیه
آبا اهل بیت علیهم السلام مؤمن اند و اطلاق اب بر عم بر کلام عرب شایع است و اسم پدر او باتفاق نسابین
و اصحاب تاریخ تارخ است پس معنی آنست که ابراهیم مر عم خود را که آزر نام داشت و بت تراش و بت پرست
بود گفت اتتخذ اصناما آلهة آیا فرا میگیری بتان را که تراشیده بخدای انی اریک بدرستی که من می بینم
ترا وقومک و گروه ترا که تابع تو اند فی ضلال مبین در گمراهی هویدا در آثار آمده که آزر بت می تراشید
و با ابراهیم علیه السلام میداد که ببازار ببر و بفروش و او ریسمانی بپای بت بسته ببازار آمدی و بر زمین میکشیدی و میگفتی
که میخرد خدای را که نمی شنود و نمی بیند و هیچ کس را نفع و ضرر نتواند رسانیدن پس بچاه بردی و سر او را در آب زدی و گفتی
و گفتی که آب بخور و مردمان شکایت ابراهیم را باوی کردندی و آزر وی را ازین سرزنش کردی و ملامت نمودی
و ابراهیم جواب دادی که شرم نداری که جمادی را که هیچ نفع و ضرر و دیدن و شنیدن از او متصور نیست پرستش

میکنی

میکنی وکذلک و همچنانکه ما ابراهیم را بینا گردانیدیم بر ضلالت و گمراهی قوم او همچنین باید باشند و نری
ابراهیم نمودیم ابراهیم را ملکوت السموات والارض ربوبیت پادشاهی و عجایب و غرایب و بدایع
آسمانها و زمینها از ذره و عرش تا تحت ثری یعنی همه را بروی منکشف ساختیم تا استدلال کند بدان بر قدرت
کامله ما ولیکون من الموقنین و تا باشد از یقین کنندگان در وحدانیت جزء ابو بصیر از ابی عبد الله ع روایت
کرده که چون حق تعالی ملکوت السموات والارض با ابراهیم نمود وی مردی را که زنا میکرد بر نفرین کرد او
هلاک شد نوبت دیگر نیز مردی را دید که بزنا مشغول است او را نیز دعا کرد که بمرد سیوم مرتبه باز دید که شخصی بان عمل مشغول
است در حق او هم دعای بد کرد تا هلاک گشت خطاب آمد که ای ابراهیم دعای تو مستجاب است بر بندگان نفرین
مکن بلکه به پند و نصیحت ایشان را از راه باطل منع توانی نمود و اگر من میخواستم که همه را بدعای تو بمیرانم ایشان را نمی
آفریدم بدانکه من خلق را بر سه صنف آفریدم صنف اول آنکه ایشان عبادت میکنند و هیچ چیز را شریک من
نمیدانند و بجهت این مثوبات عظیمه نامزد ایشان کرده ام و طبقه دوم عبادت غیر من میکنند صنف سیوم عبادت
غیر من کنند و مراد از آن دخل نمیشود و من از صلب ایشان جمعی را بیرون آورم که همین عبادت من کنند علمای
تواریخ نقل کرده اند که ابراهیم ع در روزگار نمرود بن کنعان متولد شد و مجمل این قصه آنست که شبی نمرود در خواب دید
که کوکبی از افق آن شهر طلوع کرد که از شعشعه آن شعاع ستاره و نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت دهشت
و فزع بیدار شد و کاهنان و حکیمان را جمع نموده تعبیر این خواب را فرمود ایشان تعبیر این واقعه را برین وجه
کردند که درین سال در ولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود قدم نهد که هلاک
تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز آن مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نپیوسته نمرود حکم کرد تا میان
زنان و مردان تفریق کردند و در آن سال بر هر مرد و زن یکی را موکل ساخت تا هر کودکی که در آن سال بزاید
اگر پسر باشد بکشند و تارخ که یکی از محرمان مقربان نمرود بود شبی با زن خود گفت که پنهان از موکلان نزد من آی
زن پنهان از مردمان نزد تارخ آمد و تارخ بوی خلوت نمود و زن حامله شد چون قریب بوضع حمل رسید از
ترس نمرود از شهر بیرون آمده بغاری رفت که در حوالی آن شهر بود و در انجا ابراهیم ع متولد شد و او را در خرقه
پیچیده هم آنجا بگذاشت و در غار بسنگ استوار نمود و باز گشت و روز دیگر بغار آمد دید که ابراهیم انگشتان خود را
می مکید شیر و انگبین حاصل بیرون می آید خوشحال شد و در شهر در آمد و بر همین منوال هر روز یک مرتبه بغار آمدی و دیدار
ابراهیم ع دیدی و باز گشتی القصه چون ابراهیم بشیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان
ببالید که کودک دیگر در ماهی و در ماهی چنان بزرگ میشد که دیگری در سالی چون پانزده ماهه شد با جوانان
پانزده ساله برابر گشت و چون باین مرتبه رسید مادرش تارخ را برین قضیه مطلع ساخت تارخ بسیار خوشحال گشت
و گفت او را بخانه آور و مادر بنزد او رفته و مادر ابراهیم را از غار بیرون آورد و در نماز شام بود و چون از غار بزیر
آمد ابراهیم که گلهای شتر و اسب و رمهای گوسفند جمع شده بودند از مادر متحیرانه سوال نمود که اینها چه چیزند

مادر و پدر را خبر داد ابراهیم عم گفت البته اینها را پروردگاری هست که آفریدگار و تربیت کننده و روزی دهنده اینهاست
و مرویست که در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب و ماه می‌پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش
نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فلما جن علیه اللیل پس چون شب در آمد بر وی تاریک
شد بنوعی که زمین را بپوشانید رأی کوکبا دید ستاره درخشان که زهره بود یا مشتری و نزدیک بافق
مغرب رسیده بود پس دید که بعضی ستاره پرست که بودند روی با ستاره کرده بسجده آن کردند قال گفت ابراهیم
هذا ربی پس اینست پروردگار من بر سبیل فرض بزعم قوم خود و این مثل آنست که شخصی بقول خصم قایل شود
و در اول کلام تابع او شود و بعد از اثبات بطلان بر و انکار آن نماید تا بر خصم لازم شود حجت چنانکه یکی از اهل
نظر در اجسام کرده تقدیر کند که این قدیمست همچنانکه مذهب خصم اوست و چون بواسطه تغیر و تبدیل که از لوازم حدوث
است اثبات حدوث آن نماید خصم را بان ملزم سازد و حکم بحدوث آن نماید پس ابراهیم عم نیز بر همین وجه گفت که این
خدای منست فلما افل پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الافلین گفت دوست نمیدارم فرو روندگانرا
چه جای آنکه عبادت اینها کنم زیرا که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد چه انتقال مقتضی امکان و حدوث
است و منافی الوهیت پس قدری دیگر راه که رفتند قضا را آن شب چهاردهم ماه بود و قرص سیمین ماه بر کنار
خوان سبز فلک جلوه گر شده نمودار شد فلما رای القمر پس چون دید ماه را بازغا در حالتی که بر آینده و مبتدا
نمانده بود در طلوع و جمعی ماه پرستان مر آن را بسجده در افتادند قال هذا ربی گفت اینست پروردگار من
بر طریقی که مذکور شد فلما افل پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد
قال گفت ابراهیم لئن لم یهدنی ربی هر آینه اگر نه راه نماید مرا پروردگار من بمعرفت خود بر وجه لطف
و توفیق و هدایت لاکونن من القوم الضالین هر آینه باشم از گروه گمراهان مراد وی باین گفتار ارشاد قوم بود
و تنبیه ایشان که قمر نیز متغیر الحال است و صلاحیت الوهیت ندارد و هر که آنرا خدای خود شمرد البته گمراه است و چون
صبح طالع شد ناگاه سپر زرین آفتاب از فلک خود سر بر آورد و زمین را بفعلیت نور خود منور گردانید و بهر جایی
و بقوتافت بجرم از همه مهتر و منورتر از همه بهتر و بیشتر بود و آفتاب پرستان بسجده او مشغول شدند ابراهیم عم
بقصد احتجاج حجت بر ایشان گفت که این بیشتر نورهاست و بجهت فرط نور خود بر همه انوار غالب شده بنگریم
که چه تواند بود و با این نیز نرد باختی کنیم و بتامل صادق در غور او نظر فکنیم و ببینیم که او را رتبه الوهیت هست همچنانکه
زعم شماست چنانکه میفرماید که فلما رای الشمس پس چون دید ابراهیم آفتاب را بازغة بر آینده و چهارتا
بنور خود تابنده قال هذا ربی گفت این کوکب پروردگار منست بحسب فرض و تقدیر همچنانکه زعم شماست
هذا اکبر این کوکب بزرگترست در جرم و بیشتر در روشنایی این کلام بر وجه اظهار شبهه خصم گفت
فلما افلت پس چون نشان زوال و انتقال بر وظاهر شد قال یا قوم گفت ای گروه من انی بریء
مما تشرکون بدرستی که من بیزارم از آنچه شما انباز می‌گیرید با خدای از اشیاء محدثه محتاج بمحدثی و موجدی

و به آنکه مستوانند بود که مقصود در این کلام از ابراهیم عم بر وجه استدلال بوده باشد چه حق تعالی ابراهیم را عارف خلق
کرده بود و با علم ضروری داده بود و او احتیاج بنظر و استدلالی نداشته باشد پس اکتساب علم بطریق نظر او را
ضروری بوده باشد پس و مثل کسی باشد که بر وجه نظر تجوز اری کند و چون در اخذ مقدمات قیاس و خطا یا
باشد از آن عدول کند و حکم بخلاف آن کند تا حق بر وظاهر شود و تفصیل و تبیین این مبحث و شبهاتی که مخالفان
درین باب دارند و جوابهای آن بر وجهی که رافع آن شبهات است و بیان اقوال مختلفه مفسرین در آن کشف
قول حق از آن در منهج الصادقین بر طریق ولید بمسطورست القصه ابراهیم عم چون از قوم خود تبرا کرد متوجه
موجدی و مبدع جمیع ممکنات شده فرمود که انی وجهت وجهی بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را یعنی
خالص کردانیدم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم و طالب شدم للذی مر آنکس را که از محض قدرت
و قدرت محض فطر السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را حنیفا در حالتی که میل کننده ام از همه
ادیان باطله و روی آورنده بدین توحید و ما انا من المشرکین و نیستم من از مشرکان شرک ورزندگان
و این آیه دلیلست بر وجوب تقدیم تبرا بر تولا و کلمه طیبه لا اله الا الله نیز مصرحست بر این معنی اول راه توحید را
از خار و خاشاک شرک بلا اله پاک باید فرمود تا سلطان الا الله بر وی روی آورد و در صدر دل بر مسند
جان نشیند آورده اند که چون ابراهیم عم را بشهر آوردند و یرا بدیدن نمرود بردند و نمرود کریه المنظر بود و ابراهیم عم دید
و در تخت زرین نشسته و غلامان ماه پیکر و کنیزان حور چهره گرد تخت او صف زده و پرسید که این کیست که مرا
بدین او آورده اند گفتند خدای همه است پرسید که این جماعت که در حوالی تخت او ایستاده اند چه کسانند
گفتند که آفریدگان او اند ابراهیم تبسم فرموده و گفت چگونه است که این خدای دیگرانرا از خود بهتر آفریده است با بیستی
که خود از ایشان بهتر بودی حاصل که همیشه ابراهیم مذمت بتان کردی و پرستندگان از او دشنام دادی و قوم او
با او مجادله میکردند همچنانکه حق تعالی خبر میدهد و حاجه قومه و حجت جستند با او قوم وی مخاصمه کردند با وی در
توحید قال اتحاجونی گفت بر وجه انکار که آیا محاجه و مخاصمه میکنید با من فی الله در وحدانیت خدای و منع میکنید
که بر من غلبه کنید و در دین الله وقد هدان و حال آنکه راه نمود مرا بتوحید خود بر وجه لطف و توفیق ایشان
او را تخویف کردند که معبودان ما بسبب استهزا کردن بر تو بلا خواهند گماشت ابراهیم فرمود که و لا اخاف و نمیترسم و باکی
ندارم ما تشرکون به از آنچه شریک آورده اید بدان یعنی در هیچ وقت از بتان شما اندیشه ندارم چه جماد دندو هیچ
ضرر نتوانند رسانید الا ان یشاء ربی مگر آنکه خواهد پروردگار من شیئا چیزی را از مکاره که بجهت ایشان
بمن رسد یا وجه که حیات و تمکین با ایشان دهد وسع ربی واسع است پروردگار من واحاطه کرده
کل شیء علما همه چیزها از روی دانش یعنی علم او بهمه محیط شده و بعید نیست که در علم او باشد که من گروهی
افلا تتذکرون آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و تمیز در میان عاجز و قادر و عالم و جاهل نمیکنید و کیف
اخاف ما اشرکتم و چگونه بترسم از آنچه شما انباز می‌گیرید از جمادات و لا تخافون و نمیترسید

للذی

أنكم أشركتم بالله از آنکه شرک می آرید بخدای ما لم ينزل به آنچه نفرستاده است خدای بشرک کردن
عليكم سلطانا بر شما کتابی یا حجتی غالب یعنی چگونه ترسم از معبودان شما که بدیهه عقل حکم میکند که از ایشان نفع
وضرر متصور نیست و شما او لترسید که بترسید از خدای غالب و قادر و قاهر که شرک می آرید باو بدون حجتی ونه
بلکه بمحض تقلید فأي الفريقين پس کدام یک ازین دو گروه موحد و مشرک أحق بالأمن سزاوار ترند
باین بودن پس مرا جواب دهید إن كنتم تعلمون اگر هستید که دانید که سزاوار نیست که از و بترسید
الذين آمنوا آنهایی که ایمان آوردند بوحدانیت خدای ولم يلبسوا إيمانهم بظلم و نیامیختند ایمان
خود را بشرک أولئك لهم الأمن آن گروه مر ایشان راست ایمنی از عذاب دوزخ وهم مهتدون
و ایشان اند راه یافتگان وتلك و همه آنچه گذشت از احتجاج و استدلال ابراهیم حجتنا حجت و برهان
که بر وجه خلقت آتيناها إبراهيم دادیم آنرا با براهیم تا حجت گرفت بآن على قومه بر گروه خود نرفع درجات
بر میداریم پایهاو را بلند من نشاء هر کرا خواهیم در علم و حکمت از مومنان موحد مطیع بسبب استعداد ایشان
در ایمان و یقین یعنی هر یک از اهل ایمان را بقدر استحقاق بمراتب عالیه و درجات رفیعه میرسانیم إن ربك
حكيم بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمت در بر داشتن و فرو گذاشتن بندگان عليم دانا باستعداد و
استحقاق هر کس ووهبنا له و بخشیدیم مر ابراهیم را إسحق پسری اسحق نام که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است
ويعقوب و نبیرهاو که اسرائیل است ولقب یعقوب كلا هدينا هر یک را ازین دو راه نمودیم بمعرفت خود
وباحکام شریعت بمحض لطف و توفیق ونوحا هدينا من قبل و راه نمودیم نوح را پیش از ابراهیم ومن ذريته
و هدایت کردیم از ذریت نوح یا ابراهیم داود داود ابن ایشا را که از اولاد یوسف بن یعقوب است
وسليمان سلیمان بن داود را وأيوب و ایوب بن اموص را ويوسف وموسى وهارون
و یوسف بن یعقوب را و موسی و هارون بن عمران را وكذلك و همچنانکه ابراهیم را پاداش دادیم رفعت
درجات و ثبات بر دین و مجاهدت در راه او و معرفت نجزي المحسنين پاداش میدهیم نیکوکارانرا
فراخور استحقاق ایشان بنیل ثواب و کرامات وزكريا و دیگر راه نمودیم زکریا را ويحيى و یحیی که
پسر زکریاست وعيسى و عیسی بن مریم را وإلياس و الیاس را كل من الصالحين همه این پیغمبران
که مذکور کرده شده اند کاملانند در صلاح و شایستگی تفصیل انساب این پیغمبران که منتهی میشوند بنوح و ابراهیم
در منهج الصادقین مذکور است در خبر است که روزی مامون با امام علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت این
رسول خدای را آیتی هست که دلالت کند بر آنکه تو فرزند رسول خدایی و از صلب او که غیر آیت مباهله باشد
و غیر آیتی از قل تعالوا که متضمن ومن ذريته است و عیسی در آن مذکور است که از جانب مادر با براهیم میرسد
فرمود که آیه حرمت عليكم أمهاتكم وبناتكم است گفت چگونه این آیه دلالت بر مدعای من میکند فرمود چه میگویی
درین که اگر رسول خدای حاضر شود و دختر ترا بزنی از تو خواهد باو خواهی داد گفت چگونه ندهم و که باشد که این رغبت

نداشته

نداشته باشد فرمود که اگر از من خواهد باو ندهم گفت چرا فرمود زیرا که اجماع است که فرزندان خواه از دختر خواه
از پسر بروی حرام است و دیگر آنکه اگر من زن خود را طلاق دهم پیغمبر نتواند که او را نکاح کند گفت از کجا میگویی
فرمود قوله تعالی وحلائل أبنائكم الذين من أصلابكم وإسمعيل و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است
واليسع و الیسع را که پسر اخطوب بن عجوز است ويونس و یونس بن متی را ولوطا و لوط را که پسر هارون
بود و هارون برادر حضرت ابراهیم است صلوات الله علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وكلا فضلنا و همه این
پیغمبرانرا فضیلت دادیم بنبوت على العالمين بر عالمیان زمان ایشان ومن آبائهم و فضیلت دادیم
بعضی از پدران ایشانرا وذرياتهم و برخی از فرزندان ایشانرا وإخوانهم و بعضی از برادران ایشان
را چه بعضی از ایشان یا پیغمبر بودند یا اوصیای پیغمبران و یا اولیا واجتبيناهم و گزیدیم این پیغمبرانرا وهديناهم
إلى صراط مستقيم و راه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم ایشانرا بر راه راست که دین حق است ذلك
آن دینی که مهتدی بودند انبیا مذکوره بآن دین هدى الله دلالت خداییست و مستلزم هدایت و توفیق است
يهدي به راه مینماید بآن دین من يشاء هر کرا میخواهد من عباده از بندگان خود از روی لطف
و توفیق ولو أشركوا و اگر این پیغمبران بحسب فرض شرک آوردندی و با وجود این همه فضل و کمال لحبط عنهم
هر آینه باطل و نیست میشد از ایشان ما كانوا يعملون آنچه بودند که میکردند یعنی بهره و بر آن نمی یافتند چه صحت عمل
بمتابعت ایمانست پس هر گاه ایمان نباشد عمل صحت نخواهد داشت أولئك آن گروه انبیا الذين آتيناهم
الكتاب آنانند که دادیم ایشانرا کتاب والحكم و حکم شریعت والنبوة و پیغمبری فإن يكفر بها
پس اگر کافر شوند بکتاب و حکمت و شریعت هؤلاء این گروه معاندان قریش فقد وكلنا بها پس
اولئك
بدرستی که ما بگماشته ایم و مهیا داشته برای ایمان بآن قوما گروهی را که از روی صدق تمام ليسوا بها
بكافرين نیستند بدین چیزها کافران مراد پیغمبران و متابعان ایشانند الذين آن گروه انبیا آنانند که هدى
الله راه نمود خدای ایشانرا بدین حق فبهداهم اقتده پس بطریقهٔ ایشان اقتدا کن مراد آنچه ایشان بر آن
متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلفه یا اقتدا کن بایشان و مراد آنکه قوم صبر کن همچنانکه ایشان
صبر کردند یا در جمیع اخلاق حسنه و اطوار پسندیده تابع ایشان شو از جمله آنکه قل بگو با کافران که لا أسئلكم
نمیخواهم از شما عليه بر تبلیغ رسانیدن از خدای أجرا مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد و عوض
نطلبیده إن هو نیست این تبلیغ من إلا ذكرى للعالمين مگر پندی مر عالمیانرا که بسبب آن راه راست
یابند آورده اند که مالک بن اشرف که سر حلقهٔ احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلعم آمد آنحضرت با وی گفت
سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریت را بر موسی نازل گردانیده که تو در توریت دیده که خدای دانشمند
فربه را دشمن میدارد گفت این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن عالم تن پرور و فربه تویی
او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتابی بر هیچکس نازل نساخته آیه آمد که وما قدروا الله و تعظیم نکردند

جهودان خدا را حق قدره چنانچه سزای تعظیم او باشد و نشناختند او را چنانچه حق شناخت او بود و در رحمت و انعام
بر بندگان که از جمله آن ارسال رسل و انزال کتب است اذ قالوا چون گفتند که ما انزل الله فرو نفرستاده است
خدای علی بشر من شیء بر هیچ آدمی هیچ چیز از وحی و احکام شرع یعنی انزال شرع و کتب در محل نکرده
قل بگو ای محمد من انزل الکتاب الذی کیست آنکه فرو فرستاد کتاب را که جاء به موسی آمد بآن موسی
نورا در حالتی که بود روشنایی دهنده و ظلمات جهل کفر را زایل سازنده وهدی للناس و راه نماینده
و مردمان تجعلونه قراطیس میگردانید از وی قراطیس صحیفها و طومارها و در دفترها پراکنده که تبدونها آشکار
میکنید آنچه میخواهید وتخفون کثیرا و پنهان میکنید بسیاری را از آن چون نعت محمد صلی الله علیه و آیت
رجم و غیر آن وعلمتم و آموخته شد بای یهودان ما لم تعلموا آنچه ندانستید انتم ولا آباؤکم نه شما
نه پدران شما امر و نهی و حلال حرام زیاده بر آنچه در توریت هست و بر شما ملتبس بود بیان آن مراد
احکام قرآنیست قل الله بگو ای محمد که فرستاده است آن را که نه انستید ثم ذرهم پس بگذار ایشان را یعنی یهود
و بگذار ایشان را فی خوضهم در باطل و خرافات خود یلعبون در حالتی که بازی میکنند ایشان و بازوی
باطل خود مشغول میشوند چه بر تو غیر از تبلیغ و الزام حجت نیست وهذا و این قرآن کتاب انزلناه کتابیست
که فرستادیم ما آن را مبارک بسیار فایده و با برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از
وی بوده از کتب چون توریت و انجیل یعنی موافق آن در توحید و اصول دین یا گواهی دهنده بر حقیقت آن
پس قرآن را فرستادیم برای برکات و خیرات کثیره و تصدیق کتب متقدم ولتنذر و برای آنکه بیم کنی و حفص یا
میخواند یعنی برای آنکه بترسانی ای محمد ام القری اهل مکه را ومن حولها و هر که گرد و گرداگرد است یعنی جمیع
اهل مشرق و مغرب را والذین یؤمنون بالآخرة وآنانکه ایمان داده اند بآخرت یؤمنون به ایمان می
آورند بکتاب یا به پیغمبر چه تصدیق بآخرت موجب خوف عاقبت و خوف باعث تدبر و تفکر در امر حق وهم
علی صلاتهم یحافظون و ایشان به پیغمبر یا کتاب میگروند و بر نمازهای خود محافظت میکنند تخصیص صلوات
جهت آنست که ستون دین است و نشانه ایمان آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کرده بودند
برسالت صلی الله علیه و آله و هر دو را بسبب کذب ایشان بغایت اعلال جمع خطر عظیم آن سرور بود حضرت عزت
در بیان تعدی و شرح طغیان ایشان فرمود که ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که افترا کرد
و دروغ بست علی الله کذبا بر خدای دروغ را و گفت که من پیغمبرم او قال یا گفت اوحی الی وحی کرده میشود
ولم یوح الیه شیء و حال آنکه وحی کرده نشده است بدو چیزی مسیلمه باطل مفتریات بر هم می بافت و میگفت که این
وحی است که بمن فرود آمده است و اسود عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود و بر حماری نشسته و سخنان بر من القا
میکند و مرویست که عبدالله بن سعد بن ابی سرح قرشی کاتب رسول خدای بود و چون وحی بآنحضرت نازل شدی
نوشتی و بجای غفور رحیم علیما حکیما نوشتی و بعضی سمیع علیم غفور رحیم چون این آیه فرود آمد که ولقد خلقنا الانسان

من سلالة من طین تا بقوله ثم انشأناه خلقا آخر او در تعجب مدارج تفصیل خلق آدمی و بروز بانش جاری شد که
فتبارک الله احسن الخالقین رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بنویس که همچنین بر من نازل شده وی بنوشت و در
و با خود گفت که اگر محمد در آنچه میگوید پیغمبر است و وحی که باو می آید بر من نیز وارد میشود اگر کاذبست پس مثل آنکه میگوید
من هم میتوانم گفت آنگاه مرتد شد و نزد اهل کتاب رفت و گفت احوال محمد را معلوم کرده ام او از نزد خود چیزها
میگوید و من هم بر خود میسیده که وحی حق تعالی در باره او فرمود که ومن قال و کیست ستمکارتر از آنکس که گفت
سانزل زود باشد که نازل گردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل گردانیده و عبدالله بن مسعود
روایت کرده که عبدالله بن سعید آخر باسلام رجوع کرد و ایمان آورد و بعد از آن حق تعالی از بدی عاقبت کفار
و اهل شرک خبر میدهد که ولو تری اذ الظالمون و اگر ببینی تو چون ستمکاران یعنی کافران می باشند
فی غمرات الموت در سکرات و شداید مرگ والملائکة و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیهم گسترانند
گان باشند دستهای خود را برای قبض روح ایشان در بیانیج گفته که دستهای خود کشاده باشند برای عذاب
ایشان و عمود آتشین بر ایشان زنند و گویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید روحهای خود را از جسدها همچو
متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی طلبد الیوم تجزون امروز که وقت مردن شماست جزا داده
خواهید شد عذاب الهون عذاب با خواری با شدت و سختی تمام بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید میگفتید
علی الله غیر الحق بر خدای چیزی را که ناراست چون دعوی ولد و شریک مر او را و دعوت نبوت بکذب
وکنتم عن آیاته و بودید که از آیتهای او تستکبرون گردن کشی میکردید و در آن تامل نکرده ایمان
نمی آوردید ولقد جئتمونا و بدرستی که آمدید بجانب و جزای ما فرادی در حالتی که منفرد بودید از مال
و نه فرزند و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددکار کما خلقناکم بر هیاتی که آفریده بودیم شما را اول مرة نخستین بار
در رحم مادر برهنه و منفرد و معری از همه چیز وترکتم و بگذاشتید ما خولناکم آنچه عطا داده بودیم شما را
در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید وراء ظهورکم از پس پشت خود
و نه از پیش فرستادید و نه با خود دارید پس سرزنش ایشان کنند که وما نری معکم و نمی بینیم با شما شفعاءکم
که شفیعان شما را الذین زعمتم آنانکه گمان می بردید بر وجه جهالت که انهم فیکم شرکاء بدرستی که ایشان
در ربوبیت شما مستحق عبادت شما شریکان خدا اند لقد تقطع بینکم بدرستی که بریده شد پیوند شما و پراکنده
گشت جمعیت شما وضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه بودید که گمان میبردید که آن شفیعان شما اند
و با انکار بعث و نشور نجات خواهید یافت ما کنتم تزعمون بود و نیز بجهت احتجاج میفرماید که ان الله فالق الحب
بدرستی که خدای شکافنده تخم زرعست تا نباتات از آن بر دمد والنوی و شکافنده دانه اشجار است تا نهال
از آن بر آید یخرج الحی بیرون می آورد زنده را یعنی نباتات و اشجار تر و تازه را که نشو و نما و حیات دارد
من المیت از مرده که تخم و دانه خشک است از زمین یا بیرون می آرد ولد را از نطفه و مرغ از بیضه و مؤمن

انگاره عاقل از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ و بیرون آرنده مرده است چون دانه و نطفه و بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات
و انسان و مرغ است ذَٰلِكُمُ اللَّهُ این زنده کننده و میراننده الله است که سزاوار عبادتست فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ
پس از کجا برگردانیده میشوید از وی بغیر او یعنی او را گذاشته به پرستش غیر او مشتغل میشوید فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافنده
عمود صبح است از ظلمت شب یعنی برنده تاریکی شب و آورنده روشنائی روز وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا و گردانید
شب را آرامگاه خلق تا از تعب حرکات و تردد است راحت یابند و گرداننده روز بیاسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و گردانید
آفتاب و ماه را حُسْبَانًا نشانهای اوقات یا از ادوار های مختلفه او تا بآن حساب سال و ماه و هفته معلوم شود
و بآن مرتب شده حساب خود را نگاه دارند ذَٰلِكَ این کار که سیر دادن شمس و قمر است با دوار مختلفه برای حساب
معلوم تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه کردن خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاریست الْعَلِيمِ دانا و آگاه بر مملکت خود
و مصالح خلق وَهُوَ الَّذِي و اوست خداوندی که بقدرت کامل خود جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ گردانید یعنی آفرید
برای شما ستارگان را لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه یابید بسبب آن فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در تاریکیهای شب در بیابان
وَالْبَحْرِ و در دریا که محل طلوع و غروب مواضع آن را بها راه بشناسید قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
بدرستی که روشن ساختیم نشانهای قدرت خود را برای گروهی که بدانند نفع گرفتن خود را از آن و در آن استدلال
کنند بر وجود قادر حکیم رئوف رحیم و بدانکه همچنانکه حق تعالی شمس و قمر و نجوم را در دنیا تابندگی و نور و روشنائی
داده و زینت و زیب ارزانی فرموده تا مدار زمین و آسمان باشند و بندگان بوسیله آن بمقاصد و مطالب خود
سلوک نمایند و گمراه نشوند در سیر و سلوک همچنین ضوء مصطفوی که شاه بنور شمس است در دنیا سبب هدایت
بندگان گردانید تا از ظلمات کفر خلاصی یافته بنور معرفت او راه یابند و بعد از غروب آن ضوء با نور قوت
نور مرتضوی که مانند قمر است از مطلع هدایت طالع ساخت تا بآن راه یافت شک و نفاق برهند و گفته اند
کالشمس و علی کالقمر و آن ظهور تمام دارد و بعد از آن ائمه هدی را که مانند کواکب نیرند رهنمای بندگان
ساخت تا متمسک بایشان شده از ظلمت شقاوت ابدی بسعادت سرمدی در این مستفید گردند و حدیث
مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ النُّجُومِ دلالتی تمام دارد در بین و از اینجاست که علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه گفته که مراد بنجوم
آل محمد اند صلی الله علیه و آله و سلم وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ و اوست آنکه آفرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ
از یک تن که آدم است علیه السلام فَمُسْتَقَرٌّ پس مر شما راست قرارگاهی وَمُسْتَوْدَعٌ و جای ودیعتی مستقر
رحم است و مستودع صلب یا عکس و نزد بعضی مستقر قبر است از خبر و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر کجا که آدمی
قرار دارد مستودع است چون دنیا و رحم و قبر و مستقر موضع قرار که بهشت است یا دوزخ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ
بدرستی که بیان کردیم علامات قدرت بالغه و وحدانیت خود را لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ برای گروهی که فهم کنند
این را وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد و انزال کرد از آسمان مَاءً آبی
یعنی باران فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم بِهِ بآن آب نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ رستنیهای هر چیزی یعنی

هر صنفی از نباتات فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم مِنْهُ خَضِرًا از آن آب چیزی سبز یعنی گیاه سبز که از تخمی
باشد که بیخ و شاخ پیدا کرده باشد نُخْرِجُ مِنْهُ بیرون می آریم از این گیاه سبز حَبًّا مُتَرَاكِبًا دانه بر یکدیگر ترکیب
شده و برهم نشسته یعنی خوشه وَمِنَ النَّخْلِ و بیرون می آریم از خرمابنان و درختان خرما آنکه حاصل می شود
مِنْ طَلْعِهَا از شکوفه و غنچه وی قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ خوشهای خرمای بیکدیگر نزدیک و یا بزمین نزدیک از بسیاری
بار وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ و بیرون می آریم بآن آب بوستانها را از انگور وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ
درخت زیتون و درخت انار مُشْتَبِهًا درحالتی که هر یک مانند بیکدیگرند در برگ وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و نه
مانند بیکدیگر اند در طعم چه بعضی بغایت ترش می باشد و بعضی شیرین و برخی ترش و شیرین و تشابه و عدم تشابه
در هیئت و قدر و لون و طعم است انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ بنگرید بمیوه هر یک از این درختان إِذَا أَثْمَرَ که چون
بیرون آرد میوه خود را بغایت خوردی و بی مزگی وَيَنْعِهِ و بنگرید در رسیدگی و بزرگی و پختگی آن که چگونه
شکل و مزه و لذتی در وی پدید می آید یعنی در میان هر دو حال تفکری بکنید و ببینید که چگونه حق تعالی بتدریج
آن را از حالی بحالی ثانیه میرساند إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ بدرستی که در اینها که ذکر کردیم لَآيَاتٍ نشانهاست بر وجود
قادر حکیم و وحدانیت او لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند چه وجود این اجناس مختلفه از اصل واحد
و نقل آن از حالی بحالی نمی باشد مگر بایجاد قادری که میداند تفاصیل آن را از احوال ممکن و حال آنکه مقتضی ندارد
که معارض وی شود در آن وَجَعَلُوا لِلَّهِ و ساختند کافران برای خدای شُرَكَاءَ الْجِنَّ انبازان از جنیان یعنی ملائکه را
شریکان خدا گردانیده به پرستش ایشان کردند و گفتند که الملائکة بنات الله و نسبت ایشان بجن بجهت آنست
که از نظرها پوشیده همچنانکه جن و مراد شیاطین اند که اطاعت ایشان چنان نمودند چنانکه طاعت خدا باید نمود
وَخَلَقَهُمْ و حال آنکه میدانند که حق تعالی آفریده است ایشان را و جن نیز مخلوق اوست و غیر خالق مثل خالق
نباشد و ایشان از غایت جهالت مخلوق را شریک خالق میگویند وَخَرَقُوا لَهُ و برای او بافتند و افترا
میکنند برای او بَنِينَ پسران چون عزیر و عیسی وَبَنَاتٍ و دختران چون فرشتگان بِغَيْرِ عِلْمٍ
بی آنکه علم باشد ایشان را بحقیقت آنچه میگویند یعنی دلیل بر آن ندارند بلکه بمحض دعوی و تقلید است
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ پاکست خدای تعالی و برتر عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه میگویند و وصف میکنند که او را
فرزندی و شریک هست بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست که از نو پدید آورده است آسمانها و زمینها را
و یا اوست که بی نظیر و مثلست در آسمانها و زمینها أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ از کجا باشد و چگونه بود مر او را فرزندی
وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ و حال آنکه نیست او را زنی که فرزندی پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زناشوهری
کفاءت کفو و جنسیت شرطست و او از همه بیزار است و هرگز نیست میان او و ماسوای مجانست وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ
و او آفریده همه چیز را و خلق ما منتهی نیست وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و اوست بهمه چیز دانا و غیر او را این دانائی
نیست پس او را مثل نیست ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه بدین صفت موصوفست الله معبود خداوندیست جامع جمیع صفات کمال رَبُّكُمْ

پروردگار شماست لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او سبحانه خالق کل شیء آفریننده همه چیزهاست
فاعبدوه پس او را بپرستید که او مستحق عبادتست نه غیر او وهو و او با وجود این همه صفات علی کل شیء
وکیل بر همه چیزها نگهبانست و متولی امور بندگان پس توکل بر او کنید و همه امور خود را باو تفویض کنید
نه بغیر او لا تدرکه الابصار درنمی یابند او را دیدها وهو یدرک الابصار و او درمی یابد دیدها را
یعنی درمی یابد آنچه دیدها او را که او میکنند و یا درمی یابد خداوندان ابصار را وهو اللطیف و اوست
لطف کننده و نیکوکار با بندگان و رسنده بدقایق جمیع اشیا الخبیر آگاه باسرار همه و دانا بمصالح همه
بندگان و بافعال ایشان قد جاءکم بدرستی که آمد بشما بصائر نشانهای روشن یعنی دلایل ظاهره
من ربکم از نزد پروردگار شما که وضوح آن برشما بحدیست که گویا قوت باصره از آنهاست تواند دید فمن
ابصر پس هرکه بیند حق را و تصدیق کند بان فلنفسه پس از برای نفس خود از آن دیده و منفعت آن راجع
باوست ومن عمی و هرکه نابینا شود یعنی نه بیند آن دلایل را و انحراف کند بسبب عدم تدبر و تفکر در آن و بسبب
آن گمراه گردد فعلیها پس ضرر و وبال آن بروست وما انا علیکم بحفیظ و نیستم من بر شما نگهبان که نگاهداشت
اعمال شما کنم و بر آن شما را جزا دهم چه بر من همین تبلیغ است و بس و حق تعالی است که حافظ اعمال شماست و شما را بر آن
جزا خواهد داد وکذلک و مانند آنچه مذکور شد نصرف الآیات میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف بجا و از
وعد بوعید تا در معانی آن نظر کنند ولیقولوا درست و تا عاقبت و عاقبت آن باین می انجامد
که میگویند اهل مکه که برخوانده ایذا او را و تعلیم گرفته از دیگری ولنبینه و تا بیان کنیم قرآن را لقوم یعلمون
برای گروهی که میدانند و حق از باطل ممتاز میگردانند یعنی کفار آنرا حمل بر تعلیم و درس میکنند و مومنان تصدیق
بحقیقت آن میکنند آورده اند که کفار حضرت را بدین آبای خود میخواندند حق تعالی فرمود که اتبع ما اوحی
الیک در پی آن رو که وحی کرده شد بتو من ربک از پروردگار تو یعنی متدین شو بطریق توحید ما اوحی
الیک لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او واعرض و روی بگردان عن المشرکین و روی بگردان از شرک آرندگان
و باقوال باطل ایشان التفات مکن ولو شاء الله و اگر خواستی خدای توحید و عدم اشراک ایشان را
بر وجه اجبار و اکراه ما اشرکوا هرگز شریک نیاوردندی لیکن این منافی تکلیف است چه تکلیف مستلزم اختیار است
نه اجبار تا بندگان باختیار خود تابع حق شده ثواب یابند و یا تابع باطل شده عقاب کشند وما جعلناک علیهم
و نگردانیده ایم ترا ای محمد بر ایشان حفیظا نگاهبان وما انت علیهم و نیستی تو بر ایشان بوکیل
کسی که بامور ایشان قیام نماید یعنی کار ایشان بتو بازگذاشته نیست چه بر تو همین تبلیغ است نه اجبار نمودن
ایشان بایمان آورده اند که چون آیت انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان
گفتند قریش گفتند که ای محمد زبان از دشنام بتان کوتاه کن و اگر نه خدای ترا که بصفات کمال و را یاد
میکنی هجو کنیم این آیه آمد که ولا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنها را که پرستند من دون الله

بجز از خدای و قبایح ایشان را یاد مکنید فیسبوا الله که ایشان نیز در مقابل آن ناسزا گویند خدای را عدوا از
روی ظلم و تجاوز از حق بغیر علم بی دانشی یعنی خدا را ناسزا گویند از روی جهل و نادانی کذلک همچنانکه
بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان بر وجه تخلیه و خذلان زینا لکل امة بیاراستیم برای هر گروهی
عملهم کردار ایشان را از نیک و بد در نظر ایشان اگر عمل نیکست بر وجه توفیق و لطف و اگر بدست از روی
خذلان آنرا زیرا که شیطان بر ایشان غلبه کرده اعمال بد را در نظر ایشان بیاراسته و چون غلبه شیطان بر ایشان
بوسط تخلیه و خذلان او سبحانه است ایشان را ازین جهت نسبت تزیین باو سبحانه است واقع شده بر وجه مجاز
و اگر نه حقیقة فاعل افعال قبیحه شیطانست و اگر نه لازم آید که حق سبحانه بندگان را بکفر و معصیت رغبت ساخته
باشد تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا ثم الی ربهم پس بسوی جزای آفریدگار ایشانست
مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بما کانوا یعملون
بآنچه بودند که میکردند از خیر و شر آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت گفتند ای محمد تو ما را خبر میدهی
که موسی عصا را بر سنگ زد و دوازده چشمه از آن جاری شد و عیسی مرده را زنده کرد و صالح ناقه از سنگ
برآورد ازین نوع آیتی بما بنما تا ایمان بتو بیاوریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند دعا کن تا کوه صفا زر گردد
حضرت فرمود که اگر این معجزه ظاهر شود تصدیق من خواهید کرد گفتند بلی سوگند خوردند و سوگندان غلاظ
تاکید نمودند که اگر این معجزه نمایی ما در موافقت اهل توحید با تو متابعت کنیم حضرت خواست که بدعا مشغول
شود جبرئیل آمد و گفت حق تعالی میفرماید که من بدعای تو این کوه را زر میسازم اما صفت و عادت من این
جاری شده که چون امم بر نبوت انبیا خود نشانی خواهند و آن بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند
غضب استیصال بر ایشان بفرستم اگر خواهی این معجزه ظاهر سازم اما غضب در پی دارد و اگر نخواهی بگذار
تا اگرچه خود ایمان نیارند اما از نسل ایشان ایمان می آرند حضرت قسم دوم را اختیار کرد و این آیه در شان
ایشانست واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود که لئن جاءتهم آیة
اگر آید بدیشان نشانه که ایشان طلب میکنند لیؤمنن بها هر آینه ایمان آرند بدان قل بگو ای محمد
انما الآیات جز این نیست که این آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزاتست عند الله نزدیک خداست و او
بر اظهار آنچه خواهد قادرست وما یشعرکم و چه دانا گردانید شما را ای مومنان انها اذا جاءت اگر آن معجزات
مقترحه چون بیاید بایشان شاید که ایشان لا یؤمنون ایمان نیارند یعنی نمیدانید که ایشان ایمان نیارند
ونقلب افئدتهم و بگردانیم دلهای ایشان را که ایمان نیارند وابصارهم و دیدهای ایشان را از دیدن حق
بطریق تخلیه بعد از ظهور معجزات مقترحه پس بسبب این ایمان نیارند کما لم یؤمنوا به همچنانکه ایمان نیاوردند
بانچه نازل شد بر ایشان از آیات اول مرة نخستین بار چون شق قمر و غیر آن بجهة فرط عناد و جحود ونذرهم
و بگذاریم ایشان را فی طغیانهم در گمراهی خودشان یعمهون در حالتی که سرگشته روند و راه حق نبرند یعنی بگذاریم

معاند و سرکش کار ای فرستادیم چنانکه مدعای ایشانست وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا اگر چنانچه ما فرو میفرستادیم إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ
بسوی ایشان یعنی یکبار ان معاند فرشتگان را میفرستادیم چنانکه مدعای ایشانست وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ و سخن
میگفتند با ایشان مردگان چنانکه اقتراح میکنند از تو وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ و جمع میکردیم و محشور می ساختیم برای
ایشان كُلَّ شَيْءٍ هر چیست از امم سابقه قُبُلًا گروه گروه تا همه بر وحدانیت الهی و نبوت حضرت رسالت
پناه صلعم گواهی دادندی و با اگر جمیع معجزاتی که می طلبند با ایشان می نمودیم مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا نمی بودند که ایمان آرند
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدای خواستی که بر وجه قهر و جبر ایمان ارند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر کفار
يَجْهَلُونَ نمیدانند که اگر معجزات به ایشان نمائید بطوع و رغبت خود بگروند پس سوگندی که درین باب میخورند
بر وجه جهل ایشانست یا آن وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ گردانیدیم برای
هر نبی عَدُوًّا دشمنان شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ که گردن کشان جن و انس اند مراد تخلیه و تمکین
الهیست یعنی همچنانکه تخلیه اعدای انبیای سابق کردیم و بجبر و قهر منع ایشان نکردیم همچنین تخلیه اعدای تو کردیم و تمکین
ایشان دادیم و بر طریق جبر و قهر منع ایشان نکردیم چه الجا و اجبار منافی تکلیف است پس زمام اختیار خیر و شر بدست
ایشان گذاشتیم و ایشان اختیار شر کرده با انبیا علم دشمنی برافراشتند يُوحِي بَعْضُهُمْ وسوسه میکنند بعضی از ایشان
یعنی شیاطین جن إِلَىٰ بَعْضٍ بسوی برخی دیگر یعنی شیاطین انس که روسای کفار اند یا اشرف قریش
زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان دروغ آراسته که اثر تحقیقی نیست غُرُورًا جهت فریب دادن وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ
و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را بر وجه جبر و الجا مَا فَعَلُوهُ نمیکردند دشمنی را با پیغمبران فَذَرْهُمْ بگذار
ایشان را وَمَا يَفْتَرُونَ با آن دروغها که بر می بافند و با آن تابعان خود را گمراه می سازند وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ و بجهت آنکه میل
کنند بآن وسوسه گمراه سازنده و سخنان دروغ آراسته أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ دلهای کسانی
که ایمان ندارند باخرت وَلِيَرْضَوْهُ و بجهت آنکه بپسندند آن سخن باطل را برای خود وَلِيَقْتَرِفُوا و بجهت آنکه
کسب کنند مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ آنچه کسب کننده اند از گناهان أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي آیا غیر خدای طلبم حَكَمًا داوری که
حکم کند و باشد میان من و شما و حق را از باطل جدا گرداند وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ و حال آنکه اوست که فرو فرستاده
إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ بسوی شما قرآن را مُفَصَّلًا در حالتی که بیان کرده شده است در حق و باطل و ایمان و کفر وَالَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ و آنانکه دادیم ایشان را کتاب چون علمای یهود و نصاری يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ میدانند که این قرآن
از نزد خدای تبارک و تعالی فرو فرستاده شده است قرآن مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی و درستی بجهت موافقت آن
بکتاب ایشان با آنکه میدانند که آن حضرت ممارست کتب ایشان نکرده و با علمای ایشان اختلاط ننموده و چون ایشان
علم بحقیقت آن دارند فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک کنندگان در آنکه ایشان میدانند حقیقت آنرا
وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ و تمام شد سخن آفریدگار تو یعنی اخبار و احکام الاخبار مواعید قرآن بنهایت کمال رسید و حجت او
در بیان توحید و نبوت بغایت انجامید صِدْقًا از روی راستی در اخبار مواعید وَعَدْلًا و از وجه عدالت

احکام لَا مُبَدِّلَ هیچکس نیست که تبدیل کننده باشد لِكَلِمَاتِهِ مر اخبار و احکام او را چنانکه تبدیل دادند در توریة
زیرا که حق تعالی محافظت قرآن کرده از تبدیل چنانکه فرموده وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوای
گفتار همه الْعَلِيمُ دانا باسرار همه پس همه را بر وفق عمل جزا دهد وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ و اگر فرمان
بری بیشتر کسانرا که در زمین اند یعنی کفار و یهود و اتباع ایشان يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ گمراه گردانند ترا
از راهی که بخدا میرسد إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند این گروه إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان خود را و ظن ایشان چنان
بود که پدران ایشان بر حق بوده اند و یا مظنه ایشان چنان بود که فکرهای فاسده و خیالات باطلات ایشان حجت
وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای در آنچه نسبت با وی میدهند از اتخاذ ولد
و عبادت اصنام بامید وسیله تقرب از تحلیل میته و تحریم بحیره و سائبه إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستی که آفریدگار تو
داناتر است مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ بانکس که گم میشود از راه دین و از طریقی که فرموده اوست منحرف میشود
وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر است بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان یعنی و بهر دو فریق داناتر از همه است مرویست
که کفار مردار میخوردند چون مسلمانان سرزنش ایشان کردند گفتند که این سرزنش بر شما اولیست که آنچه خود کشته میخورید
و آنچه خدای شما میکشد نمیخورید حق تعالی آیت مذکور نازل ساخت و بعد از آن فرمود که فَكُلُوا پس بخورید — جهت آنکه ایشان مسلمانان گفتند
مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آن چیزی که یاد کرده شده است نام خدای بر ذبح آن إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما
بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ بآیتهای او و سخنان او در حلال و حرام گرویدگان وَمَا لَكُمْ و چیست و چه غرضست
أَلَّا تَأْكُلُوا که نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آن چیزی که یاد کرده شده باشد نام خدای بر وی در وقت
ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و حال آنکه تفصیل و تبیین فرموده برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه حرام گردانیده
بر شما و تفصیل این در آیت إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مذکورست و حفص فتح حا و زا خوانده یعنی بیان کرده است خدای
آنچه حرام ساخته بر شما بر وجهی که گذشت مگر آنچه مضطر و محتاج شده باشید إِلَيْهِ بسوی آن یعنی باکل آن از محرمات جمیع
این همه را حلالست عند الضرورة بمقدار سد رمق وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری از مردمان لَيُضِلُّونَ هر آینه
گمراه می کنند مردم را در تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خود بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش یعنی بی دلیل و تحقیق
بر آن إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ اوست که داناتر است بِالْمُعْتَدِينَ بدانها که از حد در
گذشته و از حلال بحرام میل کردند بعد از آن مکلفانرا امر میکند که وَذَرُوا و باز دارید و دست بدارید ظَاهِرَ الْإِثْمِ
از گناه آشکارا وَبَاطِنَهُ و پنهان آن یعنی ترک کنید گناهان پنهان و آشکارا را غرض و مراد آنست که ترک جمیع
گناهان کنید چه گناه منحصرست در آشکارا و نهان و گفته اند که نکاح محارم مکنید و زنان اهل مشهور بوجه حرام و یا
با جوارح گناه مکنید و بدل نیز اندیشه منمائید و اصح قول اول است إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستی که
آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ بانچه
هستند که کسب میکنند و قبل ازین گذشت که مشرکان عرب مردار را حلال داشتندی و میگفتند ای محمد گوسفند

کری میرد کشته او کیست حضرت فرمود او فرمنده او کشنده اینجا چیزی که یاران تو میکشند و سگ و چرغ هلاک میکنند حلالست
و پاک و هر چه خدای میکشد حرام و ناپاک از این سخن وسوسه در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد حق تعالی فرمود که
وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد کرده نشده باشد نام خدای بر ذبح آن وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ
و بدرستی که آن چیز که نام حق نبرده باشید در ذبح آن بیرون رفتن است از فرمان الهی پس آن را مخورید وَإِنَّ
الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ و بدرستی که دیوان سرکش وسوسه میکنند إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ به دوستان خود یعنی کافران
لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومت کنند که حلال را حرام میدانند و حرام را حلال وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما ای مومنان
فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرامست إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ بدرستی که شما شرک آرندگان باشید هر که ترک فرمان
خدای کند در دین و تابع مشرکان شود در استحلال ما احل الله لامحاله مثل ایشان باشد و اگر بدون استحلال
باشد فاسقست بعد از آن از برای اهل حق و اصحاب باطل بیان این مثل میکند که أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا آیا کسی که
بود مرده بکفر و جهل فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده کردانیدیم او را باسلام و علم بوسیله نصب ادله و توفیق و الطاف
وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و گردانیدیم یعنی دادیم مر او را نوری از حجتهای روشن تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ
فِي النَّاسِ میرود بان نور در میان مردمان براه راست یعنی نباشد این کس كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند
کسی که او در تاریکیهای کفر و جهالت و ضلالات مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نباشد بیرون آینده از آن از غایت
فرط عناد كَذَٰلِكَ همچنانکه خدای آراسته است ایمان را در دل مومنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده شده است
یعنی شیطان آراسته برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه میکنند از عبادت اصنام و غیر آن در آثار آمده که
این آیه در شان حمزه عبدالمطلب رحمه الله و ابوجهل لعین نازل شده در وقتی که ابوجهل نسبت بحضرت رسالت
بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه در آن روز در شکار بود چون
باز آمد شکایت بی حرمتی ابوجهل نسبت بآنحضرت باو حکایت کردند حمزه خشمناک شده بر سر آن ناپاک رفت و چوب
بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده و منور باسلام حمزه است و مرده ملکا بظلمات کفر و آثام ابوجهل لعین
وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه در مکه اکابر کناه کار را داشتیم جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ گردانیده ایم در هر دهی أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا
بزرگان گنه کاران موضع اند یا همچنانکه مومنان را آفریده ایم کافران را نیز آفریده ایم و آنچه در حق آنها مرعی داشته
ایم با ایشان نیز بجای آورده ایم از تمکین و اقتدار و حیات و کمال عقل و نصب ادله الا آنست که اینها بحسب اختیار
خود رو بایمان آورده اند و آنها بحسب اختیار بکفر فرو مانده اند لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا عاقبت الامر سرانجام کار ایشان
باین انجامید که مکر میکردند در آن موضع و مردمان را باز میداشتند از ایمان چنانچه روسای قریش در موسم حج
بر سر چهار راه مردمان را از ایمان باز میداشتند و میگفتند که محمد ساحر است و ساحره کاهن را تابع مشوید وَمَا يَمْكُرُونَ
و مکر نمیکنند کافران إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ مگر بانفسهای خود چه وبال مکر با ایشان راجع است وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند که عقوبت
مکر راجع بصاحب مکرست نبیکره لا یحیق المکر السیء الا باهله مرویست که ابوجهل و متابعانش گفته اند ما با بنی عبد مناف در هر
[illegible]

هر شرفی که دارند شریکیم اکنون میگویند که در میان ایشان پیغمبریست که وحی بدو فرود می آید چگونه ما تابع او نشویم مگر که وحی
بما نازل شود چنانچه باو نازل میشود حق تعالی خبر از این داده فرمود که وَإِذَا جَاءَتْهُمْ و چون بیاید بکفار قریش
آيَةٌ آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات پیغمبر آخر الزمان قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ گویند بر وجه عناد و حسد که ایمان نمی آریم
بدین آیه یا معجزه حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ تا وقتی که داده شویم مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند آنچه داده شده اند رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران خدای
یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بایشان فرود می آمد حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود اللَّهُ أَعْلَمُ خدای
داناترست حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ بموضعی که می نهد پیغام خود را در آن و حفص رسالاته میخواند یعنی می نهد پیغامهای
خود را در آن یعنی بر میگزیند برسالت خود را و مخصوص میسازد بان هر کرا میخواهد و میداند که صلاحیت آن دارد که تحمل
رسالت و شایسته نبوت باشد سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا زود باشد که برسد آن کسانی را که مجرم شدند صَغَارٌ
خواری و رسوایی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی وَعَذَابٌ شَدِيدٌ و عذابی سخت بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ
بسبب آنکه مکر کردند با مومنان و بد سگالیدند در حق ایشان فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ پس هر کرا خواهد خدای أَنْ يَهْدِيَهُ
که راه او را باسباب و مقدمات ایمان و بطریق شناسا گرداند يَشْرَحْ صَدْرَهُ بگشاید دل او را لِلْإِسْلَامِ
از برای قبول اسلام یعنی او را مستعد ایمان گرداند بوسیله اقدار و تمکین ادله و نصب و ازاله موانع وَمَنْ يُرِدْ
و هر کرا خواهد أَنْ يُضِلَّهُ که فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند یعنی تخلیه او را با حال خود باز گذارد بجهت عناد
و جحود او يَجْعَلْ صَدْرَهُ گرداند سینه او را ضَيِّقًا حَرَجًا تنگ و سخت بمثابه که اصلا سخن حق قبول نکند و از آن
امتناع کند كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ گوییا بالا میرود فِي السَّمَاءِ باسمان یعنی میگریزد از قبول قول حق و میخواهد که باسمان رود
تا قبول آن نکند و این غایت تباعد است و گریختن كَذَٰلِكَ همچنانکه تنگ میگرداند دل کافر را بوجه تخذیل و تخلیه
يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ مسلط میگرداند خدای تعالی عذاب یا لعنت را عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بر آنانکه نمیگروند
و توحید را تصدیق نمیکنند بر وجه عناد و انکار و فرصت تبیین در شرح صدر و ضیق آن و اقوال مختلف مفسرین در منهج
الصادقین مسطور است وَهَٰذَا و این راه اسلام صِرَاطُ رَبِّكَ راه پروردگار تست مُسْتَقِيمًا در حالتی که راست
است و در وی کجی نیست قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ برای گروهی
که پند پذیرند و دانند که قادر مطلق اوست نه غیر او و آنچه میکند و میفرماید محض حکمت و عدالت لَهُمْ مر این پند پذیر
کار است دَارُ السَّلَامِ سرای با سلامت از آفات و مکاره و خوف انقطاع که بهشت است عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزد خدای شما یعنی در عهد و ضمان او ذخیره نهاده شده نزد او وَهُوَ وَلِيُّهُمْ و او نصرت دهنده ایشانست
در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که میکردند از اعمال صالحه وَيَوْمَ
يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم جن و انس را و حفص بیا خوانده یعنی خدای حشر کند مکلفان را جَمِيعًا همه
ایشان را و بایشان ندا کند که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ از آدمیان یعنی بعضی را از اغوا و اضلال ایشان ای گروه دیوان
قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ بدرستی که بسیار فرو گرفتید مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان یعنی بعضی را از اغوا و اضلال ایشان وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ

وگویند دوستان شیاطین مِنَ الانس از آدمیان یعنی از آنها که فرمان ایشان می بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پروردگار
ما برخورداری یافتند بَعْضُنَا بِبَعْضٍ برخی از ما برخی یعنی منتفع شدند آدمیان از دیوان باین وجه که راه نمونی
ایشان کردند بر شهوات و لذات نفسانیه یا نفع گرفتند دیوان از آدمیان که ایشان را مطیع خود ساختند و
تحصیل مراد خود کردند از ایشان و گویند که استمتاع انس بجن نسبت که در جاها با نها با ایشان متعوذ می شوند چنانکه
مرویست که چون یکی خواستی که بشب رود و در راه چون از جنیان اندیشه کردی پناه بر رؤسای ایشان بردی که
در آن وادی می بودند و گفتی پناه میگیرم بسید این وادی پس بجرأت تمام قدم در آن وادی نهادی و گفتی
امین شدم حاصل که در قیامت گویند ما نفع گرفتیم از ایشان وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا و رسیدیم
وقتی که مقرر کرده برای ما یعنی تا وقت مرگ تبعیت شیاطین میکردیم اکنون حال ما چگونه خواهد بود قَالَ
گوید خدای این زیان کاران را که النَّارُ مَثْوَاكُمْ آتش آرامگاه شماست خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید
باشید در آن آتش إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای شما را از آتش بزمهریر نقل فرماید إِنَّ رَبَّكَ بدرستی
که پروردگار تو حَكِيمٌ خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس و جمیع مخلوقات عَلِيمٌ داناست باعمال و احوال ایشان
وَكَذَلِكَ و چنانکه فرو میگذاریم جن و انس را بجهت عناد ایشان تا برخی بر برخی مستولی شوند نُوَلِّي مسلط گردانیم
احوال بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا برخی ظالمان را بر بعضی بعلت دنیا و واگذاریم برخی از ایشان را بر برخی تا باختیار
خود آنچه خواهند کنند و با جبار منع ایشان نکنیم و اگر بر انند که این تسلیط در آخرت باشد یعنی در آن روز ظلمه جن و انس را
با هم گذاریم و از ایشان تبرا کنیم همچنانکه در دنیا تخلیه ایشان کردیم و ایشان را با هم گذاشتیم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
بسبب آنچه می کسب میکردند در دنیا از معاصی و مناهی بر وجه عناد و از ابن عباس مرویست که هرگاه که حق تعالی
از قومی راضی باشد اخیار ایشان را بر ایشان امیر گرداند و اگر سخط بر قومی گیرد اشرار را بر ایشان مسلط سازد
بر وجه تخلیه بجهت جزا دادن ایشان را باعمال قبیحه و مالک دینار روایت کند که من در بعضی از کتب سماوی خوانده ام
که حق سبحانه میگوید که منم خدای که مالک جمیع پادشاهانم و دلهای پادشاهان بید قدرت منست پس هر که اطاعت من
کند دل پادشاهان را بر وی رحیم گردانم و هر که عصیان من کند دل پادشاهان را بر وی بیرحم و دشمن سازم پس ملوک را
دشنام مدهید بلکه توبه کنید از مناهی و باز گردید باوامر من تا ایشان را بر شما مهربان گردانم و استشهاد نهایت قول
حضرت شاه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام که گر ترک کنید امر بمعروف و نهی از منکر را آنا مسلط شوند بر شما اشرار
شما پس هر چند که دعا کنید مستجاب نشود يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه دیوان و آدمیان أَلَمْ يَأْتِكُمْ
رُسُلٌ مِنْكُمْ آیا نیامدند بشما یعنی البته آمدند پیغمبران از جنس شما اگر چه پیغمبر جز آدمیان نبوده اند اما چون انس
با جن جمع کرده پس بر سبیل تغلیب این خطاب صحیح باشد و گویند که مراد برسولان جن هم خبر کنندهای ایشان
بودند همچنانکه هفت نفر از جن این پیغام حضرت رسالت صلعم بقوم خود رسانیدند و در تفسیر جرجانی مذکور است
که باجماع حق تعالی هیچ جنی برسالت بجنیان نفرستاده که وحی باو کرده باشد الا آنست که رسولان انس
بعضی

بعضی میفرستادند حاصل که حق تعالی بر سبیل ملامت با آدمیان و پریان گوید که نه شما رسولان فرستادیم که يَقُصُّونَ
عَلَيْكُمْ میخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب ما وَيُنْذِرُونَكُمْ و میترسانیدند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا از دیدن
این روز که قیامتست قَالُوا گویند در جواب که شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف
میکنیم بکفر و استحقاق خود وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و نشر
فراموش کردند و چون شدائد احوال قیامت بدیدند نکبا و خود معترف شدند وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ
و گواهی دادند بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ که ایشان از آن گروه کافران بودند بآخرت و احوال آن
ذَلِكَ این شان بزرگ و امر عظیم که فرستادن رسولانست أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ بجهت آنکه نباشد پروردگار
تو مُهْلِكَ الْقُرَى هلاک کننده ساکنان دهها و شهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمی که کنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ در حالتی که اهل
آن شهرها و دهها غافلان باشند یعنی نیامده باشد پیغمبری بدیشان و با ایشان از خدا و قیامت خبر داده باشد
و از نجاست که هلاک کردن هیچ قومی نبوده الا بعد از وعید و تهدید و اگر نه ایشان را حجت بر حق باشد که چرا
رسول بما نفرستادی و این مستلزم ظلمت وَلِكُلٍّ و مر هر یکی از مکلفان است دَرَجَاتٌ مراتب در ثواب
و عقاب مِمَّا عَمِلُوا از برای عملهای که کرده اند وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بیخبر از آنچه
مردمان میکنند و همه را بدان جزا خواهد داد وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت
بندگان و از ایشان بلکه ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت است بر ایشان إِنْ يَشَأْ اگر خواهد یعنی مصلحت او تقاضا
کند يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را ای کفار قریش وَيَسْتَخْلِفْ و جانشین شما سازد مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَاءُ
هر کرا خواهد از آفریده کان نبود كَمَا أَنْشَأَكُمْ همچنانکه آفرید شما را و پیدا کرد مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ از اولاد
گروه دیگر که پدران شما بوده اند لیکن شما را باقی میگذارد تا اجل مسمی بجهت ترحم او بر شما شاید که از شما قومی بگروند و با فرزندان
شما بشرف اسلام رسند إِنَّ مَا تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه وعده داده می شوید از قیامت و متعلقات
آن لَآتٍ هر آینه آینده است یعنی بودنی و آمدنی است بلا شبهه وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان
مر خدا را در آوردن بعث و نشور تا شما از قبضه قدرت وی بیرون روید و از عقاب و احوال قیامت
برهید قُلْ بگو ای محمد بکفار قریش يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای گروه من عمل کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر حالات کفر خود و
خود یعنی آنچه نهایت امکان و استطاعت شما باشد سعی کنید و حفص مکاناتکم خوانده یعنی بر حالات کفر خود عمل کنید
إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی خود در ترویج اسلام و ثبات بر آن فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
پس زود باشد که بدانید مَنْ تَكُونُ لَهُ آنکس را که باشد مر او را عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام پسندیده آخرت
إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران که اهل شرک و کفر اند و رده
که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یکی نیمه را برای خدا و یکی نیمه را برای بتان جدا کردندی
و همچنین چهارپایان را قسمت کردندی آنچه نصیب خدا بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان

بشدی بخدمتکاران بتکده قسمت مینمودندی پس اگر حصه خدا بهتر بودی بدل میکردند بحصه بتان و اگر قسمت بتان
نیکوتر بودی بحال خود گذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدا در میان حصه بتان افتادی برنداشتندی
و گفتندی که خدای توانگر است و بدین احتیاج ندارد و اگر چیزی از نصیب بتان با نصیب خدا مخلوط شدی
برداشتندی و بنصیب خود کردندی و گفتندی که اینها فقیر و محتاج ترند انگاه حق تعالی ازین خبر میدهد که وَ
جَعَلُوا لِلَّهِ و مقرر گردانیدند برای خدای مِمَّا ذَرَأَ انچه افریده است خدای مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها
وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان نَصِيبًا بهره و از بتان فَقَالُوا پس گفتندی که هَٰذَا لِلَّهِ این نصیب مر خدای راست
بِزَعْمِهِمْ بادعای باطل کفار و گفتار دروغ شان وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این نصیب دیگر برای شریکان ما
یعنی شرکائی که برای رضا خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ پس آنچه از نصیب ایشان بزعم ایشان باشد
فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد بخدای و در تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ و آن نصیبی که مر خدای راست
فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ پس آن بهره بتان ایشان بود یعنی بهرها از نصیب خدا بر میدارند و با مزد
بتان میکنند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد است حکم کردن ایشان که اینست وَكَذَٰلِكَ و مانند این آرایش باطل که
شیطان کرده است در قسمت زَيَّنَ آراسته اند لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ
أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان را شُرَكَاؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی دیوان و یا خدمتکاران بتخانها که
آرایش میدادند کشتن اولاد ایشان را در چشم ایشان و مراد از قتل اولاد زنده در گور کردن دختر است
و این از عادت جاهلیت بود که دختران را زنده در گور میکردند بجهت آنکه هر گاه که دختر متولد شدی
و برا سرزنش میکردند و او بجهت ننگ و عار دختر را زنده در گور میکرد و میگفت بیداد کشتن اولاد است
برای قربانی بتان و این از وسوسه شیطان بود که در دل مشرکان می انداخت که وجود دختران شما را سبب
ننگ و عار است و درویشی و قربان کردن ایشان برای بتان موجب تقربست و بر هر تقدیر این سخن را
در نظر ایشان می آراستند لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک سازند یعنی گمراه گردانند ایشان را و از راه ببرند وَلِيَلْبِسُوا
عَلَيْهِمْ و تا پوشیده گردانند بر ایشان دِينَهُمْ دین ایشان را یعنی آن دینی را که بر آن بوده اند از
ملت اسمعیل ع وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای که بر وجه اجبار و قهر شیاطین را ازین اضلال باز دارد
مَا فَعَلُوهُ نکردندی آنرا و قادر نشدندی بران و لیکن جبر و قهر منافی تکلیف است چه تکلیف و مصلحت
در اختیار است و چون چنین است فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را وَمَا يَفْتَرُونَ و آنچه افترا میکنند و دروغی
که میگویند وَقَالُوا هَٰذِهِ و گفتند این نصیبهای خدایان ما أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ که چارپایان و کشت زار است
حِجْرٌ حرامست بر ما لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ نچشند و نخورد آنرا مگر آنکه ما خواهیم از خادمان بتخانه و مردان
نه زنان پس مطلقا زنان را از ان دخلی نمیدادند بِزَعْمِهِمْ بگمان باطل خود بی دلیل و حجتی وَأَنْعَامٌ و این
چارپایان حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا حرام گردانیده شده است پشتهای ایشان یعنی سوار شدن و بار نهادن

ولانها

بر آن مراد بحیره و سایبه و حام است که در سوره مایده گذشت وَأَنْعَامٌ و این چهارپایان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ
عَلَيْهَا یاد نکنند نام خدا را بر ذبح آن چه آنرا بنام بتان ذبح میکردند و آنچه مذکور شد از تحریم انعام و حرث نسبت بخدا
میدادند و میگفتند که خدا چنین گفته افْتِرَاءً عَلَيْهِ بجهت افترا کردن بر و سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که جزا دهد خدای
ایشان را بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب آنکه بودند که افترا میکردند بر خدا وَقَالُوا و نیز گفتند که مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ
الْأَنْعَامِ آنچه در شکمهای این چهارپایان است یعنی در شکم بحیره و سایبه خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا حلال است مردان
ما را خاصة وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً
و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه در آن انبازند یعنی مرد و زن در خوردن
آن شریک باشند سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ زود باشد که پاداش دهد خدای جزای وصف کردن ایشان را که افتراست
بر خدا در تحریم و تحلیل إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که خدای حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ داناست بمصالح
بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بکشتند اولاد
خود را سَفَهًا از بیخردی و بیعقلی بِغَيْرِ عِلْمٍ بیدانشی یعنی قتل ایشان بجهت خفت عقل و کثرت جهل ایشان بود
با آنکه خدای سبحانه رزاق اولاد ایشانست نه ایشان وَحَرَّمُوا و حرام ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ
آنچه روزی داده است خدای ایشان را بحیره و سایبه و غیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ بجهت افترا کردن بر خدا قَدْ
ضَلُّوا بدرستی که گمراه شدند وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نبودند راه یافتگان بر طریق حق و جاده صواب و بعد از ان
میفرماید که وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که برای شما أَنْشَأَ پیدا کرد و از نیست و هست گردانید جَنَّاتٍ بوستانها
را از انگور و غیره مَعْرُوشَاتٍ بر داشته بر چوب و داربست وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و نابسته بر زمین افتاده
وَالنَّخْلَ و نیز پیدا فرمود درخت خرما را وَالزَّرْعَ و کشتها را مثل جو و گندم و برنج و ارزن و غیر آن مُخْتَلِفًا
أُكُلُهُ در حالتی که مختلف و گوناگون است میوه آن در هیات و کیفیات یعنی اختلافست در لون و طعم و حجم
در آنچه از وی خورده میشود وَالزَّيْتُونَ و دیگر بار فرید زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را مُتَشَابِهًا در حالتی
که مانند یکدیگرند در لون و طعم و یا برگهای آن مانند یکدیگر است وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ مانند نیست بعضی از آن
ببعض یعنی برخی از آن شیرینند و بعضی ترش و برخی ترش و شیرین كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ بخورید ازین میوه های
هر یک درختی که مذکور شد إِذَا أَثْمَرَ چون میوه پیدا کند و اگر چه نارسیده و خام باشد وَآتُوا حَقَّهُ
و بدهید حق آن میوه را يَوْمَ حَصَادِهِ در روز درویدن زراعت و بریدن خرما و انگور و غیر آن و قول
مشهور آنست که مراد ازین صدقه است نه زکوة مفروضه زیرا که زکوة در مدینه فرض شده و این آیه مکی است
زیرا که زکوة [illegible] و نزد بعضی مراد زکوة است و این آیه مدنیست مرویست که ثابت بن قیس در یکبار نخل خرما
را برید و تصدق کرد و هیچ از برای خود و عیال خود نگذاشت و بجهت این از انفاق عیال عاجز شد حق تعالی
فرمود که وَلَا تُسْرِفُوا و از حد در مگذرید در صدقه دادن یعنی در هر چه هست بیکبار صدقه و اسراف مکنید

امانیه مراد نیست که اگر شخصی بمقدار کوه ابوقبیس در راه خدا صرف کند اسراف نیست و اگر یک دینار بر وجهی صرف کند
که رضای الهی در آن نباشد اسراف است إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست ندارد اسراف کنندگان را
یعنی نمی‌پسندد اعمال ایشان را وَمِنَ الْأَنْعَامِ و او است که آفرید چهارپایان را حَمُولَةً آنچه بار بردارند چون شتر
و گاو و ستر و در از گوش و غیره بهم رسد وَفَرْشًا و آنچه بر زمین انداخته شود مانند فرش که از پشم گوسفند
و غیره بهم رسد كُلُوا و بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داد خدای تعالی شما را و او را حلال ساخت برای شما
وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را یعنی براه او مروید بوسوسه او و حلال را
حرام مسازید و حرام را حلال مدانید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما راست عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنست آشکارا
یعنی ظاهر العداوت شما شغولست ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ آفرید از چهارپایان هشت نوع را زوج آنرا گویند که
با جنس خود مباشرت کند پس ذکر انثی و انثی زوج ذکر بود مِنَ الضَّأْنِ یعنی آفرید از گوسفند و احدند یعنی
اثْنَيْنِ دو زوج نر و ماده وَمِنَ الْمَعْزِ از آنها که موی دارند اثْنَيْنِ و از قسم نیز دو زوج دیگر نر و ماده قُلْ
بگو بر وجه انکار مر کسانی که انعام را بر خود حرام کرده‌اند آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا آن دو نر را حرام کرد خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ
یا دو ماده از نوعین و حشیه یا دو ماده را أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ او را که فرا گرفته و ماده
کرده بر آن حرام کرده آنرا که در رحمهای دو ماده باشد خواه آنچه در رحم ایشان است ماده باشد خواه نر نَبِّئُونِي خبر
دهید مرا بِعِلْمٍ بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای حرام کرده است یعنی آنها را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
راست گویان که تحریم از نزد خداست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ و آفرید از شتر دو نوع را از نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ
اثْنَيْنِ و از گاو نیز همین طریق نر و ماده قُلْ بگو با ایشان آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا حرام کرد آنچه خدای هر دو
ذکر را از شتر و گاو أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا هر دو ماده را از ایشان أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته
آنرا أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای هر دو و خلاصه سخن انکار است از آنکه حق تعالی حرام گردانیده باشد اجناس
چهارپایان را از ذکور و اناث یا آنچه اناث حامل آن باشد از بچه‌های که در شکم ایشان است أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ یا بودید
حاضران و مشاهده کنندگان إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا آنهنگام که وصیت کرد خدای شما را باینمعنی و واجب کرد
بر شما این تحریم را چه شما هیچ پیغمبری نمی‌گروید پس طریقی نیست شما را شناختن این بشاهده فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست
ستمکارتر بغور مِمَّنِ افْتَرَى از آنکس که افترا کند عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را یعنی دروغ را نسبت کند تحلیل
و تحریم چیزها بخدا و لِيُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه کرد اند مردمان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و حجتی و دلیلی إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه ننماید بر وجه اجبار گروه ظالمان را که متدین بدین جاهلیت اند
قُلْ بگو ای محمد لَا أَجِدُ نمی‌یابم فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ در آنچه وحی کرده شده است بمن مُحَرَّمًا طعامی را که حرام کرده
شده باشد عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بر خورنده که بخورد آنرا و درین تنبیه است بر آنکه تحریم معلوم نمیشود الا بوحی
نه بهوا و نفس مراد نیست که حق تعالی در شرع هیچ چیز را حرام نکرده إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً مگر باشد آن طعام

أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا یا خون ریخته شده مراد خون است که در وقت ذبح مذبوح رود یا در زندگی او از وی بیرون آید
أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ یا گوشت خوک و آنچه از آن توان خورد فَإِنَّهُ رِجْسٌ پس بدرستی که خوک یا گوشت آن
پلید است و متنفر طبع أَوْ فِسْقًا یا آنکه گشته شده باشد بفسق و آن هر حیوانی ماکول اللحم است که أُهِلَّ آواز
برداشته شده باشد لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدای بِهِ با آن یعنی بوقت ذبح آن باسم بتان آنرا کشته باشند
فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره باشد و غیر از میتت چیزی را نیابد و ضرورت داشته باشد در خوردن آن
غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکار نبود بر بیچاره مثل خود وَلَا عَادٍ و نه از حد در گذشته باشد در خوردن
زیاده از ضرورت و تفصیل آن در سورة البقره گذشته فَإِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو
غَفُورٌ آمرزگار است مواخذه نکند آنرا که بضرورت اکل محرمات کند رَحِيمٌ مهربانست که بیچاره را از
آن رخصت داده و بعد از آن بیان چیزی میکند که بر یهود حرام گردانیده و میفرماید که وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا
و بر آنکسانی که یهود شدند حَرَّمْنَا حرام کردیم كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون مثل طیور و سباع
وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان شُحُومَهُمَا پیه‌های که در
درون ایشان بود چون پیه گرده و غیر آن إِلَّا مَا حَمَلَتْ مگر آنچه برداشته ظُهُورُهُمَا پشتهای ایشان
یعنی پیه باشد بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آنچه مشتمل است بر روده یعنی چربی
که چسبیده بر روده‌های ایشان أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته با استخوان چون دنبه و مغز سر و مغز استخوان
و پیه با گوشت ذَلِكَ تحریم این چیزها جَزَيْنَاهُمْ پاداش دادیم ایشان را بِبَغْيِهِمْ بسبب ظلم ایشان وَإِنَّا
لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گوییم در خبر دادن از همه چیز در وعده و گاه وعده و وعید و در اخبار آمده
که هر وقت که جهودان گناهی کردندی و معصیتی از ایشان صادر شدندی مصلحت الهی مقتضی آن بودی که بعضی از
آنچه بر ایشان حلال بود حرام گردیدی و اگر آن معاصی نکردندی بر ایشان حلال ساختی فَإِنْ كَذَّبُوكَ
پس اگر تکذیب تو کنند جهودان در چیزی که من بتو وحی کرده‌ام فَقُلْ پس بگو با ایشان که آری رَبُّكُمْ پروردگار
شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند بخشایش بسیار است بر اهل طاعت و در مهلت دادن شما بر تکذیب
و تعجیل در عقوبت نکردن تا شاید که از کفر و تکذیب و تعجیل عقوبت نکردن تا شاید که از کفر و تکذیب باز گردید
پس مغرور مشوید بامهال و زیرا که در امهال و اهمال نیست وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب
او در وقت مقرر عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه گناهکاران مکذب سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد
که بگویند بر وجه اعتذار آنانکه شرک آورده‌اند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی‌آوردیم
وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیزی را یعنی شرک و تحریم ما بمشیت و امر
خدا است و رضای او و اگر نه شرک نمی‌آوردیم و تحریم اشیا نمیکردیم حق تعالی تکذیب ایشان کرده و میفرماید
كَذَلِكَ همچنین که قوم تکذیب میکنند ترا كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کرده‌اند آنانکه پیش از ایشان بوده‌اند

حتّی ذاقوا بأسنا تا آن وقت که چشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را بجهت آن تکذیب کردند قل هل عندکم
آیا هست نزدیک شما من علمٍ هیچ امری که معلوم و صحیح باشد تا بدان حجت داشته باشید بر سخنان خود فتخرجوه
لنا پس بیرون آرید و ظاهر کنید از برای ما ان تتّبعون پیروی نمیکنید درین گفتار خود الّا الظّنّ مگر گمان
و پندار خود را و ان انتم الّا تخرصون و نیستید شما مگر که دروغ میگوئید بر خدای و چون مشرکان اثبات حجت
نمیتوانستند نمود در مدعای خود قل بگو مر ایشان را فللّه الحجّة البالغة پس مر خدا راست حجتی رسنده و نهایت
صحت و متانت قوت بر اثبات قول حق و ابطال قول شما فلو شاء پس اگر خواستی خدای که باجبار شما را راه
راست نماید و بقهر بر ایمان دارد لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را بحق و لیکن تکلیف منافی جبر است
و حکمت مناقض آن قل هلمّ بگو بیارید شهداءکم گواهان خود را الّذین یشهدون آنانکه گواهی دهند
انّ اللّه حرّم هذا بدرستی که خدای حرام کرده است این محرمات را از انعام و حرث و غیر آن چون گواه
ندارند پس حجت لازم ایشان باشد و انقطاع ایشان و ضلالت ظاهر و روشن و قول ایشان محض تقلید
فان شهدوا پس اگر خود گواهی دهند بمجرد رای خود بجهت آنکه گواهی نیابند فلا تشهد معهم پس تو گواهی
با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن و بیان فساد قول ایشان کن و لا تتّبع و از پی مرو اهواء الّذین
آرزوهای کسانی را که آرزوی ما و کذّبوا بآیاتنا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام والّذین
لا یؤمنون بالآخرة و نیز پیروی مکن آنان را که نمیگروند بدان مانند بت پرستان و هم بربّهم ایشان
بپروردگار خود یعدلون برابر میکنند بتان را و آنها را عدیل و همتا میدانند قل تعالوا بگو ای محمد مر ایشان را که بیائید
و بشنوید اتل تا بخوانم بر شما ما حرّم ربّکم علیکم آنچه را که حرام کرده است پروردگار شما بر شما از جمله آن
الّا تشرکوا به آنست که شریک مسازید به شیئا بخدای چیزی را و بالوالدین و نیکوئی کنید با پدر و مادر خود
احسانا نیکوئی کردنی و لا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را من املاق از جهت ترس
درویشی و احتیاج نحن نرزقکم ما روزی میدهیم شما را و ایّاهم و ایشان را چون رزق او راست نه بر شما
جرا مکسب خون ناحق می شوید و لا تقربوا الفواحش و نزدیکی مکنید بزشتیها و ناپسندیدها و در فحش مراد کبایر
ذنوب است و گفته اند مراد زناست و مقدمات آنست که از ابن عباس مرویست که اکابر عرب پنهان از مردم
زنا کردندی و اوباش و بی باکان باشکارا بآن امر اقدام نمودند حق تعالی فرمود که زنا مکنید ما ظهر منها
آنچه آشکارا باشد از آن و ما بطن و آنچه نهان باشد از امام محمد باقر مرویست که ما ظهر زناست و ما بطن دوستی
مردان با زنان بروجه عاشق و معشوقی و نزد اکثر مراد جمیع گناهان آشکارا و نهانست و لا تقتلوا النّفس
الّتی حرّم اللّه و مکشید آن نفسی که حرام کرد خدای کشتن آنرا الّا بالحقّ مگر بحق که قصاص است یا قتل مرتد
یا رجم زانی محصن ذلکم این چهار نهی و یک امر وصّیکم به وصیت کرد یعنی امر کرد بنگاهداشت آن
لعلّکم تعقلون تا مگر دریابید و بدانید که راه راست اینست و لا تقربوا مال الیتیم و نزدیک مشوید بمال

یتیمان

یتیمان و در تصرف آن مکنید الّا بالّتی هی احسن مگر بخصلتی که نیکوترین چیزی باشد که در مال او مرعی باید داشت
مانند حفظ آن و فایده حاصل کردن از آن تا بیشتر شود و اصل آنرا نقصان نرسد حتّی یبلغ اشدّه تا برسد یتیم بقوتهای
خود یا بحین بلوغ و رشد که وقت قوت و توانائی باشد برسد و اوفوا الکیل و تمام بپیمائید کیل را و کیل
والمیزان بالقسط و ترازو و در موزونات بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید کمیت بعد از
آنکه این آیه نازل شده بود بعضی گفتند یا رسول الله ما درستیم اگر در وزن زیاده ترازوی ما یا ترازوی ایشان
باشد که موئی میل کند حق تعالی فرمود که لا نکلّف نفسا تکلیف نمیکنیم کسی را الّا وسعها مگر آنچه گنجایش
آن داشته باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بدون قصد و عمد شما واقع شود و شما را قصد مراعات عدل بود
از آن عفو کنیم و اذا قلتم و چون سخن گوئید در حکومت و یا گواهی دهید فاعدلوا پس راستی کنید در آن
ولو کان و اگر چه باشد محکوم له و محکوم علیه ذا قربی خداوند خویشی نزدیک و بعهد اللّه و بعهد خدای
که تبلیغ احکام شرعست و ملازمت عدل در آن و بایندری که کرده اید اوفوا وفا کنید بر آن و طریق که
که از شارع بشما رسیده بآن قیام نمائید ذلکم این سه امر و یک نهی وصّیکم به وصیت کرد خدای شما را بآن
لعلّکم تذکّرون تا شاید که شما پند پذیرید یعنی بآنچه مأمور بهست بآن قیام نمائید و آنچه منهیست از آن دوری جوئید
و انّ هذا و بدرستی آن را میخوانم که حکم میدهم و آن اینست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل
توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت که صراطی راه منست مستقیما درحالتی که راه راست است
چه آن موصل بجنانست نه راه دیگر فاتّبعوه پس متابعت کنید و پیرو این راه شوید و لا تتّبعوا السّبل
و از پی مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه را که محض تقلیدست بی حجتی و دلیل فتفرّق بکم پس متفرّق
سازد و آن طرق مختلفه شما را و دور سازد عن سبیله از راه حق تعالی که اتباع وحیست و پیروی دلیل و برهان
ذلکم این پیروی کردن دین حق وصّیکم به وصیت فرمود حق تعالی و امر کرد بحفظ آن لعلّکم
تتّقون تا شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق و عبد الله مسعود نقل میکند که حضرت رسول
خطی از برای ما بکشید بعد از آن خطهای کج و در هر یک دیوی موکلست که میخوانند مردم را بآن راه و در وسط خط کشیدند
پس این آیه بر خواند که و انّ هذا صراطی مستقیما ثمّ آتینا موسی الکتاب پس داده بودیم موسی را کتاب توریة
تماما برای کرامت و تمامت نعمت علی الّذی احسن بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام آن و تفصیلا
لکلّ شیء و برای بیان هر چیزی که در دین بکار باید و هدی و رحمة و بجهت هدایت بنی اسرائیل و رحمت
ایشان لعلّهم بلقاء ربّهم تا شاید ایشان بجزای پروردگار خود یؤمنون ایمان آرند و چون جمیع آن
پس باحکامی که درین سوره مذکور شد قیام نمائید چه این احسن احکامست و هذا و این قرآن کتاب
انزلناه کتابیست که فرستادیم آنرا مبارک بسیار نفع فاتّبعوه پس پیروی کنید او را و اتّقوا
و بپرهیزید از مخالفت آن لعلّکم ترحمون تا شاید که رحمت کرده شوید بسبب متابعت آن و عمل کردن بدان و ما

صراط الله این راه خداست بعد از آن خطها
از چپ و راست آن بکشید و فرمود بر هر راهی شیطانی

وان کنا

انزال قرآن کردیم بعربی أن تقولوا بجهت کراهت آنکه گوئید شما ای زمره عرب إنما أنزل الکتاب جز این نیست
که فرستاده شده است کتاب علی طائفتین من قبلنا بر دو گروه پیش از ما یعنی یهود و نصاری و إن کنا عن دراستهم
از قرائت ایشان کتاب خود را لغافلین بیخبران یعنی نشنیده ایم که ایشان چه میگویند و چه میخوانند زیرا که
بلغت ما نیست أو تقولوا یا بجهت کراهیت آنکه گوئید که لو أنا أنزل اگر فرستاده بودندی علینا الکتاب
بر ما کتابی چنانچه بر یهود و نصاری نازل شد لکنا أهدی هر آینه می بودیم راه یابنده‌تر منهم از ایشان
بجهت حدت ذهن ما و لهذا جمیع علوم را تلقف میکنیم چون علم قصص و اشعار و خطبها با آنکه امی ایم فقد جاءکم
پس بدرستی که آمد بشما بینة من ربکم حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن بلغت شما نازل گشت که همه شما آنرا
میفهمید وهدی و آمد راه نمائی که هر که متابعت آن کند بمقصود رسد ورحمة و بخشش برای مردمان این
هر سه صفت قرآنست فمن أظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب بآیات الله از آنکس که تکذیب کرد آیتهای
خدا را وصدف عنها و اعراض کرد از آن با وجود علم بصحت آن و یا تمکن او بر معرفت حقیقت آن سنجزی
الذین جزا دهیم آنان را که یصدفون عن آیاتنا روی گردانیدند از آیتهای ما سوء العذاب
شدت و سختی عذاب را بما کانوا یصدفون بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن با وجود وضوح
دلالت بر حقیقت آن هل ینظرون آیا انتظار میبرند مراد نفی است یعنی منتظر نیستند اهل مکه بعد از تکذیب
قرآن و پیغمبر إلا أن تأتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند بایشان فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود
آیند ملائکه بعذاب بر ایشان یعنی ایشان مثل کسانی هستند که منتظر ملائکه موت و فرشتگان عذاب باشند
أو یأتی ربک بیاید امر خدای تو بعذاب یا قتل ایشان و یا همه آیات قیامت و آیات آن بسیار است
از جمله وقایع عظیم آن خروج دجالست و دابة الارض و نزول عیسی و ظهور مهدی علیهما السلام و پدید آمدن
یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از جانب مغرب یعنی همه این آیتها بیاید أو یأتی بعض آیات ربک یوم
یأتی بعض آیات ربک یا بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو و بقول اکثر مفسرین طلوع شمس است از جانب
مغرب و درازی شبی که آفتاب در آن صبح از مغرب بر آید و درازی آن را متهجدان دانند و اهل ورد
در یابند که چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد از سر
گیرند چون تمام شود و اثری از صبح پدید نیاید دانند که کاری عظیم از خلوت خانه غیب بوجود کارگاه شهادت
می‌آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول گردند تا صبح از جانب مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربی
بر آید و آنرا نوری نبود و همه خلق از آن ترسان شوند و چون این آیت عظیم ظاهر شود و غیب عین شهود و امر عیان
گردد ایمان بر آن اضطراری شود پس بسبب این روزی باشد که بیاید نشانها پروردگار تو یا همه علامات
قیامت و آن روز لا ینفع نفسا سودی نکند هیچ نفسی إیمانها ایمان آن نفس که لم تکن آمنت
نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل پیش از این و امروز ایمان آورده أو کسبت یا نبوده که کسب

کرده باشد فی إیمانها خیرا و در ایمان خود نیکوئی که عمل پسندیده است یعنی این هنگام ایمان نفع ندهد نفسی را که تقدیم
ایمان بر آن نکرده باشد و کاسب خیر نبوده باشد در آن حاصل که امروز ایمان کافر و توبه فاسق قبول نباشد
قل انتظروا بگو که معاندان قریش انتظار برید این آیه را که إنا منتظرون ما نیز منتظر علامتیم و چون ظاهر گردد
وای بر حال شما و خوشا حال ما و تفصیل احوال قیامت و وقایع و حوادثی که در آن واقع گردد در منهج الصادقین
مزبور و مسطور است إن الذین فرقوا بدرستی که آنان که تفریق کردند دینهم کیش خود را که بعضی از
انبیا و برخی از کتب ایمان آورده اند و بعضی کافر شده اند وکانوا شیعا و گشتند گروه گروه هر فرقه تابع
امامی شدند از حضرت رسالت مروی است که یهود هفتاد و یک فرقه شدند و هفتاد از ایشان در هاویه
باشند یک گروه ناجیه و نصاری به هفتاد و دو فرقه در هاویه باشند الا یک فرقه که رستگار باشد لست
منهم نیستی تو از ایشان فی شیء در چیزی یعنی تو از ایشان و ایشان از تو نیستند پس تو از حال ایشان
نپرسند و از تفرق ایشان عتاب نکنند بلکه وبال تفرق ایشان بایشان راجع شود إنما أمرهم
جز این نیست که کار ایشان إلی الله با خداست یعنی اوست که متولی جزا و سزای ایشانست ثم ینبئهم
پس خبر دهد ایشان را بروز قیامت بما کانوا یفعلون بآنچه هستند که میکنند بر وفق آن ایشان را سزا
خواهد رساند فضیل بن عبد الملک مروان روایت کرده که روزی نزد امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه
نشسته بودم در مسجد کوفه دیدم رئیس الجالوت و جاثلیق را دیدم که بعنف می آوردند و بر ایشان استخفاف
میکردند آنحضرت فرمود که با ایشان مدارا کنید پس ایشان را نزد حضرت بر پای بنشستند آنحضرت برأس
الجالوت نگریست و فرمود یا رأس الجالوت دانی که امت موسی بعد از او بر چند فرقه شدند گفت ندانم
در کتاب نگرم و بگویم پس حضرت فرمود که کتاب اگر سوخته یا دریده شود و باید نزد تو در کجا نگری پس سوی
جاثلیق کرده و فرمود ای جاثلیق دانی که ترسایان بعد از عیسی بر چند گروه شدند گفت بر چهل و چهار گروه
فرمود دروغ میگوئی بخدا سوگند که من بتوریة عالم‌ترم از رأس الجالوت و بانجیل داناترم از جاثلیق و امت
کرامت موسی بهفتاد و یک فرقه شدند هفتاد هالک و یکی ناجی و آن این گروه اند که حق تعالی در حق ایشان
فرموده من قوم موسی أمة یهدون بالحق وبه یعدلون و امت عیسی بهفتاد و دو فرقه شدند یکی از آنها
ناجی گشتند و باقی هالک شدند و آن این فرقه اند که حق تعالی درباره ایشان فرموده که وإذا سمعوا ما
أنزل [?] الحق الآیه و امت خاتم الانبیا به هفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان ناجی شوند و باقی هالک شوند
و آن این فرقه اند که او سبحانه در حق ایشان میفرماید که وممن خلقنا أمة یهدون بالحق وبه یعدلون بعد از آن
مرا گفت ای زادان دانی که در حق من چند گروه بطلان نمایند و تفرقه کنند گفتم یا امیر المؤمنین در حق تو
اختلاف کنند فرمود بلی بر دوازده فرقه شوند یکی ناجی باشد و باقی هالک و تو از ناجیانی و حضرت رسالت
بدین اشارت فرموده بقوله الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیث ما دار و بعد از ذکر وعید فجار بیان وعد ابرار

میفرماید که مَن جَاءَ بِالحَسَنَةِ هرکه بیاید بطریقی نیکو و خصلتی پسندیده فَلَهُ عَشرُ أَمثَالِهَا پس مر او راست ده باره
مانند آن یعنی بعوض آن او را ده نیکو میثیت و از هفت بهفتاد و از هفتاد بهفتصد و بغیر حساب نیز واقع
شده و لهذا گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار کثرتست وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هرکه بیاید بدی یعنی
بخصلتی بد از اقسام منهیات فَلَا يُجزَى إِلَّا مِثلَهَا پس جزا داده نشود مگر بمانند آن یعنی یکی بیکی بدون
زیاده وَهُم لَا يُظلَمُونَ و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند شد بنقصان ثواب و از زیادتی
عقاب و در حدیث قدسی آمده که حضرت عزت عز شانه فرموده که حسنه را ده عوض بدهم یا بیشتر و سیئه را
یکی جزا دهم یا بیامرزم و وای برآنکس که عشراتش غلبه کند یعنی سیئاتش بر حسنات غالب شود و هر کس
که نزد من آید و معذار بپری زمین گناه کرده باشد و دران میانه شرک نباشد مانند آن مغفرت و آمرزش
باو دهم از سفیان ثوری روایت است که چون حق تعالی این آیه فرستاد که مَن جَاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ أَمثَالِهَا
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اللهم زد لامتی بار خدایا بیفزا برین برای امت من حق تعالی فرمود که إِنَّمَا يُوَفَّى
الصَّابِرُونَ أَجرَهُم بِغَيرِ حِسَابٍ قُل بگو ای محمد این قوم را که تفرقه در دین افکنده اند و بعضی از پیغمبران
ایمان آورده اند و بعضی انکار کرده اند و یا ببرخی از احکام شرع گرویده اند و منکر برخی دیگر شده اند
إِنَّنِي هَدَانِي بدرستی که راه نموده است مرا رَبِّي پروردگار من إِلَى صِرَاطٍ مُستَقِيمٍ راه راست که سبیل
وحی و ارشاد بانچه نصب فرموده از حجج بینه و دلائل دیده دِينًا قِيَمًا بدل است از صراط مستقیم یعنی نموده است
دینی پاینده و درست که اصلا کجی در وی نیست مِلَّةَ إِبرَاهِيمَ یعنی دینی که آن ملت ابراهیم است علیه السلام
حَنِيفًا در حالتی که ابراهیم از دینهای باطل گرویده بود و بدین حق میل فرموده وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم
مِنَ المُشرِكِينَ از شرک آرندگان یعنی از بت پرستان چون یهود و نصاری قُل إِنَّ صَلَاتِي بگو بدرستی
که نماز من وَنُسُكِي و قربانی من در حج و یا جمیع افعال حج و عمره که ادا میکنم وَمَحيَايَ و زندگانی من یعنی آنچه
برانم در زندگانی خود وَمَمَاتِي و آنچه بر آن میمیرم از ایمان و طاعت لِلَّهِ مر خدا راست که رَبِّ
العَالَمِينَ آفریدگار عالم و عالمیانست لَا شَرِيكَ لَهُ هیچ انبازی نیست مر او را وَبِذَلِكَ و باین قول
و اخلاص أُمِرتُ مامور شده ام وَأَنَا أَوَّلُ المُسلِمِينَ و من اول مسلمانم چه اسلام سابق است او
است و بعد از بیان اخلاص در دین در بطلان اهل شرک میفرماید که قُل بگو ای محمد مشرکان را أَغَيرَ اللَّهِ
آیا غیر خدا را أَبغِي رَبًّا طلبم به پروردگاری و در عبادت او را بوی شریک سازم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيءٍ
و حال آنکه اوست که آفریدگار همه چیزهاست پس ماسوای او مربوب و مخلوق باشد پس چگونه سزاوار
ربوبیت است وَلَا تَكسِبُ كُلُّ نَفسٍ کسب نکند هیچ نفسی از بدیها إِلَّا عَلَيهَا مگر که وبال آن بروست
نه بر غیر او و این جواب ولید بن مغیره است که میگفت ای صنادید قریش متابعت من کنید که گناهان شما
در گردن منست پس حق تعالی فرمود که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و برنمی دارد هیچ نفسی بار بردارنده وِزرَ

اخرى

أُخرَى بار دیگری را یعنی هیچکس را گناه دیگری عقوبت نخواهند کرد بلکه هرکس عذاب گناه خود خواهد کشید ثُمَّ
إِلَى رَبِّكُم مَرجِعُكُم فَيُنَبِّئُكُم پس بسوی پروردگار شماست بازگشت شما بِمَا كُنتُم فِيهِ پس خبر دهد شما را پروردگار
شما بانچه بودید که در آن تَختَلِفُونَ اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت
وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُم و اوست آنکه گردانید شما را ای آدمیان خَلَائِفَ الأَرضِ خلیفهای زمین بعد از
قوم بجای آن و یا اهل هر عصری را از شما جای نشین اهل عصر سابق گردانید و یا ای امت آخر زمان خاتم الانبیا
شما را خلیفهای امم گذشته گردانید وَرَفَعَ بَعضَكُم و برداشت بعضی از شما فَوقَ بَعضٍ زبر برخی دیگر
دَرَجَاتٍ پایهای بلند درجات لِيَبلُوَكُم و بزرگی و عطا و توانگری و امثال آن بر وجه مصلحت تا بیازماید
شما را فِي مَا آتَاكُم در آنچه بشما داده از مال و جاه یعنی با شما معامله آزماینده گان کند تا بر عالمیان ظاهر گردد
که کدام از شما شکر نعمت بر غنا و صابر بر فقر إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ العِقَابِ بدرستی که پروردگار تو زود عقوبت
کننده است ناسپاسان را وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده و مهربانست مر شاکران و صابران
را سورة الأعراف مائتان و ست آية وهي مكية ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کرده که هر که
سورة الاعراف تلاوت کند حق تعالی میان او و ابلیس ستری پیدا کند تا او را وسوسه نکند و آدم شفیع
او باشد در آخرت و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که حضرت ابی عبد الله فرمود که هر که سورة
الاعراف در هر ماه تلاوت کند بروز قیامت از زمره الَّذِينَ لَا خَوفٌ عَلَيهِم وَلَا هُم يَحزَنُونَ بود و اگر در هر
جمعه بخواند حق تعالی حساب او نکند و بعد از آن فرمود که آیات این سوره محکم اند پس باید که ترک قرائت
تفسیر
آن نکنند که روز قیامت گواهی خواهد داد برای خوانندهٔ خود نزد حضرت جل قدره بسم الله الرحمن الرحيم المص نزد علمای
این حروف مرکبه اسم سوره است یا اسم قرآن و یا هر حرفی کنایه است از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و
یا اشارتست باسم المصور و یا بمعنی انا الله المجيد صادق الوعد منم خدای بزرگوار راست گوینده وعده
كِتَابٌ این سوره و قرآن کتابیست که أُنزِلَ إِلَيكَ فرو فرستاده بسوی تو فَلَا يَكُن پس باید که نباشد
فِي صَدرِكَ در سینهٔ تو حَرَجٌ مِنهُ تنگی از تبلیغ آن یعنی دلتنگ مشو از رسانیدن پیغام
الهی و اندوهناک مباش از تکذیب قوم این کتاب نازل گشته لِتُنذِرَ بِهِ تا بیم کنی به آن کافران را
وَذِكرَى لِلمُؤمِنِينَ و پند دهی پند دادنی مرمومنان را اتَّبِعُوا پیروی کنید ای مکلفان مَا أُنزِلَ إِلَيكُم
آنچیزی را که فرستاده شده است برای شما مِن رَبِّكُم از نزد پروردگار شما یعنی متابعت آن کنید که بجهت
او امر آن اجتناب از نواهی آن وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ و پیروی مکنید از غیر خدای أَولِيَاءَ دوستان را
مراد بیان اند که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین که خلق را در گمراهی افکنند قَلِيلًا مَا
تَذَكَّرُونَ اندک پند میگیرند در متابعت حق تعالی از حسن بروایتست که گفت ای فرزند آدم ترا متابعت کتاب
خدای فرموده اند و سنت رسول او و بخدای که هیچ آیتی نیامده است مگر که خواسته که بدانید که آن در چه چیز

امده است یعنی این همه حجت است تا بدان عمل کنی و بعد از امر بمتابعت اداء و رد نواهی محمد پیغمبر ما یه بزرگ متابعت این بقوله
وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسیار از اهل دیها و شهرهای کفار و هی را أَهْلَكْنَاهَا که اراده کردیم هلاک اهل از ایشان بجهة خود
عناد ایشان فَجَاءَهَا پس امد اهل ان دیها و شهرها بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در حالتی که در شب خوابیده بودند
چون قوم لوط که در شب ایشان را استیصال کردانیدیم أَوْ هُمْ قَائِلُونَ یا در حالتی که ایشان خفتگان بودند در نیم روز چون
قوم شعیب و تخصیص این دو وقت جهت آنست که زمان اسایش و استراحت فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ پس نبود خواندن
و فریاد کردن ایشان إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا در وقتیکه امد بایشان بلا و عذاب ما إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر انکه گفتند که إِنَّا
كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستیکه ما بودیم ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسولان کردیم یعنی اعتراف کردند بظلم خود
در انچه بران بودند و اقرار کردند ببطلان ان بجهت تحزیر بر آن پس در ان وقت تضرع و زاری و پشیمانی
از انچه کرده بودند و فایده نداد و زیرا که نزول عذاب و رفع تکلیف مقارن یکدیگرند و قوم یونس
ازین مستثنی اند چنانکه مذکور خواهد شد و بعد از انذار از عقوبت دنیوی از عقوبت اخروی تهدید مینماید
فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ پس هر آینه بپرسیم انان را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سوال
از ایشان از قبول رسالت خواهد بود یعنی چون رسولان تبلیغ رسالت نمودند و کردند با معجزات ظاهره
شما و شما در جواب ایشان چه گفتید و این سوال بر وجه عنف و تعذیب باشد وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ و هر آینه
بپرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و تقریب است
و فایده این سوال آن باشد که خلایق بدانند که حق تعالی پیغمبران فرستاده و نصب اوله فرموده و کفار
بجهت عناد و تکبر رجوع بایشان نکرده و اند با انکار نموده اند حقیت پیغمبران را فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ پس
هر آینه بخوانیم بر رسولان و امتان ایشان گفتار و کردار ایشان بِعِلْمٍ بدانش خود یعنی در حالتی که عالمیم
بظواهر و بواطن ایشان وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ و نبودیم ما پنهان و دور از افعال و اقوال ایشان
تا بر ما مخفی شده باشد از احوال ایشان بلکه با ایشان بودیم و مطلع بر احوال ایشان وَالْوَزْنُ و سنجیدن
اعمال هر یک يَوْمَئِذٍ در روز قیامت الْحَقُّ حقست و عدل که میدوزن بمعنی قضاست یعنی
حکم خدا در آن روز حقست و بنا بر این تفسیر حکم عدل بمیزان باعتبار معنویست یعنی همچنانکه کسی که چیزی را
بترازو سنجد و نگهدارد و کفه بر کفه بچربد حق تعالی نیز حکم بعدل کند بی زیاده و نقصان و قول اول اشهر است
و اکثر و در خبر صحیح واقع شده که صحیفهای اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق
در آن نگرند بجهت اظهار معدلت و انقطاع معذرت و در تبیان از ابن عباس نقلست که درازی عمود
میزان پنجاه هزار ساله راهست و هر دو کفه او یکی از نورست و دیگری از ظلمت و حسنات را در پله نور نهند
و سیئات را در پله ظلمات و نیز از انحضرت مرویست که شخصی را نزد ترازو آرند و نود و نه نامه او را که پر
گناه باشد بگشایند و درازی هر نامه مد بصری پس بطاقه از برای او بیرون آرند که در آن کلمتین شهادتین

نوشته همه نامها بر کفه نهند و این را بر کفه دیگر این کفه بچربد فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ پس هر که گران بود
اعمال سنجیده او بحسنات فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس آن گروه ایشانند رستگاران از عقاب
و عذاب رسندگان بعفو و نجات و ثواب ابدی وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ و هر که سبک بود اعمال
سنجیده او بحسنات فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا پس آن گروه انانند که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای
خود و آنرا در معرض عذاب و عقاب آوردند بِمَا كَانُوا بسبب انکه بودند که بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ آیتهای
ما را ستم میکردند و وضع تکذیب میکردند در موضع تصدیق بعد از آن تعداد نعم خود میکند بر بندگان و میفرماید
وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ و بدرستیکه ما جای دادیم شما را ای آدمیان فِي الْأَرْضِ در زمین تمکنت و دستگاه
دادیم وَجَعَلْنَا لَكُمْ و گردانیدیم یعنی آفریدیم برای شما فِيهَا مَعَايِشَ در زمین معیشتها یعنی اسباب زندگانی
شما از انواع کسب قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندکی شکر میگویند با وجود بسیاری این نعم عظیم وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ
و بتحقیق آفریدیم شما را یعنی پدر شما را که آدمست از گل آفریدیم ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ پس از آن تصویر کردیم پدر شما را
بصورتی خوب بر وجه اعتدال ثُمَّ قُلْنَا پس گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را بعد از خلق و تصویر و نفخ صور در
آدم اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده کنید سجده تعظیم و تکریم مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند ملایکه آدم را بی تاخیر
و تعلل از روی فرمان برداری إِلَّا إِبْلِيسَ مگر شیطان علیه اللعنه که از راه کبر در آمد و حسد برو برد و سجده مستولی شد
نمود امر الهی بجای نیاورد لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ نبود از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ گفت حق تعالی ابلیس را
مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا أَلَّا تَسْجُدَ که سجده نکردی مر آدم را إِذْ أَمَرْتُكَ وقتی که ترا فرمودم بسجده آدم قَالَ
أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ گفت ابلیس که من بهترم از آدم یعنی مانع سجده کردن من آدم را آنست که من بهترم از وی و نیکو
که فاضل سجده مفضول کند پس در بیان افضلیت خود گفت خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ آفریدی مرا از آتش و آن جوهر
لطیف علوی نورانیست وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ و آفریدی آدم را از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت
مغلط خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ عبارتست از آن و نسبت
حقیقت که نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي اشارتست بدان و در نگریستی دانستی که افضلیت و خیریت آدم راست نه او را
و نیز قیاس او در افضلیت آتش از خاک مستقیم نبود زیرا که آتش خاینست هر چه بدو دهند تلف گرداند و خاک
امینست هر چه بدو سپارند نگاه دارد و امین از خاین بهتر باشد و دیگر آتش بتکبر و سرکشیست و خاک بتواضع
و افتاده و تواضع از تکبر نیکوتر بود و نیز خاک نقش پذیر چنانکه آدم نقش معرفت پذیرفت که کتب فی قلوبهم
الایمان و آتش نقش سوز چنانکه نقش ابلیس بسوخت فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ و در تفسیر ثعلبی از ابن عباس روایتست که
اول کسی که قیاس کرد و خطا نمود ابلیس بود پس هر که در دین قیاس کند وی را با قرین ابلیس کرد و القصه چون
ابلیس از سجده تکبر نمود قَالَ گفت حق تعالی او را چون سجده نکردی و فرمان مرا قبول نمودی
فَاهْبِطْ مِنْهَا پس فرود رو از آسمان یا از بهشت بزمین فَمَا يَكُونُ لَكَ پس نرسد و روا نباشد ترا آنکه

أن تتكبر فيها اگر گردن كشي كني در آسمان وتعظيم نمايي بر فرشتگان كه همه خاشعانند ومطيعان فاخرج پس
بيرون رو از بهشت يا از آسمان إنك من الصاغرين پس بدرستي كه تو از خوار شدگاني از منيت مرويست
كه هركه تواضع وفروتني كند حق تعالى او را بر دارد وهر كه تكبر كند حق تعالى او را بيندازد ودشمنت كرد اند چون
ابليس از درگاه رحمت خود براند وداغ لعنت بر جبين او كشيد واو از رحمت خداي نااميد شد قال
أنظرني گفت خدايا مرا مهلت ده إلى يوم يبعثون تا روزي كه بر انگيخته شوند آدميان از قبرها يعني
تا روز قيامت مرا ميران وعقوبت مكن قال گفت خداي تعالى إنك من المنظرين بدرستي كه
تو از مهلت دادگاني تا وقتي كه مصلحت من در آنست وحكمت در مهلت دادن شيطان با آنكه حق تعالى
عالم بود بانكه او را ضلال خواهد كرد آن كند ابتلاي عباد است وتو ابتلا ايشان ثواب بجهت مخالفت ايشان را
از اوامر وغير آن دور دارد چون مصلحت كه او سبحانه داند در حكمت آلهي در اين بود او را مهلت داد قال
گفت ابليس فبما أغويتني پس بسبب آنچه مرا بي بهره گردانيدي از رحمت خود وحكم كردي بغوايت من
لأقعدن لهم هر آينه بنشينم براي گمراه ساختن فرزندان آدم صراطك المستقيم بر راه راست تو يعني
بر سر راه راست دين كه اسلام است بنشينم وانتظار آن كشم كه راه زني ايشان كنم واز صراط مستقيم بگردانم
ثم لآتينهم پس البته بيايم بديشان من بين أيديهم از پيش دستهاي ايشان يعني در آخرت كه در پيش
ايشانست وگويم بعث وحشر وبهشت ودوزخ نيست ومن خلفهم واز پس ايشان يعني از قبل دنيا وآنرا
در چشم ايشان بيارايم وعن أيمانهم ودر آيم از راست ايشان كه جهت حسنات است وايشان را در عجب
وريا اندازم وعن شمائلهم واز چپ ايشان كه طرف سيئاتست وآنرا در دل ايشان شيرين گردانم
ومراد اينست كه از جميع جهات ايشان در آيم تا ايشان را سست عقيده گردانم واز جهت بضلالت در آرم
واز امام محمد باقر عليه السلام از معني اين آيه پرسيدند فرمود معني من بين أيديهم اينست كه كار آخرت بر دل وچشم
خوار وبي مقدار گردانم ومن خلفهم يعني كه ايشان را وسوسه كنم تا مال جمع كنند ودر آن بخل ورزند وزكوة
ندهند تا از بهر وارثان شان باشد وعن أيمانهم كار دين بر ايشان تباه گردانم بشبهه در دل
در دل ايشان افكنم وعن شمائلهم يعني لذات وشهوات در دل ايشان دوست گردانم وايشان را
بر هواي نفس دارم ولا تجد ونيابي تو كه خداوندي أكثرهم بيشتر فرزندان آدم را شاكرين شكر
گوينده كان يعني چنان باشند كه منعم خود را نشناسند قال گفت خداي سبحانه مر ابليس را كه اخرج منها
بيرون رو از بهشت يا از آسمان مذؤما نكوهيده باشي وعيبناك مدحورا رانده ودور كرده
از رحمت لمن تبعك منهم تحقيق من كه خداوندم كه هر كه پيروي تو بايد از اولاد آدم لأملأن جهنم
هر آينه پر كنم دوزخ را منكم أجمعين از همه شما يعني از تو ومتابعت تو بعد از خروج از بهشت ويا
آدم وگفتيم اي آدم اسكن أنت وزوجك الجنة ساكن شو تو وجفت تو كه حوا است در بهشت

فكلا پس بخوريد از ميوهاي ونعمت بهشت من حيث شئتما از هر كجا خواهيد وهر چه اراده كنيد ولا تقربا
هذه الشجرة ونزديك مشويد بخوردن اين جنس ميوه يعني از درخت گندم مخوريد بقول اشهر وبعضي
گويند انگور بوده القصه اگر بخوريد اين جنس فتكونا من الظالمين پس باشيد از ستمكاران بر نفس خود
كه نقص ثواب كنيد از خود بجهت ترك مندوب وتفصيل اين در سورة البقره مذكور شده فوسوس لهما
الشيطان پس وسوسه كرد مر آدم را وحوا را شيطان ليبدي لهما تا عاقبت آشكارا گرداند مر ايشان را
ما ووري آنچه پوشيده كرده شده بود عنهما از آدم وحوا من سوآتهما از عورات ايشان يعني
بجهت وسوسه او بلغزيدن وتبعيت ايشان او را عورتشان برهنه شود مرويست كه حق تعالى آدم وحوا
را جامها پوشانيده بود براي ستر عورت ابليس دانست كه بجهت ترك ندب لباس از تن ايشان دور شود
پس در صدد اين شد كه نهي از ايشان بفعل آيد تا بجهت كشف عورت در ميان اهل بهشت منفعل شوند اغاز نمايد
وسوسه كرد وبه دستياري مار وطاوس خود را در بهشت به آدم نمود بصورتي كه او نميديد وقال
وگفت مر آدم را وحوا را كه ما نهاكما نهي نكرد شما را ربكما پروردگار شما عن هذه الشجرة
از خوردن اين درخت إلا أن تكونا مگر بجهت اينكه گرديد ملكين دو فرشته در علو مرتبت با حسن
صورت أو تكونا من الخالدين يا باشيد از جاويد ماندگان در بهشت كه هرگز مرگ بشما نرسد
وقاسمهما وسوگند خورد براي رغبت آدم وحوا در خوردن آن وگفت إني لكما بدرستي كه من شما را
لمن الناصحين از نصيحت كنندگانم يعني از روي شفقت ومهرباني ميگويم كه از اين درخت بخوريد
تا آنكه آدم عليه السلام گمان نبرد كه كسي بخدا سوگند بدروغ خورد وبجهت آن فريفته شد فدلاهما پس فرود آورد
شيطان ايشان را بخوردن آن درخت بغرور وبيا نفريب ووسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آن هنگام
كه چشيدند يعني يافتند طعم ميوه آن درخت را في الحال بدت لهما ظاهر شد مر ايشان را سوآتهما
عورت ايشان يعني لباس ايشان از تن ايشان بريخت تا عورت يكديگر را بديدند وطفقا يخصفان
ودر ايستادند وشروع كردند در آنكه مي چسبانيدند برگ وي نهادند عليهما بر عورات خويش من ورق
الجنة از برگ درخت بهشت واشهر آنست كه برگ انجير را بر هم مي بستند تا چون جامه ازاري شد
وعورت خود را بدان بپوشانيدند واز اين طرف مي گريختند وناداهما ربهما وندا كرد آدم وحوا را
پروردگار ايشان كه ألم أنهكما آيا نهي شما را نهي كرده بودم عن تلكما الشجرة از خوردن اين درخت
وأقل لكما وگفته بودم شما را وتهديد كرده كه إن الشيطان لكما بدرستي كه شيطان مر شما را عدو
مبين دشمن پيدا آشكارا ودشمني او در وقت امتناع او از سجود تو بر همه ملايكه روشن شده بود واين گفتار
بر سبيل توبيخ او سبحانه آدم وحوا را بود در ترك اولي مرويست كه در وقت گريختن ايشان حق سبحانه ندا فرمود
كه يا آدم افرارا مني اي آدم آيا از من فرار ميكني وميگريزي آدم گفت بل حياء منك بلكه گريختن من بجهت

ترسناک نیست از خوف تو پس بگناه خود اعتراف نموده و از روی نیاز قالا گفتند با حق تعالی که ربنا ای پروردگار ما
ظلمنا انفسنا ستم کردیم بر نفسهای خود بنقص ثواب بر فعل ندب وان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی برای ما
زلت ما را که ترک ندبست وترحمنا و نبخشی لنکونن من الخاسرین هر آینه باشیم از ستمکاران و اگر
چه آدم عم ترک مندوب کرده بود خود را ظالم و خاسر خواند زیرا که عادت اولیا آنست که زلت حقیر را عظیم شمرند
و حسنه عظیم را صغیر دانند و نمیتواند بود که مراد صدور معصیت باشد ازو زیرا که باتفاق جماعت امامیه انبیا معصوم
اند از جمیع صغایر و کبایر از محمد بن قیس منقولست که ابلیس را وسوسه کرد و مار حوا را و حوا آدم را حق تعالی بهمه
خطاب کرد که قال گفت آدم و حوا و ابلیس و مار را اهبطوا فرو روید بزمین بعضکم برخی از شما
لبعض عدو مر برخی را دشمن اند و از ینجاست که آدمی و شیطان و مار و طاوس دشمن یکدیگرند و گویند
خطاب با آدم و حوا و ذریت ایشانست که در اصلاب ایشان بودند ولکم فی الارض و مر شما راست
در زمین مستقر قرارگاهی و جای آرامی ومتاع و برخورداری الی حین تا هنگام رسیدن مرگ آدم
ازین خبر ناخوش و متالم و غمناک شد و پنداشت که دیگر ببهشت نخواهد رسید قال گفت حق تعالی باو فیها
تحیون در زمین می زیید وفیها تموتون و در زمین میمیرید ومنها تخرجون و از زمین بیرون
آورده میشوید برای جزای عمل آدم عم چون این مضمون شنید دانست که باز ببهشت خواهد رسید و آن
خرسند شد بعد از آن تعداد نعم خود میفرماید بر بنی آدم یا بنی آدم ای فرزند آدم مراد همه ایشانند قد انزلنا
بتحقیق فرستادیم علیکم لباسا بر شما پوششی یعنی آفریدیم برای شما لباس را بتدبیرات آسمانی که آن
فرو فرستادن بارانست یا برد از آن گیاه حاصل میشود که یواری می پوشد آن لباس سوآتکم
عورت شما را که شیطان قصد کشف آن کرده بود وریشا و پوششی که زینت شماست و بان متجمل میشوید
و می آرایید و گویند لباس زینت که عورات را بپوشد و آنچه غیر از زینت از جامهها ریش است و در تفسیر زاهد
مذکورست که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم ولباس التقوی و لباس تقوی یعنی
لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینه و جامهای درشت ذلک خیر آن بهترست از لباسهای نرم
و بتکلف که متکبران و متجبران می پوشند و گویند مراد از لباس تقوی خشیت بنده است از خدای که احاطه کرده
کرده باشد باو همچنانکه جامه احاطه بدن میکند و یا مراد ایمانست که محیط است بقلب و یا جامههای حرب است
چون زره و خفتان که خود را از اثر تیغ و نیزه نگاه دارند و از ابن عباس مرویست که مراد عمل صالح است
ذلک آن انزال لباس من آیات الله از نشانهای فضل و رحمت خدائیست که بدان عورت
آدمیان را بپوشید و ایشان را از چسبانیدن برگ بر خود مستغنی و منعم گردانید لعلهم یذکرون تا باشد
ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند و از قبایح بپرهیزند بعد از آن بسبیل نصیحت و موعظه میفرماید یا
بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم الشیطان باید که بر حذر باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان

و با شما مکر نکند و از راه حق و پیروی بگرداند چنانکه فریفت و از راه حق بهشت بازداشت کما اخرج ابویکم همچنانکه بیرون آورد پدر و مادر شما را
من الجنة از بهشت و ایشان را از نعمت و محنت انداخت ینزع عنهما لباسهما در حالتی که برکشید از جامهای ایشان را
لیریهما تا بنماید بهر یک از ایشان سوآتهما عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که او بیرون شما از بهشت بیرون
آمدند و مکشوف العورة گشتند پس شما نیز از مکر او حذر کنید انه بدرستی که ابلیس یریکم هو می بیند شما را
وقبیله و لشکر او من حیث لا ترونهم از جایی که شما ایشان را نمی بینید از غایت رقت و لطافت در نظر
شما نمی آیند و ایشان اجسام شما را بجهت غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم ترست
از مجاهد روایت است از جمله چیزها که شیطان و جنود او بر آدمیان مفاخرت میکنند آنست که آدمیان را
می بینند و آدمیان ایشان را نمی بینند و از زیر زمین بیرون می آیند و بزیر زمین فرو روند و بر هوا روند و پیر
آیند و ایشان را مرگ نباشد و پیران ایشان جوان شوند یعنی آنکه بنهایت جوانی رسند هر گاه که پیر گردند جوان
شوند و بعد از آن میفرماید انا جعلنا الشیاطین بدرستی که ما گردانیدیم اولیاء للذین لا یؤمنون
دوستان مر آنها را که ایمان نمی آرند یعنی حکم کرده ایم که شیاطین دوستان کافران اند بجهت جنسیت تمام
میان ایشان و یا ما تخلیه کردیم میان ایشان و دیوان و بر وجه اجبار منع ایشان نکردیم تا مطیع و فرمان بردار
دیوان گشتند و دوستان یکدیگر شدند بخلاف مومنان مخلص که ایشان بجهت تدبر در دلایل از دیو مستعد
الطاف الهی شده از وسوسهای شیاطین محفوظ مانده اند مرویست که عرب عریان طواف خانه کردندی و عورت
خود را نپوشیدندی و گفتندی که ما طواف خانه را چنان میکنیم که خدای ما را فرموده و در جامه که در آن گناه
کرده ایم طواف نمیکنیم و زنان ایشان چیزی از دوال یافته بمقدار اکثر عورت ایشان با آن پوشیده شدی در
میان بستندی و در خبر هست که زنی از بنی عامر طواف میکرد و این مضمون میخواند که امروز بعضی از عورت
یا همه آن ظاهر می شود و آنچه ظاهر میشود من حلال نمیدانم و طواف بعضی زنان بپوشیده و صحیح تمام چون
اسلام در رسید مسلمانان ایشان را بدین ملامت کردند ایشان گفتند پدران خود را برین یافته ایم و متابعت
ایشان میکنیم حق تعالی این آیه فرستاد واذا فعلوا و چون بکنند کفار فاحشة خصلتی تناهی در فحش
چون کشف عورت در طواف و امر مطلق فواحش است از کشف عورت بعبادت اصنام و غیر آن از
کبایر قالوا گویند از روی تقلید که وجدنا علیها یافته ایم برین عمل زشت آباءنا پدران خود را والله
امرنا بها و خدای فرموده است ما را باین فاحشه ایشان در احتجاج او بروده اند باین امر قبیح بدو چیز یکی
تقلید پدران و دیگری افترا بر حق تعالی از ذکر احتجاج اول ایشان احتجاج اعراض نموده بجهت ظهور
فساد و در رد ثانی میفرماید که قل بگو ای محمد ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یأمر بالفحشاء نمیفرماید
بزشتی و ناپسندیده در قول و فعل چه سنت الهی جاری شده که امر کند بمکارم خصال اتقولون علی الله
آیا میگوئید یعنی افترا میکنید بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید که او فرموده است از ارشاد و قبح او و قلت

باشرک انما حرم ربی جز این نیست که حرام کرده است ربی آفریدگار من الفواحش آنچه را که متصف اند بزیادتی قبح
از گناهان کبیره و گویند مراد هر چیزیست که متعلق بفروج است ما ظهر منها آنچه پیدا و آشکارا است از آن وما
بطن و آنچه نهانست و مرویست که اهل جاهلیت زنا از دوستان که منظر ظهور و فشو آنست حرام دانسته اند و در شب
که منظر خفای آنست حلال دانسته اند حق تعالی باین آیه فواحش نهان و آشکارا حرام گردانید والاثم و نیز حرام
گردانید گناهی اگر آن حدی مقرر نیست چون صغایر یا مراد هر چیزیست که موجب اثم باشد والبغی و حرام کرده
ستمکاری را بر مکلفین بغیر الحق بناحق این تاکید بغیست زیرا که بغی الا بغیر حق باشد وان تشرکوا و دیگر حرام ساخت
اگر شرک آرید بالله بخدا او شریک کنید در عبادت ما لم ینزل به آنچه را که خدای تعالی نفرستاده است به
سلطانا بر پرستش آن حجتی و برهانی وان تقولوا و آنرا نیز حرام کرده است که گویید بدروغ و افترا علی الله ما
لا تعلمون بر خدای آنچه نمیدانید مانند تحریم حرث و انعام و برهنه طواف بیت الحرام کردن و از اسناد بخدا کردن
و بعد از آن جهت تسلیه خاطر حضرت رسالت پناه در تاخیر عذاب کفار میفرماید ولکل امة و هر گروهی راست
اجل مدتی که خدای تقدیر کرده است برای حیات ایشان و بعضی گفته اند مراد مدتی را که غیر از مؤمنان وقت کرده
ان عذاب بدیشان رسد تا چون مدت عمر مقرر بسر رسد استیصال بدیشان فرود آید فاذا جاء اجلهم
پس چون بیاید وقت عذاب و هلاک ایشان تا چون مدت عمر مقرر بسر آید لا یستأخرون ساعة واپس نمانند
از آن اجل ساعتی ولا یستقدمون و پیشی نگیرند بر آن اجل یعنی هیچ وجه وقت اجل متقدم متاخر نشود یا بنی
آدم اما یأتینکم ای فرزندان آدم چون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از جنس شما یا زبان شما از قبیله شما یقصون
علیکم آیاتی خوانند بر شما آیات ما را یا احکام شریعت را فمن اتقی پس هر که از نافرمانی کردن و از ایشان بپرهیزد
واصلح و بصلاح آرد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست یعنی از هر چه ترسند ایمن
شوند ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک گردند از چیزی که از ایشان فوت شود بلکه بهر چه امید دارند
رسند و اگر از معاصی اجتناب کرده باشند دون بعضی و با صفت ایمان باشد موقوف بمشیت حق
باشد اگر خواهد عفو کند و اگر نه عقاب فرماید و چون ذکر مؤمنان کرد و آنچه پاداش ایشان بود بیان فرمود در عقب
آن ذکر مکذبان و منکران میفرماید و آنچه سزای ایشانست میگوید والذین کذبوا و آنان که دروغ شمردند بایاتنا
آیتهای ما را یعنی تکذیب کردند در آیات ما واستکبروا و کبر آوردند و سرکشی نمودند عنها از ایمان آوردن
بدلایل و حجتهای ما اولئک اصحاب النار آن گروه یاران و ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون
ایشان باشند در آن آتش جاویدگان بجای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر و در کفر و عناد سختتر ممن افتری
از کسی که افترا کند و بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را با آنکه گوید خدا را زن و فرزند و شریک است یا چیزی را
با و اسناد کند که نگفته چون تحریم سائبه و بحیره و غیر آن او کذب بایاته یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این
متضمن انکار نبوت است اولئک آن گروه مکذبان و منکران ینالهم نصیبهم برسد بدیشان بهره ایشان

من الکتاب از لوح محفوظ نوشته شده و مراد ارزاق و آجال است و عقوبات که برای ایشان نوشته شده
یعنی بایشان رسد آنچه بقلم تقدیر در لوح محفوظ نوشته شد از ارزاق و عذاب و نکال دنیا حتی اذا
جاءتهم تا وقتی که بیاید بایشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند یتوفونهم
در حالتی که فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قالوا گویند بایشان از روی سرزنش این ما کجا اند بتانی
که پرستش میکردید کنتم تدعون بوده که خوانده بودید میپرستیدید ایشان را من دون الله بجز از خدای تا امروز
منع کنند عذاب خدا را از شما قالوا گویند کافران که ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ
مددی از ایشان بما نرسید وشهدوا علی انفسهم و گواهی دهند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین
بآنکه ایشان بودند ناگرویدگان یعنی اعتراف کنند بآنکه ایشان گمراه بوده اند در آنچه بران می بوده قال
گوید حق تعالی ادخلوا فی امم در آیید در میان امتانی که قد خلت من قبلکم بتحقیق در گذشته اند
پیش از شما بودن و آمدن شما من الجن والانس از پریان و آدمیان مراد کافران که گذشته اند از دین دو طایفه
یعنی همراه در آیید فی النار در آتش و مرویست که هر جمعی را از کفار که عناد و تکبر ایشان بیشتر باشد پیشتر برند کلما — بود بیشتر
دخلت امة هرگاه که در آید گروهی در دوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروه دیگر را که هم دینان ایشان
باشند و پیشوایان ایشان و از آن دین مثل یهود ان روسای خود را لعن کنند و ترسایان مقتدیان خود
بر همین قیاس حتی اذا ادارکوا تا آنگه چون بیکدیگر رسند فیها جمیعا در آتش همه ایشان قالت اخراهم
گویند آنها که پیروان ایشان بوده باشند در دنیا و ما از پی در آمده اند کان ایشان در دوزخ
لاولیهم برای آنها که پیشوایان ایشانند یعنی در باره ایشان گویند که ربنا ای پروردگار ما هؤلاء
اضلونا این گروه گمراه کردند ما را فاتهم پس بده ایشان را عذابا ضعفا عذابی دو چند که هست ما را
من النار از دوزخ یکی بخش برای گمراهی و یکی برای گمراه ساختن دیگران قال گوید خدای در جواب
ایشان لکل ضعف مر هر یک را عذاب دو باره است یعنی پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و پیروان را
بواسطه کفر و تقلید ولکن لا تعلمون ولیکن ایشان ندانسته باشند و حفص بیا خوانده که یعلمون یعنی شما
نمیدانید و از یکدیگر خبر ندارید بلکه هر یک علم بعذاب خود دارید و از دیگران غافل و بیخبرید وقالت
اولیهم و گویند پیشوایان لاخراهم مر پیروان را فما کان لکم علینا من فضل پس نیست مر شما را بر ما افزونی
که بدان مستحق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم کنید کریم فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدیگری کنند
ان الذین کذبوا بدرستی که آنها که بدروغ داشتند بایاتنا آیتهای ما از قرآن و دلایل قدرت
واستکبروا و سرکشی کردند عنها از گرویدن بان و فرمان برداری آن لا تفتح لهم گشاده نشود
برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بر ایشان و یا بسبب رفع اعمال یا ارواح ایشان ابواب السماء

بگو ای محمد مر کفار قریش را که امر ربی فرموده است پروردگار من بالقسط بعدل و راستی گویند مراد بقسط توحید
است که سر همه راستیهاست که اولی آنست که مراد جمیع طاعات او سبحانه باشد و هر چه بآن فرموده و اقیموا
وجوهکم و راست گردانید روی خود را بقبله عند کل مسجد نزد هر زمانی سجودی یا مکان سجودی
و مراد از سجود نماز است یعنی بیان امر است بنماز در هر مسجدی که اتفاق افتد وادعوه و بپرستید خدا را
مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشید له الدین برای خدای طاعت را یعنی او را مخصوص گردانید
بعبادت و غیر او را درین شریک مگردانید چه بسوی اوست بازگشت همه شما نه بغیر او چنانکه مبتدا ساخت کما بدأکم
همچنانکه او بدید آورد شما را ابتدا تعودون بازخواهید گشت بوی بار دوم تا جزا دهد شما را بعمل فریقا هدی گروهی
را هنمود بایمان بوسیله الطاف و توفیق اسباب و فریقا و گروهی دیگر را که از روی عناد و جحود و تنظر در
دلایل وی او نگردند و تامل و فکر در آن ننمودند در وادی خذلان گذاشته حق علیهم الضلالة سزاوار شد
بر ایشان گمراهی انهم بدرستی که این گمراهان اتخذوا الشیاطین فرا گرفتند دیوان را اولیاء دوستان
خود را و فرمان ایشان بردند من دون الله بجز از خدای این علت خذلان ایشانست و تحقیق ضلالت
ایشان و یحسبون انهم و گمان بردند که ایشان مهتدون راه یافتگانند و فی الحقیقه چنانند و چون
او سبحانه در ما تقدم ذکر نعم خود فرموده بر بندگان از لباس و رزق در عقب آن امر میفرماید ایشان را باخذ
زینت و تجرد اعتقاد در اکل و شرب و میگوید یا بنی آدم ای فرزندان آدم خذوا زینتکم فرا گیرید
جامهای خود را که بدن خود را بآن زینت دهید عند کل مسجد نزد هر مسجدی اکثر مفسران برآنند که ثقیف و جمعی دیگر
از مشرکان عرب از ذکور و اناث برهنه طواف کردندی چنانکه گذشت و بنی عامر در ایام احرام از خوردنی
و حیوانات اجتناب کردندی و باندکی از طعام قناعت نمودندی و آنرا طاعت دانستندی و بآن تعظیم
کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند که چون ما بتعظیم و تکریم کعبه سزاواریم پس اولی آنست که ما نیز باین طریق سلوک
نماییم حق سبحانه و تعالی ایشان را ازین تحذیر فرموده و گفت جامهای نیکو بپوشید در وقت طواف و در وقت
نماز مرویست که امام حسن بن علی ع در وقت نماز جامه پاکتر و خوبتر می پوشیدی و فرمودی که حق تعالی
جمیلست و جمال را دوست میدارد پس مزین و متجمل میشوم برای رضای پروردگار خود و از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که مراد از زینت جامه نو و پاکیزه است که در روز جمعه و عید
پوشند برای رفتن بمصلی و مساجد و از حضرت صادق ع مرویست که مراد بزینت شانه کردن محاسن
است در محل هر نمازی و کلوا و بخورید در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات و مطعومات
واشربوا و بیاشامید شیر و آب و سایر مشروبات و لا تسرفوا و از حد درمگذرید بتحریم حلال یا فراط
طعام انه بدرستی که خدای تعالی لا یحب المسرفین دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که
زیاده از سیری خورند و اکثر برآنند که مراد باسراف درین مقام خوردن و آشامیدن است بر سبیل

آن در مکان

آن در مکان مفرقست و از ابن عباس منقولست که هر چه خواهید بخورید و هر چه خواهید بپوشید مادام که در خوردن
آن اسراف نبود و پوشیدن لباس بقصد تکبر اسراف باشد و اگر یک زن کوه احد زر را در طاعت خدا صرف کند
اسراف نباشد و اگر درهمی در معصیت خرج کند اسراف بود و از علی بن الحسین بن واقدی نقل است که حق تعالی
جمیع مطالب را در آیت کلوا واشربوا و لا تسرفوا جمع فرموده و بصحت پیوسته که هرون الرشید طبیبی داشت
حاذق و نام او بختیشوع بود روزی علی واقدی را گفت که در کتاب شما چیزی از علم طب هست واقدی گفت بلی
حق تعالی جمله طب را در نصف آیتی جمع کرده است و هو قوله کلوا واشربوا و لا تسرفوا گفت از پیغمبر شما درین
باب هیچ روایتی هست گفت بلی جمله طب در کلمه چند جمع کرده است و فرموده که المعدة هو البیت للداء و الحمیة
رأس کل دواء و اعط کل نفس ما عودتها یعنی معده خانه رنجهاست و پرهیز کردن سر جمله دواهاست و نفس را
آنچه عادت کردی بآن خو کرده باشد بختیشوع گفت کتاب و پیغمبر شما هیچ از طب فرو نگذاشت که از برای
جالینوس چیزی نگذاشته است و چون عرب که حج و عمره رفتندی گوشت و پیه و گوسفند و غیره نخوردندی و بر
برهنه و حرام کردندی حق تعالی ازین نهی فرمود که قل من حرم بگو کیست که حرام کرده است زینة الله
آرایشی که خدای تعالی مقرر فرموده یعنی اجناس ملبوس و مشروب و گوناگون التی آن زینتی که بیافرید بمحض قدرت
اخرج لعباده بیرون آورده برای بندگان خود از نباتات چون کرباس و کتان و از حیوانات
چون ابریشم و حریر و از معادن چون زره و خود و شمشیر و الطیبات و دیگر کیست که حرام کرده چیزهای پاکیزه را
من الرزق از روزی یعنی مستلذات ماکل و مشارب از گوشت و پیه و شیر با حلالات از
بحیره و سائبه قل هی بگو آن زینت و طیبات للذین آمنوا مر آنهاست که ایمان آورده اند یعنی
باصالت برای مومنانست فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند
در آن و جمیع مستلذات مر اهل ایمانراست خالصة در حالتی که خالص و بی شریک است برای گروه مومنان
یوم القیمة در روز رستخیز یعنی اگرچه کافران در طیبات دنیوی شریک اند اما در طیبات و نعمتهای
اخروی اوست آن مخصوص است باهل ایمان کذلک همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را نفصل الآیات
تفصیل میکنیم نشانهای احکام و غیر لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند و میدانند عیاشی باسناد خود
از ابی عبد الله ع روایت کرده که در وقتی که امیر المومنین ابن عباس را نزد خوارج نهروان فرستاد
که تا ایشان را وعظ گوید و نصیحت کند و از طریق مخالفت باز گرداند و جامهای بس تکلیف فاخر پوشیده
بود و بوی خوشبوی با ترین بوی مطیب بود و بر خوبترین مرکبی سوار بود و چون نزد خوارج آمد ویرا گفتند که تو
بهترین مردمانی که ما را نصیحت کنی اما چرا در زیر لباس جبابره و بر جنس مراکب ایشان سوار شده ابن
عباس در جواب این آیه را تلاوت فرمود که قل من حرم زینة الله التی تا آخر آیت و گفت متجمل شوید
بجامهای نیکو که حق تعالی نیکوست و چیز نیکو دوست دارد و اما باید که از جنس حلال باشد قل بگو ای محمد

اهل شرک انما حرم جز این نیست که حرام کرده است ربی آفریدگار من الفواحش آنچیزهای که متصف اند بزیادتی قبح
از گناهان کبیره و گویند مراد هر چیزیست که متعلق بفروج است ما ظهر منها آنچه پیدا و آشکارست از آن و ما
بطن و آنچه نهانست و مرویست که اهل جاهلیت زنا در روز که مظنه ظهور و نشو آنست حرام دانستندی و در شب
که مظنه خفای آنست حلال داشتندی حق تعالی باین آیه فحش نهان و آشکار را حرام گردانید والاثم و نیز حرام
گردانید گناهی را که بر آن حدی مقرر نیست چون صغایر یا مراد هر چیزیست که موجب اثم باشد والبغی و حرام کرد
ستمکاری را بر مردم بغیر الحق بناحق این تاکید بغیست زیرا که بغی الا بغیر حق باشد و ان تشرکوا و دیگر حرام ساخت
آنکه شرک آرید بالله بخدا و شریک گیرید در عبادت ما لم ینزل آنچیزی را که خدای تعالی نفرستاده است به
سلطانا بپرستش آن حجتی و برهانی و ان تقولوا و آنرا نیز حرام کرده است که گویید بدروغ و افترا علی الله ما
لا تعلمون بر خدای آنچه نمیدانید مانند تحریم حرث و انعام و برهنه طواف بیت الحرام کردن و از اسناد آنچه اکنون
و بعد از آن جهت تسلیه خاطر حضرت رسالت و در تاخیر عذاب کفار میفرماید و لکل امة و مر هر گروهی راست
اجل مدتی که خدای تقدیر کرده است برای حیات ایشان و بعضی گفته اند که مر امتی را غیر از مومنان وقتی کرده
ان عذاب بدیشان رسد تا چون مدت عمر مقرر بسر رسد آیه استیصال بدیشان فرود آید فاذا جاء اجلهم
پس چون بیاید وقت عذاب و هلاک ایشان تا چون مدت عمر مقرر بسر آید لا یستاخرون ساعة و ایستاده
از آن اجل ساعتی و لا یستقدمون و پیشی نگیرند بر آن اجل یعنی هیچ وجه وقت اجل متقدم متاخر نمیشود یا بنی
آدم اما یاتینکم ای فرزندان آدم چون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از جنس شما یا از میان شما از قبیله شما یقصون
علیکم آیاتی خوانند بر شما آیات ما را یا احکام شریعت را فمن اتقی پس هر که از نافرمانی کردن و از ایشان بپرهیزد
و اصلح و بصلاح آرد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست یعنی از هر چیزی نترسند ایمن
شوند و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک گردند از چیزی که از ایشان فوت شود بلکه هر چه امید
دارند برسند و اگر از معاصی اجتناب کرده باشند دون بعضی و با صفت ایمان باشد موقوف بمشیت حق
باشد اگر خواهد عفو کند و اگر نه عقاب فرماید و چون ذکر مومنان کرده و آنچه پاداش ایشان بود بیان فرمود در عقب
آن ذکر مکذبان و متکبران میفرماید و آنچه سزای ایشانست میگوید والذین کذبوا و آنانکه دروغ شمردند بایاتنا
آیتهای ما را یعنی تکذیب کردند در آیات ما و استکبروا عنها و کبر آوردند و سرکشی نمودند از ایمان آوردن
بدلایل وحدانیت ما اولئک اصحاب النار آن گروه یاران و ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون
ایشانند در آن آتش جاوید یعنی جاودانیگان بجای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر و در کفر و عناد سخت تر ممن افتری
از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را یا وجه که گوید خدا را زن و فرزند و شریک است و یا چیزها
باو اسناد کند که نگفته چون تحریم سائبه و بحیره و غیر آن او کذب بایاته یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این
متضمن انکار نبوت است اولئک آن گروه مکذبان و متکبران ینالهم نصیبهم برسد بدیشان بهره ایشان

من الکتاب از لوح محفوظ نوشته شده و مراد ارزاق و آجال است و عقوبات که برای ایشان نوشته شده
یعنی بایشان رسد آنچه بقلم تقدیر در لوح محفوظ نوشته شد از ارزاق و عذاب و نکال دنیوی حتی اذا
جاءتهم تا وقتی که بیاید بایشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند یتوفونهم
در حالتی که فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قالوا گویند بایشان از روی سرزنش اینما کجا اند بتانی
که پرستش میکردید کنتم تدعون بوده که خواندید و میپرستیدید ایشان را من دون الله بجز از خدای تا امروز
منع کنند عذاب خدا را از شما قالوا گویند کافران که انها ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ
مددی از ایشان بما نرسید و شهدوا علی انفسهم و گواهی دهند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین
بانکه ایشان بودند از گروه کافران یعنی اعتراف کنند بانکه ایشان گمراه بودند در آنچه بران می بوده قال
گوید حق تعالی ادخلوا فی امم در آیید در میان امتانی که قد خلت من قبلکم بتحقیق درگذشته اند
پیش از شما بر دین و آیین شما من الجن والانس از پریان و آدمیان مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه
یعنی با ایشان در آیید فی النار در آتش و مرویست که هر جمعی را از کفار که عذاب و نکال ایشان بیشتر باشد بر سبیل کلما بود بسته
دخلت امة هر گاه که در آید گروهی در دوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروه دیگر را که همدینان ایشان
باشند و پیشوایان ایشان و آن دین مثل جهود ان روسای خود را لعن کنند و ترسایان مقتدیان خود
بر همین قیاس حتی اذا ادارکوا تا آنگه چون بیکدیگر رسند فیها جمیعا در آتش همه ایشان قالت اخریهم
گویند آنها که پیروان ایشان بوده باشند در دنیا و با آخر در آیند کان ایشان در دوزخ
لاولیهم برای آنها که پیشوایان ایشان اند یعنی در باره ایشان گویند که ربنا ای پروردگار ما هولاء
اضلونا این گروه گمراه کردند ما را فاتهم پس بده ایشان را عذابا ضعفا عذابی دو چند که هست ما را
من النار از دوزخ یک بخش برای گمراهی و یکی برای گمراه ساختن دیگران قال گوید خدای در جواب
ایشان لکل ضعف مر هر یک را عذاب دو باره است یعنی پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و پیروان را
بواسطه کفر و تقلید و لکن لا تعلمون و لیکن ایشان ندانسته باشند و حفص بیا خوانده که یعلمون یعنی شما
نمیدانید و از یکدیگر خبر ندارید بلکه هر یک علم بعذاب خود دارید و از دیگران غافل و بیخبرید و قالت
اولیهم و گویند پیشوایان لاخریهم مر پیروان را فما کان لکم علینا من فضل پس نیست مر شما را بر ما افزونی
که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابر یکدیگریم فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدیگری میکنید
ان الذین کذبوا بدرستی که آنها که بدروغ داشته اند بایاتنا آیتهای ما از قرآن و دلایل قدرت
و استکبروا و سرکشی کردند عنها از گرویدن بان و فرمان برداری آن لا تفتح لهم گشاده نشود
برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بر ایشان و یا بسبب رفع اعمال یا ارواح ایشان ابواب السماء

از شرک انما حرم جز این نیست که حرام کرده است ربی آفریدگار من الفواحش آنچیزهای که متصف اند بزیادتی قبح از گناهان کبیره و گویند مراد هر خزیست که متعلق بفروج است ما ظهر منها آنچه هویدا و آشکار است از آن وما بطن و آنچه نهانست و مرویست که اهل جاهلیت زنا از در روز که مظنه ظهور و شیوع است حرام دانستندی و در شب که مظنه خفاست آنرا حلال پنداشتندی حق تعالی باین آیه فواحش نهان و آشکارا حرام گردانید والاثم و نیز حرام گردانید گناهی را که بر آن حدی مقرر نیست چون صغایر یا مراد هر خمریست که موجب اثم باشد والبغی و حرام کرده ستمکاری را یعنی کبر را بغیر الحق بناحق این تاکید بغیست زیرا که بغی البته بغیر حق باشد وان تشرکوا و دیگر حرام ساخته آنکه شریک آرید بالله بخدا او شریک گیرید در عبادت وما لم ینزل به آنچه را که خدای تعالی فرو نفرستاده است به سلطانا بر پرستش آن حجتی و برهانی وان تقولوا و آنرا نیز حرام کرده است که گویید بدروغ و افترا علی الله ما لا تعلمون بر خدای آنچه نمیدانید مانند تحریم حرث و انعام و برهنه طواف بیت الحرام کردن و از اسناد آنچه اکنون و بعد از آن جهت تسلیه خاطر حضرت رسالت در تاخیر عذاب کفار میفرماید ولکل امة و مر هر گروهی راست اجل مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است برای حیات ایشان و بعثت رسید که هر امتی را غیر از مومنان وقت کرده آن عذاب بدیشان رسد تا چون مدت عمر مقرر ایشان برسد ایشان استیصال بدیشان فرود آید فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت عذاب و هلاک ایشان تا چون مدت عمر مقرر بسر آید لا یستاخرون ساعة و اپس نمانند از آن اجل ساعتی ولا یستقدمون و پیشی نگیرند از آن اجل یعنی هیچ وجه وقت اجل متقدم و متاخر نشود یا بنی آدم اما یاتینکم ای فرزندان آدم چون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از جنس شما یا از میان شما از قبیله شما یقصون علیکم آیاتی خوانند بر شما آیات مارا یا احکام شریعت را فمن اتقی پس هر که از نافرمانی کردن و از ایشان بپرهیزد واصلح و بصلاح آرد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست یعنی از هیچ چیزی نترسند شوند ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک گردند از چیزی که از ایشان فوت شود بلکه همه امید رسند و اگر از معاصی اجتناب کرده باشند و دون یعنی و با صفت ایمان باشد موقوف بر مشیت حق باشد اگر خواهد عفو کند و اگر نه عقاب فرماید و چون ذکر مومنان کرد و آنچه پاداش ایشان بود بیان فرمود در عقب آن ذکر مکذبان و متکبران میفرماید و آنچه سزای ایشانست میگوید والذین کذبوا و آنانکه دروغ شمردند بآیاتنا آیتهای ما را یعنی تکذیب کردند در آیات ما واستکبروا و کبر آوردند و سرکشی نمودند عنها از ایمان آوردن بدلایل وحدانیت ما اولئک اصحاب النار آن گروه یاران و ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان اند در آن آتش جاوید کان بقای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر در کفر و عناد و سخت تر ممن افتری از کسی که افترا کند و بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را باین وجه که گوید خدا را زن و فرزند و شریکست یا چیزی را باو اسناد کند که نگفته چون تحریم سائبه و بحیره و غیر آن او کذب بآیاته یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این متضمن انکار نبوت است اولئک آن گروه مکذبان و متکبران ینالهم نصیبهم برسد بدیشان بهره ایشان

من الکتاب از لوح محفوظ نوشته شده و مراد ارزاق و آجال است و عقوبات که برای ایشان نوشته شده یعنی بایشان رسد آنچه بقلم تقدیر در لوح محفوظ نوشته شد از ارزاق و عذاب و نکال دنیا حتی اذا جاءتهم تا وقتی که بیاید بایشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند یتوفونهم در حالتی که فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا گویند بایشان از روی سرزنش اینما کجا اند آنها که پیوسته کنتم تدعون بوده که میخواندید و میپرستیدید ایشان را من دون الله بجز خدای تا امروز منع کنند عذاب خدا را از شما قالوا گویند کافران که ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وشهدوا علی انفسهم و گواهی دهند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین بانکه ایشان بودند ناگرویدگان یعنی اعتراف کنند بانکه ایشان گمراه بوده اند در آنچه بر آن می بوده قال گوید حق تعالی ادخلوا فی امم در آیید در میان امتانی که قد خلت من قبلکم بتحقیق در گذشته اند پیش از شما بدین و آیین شما من الجن والانس از پریان و آدمیان مراد کافرانند که گذشته اند از پیش و یعنی شما در آیید فی النار در آتش و مرویست که هر جمعی را از کفار که عناد و کفر ایشان بیشتر باشد آتش بر ایشان کلما دخلت امة هر گاه که در آید گروهی در دوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروه دیگر را که همکیشان ایشان باشند و پیشوایان ایشان در آن دین مثل جهودان رؤسای خود را لعن کنند و ترسایان مقتدیان خود را همچنین قیاس حتی اذا ادارکوا تا آنگه چون بیکدیگر رسند فیها جمیعا در آتش همه ایشان قالت اخراهم گویند آنها که پس روان ایشان بوده باشند در دنیا و ما از پی در آمده که ایشان در دوزخ لاولاهم برای آنها که پیشوایان ایشان بودند یعنی در باره ایشان گویند که ربنا ای پروردگار ما هؤلاء اضلونا این گروه گمراه کردند ما را فآتهم پس بده ایشان را عذابا ضعفا عذابی دو چند که هست ما را من النار از دوزخ یکی بخش برای گمراهی و یکی برای گمراه ساختن دیگران قال گوید خدای در جواب ایشان لکل ضعف مر هر یکی را عذاب دو باره است یعنی پیشوایان را بجهت ضلال و اضلال و پیروان را بواسطه کفر و تقلید ولکن لا تعلمون و لیکن ایشان نه دانسته باشند و حفص بیا خوانده که یعلمون یعنی شما نمیدانید و از یکدیگر خبر ندارید بلکه هر یک علم بعذاب خود دارید و از دیگران غافلید و بی خبرید وقالت اولاهم و گویند پیشوایان لاخراهم مر پیروان را فما کان لکم علینا من فضل پس نیست مر شما را بر ما افزونی که بدان مستحق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابر یکدیگریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بوده اید که کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدیگری مکنید ان الذین کذبوا بدرستی که آنها که بدروغ داشتند بآیاتنا آیتهای ما از قرآن و دلایل قدرت واستکبروا و سرکشی کردند عنها از گرویدن بآن و فرمان برداری آن لا تفتح لهم گشاده نشود برای دعای ایشان یا بجهت نزول رحمت بر ایشان و یا بسبب رفع اعمال یا ارواح ایشان ابواب السماء

بود بیشتر

و جای آسمان همچنانکه برای اهل ایمان گشوده میشود بلکه اعمال ایشان بر روی ایشان زنند و ارواح
ایشان را بسجین برند که زیر زمین هفتمست وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در نیایند این منکران و گردن
کشان در بهشت حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ تا وقتی که درآید شتر فِي سَمِّ الْخِيَاطِ در سوراخ سوزن یعنی
همچنانکه این صورت هرگز وجود نگیرد کافران نیز هرگز ببهشت نروند وَكَذَٰلِكَ و مانند این پاداش منکر
نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ جزا میدهیم مجرمان را یعنی کافران را که گناه را لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مر ایشانرا باشد از آتش
دوزخ مِهَادٌ فراشی که بر آن نشینند وَمِنْ فَوْقِهِمْ و از زبر ایشان غَوَاشٍ پوششها باشد هم از آتش
دوزخ یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود وَكَذَٰلِكَ و مانند جزای قطیع این گروه نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش میدهیم
همه کافران را که ستمکارانند بعد از وعید کافران بعقاب و عذاب در وعده مؤمنان میفرماید که وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنکه گرویدند بخدای وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته چون تصدیق رسولان و فرمان
برداری کتابها و چون اعمال صالحه بسیارست و اقدام بهمه آن فوق طاقت بشری از جهت میفرماید
که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا تکلیف نمیکنیم و نمیفرمائیم هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بقدر وسع و طاقت آن نفس یعنی آنقدر
که بر آن قادر باشند و بر وجه سهولت بجای آورند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه یاران و ملازمان
بهشت اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشانند در آن بهشت جاویدماندگان بتعالی وَنَزَعْنَا و بیرون
بریم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان بود مِنْ غِلٍّ از کینه و حسد یعنی اسباب عداوت را از
ایشان دور گردانیم و هیچکدام حسد بر مرتبه غیر خود نبرند از سیدی نقلست که چون اهل بهشت به بهشت رسند بدرختی
رسند که از ساق آن دو چشمه بیرون آید از یک چشمه آن بیاشامند هر غل و غش و حقد و حسدی که
در دل ایشان بوده باشد زایل گردد و آن شراب طهور بود و از چشمه دیگر غسل بیاشامند آثار لطافت
بدن و تازگی و نضارت نعیم بهشت بر ایشان ظاهر گردد که هرگز بعد از آن گرد آلوده و پلیدی نشوند
و در خبرست که در بهشت کمترین ملک شخصی زیاده از ملک دنیا باشد چنانچه گمان برد که آنچه او دارد کسی
دیگر را نیست و بجهت این هیچکدام بیکدیگر حسد نبرند بعد از آن در بیان وصف منازل ایشان در بهشت میفرماید
که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ میرود از زیر مساکن و غرفهای ایشان جویبارهای زیادتی لذت و سرور
ایشان وَقَالُوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حمد و ثنای مر خدای را
که بفضل خود هَدَانَا لِهَٰذَا راه نمود ما را بدین مقام وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ و نبودیم ما که راه یابیم بقوت خود
بی توفیق و لطف عمیم او سبحانه باین منازل لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ اگر نه خدا ما را راه نمودی باسباب
توفیق خود و الطاف عمیم او سبحانه هرگز راه باین نمی یافتیم در خبرست که رسول صلعم فرمود که چون اهل
بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ حق تعالی میان ایشان حجاب نگذارد تا که هر گروه
آنچه در آن باشند از منازل و درجات و درکات مشاهده نمایند اهل دوزخ از روی حسرت گویند که کاش

ما مهتدی می شدیم تا باین مرتبه میرسیدیم و اهل بهشت گویند اگر لطف و توفیق الهی نمی بود باین مرتبه نمیرسیدیم
از آن فرمود که هیچ مؤمنی و کافری نباشد الا که او را در بهشت و دوزخ منزلی باشد چون حجاب بردارند آن
منازل با ایشان نمایند و دوزخیانرا گویند که این قصور و منازل و درجات که می بینید برای شما آفریده بودند
اگر ایمان می آوردید بآنجا میرسیدید و بهشتیانرا گویند که این درکات و عقوبات را که مشاهده میکنید از برای شما
بود اگر طریق کفر اختیار میکردید و در معاصی توغل مینمودید بعد از آن ندا آید که این مراتب ببینید و درجات
ارجمند بشما میراث ارزانی داشتیم و آن موضع که لایق ایشان بود بایشان و اکنون ببین دیگر باره ندا
آید که ای اهل بهشت شما را همیشه تندرستی باشد که بیماری نبود و جوانی باشد که هرگز پیری نباشد و زندگانی
که با آن مرگ نباشد و خلودی که با آن فنا راه نیابد و نعمتی که سمت فنا نپذیرد اهل بهشت چون این مژده بشنوند
و این نعمت ببینند گویند از روی خوشحالی لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بدرستی که آمدند فرستادگان پروردگار
بِالْحَقِّ براستی و درستی پس مهتدی شدیم بارشاد ایشان و بجهت آن باین پایه عالی رسیدیم وَنُودُوا و ندا
کرده شوند اهل بهشت در وقتی که بهشت را از دور ببینند یا بعد از دخول آن أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ آن بهشتی که وعده
داده شده بودید بهشتیست که مملوست بانواع نعم لذیذه أُورِثْتُمُوهَا میراث داده شدید از آن بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بسبب آنچه عمل میکردید وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ و ندا کنند اهل بهشت أَصْحَابَ النَّارِ اهل دوزخ را از
روی کمال شادی و سرور أَنْ قَدْ وَجَدْنَا آنکه بدرستی که ما یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا آنچه وعده کرده بود ما را
پروردگار ما از مثوبات حَقًّا از روی راستی و درستی فَهَلْ وَجَدْتُمْ پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ
آنچه وعده کرده بود پروردگار شما از عقوبات حَقًّا بی شک و شبه قَالُوا گویند دوزخیان نَعَمْ از روی اعتقاد
که آری یافتیم آنرا آنچه خدای تعالی فرموده بود فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس آواز دهد آواز دهنده بَيْنَهُمْ میان بهشتیان
و دوزخیان أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ بدرستی که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر کافرانست که ستم بر خود کردند
بشرک و عناد الَّذِينَ يَصُدُّونَ آنکه باز میداشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای تعالی وَيَبْغُونَهَا
و طلب میکردند عِوَجًا از روی کجی و ناراستی و منحرف شدن از آن وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت
كَافِرُونَ ناگروندگان ابی صالح از ابن عباس نقل کرده که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مرا گفت
که در کتاب حق سبحانه اسماءاست که مردمان از آن غافل‌اند که اذن مؤذن منم چه آنحضرت مؤذن آنحضرت
وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ و میان بهشت و دوزخ پرده ایست مانند حصاری همچنانکه اهل دوزخ نتوانند که بهشت در آیند
و در بعضی آن حجاب را عرفات و در بعضی روایت که اعراف ثنیه از مشک سفید وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و بر اعراف
یعنی بر اعالی آن دیوار بلند مشرف به بهشت و دوزخ که هر دو را بینند مردانی يَعْرِفُونَ كُلًّا شناسند هر یک از اهل بهشت
و دوزخ را بِسِيمَاهُمْ بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفیدروی باشند و دوزخیان سیاه روی و گویند این موضع
را بجهت اعراف گویند که ساکنان آن عارف باشند باحوال فریقین که هم بر دوزخی و هم بر بهشتی مطلع باشند و ساکنان اعراف
آن

انبیا یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملایکه و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از آنجا
منازل خود را در بهشت میبینند و از آن متلذذ میشوند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مسرور
میگردند و گفته‌اند که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد و یا موحدانی که در عمل
نیک تقصیر کرده باشند و اصح قول آنست که افاضل اهل ایمان در آن موضع باشند و مؤید اینست که ثعلبی در تفسیر خود
از ابن عباس نقل کرده که اعراف منزل بلندیست که مشرف صراط واقعست و امیرالمؤمنین و حمزه و عباس
و جعفر صلوات الله علیهم بر آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفید رویی و دشمنان خود را
به تیرگی و سیاه رویی و محمد ابن جعفر راشد که یکی از راویان اهل سنت است روایت کرده که پدرم بمن می‌گفت
که من از حسین بن علوان شنیدم که او از سعد بن طریف شنیده که اصبغ بن نباته گفت روزی در مجلس منور
شاه اولیا علی المرتضی نشسته بودم که عبدالله بن الکوا آمد و گفت که یا امیرالمؤمنین مرا آگاه کن از تفسیر آیت
وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ آنحضرت فرمود که یا ابن الکوا آگاه باش که ما که اهل نبوت و معدن رسالتیم فردای
قیامت زمام اختیار بدست ما دهند و خطاب حق تعالی در رسد با ما که آن کس که از اهل دوزخ باشد او را بدوزخ
بکشید و آنکه از اهل جنت است او را به بهشت در آرید آنکسانی که در دنیا نصرت ما کرده باشند و در محبت ما
کوشیده و شربت مودت ما نوشیده و ایشان را بعلامات دوستی بشناسیم و بتعظیم تمام در بهشت عنبر سرشت
در آریم و آنهایی که درین جهان با ما رایت عداوت برزده‌اند ببغض و نفاق بشناسیم و بعذاب جحیم و عقاب
الیم رسانیم و مؤکد این گفتار تحقیق مقدار است حدیث عمر بن شبیه که حضرت رسالت روزی خطاب
با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله کرده فرمود ای علی گویا می‌بینم قومی که مرا در روز قیامت و در دست
تو عصاهای منیم از عوسج و تو بآن عصا گروهی را به بهشت میرسانی و طایفه دیگر را به دوزخ میرانی و میگویی ای دوزخ
که فلان را بگیر که از دشمنان منست و فلان را که از محبان منست بگذار و روایتست که حضرت رسالت صلعم فرمود که
آتش چنان مطیع علیست که غلام بخواجه بلکه آتش فرمان بردارتر است از غلام نسبت بخواجه خود و در روایت
آمده که حارث همدانی که یکی از محبان شاه ولایت است و اکثر در ملازمت آنحضرت می‌بوده روزی بآنحضرت
گفت یا شاه ولایت من از دو حالت هراسانم و ترسانم یکی از حالت نزع و دیگری در وقت صراط که بشنیدن
آنحضرت فرمود ای حارث بشارت باد ترا که من دوستان خود را درین دو حالت فرو نگذارم و در این
دو وقت خود را بایشان میرسانم و من ایشان را شناسم و ایشان نیز مرا شناسند و من شفیع ایشان
باشم و آتش دوزخ را گویم که ایشان را آزار نرساند که محبان و مخلصان منند و ایشان را بمقصد خود شان
رسانم و از امام محمد باقر نیز مرویست که مراد برجال درین آیت سید المرسلین و ائمه معصومین اند صلوات
الله علیهم اجمعین و در مجمع البیان نیز از امام محمد باقر علم الاولین والآخرین روایت کرده که فرمود
که بهشت نرود که اهل بیت را شناسد و محب ایشان باشد و بدوزخ نرود مگر شخصی که مرتبه ایشان را نشناسد

مگر شفیع

و منکر امامت و ولایت ایشان باشند و از صادق علیه السلام نیز مرویست که فرمود اعراف پشته‌ها باشند میان بهشت
و دوزخ و هر پیغمبری و خلیفه هر پیغمبر را با گناهکاران امتش بدارند چنانکه امیر لشکری با لشکری پس آنان که حسنات
سبقت گرفته به بهشت در آیند و خلیفه آن پیغمبر با گناهکاران امت او گوید که بنگرید برادران نیکوکار خود را
که پیش از شما به بهشت رسیدند و ایشان بر ایشان سلام کنند کما قال تعالی وَنَادَوْا و ندا کنند اصحاب اعراف
یعنی گناهکاران امت هر پیغمبری و خلیفه او که در اعراف باشند آواز دهند أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را
یعنی آنها را که با ایشان سبقت کرده به بهشت در آمده باشند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ که تحیت خدا بر شما باد و یا
خوشحالی شما یا حال شماست که بسلامت بدار السلام رسیدید لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز اهل اعراف یعنی گناهکاران
به بهشت در نیامده باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ و حال آنکه ایشان طمع دارند که به بهشت در آیند پس آن
پیغمبر و خلیفه او گویند آفرین بشما که بهشت در آیند ایشان باشند و در خبر آمده که میزان حسنات و سیئات
اهل اعراف مساوی باشد و ایشان در بهشت و دوزخ میگردند و دخول بهیچکدام راجح نبود پس چون خلقان را بسجود
خوانند و آن آخرین تکلیفی باشد در روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد
و به بهشت در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هرگاه چشمهای ایشان را بگردانند و در تفسیر زاهد نقلست که
حق تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان را بگردانند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان چون اهل دوزخ
را بانواع عقوبات و نکال ببینند بخدا پناه برده قَالُوا رَبَّنَا گویند ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ مگردان ما را با گروه ستمکاران یعنی ما را با ایشان در دوزخ جمع مکن و بنا بر آنکه مراد باصحاب اعراف
انبیا و ائمه باشند پس صدور این دعا از ایشان بر وجه خضوع و خشوع باشد همچنانکه بهشتیان در بهشت
گویند رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و ندا دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ
بِسِيمَاهُمْ مردانی را که بشناسند بعلامات ایشان یعنی از سیاهی روی و کبودی چشم و آن شناختگان
رؤسای کفار باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاصی بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند
که هرگز خدا اتباع امثال بلال و عمار و صهیب را به بهشت نبرد و ما را بدوزخ و قسم یاد میکرده‌اند که خدای تعالی
ایشان را با تفضیل نکند قَالُوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید مَا أَغْنَى عَنْكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را
جَمْعُكُمْ کثرت انصار شما با جمع مال که میکردید وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن
حق یعنی جمعیت و استکبار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت بسوی بلال و صهیب و عمار و سلمان
و امثال ایشان کرده کفار را گویند أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ آیا این گروه آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید
که لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ هرگز بایشان نرساند خدای بخشایش خود را و حالا برحمت حق ایشان در بهشت
اند و شما در دوزخ و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ شوند حق تعالی بکرم خود بعاصیان اهل ایمان
خطاب کند ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید به بهشت که لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی بر شما از مخاوف و شداید

ولا انتم تحزنون ونه شما اندوهناک شوید از فوت مطلوب و مقصود ابن عباس فرموده که چون اهل اعراف
بهشت در آیند دوزخیان از طمع دخول در جنت بخاطر رسد گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده
تا با ایشان سخن گوییم حق تعالی اذن فرماید بهشتیان را تا در دوزخ نگرند چون نگاه کنند خویشان خود را
نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان نام و کنیت ایشان را بخوانند و بشناسند و از ایشان
طعام و شراب بهشت خواهند چنانکه میفرماید ونادی اصحاب النار و آواز دهند دوزخیان اصحاب
الجنة بهشتیان را و توقع کنند ان افیضوا که بریزید علینا من الماء بر ما از آب بهشت که تشنگی
ما را ببرد او مما رزقکم الله یا بدهید ما را آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر شربت و یا انواع
طعام تا بآن دفع گرسنگی خود کنیم قالوا گویند بهشتیان در جواب ایشان که ان الله حرمهما
بدرستی که خدای حرام کرده است طعام و شراب بهشت را علی الکافرین بر ناگرویدگان الذین
اتخذوا دینهم آنانکه فرا گرفتند شعار دین خود را لهوا و لعبا مشغولی و بازیچه چه ایشان در عید خود
بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازی میکردند وغرتهم الحیوة الدنیا و بفریفت مر ایشان را زندگانی
دنیا و طول مهلت تا حق را فراموش کردند و ندانستند که دنیا غدار است کشنده و مکار است بازی دهنده
فالیوم ننسیهم پس امروز با ایشان معامله کنیم و فرو گذاریم ایشان را در آتش کما نسوا چنانچه ایشان را
فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند و مستعد نشدند لقاء یومهم هذا و دیدن این روز را وما کانوا
و چنانچه بودند که از عناد و شرک بآیاتنا یجحدون با تمامی کتب ما و با علامات ربوبیت ما انکار
میکردند چون حق تعالی ذکر بهره و فریق کرد در عقب آن بیان انزال کتب ای نمایان و حجت میکند بر ایشان
بقوله ولقد جئناهم بتحقیق که آوردیم گروه کفار بکتاب فصلناه کتابی را که بیان کردیم معانی آنرا
و روشن ساختیم هرچه بکار آید در وی از عقاید و احکام و مواعظ علی علم بر دانش خود یعنی در حالتی که عالم
بوده بجستن آن و یا در حالتی که آن کتاب مشتمل بود بر علم شریعت از اصول و فروع هدی راه نماینده
بندگان برا و رحمة و بخشایش لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند یعنی مرشد ایشان
بحق و منجی ایشان از ضلالت هل ینظرون انتظار نمیبرند الا تأویله مگر عاقبت کتاب را یعنی آنچه
راجع شود بآن امر قرآن از تبیین صدق آن بظاهر شدن آنچه ناطق است بآن از وعده و وعید خلاصه
معنی آنست که ایمان نمی آرند تا برای عین وعده و وعید آنرا ببینند یوم یأتی تأویله روزی که بیاید
عاقبت و سرانجام کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید آن و آن روز قیامت باشد یقول الذین
نسوه گویند آنانکه فراموش کردند یعنی ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش از این در دنیا یعنی
صدق سخن آن روز بر کافران ظاهر شود که بقرآن نگرویده اند گویند قد جاءت رسل ربنا بدرستی که آمده
بودند و فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و درستی و ما تکذیب ایشان کردیم و وقوع این روز را

یا وریم ایشان فهل لنا من شفعاء پس آیا باشند ما را درخواست کنندگان فیشفعوا لنا پس درخواست کنند ما را
او نرد یا باز آرند ما را بدنیا فنعمل پس کنیم غیر الذی کنا نعمل غیر آنچه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم آنچه
تکذیب آن میکردیم و بوحدانیت خدا قایل شویم و از شرک در گذریم نه آنجا کسی ایشان را شفاعت کند و نه
ایشان را بدنیا باز آرند قد خسروا انفسهم بدرستی که زیان کردند در نفسهای خود که سرمایه عمر را صرف پرستش
بتان کردند و بحق نپرداختند وضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند و بدروغ
میگفتند که بتان شفیعان ما خواهند بود نزدیک خدای پس هیچ نفعی بایشان نرسد و در عذاب ابدی گرفتار بمانند
بعد از آن از روی احتجاج ذکر ربوبیت و قادریت خود میکند و بیان مصنوعات خود مینماید تا بوسیله آن
او را بشناسند و بدانند که غیر او سبحانه معبودی بحق و خطاب میکند که ای جمیع مکلفان ان ربکم الله بدرستی
که پروردگار شما خدایست که مستحق جمیع صفات کمال است الذی خلق السموات والارض آنست که بیافرید
آسمانها و زمینها را بی ماده و آلتی فی ستة ایام در مقدار شش شبانه روز و اگرچه او سبحانه قادر بود که
بچشم زدنی چیزهای را بیافریند اما بجهت تعلیم آفریده در کارها تعجیل نکنند و تأنی در معاملات بفرمایند تا مدت شش
روز باینجمله آنها را بیافرید و در مجمع آورده که حق تعالی ابتدای آفرینش از روز یکشنبه کرد و تا آخر روز جمعه پس ثم استوی علی العرش پس از آفرینش مستولی شد یا مالک گشت بر عرش
جمیع مکونات علوی و سفلی را ایجاد فرمود ثم استوی که بر آن قادر و غالب باشد پس بر غیر آن بطریق اولی که عظیم ترین مخلوقات است اگر کاه
بود ابو الفتوح جرجانی در تفسیر خود نقل کرده که حق تعالی عرش را بر صورت تخت آفریده و در خبر است که جبرئیل
نوبتی که عظمت عرش را بداند از حق تعالی اذن طلبید تا در اطراف آن بپرد پس چندان بپرید که ضعیف
و سست شد و از حق تعالی قوت طلبید حق سبحانه او را قوت داد تا چند سال دیگر بیشتر از پیشتر بپرید و از آن
نوبت نیز سست گردید باز او را قوت داد تا چند نوبت این صورت واقع شد و چون از پریدن ملال
یافت گفت خداوندا بیشتر را سیر کرده ام یا اکثر را اکثر دیده ام و طی نموده ام از جانب الهی ندا آمد که ای جبرئیل
چندین هزار سالست که می پری هنوز تمامی از قوایم عرش یکی سیر نکرده جبرئیل گفت سبحان من لا یعلم
کیف هو الا هو پاکا خداوندا ای آنکه هیچ مخلوقی بر چگونگی آفرینش تو آگاه نیست مگر او سبحانه یغشی اللیل
النهار در میکشد خدای شب تاریک را در روز روشن یعنی پوشیده میکرد انوار روشنای روز را بتاریکی
شب یطلبه می جوید شب روز را یعنی از پی در می آید حثیثا در حالتی که شتاب کننده است مانند
کسی که طلب چیزی کند بر وجه سرعت و همچنانکه روز طالب شب است بسرعت شب نیز طالب روز است
بسرعت مراد آنست که آمدن روز در عقب شب است و بعکس مانند آن چیزی که بر اثر چیزی که طالب آن
باشد والشمس والقمر و آفرید آفتاب و ماه را والنجوم و ستارگان را مسخرات در حالتی که رام
شده اند بامره بفرمان او یعنی مطیع فرمان اویند در مجاری خود و خلق کردن آنها برای منافع بندگانست
الا له الخلق خدا راست آفریدن جمیع مخلوقات و مکونات والامر و مراو راست فرمان نافذ که

مقرون مصلحت است چه متصرف در جمیع امور اوست نه غیر او تَبَارَكَ اللّٰهُ بزرگست خدای در وحدانیت
والوهیت وفردانیت وربوبیت رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار خود را یعنی آفریدگار همه عالمیان و بعد از
ذکر دلایل قدرت و وحدانیت خود امر میکند به بندگان که اُدْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را یعنی به
پرستش او کنید تَضَرُّعًا در حالتی که زاری کنندگان آیید و یا بر وجه تضرع و زاری وَخُفْيَةً در حالتی که نهانید
از نظر مردمان و از روی پوشیدگی و نهانی چه دعا در خلوت دلیل اخلاص است و محتاج مخلص از روی تمام
است إِنَّهُ بدرستی که خدای سبحانه لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ دوست نمیدارد در گذرندگان از حد یعنی آنها که دعا
بد کنند و در حق نامستحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشد مثل
رتبه انبیا و بالا رفتن بر سموات علی از حضرت رسالت صلعم مرویست که فرمود زود باشد که قومی شوند در دعا تجاوز نمایند
از فوق رتبه خود طلبند چنین قدر کافیست که بنده در دعا گوید که بار خدایا از تو بهشت میطلبم و آنچه مرا نزدیک گرداند بدان
از گفتار و کردار و بعد از آن این آیت تلاوت فرمود که انه لا یحب المعتدین و در خبرست که نهان دعای سر هفتاد
هفتاد ضعف است و در زمان حضرت رسالت صلعم و اصحاب بسیار عبادت کردندی و در عدم اطلاع بر آن جهد عظیم
نمودندی و آواز ایشان را هرگز نشنیدندی و پیوسته رازهای ایشان را حق تعالی دانستی و غیر سبحانه خود کسی دیگر مطلع
نبودی و از مضمون ادعوا ربکم تضرعا وخفیة در که [?] شنیدی و گویند که تضرع یعنی رفع صوتست یعنی خدا را
بخوانید در آشکارا و نهان وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ و فساد مکنید در زمین بکفر و انواع معاصی و عدوان
بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آوردن آن با ایمان و عدل و تقوی وَادْعُوهُ و بخوانید خدا را خَوْفًا
در حالتی که ترسندگان باشید از عذاب وَطَمَعًا و امیدوار برحمتش اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ بدرستی که
رحمت خدای قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ نزدیکست به نیکوکاران در عمل چون عابدان یا در امل چون عاصیان
که رحمتش امیدوار اند بعزت او چه عابد و عاصی چشم بر رحمت بی نهایتش و فضل بی نهایتش دارند یکی از زاهدان
در مناجات خود گفته که بار خدایا اگر وفاداران بتو امیدوار اند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند در
الامان الاخطار مذکورست که هر که این دو آیه بخواند و در عقب آن بگوید که استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم و اتوب الیه اللهم اغفرلی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت گوید ای ملائکه من گواه
باشید که جمیع گناهان این بنده را آمرزیدم و نیز در بیان کمال قدرت خود میفرماید که وَهُوَ الَّذِي
يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و اوست آنکه میفرستد بادهای چهارگانه را از صبا و دبور و جنوب و شمال بُشْرًا
در حالتی که مژده دهنده اند بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمتش و زمین که بارانست مرویست
که در عهد بعضی از اصحاب مردی را گرفته بودند که بکشند حضرت شاه ولایت پناه علیه السلام رسید که چه گناه کرده
گفتند یا شاه مردان کلمه کفر گفته و بر آن اقرار میکند و از آن توبه نمیکند فرمود چه میگوید گفتند میگوید که
برنادیده گواهی میدهم و فتنه را دوست میدارم و از رحمت میگریزم حضرت شاه اولیا علیه الصلوة والسلام

فرمود امیر

فرمود من نیز این کلمه را میگویم چه این عین ایمانست و مخاطب گفتند یا امیر المؤمنین چگونه است فرمود اول
آنکه میگوید برنادیده گواهی میدهم بهستی رب العالمین گواهی میدهد و درست است که خدا تعالی را نتوان
دید دوم آنکه گفت فتنه را دوست میدارم مراد وی مال و فرزندست و درین سخن نیز صادقست که قوله تعالی
إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ حق سبحانه فرموده است سیوم آنکه گفت از رحمت میگریزم مراد وی آنست که از
باران میگریزم تا جامه مرا تر نکند و درین کلمه هم صادق القولست و حق تعالی میفرماید که وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ
الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حاصل که میفرماید که این بادهای مژده دهنده را باران میفرستم حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ
تا چون برداشتند این بادها سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای که گران بار باشند از باران و چون ریاح ابرهای گرانبار
را برداشتند سُقْنَاهُ برانیم آن ابر را لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای زنده گردانیدن زمین مرده فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم
بِهِ الْمَاءَ بآن زمین آب را فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آریم بوسیله آن آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر نوع
میوه كَذَلِكَ همچنانکه زمین مرده را به نباتات زنده کردیم نُخْرِجُ الْمَوْتَى بیرون آریم مردگان را از قبور
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما دریابید بر آن صورت و بدان معنی استدلال کنید و بدانید که هر که قادر
باشد بر احیای ارض و اخراج ثمرات هر آینه قادر است بر احیای اموات و قدرت وارد بر همه چیز چه میان
دو اخراج فرقی نیست پس همچنانکه بر وی متعذر نیست سبحانه که زمین مرده را بنباتات زنده کند برو دشوار
نیست که مرده را از گور زنده بیرون آورد و از ابن عباس نقلست که چون همه مردمان در نفخه اولی بمیرند
حق سبحانه و تعالی چهل سال باران بر ایشان بباراند که مانند آب مردان باشد یعنی مثل نطفه و آن از
زیر عرش بر ایشان ریزان شود و آنرا ماء الحیوان گویند پس ایشان در قبور رویند و شوند همچنانکه در
رحمها دران و چون اجساد ایشان تمام خلقت شوند حق سبحانه و تعالی روح را در جسد ایشان در دهد
و بعد از آن خواب را بر ایشان گمارد و در نفخه دوم ایشان را بیدار کند ایشان چنان پنداشته باشند که از
خواب بیدار شده اند پس گویند یَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا ای وای بر ما که از خوابگاه بیدار ساخت
و بعد از آن حال زمین را بیان میکند بمثل از نزول باران و میفرماید که وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین خوب
و پاکیزه که شایسته و صالح زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می آید رستنی او بِإِذْنِ رَبِّهِ
بفرمان پروردگار وَالَّذِي خَبُثَ و آن زمین که ناپاکست و شوره زار لَا يَخْرُجُ بیرون نمی آید
گیاه او إِلَّا نَكِدًا مگر در حالتی که اندکست و نفعی در آن نیست از ابن عباس و مجاهد و حسن مرویست
که این مثلیست که حق تعالی از او فرموده در شأن مؤمن و کافر پس تشبیه فرموده دل مؤمن را بزمین
پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب
بر دل پاکیزه مؤمن بارد انوار طاعات و عبادت بر اعضای او ظاهر گردد و چون کافر استماع آن
کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از هیچ صفتی ظهور ننماید که بکار آید مرویست که روزی که تمام

بن علی صلوات الله علیهما نزد معاویه رفت معاویه بقصد الزام آنحضرت گفت که ای حسن حق تعالی فرموده
که وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ یعنی هیچ تری و خشکی نیست مگر که در قرآن مندرج و موجود است
لحیه او تو کجا در قرآن ذکر کرده شده است و محاسن مبارک آنحضرت بسیار انبوه و با نضارت
طراوت بوده و معاویه کوسج بوده پس آنحضرت در جواب معاویه گفت که حق تعالی محاسن مرا و لحیه ترا درین آیه ذکر کرده
وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا معاویه چون استماع این آیه کرد بسیار منفعل
شد نزد حضار مجلس كَذَٰلِكَ همچنانکه این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم و صرف امثال
در فنون احوال میکنیم لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای گروهی که شکر نعمت او بجای می آرند و درین مثلها تفکر
نموده بهره و اعتبار بر میدارند و بعد از آنکه حق تعالی درین آیه بیان دلایل فرموده بر وحدانیت و قدرت کامله خود ذکر
کرده در عقب آن ذکر معاندان مکذبان مشرکان وحدانیت و رسل او کرد و جهت تسلیه پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرموده
لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستی که ما فرستادیم نوح بن لملک بن متوشلخ بن ادریس را علیه السلام و نوح
که پنجاه ساله بود إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند فَقَالَ پس گفت
نوح يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدا را بیگانگی که مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را
هیچ معبودی جز وی و فرمان وی برید و از عبادت دیگری را شریک میارید إِنِّي أَخَافُ بدرستی که
من می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما که ایمان نیارید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ از عذاب روز بزرگ که یوم الطوفان
یا روز قیامت است از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که نوح علیه السلام مدت دو هزار و پانصد سال عمر یافت هشتصد و پنجاه
سال پیش از بعثت و نهصد و پنجاه سال بعد از بعثت خلق را دعوت کرده و دویست سال در ساختن کشتی
بوده و پانصد سال بعد از بیرون آمدن از کشتی شهرها را بنا کرده و درین مدت هر چند قوم را از عقوبات
الهی ترسانید هیچ متاثر نشدند و هر روز طغیان ایشان بیشتر میشد و هر گاه که بدعوت ایشان مشغول
میشد او را چندان میزدند که بیهوش میگشت بعد از آن کسان او وی را در نمدی پیچیده بخانه اش می بردند
و زعم ایشان آن بود که مرده است روز دیگر بامداد او بیامدی و باز بر سر دعوت رفتی و گویند هر روز چندان
سنگ بر وی زدندی که در زیر سنگ پنهان شدی جبرئیل بیامدی و شب او را از زیر سنگ بیرون
آوردی و دست بر جراحت او مالیدی بصحت مبدل گشتی و بامداد علی الصباح بیامدی و گفتی بگوئید
لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ تا رستگار شوید مرویست که پیری کهن سال طفل خردی را در بر گرفته نزد نوح آمد
و او را بآن طفل نمود و گفت ای فرزند این مرد ساحر است باید که چون من بمیرم ترا نفریبد آن کودک گفت ای
پدر عصا بکن بعد از تو نمانم حالا سنگی بمن ده تا بر وی زنم پدر سنگی بدست او داد و وی سنگ را بر نوح عم زد
و سر مبارک آنحضرت بشکست و خون بر روی مبارکش ریخت نوح علیه السلام بدرگاه الهی بنالید و این دعا
کرد رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا و در تمام مدت دعوت زیاده از هشتاد کس یا و

بگرویدند قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ گفتند بزرگان از قوم او که ای نوح إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم و میدانیم ترا
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی
قَالَ گفت نوح در جواب ایشان يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ ای گروه من هیچ گمراهی و دوری از حق نیست مرا
وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ و لیکن من فرستاده شده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ
رِسَالَاتِ رَبِّي میرسانم بشما پیغامهای پروردگار خود را وَأَنْصَحُ لَكُمْ و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما
وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ و میدانم از وحی خدا آنچه بمن آمده است مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید ایشان چون نام
پیغام و وحی شنیدند تعجب کردند نوح از روی انکار تعجب ایشان فرمود که أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب میدارید
أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ از آنکه بیاید بشما پیغامی یا وحی و موعظه مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ بر زبان
مردی از جنس شما یعنی آدمی که هم زبان است با شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از سر انجام کفر و معصیت
بخشند بسبب وَلِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید از خشم خدا بسبب ترسانیدن وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و تا شاید که رحم بخشند
بسبب پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح او را و نوح بوحی الهی دانست که ایشان
ایمان نخواهند آورد و دعا کرد و هلاکت ایشان را از پروردگار درخواست حق تعالی حکم فرمود که کشتی بسازد
و در عرض دویست سال چنانکه مذکور شد بساختن کشتی مشغول گشت و بعد از آن با مؤمنان بکشتی در آمد
حق سبحانه طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح با اهل کشتی سالم ماندند چنانچه میفرماید فَأَنْجَيْنَاهُ
پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنان را که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی
و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن و بروایت اهل بیت هشت تن بودند سه پسر او
سام و یافث و حام و باقی از آنها که ایمان آورده بودند وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم بطوفان
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنان را که بدروغ شمرده بودند دلالت وحدانیت را با معجزات نبوت إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که بودند قوم نوح علیه السلام قَوْمًا عَمِينَ گروهی کوران یعنی کور دل و ناعارف بشناسائی
خدا و معجزات نوح و تفصیل قصه نوح در سوره هود و سوره نوح مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و بعد از آن قصه
بر قصه نوح عطف کرده فرمود که وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ برادر نسبی ایشان را یعنی
از ایشان هُودًا که آن هود بود و هود پسر عبد الله بن رباح بن خلود بن عاد بن عوص بن ارم بن سام
بن نوح است و قبیله قوی هیکل و بلند بالا بودند و در آن زمان در تمام روی زمین قبیله از ایشان قوی تر نبود
و بسیار هم بودند و مال وافر داشتند و عمرهای دراز در پرستش اصنام میگذرانیدند و هود بعد از بعثت
بیان آن قبیله آمده و ایشان را بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را
و بیگانگی او قایل شوید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست مر شما را هیچ معبودی غَيْرُهُ بجز او أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید
از عذاب خدای قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از اشراف و بزرگان ایشان الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

ما لکم

الملأ که فرموده اند از گروه خود قید کفروا جهت آنست که بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند پس کفار ایشان گفتند
انا لنریک بدرستی که ما می بینیم ترا راسخ فی سفاهة در بیخردی که دین قوم خود میگذاری و دین نو پیدا
میکنی وانا لنظنک و بتحقیق که ما گمان می بریم ترا من الکاذبین از دروغ گویان در آنچه میگویی قال
یا قوم گفت ای گروه من لیس بی سفاهة نیست بمن هیچ نقص عقل و سفاهت ولکنی رسول و لیکن من
فرستاده شده ام من رب العالمین از نزد پروردگار عالم و عالمیان ابلغکم رسالات ربی
میرسانم بشما پیغامهای آفریدگار خود را از امر و نهی و وعده و وعید وانا لکم ناصح امین و من شما را نصیحت
کننده ام با امانت یعنی درست گویم شما یم خیانت در آن وحی تغیر دادن آنچه از نزد خدای بمن آمده او
عجبتم آیا عجب می آید شما را ان جاءکم ذکر من ربکم اگر بیاید بشما پندی و بیانی از نزد پروردگار شما
علی رجل منکم بر زبان مردی از شما یعنی هم جنس شما لینذرکم تا بیم کند شما را از عقوبت الهی واذکروا
و یاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم خلفاء چون گردانید شما را پس پیشینان و ساکنان زمین اخلاف
من بعد قوم نوح از پس گروه نوح ع وزادکم فی الخلق و بیفزود در آفرینش شما بسطة تمامت
یا قوت را زیاده بر دیگران مرویست که کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بود و درازترین صد گز
و بعد تن او در و یا قوت تمام بودند فاذکروا آلاء الله پس یاد کنید نعمتهای خدا را لعلکم تفلحون
تا شاید که شما رستگار باشید چه شکر بر نعمت موجب فلاح است قالوا گفتند آن گروه مر هود را از روی انکار
که اجئتنا لنعبد الله وحده آیا آمده بما بفرمایی که ما بپرستیم خدا را در حالتی که یگانه و تنها باشد
ونذر و دست باز داریم و پرستش نکنیم ما کان یعبد آباؤنا آنچه را که بودند که می پرستیدند پدران
ما یعنی بتان فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه وعده میکنی بآن ان کنت من الصادقین اگر هستی تو از راست
گویان در آن از نزول عذاب قال گفت هود ع قد وقع علیکم بدرستی که واجب شد بر شما
و فرود آمد من ربکم از نزد پروردگار شما رجس عذابی که بلرزاند و مضطرب سازند وغضب و خشمی
جهت اراده انتقام اتجادلوننی فی اسماء آیا مجادله میکنید با من در کار چیزهایی که محض اسم اند
یعنی بتان که هر یک را نامی نهاده اید و معنی اسم که الوهیت است در ایشان نیست و مرویست که بعضی را
ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان می بارد و بعضی را حافظه میخواندند بظن آنکه نگاه
بان ایشانند در سفر و غیر آن و همچنین برخی را رازقه می نامیدند یعنی روزی دهنده و بعضی را سالمه یعنی
تیج رساننده و این مجرد اسما بود و معنا از ایشان جدا بود پس از روی جهالت جد میکنند و خود را بر طریق
آبا و اجداد در این اسما یعنی بسته اند و از دست نمیدهند و میفرماید که سمیتموها انتم نام نهاده اید
شما وآباؤکم و پدران شما بآنها ما نزل الله بها نفرستاده و جهت خدای بجواز عبادت ایشان من
سلطان هیچ حجتی و برهانی و چون حق تعالی ظاهر شد با وجود این بر عناد و مکابره اصرار مینماید فانتظروا

پس منتظر باشید نزول عذاب را انی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از انتظار برندگانم عذاب را
فانجیناه پس نجات دادیم هود را ع والذین معه و آنانکه با او بودند یعنی آنها که در دین پیروی او میکردند
برحمة منا بخشش و بخشایش از ما بر ایشان وقطعنا و ببریدیم دابر الذین کذبوا بنیاد آنانرا که تکذیب
کردند و تکبر ورزیدند بآیاتنا بنشانهای قدرت ما یعنی ایشان را مستاصل ساختیم و از بیخ برکندیم وما کانوا
مؤمنین و نبودند گروندگان بوحدانیت معبود و رسالت هود و بیان کیفیت وقوع عذاب بر ایشان بر وجه
اجمال برین وجه بود که تمرد و عصیان ایشان بجه نهایت رسید حق تعالی سه سال باران از ایشان باز گرفت و بعد از
آن ابری سیاه بر ایشان فرستاد و آن ابر گرد آمد در وادی ایشان فرا گرفت چون آن ابر را بدیدند
بتصور آنکه باران خواهد بارید شاد شدند و همه در سایه آن جمع شدند و در آن زمان بادی
برسید و از آن ابر سیاه آتش باریدن گرفت بر هر که وزیدی فی الحال او را هلاک کردی هفت شبانروز
این باد بر ایشان مسلط بود و چنانچه شتران پربار را از زمین بر گرفتی و در هوا بردی و بر زمین زدی تا از
آن جماعت هیچکس را زنده نگذاشتی و هود ع با اهل ایمان که پیرو او بودند در اول حال که آن ابر سیاه
را دیدند دانستند که قهر خداست و بلا خواهد بارید از میان ایشان بیرون رفتند و از آن بلیه نجات یافتند
و مفصل این قصه در منهج الصادقین بر وجه اکمل مذکور است و در سورة الاحقاف برخی از آن مسطور خواهد گشت
و بعد از آن ذکر قصه هود ع بیان حال صالح و قوم او میکند و میگوید که والی ثمود و فرستادیم بقبیله ثمود
اخاهم صالحا برادر نسبی ایشان را صالح ع و او به پنج پشت به ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح میرسید
و چون برسالت بر ایشان مبعوث شد قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای گروه من بپرستید خدای را بوحدانیت
ما لکم من اله نیست مر شما را معبودی که مستحق الوهیت باشد غیره بجز او وی قوم ثمود بجهت کثرت عدد
مال و توانایی تکذیب صالح ع کردند و گفتند ما را آیتی بنما که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح ع فرمود
چه طلب ایشان اشاره بسنگی کردند و گفتند ای صالح از این سنگ برای ما شتری بختی بیرون
آر و می باید که آن شتر آبستن باشد صالح فرمود اگر خدای من این نوع معجزه بدعای من بشما نماید بوحدانیت
او اعتراف میکنید گفتند آری و برین سوگند غلاظ خوردند صالح دعا کرد و هم فی الحال آن سنگ شکافته شد
ناقه که بر وجه طلب ایشان بود بیرون آمد و در همان ساعت شتر بچه از و متولد شد و مردمان در آن
می نگریستند و آن قوم با وجود این معجزه اعظم دست انکار از آستین استکبار بیرون کرده ایمان نیاوردند
و آن شتر در میان چراگاه ایشان می چرید و چشمه که از آن آب میخوردند یک روز همه آن آب را می آشامید
و بمقدار آن آب شیر میداد و روز دیگر گرد آن نمیگشت و صالح بعد از این معجزه گفت ای قوم قد جاءتکم
بدرستی که آمد بشما بینة من ربکم معجزه روشن از نزد پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او و صحت نبوت
من هذه ناقة الله این شتر خداست یعنی منسوب است که حق سبحانه بمحض قدرت از سنگ بیرون آورده

لکم براهی شما آیة بر حالتی که نشانه ایست و دلیلی بر پیغمبری من فذروها پس بگذارید این ناقه را تاکل
فی ارض الله تا بچرد در زمین خدا یعنی زجر مکنید و گیاه خوردن آن بشما رنجی و نقصانی نرسد ولا تمسوها
بسوء و مرسانید با وی بدی فیأخذکم پس فرا گیرد شما را عذاب الیم عذابی دردناک واذکروا
و یاد کنید نعمت خدای را که بشما ارزانی داشته اذ جعلکم خلفاء چون گردانید شما را جانشینان در زمین
من بعد عاد از پس هلاک قوم عاد وبوأکم فی الارض و جای داد شما را در زمین تتخذون من سهولها
تا فرا گیرید از زمینهای نرم آن قصورا کوشکها برای تابستان وتنحتون و سوراخ میکنید و می کنید بجهة خود
الجبال در کوهها یعنی می سازید در سنگ بیوتا خانهای زمستان فاذکروا آلاء الله پس یاد کنید نعمتهای
خدای را از تمکین در زمین و قوت در کندن کوهها و ساختن عمارات ولا تعثوا فی الارض و غایت
تباهی مجوئید در زمین و مروید مفسدین در حالتی که فساد کنندگان باشید و قصد تباهی کنید ایشان از جواب
صالح اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید که قال الملأ الذین گفتند گروهی از بزرگان
قوم استکبروا آنانکه تکبر و سرکشی کردند من قومه از گروه صالح للذین استضعفوا آنانرا که ایشانرا
ضعیف و عاجز می شمرند یعنی بیچارگان و خوار شدگان لمن آمن منهم مر کسانی را که گرویده بودند از آن
قوم بصالح اتعلمون ان صالحا مرسل آیا می پندارید که صالح فرستاده شده است من ربه از نزد پروردگار
خود و این بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفای مؤمنین انا بما ارسل به بدرستی که ما بآنچه که صالح
را بآن فرستاده اند از توحید و اخلاص و عبادت برای معبود یکتا مؤمنون گرویدگانیم قال الذین
استکبروا گفتند آنکه سرکشی کردند از ایمان بخدا و پیغمبران او انا بالذی آمنتم به بتحقیق که ما بآنچه شما
گرویده اید بدان کافرون ناگرویدگانیم فعقروا الناقة پس پی کردند و کشتند ناقه را باین وجه که قدار بن
سالف را برین داشتند که ناقه را پی کرد وعتوا و در مقام سرکشی تمرد در آمدند عن امر ربهم از فرمان برداری
پروردگار خود که آن قوم صالح بود که بامر حق ایشان گفت فذروها تاکل فی الارض الله وقالوا و گفتند
از روی استهزا که یا صالح ائتنا بما تعدنا ای صالح بیار آنچه را که وعده میکنی و می ترسانی ما را از عذاب
آن ان کنت من المرسلین اگر هستی از فرستادگان براستی فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشانرا
بسبب کشتن آن ناقه زلزله عظیم بعد از وقوع صیحه و آن فریاد مهیب که از غایت هیبت و عظمت آن زمین
بلرزه در آمد فاصبحوا پس بامداد کردند فی دارهم در سرایهای خود جاثمین بر جای خود مانده کان
فتولی عنهم پس روی بگردانید صالح از ایشان وقال و گفت از روی تحسر و اندوه بر آن قوم که یا
قوم لقد ابلغتکم ای گروه من بتحقیق که رسانیدم بشما رسالة ربی پیغام خداوند خود را که بادای آن
مامور بودم ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت و از نزول این عذاب ترسانیدم ولکن لا تحبون
الناصحین ولیکن شما دوست نمیدارید نصیحت کنندگان را و پیروی نمیکردید نیکخواهان خود را که از راه

مهربانی شما را بایمان میخواندند و از روی نفس و شیطان منع میکردند از کعب الاحبار مرویست که
کشتن ناقه صالح آن بود که پادشاه قوم ثمود زنی بود ملکا نام چون تبعی بصالح ایمان آوردند و آن زن را
کینه شدند و در غضب شده زنی را که نام او قطام بود و معشوقه قدار بن سالف با زنی دیگر قبال که مطلوب
مصدع بود طلبید و بایشان گفت که با قدار و مصدع مجلس بیارایید و در اثنای شراب خوردن ایشانرا
بر خود ترغیب کنید و چون میل بمباشرت نمایند بگوئید که تا ناقه صالح را نکشید این معامله صورت نیابد
گفتند منت داریم پس با این دو کس قدار و مصدع را بر قتل ناقه تحریک نمود و بر آن داشتند اول قدار تیری
انداخت و هر دو ساق ناقه را بدو خست و مصدع از عقب در آمد و او را پی کرد و ناقه بیفتاد و او را بچه
کره چون ناله از مادر شنیده بر سر او آمد و یافت که او را کشته اند بر بالای کوهی بر آمد سه بانگ کرد و کوه
شکافته شده فرو رفت القصه صالح ع گفت ای قوم حرمت غذای خود را نگاه نداشتید اکنون مستعد عذاب
شوید این سخن را چون از صالح شنیدند بر طریق استهزا گفتند این عذاب کی نازل خواهد شد صالح ع
فرمود که عنقریب میرسد ایشان ناقه را روز چهارشنبه کشته بودند صالح فرمود که وعده نزول عذاب سه روز
دیگر است و علامت اول آنست که فردا پنجشنبه است روی شما زرد شود و روز جمعه سرخ گردد و روز شنبه
که وقت نزول عذاب است سیاه شود این بگفت و از میان قوم بیرون رفت ایشان چون صبح پنجشنبه
از خواب برخاستند روی خود را زرد یافتند و دانستند که صالح صادق القول است و ایشان کج اعتقاد
در غضب شده هر چند در طلب صالح پیش شتافتند تا او را بدست آورده بکشند کمتر یافتند و در روز
جمعه رویهای خود را سرخ دیدند تقیید ایشان زیاده شد و روز شنبه روی خود را چون قیر سیاه دیدند
با هم نشستند و کفن بر هم ترتیب نموده حنوط بر خود مالیدند و حنوط ایشان مشک و صبر بود و در آسمان
می نگریستند تا عذاب خدای از کدام طرف بایشان فرود آید چون روز یکشنبه چاشت رسید آوازی از
آسمان بر آمد که هر که در زیر آسمان بود آن آواز بشنید و زمین از هول آن آواز بلرزه در آمد و دلهای
قوم ثمود از سطوت و هیبت آن پاره پاره شده و همه یکبار بر جای خود هلاک گشتند و از عقب آن صیحه
صاعقه فرو آمد و همه را بسوخت و مرویست که صالح بعد از هلاک ثمود بمکه معظمه رفت و بعبادت حق سبحانه
و تعالی مشغول بود تا متوفی شد و در حدیث تفصیل این قصه مرحمت دلپذیر در منبع مرقوم است ثعلبی که از
مشاهیر اهل سنت است باسانید خود از حضرت رسالت صلوات روایت کرده که آنحضرت خطاب کرد با امیر
المؤمنین صلوات الله علیه و آله و فرمود که ای علی هیچ میدانی که بدبخت ترین پیشینیان چه کسست
گفت خدا و رسول خدا بهتر داناترند فرمود آن کسست که ناقه صالح را پی کرد و بعد از آن گفت که الله
و رسوله اعلم فرمود آن کشنده تست و در روایتی است که آنحضرت فرمود که بدبخت ترین پسینیان کسی است
که محاسن ترا از خون تو خضاب کند مرویست که آنحضرت را هرگاه ملال گرفتی محاسن مبارک بدست

کرفتر بودی که چه باز سید او آن شقی ترین امت را از انیکه این محاسن سفید را بخون من سرخ کند و عجب لتسیحات کرهیچ یکی قدارین سالف که ناقه را بقتل رسانید باغوای زنی بود که قطام نام و دشت ابن ملجم علیه اللعنه که قاتل آنحضرت او نیز باغوای زنی که قطامه نام داشت آنحضرت را شهید کرد و بعد از ذکر صالح و ثمود بیان قصه لوط و قوم او میفرماید بقول وَلُوطًا و فرستادیم لوط بن هرون را که ولد تارخ بن ناخور بود و برادر زاده ابراهیم خلیل الله است بقوم او مرویست که چون ابراهیم علیه السلام از بابل متوجه شام شد لوط که برادر زاده او بود با وی همراه بود و حق تعالی وی را بخلعت نبوت مخلع ساخته باهل مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود و اعظم آن شهرها سدوم بود و لوط آنجا نزول فرمود و خلق را بخدا دعوت کرد و بیست و نه سال در میان ایشان دعوت مینمود و بخیرات امر میکرد و از فواحش نهی می نمود و یکی از فواحش ایشان لواطه بود و حق تعالی این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که و فرستادیم لوط را إِذْ قَالَ در وقتی که گفت از روی انکار و توبیخ لِقَوْمِهِ مر گروه خود یعنی قوم سدوم را که لوط در میان ایشان بود أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا بر می آیید از پی خصلت زشت قبیح یعنی لواط که در نهایت قبح و زشتست مَا سَبَقَكُمْ بِهَا پیشی نگرفته است بر شما بها بآن فاحشه یعنی پیش از این این کار نکرده مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ هیچ کس از جهانیان و در خبر آمده که ابلیس بصورت مردی زیبای صورت بر آمده خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان با او لواطه کرده عادت باین امر قبیح کردند و در میان ایشان استمرار یافت و لوط با ایشان گفت إِنَّكُمْ آیا شما و حفص الکم میخوانند بحذف همزه اول یعنی بدرستی که لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از جهت شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما بَلْ أَنْتُمْ بلکه هستید شما قَوْمٌ مُسْرِفُونَ گروهی اسراف کنندگان و از حد شرع و عقل در گذشتگان وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ و نبود جواب قوم لوط در برابر این کلام إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر أَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید لوط را با دختران او یعنی آنهایی که با او ایمان آورده اند مِنْ قَرْيَتِكُمْ از ده خود که نام او سدوم است إِنَّهُمْ بدرستی که لوط و پیروان او أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانی اند که طلب پاکی میکنند ازین عملی که ما میکنیم و با ما متفق نیستند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را وَأَهْلَهُ و کسان او یعنی اهل البیت او و کسانی که با او گرویده بودند از غضب نازل بر قوم او إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او که واهله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر انکار و تکذیب لوط ترغیب میکرد كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ بود از باقی ماندگان در دیار خود یعنی با لوط در بیرون رفتن از آن شهر متفق نشد و در میان قوم هلاک شد وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر کفار قوم لوط مَطَرًا بارانی یعنی باران عجیب که آن سنگ باران بود که بر سر قوم بارید فَانْظُرْ پس در نگر ای بیننده بدیده بصیرت كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ که چگونه بود سر انجام و آخر کار گناهکاران و از حد برندگان در طغیان و عصیان و مرویست که چون در شب لوط با مؤمنان از شهر بیرون رفت جبرئیل بفرمان ملک جلیل بال خود را در زیر آن شهر کرد و از زمین هفتم برداشت و بآسمان برد چنانکه آواز سگان

و خروسان آن شهر را اهل آسمان اول بشنیدند و بعد از آن منقلب ساخت و این قصه بعد از سنگ باریدن بود و از محمد بن اسحق نقلست که قوم لوط خداوندان فواکه و اشجار بیشمار بودند و غریبان از نواحی آمدندی و از ایشان طلب فواکه کردندی و از ایشان از این جهت بسیار در رنج بودند ابلیس بصورت امردی نزد ایشان آمد و گفت اگر میخواهید که از دست غربا برهید با ایشان لواطه کنید و طریق آن را با ایشان تعلیم داد و پس از آن بآن عمل مشغول شدند تا که همه باین امر اشتغال نمودند آسمان و زمین و عرش الهی بجهت این امر قبیح بخدا نالیدند حق تعالی از آسمان سنگ بر ایشان بارانید و ایشان را از زمین بر کنده برد و در شریعت واجبست فاعل و مفعول را کشتن و هیچ خلافی نیست و لیکن امام مخیر است در میان آنکه بشمشیر بزند یا او را بتیغ بکشد یا دیواری بر روی او افکند و یا بر بلندی ببرده بزیر اندازند و اگر محصن باشد سنگسار نمایند تا بمیرد و در خبر است که غلامی را نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند و گفتند این غلام خواجه خود را کشته است و گواهان گواهی دادند حضرت شاه ولایت بغلام گفت چه میگویی درین باب گفت یا مولی آنچه در حق من میگویند راست است فرمود چرا چنین کردی گفت برای آنکه مرا بلواطه اکراه میکرد و من مانع او میشدم هر چند تضرع و زاری مینمودم از من نمیگذشت تا آنکه بقصد دفع او کمر بستم و خود را از شر او خلاص ساختم حضرت فرمود ترا نیز گواه باید گفت ای مولا گواه از کجا است که خواجه ام در سرای خود تنها بود و در شب تاریک در حالتی که من مملوک او بودم و او مالک بقصد فعل زشت بر سر من آمد او را کشتم فرمود چون او را زخم زدی از تو فعل تو بشنیدی گفت فرمود الله اکبر همه درین ساعت ظاهر شود که تو راست میگویی پس فرمود بروید و قبر او را بشکافید اگر در قبر او بینید غلام دروغ میگوید قصاص کنید و اگر در قبر نباشد راست میگوید و بر او کیفیت گفتند که علی امروز بر زندگان حکم میکرد اکنون بر مردگان حکم میفرماید پس رفتند و سر قبر او را بگشادند و او را نیافتند خبر بآنحضرت آوردند فرمود دست از غلام باز دارید که در این قول صادقست گفتند یا مولی این سر بما ظاهر ساز فرمود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه از دنیا برود حق تعالی او را نزد قوم

لوط

لوط برد تا آنجا با ایشان باشد و حشر او با ایشان باشد و بقیه قصه لوط در میان سوره هود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی بعد از آن از قصه شعیب و قصه قوم او خبر میدهد و میفرماید که وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل بود أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان را در نسب که شعیب باشد و او میکیل بن یشجر بن مدین است و او را خطیب الانبیا میخوانند بجهت محاورت و حسن مراجعت با قوم قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را بوحدانیت که مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ خدایی بحق جز از وی قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ بدرستی که آمد شما را معجزه روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و معجزه او همان عصای موسی بود که چون مار قصد گوسفندان نمود اژدها شده او را دفع کرد و در شب بپاسبانی میکرد و مانند شمع روشن بودی و آنچه مرغوب موسی بود از جنس فواکه و اطعمه از وی پدید آمدی چه این عصا از شعیب بدو رسیده بود و تا نزد شعیب بود این نوع معجزات هم از وی صادر میشد پس معجزه موسی بود که از عصا ظاهر

میساخت و نیز موسی عم را وعده داده بود که گوسفندان تو هر ولدی که آورند سیه سفید باشد و بر یکدیگر نباشد و این
صورت بهمان کیفیت صدور یافته اولاد گوسفندان موسی سیه سفید بودند غیر آن مرویست که دیگر از معجزه
شعیب آن بود که چون خواستی بکوه بلندی بر آید کوه مرفوع آوردی تا شعیب باسانی بر بالای آن برآمدی
مخلص کلام آنکه چون شعیب بر اهل مدین مبعوث شد اول در میان قوم در کمی کیل و وزن خیانت کردندی
شعیب عم ایشان را از آن نهی فرمود و گفت که شما را بخدای میخوانم و آیتی روشن شما را می نمایم فاوفوا الکیل
پس تمام و درست سازید آلت کیل را والمیزان و ترازو را براستی و درزنید و سنجید مرعی دارید در کیل و وزن
ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم چیزهای ایشان را یعنی حقوق ایشان را کم مکنید و درست حق
گذاری کنید و در خرید و فروخت خیانت مورزید ولا تفسدوا و فساد مکنید بکفر و خیانت و ظلم فی الارض
در زمین بعد اصلاحها پس از اصلاح حق تعالی آنرا ببعث انبیا و انزال کتب و یا پس از آنکه پدران شما
اصلاح آن میکردند بتمام پیمودن کیل و وزن ذلکم عمل کردن شما بآنچه شما را بآن میفرمایم و اجتناب شما از آنچه
شما را از آن نهی میکنم خیر لکم بهتر است مر شما را ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان چه قبول اعمال و مزیت
ثواب بر آن فرع ایمانست بخدا و رسول و مراد بخیریه زیادتی مطلقه است بنسبت بآنچه میکردند از نقص کیل
و وزن چه اصلا در آن نیکوئی نیست و چون قوم شعیب در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی در صحرا راه
زدندی یا بطریق باج و تمغا از مردمان مال ستدندی از جهت بعد از منع ایشان از نقص کیل و وزن نهی
ایشان کرد از راه زدن و تعدی در اموال مسلمانان نمودندی بانجهت فرمود که ولا تقعدوا بکل صراط
و منشینید بر راهی بجهت تاراج مال مردمان توعدون بیم میرسانید خلقان خدا را وتصدون و باز میدارید
عن سبیل الله از راه خدای من آمن به آنکسی که ایمان آورده است بخدا وتبغونها عوجا و می
جوئید از راه کجی یعنی طلب بطلان آن میکنید با خداجستن شبهای باطله و یا وصف آن میکنید بباطل و کجی
برای مردمان و عدو قلیلا فکثرکم پس بسیار گردانید خدای شما را و برکت داد در اموال و اولاد شما مرویست
که مدین بن ابراهیم دختر لوط را بعقد نکاح خود در آورد و حق تعالی ایشان را اولاد بسیار داد و توانگر گردانید
و شعیب عم آن نعمت را برایشان تعداد نمود و گفت وانظروا کیف کان و بنگرید که چگونه بود
عاقبة المفسدین سرانجام کار تباهکاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند
و از آن عبرت گیرید وان کان طائفة منکم و اگر چنانچه گروهی از شما آمنوا بالذی ارسلت به
گرویده اند بآن چیزی که براستی و درستی فرستاده شده است وطائفة و گروهی دیگر از معاندان و
جاحدان لم یؤمنوا نگرویده اند فاصبروا پس صبر کنید و شکیبایی ورزید در طاعت خدای و جفای قوم
حتی یحکم الله بیننا تا وقتی که حکم کند میان ما و شما و ایشان و نصرت دهد اهل حق را بر اهل باطل
وهو خیر الحاکمین و او سبحانه بهترین حکم کنندگانست و در حکم او میل و مداهنه نیست و گویند خطاب و

واذکروا و یاد کنید نعمت خدا را بر خود اذ
کنتم قلیلا چون عدد اندک بودید

الجزء التاسع

کفار است و صبر بمعنی انتظار یعنی ای کفار چون بنبوت من معترف نمیشوید و بخدای خود نمیگروید پس منتظر باشید که حق
تعالی عنقریب مبطلان را هلاک کند و بعذاب ابدی گرفتار گرداند و اهل حق را نجات دهد و به بهشت جاودان
رساند قال الملأ الذین استکبروا گفتند آنانکه گردنکشی کردند در پرستش خدای من قومه از گروه
شعیب بعد از انکار دعوات لنخرجنک یا شعیب هر آینه بیرون کنیم ترا ای شعیب والذین آمنوا
و آنانرا که گرویده اند معک با تو من قریتنا از ده خود او لتعودن یا البته عود کنید فی ملتنا در کیش ما که کفر
است یعنی میان ما و شما یکی از این دو امر خواهد شد یا اخراج شما از ده و یا عود شما بکفر بهر کدام راضی باشید شعیب عم
در جواب قوم خود قال گفت از روی انکار که اولو کنا کارهین آیا اگر چه هستیم ناخواهان یعنی بچگونه بطوع و رغبت
خود بدین شما در آییم و حال آنکه ما آنرا کاره ایم بطلان آنرا شناخته ایم مگر که شما بجبر و قهر خواهید که ما را بدین خود در آرید
قد افترینا بدرستی که افترا کرده باشیم و بر بافته علی الله کذبا بر خدای دروغ را ان عدنا اگر باز گردیم ما
فی ملتکم در کیش شما بعد اذ نجینا الله پس از آنکه رهانیده است ما را خدای منها از ملت شما که کفر است
بایضاح ادله باهره وما یکون لنا و نمی سزد و روا نباشد ما را ان نعود فیها آنکه باز گردیم بملت کفر الا
ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای که ربنا پروردگار ماست این استثنای اجتناب از برای قطع طمع
ایشانست در عود بملت ایشان چه آنرا متعلق گردانیده است بر چیزی که محالست که اراده کفر قبیح است
و قبیح بر وی سبحانه محالست پس مخلص معنی آنست که همچنانکه محالست که اراده حق تعالی گیرد بکفر ما محالست که عود
کنیم بملت شما وسع ربنا رسیده است پروردگار ما کل شیء بهمه چیزی علما از روی دانش یعنی علم
ازلی او بر همه اشیا احاطه کرده است بهر چیزی عالم است بعاقبت کار ما و شما از ایمان و کفر و یا او اعلم
و داناتر است بصلاح و فساد ملت ما و شما علی الله توکلنا توکل کردیم بر خدای در تثبیت ما بر ایمان
و تخلص از اشرار کفر و یا او بازگذاشتیم کار خود را پس شعیب عم این گفت و روی از معاندان برتافته
بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرمود و گفت ربنا افتح ای پروردگار ما حکم فرما بیننا و
بین قومنا میان ما و میان گروه ما بالحق براستی یعنی ظاهر گردان امر ما را تا حق از مبطل تمیز کرده و
انت خیر الفاتحین و تو بهترین حکم کنندگانی وقال الملأ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الذین کفروا
آنانکه کافر شدند بخدای من قومه از گروه شعیب لئن اتبعتم شعیبا اگر پیروی کنید شعیب را در
سلوک طریق او و دین خود را بگذارید انکم اذا هر آینه شما باشید آن هنگام لخاسرون زیانکاران
و زیان کردگان که دین قدیم را گذاشته بدین جدید گرویده اید القصه ایشان پند شعیب را نشنیدند و از کفر
و خیانت باز نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را زلزله مراد صیحه عظیم جبرئیل است که از
هیبت و سطوت صدای او زمین بلرزه در آمد و همه هلاک گشتند فاصبحوا فی دارهم پس گشتند در شهر
و منزل خود جاثمین بروی در افتادگان و فرو مردگان یعنی بزمین افتاده های بی ارواح الذین کذبوا

شعیبا آنانکه تکذیب کردند شعیب را یعنی بدروغ داشتند کان لم یغنوا فیها گویا هرگز نبوده‌اند و ساکن نگشته
هرگز در آن شهر اقامت ننموده الذین کذبوا شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را کانوا هم
الخاسرین بودند ایشان زیان زدگان در دنیا بهلاکت و در عقبی بعقوبت از ابن عباس روایتست
که عذاب قوم شعیب برین وجه بود که حق تعالی دری از دوزخ بر ایشان بگشاد و اثری از حرارت
آن بایشان رسیده نفسهای ایشان نزدیک بانقطاع رسید هرچند که در سردابها و جاهای خنک میرفتند
فایده نمیکرد آخر ابری بر ایشان فرستاد که در آن ابر بادی بود خنک گرمی و زیده چون خنکی باد و سایه ابر
دیدند همه بآن موضع که سایه بود شتافتند و خرد و بزرگ پناه بآن سایه بردند از تمام حوالی شهر و مقام ایشان
فرو گرفته بود پس یکبار آتش از آن ابر ریزان شد و زمین در زیر ایشان بجنبش درآمد و فی الحال بر
جای خود مردند فتولی عنهم پس برگردید و اعراض کرد از ایشان شعیب وقال و گفت بر وجه تحسر با
ایشان یا قوم ای گروه من لقد ابلغتکم بدرستی که رسانیدم بشما رسالات ربی پیغامهای پروردگار
خود را ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را از روی شفقت و مهربانی بعد از آن تسلیه خود داد و از
تحسر و تاسف اعراض نمود و گفت فکیف آسی پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم علی قوم کافرین بر
گروهی که کافر بودند و تصدیق نکردند و سزاوار این عذاب بودند و گویند که شعیب چون مقدمات عذاب را
دید عزم خروج کرد از آن دیار در وقت بیرون رفتن این سخنان مذکور با قوم خود بگفت حق تعالی بعد از
بیان هلاک کفار زمان قریش را تهدید میفرماید بقوله وما ارسلنا و نفرستادیم فی قریة در هیچ شهری
و دهی من نبی از پیغمبری که او را تکذیب کردند الا اخذنا اهلها مگر آنکه گرفتیم اهل آن شهر را
یاد و هر را بالباساء بسختی و تنگی والضراء و رنج و بیماری لعلهم یضرعون تا بنالند و زاری
و از روی مذلت و تضرع تصدیق پیغمبر خود کنند تا آن بلا از ایشان رفع شود و چون از آن متنبه نشدند و ایمان
نیاوردند ایشان را بعطا و رحمت امتحان کردیم ثم بدلنا پس بدل کردیم مکان السیئة بجای بلا
و مرض و شدت و تنگی الحسنة سلامتی و صحت و رحمت و فراخی حتی عفوا تا آدمی کثیر شدند مال
دیدم بکمال ... ایمان نیاوردند وقالوا و گفتند در حال تبدیل شدت براحت و ضیق معیشت
بنعمت این بر حال از طبیعت روزگار و گردش فلک دور است قد مس آباءنا بدرستی که رسید پدران
ما را نیز الضراء والسراء سختی و بیماری یعنی در زمان گذشته گاهی قحطی بود و در وقتی فراخی و در زمانی
صحت و هنگامی ... بیماری و این بسبب کفر و ایمان نیست بلکه بطریق عادت ... بوده و از آن برنگردیم
گفت چون ... کفر رسوخ ورزیدند فاخذناهم بغتة پس بگرفتیم ایشان را ناگاه تا کالای بی مقدمه عذاب
... بعقوبت وهم لا یشعرون و ایشان ندانسته که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و شدت این نوع عذاب
... مقدمات ندیده باشند و نزول عقوبت را دانسته ولو ان اهل القری و اگر بدرستی

اهل شهرهای مذکور که بعذاب مبتلا شدند آمنوا بگرویدندی و بخدای خود ایمان آوردندی واتقوا
و پرهیزکاری کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر بعد از آن لفتحنا علیهم هر آینه بگشادیم بر ایشان و ارزانی داشتیم
ایشان را برکات من السماء برکتها و زیادتها از آسمان والارض و زمین یعنی فراخ میکردیم انواع نعمت
نعمت را بر ایشان و بروجه سهولت از اطراف و جوانب بایشان میرسانیدیم و گویند مراد باران و نبات است
یعنی باران بسیار بایشان میفرستادیم از آسمان و زراعات و اشجار و ثمار را از برای ایشان میرویانیدیم از زمین
ولکن کذبوا ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان خود را فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بعذاب استیصال
بما کانوا یکسبون بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی بعد از آن بر سبیل انکار و تقریع میفرماید که
افأمن اهل القری آیا ایمن شدند اهل مکه و حوالی آن ان یاتیهم باسنا بیاتا از آنکه بیاید بایشان
در وقت خفتن ایشان بجاهای ایشان عقاب و عذاب وهم نائمون و حال آنکه غافلند از خود او
امن اهل القری آیا ایمن شدند ایمان ان یاتیهم باسنا آنکه بیاید بدیشان عذاب ضحی در روز چاشت
وهم یلعبون و حال آنکه ایشان بازی کنند یعنی در سود او معامله دنیویه که بازیچه عاقلانست مشغول باشند
افامنوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب مکر الله از آنکه بگیرد خدای چه مراد بمکر خدای استدراج
بنده است و گرفتن او وی را ناگاه بروجهی که نداند فلا یامن مکر الله پس ایمن نشوند از مکر خدای الا
القوم الخاسرون مگر گروهی زیانکاران که بجهة کفر و نفاق و ترک نظر از اعتبار بروجه عناد
و لجاج شرک زیان زده بر دو عالم باشند جاهل عصمت و تقوی ایمن شدند از نزول عذاب عصیان
اولم یهد آیا راه ننمود للذین یرثون الارض مرکسانی را که میراث گرفتند زمین را ...
شد زمین من بعد اهلها از پس هلاک امتهان مراد کفار زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که دیار
امم ماضیه نشسته‌اند و متروکات ایشان را بتصرف خود در آورده یعنی آیا ایشان را هدایت و راهنمونی نکرده و روشن
ان لو نشاء آنکه اگر شان ما چنینست که اگر خواهیم اصبناهم برسانیم بایشان بذنوبهم جزای گناهان
ایشان را یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانکه پیشینیان را کردیم ونطبع علی قلوبهم و مهر خذلان بر دلهای ایشان
نهاده و نظر توفیق و لطف از ایشان برداشته در ضلالت و غوایت خودشان باز گذاریم تا ...
شوند که گویند بر دلهای ایشان مهر نهاده‌اند فهم لا یسمعون پس ایشان سخن حق را بجهة آن نمیشنوند
از روی فهم و عبرت و گوش دل ایشان سخن حق را در نمی یابد یا آنکه علامتی بر دل ایشان وضع کنیم تا فرشتگان
دانند که ایشان از غایت عناد و تکبر فکر نمیکنند و تامل نمی نمایند در صنع بدیع و آیات قدرت ما و بیان هلاک ایشان را
لوم کنند بعد از آن جهة تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که تلک القری این شهرهای که نسبت
با ایشان مذکور شد چون احقاف و حجر و موتفکات و غیر آن نقص علیک خوانیم بر تو من انبائها
بعضی از خبرهای آن ولقد جاءتهم و بدرستی که آمدند باهالی آن رسلهم پیغمبران ایشان

چون هود و صالح و لوط علیهم السلام بِالْبَيِّنَاتِ معجزات روشن و دلایل واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند
که ایمان آرند بعد از آن بان رسولان بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بآنچه تکذیب نموده قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر
بودند بر تکذیب و عناد و جحود و تصدیق نکردند بتکذیب و عناد خود و از آن برنگشتند كَذَٰلِكَ همچنانکه
مهر خذلان نهاد بر دلهای آن کافران که گذشته بودند يَطْبَعُ اللَّهُ مهر خذلان نهد عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ
بر دلهای کافرانی که علم او تعلق گرفته بعدم ایمان ایشان مراد کفار قریش اند که حق تعالی ایشان را بر حال خودشان
بازگذاشت و بنظر لطف و توفیق ایشان ننگریست تا زنگ کفر و عناد ایشان بیشتر شد و آینه دل ایشان سیاه شد
تا غایتی که گوییا مهری بران واقع شده و مانع میشود که سخنان حق را دریابند وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ
و نیافتیم مر بیشتر امم مذکوره را مِنْ عَهْدٍ وفای عهدی یعنی عهدی که در زمان خوف و مضرت و شدت
میکردند که اگر ازین بلیه و مصیبت نجات یابیم ایمان آریم اگر بان وفا نکردند وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستی که ما
یافتیم أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ بیشتر ایشان را شکنندگان عهد و پیمان و قید اکثر جهت آنست که اندکی
از ایشان بدایره اسلام در آمده بودند ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس این پیغمبران مُوسَىٰ موسی
بن عمران را بِآيَاتِنَا بمعجزات ما که او را داده بودیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و گروه قوم او
فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند بان معجزات و وضع ستم کردند در موضع ایمان فَانْظُرْ
پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار بصیرت حق كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ چگونه بود انجام کار
تباه کاران که غرق شدند آورده اند که فرعون چهار صد سال عمر داشت و درین مدت بروایتی بیماری
عارض او نشد و گفته اند که هرچهل روز یکبار او را قضا حاجت واقع شدی و او را سردرد و سعال و تب نبودی و اگر
نادر واقع شدی از قوم پنهان داشتی بشرط طعام او مویز بود تا وی را فضله کمتر باشد و دعوی خدائی کرد و مردم را
بگرویدند تا آنکه طغیان او بنهایت رسید و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام چون از مصر فرار نمود بجهت قتل قبطی
چنانکه در سورة القصص مذکور خواهد شد بمداین آمده بصحبت شعیب علیه السلام و دختر او را که صفورا نام داشت
بعقد نکاح در آورد و عزم مراجعت کرد و بمصر روانه گردید و در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت نبوت
یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص یافته پذیرفت چنانکه تفاصیل این قصص در اثنای آیات دیگر این سوره مذکور
خواهد شد حق سبحانه حکم کرد که بمصر رود و فرعون را بخدای سبحانه دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت
منع فرماید موسی علیه السلام استدعا کرد تا حق سبحانه هارون را وزیر او گردانید هر دو بمصر در آمدند و مدت مدید بر در سرای
فرعون مقام کردند حاجبان بارگاه نمیگذاشتند که با فرعون ملاقات کنند چه ایشان در نهایت فقر و درویشی بودند
و جامه کهنه پوشیده بودند و در خبر است که موسی علیه السلام جامه پشمینه پوشیده بود و کلاه پشمین بر سر و رسنی از لیف
خرما بر میان بسته و نعلین در پا کرده و عصا بدست گرفته و هارون نیز همچنان و بعد از مدت متمادی روزی مسخره
فرعون بر سبیل تعجب نام ایشان نزد فرعون مذکور ساخت و گفت من امروز سخنی عجب شنیده ام و عجیب تر حکایت

دو مرد به در این سرای مقام کرده اند و میگویند ما پیغمبران خدائیم و خدای تعالی ما را نزد فرعون و قوم او فرستاده
تا بوحدانیت حق تعالی و نبوت ما ایمان آورند و تابع ما شوند فرعون گفت این چه سخن است که میگویی یا هزل
میکنی یا جد می گفت بر وجه تحقیق و راستی میگویم و هزل نمیکنم و اکنون که نزد تو حق آمدم گفتند که فرعون را
بگوی که ما رسولان خدائیم ما را راه ده که پیغام خدای را بتو رسانیم فرعون چون این بشنید بترسید و رنگ
رویش متغیر شد و گفت ایشان را در آرید تا ببینم که چه کس اند و چه پیغام دارند چون ایشان در آمدند و نزد فرعون
بایستادند فرعون روی بموسی کرد که تو چه کسی و از کجا می آیی موسی آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ
و گفت موسی بفرعون که ای فرعون إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستی که فرستاده شده ام از
نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو فرعون گفت این کار را بر وجه حقیقت میگویی یا هزل میکنی
فرمود که حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ سزاوار است بر آنکه نگویم عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ بر خدای مگر سخن حق و راست
یعنی واجب و لازمست بر من که نگویم مگر سخن حق نه هزل و باطل فرعون گفت که برین مدعا حجتی و دلیل
داری موسی گفت که قَدْ جِئْتُكُمْ بتحقیق که آمده ام شما را بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن و معجزه ظاهر مِنْ رَبِّكُمْ از نزد
پروردگار شما که صحت رسالت من گواه است و آن عصا و ید بیضاست فَأَرْسِلْ مَعِيَ پس بفرست
با من بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست از خدمت فرمودن ایشان کوتاه کن تا
بارض مقدسه که موطن آبا ایشان بوده باز گردند بسبب آنکه فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و ایشان
بودند که یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود چون بمصر آمده بودند و در مصر قرار گرفته نسل ایشان بسیار شد و یعقوب
و یوسف با برادران چون در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود و عمر و پسرش مصعب بنی اسرائیل را
حرمت میداشت و متعرض ایشان نمیشد چون او بمرد و ولید که فرعون زمان موسی ع بود بر تخت نشست و زبان
بر گزاف أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ بر گشاد و چون بنی اسرائیل دعوت او را قبول نکردند گفت پدر شما خریده ما بود
و شما بنده زادگان و خانه زادهای ما اید ایشان را به بندگی گرفت و خدمت میفرمود تا وقتی که موسی ع مبعوث شد
گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قَالَ گفت فرعون إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو در دعوی ثابت که
جِئْتَ بِآيَةٍ آورده معجزه و حجتی از نزد خدای خود فَأْتِ بِهَا پس بیار آنرا و بمن نما إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اگر هستی از راست گویان درین دعوی که میکنی و میگویی که من فرستاده خدایم فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند موسی
عصا را از دست خود فَإِذَا هِيَ پس ناگهان آن عصا بعد از انداختن موسی ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهای شد ظاهر
و دهن او در آن کشاده و در زیر تخت فرعون آورده گویند میان لب زیرین و بالائین هشتاد گز فاصله بود
و لب زیرین او بر زمین نهاد و لب بالا بر کنگره قصر فرعون رسانید چون ملازمان بارگاه این نوع معجزه از موسی
مشاهده نمودند روی بگریز آوردند و فرعون نیز از بالای تخت خود را بزیر انداخت فرار نمود و در روایت آمده
که فرعون از ترس بر بالای تخت در تنبان نهاد و در آن روز چهل بار حدث از و واقع شد با آنکه در چهل روز

بقضاء حاجت رفتی و در ازدحام خلایق بهنگام فرار پنج هزار نفر در زیر دست و پا هلاک شدند و فرعون نعره
زد که ای موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستاده اوئی بحقوق تربیتی که مرا بر تست که عصای خود را بگیر تا
بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را بتو واگذارم موسی دست باز دید و مار اژدها را بگرفت همان عصا شد که در دست
داشت پس فرعون باز آمده بر تخت خود نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی گفت آری پس دست
راست بگریبان برد یا در بغل چپ در آورد وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا هِيَ پس آنگاه
بود دست او بَيْضَاءُ سفید در غایت کمال مثل خورشید لِلنَّاظِرِينَ مر نگرندگان و نظاره کنندگان
را یعنی سفیدی خارج از عادت که بجهت آن و بجهت آنکه موسی گندم گون بود چون دست بگریبان
کرد و بیرون آورد پرتو آن بمثابه بود که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی و بقول اصح و اکثر این عصا آدم بود
که از بهشت بیرون آورده بود و بطریق میراث در میان اولاد وی بود تا بشعیب رسید با چهل عصای
دیگر که از آبای او بوی رسیده بود و در وقتی که موسی را اجیر خود ساخت وی را گفت درین خانه رو و عصای
از انجا برای خود بردار و موسی بان خانه رفت و این عصا بدست او آمد چون نزد شعیب آورد گفت این را
بنه و عصای دیگر برگیر موسی آنرا بانجا آورد و در میان آن عصاها نهاد و دست کرد تا عصا دیگر بردارد همان
عصای اول بدست او آمد تا که سه نوبت این صورت واقع شد و بعد از مرتبه چهارم بدست وی آمد شعیب دانست
که در تحت این حکمتی هست پس آنرا بار دیگر بازگذاشت و حق تعالی آنرا معجزه او ساخت و در روایت آمده که انبیا
عصا بدست میگرفته و سنت انبیاست و از حضرت رسالت مرویست که عصا بدست گیرید که آن سنت
پیغامبر است و امیر المؤمنین فرموده که هر که بسفر رود و با خود عصای از بادام تلخ داشته باشد و در وقت رفتن این
آیة وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ الی قوله وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ بخواند حق تعالی او را ایمن گرداند از همه
درندگان و از هر دزد و ستم کننده و از هر جانور گزنده تا آنکه مراجعت کند باهل خود و با او هفتاد فرشته
باشد که در پس و پیش او روند و او را محافظت کنند و از برای او استغفار نمایند تا محل معاودت که آن عصا
را از دست بنهد القصه چون فرعون این دو معجزه از موسی علیه السلام مشاهده کرد خواست که ایمان آورد هامان که
وزیر او بود برخاست و گفت ای فرعون مدتیست که دعوی خدائی میکنی و عالمی را مسخر خود ساخته و بسجود و پرستش
خود خوانده و همه عبادت تو میکنند اکنون بنده کسی خواهی کرد و پیروی بنده خود خواهی بود و این امر قبیح است
که پیروی فرموده پروردگار خود کنی و ازین امر قبیح دست بدار پس فرعون موسی را گفت مرا مهلت ده تا فردا
موسی فرمود چنین باشد و چون موسی از نزد فرعون بیرون آمد حق تعالی بوی وحی کرد که فرعون را بگو که اگر ایمان آری
پادشاهی تو مسلم دارم و قوت و جوانی گذشته بتو دهم چون موسی این پیغام بگذارد فرعون این صورت را بهامان
گفت هامان جواب داد که او مرد جادو میتواند بود که این از وعده در شود ... که این قوم ترا پرستش
کنند همه ملک دنیا ارزد بعد از ان گفت که من هم توانم جوان سازم پس بفرمود تا وسمه بیاوردند و موی

فرعون را بان خضاب کرده سیاه شد فرعون باین فریب خورد و حق تعالی ازین خبر میدهد که قَالَ الْمَلَأُ
گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون یعنی هامان و اتباع او إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این موسی
لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادو کننده و داناست یعنی بفن سحر ماهر است که چوب را اژدها می سازد و دست گندم گون
را سفید مینماید يُرِيدُ میخواهد این ساحر أَنْ يُخْرِجَكُمْ که بیرون کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که مصر است
و ولایت و حکومت آنرا به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه میفرمائید
مرا و تدبیر این امر چیست تا بان عمل کنم قَالُوا أَرْجِهْ گفتند تاخیر کنی یعنی مهم او را بتعویق انداز و مهلت ده او را
یعنی چند روز با او وَأَخَاهُ و برادران او که هارون است مدارا کن و بشتاب زدگی مکن وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ
و بفرست در شهرها که در حوالی مصر است حَاشِرِينَ گروهی را که فراهم آرند و جمع کنندگان ساحران تا بنه
يَأْتُوكَ تا بیارند بتو بِكُلِّ سَاحِرٍ هر ساحری که باشد عَلِيمٍ دانا و حاذق در فن سحر و مرویست که در هیچ قرنی
این مقدار ساحر نبود که در زمان موسی بود و سیاطی در تفسیر خود آورده که در علم رو فرعون دو برادر بودند
که ایشان را در فن ساحری مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند که قبر
پدر ما را بما نمای مادر ایشان خبر ایشان کرد ایشان پدر خود را آواز دادند جواب باز داد گفتند ای پدر ملک ما را
طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و بی سلاح و کار برو تنگ کرده و ایشان را عصائیست که چون می افکنند
اژدها می شود و هر چه پیش او می آید میخورد و فرعون داعیه کرده که ما را با ایشان معارضه فرماید صاحب قبر
جواب داد که چون شما بمصر رسید بپرسید که در وقتی که ایشان بخواب میروند آن عصا همان اژدها میگردد
یا نه اگر اژدها میشود بدانید که جادو نیست چه سحر در وقت خواب ساحر اثر ندارد و اگر در خواب باشد و آن
عصا اژدها شود نه شما را بلکه هیچ کس را تاب معارضه ایشان نباشد و نخواهد بود پس برادران با شاگردان
خود و مصاحبان وغیره که دوازده هزار ساحر بودند و سدی گفته که سی هزار و بروایت ابن کعب هشتاد
هزار و در زاد المسیر گوید هفتاد هزار ساحر در مصر بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه میفرماید که وَجَاءَ السَّحَرَةُ
و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم فرعون بر ایشان
افتاد قَالُوا گفتند إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا آیا ما را مزدی باشد و حفص بحذف همزه اول خوانده یعنی البته
ما را مزدی بزرگ باشد إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اگر باشیم غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت آری
شما را مزدی باشد وَإِنَّكُمْ و بدرستی که شما باشید لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان و خواص من که هر گاه
خواهید بی اذن نزد من آیید و هر چه خواهید بطلبید اجابت کنم و درین دلالتست بر عجز فرعون
از مقاومت موسی چه احتیاج او بساحران جهت عجز و ضعف او بوده آورده اند که مهتران این جماعت
چهار تن بودند آن دو برادر که احوال ایشان مذکور شد و ایشان را سابور و عاد و [illegible] میگفتند و دو تن
دیگر را حطط و مصفی و این چهار تن را نیز مهتری بود نام او شمعون چون بمصر آمدند سابور و عاد و رقیم

سوال وجواب بد خود را با قوم گفتند ایشان از قصه خواب بیداری موسی و اژدها شدن عصا تفحص نموده و دیدند که عصا اژدها
شده بسیاری میکند ایشان را ازین حال دغدغه در خاطر افتاد و از ایشان عهد خواستند تا وقتی که فرعون لعین حضرت موسی
علیه السلام مقرر شد که با ساحران معارضه کنند ساحران عصاهای بسیار و ریسمانها را بمیدان آوردند و این مجمع در میدان اسکندریه
بود و خلایق عالم و تمامی لشکر آنجا جمع شده بودند فرعون بر بالای تخت خود بتفرج بنشست و آن هفتاد
هزار ساحر همه بر یکطرف صف کشیده و موسی با هارون بر یک جانب بایستادند پس ساحران بطریق ادب
پیش آمده قالوا یا موسی گفتند ای موسی اما ان تلقی یا آنست که تو بیفکنی عصای خود را و اما ان نکون
و یا آنکه باشیم نحن الملقین ما افکنندگان ریسمانها و عصاهای خود قال گفت موسی از روی خلق که انبیا را
می باشد یا بروجه تهدید القوا بیفکنید شما پیشتر فلما القوا پس آن هنگام که بیفکندند ساحران آنچه ساخته بودند یعنی
ریسمانهای بزرگ را مجوف تافته بودند و بیرون اندوده و چوبهای دراز از میان تهی ساخته بودند و اندرون
چوبها و ریسمانها پر سیماب کرده و بعد از انداختن چون حرارت آفتاب بآنها رسید زیبق در حرکت
آمد و آن ریسمانها و چوبها بشکل مار بر یکدیگر پیچیدن گرفت و باین تلبیس سحروا اعین الناس جادوی کردند
بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بایشان چیزی که حقیقتی نداشت واسترهبوهم و بترسانیدند مردمان را
ترسانیدنی سخت وجاؤا بسحر عظیم و آوردند جادوی که در فن خود بزرگ بود واوحینا الی موسی
و وحی کردیم با موسی ع ان الق عصاک که بیفکن عصای خود را پس موسی آنرا بیفکند اژدهای شده
سیاه [illegible] بختی بزرگ تر با چهار دست و پای سطبر و کوتاه و دنبال دراز و هر چه بدو رسید آنرا فرو می برد و پای
بر هیچ چیزی نمی نهاد مگر که او را خورد میکرد و در هم می شکست و از دهنش آواز مهیب بیرون می آمد و موهای او
مثل نیزه بود و دندانها چون سندان و فراخی دهن او دوازده گز بود فاذا هی پس ناگاه آن عصا اژدها
شده بود تلقف ما یافکون فرو می برد آنچه تزویر و مکر کرده بودند و بدروغ تخیل می نمودند و آن جمله
رسن و چوب بود و چون همه آنها را فرو برد روی بنظارگیان نهاد و مردمان بگریختند و دوازده هزار مرد
در آن روز از کثرت خلایق هلاک گشتند فرعون از تماشا و این حال منهزم شد و بیفتاد و بیهوش شد
و آنروز چهار صد مرتبه او را اطلاق واقع شد پس موسی ع دید که یکتن در معرکه نماند دست مبارک بجانب
عصا دراز کرد و همان عصا بود و حق تعالی آن ریسمانها و عصاها را معدوم گردانید فوقع الحق پس ثابت
شد امر حق و پدید آمد راستی موسی وبطل و باطل و زایل گشت ما کانوا یعملون آنچه بودند که عمل میکردند
از سحر و معارضه جادوان گفتند اگر این سحر بودی بایستی که جادوهای ما را فرو نبردی و باطل نکردی
فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان و سایر فرعونیان هنالک آنجا که موسی غالب شد وانقلبوا
و بازگشتند از آن موضع صاغرین خوار شدگان و منهزمان و چون ساحران دانستند که این
صورت از سحر بالاترست و فوق قدرت بشر از کفر برگشتند والقی السحرة و افکنده شدند آن

ساحران بر رویهای خود ساجدین در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدا را بوحدانیت و چون
بسجده افتادند قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم برب العالمین به پروردگار عالمیان رب
موسی وهارون پروردگار موسی و هارون تخصیص این بعد از تعمیم جهت رفع توهم است که از سخن
رب العالمین اراده فرعون کرده باشند مرویست که اول سابور و عادور و حطط و مصفی که رؤسای
ایشان بودند ایمان آوردند و دیگران متابعت ایشان کردند قال فرعون گفت فرعون با ساحران
از روی انکار آمنتم به ایمان آوردید بموسی یا بخدای او قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری
دهم شما را در آن ان هذا لمکر بدرستی که این عمل مکر ممکور تدبیر خفیست که شما ساخته اید فی المدینة
در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بصحرا یعنی شما با موسی پیش ساخته اید لتخرجوا منها اهلها تا بیرون کنید قبطیان را ازین
ملک و مملکت خالص شود شما را و بنی اسرائیل را فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید جزای این کار از جانب من بشما رسد و آن نخست
لاقطعن ایدیکم البته ببرم دستهای شما را و ارجلکم و پایهای شما را من خلاف از خلاف یعنی دست راست
و پای چپ ثم لاصلبنکم اجمعین پس در آویزم همه را یعنی از دار بیاویزم شما همه را و گران فرعون گفته مرویست که اول کسی که قطع دست
و پا و صلب کرد فرعون بود قالوا گفتند ساحران که ما را از مرگ چه پروا و چه باک [illegible] که ما بر کشتن مشتاقیم لاضیر لا بالیم زیرا که
مرگ انا الی ربنا منقلبون بدرستی که ما بسوی پروردگار خود و بثوابات عظیمه و درجات رفیعه منقلبون بازگردندگانیم پس حق این
با تیم وما تنقم منا و منکر نمی شوی و عیب نمیکنی از ما الا ان آمنا مگر آنکه گرویدیم بآیات ربنا بنشانهای قدرت
آفریدگار خود لما جاءتنا آنگاه که آمد بما و مشاهده آن کردیم بسبب موسی پس روی از فرعون بگردانیدند متوجه بجناب حق شده گفتند
ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا بریز بر ما و ببخشا بر ما صبرا شکیبایی را در این بلا وتوفنا مسلمین
و بمیران ما را حالتی که مسلمان باشیم و ثابت قدم در دین عجب است از حال این جماعت که بامداد کافر بودند و چاشتگاه ساحر شدند و در سحر
[illegible] کردند و سوگند [illegible] فرعون و نماز پیشین مؤمن شدند و اقرار بوحدانیت واجب الوجود نمودند و نماز دیگر شهید شدند
بتیغ جفای فرعون که قطع دست و پای ایشان کرده بردار کشید و نماز شام به بهشت عنبر سرشت واصل شدند مرویست که چون ساحران
ایمان آوردند ششصد هزار مرد از بنی اسرائیل بموسی ایمان آوردند و معتقد و منقاد موسی شدند وقال الملأ و گفتند
اشراف و اعیان من قوم فرعون از گروه فرعون و ملازمان او بروجه انکار که ای فرعون اتذر موسی وقومه
آیا میگذاری و دست باز میداری از موسی و قوم او لیفسدوا فی الارض تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را از تو برگردانند ویذرک
و بگذارد ترا موسی یعنی ترک پرستش تو بکند والهتک و دست از پرستش خدایان تو باز میدارد مرویست که
فرعون مردمان را به پرستش خود امر نموده و خود ستاره ای پرستیده و جماعتی آنست که او صورتها چند ساخته بود و هر یکی را قوم
را یکی از آن داده بود که این پرستید تا شما را بمن نزدیک کنند و ازین جهت میگفت که انا ربکم الاعلی یعنی من خدای بزرگترم و این
خدایان خورد اند [illegible] فرعون را بقتل موسی تحریص کردند و اخای که گرفته بود و چون فرعون دانست که بقتل
موسی قادر نیست قال گفت در جواب ایشان که سنقتل ابناءهم زود باشد که [illegible] و در قتل [illegible] پسران

ایشان را وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده بگذاریم زنان ایشان را تا خدمت ما کنند همچنانکه پیش ازین میکردند وَإِنَّا فَوْقَهُمْ
و بر دستی که برایشان زیاده داریم قَاهِرُونَ غالبیم و همه ایشان مقهور و مغلوب ما اند و بعد از نشاید و اضطراب
ایشان قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ گفت موسی مر گروه خود را بر وجه تسلی اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید از خدای
وَاصْبِرُوا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستی که زمین مر خدا راست يُورِثُهَا میراث دهد
یعنی آنرا بخشد بدو عوض مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ هر کرا خواهد از بندگان خود وَالْعَاقِبَةُ سرانجام نیکو که
ظفر و نصرت است در دنیا و بهشت و نعیم در عقبی لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران راست و این وعده بود و وعدهیست
که فرعون و گروه او را زود عنقریب زوال پذیرد و در بین اثنای اسرائیلیان آغاز شکایت کرده قَالُوا گفتند
از روی تشنیع و ایذا یافتن از فرعونیان که أُوذِينَا رنجانیده شدیم یعنی قبطیان ما را رنجانیدند و ایذا رسانیدند
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا پیش از آنکه تو بیایی وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو آمده و بما [illegible] را
کارهای پر شفقت می فرمایید و در رصد و قتل تو شده اند قَالَ گفت موسی هیچ غم مخورید و جزع مکنید عَسَى رَبُّكُمْ شاید که
پروردگار شما یعنی طمع میدارم و امید دارم از و أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ که هلاک کند دشمن شما را که فرعون است
و قوم او و در مجمع گفته که عسی یعنی واجبست یعنی بر خدای تعالی واجب و لازمست که دشمن شما را هلاک کرده اند وَيَسْتَخْلِفَكُمْ
و خلیفه گرداند شما را یعنی جانشین سازد شما را بعد از هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَيَنْظُرَ پس
ببیند علم خدای را و تعلق گیرد به زحمت و راحت و دولت كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل میکنید و چه چیز بجای می
آرید از ایمان کفر و شکر طاعت و معصیت تا شما را جزا و اجر آن دهد پس بیان مقدمات هلاک دشمنان
میکند بقوله وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ و هر آینه گرفتیم تابعان فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنگی و خشک سالی
وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و بنقصان بعضی از میوه های ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا شاید ایشان پند گیرند که
این بسبب شامت کفر و معاصی است ایشان از آن متنبه شده و باز گشت کنند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون
می آمد بدیشان الْحَسَنَةُ نیکویی از فراخی معیشت و ارزانی قَالُوا لَنَا هَذِهِ میگفتند برای ماست
این نیکویی و ما مستحق اینیم وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر رسیدی بدیشان سَيِّئَةٌ بدی چون قحط و بلا يَطَّيَّرُوا
فال بد میگرفتند بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ بموسی و آنانکه با وی بودند از مؤمنان و میگفتند این رنج و محنت
شومی ایشان بما میرسد حق تعالی این گفتار را بایشان رد کرده و فرمود که أَلَا آگاه باشید که آنچه موسی
حواله کرده اید و گفته اید که از شامت ایشان منست بلکه إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان
عِنْدَ اللَّهِ نزد خداست و آن اعمال بد ایشان است که کرام الکاتبین نوشته اند و بحضرت او عرض
کرده و شامت آن عملها در ایشان اثر کرده نه بسبب شامت موسی وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر مردمان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره احوال در دنیا و آخرت بواسطه شومی اعمال ایشانست
وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ و گفتند فرعونیان که ای موسی بازایست از آنچه میگویی و دعوی میکنی هرگاه بیاری

با ما هر چیزی که آوردی بِهِ مِنْ آيَةٍ از نشانه که بزعم تو نشانیست که معجزه تست مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا
بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ پس نیستیم ما مر ترا گرونده و باور دارندگان چون قبطیان عناد
و انکار را بسر حد اطناب کشیدند فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ برایشان طوفان را یعنی
چیزیست که طوف کند بر مواضع و اماکن و همه آنرا فرو گیرد چون باران بسیار که [illegible] است و یا موتان
که مرگ و موشی هست و یا طاعون وَالْجَرَادَ و فرستادیم ملخ پرنده را وَالْقُمَّلَ و ملخ پیاده یا کنه یا شپش و سوس
یا بچه های ملخ مثل از پر و شدن با اهالی آن وَالضَّفَادِعَ و وزغ که کاسه های خوابگاه ایشان در میآمدند
و در طعام ایشان می افتادند و بر سر و روی ایشان می دویدند وَالدَّمَ و خون که هر کاه که آب میآشامیدند
خون می شد آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ در حالتی که این اشیا آیتهای قدرت ما بود مبین و هویدا که بر هیچکس
پوشیده نبود که آن آیات خداست و بلیتست بر ایشان و یا آیتهای ما که از هم جدا شده بودند و غیر متصل
بیکدیگر بجهت امتحان احوال ایشان چه مدت میان هر دو آیه یکماه بود و امتداد هر آیتی یکهفته و با وجود این
متنبه نشدند فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند از فرمان برداری حق وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ و بودند گروهی
نهایت گناهکار و معاند در کفر که با وجود این آیات ظاهره ایمان نیاوردند نقلست که چون ساحران ایمان
آوردند و فرعون و اتباع او مغلوب باز گشتند و بر کفر و معصیت خود اصرار نمودند حق تعالی ایشانرا
بقحط و نقصان میوه و غلات امتحان کرد و متنبه نشدند موسی دعا کرد که بارخدایا آیتی دیگر بایشان نما ازین
صعبتر تا ممکن که بر آن پند گیرند حق تعالی ایشانرا بقحط و نقصان میوه و غلا امتحان کرد و متنبه نشدند موسی دعا کرد
بارخدایا آیتی دیگر بایشان نما ازین صعبتر تا ممکن که بر آن پند گیرند حق تعالی ایشانرا بطوفان مبتلا گردانید چنانچه
که هفت شبانه روز باران بنوعی باریدن گرفت که رودخانها از آسمان بزمین جاری گشت و ظلمت ابر افق
متراکم عیان شد و آب بخانه های قبطیان در آمد و زن و مرد بر پای می بودند و کودکان [illegible]
و هر قبطی که در خانه رفتی غرق شدی و تمام فرش و پوشش و لباس و اثاث خانه ایشانرا باران و در سیلان
آب و گل ضایع و نابود مطلق ساخت و اکثر خانه های ایشانرا ویران نمود و کشت و زرعت ایشانرا تباه کرد
و عجبتر آنکه در منازل بنی اسرائیل که متصل بخانه های قبطیان بود اصلا آب دخل نکرد و پیش نزد موسی آمدند و التماس
وعده ایمان استدعای دفع آن کردند موسی دعا کرد و بهدف استجابت پیوست ایشان بوعده وفا نکردند
بر کفر خود اصرار نمودند حق تعالی ملخ بدیشان فرستاد تا آنکه هر چه گیاه و زرع و فواکه و اشجار ایشانرا بخوردند
و بعد از آن از صحرا بخانه های ایشان در آمدند و بر درها و چوبها و رخوت و اجناس هر چه گذر میکردند میخوردند
و بنی اسرائیل ضرر ایشان نمیرسید دیگر بار و پناه بحضرت موسی ع آوردند و سوگند با تعهد نمودند که بعد از رفع
این بلا ایمان آرند موسی دعا کرد و بحکم تمامی ملخ رفع گشت چون فرعونیان دیدند که جز قدری از مزروعات
ایشان بر جا می ماند گفتند این محصول ما را بس است تا حاصل سال دیگر بس مصلحت آنست که بدین قناعت کرده

وین خود را از دست ندهیم پس عهد خود را شکسته در کفر خود راسخ شدند حق تعالی قمل را بر ایشان فرستاد و در جامها
و در طعامها و شراب ایشان می افتادند و غلها و ثمرهای اشجار باغات را با برگ سبز بردند ایشان باز پناه
به موسی بردند و به برکت دعای او نجات یافتند و به وعده وفا ننمودند و گفتند ما را محقق شد که تو در فن سحر ماهری
دیگر باره وشکوزغ بر ایشان تاختند همه سراها و خانها و اماکن ایشان از آن پر شد و همه کوزه و ابریق و دیگ
و خوردنی و سبزه و جامهای ایشان پر از ضفدع شد چون خواستندی در نشست و جای ایشان در دویدندی و در وقت
سخن گفتن به دهنهای ایشان می جستند باز التجا به موسی کرده تضرع و زاری آغاز کردند و بشرط ایمان موسی این بلا را
از ایشان دفع کرد چون یکماه از این بگذشت و ایمان نیاوردند حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی
خوردی آب صافی بودی و قبطی که میخورد خون ناب میشد و اگر از یک سبو خوردندی آنچه نصیب سبطی بودی آب
صاف خوردی و آنچه قبطی خوردی خون صرف گوئی قبطیان از تشنگی به هلاکت افتادند پس پوست درخت تر را در دهن
می کردندی دهن ایشان پر خون شدی تا هفت روز بر این منوال بود آخر تضرع و زاری نزد موسی آمده و عهد و میثاق
تمام و سوگندان مغلظ به موسی شرط کردند که البته این نوبت ایمان آریم چون موسی دعا کرد و این بلا نیز از ایشان
مندفع شد باز عهد خود را فراموش کرده ایمان نیاوردند کما قال الله تعالی وَلَمَّا وَقَعَ و هر گاه که واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ
الرِّجْزُ بر ایشان عذابهای این انواع مذکوره قَالُوا گفتند از روی تضرع و زاری يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان
برای ما رَبَّكَ از به کار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بانچه عهد کرده است نزد تو که هر گاه او را بخوانی اجابت کند
و با این عهد که هر گاه قوم تو قبول کنند که ایمان آرند عذاب از ایشان بردارد پس او را بخوان برای دفع این بلیه
لَئِنْ كَشَفْتَ بحق آنکه اگر زایل گردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ هر آینه ایمان آریم و تصدیق
کنیم لَكَ مر نبوت ترا وَلَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی
ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن وقت که ما ببردیم به دعای موسی و دفع کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان عذاب را و تمام
کردیم إِلَى أَجَلٍ مدتی موعود که ایشان هُمْ بَالِغُوهُ ایشان رسنده گانند به آن یعنی تا اجلی که ایشان را در آن
غرق گردانید إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ آنگاه ایشان عهد را بشکستند و مرویست که از آن وقت که موسی بر ساحران
غالب شد تا بیست سال با فرعون و قوم او میکوشید و ایشان را دعوت میکرد و هیچ نفع ایمان نیاوردند
فَانْتَقَمْنَا پس اراده انتقام کردیم مِنْهُمْ از ایشان یعنی خواستیم که ایشان را به بدترین عذابی معذب سازیم
فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس غرق ساختیم ایشان را فِي الْيَمِّ در قعر دریای قلزم نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا به دروغ نسبت کردند آیتهای قدرت ما را وَكَانُوا عَنْهَا و بودند از تأمل و تفکر در آن غَافِلِينَ
بیخبران یعنی غرق گردانیدن ایشان بسبب تکذیب ایشان بود و تفکر نکردن ایشان در آن ازلی تا
که همچون غافلان در آن غرق گشتند وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ و میراث دادیم گروهی را که كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ
بودند ضعیف و زبون شمرده گان بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند

بعد از آنکه فرعون و اتباع او را غرق ساختیم میراث دادیم مکان ایشان را به سبطیان و آن مَشَارِقَ الْأَرْضِ
جهات شرقی از زمین شام بود وَمَغَارِبَهَا و نواحی غربی از آن زمین الَّتِي بَارَكْنَا آن زمین که برکت کرده
ایم فِيهَا در آن بباران و بسیاری محصولات یا باقدام انبیاء عظام علی نبینا و علیهم السلام وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
الْحُسْنَى و تمام گشت و گذارده شد وعده پروردگار تو که نیکو بوده یعنی مقرون بود به وفا کردن آن عَلَى بَنِي
إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل و آن نصرت ایشان بود بر دشمنان و تمکین ایشان در زمین مصر و این تمامی وعده
و وفای آن کردن بِمَا صَبَرُوا بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا كَانَ
يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته و درست کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای
نیکو و عمارتهای ارجمند وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آنچه بودند که بر افراشته بودند از تاکهای انگور و بر چوب و نی
کشیده و یا از بناهای بسیار بلند رفیع چون صرح هامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و گذرانیدیم بنی اسرائیل
الْبَحْرَ از دریا به سلامت فَأَتَوْا پس بیامدند و بگذشتند عَلَى قَوْمٍ بر گروهی از قبیله لخم از زمین در ولایت رقه
که يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ اقامت میکردند بر پرستش بتان که مر ایشان را بود و گویند آن صورتهای
گاو بود قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا گفتند ای موسی بساز برای ما إِلَٰهًا خدائی یعنی صورتی بساز که او را بپرستیم
كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ همچنانکه ایشان را خدایان هستند که می پرستند قَالَ إِنَّكُمْ گفت موسی به درستی که شما هستید
قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی که جهل ورزیده در این که غیر خدا را جایز باشد پرستیدن إِنَّ هَٰؤُلَاءِ به درستی که این
گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده اند مَا هُمْ فِيهِ آنچه ایشان در آنند یعنی عنقریب حق تعالی دین
و آیین ایشان را درهم خواهد شکست و بتان ایشان را در دست و پای ما پاره خواهد ساخت وَبَاطِلٌ
و زایل و نابود است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که ایشان میکنند از عبادت بتان قَالَ گفت موسی
أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا آیا جز از خدای را طلب کنم برای شما معبودی که مستحق عبادت باشد وَهُوَ فَضَّلَكُمْ
و حال آنکه و تفضیل داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان شما و با نواع نعمت و مرحمت تخصیص فرمود
چون دو پیغمبر برگزیده را بر شما مبعوث ساختن که منم و برادرم هارون تا خلاصی دهیم شما را از اذیت
فرعون و قوم او و مال و دیار ایشان را به تصرف شما دادیم و غیر آن چنانچه میفرماید که وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید
که چون برهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع فرعون يَسُومُونَكُمْ می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ
سختی عذاب را يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده میگذاشتند
زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود وَفِي ذَٰلِكُمْ و در این رهانیدن بَلَاءٌ نعمتی بود و یا در آن عذاب
محنتی بود مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ از نزد پروردگار شما نعمتی بزرگ و یا محنتی سخت آورده اند که موسی وعده
کرده بود با بنی اسرائیل که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزد یک خدای تعالی که هرچه شما را
باید در آن مبین باشد چون از دریا نجات یافتند و فرعون با اتباع غرق شد طلب آن کتاب کردند

وموسی ع از خدای تعالی درخواست که آن کتاب را بدو فرستد حکم شد که سی روز بروزه باش وبعد از آن بطور آی
تا با تو سخن گویم موسی ع بفرموده عمل نمود و روز سیم بطور رفت و گویند چون بوی دهن او بجهت روزه متغیر
شده بود کراهت داشت از آنکه بجهت آن با خدای تعالی سخن گوید پس برای رفع آن رایحه مسواک بر دندان
مالید تا زایل شد ملایکه گفتند که ما از تو بوی مشک می‌شنیدیم تو آنرا بمسواک دفع کردی حق تعالی فرمود تا
روز دیگر روزه دارد تا آن رایحه عود کند و او سبحانه ازین خبر میدهد که وَوَاعَدْنَا مُوسَى و وعده
دادیم موسی را برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی شبانروز و آن ماه ذی القعده بود و چون عادت
عرب درین حالت آن بود که شب دیده میشود و ازین جهت تاریخ را بشب قید ساخت و میفرماید که وَأَتْمَمْنَاهَا
بِعَشْرٍ و تمام کردیم آن سی روز را بعشره ده روز دیگر از ذی الحجه فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ پس تمام شد وقتی که پر
وردگار او مقرر کرده بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً در حالتی که رسیده بود بچهل شبانروز وَقَالَ مُوسَى و گفت
موسی ع در وقت رفتن بمیقات لِأَخِيهِ هَارُونَ برادر خود هارون که من بطلب کتاب بجانب
طور میروم اخْلُفْنِي خلیفه باش مرا فِي قَوْمِي در میان قوم من یعنی در میان ایشان خلیفه باش
تا من از طور بیایم وَأَصْلِحْ و بصلاح آر کاری که شایسته صلاح باشد از امور ایشان یا همیشه بصلاح دار
ایشان باش وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ و پیروی مکن تباه کاران را یعنی پیروی کسانی مکن که ترا بطریق فساد
خوانند وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى و آن هنگام که آمد موسی با هفتاد کس از اشراف قوم خود لِمِيقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر
کرده بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وی پروردگار او یعنی شنوانید حق تعالی کلام خود را بموسی از درخت
و گویند درین موضع سخن را از ابری شنید و در تبیان آورده که چون حق تعالی خواست که با موسی سخن گو
ید فرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت چون موسی قدم در آن ظلمت نهاد هر دو فرشته
که بر آدمی موکلند از وی دور گردیدند و آسمانها از نظر وی دور شد و روی در آوردند ملایکه دید در هوا ایستاده
اند و عرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت و در تاریخ مذکور است که او را صد و بیست
و چهار هزار کلمه شنوانید و بروایتی هفتصد هزار و اصح نود و چهار هزار و در کشاف گفته که حق تعالی چهل
شبانروز با موسی سخن گفت چون موسی از مناجات فارغ شد آن هفتاد کس از خیار قوم که همراه آورده
بود در بیرون حجاب ایستاده بودند گفتند ای موسی ما چیزی می‌شنیدیم نمیدانیم که کلام خدا بود یا مخلوق
ما ایمان نمی‌آوریم و تصدیق نمیکنیم تا آنکه بچشم او را ببینیم هر چند موسی ایشان را گفت که دیدن حق سبحانه از محالات
قبول نمیکردند و میگفتند که تو سؤال رؤیت کن تا چه جواب آید پس بزبان قوم خود قَالَ رَبِّ أَرِنِي گفت
ای پروردگار من بنما بمن ذات خود را أَنْظُرْ إِلَيْكَ تا نظر کنم بسوی تو قَالَ گفت حق تعالی در جواب او
لَنْ تَرَانِي هرگز نتوانی دید مرا وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ و لیکن نظر کن بکوه زبیر که بلندترین کوههاست
فَإِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر این کوه قرار گیرد و ثابت بماند مَكَانَهُ در جای خود هنگام فرود آمدن

نور من

نور من بر آن فَسَوْفَ تَرَانِي پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و اگر کوه را قوت آن نباشد تو نیز قوت و قدرت
دیدن من نداشته باشی فَلَمَّا تَجَلَّى پس آن هنگام که تجلی کرد رَبُّهُ پروردگار او یعنی ظاهر گردانید نور خود را
یا از نور عرش که بمقدار سوفار سوزنی تجلی شد لِلْجَبَلِ مر آن کوه را و در عین المعانی آورده از سهل ساعدی
که حق سبحانه نور خود را از پس هفتاد هزار حجاب بمقدار درمی ظاهر کرد در آن ساعت هر دیوانه که بر روی
زمین بود بهوش باز آمد و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و عرصه زمین سرسبزی پذیرفت
و آبهای شور شیرین شد و بتان بر روی در افتادند و آتشکده مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جَعَلَهُ
گردانید حق تعالی آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه و در تبیان گفته که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت
و شش کوه دیگر از وی جدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتادند و سه کوه دیگر که ثور
و ثبیر و حرا است بمکه افتادند وَخَرَّ مُوسَى و بیفتاد موسی صَعِقًا بیهوش شد از هول آنچه مشاهده کرده
بود از پاره پاره شدن کوه و آن بیخودی از پنجشنبه روز عرفه بود تا شام جمعه و آن روز هفتاد کس
هلاک شدند فَلَمَّا أَفَاقَ پس چون بهوش باز آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه لایق
حضرت تست و پاک میدانم ترا از آنکه بچشم سر دیده شوی تُبْتُ إِلَيْكَ باز گشتم بسوی تو از جرأت اقدام
نمودن بر سؤال بی اذن تو وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ و من اول گروندگانم بعظمت و جلال تو باآنکه
هیچ احدی ترا نتواند دید و در تبیان مذکور است که چون نور الهی تجلی کرد بر آن کوه ریگ روان شد و تا روز
قیامت در روی زمین میرود و هرگز در یک موضع قرار نگیرد و از وهب بن منبه روایت است که چون
موسی سؤال رؤیت نمود حق تعالی ابری فرستاد با رعد و برق و صواعق تا گرداگرد آن کوه در آمد
و فرشتگان آسمان را فرمود بروید و بر موسی اعتراض کنید که این جرأت چرا کردی فرشتگان روی
بموسی نهادند تا آنکه چهار فرسنگ تا چهار فرسنگ از اطراف و جوانب آن کوه فرو گرفتند اول فرشتگان
آسمان اول بر صورت گاوان بر موسی ظاهر شدند زبان بتسبیح و تهلیل بر گشاده با آوازهای چون رعد سخت
و مهیب و فرشتگان آسمان دوم بر صورت شیران با آوازهای هولناک تسبیح و تهلیل میگفتند موسی ازین
صورت بترسید و اعضای او بلرزش در آمد و هر مویی که بر اعضای او بود از ترس و هول راست شد
گفت بار خدایا ازین سؤال کردن پشیمان شدم بکرم عمیم خود مرا ازین احوال نجات ارزانی فرما پیشوای
فرشتگان گفت ای موسی زود جزع و فزع کردی صبر کن تا زیاده ازین ببینی هر که آن خواهد که تو خواستی
ازین صبر بیش باید بود پس فرشتگان آسمان سیوم فرود آمدند بصورت کرکسان و آواز تسبیح و تهلیل
بلند گردانیدند چنانکه نزدیک بود که همه کوهها از هیبت آن متفرق شوند و شعله آتش از دهن ایشان جستی
پس فرشتگان آسمان چهارم فرود آمدند و صورت ایشان بصورت هیچ حیوانی شباهت نبود از خلقت غریب
و عجیب و برنگ آتش بودند آواز تسبیح و تهلیل ایشان زیاده از ملایکه آسمان سیوم بود بعد از آن فرشتگان

همان هجم نازل شد بر حتی که موسی نتوانست بر ایشان نگاه کند لرزه عظیم بر و افتاد و اغاز گریستن کرد
پیشوای ایشان گفت که بر جای خود باش تا چیزی ببینی که طاقت دیدن آن نیاری پس ملایکه آسمان
ششم فرود آمدند و در دست هر یک درختی از آتش بود مانند درخت خرما و لباس ایشان
از آتش بود و همه از عظم و صورت شبیه و تهلیل میکردند تسبیح ایشان این بود که سبوح قدوس رب العزة
ابدا لا یموت موسی مضطرب شد و گفت بار خدایا تیز از و دریاب که نزدیک بموت رسید همه
اگر از انجا بروم بسوزم و اگر باشم بمیرم پیشوایان فرشتگان آسمان ششم پیش او آمده گفتند ای موسی
صبری کن که ازین عجبتر خواهی دید پس حق سبحانه فرشتگان آسمان هفتم را امر کرد که حجاب بر دا
وانگی از نور عرش من را به موسی بنماید چون ان نور بر کوه تافت پاره پاره و ریزه ریزه گشت
و از عظمت و هیبت ان کوه هر سنگ و درخت که بر امون ان بود چون گرد و غبار شد موسی بیفتاد
و مدهوش شد چنانکه گوییا روح از تن او مفارقت کرده و فرشتگان اغاز به تسبیح و تهلیل
کردند و حق سبحانه آن سنگ را که موسی بر آن بود امر کرد تا بر دوشته بلند گردند تا موسی از صاعقه سوخته نشود و
پس آتش از آسمان فرود آمد و آن همه را دکرد که سوال رؤیت کرده بودند بسوخت و لطف و کرم الهی
شامل حال موسی شده بهوش باز آمد و برای ترک این ادب انابت کرده گفت ما اعظمک و اعظم ملایکتک
چه بزرگواری تو و بزرگوار اند فرشتگان انت رب الارباب و مالک الملوک لا یعدلک شیء ولا یقوم
لک شیء رب تبت الیک والحمد لک لا شریک لک رب العالمین و از جمله عجایب و غرایب است
که موسی از سر امتحان نه بر وجه ایمان و از زبان قوم نادان نه از قبل خود این سوال کرد و جواب لن ترانی
شنید و همه ملایکه او را عتاب کردند و بجهت مشاهده امور عجیبه که مذکور شد بیهوش گشت و قوم او که همراه
این گروه از موسی بصاعقه هلاک شدند و کوه با عظمت نور تجلی چون ریگ روان شد پس چگونه تجویز دیدار
حقیقی او توان کرد همچنانکه مذهب اهل غلافت القصه چون موسی بهوش آمد حق تعالی جهت تسلی او و تدارک
اندوهی و رنجی که در طلب رؤیت باو رسیده بود قال یا موسی گفت ای موسی ذریق مراقه و غمناک
مباش انی اصطفیتک بدرستی که من ترا برگزیدم علی الناس بر جمیع آدمیان یا بر همه بنی اسرائیل که در زمان
تواند برسالاتی به پیغامهای من که بعضی رسالتی و بکلامی و دیگر باره ترا برگزیدم بسخن گفتن بتو بی واسطه
وحی فخذ ما آتیتک پس فراگیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی که در توریت و بدان عمل کن وکن من
الشاکرین و باش از جمله شکر کنندگان برین نعمت وکتبنا له فی الالواح و بنوشتیم بقلم قدرت
برای موسی در لوحهای که دوازده بوده و طول هر لوحی دوازده گز بود و آن الواح از یاقوت سرخ بود
یا از سنگ سخت که ارقام در وی کنده بود چون نقش نگین از ربیع منقولست که توریة هفتاد بود که بار
هفتاد شتر میشد و یک جزو او را تو نمیشد که در عرض یکسال بخوانند و در و مکتوب بود من کل شیء از هر چیزی

که در باب دین محتاج الیه باشد از احکام حلال و حرام و حدود و آن موعظة در حالتی که پندی بود وتفصیلا
و بیان کردنی چیزی لکل شیء مر هر چیزی را از امر و نهی و ذکر جنت و نار و عبرتها و خبرها فخذها پس فرا گیر
این لوح را بقوة بجد تمام و عزم درست وأمر قومک و بفرمای گروه خود را تا بعد قوت یاخذوا
باحسنها فرا گیرند نیکوترین انچه در الواح ست چون استعمال صبر و عفو در مقام انتقام و قصاص بر طریقه ندب
یا مراد اختیار افضل واجبات است در امور واجب مخیره و یا مراد جمع است میان فرایض و نوافل بعد ازان بر سبیل
تهدید و وعید فرمود که ساریکم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای نافرمانان
یعنی آرامگاه ایشان که آرامگاه آبنیه گمراهی فرعون و قوم اوست در مصر و منازل و مساکن ایشان
که از خداوندان خالی مانده و زیر و زبر گردیده و پس باید که شما از آن پرهیز باشید و عبرت گیرید و عصیان مورزید
تا بآن نوع عذاب مبتلا نشوید و یا مراد جزای آخرتست که جهنم باشد ساصرف زود باشد که برگردانم خذلان
و فرو گذاشت بگردانم عن آیاتی از نشانهای قدرت خود و باز دارم از آن الذین یتکبرون آنانرا
که تکبر میکنند فی الارض در زمین بغیر الحق بدون استحقاق آن یعنی آیاتی که بسبب آن طالبان راه حق
مهتدی میشوند آنرا از اهل عناد و مستکبر باز دارم از روی تحقیر ایشان را بر جهالت عناد و خود شان باز
گذارم و آن نظر لطف و توفیق که با مومنان دارم از ایشان باز گیرم چه علم من تعلق گرفته باینکه از غایت عناد
که دارند تفکر در آیات من نکنند تا راه یابند و بجهت این آیات هدایت از ایشان منع کنم وان یروا واگر ببینند
این سرکشان معاند کل آیة هر نشانه را که دلالت بر وحدانیت من و صدق انبیای من کند لا یؤمنوا ایمان نیاورند
بها بآن و بگروند بآن بجهت فرط عناد و تکبر وان یروا و اگر ببینند سبیل الرشد راه راست و طریق
هدایت را که معجزات دالست بر طریق حق لا یتخذوه سبیلا فرا نگیرند آنرا راه خود و نگیرند یعنی در آن سلوک
نکنند و پیروی ننمایند و نظر تامل در آن نکنند وان یروا و اگر ببینند سبیل الغی راه گمراهی و کجی
از آیات اطلاع شبهات مبطلان یتخذوه سبیلا فرا گیرند آنرا راه خود و فرا گیرند و پیروی کنند ذلک آن
عدم تتبع راه راست و پیروی سبیل بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بآیاتنا تکذیب کردند نشانهای
ما از معجزات و کتب منزله وکانوا عنها و بودند از آن یعنی از نظر اعتبار و تدبر غافلین بیخبران مراد
از غفلت اعراض و عناد است نه غفلت جهل یعنی بیخبر شده و اعتراف بحقیقت آن نمیکردند والذین
کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا مطلق دلایل قدرت ما و لقاء الآخرة
و بدروغ شمردند رسیدن بسرای آخرت و مشاهده ثواب و عقاب حبطت اعمالهم باطل و تباه
گشت عملهای که در آن جهان کردند یعنی در آخرت بآن منتفع نشوند چه آن اعمال برضی کرده باشند
که بدان مستحق ثواب نشوند هل یجزون جزا داده نشوند الا ما کانوا مگر جزای انچه بودند که در دنیا یعملون
میکردند بعد ازان عود کلام بقصه بنی اسرائیل کرده و آنچه احداث آن کرده نزد خروج موسی بمیقات

وفرمود که واتخذ قوم موسی و فرا گرفتند گروه موسی من بعده از پس رفتن موسی بکوه طور من حلیهم
از پیرایهای ایشان یعنی پیرایهای قبطیان که بعاریت گرفته بودند و در تصرف ایشان بود عجلا جسدا له
خوار گوساله را که محض بدن بود بی آنکه روح داشته باشد یعنی جسد ویرا از طلا ساخته بودند مر او را آوازی
بود آواز گاو و از وجه نقلست که گوشت و خون در وی پیدا شد و در سورة البقره مذکورست که بنی اسرائیل نسخه
شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه برانگیختند که ما عروسیها
داریم و دو سه روز بدان مشغول خواهیم بود هر یکی از دوستان و یاران خود که در میان فرعونیان
داشتند پیرایه و اسلحه بعاریت گرفتند و بعد از گذشتن ایشان از دریا و خبردار شدن آنها که از عقب
آمدند و بدریا غرق شدند آن حلیها در دست ایشان مانده بود و چون موسی عزیمت طور فرمود سامری آن
حلیها از ایشان بگرفت و او زرگری کامل بود گوساله از آن بساخت و قدری از خاک که از زیر قدم اسپ
جبرئیل در وقت غرق نمودن فرعونیان برداشته بود در قالب آن گوساله انداخت فی الحال آواز
گوساله از و ظاهر گشت بنی اسرائیل که آن آواز شنیدند اکثر ایشان در سجده در افتادند و تفصیل این قصه در سوره
طه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و حق سبحانه انجا سرزنش ایشان میفرماید الم یروا آیا ندیدند و ندانستند
انه لا یکلمهم که آن گوساله محض جسدیست سخن نمیکند از خیر و شر بلکه جمادیست و نفع و ضرر از و مسلوب
است ولا یهدیهم سبیلا و راه نمی نماید ایشان را صواب تا گمان آن شود که خالق اجسام تواند بود
اتخذوه در گرفتند آن را بخدایی وکانوا ظالمین و بودند از ستمکاران بر خود که غیر خدا را عبادت
کردند ولما سقط پس آنهنگام که افکنده شد فی ایدیهم در دستهای ایشان این کنایت از شدت
ندامت و حسرت ایشان چه کسی که نادم است و حسرت میخورد بر امری از غایت غم و غصه دست را در دهن
خود افکنده می گزد پس معنی آنست که چو دستهای ایشان در دهن واقع شده آنرا همه بدندان میگزیدند
از غایت پشیمانی از پرستیدن گوساله ورأوا انهم قد ضلوا و دیدند یعنی دانستند که ایشان
گمراه شدند بجهت پرستش گوساله قالوا گفتند از روی ندامت لئن لم یرحمنا اگر رحمت نکند بر ما
ربنا پروردگار ما بقبول توبه ویغفر لنا و نیامرزد خطیهء ما را لنکونن هر اینه باشیم انهنگام
من الخاسرین از زیانکاران و هلاک شدگان بهلاکت ابدی ولما رجع موسی و آنهنگام
که برگشت موسی از طور الی قومه بسوی گروه خود غضبان در حالتی که بغایت خشمگین بود اسفا
اندوهناک و غمگین و یا جزع کننده مرویست که حق تعالی ویرا اخبار کرد که قوم تو گوساله پرست شده
وی خشمناک شده بماند و تمام بمیان قوم خود باز گشت و از غایت غضب و اسف قال گفت
پرستندگان گوساله را بئسما خلفتمونی بد نیابتی کردید مرا من بعدی از پس مفارقت من که بپرستش
گوساله مشغول شدید أعجلتم ایا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت گوساله امر ربکم بر فرمان پروردگار

خود صبر نکردید تا من بیایم و حکم بشما نمایم مرویست که چون سی روز از موعد بگذشت موسی نیامد سامری گفت یعنی
شما خدایی از برای خود نصب کنید تا پرستش آن کنیم ایشان سخن او را شنیدند و او فرصت یافته گوساله
ترتیب داد و ایشان را پرستش آن ترغیب کرد و بسجده آن مشغول شده و چون موسی بازگشت با ایشان
زبان عتاب دراز کرد والقی الالواح و افکند الواح توریت را از غایت غضب و بعد از انکه
شش سبع آنچه در آن نوشته از تفاصیل اشیا باسمان بردند و یک سبع که در آن اوامر و نواهی بود بماند
واخذ برأس اخیه و بگرفت موسی سر برادر خود را یجره الیه میکشید آنرا بجانب خود موسی
اگرچه میدانست که از هرون تقصیری واقع نشده درین باب اما موسی سر او را گرفته پیش خود کشید که بر ایشان
ظاهر شود که خطای عظیمی از ایشان صادر شده که موسی باین مرتبه در غضب شده و دانند که با برادر که گناهی از او
چنین میکند پس با ایشان در چه مقام باشد تا از آن عقیده فاسد منزجر شده از خاطر محو کنند قال گفت هرون
موسی را که ابن ام ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر پدر و مادری بودند اما بجهت ازدیاد شفقت
و رحمت نسبت با و ذکر مادر کرد تا غضب او تسکین یابد و بعد از آن گفت ان القوم استضعفونی
بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند و از بیکسی زبون گرفتند وکادوا یقتلوننی و نزدیک بودند که
بکشند مرا از بسیاری مبالغه ایشان و عدم معاونی و ناصری درین باب تا با ایشان قوت مقاومت
داشتم منع ایشان نمایم فلا تشمت بی الاعداء پس شاد مگردان بمن دشمنان را و چنان مکن که ایشان
توهم کنند که از من تقصیری واقع شده و بجهت این موسی سر مرا گرفته نزد خود میکشد و از اهل برائت و خواری
من میکند ولا تجعلنی مع القوم الظالمین و مگردان مرا با ستمکاران و در عداد ایشان باظهار غضب
تا ایشان گمان بد در حق من نبرند چون هرون موسی را تنبیه کرد بر توهم مردمان تهمت و گمان بد را در حق او
قال گفت موسی که رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا ولاخی و برادر مرا این دعا بر وجه انقطاع است
بخدا و مزید تقرب باو و ضم نفس نسبت آن تحصیل ثواب و رفع درجات خود و برادر خود کند نه بجهت
آنکه از و برادر او فعل قبیحی صادر شده باشد از کبیره و صغیره که محتاج استغفار است چه دلایل واضحه است بر آنکه
انبیا معصوم اند از جمیع قبایح وادخلنا و در آر ما را فی رحمتک در بخشایش بزرگ انعام و تفضل را
وانت ارحم الراحمین و تو بهترین بخشندگانی بخشش همه از اثر بخشش تست و بعد از دعا در حق خود
و برادر در شان گوساله پرستان فرمود ان الذین بدرستی که آنانکه از روی گمراهی اتخذوا العجل فرا
گرفتند گوساله را بخدایی سینالهم زود باشد که برسد ایشان را غضب من ربهم خشمی از پروردگار ایشان
و آن امر الهی بود در آنکه توبه ایشان آنست که یکدیگر را بکشند و ذلة و دیگر برسد ایشان را خواری
فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که جزیه است یا جلای وطن یعنی ایشان را از خان و مان خود آواره
ساختن و کذلک و همچنانکه پاداش دادیم گوساله پرستان را نجزی المفترین جزا میدهیم دروغ گویان را
و هیچ دروغی از ین عظیم تر نیست که گوساله را خدای خود دانسته شد والذین عملوا السیئات و آنانکه کردند

بدیها را از کبایر و صغایر یا شرک آورده ند ثم تابوا پس باز گشتند من بعدها پس از وقوع آن وآمنوا وگرویده
یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و یا ثابت قدم شدند بر ایمان خود پس از توبه از صغایر
و کبایر ان ربك بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور رحیم هر آینه آمرزنده است
گناهان را و مهربان با ایشان بقبول توبه اگرچه گناه عظیم و بیشتر باشد القصه گوساله پرستان از کرده خود
پشیمان شده نزد موسی آمدند و از و طلب استغفار کردند خطاب آمد که قبول توبه ایشان با آنست که شمشیر
در یکدیگر نهند و هم را بکشند پس ایشان شمشیر بیکدیگر نهادند و چنان ظلمتی و تیرگی پیدا شد که تا شفقت و حمیت
مانع مقاتله ایشان نشود و چون هوا روشن شد هفتاد هزار مرد کشته شده بودند موسی را بر ایشان رحم آمد
درخواست گناه ایشان کرد حق تعالی از سر گناه ایشان در گذشت ولما سکت و چون ساکت شد یعنی
خاموش گشت عن موسی الغضب از موسی خشم اخذ الالواح فرا گرفت بقیه الواح را که افکنده بود
وفی نسختها و در آنچه مکتوب بود در آن هدی راه نمودن بود از گمراهی بطریق حق ورحمة
و بخشش یعنی ارشاد و صلاح و فعل نیکو للذین هم برای کسانی که ایشان لربهم یرهبون مر پروردگار خود
را پرهیزکاری کنند یعنی از عذاب خدای ترسند بعد از آن اخبار میفرماید از هفتاد کسی که موسی ایشان را بمیقات
برده بود و میفرماید که واختار موسی قومه و برگزید موسی از قوم خود سبعین رجلا لمیقاتنا هفتاد مرد را
از برای وقتی که وعده کرده بودیم چون بمیقات رسیدند و سخن حق شنیدند با موسی گفتند لن نؤمن
لك حتی نری الله جهرة ما ترا باور نکنیم و اعتقاد نداریم که این خدای است تا خدا را معاینه نه بینیم حق تعالی صاعقه
فرستاده آن هفتاد کس را بسوخت علی بن ابراهیم از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده
که در حینی که موسی بطور رفت تا حق تعالی توریت را باو عطا فرماید هفتاد کس را همراه خود برد از خیار بنی
اسرائیل و چون بمیقات حاضر شدند و سخن خدای بشنیدند سوال رؤیت کردند صاعقه با ایشان رسید
بمردند و بعد از آن حق تعالی ایشان را زنده گردانید پس حق تعالی اول بیان حدیث میقات فرمود و بعد از آن
در اثنای آن ذکر عجل فرمود و آنگاه عود به بقیه قصه کرده فرمود که آن هفتاد کس جهت آن جرئت که کردند
هلاک شدند فلما اخذتهم الرجفة پس آن هنگام که گرفت این هفتاد تن را صاعقه مهیب که بجهت
آن بلرزه در آمدند و سوخته شدند قال رب گفت موسی ای پروردگار من لو شئت اهلکتهم اگر میخواستی
هلاک میکردی ایشان را من قبل پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وایای و مرا نیز هلاک میکردی
با ایشان و یا قادر بودی بر هلاک کردن ایشان در وقت غرق شدن فرعون و اتباع او پس رحم
کردی بر ایشان و اگر این نوبت نیز بر ایشان رحم کنی از عظیم احسان تو بعید نخواهد بود و چون در حین
وقوع رجفت ایشان را مشرف بر موت دید فرمود از روی استعلام حکمت و مصلحت و یا بر وجه استعطاف
که بار خداوندا اتهلکنا آیا هلاک میکنی ما را بما فعل السفهاء منا بسبب آنچه کردند سفیهان و بیخردان از ما
یعنی بجهت بعضی از آن هفتاد کس که این جرئت کردند و طلب رؤیت نمودند همه ما را هلاک میکنی ان هی

نیست این رجفه الا فتنتك مگر امتحان تو مر بندگان را در باب تشدید تکلیف بر صبر کردن برین رجفه بسبب سوال
رؤیت تا ایشان محکم کنند برین عقوبت و مر غیر ایشان را عبرت باشد از آن و ابن عباس فرموده که مراد
فتنه اینجا عذاب است یعنی نیست این رجفه مگر عقوبت و عذاب تو تضل بها تخلیه میکنی و فرو میگذاری بدین
فتنه و ابتلا من تشاء هر کرا میخواهی تا بسبب عناد و انکار و تزلزل و اضطراب در ایمان صبر نکند
بر آن و ثواب صابران در نیابد و آنجا در وادی خذلان بماند و آنجا در بادیه حرمان وتهدی و راه
نمایی بدان من تشاء هر کرا میخواهی از طالبان راه مستقیم بوسیله الطاف و توفیق و تثبیت بر ایمان
و صبر بر امتحان و یا معنی آنست که هلاک میکنی بآن هر کرا میخواهی و نجات می بخشی از آن هر کرا اراده میکنی
انت ولینا تویی یار ما و متولی کار ما فاغفر لنا پس بیامرز برای ما آنچه از ما صادر شده از
خطیات و معاصی و آنچه از من بظهور رسیده از ترک مذهب وارحمنا و ببخش ما را از خوان نعمت
بی نهایت خود وانت خیر الغافرین و تو بهترین آمرزندگانی و در گذرنده از جرایم بندگان
واکتب لنا و بنویس برای ما یعنی ثبت نما و واجب گردان برای ما فی هذه الدنیا در این سرای
حسنة نیکویی که آن فراخی معیشت است و توفیق طاعت و قبول توبه و سرانجامی نیکو و یا ثنای جمیل
وفی الاخرة و در آن سرای نیکویی و ما را که آن مغفرت است و جنت نعیم و موافقت ابرار انا هدنا
الیك بدرستی که ما باز گشتیم بسوی تو و امتثال امر تو قال گفت خدای عذابی اصیب به عذاب
میرسانم آنرا من اشاء هر که میخواهم یعنی کفار و اهل عصیان ورحمتی وسعت و رحمت من وا رسیده است
کل شیء هر چیزی را یعنی شامل است در دنیا مؤمن و کافر را و غیر مکلف را از آفریدن و روزی دادن
و یا مراد توبه است که علی العموم در این رحمت بر همه گشوده و همه را باین رحمت دعوت فرموده که توبوا
الی الله جمیعا و در آخرت برفع درجات برای جمیع مؤمنین و مؤمنات همچنانکه میفرماید که فساکتبها
پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را للذین یتقون برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و معصیت
ویؤتون الزکوة و بدهند زکوة مفروضه را والذین هم و برای آنانکه ایشان بآیاتنا یؤمنون بآیات
منزل ما میگروند و عطیه عوفی گوید که رحمت حق تعالی واسع است همه کس را الا آنست که از روی تفضیل مؤمنان
میرسد فساکتبها للذین یتقون و بر وجه تفضیل بغیر ایشان پس خدای تعالی کافران را در دنیا بطفیل مؤمنان
در برکت ایشان روزی میدهد و عذاب از ایشان بر میدارد و همچنانکه کسانی که در تاریکی براه شناسی فرا راه
روند و چون آن غیر رود ایشان در تاریکی بمانند همچنین مؤمنان در قیامت در جنت بمقر خود قرار گیرند
و کافران که بنور رهشناسی ایشان در راه رفته باشند بی نور بمانند و در ظلمات گرفتار شوند
از قتاده نقلست که یهود و نصاری تمنای این رحمت کرده گفتند ما بآیات ایمان داریم و زکات مال
میدهیم پس برای ما ثابت خواهد بود و حق تعالی رشته امید ایشان را منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت

مخصوص گردانید و فرمود که متقیان و مومنان که رحمت برای ایشان می نویسیم اَلَّذِینَ آنانند که از روی صدق
یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پی روی میکنند فرستاده خدا را که صفت او هست که اَلنَّبِیَّ الْاُمِّیَّ پیغمبر نا نویسنده
و ناخواننده هست و در تبیین وصف نبی هست بر آنکه کمال علم او با وجود این صفت یکی از معجزات اوست نظم
نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت ۞ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد ۞ و از ابی جعفر صلوات الله نقلست
که امی منسوبست بام القری که مکه است یعنی پیغمبری در مکه مبارکه متولد شده اَلَّذِی یَجِدُونَهُ آنچنان پیغمبری که
یابند اسم و صفت او را که مَکْتُوبًا عِنْدَهُمْ نوشته هست نزد ایشان فِی التَّوْرٰىةِ در توریت آنجا که میگوید
احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة آخره یعنی پیغمبری که نام او احمد است خندان و تبسم کننده
باشد و قتال کننده با اهل طغیان و عدوان و بر شتر سواری کند و شمله پوشد و سیلمانی عشر عظیما و اخرة
لا انه عظیم و زود باشد که دوازده بزرگ از نسل او متولد شوند و تا آخر زمان او کرده برای امت عظیم الشان
وَالْاِنْجِیلِ و در انجیل آنجا که از قول عیسی خبر میدهد که انی ذاهب الی ربی و سیاتیکم الفارقلیطا یعنی عیسی
گفت که من برحمت پروردگار خود می روم و زود باشد که فارقلیطا بیاید بشما و شما را بدین اسلام دعوت کند
یَاْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ و این رسول میفرماید مردمانی را که پیروی او میکنند بنیکویی که توحید است و توابع
آن از اوامر و نواهی وَیَنْهٰىهُمْ و باز میدارد ایشان را عَنِ الْمُنْکَرِ از کار ناشایست که شرکست و لوازم
آن وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبٰتِ و حلال میگرداند برای ایشان مطعومات پاکیزه را که اهل جاهلیت بر خود حرام
کرده بودند چون بحیره و سائبه و غیر آن وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبٰٓئِثَ و حرام می سازد بر ایشان خورشهای
پلید را چون مردار و خون و گوشت خوک وَیَضَعُ و فرو می نهد و تخفیف میکند عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ از ایشان
بار گران یعنی سبک میگرداند بر امت تکالیف شاقه را و گویند مراد از اصر آنهاست که در شریعت موسی
بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از آن صادر شده باشد باو و قطع آن مقدار جامه
که نجاست بآن رسد و پنجاه رکعت نماز در هر شبانروزی گذاردن و نصف سال روزه داشتن
وَالْاَغْلٰلَ و سبک میگرداند و برمیدارد از ایشان غلها و بندها اَلَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ که بوده بر ایشان
در زمان موسی مانند تعیین قصاص در عمد و خطا و قطع اعضای خاطیه و غیر آن از عهود با شدت که حق تعالی
در رونست آنها کرده بود که بآن وفا کنند با غلها که در گردنها باشد فَالَّذِینَ اٰمَنُوا بِهٖ پس آنان که گرویدند
بنبی امی از بنی اسرائیل و غیر ایشان وَعَزَّرُوهُ و تعظیم کردند او را وَنَصَرُوهُ و یاری دادند او را بر دشمنان
وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند النُّورَ الَّذِیٓ اُنْزِلَ مَعَهٗ آن نوری را که فرو فرستاده شده است با نبوت او
مراد قرآنست اُولٰٓئِکَ آن گروه که ایمان آوردند باو و تعظیم و نصرت و متابعت او کردند هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از غضب و رسندگان برحمت و ثواب از کعب الاحبار مرویست
که در توریت مذکور هست که زود باشد که پیغمبری بشما آید بشارت دهنده و ترساننده مردمان باشد

ونگهبان

و نگهبان اهل ایمان و درشت خوی و بدخلق نباشد و بانگ زننده و فریاد کننده نباشد و در بازارها عفو کند
و ما او را بجوار خود نبریم تا دین کج را باو درست گردانیم و دلهای بسته را باو گشائیم و چشمهای نابینا را
باو روشن سازیم و گوشهای کر را باو شنوا گردانیم و مولد او در مکه معظمه باشد و هجرت او در مدینه و ملک
او بشام و امت او همه اهل حمد و شکر باشند و با وضو و ملاحظه آفتاب کنند برای ادای نماز و هر جا که وقت
نماز ایشان را دریابد مشغول شوند در نماز و چنان صف کشند که صف قتال و از فرزندان اسمعیل علیه السلام
باشد و ختم الانبیا بود و بر دین ابراهیم باشد و بزبان عربی سخن گوید و در چشم او سرخی باشد و مهر نبوت
در میان هر دو کتف او باشد و دراز نباشد و کوتاه نیز نبود و گلیم پوشد و باندک چیزی قناعت کند و بر دراز گوش
نشیند و در بازار و کوچه رود و خداوند حرب و غارت باشد و تیغ بر دوش نهد و از هیچکس باک
نداشته باشد اگر با قوم نوح بودی هلاک نشدی و اگر در میان عاد بودی مستاصل نگشتی و اگر با ثمود بودی
ببلیه گرفتار نشدی و در بیان احوال عاد و ثمود گرا باشد و بتشکان مصاحب او باشند و از قوم هود بسیار
از ارمینه و در یثرب مقاتله بسیار میان ایشان واقع شود و بعضی او قتات او غالب شود و در نهایت
ایشان و عاقبت بر ایشان غالب گردد و جمعی باو باشند که بمرگ شتابنده تر باشند از آب
که از سر کوه بزیر فرو ریزد و شجاعان کار زار و زاهدان روزگار از هیبت و صولت او بر حذر باشند
که یک یک راه از او بر بندد و بنفس نفیس خود کارزار کند تا هیچ لشکر مبر حش کند و امر بمعروف و نهی از منکر
کند و چون حق تعالی بیان صفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کرد و اهل کتاب را اعلام نمود
که نعوت او در توریة و انجیل مذکور هست تا صدق نبوت او بر ایشان روشن شود و در عقب آن
آنحضرت را می فرماید که جمیع اهل عرب و عجم را خطاب کن و در میان ایشان صلای عالم در ده و قُلْ
بگو بایشان صلایی در ده که یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اِنِّی رَسُولُ اللّٰهِ بدرستی که من فرستاده
خدایم اِلَیْکُمْ جَمِیعًا بسوی همه شما نه ببعضی دون بعضی چنانکه رسولان دیگر بودند اَلَّذِی آنخدایی که
لَهٗ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و همه قدرت او است تصرف در
و در آن لَآ اِلٰهَ نیست معبودی مستحق عبادت اِلَّا هُوَ مگر او یُحْیٖ وَیُمِیتُ زنده میکند و می میراند
فَاٰمِنُوا بِاللّٰهِ پس ایمان آرید باین خدای که صفت او شنیدید وَرَسُولِهِ و بگروید بفرستاده او النَّبِیِّ
الْاُمِّیِّ پیغمبر ناخواننده و نانویسنده الَّذِی یُؤْمِنُ آن پیغمبری که ایمان دارد بِاللّٰهِ بوحدانیت خدا
وَکَلِمٰتِهٖ و بسخنان فرستاده او یعنی آنچه نازل شده بر وی و بر سایر رسل از کتب وحی وَاتَّبِعُوهُ و پیروی کنید
این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید او را لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ باشد که شما راه راست یابید باز میرسد این کلام
را بقصه بنی اسرائیل کشیده میفرماید که وَمِنْ قَوْمِ مُوسٰٓی اُمَّةٌ و از قوم موسی گروهی هستند که ایشان یَهْدُونَ
بِالْحَقِّ راه می نمایند خلق را بکلمه حق وَبِهٖ یَعْدِلُونَ و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق و مراد بایشان

است جماعتی اند از اهل زمان موسی که ثابت و راسخ بودند بر ایمان و تمام بحق گویند مراد او اتباع اهل کتاب اند چون
عبد الله بن سلام و اصحاب او و اشهر آنست که از وفات حضرت موسی و فوت خلیفه او یوشع و هرج و مرج در میان
بنی اسرائیل پدید آمده بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی مشغول شدند گروهی از ایشان بیزار شدند و طلب نمودند از حضرت ملک علام
در جدا شدن در میان ایشان و سایر قوم جدایی افکند حق تعالی راهی در زمین کشاده کرد و اندند و ایشان بآن
راه درآمده تا یکسال و نیم بجا و رای صین رسیدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما در شب معراج ایشان را
دیده و سوره از قرآن بر ایشان خوانده ایشان بوی ایمان آوردند و حالا در رسیدن آنجا مسلمانند و بقبله ما نماز
میگزارند و زکوة و قتال نمیکنند و نماز جمعه بجای میارند و غیر از این هیچ تکلیفی بایشان نرسیده و این آیت در
صفت ایشانست و از امام محمد باقر مرویست که اینقوم در پس ریگ چین اند و میان ایشان و اهل چین
وادیست از ریگ روان و دعوت پیغمبر ما بجماعت رسید هیچ تغییر آن نکرده اند و هیچ کدام را از ایشان صاحب حوض
ملکی نیست و هر شب باران برکت در زراعت ایشان ریزان میشود و در روز آفتاب
بر زمین های ایشان می تابد و زراعت ایشان بر وجهی نمو میکند و محصول میدهد که هیچ ولایتی چنان نمیشود و دو بار
کردند و الفرقتین ایشان را دیده و بعد از آن حق تعالی از قوم موسی ۱۲ اخبار میفرماید و میگوید وقطعناهم
و جدا و متفرق گردانیدیم ایشان را اثنتی عشرة بدوازده اسباطا امما سبط و سبط بعد از سبط و سبط
ولد ولد را گویند و اینجا مراد فرزندان یعقوب اند که گروه گروه اند اسباطا یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم متعدد بر سبطی
امتی یعنی تحصیل ایشان باین عدد بجهت آنست که هر سبطی از نسل فرزندی بود از فرزندان یعقوب که دوازده
بودند و تفرق ایشان بجهت آنست که تا افاضل از مفضول تمیز شوند واوحینا الی موسی و وحی کردیم بسوی
موسی اذ استسقیه وقتیکه آب خواستند از وی قومه گروه او در بیابان تیه ان اضرب آنکه
بزن بعصاک الحجر عصای خود را بآن سنگ که چون بتیه در می آمدی با تو سخن کرد که مرا بردار که ترا بمن
احتیاج خواهد شد و حالا در توریت آن سنگ مرویست که بنی اسرائیل چون در تیه سرگردان شدند
و راه بیرون شد از آن نمیدانستند و از حرارت آفتاب بستاوی شدند و تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی
طلب آب کردند حق تعالی بموسی وحی کرد که عصا را بر آن سنگ زن موسی آن سنگ را از توبره بیرون آورد
و عصا را بر وی زد فانبجست پس شکافته گشت و گشوده شد منه از سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه
آب بعدد اسباط قد علم بدرستی که دانسته شد کل اناس همه مردمان از هر سبطی مشربهم آبشخور خود
راه و مشربگاه دیگری نرفتندی وظللنا علیهم الغمام و سایبان ساختیم بر ایشان ابر را تا از حرارت
آفتاب بستاوی نشوند وانزلنا علیهم المن و فرو فرستادیم بر ایشان من را که مانند ترنجبین بود و بعوض
طعام والسلوی و مرغ شبیه مرغ سمانی و تفصیل این در سورة البقرة مذکور شده و گفتیم بایشان کلوا بخورید
بر وجه اباحت من طیبات ما رزقناکم از پاکیزهای که آنچه که بحسب عنایت روزی داده ایم شما را

وازان

وازان ذخیره منهید ایشان خلاف کرده بعضی از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وما ظلمونا و ستم
نکردند بر ما و ران ذخیره نهادن و غیر آن از معاصی ولکن کانوا ولیکن بودند که از نافرمانی انفسهم یظلمون
بر نفسهای خود ستم میکردند و آخر بجزا و سزای خود رسیدند واذ قیل لهم و یاد کن ای محمد چون گفته شد
مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان اسکنوا هذه القریة ساکن شوید در این ده که از
قرای بیت المقدس است و آن ده را اریحا نام بود و یا ایلیا وکلوا منها و بخورید از میوه و طعامهای این
ده حیث شئتم از هر جا که خواهید وقولوا حطة و بگوئید که درخواست ما حطه است مراد باین کلمه استغفار
است یعنی بگوئید که بار خدایا گناهان ما را بیامرز وادخلوا الباب و درآئید بدری از درهای این ده
سجدا در حالتی که سجده کنندگان باشید برای شکرگذاری برای خلاصی از تیه تا بان نغفر لکم تا بیامرزیم
برای شما خطیئاتکم گناهان شما را سنزید المحسنین زود باشد که افزونی گردانیم جزای نیکوکاران
را بثواب و درجات ایشان را زیاده گردانیم بر مقدار جزای ایشان این حکایت تقریر طرق
تفصیل در سورة البقرة گذشته است فبدل الذین ظلموا پس تغییر دادند آنها که ستم کردند بر خود منهم
از بنی اسرائیل قولا سخنی مامور را غیر الذی قیل لهم بغیر آنکه گفته شده بود مر ایشان را بر وجه استهزا یعنی بدل
حطه حنطه گفتند فارسلنا علیهم پس فرو فرستادیم بر تغییر دهندگان رجزا من السماء عذابی از آسمان
که صاعقه بود یا طاعون بما کانوا یظلمون بسبب آنکه بودند که ستم کردند بر خود و بتغییر و تبدیل احکام انبیا و فرموده
بودیم بعد از آن حضرت مصطفی را میفرماید که واسئلهم و بپرس یهود را بر وجه تقریع بتقدیم کفر و عصیان
ایشان و بر طریق اعلام بانچه ندانسته مگر بتعلیم الهی و وحی تا این معجزه تو باشد بر ایشان سوال کن
عن القریة التی از خبر دهی که کانت حاضرة البحر بود نزدیک دریا و آن ده ایله بود میان مدین و طور
بر ساحل بحر طبریه و اهل این ده بشریعت موسی متشرع بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم شنبه بود و در آن روز
صید ماهی بر ایشان حرام بود و نیز ایشان را جایز نبود که باعمال دنیویه مشغول شوند و ایشان خلاف امر
الهی کرده و در زمان حضرت داود علیه السلام مسخ شدند و ملعون گشتند چنانکه میفرماید که اهل کتاب را بپرس از
خبر اهل این ده اذ یعدون چون درگذشتند از حد و امر الهی یعنی از تعظیمی که مامور بودند فی السبت در روز
شنبه و آن ترک صید ماهی بود و ایشان تجاوز کردند اذ تاتیهم در وقتی که می آمدند بدیشان
حیتانهم ماهیان ایشان یوم سبتهم در روز شنبه ایشان یعنی در روزی که در آن حرام بود بر ایشان
شکار ماهی و ماهیان می آمدند شرعا در حالتی که ظاهر شده بودند بر روی آب و سرها برداشته ویوم بدیشان
لا یسبتون و در روزی که عمل سبت نمیکردند یعنی تعظیم آن روز مامور نبودند چون یکشنبه و غیر آن از ایام
هفته لا تاتیهم نمی آمدند بدیشان ماهیان مرویست که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی
بر روی آب و بازی کردندی و چون یکشنبه گذشتی غرق شدندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی کذلک نبلوهم

همچنین ما آزمایش ایشان را یعنی معامله آزماینده کنیم ایشان را بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بانچه هستند که از سر جهل بیرون میروند از دایره فرمان آورده اند که چون اهل ایله ماهیان بسیار را بر روی آب میدیدند هر یک بمقدار کوسفندی و بحجت نهی در آن روز بر ایشان مشکل بود صید آنها کردن و روز دیگر که ماهی را ندیدند و صبر کردن ایشان بر آن قوم نهایت دشوار بود آخر بوسوسه شیطانی رای ایشان بر آن قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا بر آن حوضها جویها بریدند و روز شنبه که ظهور ماهیان بود و اشتاب از آن حوضها راندندی و دامها پیش راه نصب میکردند تا ماهیان همه آنجا بماندندی و گویند که مجاری آب را سد ساختندی تا ماهیان بدریا نتوانند رفت و روز یکشنبه بگرفتندی چون چند نوبت این عمل کردند و آثار غضب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم سبت کذشتند و در آن شهر هفتاد هزار مرد بودند سه فرقه شدند قومی بدین فعل مشغول شدند و گروهی نهی میکردند و جمعی نهی میکردند و نه ماهی میگرفتند و فرقه ناهیه را سرزنش و ملامت کردند حق تعالی از این خبر میدهد که وَإِذْ قَالَتْ و یاد کن ای محمد آن حال را چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ده که نهی نمیکردند و نهی کنندگان را ملامت میکردند بر نهی که لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا چرا پند میدهید گروهی را که اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای تعالی هلاک کننده ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم شنبه أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخست و این را بجهت آن گفتند که از تمادی ایشان در عصیان بر ایشان ظاهر شده بود و دانسته بودند که موعظت و نصیحت در ایشان اثر نخواهد کرد قَالُوا مَعْذِرَةً حفص مَعْذِرَةً میخواند بنصب یعنی اعتذارا و باقی رفع و معذرت گفتن یعنی پند میدهیم ایشان را بجهت معذرت إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما مراد آنست که چون امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست پس ما ایشان را پند میدهیم تا نزد خدای معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد که بترسند از خدای و ترک معصیت کنند و بپرهیزند از این عمل و توبه کنند تا عذاب خدای تعالی نازل نشود فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که ترک کردند و فراموش کردند آن فرقه صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه داده میشدند بدان و متعظ نشدند و قبول آن نکردند أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ برهانیدیم آنانرا که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا و گرفتیم آنانرا که ستم کردند بصید ماهی و فرمان بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی بسیار سخت بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنچه که بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ بیرون میرفتند از راه فرمان ایزدی مرویست که چون فایده در نصیحت و موعظت نهی کنندگان مرتب نشد با خود گفتند که در این شهر بودن جایز نیست پس با ایشان شهر را قسمت کردند و دیوار بلند در میان خود و ایشان بر افراشتند چون مدتی برین بر آمد حق تعالی غضب بر ایشان فرستاد و همه خوک و میمون گردانید روزی این نهی کنندگان بر خوش شده و از آن نیمه شهر هیچ آوازی و صدایی نشنیدند و کسی ندیدند که از خانه خود بیرون آید با خود گفتند که این مردمان امشب خمر خورده اند که امروز مست افتاده اند چون آفتاب مرتفع شد و اثری ندیدند نردبانها بر دیوار نهادند و بر آن بر آمده نگاه کردند همه شهر میمون و خوک دیدند همچنانکه مسخ شده بودند فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنگام که گردن کشیدند

قَالُوا مَعْذِرَةً ... در

عن ما نهوا

عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آنچه که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ گفتیم ایشان را که كُونُوا قِرَدَةً باشید بوزینگان خَاسِئِينَ در حالتی که دور شده گان بودند و ناامید از رحمت از قتاده نقلست که جوانان ایشان بوزینه شدند و پیران خوکان چون نهی کنندگان این حالت مشاهده کردند بجلتهای ایشان در رفتند و متعجب بودند و ایشان آشنایان و خویشان خود را شناختند خویش را بر قوم و خویش میمالیدند و میگریستند و نهی کنندگان میگفتند که ما شما را ازین نهی میکردیم و میگفتیم که عنقریب عذاب خدای شما را خواهد رسید پس ایشان تا سه روز زنده بودند و در روز چهارم بمردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون اعلام کرد و آگاهی داد رَبُّكَ پروردگار تو لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ البته برانگیزاند بر یهود و مسلط سازد إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز مَنْ يَسُومُهُمْ کسی که بچشاند ایشان را سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت از کشتن و از خان و مان خود ایشان آواره ساختن و جزیه بر ایشان نهادن و بعضی گفته که بعد از سلیمان بر وجه تخلیه و فروگذاشت بخت النصر بابلی را بر ایشان گماشت تا بقتل و غارت و خراب کردن شهرهای ایشان مسلط شد یعنی بر وجه اجبار و اکراه او را منع نکرد بلکه و برا بحال خود گذاشت تا او بر قتل و سبی و تخریب بلاد ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فارس وضع جزیه کردند بر ایشان و آنها را از اوزار میدادند و خراج از ایشان میگرفتند و گویند جزیه مجوس میدادند تا زمانی که حضرت رسالت صلعم مبعوث شد و حکم فرمود بقتل ایشان و سبی ذریه و زنان ایشان تا آنکه اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبتست مر کافران را که هم در دنیا عقوبت بایشان رساند و هم در آخرت بعذاب نیران گرفتار خواهند بود وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ آمرزگار است مر کسی را که توبه کند رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه گناه نکند وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده و متفرق گردانیدیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ أُمَمًا در زمین جماعتها بر وجهی که هیچ ولایتی نیست که در آن یهود نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ برخی از ایشان شایستگان بودند که بدین موسی متدین بودند و تغییر و تبدیل بکمال ایشان راه نیافت و بعضی گرویدند وَمِنْهُمْ و بعضی دیگر از ایشان دُونَ ذَٰلِكَ مردمان بودند غیر صالح یعنی کافر و فاسق بودند وَبَلَوْنَاهُمْ و آزمودیم ایشان را یعنی با ایشان معامله آزماینده گان کردیم بِالْحَسَنَاتِ بنیکوییها چون فراخی معیشت و توانگری و تندرستی وَالسَّيِّئَاتِ و بدیها چون شدت فقر و مصیبتها در نفس و مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند بخدا و از معصیت بطاعت گرایند ایشان بر معصیت مصر شده و در نعمت کفران کردند و ترک شکر کرده استغنا و تکبر ظاهر کردند و گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و در محنت ترک صبر کرده آغاز نا سزا کردند و ترک شکر کرده استغنا و تکبر ظاهر کردند و گفتند يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ پس بمحک امتحان تمام عیار بیرون نیامدند فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس آن صالحان در آمدند خَلْفٌ بدان که ایشان وَرِثُوا الْكِتَابَ که بمیراث گرفتند توریه را یعنی بدیشان رسید علم توریه را از پدران يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ فرا میگیرند متاع و متاع این جهان فروتر و زبونتر که دنیاست مراد علمای یهود در زمان حضرت رسول صلعم یعنی رشوت میگیرند در تغییر حکم و تحریف توریه وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا و میگویند که زود باشد

برکسی

کرباید آمرزیده ما را و این بجهت آن گفتند که اعتقاد ایشان بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز
آمرزیده میشود وَإِنْ يَأْتِهِمْ و اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ متاع دنیی مثل آن متاع دیگر و حرمت
يَأْخُذُوهُ فرا میگیرند آنرا مراد آنست که با وجود اصرار بر گرفتن رشوت و مانند آن از اموال حرام امید دارند
که آمرزیده شوند و اصلا از آن توبه نمیکنند و ایشان نشنوند أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آیا فرا گرفته نشد و هست بر ایشان
مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهدی که در توریة است أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ آنکه نگویند بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست
یعنی حرام حکم بتحریم میکنند که آمرزیده میشوند بدون توبه این محض افتراست و حق تعالی نگفته و با منطق در توریة
علما ایشان فرا گرفته وَدَرَسُوا مَا فِيهِ و خوانده اند آنچه در روی است و این حکم در وی ندیده اند وَالدَّارُ
الْآخِرَةُ و رستگاری سرای آخرت خَيْرٌ بهتر است از متاع دنیی لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنانرا که پرهیز کنند از
خوردن محارم و تکذیب و افترا بر خدا و رسول أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند و حفص بخطاب میخواند یعنی
در نمی یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیای فانی وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ و مر آنانرا که تمسک مینمایند
باحکام قران وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای میدارند نماز زیرا که افضل عبادات و ستون دین است إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ
الْمُصْلِحِينَ و بدرستی که ما ضایع نکنیم مزد کار بصلاح آرنده گان کردار خود را بلکه تمام بایشان رسانیم وَإِذْ نَتَقْنَا
الْجَبَلَ و یاد کن ای محمد برای یهود زمان خود که چون برکندیم و برداشتیم کوه طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان
كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گوییا که آن کوه سایبانی بود بر سر ایشان بمشنو و این وقتی بود که بنی اسرائیل احکام توریة قبول
نمیکردند و آنرا گران میدانستند حق تعالی جبرئیل را فرمود که کوهی از جای برکند و بر بالای سر ایشان بمقدار
لشکرگاه ایشان که فرسخ در فرسخ بود چون آنرا دیدند بترسیدند وَظَنُّوا أَنَّهُ و دانستند که آن کوه
وَاقِعٌ بِهِمْ فرود آینده است بر ایشان زیرا که کوه در هوا قرار نمیگیرد پس بسجده در افتادند و یک نیمروی
بر زمین نهادند و نیمه دیگر بکوه می نگریستند از ترس آنکه مبادا کوه بر ایشان افتد و از اینجاست که سجده بر ابروی
چپ میکنند و در اخبار اهل البیت آمده که آنها که سجده بر یک طرف روی کردند منافق بودند و چون بنی
اسرائیل بسجده افتادند از ترس وقوع کوه بر ایشان و گفتیم ایشانرا خُذُوا فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه
دادیم شما را از احکام توریة بِقُوَّةٍ بجد و عزم تمام وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ و یاد کنید آنچه در روی است از عهد و مواثیق
که آن اوامر و نواهی است و آنرا فرو مگذارید و ترک مکنید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که پرهیزکاری کنید و در شمار
متقیان باشید در ترک قبیح و الزام واجبات و بعد از ذکر میثاق در کتب سماوی بیان میثاق
میکند که بر جمیع بندگان فرا گرفته بود بجهت جمع در میان دلایل سمعی و عقلی و میفرماید که وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ
و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهای
ایشان یعنی بیرون آورد از اصلاب ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ نسل ایشانرا قرنی بعد از قرنی و نسل بعد از نسل
وَأَشْهَدَهُمْ و گواه گردانید ایشانرا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای ایشان یعنی بر ایشان نصب دلایل ربوبیت

خود کرد و در عقول ایشان مذکور ساخت آنچه زیرا که دلایل ایشان بود باقرار بربوبیت تا گویا از کسانی گشتند که گفتند
گفته که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار شما قَالُوا بَلَى گفتند آری تو پروردگار مایی شَهِدْنَا گواه شدیم باقرار
خود أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اخذ این میثاق بجهت کراهیت آنست که گویید در روز قیامت إِنَّا كُنَّا
بدرستی که بودیم ما عَنْ هَذَا از این اقرار غَافِلِينَ بیخبران أَوْ تَقُولُوا یا بجهت کراهیت آنکه گویید إِنَّمَا
أَشْرَكَ جز این نیست که شرک آوردند آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ پدران ما پیش از زمان ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً و بودیم ما فرزندان
مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان یعنی اقتدا بایشان کردیم زیرا که تقلید نزد قیام دلیل و تمکین از علم با ما صلاحیت
عذر ندارد أَفَتُهْلِكُنَا آیا بجهت کراهیت آنکه گویید آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ
بآنچه کردند باطلان کج روان و بی راهان یعنی پدران ما که بنای شرک کردند در اکثر تفاسیر مذکور است که حق تعالی
ذریت آدم را بیرون آورد از صلب او بر مثال مورچهای خورد و حیات و عقل و نطق در ایشان آفرید
و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتند ما باقرار خود گواه شدیم و چون ذریه
بلی گفتند حق تعالی ملایکه را گفت گواه باشید ایشان گفتند که شهدنا چنانچه گویا حق تعالی از خود فرشتگان را فرمود — سدی گفته که شَهِدْنَا
که ما باقرار ذریه گواه شدیم حاکم ابو عبد الله در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر فرمود که خدای تعالی فرا گرفت
میثاق را از ذریت آدم در نعمان و آن وادیست نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند و در لباب
آورده که اخذ میثاق در دهنا بود که زمینی است در ولایت هند و آن بعد از خروج آدم از بهشت
و در مدارک آورده که جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بود در فضائی که میان بهشت
است و عرض آن سی هزار ساله راهست در آن صحرا ذریات آدم را بشکل مورچهای خورد از صلب آدم بیرون
آورد و بعد از خلق حیات و عقل و نطق عرض ربوبیت خود کرد بر ایشان از سدی نقلست که پیغمبران
در میان ذریات که بشکل مورچهای خورد آفریده بود مانند چراغهای درخشنده بودند و در آن
میان نوری دید که روشنی او بر آن چراغها غالب شده بود گفت بار خدا این کیست فرمود این پیغمبر
یست از فرزندان تو گفت عمر او چند باشد فرمود شصت سال گفت بار خدایا عمر او را افزون کن فرمود که
که قلم تقدیر چنین رفته و در تغییر این خلاف مصلحت است و چون اخذ میثاق فرمود از ذریات آدم ایشان را گفت
که به پشت آدم مراجعت کنند تا از شما یکی مانده باشد من قیامت را اقامت نکنم وَكَذَلِكَ و چنانکه بیان
کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و هویدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند
در آن و بآن استدلال کنند بر وحدانیت من وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و شاید که ایشان باز گردند از تقلید
و اتباع باطل یعنی بعد از آن امر کرده پیغمبر خود را بذکر قصه دیگر از علمای بنی اسرائیل برای ایشان میفرماید
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان ای محمد بر بنی اسرائیل نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ خبر آنکس که دادیم او را آيَاتِنَا علم آیاتهای خود
یعنی کتب منزله و آنکس نزد اکثر امیة بن ابی صلت ثقفی بود از عرب که کتب سماوی مطالعه کرده بود و معلوم

نموده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول وی باشد چون حضرت رسالت
مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر گشت و آن آیتهای که خوانده بود قطع نظر کرد و از گوشه خاطر خود
بیرون ساخت فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون آمد از آن آیات بوجه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون
آید یعنی آن کافر شد و اعراض کرد از آن فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ لاحق وی شد و با وی پیوست شیطان تا او را
پیرو خود ساخت فَكَانَ پس گشت آن داننده آیات مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان نقول اکثر این کس بلعام
باعور بود از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم خوانده بود و اسم اعظم میدانست و از محمد بن علی الباقر
صلوات الله علیه روایت که حق تعالی مثل زد برای کفار به بلعام باعور بود از کنعانیان [illegible] بن اعور که وی
نفس خود را بزهد و صلاح اختیار کرد او از شهر بلقا بود و ابن عباس روایت کرده که چون موسی ع قصد
کارزار جباران کرد و با لشکر عظیم بزمین کنعان فرود آمد مردمان آن شهر نزد بلعام بن اعور آمده گفتند تو
که موسی مرد با حدت است و لشکر بسیار دارد بکارزار ما آمده که ما را بکشد و زنان و فرزندان ما را اسیر کند و شهرها را
بتصرف خود در آورد و ما را قوت و قدرت آن نیست که با وی مقاومت کنیم و تو مرد مستجاب الدعوتی
بیرون ای و دعا کن برای تا حق تعالی او را از ما دفع کند او گفت وای بر شما وی پیغمبر خداست با امر او با [illegible] آمده
چگونه بر وی دعا کنم و اگر چنین کنم از دین و دنیا بر آیم ایشان مبالغه کردند درین باب بلعام گفت با خدای
مشورت کنم که ما مور شوم بروم و دعا کنم پس بطریق خود که همیشه مشورت کردی عمل کرد هیچ جواب نیامد ایشان
گفتند اگر خدای تعالی ازین کراهت داشتی نهی کردی چون اثر نهی از تو بتو نیامد معلوم میشود که آن رضیست
بلعام باین گفتار باطل فریفته شد و مرویست که در خواب وی را گفتند که بر بنی اسرائیل دعای بد مکن وی بآن التفات
نکرد و برخواست و بر دراز گوشی نشست تا بر بالای کوهی بر آمده بر جمیع لشکر موسی مطلع و دید در شده دراز گوشی
دراز گوش او بخفت وی دراز گوش را بسیار بزد تا برخواست و هنوز بر نخشته بود که باز بخفت و این
صورت سه بار واقع شد بار سوم چون او را میزد بسخن در آمد که ویحک یا بلعام کجا میروی و چرا میزنی نمی
بینی که فرشتگان بر روی من میزنند و نمیگذارند که بروم این چه خیالست که کرده و بوسوسه شیطانی عازم شده
تا که بر پیغمبر خدا دعای بد کنی ازین نیز متنبه نشد با حق تعالی بد مکن وی بآن التفات نکرد و بر خاست و بر دراز گوش
نشست تا بر بالای کوهی بر آمده بر جمیع لشکر موسی مطلع و دید و رسید بجهت این تعلل او کرد و فرو گذشت تا که بر بالا
کوه بر آمد و قوم او با او بودند چون لشکر موسی را بدید دست برداشت و در صدد آن شد که بر موسی و قوم او
دعا بد کند زبان او گردیده بر قوم خود دعای بد کرد قوم وی را گفتند ای بلعام چرا چنین کردی گفت قصد من
بر عکس این بود و لیکن بر زبانم خلاف این جاری شد پس فی الحال زبانش از دهن بیرون آمده بر سینه اش
افتاد گفت من بشما گفتم که بجهت این دین و دنیا از دست من بیرون رود اکنون چنین شد و چون از
دولت آخرت محروم شدم اکنون صلاح وقت که بعمای دنیوی خود را بفعل آرم پس گفت چاره آنست که زنان

خود را بیارایند و امتعه خود را بدیشان دهید تا بهانه خرید و فروخت میان لشکرگاه موسی در آیند و خود را بر ایشان
عرض کنند و اگر یکی کس از ایشان زنا کنند ایشان را بر شما نصرت نباشد انجماعت چنین نموده و زنان خود را آراسته
و با امتعه بلشکرگاه موسی فرستادند و در میان آن زنان زنی بود در نهایت حسن و جمال مردی از اکابر بنی
اسرائیل که نام او زمری بن سلوم بود و پیشوای سبط شمعون بن یعقوب بود چون آن زن را بدید شیفته جمال او
شد با خود بپیشش دعوت کرد زن وی را اجابت کرد زمری دست او را گرفته نزد موسی آورد و گفت ای موسی
زنی با این حسن و جمال بر ما حرامست گفت آری و دین او حرمت چه مباشرت با وی از و دست بدار گفت
و الله فرمان تو نبرم و او را نگذارم تا مطلب خود را از و حاصل نکنم هر چند موسی درین باب مبالغه کرد فایده نداد
زن دست او گرفت و بخیمه خودش در آمد و با او خلوت کرد و مردم دیگر این صورت دیدند مرتکب این معاصی شدند
پیروی او کردند حق تعالی طاعون را بر ایشان فرستاده و در یک ساعت روز هفتاد هزار کس بمردند مردی از لشکر
موسی که او را فنحاص گفتندی و از فرزندان هرون بود و کسی از شقوی تر و دلیر با شکوه تر نبود و سپه سالار لشکر
موسی بود و درین وقت غایب بود چون باز آمد و آن حال مشاهده و ملاحظه نمود و بر صورت واقعه اطلاع
یافت حربه بر دست گرفته بخیمه زمری در آمد او را با آن زن خفته دید حربه فرو آورده هر دو را چهار پاره ساخت
و هر دو را بر نیزه کرد و آنرا در میان لشکر موسی میگردانید و میگفت بار خدایا این جزای کسی است که در حق تو
عصیان ورزد حق تعالی طاعون را از میان برداشت و از نجاست که بنی اسرائیل را عادت آنست که در ذبیحه گوشت
نصیب از آن بفرزندان فنحاص میدهند وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَرَفَعْنَاهُ هر آینه بر میداشتیم بدرجات عالیه
این کس را که عالم بود بآیات بِهَا بسبب آن آیات صحف و کلمات مشتمل بر اسم اعظم وَلَكِنَّهُ و لیکن او بواسطه
زنان محبت أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ میل کرد بسوی زمین یعنی بسوی حضیض رذالت مایل شده و دنیا را بر آخرت
برگزید وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرد آرزوی خود را در اختیار دنیا و در رضای قوم و اعراض از مقتضای آیات
و رضای حق فَمَثَلُهُ پس صفت او در خست و دنائت مرتبه كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند اختیار دنیا در رضای قوم و [illegible]
از مقتضای آیات صفت سگ است در خست در حالات او و صفت که إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ اگر حمله کنی بر وی و برانی او را
يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ یا او را بگذاری همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی چنانکه
راندن سگ و نا راندن او یکسانست و در هیچ حال صفت قبیح خود را ترک نمیکند بلعام سگ صفت نیز همین
حال داشته که بهیچ وجه از دنائت و خباثت خود برگشت چه اول ورا در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای
بد مکن منزجر نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی بود تا بر ایشان نفرین کند دراز گوشش او با وی بسخن آمده که ازین
راه باز گرد و از خرابی [illegible] باز متنبه نگشت و با آنکه هر چند آیات و اخبار در باره رسول خدای میخواند
بآن متنبه نگشت و دین و دنیا و دین این نزد او علی السویه بود همچنانکه سگ در حالت گرسنگی و سیری و رنج
و راحت مساویست در زبان بیرون کردن ذَلِكَ این مثل گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهست

که از روی جحود و استکبار کذّبوا بآیاتنا دروغ میشمردند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند و گویند که تکذیب
آیات تورات کردند در کتمان نعت حضرت رسالت پناه صلعم فاقصص القصص پس بخوان بر ایشان این
قصه را که مذکور شد و از جملهٔ قصه این کسیست که منسلخ شد از آیات چه قصه انسلاخ او از آیات مناسبتی دارد
با تکذیب ایشان مر آیات ما را لعلهم یتفکرون تا شاید که ایشان متفکر شوند و فکر ایشان منادی شود با تکذیب ...
شوند ساء مثلاً القوم بدست مثل گروهی الذین کذبوا بآیاتنا آنکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم
بآن و قیام حجت بر ایشان و انفسهم و بر نفسهای خود کانوا یظلمون بودند که ستم کردند من یهدی الله
هر کرا که راه راست نماید خدا او بسبب لطف و توفیق خود فهو المهتدی پس او راه یافته است براه حق که دین اسلام
ومن یضلل و هر کرا فرو گذارد خدا در گمراهی و تخلیه کند بجهت فرط جحود و عناد او پس از آنکه لطف و توفیق تمکین
داده باشد فاولئک پس آن گروه گمراهان هم الخاسرون ایشانند زیان کاران در دو سرا و با هر کرا
خدای حکم بضلالت او کند او از خاسران باشد بعد از آن مآل و حال کفار خبر میدهد و لقد ذرأنا و بتحقیق
که آفریدیم لجهنم برای دوزخ کثیراً من الجن و الانس بسیاری را از دیوان و آدمیان مراد نیست که
از آدمیان و پریان هستند که ایشان را آفریده ایم بجهت فرط فساد عاقبت ایشان منتهیست بدوزخ یعنی
در علم ازلی ما هست که بسیاری از جن و انس بر کفر اصرار کنند و گوش بدعوت رسولان ما نکنند و هیچ
عقیده را کار نبندند و جز اختیار کفر نکنند تا که عاقبت مرجع ایشان جز دوزخ نباشد و نمیتواند بود که مراد ظاهر
آیت باشد و معنی اینکه بسیارست از جن و انس برای دوزخ آفریدیم زیرا که این موجب آنست که ایشان قادر
نباشند بر اختیار ایمان و طاعت و ترک معصیت و ما تعداد و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون
و مستلزم اجبار و اکراه ایشان بر کفر و معصیت و کراهت ایمان و طاعت از ایشان تعالی الله
عن ذلک علواً کبیراً بعد از آن اهل کفر و عناد را وصف میکند بعدم فهم و قلت تفکر و ترک انتفاع از مقتضا
عقل و حس خود بر وجه مبالغه و میفرماید که لهم قلوب مر ایشانراست دلهایی که لا یفقهون بها هیچ در نمی یابند
بآن زیرا که از استوجه شناخت نمیگردانند و از غایت عناد آینه دل را از زنگار غفلت بصیقل آیات
پاک نمیسازند و لهم اعین و مر ایشان راست چشمهای که بهیچ وجه لا یبصرون بها روی حق نمی بینند
بآن و بنظر اعتبار در مخلوقات نمینگرند تا راه بخالق آن برند و لهم آذان و مر ایشانراست گوشهای که بهیچ
لا یسمعون بها سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بگوش هوش آیات مواعظ قرآن را گوش نمیکنند
اولئک آن گروه را که حواس و مشاعر خود را متوجه اسباب معیشت دنیوی کرده اند و مقصود و مقصود
بر لذات فانی داشته اند کالانعام مانند چهارپایان اند که همه همت ایشان جز خورد و خواب نیست
و اصلا بمنفعت نعیم باقی و لذات دائمی متنبه نشده بل هم اضل بلکه این گروه گمراه تر از انعام اند زیرا که انعام
ادراک چیزی میکنند و ممکن هست ایشان را ادراک آن از منافع و مضار جد و جهد میکنند بر اخذ منافع و رفع

مضار آنچه غایت هدایت ایشانست و گمراهان انچنین نیستند بلکه اکثر ایشان میدانند که معاندند و جاحد اند پس اقدام مینمایند بر آتش
که مضرت ابدیست و نیز انعام را تکلیف نیست بخلاف اهل ضلال و نیز انعام بزجر زاجر منزجر میشوند و بارشاد مرشد
در طریق ابتهاج سلوک میکنند و این کفار بجهت فرط عناد و عتو متنبه نمیشوند بر چیزی از زجرات با آنکه خدای تعالی
عقول ایشان را بر ارشاد و صواب و صارف از فساد و ابواب کرامت پس هر که عقل خود را کار نفرماید و بوسیلهٔ آلات
حواس و آیات منتفع نمیشوند پس از بهایم گمراه تر باشند اولئک آن گروه گمراهان که مذکور شدند هم الغافلون
ایشان اند غافلان و در غفلت خود کاملان بجهت عدم تفکر و تدبر ایشان در آیات ظاهره که مکلفند بر آن
بخلاف بهایم که مسخر فرمانند و آنچه بر ایشانست بجای می آورند و بعد از ذکر عناد و کفار و مذمت و ملامت ایشان
بر تدبر نکردن در هیچ ماده ترغیب مومنان مینماید بتوجه نمودن بحق سبحانه و او را بنامهای نیکو خواندن و ستودن
میفرماید و لله الاسماء الحسنی و مر خدای راست اسمای نیکو فادعوه بها پس بخوانید او را بآنها و او را
بدین اسماء نام برید زیرا که دال اند بر نیکوترین معانی و گویند مراد نود و نه نام حق سبحانه است چه در حدیث وارد شده
که حق سبحانه را نود و نه نام هست هر که آنها را بشمرد حق تعالی او را بهشت در آورد یا آنکه مراد هزار و یک نام او سبحانه
و تعالی اند که از شارع منقول اند و معانی بعضی را بجهت اتصاف بصفات ذاتیهٔ حق سبحانه چون اله و قادر و عالم و حی و سمیع
و بصیر و بعضی باتصاف بصفات فعل چون خالق و رازق و باری و مصور و بعضی تمجید و تقدیس او چون قدوس
و سلام و غنی و واحد و غیر آن و گفته اند مراد بحسنی اسمائی اند که نفوس انسانی مایل آن شدند و آن هر صیغه که متضمن
عفو و رحمت باشد نه سخط و عقوبت مرویست که سبب نزول آیه آن بود که مردی در نماز خدای را بنام الله
یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل لعین گفت نه حضرت محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدا را میخوانیم
و ما میشنویم که او دو خدا را میخواند آیت نازل شد که اسمای الهی بسیارست و همه نیکوست پس او را
بدان اسماء بخوانید و ذروا الذین و بگذارید متابعت آنها که از روی ضلالت و جهالت یلحدون میل
میکنند بکجی فی اسمائه در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق تعالی را بنامهای که اذن شرع بدان تعلق نگرفته
چنانچه اعراب حق تعالی را یا ابا المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصارا یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخواندند
و گفته اند که الحاد و اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات از اله و عزی از عزیز و منات از منان
سیجزون زود باشد که جزا داده شوند ملحدان ما کانوا یعملون بجزای آنچه بوده اند که عمل میکنند و بعد از ذکر
جمعی که عاقبت ایشان منتهیست باتش دوزخ از اقسام کفار در عقب آن ذکر اهل بهشت میکند و میگوید
و ممن خلقنا و از آنها که آفریده ایم امة گروهی یهدون بالحق راه مینمایند مردمان را بحق که دین اسلام است
و به یعدلون و بحق عدل میکنند در احکام آن ربیع از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که این
آیت را تلاوت فرمود و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون ربیع بن انس روایت کند که
رسول خدای فرمود از امتان من قومی باشند که بر حق اثبات کنند و ثبات نمایند تا آنگاه که عیسی فرود آید

و چون دیگر آمده که همیشه گروهی از امت من قومی باشند که بر حق ایستاده باشند تا آنکه فرمان خدای با ایشان آید و خلاف
مخالفان ایشان را زیان نرساند و در تفسیر اهل البیت مذکور است که نَحْنُ هُمْ یعنی مائیم اهل این آیه و این تخصیص صحیحست
بما و شیعه منست که این صفات لایق است برای آنکه حق تعالی حکم فرموده در این آیه بآنکه اینها بحق راه نمایند و بعدل
حکم کنند و این صفت متحقق نمیشود مگر در کسانی که امین باشند از جانب او سبحانه و متصف بعصمت و از باقر
و صادق علیهما السلم مرویست که مراد از این آیه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و عیاشی باسناد خود از
امیر المؤمنین علیه السلم روایت کرده که حضرت رسالت صلعم فرمود که بخدای که جان من در ید قدرت اوست
که این امت هفتاد و سه فرقه شود و همه در آتش دوزخ در آیند مگر این فرقه که حق در صفت ایشان فرموده
وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و اینها امامیه اند که طایفه حق اند بدلیل حدیث نبوی
که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که در آن نشست از غرق شدن و هلاکت نجات یافت و هر که در آن ننشست
و از آن تخلف کرد غرق شد و بهلاکت ابدی پیوست بعد از آن بیان حال کفار مینماید در دنیا و معاد و بایشان
وعید میفرماید وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه بدروغ داشتند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی کفار که آیات را تکذیب کنند سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه و مرتبه مرتبه یعنی اندک اندک و آهسته آهسته ایشان را بعقوبت و هلاکت
نزدیک گردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ندانند باین وجه که هر گاه که گناه کنند ما نعمت بر ایشان زیاده میکنیم
و ایشان بگمان آنکه این نعمت بلطیفست زیاد در عصیان بیشتر افزایند تا آنکه بنهایت طغیان برسند پس یکبار عذاب
بر ایشان نازل گردانیم بی ظهور علامات و وقوع آن که ایشان را بگمانند حاصل که استدراج در ظاهر احسانست
و در حقیقت خذلان وَأُمْلِي لَهُمْ و زود باشد که مهلت دهیم ایشان را یعنی بگیریم ایشان را بتعجیل بعقوبت که میکنند
که از فوت آن اندیشه کنند و از من هیچ چیز فوت نمیشود إِنَّ كَيْدِي بدرستی که گرفتن من بر وجهی است که بر ایشان
مخفی باشد یعنی بی ظهور علامات و وقوع آن مَتِينٌ سخت است و غالب استوار و دشوار بر کفار و اهل استدراج آورده
اند که حضرت رسالت صلعم بر کوه صفا برآمده و یک یک از کفار قریش را از عذاب خدای می ترسانید که یکی از منافقان قریش
گفت که این یار دیوانه شده که شب و روز فریاد میکند آیه آمد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند معاندان و اندیشه
ننمودند در آنکه مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست یار ایشان را که محمد است و با ایشان رسیده مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع جنونی
چه این همان عاقل عالم است که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند و چون دعوت حق را اظهار کرد
چرا دیوانه میخوانند بلکه نسبت جنون بشما موافق است که شخصی را که میدانید که با علم و وقار و کمال عقل و ذکا و وفور
فضل و انواع خصال خیر است دیوانه میگوئید و کفار آنحضرت را گاه دیوانه و گاه ساحر و گاه شاعر و گاه کاهن
و بدیهیست که جنون و سحر ضد یکدیگر اند پس اطلاق هر دو بر یک کس صحیح نباشد لیکن ایشان از سر تحیر و سرگشتگی
چون اخبار غیبی می شنیدند میگفتند کاهن است و چون معجزات را که خارق عادتست میدیدند میگفتند
ساحر است و چون نظم قرآن می یافتند که عرب و عجم از آن بنظم عاجزند میگفتند شاعر است و چون حق تعالی

را چون و یگانه و بی مثل و بی ضد و بی مکان و بی جهت استماع میکردند میگفتند دیوانه است حق تعالی رد قول ایشان
کرد که او دیوانه نیست بلکه إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر ترساننده از عذاب الهی مُبِينٌ که پیدا و هویداست
پیغمبری او بجهت رفع صوت و در انداز آن که هر کس بشنود و بر کسی مخفی نماند بعد از آن ترغیب ایشان میکند
بطریق نجات که او أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در ملک
عظیم آسمانها و در ملکوت زمین که میبینند ملکوت آسمانها کواکب و شمس و قمر است و ملکوت ارض دریا و کوه و شجر
و یا در آسمان نگاه نمیکنند که آنرا با عظم خلق و گرانی جرم چگونه بر هوا معلق داشته است بی ستون که امداد کنند و فرش
گردانیده و بستارگان دوازده برج و سیر متفاوت و در زمین نمی نگرند که با انواع نباتات و کثرت خلایق
و اصناف بدایع از جمادات و حیوانات پیراسته وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ و نگاه نکردند در آنچه آفریده
از هر جهت از ممکنات تا از آن نظر کمال قدرت صانع و جلال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد و بجهت آن
بدانند که آنچه محمد میگوید صدق است و آنچه بر ایشان میخواند حقست وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ و آیا نظر نکردند
در آنکه شاید شان و قصه این باشد که قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ بتحقیق نزدیک رسیده باشد مدت فنای ایشان
تا ترک عناد و جحود کرده پیش از وقوع فوت و حلول موت و نزول عقوبت بر فعلی اقدام کنند که سبب رستگاری
ایشان شود و اگر این مشرکان بقرآن نگروند که جامع حقیقت دین و دنیا و مجمع منفعت صورت و معنیست
فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ پس بکدام سخن بعد از آن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ هر که را
خدای فرو گذارد در ضلالت و تخلیه او کند در گمراهی یعنی هر که بجهت فرط عناد و انکاری که دارد بقرآن نگرود
با وجود ظهور دلایل بر حقیقت آن حق تعالی او را در خذلان فرو گذارد و نظر توفیق و لطف از وی باز دارد
فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نباشد او را که وی را براه در آورد وَيَذَرُهُمْ و میگذارد خدای تعالی
کفار را فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی و تباهی خودشان يَعْمَهُونَ که سرگردان و حیران میگردند و از راه حق سلوک نمیکنند
آورده اند که قومی از یهود که حضرت ایشان را از احوال قیامت و اهوال آن ترسانیده بود گفتند ای محمد اگر پیغمبری
خبر ده ما را که قیامت کی واقع شود که ما علم بوقت حدوث آن نداریم و این سوال امتحانی بود زیرا که
میدانستند که جز خدای هیچکس عالم بر آن نیست آیه آمد که يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از قیامت
که وقوع آن در چه ساعت باشد یا ظهور علامات آن قبل از وقوع آن أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی باشد اثبات
و ایقاع آن یعنی از تو سوال میکنند که آیا قیامت در چه ساعت خواهد بود قُلْ بگو با ایشان إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این
نیست که دانستن ظهور قیامت عِنْدَ رَبِّي نزد پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را
اطلاع نداده لَا يُجَلِّيهَا اظهار نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت آن إِلَّا هُوَ مگر او یعنی خفای آن
مستمر است بر غیر او تا بوقت وقوع آن و حکمت در خفای آن آنست که مکلفان همیشه از وقوع آن خایف
و ترسان باشند چه اگر علم بوقت آن داشته باشند اول حال مرتکب معصیت شدندی بجهت اعتماد در بعد

وقوع آن و در آخر تجلی شده بتو به جهت قرب این هر دو منافی تکلیف است ثقلت گران عظیمست قیامت از
خشیت شداید اهوال و محاسبه و مجازات آن فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی بر اهل آن از ملایکه
و جن و انس لا تأتیکم نیاید بشما قیامت الا بغتة مگر ناگاه از حضرت رسالت صلعم مرویست که قیامت
ناگاه حادث گردد در وقتی که همه مشغول کار خود باشند بعضی مشغول زراعت و بعضی بسودا و معامله و بعضی بترازو
داری و جمعی باثاث خانه و عمارت و برخی باصلاح متاع و امثال آن یسألونک می پرسند ترا از وقت
وقوع و حدوث آن بروجهی که کانک حفی عنها گویا که تو دوست میداری رسیدن آن و عالمی و
دانایی بوقت آمدن آن و بحقیقت آن و حال آنکه کراهت داری از آن سؤال جهت آنکه از علم غیب
کسی بجز از حق تعالی آگاه نیست و هیچ رسولی تعلیم نداده و غیر از خود دیگری را بر آن مطلع نساخته قل بگو دیگر باره
از روی تأکید و مبالغه انما علمها جز این نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خداست و آنرا بخود مختص
ساخته و هیچ ملک مقرب و هیچ نبی مرسل بر آن اطلاع ندارد و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان
لا یعلمون نمیدانند که از آن بجز از خدای تعالی دیگر کسی نمیداند که اهل مکه گفتند که ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد
که نرخ الطعام و اشیای کی ارزان و گران میشود تا ارزانی چیزی بخریم و در گرانی بفروشیم و فایده و سود بسیار از آن
مرحا... آیت آمد که قل لا املک بگو ای محمد نمیتوانم لنفسی از برای خود نفعا و لا ضرا جر منفعتی و نه دفع
مضرتی این اظهار بندگیست و تبری از علم غیب یعنی هیچ امری عالم غیبی نیستم الا ما شاء الله مگر آنچه خدای
خواهد که مرا بآن تعلیم دهد و لو کنت اعلم الغیب و اگر بودمی بی تعلیم حق داننده غیب را لاستکثرت هر آینه
طلب بسیار کردمی من الخیر از مال و منفعت و فتح و غنیمت و غیر آن و ما مسنی السوء و نرسیدی بمن
هیچ بدی از فقر و مرض و رنج و غیر آن ان انا الا نذیر نیستم من مگر بیم کننده منکران و معاندان و بشیر قدیر
و مژده دهنده لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند بمن و آنچه آورده ام از احکام شریعت و میتواند بود
که انذار و بشارت هر دو از برای اهل ایمان بوده باشد زیرا که ایشانند که منتفع میشوند بآن بعد از آن بیان
وحدانیت و قدرت خود میفرماید که هو الذی خلقکم اوست آن خدایی که آفرید شما را من نفس
واحدة از یک تن که آدمست و جعل منها و آفرید از جسد وی یعنی از استخوان پهلوی چپ او
زوجها جفت او را که حواست لیسکن الیها تا آرام گیرد آدم بوی و الفت پذیرد با وی که الجنس
مع الجنس میل فلما تغشیها پس آن هنگام که فرو پوشید آدم حوا را یعنی با وی خلوت کرد حملت
حملا خفیفا بار گرفت بار سبک که آن نطفه آدم بود که در رحم او درآمد فمرت به پس مستمر بود با
آن بار در برخاستن و نشستن و رفتن و آمدن یعنی این حمل بجهت خفت مانع او نشد از تصرف او
در امری از امور که متوجه است همچنانکه قبل از حمل آن سوز کاری بر وی بر آمد فلما اثقلت پس آن هنگام که گران
بار گشت بجهت بزرگ شدن فرزند در شکم او نزدیک بوضع شد دعوا الله بخواندند هر دو یعنی

آدم و حوا

آدم و حوا خدا را که ربهما پروردگار ایشانست مضمون دعا آنکه لئن آتیتنا هر آینه اگر بدهی ما را صالحا فرزندی
مستوی الخلقه که ستودیم و اصلاح و صحت باشد و از نقص و عیب بری بود لنکونن من الشاکرین هر آینه
باشیم از سپاس داران مر ترا بدان نعمت مجدد فلما آتیهما پس آن هنگام که عطا کرد خدا با ایشان
صالحا فرزند صالح البدن و مستوی الخلقه جعلا له گردانیدند آدم و حوا یعنی اولاد ایشان او را شرکاء
خداوند شرکائی فیما آتیهما در آنچه داد او اولاد ایشان را یعنی آن فرزندی را که خدای با اولاد آدم و حوا داده بود
شرکی ساختند اولاد ایشان بخدا العزی و العبد الحارث و عبد الشمس و عبد العزی و امثال این نام نهادند
فتعالی الله پس برتر گشت خدای و پاک عما یشرکون از آنچه برای او انباز میگیرند و نمیتواند بود که مراد
این باشد که آدم و حوا فرزند خود را شریک خدا گردانیدند در اسم چنانکه ضعفا عامه مخالفین گفته اند چه این منافی
عصمت است و بیضاوی و زمخشری که از رؤسای اهل خلاف اند در انوار و کشاف آورده اند که این قول لایق
انبیا نیست و بعد از آن گفته که احتمال دارد که مراد نفس واحده قصی باشد از اجداد پیغمبر صلعم که خدای او را از جنس
او جفت داد یعنی عرب قریشی کرامت فرمود و زن و شوهر شکر کردند که اگر خدای ایشان را فرزند شایسته دهد شکر
و سپاس دارند آن قیام نمایند حق تعالی ایشان را چهار فرزند داد و در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدا را
و عبد مناف و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند مراد از ضمیر آنکه ست و در تسمیه این مستلزم کفر نعمت
کشاف بعد از نقل این قول گفته که هذا تفسیر حسن لا اشکال فیه این وجه تفسیر نیکو باشد و هیچ اشکالی
در آن نیست و اصح آنست که جعلا له در تقدیر آنست که جعل اولادهما له چنانکه با این تفسیر شد و این قول
اکثر مفسرانست و عیاشی در تفسیر خود از ائمه هدی علیهم السلام نقل کرده که مراد شرک عبادت نیست بعد از آن توبیخ
اهل شرک میفرماید ایشرکون آیا انباز میگیرند و در عبادت حق ما لا یخلق شیئا آن چیزی را که نیافریده
چیزی را و قدرت ندارد بر آفریدن چیزی و هم یخلقون و حال آنکه انباز میگیرند آفریده شده اند یعنی جمادی
را که می پرستند قادر نیستند بر اعطای اصول نعم تا بآن استحقاق عبادت شوند و عبادت خدایی که تنها در
بالذات بر همه مقدورات قادر رها کرده اند و عبادت برای اصنام میکنند که مخلوق اند و لا یستطیعون
لهم و نمیتوانند برای پرستندگان خود نصرا یاری دادنی در جر منفعت یا فریاد رسیدنی در دفع
مضرت ایشان و لا انفسهم ینصرون و نه نفسهای خود را یاری میدهند در وقتی که ایشان را میشکنند
و بخون و سرگین آلوده می سازند و ان تدعوهم و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را الی الهدی
بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پیروی نکنند شما را سواء علیکم و یکسانست بر شما ادعوتموهم
اگر بخوانید ایشان را و دعوت کنید بحق ام انتم صامتون یا آنکه شما خاموش باشید و این آیت خاص است
بقومی که معلوم بود که میرند بر کفر خود و از قبول دعوت محروم شدند مانند ابو جهل و اتباعان او ان الذین تدعون
بدرستی که آنانکه شما می پرستید ای مشرکان من دون الله بجز از خدای و ایشان را آن نام نهاده اید عباد

بندگان اند یعنی مسخر فرمان و مملوک اند و ذلیل و عاجز و مأمور امر او سبحانه و تعالی اند أَمْثَالُكُمْ مانند شما یعنی ایشان نیز مثل شما
در تحت تصرف و در قبضهٔ اقتدار حق اند و اکر این را باور ندارید فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید
فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند مر شما را إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید شما راست کویان در آنکه ایشان
الٰه اند چه الٰه بحق آنست که دعای بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا ایشان را پایهاست
که در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بدان پایها چنانچه شما میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا مر ایشان راست دستها که چیزها
يَبْطِشُونَ بِهَا فرا کیرند بدان چنانچه شما فرا می کیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا مر ایشان راست چشمها که يُبْصِرُونَ بِهَا ببینند بآن
چنانچه شما بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا ایشان راست کوشها که يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بدان بشنیدنیها را چنانچه شما می شنوید و حال
آنکه شما خود قائلید که ایشان را پای رونده و دست کیرا و چشم بینا و کوش شنوا نیست و شما را هست پس از ایشان
افضل باشید و از غایت جهلست که فاضل مفضول را می پرستد مشرکان بعد از استماع این سخنان و الزام
ایشان از آن بجهت فرط جهالت تخویف حضرت رسالت صلعم کردند بآنکه خود کفته خدایان ما را بکوش
مکن که مبادا آفتی و رنجی از ایشان بتو رسد حق تعالی فرمود قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ بکوی همه که بخوانید انبازان
که براه خدا ساخته اید و همه مجتمع و متفق شوید برای عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس کید کنید و هر حیله و مکری که توانید
در حق من بکار برید فَلَا تُنظِرُونِ پس مهلت مدهید مرا که من هیچ ازین باک ندارم زیرا که اعتماد کرده ام بر حفظ
حمایت الٰهی و از قصد و مکر شما نمی اندیشم إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستی که یار من و متولی کار من الله است که خدای بحقست
الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ آن خدایی که فرو فرستاده قرآن را که حامی بندکانست وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ
و خدای دوست و کارساز بندکان شایسته است و حافظ ایشان از ضرر دشمنان وَالَّذِينَ تَدْعُونَ
و آنها را که میخوانید و می پرستید ایشان را یعنی بتان را مِن دُونِهِ بجز از خدای بحق لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ
نمی توانند یاری دادن شما را وَلَا أَنفُسَهُمْ و نه نفسهای شما را يَنصُرُونَ یاری کنند بوقت شکستن ایشان بعضی
از آنها را کی توان داشت و اندیشه نمود وَإِن تَدْعُوهُمْ و اکر بخوانید ای مؤمنان کافران را إِلَى الْهُدَىٰ
براه راست یعنی بسوی دین خود لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ نمی شنوند بسمع قبول و می بینی تو ایشان را
ای محمد که نظر میکنند بسوی تو وَهُمْ و حال آنکه ایشان لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند ترا بدیده بصیرت و بحقیقت تو بینا
نیستند چه بصورت ترا می بینند یعنی بعد از امر کردن حضرت بدعوت و تبلیغ رسالت تعلیم مر او
میفرماید بمکارم اخلاق و ترک غلظ بقول خُذِ الْعَفْوَ فرا کیر صفت عفو را با کسانی که نسبت بتو سخن بی ادبا
و بی ادبانه میکویند بوحدت و ستیزکی مکن بلکه بلطف و ملایمت تمامی با ایشان که این اقربست بهدایت
ایشان و تاثیر این بیشتر بود در میل قلوب ایشان بجانب ایمان وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ و امر کن مردمان را بنیکویی
در افعال و اقوال که مستحسن ما باشد در نظر عقل و شرع وَأَعْرِضْ و روی بکردان از اقامت حجت و الزام
عَنِ الْجَاهِلِينَ از نادانان و سفیهان پس اکر از جانب ایشان ایذا و رنجی بتو رسد ستیزه مکن بلکه

بملاطفت

بملاطفت و ملایمت را شعار خود کردان چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلعم از جبرئیل معنی خُذِ الْعَفْوَ پرسید کفت
نمیدانم تا بپرسم آنرا از ملک علام معلوم کنم پس برفت و باز آمد و کفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید که عفو
کن از کسی که بر تو ستم کرده باشد و عطا کن بر کسی که ترا محروم ساخته باشد و بپیوند بکسی که از تو بریده باشد و از
صادق علیه السلم مرویست که حق تعالی درین آیه رسول خود را بمکارم اخلاق فرمود و در قرآن هیچ آیتی نیست
که ازین آیه جامع تر باشد در مکارم اخلاق و از ابن زید مرویست که بعد از نزول این آیه حضرت صلعم فرمود
که بار خدایا کاه است که غضب بر من مستولی میشود نزد آن حال چه کنم آیه آمد که وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ
و اکر برانکیزد ترا از جانب شیطان نَزْغٌ تعصبی یعنی وسوسه بر خلاف آنچه ترا فرموده اند مراد آنست که اکر
شیطان در صدد وسوسه شود و خواهد که ترا بر غضب دارد و منع ملاطفت و ملایمت تو نماید و نسبت
بکسانی که ایذا و آزار بتو رسانیده باشند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه کیر بخدا از شر او تا ترا از مکر و وسوسه او نکاه
دارد از بعضی علما مرویست که نزغ اول و وسوسه و مقدمات انست و ثانی مکر بعد از تمکن و جای کرفتن آن
در نفس و لهذا حق تعالی اول را نسبت به پیغمبر داد و فرمود که وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ و دوم را نسبت بعباد و بسیاری
مردمان کرد إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ و نزد بعضی صورت خطاب با حضرتست و مراد امت اوست
چه انبیا از وساوس شیطانی معصوم و محفوظ اند پس بنا برین آنست میکوید که چون وسوسه شیطان
ترا از جای در آرد و ترا بر خلاف عفو دارد پس پناه کیر بخدا إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی سَمِيعٌ شنوا است
پناه کرفتن ترا عَلِيمٌ دانا بانچه صلاح تو در آنست یا سمیع است باقوال کسی که بتو اذیت میرساند و علیمست
بافعال و پس برابر آن مجازات دهد بعد از آن در بیان حال متقیان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا
بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا ترسیدند از حق تعالی إِذَا مَسَّهُمْ چون رسید بدیشان
طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ وسوسه و مکری فرود آینده از خاطر از جانب شیطان تَذَكَّرُوا یاد کنند خدا را
و از وعید او اندیشه نمایند فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ پس ایشان بینندکان باشند راه صواب را بسبب یاد کردن
منع خطا و مکاید شیطان پس احتراز کنند از و وَإِخْوَانُهُمْ و برادران شیاطین یعنی کافران
که نمی پرهیزند از وسوسه و نمی ترسند از خدا يَمُدُّونَهُمْ می کشند شیاطین ایشان را فِي الْغَيِّ در کمراهی
و غوایت بآراستن معاصی در نظر انها ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست از اغوای
ایشان باز نمیدارند و یا کافران نمی پرهیزند از کمراهی و خود را باز نمیدارند از آن وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم و چون
نیاری تو یا کافران بِآيَةٍ آیتی از قرآن که ایشان از روی عناد از تو میخواهند آنرا قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا
کویند چرا فراهم نیافتی آن آیه را از خود بجو سایر آنچه قرآت میکنی در تبیان آورده اند که اهل مکه از روی تعنت
و اقتراح آیتهای قرآنی می طلبیدند تا آنحضرت از آوردن آن عاجز شود و چون در نزول آن تأخیری
واقع شدی از روی استهزا کفتندی چرا خود انشا آن نمیکنی چنانکه دیکر آیتها را کنی این آیت آمد که بکو ان

آیتی از قرآن که اقتراح میکنند از تو می آری گفت چرا برهم نبافتی قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ بگو جز این نیست که من پیروی میکنم
مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ آنچه را که وحی کرده میشود بمن مِن رَّبِّي از نزد پروردگار من و بر بافته و خودم آنرا هَٰذَا این قرآن
بَصَائِرُ دیدنیها است که بدان حق دیده میشود و دریافته میشود مِن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار من و شما فرو
آمده وَهُدًى و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و سبب بخشش است لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند
بخدا و رسول و جز ایشان اند که بآن منتفع شوند نه غیر ایشان وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قرآن
در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید آنرا مرویست که جوانی از انصار در عقب رسول صلعم نماز میگذارد و چون
آنحضرت قرائت مینمود او نیز همراه او تلاوت مینمود آیه آمد که چون امام در نماز قرائت کند شما استماع کنید
و آنرا مخوانید وَأَنصِتُوا و خاموش باشید و با امام مخوانید آنچه او تلاوت میکند لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت
کرده شوید یعنی از آن بندگان شوید که مستوجب رحمت و مغفرت گردید از ابی جعفر علیه السلام مرویست که این خطاب
با مؤمنانست که در نماز مستمع شوند و با امام قرائت نکنند و شیخ ابو جعفر رحمة الله فرموده که مراد وجوب
قرائتست در نماز و در غیر آن وجوب نیست بلکه سنت است حاصل که حق سبحانه و تعالی میفرماید که در وقت
تلاوت گوش بقرآن کنید و او امر و نواهی آنرا بنیک فرا گیرید و بمواعظ احکام آن پند گیرید وَاذْكُر رَّبَّكَ
و یاد کن ای محمد پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا از روی زاری وَخِيفَةً و ترسکاری
چه تضرع و خشیت اقرب است باجابت و قبول گویند مراد تفکر است در سبب آن که علم بصنایع قدرت
و صفات کمال و جلال او حاصل شود وَدُونَ الْجَهْرِ و بخوان آنرا خواندنی فرود از جهر و اشکار مِنَ الْقَوْلِ
از گفتار یعنی میانه سر و جهر او را بخوان بِالْغُدُوِّ در بامداد وَالْآصَالِ در شبانگاه مراد دوام ذکر است
یا درین دو وقت که افضل شبانروز است که صبح و شام باشد بجهت آنکه صبح و شام فیاضند و درین دو وقت
ملائکه حاضر می باشند پس آن ذکر را خواهند نوشت و گویند این امر امام راست که آواز در نماز بلند کند
در حین قرائت بمقداری که مؤمنان بشنوند نه زیاده از آن وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ و مباش از جمله غافلان
از آنچه بآن مامور میشوی از ذکر و دعا اصح آنست که خطاب بآنحضرتست و مراد امت او نه چه آنحضرت
از سهو و غفلت مبراست بعد از آن حق تعالی بیان امری میکند که باعث ذکر است و میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ
عِندَ رَبِّكَ بدرستی که آنانکه نزد پروردگار تواند یعنی ملائکه که مقرب بارگاه اویند لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ
گردن نمیکشند از پرستش او وَيُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات اقدس او را از آنچه لایق کبریایی او نیست
وَلَهُ يَسْجُدُونَ و مر او را سجده میکنند و در عبادت او آنچه غایت خضوع و خواری و ترسکاری است بجای
می آرند و غیر او را با او شریک نمیگردانند این تعریض است بمشرکان و تنبیه مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این
آیه سجده سنت است و بدانکه باجماع امامیه سجده در چهار موضع از قرآن بر قاری و مستمع واجب و آن در سوره
الم تنزیل سجده و حم سجده و النجم و اقرأ است و در بواقی سنت و آن یازده موضع است اعراف و رعد و نحل

و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو موضع و فرقان و نمل و ص و انشقاق مرویست از حضرت رسالت صلعم
که چون فرزند آدم آیت سجده تلاوت نماید و سجده کند شیطان از و کناره نماید و بگرید و گوید ای وای بر من
فرزند آدم مامور شد بسجده و سجده کرد و او را بهشت واجب گشت سُورَةُ الْأَنفَالِ سِتَّةٌ وَسَبْعُونَ
آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ ابی بن کعب از حضرت پیغمبر روایت کرده که هر که سورة الانفال و برائت تلاوت کند
من شفیع او باشم در روز قیامت و گواهی دهم برای او که وی بریست از نفاق و بعدد هر مرد و زن منافق
که در دار دنیاست ده حسنه برای او بنویسند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بر دارند و تا در دنیا باشد ملائکه
که حامل عرشند بر وی صلوات فرستند و عیاشی باسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که او از ابی عبد الله علیه السلم
خبر داده که هر که سورة الانفال و برائت تلاوت کند در هر ماهی یکبار هرگز نفاق در دل او داخل نشود
و از شیعیان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه باشد بحق و در روز قیامت از خوانهای بهشت
نوشند و تناول نماید تا مردمان از حساب فارغ شوند و هر یک بموضع خود رسند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
يَسْأَلُونَكَ می پرسند از تو ای محمد عَنِ الْأَنفَالِ از حکم غنیمتهای کفار که برای کیست حلالست یا بر حرمت
که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان با پیران مدعا آنکه جوانان میگفتند ما حرب کرده ایم و غنیمت
از آن ماست و پیران میگفتند ما نیز مددگاری دهنده شما بودیم ما را نیز نصیبی باید و عبادة بن صامت
رحمة الله فرموده که ما در بدر اختلاف کردیم در باب غنیمت و آن اختلاف ما منتزع گشت پس حق تعالی
حکم آنرا برسول خود تفویض نموده فرمود که قُلِ الْأَنفَالُ بگو ای محمد که حکم غنیمت لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مر خدای راست و رسول راست
و نزع داده و او را تا قسمت کند بهر که خواهد فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا و مخالفت و منازعت منمایید
وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ و بصلاح آرید حالی که میان شماست از خصومت و منازعت بمواسا با یکدیگر صلح
المسلمین باشید و تسلیم شوید امر خدای و رسول وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدای را و فرستاده
او را در آنچه در باب غنایم إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی
است و موجب امتثال در او امر و نواهی عبادة بن صامت گفت که چون این آیت نازل گشت و حکم آنرا
برسول خود تفویض نمود و حضرت رسالت میان مسلمانان قسمت عدل فرمود و ما منازعت خصومت
خود بصلاح داشتن مبدل کردیم و خلاف و نزاع را از خود رفع کردیم و نزد مجاهد مراد با نفال خمس است که از برای
اهل بیت رسول واجب گردانیده و بروایات از ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلم مرویست که مراد از انفال هر
چیزیست که از دار الحرب فرا گیرند بغیر قتال و زمینی که اهل آن بدون قتال جلا کنند و طرح کنند و میراث کسی
و آنچه مالک نداشته باشد و بیابانها و ملوک و بطون اودیه و ارض موات و فقها ایرانی میخوانند و نیز از صفایا و قطایع
که آنچه مذکور شد مر خدای راست و رسول را و بعد از و هر که قایم مقام او باشد صرف نماید بهر جا که خواهند از مصالح
خود و هیچ کس را از رعیت در وی حقی نیست و در زمان غیبت امام حق شیعیان او راست که در آن تصرف کنند و نیز و

که قسم مخصوص بحضرت رسالت پناه صلعم بود بهر که میخواست میداد و بعد از ذکر انفال در صفت اهل ایمان میفرماید
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که مؤمنان کامل ایمان الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ آنانند که چون یاد کرده میشود خدای
نزد ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال وی یا از تقصیر
اعمال خود در جنب انعام و افضال وی وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُهُ آیتهای او یعنی
قرآن زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده کرد اند آن آیات ایمان ایشان را مراد از آیه آنست که یقین ایشان بیفزاید
و تصدیق ایشان با تصدیق قرین شود بجهت زیادتی اطمینان نفس و رسوخ یقین ایشان نزد آن زیرا
که نزد اهل حق ایمان قابل زیاده و نقصان نیست پس مراد از زیادت ایمان نسبت بسبب تصدیق بآیات منزله
که پیش از آن نبوده یعنی هرگاه آیتی از آیات بر ایشان نازل شود آنرا تصدیق کنند و آن تصدیق علاوه تصدیق
اول باشد مراد زیادتی در کمیت ایمانست نه کیفیت آن وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر پروردگار خود توکل کنند
و امور خود را با او بازگذارند و خوف و رجای ایشان نباشد مگر با او و اعتماد بر مخلوق نکنند الَّذِينَ و این مؤمنان
کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را بشرایط و ارکان وَمِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که اعمال قلب
خوف و رجا و توکل و یقین هست با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا
ایشانند گرویدگان گرویدنی درست و راست خالص از شک و ریب و کاملان در ایمان لَهُمْ مر این
مؤمنان کامل راست دَرَجَاتٌ مرتبهای بلند و درجات ارجمند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان
که فرط کرامت و علو منزلت هست وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش مر تقصیرات ایشانرا وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی
بزرگوار که خالص و صافی باشد از کد کسب و خالی از خوف و حساب و غیر منقطع و در خبر هست که مراد
بدرجات هفتاد درجه است هر درجه چندانکه اسپی نیک دو هفتاد سال قطع مسافت آن نماید و این آیه
دلالت میکند که هر که چنین نباشد مؤمن نباشد زیرا که حق تعالی درین آیه ذکر فضایل اهل ایمان کرده است
و مؤمنان در طاعت متفاوت اند و اگرچه در اصل ایمان متساوی اند مرویست که حسن بصری را گفتند که تو
مؤمنی گفت ایمان دو است اگر ایمانست بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان و قیامت و بهشت و دوزخ
و ثواب و عقاب مؤمنم و اگر مقصود تو مضمون این آیتست که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الآیه نمیدانم که من داخل
ایشانم یا نه از ثوری نقل کرده اند که هر که دعوی کند که انا مؤمن حقا و گواهی ندهد که او از اهل جنت است
پس بنصف آیه ایمان آورده و بنصف دیگر گرویده و بعد از آن بیان غزوه بدر میکند بقوله كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ
یعنی حال مسلمانان در کراهت ایشان از قسمت کردن تو انفال را ببعضی دون بعضی همچون حال ایشانست
از کراهت آنکه بیرون کرد ترا پروردگار تو مِنْ بَيْتِكَ از خانه تو که مدینه است برای حرب بدر
بِالْحَقِّ براستی و ثواب یعنی چون خدای مر کرد ترا به بیرون رفتن از مدینه بموضع بدر برای جهاد با اهل شرک و فساد

و بعضی مسلمانان کراهت داشتند و نمیخواستند که از مکان مألوف و مأمن مرغوب خود بیرون روند متحمل مشقت کارزار
گردند همچنانکه میفرماید وَإِنَّ فَرِيقًا و بدرستی که گروهی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان لَكَارِهُونَ هر آینه کاره اند
از رفتن ببدر يُجَادِلُونَكَ جدال و مباحثه میکنند با تو یا محمد فِي الْحَقِّ در اختیار کار ثواب که جهادست با کفار
بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ ظاهر شده بدیشان که جهاد واجبست یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت پس از جهاد
کراهت دارند كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ همچون کراهت از آنکه رانده شوند إِلَى الْمَوْتِ بسوی مرگ وَهُمْ يَنْظُرُونَ
و حال آنکه ایشان نگرند باسباب و علامات مرگ یعنی کراهت ایشان از جهاد بر وجهیست که گوییا ایشانرا
بجانب مرگ میرانند و ایشان علامات مرگ را می بینند و این نه از قلت عدد و مدد و کمی زاد و استعداد
ایشان بود چه ایشان سیصد و پنج نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسپ و شش زره و هشت شمشیر و با وجود
این طبیعت انسانی مقتضی آنست که گریزان باشد از مشقت و شتابان براحت و رغبت بموضع امنیت و گریزنده
از مواطن هلاکت و سبب این غزا آنکه کاروان قریش با متاع بسیار از شام مراجعت کرده و ابوسفیان با بعضی
از صنادید قریش چون عمرو عاص و عمرو بن هشام و مخرمه بن نوفل با چهل سوار سرداری آن قافله میکردند جبرئیل آمد
و صورت واقعه بعرض سید عالم صلعم رسانید حضرت آنمعنی را با مؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و قلت
رجال آن شدند که سر راه بر کاروان گیرند جمعی بسیار با سلاح و بی سلاح باین قصد بیرون آمدند و چون این خبر
بابوسفیان رسید ضمضم غفاری را بمکه فرستاد و از ایشان مدد خواست ضمضم بیامد و در مکه ندا در داد که یا اهل مکه
مالها در معرض تلفست بیرون روید و باجماعت حمایت کنید و محافظت خود و اموال خود نمایید آورده اند
که ابلیس لعین بصورت سراقه بن جعشم بمکه آمده و ندا کرد که لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ
مترسید که امروز شما را هیچکس مغلوب نتواند ساخت و بر شما غالب نتواند شد و من یار و مددکار شمایم اهل مکه چون
این را بشنیدند حمیت جاهلیت را در حرکت آورده و در تگ ندا کردند که هر که باز ایستد از سرایش بیرون کنند
و مالش را غارت نمایند چون حضرت رسالت در وادی ذفران نزول فرمود جبرئیل آنحضرت را از
آمدن لشکر کفار قریش خبر داده فرمود که حق تعالی میفرماید که یکی از این دو طایفه که کاروانی اند و کفار قریش ترا کدام
اختیار خواهد بود ملاقات کاروان را دوست میداری یا مقاتله کفار را بعضی گفتند که ما اسباب را آماده نساخته ایم اگر
کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت از این سخن متغیر شده و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و هر
بر جوش شده و در اظهار کمال انقیاد و متابعت مبالغه نمودند و از آنجمله مقداد بن عمرو گفت یا رسول الله ما تابع و محکوم مطلق
ایم هر چه حکم کنی بجوی جان تو ترا فرمان بریم و در خدمت تو تقصیر نمیکنیم و بهیچ مقام کمر انقیاد و فرمانبرداری جان بسته ایم بخدا قسم که اگر امر فرمایی
ما باتش در رویم و بحار و زاهر تو بکرده از آن هیچ باک نداریم و اگر برود ریا کند فرمایی در ره اندیشه بخاطر راه نمیدهیم و در میان ما
آیم حضرت رسالت صلعم بار دیگر با ایشان درین باب مشورت کرد تا ثبات قدم هر یک بروی ظاهر گردد سعد بن معاذ گفت یا رسول الله
همانا این تکرار گفتن بهر کدام انصار است بانیم فرمود چنین است سعد گفت یا رسول الله ما بیعت ترا از بر نفس بسته ایم که بوی تفضل آن استشمام

توان کرد و عهد و میثاق را که بنی منعقد ساخته ایم که بسر انگشت فریب هر معاندی از آن توان گشود بلکه اگر اعضای ما ذره ذره و ریزه ریزه
کنند از آن عهد و بیعت که کرده ایم تا قیامت بر آن عهد که بسته ایم باقیم حضرت این کلام را از اصحاب چون بشنید فرمود سیروا علی
اسم الله عازم شوید بر نام خدای که برکت می یابید و بشارت باد شما را که حق تعالی یکی از این دو طایفه که کاروانی و مشرکان که اند
وعده داده و حضرت چون معین نیست که قریش چون کشته شوند مال ایشان و هم کاروانیان و هم ایشان را بود و از جهت منهزم قریش
و بعضی اصحاب را میل کاروان بود و کراهت داشتند از حرب قریش و اندیشه میکردند که اگر از پی کاروان روند قریش از پی
در آیند و ایشان را در میان گیرند و بکشند حق ذکر کراهت ایشان از جهاد کفار قریش و بیان رغبت ایشان با کاروان کرده
میفرماید وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ و یاد کنید که چون وعده داد شما را خدای إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ یکی از دو گروه را که کاروان باشند یا لشکر
کفار أَنَّهَا لَكُمْ که آن مر شما راست وَتَوَدُّونَ و شما دوست میدارید أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ که غیر خداوند سلاح اند یعنی کاروان
تَكُونُ لَكُمْ باشد مر شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و لشکر قریش نهصد و پنجاه مرد بودند با سلاح و آسان ترا
میخواهید وَيُرِيدُ اللَّهُ و میخواهد خدای أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ که ثابت گرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ با سخنهای خود که در باب محاربه ذات
الشوکه فرستاده که متضمن امر است بقتال مشرکان و یا بوعده های فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده و یا بکلمات ازلی که در رقم و اسرار ازلی
در لوح محفوظ نوشته و یا بر عدها و مرسل که ملایکه اند و اعلام ایمان بغیر اراده الهی تعلق گرفته که دین اسلام را ثابت گرداند با مداد
فرشتگان مومنان را در وقت محاربه ایشان با مشرکان وَيَقْطَعَ و ببرد از بیخ و برکند دَابِرَ الْكَافِرِينَ بنیاد کافران را
و همه را هلاک کند خلاصه معنی آنست که شما میخواهید که پیوسته مستغرق نعمتهای حق سبحانه باشید و هیچ گروهی بر شما رسد و حق تعالی
میخواهد که لِيُحِقَّ الْحَقَّ تا بسبب مکاره که بشما رسد در جهاد ثابت گرداند و ظاهر حق را که دین اسلام است و یا بقتل مشرکان
نصرت دهد پیغمبر خود که پیغمبر حق است وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ و نابود سازد امر فاسد را که کفر است وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگرچه
کاره شوند و نمیخواهند کافران که مستوجب گناه اند إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ یاد کنید این را که چون فریاد میخواستید از پروردگار
خود در وقتی که گزیری نداشتید از قتال میگفتید که ای فریاد رس فریاد خواهندگان یاری ده ما را بر دشمنان دین خود و گویند
که حضرت رسالت صلعم چون شوکت و کثرت مشرکان بدید دعا کرد که بار خدایا اگر این گروه مومنان هلاک شوند کسی دیگر
که ترا بوحدانیت پرستد پس با وعده خود وفا کن و ایشان را بر اعدا غالب ساز فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد خدای مر شما را
بِأَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بهزار کس از فرشتگان مُرْدِفِينَ از پی مومنان در آیندگان و مراد از این الف آنها اند که مقدمه
لشکر ملایکه بود با وجود اعیان ایشان و بعضی در تفسیر خود از مجاهد نقل میکنند که غیر از این هزار در روز بدر بقتال نکردند و آن
پنج هزار که در سوره آل عمران مذکور شد جهت مژده و نصرت آمده بودند و در میان حمله نگویند که مراد بمردفین از پی در آمدن
بعد از الف آن پنج هزار فرشته و نزد بعضی اول سه هزار بودند آنگه هزار که درین سوره مذکور است در عقب هزار دیگر در آمدند مجموع
پنج هزار شدند و نیز مرویست که روز بدر جبرئیل با پانصد فرشته و میکائیل با پانصد فرشته نزول کردند و جبرئیل بمیمنه رفت و میکائیل
بمیسره و جامهای سفید و دنبالهای دستارها میان کتفها فرو گذاشته بصورت عرب با مشرکان کارزار کردند و ایشان را منهزم ساختند
و در هیچ زمانی از ماضی و مستقبل ایشان مامور نشدند بامر جهاد و بمکر جهاد ایشان مخصوص بروز بدر بجهت علو مرتبه حضرت رسالت

از عبدالله عباس روایتست که چون مسلمانی با مشرکی کارزار کردی از بالای سر او آواز تازیانه برآمدی مرد مسلمان چون نگاه
کردی مشرک را افتاده دیدی و اثر تازیانه بر روی پیدا بودی و آن مرد مسلمان و ندیدی چون رسول صلعم را خبر کردندی
فرمودی راست میگوید اینها فرشتگان اند که حق تعالی بمدد ما فرستاده است و امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که فرق میان
کشتگان مومنان و کفار قریش آن بود که اثر زخم و جراحت بر کشتگان مومنان پیدا بود و کشتگان ایشان را اثر
زخمی نبود و از این معلوم است که فرشتگان مدد مومنان بوده اند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای این امداد را إِلَّا
بُشْرَىٰ مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت یعنی تا کثرت عدد ملایکه سبب بشارت و اطمینان شما باشد و اگر نه یکی از ایشان هم
میتوانست که همه را از ایشان برآورد چنانکه جبرئیل هفت شهرستان قوم لوط را از جای برکند و بر گوشه پر خود نهاد و
چندان بلند کرد که آواز مرغان آن شهر را ملایکه آسمان بشنیدند و بعد از آن سرنگون کرد پس کثرت ملایکه بجهت آن
بود که مژده شما باشد بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ و تا آرام گیرد بدان قُلُوبُكُمْ دلهای شما و ترس قلت و ذلت از دل
شما دور شود وَمَا النَّصْرُ و نیست نصر و ظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای چه امداد ملایکه و کثرت عدد
ایشان و مانند آن سبب نصرت نیست یاری و فتح و ظفر از حق تعالی جوئید که مسبب الاسباب اوست و همه بمشیت و توفیق
یاری حق تعالی است إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست و دوستان خود را نصرت ده حَكِيمٌ راستست
کار است و هرچه کند بر وفق صواب کند از عبدالله مسعود روایتست که گفت من در روزی که بر ابوجهل غالب شدم و او را
میکشتم گفت آن ضربها که از هوا می آمد و ما کسی را نمی دیدیم چه بود گفتم فرشتگان بودند گفت پس ایشان ما را مغلوب ساختند
نه شما إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ یاد کنید آنرا که فرو پوشانید بر شما خواب را مرویست که صحابه را در شب که روز پیش
جنگ واقع شد خوفی عظیم دست داد چنانکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم فرو میرفت و آب نیز
نیستند و مشرکان بر ایشان سبقت گرفته بر کنار آب فرود آمده اند حق تعالی خواب را بر ایشان گماشت أَمَنَةً
برای ایمنی مِنْهُ از نزدیک سبحانه تا از تعب سفر و خوف و خطر استراحت یابند و در آن خواب اکثر اصحاب محتلم
شدند شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز میباید کرد و بعضی جنب اید و بعضی حدث اصغر دارید آب نیست و ریگ تا
زانو فرو میرود و کافران در زمین سخت بر آیند و بکنار آب مکان دارند و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم و پیغمبر او
در میان ماست این چگونه باشد حق تعالی در آن شب باران فرستاد کما قال الله تعالی وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ
و فرو فرستاد برای شما از ابر یا از طرف آسمان مَاءً آبی که از آن رودخانها روان شد و حوضها پر آب گشت لِيُطَهِّرَكُمْ
بِهِ تا پاک گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ
وسوسه شیطان را که میگفت نصرت با نجاست بهم جمع نشود وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ و تا بربندد دلهای شما
امیدواری بلطف حضرت باری و بنصرت پادشاهی وَيُثَبِّتَ بِهِ و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران
الْأَقْدَامَ قدمهای شما را چه باران چون بر زمین ریگ آمیز ببارید از آن استحکام داد و قدمگاه مومنان را مستحکم
ساخت و در زمینی که کفار نزول کرده بودند لای و گل عظیم پیدا شد و گفته اند که مراد اثبات قدم است در معرکه

وچون اصحاب سیراب شدند وطهارت کردند وغسل ووضو کردند وخوشحال گشتند وسوسهٔ شیطان را از خود زایل
ساختند وشکر وسپاس باری تعالی بجای آوردند إِذْ يُوحِي رَبُّكَ یاد کن ای محمد که وحی کرد پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ
بسوی فرشتگان که بامداد آمده بودند برای یاری اهل ایمان أَنِّي مَعَكُمْ که من باشما ام در یاری واعانت
ونصرت ونگاه داری شما از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار وثابت قدم گردانید آنان را که گرویده اند
ودلیر سازند ایشان گشت ببسیاری عدد خود ومحاربه ایشان مرویست که فرشتگان بصورت آدمیان در
میان صف لشکر مومنان فرستند ومیگفتند که بشارت باد که شما غالب شدید وخدا یار شماست مردانه باشید که دشمنان
اندک اند ونصرت در شمار است پس ای ملائکه بنصرت بشارت دهید مومنان را سَأُلْقِي زود باشد که در اندازم
فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنانکه کافر شدند الرُّعْبَ ترس وبیم را ودر حدیث آمده که مرا بترس اعدا نصرت
داده که هیبت وترس من یکماهه راه میرود فَاضْرِبُوا پس بزنید ای ملائکه کافران را فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر زبر گردنهای
ایشان یعنی بر محل ذبح یا بر کله ایشان بزنید واحمد از ابن انباری نقل میکند که ملائکه بقتال مامور شدند ندانستند که در
محل ضرب وقصد کدام عضو باید کرد حق تعالی فرمود که بر گردن وسر ایشان بزنید وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ وبزنید بر ایشان یعنی
قطع کنید بر ایشان كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان را وآیه دلیل صحیحست بر آنکه ملائکه روز بدر کارزار کردند با کفار
قریش وایشان را کشتند وگویند که امنست خطاب راجع بمومنان میباشد واین خلاف ظاهرست ذَلِكَ
واین ضرب وقطع بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند خدایرا وَرَسُولَهُ
وفرستاده اورا وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وهر که مخالفت کند با خدا وبا رسول وی فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق
که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر مخالفت مخالفان در دنیا بقتل وگرفتاری ودر آخرت بعقوبت
ابدی بانواع خواری ذَلِكُمْ اینست امر بعقوبت شما ای مشرکان فَذُوقُوهُ پس بچشید آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ
وآنرا بکافران راست آجلا عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش ودر خبر عبد الله بن عباس روایت کرده که مردی از
بنی الغفار برای من حکایت کرد که من وپسر عم روز بدر بر بالای کوهی شدیم منتظر آنکه ظفر کرا باشد تا ما خود را در میان
ایشان اندازیم وغنیمت بستانیم که ناگاه دیدیم ابری که برآمد وگرد مهر لشکر موافق ومخالف فرو گرفت ودر میان
ابر آواز صهیل اسبان می شنیدیم ومومنان آن سواران آواز میکنند که خیز مقدم وآن سواران با هم میگفتند که بکشید این مشرکان
را پس از ضرب شمشیر ایشان که گوش ما میرسید واشارانیدیم پسر عم من از هول وهیبت آن سواران …
وبمرد ومن خود را بخدا سپردم وخود را نگاه داشتم اما در من هیچ قوتی نمانده بود وچون گرد وصاعقه …
کفار قریش کشته شده بودند واز آن سواران کسی پیدا نبود ومرویست که چون خبر نصرت وفتح مسلمانان بمکه رسید
ابو لهب یکی از منهزمان اهل شرک را طلبید وگفت ای برادر صورت این حال بچه وجه بود واین حادثهٔ عظیم از
کجا بر شما واقع شد گفت بگویم چون نظر ما بر اهل اسلام افتاد خوف عظیم از ایشان بر خاطر ما جای کرد وهمان ساعت
پشت بهزیمت دادیم وایشان تیغ کشیده در عقب ما روان شدند ودر میان ایشان جمعی را دیدیم که بر اسبان

ابلق

ابلق نشسته بودند ودر میان آسمان وزمین بر هوا ایستاده بودند ودر دست هر یک شمشیری وتازیانه بود که میزدند
هلاک میشدند ودرین جنگ عباس بن عبد المطلب اسیر اهل اسلام شد از ابن عباس نقلست که شخصی که پدرم را اسیر کرده بود
از بنی سلمه بود واورا ابو الیسر گفتندی کوتاه بالا وضعیف ترکیب بود وپدرم دراز بالا وقوی هیکل وقوی تن بود
رسول صلعم اورا گفت که عباس را چگونه گرفتی گفت مردی مرا یاری داد در گرفتن او که من پیش از آن ونه بعد
بودم وبعد از آن دیگر ویش ندیدم وبرین شکل وهیئت بود فرمود که آن فرشتهٔ بزرگوار بود که ترا اعانت کرد
در گرفتن عباس وابو جابر بن سهل بن حنیف از پدر خود روایت کرده که ما در روز بدر دیدیم که بعضی از ما
در میان ما شمشیر را حوالهٔ مشرکان میکردند پیش از آنکه شمشیر بگردن مشرکان رسد سر از تن ایشان جدا میشد القصه چون
حق تعالی ملائکه را بمدد مسلمانان فرستاد وایشان را وعدهٔ نصرت وظفر داد ودر عقب آن ایشان را از فرار نهی کرد
فرمود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا چون ملاقات کنید آنرا که کافر شدند
زَحْفًا در حالتی که انبوه ودرهم پیوسته باشند برای حرب شما فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس مگردانید بدیشان
پشتهای خود را یعنی هزیمت مکنید اگرچه گروه اهل کفر بیشتر باشند این حکم علی الاطلاق در اول اسلام بوده که یک مومن
وده کافر بودند ویک کافر بر مومن وده کافر زیاده تا بیشتر گرفتن وبآیه الآن خفف الله که عنقریب مذکور خواهد
شد منسوخ گشته وَمَنْ يُوَلِّهِمْ وهر که بگرداند بر ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهُ پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا
مگر در حالتی که میل کننده وبرگردنده باشد از طرفی بطرفی دیگر بجهت اصلاح سلاح لِقِتَالٍ برای کارزار یعنی خود را
چنان فرا نماید که میگریزد وباز خصم را فریب دهد تا غافل شود وپس باز گشته بر وی تازد وکار وی را بسازد وجه
این اول کید ومکر است که در حرب … أَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوینده وپیوسته إِلَى فِئَةٍ بسوی گروهی هم از
مسلمانان بعضی از میمنه بمیسره رود ویکس تا با ایشان استعانت یافته بر خصم حمله کند وهر که بغیر ازین دو وجه پشت
بر خصم کند فَقَدْ بَاءَ پس بتحقیق که باز گردد بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی بزرگ از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وبازگشت
وی دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وبد جای بازگشتن … ودر خبر آمده که چون در بدر آتش حرب زبانه کشید
ولشکر کفار بیکبار حمله کردند حضرت پیغمبر در خانه که از چوب وخاشاک ساخته بودند آغاز دعا فرمود وگفت
بار خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا مقرون گردان جبرئیل فرود آمد وگفت خاک بردار بر طرف
دشمنان افکن آنحضرت قدری خاک وسنگ ریزه برداشت وبر روی لشکر بیگانه افکند حق تعالی آن خاک
را در چشمهای مشرکان ریخت وهیچکس از ایشان نماند که آن سنگ ریزه بچشم ودهن وبینی وی نرسید وبجهت آن
همه بخود مشغول شدند وملائکه آغاز حرب کردند ومومنان نیز جرات نمودند وبر ایشان حمله کردند هفتاد کس از
صنادید قریش کشته شدند وهفتاد دیگر را اسیر گرفتند اصحاب … بیکدیگر تفاخر میکردند این میگفت که من کشتم وآن میگفت
که من اسیر گرفتم آیه آمد که فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس نکشتید شما ایشانرا بقوت واستقلال وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ
ولیکن خدای کشت ایشانرا بانکه شمارا مدد داد بملائکه ودلهای شمارا بجهت آن دلیر ساخت بر حرب ایشان

مسلط گردانیدیم و ترس عظیم در دل ایشان انداخت وما رمیت و نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان
اذ رمیت وقتی که افکندی چه افکندن تو به تنهایی بود که در چشم همه لشکر کفار رود و بر آن تأثیر نبودی ولکن الله
رمی ولیکن خدا افکندن آن را بچشم همه ایشان رسانید تا که منهزم شدند و ارباب تدقیق و اصحاب تحقیق را در
کلام ظواهر احکام وما رمیت اذ رمیت سخن بسیار است و الربط الوضیح الصادقین است ومنه الاعانة والتوفیق
حاصل که حق سبحانه کفار را مغلوب ساخت باندا ختن ترس در قلوب ایشان و امداد و فرستادن ملایکه تا حق را
ظاهر سازد ولیبلی المؤمنین و تا عطا دهد مومنان را و نعمت دهد ایشان ارزانی فرماید منه از نزدیک خود
بلاء حسنا عطایی نیکو و نعمتی بزرگ که آن نصرت و غنیمت است و مشاهده آیات و آثار صدق دعوی حضرت
رسالت ان الله سمیع بدرستی که خدای شنوه است استغاثت و دعای شما را علیم و دانا بنیات و احوال شما را
دعای شما را اجابت کرده و شما را مظفر و منصور ساخت ذلکم امیت کار که دیدید از غالبیت اهل خود و مغلوبیت
اهل باطل وان الله و مقصود ازین نصرت آنست که خدای موهن سست کننده و باطل سازنده است کید
الکافرین مکر و حیله کافران را و حفص موهن کید الکافرین خوانده باضافه یعنی خدا باطل کننده کید مشرکانست آورده اند
که کفار قریش در وقت بیرون آمدن از مکه دست در پرده های حرم زده گفتند بار خدایا نصرت ده ازین دو
لشکر آنکه راه یافته تر است و ازین دو جماعت آنرا که گرامی تر است و یاری ده ازین دو دین آنرا که فاضلتر است
و در روز بدر نیز ابو جهل گفت بار خدایا هر که از ما فاجرتر است و قطع کننده رحم و خویشی که ما او را نیک می شناسیم
فردا بر پیشانی او زن و هلاکش گردان و بروایتی دیگر گفت خداوندا هر گروهی که دوستر است نزد تو او را یاری
و استعانت ده و برای عدای حق تعالی در باره ایشان این آیه فرستاد ان تستفتحوا اگر طلب فتح و نصرت
کردید ای کفار قریش فقد جاءکم الفتح پس بتحقیق که آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین که دوستر است نزد خدای
وان تنتهوا واگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ و در کار کفر و دشمنی و بر رسول فهو خیر لکم
پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن جهان وان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان
نعد باز گردیم بنصرت ایشان ولن تغنی عنکم و دفع نکند از شما فئتکم جمعیت و اتفاق شما شیئا چیزی را
از بلیت و قتل و اسیر و عقوبت آخرت ولو کثرت و اگر چه بسیار باشند آن جماعت وان الله و بدرستی
که خدای مع المؤمنین با مومنان نیکوکار است بنصرت و معونت و حفص و نافع ان میخوانند بحذف لام از
آن یعنی بجهت آنکه خدا یار مومنانست نه عاصیان و کفار را نصرت ندهد و اگر چه در عدد و جمعیت بسیار
باشند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اطیعوا الله ورسوله فرمان برید خدای را
و فرستاده او را ولا تولوا و بر مگردید و اعراض مکنید عنه از او امر او بجهاد و سایر طاعات یا روی مگردانید
از رسول وانتم تسمعون و حال آنکه میشنوید که من میگویم که او پیغمبر است یا میشنوی مواعظ او و امر و نواهی
قرآن او ولا تکونوا کالذین و مباشید مانند آنکه قالوا سمعنا گفتند شنیدیم مراد کفارند و منافقان که گفتند

[illegible]

استماع قرآن کردیم وهم لا یسمعون و حال آنکه نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند و یا مراد یهودان بنی قریظه
و نضیر اند و ترسایان که میگفتند آیات خدای را می شنویم و حال آنکه بسمع استماع و قبول آن نمیکردند پس در مذمت ایشان
میفرماید ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان روی زمین عند الله نزدیک خدای تعالی یعنی بدترین
حیوانات و حکم الله تعالی الصم کرانند از شنوایی حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون
که در نمی یابند حق را یعنی خود را برین نهاده اند که تو برگشته در آن نمی شوند بحق و بدترین از بهایم جهت آنست
که از خرد که سبب تفضیل ایشانست بر بسیار حیوانات روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و هوای نفس شتافته
ولو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکویی که نفع گرفتن است بآیات قرآن و قبول آن
و طلب اهتدا لاسمعهم هر آینه بشنوانیدی ایشان را و لطف کردی و توفیق ارزانی فرمودی تا بشنوندی
آنرا بر وجه اختیار چنانکه مومنان که طالب حق اند می شنوند و بآن منتفع میشوند و لیکن ایشان کفر و عناد اختیار
کردند و از غایت انکار و عناد سمع و بصر خود را از شنیدن و دیدن دلایل و بیان از دست شدند لاجرم حق تعالی
ایشان را خذلان کرد و فرو گذاشت بر حال کفر و اصرار بر عناد ولو اسمعهم و اگر بشنوانیدی ایشان را بوسیله
لطف لتولوا هر آینه برگشتندی از آن وهم معرضون در حالتی که ایشان اعراض کنندگان باشند از قبول
حق پس چون لطف فایده با ایشان نمی رسانید ایشان را خذلان کردیم و تخلیه فرمودیم و در آیت دلیلست که حق تعالی
منع لطف نمیکند از مکلفان و عدم لطف و نسبت بکسیست که دانسته باشد که او بآن منتفع نشود بعد از آن بندگان
را بطاعت رسول امر میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید استجیبوا لله اجابت کنید مر خدای
وللرسول و مر فرستاده او را بطاعت و قبول اوامر و نواهی اذا دعاکم چون بخواند رسول او شما را
لما یحییکم برای چیزی که شما را زنده گرداند یعنی ایمان و علوم دینیه که حیات دل و دین و دنیا و عقبی بآنست
همچنانکه کفر و جهل سبب موت دلست و با عقاید صحیحه و اعمال صالحه که مورث حیات ابدیست در نعیم مقیم که من عمل
عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مومن فلنحیینه حیوة طیبة یا بجهاد که سبب بقای شماست چه اگر ترک آن کنید دشمنان
غلبه کرده شما را هلاک کنند یا شهید شدن در راه او که موجب حیاتست نزد او سبحانه و تعالی که بل احیاء عند ربهم
یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله یا قرآن زنده سازنده دلهای اهل ایمانست واعلموا و بدانید ان الله
یحول که خدای حایل شود یعنی جدا کرده اند بین المرء وقلبه میان مرد و دل او و این تمثیل است مر غایت قرب
حق سبحانه را به بنده و لقوله اقرب الیه من حبل الورید و تنبیه بر آنکه حق سبحانه مطلع است بر مکنونات ضمایر و دلها که
صاحبت دلها از آن غافل باشند و گفته اند که این تمثیل تملک حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض مقاصد
و کلام هدایت انجام امیر المومنین صلوات الله علیه که فرموده است عرفت الله بفسخ العزائم اشارتست باین
یا ترغیب است بر مسارعت در تصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه حق تعالی میان مرد و دل او بموت و حسرت
حایل شود و فوت کرده و گفته اند که جدایی افکند میان بنده و مراد او و گویند که مومنان در وقت محاربه اندیشه کردندی

کو دشمنان بسیارند و ما اندک و بجهت این خوف در دل ایشان راه یافت حق تعالی میفرماید که من مانع میشوم میان دل
ایشان و خوف ایشان تا خایف نباشند و حایل میشوم من میان دل کافر و اسلام تا همیشه ترسان باشند یونس بن عمار
از ابو عبد الله علیه الصلوة والسلام روایت کرده که مراد آنست که حق تعالی مانع میشود از آنکه مومن حق را باطل داند و
باطل را حق و هشام بن سالم نیز از آنحضرت همین روایت کرده و عیاشی نیز از محمد بن اسحق در تفسیر خود نقل کرده
وَأَنَّهُ و بدانید این را نیز که شان و قصه یعنی سخن حق اینست که إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی حکم و جزای او محشور خواهید شد
و جزای عمل شما خواهد فرمود ان خیرا فخیر وان شرا فشر وَاتَّقُوا فِتْنَةً و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت
آن لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا نرسد مگر کسانی که ستم کرده اند مِنْكُمْ از شما خَاصَّةً در حالتی که اختصاص داشته
باشد بایشان بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم اثر آن برسد و شامت آن بهمه سرایت کند و آن فتنه ظهور بدعتست و مداهنه
در امر معروف و نهی از منکر و کاهلی در جهاد و از ابن عباس مرویست که حق تعالی درین آیه میفرماید که بر منکر خاموش
مباشید و از آن چشم مپوشید و بآن رضا مدهید که چون عذاب خدای نازل شود ظالم و غیر ظالم و خاص و عام
در آن داخل شوند اما ظالمان بجهت ظلم و غیر ایشان بجهت ترک امر معروف و نهی از منکر تا مکلفان از اطفال
و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان و اعتبار و لطف مر غیر را تا از مثل آن عبرت گیرند و متعظ شده ترک معصیت کنند و نهی
مردمان نمایند از معاصی و سایر منهیات از سدی منقولست که این آیه در روز بدر نازل شد و در روز حرب
جمل فتنه آن رسید که ما بودیم با امیر المومنین علیه السلم در مقام مقاتله در آمدند و فتنه عظیم پیدا شد زبیر و طلحه روایت
کرده اند که ما این آیه را تلاوت میکردیم و نمیدانستیم که اهل این کیم این هنگام دانستیم که مراد از این ماییم پس مخالفت
کردیم و رسید بما آنچه رسید یعنی مخالفت بیعت امیر المومنین صلوات الله علیه کردیم و با او در مقام محاربه در آمدیم
و بجهت آن در فتنه افتادیم از ابن عباس علیه الرحمة نقلست که چون این آیت نازل شد پیغمبر فرمود که هر که
بر علی ظلم کند درین جای که نشسته ایم و این مقام را از وی غصب کند بعد از وفات من چنان باشد که انکار نبوت
من کرده باشد و انکار نبوت جمیع پیغمبران که قبل از من بوده اند و حذیفه یمانی گفت حضرت رسول فرمود که از بعضی
یاران من چیزی چند سانح گردد که حق تعالی بسبب آن نیامرزد و صحبت من با ایشان نجات ندهد و بهلاکت ابدی
گرفتار گردند و ابو ایوب انصاری نقل کرده که پیغمبر فرمود ای ابو ایوب زود باشد که بعد از من فتنه‌های عظیم ظاهر
گردد تا آنکه شمشیر در میان ایشان کشیده شود و بعضی بعضی را بکشند و برخی فرار نمایند و بیزاری نمایند و چون
این حال را مشاهده کنی تو متمسک شوی بآنکس که در جانب راست من نشسته که آن علی بن ابی طالبست چه اگر همه مردمان
در وادی ضلالت سلوک کنند تو مکن و بگذار همه را ای عمار بدرستی که علی ترا از راه راست نگرداند و بر هلاکت
راهنمونی نکند ای عمار اطاعت علی طاعت منست و اطاعت من اطاعت حق تعالی است و این حدیث اکثر اهل
سنت نیز از پیغمبر نقل کرده اند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای سبحانه شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست
بر کسی که فرو ظلم او بغیر رسد فلعن الله علی من ظلم محمدا و آل محمد و غضب الله علی من ازالهم عن مقامهم و منعهم عن

مناصبتهم بعد از آن تذکیر اهل ایمان میکند بر حالتی که ایشان را دست اظهار انعام خود میکند بر ایشان بنصرت و تایید
و تکثیر ایشان و میفرماید وَاذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ چون بودید شما اندک مُسْتَضْعَفُونَ
فِي الْأَرْضِ بیچارگان و ضعیفان در زمین که پیش از هجرت تَخَافُونَ می‌ترسیدید أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ
النَّاسُ از آنکه بربایند شما را کفار قریش و خایف بودید که اگر بیرون آیید مشرکان بر شما تاختن آرند فَآوَاكُمْ
پس جای داد خدای شما را در مدینه وَأَيَّدَكُمْ و قوت داد شما را بِنَصْرِهِ بیاری دادن خود بجماعت انصار
یا بامداد ملائکه در روز بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از غنیمتها پاکیزه که بر ایشان پیش
حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها و گویند خطاب با قوم عربست که
ذلیل بوده در دست فارس و روم و ببرکت بعثت حضرت رسالت عزیز و ارجمند شده و بر
ملوک فارس و روم غالب گشته ثعلبی در تفسیر خود آورده که بعضی صحابه سخنان از پیغمبر میشنیدند و در افشای آن
میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق تعالی آیه فرستاد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
کسانی که ایمان آورده اید لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدا و رسول در اسرار اظهار و از جابر
بن عبد الله انصاری نقلست که سبب نزول این آیه آن بود که جبرئیل نزد حضرت رسول الله آمد و گفت یا رسول الله
ابوسفیان در فلان جا فرود آمده است با جمعی از مشرکان بتهیه حرب ایشان مشغول شوید و این خبر را پوشیده
دارید تا ناگهان بر سر ایشان تازید یکی از منافقان بر صورت حال مطلع شده نامه نوشت و ابوسفیان را
از آمدن لشکر مسلمانان خبر کرد این آیه آمد از زهری روایتست که آیه در حق ابو لبابه نازل شده و سبب آن بود
که رسول حصن بنی قریظه را بیست و یک روز محاصره فرمود و ایشان محتاج شده طلب صلح کردند بآنچه بنی النضیر کرده
یعنی امتعه و اسباب خود را باز گذارند و با متعلقان سالم بروند رسول فرمود صلح کنم لیکن بحکم معاذ فرود آیید تا
آنچه رای او باشد آن قرار گیرد قبول نکنیم ایشان گفتند ابو لبابه را نزدیک ما فرست تا با وی مشورت کنیم ابو لبابه را
نزد ایشان فرستاد و او را با ایشان ربط تمامی بود در اهل و مال و فرزند نزد ایشان در دست ایشان جماعت بودند
ابو لبابه را گفتند در حدیث سعد معاذ چه گویی و اینکه ما را میفرماید که بر حکم او فرود آییم و اطاعت کنیم چه صلاح
می بینی وی بانگشت اشارت بحلق خود کرد یعنی همه شما را خواهند کشت این آیه نازل شد ابو لبابه گوید هنوز از آن
اشارت فارغ نشده بودم و قدم از قدم برنداشته بودم که دانستم خیانت کرده ام با خدای و رسول و از آن پشیمان
شدم و نزد پیغمبر آمدم این آیه فرود آمده بود و راوی چنین گوید که ابو لبابه چاه خود را بر ستون مسجد بست و گفت
خورد که طعام و شراب نخورم تا بمیرم یا آنکه حق تعالی توبه مرا قبول کند پس هفت شبانه روز نه آب خورد و نه طعام
تا بیفتاد و بیهوش گشت حق تعالی توبه او را پذیرفت و را گفتند خدای تعالی توبه ترا قبول کرد گفت والله که خود
را نگشایم تا آنکه حضرت رسول بدست مبارک خود مرا بگشاید پس آنحضرت بیامد و او را بگشاد ابو لبابه گفت تمامی
توبه من از آنست که بهر ملکی و بقعه و منزلی که دارم صرف فقرا کنم رسول فرمود که ثلث از مال خود تصدق کن که ترا کافیست

گناهان تو باشد و این روایت از ابو عبد الله علیه السلم مرویست حاصل که حق تعالی میفرماید که خیانت مکنید با خدا و رسول
در آنچه گویند و تخونوا اماناتکم مکنید و خیانت مورزید در امانتها که میان یکدیگر دارید وانتم تعلمون و شما
میدانید که وبال خیانت بسیار است یا می‌شنوید که ضبط امانت بر شما واجبست چه عقلای روزگار بحسن آن
از قبح امتیاز میتوانید کرد واعلموا و بدانید ای مومنان انما اموالکم که اموال شما واولادکم و فرزندان
شما فتنة محنتی اند از خدای که بدان شما را می‌آزماید پس باید که دوستی ایشان حامل خیانت شما نشود و مانع ادای
و سبب وقوع شما نشود در اثم و عقاب احمد انطاکی گفت حق تعالی مال و فرزندان را فتنه گفت تا ما از فتنه
گریزان شویم و ما پیوسته در فکر آن و باز فتنه ایم و خود طلب فزوده نظم جوان و پیر که در بند مال و فرزندند نه عاقلند
که طفلان نا خردمندند وان الله و بدانید که خدای عنده اجر عظیم نزدیک اوست مزدی بسیار بزرگ
پس در طلب او سعی کنید و جمع مال و حب فرزند را بگذارید امیر المومنین علیه السلم فرمود که باید که هیچکس از شما نگوید
که بار خدایا پناه میگیرم بتو از فتنه زیرا که هیچکس نیست که مشتمل نیست بر فتنه و بلیه و لیکن پناه باو از فتنه گمراه
کننده و از راه حق گرداننده و حق تعالی میفرماید که واعلموا انما اموالکم واولادکم فتنة یا ایها الذین آمنوا
ای گروندگان گرویده اید ان تتقوا الله یجعل لکم بگرداند برای شما یعنی بدهد شما را فرقانا فرقی که بدان فرق
شود مبطل از محق بجهت اعزاز مومنان و اذلال کافران یا هدایتی و نوری در قلوب شما یعنی لطفی که موجب
هدایت شما شود که بان میان حق و باطل تفریق کنید ویکفر عنکم و بپوشاند و دور کند از شما سیئاتکم
بدیهای شما را ویغفر لکم و بیامرزد شما را اینجا و زه عفو مراد از سیئات صغایر است و ذنوب کبایر یا مراد
گناهان متقدم و متاخر است زیرا که آیه در باب اهل بدر آمده و حق تعالی گناهان ایشان را آمرزیده و چنانکه
حدیث نبوی بدان مشعر است برین والله ذو الفضل العظیم که چون انصار ایمان آوردند قریش بترسیدند
اکابر و مشایخ ایشان در دار الندوه که سرای قصی بن کلاب بود جمع شدند تا بیکدیگر در باب حضرت مشورت
کنند و انصورت وقتی بود که صحابه اجازت هجرت شده بود بمدینه و بغیر از حضرت شاه ولایت
و ابو بکر کسی در خدمت سید انام علیه الصلوة والسلم نمانده بود القصه روسای قریش در باب انحضرت مشورت
کردند و بیکدیگر صلاح و دید میدادند ابلیس بصورت مردی پیر بیامد و خود را در میان ایشان انداخت گفتند که تو کیستی
گفت که مردی ام از اهل نجد و گرم و سرد روزگار بسیار چشیده ام و نیک و بد امر بسیار آزموده ام
و الحال شنیده ام که شما در باب محمد صلعم مشورت میکنید خواستم تا من نیز حاضر باشم اگر رای شما صواب باشد
تابع ان شوم و اگر خطا باشد شما را از آن آگاه سازم و رای صحیح خود را در آن باب بشما اعلام نمایم تا باشد که او را کم
کنیم ابو البختری آغاز کلام کرد و در خانه را مسدود کرده بیند و از روزنه آب و نان بقدر سد رمق باو دهند تا وگفت او را در خانه باید کرد
در آن تنگی بمیرد ابلیس بانگ برآورد که بد رای دیده ای اگر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران او نیز
انجا رفته اند و بنی هاشم نیز درین شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را از حبس خلاص

سازند بحاجت گفت ای شیخ نجدی که رای است گفت هشام بن عمرو گفت صلاح من انست که این مرد را بر شتری سوار کرده
ازین ولایت اخراج کنید تا هر جا که خواهد برود ابلیس گفت این رای نیز باطل است چه محمد مردیست با حسن خلق
و فصاحت و بلاغت و شیرین زبان هر جا که رود مردم را بخود دعوت کند و ایشان را بفریبد و ایشان اجابت
نمایند و با جمعی انبوه بر شما بیرون آیند و با شما مقاتله نمایند و شما را از روزگار بر آرند گفتند صدق الشیخ النجدی
ابو جهل گفت رای من آنست که از هر قبیله قریش مردی جلد انتخاب کنیم که هر یکی تیغی بدست گیرند تا باتفاق او را بکشند
و خون او در قبایل منتشر و پراکنده گردد و بنی هاشم با تمام قبایل مقاومت نتوانند کرد و بدیت راضی شوند
ابلیس گفت این رای نیکوست و در روایتی دیگر آنست که این رای ابلیس داد پس ابو جهل از هر قبیله کسی طلبید
و مقرر داشتند که آن شب حضرت را بکشند جبرئیل صورت حال را بعرض انحضرت رسانید و گفت حق سبحانه
و تعالی میفرماید که از میان ایشان بیرون رو پس انحضرت امیر المومنین را گفت که خدای مرا فرموده است که ازین
شهر بیرون روم تو امشب بر فراش من بخواب تا اگر قریش تفحص کنند جای من خالی نه بینند و در آن شب
من بمانند و حضرت امیر را بجای خود خوابانید پس چادر خود را برکند و بر وی پوشانید و او را بخوابگاه خود خوابانید و از
آنجا با ابو بکر بیرون آمد که ایشان در کمین نشسته بودند و حضرت تلاوت آیه انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی
الاذقان فهم مقمحون تا آخر اشتغال فرموده و پاره خاک برداشته بر سر ایشان ریخت و از آنجا بکوه ثور رفت و بغار در رفت
و حضرت امیر را وصی خود کرده امانات و ودایع و دیون مردمان که نزد انحضرت بود و او را متولی ادای آنها
خود ساخت و آن مشرکان همه شب گرد آن خانه می‌گشتند و در قتل و تدبیر میکردند تا آنکه نزدیک صبح
تیغها کشیده و یکبار بدرون خانه درآمدند و دیدند امیر المومنین از جای خود برخاست و گفت محمد کجا رفت
و چه میخواهید گفتند محمد کجاست فرمود من نگهبان او نبودم ایشان از سرای بیرون آمدند و پی رسول را گرفته
میرفتند و میگفتند که محمد صلعم بیرون رفته و بجا آوردی این خاک بر سر ما ریخته پس پی او گرفتند تا در غار رسیدند حق
تعالی عنکبوت را الهام داد تا در غار را تنید ایشان چون خانه دیدند گفتند هیچکس در این غار نرفته چه اگر او
بغار در رفتی این تارهای عنکبوت گسسته شدی مگر از اینجا بزمین فرو رفته یا او را بآسمان برده اند پس باز
گشتند و بشهر در آمدند و حضرت بعد از سه روز از غار بیرون آمده بمدینه رفت و حق تعالی در حق امیر المومنین
فرمود که ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و بعد از آن در بیان مکر و حیله کفار قریش
و خلاصی انحضرت ازین آیه فرو فرستاد واذ یمکر بک و یاد کن ای محمد که چون مکر کردند بتو الذین
کفروا آنانکه کافر شدند لیثبتوک تا حبس کنند ترا در جای یا بند کنند دست و پای تو یا ترا مجروح کنند بزخمی
که حرکت در تو نماند و ترا ازان اثبات کنند که قوت رفتن نداشته باشی او یقتلوک یا بکشند ترا بشمشیر
مخالف او یخرجوک یا بیرون کنند ترا از مکه و یمکرون و ایشان بدی می سگالند و مکر میاندیشند و
یمکر الله و خدای تعالی جزای بدی سگالیدن ایشان را در صورت مکر بحسب واقع انجام شده چنانچه

ازمکه بیرون آورده وبه مدینه رسانید وایشان بشوکت وکثرت خود مغرور شده بودند وزعم ایشان چنان
بود که البته لشکر اسلام را مستاصل سازند واخر مقتول مسلمانان گشتند وقتلی که بر آن حضرت واصحاب اراده
کرده بر ایشان واقع شده والله خیر الماکرین خدا بهترین جزا دهندگان است بعد از فرط عناد وطغیان
جزا میدهد که واذا تتلی علیهم وچون خوانده شود بر ایشان آیاتنا آیتهای کتاب ما قالوا قد سمعنا
گویند بدرستی که ما شنیدیم این کلام را یعنی مثل این را از مردمان روزگار بسی شنودیم واین بجهت آن گفتند
که نضر بن حارث لعنه الله بتجارت رفته بود ببلاد فارس وقصه رستم واسفندیار بدست آورده بود
عربی کرده بمکه آورده وگفت افسانه شیرین آورده ام که شیرین تر از افسانه ایست که محمد با شما از حق تعالی
داتباع او خبر میدهد که چون آیات قرآنی میشنودند میگفتند که ما شنیدیم لو نشاء لقلنا مثل هذا
اگر خواهیم ما هر آینه میگوییم مثل این ان هذا نیست این افسانه الا اساطیر الاولین مگر قصهای گذشته
ونوشتههای پیشینیان ومن نیز مثل این قصه دارم واین غایت مکابره وعناد ایشان بود زیراکه وقتی
که پیغمبر ایشان را گفت که یک سوره مثل این را بیارید ایشان از آن عاجز شدند ونتوانستند واگر میتوانستند
البته مثل آن را با ترتیب آن می آوردند تا الزام آنحضرت کنند وبا او معارضه نمایند واگر عجز ایشان در آوردن
مثل آن دامن گیر ایشان نمیشد با وجود کمال تکلف ایشان با معدودی چند که نزد ایشان حقیر بودند
معارضه میکردند وتعب ورنج خروج از مکه ومشقت کارزار بر خود نمی نهادند وبمعارضه مذکوره این ننگ وعار
ومشقت را از خود دفع میکردند مرویست که چون عثمان بن مظعون این سخن را از نضر شنید او را
گفت از خدای بترس واین نوع سخنان مگوی چه محمد بر حقست وانچه میگوید صدق گفت من نیز حق میگویم گفت محمد
میگوید لا اله الا الله جواب داد که من نیز میگویم لا اله الا الله ولیکن این کلمه را ختم میکنم بهؤلاء بنات الله
یعنی این مشرکان دختران خدا اند وچون پیغمبر استماع این قول کرد فرمود که ای نضر وای بر تو این کلام ازست
نضر از نزد حق سبحانه وتعالی نضر در مقام حضرت بر وجه اظهار یقین خود وبطلان قرآن گفت بار خدایا اگر حق
محمد بر حقست سنگی بر سر من بیفکن ومرا هلاک کن وحق تعالی از این خبر میدهد واذ قالوا اللهم ویاد کن ای محمد
آنرا که گفت نضر وتابعان او که با او متفق بودند که بار خدایا ان کان هذا اگر هست این قرآن هو الحق
راست ودرست فرود آمده من عندک از نزدیک تو فامطر علینا پس بباران بر ما حجارة من السماء
سنگی از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی او ائتنا بعذاب الیم یا بیاور بما عذابی دردناک چون
نضر این دعا کرد حق تعالی سال سائل بعذاب واقع للکافرین نازل گردانید پس در بدر بضرب شمشیر نصرت
کشته شد وبجهنم پیوست وبعد از آن در بیان مهلت دادن کفار میفرماید که وما کان الله لیعذبهم
ونیست که خدای تعالی عذاب کند ایشان را واگر چه تعجیل آن را طلبند وانت فیهم وحال آنکه تو در میان
ایشانی چه سنت الهی وعادت ربانی بر آن نهج جاری شده که هیچ امت را مستاصل نگردانیده تا ای که پیغمبر ایشان

وهم یستغفرون
در میان ایشان باشد خصوصا تو که رحمت عالمیانی وما کان الله معذبهم ونیست خدای عذاب کننده
ایشان وحال آنکه ایشان استغفار کنند یعنی میان ایشان مستغفران باشند از مؤمنان از امیر المؤمنین صلوات الله
علیه منقولست که مرا در زمین دو امان بود یکی رفت ودیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبرست آنکه
مانده است استغفارست پس چه ممنیت که استغفار مانع ذنبیست سبب غضب الهی شود که وسیله غفران
او گردد وچون قصد قتل پیغمبر کردند واو را از مکه اخراج کردند مستوجب عذاب گشتند وحق تعالی در این حال فرمود که وما
لهم وچیست مر ایشان را واز چه منع نماید از ایشان الا یعذبهم الله آنکه عذاب کند خدای ایشان را وهم
یصدون وحال آنکه ایشان باز میدارند رسول ومومنان را عن المسجد الحرام از دخول مسجد الحرام وپیش از آنکه بیرون
میکنند ودر عام الحدیبیه منع دخول ایشان میکنند بمسجد وما کانوا ونیستند ایشان اولیاءه متولیان امر
مسجد الحرام با صفت شرک این منع کفار از کفار است که میگفتند اصحاب اختیار حرم هستیم هر که را خواهیم منع دخول او کنیم
وهر که را خواهیم اذن دخول دهیم در آن حق تعالی فرمود که با وجود شرک ولایت حرم را نشایند ان اولیاؤه نیستند
سزاوار ولایت مسجد الحرام الا المتقون مگر پرهیزکاران از شرک ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان
لا یعلمون نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست اگر جهت نسبت که در میان ایشان جهی بود
انها میکردند وما کان صلوتهم ونیست دعا مشرکان یا آنچه آن را نماز نام کرده اند عند البیت نزدیک
خانه خدای الا مکاء مگر صفیر زدن وتصدیة ودست بر دست کوفتن مرویست که عادت بعضی از کفار
این بود که مردان وزنان برهنه نماز کردندی وصفیر زدندی ودست بر هم کوفتندی حق تعالی فرمود که نماز ایشان برهنه
لهو ولعب فذوقوا العذاب پس بچشید ای کافران عذاب را مانند قتل واسیری در بدر وبعد از بدر وعذاب
روز حشر بما کنتم تکفرون بانچه هستید که کفر میورزید باعتقاد وعمل ان الذین کفروا بدرستی که کافران
کافر شدند ینفقون اموالهم نفقه میکنند اموال خود را لیصدوا تا باز دارند مردمان را عن سبیل الله از راه
خدای که متابعت رسولست او بوده اند که بعد از خروج کفار قریش از مکه بعزیمت بدر دوازده کس از اکابر
عرب چون ابو جهل وعتبه وشیبه وغیره وشتر اطعام کرده اند که هر یکی یک روز لشکر را طعام دهد وبعضی یکی از ایشان دو شتر
ده وده روز یکی کشته شده وایشان را بحرب ترغیب میکرد وحق تعالی این آیه را در باره ایشان نازل ساخت وگویند
رؤسای قریش پنجاه هزار مثقال طلا خرج لشکر کردند وبحرب احد رفتند این آیه در جماعتی که اموال خود را خرج میکنند
فسینفقونها پس زود باشد که نفقه کنند تمام اموال خود را ثم تکون علیهم حسرة پس باشد آن نفقه بر ایشان
پشیمانی چه مال رفته باشد ومقصود حاصل نشده ثم یغلبون پس مغلوب کرده در آخر کار که روز فتح مکه بوده
آیه از دلائل اعجاز قرآنست که خبر داده خبری پیش از وقوع آن والذین کفروا وآنکه ثابت باشند بر کفر الی
جهنم بسوی دوزخ یحشرون حشر کرده رانده شوند لیمیز الله الخبیث ومغلوب شدن کافران جهت
آنست که جدا گرداند خدای سبحانه ناپاک را که کافرست من الطیب از پاک که مؤمنست ویجعل الخبیث

و جمع کنند و یکجا کنند کافران را که پلید است بعضه علی بعض یعنی بعضی بر بعضی فیرکمه جمیعا پس جمع گرداند همه را
یکجا و در حالتی که مجتمع باشند چنانکه از ایشان نماند که با ایشان جا شد و یا هم کند یکجا نفقه کرده باشند
تا موجب زیادتی عذاب ایشان شود یعنی فیجعله پس در آورد ایشان را فی جهنم در دوزخ اولئک
آن گروه چنین هم الخاسرون ایشانند زیانکاران که از دنیا و عقبی و هم مال خود را در باخته‌اند
شد قل للذین کفروا بگوی ای محمد مر آنانکه کافر شدند یعنی در باره ابوسفیان و اتباع او و سایر کافران ان ینتهوا
اگر باز ایستند از دشمنی پیغمبر و کارزار او یغفر لهم آمرزیده شود برای ایشان ما قد سلف آنچه گذشت یعنی
صادر شده و از ایشان از گناهان و ان یعودوا و اگر باز گردند به دشمنی پیغمبر و کارزار او فقد مضت پس بتحقیق
که گذشته است سنت الاولین سنت اولین عادت ربانی در باره پیشینیان که بر پیغمبران گستاخی کردند و از
مستاصل شدند مانند قوم عاد و امثال ایشان پس بترسند آن گروه باید که عبرت گیرند و قاتلوهم و کارزار کنید
ای مومنان با اهل کفر حتی لا تکون فتنة تا وقتی که یافته نشود شرک و فتنه که کفر و غی
مسلمانانست بلکه خود و آن موجب فتنه است یعنی مقاتله کنید تا هیچ شرکی نماند و یکون الدین کله لله و باشد همه دین
خالص و خاص لله مر خدا را یعنی همه ادیان دیگر باطل و مغلوب شوند و دین اسلام باقی ماند فان انتهوا پس اگر
بایستند از کفر حق تعالی ثواب جزیل بر اسلام ایشان عطا خواهد فرمود فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی بما یعملون
بصیر بآنچه میکنند بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد و از حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه روایتست که
تاویل این آیه هنوز واقع نشده و بعد از آن در زمانی باشد که قایم آل محمد صلوات الله علیه ظاهر گردد و درین قیام
دین محمدی رایج اقطار عالم رساند تا آنکه هیچ مشرکی بر روی زمین نماند و ان تولوا و اگر اعراض کنند از قبول حق
و از جنگ باز نه ایستند و حق را یاد ندارند از آن باک ندارند فاعلموا ان الله پس بدانید و بدرستی که خدای
مولیکم ناصر و مدد کار شماست نعم المولی نیکو یاریست خدای تعالی که دوستان خود را ضایع نگرداند
و نعم النصیر نیکو یاری دهنده ایست که مومنان را بر مشرکان غالب سازد و ایشان را از غنایم کفار غنی گرداند و از بیت
بر ضرب کفار توانا تر و دلیر تر گرداند واعلموا و بدانید ای مومنان انما غنمتم که آنچه غنیمت گرفتید از کافران
من شیء از هر چه اسم شی بر آن اطلاق توان کرد حتی ریسمان و جوال فان لله پس بدرستی که مر خدا راست
خمسه پنج یک آن و للرسول و مر رسول خدای را و لذی القربی و مر خویشان رسول را که بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اند
والیتامی و یتیمان ایشان را والمساکین و درویشان محتاج ایشان را وابن السبیل و مسافران ایشان را که زاد و راحله نداشته
باشند که بوطن خود باز گردند اگر چه در وطن خود متمول باشند و با جماع امامیه و بر حسب اخبار رسول صلعم خمس بر شش قسم بود
سه قسم خاصه آنحضرت بود و بعد از وی خاصه امامی که قایم مقام او بود تا بصاحب الزمان صلوات الله علیه و سه قسم دیگر
مر ایتام و مساکین و ابن السبیل بنی هاشم را و مخالفین بجهت عداوتی که با اهل البیت علیهم السلام داشتند منع ایشان کرده
از سهم خود آنرا بر سایر مسلمانان قسمت میکنند و تفصیل این بحث با بطلان قول مخالفین در منهج الصادقین

الجزء العاشر

و للرسول

سنت تحریر یافته بعد از آن میفرماید که خبر استحقاق ان کنتم اگر هستید شما از روی تحقیق آمنتم
بالله ایمان آورده اید بخدای و ما انزلنا و بآنچه فرستادیم از آیات قرآن و نزول ملایکه و غیر آن
علی عبدنا بر بنده ما که محمد است صلعم یوم الفرقان در روز بدر که جدا شدن حق از باطل در آن روز
واقع شد یوم التقی الجمعان در روزی که بهم رسیدند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز
جمعه بود و هفدهم ماه رمضان در سنه ثانیه از هجرت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که نزول
آیه خمس در نوزدهم ماه رمضان بود والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیزی قدیر تواناست لاجرم
مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب میسازد و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که حق تعالی چون حرام
گردانید بر ما صدقه را یعنی زکوة مفروضه را خمس را برای ما از آل فرمود پس صدقه بر ما حرام است و خمس ما را حلال
بعد از آن بیان نصرت اهل اسلام میکند در بدر بقوله اذ انتم بالعدوة الدنیا و یاد کنید آنرا که بودید
شما بکناره که نزدیک تر بود بمدینه و آن ریگستانی بود که در آن پای در زمین فرو میرفت و آب نداشتید
وهم و ایشان یعنی کافران که دشمنان شما بودند بالعدوة القصوی بکناره وادی که دورتر بود از مدینه
و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند چه بر کناره چشمه فرود آمده بودند والرکب و شتر سواران
کاروان یعنی ابوسفیان و اصحاب او اسفل منکم زیر تر از مقام شما بودند بمقدار سه فرسخ چه ایشان
در بدر از متعرف شده بطریق ساحل عزیمت نموده ولو تواعدتم و اگر وعده قتال میکردید با کفار قریش
که در عدوه قصوی بودند و حال آنکه ایشان زیاده در کثرت رجال و بسیاری سلاح میبایستید لاختلفتم هر آینه خلاف
میکردید فی المیعاد در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و ایشان بسیار بودند سلاح و مکمل و لکن
ولیکن خدای تعالی جمع کرد میان شما و ایشان در بدر لیقضی الله امرا تا حکم کند خدای کاری را که آن کان
مفعولا بود کرده شده یعنی ثابت و کاین در علم سزاوار با آنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا
و اعزاز دین اسلام و اذلال کیش کافر لیهلک تا هلاک شود من هلک هر که هلاک شود عن بینة از حجتی
روشن که معاینه او را و یحیی من حی و زنده ماند هر که زنده ماند عن بینة از حجتی هویدا یعنی هیچ کدام را حجتی و
معذرتی نباشد چه واقعه بدر از آیات عظیمه و معجزات ظاهره بود و هر که مشاهده او کرده او را هیچ عذری و حجتی
نیست خواه در جنگ مرده و خواه زیسته و هلاک و حیات کنایتست از کفر و ایمان یعنی هر که کافر گردد بطلان
او روشن شده و هر که بر اسلام ثابت قدم ماند حقیقت او مبین و معلوم وان الله و بدرستی که خدای لسمیع
شنواست اقوال مومن و کافران علیم داناست بجمیع احوال و سایر افعال ایشان نقلست که در شب روز
که جنگ بدر واقع شد حضرت صلعم در واقعه لشکر قریش را دید در غایت قلت و ذلت و تعبیر آن فرمود
بانکه ما غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از استماع اینخواب قوی و تعبیر آن بغلبت سرور یافتند چنانکه
حق تعالی ذکر این نعمت فرمود بر مومنان و گفت اذ یریکهم الله چون نمود خدای لشکر کفار را

فی منامک در خواب تو قلیلا گروهی اندک تا چون اصحاب را خبر حضرت دادی دلیر شدند و بر عدو مستظهر
شدند و لو اریکهم و اگر مینمودی ایشانرا در نظر شما و اگر خدای بتو نمودی ایشانرا کثیرا بسیار و تو باصحاب
خبر میدادی لفشلتم هر آینه بد دل میشدند اصحاب تو و لتنازعتم و هر آینه نزاع میکردید فی الامر در کار
قتال که آیا حرب کنیم یا بگریزیم و لکن الله و لیکن خدای سلم سلامت نگاه داشت شما را از بد دلی و نزاع
و اختلاف یا از مضرت اعادی انه بدرستی که او علیم بذات الصدور داناست بآنچه در سینهاست
از جرات و بیم و جزع و تسلیم یا عالم بآنکه اگر علم بکثرت عدو قریش پیدا شد قتال نمیکردند و قرار بر فرار میدادند
و اذ یریکموهم و یاد کنید ای اصحاب این را که بنمود خدای دشمنان شما را بشما اذ التقیتم وقتی که ملاقات
کردید بهم رسیدید فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندک تا دل شما قوی شود بر حرب ایشان تحریص نمودید
و واقعه غیر موقع پذیرفت آورده اند که ابن مسعود در وقت التقای صفین با کسی که در پهلوی او بود گفت
مشرکان هفتاد تن باشند وی گفت قریب بصد نیز احتمال دارد و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند
و یقللکم و اندک گردانید شما را نیز مشرکان فی اعینهم در چشمهای ایشان که دشمنان بشمند تا در رفتند
در کارزار نقلست که ابو جهل در روز بدر میگفت که بسلاح با ایشان جنگ مکنید که گریزان نمیکنند بلکه
ایشانرا بدست بگیرید و بریسمان بر بندید و چون بحرب مشغول شدند حق تعالی مومنانرا در نظر ایشان دو چندان
نمود که یرونهم مثلیهم رای العین بدین سبب دل شکسته شدند و شکست بر ایشان افتاد و اینصورت از آیات
عظیمست که در وقت باهم نصیب قلیل را کثیر و کثیر را قلیل مینماید با این حفظ توانند بود که قریب بهزار کس را کمتر از صد کس
میپندارد و سیصد و نوزده را هزار و نهصد کس مینمایند و هر آینه قدرت ربانی دیده را باز داشت از دیدن بعضی که موجود بود
و از نادیدن بعضی که موجود بود لیقضی الله امرا تا حکم کند خدا کاری را که آن کان مفعولا هست کرده شده یعنی
بوقوع آمده در علم او و الی الله ترجع الامور و بسوی خدا باز گردانیده شود کارها بعد از آن امر میکند مومنانرا
بثبات در قتال بقوله یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید اذا لقیتم فئة چون برسید بگروهی
از کفار که قصد حرب کنید و با ایشان در مقام کارزار در آیید فاثبتوا پس پا ایستید و از مقاتلات ایشان رو
متابید و اذکروا الله کثیرا و یاد کنید خدا را یاد کردنی بسیار بدل و زبان و مواضع حرب و دعا کنید برای غالب
شدن شما بر اعدا لعلکم تفلحون شاید که شما فوز و ظفر و نصرت یابید بر دشمنان و با وجود این بمثوبت ابدی برسید
گویند مراد بذکر تکبیرست در وقت شمشیر زدن یا دعا بر کفار و اطیعوا الله و رسوله و فرمان برید خدای و پیغامبر
او را در امر بجهاد و ثبات قدم در معرکه قتال و لا تنازعوا و خلاف مکنید با اختلاف آرا فتفشلوا پس بد دل شوید
و تذهب ریحکم و برود دولت و قوت شما باد تسمیه دولت بباد جهة آنست که دولت در تمشی امور و نفاذ
آن شبیه بباد است در وزیدن و نفوذ کردن و بعضی مراد بباد حقیقت نصرت نمی باشد مگر ببادی که حق
تعالی از مهب فتح فرستد و از اریح النصر میگویند و اصبروا و شکیبایی ورزید در مقاتل ان الله مع الصابرین

بدرستی که خدای با صابرانست بحفظ و نصرت از مجاهد نقلست که شکستگی روز احد بمومنان رسید نبود مگر بجهت منازعت
و اختلاف ایشان که اگر صبر پیشه ساختندی و مخالفت نکردندی بآنچه رسید نه و دیدند هرگز نمیرسیدند و لا تکونوا
کالذین خرجوا و مباشید مانند آنکه بیرون آمدند من دیارهم از سراها و منزلهای خود بطرا از روی سرکشی و فخر
و رئاء الناس و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند چون بجحفه رسیدند رسول
ابو سفیان بدیشان رسید که باز گردید که ما کاروان از اسلامست آوردیم مردمان عزم رجوع کردند ابو جهل گفت البته
ببدر میرویم و بشرب خمر مشغول میشویم و زنان مغنیه برای ما سرود گویند و دف و ساز و نای زنند و شتر بکشیم
و مردم را طعام دهیم تا آوازه شجاعت و شوکت و کرم ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و دلاوری
ما حسابی گیرند پس حق تعالی میفرماید که شما از وی یار خود مانند کفار بیرون مایید که ایشان عجب میداشتند و ریا و خود نمایی
میورزیدند و یصدون و باز میداشتند مردم را عن سبیل الله از راه و دین خدا و الله بما یعملون و خدا
بآنچه کنند محیط عالمست و بر همه جزا احاطه کننده بجهت علم او و پس بر آنها جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش
از مکه بیرون آمدند و بحوالی کو بمنزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شدند خواستند
که باز گردند ابلیس بصورت سراقة بن مالک که مهتر کنانه بود در آمده با ایشان ملاقات کرد و گفت شما نیکو جماعت
کیشید خود میکنید بروید من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز رفیق شماام و در این جماعت سپاه ابلیس جمعی
از شیاطین همراه ایشان روی ببدر نهادند و حق تعالی از این قصه خبر میدهد و اذ زین لهم الشیطان و یاد کنید
از آنکه بیاراست برای ایشان دیو که ابلیس بر قیس است اعمالهم کردارهای ایشان را در دشمنی پیغمبر و غیر آن
و قال و گفت لا غالب لکم الیوم هیچ غلبه کننده نیست شما را امروز من الناس از مردمان بجهت کثرت شما
وار اسکلم و انی جار لکم و بدرستی که من زینهار دهنده و فریاد رسیده ام شما را از قوم کنانه و نگهدارم
که از ایشان بشما ضرری و آسیبی رسد فلما تراءت الفئتان پس آن هنگام که بدیدند هر دو لشکر گروه یکدیگر را نکص
بازگشت شیطان علی عقبیه بر هر دو پاشنه خود یعنی بطریق قهقری برگشت و در خبرست که چون روز بدر
ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشان را بدید و روی بفرار نهاد و در آن وقت دست او در دست حارث بن هشام
بود حارث گفت سراقه در چنین حالی ما را میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد و قال و گفت انی بریء منکم
بدرستی که من بیزارم از زینهار داد شما انی اری بدرستی که من می بینم ما لا ترون آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را
که بمدد مومنان می آیند انی اخاف الله بدرستی که من میترسم از خدای از ابن عباس نقلست که فرمود دروغ میگفت
آن دشمن خدای که از خدای میترسید بلکه او را بیچارگی رسیده بود آورده اند که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه
را بپیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که توجه و هزیمت شما را نشنیدیم و از محاربه شما با محمد
خبر دار نشدیم همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را بصورت سراقه وا نموده و بر غلط انداخته بود چون تطلع شده
اسلام آوردند و باقی بر عناد خود راسخ گشتند و الله شدید العقاب و خدای سخت عقوبتست بر اهل عناد و انکار

بروجهی که هیچ کس از ایشان را طاقت عقاب آن نباشد مرویست از رسول صلعم که در هیچ روز شیطان چنان ذلیل و خوار نبود
که در روز بدر چون نگاه کرد جبرئیل را دید که در پیش فرشتگان می آمد خود را نتوانست که ضبط نماید فرار نمود و در روز
که در روز عرفه نیز ذلیل و منقهر میشود جهة آنکه می بیند که رحمت بی قیاس بر بندگان کند و کارهای (?) ازل میشود
اذ یقول المنافقون یاد کن این را چون گفتند منافقان مدینه والذین فی قلوبهم و آنکه در دلهای ایشان
بود مرض بیماری شک و نفاق یعنی منافقان و یا بیماری کفر و رسوخ آن یعنی مشرکان و اصح آنست که قومی از
قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بهجرت در مکه توقف کردند و در وقت خروج قریش با ایشان بیرون
آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکر که غالب باشد ایشان بدان جانب میل کنند و چون قلت مومنان در بدر مشاهده کردند
گفتند غرّ هؤلاء فریفته است این گروه مومنان را دینهم دین ایشان با وجود قلت و عدم سلاح در برابر
چنین لشکر آراسته آمده اند حق تعالی بجواب ایشان فرمود ومن یتوکل علی الله و هر که توکل کند بخدای
و کار خود را باو گذارد فان الله عزیز پس بتحقیق که خدای غالبست بر همه پس متوکل را فرو نگذارد حکیم
حکم کرده است که اهل توکل را فرو نگذارد و یاری دهد مرویست که چون منافقان مذکوره کثرت مشرکان
و قلت مومنان بدیدند روی بقتال مومنان آوردند و در وقتی که میان صف افتادند فرشتگان تازیانه
شمشیر بر روی و پشت ایشان زدند و همه را هلاک کردند حق تعالی رسول خود را ازین خبر میدهد ولو تری
و اگر ببینی ای محمد حال کفار را اذ یتوفی الذین کفروا که چون قبض میکردند ارواح آنها را که کافر بودند
الملائکة فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند یضربون وجوههم میزدند عمودهای آتشین بر روی ایشان وادبارهم
و بر پشتهای ایشان از ابن عباس نقلست که چون مشرکان روی بمسلمانان کردند فرشتگان تیغ بر روی ایشان زدندی
و پشت بهزیمت دادندی بایشان رسیده گرزها و تازیانها بر پشتهای ایشان زدندی وذوقوا و میگفتند بچشید
ای اهل شرک و نفاق عذاب الحریق عذاب سوزان که مقدمه عذاب دوزخست مرویست که در دست فرشتگان تازیانها
و گرزهای آهنین بود هر بار که بر مشرک میزدند آتش از آن افروخته میشد و اعضای او را میسوخت و با ایشان میگفتند که ذلک
این ضرب تازیانه بر شما بما قدمت ایدیکم بسبب این عملهاست که از پیش فرستاده بود دستهای شما از
شرک و سایر معاصی که هر یکی از آن موجب ترک هجرت شما بود و آنکه وان الله و بسبب آنست که خدای لیس بظلام
للعبید نیست ستم کننده مر بندگان را که بی جرم مواخذه کند پس عذاب کردن کفار عین عدلست بعد از آن بر وجه
تسلیه حضرت رسالت پناه صلعم بیان حال کفار میکند بحال کفاری که قبل ازین تکذیب رسول خود کرده بودند
که ای محمد عادت مشرکان قریش کدأب آل فرعون همچو عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا
و علیه السلام والذین من قبلهم و مانند عادت آنها که پیش از فرعون بودند یعنی عاد و ثمود کفروا بآیات الله کافر
شدند بنشانهای ما یعنی بدلایل که دلالت میکرد بر قدرت ما و معجزات انبیا فاخذهم الله پس بگرفت خدای
ایشان را و عقوبت کرد بذنوبهم بگناهان ایشان که کفر و تکذیب و شرک بود مثل کفار معاصر تو که بسبب شرک و نفاق

مواخذه فرمود ان الله قوی بدرستی که خدای سبحانه با قوت و قدرتست شدید العقاب سخت عقوبت
بر منکران و مکذبان که هیچ کس بر وی غالب نتواند شد و دفع عذاب او نتواند کرد و طاقت عذاب او نتوان داشت
ذلک این عقوبت ایشان و مثل ایشان بان الله بسبب آنست که خدای لم یک مغیرا نبود گرداننده و تبدیل
دهنده یعنی عادت او نیست که تغییر دهد نعمة انعمها نعمتی را که انعام کرده است بر سبیل تفضل علی قوم بر گروهی
از بندگان که آن ارزانی و فراخی معیشت است و توانگری و تندرستی و امنیت حتی یغیروا تا وقتی که آن
گروه را تغییر و تبدیل دهند ما بانفسهم آنچه را که از مقالات و مقارنات نفسهای ایشانست بحال بدتر مانند احوال
قریش است چه ایشان احوال خود را که بت پرستی بود مراد از خواری و دشمنی حضرت رسالت صلعم و قطع
رحم و تکذیب قران و استهزا بان و آزار مومنان و سعی در ریختن خون ایشان بدتر ساختند چنانکه امم سابقه که
رسل و کتب مقتضی قتل ایشان بکفر و شرک خود بدتر شدند و بسبب آن مستاصل شدند وان الله سمیع بدرستی که خدای
شنواست سخنان فرجام شرکا را علیم و داناست بعقاید با اطلاع اعمال قبیحه ایشان و دیگر باره برای تاکید قول اینک
که مذکور شد میفرماید که کار قریش در تکذیب کدأب آل فرعون چون کار فرعونست والذین من قبلهم
و مانند قبل ازیشان بودند کذبوا بآیات ربهم تکذیب کردند معجزات پروردگار خود را فاهلکناهم پس هلاک
کردیم ایشان را بذنوبهم بسبب گناهان ایشان با قریش تکذیب قران نموده و بسبب آن ایشان را در بدر
بقتل هلاک ساختیم واغرقنا و غرق ساختیم در دریا آل فرعون اتباع فرعون را و کل و هر یک از گروه
غرق شده چون قبطی و کشته شده چون کانوا ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان پس در
مذمت ایشان فرمود که ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزد خدای آنکه
الذین کفروا آنانند که کافر شدند و اصرار نمودند بکفر و راسخ گشتند در آن امر و معاندان قریش و ابو جهل و
عتبه و امثال ایشان با مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و اتباع ایشان فهم لا یؤمنون
پس ایشان ایمان نیارند چون چنین است پس ای محمد توقع ایمان از ایشان مدار و خاطر خطیر خود را بجهت ایمان ایشان
مشوش مساز الذین عاهدت منهم آنکه تو معاهده کردی و عهد از ایشان فرا گرفتی یعنی کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر صلعم
علیه از عهد فرا گرفته بود ثم ینقضون پس میشکنند عهدهم عهد خود را فی کل مرة در هر باری که عهد کرده بودند
که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ندهند پس نقض عهد کرده در روز بدر مشرکان را بسلاح مددکاری کردند
و بعد از آن با رسول گفتند که ما عهد را فراموش کرده بودیم پس یکبار دیگر عهد بستند و باز از آن گشته در روز حرب خندق
با ابو سفیان اتفاق نمودند وهم لا یتقون و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت
خیانت در عهد فاما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشان را فی الحرب در جنگ فشرد بهم پس ریشه
کن گردان و متفرق ساز بسبب قتل و جرح ایشان من خلفهم آنکه از پس ایشان قرار رسنده از اعدای
شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چنان بکش که عبرت کافران دیگر را از معاقدت تو بر آید لعلهم باشد که

آن رسنده کان یذکّرون پند گیرند و عبرت پذیرند و هیچ یک از ایشان بجهت آن دلیری نتوانند کرد و نقض
عهد و اقدام بر محاربه تو و اِمّا تخافنّ و اگر ترسی و اندیشه کنی یعنی در یابی مِن قومٍ از گروهی که با تو عهد دارند خیانةً
نقض آن عهد بعلاماتی که بر تو روشن شود فانبذ الیهم پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را و اعلام کن بمنع قتال
ایشان که من نیز عهد شما را باطل کردم علی سواءٍ بر سویت یعنی بر وجه عدل چه اگر اظهار نقض نکنی با ایشان و بر ایشان
کان برند که تو بر عهد خودی و تو ساز حرب ایشان کنی مانند عذری باشد که آن را قصاص در شده باشد و بیان منتهی شود
سویت متعقلی آنست که ایشان از تو همان دانند که تو از ایشان و دانی از نقض عهد اِنّ اللّه بدرستی که خدای
لا یحبّ الخائنین دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد حال ایشان را امر فرمود بجهاد شدن
برای قتال با بنی و بر که و لا یحسبنّ الّذین کفروا و مپندار ای محمد آنان را که کافر شدند و ایشان سبقوا
پیشی گرفتند بر غضب یا مراد گریختگان روز بدر باشد شکنندگان عهد و ... که مپندار که ما عاجز گشتیم از عقوبت
ایشان اِنّهم لا یعجزون بدرستی که ایشان عاجز نتوانند کرد ما را از غضب و بعض یحسبن بیای غیبت
خوانده یعنی باید که کافران نپندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم و اَعِدّوا و آماده سازید ای مومنان لهم
برای عهد شکنان یا منهزمان بدر ما استطعتم من قوّةٍ آنچه توانید از توانائی یعنی از آنچه قدرت بهم رسانید باشید از آن
ساز و برگ حرب که لشکریان و قوت می یابند و گویند که مراد تیر و کمانست و با اعتماد بر جماعت حق و وثیق
بودن بجماعت او و نزد بعضی دیگر مراد حصارهاست یعنی آماده سازید قلعه ها را بجهت دفع کفار و من رباط الخیل
و دیگر آماده سازید از اسبان بسته برای جهاد تُرهبون به بترسانید بدین ساز مستعد و مهیا شدن عدوّ اللّه و عدوّکم
دشمن خدای را و دشمن خود را که کفار مکه اند و آخرین و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را
من دونهم غیر از آن کافر که لا تعلمونهم نمیدانید ایشان را اللّه یعلمهم
خدای تعالی میداند آنها را و بقول مفسران ایشان یهود بنی قریظه اند و یا قریش و یا جمیع دشمنان دین اند یا منافقان
که نماز میگذارند و روزه میدارند و کلمتین شهادتین میگویند و دل ایشان از آن خبر ندارد و اما حق سبحانه و تعالی
ایشان را میشناسد چه وی مطلعست بر سرایر و ضمایر ایشان و نزد طبری جنیان اند و در حدیث آمده که کافر
جن از آواز اسبان می ترسند و ما تنفقوا من شیءٍ و آنچه نفقه میکنید از چیزی که دارید فی سبیل
اللّه در راه خدای یعنی در ترتیب صلاح نفقه است یُوَفَّ الیکم تمام کرده خواهد شد بجزای آن و انتم
لا تُظلمون و شما ستم دیده نخواهید شد بنقص ثواب و تضییع مال ایشان و ان جنحوا و اگر میل کنند مشرکان
للسّلم بصلح و استسلام فاجنح لها پس تو هم میل کن بمصالحه و توکّل علی اللّه و توکل کن بر خدای یعنی مترس از
آنکه بمکر و حیل طرح صلح انداخته باشند چه خدای تعالی نگه دارنده شماست از مکر ایشان اِنّه هو السّمیع بدرستی که حق
سبحانه شنواست مر اقوال ایشان را العلیم داناست بنیات ایشان از دروغ و راست لیکن اگر در مقام مکر باشند
ترا نگاه دارد و وبال مکر را بدیشان رساند و به آنکه فاجنح اگرچه مطلق واقع شده اما محمولست بمصلحت پیغمبر

یا امام چه اگر مصلحت در خلاف صلح باشد جایز نیست که صلح کنند و دلیل بر این اجماع اهل بیت علیهم السلم و اِن یُریدوا
اَن یخدعوک و اگر خواهند که فریب دهند ترا و بصلح خود را از جنگ شما باز دارند فانّ حسبک اللّه پس بدرستی
که بسنده است ترا خدای چه او کفایت کند مقصد اولیای خود است هو الّذی اوست آنکه ایّدک بنصره
قوت داد و ترا یاری کردن خود و فرستادن ملائکه و بالمؤمنین و بهمه مسلمانان نزد اکثر مراد انصارند که اوس
و خزرج اند و این از ابو جعفر علیه السلام نیز مرویست و الّف و الفت انداخت و پیوند افکند بدوستی بین قلوبهم میان دلهای
ایشان یعنی میان اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بود و پیوسته بقتل و غارت
هم اشتغال مینمودند حق سبحانه ببرکت تو دلهای ایشان را بایکدیگر الفت داد و اتحاد و تمام میان ایشان پدید شد
و این معجزه آنحضرت بود لو انفقت اگر خرج میکردی بجهت صلاح احوال ایشان ما فی الارض جمیعاً آنچه
در زمین هست از اموال و امتعه همه ما الّفت تألیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت دادن بین قلوبهم میان دلهای
ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند و لکنّ اللّه و لیکن خدای بحکم خود الّف
بینهم الفت میکند میان ایشان چه او مقلب القلوبست بهر وجه که خواهد انّه عزیز بدرستی که خدای غالب
و قادر است هر چه خواهد کند حکیم داناست بحکمت انچه میکند یا ایّها النّبیّ ای پیغمبر برگزیده حسبک
اللّه بسنده است ترا خدای و من اتّبعک و آنکه پیروی کرده اند ترا من المؤمنین از گروندگان نزول
این آیه قبل از غزوه بدر واقع شده و در تفسیر اهل البیت علیهم السلم مذکور است که مراد با این آیه حضرت امیرالمومنین علی
صلوات اللّه علیه و اتباع او و ظواهر اخبار شاهد این قولست و دیگر اکثر اجزاء آیه مستفاد میشود و نصرت و نصرت
که رسول را تأیید الهی بواسطه امیرالمومنین ظهور یافت از عکس ظاهر نشد پس مبیع نباشد که آیت خاص باشند بحضرت
و اتباع نصرت شعار او یا ایّها النّبیّ ای پیغمبر بلند مرتبه حرّض المؤمنین تحریض و ترغیب کن مومنان را و
گرم ساز ایشان را علی القتال بر کارزار کردن با ایشان با کفار ان یکن منکم اگر باشند از شما یعنی در میان شما
عشرون صابرون بیست تن صبر کنندگان در معرکه قتال یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست نفر
از مشرکان این کلام در معنی امر است یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبائی ورزند و فرار
ننمایند و ان یکن منکم مائةٌ و اگر باشند از شما صد تن یغلبوا الفاً غالب شوند بر هزار تن من الّذین کفروا
از آنها که کافر شدند و این غلبه شما بر ایشان و مغلوب شدن ایشان بانّهم بسبب آنست که ایشان قومٌ
لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند خدای را و روز معاد را نمی شناسند و اعتقاد بثواب عظیم بهشت نعیم ندارند لاجرم
در روز مقاتله قوت ثبات و شکیبائی با مومنان ندارند بعد از نزول این آیه مومنان از مقاتله باز ماندند و بر
ایشان گران آمد حق تعالی این آیه را منسوخ کرد و فرمود الآن اکنون که این حکم شما را گران آمد و اگر انبار ساخت
خفّف اللّه عنکم سبک گردانید خدای از شما و علم انّ فیکم ضعفاً و دید که در شما سستی هست یعنی ضعف بدن
فان یکن منکم پس اگر باشد از شما مائةٌ صابرةٌ صد تن صبر کنندگان در کارزار یغلبوا مائتین غالب شوند

برد و بیست تن وَإِن يَكُن مِّنكُمْ و اگر باشد از شما أَلْفٌ هزار کس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ غالب شوند بر دو هزار بِإِذْنِ اللَّهِ
بارادهٔ خدای و یاری او وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای تعالی با صبر کنندگانست بمددکاری پس هرکه صبر کند ظفر یابد حکم آیه
اول وقتی بود که مسلمانان اندک بودند چون بسیار شدند حکم این آیه بتخفیف ایشان گرد و در کنز العرفان آورده که آیه
الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنكُمْ از باب نسخ است و سبب آن بود که رسول حمزه را با سی سوار بکاری فرستاد و ایشان با سیصد
سوار که لشکر ابوجهل بودند عازم مقاتله گردند بجهت کثرت مشقت که بدیشان رسیده بود حق تعالی از ایشان تخفیف فرمود
و امر کرد بمقاومت یکی دو و مقاومت ... احکام جهاد در منهج الصادقین مفصلا مبین گشته آورده اند که روز بدر
هفتاد تن اسیر شدند از جملهٔ ایشان یکی عباس بن عبدالمطلب و عقیل بن ابی طالب بود حضرت در باب ایشان با اصحاب
مشورت کرد ابوبکر که از مهاجر بود گفت یا رسول الله اکابر و احبار این قوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر
و استطاعت فدای بدهند باشد که روزی بدولت اسلام برسند و حالا آن فدا مدد و قوت اصحاب شود عمر گفت یا رسول الله
اینها پیشوایان اهل شرک اند و ترا از منزل خود دست بیرون کردند برایشان رحم مکن و بفرما تا همه را گردن بزنند و بحمد الله که خدای
تعالی ترا از فدای مستغنی کرده است عقیل را بدست علی ده تا بکشد و عباس را بحمزه و فلان و فلان را که از خویشان من اند
بمن ده تا بکشم و اکثر گروه انصار سعد بن معاذ گفت که اشارت فرما تا ایشان را در جایی جمع کنند و خار و خاشاک و هیزم را بر
ایشان بریزند و آتش در آن اندازند و همه را بسوزند حضرت فرمود که کار ایشان یکی از سه بیرون نیست یا ایمان باسلام
بیاورند و یا ایشان را بکشید و یا از ایشان اخذ فدیه کنید و در اخذ مقرر کنید تا مقاتله کنیم ایشان اخذ فدیه را اختیار کردند
روز دیگر حضرت را دیدند و اشک نشسته و بسیار غضبناک گشته ابوبکر گفت یا رسول الله از این چه گریه است فرمود که اصحاب تو در اخذ
فدیه غضب خدای تعالی بایشان چنان نزدیک شده بود که این درخت پس حق تعالی این آیه فرستاد که مَا كَانَ
لِنَبِيٍّ نسزد و نشاید هیچ پیغمبر را أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ که باشد مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حَتَّىٰ يُثْخِنَ
تا اکثر بسیار از ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین یا تا دیر اینصورت سبب قلت و ذلت کفار و موجب عزت
اسلام و شوکت مومنان نیکو کار است تُرِيدُونَ میخواهید شما عَرَضَ الدُّنْيَا مال دنیا را که عرض سریع الزوال
مراد اخذ فدیه است وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت را که بهشت ابدیست و ثواب
جاودانی و یا سبب نیل آخرت را که اعزاز دین است و خواری دشمنان بر کین وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست
و دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حَكِيمٌ داناست در آنچه بندگان کند از آنچه لایق بحال هر یک از ایشان باشد از فتح
و منع از فدا در وقت شوکت مشرکان و تخییر میان فدا و قتل در وقت غلبت مومنان لَّوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ
اگر نه حکمی و فرمانی بود از خدای سَبَقَ که پیش گرفته شده و اثبات آن در لوح محفوظ که بی نهی صریح عقوبت نفرماید
با اصحاب بدر را عقوبت نکند لَمَسَّكُمْ هر آینه میرسید بشما فِيمَا أَخَذْتُمْ در آنچه فرو گرفتید از خدای عَذَابٌ
عَظِيمٌ عذاب عظیم و در کنز العرفان آورده که بعد از تخییر پیغمبر در اخذ فدیه و قتل اصحاب طمع در فدیه کرده و از سر قتل ایشان
در گذشتند اکثر فدا چهار هزار درم بود و کمترین هزار درم و از صادق مرویست که فدا چهل اوقیه بود و که عباس

که فدای او صد اوقیه بود و اوقیه چهل مثقال بوده مرویست که در وقتی که عباس را اسیر کردند بیست اوقیه طلا از وی گرفتند
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این غنیمت است باید که فدای نفس خود بدهی عباس گفت ای محمد میگذاری که عم تو درویش شود و دست بکف
دست بیرون کند و گدایی نماید بینهم الناس آن حضرت فرمود که آن زر کجاست که در وقت بیرون آمدن از مکه بزن خود ام الفضل
دادی و گفتی که نمیدانم مرا در این سفر چه پیش آید اگر حادثه بمن رسد این زر از تو و پسران من عبدالله
و عبیده و قثم باشد عباس گفت من این سخن را با ام الفضل نهفته گفته بودم و بخدای که هیچکس بر آن مطلع نبود و آن زر
در شب تار بام الفضل دادم ترا که از این خبر کرده فرمود که پروردگار من پیغام فرستاد عباس گفت أَشْهَدُ
أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ و فدای خود و فدای سه کس دیگر از خویشان خود بداد و بعد از آنکه
اخذ کردند فدیه را آیهٔ مذکور نازل شد چون حضرت منکر فدیه بود و میل قلبی و قتل اساری بود و اما چون نهی در این باب
وارد نشده بود و مع ذلک اکثر اصحاب مایل فدیه بودند از غایت علم و دهشت ساکت شد پس عتاب راجع با وی گردد
باشد و اتباع او و بحضرت مرویست که بعد از نزول این آیه که متضمن تهدید و عتابست از اخذ فدا اصحاب هراسان
شده دست از فدیه کشیدند و گرد آن نگشتند حق تعالی این آیه فرستاد که فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ پس بخورید از آنچه غنیمت
گرفتید چه آن از جملهٔ غنایم است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی حلال پاک وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در ارتکاب امور
و فعل منهی إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است پس ذنب شما را باب مغفرت نمود رَّحِيمٌ مهربانست
که مباح گردانید آنچه از کفار اخذ کردید از فدیه و غنایم و چون عباس بعد از ادای فدیه بشرف اسلام رسید آیه آمد که
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم بگو مر آنکسان را که در دست شما اند مِّنَ الْأَسْرَىٰ از اسیران
إِن يَعْلَمِ اللَّهُ اگر داند خدای و ببیند فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا در دلهای شما نیکویی و ایمان و اخلاص يُؤْتِكُمْ بدهد شما را
خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ بهتر از آنچه گرفته اند از شما یعنی روزی که برای فدیه داده اید وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده رَّحِيمٌ مهربانست که شما را توفیق اسلام داد
آورده اند که عباس فرمود که خدای تعالی مرا دو وعده داد و یکی که بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد و بجهت وعده وفا
کرد حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایت زمزم نیز بمن داد و که از اموال
دوست میدارم و وعده دوم مغفرتست امید دارم که آن نیز وفا کند و مرا بیامرزد چه او کریمست و وعده کریم
خلاف نیست پس در باب اسیرانی که فدیه از ایشان گرفته بودند فرمود که وَإِن يُرِيدُوا و اگر خواهند این اسیران
خِيَانَتَكَ خیانت کردن با تو بنقض عهد و مظاهرت بر دشمنان دین فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ پس بدرستی که خیانت
کردند با خدای مِن قَبْلُ پیش از این بکفر و نقض عهد فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس توانایی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست
تو گرفتار شدند و بعد از این همچنین که ترا تمکین دهد بر ایشان وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بحال بندگان خود
حَكِيمٌ حکم کننده با عالم بر احوال ایشان بعد از آن ختم سوره میفرماید بموجب گردن دوستی با مومنان و قطع موالات
کافران میگوید إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در نفقه و سلاح

وَهَاجَرُوا و هجرت گردند بر دوستی خدا و رسول
از وطنهای خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند ...

محتاجان صرف کردند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود که مباشر قتال شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در اعزاز دین و اعلای
کلمهٔ اسلام و اینها قوم مهاجرانند وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه جای دادند مهاجران را وَنَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسالت را
مراد گروه انصارند أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ آن گروه بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرانند در میراث
چه در مبدأ اسلام حکم چنان بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گرفتندی نه اقارب و بعد از آن
منسوخ شد بآیه وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ و از ابن عباس مرویست که میان هر دو کس که مواخات بودی میراث
گرفتندی و با برادر نسبی بهجرت و مصاهرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند
مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّى يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت
کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فِي الدِّينِ در کار دین یعنی که میان ایشان
و کفار مقاتله شود از شما مدد طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَى قَوْمٍ مگر بر گروهی که
باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و میان ایشان مِيثَاقٌ عهد و پیمانی باشد یعنی نقض عهد و معاهده میکنید وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از وفا بعهد و نقض آن بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگرانند در مظاهرت و معاونت و یا در میراث إِلَّا
تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرمودیم از موصلت با یکدیگر و دوستی باهم و قطع مودت میان شما و کفار تَكُنْ فِتْنَةٌ
حاصل شود فتنه و محنتی فِي الْأَرْضِ در زمین وَفَسَادٌ كَبِيرٌ و فسادی بزرگ در دین اگر مومنان دوست
یکدیگر باشند و یاری هم نکنند مهم ایشان روی بخمول نهد و اگر باهم دوستی و محبت کنند اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه
از آن بزرگتر چه تواند بود و دیگر باره از بار دیگر هجرت اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند
بخدا و رسول وَهَاجَرُوا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند در راه رضای خدا و طاعت او
وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَنَصَرُوا و یاری کردند پیغمبر را در قتال کفار
أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند گرویدگان حَقًّا براستی و درستی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش
از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو بی رنج و منت و خوف نقص و فوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان
آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا و هجرت کردند وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ و جهاد نمودند با شما یعنی همراه شما
در کارزار با کفار بکفار فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ پس آن گروه از شما اند که مهاجر و انصارید یعنی لاحقان و سابقان یکی
در ایمان و در هجرت و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوند خویشان یعنی اقربا بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ برخی از ایشان
سزاوارند ببعض در میراث گرفتن از کسانی که میان ایشان مواخات شده و باشند مهاجر و انصار فِي كِتَابِ اللَّهِ
در حکم خدای یا در لوح محفوظ یا در قرآن این آیه ناسخ آنچه عهدست که بسبب مواخات یا بواسطه هجرت و نصرت
میراث گرفتندی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از میراث دادن و حکمت در اعتبار نسبت هجرت
و نصرت اولا و اعتبار قرابت ثانیا عَلِيمٌ داناست بجمیع مصالح از بندگان سُورَةُ التَّوْبَةِ مائة وثلثون

آیة این سوره را نامها متعدد است یکی براءت که یعنی بیزاریست از کفر و نفاق دوم توبه زیرا که متضمن تکرار توبه است
کقوله وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا سیم فاضحه یعنی فضیحت کننده اهل نفاق
چهارم مخزیه یعنی رسوا کننده ایشان پنجم مقشقشه یعنی پاک سازنده از نفاق ششم سورة العذاب زیرا که در آن بحث
از عذاب کفار میکند هفتم مبعثره یعنی ویران کننده و زیر و زبر سازنده منافقان و مشرکان و کافران هشتم مثیره
یعنی برانگیزنده ایشان نهم منقره یعنی برانگیزاننده حال ایشان و آشکارا سازنده آن دهم حافره یعنی بکوفرو برنده و پست
و زبون کننده ایشان یازدهم منکله یعنی عقوبت کننده ایشان بقبیح ترین وجهی دوازدهم مدمدمه یعنی هلاک سازنده
سازنده ایشان سیزدهم منفره یعنی رماننده ایشان چهاردهم بحوث یعنی بحث کننده از احوال ایشان
ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سورة الانفال و سورة البراءة قراءت کند من شفیع او باشم و مرویست که
این سوره را هفتاد هزار فرشته با جبرئیل بحضرت رسالت صلعم نازل ساختند ابو عبد الله گفت که انفال و براءة
یک سوره است و از آنجاست که در اول او بسم الله نیست و گفته‌اند چون بسم الله از برای امان و رحمتست و براءة
برای رفع امان و کشیدن شمشیر بر روی دشمنان و بیزاری خدای از ایشان و وقوع عقوبت بر ایشان از آنجهت
در اول او بسم الله واقع نشد و باجماع اهل سیر چون این سوره نازل گشت حضرت رسالت صلعم ده آیه از اول آن
بابو بکر داد و او را امیر حاج ساخت و فرمود که در موسم حج بر مشرکان و جمیع اهل موسم بخواند و بعد از رفتن ابو بکر بچند روز
جبرئیل نزد ملک جلیل نازل شد که ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که کسی ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی از تو باشد
حضرت رسالت امیر مومنان علی بن ابی طالب را طلبید و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابو بکر فرستاد و امر کرد
که آیات از وی گرفته خود بر اهل موسم خواند و ابو بکر را مخیر سازد در رفتن و برگشتن پس حضرت شاه ولایت با ابو بکر رسید
و آیات را از وی بستد و در روز هشتم ذی حجه خطبه خواند و مردم را مناسک حج تعلیم کرد و در روز عید حضرت
امیر المومنین نزد جمره عقبه بایستاد و فرمود أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيْكُمْ ای مردمان بدرستی
که من فرستاده فرستاده خدایم بسوی شما گفتند بیار چه خبر حضرت این آیات بر ایشان خواند که بَرَاءَةٌ این بیزاریست
واصل مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و فرستاده او إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بستید با ایشان
مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان خلاصه معنی آنست که خدا و رسول بیزارند از عهدی که شما با مشرکان بستید زیرا
که ایشان نقض عهد کردند مگر بنی کنانه که بر عهد خود بایستادند پس بجهت این حق تعالی مسلمانان را امر کرد بشکستن عهد
با کافران و مهلت داد ایشانرا چهار ماه تا سیر کنند هر جا که خواهند و فرمود که فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ پس سیر کنید در زمین
یعنی بیاسائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر
ثعلبی در تفسیر خود آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند بر چهار ماه کمتر و از آن دیگر بیشتر پس
آنانکه اجل ایشان کمتر بود چهار ماه مهلت داد تا در کار خود فکر کنند و آنانکه بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کرد تا در مهم خود
تدبیر نمایند و آنانکه عهد شکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و نام ایشان عهد را گفت

این کلمات تکبیر و شروع در خواندن
سوره کنند الْعِزَّةُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ
وَلِلْمُؤْمِنِينَ [illegible]
[illegible]

وَاعْلَمُوا و بدانید ای عهدشکنان معهد را أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ که شما نیستید عاجزکنندگان خدای از دفع عذاب او از خود
و هر چند که شما را مهلت داد وَأَنَّ اللَّهَ و نیز بدانید که خدای تعالی مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا کننده کافرانست در دنیا
بکشتن و در عقبی بسوختن مرویست که چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه این آیه بر اهل مکه خواند مشرکان گفتند ای علی ما بیزاریم از
عهد تو و عهد پسر عم تو بیزاریم و میان ما و او نیست جز زدن نیزه و شمشیر و چون ادای این سوره فرمود و حج بگزارد و بمدینه آمد رسول ع
سال دیگر که سال دهم بود از هجرت بحج رفت و حج الوداع بگزارد و بمدینه آمد و بقیه ذی الحجه و محرم و صفر و روزی چند
از شهر ربیع الاول نزیست و بعد از آن بجوار رحمت ایزدی پیوست و حق تعالی بعد از آن اعلام مشرکان میکند
ببراءت از ایشان تا زبان عذر ایشان بسته شود و میفرماید که وَأَذَانٌ و این اعلامیست و آگاه ساختنی که واصل
مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او إِلَى النَّاسِ بسوی مردمانست یعنی کفار که يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز بزرگ
عید قربانست که تمامی حج و اکثر افعال آن چون طواف و قربان کردن و سر تراشیدن و انداختن سنگ بجمرات
در روز است و یا اکبر باعتبار آنست که عیدهای اهل کتاب موافق افتاده بود بآن روز یا در آن روز بود که عزت
مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد یا بجهت آنکه در آن روز مشرکان و مسلمانان مجتمع شده بودند و بعد از این هیچ مشرکی
در آن حج نکرد یحیی ابن الجزار روایت کند که من علی علیه السلام را در روز عید قربان دیدم بر استری نشسته سپید میرفت
و مردی پایه و لجام استرش بگرفت و گفت روز حج اکبر کدامست فرمود که این روز که تو در وی و مضمون اعلام آنست
أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بیزارست از مشرکان و عهود ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر او نیز بیزارست
از عهود ایشان فَإِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ پس آن بازگشت خَيْرٌ لَكُمْ بهتر باشد از اقامت بر آن
وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر روی گردانید از ایمان فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ پس بدانید که شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ غیر عاجز کنندگان اید خدای را
یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا او در مقام ستیزه در آیید وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا و مژده ده ایشان را که کافر شدند ذکر
بشارت در مقام تهدید و انذار جهت تحکم است یا لکن بجای بشارت و هم کن کافران را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک
در آخرت پس در باب بنی حمزه و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد نکرده بودند میفرماید إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنان که عهد کردید
مِنَ الْمُشْرِكِينَ عهد کردید با ایشان از مشرکان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا پس ایشان کم نکردند چیزی را از شروط عهد
شما بعد و عهد فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عهد ایشان را إِلَى مُدَّتِهِمْ تا مدتی که ایشان را مقرر شده
و ایشان را چون ناقضان عهد بر چهار ماه مهلت مدهید إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد
پرهیزکاران را و از جمله تقوی وفا بعهدست و تمام کردن شرایط آن بعد از آن در حکم مشرکان ناقض العهد میفرماید که
فَإِذَا انْسَلَخَ پس چون بگذرد الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ ماههای حرام یعنی چهار ماهی که مشرکان را مهلت داده شده اند که فَسِيحُوا
فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ که مذکور شد و نزد بعضی مراد ذو القعده است و ذو الحجه و محرم و رجب و قول اول اصح است
و بر هر تقدیر میفرماید که چون ماهها منقضی شود فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ بکشید مشرکان را که عهد کرده اید با ایشان یا اکثر
عهد شما را شکسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که یابید در حل و حرم خواه در شهر حرم یعنی که و خواه غیر آن این ناسخ هر

ثم لم یظاهروا علیکم احدا

آیتیست که در باب صلح واقع شده وَخُذُوهُمْ و بگیرید ایشان را باسیری وَاحْصُرُوهُمْ و باز دارید ایشان را از طواف مسجد الحرام
و منع ایشان کنید از تصرف در بلاد اسلام وَاقْعُدُوا لَهُمْ و بنشینید برای قتل و اسیری ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بر سر راهها
یعنی همه راهها را بر ایشان بسته گردانید تا در شهرها منتشر نشوند فَإِنْ تَابُوا پس اگر توبه کنند و باز گردند از شرک بایمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة را از اموال خود از ین هر دو عمل تعهد توبه ایشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ
پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست باز دارید از ایشان و راه دهید تا هر جا که خواهند روند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی
که خدای آمرزنده است گناهان گذشته ایشان را رَحِيمٌ مهربانست بدادن ثواب بجهت ایشان وَإِنْ أَحَدٌ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ و اگر یکی از مشرکان که بعد از انقضای ماه متعرض قتال و باید کرد اسْتَجَارَكَ زنهار خواهد از تو فَأَجِرْهُ
پس امین ساز او را و زنهار ده حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ تا وقتی که بشنود سخن خدای که قرآنست و در آن تأمل کند تا بر کنه
و حقیقت آن مطلع شود ثُمَّ پس از شنیدن قرآن که اسلام نیاورد أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ برسان او را بموضع امن او که بلد
اوست و بعد از آن با او قتال کن تا با وی بغدر و خیانت نکرده باشی ذَلِكَ این امان دادن یا امر بامان ایشان
بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ گروهی اند که نمیدانند حقیقت ایمان را و نمیشناسند خدا را پس ایشان را امان
ده تا شاید که بسمع قبول آن را بشنوند و در آن تأمل و تفکر کنند كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ چگونه تواند بود مر مشرکان را
عهد و پیمان عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ رَسُولِهِ و نزد رسول او یعنی چون ایشان در عهد غدر کردند و آن را شکسته
پس نزد خدا و رسول ایشان را پیمانی نباشد إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مگر آنان را که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی حمزه و بنی کنانه که حضرت
رسالت صلعم با ایشان عهد بسته بود عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا
پس مادامی که ایشان مستقیم باشند بر عهد خود لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِيمُوا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لَهُمْ برای ایشان
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند كَيْفَ
چگونه مشرکان بر عهد خود باشند وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ و حال آنکه اگر ایشان ظفر یابند بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ مراعات نکنند
و نگاه ندارند در باب شما إِلًّا حق سوگند یا قرابت وَلَا ذِمَّةً و نه وفای عهد يُرْضُونَكُمْ خشنود میگردانند شما را
بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خود یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت یا سخنان شیرین میگویند وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ و سر باز میزند
دلهای ایشان از آنچه میگویند یعنی دل ایشان یکی نیست با زبان وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون اند از دایره
وفا و ایشان بر کشیده اند از قول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بنای نقض عهد نمی نمایند اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ بدل کردند
و برگزیدند بآیتهای یعنی قرآن ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک یعنی چیزی را که بهای اندکست حقیر و قلیل و آن از متاع دنیا مرویست
که ابو سفیان بعضی از مشرکان را در طمع حطام دنیا انداخته بر قتل اهل ایمان جمع کرد و ایشان تکذیب قرآن نموده و جهد
قتل مسلمانان در آمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدای و طاعت او و باز داشتند مؤمنان را از زیارت از راه
حج خانه خدای فصدوا إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد کاریست که میکنند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند
مشرکان ناقض العهد فِي مُؤْمِنٍ در شأن هیچ مؤمن إِلًّا حق قرابت یا سوگند وَلَا ذِمَّةً و نه عهد و وَأُولَئِكَ

وان گروه هم المعتدون ایشانند از حد در گذرندگان در شرارت و طغیان فان تابوا پس اگر باز گردند از کفر واقاموا
الصلوة و بپای دارند نماز را وآتوا الزکوة و بدهند زکوة را فاخوانکم پس ایشان برادران شما اند فی الدین در دین
اسلام و ایشان راست آنچه شما را بود و بر ایشانست آنچه بر شما باشد ونفصل الآیات و بیان میکنیم آیتها را لقوم یعلمون
برای گروهی که فهم کنند و در آن تفکر نمایند وان نکثوا و اگر بشکنند مشرکان ایمانهم سوگندان و پیمان خود را
من بعد عهدهم پس از آنکه عهد کرده باشند وطعنوا فی دینکم و طعن کنند در دین شما و عیب جویی نمایند
فقاتلوا ائمة الکفر پس بکشید پیشوایان کفر را و سرداران اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدرستی که ایشان را
عهد و پیمانی نیست در حقیقت چه اگر پیمان ایشان درست بودی نشکستندی آنرا و نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان
لعلهم ینتهون شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا از طعن در دین اسلام از ابن عباس نقلست که مراد با ائمه کفر
ابوسفیان بن حرب و حارث بن هشام و سهل بن عمرو و عکرمة بن ابی جهل و جماعت امثال ایشان که عهد رسول بشکستند
حذیفه یمانی فرموده که اهل این آیه هنوز موجود نشده اند و بعد از این ظهور خواهند کرد و با ایشان مقاتله کنند ولی الله ولیا
خدای و امیر المؤمنین صلوات الله علیه در روز جمل این آیه تلاوت فرمود و گفت والله که رسول خدای با من عهد
کرده و گفت ای علی البته مقاتله کنی با گروه ناکثان عهد و مارقان از دین الا تقاتلون آیا کارزار نمیکنید قوما نکثوا
با گروهی که بشکستند ایمانهم پیمانهای خود را که با شما بسته بودند در حدیبیه وهموا و قصد کردند باخراج الرسول به بیرون
کردن رسول از مکه و مشاورت کردن با یکدیگر در امر اخراج او در دار الندوه چنانکه گذشت در کریمه واذ یمکر بک الذین کفروا
پس چرا کارزار نمیکنید با ایشان وهم بدءوکم و حال آنکه ایشان ابتدا کردند بنقض عهد بر شما اول مرة در اول بمقاتله
و مقاتله رسول ابتدای دعوت کرد بالزام حجت بکتاب خدا و تحدی ایشان از معارضه آن عدول بمعادات و مقاتله
کردند و در روز بدر پس چه منع میکند شما را از آنکه معارضه کنید با ایشان بقتال اتخشونهم آیا شما می‌ترسید از ایشان
و کارزار ایشان و ترک قتال ایشان میکنید بجهت خوف آنکه مبادا مکروهی از ایشان بشما رسد فالله احق پس خدای سزاوار
ترست ان تخشوه که بترسید از عقاب وی و ترک قتال کفار پس بحرب ایشان مشغول گردید ان کنتم مؤمنین
اگر هستید ایمان آرندگان چه ایمان محقق نیست که ترا الا از و سبحان قاتلوهم کارزار کنید با مشرکان یعذبهم
الله تا عذاب کند خدای ایشان را بایدیکم بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند ویخزهم و تا رسوا سازد ایشان را
بمقهوریت و مغلوبیت وینصرکم علیهم و یاری دهد شما را بر ایشان ویشف و شفا دهد صدور قوم مؤمنین
سینه‌های قوم از مؤمنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده و اسلام آورده و از مشرکان ایذای بسیار یافته و چون
شکایت را بعرض حضرت رسالت رسانیده بودند فرمود که بشارت باد شما را بفرجی قریب و فرجی بعید ویذهب
و تا ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غیظ قلوبهم اندوه و اهانتها که بواسطه آزار کفار ملول بودند این آیه اخبارست
قبل از وقوع آنچه بعد از آن واقع شد از قتل و اسر کفار ویتوب الله و قبول توبه کند خدای و باز گردد بفضل خود
علی من یشاء بر هر که خواهد مراد عکرمة بن ابی جهل است و سهل بن عمرو و امثال ایشان که ایمان آوردند والله علیم

و خدای داناست بآنچه بوده و باشد حکیم حکم کند بر وفق حکمت ام حسبتم آیا می پندارید ای مؤمنان که کراهت
دارید از قتال کفار و گویند خطاب با اهل نفاق است یعنی اهل نفاق میپنداشتید ان تترکوا آنکه شما را بگذارند بر این
وجه که هستید ولما یعلم الله و حال آنکه هنوز خدا ندانسته است و ندیده الذین جاهدوا آنان را که جهاد کنند منکم
از شما در راه او یعنی هنوز جهاد نکرده اید تا خدا شما را بآنجا که داند جهاد پس بقول نیاید علم او تعلق بر جهاد و اگر چه عالم بود
در ازل بسیار معلومات اما علم بوجود چیزی فرع موجود بودن است ولم یتخذوا و هنوز فرا نگرفته اند از امین من دون
الله بجز از خدای ولا رسوله و بغیر از رسول او ولا المؤمنین و بدون مؤمنان ولیجة دوست نهانی را که
افشای اسرار کنند با وی خلاصه معنی آنست که بمجرد دعوی ایمان دست از شما باز نخواهند داشت تا ظاهر شود که کدام از شما
جهاد میکنید با کفار و با مشرکان دوستی نهانی نمی سازد و اسرار خود را در میان ایشان نمی نهد یعنی مؤمن حقیقی است و منافق
ریایی والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بآنچه میکنید و میگوئید و بعد از امر بقتال مشرکان و قطع دوستی
ایشان امر میکند مؤمنان را بمنع کفار از مساجد و میفرماید که ما کان نیست و سزاوار نباشد للمشرکین مر مشرکان را
ان یعمروا آنکه عمارت کنند و بنا نمایند مساجد الله مسجدهای خدای را چه جای مسجد حرام که اعظم مساجد است
آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان وی را بر شرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد
که شما بدیهای ما را میگوئید و نیکوییهای ما را یاد نمیکنید حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که شما را چه خیر است
که آنرا از جمله محاسن توان شمرد عباس گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام مینماییم و خانه کعبه را تعظیم و حاجیان را شربت آب
میدهیم و اسیران را از بند رها مینماییم این آیه مذکوره نازل شد که مشرکان را عمارت حرام است و سزاوار نیست شاهدین
در حالتی که گواهان باشند علی انفسهم بر نفسهای خود بالکفر بکفر که سجود اصنامست و تکذیب سید انام علیه الصلوة والسلام
یعنی نشاید جمع کردن میان این دو امر متنافی که عمارت خانه خداست اولئک حبطت اعمالهم ایشان آنند که آنچه
نابود شد کردارهای ایشان که آن می نازند بر خویشان خود و از عمارت مسجد و آب دادن حاجیان و غیره وفی النار
و در آتش دوزخ هم خالدون ایشان مخلدانند و دوام امکان بسبب کفر انما یعمر جز این نیست که عمارت کنند
مساجد الله مسجدهای خدا را من آمن بالله آنکس که گرویده باشد بخدا و ایمان آوردن بخدای تمام نیست مگر بایمان
برسول وی والیوم الآخر و بروز بازپسین واقام الصلوة و بپای داشته باشد نماز خود را وآتی الزکوة و داده
باشد زکوة مال خود را ولم یخش و نترسیده باشد در امور دین الا الله مگر از خدای مراد آنست که عمارت مسجد
در خور کسی است که بصفت علم و عمل صالح آراسته باشد از جمله عمارات آن فرش انداختن است و چراغ روشن کردن
و مداومت کردن بعبادت در آن و بذکر و درس علوم شریعت مشغول شدن و در حدیث قدسی آمده که خانهای من
در زمین مسجدهاست و زائران من عمارت کنندگان آنند خوشا حال آن بنده که در خانه خود طهارت کند و بعد از آن
زیارت من کند در خانه من و کسی سزاوارست که زیارت او کرده باشند که زائر خود را اکرام کند فعسی اولئک
پس شاید که آن گروه عمارت کنندگان که علم و عمل کرده اند ان یکونوا من المهتدین که باشند از راه یافتگان

بطریق نجات ابوسعید خدری از رسول صلعم روایت کرده که او گفت چون بینی که مردی آمد و شد میکند بمسجد و نماز بپای میدارد
گواهی دهید بایمان او از برای آنکه حق تعالی میفرماید إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و احدی که یکی از علمای اهل
سنت است در تفسیر خود که مسمی است باسباب النزول و کوشی نیز در تفسیر خود که تبصره و مشهور است آورده اند که عباس بن عبد المطلب
و طلحه بن شیبه با امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مقام مفاخرت در آمدند طلحه گفت من صاحب خانه خدایم و کلید آن بدست
منست پس از شما افضل باشم عباس گفت حاجیان را آب میدهم صاحب سقایه ام و این منصب عالی مر منست شاه اولیا امیر
مؤمنان علیه السلام فرمود که چه میگوئید چه این افتخار شما بر من بی وجه است زیرا که من ایمان آورده ام بمحمد و قصد بخدا و رسول او
و بروز قیامت کرده ام و اقتدا بآنحضرت رسالت کرده نماز میگذاردم قبل از آنکه مردمان ... شما و شما پرستش
بتان میکردید و سجده لات و عزی مینمودید و من جهاد کرده ام در راه خدا و در خدمت نبی و نصرت او بجان میکوشیدم
و شما در خدمت بتان و پیروی شیطان بودید پس شما را رتبه من نباشد و درجه من بلند تر و عالی تر است حق تعالی تصدیق
آنحضرت کرده این آیه فرستاد که أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ آیا میگردانید اهل سقایه حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و عمارت
و اصحاب عمارت مسجد حرام را كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ همچو کسی که ایمان آورده است بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز جزا وَجَاهَدَ
و جهاد کرده با مشرکان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این دو قوم عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای نمینماید و بمقصود نمیرساند گروه مشرکان را که بر تکبر خود ستم کنند پس چگونه مساوی کسانی باشند
که حق تعالی ایشانرا هدایت فرموده و توفیق داده الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدا و بانچه از نزد وی آمده وَهَاجَرُوا
و هجرت کردند از دیار خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند با مشرکان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ بذل کردن
اموال خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان وَأَنْفُسِهِمْ و نفسهای خود را در معرکه جهاد أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگتر اند
از روی درجه یعنی مرتبه و کرامت ایشان بلند تر و بیشتر است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت
مسجد کنند و این صفتها ندارند وَأُولَئِكَ و آن گروه که جامع این کمالات اند هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یابندگان
بمقاصد دوجهانی و در حدیث مشهور و متواتر از مخالف و موافق که علی و شیعته هم الفائزون شاهد عادلیست بر آنکه
این گروه رستگار امیر المؤمنین است و شیعیان او والحمد لله علی ذلک يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشان را
پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمتی نازل از نزد وی بر ایشان وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل از وی نسبت با ایشان
وَجَنَّاتٍ لَهُمْ و بهشتها مر ایشانرا باشد که فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ در آن هست نعمتهای بی انقطاع و زبان ادای تعریف
و توصیفات وافی نیست خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که این گروه جاوید باشند در بهشت أَبَدًا همیشه إِنَّ اللَّهَ
عِنْدَهُ بدرستی که خدای نزدیک او ست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ که نعیم بهشت در جنب آن حقیر باشد و آن رضای
سبحانه است و خشنودی و نسبت با ایشان از شعبی و حسن بصری و محمد بن کعب قرظی و حاکم ابو القاسم الحسکانی نیز باسناد
خود از ابن بریده از پدرش روایت کرده اند که این هر سه آیت در شان عالیشان امیر المؤمنین نازل شده در وقتی که عباس
بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من بهترم که سقایت حاج بمن متعلق است

طلحه

طلحه گفت من بهترم از تو که کلید خانه کعبه بدست منست و عمارت آن مر منست اگر خواهم هر شب در خانه میتوانم
بود پس با یکدیگر قرار دادند که اول کسی که از این راه بگذرد او را حاکم گردانیم تا میان ما حکم باشد ناگاه دیدند امیر المؤمنین ع
و دیدند که می گذشت گفتند الله اکبر ما را بهتر از این حاکم نباید پس دست او بگرفتند و او را نزد خود نشاندند و صورت حال او عرض نمودند
فرمود من شما را اخبار نمایم بکسی که بهتر از شماست گفتند او کیست گفت بهتر از شما کیست که تیغ از سر شما برگرفت تا هر دو شما را اسلام
باز آورد گفتند تو ما را این کرامت ... فرمود آری چه منع کنید مرا از این سخن که از زمان خوردی ... من
رسول بودم و صاحب جهاد و در دین خدا و جهد و قبل از رسول خدای نماز گذارده ام و پیش از شما همه عبادت خدا کرده ام
با رسول خدا که ... ایشان تفاخر خود را فراموش کرده روی با و آوردند و گفتند اکنون ما را با تو خصومت
افتاد بیا تا نزد رسول خدا رویم تا میان ما حکم کند فرمود چنین باشد پس باتفاق نزد حضرت رسالت آمدند عباس و طلحه ...
کرده گفت یا رسول الله این کودک بر ما تفاخر میکند و قصه را تمام عرض کردند حضرت فرمود که ای علی چه باعث شد
که بر روی عباس در آمدی فرمود یا رسول الله بکلمه حقی تکلم کردم و تفاخر او در هم شکستم هر که خواهد که بخشم گیرد یا بر رضای خویش
پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود گفت آنکه گوید که مراعات علی بکنید تا منتظر وحی بود که ناگاه جبرئیل از نزد ملک جلیل رسید
و گفت یا محمد خدای تبارک و تعالی ترا سلام میرساند و میگوید این هر سه آیت را بر ایشان بخوان که أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ
تا آخر آورده اند که چون حضرت رسالت را هجرت اجازت شد بعضی از اصحاب بنشاط تمام بطریق مدینه مسارعت
مینمودند و ترک خان و مان را بر محبت زن و مال و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میدادند و جمعی دیگر را آباء و اولاد
و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام التماس سکون و آرام در منزل و مقام خود میکردند و ایشان از رقت و شفقت
خویش و مصاحب و زن و فرزند مانع هجرت میشدند این آیه در باره ایشان نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ فرا مگیرید پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ و برادران خود را أَوْلِيَاءَ
دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اگر برگزینند ایشان کفر را عَلَى الْإِيمَانِ بر ایمان
که شما را از هجرت باز دارند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ و هر که از شما ایشانرا دوست دارد یعنی بمعاملات ایشان خشنود
فَأُولَئِكَ پس آن گروه که دوست دارند کافرانرا هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محل وضع
کرده اند چه دوستی با مومنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیه نازل شد متخلفان از هجرت گفتند حالا در مقابل
وطن ترک خویشان و تعلقات و تجارات و اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت ترک
پدر و فرزند باید کرد و پس تجارت از دست برود و مالی کسب ولی اموال مانیم آیه دیگر آمد که بگو ای محمد مر تارکان مهاجرت را
قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ بگو اگر هست پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و فرزندان شما وَإِخْوَانُكُمْ و برادران شما وَأَزْوَاجُكُمْ
و زنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ و خویشان شما وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا و مالها که کسب کرده اید آنرا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ
و بازرگانی که می ترسید كَسَادَهَا از ناروائی آن وَمَسَاكِنُ و مسکنهای که از غایت نزاهت و آراستگی تَرْضَوْنَهَا
بقای آن پسندیده اید أَحَبَّ إِلَيْكُمْ دوستتر بسوی شما یعنی گرانها که مذکور شد بدوستی اختیاری طبیعی دوستتر باشد

مِنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ از خدا و رسول و وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و چشم
دارید حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ تا بیارد خدای سبحانه بِأَمْرِهِ عقوبت خود را در دنیا و عقبی که امر کنیم بآن وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ و خدای راه ننماید گروه بیرون رفتگان را از حد فرمان یعنی ایشان را بجهت عناد و تقلید و انکار با وجود
مشاهده آیات داله بر حقیت دین اسلام فرو میگذارد و نظر لطف و توفیق از ایشان باز میگیرد یا الطاف نزا
در آخرت راه بهشت ننماید بلکه در دوزخ در آورده بعذاب ابدی معذب سازد در این آیت رایحه ناامیدی
اکثر مردم از رستگاری استشمام میتوان کرد چه اغلب ایشان در مقام آنکه دین خود را از اموال و ازواج
و عشایر و مساکن دوستتر میدارند و حظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند پس ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی
از کونین بگرداند فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلاَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ مال را بذل مهمان و فرزندان فدای قربان و خود را قصد آتش
سوزان کند یعنی قطع تعلق از تن و آن نموده من جمیع الوجوه توجه بمولی کند تا در دعوی دوستی صادق دم باشد و نعم
ما قیل الکن تا شناخت جان را چکنی فرزند و عیال و خان و مان را چکنی و بعد از امر مومنان بقتال نصرت خود را
بیاد ایشان می آورد در مواضع متعدده و میفرماید که لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بدرستی که یاری کرد خدای شما را ای مومنان
فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در مواضع بسیار و مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ
بنی قریظه و مقاتله روز احزاب و صلح حدیبیه و غزای خیبر و فتح مکه وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و روز حنین و آن وادی است
میان مکه و طایف که حضرت با لشکر هوازن و ثقیف در آن موضع محاربه فرمود و آن چنان بود که بعد از فتح مکه
دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان کردند و خبر بحضرت رسید و با دوازده و یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شده و
ایشان چهار هزار مرد بودند ابوبکر چون قلت لشکر کفار و اکثر لشکر اسلام را بدید گفت امروز ما از قلت لشکر
و کثرت سپاه خود مغلوب نخواهیم شد این سخن بحضرت رسید نپسندید بسبب این عجب و چشم زخم در اول حال شکست
بر سپاه اسلام افتاد پس حق تعالی این قصه را یاد مومنان میدهد که خدای یاری داد شما را در روز حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ
چون بشگفت آورد شما را كَثْرَتُكُمْ بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ پس دفع نکرد آن کثرت شَيْئًا چیزی از زحمت
دشمن وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الأَرْضُ و تنگ شد بر شما زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و کشادگی که داشت
یعنی در آن زمین فراخ مرجعی نیافتید که بآنجا گریزید تا از صدمت ترس پناه یابید و اطمینان پذیرید ثُمَّ وَلَّيْتُم
پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب مُّدْبِرِينَ در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که
در اول حال که هر دو سپاه با هم آمیختند مسلمانان بر مشرکان غلبه کردند و ایشان را هزیمت نموده پراکنده کردند و همه
بغنیمت گرفتن مشغول شدند و مشرکان حمیت و غیرت جاهلیت را حرکت در آورده بیکدیگر آواز دادند که
کجا میگریزید زنان و فرزندان خود را در دست ایشان گذاشته اید پس همه متفق شده و بازگشتند و یکبار خود را
بر مسلمانان زدند و مسلمانان بجهت مشغولی بغنیمت از این غافل بودند پس مضطرب شده و شکست عظیم یافتند و منهزم
شدند و هیچکس با رسول نماند الا نه کس از بنو هاشم و یکی از انصار که نام او ایمن بن ام ایمن بود که او نیز در آن جنگ کشته شد

و آن نه کس امیرالمومنین علی علیه السلام بود و عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس و ابوسفیان بن حارث و نوفل بن حارث
و ربیعه بن الحرث و عبدالله بن زبیر و عتبه و معتب پسران ابولهب و حضرت شاه ولایت علیه السلام در پیش حضرت
رسالت پناه علم رایت در دست داشت و قتال میکرد و عباس بر دست راست آنحضرت بود و فضل
بر جانب چپ او و ابوسفیان در عقب او و دشمنان از هر طرف در آمده بودند و حضرت رسالت در آن روز
بر استر سوار بود چون دشمنان هزیمت کردند و دشمنان تمامی رو بحضرت آوردند حضرت استر خود را نهیب میداد
و با رفعت و صلابت تمام بر دشمنان حمله میفرمود و میگفت انا النبي لا كذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابوسفیان
رکاب و لجام استر را گرفته نمیگذاشتند که آنحضرت میان دشمنان در آید و از خصوص دست بر کمال شجاعت آنحضرت استدلال
میتوان کرد که در چنان روز بر استر سوار شده بود که هزیمت از وی آید و نه قوت حمله بر دشمنان دارد و لیکن مدد کار
حرب کفار شده بود و نسب خود را اظهار میکرد القصه چون عباس آنحضرت را گذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود
تا اصحاب خود را باز خوان و عباس مردی بلند آواز بود چنانکه صوتش از یک فرسخ میرسید و عباس آواز بر داشت که
وا اصحاباه ... یا معشر المهاجرين
والانصار يا اهل بيعة الشجرة يا اصحاب سورة البقرة بکجا میگریزید که رسول خدا است اینجا و از منهزمان
بآواز عباس بازگشته و بملازمت حضرت شتافتند و کفار را منهزم ساختند و ذلك قوله تعالى ثُمَّ أَنزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ پس
فرو فرستاد خدای رحمت خود را که سبب سکون و آرامش است عَلَى رَسُولِهِ بر رسول خدا که با شما داعیه حرب نمود
و از کثرت اعدا اندیشه نشد وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مومنان تا بآواز عباس بازگشتند از علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام
منقول است که سکینه بادیست از خوشبوی جنت و آنرا صورتیست چون صورت آدمی و همیشه با پیغمبران می باشد و حق
و آن هزیمت در شب بود و رسول صلی الله علیه و آله در میان وادی بود و مشرکان کمین کرده و تیغ و عمود و نیزه و مسلمانان
نهاده بودند از آنکه مسلمانان از فرار بازگشتند و خود را بر مشرکان زدند و تیغ و نیزه بر ایشان کشیدند آنحضرت از استر فرود آمده
و بروایتی همچنان سواره مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین برداشت و فرمود شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت
و فرمود که منهزم شوید بحق خدای محمد بعد از آن هیچ از کفار نماند که چشم و دهن او از خاک و سنگ ریزه
پر نشد و شکست بر ایشان افتاد و در روایتی آمده که در حنین حرب و ضرب مردی از جوانان بر شتری
نشسته رایتی سیاه در دست گرفته در پیش کفار ایستاده بود و چون مسلمانان ظفر یافتی بر روی او زدی و او را هلاک کردی
و چون فرصت نیافتی رایت برافراشتی و در عقب هزیمتیان رفتی امیرالمومنین علیه السلام قصد وی کرد و ضربتی حواله وی کرد
از شتر جدا و امیر تیغ بر روی کشیده زده و بدو نیم فرستاد و در عقب آن جمع نیز دیگر را بجهنم رسانید چون مشرکان آنرا بدیدند
دیگر پنهان شدند و مسلمانان روی بدیشان نهادند و تیغ و نیزه بر ایشان دست کردند و هلاک میکردند پس حق تعالی خبر از
فرشته را بود و مسلمانان فرستاده که قال وَأَنزَلَ جُنُودًا و فرو فرستاد لشکرها که آن لشکرها را بچشم خود لَّمْ تَرَوْهَا ندیدید شما آنرا
الا کفار دیدند و آن فرشتگان با جامه های سفید و عمامه های سرخ بودند سعید بن مسیب روایت کرده که یکی از مشرکان مرا گفت

گرد کرد روز حنین چون ما از مسلمانان غلبه اتفاق افتاد ما خود را بر ایشان زدیم و ایشانرا پراکنده ساختیم چون نیز دیگر اشتر
سفید سوار رسیدیم چون ما او دیدیم که روی خوشبوی جامهای سفید پوشیده و چون ما را دیدند اسپ سوار گفت شاهت
الوجوه و ما را هزیمت آوردند و ما از حنین پراکنده و در هم شکسته و منهزم و پریشان ساختند وعذب الذین کفروا و عذاب
کرد خدای آنانرا که کافر بودند و بسیار کسی از ایشان کشته شدند و شش هزار از اولاد و اهالی ایشانرا اسیر کردند و بیست
و چهار هزار گاو و زیاده از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وذلک و آنچه واقع شد جزاء الکافرین پاداش
کافران بود در دنیا و تفصیل این غزوه و ظهور شجاعت و جوانمردی امیرالمؤمنین علی در این روز در منهج الصادقین
بر وجه ابلغ مذکور است که آن شهسوار میدان لافتی و آن شیر بیشه شجاعت و سخاوت چگونه مشرکان را
[illegible] هزار جان گرامی فدای سم توسن فرخش باد سرم فدای ره آن زین سواری باد که گر به [illegible]
نشست مرویست که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید عالم ص آمده بشرف اسلام مشرف
گشتند و حق تعالی در حق ایشان فرمود که ثم یتوب الله پس قبول توبه میکند خدای من بعد ذلک از پس این جنگ
علی من یشاء بر هر کسی که خواهد از ایشان و گویند این آیه در شان منهزمان روز حنین است و با در باره [illegible]
راجع کرده و قول اول اصح و اشهر است والله غفور و خدای آمرزنده است گناهان توبه کنندگان را رحیم مهربانست
که بعد از توبه مواخذه نکند و چون حق تعالی نهی کرد از دوستی کردن با کافران در عقب آن منع دخول ایشان
از مسجد الحرام میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید انما المشرکون جز این نیست که مشرکان
نجس پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی اعتقاد و نزد فقهای امامیه نجس العین اند چون کلاب و از ابن عباس نیز
مرویست که بدن ایشان نجاست عینی است فلا یقربوا المسجد الحرام پس باید که نزدیک نشوند بمسجد الحرام که محیط است
به بیت الحرام بعد عامهم هذا بعد از این سال که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سوره برائت بر ایشان
خواند و آن سال نهم بود از هجرت مرویست که چون این نهی واقع شد مومنان گفتند یا رسول الله چون مشرکان
در موسم حج نیایند و طعام نیارند و سودا و معامله نکنند خوردنیها تنگ شود و بازارها کاسد گردد و منافع در میان
مسلمانان کم شود حق تعالی فرمود وان خفتم و اگر بترسید ای اهل مکه عیلة از درویشی بسبب منع ایشان از حج
فسوف یغنیکم الله پس زود باشد که خدای تعالی توانگر سازد شما را من فضله از فضل و رحمت خود ان شاء
اگر خواهد این قید بسبب آنست که تا بالکلیه دست از مکاسب خود باز ندارند و بسبب آنکه تنبیه باشد بر آنکه فرحت رزق
و فراخی آن بعضی را باشد بعضی دون بعضی و در سالی دیگر با وعده وفا فرمود و اصناف مردم از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا
با نواع تجارات آن سرزمین مالامال گردید و باران بر ایشان فرستاد تا اقسام نباتات و اصناف فواکه در نواحی حرم روئیده
شد و توفیق اهل تباله و جرش و صنعاء داد که اسلام آوردند و برای ایشان انواع غلات و اشیاء بالضرورة می آوردند و معامله
میکردند و بعد از آنکه فتح بلاد شرک کرامت فرمود تا از غنایم غنی شدند ان الله علیم بدرستی که خدای داناست باحوال
بندگان حکیم حکم کننده و بخشنده مال ایشان و منع و عطا کننده بر وفق مصلحت ایشان و حکمت او متقضی نیست

کو در آن گشت و بعد از ذکر مقاتله بت پرستان بمحاربه اهل کتاب امر میکند و میفرماید قاتلوا کارزار کنید و بکشید ای مومنان
الذین لا یومنون بالله آنانرا که ایمان ندارند بخدا یعنی یهود که بتشبیه قائل اند و نصاری که بتثلیث آنرا اعتقاد دارند
ولا بالیوم الآخر و نمیگروند بروز قیامت و باحوال آن کما ینبغی چه یهود میگویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری
بمعاد جسمانی اعتقاد ندارند و معتقد هر یکی آنست که بهشت مخصوص باشد بایشان و آتش دوزخ مس ایشان نکند مگر ایام
ایشان بروز قیامت چنانچه باید نباشد ولا یحرمون و حرام نمیدارند ما حرم الله آنچه حرام کرده است خدای از خمر
و خنزیر ورسوله و آنچه حرام کرده است رسول او یعنی حرام نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب و سنت ثابت شده
و معتقد امم خود نیز تبدیل شده و تحریف کتب امور میشوند که در مذهب ایشان حرام است ولا یدینون دین الحق
و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه داده شده است ایشانرا کتاب توریة
و انجیل این بیان الذین لا یومنون است یعنی با کفار اهل کتاب مقاتله کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتی که بدهند جزیه را
عن ید از دست خود یعنی هر یک مال جزیه را بدست خود بدهند که وکیلی در این باب تعین نکنند تا موجب خواری و ذلت
ایشان باشد وهم صاغرون و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند چه حکم شرع آنست که جزیه بدست خود دهند و بایستند
وقالت تا وقتی که تسلیم کنند و از اقوال شنیع اهل کتاب خبر میدهد که وقالت الیهود و گفتند یهودان عزیر ابن الله عزیر پسر خداست
و قایل این سخن بعض یهود بودند نه همه که در مدینه بودند و عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است از سبط لاوی و بچهار [illegible]
هرون بن عمران میرسد و در وقتی که بخت النصر بر یهود مستولی شده اکثر ایشانرا بکشت و همه مصاحف توریة بسوخت و بیت
المقدس را خراب کرده هر کرا که توریة میدانست بکشت و باقی را اسیر کرد و عزیر نیز از جمله اسیران بود و بعد از نجات
که از اسیری خلاص شد روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق او را در قریه [illegible] بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید
چنانچه در سوره البقره گذشت و چون زنده شده بمیان قوم آمده دعوی نبوت کرد تصدیق او نکردند و معجزه او این بود
که بر قلم با انگشتان ببست و هر پنج انگشت کتابت توریة میکرد و از ظهر قلب تا با تمام رسید قوم [illegible] ذکر کردند
که چون کسی که توریة را خوانده و حفظ داشته در میان ما نیست چه دانیم که این توریة است که نوشته یا غیر آن مردی
در میان ایشان گفت از پدر خود شنیده ام که او میگفت که پدرم در واقعه بخت النصر توریة در ظرفی مضبوط
نموده و در شکاف کوهی نهاده ام جمعی با آن مرد همراه رفتند و توریة را از آن موضع برداشته بمیان جمع آوردند و با آنچه عزیر
نوشته بود مقابله کردند بحرفی تفاوت نداشت متعجب شده گفتند که توریت با این بزرگی و بسیاری را بعد [illegible] که حفظ
نتوانند کرد و حق تعالی توریة را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت نیست این مگر بسبب آنکه پسر خداست پس بهتان گفتند عزیر را
وقالت النصاری و گفتند ترسایان المسیح ابن الله عیسی پسر خداست این سخن [illegible] که وجود عیسی بی پدر [illegible]
و با آنکه [illegible] مرده را زنده میکرد و [illegible] معجزات نموده که وی پسر خداست ذلک
آنچه مذکور شد قولهم گفتار یهود و نصاری است بافواههم بدهنهای ایشان یعنی این قول ایشان محض گفتار است و حقیقتی
ندارد یضاهئون مشابهت میکنند سخن خود را قول الذین کفروا بسخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش از ایشان [illegible]

اقتدا می بای قدیمهٔ خود کرده اند پس این کفر نیست قدیم در میان ایشان و یا کفار عرب هیچ است که ملایکه را دختران خدا میگفتند
قاتلهم الله هلاک کناد خدا ایشان را و ملعون ابدی کرداناد انی یؤفکون چگونه بر گردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل یعنی
با وجود دلایل روشن بر وحدانیت او سبحانه و قدم او در ذات و صفات و حدوث ممکنات قایل شدن بانکه عزیر و مسیح
محل تعجب است اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم علمای خود را و رهبانهم و زاهدان و عابدان خود را اربابا
خدایان من دون الله بجز از خدای یعنی فرمان خدای باد برده و آن و ایشان سجده میکنند ایشان را والمسیح ابن مریم و عیسی
بن مریم را نیز بخدای میگیرند یعنی و را پسر خدا میدانند وما امروا و حال آنکه یعنی احبار و رهبان فرموده نشدند و باز
کرندگان ایشان بخدای امور نشدند در هر کتابها الا لیعبدوا الها واحدا مگر از آنکه پرستند یک خدا را که در وحدت
او لا اله هیچ معبودی نیست الا هو مگر او سبحانه و تعالی که واحد مطلق است و بدون او خدای نیست و انبیا و نشاید
غیر او پرستش را او سبحانه عما یشرکون پاک است از آنچه بوی انباز میگیرند ثعلبی از عدی بن حاتم روایت کرده که او گفت
من ترسا بودم روزی نزد حضرت رسول الله صلعم رفتم صلیبی از زر در گردن داشتم مرا گفت ای عدی این بت را از گردن
خود دور کن من آنرا بیرون کردم و پیش رفتم پس آنحضرت بتلاوت سورهٔ برائت مشغول شد و چون باین آیه رسید که
اتخذوا احبارهم من گفتم ایشان را نپرستیده ایم فرمود نه بقول ایشان حلال را بحلال و حرام بحرام فرا میگیرید گفتم آری
فرمود که ایشان شما را بهمه چیز امر مینمایند اطاعت میکنید و فرمان میبرید گفتم بلی فرمود پس اینست عبادت ایشان و از ابی جعفر
و ابی عبد الله علیهما السلام نیز روایت کرده فرموده که نصاری و یهود نماز را و روزه را برای احبار و علمای خود بجای نیاوردند
بلکه حلال ایشان را حلال دانستند و حرام را حرام و در جمیع اوامر و نواهی تابع ایشان شدند پس هر جا که خدای را بترس نمیتوان
کرده در امر و نهی و ایشان احبار و علمای خود را باین سبب عبادت کردند یریدون میخواهند یهود و ترسایان ان یطفئوا
انکه فرو نشانند نور الله نور خدای را که آن دلیل و حجت است بر وحدانیت او و تقدس او از زن و فرزند و یا مراد از نور قرآن
که متضمن وحدانیت است یا نبوت حضرت رسالت صلعم و بر هر تقدیر در صدد آنست که آنرا فرو نشانند بافواههم بدهنهای
خود یعنی بشرک یا بتکذیبی که بر زبان میرانند ویأبی الله و منع میکند و نمیخواهد و نمی پسندد الا ان یتم نوره مگر آنکه تمام گرداند نور خود
دین روشن خود را باعلای توحید و اعزاز اسلام ولو کره الکافرون و اگر چه کاره باشند آنرا کافران یعنی
در میان اتمام نور خود و میخواهد هر چند که هو الذی اوست آن خدای که فرستاد ارسل رسوله فرستادهٔ خود
خود را که محمد است صلی الله علیه و آله بالهدی بقرآن که محض هدایت است و یا بسایر معجزات ظاهره خود ودین الحق
و دین درست که اسلام است لیظهره تا ظاهر سازد و غالب گرداند دین خود را علی الدین کله بر همهٔ دینها و جمیع
احکام آنها منسوخ سازد و بعضی بعد از نزول عیسی و خروج مهدی علیهما السلام خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند ولو
کره المشرکون و اگر چه کراهیت دارند مشرکان از ظهور آن در مجمع البیان از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که ظهور دین اسلام و غلبهٔ آن
بر جمیع ادیان نزد خروج مهدی آل محمد علیه السلام پس در آن زمان هیچکس نماند مگر که مقر باشد بنبوت محمد صلی الله علیه و آله
بیان احبار و رهبان میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید ان کثیرا بدرستی که بسیار من الاحبار

والرهبان

والرهبان از علما و زهاد یهود و نصاری لیأکلون اموال الناس میخورند یعنی فرا میگیرند مالهای مردمان را بالباطل
بباطل و ناروا که آن رشوتست در تغییر احکام الهی ویصدون و باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از دین خدا یعنی
منع ایشان میکنند از دخول در اسلام پس باید که شما از صحبت ایشان اجتناب کنید والذین و آنانکه از اهل کتاب و غیر
ایشان که از روی حرص و بخل یکنزون الذهب گنج می نهند طلا را والفضة و نقره را ولا ینفقونها و نفقه نمیکنند آن گنجها
فی سبیل الله در راه خدای زکوة نمیدهند چه در روایت آمده که آنچه زکوة داده اند کنز نیست یعنی گنجی که ایشان وعید بدان
است فبشرهم پس بشارت ده گنج نهندگان و زکوة نادهندگان را بعذاب الیم بعذاب دردناک یوم یحمی در روزی
که گرم شود باین وجه که بر فروزند آتش را که سخت گرم کننده باشد علیها بر آن گنجها فی نار جهنم در آتش دوزخ فتکوی
بها پس داغ کرده شود بدان گنجهای طلا و نقره جباههم پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا و مساکین گره بدان زده
اند وجنوبهم و پهلوهای ایشان که از درویشان و مستحقان تهی کرده اند وظهورهم و پشتهای ایشان که بدرویشان
گردانیده اند و گویند در آن روز با ایشان که هذا ما کنزتم اینست آنچه گنج نهاده بودید لانفسکم برای منفعت نفسهای خود
و امروز عین مضرت نفسهای شما و سبب تعذیب آن شد فذوقوا پس بچشید ما کنتم تکنزون وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید
از ثوبان روایت کرده اند از رسول صلعم که این دو آیت چون نازل شد فرمود هلاکت باد زر و سیم را و این لفظ را سه بار
تکرار فرمود اصحاب از این حال بسیار پریشان حال شدند گفتند یا رسول الله کدام یک مال اخذ کنیم و بچه سرمایه سازیم فرمود
آن محمود باشند مؤمن فرمود دل شاکر کننده و زنی مومنه که یاری شما دهد بر دین یعنی ذخیره که وبال بر آن مترتب نباشد اعمال صالح
است پس عاقل متدین آنست که اگر دیگران اخذ زینت مال کنند از خزینهٔ اعمال زینت کند و اگر دیگران کنوز اموال
جویند او رموز اسرار باقیه طلب نماید و از ابوذر غفاری نقلست که گفت حضرت رسول صلعم آهی کشید و فرمود زیان کارترین
مردمان بیشترین مردمان اند مگر کسانی که مال خود را بجهت رضای الهی در میان محتاجان صرف کنند و ایشان اندک اند و نیز از
حضرت رسالت صلعم روایت که هر که هزار درم زکوة نداده بگذارد آنرا صفحها گردانند و او را بدان داغ کنند تا حق تعالی از حساب
بندگان فارغ شود و ابوالمولف مردی از اصحاب صفه فرمان یافت در جامهٔ او دیناری یافتند حضرت فرمود این داغیست
مر او را و دیگری فرمان یافت در جامهٔ او دو دینار یافتند فرمود این دو داغست مر او را و اینهمه عیبی نیست که مال را جمع کنند
حقوق خدای تعالی اخراج نکنند و اگر حقوق آن داده باشند بر آن عقاب نبود و اصحاب آن باید داد و اگر چه بوجه حلال الی شده از
ابوذر نقلست که گفت از رسول شنیدم که آیت در حق مانعان زکوة است که حق تعالی ایشان را باین دراهم و دنانیر زکوة نداده
داغ میفرماید او را در صحرای قیامت بر روی افکنند و آن شتران او بر سر و روی رانند و چون آخرین بر ایشان بگذرد اولین باز
بر ایشان گذرانند تا وقتی که خدای سبحانه از حساب خلق فارغ شود و همچنین صاحب گوسفندان را نیز پایمال کنند و بهمین طریق ایشان
ترود کنند و گاو بر سر و روی او و شاخ بر پشت و پهلوی او زنند تا محلی که حق تعالی از حساب بپردازد و ثوبان از حضرت رسالت صلعم
روایت کرده که هر که گنجی نهد و زکوة آن نداده باشد حق تعالی از آن گنج ماری سازد سیاه که بالای چشم او دو نقطهٔ سیاه بود و بر جاگه ایشان

آن مارا ملازم او باشد و از وی جدا نشود وی گوید و ملک تو چه کسی گوید من آن گنجم که تو ذخیره نهاده بودی از تو جدا نشوم تا ترا آموزد و
گنجم و در هم شکنم و فرو برم پس در دو دستش در دهن گیرد و بشکند و همچنین یک یک اعضایش را بشکند و فرو برد آنگاه او را فرو برد بعد از آن
از چنان ظلم میکنند در ماه شهر حرام که عاقبت آن بدتر از حال مانعان زکوة است و میفرماید که إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماهها
که پسندیده است عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای تعالی اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در حکم
او یا در کتب متقدمه و مرویست که عیدها و ایام متعبد اهل کتاب دایر بماه قمری و سال شمسی است سیصد و شصت و پنج روز
و ربعی از روز است تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسریست پس در هر سال ایشان سیزده ماه باشد و چون عدد
سال در حکم خدا دوازده ماه است پس خدای بنای اکثر اعمال اهل اسلام را بر ماههای قمری نهاده و احکام حج و روزه و عده
و غیر آن بدان مرتب ساخت و فرمود که عدد آن نزد خدای تعالی دوازده ماه است يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزی
که آفرید آسمان و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است و در نهمت محاربه با اعدا نشاید دیگر
گاهی که ایشان حرمت این ماهها نگاه ندارند و با مسلمانان آغاز محاربه کنند پس درین هنگام جایز است با ایشان محاربه
در آن چهار ماه و سه ماه بهم پیوسته که ذو القعده و ذو الحجه و محرم است که از عقب یکدیگر اند و یکی رجب است که منفرد است
ذَلِكَ این دوازده ماه الدِّينُ الْقَيِّمُ حساب و شماریست درست و درست است تحریم این چهار ماه و دین قویست که دین
ابراهیم و اسمعیل است و عرب این را از ابراهیم و اسمعیل میراث گرفته اند و بان عمل مینمایند و از جمله عجایب و غرایب است
که مخالفان میگویند که حق تعالی عدد ماههای که صلاح معاش خلایق بان متعلق است با ایشان باز گذاشت و فرمود که عند الله
وفی کتاب الله و بروج این ماههای دوازده گانه نیز دوازده گردانید و فرمود ذلک الدین القیم و همچنین نقبای
بنی اسرائیل را بعثت خود نسبت داد که بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و دوازده چشمه آب که بدست موسی کشاده شد و فرمود
او بود که فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا و عدد ائمه دین که صلاح مبدا و معاد بانست بخلایق گذاشت نعوذ بالله من شرور
انفسنا و سیئات عقایدهم و بعد از آن بیان دوازده ماه و ذکر چهار ماه حرام فرمود فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ پس ستم مکنید درین
چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بهتک حرمت آن و ارتکاب محرمات در آن و از ابن عباس مرویست که ضمیر فیهن
راجع به دوازده ماه است یعنی درین دوازده ماه ظلم و تعدی مکنید مراد آنست که در جمیع عمر ترک آن امر کنید و بنا بر اول تخصیص
ترک ظلم در چهار ماه با آنکه در جمیع ماهها ترک معاصی لازم و واجب است جهت آنست که عقاب معصیت در آن شدیدتر است همچنانکه
ثواب در آن مضاعفست وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با مشرکان كَافَّةً همه ایشان كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً همچنانکه
کفار با شما کارزار میکنند همه مجتمع و متفق وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که حق سبحانه و تعالی مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزگارانست
بنصرت و حفظ آورده اند که طبیعت اهل جاهلیت بقتل و غارت عادت کرده بود و در ماههای حرام قتال میکردند و این
عادت از عهد ابراهیم در میان ایشان مستمر شده بود و چون سه ماه حرام متصل یکدیگر بود دلتنگ آمده گفتند سه ماه پی در پی
از تاراج و غارت معطل نه ایستیم پس طلس کنانی در موسم حج ندا کرد که ای معشر قریش خدای شما درین سال محرم را حلال کرده و حرمت

او را تاخیر

او را تاخیر کردند تا با ماه صفر و مردمان قول او را قبول کردند باز سال دیگر منادی کرد که خدا درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال
و گاه بود که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نوشدی و حرمت او را تاخیر کردندی بجای بعد از آن که او را حلال داشتندی و در
چهار ماه را حرام داشتندی اختصاص شهر حرام را فرو گذاشته بمجرد عدد اعتبار میکردندی و این عمل را نسی میگفتند حق تعالی فرمود
إِنَّمَا النَّسِيءُ جز این نیست که تاخیر ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله
کفری دیگر است که با کفر ایشان منضم شده و يُضَلُّ گمراه میگردانند و حفص يَضِلُّ بفتح ضاد میخواند یعنی گمراه گردانیده میشود بدین
عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنها که کافر شدند گمراهی زیاده بر زیاده و يُحِلُّونَهُ حلال میکنند نسی را که آن تاخیر حرمت ماهست بماهی
عَامًا یکسال وَيُحَرِّمُونَهُ و حرام میگردانند او را عَامًا سال دیگر لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ
شمار آنچه خدای تعالی حرام کرده است یعنی چهار ماه را فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ پس حلال میکنند آنچه خدای حرام گردانیده است
بموافقت عدد فقط بدون مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته گردانیده شد برای ایشان یعنی شیطان بیاراست
در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان را وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ و خدای راه ننماید
یعنی منع لطف کند و فرو گذارد گروه ناگرویدگان را که بجهت فرط عناد و انکار نظر در دلائل دین نمیکنند و باید در نعمات
طریق هدایت با ایشان نماید در نتایج آورده که چون عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان
خود ایمن میداشتند پس مومنان بدین سزاوار ترانند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق را
زبان و دست فرو گذارند که مکافات آزار آزار است و مجازات افرار [illegible] افرار است نقلست که در سال نهم
از هجرت که حضرت رسالت عزم غزوه تبوک کرده بود هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب تنگی حال پریشان
حال بودند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان بسته عنان عزیمت بقتال مشرکان معطوف گردانند ایشان
بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا کراهت طبیعت در رفتن کاهلی میکردند آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه گرویدگان مَا لَكُمْ چیست شما را که برای اعلای کلمه دین إِذَا قِيلَ لَكُمُ چون گویند مر شما را یعنی پیغمبر انْفِرُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ بیرون روید در راه خدای اثَّاقَلْتُمْ گران جنبیدید و درنگ کنید و میل نمودید إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین یعنی
از غایت کاهلی زانو زدید که مقیم و ساکن کنیم بمنازل أَرَضِيتُمْ آیا راضی شدید و خرسند گشتید بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی
دنیا و نعم و آن مِنَ الْآخِرَةِ از زندگانی آخرت یعنی دنیا را بر آخرت برگزیدید فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس نیست برخورداری از زندگانی
دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی حقیر و هیچ حاصل بزرگتر از دوست [illegible] برای خود و ترجیح
متاع این جهان فانی محبوبست و نعیم آن جهان باقی مرغوب پس هر که دولت باقی را بگذارد و بنعمتهای فانی سر فرو آرد و بعد از آن
از وی شنیده میشود و بگو إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید بجهاد که شما را بان مامور ساخته يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدای شما را عَذَابًا
أَلِيمًا دردناک با آنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسبب قحطی و تنگی و غیر آن شما را مبتلا ساخته هلاک کند وَيَسْتَبْدِلْ و بدل کند
شما را قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و فارس وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید چیزی مر خدای
یعنی بجهت کاهلی در نصرت دین او نقص نتوانید کرد چه او غنی مطلق است و بی نیاز از همه پس رسول خود را بی نصرت شما در

در پناه خود نگاه دارد والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل از اسباب نصرت و غیر آن قادر است
که قال الا تنصروه اگر نصرت ندهید پیغمبر را و دیار (؟) باشد که خدای او را یاری دهد و در زمان آینده او را فرو نگذارد چنانکه در زمان
گذشته فرو نگذاشت فقد نصره الله پس به درستی که نصرت داد او را خدای اذ اخرجه الذین کفروا وقتی که بیرون کردند
او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند تا از مکه حق تعالی او را دستوری خروج داد ثانی اثنین در حالتی که دوم دو بود و در
مرتبه دوم بود چه یعنی او بود و دیگر کسی که ابوبکر باشد اذ هما فی الغار وقتی که او و ابوبکر در غاری بودند که بر اعلای جبل ثور
اهل است بر جانب یمن از مکه بسیر ساعتی از ساعات و در آن وقت کسی با یکدیگر نمیدیدند و شبانان و اهل صحرا در آن نزول نمیکردند
پس پیغمبر صلی الله علیه و آله شب خمیس در شهر مکه حضرت شاه ولایت را علیه السلام بر جای خود بخوابانید و در از خانه ابوبکر برفت
او در همان شب بیرون آمد و بدان غار متوجه شدند و شب و الی بر روز آوردند و چون شب در آمد درخت خار مغیلان بر در آن
غار برویانید و جفت کبوتر صحرایی را امر شد تا بر در غار آشیانه کرده تخم نهادند و عنکبوتی را امر شد تا بر در غار بتنید چنانکه گویند
که رسول صلی الله علیه و آله سه شبانه روز در آن غار بماندند و [illegible] که ابوبکر را گوسفندی چند بود عامر بن فهیره
آن گوسفندان را در آن غار راندی و ایشان از شیر آن گوسفندان خوردندی و [illegible] گویند که عبدالرحمن پسر ابوبکر
وشبانگاه آمدی و برای ایشان طعام آوردی [illegible] کفار روز همان شب بجای پیغمبر آمدند امیرالمومنین را بر جای او
خفته دیدند با او گفتند که صاحب تو کجاست امیر فرمود که نمیدانم و چون روز شد بطلب آنحضرت بیرون آمدند و مردی
که پی نگر خوب بود و در آن فن مهارت تمام داشت همراه خود بردند و مراقب پای آنحضرت گرفته می آمد تا بر در غار رسیده
گفت پی را اینجا آورده ام و [illegible] زیرا که خانه عنکبوت بر جای خود است و دریده نشده و آشیانه کبوتر و تخم او
بر جای خود است پس یا بر آسمان رفته است یا بر زمین پس آن کفار بسبب آن علامات که دلالت میکرد بر عدم
بودن آنحضرت در آنجا [illegible] متوجه غار نشدند و چون ابوبکر در غار کفار را بدید مضطرب شد و بسیار ترسان گشت
و گفت یا رسول الله اگر یکی از مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند حضرت فرمود که اندیشه مکن و [illegible]
خدای تعالی نگاهدار است و دشمنان بر ما ظفر نیابند حق تعالی از این حال خبر میدهد اذ یقول چون گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله لصاحبه
با یار خود لا تحزن اندوه مخور ان الله معنا به درستی که خدای با ماست و ما را ظفر دهد بر دشمنان [illegible]
[illegible] روایت که یکی از کفار [illegible] در غار نشست تا [illegible] رسول صلی الله علیه و آله روی [illegible]
و با ابوبکر گفت دیدی که ما را نمی بینند که اگر ما را دیدندی در مقابل ما کشف عورت نکردندی پس [illegible]
بر داشت و گفت بار خدایا چشمهای ایشان را از دیدن ما کور کن حق تعالی چشمهای ایشان را کور کرد و ایشان از دیدن [illegible]
همه کور گردیدند و [illegible] بر گشتند و در غار [illegible] فانزل الله پس فرو فرستاد خدای تعالی سکینته رحمت
خود را که سبب آرامش است علیه بر رسول [illegible] شد و از بیم قلب [illegible] که کفار بر او ظفر نیابند وایده و قوت
داد پیغمبر خود را بجنود لم تروها بلشکرهای ملائکه که شما ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار پاسبانی
و نگهبانی او کردند و بعضی گویند که ضمیر سکینه راجع با ابوبکر است زیرا که او مضطرب و پریشان بود و این قول ضعیف است

زیرا که همه ضمایر ما قبل و ما بعد آن راجع بحضرت رسالت است بلا خلاف و آن ضمیر الا تنصروه و فقد نصره الله و اذ اخرجه
و صاحبه و ایده و پس چگونه در میان آن ضمایر این ضمیر عاید بغیر او باشد و موید این است آیه کریمه ثم انزل الله سکینته
علی رسوله و علی المومنین که در این سوره واقع شده و در سوره فتح وارد گشته وجعل و گردانید خدای
کلمة الذین کفروا کلمه آنها که کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوت کفر که از ایشان صادر میشد خوار و بی مقدار
ساخت وکلمة الله و سخن خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هی العلیا آن بلندتر و رفیع
تر است مراد آنست که حق تعالی رسول را از دست کفار خلاص داد و بمدینه رسانید چه آن مبدا قوت اسلام بود و دفع
اهل شرک و با ملایکه قوت داد پیغمبر خود را در مواطن حرب و برکت آن اسلام قوی گشت و کفر و شرک ضعیف شد والله
عزیز و خدای تعالی غالب است و عزیز کرد اهل توحید را حکیم دانا است و خوار ساخت اهل شرک را مقصود از ایراد
قصه غار در اثنای امر غزوه تبوک آنست که بیان این کنند که اگر شما درین کار یاری و جهاد نکنید مرا من او را
یاری کنم چنانچه در آن محل که با او یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخواسته بودند من یاری او کردم
از میان دشمنان بیرون آوردم پس تهدید نصرت بقبضه قدرت منست و ما النصر الا من عند الله بعد از آن بلیغ
وجهی مومنان را بجهاد امر میفرماید که انفروا بیرون روید بغزوه تبوک خفافا در حالتی که سبکبار باشید وثقالا
و گران [illegible] خفاف و ثقال [illegible] یا مراد سوار باشند یا پیاده یا [illegible] یا جوانان و پیران
و بیماران و [illegible] درویشان و توانگران و بی سلاح و با سلاح و [illegible] و کدخدایان و [illegible] و فربهان که [illegible]
ضایع شدند و [illegible] این کار را [illegible] کردند که بغزوه تبوک بروند حق تعالی عذر ایشان را قبول نکرد
و امر کرد همه بیرون روید خواه [illegible] خواه [illegible] خواه [illegible] و اثقال وجاهدوا
و جهاد کنید در راه خدای باموالکم با مالهای خود یعنی تهیه اسباب زاد و سلاح کنید وانفسکم و بنفسها
خود که مباشر کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای ذلکم این بیرون رفتن و حرب کردن
خیر لکم بهتر است شما را از ترک جهاد ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید خیر او
[illegible] ثواب جهاد و عقاب تخلف و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مردم را بغزوه تبوک امر فرمود
ایشان سه فرقه شدند جمعی متابعت [illegible] کردند و فرمان او اطاعت نمودند و ایشان اکابر مهاجر و انصار بودند و بعضی
از ضعفای مومنان [illegible] از فرمان خدای و حکم رسول [illegible] نفس [illegible] دستوری
اقامت و تخلف طلبیدند [illegible] منافقان بودند در شان ایشان نازل شد که لو کان عرضا اگر بودی [illegible]
بدان دعوت [illegible] قریبا نزدیک [illegible] اگر [illegible] بدون مشقت وسفرا قاصدا و سفری که
آسان [illegible] لاتبعوک هر آینه پیروی تو [illegible] ولکن بعدت و لیکن دور شد
علیهم الشقة بر ایشان مسافتی که قطع آن باید کرد وسیحلفون بالله و زود باشد که
سوگند خورند بخدای و این خبر [illegible] که [illegible] تبوک [illegible] متخلفان [illegible]

عذرخواهی نزد تو سوگند یاد کنند لو استطعنا اگر میتوانستیم سفر کردن و استطاعت میداشتیم لخرجنا معکم هر آینه بیرون می آمدیم همراه شما
باشما و در مرافقت و موافقت جهد مینمودیم یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی خود را مستحق عذاب
میسازند والله یعلم و خدای میداند انهم لکاذبون که ایشان دروغ گویانند در آنکه میگویند که استطاعت خروج دارند
آورده اند که رسول صلعم عزم غزای تبوک فرمود و آن مسافتی بعید بود و در روم بود منافقان طمع کردند که چون رسول و اصحاب او
باین جهاد بیرون روند مدینه خالی ماند ما بر اهالی خویش و اصحاب او در آییم و غارت کنیم و زنان و اطفال ایشانرا اسیر بریم حق تعالی جبرئیل را
فرستاد و رسول را صلعم ازین خبر داد حضرت فرمود که تدبیر این کار چیست جبرئیل گفت حق تعالی میفرماید که درین غزا که میروی هم
بصلح خواهد کشید و کار بشمشیر و تیر زدن نخواهد کشید علی را بر جای خود نصب کن و اهل بیت و محراب و منبر نبوی گذار تا هم نیابت
تو کند و هم حامی مدینه باشد و نیز بدانند که چون در زمان حیوة تو علی صلاحیت نیابت و ولایت عهد تو دارد پس بعد از وفات
تو اولی آنست که ولی عهد و نایب تو او باشد حضرت رسالت صلعم امیر المؤمنین را بر جای خود نصب فرمود و مدینه را باو سپرد و چون
آن اعدا دیدند دانستند که کید ایشان باطل شد و بعد از کوچ لشکر ظفر اثر از مدینه جماعت اهل نفاق زبان طعن دراز کردند و گفتند محمد علی را
دشمن گرفت و از ملالت او را با زنان و کودکان گذاشت حضرت امیر چون این سخن بشنید بروی شاق بغایت شد و سلاح پوشید
و شمشیر حمایل کرد و متوجه خدمت حضرت صلعم شد وقت نماز ظهر باو رسید و رسول صلعم از خیمه بیرون آمده بود و در راه نظر میفرمود که ناگاه
چشم آنحضرت بر امیر افتاد فرمود که این شخص شمایل علی دارد و چون نزدیک رسید گفت یا علی ترا چه برین داشت که از مدینه بیرون آمدی گفت طعن
منافقان که در حق من و تو چنین گفتند رسول صلعم فرمود ای علی یا اخی نیستی تو که وزیر منی و وصی و خلیفه من باشی و قاضی دین و وفا کننده
وعده من کردی یا علی گوشت تو گوشت منست و جسم تو جسم من و خون تو خون منست و تو از من بمنزله هرونی از موسی الا آنکه بعد از
من نبی نخواهد بود امیر المؤمنین فرمود رضیت رضیت راضی و خوشنود شدم پس بمدینه مراجعت فرمود و در وقت عزیمت سفر تبوک
منافقان عذر تکلف آوردند و حضرت ایشانرا گذاشت و رفیق خود نساخت حق تعالی بر سبیل تعطف و تلطف و بر وجه عتاب
خبر فرمود که عفا الله عنک حق تعالی عفو کناد از تو چه عادت عرب جاریست که یکدیگر را دعا کنند بعفو و رحمت و کرامت پیش از وقوع
خطائی از وی چنانچه یکی از تشنه را آب دهد او گوید غفر الله لک و یا در جواب عاطس گوید یرحمک الله و حال آنکه در خاطر او
نمیکند که مخاطب را ذنبی بوده باشد بلکه غرض فضل و استجابت در خطاب و تعظیم و توقیر مخاطب است همچنانکه عادت بر آن جاریست
و کسانی که تجویز خطا میکنند بر انبیا این کلام را حمل بر خبر میکنند یعنی حق تعالی این خطا از تو در گذارند لم اذنت لهم چرا دستوری
دادی و باز داشتی ایشانرا از غزا و عذرهای حیلت آمیز ایشانرا شنیدی و جمعی گفته اند که این عتابست بر ترک اولی
و موجب وقوع صغیره از پیغمبر نیست زیرا که عتاب و امر مباح بی صورتست و یکی که فعل مباح کند نمیگویند که چرا چنین کردی و این عتابست
و اما در یک نیز آنکه جایز نیست که گویند در حق کسی که مرتکب غیر افضل شده باشد از امور مباحه که چرا چنین کردی یعنی چرا افضل مباح
گذاشتی و مفضول را اختیار کردی پس کلام محمول باشد بر ترک اولی که موجب نقص ثوابست و یکی ترک مندوب کند میتوان گفت
که چرا ترک آن کردی و این مقتضی قبح و انکار نیست پس گویا حق تعالی خطاب میکند بحبیب خود که اولی آن بود که باجازت
مبادرت ننمودی و از آن توقف میکردی حتی یتبین لک تا وقتی که روشن میشد مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند

در اعتذار و تعلم الکاذبین و تا میدانستی دروغ گویانرا یعنی چه گر چه بر باطن همگان عالم بودی پس اولی آن بود که اذن تخلف
نمیدادی تا بر تو ظاهر میشد که کدام از ایشان در اعتذار صادق اند و کدام کاذب از ابن عباس مرویست که اذن حضرت مر منافقانرا
جهة آن بود که علم بنفاق ایشان داشت و بواسطه آن قول ایشانرا در اعتذار حمل بر صدق فرمود و بعد از بیان حال منافقان
در صفت مؤمنان میفرماید لا یستاذنک الذین یؤمنون دستوری نمیطلبند از تو آنانکه بتحقیق و یقین ایمان دارند
بالله و الیوم الآخر بخدا و بروز قیامت ان یجاهدوا که جهاد نمایند باموالهم و انفسهم بمالهای خود و نفسهای
خود یعنی عادت مؤمنان چنان نیست که طلب اذن کنند از تو در جهاد کردن با کفار بلکه چون بشنوند که در تهیه اسباب جهاد
بان مبادرت میکنند و آنرا موقوف باذن نمیگردانند چه جای آنکه اذن طلبند از تو در تخلف از آن والله علیم و خدای
داناست بالمتقین بر پرهیزکاران از تخلف پس ایشانرا ثواب عظیم کرامت فرماید و منافقانرا عذاب الیم روزی
گرداند انما یستاذنک جز این نیست که دستوری میخواهند از تو در تخلف الذین لا یؤمنون آنانکه ایمان ندارند
بالله و الیوم الآخر بخدا و روز قیامت و معتقد ثواب آن نیستند و ارتابت و در شک افتاده است قلوبهم
دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون متردد ان میگردند
چه اگر مؤمنان مخلص میبودند و اعتقاد صحیح میداشتند بمبدا و آخرت باشارت یقین و بنصرت خدای واثق میبودند
و بثواب اخروی مستظهر بوسیله آن بجهاد مبادرت مینمودند و طلب اذن نمیکردند و لو ارادوا الخروج و اگر خواستندی
این منافقان بیرون آمدن بغزا لاعدوا له آماده و مهیا ساختندی برای خروج عدة سازی که در سفر بکار آید
و لکن کره الله و لیکن کراهت داشت خدا و نپسندید انبعاثهم برانگیختن ایشان در سفر زیرا که مر او را ظاهر بود
و معلوم بود که اگر آمدندی از ایشان جز فساد و القای شر و فتنه خیری دیگر حاصل نشدی و چون چنین بود فثبطهم
پس باز داشت ایشانرا بوسیله استیلای خوف و ترس بر ایشان و قیل اقعدوا و گفته شد مر ایشانرا که بنشینید و بمانید
مع القاعدین با نشستگان یعنی با زنان و کودکان و بیماران و معلولان و گویند قایل این سخن هم حضرت رسالت بود
بروجه تهدید و وعید و یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند و یا بوسوسه شیطانی بوده و بصحت رسیده که چون معسکر ظفر اثر
در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله بن ابی با جوق منافقان بیرون آمده و در مقابل ذباب که از اذی جده گویند
نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل بمنزل دیگر که حرب گویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده بازگشت این
خبر بحضرت رسالت صلعم رسید فرمود که اگر وی خیری بودی با ما همراهی نمودی شما منت دارید که از شر او خلاص یافتی
شدی حق تعالی موافق قول آنحضرت آیه فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در میان شما ما زادوکم نیفزودندی
شما را الا خبالا مگر تباهی و بدی و مکر و غدر و در صدد افساد و اضلال شدندی و شما را بد دل ساختندی و جد و جهد کردندی
در باب جهاد که بجهت آن فتور و قصور در آن راه یافتی و لاوضعوا خلالکم و هر آینه درمی تاختندی در میان
شما بجهت بد گویی در حق مؤمنان یبغونکم الفتنة در حالتی که میجستندی برای شما فتنه که آن افکندن مخالفت
بود در میان شما و یا شما را از جنگ رومیان میترسانیدند و فیکم سماعون لهم و در میان شما جاسوسان ایشان هستند

یؤمنون بالیقین

که خبرهای ایشان میرسانند و بخود درمیان شما واقع میشود و با ایشان اخبار میکنند وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای تعالی داناست
بستمکاران یعنی بضمایر منافقان و بر وفق آن ایشان را سزا و جزا خواهد داد لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه طلب نمودند فتنه یعنی
تفریق اصحاب و پریشانی مر ترا مِنْ قَبْلُ پیش ازین غزوه که از تو باز گشتند در حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام
وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ و بگردانیدند برای کارها را یعنی تدبیر مکاید و حیل کردند در ابطال امر حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهی
وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ و غالب شد کار خدا یعنی کار ایشان که آن اعلای دین اسلام بود و ترجیح ملتهای کفر وَهُمْ كَارِهُونَ
و ایشان ناخواهانند نصرت و دولت ترا اما کراهت ایشان دافع راه خدا نیست از سعید بن جبیر مرویست که دوازده
کس از منافقان در غزوه تبوک در شب عقبه بر ثنیه کمین کردند تا پیغمبر را از کمینگاه بیرون تاخته پیغمبر را هلاک کنند پس از انواع
حیله و تدبیر درین امر میکردند تا آنکه حق پیغمبر خود را نصرت داد و آن مشرکان تبه کار مخذول منکوب شدند و روده اند که چون
حضرت رسالت جد بن قیس را بحرب بنی الاصفر دلالت کرد گفت انصار میدانند که من مشغوفم بزنان بنی ترسم که
چون زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه و شبه افتم آیت آمد که وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ يَقُولُ
کسی باشد که گوید ائْذَنْ لِي دستوری ده مرا در تخلف ازین غزا وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میفکن و گویند مراد از فتنه
ضایع و هلاکت یعنی منافقان میگفتند که ای محمد مرا اذن ده در تخلف و مرا در فتنه میفکن و گویند مراد آنست که بسبب ضایع
شدن متاع و عیال که هیچ کاری نباشد [illegible] أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا بدانکه ایشان در فتنه افتاده اند
که آن ظهور نفاق ایشانست و عدم صفای ایشان از مسلمانان وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که دوزخ لَمُحِيطَةٌ احاطه کننده
و فرا گیرنده است بِالْكَافِرِينَ بنا گرویدگان در قیامت إِنْ تُصِبْكَ اگر رسد بتو ای محمد در بعضی غزوات حَسَنَةٌ
نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانکه در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین سازد ایشان را از فرط حسد و نفاق که دارند وَإِنْ تُصِبْكَ
و اگر رسد در بعضی جنگ مُصِيبَةٌ جراحتی و شکستی چنانچه در احد واقع شد يَقُولُوا گویند از روی خوشحالی قَدْ
أَخَذْنَا أَمْرَنَا بدرستی که فرا گرفتیم امر خود را یعنی اختیار خود را مِنْ قَبْلُ پیش ازین و دوراندیشی کردیم و طریق احتیاط مرعی داشتیم
و بحرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا و برگردند از مجلسهای خود وَهُمْ فَرِحُونَ در حالتی که ایشان شادمان باشند بشماتت قُلْ
بگو ای محمد لَنْ يُصِيبَنَا نرسد ما را إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا مگر آنچه نوشته است خدای برای ما در لوح محفوظ و ما را بدان خبر
داده از نصرت و ظفر بر دشمنان یا شهادت و درجات جنان هُوَ مَوْلَانَا اوست ناصر و سازنده کار ما وَعَلَى اللَّهِ
و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان چه حق ایمان آنست که بر غیر او اعتماد و توکل ننمایند که توکل
بر خدا موجب حصول مرادست و کفایت مهمات و امثال [illegible] قُلْ بگو ای محمد مر ایشان را بر سبیل تقریع هَلْ تَرَبَّصُونَ
بِنَا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار نمی برید که چیزی بما رسد إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو عاقبت نیکو که آن نصرت
و ظفر است و شهادت که کشته شویم وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ و ما چشم میداریم بشما یکی از دو عاقبت أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ
اگر برساند خدای بشما بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ عذابی از نزد خود که صیحه و رجفه است تا بآن هلاک شوید و یا مراد عذاب
آخرتست أَوْ بِأَيْدِينَا یا برساند خدا عذابی بشما بدستهای ما که شما را بسبب ظهور کفر و نفاق بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس

الحسنیین

انتظار

انتظار برید آنرا که ما میخواهیم از خوبی عاقبت إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که شما میخواهیم از بدی
عاقبت قُلْ أَنْفِقُوا بگو نفقه کنید امر بمعنی خبرست یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا از روی رغبت أَوْ كَرْهًا یا از روی
کراهت و نفرت بهیچ وجه لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول کرده نخواهد شد مرویست که جد بن قیس با حضرت گفت که مرا اجازت
تخلف ده چه آمدن بحرب بنی الاصفر متعذرست اما لشکر ترا بمال مدد دهم حق تعالی این آیه فرستاد که ای محمد با ایشان بگو
انفاق شما مقبول الهی نشود و نفعی نرساند إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ بدرستی که شما هستید گروهی بیرون رفتگان از دایره
اسلام و نفقه کافران و تصدقات ایشان مقبول نیست پس در بیان تقریر این معنی میفرماید وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت
ایشان را آن أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ که قبول کرده شود از ایشان نفقه‌های ایشان مگر آنکه ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ
كَفَرُوا ایشان كفر بِاللَّهِ کافر شدند بخدا وَبِرَسُولِهِ و بفرستاده او وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ و نمی آیند بنماز جماعت
با پیغمبر إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ مگر در حالتی که ایشان کاهلانند یعنی کاهلانه بنماز می آیند نه از روی رغبت و ارادت وَلَا يُنْفِقُونَ
و نفقه نمیکنند در راه خدا إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ مگر در حالتی که ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که ادای
نماز و زکوة امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب نمی ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که بشگفت نیارد ترا خطاب
با حضرتست و مراد امتست یعنی مومنان را نشاید که تعجب کنند شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَا أَوْلَادُهُمْ
و نه فرزندان ایشان چه بسیاری اموال و اولاد وبال است بر ایشان إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای
لِيُعَذِّبَهُمْ تا عذاب کند ایشانرا بِهَا بآن اموال و اولاد فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب مشقت در جمع مال
و حفظ آن و جزع ایشان از مصایب فرزندان میرسد وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان از بدنها بصعوبت
بسیار وَهُمْ كَافِرُونَ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند تا مال ایشانرا دست گیرد و نه اولاد و نه فرزند
بفریاد ایشان رسد بعد از آن از اسرار ایشان خبر میدهد که وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و سوگند میخورند بخدای إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از
شمایند یعنی از اهل اسلام وَمَا هُمْ مِنْكُمْ و حال آنکه ایشان نه از شمااند بجهت نهان کردن کفر وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ولیکن
ایشان گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان آن نوع معامله کنید که با مشرکان میکنید چون قتل و اسیر و غیره پس تقیه اظهار اسلام
لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اگر بیابند پناهی که توانند گریخت چون قلعه یا سر کوهی یا جزیره أَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها که در آن پنهان [illegible] أَوْ
مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا نهان توانند شدن لَوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه روی کنند بآنجا از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ در حالتی
که ایشان میشتابند شتافتنی که منع کردن آن نتوان کرد یعنی بشتاب تمام از شما بگریزند و بآنجا روند و چون پناهی نمی یابند از خوف
بحسب ظاهر با شما در ساخته اند نقلست که حضرت رسالت در قسمت غنیمت میفرمود و ابوالجواد منافق گفت صاحب خود را
می بینی که صدقات شما را بر اربابان غنم و مواشی میدهد و گمان میبرد که عدل میکند آیه آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان مَنْ يَلْمِزُكَ
کسی هست که غیبت میکند ترا و طعن میزند فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقات و در روایتی آمده که این آیت در شان ابوالجواظ
ابو جهم تمیمی است یعنی حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود و در وقت غنایم هوازن در روز حنین که حضرت بجهت تألیف قلوب

مسلمانان حظی از ان غنایم بدیشان میداد وی بران طعن کرد و با طلای ناخالص که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از یمن فرستاده بود بچهار
تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب عطا فرموده بود ذو الخویصره جرأت کرده با حضرت گفت که عدل کن یا رسول الله آنحضرت
در جواب فرمود که وای بر تو اگر من عدل نکنم که کند پس آنحضرت قوم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکورست که امیر
المؤمنین فرمود که امر کرد مرا حق تعالی بقتال این قوم قتال کنم و ثعلبی در تفسیر خود آورده که در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی با ایشان قتال
کرد و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که دو ثلث مردمان از اهل این آیه اند و غرض طاعنان در قسمت غنایم جز نفع خود شان
نبود چنانکه میفرماید که فَإِنْ أُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات چندانکه دلخواه ایشان باشد رَضُوا راضی و خشنود شوند
و بپسندند آن قسمت را وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ انگاه
ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر این منافقان که از تو طلب صدقات میکنند بان عیب تو مینمایند
رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ بپسندند آنچه بدهد خدای ایشان وَرَسُولُهُ و فرستاده او از غنیمت و صدقات و بدان خورسند
گردند وَقَالُوا و گویند بصدق تمام و اعتقاد صحیح حَسْبُنَا اللَّهُ بسنده است ما را فضل خدا سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد که بدهد ما را
خدا مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود صدقه و غنیمت دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیش از ین که حالا عطا فرموده
إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدرستی که ما بخدا رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم و امیدواریم امیدواران در انکه ما را از فضل خود غنی گرداند از
ابراهیم ادهم نقلست که هر که بقا در رضا خدا پسندید از غم و مال باز رست که الرضا بقضاء الله باب الله الاعظم رضا
بقسمت سبب بهجت است و جزع آن موجب محنت بعد از آن بیان مصرف صدقات میکند تا دانند که آنحضرت در قسمت
غنایم کرده عین صواب بوده و میگوید که إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة مفروضه لِلْفُقَرَاءِ مر درویشان
است وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان که نزار عجز و عقر کنند و درین که قدر است که ... باشند بر مؤنت سالیانه خود و عیال واجب النفقه
خود و اگرچه فقیر بدتر ایشان حالتر است نزد بعضی بدین معنی که اصلا مال و کسب نداشته باشد و مسکین نیکوحالتر که او را کسبی باشد و لکن
کافی نباشد و مؤنت سنه و از صادق علیه السلام منقولست که مسکین از فقیر بد حالتر است و قول آنحضرت نص است درین باب و قول
ابو بصیر موافق است و فایده خلاف ظاهر نمیشود در باب زکوة بجهت اجزای عطا بهریک از ایشان بلکه ظهور فایده آن
در افضلیت عطاست و کفارات و نذر و وقف و وصیت گاهی که در صیغه ذکر یکی از فقیر و مسکین واقع شده
باشد وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا و دیگر صدقات مر عمل کنندگانست بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل و جمع آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ
و قومی که الفت داده شده است دلهای ایشان را و ایشان جمعی از اشراف طامع کفار بودند که رسول صلعم سهمی از زکوة بدیشان
میداد تا بدین اسلام رغبت کنند یا بگذارند قبیله خود را باتباع آنحضرت التماس ایشان نمایند بر قتال دشمنان و منع کفار کنند از دخل
شدن در ثغر مسلمانان و بنزدیک امامیه حصه ایشان و عاملان موقوفست بر وجود امام عادل و قول معتمد آنست که مؤلفه هم
از کفار و ضعفای اسلام اند و اگرچه اختصاص ایشان با اهل کفر اشهر است میان اصحاب و در روایت آمده که صفوان ابن امیه
گفت که حضرت رسول صلعم مرا عطا میداد اول در همه جهان کسی نزد من دشمن تر نبود پس چندان چیزی بمن داد که از همه دوستتر

کسی در دنیا نزد من نبود وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة از برای صرف کردنست در گشودن گردنهای بندگان از بندگی و نزد اصحاب
مراد بندگان مؤمن اند که در تحت شدت باشند و باید که بمال زکوة بخرند و آزاد کنند و اگرچه در تحت شدت نباشند بشرط
عدم مستحق و مکاتبات که از اداء مال کتابت عاجز شده باشند وَالْغَارِمِينَ و دیگر وام داران که قرض کرده باشند
و در غیر معصیت صرف کرده خواه در نفقه واجب و مندوب یا در معاش مباح وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر صرف زکوة
در راه خدا است یا بکار برند در غازیان و مرابطان نفقه کنند تا سلاح و اسب خرند و جهاد کنند و در راه خدا اعم است یا
بافقراء یا در عمارت ساختن پل و رباط و امثال آن از وجوه قرب وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای صرف آن در مسافری که
از مال خود دور مانده باشد و چیزی نداشته باشد که بآن بشهر خود معاودت کند و اگرچه در وطن غنی بوده باشد و اما ضیف
نزد بعضی داخل اند در ابن سبیل و احتیاج بذکر آن نیست حاصل که زکوة فرض کرده است برای جماعت مذکوره فَرِيضَةً
مِنَ اللَّهِ فرض کردنی ثابت از جانب خدا وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده بقسمت بر وجه
که ارشاد بدان باید و باقی احکام زکوة و ملحقات آن در منهج الصادقین و غیر آن از کتب مبسوطه مسطور است آورده اند
که جلاس بن سوید و شماس بن خالد و ایاس بن قیس و سماک بن یزید و رفاعة بن عبد المنذر و امثال ایشان از منافقان که
بظاهر ایمان آورده بودند و سینهای ایشان از کینه سید عالم صلعم پر بود در خلوت آنحضرت را که ... ادای آن منت
نسبت بآنحضرت میکردند غلامی گفت خاموش باشید که اگر بشنود او رسد شما را رسوا شوید گفتند محمد گوش شنوا دارد هرچه ما
میخواهیم میگوییم پس پیش او سوگند میخوریم که نگفته ایم چون باور میکند گویند سهل بن حارث ... سخن چینی کردی و اسرار
مسلمانان با منافقان در میان نهادی چون او را منع کردند گفت محمد مرد شنواست ... و اثبات هرچه میگوییم قبول میکند
آیه آمد که وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانند که می آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ و میگویند او
مردی گوش شنواست که هرچه او میگویند استماع مینماید و باور میکند قُلْ بگو ایشان را أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنوای نیکویست مر شما را یعنی
او اذن است نزد چیزی که شما میگویید شنونده و قبول کننده گفتار نیکوست بعد از آن تفسیر اذن خیر لکم میکند بقوله يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ تصدیق میکند خدا را در هرچه گفته و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مؤمنان را و سخن ایشان را
بقبول میخواند بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و رحمتست لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنکسان را که اظهار ایمان کرده
مِنْكُمْ از شما یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست بلکه صدق و کذب شما را میداند اما بر پرده و از روی کار شما بر نمیدارد از
روی رحمت و باشفاق رفق میکند وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ و آنکسانی که آزار میکنند بقول و فعل فرستاده خدا را
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذاب دردناک در آخرت مرویست که جمعی از منافقان از غزوه تبوک تخلف کرده
چون مؤمنان باز آمدند ایشان زبان باعتذار گشودند و سوگند خوردند در آن تا رضای ایشان بجویند آیه آمد که يَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای اهل ایمان بر صدق قول خود در اعتذار لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خشنود گردانند و
وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ خدا و رسول او أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ سزاوارترند بانکه خشنود سازند منافقان او را یعنی رسول را
بجهت آنکه رضای رسول رضای خداست و خشنودی خدا وابسته بخشنودی رسول است او را خشنود باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ

که هستید مومنان چنانچه دعوی میکنید بعد از آن توبیخ منافقان میکند که الم یعلموا آیا نمیدانند انه من یحادد الله اگر هر کی
خلاف کند با خدای و رسوله و با رسول او و از حد در گذرد فان له پس سزاوار آنست که باشد مر او را نار جهنم آتش
دوزخ خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در آن ذلک آن خلود در دوزخ الخزی العظیم رسوایی عظیم بزرگست
مرویست که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدای را مترود الرای میگفتند و باستهزای سخنان او را میگفتند و بعضی از ایشان
تنبیه میکردند که چه بودی که ما را صبر تا زیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی آیه آمد که یحذر المنافقون
حذر میکنند منافقان ان تنزل علیهم سورة از آنکه فرود آمده شود بر مومنان سوره از قرآن تنبئهم که آگاه گرداند
سوره مومنان را و خبر دهد بما فی قلوبهم بانچه در دلهای منافقانست از کفر و نفاق قل استهزءوا بگوی ای محمد ایشانرا
که استهزا کنید امر برای تهدید است یعنی سخریت و استهزا کنید البته جزای آن خواهد داد و جزا اینست که ان الله مخرج بیرون
کننده خدای ظاهر کننده است ما تحذرون آن چیزی را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی ظاهر کرد اندرون اوصاف ذمیمه و اخلاق قبیحه ایشانرا
و آنرا پوشیده نداردا و روایت است که در غزوه تبوک بعضی منافقان پیش پیش حضرت رسالت میرفتند و با یکدیگر میگفتند ببینید
این مرد را که میخواهد حصارهای شام را بگیرد و در قصرهای پادشاهان آن دیار بنشیند این سخن به نور نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد
عمار یاسر را فرمود که از این قوم استفسار کن که چه میگفتند اگر انکار کنند بگو که چنین و چنین میگفتید عمار پیغام رسانید ایشان نزد حضرت
آمده اعتذار نمودند که این سخن بر سبیل هزل و بازی میگفتیم چنانکه عادت مسافرانست که بازی و مطایبه میکنند آیه آمد که و
لئن سالتهم و اگر بپرسی ای محمد ایشانرا که چه میگفتند لیقولن هر آینه بگویند انما کنا جز این نیست که بودیم
همچون مسافران نخوض خوض میکردیم در هر نوع سخن و نلعب و بازی میکردیم و دل را خوش میکردیم و از ابو جعفر
نقلست که آیه در باره دوازده کس و بقولی پانزده کس از منافقان نازل شد که بعد از تبوک در شب تار بر راه
حضرت رسول خدا آمده بر عقبه کمین کردند و آن شب بغایت تاریک بود و با هم ساخته بودند که رسول را هلاک کنند
یا شترش را برمانند تا آنحضرت را بیفکند و با خود قرار دادند که اگر رسول بر سر ما مطلع گردد گوییم کنا نخوض و نلعب جبرئیل
آنحضرت را بر این مطلع ساخت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام را امر کرد که آنشب پیش
ناقه من حرکت کن حضرت شاه ولایت علیه السلام زمام ناقه رسول در دست گرفت و بدست دیگر تیغ برداشت
و حذیفه یمانی را فرمود که پس پس من میرفته باش چون رسول صلی الله علیه و آله بکمینگاه ایشان رسید آواز داد هر یک را بنام خود و نشان
با خلاف ایشان چون دانستند که حضرت بر اسرار ایشان مطلع گشته است دویدند و گفتند یا رسول الله بیهوده و مزاح میکردیم قل بگوی ای محمد
ایشانرا از روی توبیخ که ابالله و آیاته آیا بخدا و سخنان او و رسوله و به پیغمبر او کنتم تستهزءون استهزا میکردید
استهزا میکنید لا تعتذروا عذر مگویید که اعتذار شما دروغ محض است قد کفرتم بدرستی که اظهار کفر کردید
بطعن رسول و ایذای او بعد ایمانکم پس از اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم عن طائفة منکم از گروهی
از شما که از اخلاص توبه کنند از نفاق و استهزا و بصدق تمام بگروند بخدا و رسول خدا مخشی بن حمیر اشجعی بود از منافقان که توبه کرد و بصدق
تمام ایمان آورد و از حق تعالی درخواست که بشرف شهادت رسد دعای وی بر قبول مقرون شد در جنگ یمامه بشرف شهادت رسید

نعذب

نعذب طائفة عذاب کنیم گروهی دیگر را بانهم کانوا بسبب آنکه هستند مجرمین گناهکاران با اصرار بر نفاق چون
احوال اهل نفاق خبر میدهد که المنافقون مردان منافق که سیصد نفر بودند و المنافقات و زنان منافقه که صد و هفتاد
زن بودند بعضهم من بعض برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی مانند یکدیگرند در نفاق یامرون بالمنکر و امر
میکنند مردم را بکفر که زشت است و طاعت خدا بالتصدیق و متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و یقبضون ایدیهم و میگیرند
دستهای خود را یعنی فرو میبندند دستها از خیرات و صدقات و در رفتن کارزار کنند از بخل نسوا الله ترک کردند
پیروی خدا را یاد کردن او را فنسیهم پس فرو گذاشت خدای ایشانرا و باز داشت لطف و عنایت خود را از ایشان
ان المنافقین بدرستی که منافقان از زن و مرد هم الفاسقون ایشانند بیرون روندگان از دایره ایمان
و شمردگان در کمال عصیان وعد الله المنافقین وعده داد و وعید کرد خدای مردان منافق را و المنافقات و زنان
منافقه را و الکفار و کافران را از زن و مرد نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند
در آن هی حسبهم آن آتش بس است ایشانرا برای عقوبت و جزا و لعنهم الله و دور کرد ایشانرا خدای از
رحمت خود و ایشانرا خوار و ذلیل گردانید و لهم و مر ایشانراست عذاب مقیم عذاب پاینده که منقطع نشود
ای منافقان شما کالذین من قبلکم همچون آنانید که بودند پیش از شما که بکفر و نفاق مایل بودند کانوا اشد منکم
بودند سخت تر از شما قوة از روی توانایی یعنی به بدن از شما قوی تر بودند و اکثر بیشتر بودند از شما اموالا و اولادا و از روی
مال و فرزندان یعنی در بسیاری مال و فرزندان ایشان بیشتر از شما بودند فاستمتعوا پس بهره گرفتند بخلاقهم بنصیب خود از
دنیا از مال و فرزندان بهره برداشتند فاستمتعتم بخلاقکم پس شما تمتع گرفتید بنصیب خویش از انواع دنیا کما استمتع
الذین چنانچه تمتع گرفتند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم بنصیب خویش و خضتم و خوض کردید و شروع نمودید در باطل
کلام کفر و استهزا کالذی همچو خوضی که آنکسان خاضوا خوض کردند و ایشان رفتند اولئک حبطت اعمالهم
آن گروه ناچیز بود و تباه گشت کردارهای ایشان فی الدنیا در دنیا که مال و فرزند ایشان را فایده نکرد و الآخرة و در آخرت
که ثواب بر آن نیابند و گروه را خبر گشت و اولئک آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران که در هر دو جهان
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گفت منافقان امروز بدترند از منافقان عهد رسول زیرا ایشان نفاق پوشیده
منافقان این عهد آشکارا میکنند و اظهار عداوت امام خود میکنند که امیرالمومنین علی است علیه السلام الم یاتهم آیا نیامد
بر ایشان یعنی البته آمد بمنافقان که بدنیت دنیا مغرور بودند و از دولت ثواب آخرت محروم نبا الذین من قبلهم
خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قوم نوح گروه نوح بودند که بطوفان غرق شدند و عاد و گروه
هود که بباد صرصر هلاک گشتند و ثمود و قوم صالح که بصیحه مردند و قوم ابراهیم و گروه ابراهیم علیه السلام که بانواع عذاب مبتلا شدند و مانند نمرود
و اتباع او که به پشه هلاک گشتند و اصحاب مدین و اهل مدین که قوم شعیب بودند و باتش یوم الظله هلاک گشتند و المؤتفکات
و اهل شهرهای مؤتفکه که قوم لوط بودند و شهرهای ایشان سرنگون شد و بر ایشان سنگ بارید اتتهم رسلهم آمدند بایشان پیغمبران ایشان
بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فما کان الله پس نبود خدای یعنی از عادت وی نیست لیظلمهم که ستم کند

سهو نامند انکار زشت کاران کفر است و معاصی یا ایمان
ینهون و ینهون عن المعروف

برایشان یعنی بی جرم عذاب برایشان نه فرستد و ایشان را معذب سازد وَلَٰكِن كَانُوا ولیکن بودند
ایشان أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب و بجهت آن مستحق عقوبت شدند پس تعذیب بر وجه
عدل بوده باشد نه ظلم بعد از ذکر منافقان بیان حال مومنان میکند که وَالْمُؤْمِنُونَ و مردمان مومن وَالْمُؤْمِنَاتُ
و زنان مومن بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان و محبان برخی دیگرند در یاری دادن و حق
یکدیگر و بطریق مستقیم سلوک کردن برین وجه که يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایند بنیکویی که آن ایمان و فرمان بردن است
در جمیع اوامر وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ و باز میدارند از بدی ناشایست که کفر است و انواع مناهی وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
و بپای میدارند نماز را بهمه شرایط و ارکان وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة را وَيُطِيعُونَ اللَّهَ و فرمان برند خدا را
وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را [illegible] أُولَٰئِكَ آن گروه [illegible] سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ زود باشد که رحمت کند
خدای ایشان را یعنی لا محاله [illegible] کرده اند در دنیا و در آخرت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَزِيزٌ غالب است بر هر چه
کند و خواهد حَكِيمٌ دانا است بوضع هر چیزی بموضع آن وَعَدَ اللَّهُ وعده داده خدای الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان و زنان
گرویده را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها و بهشتها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن درختان جویهای آب
خَالِدِينَ فِيهَا در حالی که جاوید باشند در آن وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده فرموده ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش که
از آن لذت یابند و در آنجا بخوشحالی و خوشدلی بگذرانند فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانها باقیات در حدیث آمده که ایشان کوشکها
قصرها اند که از آن لذت و حضور یابند و همه از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت باشند و [illegible] بهشت در جنت که بوستانها
آن بهره و کنار آنست و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که سرای خدایست که هیچ چشمی آنرا ندیده و بر خاطر کسی
نگذشته و در آن ساکن نشوند مگر سه گروه پیغمبران و صدیقان و شهیدان حق سبحانه خطاب کند که خوشا حال کسی که در وی
ساکن شود و نیز از آن حضرت مرویست که گفت در بهشت از لؤلؤ و در آن هفتاد منزلست از یاقوت سرخ و در هر سرای
هفتاد خانه از زمرد و در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد بستر از الوان مختلفه و بر هر بستری جفتی از حور العین نشسته و در هر خانه
هفتاد خوان نهاده و بر هر خوانی هفتاد لون از طعام و [illegible] مومن را چندان قوت دهند که [illegible] طعام [illegible]
و حور العین [illegible] و این کوشک بدین صفت در بهشتهای عدن باشد و در آن [illegible] از [illegible]
[illegible] کرده و آن [illegible] که [illegible] و [illegible] با [illegible] را [illegible] و در تمام بهشت
بجای [illegible] و بعد از آن وعده [illegible] وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ و خشنودی اندکی خدای مومنان را بزرگتر
است از جنات عدن و انواع نعیم آن زیرا که منبع جمیع سعادات و منشاء تمام کرامات رضای حضرت عزتست
و موجب نیل قرب و وصال بارگاه ذو الجلال و محققان راه و عارفان آگاه در گاه و بیگاه جز رضای حضرت الله
مطلوبی نیست مرویست که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند حق تعالی با ایشان خطاب کند که یا اهل الجنة ایشان گویند
لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چرا خشنود نباشیم که ما را عطا فرموده آنچه هیچ کس را
از خلق خود عطا نکرده حق تعالی گوید من شما را فاضلتر و بهتر از این عطا دهم بهشتیان گویند آنچه تواند بود که از این فاضلتر باشد

اللهم ارزقنا

خطاب

خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم پس از این حدیث معلوم میشود که نعمی اند رضوان
الهی نعمتیست ذَٰلِكَ این رضوان یا جمیع نعم بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن رستگاری بزرگست که ترک کنند دنیا
و ما فیها را بجنب آن [illegible] بعد از آن بجهاد امر میفرماید یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده جَاهِدِ الْكُفَّارَ
جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بالزام حجت و اقامت حد بر ایشان وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت
باش بر ایشان در دو [illegible] کن در جهاد و محاجه با ایشان وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت ایشان دوزخست وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و بد بازگشتیست دوزخ مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سایه حجره نشسته بود و با اصحاب گفت که همین
مردی نزد شما آید بچشم شیطان در شما نگرد و چون بیاید با او هیچ سخن مگویید در ساعت مردی بیامد ازرق چشم
او را بخواند و گفت تو و اصحاب تو چرا مرا دشنام میدهید جلد و [illegible] انکار کرد پس اصحاب خود را جمع کرد و ایشان را بحضرت
آورد و همه سوگند خوردند که ما دشنام نداده ایم آیت آمد که يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای که مَا قَالُوا نگفته اند آن
سخن را وَلَقَدْ قَالُوا و بتحقیق گفته اند كَلِمَةَ الْكُفْرِ کلمه کفر که دشنام [illegible]
آمده که [illegible] در غزوه تبوک بعضی [illegible] از جانب [illegible]
[illegible] میگوید [illegible] حق باشد [illegible] این سخن [illegible]
رسانید [illegible] انکار کرد و با اصحاب خود سوگند خورد [illegible]
کلمه کفر را و حال آنکه گفته اند وَكَفَرُوا و کفر اظهار ساخته اند بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ پس از اظهار اسلام وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا و قصد
کردند بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج رسول بود و مهاجران از مدینه [illegible]
و نزد بعضی آنها اصحاب عقبه اند که قصد کشتن پیغمبر داشتند چنانکه گذشت وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مومنان إِلَّا أَنْ
أَغْنَاهُمُ اللَّهُ مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشان را وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ معیشت
بودند چون قدم مبارک حضرت رسالت بدانجا رسید ببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد و توانگر شدند [illegible]
عداوت [illegible]
جلاس [illegible]
عوض [illegible] فَإِن يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ پس اگر توبه کنند از نفاق باشد بهتر ایشان را
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بکشتن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بدوزخ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نیست ایشان را
در زمین مِن وَلِيٍّ هیچ دوستی و متولی امری وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری [illegible] که عذاب از ایشان بردارد و منقولست که جلاس
از نزول این آیه توبه کرد و از جمله مخلصان [illegible] ثعلبة بن حاطب انصاری [illegible] بزهادت و عبادت
ملازمت حضرت رسالت [illegible] از فقر و فاقه شکایت کرد و التماس کرد [illegible] از حق تعالی درخواهد
تا توانگر [illegible]
کن [illegible]

وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ

چند برفت و باز آمد و همان سخن را تکرار کرد و گفت یا رسول الله من عهد کردم با خدای که حقوق آن را باهل رسانم و بان رعایت صله
رحم کنم و چون مبالغه و الحاح از حد بگذرانید رسول فرمود بار خدایا ثعلبه را مالی ده و مرو چه و الحاح او و غیره دعا بهدف اجابت رسید
حق تعالی برانگیخت گوسفندی که بان قناعت کرد و برکت داد تا بحدی که در حوالی مدینه گوسفندان او را جای نماند روی به بادیه آورد
بجهت تعهد مال و از اقامت نماز جمعه نیز باز ماند تا روزی رسول حال وی بپرسید که چرا اصلا بنماز جمعه حاضر نمیشود گفتند یا رسول
الله چندان گوسفندان دارد که در هیچ وادی نگنجد آن نگهبان وادی رفته و مقام گرفته حضرت فرمود یا ویح ثعلبه یا
این را تکرار فرمود و آیه زکوة نازل شد از امر جهنی را و دیگری از بنی سلیم را رفیق و مساخت و نزد ثعلبه فرستاد تا زکوة ستانند و زکوة
از او بگیرد و در این باب کتابی که متضمن شروط زکوة بود مصحوب او بجانب او فرستاد و با جهنی گفت که چون از ثعلبه زکوة
بگیرید نزد فلان سلیمی روید که شتران بسیار دارد و از وی نیز زکوة بگیرید پس هر دو بیامدند و آیه زکوة و نامه رسول صلعم ثعلبه را
دادند و از وی زکوة طلب نمودند بجهت مال و پیرایان و گفت که از فرمان نبوی بر گشته و انگیخت که از ما مطالبه جزیه است پس زکوة
گفت بجای دیگر روید تا من با خود اندیشه کنم ایشان بنزد آن مرد سلیمی رفتند و نامه را بر خواندند گفت سمعا و طاعة لامر الله
و حکم رسول الله پس در میان شتران رفت و آنچه رسول صلعم نوشته بود بهترین و خوبترین شتران خود را جدا کرد و گفت این بنزد رسول
خدا برید ایشان گفتند رسول ما را نفرموده است که بهترین بستانیم و گفت حاشا که من جز خیار مال خود را بخدا و رسول او دهم
ایشان آن را بستدند و باز نزد ثعلبه آمدند و همان مقالات که اول گفته بود که این نیست جز جزیه بر زبان راند و از دادن زکوة امتناع
نمود و گفت بروید بجای دیگر تا من یکبار دیگر اندیشه کنم ایشان نزد رسول صلعم آمدند و صورت حال بعرض رسانیدند رسول او را فرمود
یا ویح ثعلبه حق تعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد که وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ و بعضی از اهل کسانی هستند که با خدای عهد کردند
لَئِنْ آتَانَا اگر بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش مال لَنَصَّدَّقَنَّ هر آینه صدقه دهیم و اخراج کنیم زکوة را وَلَنَكُونَنَّ و هر آینه
باشیم مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله بندگان شایستگان در ادای حقوق رب العالمین فَلَمَّا آتَاهُمْ پس آن هنگام که بداد ایشان را
مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیلی کردند بان و حق خدای خود را ندادند وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از عهد
و طاعت خدا وَهُمْ مُعْرِضُونَ در حالتی که ایشان اعراض کنندگان اند از امر و فرمان یعنی عادت ایشانست اعراض و عدم
انقیاد امر حق تعالی فَأَعْقَبَهُمْ پس از پی در آورد بخل و منع زکوة ایشان را نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ نفاقی که متمکن در دلهای ایشان
که راسخ باشد و زوال نگیرد إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ تا روزی که ملاقات عمل خود یعنی جزای آن را و آن روز قیامت است بِمَا أَخْلَفُوا
اللَّهَ بسبب آنکه بودند که خلاف کردند با خدا مَا وَعَدُوهُ آنچه وعده داده بودند وَبِمَا كَانُوا و بسبب آنکه بودند يَكْذِبُونَ
که دروغ میگفتند چه خلف وعده متضمن کذبست أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند منافقان أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه میداند خدای سِرَّهُمْ
آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف وعده وَنَجْوَاهُمْ و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است وَأَنَّ اللَّهَ
و آیا نمیدانند که خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ داننده پوشیده هاست مرویست که در وقتی که این سه آیه نازل شد یکی از خویشان ثعلبه حاضر بود
نزد ثعلبه رفت و گفت ویحک یا ثعلبه در حق تو سه آیه آمده است که دلالت بر کفر و نفاق تو میکند ثعلبه برخواست و نزد رسول صلعم
آمد و گفت یا رسول الله بپذیر فرمای این صدقه را نزد تو حاضر سازم تا هرگز نخواهی بدهی و هرچه که خواهی تصرف کنی رسول صلعم فرمود

که چون زکوة را جزیه گفتی حق تعالی فرموده که صدقه تو را قبول نکنم او بر سر خاک میریخت و خاک بر سر کرده و فریاد در گرفت رسول فرمود
که هر چند گفتم که در فقر شکیبا باش و قناعت کن و طلب غنا مکن قبول نکردی الحال جزای تقصیر تو این است پس ثعلبه بتلاش شد پس بیرون رفت
بموضع خود رفت و رسول صلعم در آن نزدیکی بجوار رحمت ایزدی پیوست و در عهد ابو بکر بیامد و درخواست کرد صدقه او را
قبول ننمود و گفت چون رسول صلعم صدقه ترا قبول نکرد من نیز قبول نکنم چون نوبت بخلافت عمر نشست او نیز قبول نکرد و در عهد عثمان
بدار الجزا رفت آورده اند که چون پیغمبر اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریض فرمود عبد الرحمن عوف چهار هزار درم
آورد و گفت یا رسول الله من هشت هزار درم داشتم چهار هزار برای عیالان گذاشتم و چهار هزار صدقه دادم رسول صلعم او را دعا
کرد برکت و گفت بارک الله لک فیما اعطیت و فیما امسکت خدای تعالی چندان مالش داد که ثمن مال صد و هشت هزار درم
بود دو هزار هزار و صد و هشتاد هزار درم باشد و همچنین هر یک از اغنیای صحابه بعضی از اموال خود آوردند و در آخر عاصم بن عدی
و چهار صد من خرما آورد و ابو عقیل انصاری نیز یکصاع خرما آورد و گفت دوش تا صباح بجهت مردم آب بچاه کشیده ام و دو صاع
خرما اجرت آب کشی بمن داده اند یک صاع برای عیال خود نگاه داشته ام و یک صاع آورده ام حضرت فرمود تا آن خرما را نیز
بر بالای دیگر ها نهند پس بعضی منافقان آغاز غمز و طعن کردند و گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال بریا دادند و خدا و رسول از صاع
ابو عقیل بی نیازند اما او دوست دارد که خود را یاد مردم آرد تا از صدقات چیزی بستاند این آیه نازل شد الَّذِينَ آنانکه از روی طعن
يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ عیب میکنند و بچشم اشارت مینمایند تطوع کنندگان را مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان فِي الصَّدَقَاتِ
در ادای صدقه ها مراد صدقات مندوبه است که عاصم تصدق کرد و منافقان بریا نسبت دادند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ
و تصدق آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل که میگویند خدا و رسول
از صاع او مستغنی اند فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ پس تمسخر میکنند و استهزا مینمایند بایشان سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جزا دهد خدای ایشان را
بر سخریت وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک و بر آن سخریت آورده اند که پسر عبد الله ابی که هم
عبد الله نام داشت از جمله مومنان و مخلصان و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت صلعم در خواست نمود
که برای پدر وی آمرزش طلبد این آیه آمد که اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار کن برای ایشان که منافقان اند أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش
مخواه برای ایشان یعنی آنست که استغفار و عدم استغفار هر دو مساوی اند در فایده نرسانیدن باهل نفاق
میفرماید إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبْعِينَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس نیامرزد
خدای ایشانرا حضرت بعد از استماع سبعین مرة فرمود که بر هفتاد بیفزایم جبرئیل این آیه آورد که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ
لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ حضرت بدانست که مراد از سبعین مرة خصوص عدد نیست بلکه کثرتست و مراد
عدم مغفرت ایشان است و اگر چه استغفار از عدد و حصر در گذرد ذَٰلِكَ آن عدم قبول استغفار برای ایشان بجهة
بخل نیست از جانب او نه قصوری از تو بلکه بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَرَسُولِهِ
و برسول او یعنی بسبب آن محض کفر است و کفر محض وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و خدای تعالی راه ننماید بمقصود
نرساند گروه فاسقان را یعنی متمرد از زاد در کفر و معاند از او در نفاق بگذارد بعد از آن خبر رسید که از فرح اهل نفاق رفتن

تبوک بقوله فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شاد گشتند بازپس ماندگان از غزای تبوک بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن ایشان از غزو خِلَافَ
رَسُولِ اللَّهِ در خلف رسول خدا یعنی بعد از رفتن او بجهاد و متقاعد شدن از تبوک بجهت مخالفت رسول الله وَكَرِهُوا
و کراهت داشتند بجهت بی اعتقادی أَنْ يُجَاهِدُوا آنرا که جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ با مالها و نفسهای خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدا بکوفت و تن آسانی طلبیدن و بر تحصیل رضای خدای بذل اموال و نفوس رحمت تقبل اختیار کردند وَقَالُوا
و گفتند آن منافقان مومنان را لَا تَنْفِرُوا بیرون مروید فِي الْحَرِّ در گرما یعنی خود نرفتند و خوش شدند که مومنان را نیز
از آن محروم کنند و با یکدیگر این مقوله گفتند و باهم مقرر کردند که به تبوک نروند قُلْ بگو مر ایشانرا که نَارُ جَهَنَّمَ آتش
دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت ترست از این گرمی یعنی حرارت آن بسیار از این گرما سختر است و ایشان بجهت جهالت
و عقوبت آنرا بر این اختیار کردند لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ اگر میدانستند که مآل ایشان بان راجع است اختیار آن نمیکردند
فَلْيَضْحَكُوا پس باید که بخندند قَلِيلًا خنده اندک در دنیا که سرای فانیست و اسباب غم در وی بیشتر از اسباب خنده است
وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و باید که بگریند گریستن بسیار در آخرت زیرا که باقیست و اسباب آن بی نهایت جَزَاءً پاداش و مزد
خدای ایشانرا پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از نفاق و بدی اخلاق و تخلف بی عذر از جهاد
پیغمبر صلعم مرویست که اگر بدانید آنچه من میدانم هر آینه اندک خنده کنید و بسیار گریه کنید فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ پس اگر باز
آرد ترا ای محمد خدای بمدینه إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بسوی گروهی از منافقان که از جهاد تخلف کرده فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ
پس دستوری طلبند از تو برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک ابتدا از تمکین فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا پس بگو بیرون نمی آیید
خبرست بمعنی نهی یعنی بیرون نیایید مَعِيَ أَبَدًا با من هرگز وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ و کارزار نکنید در مصاحبت و مرافقت من
عَدُوًّا دشمنی را إِنَّكُمْ بدرستی که شما رَضِيتُمْ خشنود شدید بِالْقُعُودِ بنشستن و تخلف کردن أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار در غزو
تبوک فَاقْعُدُوا پس بنشینید دیگر بار مَعَ الْخَالِفِينَ با بازپس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان
چه جهاد کار مردان است و مبارزان میدان نبرد و از هر تر دامنی این کار نیاید و نامرد در معرکه مبارزان جهاد کننده
او روا نگه پیرامن آن دل که ورود در نباشد هرکه بترسد زن است مرد نباشد که حضرت رسالت صلعم در مرض ابن ابی
بعیادت او رفت و او از آنحضرت التماس کرد که پیراهن خود را عطا فرما تا کفن من کنند و بدفن من حاضر شده بر من نماز
گذارد و این آیه وَلَا تُصَلِّ و نماز مگذار عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ بر یکی از ایشان مَاتَ أَبَدًا از ایشان که بمرد هرگز و عدم منع حضرت
از تکفین در پیراهن خود و نهی از نماز کردن برو بجهت مکافاتی بود که ابی در حق عباس بجای آورده بود وقتی
که در بدر او را اسیر کرده بودند و برهنه بود و ابن ابی پیراهن خود را در وی پوشانید مرویست که آنحضرت را گفتند
یا رسول الله ابن ابی منافق بود چرا پیراهن خود را در براو کردید و برا بان کفن فرمودید جواب داد که پیراهن دفع عذاب
خدا نخواهد شد و من امید دارم از خدای تبارک و تعالی که بسبب مردمان بسیار بدایره اسلام در آیند و در روایت آمده
که بسبب ابن ابی پیراهن حضرت را طلبیده بجهت تیمن و تبرک و آنحضرت آنرا بوی داد و هزار کس از خزرج مسلمان شدند
روایتست که حضرت اراده فرمود که نماز بر او کند جبرئیل جامه او را بکشید و بازپس برد و این آیت آید وَلَا تُصَلِّ

عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ و مایست بر سر قبر وی برای دفن و زیارت و یا دعا و استغفار إِنَّهُمْ كَفَرُوا
بِاللَّهِ بدرستی که ایشان کافر شدند بخدا که بر شرک خود ایستاده اند وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که فرمان او نبردند وَمَاتُوا وَهُمْ
فَاسِقُونَ و مردند و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان و معروفند بکفر و نفاق وَلَا تُعْجِبْكَ و باید که در تعجب نیارد
و مراد است انده و ظاهر خطاب بآنحضرت است یعنی باید که در عجب نیاندازد شمارا أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان اگرچه بسیار است
وَأَوْلَادُهُمْ و فرزندان ایشان اگرچه قوی بازو آیند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای أَنْ يُعَذِّبَهُمْ
بِهَا که عذاب کند ایشانرا بدان فِي الدُّنْيَا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن همیشه در رنج باشند و برای سوق
اموال و اولاد و تهیه اسباب معیشت ایشان همیشه محنت و مشقت کشند وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای
ایشان از بدنهای ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كَافِرُونَ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی بر کفر از این جهان بروند
یکی از اهل طریقت گفته که اغنیا اشتغال الاستقبال اند مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت نگاه میدارند باضعاف
بسیت مشقت و باخر میروند و میگذارند بصد هزار حسرت و ندامت وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ و چون فرو فرستاده شود
سورة از قرآن که در وی مذکور باشد أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ که ایمان آرید بخدای وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ و جهاد کنید در همت
پیغمبر اسْتَأْذَنَكَ دستوری جویند از تو در باز نشستن أُولُو الطَّوْلِ خداوندان مال و توانایی مِنْهُمْ از
منافقان وَقَالُوا ذَرْنَا و گویند بگذار ما را که از جنگ نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ تا باشیم با نشستگان در خانها رَضُوا خشنود
و راضی گشتند بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ بآنکه باشند با زنان بازپس مانده وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ و مهر نهاده شده است بر
ایشان از نفاق یعنی نشانی در آن نهاده اورده شده و فرشتگان بان علامت نفاق ایشان پیدا کنند و بر ایشان
لعنت نمایند و با آنکه مواد ظهور آیات و الد حقیقت اسلام قبول ایمان نمیکنند بجهت فرط عناد و جحود و نیز گویند
حق تعالی مهر نهاده بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان فهم نمیکنند آنچه خیر ایشانست که در جهاد است از سعادت
دارین و آنرا که در تخلف است از آثار شقاوت بعد از آن مدح حضرت رسالت صلعم و سایر اهل ایمان میکند بقوله
لَكِنِ الرَّسُولُ لیکن پیغمبر فرستاده خدای وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مَعَهُ با او یعنی در خدمت او جَاهَدُوا
جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ با مالهای خود و نفسهای خود وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ و آن گروه مر ایشانست
نیکوییها یعنی دو سرای که نصرت و غنیمت است در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آن گروه
ایشانند فیروزی یافتگان و بمقصود رسیدگان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده و ساخته خدای برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن یا از زیر اشجار جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند
در آن ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اینست رستگاری بزرگ و فیروزی تمام بعد از آن بیان حال اعراب میکند و اعتذار ایشان از تخلف
میگوید وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ و آمدند و در وقت توجه بغزای تبوک عذر گویندگان از بادیه نشینان یعنی بنی اسد و غطفان
از قلت مال و کثرت عیال یا قوم عامر بن طفیل که اعتذار کردند با آنکه اگر ما بغزا رویم بنی طی اموال و مواشی ما غارت میکنند
این عذر میگفتند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری داده شوند بجهت آنکه اکثر معذران عذر بسبب نفاق بود و ابن عباس گفته که این

مِنَ الْأَعْرَابِ

در تخلف

نوعی جنبیده اند از بنی غفار که عذر بیجا داشتند و دال بر این است قول وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ بنشستند از خروج
کسانی که بخدای وَرَسُولَهُ و با رسول او دروغ گفتند یعنی منافقان اعراب که بیامدند و اعتذار نکردند سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا
زود باشد که برسد کسانی را که کافر شدند مِنْهُمْ از ایشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در دنیا بقتل و در آخرت بحرق
رخصت اهل عذر صحیح میفرماید که لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان و پیران وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ و نه بر بیماران وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ
و نه بر آنکه نیابند مَا يُنْفِقُونَ چیزی که نفقه کنند بر خود و بر اسباب راه و سازند و آن قوم جهینه و مزینه و بنی عذره بودند
حَرَجٌ گناهی اگر باز نشینند از غزا إِذَا نَصَحُوا چون نیک خواهی نمایند و فرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ خدای را
و فرستاده او را بایمان و طاعت مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نیست بر نیکوکاران که ناصحانند مِنْ سَبِيلٍ هیچ راه عتاب و ملامت
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است آنرا که بجهت عذر صحیح از غزا باز ماند رَحِيمٌ مهربانست که معذور را از رخصت فرمود
وَلَا عَلَى الَّذِينَ و نیز عتابی و حرجی نیست بر آنها که از ورع و ... إِذَا مَا أَتَوْكَ چون آمدند بسوی تو و درخواست کردند
لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشان را سوار کنی با خود بحرب قُلْتَ گفتی تو که در این وقت لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ نمی یابم چیزی که شما را
سوار کنم بر آن تَوَلَّوْا برگشتند از پیش تو وَأَعْيُنُهُمْ در حالتی که چشمهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ روان میشد از سرشک
اشک از دیدهای ایشان میریخت حَزَنًا در حالتی که اندوهگین شده أَلَّا يَجِدُوا بآنکه نمی یابند مَا يُنْفِقُونَ چیزی را که
خرج کنند در سفر و آنها هفت کس بودند از انصار معقل بن یسار و صخر بن خنسا و عبدالله بن کعب و سالم بن عمیر و ثعلبة معقل
و عتبة بن زید و ابوعطیه که بدرگاه نبوت پناه آمدند و گفتند یا رسول الله ما را عهد حرب و جهادست و پیاده مانده ایم
مرکبان عنایت فرما تا بر آن سوار شده بغزا بیاییم حضرت فرمود که آنچه بخواهید نمی یابم ایشان گریان از پیش سید عالم
عالمیان بیرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان ایشان را توشه و مرکب داده همراه بردند و مرویست که جیشی که متوجه تبوک
شدند سی هزار سوار بودند و باقی پیاده و القصه حق تعالی میفرماید که بر این سه طایفه اگر تخلف کنند از جهاد حرجی و عتابی نیست
إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که عتاب و ملامت عَلَى الَّذِينَ بر آنانست که ایشان يَسْتَأْذِنُونَكَ از تو دستوری میخواهند
در باز ایستادن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده هست رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا
راضی شده اند که باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و کودکان و بیماران باز مانده وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و مهر
نهاده است خدای بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ پس ایشان نمیدانند آخر کار خود را و عقوبتی که بر این نافرمانی
مترتب است بعد از آن احوال مستقبل خبر میدهد که ای اهل ایمان این بازپس ماندگان که از جهاد تخلف کردند و نهان
باز ایستادند يَعْتَذِرُونَ عذر خواهند آورد إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی عذر خواهند از تخلف إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید
از تبوک إِلَيْهِمْ بسوی ایشان که بمدینه باز آیید قُلْ بگو ای محمد لَا تَعْتَذِرُوا عذر مخواهید عذرهای دروغ بر ای لَنْ نُؤْمِنَ
لَكُمْ باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ بتحقیق که خبر داده است ما را خدای
مِنْ أَخْبَارِكُمْ از خبرهای شما یعنی از آنچه در خاطر شماست از شر و فساد و نفاق وَسَيَرَى اللَّهُ و زود باشد که ببیند خدای
عَمَلَكُمْ کردار شما وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز خواهد دید یعنی علم هر دو تعلق خواهد گرفت باینکه کدام از شما از نفاق و کفر توبه کنید و کدام

الجزو الحادی عشر

و کدام بر آن ثبات ورزیده ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده خواهید شد در قیامت إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
بسوی خدای دانای پوشیده و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق
و این اخبار بتوبیخ و عتاب خواهد بود و از ابن عباس منقولست که آیه و آنچه بعد از این واقع شده در باره جد بن قیس و معتب
بن قشیر و اصحاب ایشان آمده است از اهل نفاق که هشتاد کس بودند چون حضرت از تبوک باز گشت اصحاب گفت با ایشان منشینید
و سخن مگویید ایشان آمدند و عذرهای کاذبانه بزبان گشودند و بر آن سوگند دروغ خوردند خدا میفرماید سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ
زود باشد که سوگند خورند بخدای لَكُمْ برای خشنودی شما از ایشان إِذَا انْقَلَبْتُمْ چون باز گردید شما از سفر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان
لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ تا روی بگردانید از سرزنش ایشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید ایشان را
إِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستی که ایشان پلیدند و مکروهیده و در غایت نجاست و عناد و جحود وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جای
ایشان دوزخست پس ترک عتاب ایشان کنید که آتش دوزخ ایشان را بس است و دوزخ جَزَاءً بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ پاداشی است بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق يَحْلِفُونَ سوگند میخورند منافقان بخدا لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا تا راضی
شوید عَنْهُمْ از ایشان از تعرض شما ایمن شوند و روایتست که ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت بمدینه سوگند یاد کرد
که دیگر در هیچ سفر از آنحضرت تخلف نکند و عبدالله بن ابی سرح نیز همین نوع نمود حق تعالی فرمود که سوگند ایشان
برای طلب رضای شماست نه برای خشنودی خدا پس فَإِنْ تَرْضَوْا پس اگر خشنود شوید ای مؤمنان عَنْهُمْ از منافقان
دروغ گوی فَإِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَرْضَىٰ خشنود نمیشود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از گروه فاسقان یعنی رضای
شما موجب رضای خدا نشود و رضای شما با وجود خشم خدای ایشان را سود ندارد و مراد نهی مؤمنانست که از ایشان راضی
نشوند و بعذرهای فریبنده ایشان مغرور نگردند بعد از امر مؤمنان باعراض و عدم التفات ایشان میفرماید که الْأَعْرَابُ
و اهل بادیه نشین که در بیابان نشو و نما یافته اند مزینه و جهینه و اسد و غطفان اند و اعرابی که در حوالی مدینه اند تمام اعراب
بلکه این حکم مخصوص أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا سختترند از روی کفر و نفاق یعنی کفر و نفاق ایشان از اهل حضر سخت تر است بجهت آنکه
جفاکش و سخت دل و با اهل علم ننشسته و نصیحت نشنوده اند وَأَجْدَرُ و سزاوارترند أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ که ندانند حدود
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ اندازهای که حق تعالی فرو فرستاده عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست باحوال ایشان حَكِيمٌ حکم کننده از روی حکمت بمصلحت در مهلت دادن ایشان وَمِنَ الْأَعْرَابِ
و از منافقان اعراب مَنْ يَتَّخِذُ کسی هست که فرا میگیرد مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه مینماید و صدقه میدهد مَغْرَمًا تاوانی و زیانی
یعنی صدقات خود را غبن و غرامتی می شمارد چه بر آن امید ثواب ندارد و بر با تقیه انفاق میکند وَيَتَرَبَّصُ و انتظار
میبرد بِكُمُ الدَّوَائِرَ بشما گردشهای روزگار را یعنی منتظر آنند که دولت اسلام بنکبت بدل شود و اهل آن منکوب
و مغلوب گردند تا از انفاق خلاصی یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان باد گردش روزگار و مصایب و نکبات لیل
و نهار وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوای گفتار ایشانست که بزبان می رانند عَلِيمٌ داناست بآنچه در دل نهان میدارند
بعد از آن از احوال اعراب مخلص خبر میدهد که وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از اهل بادیه مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ کسی هست که میگرود

بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز باز پسین مراد بنو مقرن اند از جهینه که بخدا و قیامت گرویده اند وَيَتَّخِذُ و فرا میگیرند مَا يُنْفِقُ
آنچه نفقه میکنند در جهاد یا تصدق قُرُبَاتٍ اسباب قربت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود
و وسیلها میسازند آنرا بقرب الهی وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ و سبب دعای پیغمبر که همیشه متصدقات را بخیر و برکت دعا میکند
و آمرزش میطلبند و نزد خدا بسبب صدقات و صلوات ایشان أَلَا إِنَّهَا بدانید که نفقات با صلوة رسول صلعم و هر آینه
قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب نزدیکیست مر ایشانرا بجبارگاه عنایت ربانی و وسیله قرب سکانت و منزلت درگاه سبحانی
سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ زود باشد که در آرد خدای ایشانرا فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود که محل نزول رحمتست إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
بدرستی که خدای آمرزنده است متصدقانرا رَحِيمٌ مهربان بر ایشان بعد از آن در بیان حال سابقان میفرماید که وَالسَّابِقُونَ
الْأَوَّلُونَ و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت کرده اند بر مؤمنان در ایمان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران یعنی
آنها که هجرت و بمدینه آمده اند مراد آنها اند که بدو قبله با حضرت پیغمبر صلعم نماز گذارده اند و سرور و پیشوای حضرت امیرالمؤمنین
علی صلوات الله علیه: مقصد سابقون الی القبلتین وَالْأَنْصَارِ و از انصار یعنی آنها که ساکن مدینه و اهل کرم را
یاری داده اند و آنها هفت کس بودند از اهل عقبه اولی و هفتاد کس از اهل عقبه ثانیه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ و آنها که
متابعت کردند سابقانرا بِإِحْسَانٍ با ایمان و طاعت مراد اصحاب از بقیه مهاجر و انصار که پیروی سابقان میکردند و نیز
آنها که متابعت ایشان کنند تا قیامت از زمره آنها اند رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای از ایشان بقبول
طاعت ایشان از سابق و لاحق وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعم دینیه و دنیویه
وَأَعَدَّ لَهُمْ آماده کرد خدای تعالی مر ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان
آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن أَبَدًا همیشه ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست فیروزی بزرگ
و رسیدن تمام مراد و درین آیه دلالتست بر فضل سابقین و مزیت ایشان بر غیر ایشان و این بجهت آنست که در مبدا اسلام
متحمل انواع مشقت شده در نصرت دین چون مفارقت از عشایر و نصرت اسلام با وجود قلت و کثرت سبقت
بایمان و دعوت مردمان بآن و بمذهب صحیح که طریق اهل البیت علیهم السلام است و اول کسی است که از مردان مهاجر
تصدیق نبوت حضرت رسالت صلعم کرد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و از ابن عباس و جابر بن عبد الله
و انس و زید بن ارقم و مجاهد و قتاده و ابن اسحق و غیرهم نقل است که اول کسی که از زنان اسلام آورد بحضرت خاتم
الانبیا خدیجه بنت خویلد بوده و اول شخصی از مردان که تصدیق آنحضرت نمود علی بن ابی طالب علیه السلام بود در سن
دوازده سالگی و انس بن مالک از آنحضرت صلعم روایت کرده که هفت سال فرشتگان بر من و علی صلوات
میفرستادند زیرا که درین هفت سال بغیر از من و علی کلمه توحید که لا اله الا الله است بآسمان نرسید و بعثت پیغمبر
که ابو طالب گفت ای علی این چه دینست که تو برانی جواب داد که ای پدر ایمان آورده ام بخدا و رسول و تصدیق
او کرده ام بهر چه از نزد خدا آورده و نماز میگذارم با او برای خدا ابو طالب جواب داد که بدان ای پسر که محمد صلعم ترا
نمیخواند مگر بخیر پس تو لازم او باش و منقاد امر او و از منهال بن عمرو روایتست که از عبد الله بن عباس شنیدم که گفت از

علی علیه السلام شنیدم که میفرمود من بنده خدایم و برادر رسول خدا و صدیق اکبرم و این را نگوید بعد از من مگر دروغ گوئی
افترا کننده و نماز گذاردم پیش از مردمان بهفت سال زیرا که درین هفت سال غیر از من و رسول خدا کسی نماز
نمیگذارد و معاذه عدویه گفت از حضرت امیرالمؤمنین صلعم شنیدم که میگفت بر منبر بصره که ایمان آورده ام پیش از آنکه
ابوبکر ایمان آورده و اسلام آورده ام پیش از آنکه اصحاب ایمان آورند و ابو ثعلبه گوید من در موسم حج بنزد ابوذر رفتم
و گفتم در میان اختلاف پدید آمده من اقتدا بکه کنم گفت متمسک بکتاب خدا شو و بعلی بن ابی طالب که لازم این
دو رستگار است و بدرستی که من گواهی میدهم که رسول خدا فرمود که اول کسی که بمن ایمان آورد علی بن ابی طالب بود
اول کسی که در روز قیامت با من مصافحه کند علی خواهد بود و او صدیق اکبر است و فاروق اعظم میان حق و باطل و او
یعسوب مؤمنین است و بعد از ذکر سابقین باز باحوال منافقین گرویده میفرماید که وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنها که گرد اگرد شما
اند مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بادیه مُنَافِقُونَ منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قوم او از جهینه و مزینه و امثال ایشان که
کلمه شهادت میگویند و نماز و روزه قیام مینمایند وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا و از اهل مدینه یعنی از مردم شهر یثرب گروهی
اند که خو کرده اند و بر وجه رسوخ اقامت نموده اند عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق و در منافقی بمرتبه مهارت دارند که تو که محمدی
با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند و اظهار
ایمان و احسان بظهور میرسانند پس تو ایشانرا با عیان نمیشناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم ایشانرا که بر منازل ایشان مطلعیم
سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مَرَّتَيْنِ دو نوبت یکی بفضیحت و قتل در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا فقد
از ایشان و تکلیف جهاد و از ابن عباس مرویست که عذاب ایشان در دنیا یکی آن بود که رسول صلعم روز جمعه بر منبر خطبه
و بعد از آن اشارت کرد باهل نفاق و گفت ای فلان و فلان از مسجد بیرون روید که از اهل نفاقید و چون جمعی را نام
برد و بر ایشان گواهی داد و بنفاق رسوا شدند و از مسجد بیرون رفتند و این فضیحت و رسوائی یک عذاب است و عذاب دوم
عذاب قبر ثُمَّ يُرَدُّونَ بعد از آن باز گردانیده شوند در قیامت إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ بسوی عذاب بزرگ که آتش
دوزخ است و آورده اند که ده تن از مخلصان اهل اسلام که از آنجمله ابو لبابه انصاری و مرداس و اوس بن ثعلبه
بن ودیعه و اوس بن خدام و غیره بودند بی عذر تخلف ورزیده و آخر از آن بسیار نادم و پشیمان شده گریه و تضرع
آغاز کردند و گفتند چگونه جایز باشد که ما در سایه و راحت و آسایش باشیم و رسول صلعم با اصحاب در جهاد باشند و سختی و رنج
سو کشند و چون از تعدیه آیتی که در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند بسیار مضطرب و بی آرام شده هفت
از ایشان خود را بستونهای مسجد بستند و بر سیاها چسبیدند و سوگند یاد کردند که تا وقتی که بحکم خدا گشاده نشویم کسی ما را نگشاید
چون حضرت رسالت صلعم از تبوک مراجعت نموده و جهت سکینه نزول اجلال فرمودند بر عادت معهود بمسجد در آمدند چشم مبارک
آنحضرت بر آن جماعت افتاد و فرمود آنها چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم بر زبان گهربار گذرانید
که من نیز سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتی که امر در رسد چه ایشان از من و رزیده و از صحبت من باز نشسته اند و بجهاد
رغبت نکردند حق تعالی این آیت فرستاد وَآخَرُونَ و قومی دیگر از متخلفان که غیر منافقانند اعْتَرَفُوا اعتراف نمودند

بذنوبهم بگناهان خود معترف شدند بزبان و بمعاذیر کاذبه از تخلف اعتذار نکردند چنانکه اهل نفاق کردند خلطوا عملا صالحا
آمیختند کردار نیک را یعنی غزوهای که با نفاق حضور در وجود آمده بود با اظهار پشیمانی و اعتراف بذنب وآخر سیئا
و عمل دیگر بد که بد بود و آن تخلف ایشان بود از تبوک و موافقت با اهل نفاق عسى الله شاید خدای آن یتوب
علیهم که توبه ایشان بپذیرد و برایشان رجوع کند بمغفرت ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان را
رحیم مهربان بتفضل برایشان بعد از نزول این آیه حضرت فرمود که ایشان را بگشایند و ایشان آزاد شده کان لشکر اند قبول
توبه اموال خود را نزد حضرت رسالت صلعم آوردند و گفتند یا رسول خدا ما بسبب این مالها از دولت خدمت تو باز
ماندیم اینها را فرا گیر و در راه خدا تصدق کن حضرت فرمود که من باخذ مال شما مامور نشدم تا این آیه نازل شد که خذ
من اموالهم فرا گیر از مالهای ایشان یعنی بعضی از آن صدقة زکوة فریضه تطهرهم که پاک گردانی ایشان را
از گناهان وتزکیهم و زیاده گردانی حسنات ایشان را و رفع درجات ایشان کنی بمنازل مخلصان بها بدان صدقه
وصل علیهم و دعا کن برای ایشان یعنی طلب مغفرت نما برای ایشان بدعا و استغفار ان صلوتك سكن لهم بدرستی
که دعای تو آرامش دلهای ایشانرا و موجب اطمینان خاطر و طیب نفس ایشان و مخصص صلوتك خوانده بصیغه مفرد
والله سمیع و خدای شنونده است دعای ترا علیم داناست باستحقاق ایشان بدعا یا سمیع است باعتراف ایشان علیم
بندامت ایشان و مرغب بمتضمن این آیه در منهج مذکور است بعد از آن جهت تهییج متخلفان نادم بسبب قبول توبه
و صدقه و یا ترغیب غیر ایشان بر توبه کردن میفرماید الم یعلموا آیا نمیدانند این توبه کنندگان و یا آنهایی که توبه نمیکنند
و معلوم ندارند ان الله هو یقبل التوبة آنکه خدا هست که او قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود ویاخذ
الصدقات و فرا میگیرد صدقهای ایشانرا یعنی قبول آن میکند بجهت خلوص نیت ایشان و بر آن ثواب عظیم کرامت
میفرماید وان الله و آیا نمیدانند از آنکه خدای هو التواب الرحیم اوست پذیرنده توبه و مهربان بر توبه کنندگان
حضرت رسالت صلعم فرموده بآن خدای که جان من بامر اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسب حلال مگر که
خدای صدقه او را قبول کند و او را بپروراند چنانکه یکی از شما کره اسبی را تا آنکه یک لقمه از وجه حلال داده باشد مانند
کوه عظیم شود وقل اعملوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بر عمل خیر و بالای گروهی که
توبه نمیکنند بگو هرچه میخواهید و بنا بر این امر برای تهدید است فسیری الله عملکم پس زود باشد که بیند خدای کار
شما را از خیر و شر بعد از صدور آن از شما و بموجب آن ورسوله و فرستاده او نیز ببیند آنرا والمؤمنون
و گروندگان نیز مشاهده آن کنند حق تعالی و رسول و مومنان را بان آگاه گرداند و نیز اهل البیت علیهم السلام مراد بمومنان
ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم که عارف اند بر اعمال بندگان وستردون و زود باشد که باز گردانیده شوید
الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای نهان و آشکار در محکمه قیامت فینبئکم پس آگاه کند شما را
بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید و آگاهی بجزا دادن خود بود و برآن فعل ترجیح آورده که در تعلق گرفتن علم
رسول و مومنان باعمال بندگان دو وجه گفته اند یکی آنکه حق تعالی آنرا در قیامت بر رسول و ائمه علیهم السلام عرض فرماید

دوم آنکه در اخبار صحیحه وارد که اعمال است را هر شب دوشنبه و پنجشنبه بر رسول و ائمه علیهم السلام عرض میکنند پس مراد بمومنان معصومند
و قبل ازین گذشت که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند هفت تن آنها که مذکور شد و سه کس دیگر کعب بن مالک بود و هلال بن
امیه و مراره بن ربیع که از اوس و خزرج بودند خود را بستون مسجد نبستند و بگناه خود معترف شده حضرت
حکم فرمود که با ایشان مکالمه و مجالست ننمایند و گفت از نزد من دور شوید تا ببینم که حق تعالی در باره شما چه حکم کند این آمد که
وآخرون و دیگر از متخلفان مرجون تاخیر کرده شدگانند و باز داشتگان یعنی موقوفست حکم ایشان لامر الله برای
نزول فرمان سبحانه در باره ایشان اما یعذبهم یا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند بر آن گناه و بر احوال ایشان
حکیم حکم کننده است بتاخیر ایشان و بعد از آنکه آن سه کس بنیت خالص توبه کردند از تخلف و منقاد امر الهی شدند
حق تعالی برایشان رحم کرده از سر گناه ایشان در گذشت و مرویست که پنجاه شبانه روز اهل ایمان با ایشان سخن
نگردند و نشست و خوبست ننمودند و زنان ایشان نیز از ایشان کناره میگرفتند و درین مدت خیمه در صحرا زده بودند
و در آنجا بتضرع و زاری و خوف و اضطراب میگذرانیدند تا آنکه بعد از مدت مذکوره در حق ایشان آیه وعلی
الثلثة الذین خلفوا نازل شد مومنان بسرعت تمام نزد ایشان رفته و بشارت قبول توبه ایشان رسانیدند
کعب بن مالک روایت کند که بعد از این بشارت بخدمت حضرت رسالت صلعم شتافتم روی مبارک رسول
را دیدم که بجهة سرور و شادی مانند قمر منور و درخشان شده بود و علامت سرور آنحضرت از بشاره وجه مبارک وی
بود چون مرا بدید فرمود ابشر بخیر بشارت باد ترا بخیر گفتم یا رسول الله صلعم این بشارت از نزد تست یا نزد حق تعالی
فرمود من عند الله از نزد خداست پس من ثلث مال خود را بشکرانه این تصدق کردم آورده اند که دوازده تن از منافق
چون ثعلبه بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعة بن ثابت و امثال ایشان بتحریض ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا
مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیله خزرج بود و در علم توریة و انجیل مهارت تمام داشت و پیوسته
نعت و صفت حضرت سید کائنات صلعم را برای اهل مدینه میخواند و چون آنحضرت بمدینه هجرت فرمود اهل آن خطه
شیفته جمال و کمال وی گشتند و از صحبت ابو عامر بریدند و کسی دیگر پروای وی نکرد ابو عامر عرق حسد در حرکت آمده قدم
آنحضرت مشغول شده بوی ایمان نیاورد و بعد از غزوه بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب احد حاضر شده
اول کسی که تیر بلشکرگاه اسلام انداخت وی بود حضرت صلعم وی را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شده و از آنجا
فرار نموده بنزد هرقل که ملک روم بود رفت و منقولست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید بار دیگر بنوشت
بمنافقان که شما در مقابل مسجد قبا مجلسی خوش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا باشم و بعلوم مشغول شوم
ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسالت صلعم چون عازم غزوه تبوک می شد گذرش بآن مسجد افتاد آن جماعت بسلام
حضرت آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان وقت سرما و بارندگی مسجدی ساخته ایم التماس
داریم که قدم مبارک رنجه فرمائید و درین مسجد نماز گذارید غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت هم خود را
استمالت دهند القصه حضرت پیغمبر صلعم در جواب ایشان فرمود که حالیا متوجه غزائیم و بر جناح سفر انشاء الله تعالی بعد از

وإما يتوب عليهم والله عليم

مراجعت در مسجد شما نماز گزارم چون در وقت معاودت بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است فرود آمد
جبرئیل این آیه آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا و آن منافقان که فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدی را ضِرَارًا بجهة ضرر رسانیدن
مومنان بسبب آنکه خود که اصحاب مسجد قبا اند وَكُفْرًا و بجهة قوت دادن کفری که اضمار آن میکنند وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه
افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مومنان که ایشان در مسجد قبا جمع میشدند وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ
اللَّهَ مر کسی را که حرب کرده با خدا وَرَسُولَهُ و با رسول او مِنْ قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که
در احد و حنین بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند میخورند و می گویند که کسی بپرسد که چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا ما نخواستیم
از بنای مسجد إِلَّا الْحُسْنَى مگر خصلت نیکو که نماز است و ذکر و ترحم بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد که إِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ فِيهِ قیام مکن در این مسجد أَبَدًا هرگز لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ هر آینه
مسجدی که بنا کرده شده است عَلَى التَّقْوَى بر پرهیزکاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از اول روزی از روزهای بنای آن مراد
مسجد قباست که در محله بنی عمرو بن عوف بود و مرویست که حضرت پیغمبر اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمده روزی چند
اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکندند و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت در آنجا نماز گزارده و از ابن عمر
نقلست که حضرت رسالت هر روز شنبه سواره و پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز گزاردی و در حدیث
آمده که ثواب دو رکعت نماز در مسجد قبا گزاردن مانند ثواب گزاردن عمره است حق تعالی میفرماید که آن مسجد که اساس
آن بتقویست أَحَقُّ سزاوارتر است أَنْ تَقُومَ فِيهِ که قیام کنی در وی از برای نماز فِيهِ رِجَالٌ در آن مسجد که بنای آن
بر تقویست مردانی اند که از پاکیزه طلبی و پاک طینتی يُحِبُّونَ دوست میدارند أَنْ يَتَطَهَّرُوا که گردند پاکیزه از
انجاس و احداث یعنی پیوسته بطهارت باشند منقولست که بعد از نزول این آیه حضرت از اهل قبا پرسید که کدام عمل
کرده اید که حق تعالی بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب از عقب سنگ و کلوخ استعمال میکنیم یعنی در استنجا و نزد بعضی مراد
تطهر است از معاصی و خصال مذموم وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ و خدا دوست میدارد پاکی ورزندگان را مرویست که چون
این آیه آمد رسول صلعم مالک بن دخشم و معن بن عدی را امر کرد که بروید آن مسجد را ویران کنید و بسوزانید ایشان
برفتند و آتش در آن مسجد زدند کسانی که در آنجا بودند بگریختند و بعضی را آتش رسید و بسوختند و رسول صلعم امر کرد که آن
موضع را مزبله ساختند و خاک انداز کردند ابو عامر راهب در شام غریب و تنها بود و بجهنم پیوست و در خبر است که مجمع بن جاریه
که امام مسجد ضرار بود در عهد عمر خطاب پیش او آمد و طلب امامت مسجد قبا کرد عمر با آنکه میدانست که امام مسجد بود و مشتوی نفاق
امامت مسجد قبا را با او داد و بعد از آن بجهة بیان فرق میان مسجد قبا و مسجد ضرار میفرماید که أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا هر که
اساس نهد بُنْيَانَهُ بنای دین خود را عَلَى تَقْوَى بر پرهیزکاری مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٍ و خوشنودی او که
محکمست خَيْرٌ بهتر خواهد بود أَمْ مَنْ أَسَّسَ یا آنکه اساس نهد بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَى شَفَا جُرُفٍ بر کناره
رودی که زیرش بر دو سیل تهی شده و ظاهرش بجای خود ایستاده باشد هَارٍ شکافته شده و نزدیک بافتادن
باشد و اینچنین زمین سست ترین قواعد باشد و چون بنا بر آن نهد فَانْهَارَ بِهِ پس آن زمین سست گردد و در افتد

بِهِ با بنای آن یا بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ مراد آنست که عمل متقی و عمل منافق مساوی نیست چه عمل مومن متقی ثابت
مستقیم و مبنی بر اصل ثابت و سبب وصول بروضه جنان و عمل منافق سست است و غیر ثابت و سریع الزوال و علت وصول
بنیران وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه ننماید ستمکاران را بآنچه مقصود ایشانست از جابر بن عبد الله
انصاری روایتست که گفت آنجا یعنی در مسجد ضرار بگذشتم دودی دیدم که از آنجا بر می آمد و خلف بن یاسین کوفی گوید که
با پدر بحج میرفتیم بان مسجد رسیدیم که پیغمبر که در روی قبله نماز گذارده بود یعنی مسجد قبا و محراب آن بجانب بیت المقدس
بود و این در روزگار بنی امیه بود چون خلافت با بو جعفر منصور رسید اتفاق افتاد فرمود تا قبله گردانیدند که مبادا که کسی
بان جانب نماز گذارد و مسجد ضرار را دیدم که ویران گشته و دودی از وی بر می آمد و مزبله گشته و نیز در صفت آن مسجد
میفرماید که لَا يَزَالُ همیشه است بُنْيَانُهُمُ بنای ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنای که بنیاد نهادند از برای اغراض فاسده
رِيبَةً سبب شک و نفاق فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زاید بر شک و نفاق که دارند و گفته اند مراد آنست که بجهة بنای
ایشانست که چون رجوع از تبوک ایشان استدعا نمودند که حضرت بمسجد ایشان نماز بگذارد و حق تعالی لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا
نازل ساخت حضرت صلی الله علیه و آله فرمود تا آنرا منهدم ساختند و بسوختند و مزبله کردند پس حق تعالی میفرماید که همیشه مانده
بنای ایشان بواسطه شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریب خواهند بود بسبب تخریب إِلَّا أَنْ
تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره گردد دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک و فهم چیزی در آن نماند و گفته اند که این بوقت
وقوع باشد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بوضع بنای ایشان که بچه نیت بود حَكِيمٌ
حکم کننده بجزای آن بر وجه حکمت که آن مترتب آن بود و از محمد بن کعب قرظی نقلست که چون در لیلة العقبه هفتاد و دو تن از اهل
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیعت کردند عبد الله بن رواحه گفت یا رسول الله آنچه خواهی شرط کن برای خدای و برای
خود بر ما بخواهی حضرت فرمود که بر شما شرط میکنم از برای خدای که ویرا بپرستید و شرک نیارید و برای خود که مرا
یاری دهید و محافظت کنید بر وجهی که مالها و نفسهای خود را محافظت می نمائید گفتند چون بدین امر قیام نمائیم جزای ما چه باشد
حضرت فرمود که جزای شما بهشت بود انصار گفتند خریدیم و فروختیم سودمندست این بیع سودمندیم و بر گرفتن اقاله نمیکنیم
کردن حق تعالی از این بیع و شرا خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى بدرستی که بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان أَنْفُسَهُمْ نفسهای
ایشان را که مباشر جهاد میشوند وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را که در راه او نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشانراست بهشت
این تشبیه است برای ثواب دادن مومنان ببهشت در بذل اموال و انفس ایشان و حقیقت اشترا نیست که بیع و شری جاری
و وقوع پذیرد که مالک و مشتری باشد و حال آنکه مالک همه حضرت خداوندست که مالک مطلقست بی تخصیص و در خبر
جهاد یعنی ای بنده از تو بذل النفس و مال و از من عطا و نعمت بهشت بذل النفس پیشه تو است و آن سبب
ناقص معیوب را در راه من فدا کن و به بهشت باقی شتاب کن ... هر که بنده ... بعیب او را باشد
او را رد نتواند کرد حق تعالی او را خرید و با همه عیب او را ... و این آنست که از درگاه کرم خود رد نفرمود
که بیع موقوفست بر بایع و مشتری و دلال و در این بیع مشتری خدای غفارست و دلال محمد مختار و بایع بنده

مومن و بیع دار و ثمن دار القرار فنعم المشتری الرب الرحیم ونعم الدلال الرسول الکریم ونعم الثمن جنة النعیم بعد از آن بیان آن چیزی میفرماید که بجهة آن شری نموده و میگوید که یقاتلون کارزار کنند این مومنان که نفس ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون پس گاهی میکشند دشمنان را فیقتلون و گاهی کشته میشوند بر دست اعدا و حق تعالی ایشان را بدین بیع و شری وعده داده وعدا علیه وعده دادنی بر خود حقا ثابت یعنی که خلاف نیست در آن و این وعده ثابت است فی التوریة والانجیل والقرآن در این سه کتاب این دلیلست بر آنکه اهل توریة مامور بودند بقتال ومن اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله از خدای که کریمست و کریم خلاف در وعده روا ندارد فاستبشروا پس شادمان گردید و بسیار فرحناک گردید ببیعکم بخرید و فروخت خود که الذی بایعتم به سودا کرده اید با وی حق تعالی بمطالب عظیمه و مقاصد رفیعه برای شما بر خود واجب ساخته همچنانکه فرموده که وذلک و آن بیع و شری هو الفوز العظیم اوست رستگاری بزرگ از حضرت امام جعفر صادق منقولست که ای مومنان قیمت شما نیست مگر بهشت پس مفروشید خویش را مگر بآن یعنی خود را بمتاع غرور دنیای فانی مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاودان است التائبون مومنان مذکور بازگردندگانند از معاصی رجوع کنندگان بحضرت باری العابدون پرستندگان حق با اخلاص و قایم بشرایط خدمتکاری الحامدون ستایندگان حق بر آنچه بدیشان رسد از نعمت و بلیت السائحون روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا برای جهاد و حج و زیارات الراکعون رکوع کنندگان در نماز با خضوع کنندگان بر درگاه بی نیاز الساجدون سجده کنندگان در صلوة الآمرون بالمعروف فرمان برندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلعم والناهون عن المنکر و بازدارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت والحافظون و نگه‌دارندگان لحدود الله مر احکام شرایع خدا را وبشر المؤمنین و بشارت ده آن مومنان را که بدین صفت موصوفند مرویست که اهل اسلام از حضرت صلعم التماس کردند که از برای آبای ما که در جاهلیت مرده اند استغفار فرما آیت آمد که ماکان للنبی صلعم نبوده و نسزد و روا نباشد مر پیغمبر را والذین آمنوا و آنان که گرویده اند ان یستغفروا آنکه آمرزش طلبند للمشرکین برای شرک آرندگان ولو کانوا اگرچه باشند مشرکان اولی قربی خداوندان خویشی من بعد ما تبین لهم پس از آنکه ظاهر شده مر ایشان را انهم آنکه ایشان اصحاب الجحیم ملازمان دوزخند و بعد از آن علت استغفار ابراهیم برای عمش بیان میکند بقوله وما کان استغفار ابراهیم و نبود آمرزش خواستن ابراهیم برای پدر خود یعنی عم او آزر که در تربیت و محافظت وی در حین طفولیت بمنزله پدر بود الا عن موعدة مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وعدها ایاه وعده کرده بود ابراهیم در حین قال ساستغفر لک ربی یعنی زود باشد که برای تو از خدای طلب مغفرت کنم و در ینابیع آورده که آزر وعده داده بود ابراهیم را که من ایمان بتو خواهم آورد پس مراد با استغفار ابراهیم آنست که گفت من طلب مغفرت میکنم برای تو توفیق که بگروی فلما تبین له پس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم را که انه عدو لله آزر دشمنست مر خدای را یعنی بکفر دوام خواهد ورزید و معلوم کرد که وی ایمان نیاورد و بر کفر خود میرد تبرأ منه بیزار گشت از وی یعنی قطع استغفار فرمود

ان ابراهیم

ان ابراهیم لاواه بدرستی که ابراهیم بسیار آه کننده بود و این کنایت است از رقت قلب و کثرت ترحم و فرط شفقت او حلیم بردبار و صبور بود بر اذیه عم خود چه گفت لئن لم تنته لارجمنک من ترا سنگسار کنم جواب وی میگفت که ساستغفر لک ربی من از برای تو استغفار خواهم کرد و کعب الاحبار اواه آنکس است که چون ذکر آتش دوزخ کنند آه کند و گفته اند که اواه آنکس است که بآواز بلند بذکر خدا و دعا و قرآن مشغول باشد و در اثنای آن بسیار آه کند و در خبر است که ابراهیم گفتی همیشه که آه از آتش دوزخ پیش از آنکه آه سود ندارد و حضرت امیرالمومنین علی نیز بسیار فرموده که آه من قلة الزاد وطول السفر روایتست منقول از ابن عباس اواه بمعنی کثیر الدعاست یعنی بسیار دعا کننده و نزد بعضی کثیر خاشع متذلل است و چون حق تعالی اهل اسلام را نهی فرمود از آنکه برای کافران استغفار کنند آنانکه پیش از نهی استغفار برای کفار در کتاب نموده بودند نزد حضرت رسالت صلعم آمدند و گفتند یا رسول الله پس حال ما چگونه باشد که از پیش ما برای کفار استغفار کرده ایم آیه نازل شد که وما کان الله لیضل قوما نیست مر خدای را در حکمت او جایز نیست که قومی را ضایع و تباه گرداند یعنی اسم ضلالت بر ایشان نهد و ایشانرا مستحق عذاب کفار سبیل ازلی مواخذه فرماید بعد اذ هدیهم پس از آنکه راه نموده باشد ایشانرا باسلام و حکم بهدایت ایشان کرده حتی یبین لهم تا وقتی که روشن گرداند برای ایشان ما یتقون آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته اند که در شأن جمعی است که قبل از تحویل قبله در گذشتند و پیش از تحریم خمر شراب خواره بودند یعنی آنست که بر ایشان از آن کاری که کرده اند گرفت نیست ان الله بدرستی که خدای تعالی بکل شیء بهمه چیز از احوال و اعمال ایشان علیم داناست و چون حق تعالی منع اهل اسلام کرد از استغفار مشرکان اگرچه اقارب باشند بیان میکند که دوست کامل موجودست و متولی امر جمیع آنحضرت نزد طلبند و از تعهد و ولایت کفره اعراض کنند پس میفرماید که ان الله بدرستی که خدای راست له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند با ملک خود یحیی زنده کند آنرا که مرده است ویمیت و میمیراند زنده را وما لکم و نیست شما را ای مومنان من دون الله من ولی بجز از خدای کارسازی که متولی امور شما شود ولا نصیر و نه یاری کننده که شما را لقد تاب الله بدرستی که خدای بازگشت بقبول توبه از ترک ذنب علی النبی بر پیغمبر آن از آن بود در منافقان از تخلف والمهاجرین والانصار و بر مهاجرین و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه تبوک را بطبع نفس و در مجمع مذکور است اگرچه چیزی که موجب توبه باشد از آنحضرت صادر نشده بود بحیثیت دلایل بر وجوب عصمت انبیا اما ذکر آن بجهت آنست که سبب توبه مهاجرین و انصار باشد یعنی ایشان اقتدا بآنحضرت کرده توبه و انابت آنحضرت بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع او بامر بخدای و متوبه قول اولست که از حضرت امام رضا ع مرویست که چنین قرات کرده لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار یعنی خدای بسبب پیغمبر توبه مهاجر و انصار قبول کرد و بر ایشان رحمت فرستاد پس در صفت مهاجر و انصار میفرماید که الذین اتبعوه یعنی ایشان آنانکه پیروی کردند پیغمبر را فی ساعة العسرة در محل تنگی لشکر از آب و مرکب و زاد و تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم ایشانرا روی نموده بود و هم در زاد و هم در آب هم در مرکب که ده تن یک شتر را میکشیدند بر طریق

ابوب واسعای آن وجین دوش میکردند و هوا نیز بغایت گرم بود چنانکه جابر بن عبد الله الانصاری روایت کرده که مهاجر و انصار را
سه عسرت دست داده بود عسرت آب و عسرت زاد و عسرت دواب و تشنگی هوا نیز بآن منضم شده بود و قلت چهارپای
بر وجهی بود که هر ده مرد را یک شتر بود که بنوبت بر آن می نشستند و زاد ایشان خرما بود و با وجود این در سوزی هر دو کس
یک خرما میگذرانیدند بآن وجه که یکی خرما را شخصی در دهن نهادی و پاره مکیدی و بعد از آن برفیق خود دادی و وی
نیز آنرا مکیدی که یک مرتبه در خوردن جرات نمیکردند که فی الحال آخر شود و ابن عباس فرموده که از پی آن احوال صحابه
بر وجهی بود که روزی بمنزلی فرود آمده بودیم بجهت فرط حرارت هوا تشنگی بر ما غالب شد چنانکه نزدیک بود که نفسها منقطع
گردد پس بعضی مضطرب شده شتری را میکشتند و آن زیری که در شکم وی بود می خوردند پس صحابه نزد رسول صلعم آمدند
و گفتند یا رسول الله ما از تشنگی هلاک شدیم دعا کن تا حق تعالی ما را آبی دهد حضرت دست مبارک بدعا برداشت و چنان
گرد بارانی ببارید که ما همه سیراب شدیم و ظرفهای خود را پر ساختیم چون از لشکرگاه بیرون رفتیم زمین خشک یافتیم معلوم شد
که باران جز در لشکرگاه نباریده بود پس حق تعالی میفرماید که در زمان تنگی این چنین ایشان پیروی کردند مِن بَعدِ ما کادَ
از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت یَزِیغُ میل کند و از جای برود قُلُوبُ فَرِیقٍ دلهای گروهی مِنهُم از ایشان
یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند و از متابعت رسول صلعم دست باز دارند بواسطه شدت مشقت
و هیبت ثُمَّ تابَ عَلَیهِم پس خدای بازگشت بر ایشان بآن وجه که توفیق و لطف راه داد ایشان را تا تایب شدند
از وساوس شیطانی که میل ایشان بود و از ثبات بر متابعت بجهت عسرت اِنَّهُ بِهِم بدرستی که خدای بر ایشان
رَءُوفٌ بسیار رحمت بعد از توبه رَحِیمٌ مهربانست بتفضل بر ایشان وَعَلَی الثَّلاثَةِ الَّذِینَ خُلِّفُوا و دیگر توبه پذیرفت
مر آن سه تن را که باز پس گردانیده شدند یعنی تخلف کردند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل از این گذشت
که مهم کعب و هلال و مراره در تأخیر افتاد و حضرت رسالت صلعم حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید
و بعد از چهل روز در روایتی پنجاه روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت وی نامزد گشت بواسطه
عدم مباشرت بجهت آنکه مردی بود پیر و ضعیف و بغایت عسرت و شدت میگذرانیدند حَتّی إِذا ضاقَت عَلَیهِمُ الأَرضُ
تا وقتی که تنگ شد بر ایشان زمین بِما رَحُبَت با وجود گشادگی و وسعت که زمین دارد و این کنایتست از شدت
و نهایت پریشانی ایشان وَضاقَت عَلَیهِم و تنگ شد بر ایشان أَنفُسُهُم دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت
بحیثیتی که فرح و انس را راه نبود وَظَنُّوا و دانسته اَن لا مَلجَأَ مِنَ اللهِ که هیچ پناهی نیست از خدای اِلّا اِلَیهِ مگر باو
و امرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تابَ عَلَیهِم پس توبه پذیرفت خدای مر ایشان را بعد از پنجاه روز لِیَتُوبُوا مستقیم
شوند بر توبه یا خدای سبحانه توفیق و لطف ارزانی فرمود تا اختیار کردند اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای هُوَ التَّوّابُ
اوست بسیار قبول کننده توبه از تائبات اگرچه در روزی صد بار واقع شود از ایشان الرَّحِیمُ و متفضل برحمت
ایشان یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ ای گروه مومنان بترسید از خدای و مثل این فعل که مخالف امر باشد مرتکب
مکنید وَکُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ و باشید با راستگویان در اقوال خود و در دین خدای از روی ثبات و اقوال و احوال

ادله

مرویست که معنی آنست که کونوا مع علی و اصحابه یعنی باشید با علی و متابعان او یعنی پیروی ایشان کنید و در جمله شمار ایشان
در روایت جابر از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که کونوا مع آل محمد صلی الله علیه و آله و حافظ ابو نعیم که یکی از فضلای اهل سنت است
روایت کرده است که آیه در شان عالیشان علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافته است و مراد بالصادقین علی بن ابی طالبست و اولاد او
و ابن مصعب از مالک بن انس روایت کرده که او از نافع و نافع از عبد الله بن عمر نقل کرده که او مر اصحاب خود میگفت که حق تعالی
امر کرده همه اصحاب محمد را که از خدای بترسند و بعد از این فرموده که کونوا مع الصادقین یعنی باشید با محمد و اهل بیت او
بآن وجه که متابعت ایشان کنید و در خبر است که بنده راست گوید تا که نام او را در جریده صدیقان نویسند و همچنین
دروغ گوید تا چندانکه نام او را در زمره کاذبان نویسند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که راستگویید
که راستی مرد را بنیکی رساند و نیکی به بهشت راه نماید و دور شوید از دروغ که دروغ بفجور برد و فجور بدوزخ کشد و بعد از
ذکر متخلفات از حرب تبوک و بیان قبول توبه بعضی از ایشان که تخلف ایشان بسبب کاهلی بود نه بر وجه نفاق در وعید توبیخ
بیان اهل تخلف میفرماید که ما کانَ روا نیست و نشاید لِأَهلِ المَدِینَةِ مر اهل مدینه را وَمَن حَولَهُم و آنانکه گرداگرد
ایشان اند مِنَ الأَعرابِ از بادیه نشینان چون اعراب جهینه و مزینه و اسلم و اشجع و بنی غفار و مثل ایشان اَن یَتَخَلَّفُوا
آنکه تخلف کنند و باز پس مانند عَن رَسُولِ اللهِ از موافقت رسول خدای صلعم بجهاد و یا از حکم وَلا یَرغَبُوا بِأَنفُسِهِم و نرسد
ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود عَن نَفسِهِ از نفس او یعنی خویشتن داری و تن پروری کنند و چشم کند راحت و کناره
کنند از کشیدن رنجها و تعب و مشقتهای که او میکشد یعنی حضرت رسالت صلعم ذلِکَ آن وجوب متابعت و ترک تخلف
بِأَنَّهُم بسبب آنست که ایشان چون با رسول صلعم باشند لا یُصِیبُهُم ظَمَأٌ نرسد ایشان را تشنگی وَلا نَصَبٌ و نه رنجی و تعبی
از سفر وَلا مَخمَصَةٌ و نه گرسنگی فِی سَبِیلِ اللهِ در راه خدای وَلا یَطَئُونَ مَوطِئًا و ننهند مکانی از مکانها که از آن کفار بسبب آن
بکفش ستوران یا پایهای خود موطئی پس یَغِیظُ الکُفّارَ بخشم آرد کافران را وَلا یَنالُونَ مِن عَدُوٍّ و نیابند از
دشمن نَیلًا یافتنی چون قتل و اسر و غارت و جراحت و هزیمت اِلّا کُتِبَ لَهُم مگر که نوشته شده در اعمال ایشان بِهِ
بسبب آن عَمَلٌ صالِحٌ کردار شایسته که موجب ثوابست یعنی بهر یک از اینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند از ابن عباس
نقلست که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان رسد هفتاد حسنه در دیوان اعمال ایشان بنویسند اِنَّ اللهَ بدرستی که خدای
لا یُضِیعُ ضایع نمیگرداند و تباه نمیکند أَجرَ المُحسِنِینَ مزد کار نیکوکاران را که مجاهد اند وَلا یُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِیرَةً
و نفقه نکنند نفقه اندک و خورد چون آن زیاده و نعل اسپی و صاع خرمای که بدهند چون رفتار ابو عقیل که قبل از این گذشت
وَلا کَبِیرَةً و نه نفقه بزرگ چون انفاق عباس و غیر او که غرض ایشان از آن انفاق اعزاز دین خدا باشد وَلا یَقطَعُونَ
و قطع نکنند در سیر خود وادِیًا هیچ مجری سیلی مراد زمین دشتست یعنی هیچ زمینی را قطع نکنند اِلّا کُتِبَ لَهُم مگر که نوشته شود
برای ایشان ثواب آن و ثبت کرده شود لِیَجزِیَهُمُ اللهُ تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن أَحسَنَ ما کانُوا
نیکوترین آنچه بوده اند در راه حق یَعمَلُونَ عمل میکنند چون احسن را جزا دهد حسن را نیز ملحق کند بجهت کثیر اجر آن
در منابع آورده که اگر مثلا غازی را هزار طاعت باشد و یکی از آن نیکوتر باشد حق تعالی از اجر عظیم بهره دهد و نوشته

رابطه آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی فرماید اکرم او نسبت بمجاهدان بر همه کس ظاهر کردد و کویند مراد
احسن جمیع عمل واجب و مندوبست که نیکوتر از مباح یعنی ثواب بر واجب و مندوب باشد نه مباح و یا معنی آنست که ثواب
عمل نیکوتر باشد از عمل او و مضاعف بر آن از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که هر که نفقه برای
غازیان بفرستد و خود در خانه نشسته باشد حق تعالی بهر درمی هفتصد هزار درم عوض باو دهد پس این آیه تلاوت فرمود که
والله یضاعف لمن یشاء و این آیه دلیلست بر آنکه هر تعب و ظما و مخمصه و جوع و انفاق که در حج و زیارت یکی از ائمه علیهم السلام
در امور واجب و در طلب علم یا در امر واجب واقع شود موجب ثواب جزیلست از ابن عباس مرویست که چون انواع
تهدیدات در باب متخلفات نازل شد مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد بر آید تمامی عازم حرب شوند خواه رسول خدا
متوجه جهاد شود خواه لشکر فرستد و کویند چون رسول صلعم لشکر را بطرفی نامزد کردی همه مسلمانان بیرون رفتندی و رسول خدا را
تنها کذاشتندی این آیه آمد که وما کان المؤمنون و روا نیست و برون نشاید مؤمنان را لینفروا اکر بیرون روند بغزا
کافة همه ایشان چه امر معاش و معاد مختل نماید پس چنانکه ایشان را جایز نیست که توقف کنند فلولا نفر پس چرا بیرون نروند
من کل فرقة منهم از هر قبیله بسیار از ایشان مراد قبیله و اهل بیتست که از ایشان بیرون روند طائفة
کروهی بجهاد و کروهی توقف نمایند لیتفقهوا تا طلب دانش کنند فی الدین در دین و فقها شوند و خدمت حضرت سید المرسلین
ولینذروا و باید که بیم کنند فقها قومهم کروه خود را اذا رجعوا الیهم چون باز کردند بسوی اهل خود در این آیت دلیلست
بر آنکه تفقه در دین و تعلیم از فرض کفایتست و سزاوار آنست که غرض متعلمان و رغبت مستفیدان خودشان باشد
و اقامت غیر قصد ترفع بر مردمان و شهرت در بلاد لعلهم یحذرون تا باشد که اهل قبیله ایشان حذر کنند از آنکه
ترسانیده و بیم کرده میشوند از آن و از معاصی اجتناب کنند و نزد کلبی آیه مذکوره در حق قبیله اسد آمد که ایشان را قحط عظیم واقع
شد روی بمدینه آوردند با جمیع زنان و کودکان بمدینه آمدند و کفتند ما آمده ایم تا تعلیم کیریم از رسول خدا پس راهها را کران کردند
و بعضی اسعار را غلا ساختند بنزول و غلا حق تعالی فرمود که باید که از هر قبیله کروهی نزد ایشان بطلب علوم و دین بیرون
آیند نه همه بعد از آن در امر بقتال می فرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید
با آنها که یلونکم من الکفار نزدیک شما اند از ناکرویدکان و ایشان یهودانی بودند که در حوالی مدینه متوطن بودند چون قریظه
و نضیر و خیبر و غرض آنست که مقاتله کنید با کفاری که اقرب باشند بشما بدوام که خطر ایشان بیشتر نباشد از اقرب و لهذا حضرت
مقاتله فرمود با بنی و بنی قریظه و قبل از عرب بعد از فتح مکه کرد با اهل فارس محاربه کرد و بجهت بعد ایشان و لیجدوا
و باید که بیابند کافران فیکم غلظة در شما درشتی بست بخود یعنی عنف تمام و غلظت سخت در کلام قبل از وقوع قتال و اعلموا
و بدانید ای مؤمنان ان الله مع المتقین که خدای با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت و نصرت از محالاتست که حق
سبحانه بچیزی امر کند و باضد آن باشد پس در باب اهل نفاق میفرماید که و اذا ما انزلت سورة و چون فرو فرستاده شود
سوره یا پاره از قرآن فمنهم من یقول پس از منافقان کسی کوید با منافقی دیکر از روی انکار و تهزی یا بضعفاء
مؤمنان که ایکم زادته کیست از شما که بیفزود او را هذه این سوره ایمانا کرویدن را یعنی کسی کیست که این سوره

او را یقین

او را یقین و ثبات در دین بیفزاید حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که فاما الذین آمنوا پس اما آنکه کرویده اند فزادتهم
ایمانا پس زیاده میکرداند این سوره ایشان را ایمان زیادتی عمل که میشود از تدبر در این سوره و انضمام ایمان بآن
وهم یستبشرون و ایشان شاد میشوند بزیادتی که بسبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست واما الذین
و اما آنکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشانست بیماری شک و نفاق و حقد و بغض اسلام فزادتهم پس زیاده کرد
این سوره ایشان را رجسا الی رجسهم کفری متصل بکفر ایشان یعنی در سوره های دیکر شک داشتند پس شک ایشان
در این سوره بآن شک منضم شد و موجب زیادتی کفر ایشان کشت وماتوا و مردند یعنی این صفت استحکام یافت در ایشان
تا وقتی که مردند وهم کافرون در حالتی که ایشان کافر بودند اولا یرون آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون
آنکه ایشان مبتلا میشوند و در بلیه می افتند باصناف بلیات از مرض و قحط یا بجهاد و رسول خدا و مغلوبیت ایشان
بسبب آن با وجود کثرت ایشان و قلت یاران قدوه عالمیان و ظهور نفاق و کذب ایشان بر مسلمانان و اطلاع
آنحضرت بضمایر خبیثه ایشان فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین یکبار یا دو بار ثم لا یتوبون پس توبه نمیکنند
از نفاق ولا هم یذکرون و نه پند میکیرند و متعظ میشوند و در آیات و معجزات و امثال آن تفکر و اندیشه نمیکنند
و اذا ما انزلت و چون فرو فرستاده شود سورة سوره از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور باشد نظر بعضهم نکرند
برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی دیکر یعنی بچشم یکدیکر را اشارت کنند از روی انکار و سخریت بر آن سوره
یا از روی خشم بجهت شنیدن معیوب خود یا هم عزم ایمان میکنند برای اقرار مجلس و با یکدیکر میکویند که هل یریکم من
احد آیا می بیند کسی از مسلمانان شما را اکر از مجلس بیرون روید پس اکر نبیند بیرون روند و اکر ببیند اقامت کنند و اکر نه برخیزند
ثم انصرفوا پس باز کردند از مجلس پیغمبر بجهت خوف رسوایی یا کثرت خشم صرف الله کردانیده است خدای قلوبهم
دلهای ایشان را از انشراح صدور و فهم قرآن و قبول ایمان بجهت عقوبت فرط عناد و انکار و اصرار بکفر ایشان بهم
تدبر در آیات بینه و معجزات ظاهره و مبتلا شده بودند از این کلام معنی نفرین باشد و دعای بد یعنی حق تعالی دلهای ایشان را از
راه حق بکرداناد و بطریق مثبت راه نمونی مکناد بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون کروهی اند که درنمی یابند
حق را و فهم آن نمیکنند و از غایت نفاق و رسوخ کفر و عناد در باطن ایشان در آن تدبر نمیکنند تا حق را دریابند
بعد از ذم اهل کفر و نفاق و وعید ایشان بعقاب بر سبیل عموم خطاب بجمیع بندکان میکند که لقد جاءکم بتحقیق
و یقین که آمد بشما ای کافه مکلفان رسول فرستاده بحکم خدای من انفسکم از شما یعنی از جنس شما و در بشریت با
بواسطه جنسیت با او مخالطه نمائید و بر وجه سهولت افاده و استفاده نمائید یا کمیره بشما ای اهل عرب رسولی از شما متکلم
بلغت شما از قبیله شما از ابن عباس مرویست که هیچ قبیله نبود در عرب که آنحضرت رسالت صلعم را رشته خویشی با
پیوسته بود و باوجود این صفت عزیز علیه ما عنتم دشوار است بر او آنچه در رنج افکند شما را آن از کفر و ضلالت
و بجهت آن معذب شوید یعنی لطف و رحمت و شفقت نسبت بشما بر وجهیست که نمیخواهد که بسبب حد و علی
ظاهر شود تا موجب ضرر و عذاب شما کردد و بعضی بر لفظ عزیز وقف میکنند و بنا بر این معنی آنست که میفرماید رحیم

وبزرگ قدر و غالب تر بر دشمنان دین و معنی عزیزا عنتم آنکه بر وی سخت است آنچه بکنید از گناه و معنی اعتقاد آن است که بر وی سخت است که شما را زیر بار گناه ببیند
در روز قیامت شفاعت و تدارک آن خواهد نمود حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ حریص است بر اسلام شما و اصلاح نیات شما
بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَحِیمٌ بگرویدگان از شما و از غیر شما مهربانست و بخشاینده و حق تعالی هیچ پیغمبر را باین دو صفت جمع
نفرمود را مگر در حق خود فرموده بقوله إِنَّ اللّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِیمٌ و در جمع آورده که آنحضرت رئوف است بر مطیعان
رحیم است بر عاصیان یا رئوف است بر قرابتی خود و رحیم است با اولیای خود یا رئوف است بهر که او را ندیده فَإِنْ تَوَلَّوْا
پس اگر برگردند منافقان از یاری و همواداری و تخلف کنند از فرمان برداری یا کافران اعراض کنند از ایمان و رو گردانند
فَقُلْ حَسْبِیَ اللّهُ پس بگو کفایت کننده است مرا خدای که شر شما را کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لا إِلهَ إِلاّ هُوَ نیست معبودی
بحق مگر وی عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ بر وی توکل کردم و کار خود با وی گذاشتم پس امید داری و ترسکاری ندارم مگر از او
وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ و اوست خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم اوست یا جسم اعظم که محیط است بر جمیع اجرام آسمان
و زمین و مقادیر احکام از وی نازل میشود و قبله دعا و طواف گاه ملائکه است و از اینکه کمال قدرت خود نگاه میدارد
و در روایتست که عرش الهی هزار رکن دارد و بر پایه هر رکن ستون هزار ساله راه و هر ستون
ملکوت ارضا فات ملائکه و حقیقت معنی آنست که ای محمد بگو خدای که عرش بدین عظمت را نگاه میدارد قادرست که ترا
از شر منافقان و کافران در پناه خود نگاه دارد آورده اند که مردی صالح رسول صلی الله علیه و سلم را در خواب دید که در مجلسی نشسته
و اصحاب با وی مجالست کرده بود مردی از جمله آشنایان از در درآمد خواست که نشیند حضرت دست او را بگرفت
و بر بالای صحابه جای گفتند یا رسول الله این کیست که او را با تقدیم فرمودی و باین مرتبه در تکریم و تعظیم او کوشیدی داد
فرمود این مردیست که در عقب هر نمازی دو آیه از آخر سوره برائت خواند یعنی از قوله لَقَدْ جاءَکُمْ تا و هو رب
العرش العظیم سوره یونس علیه السلم مکیه مائه و تسع آیات و فی حدیثه متون ابی بن کعب از حضرت
پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره را قرات کند بعدد هر که تصدیق یونس کرده و تکذیب او نموده و بعدد هر که با فرعون
غرق شده ده حسنه برای وی بنویسند از حضرت ابو عبد الله مرویست که هر که تلاوت سوره یونس کند در هر دو ماه
یا هر سه ماه از جاهلان نباشد و روز قیامت از مقربان بارگاه عزت و نزدیکان درگاه صمدیت باشد
بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الر یعنی انا الله الرحمن است یا انا الله
ارى یعنی منم خدای بخشنده یا منم خدای که می بینم جمیع افعال بنده گان را تِلْکَ این سوره آیاتُ الْکِتابِ الْحَکِیمِ آیتهای
است که مشتملست بر حکمت و یا محکم و متقن که در وی نا قوع اختلاف نیست یا مرکز رقم نسخ بر وی کشیده و نشو یا بی
بر تغییر آن قادر نبود مرویست که چون اساس نبوت محمدی صلی الله علیه و آله تاکید یافت و حضرت عزت فرشتاد او بر رسالت
اقتضا داد صنادید قریش از روی گفتند عجب است ای رسول را که جنس بشر با عالم فرستند بجز ابو طالب را اختیار کند
حق تعالی رد انکار ایشان کرده و فرمود که أَکانَ لِلنّاسِ آیا هست مردمان را عَجَباً تعجبی شگفتی أَنْ أَوْحَیْنا إِلى رَجُلٍ
مِنْهُمْ آنکه وحی کردیم بسوی مردی که از قبیل ایشانست و تعجب ایشان در امر از حق و قصور نظر ایشان بود در لوح

عاجب چه اعتقاد ایشان آن بود که مزید فضیلت و مرتبه و شان مرد بکثرت جاه و مال دنیویست و آنحضرت را که از ملایکی
خود که تربیت یافته بجهت قلت مال بود و چون حکمت الهی مقتضی تجهیز انبیای و فانی شمردن حطام دنیویست از این
جهت اکثر پیغمبرانی مبعوث شده و متصف بصفت فقر بوده اند تا به بندگان نماید که مال دنیا را دخلی نیست در مرتبت
مرتبه و کفار از فرط جهالت این را نمی یافتند و تعجب میکردند حق تعالی از روی انکار تعجب فرمود که آیا تعجب میکنند از این
که او وحی کرده ایم بمردی که از اصل و نسبت ایشانست مضمون وحی آنکه أَنْذِرِ النّاسَ آنست که بیم کن مردمان را از
عقوبت الهی وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا و مژده ده آنان را که گرویده اند أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست قَدَمَ صِدْقٍ
پیش رو نیک و رتبت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان و آن سابقه ازلیست و نعیم جنت که حق تعالی آن
وعده داده است مومنان را مرویست که حضرت رسالت صلعم از قدم صدق پرسیدند فرمود آن شفاعت که
بان متوسل شوید بجهت پروردگار خود و مقرر است که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیله از شفاعت برابر
شفاعت آن حضرت نیست قالَ الْکافِرُونَ و گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر بایشان و نمودن معجزات
آنحضرت بایشان إِنَّ هذا بدرستی این مرد لَساحِرٌ مُبِینٌ جادوییست آشکارا در این اعترافست بآنکه ایشان
معجزات آنحضرت را که عاجز کننده ایشان بود از معارضه إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ بدرستی که پروردگار شما الله است
الَّذِی آن خداوندیست که بقدرت تمام خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را که اصول مخلوقات
اند و بزرگترین اجسام این عالم فِی سِتَّةِ أَیّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا و در مدت از اختراع نمود با آنکه
بدایع و عجایب با آنکه قادر بود که بیک طرفة العین آنرا بیافریند اما تعجیل ننمود تا تعلیم بندگان باشد در کارها تعجیل
ثُمَّ اسْتَوى پس مستوی شد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش از روی قدرت و قهر یا بر کردن همچو استوی ملک بر سریر مملکت هیچ چیز
از عرش که اعظم مخلوقاتست نازل نمیشود و هیچ از بندگان نزد حاجت و استمداد بان جانب بر میرسد از تدبیر الامر
تدبیر میکند و میسازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت ما مِنْ شَفِیعٍ نیست هیچ شفاعت کننده که در روز قیامت
إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ مگر پس از دستوری دادن خدا امر او را این تقریر عظمت اوست و عزت جلال او و ردیکه در نفی
که کافران آنست که ایشان شفیع خواهند بود نزد خدا ذلِکُمُ اللّهُ آنکه موصوفست باین صفات مقتضی او
ربوبیت خدای بحقست رَبُّکُمْ پروردگار شماست نه غیر او چه غیر او را در هیچ صفتها شرکت نیست فَاعْبُدُوهُ
پس او را پرستید بس أَفَلا تَذَکَّرُونَ آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه غیر او که معبود
إِلَیْهِ بسوی جزای اوست مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً بازگشت همه بوت و نشور نه غیر او پس مهیا باشید برای
ارتکاب اعمال صالحه اجتناب از افعال سیئه وَعْدَ اللّهِ وعده داد خدای شما را وعده دادنی حَقًّا راست و درست
إِنَّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ بدرستی که خدای در اول بیافرید خلق را ثُمَّ یُعِیدُهُ پس بعد از مردن زنده کرداند آنرا
لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا تا جزا دهد آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ و کرده اند عملهای پسندیده بِالْقِسْطِ
بعدل یعنی مکافات ایشان داده بر وجه عدل که در آن هیچ نقصی نباشد وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِیمٍ

داشته باشد از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشا و امعای ایشان پاره پاره کرده و عذاب الیم و دیگر ایشان را
عذاب دردناک که تخفیف نیابد بما کانوا یکفرون بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول و یکفرون کافر شدند و میگویند هو
الذی اوست آن خداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس ضیاء گردانید آفتاب را خداوند روشنی والقمر نورا
و ماه را خداوند نور و قدره و تقدیر کرد برای سیر هر یکی از شمس و قمر منازل نزولگاهها بر فلک و اکثر برانند که ضمیر راجع
بقمر است یعنی تقدیر کرد برای سیر قمر منزلها بیست و هشت بعدد شبهای ماه غیر از دو شب محاق و اسامی آن
منازل اینست شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه زبره صرفه عوا
سماک غفر زبانی اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح سعد بلع سعد السعود سعد الاخبیه
فرغ الدلو المقدم فرغ الدلو المؤخر بطن حوت و بروج دوازده است که حمل است و ثور تا آخر و این منازل
ماه و آفتاب و زهره و مشتری و مریخ و زحل و عطارد است و مناط احکام منجم بر سیر شمس و قمر است در این بروج
و منازل کما قال لتعلموا عدد السنین تا بدانید شما شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها بود ذکر کرد والحساب تا بدانید
شمار اوقات از ماهها و روزها در مهمات و معاملات ما خلق الله ذلک نیافرید خدای آنچه مذکور شد الا بالحق
مگر بحق یعنی بر وفق حکمت یا لغو بازی و عبث و یفصل الآیات روشن میکنیم و حفص یفصل بیاء غیبه خوانده یعنی خدای
بیان میکند دلایل قدرت خود را لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و بجهت تامل از آن
نفع میگیرند چه هرکه تامل در آن اندیشه میکند باید که شمس و قمر دو آیت اند از آیات الهی و از اعظم دلالات بر وحدانیت
و علم و قدرت حق سبحانه چه از آنها عالم منور میشود و شعاع شمس اخراج نبات و طبخ ثمار میکند و تمامت و نقص قمر اول
و اخرها معلوم میکرد و حساب شهور و ایام صیف و زمستان معلوم میشود ان فی اختلاف اللیل والنهار بدرستی که در
آمد و شد شب و روز از عقب یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت و ما خلق الله و در آنچه آفرید حق تعالی
فی السموات والارض در آسمانها و زمینها از انواع کاینات چون آفتاب و ماه و کواکب و ستاره و ثوابت
و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و از انواع کاینات سفلی حیوانات و نباتات و جمادات لآیات
هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لقوم یتقون مر گروهی را که بترسند از عاقبت
احوال امور یعنی از حال و مآل و معاد خود در اندیشند و از سوی حشر ترسان گردند بعد از آن در تهدید مکذبان
معاد و معاندان ... میفرماید که ان الذین بدرستی آنکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند بثواب و عقاب ما
یعنی منکر آخرت شدند که محل مجازات عمل است و رضوا و خشنود شدند بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا و بسنده شدند بآن
که ثبات ندارد واطمأنوا بها و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانیه
مقصور گردانیدند و از نعیم جنان و لذات جاودان غافل شدند و بروجهی در دنیا مطمئن شدند و آرام گرفتند
که گویا هرگز ایشان را از اینجا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه بلحظه دست اجل طناب حبل عمر فرو خواهد گرفت
والذین هم و آنانکه ایشان عن آیاتنا از نشانهای کتاب ما و دلایل صنع ما غافلون آگاهان و بیخبرانند بجهت

فرط و غفلت ایشان در آنچه گفته آیاتست که آن شناسانست بزخارف دنیای سریع الزوال اولئک آن گروه مشغول بحطام
دنیا و غافل از امور عقبی مأویهم النار جای ایشان آتش دوزخ است بما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند
از معاصی که گروه شرک است و سایر خطیئات بعد از وعید کافران در وعده مومنان میفرماید که ان الذین آمنوا
بدرستی آنکه ایمان آوردند و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته یهدیهم ربهم راه نماید ایشان را پروردگار
ایشان در آخرت بایمانهم بسبب ایمان ایشان طریقی را که موتوی بهشت شود تجری من تحتهم الانهار
که جاری خواهد بود از زیر مساکن و قصور ایشان جویهای آب فی جنات النعیم در بوستانهای با نعمت و ایشان در آنجا
غرفها ... گران باشند دعویهم فیها خواندن ایشان مر خدا را در بهشت این وجه باشد که سبحانک اللهم
پاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا از هرچه لایق بحضرت کبریای تو نیست و این تحمید لذت ایشان بود و چون این کلمه گویند
آنچه آرزوی ایشان باشد حاضر گردد و تحیتهم و درود و ثنای ایشان بر یکدیگر یا درود حق و تحیت فرشتگان
بر ایشان فیها در بهشت سلام سلام بود که شمست بر سلامتی از جمیع آفات و مکاره و آخر دعویهم و آخر
دعای ایشان ان الحمد لله آن باشد که گویند حمد مر خدا را که رب العالمین پروردگار عالمیانست مرویست که
چون مومنان بهشت عنبر سرشت درآیند و آنجا عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده کنند بستایش و ثنای
ملک متعال و تسبیح خالق ذوالجلال زبان بگشایند و ملائکه بامر حق تعالی بر ایشان سلام کرده با نواع کرامات
و علو مقامات بشارت دهند و ایشان وظایف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام کلیم تسبیح و حمد کنند
و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید ذوق و لذت عاشق خلاق را از بهشت
جاودانی خوشتر است مرویست که اگر مرغی بر بالای سر ایشان پرواز کند و ایشان آرزوی گوشت او کرده
گویند سبحانک اللهم فی الحال بریان از آن مرغ جدا شده بریان شود و پیش ایشان افتد و چون آنرا تناول
کنند و گویند الحمد لله رب العالمین در حال استخوانهای مرغ جمع شده و گوشت پیدا کرده پرواز درآید همچنان که اول
مرتبه بود و ... یعنی یهدیهم ربهم که در این آیه واقع شده اینست که راه نماید خدا ایشان را بنور ایمان
بر صراط کشیده و در خبر است که حضرت رسول صلعم جبرئیل را گفت چگونه بر صراط بگذرند جبرئیل متوجه آسمان شده
باز آمد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که تو بر صراط بنور من بگذری و علی بنور تو بگذرد و امت تو
بنور علی بگذرند نور امت تو از نور علیست و نور علی از نور تو و نور تو از نور من بهشت در آیند و همه از نور من ... کنند
و آن با ایشان ... ولو یعجل الله للناس و اگر تعجیل کند خدای
برای مردمان الشر با اجابت دعا بد استعجالهم بالخیر همچنانکه شتافتن ایشانست بدعای خیر لقضی الیهم هر آینه
گذارده شود بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان و هلاک شوند اگرچه دعای بد ایشان زود رسد و دعای ...
خیر ایشان را مستجاب میگردانیم ایشان زنده و هلاک میشدند فنذر الذین پس میگذاریم آنها را که لا یرجون لقاءنا
امید ندارند برسیدن بعقاب و ثواب ما یعنی بروجه فساد بحشر و متعلقات آن منکرند فی طغیانهم در طغیان خود

یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشان را تا در ضلالت یعمهون سرگردان می روند و بحق راه نمی یابند بعد از آن خبر میدهد
از قلت صبر آدمی بر ضرر و شداید و میفرماید که واذا مس الانسان الضر و چون برسد آدمی را سختی و رنجی مراد جمیع کفارند و در
تقدیر چون ضرری بوی رسد دعانا بخواند ما را باخلاص تمام برای خلاص از آلام لجنبه وقتی که بجنب کرده باشد یعنی بپهلوی خود یعنی
صاحب فراش بود از آن رنج او قاعدا یا نشسته بود او قائما یا ایستاده یعنی در جمیع حالات فلما کشفنا پس چون
برداریم و ببریم عنه ضره از وی رنج و مضرت او را مر برود بر همان راهی که بود از کفر و آن مستمر شود یا بگذرد از موقف
دعا و دیگر بار رجوع نکند کان لم یدعنا گوییا که او نخوانده است ما را الی ضر مسه بکشف ضری و دفع رنجی که بدو رسیده
بود کذلک مانند این زین آراسته شده است یعنی شیطان آراسته للمسرفین مر اسراف کنندگان را که از حد تجاوز
نموده اند ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند از رفتن در مناهی تباهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی یعنی شیطان
در نظر ایشان چنان در آورده که آنچه میکنند از اعمال قبیحه نیکوست بعد از آن از عقوبات کفار امم سابقه خبر میدهد
تا این امت از شومی عمل ایشان احتراز کنند پس میفرماید که ولقد اهلکنا القرون و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنهای را
من قبلکم که پیش از شما بودند یعنی اهل کفر لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران و عصیان و رزیدن در اطاعت
و جاءتهم وحال آنکه آمده بودند بدیشان رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهای روشن و معجزهای
ظاهره که دال بر صدق ایشان بودند و ما کانوا لیؤمنوا و نبود ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده بودندی
بجهت فرط عناد و جحود کذلک همچنین که ایشان را جزا دادیم یا هلاک کردیم ایشان را بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین
جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر مینمایند ثم جعلناکم پس گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما
مبعوث شده خلائف خلیفهای گذشتگان و جانشینان ایشان فی الارض در زمین من بعدهم بعد از قرنهای
که هلاک شده لننظر تا ببینیم در صورت شهادت شما بعد از آنکه دانسته ایم در غیب کیف تعملون چگونه خواهید کرد
از خیر و شر تا با شما بمقتضای آن کردار جزا دهیم مرویست که عبدالله بن ابی امیه مخزومی و ولید بن مغیره و مکرز بن حفص
و عمرو بن عبدالله عامری و امثال ایشان از کفار قریش با حضرت رسالت گفتند که آیتی بیار که سادات عرب را از
عبادت لات و عزی و منات باز دارند و ذم بتان در آن نبود حق تعالی آیت فرستاد که واذا تتلی و چون
خوانده شود علیهم بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که واضح المعنی است قال الذین
لا یرجون لقاءنا گویند آنها که امید ندارند رسیدن بعقاب و ثواب در روز حساب یعنی کتابی که ائت
بقرآن بیار قرآنی غیر هذا بجز از اینکه بما میخوانی که در وی ذکر بعث و نشر عقاب و ثواب و معایب لات
و منات و سایر اقسام نباشد او بدله و اگر تبدیل کن قرآن را یعنی در موضعی آیتی که در شکست بتان است دیگر را
وضع کن که در آن ذکر عذاب و ذم الهه ما نباشد قل بگوی ای محمد در جواب ایشان ما یکون لی سزاوار نیست
مرا ان ابدله آنکه تبدیل کنم قرآن را من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآن را تغییر کنم و در آن
بزیاده و نقصان تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم و از پی نمیروم الا ما یوحی الی مگر آنچه را که وحی کرده

میشود

میشود بمن از حق تعالی زیاده و نقصان انی اخاف بدرستیکه من می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود
بتغییر و تبدیل قرآن عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ قیامت بعد از آن در بحث نبوت آنحضرت تنبیه میفرماید که
قل بگوی ای محمد لو شاء الله اگر خواستی خدای ما تلوته علیکم نخواندمی بر شما آنچه بر من نازل شده ولا ادریکم و نه شما را
دانا کردی خدای سبحانه بدین قرآن پس از فضل و رحمت وی است که مرا امر کرد تا بخوانم و شما را اعلام کرد و بر زبان من
مراد آنست که این تشبث من نه از آن وجه کرده ام که موافق آرزوی شما باشد فقد لبثت پس بدرستی که من درنگ کردم فیکم
عمرا در میان شما عمری دراز که بمقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم من
قرآن را نمیخواندم و شما بدان دانا بودید افلا تعقلون آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید در کسی که چهل سال در میان شما بود
و ممارست علمی ننموده و به عالمی صحبت نکرده و کلامی بشما نخوانده که فصحای عرب از جمال بلاغت آن حیرانند و بلغای
دیوان ادب از کمال فصاحت انگشت تحیر در دندان و با وجود این از احوال ماضی و مستقبل خبر میدهد که تا در یابند که
صدور کلامی چنین از مردی چنان خارق عادتست و منزل از جناب عزتست و شما از غایت عناد افترا میکنید که قرآن
کلام منست نه از جانب خدای فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افتری از آنکه افترا کند و بر بندد علی الله
کذبا بر خدای دروغی و چیزی که نگفته باشد نسبت با وی دهد او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر
شود و یا گوید که او صاحب شریکیست و ولد است انه لا یفلح المجرمون بدرستیکه نجات نیابند و رستگار نشوند مجرمان یعنی
کافران که غرق جرم اند و مستغرق معصیت و یعبدون من دون الله و می پرستند بجز از خدای ما لا یضرهم
آنچیزی را که ضرر نرساند ایشان را اگر ترک عبادت او کنند و لا ینفعهم و سود ندهد بدیشان اگر بجای او کات پرستش او
صرف نمایند زیرا که معبودان ایشان جماد اند و جماد بر رسانیدن نفع و ضرر او را قادر نباشد و یقولون و میگویند بت
پرستان هؤلاء این بتان شفعاؤنا شفیعان ما اند عند الله نزد خدای یعنی در امور دنیا ما را
شفاعت میکنند و از خدای در خواست مینمایند تا مهمات ما را کفایت یا اگر قیامت و بعث و حشر باشد چنانچه زعم اهل اسلام
از خدای در خواست کنند و از عذاب برهانند حق تعالی بسبیل الزام ایشان فرمود که قل بگوی ای محمد اتنبئون الله
آیا خبر میکنند خدای را بما لا یعلم بآنچیزی که نمیداند فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و در زمین یعنی انتفای
علم جهت انتفای معلوم است یعنی شما میگویید که خدای را شریکی هست و اثبات شفاعت بتان میکنند بغیر ولی و خدای
بجمیع عالم است و محیط بجمیع معلومات هرگاه او را شریکی نباشد پس شفاعت شریکی معقول نباشد سبحانه پاکست خدای
و تعالی و بلند مرتبه عما یشرکون از آنچه شریک میدانند و ما کان الناس و نبودند مردمان الا امة واحدة
گروهی یگانه یعنی بر فطرت اسلام بودند و از ابن عباس مرویست که میان آدم و نوح ده قرن بود و میان ایشان
اختلاف واقع نشد تا بعد از طوفان فاختلفوا پس اختلاف کردند بعضی کافر شدند و برخی بر ایمان خود ماندند ولولا
کلمة و اگر نه سخنیست سبقت من ربک که پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازل واقع شده بتاخیر عذاب تا روز
قیامت که روز تمیز است و اگر نه لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فیما فیه در آن چیزی که ایشان

وران یختلفون اختلاف میکنند یعنی عذاب نازل شدی و بطل هلاک گشتی و حق بماندی و یقولون و میگویند مشرکان که
اقتراح آیات میکنند از تو لولا انزل چرا فرستاده نشد علیه بر محمد آیة من ربه معجزه از پروردگار او یعنی
از آن معجزاتی که ما طلب نیم آنچه خود میبیند که مطلوب ما نیست فقل انما الغیب لله بگو در جواب ایشان که غیب خدا
راست یعنی مختص است بعلم او پس شاید که علم او تعلق گرفته باشد بآنکه انزال آیات مقترحه از جهت مفسده است که مانع از نزول
آنست پس صلاح شما در آن بود از انزال آنها و چون انزال آن منوط باید معلوم میشود که علم او تعلق گرفته است بعدم صلاح
آن پس اقتراح شما معقول نیست فانتظروا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را انی معکم که بدرستی که من هم با شما
من المنتظرین از منتظرانم تا به بینیم که بجهت جحود و عناد و مکابره شما خدا با شما چه خواهد کرد و دلیل از افعال ذمیمه ایشان خبر
میدهد که واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رحمة صحتی و فراخی من بعد ضراء از پس
بیماری و قحطی مستهم رسیده و باشد بدیشان اذا لهم چون در نگری مر ایشان را باشد مکر فی آیاتنا مکر ای در آیتهای
ما یعنی طعن کنند و درباره معجزه حیلها کنند و مرویست که اهل که هفت سالی بقحطی و تنگ سالی مبتلا بودند بعد از آنکه
نزدیک بهلاکت رسیدند حق تعالی برایشان ترحم فرموده باران برایشان فرستاد و آن قحطی و تنگ سالی بفراخی
و آبادانی مبدل شد و صاحب جمعیت شدند و شکم تنگ شده زبان طعن بر رسول دراز کردند و قدح آیات الهی
و معجزات نبوی کردند و بانواع مکر و حیله و کید تنگ جستند تا هزیمی به آنحضرت رسانند حق تعالی فرمود که قل الله بگوی
محمد که خدای اسرع مکرا زودتر است از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما حق تعالی بنزول عذاب شما
امر خواهد کرد ان رسلنا بدرستی که رسولان ما یعنی ملائکه حفظه یکتبون مینویسند ما تمکرون آنچه شما مکر میاندیشید از
مکر و هر گاه تدبیر خفی شما بر فرستادگان ما پنهان نیست بر او که خواهد بود بعد از آن بکفر نعمت خود دوام میفرمایند که هو الذی
اوست آن خدای که یسیرکم سیر میکند یعنی تمکین و قدرت میدهد شما را در قطع مسافه فی البر در خشکی بر پشت دواب
چون اسب و شتر والبحر و در تری بر پشت کشتی حتی اذا کنتم فی الفلک تا چون باشید در کشتی وجرین بهم
و کشتی ها روان شوند با آنکه در وی اند بریح طیبة بیادی که نرم نرم می وزد و فرحوا بها و شادمان شده باشند
ایشان بآن باد که جاءتها ناگاه آمد بآن کشتی ریح عاصف بادی سخت در بادرا در شورش و رود و تلاطم
در آید و جاءهم الموج و بیاید بدیشان موج من کل مکان از هر جائی یعنی از جیب و راست و پس و پیش کشتی
موج در آید و ظنوا و یقین کنند انهم احیط بهم آنکه فرو گرفته است بلاء مر ایشان را از همه جوانب بسبط از تو هلاکی
ندیشته باشند دعوا الله بخوانند خدای را بدفع آن بلا از ایشان مخلصین درحالتی که پاک کنندگان باشند
له الدین برای خدای دین را یعنی از خوف این دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کنند و عوارض نفسانی
و شیطانی زایل کرده و گویند لئن انجیتنا اگر مارا نجات دهی من هذه ازین احوال و بلاء لنکونن
من الشاکرین هر آینه باشیم از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فلما انجاهم پس چون بازرهاند ایشان را
از آنچه میترسند اذا هم ناگاه ایشان یبغون فی الارض ستم کنند در زمین و بشتابند بهمان کارها که بر آن بودند

بغیر الحق بناحق و ناروا یعنی مبطل باشند در آن این احتراز است از تخریب مسلمانان دیار کفره و سوختن مزرعه
عمارت ایشان و کندن درختان ایشان چه این افساد حق است یا ایها الناس انما بغیکم ای مردمان جز این نیست
که ستم شما علی انفسکم بر نفسهای شما بار ارتکاب معاصی متاع الحیوة الدنیا برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تمتع
و منفعت دو سه روزه دنیا پایدار نیست لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی بماند ثم الینا مرجعکم
پس بسوی ماست بازگشت شما در قیامت فننبئکم پس خبر کنیم شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که میکنید که جزای
آن بشما پاداش خواهیم داد انما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال و ادبار
بعد از اقبال کماء مانند آبیست یعنی باران انزلناه که فرستادیم آنرا من السماء از آسمان یا از ابر فاختلط به
پس آمیخت بآن آب نبات الارض گیاه رسته از زمین مما یاکل الناس از آنچه میخورند او را آدمیان چون حبوب
و ثمار و بقول والانعام و از آنچه چهارپایان میخورند چون گیاه تر حتی اذا اخذت الارض تا وقتی که فرا
گرفت زمین زخرفها آرایش خود را باصناف نباتات و اشکال و الوان مختلفه آن وازینت و آراسته شد
و با زینت محصولات گوناگون و میوه های رنگارنگ وظن اهلها و گمان بردند مردم از زمین انهم
قادرون علیها که ایشان توانند بر درویدن گیاه و چیدن میوه های آن که اتیها ناگاه آمد بآن زمین امرنا
عذاب یعنی فرمان در رسید بجزای آن لیلا او نهارا در شب یا در روز فجعلناها پس گردانیم کشت و زرع
آن زمین را حصیدا شبیه آنچه درو کرده باشند یا از اصل برکنده کان لم تغن گویا که هیچ نبوده موجود گشته
و اثر آن پیدا نشده بالامس و بروز کذلک همچنین که درین تفصیل کردیم نفصل الایات روشن می سازیم و تفصیل
میدهیم دلائل قدرت خود را لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در بین ضرب المثل و بدان نفع گیرند و تعقل
دریں اینکه حال دنیا در زوال نعم و اموال و ظهور او بار بعد از اقبال تشبیه کرده بحال گیاه زمین که بعد از تازگی
و طراوت خشک و تیره و بی رونق و بی نضارت میشود و بعضی حال اول را که بامر صفت طراوت و تازگیست از خیمت
تری و پژمردگی است مبداء و دنیا نوازش و نشست و انتهای آن گذارش گشت و گفته اند که تشبیه آن بآب
آب باران که مدام جاریست در نهایت پاکیزگیست و چون در موضعی گشت کرد و صافی بگیاه ماند رنگ و بوی
متغیر کرده و دنیا پاک منقبض شود مال دنیا نیز بسبب انفاق جوان مردان دست بدست روان گردد و پسندیده
و مقبول شد و چون در نفیس بخیل امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و انفراج حادثات رد و برد تأخر
نیاید از بعد گشت از پای در آورد مال چون آبست و تا باشد روان فیض می یابند و اهل جهان
چند روزی چون کند یکجا درنگ کند و چاپلست و تیره رنگ و یا وجه تشبیه آنست که چون آب باران
باندازه آید و بقدرت حاجت نازل گردد سبب آسایش ادمیان و آرامش عالمیان باشد اما چون از
اندازه و گذرد و از حد اعتدال تجاوز کند سبب خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز تا بمقدار احتیاج
بدست آید مقاصد دین و دنیا بانجاح مقرون کرده فواید آن بقریب و بعید رسد و چون روی بازدیاد نهد

وخزانه و انبار شود موجب ارتکاب معصیت و تفاخر شود کما قال ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی و بعضی دیگر در وجه
تشبیه گفته اند که باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت آن بیفزاید و چون بخار بگذرد خدمت و شوکت او
زیاده گردد و مال دنیا چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید بلطف آن در قربات کما نعم المال الصالح للرجل الصالح
و اگر بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد روی بازد و با نهد او ورده اند که حق تعالی بندگان خود را میخواند بدنیا
که محل فانیست بلکه برای بهشت دعوت میکند که منزل سلامتی از محن فانیست چنانچه فرموده که والله یدعوا و خدا میخواند
بندگان را الی دار السلام بسلامت سرا یعنی برای سلامت دعوت میکند بعملی که موجب دخول جنت است
و گویند بهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحیت خدا و تحیت ملائکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بیکدیگر
سلام است کقوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و قوله سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و قوله تحیتهم
فیها سلام و قوله الا قیلا سلاما سلاما نسبت سلام نام خداست و اضافه بهشت با وجهت تعظیم آن هست چنانچه
اضافه بهشت با وجهت تعظیم آن هست چنانچه اضافه خانه بصاحب بجهت تکریم پس هست حق تعالی بنده خود را
میخواند از سرای که اولش بکاست و اوسطش عنا و آخرش فنا بسرای که مبداش عطاست و اوسطش سخا و آخرش
بقا از حضرت مولی و یهدی من یشاء و راه مینماید هر کرا میخواهد از طالبان راه حق بتوفیق و اسباب لطف
و ارشاد در قیامت را هنماید الی صراط مستقیم بسوی راه راست که طریق شریعت است و دار السلام للذین
احسنوا مر کسانی را که نیکویی کردند یعنی ایمان آوردند و عمل صالح کردند و از نواهی اجتناب نمودند و ارحق
از دوست خداوند الحسنی مثوبت نیکوست که آن نعیم دار السلام است و زیادة و افزونی از پاداش که
بطریق تفضل کرامت فرماید که یزیدهم من فضله و گویند حسنی یعنی جزای حسنات است یکی بیکی و زیاده آنکه یکی را ده تا
بهفتصد و بیشتر و یا حسنی یعنی مغفرت و زیاده خشنودی حضرت عزت و در روایتی واقع شده که زیاده آنست
که بر سر اهل بهشت گذار کند و هر گاه که خواهند که بر ایشان بیارد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت که زیاده غرفه
ایست در بهشت که از یک دانه مروارید مخلوق شده و از چهار در است و لا یرهق وجوههم و پوشیده نگردانند
روهای بهشتیان را قتر گردی و غباری یعنی روی ایشان در کمال طراوت و نضارت باشد و لا ذلة و نه
خواری یعنی اثر خواری و مذلت بر بشره ایشان نماید اولئک آن گروه نیکوکاران اصحاب الجنة اهل
بهشت اند هم فیها خالدون ایشان بجاوید مانند کاشانه نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت ایشان انتقال پذیرد
بخلاف زخارف دنیا و متعلقات آن که در معرض زوال و فناست فضل بن یسار از باقر علیه السلام روایت کرده که
آنحضرت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هیچ چشمی از خوف خدا گریان نشود مگر حق تعالی بدن او را بر آتش دوزخ
حرام گرداند و اگر از خوف حق سبحانه آب چشم از رخساره او روان شود از روی او تیرگی و خواری نرساند با نضارت
و طراوت باشد و بعد از وعده مطیعان در ذکر وعید مشرکان میفرماید و الذین کسبوا السیئات
و آنان که کسب بدیها را از شرک و نفاق و طغیان و عصیان جزاء سیئة بمثلها پاداش بدیست مانند

ان بدی که کرده اند زیاده بر آن جزا یابد و در عقاب بر قدر استحقاق معصیت است و ترهقهم و فرو پوشد
ایشان را ذلة خواری و رسوایی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد و ما لهم من الله نباشد مر ایشان را از عذاب
خدای من عاصم هیچ نگهدارنده یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد و عکس عذاب از ایشان باز نتوانند
خشم خدا از ایشان دفع شود بخشند و کانما اغشیت گویا پوشیده شده است وجوههم روهای ایشان
از غم و اندوه و حرارت دوزخ چون شب تیره باشد بغایت تاریک و بسیار سیاه اولئک آن گروه
کاسبان سیئات که مشرکان و منافقان اند اصحاب النار یاران دوزخ اند هم فیها ایشان در
آتش دوزخ خالدون جاوید باشند که ایشان هرگز روی رهایی از عذاب ندارند و یوم نحشرهم
و یاد کن روزی را که حشر کنیم نیکان و بدان را جمیعا در حالتی همه ایشان حاضر باشند ثم نقول پس گوییم
للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آوردند مکانکم باز ایستید بر جای خود انتم و شرکاؤکم
شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان و ببینید که جزای شما چیست فزیلنا بینهم پس جدا کنیم
میان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید و گویند ایشان را که ما را
خود امر کردند و ندحق تعالی بتان را بسخن در آورد و قال شرکاؤهم و گویند شریکان ایشان یعنی بتان ما کنتم
ایانا تعبدون نبودید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید جدا لا فرمانید
تا بود شرک آوردن شما و گویند مراد شریکان ملائکه اند یا مسیح و عزیر که قبل از این گذرانده و گفته اند که
جمعی از کافران ملائکه را بنات الله یعنی دختران خدا میخواندند و جمعی مسیح و عزیر را پسران خدا میدانستند
مروی است که کافران انکار جدال و گویند چنین است بلکه شما را پرستش خود امر نموده اید بتان گویند فکفی
بالله شهیدا پس کافیست خدا که گواه باشد بیننا و بینکم میان ما و میان شما چه او عالمست بکنه حال ما
ان کنا بدرستیکه بودیم ما عن عبادتکم از پرستش شما هر آینه لغافلین و از آن کلام بیخبران زیرا
که نه دیدیم و نه شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم و ما ملائکه و مسیح و عزیر گویند که ما ندانستیم که شما پرستش میکردید
هنالک در آن مقام تبلوا کل نفس بیازماید یعنی بداند هر نفسی ما اسلفت آنچه از پیش فرستاده از اعمال
پس نفع و ضرر آن را معاینه ببینند و بیابند و جزای کردار خود معلوم ایشان شود و ردوا و باز گردانیده شوند
همه نفسها الی الله بسوی ثواب و عقاب خدای که مولیهم الحق خداوند متولی امر ایشان است بحقیقت و ضل عنهم
و گم گردد و ناپدید شود از کافران ما کانوا یفترون آنچه افترا میکنند از شفاعت بتان و دعوی الوهیت
ایشان بعد از آن دلایل توحید و بعث را بتقریر قول مذکور گردانیده میگوید قل من یرزقکم بگو یا محمد کیست که شما را
روزی میدهد من السماء از آسمان یعنی که باران می بارانند و الارض و از زمین که گیاه می رویاند چه از زراعت و حاصل
نبات و دیگر اسباب ام من یملک السمع یا کیست خداوندی که قادر است بر آفریدن شنوایی را و الابصار
و دیدها را که توانائی بر سمع و بصر یا فریند یا حفظ کند از آفات و من یخرج الحی و کیست که بیرون آورد زنده را که حیوانست

قطعا من اللیل از شب مظلما در حالتی که
شب تاریک بود یعنی روهای ایشان

یا نبات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه و یخرج المیت و بیرون آورد مرده را که دانه یا نطفه است من الحی
از زنده که حیوانست یا نبات و من یدبر الامر وکیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را و چون این سوالهائی کازین
از غایت ظهور صدق نتوانند که عناد و مکابره کنند فسیقولون الله پس زود باشد که گویند در جواب که آنکه بر سبیل
الله است و چون این اقرار بدیشان کرده حجت در بطلان طریق ایشان که شرکست فقل پس بگوی ای محمد مر ایشان را بعد از این اقرار
افلا تتقون آیا نمی‌ترسید از چنین خداوندی که با او شریک میسازند فذلکم الله پس آنکس که ازین صفات و کمال
ثابت است الله است ربکم الحق که پروردگار شماست ثابت در ربوبیت و درست در ربوبیت که شک در آن راه
ندارد فماذا پس چه چیزست بعد الحق پس از درستی و بیان حق الا الضلال مگر گمراهی فانی تصرفون پس از کجا
گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک مراد انکارست یعنی نیست بعد از حق مگر ضلال پس کی در گذرند از حق بعبادت
الله است با چندین دلایل و حجج بر وحدانیت او که در ضلالت افتید کذلک همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است نه غیر او را
حقت کلمت ربک سزاوار شد حکم پروردگار تو و واجب گشته است علی الذین فسقوا بر آنکه بیرون رفته اند از دایره
ایمان و استصلاح و متمرد در کفر و عناد انهم لا یؤمنون که ایشان ایمان نیارند یعنی علم الهی تعلق گرفته با آنکه ایشان ایمان
نیارند و از دایره استصلاح بیرون باشند و در کفر میرند معنی آنست که عذاب الهی واجب شد بر اهل کفر و وعده آن بجهت آنکه ایمان
نمی‌آرند بعد از آن اثبات دلیل دیگر میکند در باب توحید و علم و قدرت و میفرماید قل بگو ای محمد با این مشرکان معاند و
کافران جاحد که هل من شرکائکم آیا از شریکان شما یعنی بتان شما که شریک خدا گرفته اید من یبدؤ الخلق کیست که باغاز
بیافریند خلق را ثم یعیده پس باز زنده سازد بعد از موت و چون کفار ببکار ابدا مقر بوده اند و اعاده را
منکر از روی عناد و الجاج بدان اعتراف نمیکردند حق تعالی بدان اعتراف نکردن ایشان نظر نفرمود که قل الله بگو ای محمد
ایشان را که خدای بحق این صفت دارد که یبدؤ الخلق کیست که باغاز بیافریند خلق را ثم یعیده پس باز زنده میگرداند
بقدرت کامله خود فانی تؤفکون پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست و نزد که وضوح حجت قل بگو ایشان را
هل من شرکائکم آیا هست از بتان شما که شریک خدا نام نهاده اید من یهدی کسی که راه نماید با رسال رسل و انزال
کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب منهج کند تا راه نماید الی الحق بسوی حق این معاندان میدانند که این صفت
از ایشان مسلوب است و اگر لجاج و عناد دامن گیر ایشان شده نگذارد که باین معترف شوند قل الله یهدی للحق بگو
ای محمد خدای بحق راه می‌نماید یعنی بالطافی که باعث کان شود از تمکین ایشان در نظر کردن در ادله و آمادیه و توفیق ایشان
در تدبر نمودن در حجج حقه و چون نعمت هر دو سرای از جانب حق سبحانه است افمن یهدی الی الحق آیا پس آنکه راه
مینماید بحق باسباب توفیق و الطاف احق ان یتبع سزاوارتر است که متابعت کرده شود امن لا یهدی
یا آنکس که راه نیابد بخودی خود الا ان یهدی مگر آنکه راه نمایند او را و این حال اشراف شرکای شماست چون ملائکه
و مسیح و عزیر پس جمادات بطریق اولی که شایسته الوهیت نباشند و در تفسیر زاهدی مذکورست که بت پرستان بت
بر چهار پایان می‌بستند و از جایی نقل میکردند بر حق تعالی فرمود که آن بت برابر بود اگر ترا راه نماید یا کسی تو او را راه نمایی

فما لکم پس چیست و چه بوده شما را کیف تحکمون چگونه حکم میکنید در تسویه میان کسی که شما را بوی هدایت کند یا کسی که او محتاج هدایت است
و یکسان می‌شمارید قادر و عاجز را و درین آیت دلیل روشن است بر عدم الاتقدیم المفضول بر فاضل در امامت و خلافت
و ریاست عامه و بعد ازان فرمود که و ما یتبع و پیروی نمیکنند اکثرهم بیشتر کفار الا ظنا مگر گمانی را که نشأت از آن
خیالات موهومه و قیاسات متعارضه و فاسده است چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق باینکه گمان ایشان
که موهوم است مراد اکثر جمیع است یا کسانی که بنای مذهب خود را بر تمیز و نظر نهاده باشند و راضی بتقلید صرف نشده باشند
ان الظن بدرستی که گمان لا یغنی بی نیاز نگرداند کسی را من الحق از علم و اعتقاد درست شیئا چیزی یعنی گمان و تخمین
بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند که ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد و حق تعالی فرمود که گمان ایشان
سود نکند و باز ندارد از غضب خدا چیزی را ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بما یفعلون بافعال ایشان
میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان و همه را جزا و سزا خواهد داد و این آیت دلیل است بر آنکه
تحصیل علم در اصول واجب است و اکتفا بتقلید و ظن جایز نیست و جواز ظن در جائیست که علم ممکن نباشد مانند مسائل
اجتهادیه بعد از آن در رد قول کفار میفرماید که و ما کان هذا القرآن و نیست و نشاید این قرآن با وجود دلایل
و اعجاز ان یفتری آنکه بربافته شود و کسی تواند گفت من دون الله از غیر خدای یعنی سزاوار نیست که این
سخن فرابافته باشد و لکن تصدیق الذی و لیکن هست تصدیق کننده آنچه بود بین یدیه پیش از وی از توریت
و انجیل و زبور یعنی با وجود اعجاز مصدق و موافق کتب سابق است و تفصیل الکتاب و بیان احکام کردن آنچه بر شما
نوشته شده و از اوامر و نواهی که لا ریب فیه هیچ شک و شبهه در وی نیست یعنی در حقیقت آن که من رب
العالمین نازل شده است از نزد پروردگار عالمیان و نیز از جهة اثبات و الزام حجت بر اهل عناد و لجاج
میفرماید که ام یقولون آیا میگویند مشرکان که افتریه بربافته محمد است همانا این کلام را از خود قل بگو اگر این سخن
را بربافته توان یافت چنانچه زعم شماست فأتوا پس بیارید شما و بر بافید بسورة مثله سوره مانند آن در بلاغت و فصاحت
و قوت معنی چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد دوران میدانید خود را و اگر بخود معارضه نتوانید
استعانت نمایید وادعوا و بخوانید برای معاونت خود و را آوردن سوره مثل قرآن من استطعتم هر کرا
توانید که از وی یاری خواهید من دون الله بجز از خدای تا شما را مدد کاری کند و بسازید مانند
قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که محمد صلعم از خود می‌سازد بل کذبوا بلکه فرط جحود و عناد
تکذیب کردند بما لم یحیطوا بعلمه بآنچیزی که فرا نرسیده بدانش آن مراد آنست که بعد از استماع قرآن و قبل
از تدبر در آن بتکذیب و انکار آن مشغول شدند بجهت آنکه قرآن متضمن ذکر بعث و جزا است و سایر که مخالف
دین ایشانست و لما یاتهم و هنوز نیامده بدیشان یعنی ظاهر نگشته بر ایشان تاویله معنی و حقیقت قرآن در بادی
الرای و ذهن بایشان با اسرار و حقایق آن نرسیده یعنی اگرچه اول علم بحقیقت آن نداشتند اما بالاخره اعجاز
آن بر ایشان ظاهر شد وقتی که مکرر حضرت رسالت صلعم بدعوی تحدی کرد و ایشان قومی خود را در معارضه

آن حرف کرده و نتوانسته و عاجز گشته و بدانسته که فوق بشریت والا بجهت فرط عناد و جحود در تکذیب آن کوشیده
كذلك همچنین تکذیب کفار زمان تو وارد كذب الذين تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند من قبلهم
پیش از ایشان فانظر پس درنگر و ببین که كيف كان عاقبة الظالمين چگونه بود سرانجام ستمکاران که تکذیب پیغمبران کردند
آنها معذب و معاقب خواهند شد و درین آیت تسلیه حضرت رسالتست و تهدید اهل کفر و ضلالت ومنهم و از ایشان
که تکذیب میکنند من يؤمن به کسی هست که میگرود بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حقست ولکن از
روی عناد اظهار نمیکند ومنهم من لا يؤمن به و از ایشان کسی هست که نمیگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی
وربك اعلم و پروردگار تو داناترست بالمفسدين بتباهکاران یعنی بجاحدان که معترف اند و بر تکذیب اند و گفته اند که
معنی آنست که بعضی ازین قوم ایمان آورده اند بقرآن و از کفر توبه کرده اند و برخی ازین سعادت محروم مانده و بر شقاوت
کفر مرده اند وان كذبوك و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار و ابا نمایند و ای محمد تو از جانب ایشان ناامید شوی فقل
پس بگو ایشانرا که لي عملي مراست جزای کردار من ولكم عملكم و شمار است پاداش عمل شما انتم بريئون
شما بیزارید یعنی دست شما بریست مما اعمل از آنچه میکنم یعنی شما را بعمل من مؤاخذه نخواهند کرد وانا بريء و من بیزارم
مما تعملون از آنچه میکنید یعنی ما خود بعمل شما نخواهیم شد نزد بعضی این آیه منسوخست بآیت السیف بجهت آنکه متضمن اعراض
از ایشان و تخلیه ایشان و نزد بعضی منسوخ نیست بلکه مراد وعید است کقوله اعملوا ما شئتم ومنهم و از اهل شرک
از اهل یهود من يستمعون کسانی هستند که گوش فرا میدارند اليك بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و احکام
شرع را بیان تعلیم میکنی تا استهزا کنند بآن افانت تسمع الصم آیا تو میشنوانی کرانرا یعنی کسانی را که در عدم
استماع حق بمنزله کرانند مراد آنست که تو قادر نیستی بر اسماع ایشان ولو كانوا و اگر چه هستند که با وجود کری لا يعقلون
درنمی یابند یعنی با کری ایشان عدم تعقل انضمام یافته و چون سمع و خرد مفقود باشد بدیهیست که حال بر چه منوال شد ومنهم
من ينظر و از ایشان کسی باشد که نظر کند اليك بسوی تو بر وجه طعن و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده کند
و از غایت عناد و جهان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده افانت تهدي العمي آیا تو راه مینمایی کورانرا یعنی آنها را
که در عدم انتفاع از مشاهده آیات مانند کورانند ولو كانوا و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر لا يبصرون نمی بینند
بدیده بصیرت یعنی قادر نیستی بر هدایت کسانی که با عمی بصر ضم اعمی بصیرت کرده اند پس گویا که دیده ظاهر و باطن ایشان
وچون مقصود از ابصار اعتبارست و استبصار و در آن بصیرت و ایشان ازین بهره اعراض کرده و …
کردیده ظاهر و باطن از ایشان مسلوبست ان الله بدرستیکه خدای لا يظلم الناس شيئا ستم نمیکند بر مردمان بهیچ چیز
از افساد حواس و عقل ایشان و تعذیب ایشان بدون استحقاق و نقص ثواب از حسنات ایشان ولكن الناس
ولیکن مردمان انفسهم يظلمون ستم بر نفس خود میکنند بکسب سیئات و … که آلت ادراکست در …
استعمال میکنند چشم از برای دیدن آیات قدرتست و گوش از برای شنیدن اخبار حکمت هر که حق نبیند و حق
نشنود کسی کور و کرست بلکه از ایشان … ويوم يحشرهم و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حشر نماییم ایشانرا یعنی خدای تعالی

جمع کند ایشانرا و از هول آن روز مدت مکث در دنیا و قبر برایشان کوتاه نماید بمرتبه که كان لم يلبثوا گویا درنگ
نکرده اند در دنیا و یا در قبر الا ساعة من النهار مگر اندکی از روز و اگرچه مکث در دنیا یا قبر برایشان کوتاه نماید گو
طولانی باشد اما نسبت مکث آنوقت بمنزله قلیل باشد پس چون از قبر برانگیخته شوند يتعارفون بينهم شناسایی کنند
میان یکدیگر یعنی یکدیگر را بشناسند … که پیش از زمان مفارقت یکدیگر را می شناختند و اگرچه
طول مدت هم و یکدیگر را ندیده اند و این در اول بعث باشد بعد از آن بسبب تواتر احوال قیامت آن تعارف
انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذين بتحقیق که زیان کردند بر خود در حظوظ و خیرات ابدیه آنانکه
ایشان كذبوا بلقاء الله در تکذیب کردن برانگیخته شدن بجزای کردار روز حساب و از انکار ایشان
وما كانوا مهتدين و نبودند راه یافتگان بایمان بوسیله استعمال حواس و عقول خود در تحصیل معارف
حقه بلکه بجهت فرط غفلت و مغرور شدن بلذات و دنیا از تدبر در آیات … بر غفلت خود … در مهالک عذاب ابدی گرفتار شدند
واما نرينك و اگر بنماییم ترا ای محمد بعض الذي نعدهم بعضی از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب … در حال حیوة تو
در حیوة تو فالينا مرجعهم پس بسوی ماست بازگشت ایشان و … ثم الله پس خدای
بعد از … جزای ایشان … شهيد على ما يفعلون گواهست بآنچه ایشان میکنند و …
خواهد داد یعنی هرچه میکنند … ولكل امة و هر گروهی را از امم ماضیه رسول فرستاده بوده که
ایشانرا بحق دعوت مینمود فاذا جاء پس چون آمد بایشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بایشان و تکذیب او کردند قضي
بينهم حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بالقسط براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل کذب هلاک شدند وهم
یعنی رسول و مکذبان … از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان زیاده از استحقاق …
که بعد از نزول آیت واما نرينك الاية … استعجال عذاب موعود کردند … ويقولون و میگویند کافران از روی
استعجال و استهزاء و استبعاد متى هذا الوعد کی باشد این عذاب موعود … ان كنتم صادقين اگر هستید راست
گویان درین وعید خطاب بپیغمبرست و مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند قل لا املك بگو ای محمد که من مالک نیستم
لنفسي برای نفس خود ضرا ولا نفعا زیانی را … و … نفعی …
قادر نیستم بر دفع ضرر و جلب نفع برای خود الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای …
… لكل امة اجل هر گروهی را وقتیست معین برای هلاک ایشان اذا جاء اجلهم چون بیاید وقت عذاب
ایشان فلا يستأخرون پس باز پس نمانند از اجل خود ساعة اندک زمانی ولا يستقدمون و پیش نگیرند
بلکه چون آن وقت در رسد همه هلاک شوند این تهدید مشرکانست که ساعت بساعت عذاب الهی برشما فرود
آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد قل بگو ای محمد ارأيتم آیا دیدید و دانستید ان اتاكم اگر بیاید بشما
عذابه عذاب خدای که در نزول آن تعجیل میکنید بياتا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب او نهارا یا در روز

او نتوفينك یا بمیرانیم ترا … ایشان مشاهده … یعنی اگر انتقام … ایشان …

لا يظلمون

گرزمان اشتغال شماست بطلب معصیت هرآینه پشیمان شوید از استعجال عذاب و چون چنین است پس ماذا یستعجل چه چیز را
شتاب میکنند منه از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبد المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه
انواع آن ناملایمست اثم آیا بعد از استعجال اذا ما وقع چون واقع شود عذاب و آثار آن پیدا شود آمنتم به ایمان
آورید بوی یعنی بعد از وقوع عذاب و مستلزم عدم نفع ایمانست ایمان خواهید آورد و بعد از وقوع ایشان را گویند
الآن آیا اکنون که عذاب نازل شده ایمان می آرید و قد کنتم و حال آنکه بودید شما که از روی تکذیب و استهزا
به بعذاب یعنی بنزول آن تستعجلون شتاب میکردید بر وجه تکذیب و استهزا ثم قیل پس گفته شود بعد از نزول عذاب
للذین ظلموا مرآنانرا که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاوید را هل تجزون
آیا جزا داده شوید یعنی جزا نمیدهند شما را الا بما کنتم مگر بسبب آنچه بودید که تکسبون کسب میکردید از کفر و عصیان از حضرت
ابو جعفر علیه السلام مرویست که مراد باین نزول عذابست از آسمان بر فساق اهل قبله در آخر الزمان نعوذ بالله منها و در وسط کلمی
اخطب از یهود و جواره تنی قبل از هجرت حضرت رسالت پناه بتجارت بمکه رفته بود و چون بحرم رسید و طنطنه شوکت
سید عالم را شنیده و بمجلس شریف ایشان آمده بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد این دعوت که میکنی بجد است
یا بهزل و این کلام که میخوانی راستست یا بازی حق تعالی به رسالت و یستنبئونک و خبر میپرسند از تو در باب
قرآن و ادعای نبوت که احق هو آیا حقست و درستست این قل بگوی ای محمد ای و ربی آری بحق پروردگار من
انه لحق بدرستی که دعوی من در باب قرآن درست و بعثت من درستست و ما انتم بمعجزین و نیستید
شما عاجز کننده مرخدای را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خود باز نتوانید
و از قبضه قدرت او بیرون نتوانید رفت و لو ان و اگر باشد لکل نفس ظلمت مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود
بکفر یعنی اگر کافری را باشد ما فی الارض آنچه در زمینست از جمیع اموال و متاع و خزاین آن لافتدت به هر آینه فدیه
بدهد آنرا تا خود را از آن عذاب باز خرد و اسروا الندامة و پوشیده پشیمانی خود را از پیروان و هواداران خود که
مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند لما رأوا العذاب
آنهنگام که ببینند عذاب را و قضی بینهم و حکم کرده شود میان مومنان و کافران و یا رؤسا و اتباع بینهم
بالقسط بداد و راستی و هم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عذاب الا ان لله
بدانید بدرستی که مر خدا راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست و الارض و در زمین است پس خدای
را احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است الا ان وعد الله بدانید بدرستی که وعده خدای
در ثواب و عقاب حق درست و راستست و در آن خلاف ممکن نیست و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر
اهل کفر و ظلم لا یعلمون نمیدانند بجهت مقصور بودن عقل ایشان در ظاهر نعم دنیویه و مغرور شدن ایشان بآن
هو یحیی و یمیت اوست که زنده میگرداند و میمیراند در دنیا پس قادر است بر زنده کردن مرده در عقبی زیرا که قادر بر ایجاد
مرحیوة و موت را پس همیشه از و حیوة و ممات ممکن باشد و الیه ترجعون و بسوی جزای او در روز بعث باز

گردانید

گردانید و خواهید شد بعث و بیان حقیقت قرآن میفرماید که یا ایها الناس ای همه مردمان قد جاءتکم موعظة
بدرستی که آمد بشما پندی من ربکم از نزد آفریدگار شما و شفاء و شفا و دوائی لما فی الصدور مر آنچیز را که در دلهای
شماست از امراض جهالت و ضلالت و هدی و راه نمونی بسوی حق و رحمة للمؤمنین و رحمتی برای گروندگان
یعنی قرآن که نازل شده است برای مردمان جامع جمیع صفات مذکوره است و هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض
رحمت خواهد بود قل بگو ای بندگان شادی کنید و امیدوار باشید بفضل الله بفضل الله تعالی که قرآنست
و برحمته و برحمت خدا که دین اسلامست و گویند فضل قرآنست و رحمت حضرت رسالت پناه و یا فضل توفیق
است و رحمت عصمت و یا فضل قرآنست و رحمت آنکه شما را از اهل آن گردانید و یا موفقت و توفیق و یا نعم ظاهره
و نعم باطنه و دخول جنت و نجات از عقوبت یا کشف غطا و کمال قرب بحضرت مولی در کشف الاسرار آورده
که حضرت عزت از روی کرامت میگوید که ای بنده من اعتماد مکن بر طاعت و عبادت خود و اعتماد منت جز بر
فضل من و آسایش منت جز بر رحمت من هر کسی را سرمایه آنست سرمایه مومنان فضل منست هر کسی را خزینه است
خزانه مومنان رحمت من از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که مراد بفضل حضرت رسالت پناهست و برحمت اقتدا بولایت
سید اولیا علی مرتضی علیه الصلوة و السلام و نزد بعضی مراد آنست که بفضل و رحمت من فرود آمده است موعظت و شفا
فبذلک پس باین فضل و رحمت ناشاهی حضرت باری فلیفرحوا باید که شاد شوند مومنان هو آن فضل و رحمت
یا قرآن که متضمن آنست خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنند از حطام دنیوی که در معرض زوال است قل
بگوی ای محمد کفار را که ارأیتم خبر دهید مرا ما انزل الله که آنچه فرو فرستاده خدای تعالی لکم برای شما من رزق
از روزی یعنی از چهارپایان و غیره که خوردن حلالست فجعلتم پس ساختید و نام نهادید منه از آن روزی
حراما و حلالا حرام و حلال یعنی بعضی را از آن گفتید که حلالست و بعضی را حکم کردید که حرامست چون بحیره و سائبه و
مانند آن که در سورة المائده گذشت و بعضی را گفتید که بر جمعی حرامست و جمعی حلال که ما فی بطون هذه الانعام
خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا قل الله اذن لکم بگو آیا خدای دستوری داد شما را در تحریم و تحلیل ام علی الله
تفترون یا بر خدای افترا میکنید و میگوئید و الله امرنا بها و ما ظن الذین و چیست گمان آنانکه یفترون
میبندند علی الله الکذب بر خدای سبحانه دروغ را در تحلیل و تحریم یعنی گمان دارند که خدا با ایشان چه کند یوم القیمة
در روز رستخیز گمان کردند که مکافات نکند ان الله بدرستی که خدای تعالی لذو فضل خداوند رحمتست علی الناس بر مردمان
بانزال کتب و ارسال رسل و لکن اکثرهم و لیکن بیشترین مردمان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند
نعمت را بعد از آن بیان میکند که مهلت دادن ایشان از عذاب بجهت جهلست بحال ایشان و میفرماید که و ما تکون
و نباشی تو ای محمد فی شان در کاری از کارهای خود و ما تتلوا منه و نخوانی از آنچه فرستاده ایم من قرآن
از قرآن و لا تعملون و مکنید ای همه آدمیان من عمل هیچ کاری از کارهای دنیا الا کنا علیکم مگر هستیم بر شما شهودا
گواهان آگاه و بینا اذ تفیضون آن وقت که خوض میکنید و در میروید فیه در آن کار و ما یعزب و پوشیده نمیشود

عن ربك از علم پروردگار تو من مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا مقدار ذره هوا فی الارض در زمین و لا
فی السماء و نه در آسمان و لا اصغر و نه خوردتر من ذلك از آن ذره و لا اکبر و نه بزرگتر مراد اینست که هیچ چیز از
امور مذکوره الا فی کتاب مبین در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ مخلص معنی آنست که هیچ قولی و فعلی از حق
سبحانه و تعالی پوشیده نیست و هر یک را موافق عمل جزا خواهد داد و این وعده است مؤمنان را بکمال مثوبت و وعید
منکران را بنهایت عقوبت روایت از حضرت صادق علیه السلام که هر گاه رسول خدای صلی الله علیه و آله این آیه
تلاوت فرمودی بسیار بگریستی و بعد از ذکر مجازات منکران و اهل ایمان خبر میدهد که الا ان اولیاء الله بدرستی که
دوستان خدای را که متقی و مطیع اوامر اویند و مجتنب از نواهی او لا خوف علیهم هیچ ترسی نیست بر ایشان از
رسیدن مکاره و شدائد و لا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت مطالب و مقاصد [illegible] در
کشف الاسرار اولیا بر دو قسم‌اند که عنوان [illegible] اند و بر ایشان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن
ایشان بانوار فقر [illegible] و جمعی اند که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند ابو سعید خدری از رسول الله صلی الله علیه و آله
پرسید که من اولیاء الله دوستان خدا کیانند فرمود [illegible] مردان الهی [illegible]
خدا را یاد کنند [illegible] لطف الهی باشد و حدیث مشهور که النظر
علی وجه علی عبادة [illegible] از حضرت امیر المؤمنین صفت اولیاء الله پرسیدند فرمود کسانی اند که از فرط [illegible]
در شبها چشمهای ایشان آب ریزد و از خشیت [illegible] و بسیاری عبادت روزگار روی ایشان زرد گشته باشد و [illegible]
روزه بودن و گرسنگی شکمهای ایشان باریک شده و از غایت فرط تشنگی لبهای ایشان خشک [illegible] و علی بن
الحسین زین العابدین فرمود که اولیای خدای آنانند که ادای فرائض خدا کنند و سنت رسول صلی الله علیه و آله
نگاه دارند و از محارم متورع باشند و از حطام دنیا زاهد [illegible] رغبت نمایند [illegible] و از کسب
حلال روزی خورند و مال حلال خود را [illegible] حقوق واجبه و مندوبه صرف [illegible]
حق تعالی بجهت این صفات حسنه در کسب ایشان برکت فرماید و در آخرت ایشان را در صدر درجات عالیات
جنت جای دهد و در خبر است که از رسول صلی الله علیه پرسیدند که ولی خدا کیست حضرت دست بر کتف امیر المؤمنین
و امام المتقین گذاشت و گفت [illegible] و فرمود [illegible] این مرد دوست خداست [illegible]
[illegible] باشد و چون آنحضرت جامع جمیع صفات مذکوره [illegible] بولی الله مشهور گشته و بجهت سبقت
ایمان و کمال تقوی او را امیر المؤمنین و امام المتقین گفتند و گویند اولیاء الله همه مؤمنان پرهیزکارند بدلیل آنکه
حق در صفت ایشان میفرماید که الذین آمنوا اولیاء آنانند که گرویده اند بخدا و رسول و بر آنچه از نزد الله
و کانوا یتقون هستند که پرهیزکاری میکنند [illegible] لهم البشری مر ایشان راست مژده فی الحیوة
الدنیا در زندگانی دنیا [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم [illegible]

گویند

گویند بشارت ملائکه که مر ایشان را در وقت نزع گویند الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و در نهایت
گفته که بشری آنست که مؤمن جای خود را در بهشت ببیند پیش از مرگ و مر ایشان راست مژده در آخرت و آن
ملائکه است بر ایشان که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین از ابی جعفر مرویست که بشارت آخرت آنست
که فرشتگان ایشان را در وقت خروج از قبور مژده دهند و سخنان فرح افزا با ایشان گویند [illegible]
در خبر است که چون مؤمن را در قبر نهند بامر حق تعالی دری از درهای بهشت بقبر او گشایند و او [illegible]
[illegible] جمیع نعم او را و منزل خویش تماشا کند و عقبه بن خالد از حضرت ابی عبد الله روایت کرده که آن
حضرت فرموده ای عقبه حق تعالی در روز قیامت قبول هیچ دینی نکند مگر این دینی که شما بر آنید و در بهشت برای
آماده و مهیاست که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچکس خطور نکرده و [illegible] مؤمن را در دنیا
نمیبینند تا آنکه روح برگ گردن رسد بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری
فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل نیست هیچ بدل کردن لکلمات الله مر سخنان خدا را در وعده ها و خلاف
نیست در وعید و بدیل را در آن راه نه ذلك آن بشارت دادن که وعده داده شده هو الفوز العظیم
آنست رستگاری بزرگ که بفهم هیچکس بر نیاید و عقل هیچکس بآن نرسد پس بجهت تسلی حضرت از انکار کفار میفرماید که
و لا یحزنك و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد قولهم گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت
و [illegible] ان العزة لله جمیعا بدرستی که همه غلبه مر خدا راست یعنی غالب مطلق است
و هیچ [illegible] هو السمیع اوست
شنوا مر اقوال ایشان را العلیم و آن [illegible] باحوال ایشان و داناست [illegible] ایشان را جزا خواهد داد
در بیان غلبت مطلق خود میفرماید که الا ان لله بدانید بتحقیق مر خدا راست من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملائکه
و من فی الارض و هر که در زمینست از جن و انس چون انبیا که اشراف ممکنات‌اند از آن او باشند در بندگی [illegible]

و ما یتبع

پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی کنند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد
پس جمادات را [illegible] نهایت ضلالت میکنند الذین یدعون آنانکه میخوانند و می‌پرستند
من دون الله شرکاء بجز از خدای شریکان [illegible] ان یتبعون
پیروی میکنند در عبادت شرکاء الا الظن مگر گمانی [illegible] شرکت حق برده اند و ان هم و نیستند ایشان
الا یخرصون مگر [illegible] در نسبت آن شرکت و [illegible] تقدیر و تخمین شرکت ایشان میکنند [illegible]
محال [illegible] شرکت [illegible] و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت [illegible] استدلال بر [illegible]
و وحدانیت [illegible] استحقاق عبادات [illegible] هو الذی اوست که [illegible]
جعل لکم اللیل گردانید برای شما شب تیره را لتسکنوا فیه تا بیارامید در وی و از تعب تردد روز آسایش
کنید و النهار مبصرا و روز را روشن ساخت تا انجام مهمات خود قیام نمایند ان فی ذلك بدرستی در آفریدن روز [illegible]

کو نور و ظلمت اند لآیات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم یسمعون مر گروهی را که بشنوند بسمع تدبر و اعتبار و از آن
تفکر و تدبر نمایند و کفار بجهت فرط عناد و جحود در آیات دلالت بر وحدانیت و قدرت کامله نکرده قالوا اتخذ الله گفتند
که فرا گرفت خدا ولدا فرزندی یعنی ملائکه را فرزندی گرفت که الملائکة بنات الله و این قول یهود است و یا یهود که گفتند
عزیر ابن الله و یا ترسایان که گفتند المسیح ابن الله سبحانه پاکست خدای از فرزند گرفتن هو الغنی اوست
بی نیاز از فرا گرفتن ولد چه طلب فرزند یا ضعیفی کند تا بوی قوت گیرد یا حقیری تا باعانت او در روزگار رکند یا ذلیلی تا به
فرزند عزت و شرف یابد یا فقیری که نامی تا بوی او را اسمی و رسمی پیدا کند یا شخصی که خواهد او باز ماند و مجموع اینها علامت احتیاج
و حدوثست و او سبحانه غنی قدیم بالذاتست پس اتخاذ ولد از و منتفی باشد له او راست از روی مالکیت ما فی السموات
و ما فی الارض آنچه در آسمانست از علویات و آنچه در زمین است از سفلیات ان عندکم نیست نزدیک شما ای مشرکان
من سلطان هیچ حجتی و برهانی بهذا باینکه خدای تعالی فرزند گیرد اتقولون آیا میگوئید علی الله بر خدای بی منع و فرزند
ما لا تعلمون آنچه نمیدانید و علم بآن ندارید قل بگو ای محمد آنچه در آسمانست از علویات و آنچه در زمین است از سفلیات
ان الذین یفترون بتحقیق که آنها افترا کنند و بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافه شریک
بوی لا یفلحون رستگاری نیابند یعنی هرگز از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند متاع فی الدنیا آن افترا و کذب بر آنکه
خدا را ولدیست بهره وری اندکست در دنیا تا بآن اقامت ریاست خود کنند در کفر و عنقریب از آن بعد حسرت و ندامت
بگذرند ثم الینا پس بسوی جزای ما باشد مرجعهم بازگشت ایشان یعنی مرجع ایشان شقاوت ابدی باشد ثم نذیقهم
پس بچشانیم ایشان را العذاب الشدید عذابی سخت یعنی همیشه بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار باشند بما کانوا بسبب آنکه
بودند بوحدانیت و کتاب و پیغمبر و روز بعث یکفرون که کافر میشدند بعد از آن رسول را امر میفرماید که قصه نوح
را بر ایشان بخواند تا نظر در پی عاقبت ایشان کرده از کفر و شرک تبری نمایند پس میفرماید که واتل علیهم و بخوان بر ایشان
یعنی بر کفار مکه نبأ نوح خبر نوح و یاد کن اذ قال چون گفت نوح لقومه مر گروه خود را یعنی بآنها که مشرک بودند یا قوم
ای گروه من ان کان کبر علیکم اگر هست بزرگ شده و گران گشته بر شما مقامی اقامت من یعنی بودن من و طول
مکث من در میان شما یا قیام من بر دعوت در مدت شمادی چه بنص کلام ربانی حضرت نوح عم نهصد و پنجاه سال قوم
را بخدا دعوت کرده و جفا و آزار ایشان را تحمل فرموده و چون جفای بنهایت رسیده و در صدد قتل او شدند گفت ای قوم
بر شما شاق میکند درنگ من در میان شما و تذکیری و پند دادن من مر شما را بآیات الله علامتهای روشن
بر وحدانیت خدای و تصدیق نا نموده و مرا میرنجانید فعلی الله توکلت پس بر خدای توکل کردم و اعتماد کلی بر وی نمودم
در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا و چون اعتماد کلی بخدای کردم و همه کار خود را باو واگذاشتم فاجمعوا امرکم
پس همه باتفاق فراهم آرید کار خود را یعنی عزیمت کنید بر امر خود در هلاک من و شرکاءکم و با شریکان خود یعنی با
بزعم خود شریکان حق میدانید خلاصه سخن آنست که تصمیم امر خود کنید در هلاکت من و بخوانید شریکان خود را ثم
لا یکن پس باید که نباشد آنچه آهنگ کار شما در قصد من علیکم غمة بر شما پوشیده و مبهم در خفیه در هلاک من میکنید بلکه بآشکارا

در قصد هلاک من سعی نمائید و بظاهر متوجه دفع من شوید ثم اقضوا الی پس ادا کنید و برسانید بمن آنچه میخواهید یعنی آنچه
آرزو دارید در باره من بکار آورید و لا تنظرون و مرا مهلت مدهید در کار من تا زود خلاصی یابید از زحمت مقام
مکث کلام من که من اصلا از آن اندیشه ندارم و توکل کلی بر خداوند خود کرده ام و بالکلیه کار خود را باو بازگذاشته
ام پس از کید و مکر و ایذا و آزار شما باک ندارم این دلیل بر سخن نوح است بجهت آنکه او در مقام توکل ثابت قدم بوده و توکل
تمام بحضرت ملک علام داشته و منقولست که قوم او بدین سخن پای بر قدم در طریق متابعت و نشنیدند ایشان از فرط
عناد و غایت جهالت از قول وی اعراض نمودند نوح عم اعراض ایشان را دریافت فرمود که فان تولیتم پس اگر
روی گردانیده و از قبول قول من اعراض کردید فما سألتکم پس من نخواستم برادای رسالت من اجر هیچ مزدی
که باعراض شما از من فوت شده باشد بلکه غرض من نصیحت شماست ان اجری نیست مزد من برادای رسالت الا علی الله مگر
بر خدای و او مرا بآن مزد و ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید و خواه نه و امرت و فرموده شده ام ان اکون من المسلمین
بآنکه باشم از گردن نهادگان مر حکم خدا را پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت خود را از غیر او نجویم فکذبوه پس دروغ داشتند
قوم نوح مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب وی و بعد از الزام حجت بر ایشان لاجرم مستوجب عذاب شدند فنجیناه پس
نجات دادیم نوح را از غرق شدن و من معه و آنها که با وی بودند فی الفلک در کشتی و اهل بقول اصح هشتاد و سه
بودند از مرد و زن و جعلناهم و گردانیدیم اهل آن کشتی را خلائف جانشینان یعنی باشندگان در زمین از پس
هلاک شدگان و اغرقنا و غرق کردیم بطوفان الذین کذبوا آنها که تکذیب کردند بآیاتنا بنشانهای ما یعنی معجزات
نوح فانظر پس درنگر و بدیده عبرت ببین که کیف کان عاقبة المنذرین چگونه بود سرانجام بیم کرده شدگان
یعنی مشرکان قوم نوح و درین ایما هم تسلی حضرت رسالت پناه است و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ثم بعثنا پس برانگیختیم
من بعده از پس نوح عم رسلا فرستادگان الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی بگروهی چون هود را بقوم عاد
و صالح را بثمود و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را باصحاب مدین فجاؤهم پس آمدند رسولان بایشان خود بالبینات
بمعجزات روشن که مبین صدق ایشان بود فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بمعجزاتی هود و صالح و
پیغمبران فرستاده در ایشان بما کذبوا بسبب آنکه از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت آن جزئی که تکذیب کرده بود
به آن یعنی بحق من قبل پیش از رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بود و قبل از بعثت و برهان و تمیز
سالک نمودند و بجهت عادت از ایشان بر تکذیب اطاعت رسولان خود نکردند یا کفر ایشان مانند قوم نوح بود
در تکذیب و عناد کذلک نطبع مثل این مهر نهادن و تختیه کردن دلهای مکذبان که از امم ماضیه نهاده بودیم بجهت فرط عناد و اصرار
بر کفر و عدم تدبر در آیات واضحه نطبع مهر مینهیم علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد گذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان
و معاندان قریش و امثال ایشان را ختم و تخلیه کرده در وادی خذلان میگذاریم و اینچنین مهر ما بر دلهای مکذبان امم
ماضیه وضع کردیم که دلالت کند بر آنکه ایمان نیارند و بر کفر بمیرند و بسبب آن ... ایشان را ... طعن
گردند با معاندان و جاحدان زمان تو نیز چنین کنیم ثم بعثنا من بعدهم پس برانگیختیم از پس این پیغمبران موسی و هرون موسی

بن عمران و برادر او هرون را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی ولید بن مصعب که فرعون آن زمان بود وَمَلَئِهِ و اشراف قوم او
بِآيَاتِنَا با نشانهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات نه گانه فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند
از قبول و متابعت موسی و هرون نمودند وَكَانُوا و بودند ایشان قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی گناهکاران یعنی عادت ایشان بود تکذیب
انبیاء و تهاون با آیات کبریا و مصر بر جرائم و معاصی فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ پس آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست
مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما یعنی چون موسی به ایشان آمد و سخن حق به ایشان القا کرد و بر وفق آن معجزه بدیشان نمود
قَالُوا گفتند از فرط عناد و تکبر و تمرد إِنَّ هَٰذَا بدرستی که آنچه تو آورده و معجزه نام نهاده لَسِحْرٌ مُبِينٌ هر آینه جادوییست آشکارا
قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی مر قائلان این قول را أَتَقُولُونَ آیا میگویید لِلْحَقِّ مر سخن راست حق و معجزه روشن را لَمَّا
جَاءَكُمْ آن هنگام که بشما آمد که این سحر است موسی در جواب گفت بر سبیل انکار أَسِحْرٌ هَٰذَا آیا این جادوست یعنی
سحر نیست بلکه آیات قاهره الهیست که بجهة صدق نبوت من و درستی من ظاهر ساخته وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ و فیروزی
نیابند ساحران و مراد از شنیدن این تتمه کلام موسی است و تنبیه دلایل بر آنکه آنچه از و ظاهر میشود سحر نیست چه اگر سحر بودی مضمحل گشتی
سحر زیرا که سحر را باطل میکند قَالُوا گفتند اشراف قوم فرعون بموسی که أَجِئْتَنَا آیا آمده بما لِتَلْفِتَنَا تا بگردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا
عَلَيْهِ آبَاءَنَا از آنچه یافته ایم ما بر آنجا پدران خود را یعنی تا ما را از پرستش فرعون که معبود پدران ما بود و باز داری وَتَكُونَ
لَكُمَا و باشد مر شما هر دو برادر را الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ پادشاهی در زمین مصر وَمَا نَحْنُ لَكُمَا و نیستیم ما مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِينَ
از تصدیق کنندگان زعم قبطیان آن بود که دعوی موسی بجهة سلطنت اوست وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون جمعی را از ملازمان
خود که ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارید بمن هر ساحری که عَلِيمٍ بسیار دانا باشد در فن سحر تا معارضه کند بموسی پس ساحران را
در سوره اعراف گذشت و وعده مال و جاه داده بموضع معلوم معین آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند
جادوان در مقابله موسی قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ گفت موسی مر ایشان را أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ بیفکنید آنچه شما افکننده اید مر آنرا
از رسنها و عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا پس چون بیفکندند جادوان رسنها و عصاها را که مجوف کرده و پر از زیبق نموده بودند
و بسبب حرارت هوا بحرکت آمده و در چشم مردمان چنین نمودند قَالَ مُوسَىٰ گفت موسی مر ایشان را مَا جِئْتُمْ بِهِ آنچه آورده اید شما
السِّحْرُ آن جادوست نه آنچه فرعون و اصحاب وی سحر میگویند از معجزه قاهره من إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای زود باشد که تباه کند سحر شما را و حرا از آن خبر کند و ابطال آنرا بر مردمان ظاهر گرداند إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ بعلاج
نیارد و تقویه نماید عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ کار تباه کاران را و نابوده سازد وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ و ثابت گرداند خدای حق را
یعنی آنچه من آورده ام بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خویش یعنی با وامر قضا یا بوعده نصرت و غلبه که با من کرده بود وَلَوْ كَرِهَ
الْمُجْرِمُونَ و اگرچه کراهت دارند کافران و اگرچه دشوار آید بریشان یعنی حق تعالی بوعده نصرت دوستان وفا کند
وار هم کراهت دشمنان باک ندارد و القصه معجزه موسی همه قبطیان را باطل گردانید و حق بر باطل غالب شد و سحر مغلوب گشت
و ساحران ایمان آوردند و قبطیان بر باطل اصرار نمودند و بر عناد خود ماندند و در اوایل که موسی دعوت نبوت کرد و اظهار
معجزه فرمود فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ پس ایمان نیاوردند بموسی در آن حال إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مگر فرزندان از قوم موسی

نه پدران ایشان بود و آنچنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمد و بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند
بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ بنابر خوف ایشان از فرعون وَمَلَئِهِمْ و از گروه خود
یعنی از خوف پدران و رؤسای خود مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی با آنکه ترسیدند از فرعون و هم
از مردم و کسان خود أَنْ يَفْتِنَهُمْ با آنکه ایشان را از دین خود برگردانند وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستی که فرعون متکبر و طاغی بود
فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و غالب و قاهر بر اهل آن وَإِنَّهُ و بدرستی که بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ از درگذرندگان در تکبر و تجاوز
تا حدی که دعوی ربوبیت کردی و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی مر آن مؤمنان را وقتی که آثار ترس
ایشان مشاهده نمود يَا قَوْمِ ای گروه من إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ اگر هستید که اعتقاد کرده و ایمان آورده اید بِاللَّهِ بخدای تعالی بحقیقت
میکنید و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضه اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس بر او توکل کنید و کار خود را با او باز
گذارید إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ اگر هستید گردن نهادگان مر احکام و قضای او را فَقَالُوا پس گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای عز و جل
تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقرونست زبان نیاز افراز دعا کرده گفتند رَبَّنَا
ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان ما را محل آزمایش و عذاب لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را
بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا و خلاص ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
از کید و مضرت گروه ناگرویدگان در تقدیم توکل بر دعا تنبیه است بر آنکه داعی را سزاوارتر آنست که اول توکل کند تا دعای وی مستجاب
شود آورده اند که چون قوم موسی ایمان آوردند و مساجد بنا کردند و اوقات خود را صرف عبادت کرده همیشه در آن مسجدها
بپرستش و طاعت الهی مشغول بودند فرعون بفرمود تا مساجدی که در محلات و در میان بازار ساخته بودند خراب کردند و ایشان را
از ادای نماز منع نمود حق تعالی موسی را فرمود تا در درون خانهای ایشان مساجد بنا کرده مقرر کردند تا کافران بر عبادت
ایشان مطلع نشوند چنانکه میفرماید که وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ بموسی و برادر او أَنْ تَبَوَّآ آنکه فرا گیرید جای
بازگشت لِقَوْمِكُمَا برای قوم خود بِمِصْرَ در شهر مصر بُيُوتًا خانها که فارغ شده رجوع بدان به پرستش پروردگار نمایند وَاجْعَلُوا
و دیگر حکم کردیم که شما و برادر و قوم شما بُيُوتَكُمْ خانهای خود را قِبْلَةً متوجه قبله یعنی کعبه و از این کلام مفهوم میگردد که
نماز بجانب کعبه میگذارده وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را در آن مواضع وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای موسی
مومنان را بنجات و درجات عقبی وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی در دعای خود رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ آتَيْتَ بدرستی
که دادی تو فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فرعون و گروه او را زِينَةً چیزی که بدان آرایش میکنند از لباس و پیرایه و گرانمایه و متاع
خانه و مراکب جمیله وَأَمْوَالًا و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع و مستغل فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا ابن
عباس فرموده از فسطاط مصر و زمین حبشه کوههای که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت
و فرمان او در آن مواضع جاری بود و بدین سبب مال بسیار بتصرف قبطیان در آمده متمول شدند و سبب
ضلال او و اضلال ایشان شد یعنی فرعون و قوم او که إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعا
خود گفت که ای پروردگار ما ایشان را از نهاد و رَبَّنَا ای پروردگار ما [illegible] ایشان [illegible] که گمراه میکنند

ان رآه استغنى
فرعون و قوم او را مال بسیار [illegible] داده
[illegible]
[illegible]

ما ایشان را انبیا داده لِیُضِلُّوا تا عاقبت ایشان منتهی شد که گمراه میکردند کان را عَنْ سَبِیلِكَ از راه عبادت تو و عبادت فرعون
میخوانند یعنی سرانجام ایشان با ضلال مردمان کشید و بجهة غرور شدن ایشان باموال و میتوانند و میتوانستند بود که لام برای
علت باشد چه عطای نعم بر کفر که استدراج است رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما اثر محو درست عَلٰی أَمْوَالِهِمْ بر اموال
ایشان یعنی ثروة ایشان را تغییر ده لکن تا شوکت ایشان بشکند از قتاده مرویست که حق تعالی درهم و دینار ایشان را سنگ
و دیگر باره و همچنین بر ایشان دعا فرمود و اشکسته که حتی ملوکهم و بخلط گردانید بر ایمان میکلی و نقش گرد هشت و سعی که که
تمام اموال ایشان از نقود و حلویه و اشجار و اثمار همه سنگ شد و دیگر باره موسی بر ایشان دعا فرمود وَاشْدُدْ عَلٰی قُلُوبِهِمْ
و سخت فرا گیر بر دلهای ایشان یعنی بجهة اصرار کفر و فرط عناد ایشان مهر خذلان و تخلید بر دل ایشان نهاد فَلَا یُؤْمِنُوا پس ایمان
نیاورند موسی بوحی معلوم کرده بود که ایشان ایمان نخواهند آورد لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت بگردان تا با ایمان منتفع
نشود و ایمان نیاورد حَتّٰی یَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِیمَ تا آنکه ببینند عذاب دردناک که آن غرق است در دریای نیل که منتهی
میشود به بحر قلزم چون موسی دعای خود تمام کرد قَالَ گفت خدای قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُكُمَا بدرستی که اجابت کرده شد دعا
هر دو برادر مرویست که موسی دعا میکرد و هرون آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریکست از نجهت گفت که دعای
هر دو مستجاب گشت فَاسْتَقِیمَا پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل مکنید که مطلوب شما در وقت خود بظهور
خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعَانِّ و پیروی مکنید و تعجیل سَبِیلَ الَّذِینَ راه آنان که از فرط
جهالت لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند که وعده حق تعالی بوفا انجامد در وقت که کارها موقوف وقت است نمیدانند در وقت را نگاه
ترک نبست و از حضرت ابو عبد الله مرویست که حق درین آیه موسی و هرون را نهی کرد از آنکه تابع کسانی شوند که گرویده اند
بخدا و او را بوحدانیت نشناخته اند و انبیا او را تصدیق نکرده اند یعنی با کفار مداهنه و مسامحه مکنید و در دعوت خود ثابت
قدم باشید تا رسیدن وقتی که مقرر و معین کرده ایم بجهة استیصال ایشان او رسد که چون وقت عذاب آن قوم در رسید
وحی آمد بموسی که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب رسیده وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ و بگذرانیدیم
فرزندان یعقوب را از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمدند ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون
و لشکر او بَغْیًا جهة ستم کردن بر بنی اسرائیل وَعَدْوًا و از حد درگذشتن در جفای ایشان و چون بکنار دریا رسیدند
اسب فرعون بحوالی مادیان که جبرئیل بر آن سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نمود و همه خود را در دریا افکندند
و فرعون را لطفی نبود که بدریا در آید اما مرکب اجل او را ببرد حَتّٰی إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا آنگه چون یافت او را غرق شدن
و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ آمَنْتُ گفت بروجه الجا و یأس که ایمان آوردم و بگرویدم أَنَّهُ بگرویدن آنست که
لَا إِلٰهَ نیست هیچ معبودی بحق معبود مستحق إِلَّا الَّذِی مگر آن خدایی که بدعوت موسی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ گرویده
اند بوی بنی اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ و من از منقادان و گردن نهادگانم حکم او را و در مدارک گفت فرعون این معنی را
بسه عبارت بتکرار کرد از غایت حرص که بر قبول داشت و بجهة فوت وقت که آن بیرون رفتن زمان تکلیف
بود مقبول نشد چه در وقت مرتبه و آیده کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی امر کرد که جبرئیل پاره

قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

گل داشت و بر دهن فرعون زد و گفت بروجه انکار ایمان آوری آلْآنَ آیا اکنون که اختیار نمانده ایمان می آوری وَقَدْ
عَصَیْتَ و حال آنکه بودی از جمله گمراهان و گمراه کنندگان در تفسیر ابو الفتوح و مجمع و غیر آنها مذکور است که اول حال که حق تعالی موسی را
امر کرد که بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون برد موسی ایشان را ازین صورت خبر داد ایشان حلی و جواهر قبطیان را عاریت کردند که
عروسی داریم بستدند و در شب بر نجوم بسته شد و از شهر بیرون آمدند حق تعالی شب را دراز گردانید و خواب بر قبطیان
گماشت تا هیچکس از رفتن ایشان خبر نیافت و بنی اسرائیل ششصد و بیست هزار مرد بودند غیر از هفتاد ساله و آن شب تا
در اکثر سرای قبطیان دو کودک و سه کودک مرده و بجهة مشغولی تجهیز و دفن و عزا کسی نمی پرداخت و از بنی اسرائیل
یاد کردند تا شب در آمد بگذشت روز دیگر بر خاستند و انتظار بنی اسرائیل میکشیدند تا بر عادت خود بیایند و هر یک
بکار گذاری که نامزد اوست مشغول شود کسی پیدا نشد و تعجب نمودند و در سراهای ایشان رفتند هیچکس را از ایشان نیافتند فرعون را
ازین قصه مطلع گردانیدند فرعون آشفته شد و همه لشکر خود را جمع کرده با هزار هزار و ششصد هزار مرد از پی ایشان بر گرفته بر اثر
شد و از محمد بن کعب مرویست که در لشکر او صد هزار اسب سیاه بود غیر از رنگهای دیگر و انجماعت از خواص فرعون بودند
چه شعار فرعون آن بود که جامه سیاه پوشیدی و بر اسب سیاه سوار شدی و این صد هزار مرد با جامه سیاه و اسبان سیاه
و ازینها سیاه از عقب فرعون سوار بودند و چون بنی اسرائیل بکنار دریای قلزم رسیدند و مقدمه لشکر که هفتصد هزار
بودند فرعون را در عقب خود مشاهده کردند که هریک بر اسب تازی نشسته و خودی بر سر نهاده و حربه بدست گرفته چون قوم
موسی ایشان را دیدند گفتند ای موسی چاره این امر چیست از پیش دریای خونخوار و از پس لشکر خونخوار اگر بدریا رویم غرق
و اگر اینجا توقف کنیم کشته شویم فرمود کَلَّا إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ پس حق تعالی بموسی وحی فرستاد که عصا بر دریا زن
موسی عصا بر دریا زد دوازده راه خشک در دریا پدید آمد بعدد اسباط بنی اسرائیل و هر سبطی براهی فرو شدند چون پاره
راه برفتند گفتند خبر از بنی اعمام خود نداریم مبادا که غرق شده باشند حق تعالی فرمان داد تا آبها طاق طاق شدند چنانکه
یکدیگر را مشاهده کردند چون ساقه لشکر موسی بدریا فرو رفت مقدمه لشکر فرعون بکنار دریا رسید فرعون دریا را دید که طاق
طاق شده و راهها خشک در آن پدید آمده بترسید و دانست که آن آیات خدای تعالی است که لشکریان گفتند که ما نیز
بدریا فرو رویم فرعون بسیار تعلل میکرد و جرات نمینمود که بکثرت تعجب در دریا راند که ناگاه جبرئیل از عقب او در آمد
بر مادیانی و در پیش اسب فرعون بدریا راند و در رفت اسب فرعون نیز سرکشی کرده در پی او روان گشت چنانچه
فرعون خواست که اسب را نگاه دارد فرمانش نبرد تا آنکه بدریا فرو شد لشکریان بالتمام چون دیدند فرعون را که بدریا رفت
همه یکبار فرو رفتند و در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل بر صورت مردی که
مردی و شجاعت از وی لامع بود بدیوان مظالم فرعون آمد گفت من از راه دور آمده ام بجهة شکایت از تو استعانت کنم
پس رقعه بی مضمون بفرعون داد که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما یابد در نعمت مالک خود و خواجه خود و تربیت
او از سایر ممالیک ممتاز گردد و پس کفران نعمت پیش آورد و دعوی خواجگی آغاز کند و فرمان مولای خود نبرد
فرعون بدست خود در ذیل رقعه او فتوای نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که

رسید خود بیرون و در نعت او کافر کرده است که او را در دریا غرق سازم جبرئیل آن خط را از او گرفت و از مجلس بیرون
آمد و درین محل که فرعون بر لب دریا افتاده اظهار ایمان مینمود جبرئیل آن خط بوی نمود و گفت که این خط تست گفت آری
فرمود که حکم تو با این محل کرده اند فَالْیَوْمَ پس امروز که هنگام نزول عذابست بر جزای کفران تو نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ
میرهانیم تن ترا از فرو شدن در آب یعنی بدن همه قوم ترا در قعر بحر در آریم و بدن ترا در روی آب آریم آورده اند که چون
فرعون و قوم او غرق شدند بنی اسرائیل را در خاطر رسید که فرعون هلاک نشده و صمیم گشته سازکرده و لشکریان را از آب دریا
بگذرانند و از عقب ما در آید خدای تعالی بدن فرعون را بر روی آب آورد با زرهی که از طلا در بر داشت تن او را
بشناختند و تا بنی اسرائیل تن فرعون را بر روی دریا که موج او را بساحل انداخت دیدند تسلی یافتند و در زاد
المسیر آورده که نقبای فرعون که در مصر بودند غرق شدن فرعون را نشنیده گفتند او با قوم خود در جزیره بحر بصید
مرغ و ماهی مشغولست حق تعالی وحی کرد بدریا که فرعون را بکنار انداز تا مصریان ببینند پس دریا بدن او را بر زمین
بلند افکند چنانچه همه کس او را بدیدند پس جبرئیل گفت که امروز می اندازیم ترا بر تلی که بلند باشد از زمین لِتَکُونَ
لِمَنْ خَلْفَکَ برای کسی که از پس تو باشد آیَةً نشانه و عبرت [illegible] که ملوک مقهور و زبون اند و دعوی الکبریا [illegible]
[illegible] شود بنده که خود را از غرق شدن دریا [illegible] قادر [illegible] انا ربکم الاعلی [illegible] رساند وَ
إِنَّ کَثِیرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ آیَاتِنَا از علامات قدرت ما لَغَافِلُونَ
بیخبرانند که در آن فکری نمیکنند و از آن عبرت میگیرند علی ابن ابراهیم بن هاشم باسناد خود از صادق علیه السلام
روایت کرده که جبرئیل نزد پیغمبر آمد و [illegible] حین غرق شد فرعون [illegible] و دانسته بود که
[illegible] آمد و خدای [illegible] حضرت [illegible] رسید که ای جبرئیل هرگز [illegible] جواب داد که یا محمد
بوده باشی [illegible] و خشم بر تو ظاهر بود [illegible] که ترا از خاک و خدا می بینم جواب داد که یا محمد در حینی
که فرعون غرق میشد گفت آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ من پاره گل سیاه در دهن او زدم
و گفتم آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ بعد از آن از بین خائف شدم که مبادا رحمت الهی او را دریافته باشد
رحمت الهی او را دریافته باشد پس بسبب این اندوه داشتم تا که حق تعالی بمن امر کرد که بتو رسانم آنچه بفرعون گفته بودم
دانستم که رضای الهی بآن تعلق گرفته بود دلیل بجهت این مسرور گشتم و اثر آن اندوه و اندیشه از من رفع شد بعد از آن
بیان حال بنی اسرائیل میکند پس از غرق شدن فرعون و لشکریان میفرماید وَلَقَدْ بَوَّأْنَا و بدرستی که جای دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ
فرزندان یعقوب بعد از هلاک فرعون و قوم او مُبَوَّأَ صِدْقٍ جای بجای شایسته چنانکه سزاوار صدق وعده ما
بود و آن بیت المقدس بود و سایر ولایات شام وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از چیزهای
پاکیزه و لذیذ فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتی که آمد بدیشان علم توریت
احکام آن را ایشان خواندند و دانستند و در آن اختلاف کردند و تاویل فرا گرفتند مراد بعلم حضرت رسالت است
زیرا که آنحضرت را معلوم بود نزد ایشان بنعوت و صفات چون مبعوث شد اختلاف کردند در تصدیق او و انکار

ایشان را و کافر شدند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
فِيمَا كَانُوا در آنچه بودند که از روی عناد و تمرد فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آن اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر تغییر
و حکم او و در آن روز میان ایشان تمیز متحق باشد و از مبطل بنجات مومنان و تعذیب کافران بعد از بیان
صحت نبوت محمد میفرماید که فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ پس اگر هستی تو در شک و گمان رسیدن فرض تقدیر مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
از آنچه ما فرستاده ایم بر تو از قصص فَاسْأَلِ الَّذِينَ پس بپرس آنها که يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ میخوانند کتاب را از ما پیشتر
که مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این محقق است نزد ایشان و ثابت در کتابهای ایشان مراد
تحقیق نیست و گواه خواستن بانچه در کتب متقدم است و اشعار بر آنکه قرآن مصدق آنچیزیست که در آن کتب است
نه آنکه مراد امکان وقوع شک باشد از آنحضرت و لهذا فرموده که لا اشک و لا اسئل نبی شک در حقیقت این نمی دارم
و پرسم و گویند خطاب بحضرت و مراد امت اند و در زاد المسیر گفته که این معنی نفی است یعنی تو در شک نیستی ای ابراهیم زیرا
دلیل بصیرت سوال کن از اهل کتاب مانند اقوال ابراهیم در لقد جاءک الحق بدرستی که آمد بتو بیان
و راستی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس مباش از شک آورندگان و صحیح اقوال آنست که
در امثال این صورت خطاب متوجه حضرت است اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شک و شبهات
در انچه بر وی منزل شده و از این قبیل است این خطاب که وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا و مباش از کسانی که تکذیب
کردند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای که قرآنست فَتَكُونَ پس باشی تو اگر تکذیب کنی مِنَ الْخَاسِرِينَ
از زیان کاران و گویند که این مثال از برای آنست که کفار طمع قطع کنند از آنحضرت بدین ایشان میل کند
إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ بدرستی که آنانکه واجب شده است و لازم گشته عَلَيْهِمْ بر ایشان كَلِمَتُ رَبِّكَ
سخن پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته شد که ایشان بر کفر میرند و یا وعده و وعید خدا با شقاوت ملائکه
خبر داده و گفته اند که کلمه اینست که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ لَا يُؤْمِنُونَ یعنی نه بینم نجات خواهد داد و وعید را بر سازم از دو زیان
و جنیان و چون از ان باک ندارم و بر تقدیر میفرماید که علم ازلی تعلق گرفته بود و بعدم ایمان ایشان پس ایشان لَا يُؤْمِنُونَ
ایمان نیارند پس بیهوده دل بر ایمان ایشان مبند که تصدیق نکنند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ و اگرچه آید بدیشان كُلُّ آيَةٍ
هر معجزه حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا ببینند عذاب دردناک که آنوقت ایمانست و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را
نفع نرساند چنانکه قوم فرعون و سایر امم را فایده رسوبی [illegible] چون حق سبحانه بیان فرمود که ایمان فرعون مقبول نشد بعد از نزول
معاینه عذاب و دیدن آن بیان قبول ایمان قوم یونس میکند قبل از معلوم شدن نزول عذاب میگوید فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ پس چرا نبود
اهل قریه از قریه هائی که هلاک شدند آمَنَتْ ایمان آوردند قبل از معاینه عذاب فَنَفَعَهَا تا سود رساند آن قریه را إِيمَانُهَا ایمان آن
و عذاب از ایشان رفع شود إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لیکن قوم یونس لَمَّا آمَنُوا آنگاه که ایمان آوردند بمحض در وقت مشاهده علامات عذاب
كَشَفْنَا عَنْهُمْ بر داشتیم و دور کردیم از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا
و برخوردار کردیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و تبیین آن کشف که گرفتن بر آنند که بوده آنچنانی است

وَمَتَّعْنَاهُمْ

نافع نیست و الّا استثنا متصل یعنی نبود هیچ قریه که در حین نزول عذاب ایمان آورده و ایمان ایشان نفع بایشان رساند مگر
قوم یونس که چون قبل از مشاهده علامات عذاب ایمان آوردند رفع عذاب کردیم از ایشان و متمتع ساختیم ایشان را بحیوة
دنیا تا حین اجل ایشان بعضی گفته‌اند که ایمان قوم یونس بسبب اخلاص و اختیار بود نه بر وجه اجبار چه ایشان قبل از نزول
عذاب ایمان آوردند وقتی که علامتی از علامات آن را دیدند پس مثل ایشان مثل مریضی است که در مرض خود توبه کند و امید
عافیت داشته باشد و از موت ترسد و مجمل این قصه بر روایات صحیحه متواتره آنست که حق تعالی یونس را باهل نینوی فرستاد
و او مدت ایشان را بخدا دعوت میکرد و ایشان ابا کردند و ایمان نیاوردند و برانجا نیفتند یونس شکایت ایشان را بدرگاه
کرد و گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند حق تعالی فرمود ای یونس قوم خود را خبر ده که اگر از امروز تا سه روز دیگر ایمان
نیارند عذاب بر شما فرود آید یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون روز سیوم
که زمان موعد بود رسید حق تعالی با مالک دوزخ خطاب کند که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان
الهی بجای آورد و سموم دوزخ بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و شراره آتش گرد مدینه نینوی فرو گرفت چون قوم
یونس [illegible] علامات عذاب دیدند ترسان و لرزان شده و دانستند که یونس راست گفت روی بپادشاه خود
نهادند و چاره این امر را طلب کردند و او مرد عاقل بود و فرمود که یونس را طلبید چندانکه یونس را طلب کردند نیافتند پادشاه گفت
اگر یونس رفت خدای او که ما را بدو دعوت میکرد باقیست و او شنواست طلب او را جهان [illegible] ایمان آریم
که تا عذاب [illegible] شود اکنون [illegible] تا جمله بجوار [illegible] و در ای بنده [illegible] تا [illegible]
که پس سرهای برهنه و پلاسهای در پوشیده اعیان و اشراف و وضیع و شریف بهمین دستور روی بصحرا نهادند
و مردان و زنان خورد و بزرگ و وحوش و طیور و [illegible] و [illegible] در جدا کردند و چهارپایان [illegible]
و بچگان [illegible] آنها کردند و [illegible] ایمان آوردیم بآنچه یونس آورده [illegible]
می نالیدند و در [illegible] فغان و ناله [illegible] و [illegible] بزبان حال [illegible] مترنم بودند [illegible]
کی [illegible] گر تو [illegible] لطف [illegible] [illegible] [illegible]
امیم پادشاه روی بر خاک نهاد و گفت خداوندا خواستیم تا یونس را در رفع این عذاب و این عقاب وسیله سازیم که
او شفیع گناه ما از میان ما بیرون رفته [illegible] ما و خود را بتو تسلیم کردیم و بصدق تمام بوجه [illegible] تو گرویدیم خدایا
رحمت واسع [illegible] و بقدرت [illegible] و منزلت یونس در [illegible] او که این عذاب را از ما بردار [illegible] خدایا یونس
ما را گفته بود که خدای من گفته [illegible] [illegible] توایم ما را بکرم عمیم خود آزاد فرما [illegible]
ما را یونس خبر داده بود که تو خداوند [illegible] [illegible] و رحمت [illegible] بفضل و کرم خود [illegible]
دیگر [illegible] پروردگارا یونس از قول تو [illegible] [illegible] خدایا [illegible] [illegible]
کردیم [illegible] [illegible] خدایا یونس [illegible] پروردگارا [illegible] [illegible]
و محروم مساز [illegible] و کرم تو [illegible] و محروم مساز [illegible] صدق را [illegible]

آمده شده آن کردند تا آنکه مردی که [illegible] خود بود آن را [illegible] و بعد [illegible] پیری در میان ایشان
بود از بقیه علمای ایشان گفت همه ایمان آورده‌اید این کلمات بر زبان رانید یا حی یا قیوم حین لا حی و یا حی محیی الموتی
یا حی لا اله الا انت تا عذاب از شما رفع گردد ایشان خدای را باین کلمات [illegible] عذاب [illegible]
و هر گاه دعای کسی [illegible] این کلمات مستجاب شود و کفر و عقاب با ایمان و رحمت مبدل شود
پس باید [illegible] و مومن باین نامها ... حق سبحانه را بخواند حاجات دین و دنیا او باجابت مقرون گردد و واقعه
روز چهارشنبه بود و عاشورا [illegible] مناجات و [illegible] ایشان ظاهر شد و برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت
سحاب عذاب متقشع گشت و ابر رحمت بر سر ایشان گسترده و یونس [illegible] که از [illegible] بود که آن بیرون [illegible]
او بود از میان قوم بیرون [illegible] چهل روز در شکم [illegible] محبوس شد و چون روز چهلم [illegible] از [illegible] در دریا افکند
در زیر درخت کدو [illegible] حق تعالی در کنار دریا [illegible] و بود قرار گرفت تا قوت یافت [illegible] و رسید که بمیان قوم
رود که همه ایمان آورده‌اند عذاب از ایشان مرتفع شده [illegible] یونس [illegible] قوم آمد و پادشاه و سایر رعایا [illegible]
او خوشحال شدند و در ملازمت او بعبادت و طاعت حضرت عزت [illegible] تا [illegible] و تفصیل این
[illegible] سوره و الصافات است اگر خدا خواهد انشاء الله تعالی آورده [illegible] حضرت رسالت [illegible] ایمان قوم
بغایت حریص بود و چون ایمان نمی‌آوردند غبار ملال بر آیینه خاطر مبارک آنحضرت می‌نشست حق تعالی ولو شاء ربک
و اگر خواستی پروردگار تو که با جبار مردمان ایمان آرند لآمن هر آینه ایمان آوردندی بر وجه اضطرار بدون اختیار
من فی الارض هر که در زمین است کلهم جمیعا همه ایشان افانت تکره الناس آیا تو اکراه میکنی مردمان را حتی
یکونوا مؤمنین تا باشند گرویدگان یعنی نتوانی که مردمان را باکراه در ایمان داری چه این در تحت قدرت تو نیست
و خدای که بر این قادر است بر اکراه و اجبار ایشان را ایمان ندارد زیرا که منافی حکمت است در تکلیف و ما کان
لنفس و نباشد و نشاید هیچ تن را ان تؤمن آنکه ایمان آرد الا باذن الله مگر بتوفیق و لطف خدای که آن تمکین
دلالت و نصب ادله عقلیه و نقلیه است اما عقول خود را کار بسته و تفکر در آیات قدرت او نموده ایمان آرند
و گویند اذن بمعنی علم است یعنی هیچکس ایمان نمی‌آرد مگر که علم الهی تعلق بآن گرفته و در ازل دانسته که او باختیار خود ایمان
و یجعل الرجس و میگرداند عذاب و لعنت و غضب خود را و خبث را خوانده یعنی خدای مسلط سازد عذاب و
غضب خود را علی الذین لا یعقلون بر آنکه تعقل نمیکنند در آیات قدرت او که بشرف اسلام برسند و یا کلمه میگیرند
نجاست کافران قل انظروا بگو ای محمد مر کافران را که از تو آیات مقترحه طلب میکنند که بنگرید و ببینید بچشم اعتبار
ماذا فی السموات چه چیز در آسمانها است از غرایب فطرت و الارض و در زمین از بدایع قدرت
دلالت کننده بر کمال صنع الهی و حکمت پادشاهی و ما تغنی الآیات و دفع نمیکند این آیتها و النذر و بیم کنندگان
کنندگان یعنی پیغمبران عذاب الهی را عن قوم لا یؤمنون از گروهی که نخواهند گروید و بر کفر خواهند مرد فهل ینتظرون
پس چشم نمیدارند این مشرکان الا مثل ایام الذین مگر مثل روزهای واقعه‌های آنان که خلوا من قبلهم

گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و موتفکه را و نزول عذابست قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار برید
که بر شما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظران هلاک شما ام ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا
پس برهانیدیم پیغمبران خود را وقتی که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا و کسانی که ایمان آورده بودند متابعان ایشان
كَذَٰلِكَ همچنانکه حَقًّا عَلَيْنَا وعده درست و راست از ما که وقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ برهانیم
گرویدگان را که امت است صلی الله علیه و آله و اصحاب او قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای مردمان مراد اهل مکه اند إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ
اگر هستید شما در گمان مِنْ دِينِي از صحت دین من که بیان میکنم از برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ پس نپرستم آنها را
تَعْبُدُونَ شما میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای از بتان و ملائکه و مسیح و عزیر وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ و لیکن میپرستم
مستحق عبادت را الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ آن خدای که میمیراند شما را برای جزای کردار در روز شمار وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ که باشم
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان باحکام الهی وَأَنْ أَقِمْ و دیگر امر کرده اند مرا بآنکه راست گردان وَجْهَكَ لِلدِّينِ روی خود
از برای دین حق یعنی اعمال خود را موافق دین اسلام گردان و مکلفی خود را مصروف دار در کشیدن بار نبوت و در شریعت و در
مستقیم گردان بر شعار دین اسلامست حَنِيفًا در حالتی که آن دین مایلست از همه ادیان باطله بدین اسلام و در حقیقت
تو مایل باشد از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از شرک آرندگان خطاب متوجه بغیر حضرتست و چنین است
انکه میفرماید وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ و مخوان بجز از خدای تعالی مَا لَا يَنْفَعُكَ آنچه نفع نرساند ترا اگر سود کنند ترا خواندن و پرستیدن
او وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند ترا گر فرو گذاشتن او فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی یعنی بخوانی آنچنین چیزی را و پرستی ورا فَإِنَّكَ إِذًا
پس بدرستی که تو آن هنگام باشی مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بنفس خود با نداختن خود در مهلکت و عقوبت وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ
بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو مرضی و شدتی و فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ بر دارنده نیست مر آنرا إِلَّا هُوَ مگر او که الله است
وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو صحت و رخصت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل را
يُصِيبُ بِهِ اگر خواهد میرساند فضل و احسان را مَنْ يَشَاءُ بهر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود بر وفق مصلحت و حکمت وَهُوَ الْغَفُورُ
و اوست آمرزنده و تبدیل غفران بصفت آمده سبقت الرَّحِيمُ مهربانست پس بطاعت امید وار رحمت او باشید بعد از آن
ختم سوره میکند بمواعظ حسنه تسلیه حضرت رسالت صلعم و میفرماید که قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ
بدرستی که آمد شما را قرآن بحق و یا کلامی راست و درست و یا دین اسلام مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
بگو ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستی که آمد شما را قرآن بحق و یا کلامی درست و راست و یا دین اسلام مِنْ رَبِّكُمْ از
پروردگار شما هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یافت بایمان و متابعت نمود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این
نیست که راه یافته میشود لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منفعت آن عاید باو است وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب و عناد
فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن ضلالت بر وست وَمَا أَنَا و نیستم من عَلَيْكُمْ
بِوَكِيلٍ بر شما نگهبان که امر شما بمن گذاشته باشند و برمن واجب و لازم باشد که اصلاح فساد شما کنم و شما را باجبار مهتدی گردانم
و یا نگهدارم شما را و منع عذاب چه من نیز بشری ام مثل شما و برمن تبلیغ است و انذار رسانیدم بشما [illegible]

وأمرت

وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ آن چیز را که وحی کرده میشود بسوی تو با امتثال و تبلیغ وَاصْبِرْ و صبر کن بر دعوت و بر ایذای
کفار و بر سعادت آن مردم که بای و در حستی حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر کند بقتال و ثنی و جزیه
وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و اوست بهترین حکم کنندگان از خطا و میل بجهت اطلاع او بر اسرار و ضمایر بخلاف آنکه اطلاع است بر
ظواهر و احتیاج بینه و گواه ندارد و حاکمان دیگر بر اسرار بر حال مطلع نشده و بر ظواهر حکم میکنند سورة هود علیه السلام
و هی مائة و عشرون آیة ابی بن کعب از حضرت سید عالم صلعم روایت میکند که هر که این سوره بخواند حق تعالی بعدد هر که
تصدیق نوح و هود و صالح و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی علیهم السلام کرده باشد و هر که تکذیب ایشان نموده باشد ده
حسنه برای او نویسد و روز قیامت از سعدا باشد و حسن بن وشا از ابو جعفر روایت کرده که هر که در هر جمعه سوره هود
بخواند حق تعالی در روز قیامت او را در زمره انبیا مبعوث گرداند و حساب او را آسان کند و در روز قیامت هیچ گناهی از او
عارف نشود و ابی حنیفه روایت کرده که پیغمبر صلعم گفته که پیری در تو زود اثر کرد فرمود که شیبتنی سورة هود و اخواتها
الحاقة و الواقعة و عم یتساءلون و هل اتیک یعنی سوره هود و حاقه و واقعه و عم و هل اتیک مرا پیر ساختند چه درین سوره
حکم کرده که فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ یعنی مستقیم باش بر آن وجهی که بآن امر کرده شده و در سوره دیگر بحث کرده واز احوال شدید
قیامت والله اعلم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الر حرف مقطعه است یعنی انا الله اری
یعنی منم خدای که می بینم طاعت مطیعان و عاصیان و هر یک را مناسب عمل جزا و جزا خواهم داد و پس این کلمه قسمست بر وعده
و وعید كِتَابٌ این کتابیست وصف او انکه أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ استوار کرده شده است آیتهای او بحجتهای روشن
و یا منتظم گشته است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل و راه نیابد ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شد سوره سوره و آیه آیه
و یا مفصل و مبین شده است و هر چه بنده را بآن حاجت است از عقاید و احکام و مواعظ و اخبار که نازل گشته مِنْ لَدُنْ
حَكِيمٍ خَبِيرٍ از نزدیک خداوند حکم کننده و نهایت دانا و آگاه و انزال آن أَلَّا تَعْبُدُوا بجهت آنست که تا پرستید
إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که معبود بحقست و خداوند مطلق إِنَّنِي لَكُمْ بدرستی که من شما را مِنْهُ از جانب حق بجای امر او
نَذِيرٌ بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا
و دیگر انزال قرآن بجهت آنست که آمرزش طلبید از پروردگار شما برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید
و بازگردید از معاصی بطاعت و امتثال او و یا استغفار کنید از شرک و بعد از آن بسوی طاعت رجوع نمایید تا وحق سبحانه
يُمَتِّعْكُمْ تا برخوردار کند شما را مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد و تا زوال حیات گذرانید
در امنیت و صحت و وسعت روزی إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده شده است یعنی آخر عمر که مقدر است و پیش از اجل
موعود شما را بعذاب استیصال هلاک نگرداند وَيُؤْتِ و بدهد خدای كُلَّ ذِي فَضْلٍ هر خداوند فضل را در دین فَضْلَهُ ثواب
و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود فرموده که ذو فضل کسیست که حسنات او فاضل تر باشد بر سیئات او
و ابن مسعود گفت که هر که یک سیئه کند یک سیئه برای او نویسند و هر که یک حسنه کند ده حسنه نویسند و اگر بر آن سیئه گرده باشد
در دنیا عقوبت کنند ده حسنه خالص برای او بماند و اگر یک حسنه مقابل یک سیئه برود نه حسنه بماند ابن عباس فرموده که هر که حسنات

الجزء الثانی عشر

منه ولکم

ربکم

هر که طاعتش بیفزاید به بهشت رود و هر که سیئاتش بر حسنات بیفزاید بدوزخ شود و هر که حسنات و سیئاتش برابر باشد او از اهل اعراف
باشد و مدتی آنجا بماند بعد از آن به بهشت رود وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر بر گردید شما ای کافران از اسلام یا از متابعت من فَإِنِّي
أَخَافُ عَلَيْكُمْ پس بدرستی که من میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روز بزرگ که قیامت است و گفته اند مراد
روز شدت و مشقت است که کفار کشیدند از قحط تا حدی که مرده و مردار را میخوردند إِلَى اللَّهِ بسوی جزای خدا است مَرْجِعُكُمْ
بازگشت شما وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزی از ثواب دادن و عقوبت کردن توانا است پس قادر باشد بر
تعذیب شما و روایت کرده اند که جمعی از مشرکان با کمال عداوت با حضرت رسالت صلعم مینمودند و منافقت میورزیدند و بجهت
مصلحت زبان از اظهار خلاف میپوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نمودند گفتند چون پرده فرو کرده ایم و خود را بجامها پوشیده ایم
و سینهای خود را لزام کرده ایم و عداوت محمد کسی چگونه بر آن اطلاع یابد حق تعالی آیت فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ
بدانید بدرستی که دو تو میکنند و فهم میکنند یعنی مشرکان صُدُورَهُمْ سینهای خود را یعنی فرو میکنند از اثر عداوت و حب
من و بر میتابند از حق و گردانیده میل میکنند بگو مراد آنست که دشمنی پیغمبر را در درون دل میگیرند لِيَسْتَخْفُوا تا پنهان دارند
مِنْهُ از خدای سر خود را و از رسول و مومنان از آن مطلع نگردانند عیاشی از حسنا و خود از ابوجعفر روایت کرده که جابر
عبدالله گفت چون مشرکان رسول را دیدندی از غایت نفاق سر در پیش افگندندی و جامه در سر کشیدندی و روی
پوشیدندی تا پیغمبر ایشان را نبیند حق تعالی خبر داد که ایشان متعطف میشوند بر کفر و نفاق و عداوت پیغمبر تا از او خفی
پوشانند أَلَا حِينَ بدانید که آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را و بر روی پوشش خود
گیرند يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ خدای میداند آنچه پنهان میکنند در سینهای خود وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند آنچه اشکارا میکنند بزبانها
و سر و علانیه ایشان نسبت بعلم او یکسان است پس چگونه اخفا میکنند بر وی آنچه را که پسندند که اشکارا شود إِنَّهُ بدرستی که حق
تعالی عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست باسراری که در سینهاست وَمَا مِنْ دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در
زمین یعنی جمیع حیوانات است إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خداست رِزْقُهَا روزی دادن او را یعنی بر وجهی که روزی را
بایشان رساند و اگر ترک آن کند خلاف حکمت او باشد و او حکیم است بخلاف حکمت کاری نمیکند وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا و میداند مستقر
قرارگاه حیوانات را در حین حیات وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامگاه او را بعد از ممات در کشاف آورده که مستقر مکان
و ماوای حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه
كُلٌّ همه آنچه یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مسطور است فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتاب روشن
که لوح محفوظ است وَهُوَ الَّذِي و اوست خداوندی که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمینها را و ایجاد نمود
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول آن یکشنبه و آخر آن جمعه بود با آنکه قادر بود که بیک لحظه آنرا ایجاد کند اما
بجهت تعلیم بندگان تا در کارها تعجیل نکنند بنای خلق نمود وَكَانَ عَرْشُهُ و بود پیش از آفریدن زمین و آسمان عرش او عَلَى الْمَاءِ
عرش و بر آب یعنی قبل از خلق سموات و ارض در زیر عرش مخلوقی نبود غیر از آب و گویند که عرش بر آب بود و آب
بر باد و در بعض تفاسیر آمده که حق تعالی در مبدا آفرینش یاقوت سبز بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست آن جوهر آب شد

پس باد را آفرید و آب را بر بالای آن بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتباری
عظیم است دال بر کمال قدرت و عظمت شوکت از مجیر و نقصت که عرش مانند کشتی بر بالای آب بود بعد از آن لوح و قلم
و فرشته خلق فرمود و قلم فرشته را امر کرد تا جمیع کاینات که موجود خواهد شد در لوح نوشت بعد از آن به پنجاه هزار سال جمیع
حق تعالی خود آنها که جمیع موجودات را آفرید لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله نماید کنان که آزمایش کند بر شما که
أَيُّكُمْ کدام از شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتر است از روی عمل قلب و اعضا یعنی علم و عمل کی بیشتر است مراد آنست که اظهار
کرد که کیست که تدبر و تفکر عالم میشود و بوحدانیت و قدرت و علم او و طاعت و عبادت او مشغول شود و کیست که بجهت
عدم تفکر بر کفر اصرار میکند و مرتکب عمل بد میشود وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را که إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ
بدرستی که شما انگیخته شدگانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ برای مجازات عمل هر آینه لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه کافر شده
إِنْ هَذَا نیست این سخن که در باب بعث میگویند إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر مانند جادوی اشکارا در بطلان یا در فریب یعنی بیحاصل
سحر نیست باطل وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر تاخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب استیصال که وعده داده ایم
إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ تا هنگام معین از اوقات یعنی بعضی از اجزاء وقت شمرده شده که منتهی شود آن هنگام عذاب نازل
سازیم لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند از روی استهزا که مَا يَحْبِسُهُ چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع از ابو عبدالله
و ابو جعفر علیهما السلام مرویست که مراد از امت معدوده ۳۱۳ اند که سیصد و سیزده باشند عدد اصحاب بدر که یکجا
آنحضرت جمع شوند یعنی کفار ایمان نیاوردند و بوقوع عذاب استهزا کنند تا آنکه بدست مهدی علیه و اصحاب او مستاصل شوند أَلَا
يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بدیشان که روز بدر است یا روز ظهور مهدی علیه السلام لَيْسَ مَصْرُوفًا
نباشد عذاب باز داشته شده عَنْهُمْ از ایشان یعنی چون وقت آن در رسید هیچ وجه از ایشان منع نگردد وَحَاقَ بِهِمْ
و احاطه کرده و فرود آمده بدیشان مَا كَانُوا آنچه بودند که از روی جهل و فرط ضلالت بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ بدان استهزا
میکردند و بوقوع آن تعجیل مینمودند وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ و اگر بچشانیم یعنی که بهم آدمی را مِنَّا رَحْمَةً از نزد خود نعمتی
در باب لذت آن ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ پس باز ستانیم آن را از وی إِنَّهُ لَيَئُوسٌ بدرستی که او بسیار ناامید است از فضل الهی بجهت
بیصبری و عدم اعتماد بر کرم پادشاهی كَفُورٌ بسیار ناسپاس در نعمت گذشته یعنی آدمی پیوسته یا ناسپاس است یا امیدوار است و این
هر دو صفت را از دست نمیدهد وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم او را بوجه مصلحت نَعْمَاءَ نیکویی چون صحت و توانگری بَعْدَ
ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ پس از سختی که با و رسیده باشد چون فقر و بیماری و مرض لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي رفت
بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا رسیده بود از من إِنَّهُ بدرستی که آدمی لَفَرِحٌ هر آینه بسیار شادمان است
بنعمت و مغرور بآن فَخُورٌ نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت آن إِلَّا الَّذِينَ
صَبَرُوا مگر آنانکه شکیبایی نمودند در محنت و بلا و بقضا رضا دادند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی به سبب
ادای واجبات و مندوبات و اجتناب از محرمات و وظایف شکر تقدیم رسانیدند در نعمت و صحت أُولَئِكَ
آن گروه که بصفت صبر و شکر موسوم اند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزد بزرگ که نعیم

جانست وکمال تقرب وکمال شان آورده اند که کفار عرب از روی تعصب وعناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات
میکردند و بکلام کریم قرآنی استهزا می نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو نداده و فرشته را بتصدیق تو نفرستاده
حضرت رسالت از عدم قبول دعوت و استهزا وحزن ایشان تنگدل میشد حق تعالی برای تحریض آنحضرت بر ادای رسالت
مبالات ورد وانکار ایشان نمود که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس شاید که تو ترک کننده باشی مراد نهیست یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوحَى
إِلَيْكَ برخی را از آنچه وحی کرده شده است بتو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست از سب آلهه وعیب تبان بتهمت مخالفت وبیان
واستهزا ایشان بان وَضَائِقٌ بِهِ وتنگ است باظهار آن صَدْرُكَ سینه تو أَنْ يَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَوْلَا أُنْزِلَ
چرا فرو فرستاده نشده است عَلَيْهِ كَنْزٌ برو گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند یعنی [illegible]
أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ یا چرا نیامد با او فرشته بصحت گواهی بر نبوت وی یعنی بسبب این مقالات از ادای رسالت باز مایست
وباکی از کفار انبیا مدار که إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ جز این نیست که تو بیم کننده و ترساننده ای و تو در آن تقصیری نمی پس چرا
از رد وانکار ایشان تنگدل میشوی وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه چیز نگاهبان است وَكِيلٌ گواهست وکار گزار
خود را باو گذار و او نگاه دارنده و اگر خود را بدو سپار و توکل بر او کن و از گفت و شنود هر چه و باک مدار أَمْ يَقُولُونَ
افْتَرَاهُ بلکه میگویند کافران که محمد بر بافته است آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود میسازد قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِعَشْرِ
سُوَرٍ ده سوره مِثْلِهِ مانند قرآن در کمال بلاغت وحسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ بر بافته شده از نزد شما چنانکه گمان شما آنست که قرآن را
از نزد خود در میتواند بافت و معنی این کلام آنست که من از نزد خود میسازم شما که فصحای عربید پس باید که شما نیز تا در [illegible]
مثل این کلام بلکه بهتر از من تا در ترتیب جهت و توقف و اخبار و عادت براینست و اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید
از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر راستگویانید درین که
این کلام بر بافته شده منست و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیه دیگر آمد که فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ
و چون باین نیز اتیان نکردند عجز ایشان بر همه کس ظاهر شد فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ و چون باین نیز اتیان نکردند و عجز ایشان
بر همه کس ظاهر شد پس اگر اجابت نکردند مر شما را ای مومنان در آنچه گفتید از آوردن سوره مثل قرآن و متوقع بود آن
آن نشدند فَاعْلَمُوا پس بدانید که أَنَّمَا أُنْزِلَ آنچه فرو فرستاده است بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم خداست یعنی متلبس بعلمی خاصه پروردگار
است و دیگری بر آن قادر نیست و آن علمست بمصالح بندگان و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد وَأَنْ لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ و بدانید که نیست معبودی بسزا مگر او که عالمست بانچه غیر او نداند و قادر است بر آنچه غیر او نتواند فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
پس آیا هستید شما ثابتان بر اسلام مراد امر است یعنی چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد پس بر اسلام ثابت باشید مَنْ كَانَ
هر که باشد که از بسیاری همت يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهنده زندگانی دنیا وَزِينَتَهَا و آرایش آن را و در مقابل عمل خیر خواه مراد
منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و یا مطلق مردمان که اعمال حسنه را وسیله نظام دنیوی جاه و زینت آن کرده
باشند ثواب اخروی نُوَفِّ إِلَيْهِمْ تمام دهیم بایشان أَعْمَالَهُمْ فِيهَا جزای کردارهای ایشان در دنیا از صحت و رفاه
و فراخی روزی و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دنیا لَا يُبْخَسُونَ کاسته نشوند یعنی ایشان را از مزد دنیوی کم

چیزی نکنند أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه اند که لَيْسَ لَهُمْ نباشد مر ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر آتش دوزخ
وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوا فِيهَا آنچه کرده اند در دنیا چه ثواب آخرت متفرع است بر اخلاص و ایشان بر وجه اخلاص
عمل نکرده اند بلکه از برای غرض دیگر بران اقدام کرده که ریاست یا صیت یا [illegible] آن وَبَاطِلٌ و نا چیز و نابود است
در نفس الامر مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که میکردند از ریا و غیر آن از حضرت رسالت منقولست که چون روز قیامت باشد
وخلایق را در عرصه محشر [illegible] حق سبحانه خلقان را بحکومت خواند و همه بندگان زانو زده باشند اول گروهی که ایشان را از نزد خدای
بر همه کس باشند اول مردی که قرآن حفظ کرده باشد و شخصی که او را در راه خدا کشته باشند و کسی که بذل مال کرده باشد صاحب قرآن
قرآن را گوید که من ترا توفیق دادم تا قرآن آموختی و یاد گرفتی گوید چنین است خطاب رسد که برای من نکردی بلکه قصد تو آن
بود که مردمان گویند فلان قاریست و قرآن خوب میخواند و ترا امروز بر من حقی نیست و مزد تو همان ثنای مردمان بود پس
صاحب مال را گوید مگر ترا مال بسیار ندادم با آن چه کردی گوید بار خدایا نفقه کردم و صدقه دادم گوید چنین بود لیکن قصد تو
این آن بود که مردمان گویند فلان مردی سخیست پس ترا امروز نصیبی نباشد کشته راه گوید که من ترا قوت شجاعت دادم
گوید بلی بجهت آن در راه تو جهاد کردم تا مرا کشتند گوید قصد تو در جهاد آن بود که مردمان گویند فلان مردی شجاع است ترا
بیش از آن نصیبی نیست پس بفرماید که هر سه را بدوزخ برند أَفَمَنْ كَانَ آیا پس هر که باشد عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ بر برهانی
روشن از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق ثواب وَيَتْلُوهُ و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلست شَاهِدٌ
مِنْهُ گواهی از خدای که بصحت آن گواهی دهد که آن قرآنست برابر باشد آنکس با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل بر وجه اخلاص
ثواب [illegible] کنند گفته اند که صاحب بینه مومنان اهل کتابند یا مومنان مخلص و شاهد [illegible] یا خدا و [illegible] و تابع او [illegible]
جبرئیل است یا فرشته که حافظ او بوده یا صورت و شمایل حضرت رسالت که هر کس بدیده انصاف در روی نگریستی انوار حق
و آثار صدق در بشره او مشاهده نمودی و بروایت متواتره از موافق و مخالف مراد بصاحب بینه رسولست و شاهد امیر المومنین
ثعلبی که امام اصحاب حدیث است و از علمای اهل سنت در تفسیر خود آورده و او از ابو صالح و از عبدالله عباس رض
روایت کرده که امیر المومنین علی فرمود که بحق خدای که دانه را شکافته و مردم را صورت نگاشته اگر
برای من بالشی بنهند و مرا بر آن [illegible] حکم کنم میان اهل توریه و اهل انجیل بانجیل و اهل زبور بزبور و اهل قرآن بقرآن
و هیچ مردی نیست از قریش الا که من میدانم که آیتی در شان او نازل شده و که دلالت میکند بر آنکه بهشت یا دوزخ میرود
برپای خاست و گفت آیتی تو کدامست فرمود که آیه أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ رسول خداست که بر حجت روشنست از نزد خدا
و شاهد او منم که از وی ام و تابع وی ام و نیز یعقوب بن جعفر بن سلیمان که بر طریق اهل سنتست روایت میکند از پدرش از جد خود
علی بن عبدالله و او از ابن عباس که مراد از أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ رسول خداست و مراد از شاهد بینه علی بن ابی طالب
و حافظ ابو نعیم اصفهانی نیز در حلیة الاولیا آورده که مراد از يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ علی بن ابی طالب است و بر لبیب فطن مخفی نیست
که اگر خدای تعالی او را شاهد پیغمبر خود کرده و بجای دعوت و مساعدت او و مطالب نبوت را اثبات نماید و [illegible] فضیلت [illegible]
خرد [illegible] منصف پس [illegible] انصاف [illegible] اهل بیت مصطفی [illegible]

آیات

شاهد اولیا که نبی منصب امامت و سریر خلافت را با واحق و اولی دانی و او را پیشوا و امام و مولای خود خوانی زیراکه ظواهر
قرآنی و اخبار نبوی دلالت برآنکه خلافت با واحق و امامت با و الیق است فلا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله بعد از آن
در صفت توریت که شاهد است بحقیقت قرآن و پیغمبر آخر الزمان میفرماید که ومن قبله و پیش از قرآن یا پیغمبر کتاب موسی
کتاب موسی بود یعنی توریت که مصدق قرآن و پیغمبر است و بشارت دهنده باو اماما در حالتی که آن توریت پیشوا
بود مر اهل دین را و رحمة و سبب بخشایش و واسطه فیض الهی در دنیا و آخرت اولئک آن گروه که برینه اند از جانب
خدای یؤمنون به میگروند بقرآن یا بمحمد ومن یکفر به و هرکه کافر شود بقرآن یا بمحمد من الاحزاب از گروه های کفره
یعنی امت متفرقه از یهود و نصاری و دیگر که متفق اند بر عداوت پیغمبر فالنار موعده پس آتش دوزخ وعده گاه اوست
ولا محاله بآن رسد فلا تک فی مریة منه پس مباش در شک از این موعد یا از قرآن خطاب بحضرت است انه الحق
بدرستی که این موعد یا قرآن وعده درست و درست است من ربک از نزد پروردگار تو ولکن اکثر الناس و لیکن بیشترین
مردمان لا یؤمنون نمیگروند بآن و تصدیق نمیکنند بجهت قلت نظر و قصور فکر یا از فرط عناد و جحود ومن اظلم و کیست ستمکار
ترین کافرتر ممن افتری از آنکه افترا کند و دربندد علی الله کذبا بر خدای دروغ یعنی نفی و حمل و کند یا اثبات شریک
برای او اولئک آن گروه مفتران یعرضون عرض کرده خواهند شد در موقف علی ربهم بر پروردگار خود یا بیعنی
در موقف عرض جمیع ایشان کنند و عرض اعمال نمایند بر ایشان ویقول الاشهاد و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه
و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی و یا ائمه معصومین یا اعضا و جوارح ایشان که بر اعضای خود گواهی دهند که
هؤلاء الذین این گروه آنانند که از فرط عناد و جحود کذبوا علی ربهم دروغ گفتند بر پروردگار خود و نسبت شریک
و ولد اورا الا لعنة الله بدانید که لعنت خدای علی الظالمین بر ستمکاران است یعنی کافران و ظالمان الذین
آنانند که از فرط عناد یصدون باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین اسلام که طریق موصل
برحمت و نجات است ویبغونها عوجا و وصف میکنند راه خدا را بکجی و انحراف از حق و صواب و ابطال اهل آن میکنند
تا ایشان را از آن راه برگردانند وهم بالآخرة و حال آنکه ایشان بدان سرای هم کافرون ایشان منکرند
اولئک آن گروه کافران لم یکونوا معجزین نیستند عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب خود فی الارض در زمین
یعنی در دنیا وما کان لهم و نیست مر ایشان را من دون الله بجز از خدای من اولیاء هیچ دوستان که عقوبت
الهی از ایشان باز دارند لیکن تاخیر عقاب ایشان کرده تا روز قیامت ایشان سخت تر باشند یضاعف
لهم العذاب افزوده شود برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب گردند بجهت گمراه شدن و گمراه کردن ایشان
ما کانوا نبودند که در دنیا یستطیعون السمع توانستندی شنیدن سخن حق را جهت آنکه کر بودند وما کانوا
یبصرون و نبودند که ببینند یعنی آیات قدرت ترا چه از دیدن آن کور بودند یعنی خود را کور و کر گردانیده از دیدن
و شنیدن آیات راه آنچه که روی جان را تدبر نظر در آیات نکردند تا بآن مهتدی شوند پس گویا کور و کر بودند
اولئک الذین آن گروه آنانند که در بازار معامله خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خود را یعنی زیان ایشان بدلیک

بازکرده

صلی

بازکرده و عقیده و کم از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و در خواست ملائکه و غیر از
حسرت و ندامت چیزی با ایشان باقی نماند لا جرم انهم حقا و شبهه نیست که ایشان فی الآخرة در آن سرای هم الاخسرون
ایشان زیانکارترند همه زیانکاران اند چه پرستش خدای بحق برگزیده و متاع فانی دنیا را بر نعیم عقبی اختیار کرده اند
بعد از ذکر کفار و عذاب ایشان بیان ابرار و ثواب ایشان میکند که ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه از روی اخلاص ایمان
آورده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته از ادای فرایض و سنن و واجبات واخبتوا الی ربهم و آرام
گرفته بذکر پروردگار خود و خضوع و خشوع کرده اند برای خدای اولئک اصحاب الجنة آن طایفه یاران بهشت اند هم فیها
خالدون ایشان در بهشت دایم و باقی خواهند بود مثل الفریقین صفت دو گروه که مومن و کافرند کالاعمی والاصم
مانند کور و کر که از شنودن و دیدن حق مراد کافرانند والبصیر والسمیع و مانند بینا و شنوا از آنکه صفت مومنانست هل
یستویان آیا برابرند این دو فریق مثلا از روی صفت یعنی برابر نیستند افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید بدین مثلها
و تامل نمیکنید در آن و اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و شنود و از آن حذر نماید و بعد از آنکه حق تعالی ذکر وعد و وعید
و ترغیب نموده در عقب آن بیان اخبار انبیا نمود جهت تاکید آن و تخویف خلقان و تسلی پیغمبر آخرالزمان و ابتدا بقصه نوح
کرد که شیخ الانبیاست و ایذا او ابلغ و از پیغمبران دیگر بیشتر بوده و عذاب امت او فضیح تر و فرمود که ولقد ارسلنا و بدرستی که
فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او پس قوم گفت مر ایشان را انی لکم بدرستی که من مر شما را نذیر مبین بیم کننده ام
ان لا تعبدوا آنکه نپرستید الا الله مگر خدای را که پرستش او نماید انی اخاف علیکم بدرستی که من میترسم بر شما عذاب
یوم الیم عذاب روزی که عذاب او سخت دردناک بسیار باشد و دردآلوده است فقال الملاء پس گفتند اشراف و رؤسا قوم که الذین
کفروا آنانکه کافر بوده بودند من قومه از قوم نوح ما نریک نمی بینیم ترا الا بشرا مثلنا مگر آدمی مانند ما یعنی مزیتی که ترا
بآن سبب تخصیص تو بود در پادشاه و جب کرد آن طاعت تو از تو نمی بینیم ایشان نظر به صورت کرده بودند و از معنی غافل شده که
بر دیگر رسول ولی یکی از جنس ایشان نباشد و بجهت این تعجب و تحیر کرده گفتند که ای نوح نسبت که تو مانند ما در احتیاج باکل و شرب و مباشر
دیگر امور که بشر محتاج است بان پس ترا چه مزیت بر ما باشد تا موجب اختصاص نبوت بود خود را وما نریک اتبعک
و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا الا الذین هم اراذلنا مگر آنانکه ایشان فرومایگان و خسیسان اند بادی الرأی
در ظاهر رای یعنی تو ایمان آورده اند بی آنکه تفکر و تامل کنند در کار تو و حقیت و بطلان تو بر ایشان ظاهر گردد یا آنکه که در
متابعان تو که مر وصفت نزدیک است در ایشان شده کنند و با آنکه چون اتباع نوح از نعم دنیویه فانیه اعراض کرده و بهشت از آن
باز داشته بودند و همه همت خود را صرف کرده بودند بطاعت و عبادت که سرمایه نعیم باقیه اخرویه است و بجهت این نفور شده
سلوک میکردند قوم نوح گفتند که ما نمی بینیم متابعان ترا مگر اراذل وما نری لکم و نمی بینیم ترا و متابعان ترا علینا من فضل
برما افزونی از کثرت مال و جاه در دنیا و شرف حسب که بدان متابعت شما باید کرد و ادعای نبوت تو باید نمود بل
نظنکم بلکه گمان میبریم شما را کاذبین دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قال
گفت نوح علیه یا قوم ارایتم ای قوم مرا خبر دهید ان کنت علی بینة اگر من باشم بر حجتی هویدا و دلیلی روشن و انکار را

مِن رَبِّی از نزد پروردگار من که بر صحت من گواهی دهد وَآتَانِی و داده باشد مرا رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِ بخشش از نزدیک خود
که نبوت است یا بینه واضحه بر آن فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خواند و معنی پوشیده
گردانیده شود آن حجت بر شما بجهت قلت تدبر در آن مخفی معنی آنست که اگر گمان شما چنانست که من کاذبم پس بگوئید اگر من
بر خلاف ظن شما باشم و بر حجتی روشن و معجزه هویدا باشم از جانب خدا و شما تصدیق من نکنید بسبب آن از غایت عناد و لجاج
پس حال شما چگونه باشد أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا آن هنگام الزام کنیم شما را بر قبول آن و باکراه و اجبار شما را بر آن داریم مراد نفی است
یعنی الزام نکنیم شما را بر آن وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و حال آنکه شما آن را کاره و ناخواهندهاید که نتیجه اکراه و اجبار منافی
تکلیفست پس بر من همین تکلیف تبلیغ است و اظهار بر وفق آن :: من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم :: تو خواه از سخنم پند گیر
و خواه ملال وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ و ای گروه من نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مَالًا مالی را که مزد کار من باشد
اگر بمال گران آیید و اگر اداکنید بر من شاق نماید و اگر ابا نمایید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای که آن توانا
افرشت آورده اند که اشراف قوم میگفتند که ای نوح اراذل را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم چه نشستن با
این گروه اراذل موجب ننگ و عار میشود همچنانکه کفار زمان خاتم الانبیاء نیز همین میگفتند نوح در جواب فرمود که وَمَا أَنَا
بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا رانندۀ از نزد خود کسانی را که گرویده اند بخدا و بجزا إِنَّهُم بدرستی که ایشان مُّلَاقُو
رَبِّهِمْ ملاقات کننده و رسنده اند بجزای پروردگار خود پس چگونه ایشان را برانم وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن من می بینم شما را
قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که نمیدانید قدر انبیا را وَيَا قَوْمِ و ای گروه من مَن يَنصُرُنِي کیست که مرا یاری دهد و دفع کند مِنَ اللَّهِ
از عذاب و انتقام خدای إِن طَرَدتُّهُمْ اگر برانم ایشان را که بدین شایسته و درجه اند نزد خدا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا در نمی یابید
و اندیشه نمیکنید تا بدانید که راندن ایشان از مجلس ناصوابست و همین خطا گفتند تو این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه
اکثر ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالفت اند نوح فرمود که وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمیگویم بشما که عِندِي خَزَائِنُ
اللَّهِ نزدیک من است خزینهای علم خدای وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیگویم که من میدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم بلکه
نظر من بظاهر است پس هر که قائل میشود بوحدانیت خدا و نبوت من او را مومن میدانم و حکم بایمان او میکنم وَلَا أَقُولُ
لَكُمْ و نمیگویم بشما که إِنِّي مَلَكٌ بدرستی که من فرشته ام تا شما گوئید که مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَلَا أَقُولُ و نمیگویم لِلَّذِينَ
تَزْدَرِي مر آنانرا که بخواری در ایشان مینگرد أَعْيُنُكُمْ چشمهای شما و بجهت فقر ایشان را اراذل میگوئید لَن يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ
نخواهد داد خدا ایشان را خَيْرًا نیکوئی چه آنچه حق تعالی برای ایشان اماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده اللَّهُ أَعْلَمُ
خدای داناتر است بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من بحکم اسلام ایشان نکنم
در ظاهر إِنِّي إِذًا بدرستی که من آن هنگام باشم لَّمِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر خود و جاهلان بحکم ظاهر است قَالُوا
گفتند قوم نوح که يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا ای نوح بدرستی که با ما مجادله و مخاصمه کردی فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا پس بسیار گردانیدی
جدال را با ما و آنرا دراز کشیدی و در این باب از اندازه بیرون رفتی و سخن را کوتاه کن فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس
بیار آنچه ما را وعده داده از عذاب إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راستگویان در دعوی نبوت و وعید

خود چه منتظره تو در با ما غیری نمیکنند قَالَ گفت نوح علیه السلام إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ اللَّهُ جز این نیست که بیاورد خدای آن را بشما إِن شَاءَ
اگر خواهد در دنیا یا در آخرت یعنی ورود آن بدست من نیست در هر وقتی که مشیت و ارادت او بوقوع آن تعلق گیرد بی شائبه
از آن متقدم و متاخر شود وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را از آن تعذیب و شما را اگر در دفع
عذاب او کوشید یا بگریزید وَلَا يَنفَعُكُمْ نُصْحِي و سود ندهد شما را نصیحت کردن من إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ اگر خواهم
نصیحت کنم شما را إِن كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ اگر هست خدای که خواهد أَن يُغْوِيَكُمْ که گمراه کند شما را اغوا و غایب گرداند یعنی حق تعالی
بجهت فرط عناد شما اگر هلاک شما خواسته باشد اگر خواهی که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند شما را هُوَ رَبُّكُمْ اوست آفریدگار شما
و متصرف در امور شما بر وفق ارادت وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر کردار خود جزا خواهید
یافت ایشان از این کلام تنبه نشدند أَمْ يَقُولُونَ بلکه گفتند که افْتَرَاهُ بربندد او بر ما یافته نوح وحی را از پیش خود
ما نوح را گفتیم قُلْ بگو ایشان را إِنِ افْتَرَيْتُهُ اگر بربافته ام وحی فَعَلَيَّ إِجْرَامِي پس بر من است وبال گناه کردن من
وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِّمَّا تُجْرِمُونَ از آن گناهی که میکنید وَأُوحِيَ و وحی کرده شد إِلَىٰ نُوحٍ بسوی نوح أَنَّهُ
لَن يُؤْمِنَ که ایمان نخواهد آورد مِن قَوْمِكَ از گروه تو إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ مگر آنکه ایمان آورده فَلَا تَبْتَئِسْ
پس اندوهگین مباش بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا چه ایشان هرگز ایمان نیارند پس کمر
اجتهاد در بند وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما و کمال حفظ و رعایت ما وَوَحْيِنَا و بوحی که ما
میفرستیم در ساختن آن که چه طریق بسازی ابن عباس فرموده که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی را چگونه بسازد وحی آمد که کشتی را بطریق
سینه مرغ بساز وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من درخواست
مکن در دفع عذاب از ایشان إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی حکم کرده ایم بغرق شدن ایشان
و از حضرت ابو عبدالله علیه السلام مرویست که چون حق تعالی اراده هلاک قوم نوح علیه السلام فرمود رحمهای زنان ایشان را عقیم ساخت
مدت چهل سال و از ایشان فرزندی در وجود نیامد و در خبر آمده که نوح چوب کشتی طلبید از خدای فرمان در رسید که تا درخت
ساج بکاشت و در بیست سال که درخت برسید از آن قوم هیچ فرزندی متولد نشد و در این مدت اطفال ایشان بالغ
شدند و ایشان متابعت اباء کردند و از قبول دعوت نوح علیه السلام ابا نمودند پس نوح بساختن کشتی مشغول شد وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ
و بود که میساخت کشتی وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ و هر گاه که بگذشتندی بر او مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ گروهی معتبران از قوم او سَخِرُوا
مِنْهُ استهزا میکردند بر وجه نوح که در بیابانی میساخت که دور از آب بود ایشان بر وجه سخریت گفتندی
نوح کشتی میسازد ای آب کو و بعضی طعنه زدندی که اول نبی بودی و آخر نجار شدی قَالَ گفت نوح که إِن تَسْخَرُوا مِنَّا
اگر سخریت میکنید با ما فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ پس ما سخریه خواهیم کرد بر شما در حین غرق شما در عقبی بر وجه شماتت
سخاوت كَمَا تَسْخَرُونَ همچنانکه شما امروز سخریت میکنید بما در ساختن کشتی از حضرت رسالت مرویست که حضرت نوح
در میان قوم هزار سال به پنجاه سال کم گشت فرمود و در این مدت قوم را بخدا دعوت کرد و در آخر بامر حق بساختن کشتی
مشغول شد مردمان بر وی میگذشتند و میگفتند که نوح خانه میسازد برای زمستان تا از سرما متاذی نشود و دیگری میگفت

میساخت هر شخصی که بر میگذشت او را استهزا میکرد و چون میگفت که این مرد دیوانه است که بر زمین خشک کشتی میسازد نوح فرمود که
فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یأتیه عذاب یخزیه کسی که بیاید بوی عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا
که غرق است ویحل علیه و فرود آید بر وی عذاب مقیم عذاب دردناک دایم در آخرت که غرق است از ابن عباس
نقلست که نوح عم کشتی را در مدت دو سال از چوب ساج بساخت که طول آن سیصد ذرع و عرض پنجاه و سمک آن سی ذرع بود و آن را سه طبقه
مرتب گردانید و بقیر بیندود و بحکم الهی زوج زوج از هر نوع حیوان جمع کرد و طیور را در طبقهٔ علیا و بهایم را در سفلی و آدمیان که
از اهل ایمان بودند با امتعه و اغذیه و اشربه در وسطی مقرر فرمود و مرویست که حق سبحانه و تعالی نوح را خبر داده بود که
ابتدا طوفان وقتست که آب از تنوری که حوا ساخته بود بر جوشد آن وقت تو با قوم در کشتی نشین نوح منتظر این عذاب بود
حتی اذا جاء امرنا تا وقتی که آمد عذاب ما امر ما بعذاب وفار التنور و بر جوشید آن تنور و آن تنوری بود از
سنگ که حوا از آن نان پختی و بمیراث بنوح رسیده بود گویند که تنور در سوختن بود که ناگاه آب از میان تنور بر جوشید
و مفضل بن عمر از ابوعبدالله نقل کرده که این تنور در خانهٔ عجوزهٔ مومنه بود در جانب راست مسجد کوفه من گفتم یا ابن رسول الله
مسجد کوفه در آن روز بود فرمود نعم آن مصلای انبیاست و در شب معراج که حضرت رسالت صلعم آنجا رسیده بود جبرئیل
او را گفت یا رسول الله اینجا فرود آی که مسجد پدرت آدم عم است پس حضرت فرود آمد و در اینجا نماز گذارد و بعد از آن
جبرئیل او را بآسمان برد ابوعبیده حذاء از ابی جعفر عم روایت کرده که مسجد کوفه روضه ایست از روضهای بهشت یکی نماز
در آن برابر هفتاد نماز است در غیر آن و هزار و هفتاد پیغمبر در آن نماز گذارده اند و در آن آب از تنور بر جوشید و نوح
کشتی او را در آن تراشید القصه چون علامات عذاب طوفان نازل شد قلنا احمل گفتیم نوح را که بردار فیها
در آن کشتی من کل زوجین از هر نر و ماده که نوع از ایشان متصور باشد اثنین دو تا تا نسل هر نوع حیوان
باز حاصل شود و منقطع نگردد و حفص بتنوین کل خوانده یعنی بردار از هر نوع حیوانات نر و ماده را که دو تا باشند
واهلک و نیز درآور کسان خود را در کشتی و ایشان زن و پسران و اهل و عیال ایشان بودند الا من سبق
مگر کسی که پیش گذشته است علیه القول بر وی گفتار ما یعنی علم ازلی بهلاک او تعلق گرفته و بجهت آن حکم بغرق شدن
صادر گشته مراد کنعانست و واعله که پسر و زن نوح بودند که کافر بودند ومن آمن و نیز بردار در کشتی هر کسی که ایمان
آورده از غیر اهل تو وما آمن و ایمان نیاورده بودند معه با نوح عم الا قلیل مگر اندکی از مردمان که بوی گرویده
بود و سه پسر او حام و یافث و سام و زنان ایشان و هفتاد و دو تن دیگر از اهل آیات و با نوح هشتاد تن بودند
پس نوح عم ایشان را در کشتی آورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و با پسران گفت که با زنان خود
در کشتی خلوت نکنید حام مخالفت کرد و با زنان مقاربت کرد نوح دعا کرد و گفت بار خدایا نطفهٔ او را متغیر گردان حق
تعالی نطفهٔ او را در رحم زنش سیاه گردانید فرزندی که از وی بوجود آمد سیاه و نسل او همه سیاه بودند و اهل هند
و حبشه از اولاد اویند و عرب و روم و فارس و اصناف عجم ولد سام اند و ترک و چین و صقالبه و یاجوج
و ماجوج ولد یافث اند حاصل که چون از زمین آب جوشیدن گرفت و از آسمان باران فرود آمدن آغاز کرد

حق تعالی خطاب فرمود بنوح عم قال و گفت ای نوح بگو بقوم خود که ارکبوا فیها سوار شوید در کشتی و از مرکوب خود
سازید در حالتی که گوید بسم الله که بنام خدا است رفتن کشتی یعنی بنام خدای برید در وقت مجریها از رفتن کشتی و مرسیها
و هنگام باز داشتن آن نیز بگوئید یعنی آنست که بنام خداست رفتن و ایستادن کشتی چه در خبر است که چون خواستندی که کشتی
برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی که ساکن شود هم بسم الله گفتندی بایستادی پس چون نوح
ایشان را بدین وجه تعلیم تسمیه داده باو گفت حق تعالی که بگو ایشان را ان ربی بدرستی که پروردگار من لغفور هر آینه آمرزنده
مومنانست رحیم مهربان بر ایشان که از بلای طوفان ایشان را نجات میدهد وهی تجری بهم و کشتی میبرد ایشان را
فی موج در میان موجها که از غایت عظمت کالجبال مانند کوهها بود یعنی در حین طوفان هر موجی از آن مانند کوهی بود
در بلندی و بزرگی و مشهور آنست که کشتی نوح از بالای همه کوهها پانزده گز بلندتر بود و بروایتی چهل ذرع و آنکه بالای کشتی
بروی آب سیر میکرد ونادی نوح و آواز داد نوح ابنه مر پسر خود را یعنی کنعان را وکان فی معزل و او برکرانه
از کشتی دور ایستاده بود و پدر او را مسلمان میپنداشت در اول طوفان ابتدای شد از روی شفقت باو گفت که یا
بنی ارکب معنا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما ولا تکن مع الکافرین و مباش با گروه کافران تا غرق نشوی و نزد
که آن پسر منافق بود و با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کفر ایشان اتفاق نمودی و نزد بعضی آنست که نوح عم
میدانست که او کافر است لیکن او را گفت ای پسر اسلام آور و با ما در کشتی نشین و با کافران مباش تا غرق نشوی قال
گفت در جواب پدر ساوی زود باشد که باز گردم و پناه برم الی جبل بسوی کوهی که از غایت بلندی یعصمنی
من الماء نگهدارد مرا از غرق شدن در آب قال گفت نوح عم لا عاصم الیوم نگاه دارنده نیست امروز که منع
کند و باز دارد و حفظ کند من امر الله از عذاب خدای الا من رحم مگر کسی که می بخشد یعنی خدای که بخشنده و
بخشایش عادت و صفت اوست در اثنای این گفت و گوی میان پدر و پسر طوفان شدت یافت وحال و حایل
شد بینهما الموج میان پدر و پسر موج طوفان فکان من المغرقین پس گشت از جمله غرق شدگان ابوالفتوح آورده
که ارباب حدیث گفته اند که این گفت و گوی میان پدر و پسر مدت چهل روز بوده که آب از زمین بر می آمد و از آسمان فرود
میریخت و در هوا معلق می ایستاد و بعد از چهل روز آن مرد و آب بوی رسیده و کنعان غرق شد و همه عالم را آب گرفت
و بر سر کوهها عالم چهل گز آب بلند گشت و عالم را خراب کرد که هیچ کافر بر روی زمین نماند و چون قصهٔ طوفان بنهایت رسید
و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وقیل و گفته شد یعنی حق تعالی گفت یا ملایکه یا ارض ابلعی که ای زمین فرو بر یاد که
آب خود را که بیرون داده ویا سماء اقلعی و ای آسمان باز گیر آب را که فرو میگذاری وغیض الماء و کم کرده شد آب
بر روی زمین وقضی الامر و گذارده شد کار آن کاری که حکم حق تعالی بدان متعلق بود و از هلاک کفار و نجات ابرار واستوت
و قرار گرفت کشتی علی الجودی بر کوه جودی از موصل یا شام بروز عاشورا دهم محرم و نزد بعضی آنست که مدت طوفان
شش ماه بود نوح در دهم رجب در کشتی نشست و در دهم محرم فرود آمد وقیل و گفته شد بعداً دوری و هلاکت باد
للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را یعنی کافران را ونادی نوح و بخواند نوح عم ربه یعنی مر پروردگار خود را فقال رب

پس گفت ای پروردگار من إِنَّ ابْنِي بدرستی که پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل منست و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم او
هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستی که وعده تو راستست وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی بحکمت
تو بهتر از حکمت همه حکماست درین حکمت چیست و گفته اند که نوح گمان برده بود که پسر خواهد نجات یافت اگر خبر داشتی این سوال نکردی زیرا
که حق تعالی گفته بود که لَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون این سوال کرد قَالَ گفت حق تعالی که يَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح بدرستی
که او لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نبود از اهل تو یعنی از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستی که او خداوند کرداری بود غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک و شایسته
فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ آنرا که نیست ترا بآنچه دانش یعنی چیزی را که علم بصلاح و فساد آن نداری
از من مطلب و آن عدم علم او بود بصلاح و فساد و هلاک کنعان مراد نیست إِنِّي أَعِظُكَ بدرستی که من پند میدهم ترا أَنْ تَكُونَ
مِنَ الْجَاهِلِينَ اگر باشی از غافلان و نادانان از آنکه مذهب در ترک این سوالست و اولی عدم آن قَالَ رَبِّ گفت نوح
که ای پروردگار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستی که پناه میگیرم بتو بعد ازین أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ
آنچه که نباشد مرا بآن دانایی یعنی بچیزی سوالی کنم که مستلزم ترک ادب باشد پس بسبیل انقطاع بسوی او سبحانه و از غایت خضوع
گفت وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و نبخشایی بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیانکاران در نقص
ثواب که از من ترک اولی صادر شده باشد و بعد از ذکر عتاب بر ترک ادب مرهم راحت بر جراحت عتاب وی نهاده فرموده که
قِيلَ يَا نُوحُ گفته شد یعنی حق تعالی یا ملک از نزد او گفت که ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا بسلامتی حاصل از
حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ و برکتهای ما از تو بر زیاده تنها در نسل تو آدم ثانی باشی و از نسل
آدمیان بتو متوالی است که از اهل کشتی غیر نوح و سه پسر او کسی عقب نماند و تمام اهل عالم از نسل آن سه کس اند و بار
منتهی میشود و نسب تمام عالم و سام بدو عرب و فرس است و یافث بدو ترک و حام بدو هند اند وَعَلَى أُمَمٍ و سلام و برکت
بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ و از آنها که با تواند یا از آنهایی که ناجی شوند از جمعی که با تواند یعنی مومنان تا روز قیامت
وَأُمَمٌ و از آنها که با تواند امتی چند اند از ذریت ایشان امتی باشند که خواهند شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخوردار کنیم
ایشانرا در دنیا بفراخی معیشت و بعثت ثُمَّ يَمَسُّهُمْ پس برسد ایشانرا مِنَّا از جانب ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک
در آخرت مراد کفارند و گویند مراد قوم هود و لوط و صالح و شعیب اند و مراد بعذاب آنچه بر ایشان نازل شده در دنیا
آورده اند که از فرط نقصت که هیچ مومن و مومنه نباشد از ان روز تا روز قیامت الا که داخلست در دین سلام و برکت و هیچ
کافر و کافره نباشد الا که داخلست در متع و عذاب تِلْكَ این قصه نوح که مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیبست
که بوجه خبر عام نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو که محمدی مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا نبودی که دانی او را أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ
نه تو و نه قوم تو که قریش اند مِنْ قَبْلِ هَذَا پیش ازین وقت که وحی کردیم بتو درین منبهست بر آنکه آنحضرت این را از کسی تعلیم
نگرفته بود و چون او بغیر ایشان مختلط نشده بود و ایشان با وجود کثرت آنرا نشنیده بودند پس چگونه از کسی فرا گرفته باشد
فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن بر مشاق رسالت از بلای قوم همچنانکه نوح صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که سرانجام نیکو در دنیا
بظفر و در آخرت لِلْمُتَّقِينَ مر کسانی راست که بپرهیزند از شرک و معاصی بعد از آن قصه قوم هود را بر قصه قوم نوح عطف

سلام و برکت که هیچ کافر و کافره نباشد الا که داخلست

کرده و نزد

کرد و فرمود که وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا یعنی فرستادیم بقوم عاد برادر نسبی ایشانرا که هود بود قَالَ گفت هود يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدا را بیگانگی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز از وی و شما مر او را شریک اثبات
میکنید إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدای بر اتخاذ شریک يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ ای قوم من
نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی همه رسولان قوم خود را از نفی طمع خبر داده اند جهت دفع تهمت و خلوص نصیحت
دعوت و موعظه وقتی فایده میرساند که بطمع فاسد آلوده نباشد ازینجهة فرموده که إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى الَّذِي
فَطَرَنِي مگر بر آنکس که بمحض قدرت بیافریده مرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمایید تا محق را از مبطل و حق را
از باطل تمیز کنید مرویست که چون عادیان دعوت هود قبول نکردند حق تعالی سه سال باران از ایشان باز گرفت
و زنان ایشانرا عقیم گردانید و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت باران و برای
دفع دشمنان بفرزندان محتاج شدند هود فرمود که وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّكُمْ
از پروردگار خود بوسیله ایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس باز گردید و از پرستش غیر او يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد آسمان عَلَيْكُمْ
بر شما مِدْرَارًا بارانی پیاپی و پیوسته وَيَزِدْكُمْ و بیفزاید و زیاده کند قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ قوتی با قوت شما
یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع دشمنان قادر شوید وَلَا تَتَوَلَّوْا و روی بر مگردید و اعراض مکنید از من ای
مُجْرِمِينَ در حالتی که مصر باشید بر گناهان از مجالس معاویه روایت است که حسن بن علی علیهما السلام را گفتم مردی که مرا مالی بسیار
هست و فرزندی ندارم چیزی بمن تعلیم فرما باشد که خدا مرا ببرکت آن فرزندی دهد فرمود که استغفار بسیار کن آن مرد استغفار
همیشه کردی و سوزی بود که بعضیه با کثرت استغفار او و صاحب رشد شد حق تعالی وی را ده پسر داد و این خبر بمعاویه علیه ما علیه رسید
گفت چرا از وی نپرسیدی که این را از کجا گفتی آن مرد بعد از سالها آنحضرت مثال این از وی پرسید فرمود نشنیده که حق تعالی
در قصه هود میفرماید که يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ و در قصه نوح وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ چون قوم این نصیحت را از هود شنیدند
قَالُوا گفتند يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ ای هود نیاوردی با ما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و هود با کثرت معجزات
بود اما ایشان بجهت سرکشی و عناد آنرا حجت نمیگرفتند و انکار میکردند همچنانکه کفار مکه میگفتند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ وَمَا
نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا و ما نیستیم ترک کنندگان عبادت خدایان خود عَنْ قَوْلِكَ از گفتار تو همین که گویی خدا را پرستید
و ترک آلهه خود کنید وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ و ما نیستیم ترا تصدیق کنندگان بلکه میگوییم إِنْ نَقُولُ نمیگوییم در شان تو إِلَّا اعْتَرَاكَ
مگر رسانیده اند بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوءٍ رنجی که زدی و علتی گویند مراد جنونست یعنی چون تو دشنام آلهه
میکنی و دشنام میدهی ترا ایشان دیوانه ساخته اند و بجهت این سخنانی که نه بطریق عقلست از تو شنیده میشود قَالَ هود إِنِّي
أُشْهِدُ اللَّهَ بدرستی که من گواه میگیرم خدا را وَاشْهَدُوا و شما نیز گواه باشید أَنِّي بَرِيءٌ برای آنکه من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ
از آنچه شما انباز میگیرید مِنْ دُونِهِ بجز خدای یعنی در عبادت او دیگری را شریک میکنید فَكِيدُونِي جَمِيعًا پس کید کنید بمن همه
یعنی مجتمع شوید بر کید رسانیدن بمن مراد آنست که شما و خدایان شما در هلاک من اتفاق کنید ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ پس مهلت
مدهید بلکه هر چه خواهید در قصد من بکنید که من باکی از آن ندارم و بکمال عصمت الهی از مضرت شما نمیاندیشم و این از جمله معجزات

هود بود که تن تنها در برابر جمعی کثیر از جباران و اهل سطوت و شوکت که همه بخون او تشنه بودند این همه مبالغه فرمود که جمع شوید
و اتفاق نمائید در هلاک من و مهلت مدهید و سعی کنید و ایشان با وجود شدت قهر و اجبار رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز
شدند و چون حضرت هود را بکرم الهی وثوق تمام داشت گفت إِنِّي تَوَكَّلْتُ بدرستی که من توکل کردم عَلَى اللَّهِ بر خدای که
رَبِّي وَرَبِّكُمْ پروردگار منست و شماست و منم خود را با او بازگذاشتم مَا مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده نیست إِلَّا هُوَ آخِذٌ مگر که خدای گیرنده است
بِنَاصِيَتِهَا موی پیشانی او و این تمثیل است برای مالکیت و قادریت حق سبحانه بر جمیع اشیا و تصرف او در ایشان بهر چه
خواهد یعنی دست قادر و مالک و غالب بر همه إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر طریق حق و عدالت هیچ
متوکلی نزد او ضایع نمیشود و هیچ ظالمی از وی فوت نمی‌یابد فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردید و اعراض کنید از این نصیحت و بر فعل
زشت خود ثابت و راسخ باشید فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ پس بدرستی که رسانیدم بشما مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه بدان فرستاده شده
بودم إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی وحی الهی رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول نکردید حق تعالی شما را هلاک کند وَ
يَسْتَخْلِفُ و جانشین شما گرداند رَبِّي آفریدگار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی دیگر را غیر شما وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا و زیان
نتوانید رسانید حق را بچیزی با اعراض شما از من و ابا از قبول دعوت حق إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ حَفِيظٌ بر همه چیزی نگهبانست یعنی اقوال و افعال همه را نگاه میدارد و جزا میدهد و هیچ چیز از آن فوت نمیشود و چون
قوم هود علیه السلام پند نپذیرفتند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و چون آمد فرمان ما بعذاب ایشان
نَجَّيْنَا هُودًا نجات دادیم هود را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانرا که گرویده بودند با او یعنی کسانی با او ایمان آورده بودند و ایشان
چهار هزار تن بودند که همه را با هود از میان کفار بیرون برده و برهانیدیم بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشش از ما یعنی بعطای لطف و توفیق
که وسیله اهتدای ایشان شد بجهت آن از آن عذاب بعید وَنَجَّيْنَاهُمْ و نجات دادیم ایشان را مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ
از عذاب درشت و قوی که آن سموم و ریح بود که باد درون بینی کفار در آمده و از مقعد کفار بیرون شده اعضای ایشان را
پاره پاره میساخت و بعذاب جحیم و عقاب الیم میرسانید وَتِلْكَ عَادٌ و این قبیله عاد اینست جَحَدُوا که انکار کردند
کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ و عاصی شدند بر فرستادگان او یعنی هود را نیز
دیگر را تصدیق نکردند و وقتی که هود را نیز از تصدیق رسولان سیر بود وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر
گردنکش عَنِيدٍ ستیزه کار را یعنی عاصی شدند و در کار ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند آنانرا که ایشان را بکفر و ضلال
میخواندند از روسای اهل کفر وَأُتْبِعُوا و از پی در آمده و شد فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا در سرای لَعْنَةً و دوری از رحمت را که
هلاکست وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت لعنت بر ایشانست و عذاب ابدی لازم ایشانست أَلَا إِنَّ عَادًا بدانید که
قبیله عاد كَفَرُوا رَبَّهُمْ کافر شدند به پروردگار خود أَلَا بُعْدًا بدانید که دوریست لِعَادٍ مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند قَوْمِ
هُودٍ گروه هود وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشانرا در نسب که صالح است قَالَ
گفت صالح يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را بوحدانیت او بگروید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست
شما را معبودی بجز از وی هُوَ أَنْشَأَكُمْ او آفرید شما را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مواد شما را که نطفه

اززمین

از زمین خلق فرموده و احیا نموده وَاسْتَعْمَرَكُمْ و زندگانی داد و بقا بخشید و عمر داد شما را فِيهَا در زمین و شما را
در آن نعمت فراوان ارزانی فرموده چنانچه سال عمر هر یکی از قوم ثمود بسیصد تا هزار بوده و پادشاهی شما را قدرت داد در بنای
زمین تا در آن منازل خوب ساختید فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا
إِلَيْهِ پس رجوع کنید به پرستش او از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من قَرِيبٌ نزدیکست باسید او از رحمت
مُجِيبٌ اجابت کننده دعای بفضل و منت قَالُوا گفتند قوم که يَا صَالِحُ ای صالح قَدْ كُنْتَ فِينَا بدرستی که تو بودی
در میان ما مَرْجُوًّا امید داشته شده یعنی بتو امیدها داشتیم در باب خیر و صلاح و رسیدن منافع قَبْلَ هَٰذَا پیش از این
که دعوی پیغمبری کنی چون نشانه رشد در چنین حال تو میدیدیم امید داشتیم که تو پادشاه شوی یا مشوای ما گردی
با تو امید داشتیم که دین ما و رای ما حالا بدین سخن که میگویی امید از تو بریده شد پس بانکار گفتند که أَتَنْهَانَا آیا ما را
نهی میکنی أَنْ نَعْبُدَ از آنکه بپرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنرا که پدران ما می‌پرستیدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ و بتحقیق
که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَا از آنچه تو میخوانی ما را إِلَيْهِ بسوی آن یعنی توحید و ترک پرستش اصنام مُرِيبٍ شکی در
تهمت افکننده یعنی شکی که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را پریشان و شوریده میگرداند
بعضی گفته‌اند که پدران ما هرگز در جهالت و ضلالت نبوده‌اند پس این سخن تو موجب تردد نفس است و تزلزل
انتفای آرامش و یقین است قَالَ گفت صالح يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای گروه من خبر دهید مرا که إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ
اگر باشم بر حجتی روشن مِنْ رَبِّي از پروردگار من وَآتَانِي مِنْهُ و داده باشد مرا از نزدیک خود رَحْمَةً پیغمبری
که لازم رحمت و اسعاد وست فَمَنْ يَنْصُرُنِي پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای
إِنْ عَصَيْتُهُ اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت و منع شما از شرک آوردن فَمَا تَزِيدُونَنِي پس نمی‌افزائید مرا
غَيْرَ تَخْسِيرٍ جز نسبت دادن زیان کاری بمن با ابطال و تضییع شما آنچه حق تعالی بمن داده از نبوت و نخواندن شما
و منت پدران خود آورده‌اند که قوم ثمود بعد از ابطال طلب معجزه کردند چنانچه در سوره اعراف گذشت و بدعای وی
از سنگ ناقه بیرون آمد چنانچه مطلوب ایشان بود و صالح بر ایشان حجت گرفت و در باب ناقه نصیحت آغاز نمود و گفت
وَيَا قَوْمِ و ای گروه من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این ناقه ایست که خدای بمحض قدرت خود خلق فرموده لَكُمْ برای عبرت شما
آيَةً از آن نشانه در حالتی که نشانه است بر کمال قدرت او فَذَرُوهَا پس بگذارید او را تَأْكُلْ تا بخورد یعنی بچرد
فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین خدای یعنی مونث او در چراگاه نیست و نفع آن بشما است وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید
بوی آزاری که اگر بدی قصد آن کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس فرا گیرد شما را عَذَابٌ قَرِيبٌ عذاب نزدیک یعنی
عذاب و غضب کرده‌اند و مهلت نیابید مگر زمانی اندک که سه روز باشد پس ناقه با ولد روزی آب همه چشمه ایشان را
می‌آشامید و همان مقدار شیر میداد و در روزی سیل و برای ایشان میگذاشت و گرد آن نمیگشت ایشان
در رفع آن کوشیدند فَعَقَرُوهَا پس پی کردند آن ناقه را تفصیل پی کردن در سوره القمر خواهد آمد ان شاء الله تعالی
و بعد از پی کردن ناقه بچه او بر بالای کوهی بر آمد و سه بانگ کرد و صالح علیه السلام در آن وقت میان قوم نبود چون بیا

و حال را تقریر کردند فقال لهم صالح تمتعوا برخورید و برخوردار زندگی خود فی دارکم در سرای های خود ثلثة ایام سه روز
ذلک وعد غیر مکذوب این وعده ایست که دروغ نیست آورده اند که رنگ روی ایشان روز چهارشنبه زرد
و پنجشنبه سرخ و جمعه سیاه گشت و شنبه عذاب نازل شد فلما جاء امرنا پس آن هنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان
نجینا صالحا رهانیدیم صالح را والذین امنوا معه آنها را که با وی بودند ایمان برحمة منا برحمتی و بخششی که از
ما که آن عطای لطف و توفیق بود و بدیشان که بسبب آن مهتدی شده و از آن عذاب رهیده و من خزی یومئذ
و از رسوایی آن روز که هلاکت شود بود بعضی و یا از عذاب روز قیامت ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو
القوی اوست توانا بر نجات دوستان العزیز غالب بر هلاک کردن کفار و اخذ الذین ظلموا و فرا گرفت
آنها را که ستم کردند بر خود بکفر الصیحة فریاد عظیم و آن فریاد جبرئیل است و در زاد المسیر و غیره آورده که در آن سه روز
که وعده حیات داشتند در خانه های خود ساکن شده قرار کرده و منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع
شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده و یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل بر صورت اصلی خود با پرش بر زمین و سر
بر آسمان و پرهای خود گسترده از مشرق تا مغرب پاهای وی زرد و بالهای او سبز و دندانهای او سفید و پیشانی
براق نورانی و رخسارهای برافروخته و موی سرخ برنگ مرجان ظاهر گشت و افق را بپوشید ثمود آن حال را چون
مشاهده کردند روی بجستن و ماوای خود نهادند و بقبور در آمدند جبرئیل نعره زد که قوموا علیکم لعنة الله همه یکبار در زمین
و زلزله در خانه های ایشان افتاد و سقفهای خانه ها بر ایشان فرود آمد فاصبحوا فی دیارهم پس شدند در سرای
جاثمین مردگان و بر زمین خفتگان که کان لم یغنوا گوییا هرگز نبوده اند فیها در آن سرای ها در بسیط آورده
که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنها را که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب زمین مگر مردی که از ثقیف نام
یعنی پدر بنی ثقیف الا ان ثمودا بدانید بدرستی که ثمود کفروا ربهم انکار کردند پروردگار خود را الا بعدا
همه پیوسته دور باد از رحمت لثمود مر قوم ثمود را بعد از آن بیان قصه ابراهیم و لوط میفرماید و لقد جاءت
و بدرستی که آمدند رسلنا فرستادگان ما از ملائکه نه فرشته یا دوازده یا هفت و میان علما که سه فرشته بودند
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که بر صورت جوانان ساده صاحب جمال آمدند ابرهیم بسوی ابراهیم بالبشری
بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط و میان آورده که جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل بمژده
ولد ابراهیم و میکائیل بمحافظت لوط و اهل وی بیرون آوردن ایشان از موتفکات القصه چون بنزد خلیل
الله آمدند قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی بسلامتی و تحیات قال سلام گفت ابراهیم که جواب
بر شما سلام و برکات است بر شما ابراهیم پنداشت که فرشتگانند فما لبث پس درنگ نکرد ان جاء تا آورد بعجل
حنیذ گوساله بریان کرده و پیش ایشان بگسترد و ایشان را بر طعام خوردن اشارت کرد ایشان دست طعام
دراز نکردند و در خبر است که در وقتی که این فرشتگان نزد ابراهیم آمدند بصورتی آمدند که هیچ چشمی ندیده آن خدیو
بود و بار وی خوش و بوی دلکش و گفتند یا خلیل الله مهمان میخواهی فرمود چرا نخواهم ایشان را پیش گرفت و بجانب زن آورد
و در همان خانه پنهان شد و ساره را گفت امروز مهمانی چند عزیز آمده اند که در همه عمر خود از ایشان نیکو روی تر و خوشتر
بوی تر ندیده ام بسیار جوانان نیکو روی خوش خوی شیرین کلام اند برای ایشان طعامی مهیا ساز او گفت در این
وقت طعامی نیست و گوشت حاضر ندارم اما مرا گوساله ایست که آن را می پرورم و دست و پای او را حنا بسته ام
و مهر و در کردن او کرده ام از غایت دوستی که با او دارم ابرهیم فرمود تا او را بکشتند و بریان کردند ام تو
پس مهیا کرده نزد ایشان آورد و مهمانان دست بطعام نبردند فلما رای پس آن هنگام که دید ابراهیم
ایدیهم دستهای ایشان که مطلقا لا تصل الیه نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بدان طعام دراز نمیکنند
نکرهم منکر شمرد ایشان را و اوجس و در دل خود آورد منهم خیفة از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد
کسی داشتی از طعام او تناول نکردی و چون ایشان از طعام او نخوردند بترسید که دزدان باشند و مضرتی بوی
رسانند و فرشتگان اینمعنی از وی احساس نموده قالوا گفتند ای ابرهیم لا تخف مترس انا ارسلنا بدرستی
که ما فرشتگان ایم فرستاده شده الی قوم لوط بسوی گروه لوط تا ایشان را عذاب کنیم و بجزای خود شان برسانیم
و اینکه دست بطعام دراز نمیکنیم سبب آنست که ما از طعام مستغنی و بی نیازیم و در شان ما طعام خوردن نیست و امراته
و زن ابرهیم ساره دختر هاران قائمة ایستاده بود و از پس پرده سخن ملائکه میشنید و یا بر سر مهمانان ایستاده
و بخدمت ایشان قیام مینمودند چه ساره عمر گذرانده بود و فرشتگان کسی روی نمی پوشید بعضی که سخن ملائکه شنید
فضحکت پس بخندید بجهت فرح و سرور بسبب زوال خوف ابراهیم یا برای هلاک اهل فساد و یا بجهت نزول
ملائکه بمنزل وی فبشرناها پس بشارت دادیم او را از زبان ملائکه باسحق بوجود فرزندی که اسحق نام و من وراء
اسحق یعقوب و از پس اسحق یعقوب تخصیص بشارت با وجه آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر
است و دیگر آنکه ابراهیم را از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود بجهت کبر سن پس چون مژده
فرزند شنید قالت یا ویلتی گفت ای عجبا االد آیا من بزایم و انا عجوز و حال آنکه من پیرزنم و گویند در آن وقت
نود و نه سال از عمر وی گذشته بود و هذا بعلی و این که شوهر منست شیخا در حالت پیریست که عمرش صد و بیست
سال است ان هذا بدرستی که این چیزی که میگویید لشیء عجیب هر آینه چیزیست عجیب و تعجب وی از عادت بود نه
بر وجه قدرت و از جهت استبعاد قالوا اتعجبین گفتند آیا شگفت میداری من امر الله از کار خدای تعالی
و تعجب است در حکم حق تعالی سبحانه از منع بی آلت و فضل بی علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد
رحمت الله بخشایش خدا و برکاته و برکتهای او یعنی زیادتی خیرات علیکم اهل البیت بر شما است ای اهل
ابرهیم و از برکات الهی بر ایشان آن بود که اسباط و جمیع بنی اسرائیل از ابراهیم و ساره پیدا شدند و در
مجمع آورده که اینکه ساره را از اهل بیت ابراهیم گردانید دلالت میکند که زوجه مرد از اهل بیت او باشد چه ساره
دختر عم ابرهیم بوده او را از بیت اهل شمرد انه بدرستی که خدای سبحانه حمید ستوده است باعطای نعم
مجید بزرگوار است باظهار کرم مرویست که ساره از جبرئیل در باب وقوع ولد از وی علامتی خواست جبرئیل

چوب خشک بدست گرفت و آنرا در میان انگشتان خود درآورد فی الحال بحرکت آمد و سبز و خرم گشت فلما ذهب
پس هنگامی که برفت و زایل گشت عن ابرهیم الروع از ابراهیم ترس و فزعی که داشت وجاءته البشری
و آمد بوی بشارت ولد یجادلنا فی قوم لوط مجادله و مباحثه میکرد با فرشتگان ما در شان قوم لوط باین وجه
روی استعلام کیفیت هلاک ایشان میگفت که هلاک میکنید اهل قریه را که در وی صد مؤمن باشند گفتند نه فرمود نود با
گفتند نه همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و بعد از آن بپنج پس بیکی قرار گرفت ملائکه گفتند که هر دهی که در وی یک مؤمن
باشد ما را بهلاک کردن ایشان فرمان نیست ابراهیم گفت نه لوط و دختران وی در آنجااند فرشتگان گفتند ما لوط
و اهل او را بیرون خواهیم برد از میان ایشان ان ابرهیم لحلیم بردبار بود تعجیل نمیخواست در انتقام از بدکاران
بدرستی که ابراهیم علیه السلام هر اینه
اواه بسیار آه کننده از گناه بندگان و تأسف خورنده برایشان منیب رجوع کننده بحضرت عزت و بجهت این
صفت که موجب رقت قلب و فرط ترحم اوست با ملائکه مباحثه کرد بامید آنکه شاید که عذاب قوم در توقف افتد یا ایشان
توبه کنند گفتند ملائکه که یا ابرهیم اعرض ای ابراهیم روی بگردان و درگذر عن هذا از این جدال انه قد
جاء بدرستی که آمده و هست امر ربک فرمان پروردگار تو بتعذیب ایشان و او علیم است بکمال ایشان
در استحقاق عذاب وانهم اتیهم و بدرستی که آینده هست بدیشان عذاب غیر مردود عذابی که باز
گردیده نشود بجدال و دعا و غیر آن پس ملائکه ابراهیم را وداع کردند و روی بمؤتفکات نهادند و آن پنج شهر بود
و در هر یکی صد هزار مرد شمشیرزن چون نزدیک سدوم رسیدند که یکی از آن دهها بود و لوط در آنجا متوطن بود
ناگاه نظر ایشان بلوط افتاد و دیدند که در زمین خود زراعت میکند پیش وی رفتند و سلام کردند و گفتند ما امروز
مهمان توایم ولما جاءت رسلنا و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما لوطا بسوی لوط سیء بهم
اندوهگین شد بدیشان یعنی آمدن ملائکه نزد وی او را اندوهناک ساخت وضاق بهم ذرعا
و تنگدل شد بجهت ایشان و ذرع بمعنی سینه است و تنگی سینه کنایت از بسیاری قبض خاطر است و اندوه
وی نه بجهت مهمان داری ایشان بود بلکه بجهت آن بود که ایشان را با رویهای خوش و صورتهای دلکش
دید و از بدی و بی باکی قوم اندیشید و با وجود این قوم با وی شرط کرده بودند که هیچ غریب را بمهمانی بخانه خود نبرد
وقال هذا یوم عصیب اشتد یوم و گفت این روز سختیست بر من آورده که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط چهار مرتبه
بدی قوم خود گواهی نه دهد ایشان را هلاک مکنید پس حضرت لوط علیه السلام با ایشان گفت که این قوم
بدترین اهل عالم اند جبرئیل میکائیل را اشارت کرد که اینک یک شهادت پس لوط باتفاق ایشان روی
بشهر نهاد چون بدروازه رسید همان سخن گفت و چون بشهر درآمد آغاز اعاده کرده فرمود و چون
بخانه رسیدند دیگر باره اعاده کرد تا چهار نوبت شهادت بوجود آمد بعضی از مردم شهر مهمان لوط
علیه السلام را دیدند خبر بدیگران رسانیدند و گویند لوط علیه السلام ایشان را از راهی بشهر آورد که کسی
ایشان را ندید مگر مردمان سرای وی و چون زن لوط ایشان را بدید بر بالای بام برآمد و همسایهای خود را

خبر کرد که در سرای ما لوط مهمانانی آورده که هیچ چشمی مانند جمال ایشان ندیده وجاءه قومه و آمدند
بلوط قوم او یهرعون الیه در حالتی که میشتابید و دوانیده میشدند بسوی او یعنی شیطان دواعی
نفس ایشان را میدوانید بجانب لوط ومن قبل و پیش از این وقت کانوا یعملون السیئات
بودند که عملهای بد میکردند و از لواطت پروا نمیکردند و بلواطت و کبوتربازی و صفیرزدن در مجالس و در معبر
راهها نشستن برای استهزا و امثال این از قبایح می پرداختند پس یکبار بدر خانه لوط آمده و میگفتند
ای لوط مهمانان را که بخانه آورده از برای خود بیرون کن و بدست ما باز ده قال گفت لوط یا قوم
ای گروه من هؤلاء بناتی اینها که دختران منند ایشان را بخواهید هن اطهر لکم ایشان پاکیزه ترند
مر شما را تزویج دختران با ایشان بشرط ایمان بوده و یا در شریعت او تزویج مؤمنات بکفره جایز بوده
چنانکه در بدایت اسلام حضرت رسالت صلعم دختری از دختران خود را بعتبه داد و دیگر دختر را بابو العاص
و بعد از آن این حکم منسوخ شد و گویند که مراد وی دختران امت بوده و اضافه ایشان بخود بجهت آنست
که انبیا بمنزله آبااند در شفقت و رحمت بر امت و برهر تقدیر لوط بجهت دفع فساد ایشان گفت که اینها را
تزویج شوید فاتقوا الله پس بترسید و بپرهیزید از خدای بترک فواحش ولا تخزون و خوار و رسوا مکنید
فی ضیفی در شان مهمانان من الیس منکم ایا نیست از شما رجل رشید مردی راه یافته که شما را منع کند و از
عملهای بد باز دارد قالوا گفتند در جواب لوط لقد علمت بدرستی که تو میدانی که ما لنا نیست ما را فی بناتک
در دختران تو من حق هیچ حاجتی وانک لتعلم و بدرستی که تو میدانی ما نرید آنچه میخواهیم از تو یعنی لواط
قال گفت لوط علیه السلام که لو ان لی بکم قوة کاشکی مرا بودی بر دفع شما قوتی و یا مرا اگر در نفس خود
قوتی بود البته شما را دفع میکردم او اوی یا پناه میگرفتم و باز میگردیدم الی رکن شدید بکسی سخت
یعنی عشیره و قبیله که بدو ایشان منع فساد شما توانم کرد در خبر هست که جبرئیل چون این را از لوط بشنید فرمود ای
لوط رکن تو شدید هست هیچ غم مخور آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود و از عقب در با ایشان جدال
میکرد ایشان در خشم شدند که دیوار را بشکافند و بخانه درآیند لوط بغایت مضطرب شده اندوهناک
گشت ملائکه چون او را بدان اضطراب و جزع دیدند قالوا یا لوط گفتند ای لوط انا رسل ربک بدرستی که ما فرستادگان
پروردگار توایم و بجهت عذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک نرسند بتو
و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو متوجه نشود دو قدم از میانه بیرون نه و ایشان را با ما گذار پس لوط در سرا
بگشود و ایشان بدرون درآمدند و قصد فرشتگان کردند تا هر فعلی که خواهند با ایشان بکنند جبرئیل بال ها
برایشان زد همه کور گشتند و از خانه لوط بیرون دویدند و میگفتند که حذر کنید که مهمانان لوط ساحرند
و ما را بسحر کور کردند جبرئیل فرمود که ای لوط فاسر باهلک پس ببر کسان خود را بقطع من اللیل پاره

ازشب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب و ابن عباس فرموده که بر انبهارا در تاریکی شب اگر نیم از شب بینه
وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که واپس نگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ از شما یکی پس همه را باین وجه بیرون ببر إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن خود
را که او کافره هست در روایت آمده که چون لوط با اهل خود از شهر بیرون آمد آنها را گفت که باز پس
منگرید تا عذاب بشما نرسد و چو پاره ره رفته آوازی سخت بشنیدند هیچ کس باز پس نگاه نکرد مگر زن لوط
که بعقب نگریست و گفت واقوماه و بر ایشان تاسف خورد و فی الحال سنگی بر سر او فرود آمد و منزلش
را پریشان ساخت و اصح آنست که لوط زن خود را از شهر بیرون نبرد إِنَّهُ مُصِيبُهَا بدرستی که رسنده
است او را مَا أَصَابَهُمْ آنچه رسید بایشان یعنی او نیز چون کافران دیگر هلاک خواهد شد لوط انتفاعی (?)
و تعجیل فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل گفت که إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستی که هنگام
عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار است جبرئیل گفت أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آیا نیست صبح
نزدیک یعنی نزدیکست فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را امر نمودیم
تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورده بر داشت و بجایی برد که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ
ایشان می شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و با قدرت کامله جَعَلْنَا گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها را
زیر یعنی سرنگون ساختیم وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا و بارانیدیم بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حِجَارَةً
مِنْ سِجِّيلٍ سنگی از گل سخت شده و باتش پخته گشته چون آجر و آن سنگها بود مَنْضُودٍ بر هم زده و بعضی بر هم
نهاده که پی در پی فرود آمد مُسَوَّمَةً در حالتی که نشان کرده شده بود و بخطوط سیاه و سفید یا سیاه و سرخ
و در زاد المسیر آورده که بعضی از آن سفید بود و بر آن نقطهای سیاه و برخی سیاه و بر وی خالها سفید یا نام
کسی که بر او باران شد بر او نوشته بود عِنْدَ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو و در بعضی تفسیر آمده که سنگ بزرگ آن ساوی (?)
خمی بود و خورد آن برابر سبوی و قوی آنست که سنگ بر جمعی بارید از قوم لوط که از دیار خود سفر کرده بوده
و در آن شهر نبوده پس هر کس از ایشان که در غیر مقر خود و دیار خود بود سنگی که برای وی نامزد شده بود همچنین
در هوا معلق ایستاده بود و همین که از حرم بیرون آمد بر سر او خورد و هلاک شد وَمَا هِيَ و نیست آن سنگ
مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ از ستمکاران دور چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بیارد از ابو
حذری مرویست که اگر لواط میکردند از قوم لوط از یکی بیشتر بودند و از جهل کثیر حق تعالی چهل هزار مرد را هلاک
ساخت همه اکثر ترک امر معروف و نهی از منکر نمودند و عصیان می ورزیدند ابو بکر عیاش گوید از ابا قرعه (?) پرسیدم
که زنان ایشان نیز گناه مردان مواخذه شدند فرمود که چنانکه مردان بمردان مشغول بودند زنان بزنان مشغول
بودند بعد از آن قصه شعیب را بیان میکند بقوله وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم باولاد مدین بن ابراهیم و بازماندگان
بلده مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر نسبی ایشان را که شعیب بود قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم من بپرستید

خدا را یکتا که مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را هیچ خدای بجز از وی وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ و مکاییل کم
مکنید در پیمودن بکیلات یکیال یعنی در پیمودن بکیلات راستی ورزید وَالْمِيزَانَ و نه ترازو را در
سنجیدن موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ بدرستی که من می بینم شما را با توانگری و فراخی نعمت یعنی رسانده و محتاج
نیستید تا وامی باشد شما را بخیانت بلکه تو در رسم حق گذاری آنست که مردمان را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از
حقوق ایشان باز گیرید وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ و بدرستی که من میترسم بر شما باین خیانت عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ
عذاب روزی فرا گیرنده که گرد در آیند و شما باشند و هیچ کس از شما از آن نرهد وَيَا قَوْمِ و ای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ
تمام پیمایید پیمانه را وَالْمِيزَانَ و تمام سنجید آنچه ترازو میکشید بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت
در کیل و وزن هر چه می خریدند از بهای آن چیزی باز میگرفتند و اطراف درهم و دینار را نیز می بریدند وَلَا تَبْخَسُوا
النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان را یعنی هر چه بخرید و بایشان فروشید و درهم و دینار می برید وَلَا تَعْثَوْا
فِي الْأَرْضِ و فساد تباهی مجویید در زمین شهر خود مُفْسِدِينَ در حالتی که تباه کارانند مر دین خود را
و فساد کنندگان مصالح آخرت خود بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای باقی گذارد برای شما بعد از ترک حرام خَيْرٌ لَكُمْ
بهتر است مر شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان مرا گفتار مرا یا بشرط
آنکه ایمان آرید چه ثواب آخرت در ثواب فرع ایمانست وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ و نیستم من بر شما نگاهبان که شما را
بجبر و قهر از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم و چون شعیب هر شب نماز و طاعت میکرد را شنیدار جهت (?)
قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ آیا نمازهای که میکنی امر میفرماید ترا أَنْ نَتْرُكَ
تکلیف میکند که ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه پرستیده اند پدران ما یعنی بتان أَوْ أَنْ نَفْعَلَ یا دست بداریم از آنچه
میکنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود مَا نَشَاءُ آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن و غیر آن إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ
بدرستی که تو هر آینه در امور بردبار الرَّشِيدُ راه یافته و وصف ایشان شعیب را باین دو صفت بجهت آن بود که
او نزد مردمان بصفت حلم و رشد مشهور بود گفتند که چون تو حلیم و رشیدی نزد مردمان این نوع سخنان از تو
بدیع و بعید است قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ خبر دهید که اگر باشم من بر بصیرتی
و حجتی مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار خود وَرَزَقَنِي و روزی داده باشد مرا مِنْهُ از نزد خود رِزْقًا حَسَنًا
روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت و با مال بی خیانت چه مرویست که شعیب خداوند مال و منال بود و یا مراد
دولت کمال و تکمیل است که ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی عطا فرموده روا باشد که من در وحی و تبلیغ خیانت
کنم و در امر و نهی و مخالفت کنم شما را و مپایم (?) وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ و نمیخواهم که مخالفت کنم شما را إِلَىٰ
مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ بسوی آن چیزی که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب آن شوم

بگو از هرچه شما را باز میدارم از آن خود نیز از آن باز ایستم اِنْ اُرِیدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ نمیخواهم مگر اصلاح در دین
کار شما را مَا اسْتَطَعْتُ مادام که توانم اصلاح کنم یعنی غرض من نیست مگر اصلاح شما بامر معروف و نهی از منکر اگر اصلاح
را در شما می یافتیم نهی شما میکردم وَمَا تَوْفِیقِی و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بمنزل ثواب و صلاح
اِلَّا بِاللهِ مگر بهدایت و معاونت خدای عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ برو توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجز
وَاِلَیْهِ اُنِیبُ و بسوی او باز میگردم در همه چیز میکنم بی انذار و ایذای شما بدیشم وَیَا قَوْمِ و ای قوم
لَا یَجْرِمَنَّکُمْ باید که شما را آن ندارد شِقَاقِی دشمنی و ستیزکاری من با شما بجهة اصلاح شما اَنْ یُصِیبَکُمْ
اگر برسد شما را مِثْلُ مَا اَصَابَ مانند آنچه رسید قَوْمَ نُوحٍ گروه نوح را از طوفان اَوْ قَوْمَ هُودٍ یا گروه هود را
از صرصر اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا گروه صالح را از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ و نیستند گروه لوط مِنْکُمْ بِبَعِیدٍ از شما دور
یعنی نزدیکند در زمان و مکان شما اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از پرستش غیر او و رجوع کنید بعبادت او
وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَیْهِ آمرزش خواهید از خدا و بدو نیز باز گردید بسوی خدا اِنَّ رَبِّی بدرستی که
پروردگار من رَحِیمٌ بخشنده است بر مستغفران وَدُودٌ دوستدار تایبان و دوا دضا باید و افاضه لطف
و احسانست بایشان همچنانکه کسی دوست دارد و [illegible] باشد باعطا و احسان نیکی قَالُوا گفتند قوم او وقتی که
از وی استماع این وعظ و تخویف کردند یَا شُعَیْبُ مَا نَفْقَهُ ای شعیب ما فهم نمیکنیم کَثِیرًا مِمَّا تَقُولُ بسیاری
از آنچه میگویی از وجوب توحید و حرمت کم سنجیدن و این را از روی عناد و انکار میگفتند وَاِنَّا لَنَرَاکَ فِینَا
و بدرستی که ما می بینیم ترا در میان خود ضَعِیفًا بی قوت در دفع ما ضعیف البصر و بجهة این تو ایذا و آزار
نمی رسانیم وَلَوْلَا رَهْطُکَ و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ایشان را عزیز میداریم لَرَجَمْنَاکَ هر آینه
سنگسار میکردیم ترا رهط از سه است تا ده و گویند که هفت اند و ایشان چندین هزار بود وَمَا اَنْتَ
عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ نیستی تو بر ما گرامی و ارجمند که عزت تو مانع رجم شود این از عادت سفیهست که در مقابل حجت
زبان بدشنام و تهدید دراز کنند قَالَ گفت شعیب در جواب ایشان که یَا قَوْمِ اَرَهْطِی ای گروه من آیا عزیز
از من اَعَزُّ عَلَیْکُمْ عزیزتر نزد شما و دوستر نزد شما مِنَ اللهِ از خدا وَاتَّخَذْتُمُوهُ و فرا گرفته اید شما او را
وَرَاءَکُمْ از پس پشت خود ظِهْرِیًّا پس پشت انداختن اِنَّ رَبِّی بدرستی که خداوند من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید
یعنی علم او مُحِیطٌ احاطه کننده است بر وجهی که هیچ چیز بروی پوشیده نیست و شما را بدان جزا خواهد داد وَیَا قَوْمِ
اعْمَلُوا و ای گروه من عمل کنید عَلَی مَکَانَتِکُمْ بر حالت و جهات خود از شرک و خیانت در کیل و وزن
اِنِّی عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام در کار خود سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید مَنْ یَأْتِیهِ
آن کس را که بیاید بوی عَذَابٌ یُخْزِیهِ عذاب رسوا کننده که بفضیحت تمام او را هلاک کند وَمَنْ هُوَ کَاذِبٌ

و بدانید

و بدانید آن کس را که او دروغ گوئیست بزعم شما مرا دانست که زود باشد که معلوم کنید که من بر حقم یا شما وَارْتَقِبُوا
و انتظار برید از آنکه میگویم از آمدن عذاب اِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ بدرستی که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا
و آن هنگام که آمد عذاب نَجَّیْنَا شُعَیْبًا نجات دادیم شعیب را وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ و آنها را که ایمان آورده
بودند با او نجات دادیم بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشایشی از ما که آن عطای توفیق و الطاف بود که بآن مهتدی شده از
عذاب رهیدند وَاَخَذَتِ الَّذِینَ ظَلَمُوا و فرا گرفت آنها را که ظالم بودند الصَّیْحَةُ آواز جبرئیل که بصورت
مهیب ایشانرا گفت که همه بمیرید فَاَصْبَحُوا فِی دِیَارِهِمْ پس گشتند در سراهای خود جَاثِمِینَ مردگان بزمین
افتادگان یعنی بر جای خود مردند کَاَنْ لَمْ یَغْنَوْا فِیهَا گویا هرگز اقامت نکرده اند در آن اَلَا بُعْدًا لِمَدْیَنَ
بدانید که دوری از رحمت و هلاکت مر قوم مدین راست کَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ همچنانکه دور شدند از رحمت و هلاک
گشتند ایشان از قوم ثمود تشبیه فرمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود و از ابن عباس نقلست که از رحمت و هلاک
هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند مگر قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و اهل مدین
را از فوق بعد از آن در بیان قصه موسی میفرماید که وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسَی و بتحقیق که ما فرستادیم موسی را بِآیَاتِنَا
با توریة و معجزات خود که نشانهای صحت نبوت او بود وَسُلْطَانٍ مُبِینٍ و با حجتی غالب روشن که آن عصا
بود و تخصیص آن بذکر جهة زیادتی وضوح آنست که تصحیح رسالت و نبوت او شود حاصل که میفرماید که ما موسی را با آیات
و حجج متین فرستادیم اِلَی فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و گروهی که اشراف قوم او بودند فَاتَّبَعُوا پس پیروی
کردند آن گروه اَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کافر شدن و کفر و دین بموسی وَمَا اَمْرُ فِرْعَوْنَ و نبود
کار فرعون بِرَشِیدٍ برنج رشد و صواب یَقْدُمُ قَوْمَهُ پیش رود ایشانرا بآتش دوزخ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَاَوْرَدَهُمُ
النَّارَ روز قیامت پس آرد ایشانرا در آتش وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ و بد مکانیست در آمده شدن
در وی یعنی در آتش دوزخ در آمدن سخت کاریست و هرکرا که عاقبت این باشد در امر او رشد و صلاح نباشد
وَاُتْبِعُوا و از پی در آورده شدند فرعون و قوم او فِی هٰذِهِ لَعْنَةً درین سرای لعنت را که دوری از رحمت
است وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ و در روز قیامت نیز دوری از رحمت که موجب عذاب ابدیست در پی ایشانست
بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطاییست که داده شد بایشان یعنی لعنت دو جهان و ابن عباس فرموده که رفد مرفود
لعنت است بعد از لعنت لعنتهای پی در پی ذٰلِکَ این خبر مِنْ اَنْبَاءِ الْقُرَیٰ از اخبار دهها هلاک شده است
نَقُصُّهُ عَلَیْکَ میخوانیم قصه او بر تو مِنْهَا بعضی از آن دهها قَائِمٌ باقیست بپا داده مانند زرع قایم
ایستاده وَحَصِیدٌ و برخی از آن مفقود شده و یا خراب گشته و درهم شده چون کشت درو ده و گویند که
قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم بر اهل دهها بهلاک ایشان وَلٰکِنْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ و لیکن ایشان ستم کردند

بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب ایشان شد فما اغنت پس نفع نرسانیدند و قدرت دفع نکردند
عنهم از ایشان آلهتهم التی آن خدایانی که از فرط غوایت و جهالت یدعون میخواندند و می پرستیدند
من دون الله بجز از خدای یعنی آلهه باطل ایشان باز ندارند ازیشان من شیء هیچ چیز از عذاب
لما جاء امر ربک وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وما زادوهم و نیفزودند ایشانرا
غیر تتبیب جز هلاک گردانیدن و زیان تمام رسانیدن وکذلک و مانند این گرفتن اخذ ربک گرفتن
پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دیهها را وهی ظالمة و حال آنکه اهل آن دیهها ظالم باشند بخود
بارتکاب کفر و شرک ان اخذه بدرستی که گرفتن خدای الیم شدید دردناک و سخت است و از آن
گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهایی نیست ان فی ذلک بدرستی که در آنچه یاد کردیم از نزول عذاب بر امم
گذشته لآیة هر آینه عبرتیست لمن خاف مر کسی را که بترسد عذاب الآخرة از عذاب آن سرای یعنی تأمل
کند در آن اعلام شود بآنکه آنچه با ستمکاران گذشته رسیده نمود از آنچه زیست که حق تعالی برای مجرمان مهیا ساخته در آخرت
تا از آن منزجر شود و در عمل صالح کوشد ذلک روز قیامت یوم مجموع له الناس روزیست که حاضر کرده شده
در روی اهل آسمان و زمین وما نؤخره و باز پس نمیداریم آن روز را الا لاجل معدود مگر برای

روزیست که جمع کرده شده از برای
مردمان یعنی همه خلایق [illegible]
جمع کنند ذلک و آن روز [illegible]
مشهود

گذشتن مدتی شمرده شده و معین و مقرر یعنی تا آن مدت که حکمت مقتضی آنست منتهی نشود قیامت قایم نگردد
یوم یأت روزی که بیاید جزای آن روز لا تکلم نفس سخن نگوید هیچ کس سخنی که او را نفع رساند از جواب
یا شفاعت الا باذنه مگر بدستوری خدای و این در موقفی خاص باشد فمنهم پس بعضی از ایشان شقی
بدبخت باشند که بمقتضای وعید دوزخ جای او بود و ایشان اهل کفر و طغیان باشند وسعید و بعضی نیکبخت که بموجب
وعده بهشت جای او بود و ایشان از مؤمنان باشند و اهل تقوای و صلاح و در خبر است که روز قیامت چون خلایق
را در موقف حساب بدارند از قبل رب العزت ندا رسد که انبیا و صدیقان و شهیدان همه حاضر آیند و فرشتگان صف
کشیده باشند ندا آید کیست که او را پرستنده بحقی از حق پرستیدن تمت هیچ کس از ایشان نباشد که جواب دهد دیگر بار
این ندا رسد فرشتگان که عمر خود را از اول خلق عالم تا نهایت فنای آن در یک نوع طاعت بسر برده باشند
او برارند و بر زبان عجز و مذلت اعتراف کنند که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و این ملائکه آنها
باشند که همه عمر در یک رکوع یا یک سجود یا یک تسبیح بسر برده باشند و کریمه یسبحون اللیل والنهار اشارت
بایشانست از شیخ مجی نقلست که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل بسیاری گریه نفرت از دنیا کوتاهی
امل شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج است سختی دل خشکی دیده رغبت دنیا طول امل بیحیایی فاما الذین شقوا
پس اما آنکه بدبخت شدند ففی النار پس در آتش دوزخند لهم فیها زفیر و شهیق مر ایشانراست در آتش
دوزخ زفیر و ناله خالدین فیها در حالتی جاوید باشند در آن ما دامت السموات والارض

مادامی که آسمانها و زمینها باشند این کلمات در عرف عرب عبارتست از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان
بدوام آسمان و زمین باز بسته نبود بلکه بجهت آنکه تعرض واله بتابید دوام اهل نار [illegible] انقطاع و دوام ارض تمام دارد
و گویند مراد سموات آخرتست و کریمه یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات دالست برین و یا مراد سموات والارض
فوق و تحت است یعنی مادام که فوق و تحت دوزخ باشد ایشان در دوزخ باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد
خدای که ایشانرا از عذاب و عقوبت و یکی از انواع عذاب آتش است پس مراد از خلود باشد در عذاب
نار نه از خلود در دوزخ ان ربک بدرستی که پروردگار تو فعال لما یرید کننده است هر چیز را که خواهد
از تعذیب بدون اعتراض معترض و منع مانعی واما الذین سعدوا و اما آنکه نیکبخت شدند ففی الجنة
پس ایشان در بهشت اند خالدین فیها جاویدان در آن ما دامت السموات والارض مادام که
آسمانها و زمینها اینجا نیز غرض تابید و تخلید است و یا مراد آسمان و زمین آخرتست و یا بقا فوق و تحت یعنی همیشه
در بهشت باشند یا مادام که آسمان و زمین آخرت را جهت فوق و تحت باشد ایشان در بهشت باشند
الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نوع نعیم جای که فراخور عمل ایشانست بمرتبه از
آن بلندتر رساند که زیاده مرتبه ایشان باشد و یا مراد تعلیق لفظی باشد با هر حال که آن مشیت الهی باشد
بخروج ایشان از بهشت عطاء عطا داد خدا اهل بهشت را عطا همیشه غیر مجذوذ نامنقطع و بریده یعنی
ممتد الی غیر النهایة و چون حق تعالی بیان قصه کفار کرد و آنچه بر ایشان نازل شد از عذاب دنیا و عقاب
آخرت در عقب آن جهت تسلی حضرت رسالت پناه و تهدید کفار مکه میفرماید فلا تک فی مریة پس مباش
بعد از آنکه باحوال امم سابقه عالم شدی و دیدی عاقبت ایشانرا و دانستی خطاب با حضرتست و حقیقت
راجع است بامت یعنی در شک مباشید مما یعبد هؤلاء از آنچه می پرستند این مشرکان
در آنکه ضلالی است مؤدی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت که ایشان میکنند که آخر بهلاک
ایشان منتهی گشته چنانکه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد ما یعبدون نمی پرستند اهل شرک
بتانرا الا کما یعبد مگر مانند آنچه ایشان می پرستیدند آباؤهم من قبل پدران ایشان
پیش ازین از بتان و بشمار رسیده آنچه بایشان لاحق شد از انواع نکال و عقاب پس حال
اینها نیز چنان خواهد بود وانا لموفوهم و بدرستی که ما تمام رساننده ایم بایشان نصیبهم
بهره ایشان را از عذاب همچنانکه بآبای ایشان رسانیدیم غیر منقوص در حالتی که آن نصیب
ناکاسته باشد و یا ما روزی را بروجه تمام بایشان رسانیدیم و آن کفران ان نموده بعبادت
اوثان اشتغال نموده اند پس وقوع عذاب بر ایشان لازم باشد ولقد آتینا و هر آینه دادیم
موسی الکتاب موسی را توریت فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او

اختلاف کردند بعضی بآن گرویدن و برخی کافر شدند همچو اختلاف قوم تو در قرآن پس خاطر خود
را اندوهگین مگردان و بار غم بر دل خود منه وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه سخنست پیشی گرفته مِنْ
رَبِّكَ از پروردگار تو بتاخیر عذاب از ایشان تا قیامت بجهت حکمت و مصلحت لَقُضِيَ
بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی در دنیا میان قوم موسی بثواب و عقاب تا مبطل بعذاب
استیصال مبتلا گشتی و محق از ان نجات یافتی و بجهة ان امتیاز میان حق و باطل واقع شدی
وَإِنَّهُمْ و بدرستی که کفار قوم تو لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمانی اند از آن حکم مُرِيبٍ در ریبت
افکنند یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده و زایل کننده یقین و یا قوم موسی در شک اند از
نبوت تو یا از قرآن وَإِنَّ كُلًّا و بدرستی که همه مختلفان از مومن و کافر خواه امت موسی خواه
امت تو لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ هر آینه از آن کسانی اند که تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو أَعْمَالَهُمْ
جزای کردار ایشان إِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ بانچه میکنند داناست و آگاهست چیزی
ازو فوت نمیشود و اگرچه خفی باشد و بعد از تبیین امر مختلفان در توحید و نبوت و شرع و وعد و وعید
رسول خود را امر میکند باستقامت در شرایع بر آن نهج که برو منزل شده و میفرماید که فَاسْتَقِمْ
پس مستقیم و درست باش كَمَا أُمِرْتَ همچنانکه فرموده شده وَمَنْ تَابَ مَعَكَ و باید که مستقیم
شوند آنکه بازگشته اند با تو از کفر و ایمان بتو آورده اند وَلَا تَطْغَوْا و بیرون مروید از حد و خط
در مگذرید بزیاده و نقصان إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی که خدای بانچه میکنید بَصِيرٌ بیناست
پس جزا دهنده شماست بر آن بدانکه مستقیم در طریق دین قویم کسی است که در اوامر و نواهی
ثابت قدم و راسخ دم باشد و از راه خدا که راه حق است در نگذرد و برنگردد تا به منزل وصال برسد
و چون حقیقت استقامت سلوکست در جمیع احوال جاده حق بر آن وجه که مامور و مرضی حق
سبحانه باشد و هیچ وجه شایبه انحراف اعوجاج بدو نرسیده باشد و از تطرق افراط و تفریط محفوظ
باشد و چشم دل از ماسوی بر دوخته بالکلیه متوجه مولی باشد و این در غایت صعوبتست از جهت آن
قران هیچ آیتی سختتر ازین آیه نبود بر آنحضرت و لهذا فرموده که شَيَّبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ و مرا پیر ساخت
سوره هود و بعد از امر باستقامت نهی مومنان میکند از مداهنه در امور دینیه و میل بظلمه و متغربه
وَلَا تَرْكَنُوا و میل اندک مکنید چه جای بسیار إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
بسوی آنانکه ستم کردند بر خود و بر غیر و مصاحبت ایشان مکنید و بزی ایشان در افعال مشوید بآنکه
و در ظلم شریک ایشان مگردید و در خبر آمده که پیغمبر صلعم فرمود که هر که ظالمی را دعا کند ببقای عمر او
دوست داشته باشد که عاصی شود خدا در زمین او تری بزی ظلمه و تعظیم ذکر ایشان و اختلاط

با ایشان

با ایشان و اظهار محبت با ایشان و طمع در هدایای ایشان از جمله میل است با ایشان سفیان
ثوری فرموده که هر که قلمی برای ظالم تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست
ایشان دهد تا در وجزی که موجب ظلم باشد بنویسد با ایشان شریک باشد مرویست که در جهنم
وادیست که در و ساکن نشود مگر قاریانی که زوار ملوک و ملازم سریر سلاطین باشد حاصل
که حق سبحانه میفرماید که میل اندک بظلمه منها مید فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ که برسد بشما آتش دوزخ
و هرگاه که میل اندک بکسی که متصف به ظلم است و صادر شود سبب و صولت مثبه آن پس چگونه
باشد حال کسی که میل نماید بکسانی که موسوم باشد بظلم و ستم و بعد از آن میل را زیاده کند
بظلمه و از آن ترقی کرده مرتکب ظلم شود و بعد از آن میل را زیاده کند بظلمه و از آن ترقی کرده متوغل
شود در آن نعوذ بالله وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مِنْ
أَوْلِيَاءَ دوستان که عذاب را از شما باز دارند ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس شما یاری داده
نشوید چه حکمت او موجب تعذیب ظلمه است در خبر هست که چون روز قیامت باشد منادی
از قبل رب العزة ندا کند که کجا اند ظالمان و یاوران ایشان پس همه را در تابوتی نهند از آتش
و در قعر دوزخ اندازند و مرویست که هیچ چیز نزد خدا دشمن تر از آن نیست که عالمی بدر خانه
عمال رود و از ابن ذباب نقلست که بر سر مردار نشستن بهتر است از آنکه قاری بر در سرای ظلمه
و عمال ظلم کننده و شنیده از سفیان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد و بر هلاک مشرف
شده وی را آب توان داد فرموده نه گفتند اگر از تشنگی بمیرد گفت بگذارید تا بمیرد آورده اند
که موفق که وزیر عراق بود در پس امام نماز میگذارد و چون آیه وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ
النَّارُ تلاوت کرد موفق نعره زد و بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد وزیر را ازین حالت
سوال کردند گفت این آیه در باره کسیست که میل اندک بظالمی کند پس حال ظالم چگونه باشد و چون
توجه بصلوة موجب رقت قلب است و خوف و خشیت که مستلزم ترک ظلم است و ترک سایر قبایح
ازین جهت در عقب این میفرماید وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را با شرایط و ارکان طَرَفَيِ
النَّهَارِ در دو طرف روز وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ و در ساعتها از شب که قریبست بنهار
مراد بنماز در طرف اعلی نماز صبحست و نماز پیشین در طرف اسفل ظهر و عصرست و نماز زلف
لیل مغرب و عشا و ابن عباس فرموده که مراد بطرفی النهار وقت صلوه فجر است و
مغرب و زلفا من اللیل عشا آورده اند که ابو البشیر انصاری روزی خرما میفروخت زنی
صاحب جمال بخریدن خرما آمده بود گفت خرمای خوب در خانه دارم همراه من بیا تا آنرا بتو دهم چون

زن بخانه درآمد ابو البشر او را گرفت و بوسید زن گفت از خدای بترس او فی الحال پشیمان شد بمجلس حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله درآمده گریان گریبان بموقف عرض رسانید که یا رسول الله چه میفرمایی
در حق مردی که زن بیگانه را بخانه خود آورده و بغیر جماع میان ایشان از ملامست و قبله واقع شود
حضرت هیچ جواب نداد و منتظر وحی می بود تا وقت نماز دیگر درآمد رسول صلی الله علیه و آله
نماز عصر گذارد جبرئیل آمد و این آیه آورد که إِنَّ الْحَسَنَاتِ بدرستی که نیکوییها یعنی نمازهای پنجگانه
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ببرد و محو سازد بدیها را حضرت از ابو البشر پرسید که نماز عصر با ما گذاردی
گفت بلی یا رسول الله فرمود که این نماز کفارت این گناهست گفتند یا رسول الله این حال
مخصوص بوست فرمود نه همه مردمان درین حکم داخلند و نیز در حدیث صحیح واقع شده که از نمازی
تا نمازی کفاره گناهانست که میان آنها واقع شده باشد اگر کبیره نباشد ابو حمزه ثمالی از ائمه
هدی صلوات الله علیهم نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من از رسول خدا صلی
الله علیه و آله شنیدم که فرمود که أَقِمِ الصَّلَوٰةَ امیدوارترین آیتی است در قرآن
بحق آنکه مرا بشیر و نذیر مبعوث گردانید که اگر یکی از شما قیام نماید بوضو ذنوب از اعضای او
متساقط و ریزان شود و چون بوجه و قلب متوجه قبله شود از آن فارغ نشده باشد که جمیع
گناهان از و ریزان شود و هیچ گناه بر صحیفه عمل و نماند همچنانکه از مادر متولد شده باشد و اگر
مابین هر دو نماز از نمازهای پنجگانه گناه از و صادر شده باشد بتر چنین باشد و بعد از آن
گفت ای علی بدرستی که منزله صلوات خمس برای امت من منزله نهریست که بر در خانه یکی از شما باشد
اگر شخصی را جسدی چرکین باشد و هر روز پنج بار از آن نهر غسل کند هیچ از آن چرک در بدن
او می ماند گفتم نه فرمود که همچنین نمازهای پنجگانه مر امت مرا نیز چنین است ذَٰلِكَ آن
امر باستقامت و اقامت صلوة ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ پندیست مر یاد کنندگان را
و پند گیرندگان را وَاصْبِرْ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فَإِنَّ
اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ضایع نکرد اجر نیکوکاران را
فَلَوْلَا كَانَ پس چرا نبودند مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ از اهل قرنهای گذشته
یعنی وقتهای که پیش از شما بودند أُولُو بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای و فضل
که از روی عاقبت بینی يَنْهَوْنَ باز میداشتند و منع مینمودند عَنِ الْفَسَادِ
فِي الْأَرْضِ از تباهی در زمین تا عذاب بر ایشان فرود نیامدی إِلَّا قَلِيلًا
مگر اندکی بودند مِمَّنْ أَنْجَيْنَا از آنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبات مِنْهُمْ

از گذشتگان

از گذشتگان که ایشان نهی میکردند مراد انبیا و اهل ایمانند وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و پیروی
کردند آنانکه کافر بودند مَا أُتْرِفُوا فِيهِ آنچیزی را که متنعم بودند در آن یعنی متابعت
آرزوهای نفس کرده تمام ایام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده اند وَكَانُوا
مُجْرِمِينَ و بودند کافران گناه کنندگان و بسبب آن مستاصل شدند وَمَا كَانَ
رَبُّكَ و نبود پروردگار تو یعنی شایسته مصلحت و حکمت و سنت لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ
که هلاک کند اهل دهها را بِظُلْمٍ بشرک و کفر وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ و حال آنکه
اهل آن بصلاح اند که انصاف میکنند در میان یکدیگر یعنی مشرکان را بمجرد شرک هلاک
نکند تا فساد و ظلم با آن منضم نگردد و از اینجا گفته اند که پادشاهی با کفر باقی می ماند و حقوق
با ظلم نمی ماند وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی خدای تو لَجَعَلَ النَّاسَ هر آینه
گردانیدی بجبر و قهر مردمان را أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه یعنی بر یک دین و آیین
ولکن این منافی تکلیف چه یکی از شروط تکلیف اختیار است وَلَا يَزَالُونَ
و همیشه باشند مُخْتَلِفِينَ اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری
و مجوس بجهة عدم تدبر در دلایل واضحه إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ مگر آنکه رحم کرده
پروردگار تو او را بلطف توفیق بواسطه تدبر او در دلایل هادیه مراد اهل ایمانند
که اختلاف در میان ایشان واقع نشده و گویند مراد اختلاف مردمانست در روزی
که بعضی درویش اند مگر آنکه خدا او را قناعت دهد وَلِذَٰلِكَ و از برای تمکین و
و اختیار اما که اختلاف از ایشان ناشی شد خَلَقَهُمْ آفریده است ایشان را
تا ثواب دهد اختیار کننده حق را و معاقب سازد اختیار کننده باطل را و یا معنی
آنست که از برای رحمت خود که احسان و فضلست ایشان را آفریده است
وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی وعید و وعده
داد که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ
وَالنَّاسِ از دیوان و آدمیان أَجْمَعِينَ همه از عاصیان ایشان
وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ و هر خبر و قصه که میخوانیم بر تو مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ
از خبرهای پیغمبرانست مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ و این خبرها آن خبریست
که ثابت میگردانیم بآن دل ترا تا دل تو پابرجا و یقین تو بیفزاید و بر ادای
رسالت ثبات نمایی و از ایذا و گفتار شکیبا باشی وَجَاءَكَ و آمده است تو

فی هذه الحق و درین سوره آنچه درست و راستست و در معالم گفته که تخصیص این
سوره بحق برای تشریف است و اگرنه حق در همه سوره قرآنست و گفته اند که
اشاره باخبار مذکوره است درین سوره و حق یعنی این اخبار خبر درست و راست
است وموعظة و پندیست وذکری و یاد بودی للمؤمنین مر گروید گان
را وقل و بگوی ای محمد بر وجه تهدید للذین لا یؤمنون مر آنان را که ایمان نمی
آورند اعملوا علی مکانتکم عمل کنید بر حالتی که برآن متمکن اید و قدرت دارید
انا عاملون بدرستی که ما نیز عمل کننده ایم بر همان حال که داریم وانتظروا
وچشم دارید با انقلاب زمان و گردش روزگار انا منتظرون بدرستی
که ما نیز منتظریم عذاب را بر شما ولله و مر خدا راست غیب السموات والارض
علم جمیع آنچه غایبست از آسمانها و زمینها و هیچ چیز از و مخفی نیست والیه یرجع
الامر کله و بسوی او نه غیر او باز گردد همه کارها بسوی او فاعبده پس پرستش
کن مر او را که مرجع همه اوست وتوکل علیه و توکل کن بروی تقدیم عبادت
بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بمجرد گفتار بی اعتبارست وما ربک و نیست پروردگار
تو بغافل عما تعملون بیخبر از آنچه بندگان میکنند و حفص بخطاب میخوانند و
مخاطب همه مردمانند یعنی خدا تعالی بیخبر نیست از هرچه میکنید ای بندگان سورة

سورة یوسف علیه السلام مائة واحدی عشر آیات مکیة ابی بن
کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که بندگان را سوره یوسف
بیاموزانید که هر مسلمانی که از آن تلاوت کند و اهل خود و اقربای خود را بدان تعلیم دهد
حق سبحانه تعالی سکرات مرگ را بروی آسان گرداند و او را قوتی و قدرتی
ارزانی فرماید که حسد بر مسلمانی نبرد و ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده
که هر که سوره یوسف را قرائت کند در شبی یعنی در ظهر یا در شب حق تعالی
در روز قیامت او را مثل طلعت یوسف صاحب جمال گرداند و نور یوسفی
از جبین او هویدا باشد و از فزع روز قیامت ایمن گردد و از صالحان گردد
و این سورت در توریت نوشته است بسم الله
الرحمن الرحیم نزد بعضی این کلمه بمعنی انا الله اری است یعنی منم خدای
که می‌بینم همه چیز را و میدانم جمیع اشیا را و بالف عبارت از الله است و لام

سورة یوسف علیه السلام مائة واحدی عشر آیات مکیة ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده
که بندگان را سوره یوسف بیاموزانید که هر مسلمانی که از آن تلاوت کند و اهل خود و اقربای خود را بدان تعلیم دهد حق
تعالی سکرات مرگ را بروی آسان گرداند و او را قوتی و قدرتی ارزانی فرماید که حسد بر مسلمانی نبرد و ابو بصیر
از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که سوره یوسف را قرائت کند در شبی یعنی در ظهر یا در شب حق تعالی
در روز قیامت او را مثل طلعت یوسف صاحب جمال گرداند و نور یوسف از جبین او هویدا باشد و از فزع
روز قیامت ایمن گردد و از صالحان گردد و این سورة در توریت نوشته است بسم الله
الرحمن الرحیم نزد بعضی این کلمه بمعنی انا الله اری یعنی منم خدای که میبینم همه چیز را و میدانم جمیع اشیا و با الف
عبارت از الله است و لام از لطیف و را از رؤف و با الف اشارتست بانا و لام بلطف و را برحمت
یعنی قسم بانا و من و برحمت من و بلطف من با اهل معرفت و برحمت من بر کافه برایت و قول اول اشهر و اصح است
الر تلک آیات الکتاب المبین این سوره آیتهای کتابیست که واضحست معنی آن و یا ظاهر است اعجاز آن
و یا روشن کننده حلال و حرامست و در روایت آمده که یهود و بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سؤال
کنید سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر چه بود و این نازل شد که انا انزلناه بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب
مرا این سوره است قرآنا عربیا در حالتی که قرآنی تازیست یعنی از قرآنها از آنکه مانند تسمیه جزء باسم کل یعنی
سوره را بلغت عرب فرو فرستاده ایم لعلکم تعقلون تا باشد که شما فهم کنید و بمعانی آن برسید تا حجت بر شما
لازم شود چه اگر قرآن از لغت دیگر میفرستادیم در فهم آن عذر می آوردید و بهانه مینمودید نحن نقص
علیک بدرستی که ما میخوانیم بر تو احسن القصص بهترین قصها را که خوانده شود و معلوم کرده و در معالم
آورده که بهترین بجهت اشتمال آن بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتهاست چه آن متضمن ذکر انبیا
و صلحاست و ملایکه و شیاطین و جن و انعام و طیور و سیرت ملوک و آداب ممالیک و طریقه
تاجران و ذکر عقلا و سفها و اختلاف احوال آدمی و مکر زنان و ذکر توحید و فقه و علم تعبیر خواب و آداب
سیاست و تدبیر معیشت و لهذا درین سوره بساط انبساط گسترده و قصه حضرت یوسف علیه السلام بر وجه تفصیل
بعبارت دلپذیر سمت ذکر خواهد یافت بتوفیق الله و حسن اعانته حق سبحانه و تعالی عز شانه میفرماید که ما
بر تو میخوانیم نیکوترین قصها را بما اوحینا بوحی کردن ما الیک بسوی تو هذا القرآن این کتاب
این سوره را که خوانده میشود وان کنت و بدرستی که تو بودی من قبله پیش از این لمن الغافلین
از نادانان یعنی از دانستن این غافل بودی و این حکایت بگوش تو نرسیده بود و این غفلت مذموم
نیست و در تفسیر ثعلبی مذکورست که نزول این سوره جهة آنست که تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
شود بعد از استماع واقعه‌ها که بر حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام جاری شده و صورت این وقعه

چنان بود که روزی حضرت پیغمبر کائنات و شفیع یوم العرصات نشسته بود و امام حسین را در کنار خود نشانیده
و گاه لب مبارک بر لب حسن نهادی و گاه روی بر روی حسین بمالیدی که ناگاه بفرمان رب جلیل جبرئیل
امین در رسید و خطاب رب العالمین رسانید که یا رسول الله اتحبهما آیا حسن و حسین را دوست
میداری حضرت رسالت صلعم فرمود نعم اولادنا اکبادنا چگونه دوست ندارم که دو پاره جگر منند
و دو روشنائی بصر جبرئیل ع فرمود که یا سید کائنات ازین دو شاهزاده کدام یک را شما دوستتر میدارید
فرمود که ای برادر هر دو در یک صدف اند و هر یک آسمان شرف و هر دو گوهر یک برج هر دو جگر گوشه
رسول اند و میوه باغ دل بتول هر دو نسل اسد الله اند و سبط رسول الله هر دو نور دیده رسول و قوت دل
بتول اند یا اخی جبرئیل هر دو را بغایت دوست میدارم جبرئیل علیه السلام بعد از استماع این کلام بحضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم گفت ای سید ملک المجازند بدان ایشان از زهر دو دیگری یکی را بزهر
از پا در آرند و دیگری را بتیغ بیدریغ سر مبارکش را از تن نازنین بردارند لعنة الله علی قوم الظالمین
حضرت رسالت صلعم چون از جبرئیل ع این قصه پر غصه را استماع فرمود بگریه در افتاد و گفت من یفعل بهما ایا
جگر گوشگان من کدام ظالم این بیرحمی کند جبرئیل گفت که جمعی باشند از امت تو که با وجود دعوی ایمان و امید شفاعت
تو ایشان را آزاری بکنند حضرت فرمود ای جبرئیل بچه جرم حسن را شربت زهر چشانند و بچه گناه حسین را بخنجر
آبدار سر از تن جدا کنند گفت بی جنایتی که از ایشان صادر شده باشد این ستم روا دارند و بدون خطا از جور
و جفا چیزی فرو نگذارند سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم از جا شکست بسیار گریان شد و سوزان گشت
و جبرئیل را برای خرسندی دل بحضرت پیغام رسانید که نحن نقص احسن القصص و فرمود از معامله
عاصیان امت عجب مدار و از واقعه برادران یوسف بر اندیش که انبیا چرا شدند انبیا از نسل پیغمبر اند اگر انبیا
اسباط نه انبیا برادران شدند و وجه تسمیه این سوره همین است که گفته اند بیت اصل این قصه چو در درد و حزن
موجب سوز و بکا و حزن است احسنش گفت خدا و مکان
در قتل حسین و حسن است
بس برای تسلی دل مبارک مصطفی و ارتش بلاکشان کربلا حق سبحانه و تعالی فرمود که إذ قال یوسف
نحو گفتک یاد کن ای محمد وقتی را که گفت یوسف علیه السلام لابیه مر پدر خود را یعقوب بن اسحق بن
ابراهیم یا ابت ای پدر من عجب خوابی دیدم انی رایت بدرستی که دیدم در خواب احد عشر کوکبا
یازده ستاره را والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم و در حوالی من انهار جاریه
و اشجار سبز بود و از آسمان این ستارگان با مهر و ماه نزد من فرود آمدند و من در شان ایشان می نگریستم و ملاحظه
مینمودم رایتهم دیدم ایشانرا که لی ساجدین مرا سجده کنندگان بودند آورده اند که یعقوب علی نبینا و علیه
السلام دوازده پسر داشت و یوسف علیه السلام را از همه دوستتر میداشت و نظر تربیت بر حال او می گماشت

زیراکه

زیراکه هر کلید جمال آراسته بود و هم به پیرایه کمال پیراسته صورت حال و از کمال معنی خبر میداد و جمال معنی در آینه
صورت جلوه میکرد و برادران را ازین جهت زنگار حسد بر آینه دل نشسته بود و رقم رشک و غیرت بر لوح
سینه ایشان نقش بسته و مرویست که در سرای یعقوب درختی بود و هر گاه وی را پسر آمدی از آن درخت
شاخی بر آمدی و تا آن پسر بیالیدی و بزرگ و قوی شدی پدر آنرا ببریدی و به پسر دادی و گفتی که این
عصای تست و با او نشو و نما یافتی چون یوسف متولد شد از درخت هیچ شاخی نرست و چون بهفت سالگی
رسید با پدر گفت که ای پدر بزرگوار هر یکی از برادران را عصای دادی مرا نیز ده خطاب آمد که ای یعقوب
از من چوبی بخواه بتو ارزانی فرمایم یعقوب دعا فرمود حق تعالی جبرئیل را بوی فرستاد تا عصای از چوب بهشت
آورد و گفت این را بیوسف ده تا عصای وی باشد و آن چوب از زبرجد سبز بود گویند شبی یوسف ع در خواب
دید که آن عصای را بر زمین زد و برادران وی آن عصای خود را بر اثر آن بر زمین فرو بردند عصای یوسف
سبز گشت و بلند شد و برگ بر آورد و شاخها بیرون کرد و سایه بگسترد و سر در میان آسمان کشیده و خرم شد
و عصاهای برادران بر حال خود بماندند بعد از آن بادی بر آمد و عصاهای برادران از بیخ بر کند و در دریا انداخت
و عصای وی بر جای بماند بعد از آن خواب بر آمده ترسان نزد پدر آمد و پیش وی نشست پدر او را
ترسان یافت گفت ای فرزند دلبند و ای قرة العین من ترا چه رسیده است یوسف صورت واقعه را با پدر
تقریر نمود چون برادران ازین خواب خبر یافتند حسد و حقد ایشان متزاید شد و با خود گفتند این خواب دلالت میکند
که وی پیشوای همه مردمان شود و مرتبه بلند و درجه ارجمند یابد و ما همه محکوم حکم او شویم و از وهب نقل است که فرط محبت
یعقوب با یوسف بر وجهی بود که یکساعت نمیگذاشت که از نزد وی غایب شود و شب و روز او را نزد خود نگاه
داشتی چون شروع در دوازده سالگی کرد شب جمعه در کنار پدر خود خوابیده بود در واقعه دید که آفتاب و ماه
و ماهتاب و یازده ستاره از آسمان فرود آمدند و او را سجده کردند یوسف ع از وحشت بیدار شد و آنرا
با پدر تقریر کرد یعقوب دانست که او را مرتبه رفیع باید برادران یازده گانه که ستارگان اشارت بدیشانست
و او و زوجه او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجای آورند با خود فکر
نمود که برادران دیگر این واقعه را بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف تمام دارند هر آینه قصد وی کنند قال
یا بنی خواب خود را علی اخوتک گفت ای پسر من از روی شفقت و مرحمت و کمال محبت
لا تقصص مخوان و ظاهر مکن رؤیاک بر برادران خود که فیکیدوا لک حیله کنند برای هلاک تو علی اخوتک
کیدا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطانی ان الشیطان بدرستی که دیو گمراه کننده ابلیس است للانسان
مر آدمی را عدو مبین دشمنیست آشکارا که او را مکر و حیله میدارد و کذلک و همچنانکه ترا برگزید خدای
با چنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق و کمال مرتبه تست بر برادران و علامت شرف و عز و کمال

نفس تو یجتبیک ربک برگزیند ترا پروردگار تو بنبوت و فرمان فرمایی و پادشاهی وغیر آن امور عظام
ویعلمک و بیاموزاند ترا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها از تنها و روایت است که عهد یوسف هیچ کس
تعبیر خواب به از و نمیدانست ویتم نعمته و تمام کند نعمت خود را که نبوتست و وصل کند نعمت دنیا بنعمت
آخرت علیک بر تو وعلی آل یعقوب و بر فرزندان یعقوب یعنی آنهایی که پیغمبر بودند از اولاد او
و امّا برادران یوسف اند که حق تعالی ایشان را اسلام و توبه از آنچه صادر شده بود و مثوبات مغفرت
ارزانی فرمود باجماع امامیه برادران یوسف علیه السلام پیغمبر الا یوسف که حق تعالی او را توفیق او
نعمت نبوت و مغفرت ارزانی فرمود کما اتمها همچنانکه تمام کرد نبوت را علی ابویک بر پدر و جد
تو من قبل ابراهیم واسحق پیش ازین وقت و پیش از تو مرا جد است و پدر جد یعنی ابراهیم و اسحق
اما بر ابراهیم بخلت و به رسالت و نجات از آتش نمرود و اما بر اسحق بنبوت و اخراج یعقوب و اسباط
از صلب وی ان ربک علیم بدرستی که پروردگار تو علیم داناست بانکه مستحق اجتبا وارد حکیم
استوار کار و درست کردار یعنی آنچه کند بر وفق حکمت و مصلحت باشد و بعد از ذکر تمهید مقدمات این قصه
شروع در آن نمود که لقد کان فی یوسف بتحقیق که هست در قصه یوسف واخوته و در حکایت
برادران او آیات نشانهای قدرت یا دلایل حکمت للسائلین مر پرسنده گان را ازین قصه و برادران
یوسف یکی ابن یامین بود برادر عیانی بود و شش دیگر علاتی که پسران خاله تر بودند یهودا و روبیل و شمعون
ولاوی و ربالون و یشجر و چهار دیگر علاتی بودند و ایشان از دو کنیز در وجود آمده بودند و اسمهای ایشان
و نفتالی و دان و اشر بوده و یوسف علیه السلام در حسن صورت و سیرت از همه در پیش بود و مرویست
که حق تعالی چهار دانگ حسن به یوسف ارزانی فرموده بود و دو دانگ دیگر بر جمیع انسان قسمت نمود ابو سعید
خدری که از پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم روایت کرده که آنحضرت فرمود شب معراج که مرا باسمان بردند یوسف
علیه السلام را دیدم با حسنی عجیب و لطافتی غریب از آن متعجب شدم و پرسیدم که این کیست گفتند یوسف است جماعت
از آن حضرت سوال کردند که یوسف را چگونه دیدی فرمود چون ماه شب چهارده در میان ستارگان
کعب الاخبار روایت کرده که حق سبحانه و تعالی صورت همه پیغمبران را با آدم علیه السلام نمود یکیک را بدید
و در طبقه آسمان ششم یوسف علیه السلام دید تاج وقار بر سر نهاده و قضیب پادشاهی در دست گرفته و ردای
کرامت بر دوش نهاده و بر بهشت راست او هفتاد هزار فرشته ایستاده و بر چپ نیز همین بسته و ردها او تسبیح
و تهلیل میکردند و در پیش او درخت سبزی بود که او را درخت سعادت خوانند هر کجا که او میرفت آن درخت
با وی در حرکت می آمد آدم گفت بارخدایا این چه کس است ندا رسید که شخصی از فرزندان تو که همه مردم با وی حسد برند
بجهت آنچه با وعطا خواهم کرد گفت خداوندا چه بوی میخواهی داد فرمود خلعتی تمام از حسن آدم داد او را در بر گرفت

و بوسه بر چشم او داد و گفت لا تاسف یا بنی وانت یوسف اندوه مخور ای پسرک من که تو یوسفی در حسن
و جمال نادره زمانی پس آدم او را یوسف نام نهاد و خبر است که آدم در اول خلقت بر صورت و جمال
یوسف بود و چون شجره منهیه تناول فرمود آن حسن و نور از و زایل شد حق تعالی آن زیبایی طلعت را به یوسف
ارزانی نمود گفته اند که در شب تار هر گاه که از خانه بیرون آمدی از نور روی او و چون روز نورانی شدی و او
جعد موی و فراخ چشم و میانه قد و ستبر ساعد و باریک میان و تیز بینی و خورده دهان بود و بر رخ راست
او خالی سیاه بود و میان دو چشم او علامتی بود نورانی که بیننده گفتی چون ماه تابان است و چون بخندیدی
یا سخن کردی از دندانهای او روشنی ساطع گردیدی که در و دیوار را روشن کردی و لطافت اندام او بوجهی بود که
بشره از پوست وی پیدا بودی و گویند که او حسن را از جده خود ساره میراث گرفته بود و اسحق از مادر خود ساره
و حق تعالی ساره را بر صورت حور العین آفریده بود والقصه چون یوسف علیه السلام خواب مذکور را به
تقریر کرد پدر بکتمان آن وصیت کرد و با جتبا و اتمام نعمت او را مژده داد و بعضی از زنان برادران او شنیدند
نماز شام که ایشان بخانه آمدند صورت واقعه باز نمودند ایشان را از استماع این سخن عرق حسد در حرکت آمد
بنده بر قیام او مشغول شدند چنانکه مینماید اذ قالوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف با یکدیگر لیوسف و
اخوه هر آینه یوسف و برادران و ابن یامین که برادر پدر و مادری وست احب الی ابینا دوست
است بسوی پدر ما منا از ما ونحن عصبة و حال آنکه ما جماعت توانا و مردمان کارزاریم و ایشان
خورد سالان بی کفایت پس او بی که ما را ... ان ابانا بدرستی که پدر ما لفی ضلال مبین در دوستی
افتاده است هویدا و آشکارا از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده پس با یکدیگر گفتند
که چاره درین امر باید کرد و حیله درین امر باید انگیخت تا ویرا از پدر جدا گردانیم چون او را تنها ما را دوست
گیرد یکی از ایشان گفت تدبیر امر این است اقتلوا یوسف بکشید یوسف را گویند که این سخن شمعون بوده
و وهب آورده که شیطان بصورت پیری بر ایشان ظاهر گشت و گفت یوسف میخواهد که شما را بندگی گیرد
کشتن او بر او صعب گفتند او را بکشید او اطرحوه یا بیفکنید او را ارضا بزمینی دور از عمارت که در آن
دوان بسیار باشند یخل لکم تا خالی شود برای شما وجه ابیکم روی پدر شما یعنی چون او را تنها به همگی روی بشما
آرد و بنوالتفات کند و تکونوا من بعده و باشید پس از یوسف یعنی بعد از ساختن مهام او قوما صالحین
گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان از این عمل این نیز از تلبیس شیطان است که گو امروز کنید و فردا توبه
و ایشان را غافل میسازد از آنکه عذر فردا عمر فردا می باید و بر عمر فردا اعتماد نیست قال قائل منهم گفت گوینده
از ایشان یعنی یهودا که در عقل و رای از ایشان در پیش بود و گفت که لا تقتلوا یوسف مکشید یوسف را که
بی گناهان کشتن گناه عظیم است والقوه و بیفکنید او را فی غیابت الجب در قعر چاه یلتقطه تا فرا گیرد او را

نعض السیاره برخی گذریان که به آنجا رسند یعنی ورا بیرون آورند و بناحیه دیگرش برند و شما برو بدو هم خون ما نی بگزند یعنی چون غرض شما بودن اوست تدبیر او بیرون کنید و مرویست که روزی یعقوب علیه السلام ان کنتم فاعلین اگر هستید شما کنندگان بمشورت من پس همه بر این امر متفق شدند و قرار مصلحت بر این دادند و مرویست که روزی یعقوب علیه السلام طعامی پخته بود و درویشی آواز داد و بوی آن طعام می شنید و کسی ورا نصیبی نداد بعد از آن خطاب آمد که ای یعقوب چون آن درویش را از طعام خود محروم ساختی پس بلای من را مهیا شو و بقضای من خرسند باش و در همین شب واقعه گوره را دیت به دید و بعد که گفت القصه برادران یوسف نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی تفرج و تماشا بگذارند یعقوب فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا ندارید که شما در گلزار باشید و من بخار هجران یوسف گرفتار گردم فرزندان یعقوب چون آثار اذن او محروم شدند پیش یوسف آمدند و انواع لهو و لعب کردند و از تماشای سبزه و صحرا با وی در میان آوردند و زبان حال گشتند بیت موسم گل دو سه روز است غنیمت دانید / ورنه گردون گردد تا باز خزان خواهد بود یوسف که نام تماشا شنیده و آن بازیها را بدید خاطر مبارکش بآن متوجه شد و با برادران پیش پدر آمده والتماس اجازت نموده مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید که نظم زین تنگنای خاتم خاطر بجهان اینکشد / گر بوستان با دهبا خوش سیده بیغام را باز یعقوب راضی نشده یوسف علیه السلام درین باب مبالغه فرمود و گفت ای پدر بزرگوار چگونه جایز باشد که / حریفان در بهار عیش خندان / من با درکنج غم چون دردمندان یعقوب در تفکر دور و دراز افتاد قالوا گفتند برادران یا ابانا ای پدر ما ما لک لا تامنا چیست ترا که ایمن نمیداری ما را علی یوسف بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او و انا له و حال آنکه ما مر او را لناصحون نیکوخواهانیم و بجانب بر وی مهربان ارسله معنا بفرست او را با ما غدا فردا بجانب صحرا یرتع تا در وسعت و فراخی معیشت نقلها و میوها بخورد و یلعب و بازی کند به تیر انداختن و شتر دوانیدن و غیر این از انواع بازیهای مباح و انا له و بدرستی که ما او را لحافظون نگاه بانانیم از خطر و بلیت قال گفت یعقوب انی لیحزننی بدرستی که مرا اندوهگین دارد ان تذهبوا به که ببرید او را از من چه شدت مفارقت او بر من بسیار سخت و صبر بر مهاجرت او دشوار به و اخاف و دیگر میترسم ان یاکله الذئب از آنکه او را گرگ بخورد چه آن سرزمین که شما میروید گرگان درنده بسیاری باشند مبادا که گرگی قصد وی کند و انتم عنه غافلون و شما از آن بی خبران باشید بسبب مشغولی تماشا و مهمات خود بیت از آن ترسم که غافل نشینید / نه غفلت معورت حالش نه بینید / درین دیر دشت محنت انگیز / کهن گرگی بروندان کند تیز قالوا گفتند فرزندان یعقوب لئن اکله الذئب

بخدا که اگر او را بخورد گرگ ما خود را هلاک کنیم و نحن عصبة و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک یا دو شیر بیکار بر میتوانیم کرد انا اذا بدرستی که ما آن وقت که برادر را گرگ دهیم لخاسرون هر آینه از زیان کاران باشیم پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف بگشت و تماشای صحرا و کوه دید دل بر الم هجران نهاد و بقضای ربانی رضا داد و بفرمود تا مر تن یوسف را بشستند و مویش شانه زدند و جامهای نوش پوشانیدند و پیراهن ابراهیم علیه السلام که جبرئیل ع از بهشت آورده بود بوقت انداختن او در آتش در روی پوشانیده بود و بمیراث به یعقوب رسیده و چون تعویذان پیراهن را بر بازوی یوسف ببست و او را برادران سپرد و فرمود بروید بیرون دروازه کنعان و در زیر شجرة الوداع توقف کنید تا من نیز شما را بم و شجرة الوداع درختی بود که هر که بسفر رفتی یاران در زیر آن درخت او را وداع کردندی و دوستان و خویشان تا بانجا بمشایعت رفتندی و گویا بیخ آن درخت باب اندوه پرورش یافته بود و شاخ و برگش در محنت و بلا نشو و نما یافته پسران بموجب پدر از شهر بیرون آمدند و در سایه آن درخت قرار گرفتند و یکان گرفتند یعقوب جامه پشمینه پوشیده و عمامه از پشم بافته بر فرق مبارک نهاده و میان بر بست و عصا در دست گرفته رو بدروازه آورد و چون هرگز رسم نبود که یعقوب بمشایعت فرزندان رود همگان آن صورت میدیدند تعجب میکردند چون نظر فرزندان بر یعقوب افتاد از جای بر جستند و در دست و پای پدر افتادند یعقوب یوسف را در بر گرفت و رو بر رویش نهاد و گفت ای فرزندان معذور دارید که از بوی پسر و جدا خود می شنوم بجهت این مطلقا بر نمیشوم پس گفت ای فرزندان اگرچند دای موشان دل درد منند اگر توانستی برادر شما را گردون گرفته بردی و باز آوردی اما بر ضعیف و نحیفم و منتظر دیدار شریف یوسفم زنهار تا شب در صحرا مباشید و دل پدر را بناخن مفارقت مخراشید ای پسر اگر امشب در صحرا بمانی و باز نیایی بیم آنست که در آتش فراق بسوزم و بهر شعله جان سوز درکانون سینه برافروزم یوسف علیه السلام پشت خم کرد تا پای پدر را ببوسید پدر سر مبارک یوسف را برداشت و پیشانی نورانی او را ببوسید و گفت ای قرة العین پدر ساعتی در کنار من قرار گیر که واندکه فردا بر من ما چا بوه و چه پریشانی نوشته باشد بیت نگاه دار زمانی زمام کشتی وصل / که بحر حادثه ما را کناره مید افکند ای یوسف ترا چهار وصیت میکنم این وصیتها را بشنو و در خاطر خود نگاه دار اول آنکه ای فرزند دلبند خدای را هیچ حال فراموش نکنی و در هر کار که باشی ذکر آفریدگار از زبان و دل خویش دور مداری که هیچ همنشینی در سفر و حضر برابر ذکر و فکر و شکر پروردگار نیست دوم آنکه اگر بلایی در راه تو پدید آید هم از فضل خدای جوی که هر که برشته تدبیر از دست بدهد و چنگ در ریسمان کرم او زند رود باکه از پای در نیاید سیم آنکه این کلمه را بسیار بگوی که حسبی الله نعم الوکیل که جدت ابراهیم علیه السلام را که در آتش انداختند این کلمه گفت خدا آتش نمرودی بار شد بیده وصیت چهارم آنست که ای پسر مرا فراموش نخواهی کرد که من ترا فراموش نکنم

تا سیل خون جگر خانهٔ دل را خراب نسازد و ساکن کلبهٔ سینه‌ام سودای تو خواهد بود آورده‌اند که یوسف را
خواهری بود دینا نام و در آن ساعت که برادران و پدر میرفتند وی خفته بود ناگاه در خواب دید که دو گرگ
یوسف را از کنار پدر ربودند و بردند از بیم این واقعه از خواب جست و پرسید که یوسف کجاست گفتند که
با برادران بصحرا رفت گفت پدر را اجازت [illegible] دادی گفت ای دختر اکنون زمانهٔ بیوفا و روزگار پر جفا ما را بمفارقت
روی یوسف گرفتار ساخت و دود مهاجرت از دل ما برآورد پس بتعجیل تمام روی بدروازه نهاد
تا بزیر درخت شجرة الوداع رسید پدر را دید که با یوسف در سخن است چادر در پای یوسف فتاد و مقنعه از
سر برکشید و در گردن او افکند و گفت ای برادر بجان برابر جان انگار که من یکی از کنیزان توام مرا با خود ببر
تا هر جا که روی من خاک آن زمین را بمژگان بروبم و چون آب نوشی برابر خواسته دست در زیر جام دارم
و چون میل طعام کنی من خاک آن زمین را بمژگان بروبم هیزم جمع کنم ای خورشید فلک خوبی وای گوهر
صدف یعقوبی کجا میخواهی بروی زنهار تا دل این عاجز بیچاره را بدرد فراق سیاه نسازی و جگر این ضعیفه را
باتش فراق نسوزی یوسف را سخنان او خوش آمد [illegible] القصه یوسف در طرفی میگریست و یعقوب
در طرفی اشک میریخت و دینا از جانبی مینالید در محل درهای آسمان گشوده بودند و حور العین ایستاده
و در خروش آمده و زبان ملامت گشوده میگفتند ای یعقوب تو از مفارقت یکشبه مینالی و بزاری از
مهاجرت چند ساله خبر نداری پس یعقوب یوسف را در بر گرفت و گریه کنان آغاز الفراق الفراق نمود و یوسف
که پدر را گریان دید قطرات عبرات بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه مروارید بر [illegible] الماس
[illegible] آغاز کردند نظم ناله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد / وز تگرگ روح پرور را لعل عناب داد
و گفت ای پدر بزرگوار سبب گریه چیست و این اضطراب و بی تابی تو برای چیست گفت ای نور دیده من
از رفتن تو بوی غم و غلیظ بمشام دل من میرسد نمیدانم که سرانجام کار کجا خواهد رسید باری مرا فراموش مکن
[illegible] من پیوسته در خیال تو خواهم بود پس یوسف دست پدر بزرگوار و روی خواهر وفادار بوسید و وداع
کرد بیت میکند آن مه وداع دوستان خویش را / تازه داغی مینهد بر سینه‌های ریش را پس
دیگر فرزندان را [illegible] محافظت مبالغه بسیار فرمود و برادران یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند
یعقوب آواز داد که من از اینجا بشهر میروم تا شما باز آیید و روبیل را گفت تو از همه بزرگتری یوسف را بتو سپاردم
زنهار که از حال او غافل نشوی روبیل قبول کرد و روی براه آوردند اما چون قدمی چند دور رفتند یعقوب
علیه السلام او را آواز داد که آهسته روید و زود از نظر من غایب مشوید ایشان آهسته میرفتند و یعقوب بر ایشان
مینگریست و بهای‌های میگریست و چون نزدیک بود که از نظرش غایب شوند یعقوب ای زود فریاد بر آورد
[illegible] نظم [illegible] ای فرزندان یوسف مرا باز بیارید تا یکبار دیگرش ببینم و از بوستان جمالش میوه وصال بچینم برادران باز گشتند

ای دوستان احمد مختار ای شیعیان [illegible]

و یوسف را از دوش بر پدر بزرگوار بردند یعقوب علیه السلام او را در بر گرفت و گفت ای فرزند چند دل از وصال برداشتی و دوا
در فراق بگذاشتی یوسف پدر را تسلی داد و وداع کرد و رو براه آورد و چون غایب شدند از نظر یعقوب
با سوز تمام مراجعت نمود چون بزیر درخت وداع رسید از هر شاخ او آواز الفراق الفراق شنید دانست
که در زیر پرده غیب رنگ عجیب آمیخته‌اند و نقش غریب انگیخته و روایت است که فرزندان یعقوب در نظر پدر یوسف
را بر یکدیگر گرفتند و بر دوش می نشاندند بلکه او را هم بر فرق هم میگرفتند فلما ذهبوا به [illegible] چون
که برادران بیرون یوسف را از نظر یعقوب غایب شدند او را بر زمین زدند و گفتند چند بار تو کشیم و تا کی
رشک تو [illegible] پیاده روان شود در پیش [illegible] یوسف [illegible] ای برادران [illegible]
کرده‌ام که با من این خواری میکنید و مرا پیاده میدوانید ایشان آغاز طعن کرده گفتند کای دروغ‌زن آن
ماه و آفتاب که ترا سجده کردند در خواه تا امروز بیاری تو رسند و ترا از دست ما برهانند یوسف گفت شما را چه شد
[illegible] از حال پیر کنعان بر اندیشید و بر کودکی و ضعیف حالی من رحم آرید ایشان نشنیدند و التفات ننمودند طپانچه
بر روی او میزدند و بر متوالی او را میدوانیدند القصه چون پاره راه او را دوانیدند نعلین او [illegible] پس پای برهنه بر سر خار
و خاشاک میدوانیدند تا پای وی مجروح شد [illegible] خاک [illegible] تشنه [illegible]
و او هر چند [illegible] بجای [illegible] برادر که میدید [illegible] طپانچه بر روی او میزدند و بر متوالی
او را در صحرا میدوانیدند و بخار و خاشاک میکشیدند تا وقتی که آفتاب بلند شد و هوا چون سینه یعقوب پرسوز
گشت تشنگی بر یوسف غلبه کرد روی بروبیل آورد و گفت ای برادر تو از همه بزرگتری و مرا هم بمنزله خاله و هم برادری و با وجود
با وجود این پدر مرا بتو سپرده و یاری تو بر من رحم کن و بر خوردگی و تشنگی من ببخشای روبیل سخن وی
ملتفت نشده طپانچه بر روی نازکش زد که برگ گلش مانند بنفشه کبود شد نزد شمعون آمد که مشربه مرا بده
که از تشنگی من ببخشای روبیل سخن وی ملتفت نشده طپانچه بر روی نازکش زد که برگ جانم بلب رسیده
تا دم آبی بخورم و آن مشربه بود که یعقوب علیه السلام از برای یوسف قدری از شیر و آب باهم آمیخته بود
و در آنجا ریخته و بشمعون سپرده و گفته بود که هنوز از دهان یوسف [illegible] طاقت تشنگی نخواهد بود — بود و شیر
هر گاه تشنه شود ازین مشربه ویرا شربتی بچشان چون یوسف از شمعون آب طلبید آن بی رحم هر چه
در مشربه بود بر زمین ریخت یوسف را گفت ای شمعون این آب را چرا ریختی گفت ما داعیه داریم که خون
از حلق تو بریزیم چه جای آنست که آب بحلق تو ریزیم تو تشنه آبی و ما تشنه خون تو ای یوسف چون حدیث
کشتن شنید بر خود بلرزید و از بیم جان آب و نان فراموش کرد و بس در آن محل یوسف را از تشنگی کام
و زبان چون لاله آتش بار شده بود و حدقه چون دیده نرگس آب گرفته بی طاقت شده از پای در افتاد
و آغاز ناله کرد چون او قصد برادران محقق شد روی بقبله دعا آورد و گفت ای خداوندی که جد و پدرم را

ازشر و فرزندش نمرود خلاصی دادی وجد و آبای مرا فرمود با کمانا علیه و علی اسحق بزرگواری که بر پدر من حرمت کن
ومرا ازکشتن نجات بخش و بزبان حال این مقال ترنم می نمود کجایی ای پدر آخر کجایی زحال من چنین غافل چرایی
یهودا که این مناجات شنید عرق برادری وی بحرکت آمده و فرو عرق مروت بر جنبش نشست روی بیوسف کرد و گفت
که ای برادر دل خوش دار که تا جان در تن من بود نگذارم که کسی قصد تو کند پس او را در پس حمایت خود گرفت
و با برادران گفت دست تعدی در ستم کشید آخر با من عهد کرده اید که قصد قتل یوسف نکنید غضب ایشان
تسکین یافت و از کشتن او در گذشتند فلما ذهبوا به و اجمعوا ورای خود محکم ساختند ان یجعلوه بآنکه بیفکنند او را
فی غیابت الجب در قعر چاه و گویند بصحیح اقوال که بر سه فرسخی کنعان بود آن چاه و سر آن چاه تنگ بود
و پایان آن گشاده و هفتاد گز عمق داشت و زیاده نیز گفته اند و از طریق جاده نیز دور افتاده بود پس برادران
یوسف بر سر آن چاه آمدند و یوسف را بآنجا کشیدند هر چند یوسف دست در دامن یکیک میزد فایده نمیکرد گاهی
حرمت بزرگی ایشان و زمانی عجز خوردی خود را شفیع میاورد هیچ سود نمیداد و هر چند از دیده آب حسرت
می بارید از زمین همت برادران گیاه وفا نمیرست یوسف چون دید که از میان مهلت نمیدهند و میفکنند و نظر
در حال زار او نمی کنند فرمود که مهلتم بدهید تا دو رکعت نماز بگذارم گفتند تو نماز چه میدانی گفت آخر پیغمبرزاده ام
و با پدر بسیار در محراب طاعت ایستاده ام یهودا از برادران درخواست کرد تا یوسف را بگذاشتند
و دست از گریبان او باز داشتند تا دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز روی بخاک نهاد و گفت خداوندا
خود را بتو سپردم و زمام اختیار خود را بقبضه رضای تو بگذاشتم بیت ما بنده ایم و مصلحت ما رضای تست
چون از مناجات فارغ شد برادران گفتند پیراهن بیرون کن گفت هیهات هیهات زنده را عورت
نمی باید و مرده را کفن نشاید پیراهن را با من بگذارید اگر بمیرم مرا کفن باشد و اگر زنده مانم ستر عورتی داشته باشم
گفتند چون برهنه باشی یازده ستاره و ماه و آفتاب ترا برهنه نگذارند و جامه در تو پوشانند یوسف مبالغه از
حد در گذرانید گفتند فایده ندارد و البته پیراهن بیرون می باید کرد و غرض ایشان آن بود که پیراهن را بخون آلوده
کرده پیش پدر برند و گویند که او را گرگ بدرید و اینک پیراهن بخون آلوده گواه حال است یوسف محکم
گریبان پیراهن گرفته بود و فریاد و زاری میکرد ایشان بقوت دست او را از گریبان دور کردند و پیراهن
از تنش بدر کشیدند و رسن بمیان وی بسته بچاه فرو گذاشتند یوسف گفت ای برادران هر چه خواستید از جور
و جفا با من بجا آوردید شما را نصیحتی میکنم بشنوید و از این سخن بیرون مروید گفتند چه نصیحت میکنی گفت پدر را نیکو دارید
و من بعد جانب او را نگذارید که او نمیداند که شما با من چه کرده اید اگر بداند بر شما خشم گیرد و دعا کند و شما را انواع
عقوبت رساند و اگر شما را قوت آن هست که با من جفا کنید مرا طاقت آن نیست که یعقوب پدر را رنجانید [illegible]
از این سخن بموی در هم کشید و کاری [illegible] و ریسمان را ببرید یوسف در نیمه چاه بود که رسن بریده شد گفت [illegible]

خداوندا بخشش و نواز [illegible]

کیدبار

که دیدار پدر نه بینم رشته امید از زندگی من منقطع شد و در چاه هلاک افتادم پس دل از جان برکندند و خود را بکلی به پروردگار
خود سپرده و تا بنیمه چاه رسید جبرئیل امین که بیک طرفة العین از سدرة المنتهی بمیان چاه خود را بیوسف رسانید او را
در هوا بگرفت یوسف بیهوش شده بود آهسته آهسته او را بته چاه رسانید و بر بالای سنگی فرود آورد خطاب رب
العزة آمد که ای جبرئیل جامه های بهشت بوی بپوشان و از شربتهای بهشت بوی بخوران و سر او را در کنار خود بنه تا
بوی پر جبرئیل چهره او بهوش باز آید و چون بهوش باز آید سلام ما بوی رسان و بگوی غم مخور که ما از برای تو
در چاه آمده ایم نه از برای تحت چاه که بقعر چاه واند [illegible] جبرئیل گفت الهی اجازت فرما که من تو در [illegible]
یعقوب بوی نمایم تا زمانی بدان تسلی یابد اجازت یافت جبرئیل بصورت یعقوب بر آمد و سر یوسف را در کنار
گرفت چون یوسف بهوش باز آمد خود را در کنار یعقوب دید و دو دست را در گردن روح الامین
در آورد و فریاد بر کشید که ای پدر بزرگوار کجا بودی که برادران با من جفا کردند و مرا از خدمت تو محروم ساختند و از نو
من جدا گردانیدند و مرا بهر پاره چند در میان مهلکه واخیدند [illegible] دست جفا کمی بودیم رسانیدند آب زبان
از من دریغ داشتند و مرا برهنه و تشنه بگذاشتند و رخساره مرا بضرب طبانچه گلگون گردانیدند و گیسوی مرا با خاک [illegible]
برانگیختند پیراهنی که تو بدست خود در من پوشیده بودی از تنم بیرون کشیدند و رسن خواری بر میانم بستند و [illegible]
پشت و پهلوی مجروح شد و سرنگون در چاه در انداختند ای پدر روی من بنگر و زخم طبانچه بین و بر پشت و پهلوی
من نگاه کن و اثر جراحت ملاحظه میفرما یوسف این سخنان در [illegible] میگفت و [illegible] از دیوارهای چاه او از ناله می آمد
جبرئیل [illegible] و ملائکه میگریستند آخر روح الامین بی طاقت شد و گفت ای یوسف من یعقوب نیستم من جبرئیل
[illegible] فرستاده رب العالمین ام پس سلام الهی بوی رسانید و از طعام و شراب بهشت بوی خورانید و پیراهن
خلیل الله که یعقوب تعویذ وار بر بازوی یوسف بسته بود گشود و در او پوشانید و آنگاه مژده خلاصی و نجات از آنجا
برسانید و [illegible] بر تو فرو [illegible] حق تعالی از آن خبر میدهد و اوحینا الیه و وحی کردیم بسوی
یوسف بواسطه جبرئیل که اندوه مخور و ایمن باش که بزودی ترا از حضیض چاه باوج تخت و جاه رسانیم و برادران ترا که محتاج
نزدیک تو آریم لتنبئنهم هراینه تو خبر کنی و شرمنده سازی برادران را بامرهم هذا باین کاری که کرده اند
و رنجی که بتو رسانیده اند وهم لا یشعرون و حال آنکه ندانند که تو یوسفی بجهت علو شان و رفعت مکان و آن وقتی
بود که بجهت غلا و قحطی بطلب غله بمصر بخدمت او آمدند و او را نشناختند کما قال وهم له منکرون چنانکه بیاید مشروح ان شاء
الله تعالی و چون جبرئیل [illegible] بمقام خود در رود [illegible] رسیده جبرئیل [illegible]
در تک چاه قرار گرفت یوسف در کنار [illegible] غربت و تنهایی [illegible] دل بر کربت غربت و محنت
فرقت نهاده [illegible] که فرزندان یعقوب [illegible] بکنعان رفتند و یعقوب همه روز در انتظار یوسف در
[illegible] نشسته بود و با خواهر یوسف سخن شوق دیدار [illegible] نماز شام در آمد و اثر فرزندان پیدا

نشد و از نهاد یعقوب بر آمد و گفت ای دنیا را و رهنت از چه شد که در آمد و سبب چیست که ماه رخسار یوسف از مطلع
وصال طالع و لامع نمی‌شود و شمع جمالش چراغ کلبهٔ تاریک فراق و لمعات انوار خود روشنی نمی‌بخشد ای دختر از نخل
مفارقت یوسف و تصور مهاجرت و آتش حیرت در اشتعال در آمده و کشتی قرار و آرام در گرداب اضطراب افتاده
دنیا پدر را تسلی داده انواع سببها و عذرها ترتیب میداد القصه یعقوب شب هم در آنجا بسر برد و بامدادان بر پشتهٔ
بلندی که بر آن صحرا مشرف بود بر آمد نشست و دختر خود را نزد خود نشاند و دیده براه فرزندان نهاد و ایشان آنجا
در رمه بودند و خواب بر ایشان غلبه کرده بود یهودا از خواب بر جست چون دید که برادران در خوابند فرصت یافته
پنهان بر سر چاه شتافت و آواز داد که ای برادر من یوسف حی انت ام میت آیا تو زنده در این چاه یا مرده
یوسف گفت تو کیستی که از حال بیچارگان می‌پرسی و از غریبان و بیکسان یاد میکنی گفت منم برادر تو یهودا ای برادر
با جان برابر احوال تو چیست یوسف در گریه شد و گفت ای برادر چون باشد حال کسی که از کنار پدر جدا شود و در قعر
چاه هم زانوی وحشت و فنا بود نه مونسی و نه غمگساری و نه در روی زمین از زندگان و نه در زیر زمین از مردگان
یهودا از درد دل یوسف در خروش آمد و بر دوری و غریبی و تنهایی و بیکسی او بسیار گریست یوسف از قعر چاه آواز داد
که برادر وقت وصیت است هنگام تو رفتن است یهودا گفت وصیت داری یوسف آواز داد که وصیت من آنست
که چون نماز شام با برادران بخانه رسی از بیکسی من یاد کنید و در وقت طعام خوردن از گرسنگی من یاد آرید و با مدادان
چون سر از بالین بر دارید جامه پوشید از برهنگی من فراموش مکنید و در وقت شادی و جمعیت که با هم گفت و گوی
کنید تنهایی و پریشانی مرا بر خاطر گذرانید یهودا از سوز این وصیت نعره کشید و از درد دل آواز بلند او از بود و
او بگوش برادران رسید چند برادران از آن روان شدند چون آنجا رسیدند دیدند که یهودا بر سر چاه نشسته
میگرید گفتند ای یهودا چرا میگریی گفت بر حال این غریب دل داده و بیچاره میگریم برادران یهودا را ملامت کردند
و خواستند که سنگی چند در چاه اندازند یهودا منع ایشان کرد و آخر سنگی بر سر چاه نهاده و روی بکنعان آوردند
و پیراهن یوسف را بخون آلوده ساختند و نزدیک غروب بود که بحوالی آن پشته رسیدند که یعقوب بر بالای آن
همه روز انتظار برده و دیده براه نهاده و در قصد دیدن دیدار فرزند که ناگاه گردی در آن صحرا پیدا آمد یعقوب دختر را
گفت که این چه گرد است گفت چه عجب اگر برادران من نباشند گفت مینگر که آیا ندایند بازو دنیا در گریست
و لرزه در اعضایش افتاد یعقوب پرسید که ای دختر ترا چه رسید گفت ای پدر برادران می‌آیند اما یوسف با ایشان
نیست یعقوب از استماع این خبر سوزناک از جگر آهی کشید و گفت انا لله آواز زد و تا بالای این پشته برآید
دنیا نعره زد که ای فرزندان یعقوب بیایید که پدر بزرگوار شما انتظار میبرد چون فرزندان دانستند که پدر ایشان
آنجاست از میان وادی دست بزدند و چون صبح کاذب گریبان چاک زدند و چون خروس سحری نعره زدند
یعقوب سراسیمه گشته و متحیر مانده و قوت از دست رفته با دختر گفت ای دختر این چه فریاد است که می‌آید این چه بوی

گرگ

گرگ خون از دیده می‌گشاید این چه شور است که آن از تاثیر آتش درد کاو شنیدی فرو نداین چه خروش است
که از هیبت استماع آن آب حیرت از فواره دیده فرو میریزد دنیا گوش فرا داشت و از مضمون آن فریاد یعقوب را
خبر داد و مقارن استماع این خبر آن پیر ناتوان از پای در افتاد و بیهوش شد دنیا نعره زد که ای برادران بشتابید
پدر خود را دریابید که حال او دگرگون شده و عنان اختیار بیرون شده چون این بگفت وی نیز بیفتاد و
بیهوش شد ایشان دویدند وجاءوا اباهم عشاء و آمدند نزد پدر خود عشاء محل شبانگاه یبکون وقت بود که نزد
یعقوب آمدند پسران او گریه کنان و افغان زنان و خاک بر سر ریخته و میگفتند وای پدر وا اخاه چون
ایشان حال دیدند فریاد و افغان ایشان بیشتر شد یهودا [illegible] پدر در کنار گرفت و دست خود بدهان
مبارکش برد و اثر نفس [illegible] بکشید یهودا گفت ای برادران این چه حرکت بود که با خود کردید پدر را ضایع ساختید
و برادر را بچاه انداختید و زبان ملامت خلق بر خود دراز کردید و درهای تعرض گشادید و میگفت بر خود بازگردید
و پدر خود بدست خود [illegible] قطعه [illegible] پس نعره زنان و فریاد کنان پدر را بر داشته
و بخانه بردند یعقوب همچنان بیهوش بود تا صبح بدمید چشم باز کرد و گفت نور چشم من کو ایشان متفق الکلمه گشته
قالوا گفتند یا ابانا ای پدر من انا ذهبنا بدرستی که ما رفتیم نستبق که اسب تازیم یعنی [illegible] و بتیر انداختن
و ترکنا یوسف و بگذاشتیم یوسف را عند متاعنا نزدیک رختهای خود فاکله الذئب پس بخورد او را
گرگ وما انت بمؤمن لنا و نیستی تو باور دارنده مر ما را ولو کنا صادقین و اگر چه هستیم
راست گویان در همه کارها [illegible] که ما را [illegible] دروغ گوی می‌پنداری [illegible] بر خود
گرگ یوسف را [illegible] این پیراهن اوست وجاءو و آوردند علی قمیصه بر بالای پیراهن یوسف بدم کذب
خون دروغ یعنی پیراهن یوسف را بخون گوسفند آلوده ساخته و نزد پدر آوردند و از آنجا فرا نمودند که خون یوسف
است یعقوب چون قول ایشان شنید و پیراهن خون آلوده دید بار دیگر بیهوش شد و دنیا بر بالین پدر آمد گریبان
و دست بر فرق مبارک او نهاد و نعره وا ویلا و وا مصیبتاه بر کشید و قطره آب دیده او بر چهره یعقوب چکید
دیده بر گشاد و گفت که جامه کجا گذاشته در منزل خود گفت یوسف من آنجاست گفتند اما فرزندان دیگر بگفت
چه حاصل [illegible] یار رفت چه سود   سرو من در گلستان رفت چه سود   پس پیراهن یوسف طلبید و از آنرا
ببوسید و باز بیهوش شد چون باخود آمد از سر بر روی خود انداخت و چندان گریه کرد که روی او از خون
[illegible] شد و [illegible] جای جای پیراهن را دید و [illegible] گفت عجب گرگی بوده که یوسف را خورده
و [illegible] بیش [illegible] غم و اندوه و عتاب با ایشان کرده قال گفت [illegible]
[illegible] بل سولت لکم بلکه آراسته است برای شما انفسکم نفسهای شما و آسان گردانیده و در چشمهای شما
امرا کاری بزرگ که آن هلاک یوسف است فصبر جمیل پس کار من صبری است [illegible] شکایتی کنان [illegible]

کو یا خدای وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ و خدای یاری خواسته شده است از وی یعنی یاری از وی میخواهم عَلٰى مَا تَصِفُونَ
بر آنچه شما صفت میکنید از هلاکت یوسف مرویست که چون برادران این سخن را از دل پدر بردند و آنچه میگوییم
تصدیق کند بعضی گفتند که صلاح کار آنست که برویم و یوسف را از چاه بیرون آریم و اعضای او را پاره پاره کرده
استخوانهای او را نزد پدر آریم تا این تهمت از ما رفع شود و یهودا گفت نه شما با من عهد کرده اید که یوسف را
نکشید و ایشان را از آن منع کرد و نماز شام که بخانه آمدند پدر با ایشان گفت اگر چنانست که درین قول صادقید آن
گرگی که یوسف را خورده بگیرید و نزد من آرید تا صدق قول شما باشد و برمن معلوم شود ایشان بصحرا رفتند گرگی را گرفتند
و دست و پای او را بسته و نزد پدر آوردند و گفتند که این گرگ یوسف را خورده یعقوب گفت دست و پای او را
بگشایید و چون او را بگشودند یعقوب گفت که ای گرگ نزد یعقوب بیا و با ایستاد یعقوب گفت ای گرگ شرم نداشتی
که جگر گوشه مرا بخوردی گرگ بامر حق سبحانه و تعالی بسخن در آمد یا نبی الله بحق موی سفید تو که من فرزند ترا نخورده ام بدرستی
که خون و گوشت شما که پیغامبرانید بر ما حرام است و برمن مظلوم تهمت بسته اند و غریب زمین غریبم یعقوب گفت برای
چه این سرزمین آمده گفت یا نبی الله مرا انجا خویشی بود روزی بزیارت ایشان آمده بودم پسران تو مرا گرفتند
و بسته نزد تو آوردند و این دروغ برمن بستند یعقوب نزد این حال و از شنیدن این مقال از گرگ
گفت بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ القصه یعقوب در فراق یوسف چندان بگریست که ملائکه بفریاد آمدند
و گفتند الهی یوسف را بوی رسان یا یعقوب را خاموش گردان و یا ما را اجازت ده تا او را بیاریم و با یعقوب آه
و ناله موافقت کنیم مرویست که هربامداد یعقوب بصحرا رفتی و در صحرای کنعان گشتی یا بنی ای فرزند و دلبند من و ای
نور دیده رسیده من و ای میوه باغ دل و ای داغ من و ای جگر گوشه دل خون شده من فی ای بطن حوت ابادر کدام
دریا نهنگ قالب فنای ترا در کام چاه افگنده که جگرم را سوخته یا یوسف قتلك اباتر بکدام تیغ هلاک ساختند اینچنین
غرقك اباد کدام دریا نهنگ قالب فنا در افگنده یا بنی أبالارض دفنوك ای پسر بکدام بقعه از زمین ترا دفن کردند
پس گریستی در آن وادی میگشت و از حسرت ازدهامی بارید بسوزی که آتش در افلاک زدی جبرئیل در رسید و گفت که ای
یعقوب فرشتگان را از گریه خود بزاری در آورده ای یعقوب مقدسان ملا اعلی از گریه تو بناله و زاری در آمده اند جواب
جواب داد که ای جبرئیل چکنم که نگریم   جان غم فرسوده دارم چون ننالم آه آه   آه و درد آلوده دارم چون نگریم زار زار
آورده اند که جبرئیل در چاه تا مدت سه روز رفیق یوسف بود و در تسلی او میکوشید و او را بصبر میفرمود و انواع
با و میرسانید و چون خواست که از و مفارقت کند یوسف از وحشت بگریست و بنالید جبرئیل فرمود که ای یوسف این دعا را
بخوان تا از زندان این چاه خلاص شوی یَا صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَيَا غَوْثَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَيَا مُفَرِّجَ كَرْبِ
الْمَكْرُوبِينَ قَدْ تَرَى مَكَانِي وَتَعْرِفُ حَالِي وَلَا يَخْفَى عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي حق تعالی ببرکت این کلمات فرج بخشید
او را از حضیض چاه باوج جاه رسانید مرویست که چون اخوان یوسف را در چاه انداختند جبرئیل آمد و نازل شد

یوسف

و گفت ای پسر یعقوب ترا که در چاه انداخت فرمود برادران من بجهت حسد بردن بر منزلت و تقرب من در نزد پدر
جبرئیل گفت اگر میخواهی از این بلا خلاص یابی این کلمات را تلاوت کن که اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلٰهَ
إِلَّا أَنْتَ بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي
فَرَجًا وَمَخْرَجًا وَأَنْ تَرْزُقَنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ حق تعالی بجهت این او را از چاه نجات
داد و پادشاه گردانید القصه روز چهارم باد نجات از مهب لطف الهی بوزید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ
و آمدند کاروانیان نزدیک آن چاه و ایشان جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ پس فرستادند
وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسی است که آب کشیدن کاروان تعلق با و داشته باشد و وارد ایشان مالک
بن دعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدْلَى دَلْوَهُ پس فرو گذاشت در چاه دلو خود را و چون رسید
گفت ... گران دلو برای تو در چاه آمده یوسف در نشست در معالم التفسیر آورده که دیوارهای چاه بر فراق یوسف بگریستند
و در انس الملوک مذکور است که مالک در کشیدن دلو حیران بمانده ... گران دید نگاه فرو کرد دید آن
ماه را در دلو نشسته دید قَالَ گفت مالک که يَا بُشْرَى ای مژده و شادمانی هٰذَا غُلَامٌ این پسریست که دلو را
گران ساخته پس یوسف را از چاه بر آورد وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند وارد و اصحاب او یوسف را از رفقای خود
که اهل کاروان بودند بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت بود یعنی ایشان او را برای فروختن مناسب نمود و پنهان ساختند
مر او را از کاروانیان و گفتند که اهل آب او را بما داده اند تا برای ایشان بمصر فروشیم و برادران حال را پنهان داشتند
و گفتند با کاروانیان که بنده ماست و از ما گریخته است از ما بخرید وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ
بآنچه میکردند یعنی مخفی نبود بروی پنهان کردن یوسف و مکر و کید کاروانیان و اولاد یعقوب آورده اند که یهودا را
عادت بود که هر روز بسر چاه آمدی و یوسف را از او وادی و طعام برای او بردی و درین روز که کاروانیان آنجا
رسیده بودند و یوسف را بیرون آورده و یهودا بسر چاه آمد که طعام باو بدهد هر چند او را آواز داد جواب نشنید
پس بطلب کاروانیان آمده او را میان ایشان نزد مالک بن دعر یافت برادران را خبر داد و بیامدند و مالک را
گفتند که این غلام از ماست و از ما گریخته مالک گفت اگر خواهید او را بشما دهیم و اگر نه وی را بما بفروشید گفتند ما
بفروشیم لکن این غلامی است گریز پای و ما او را با این عیب میفروشیم مالک گفت با این عیب او را بخرید
میفروشید گفتند هرچه میخواهید بدهید اما شرط آنکه وی را از این ولایت بیرون برید و غل در گردنش نهید و
پای در زنجیر کشید که گریز پاست و او را گرسنه و تشنه دارید که غلام متکبر و سرکش است تا رام شود یوسف در زیر
می گریست و سخنان غضب آمیز ایشان می شنید و قوت و یارای سخن کردن نداشت پس بزبان عبری با یوسف گفتند
که اگر ... و از آنچه میگوییم سرکشی کنی و خلاف آن میگویی این بار بکشیم ... یوسف خاموش
شد القصه او را بفروختند و در آوردند مالک گفت روزی که داشتم بضاعت خریده ام و با من درمی چند نمانده است

گفتند تو میدانی که بهای غلام ما بسیار است اما ترا بهای میدهیم چون داری بس جست یوسف را دست او داده
و شروه و بزرد خشید او را بثمن بخس بهائی سره اندک بی اعتبار که دراهم معدودة و درهم چند بود
شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که کمتر از چهل درهم را می‌شمردند و زیاده بر آن را وزن میکردند
مالک در بهای خود را شمرده هفده عدد بود و گویند بیست عدد هر برادری دو عدد بر بخش شدند و آنحضرت از آن بهاء
مروّت که هژده درهم بود و در وسط آورده که بود هیچ شرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَکانُوا فِیهِ
و بودند برادران فیه در یوسف مِنَ الزّاهِدِینَ از بی رغبتان از آن دراهم رغبات قلت بهجوا
که یوسف با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بسبب گریختن و نافرمانی او و در خبر آمده که یوسف
در آینه جمال خود دید از آن تعجب کرد و با خود گفت اگر من بنده بودمی بهای من از نقد و جوهر ناپیدا بودی
پس حق تعالی بر سبیل امتحان ثمن بخس را باو نمود و او چون به تمامی در تغیر فرود آورده که چون مالک او را بخرید
در جمیع منزل انواع خیر باو رسید تا آنکه در مصر او را فروخت از آن خیر و برکت منقطع شد و دانست که آن
برکات یوسف بود و پس نزد او آمد و گفت تو چه کسی گفت انا ابن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم مالک در آن زار زار
و بسیار بگریست و مالک مردی عاقر بود و هرگز او را فرزند نمی‌شد از یوسف التماس کرد که دعا کند تا حق تعالی
مرا فرزند دهد یوسف دعا فرمود حق تعالی دوازده فرزند پسر باو داد القصه در اول حال که یوسف را بخرید
فرموده برادران بمالک خود گفت که غل و زنجیر حاضر کنید چون یوسف را چشم بر غل و زنجیر افتاد و فغان برداشت
مالک گفت ای غلام اضطراب مکن که بندگان گریزپای را از غل چاره نیست یوسف فرمود نه که من از غل
و زنجیر شما فغان آمده ام بلکه مرا از آن حال دادی که ملک تعالی زبانه و زنخ را فرمایید که بگیرد این بنده
را غل بر گردن او ننهید که گردن از طوق خدمت او پیچیده است و پایش در زنجیر کنید که قدم از دایره فرمان او
بیرون ننهاده است مالک از این کلمات متحیر شد آمده به و گفت ای غلام من ترا در نظر خواجگان بنده میگیرم
ولی خوش دار که چون ایشان بروند ما از این منزل کوچ کنیم بند و زنجیر از پای و غل از گردن تو برداریم پس
برادران ... زاهن بند بر سیمش نهادند ... بگردن طوق ثقیلش نهادند ... بگردن پلاس کهنه اش و در بر پوشیدند
و انواع تهدیدش بشنوانیدند و فرزندان یعقوب خاطر جمع کردند و روی بکنعان نهادند یوسف دگر باره گریه آغاز
کرد و مالک گفت ای غلام چرا میگریی و در صبر و سکون بر خود نمی‌گشایی گفت ای مالک تحمل فراق ندارم
دو سه قدم و فروشندگان خود را ببینم و ایشان را وداع کنم مالک گفت ای غلام من از ایشان اثر مهر و محبتی ترا ندیدم
و جز غرفه و وحشت از تو چیزی دیگر از ایشان نیافتم تو چه رغبت بدیشان میکنی گفت اگر ایشان را از من نفرتست
مرا بدیشان محبت هست و اگر ایشان مرا دوست نمی‌دارند من ایشان را دوست میدارم تو کرم فرمای و ایشان را آگهی کن
توقف کنند مالک او را ندا داد که ای جوانان آهسته باشید که غلام میگوید که از شما بحلی طلبد یوسف را بحلی دهید که از نزد

شما دور میشود پس یوسف را دستوری داد که بر خواجگان خود را وداع کن یوسف زنجیرکشان نزد برادران آمد
و گفت ای عزیزان هر چند تحمل کردم توقع من آن نیست که در وقت گریه چو بر من رحم تا کمی دهید و بهر نفع که توانید
آن مبتلا بجوال گردانید و من غریب مهجور را از خاطر فراموش مکنید کم بگردانید بیهوده از این کلمات درد انگیز
گریه درآمد و یوسف را در کنار گرفت و گفت ای جان برادر مردانه باش و کار خود را بخدای خود گذار
پس برگشت و مالک او را بر شتری سوار کرد با پلاس و غل و زنجیر بر پای و غلامی درشت بسیار زشت روی
و بدخوی آن غلام را بر وی موکل و نگهبان ساخت بیت هر جا که پری رخی است دیوی با اوست پس کاروان
کوچ کرد و بجانب مصر روان شد یوسف دمبدم در عقب نگاه میکرد و میگفت ای پدر بعد از این باش که در غربت
ذل بندگی گرفتارم ای خواهر از من فراموش مکن که من شفقتهای تو و سوز بهای ترا یاد دارم کاروانیان همه شب
شتر راندند تا سحرگاه بطرفی رسیدند که مقابر آل اسحق بود یوسف در نگریست قبر والده خود را ملاحظه کرد بی اختیار
خود را از بالای شتر بسر قبر مادر افکند و دست عهد کودکی یاد کرد و مهر و شفقت مادری بخاطر مبارک آورد
و قطرات عبرات چون باران نیسانی بر روی ارغوانی ریختن گرفت و آواز داد که ای مادر مهربان سر خود را
از قبر برآور و ببین که خاک از زمین نظاره کن و نگاه بجمال فرزند دلبند خود کن انا ابنک المغلول منم فرزند تو که
غل بر گردنم نهاده اند و اسیروار پلاس پوشانیده و دست و پایم بزنجیر بسته بتهمت بندگی را فروختند و دل
را بآتش هجران سوختند از قبر راحیل آوازی برآمد که ای فرزند پسندیده و ای نور بصر دو دیده من غم ترا بسیار گرد و
مرا از درون ساختی ای فرزند نازپرورده من جانم از درد تو افگار شد پس صبر کن که از صبر بمراد میرسی و کار تو
رونق می پذیرد ای جگرگوشه من زنهار که صبر کن که إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّابِرِینَ در بستی باری وعده کار
با صابران است و در وقت برپا سر صبر بر روی خود کش تا علم ظفر در میدان مراد برتوانی فرشته ما چون روز
روشن شد غلامی که موکل و نگهبان یوسف بود نگاه کرد یوسف را بر شتر ندید باز پس دوید او را دید بر سر قبر
زار زار میگریان بی رحم جفاکار از روی قهر طپانچه بر صورت چون برگ گلش زد که روی مبارکش مجروح
شد و خون آلود کرده و گفت ای غلام خواجگان تو راست میگفتند که تو گریزپایی یوسف هیچ نگفت اما جبار
بر دو جهان لیکه غلغله در ملکوت افتاد و فی الحال تند باد قهر الهی برآمد و غبار برخاست و صاعقه ای پرید
شد و خروش و شور برق بی حجاب تا بر گشت کاروانیان گفتند ما از خود در این چند روز گناه تازه
که موجب این عقوبت باشد ایشان در این سخن بودند که آن غلام بیامد و گفت که
طپانچه بر روی غلام عبری زدم و او آب در دیده بگردانید و بر سر دو دل آگه کرد نزد آن حال این صورت واقع شد مالک
گفت ای غلام سبب طپانچه زدن چه بود گفت او خود را از شتر انداخته بود و داعیه گریختن داشت مالک گفت ای عجل
بگو تو که با غل و زنجیر و بند تواند گریخت پس پیش یوسف آمد و گفت ای جوان قصد گریختن داری گفت ای مالک من بستر

وبهای گرانبها دارم اما چنانک دارم رسیدم صبر و تحمل از من برمید و شد و رشته طاقتم از تیغ اضطراب بریده گشت یا آدم
هرگز اندیشه نکرده بود که من با غل و زنجیر بر سر خاک تو خواهم رسید با داغ بندگی بر رخ جگر گوشه خواهند شنید چون خبر
او را دیدم بی اختیار خود را از بالای شتر در انداختم و غم دل با وی بگفتم و قصه پر غصه خود را بر وی خواندم که این غلام آمد
و طپانچه بر روی من زد و من تعرض نکردم همین بود که ناگاه آهی از دل درد ناک بر آوردم کاروانیان که بر در آمدند
و آغاز تضرع و زاری کردند و گفتند که ای جوان عالی شان این گردی که برانگیخته شد و نشان یوسف روی بهوا
کرد و نگاهی کرد و لب مبارک بجنبانید فی الحال باد بیارامید و هوا صاف شد مالک این حال چون مشاهده نمود
در ساعت عذر خواست و غل از گردن و بند از پای و دست یوسف برداشتند و جامهای نیکو در وی پوشانیدند و بر
راحله تر سوار نشاندند القصه مالک ورا بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود و از اولاد
علاق بن لاوذ بن سام بن نوح و گویند که او به یوسف ایمان آورد و پیش از یوسف فرمان یافت و بعد از وی پادشاهی
بقابوس بن مصعب افتاد که فرعون زمان موسی بود و اول زمان او آخر زمان یوسف بود و یوسف او را
بایمان دعوت کرد قبول نمود و ریان زمام امور ملک خود را بدست قطفیر مصری باز داده بود و بجهت
زیادتی مرتبه و رفعت شان او نزد ملک مصر او را عزیز گفتندی و چون کاروان بمصر آمد و کسان عزیز بر
کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعه جمال او آشفته و حیران شده باز گشتند و خبر بعزیز بردند و او زنی داشت
راعیل نام و نام مشهور او زلیخا بود و چون عزیز خبر یوسف شنید با مالک پیغام داد که غلام را حاضر کن روز دیگر
مالک یوسف را بحمام برده و موی تن او را بشست و جامهای قیمتی در وی پوشانید و بار دیگر آراستگی تمام او را بیازار
آورد و بجلوه آن جمال عنبرین منشور از مصریان بر آمد خریداران ثمن بر وی بر افزودند و هر کس در بها چیزی اضافه میکردند
تا بجایی رسید که همسنگ او زر و نقره و مشک و دیبا دادند عزیز مصر قدم خریداری در پیش نهاده او را بدین مبلغ
خرید و بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکس که خرید یوسف را مِن مِّصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز
لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای نشستن این غلام کنعانی را یعنی در حسن
تعهد و نیکو داشت او ملاحظه تمام کن چه نشاندن کسی بجای نیکو دلیل عزت و احترام است عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا
شاید که سود رسد ما را در کارها از ضیاع و عقار و مهم انجام روز کارها باو مستظهر شویم و در مصالح حال و مال او چه
علامت رشد از جبین او لایح است أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم او را بفرزندی و گویند عزیز عقیم بود و نزد
بعضی عزیز بجهت همین گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد و صواب در بشره او ظاهر است از بعضی کتاب
نقلست که عزیز زلیخا را امر کرد که یوسف را بغرفه در آورد که نیکوترین اماکن باشد زلیخا جایی که احسن منازل باشد
بهتر از درون دل خود نیافت پس او را در خانه دل خود فرود آورد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه عزیز را بر یوسف
مهربان گردانیدیم و او را بر تعهد حال او داشتیم بعد از آنکه وی را از بند چاه و قید راه نجات داده بودیم مَكَّنَّا

لیوسف

لِيُوسُفَ جای دادیم یوسف را و تمکین دادیم او را فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند در آن ولایت بعد
وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم او را مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها و معانی کتب الهی مخلص کلام آنست
که غرض رسانیدن یوسف بر جاه و رسانیدن بمصر و تمکین او و دادن در آن زمین بود که بعدل قیام نماید و بر
مردمان اقدام کند و از ما تعلیم معانی کتب و احکام آن گرفته انقیاد آن کند و ایشان را بآن ارشاد نماید و با تعبیر
خوابها نموده و تنبیه ایشان کند از حوادث واقعه تا مستعد آن گردند و بتدبیر آن مشغول شوند قبل از آنکه واقع شود
مانند تدبیر او در سالهای قحط ایشان را بتفصیلی که مذکور خواهد شد وَاللَّهُ غَالِبٌ و خدای غالبست عَلَىٰ أَمْرِهِ
بر کار خود و هیچکس چیزی را از امر او منع نتواند کرد یا غالبست بر امر یوسف که برادران او در مطلب بودند و مشیت خدای
بر خلاف آن واقع نشد بلکه آنچه خدای خواست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند که زمام امور بقبضه اقتدار و مشیت اوست و بر اعلم ندارند بلطایف صنع و خفایای لطف حق سبحانه و تعالی
وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که یوسف رسید أَشُدَّهُ بنهایت شدت او در جسامت و قوت خود که آن میان
سی و چهل سالگی است و گویند مراد از وی سن شبابست که مبدا بلوغ است و بروایت صحیح از ابن عباس هژده سالگی
آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوت یا حکمت که آن علمی است موید بعمل یا حکم کردن میان مردمان وَعِلْمًا و دانش
که تاویل احادیث است که عبارتست از علوم دینیه و علم بمصالح مردمان و تعبیر خواب و روایت است که مردم چون
واقعه بعزیز عرض میکردند عزیز ایشان را به یوسف اشاره میکرد و بجهت ظهور کمال فضل و صواب بدو وَكَذَٰلِكَ
و مانند این نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را این اشارتست بآنکه حق تعالی بجهت پاداش احسان
در حال این مرتبه رفیعه را در عنفوان جوانی بدو ارزانی فرمود و در بعضی روایات آمده که یوسف هفده ساله بود
که عزیز او را بخرید و سی و سه ساله بود که ریان بن ولید وی را وزارت داد و چهل ساله بود که حق تعالی ورا نبوت
داد و صد و بیست ساله بود که متوفی شد آورده اند که چون یوسف بخانه عزیز در آمد سلطان عشق او حضرت
بخانه دل زلیخا فرستاد و لشکر محبتش متاع صبر و سکون او را بیغما داد و هر روز جمال یوسف زیاده می شد و عشق زلیخا
افزون میگشت تا آنکه عشق بنهایت رسید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف درمیان نهاد
وَرَاوَدَتْهُ و طلب مراد خود کرد از یوسف الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا
عَن نَّفْسِهِ از نفس او یعنی حیله گری میکرد و میفریفت تا تمنای مراد خود کند و با نواع حیل مطلب خود را از یوسف حاصل
کند ابن عباس فرموده که از جمله مراودت و حیله گری که کرد او در طلب مراد خود این بود که با وی گفت چه موی
نیکو داری یوسف در جواب گفت اول چیزی که در خاک پراکنده و ریزیده گردد موی باشد گفت ای
یوسف چه روی نیکو داری گفت احسن الخالقین آنرا در رحم مادر نگاشته گفت ای یوسف حسن روی تو
تن مرا لاغر کرد جواب داد که شیطان ترا بر این میدارد گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زده و این

باب لطف بنشان گفت ای براتش توبریزم باتش دوزخ سوخته شوم گفت برخیز و در اندرون ان خانه رو آبی
بیار که بغایت تشنه‌ام وغرض او ان بود که چون بخانه رود از عقب او در آید و مراد خود حاصل کند جواب داد
که در خانه کسی رود که صاحب خانه باشد ومن محکوم و مالک چیزی نیستم و در انخانه بستر حریر و دیبا لطیف
گسترده است و در انجا در آی و مراد مرا برار گفت چگونه خود را مستوجب دوزخ گردانم و منزل بهشت خود را
از دست بدهم گفت ای یوسف ازین بهانها بگذر و با من درین سراپرده درون آی که کسی را درون آن
پرده راه نیست گفت خدای من بر همه اسرار و خفیات مطلع است چگونه ازو پوشیده شود گفت بیست
رطل من زنار الطیبان بیارم گفت عزیز بان اولیتر است گفت من وزیر اولیتر است گفت من عزیز را شربتی دهم
گرفتار و رنجور و ابیدار نشود ومن حلیله تو شوم گفت چگونه از عقاب و عذاب دوزخ رهایی یابی مرویست
که مراد او به یوسف آن بود که خود را بر وی عرض میکرد و او را بخود دعوت می نمود گاهی ترغیب
و گاهی ترهیب و میگفت ای یوسف بحسن و جمال من نمی نگری گفت چگونه چیزی را ببینم که عنقریب در خاک
پوسیده شود گفت شاخ موهای مجعد و مشکبوی من نمیبینی گفت چه فایده با خاک آمیخته خواهد شد و چون نزد یوسف
بنشستی یوسف روی از وی بگردانیدی و چون از تدبیرات مراوده عاجز شد شروع در حیله دیگر کرد و این چه
که خانه بساخت که زیر و بالا و در و دیوار آن آینه بود و صورت خود و یوسف را در آن نقش کرده بود
که هر دو یکدیگر را تنگ در کشیده بودند و چون خانه تمام شد از یوسف التماس کرد که در اندرون خانه در رود
و ببیند که هرگز مثل این خانه را دیده یوسف دید که زلیخا الحاح و زاری بسیار میکند در درون خانه در آمد زلیخا از عقب
او روان شد و در خانه در آمد وغلقت الابواب و بست درهارا مرویست که آن هفت خانه بود که
در یکدیگر بود هر خانه دری نشانده بود و زلیخا همه درها را فرو بست وقالت هیت لک و گفت بشتاب
ای یشتاب کن من از توام قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی بوجه اتم انه ربی
بدرستیکه شان انیست که پروردگار من احسن مثوای نیکو ساخته است منزل مرا از نزدیک بارگاه قرب
خود و مرا مرتبه جلیله و درجه رفیعه داده چگونه در حق او عاصی شده باین امر قبیح اقدام نمایم و خود را از ان مرتبه
محروم سازم و یا عزیز که تربیت کننده منست مرا نیکو داشته من نزد وی پس چگونه حرمت و حق نعمت او رعایت
نا نموده دست خیانت در حرم او دراز کنم انه بدرستیکه شان انیست لا یفلح الظالمون رستگار نکته
نمیشوند ستمکاران یعنی ناشناسان که در عوض نیکی بدی میکنند یا فایز نگردند زناکاران چه زناکاری بدترین
ظلمهاست ولقد همت به و بدرستیکه قصد کرد آن زن یعنی زلیخا مخالطت یوسف وهم بها و قصد کرد
یوسف بدفع آن بطریق فرار لولا ان رای اگر نه دیدی و نه یافتی یوسف برهان ربه راه روشن
پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی بود و لمعه نبوت یعنی

که حایل شد میان یوسف و میان انچه سبب خشم خدای تعالی بود و پس یوسف ع بقوت نبوت و مروت
در آن حال خود را نگاهداشت و نمی تواند بود که مراد از قصد مخالطت یوسف بوده باشد زلیخا از برای آنکه منافی
عصمت است و جمیع انبیا معصومند از صغایر و کبایر و مبرا از قصد معاصی و مرویست که نزد آن حال فرشته
بصورت یعقوب ظاهر شد که انگشت بدندان گرفته بود و چون یوسف آن را بدید از خانه بیرون دوید کذلک
همچنین نمودیم او را برهان روشن لنصرف عنه السوء تا بگردانیم از وی بدی را یعنی خیانت در حرم
عزیز والفحشاء و عمل زشت یعنی زنا که زشت ترین کارهاست انه بدرستیکه او من عبادنا المخلصين
از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از همه ناشایست و ناباییست باطن و ظاهر از جمله بدیها است
که قصد فاحشه و عزم برای او اکبر سوء و اعظم قبح است و منافی خالص بودن او از قبایح پس یوسف قصد ان نکرده
باشد و مرویست از علی بن الحسین علیه السلام که برهان یوسف که او را از فحش باز داشت ان بود که در خانه بتی بود
زلیخا در حین مراوده دست چیزی بر سر آن انداخت یوسف گفت چرا چنین کردی گفت تا بر حال ما واقف نشود
و نزد او شرمنده نشویم یوسف فرمود که پس من سزاوار ترم با نکه شرم از خدای یکتا که قهار است بر جاهلان ودر
روایت آمده که چون زلیخا مراوده کرد با یوسف روی از وی بگردانید بسقف نگاه کرد همچنین دید بر طرف
کی که بر بست نزا شاهده میکرد مضطرب شد و بسرعت تمام روی به بیرون نهاد و زلیخا در پی او روان شد واستبقا
الباب و پیشی گرفتند بسوی در یعنی یوسف بجهت فرار از زلیخا میل خروج کرد و زلیخا مسارعت کرد در پی او تا منع
کند از خروج و مراد ازین در دروازه همین بود که خارج خانه بود و چنانکه از کعب مرویست که روی بگریز نهاد و نزد
هر دری که میرسید قفلهای ان در بی مفتاح گشاده می شد و بر زمین می افتاد تا که بدر آخرین رسید زلیخا خود را باو رسانید
دست در روی زد و پیراهن او را باز کشید وقدت و دریده شد در وقت کشیدن قمیصه پیراهن یوسف
من دبر از پس ان والفیا سیدها و یافتند هر دو شوهر زن را یعنی درین وقت هر دو دیدند عزیز را که شوهر
زلیخا بود لدی الباب نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید و دانست که صورتی
روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه بتفحص احوال ایشان مشغول شود زلیخا پیش دستی کرده و دلیرانه سخن در امده قالت
گفت بعزیز که ما جزاء من اراد چیست جزای کسی که خواهد باهلك سوءا باهل تو بدی را او وی از آن سخن
که برائت ذمت خود ازین گناه ظاهر سازد و چنان فرا نماید که گناه از یوسف است یعنی مکافات
بر این گناه منست الا ان یسجن مگر که بزندان کرده شود یعنی با او مشغول و زندانی شود او عذاب الیم
یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه این سخن را بجهت انتقام گفت بدان از امتناع یوسف
از مراد و حت و برائت ساحت خود بر زبان راند چون این سخن شنید بجهت رفع عقوبت از خود
قال گفت ای عزیز هی راودتنی زلیخا در خواست کرد مرا عن نفسی از نفس من یعنی

اشتیاق کردم و از روی کرم نخیم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانیم همچنانکه این واقعه خبر داد و یوسف گفت در آن خانه
کودک چهار ماهه بود در گهواره او گواه منست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند
و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام گفت که خدای من قادر است بر آنکه او را بسخن در آرد و عزیز از آن کودک پرسید که تو
چه میگوئی بقدرت ربانی کودک بسخن در آمد و حق تعالی ازین خبر میدهد که وَشَهِدَ شَاهِدٌ و گواهی داد گواهی
مِنْ أَهْلِهَا از کسان زلیخا که بسخن درآمد و گفت ای عزیز وَإِن كَانَ قَمِيصُهُ اگر هست گریبان پیرهن او
قُدَّ مِن قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس راست میگوید زلیخا وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف
از دروغ گویانست چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود که گریبان از پیش
دریده وَإِن كَانَ قَمِيصُهُ و اگر هست پیرهن یوسف قُدَّ مِن دُبُرٍ از پس دریده فَكَذَبَتْ پس زلیخا
دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف از راستگویانست چه این حال دلالت دارد بر آنکه یوسف
از وی گریخته و او در پی او دویده و پیراهنش از پس دریده فَلَمَّا رَأَى پس آنهنگام که دید عزیز قَمِيصَهُ
پیراهن یوسف را قُدَّ مِن دُبُرٍ دریده شد از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قَالَ إِنَّهُ گفت بدرستی
که گفتار این کار بر آن بی مِن كَيْدِكُنَّ از مکر و حیله شما زنانست مراد زلیخا و امثال وست از زنان مکاره
إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ بزرگست چه کید زنان زود بدل می آوید و بسیار در نفس تاثیر میکند و نیز کید زنان
با مردان رو بروست و وسوسه شیطان بباطن ضعیف زیرا که حق تعالی در قرآن فرموده إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ
كَانَ ضَعِيفًا و در باره کید زنان گفته که إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ در خبر است که یوسف علیه السلام چون نبوت
و پادشاهی بوی قرار گرفت روزی جبرئیل نزد وی نشسته بود جوانی زنده متکاران مطبخ او نزد یوسف
آمد جامه چرب پوشیده و چیزی از آلت مطبخ بدست گرفته جبرئیل گفت ای یوسف این جوان را میدانی که کیست
گفت نه گفت این آن کودکست که برای تو در گهواره گواهی داد یوسف گفت پس وی را برمن حقی ثابت است فرمود
تا جامها از وی برکندند و خلعتی گرانمایه در وی پوشانیدند پس وی را نزدیک خود گردانید القصه چون یوسف و
زلیخا بر عزیز ظاهر شد متوجه یوسف شده بر وجه اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا ای یوسف اعراض
کن ازین سخن و نهان دار این کار را وَاسْتَغْفِرِي و آمرزش طلب ای زلیخا لِذَنبِكِ از برای گناه خود در
بعضی تفاسیر آورده اند که معنی آنست که عذر خواه از یوسف علیه السلام که عزیزست و تو او را بگناه متهم ساختی إِنَّكِ
كُنتِ بدرستیکه تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ از گروه گنهکاران آورده اند که اگر عزیز این قصه را تسکین داد
اما سخن عشق نهان کی ماند شما ازین در افواه مرد و زن وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروهی از خواتین مصر در کتب
آورده که پنج زن بودند از زنان خواص ملک زن حاجب و زن ساقی و زن خباز و زن زندانبان و زن
میرآخور که با یکدیگر نشسته گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر و موضعی که آنرا عین الشمس گفتندی مضمون سخن ایشان

یح

این که امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است غلام خود را عَن نَّفْسِهِ از نفس او
یعنی از وی در خواسته است که کام وی را حاصل کند قَدْ شَغَفَهَا بدرستی که شکافته است یوسف پرده دل او را
حُبًّا از روی دوستی خود یعنی محبت یوسف علیه السلام پرده دل او را شکافته و بدرون دل او جا کرده است إِنَّا لَنَرَاهَا
بدرستیکه ما می‌بینیم زلیخا را فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویدا یعنی دوری از راه صواب و روش خطا
که با وجود مانند عزیز شوهری شیفته غلام درم خریده شده است فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون بشنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ
مکر ایشان را تسمیه قول ایشان باعتبار آنست که آنرا از وی اخفا میکردند همچنانکه زلیخا نمیدانست و یا آنکه غرض
ایشان آن بود که یوسف را ببینند چه یوسف علیه السلام هرگز از خانه بیرون نمیرفت و یا آنکه زلیخا عشق خود را از
ایشان پوشیده و ایشان افشای آن کردند حاصل که چون زلیخا سخن ایشان بشنید أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ
فرستاد بسوی ایشان و خواستهای آن نمود که بدعوت وی حاضر گردند مرویست که چهل زن را طلبید
پنج زن ما مکر در میان ایشان بودند چون بمنزل وی در آمدند تعظیم ایشان بجای آورد وَأَعْتَدَتْ
و آماده کرد برای ایشان مُتَّكَأً تکیه گاهی از بالشهای لطیف و گویند مراد از متکا طعامی است که خوردن آن
احتیاج بکارد داشته باشد وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ و داد هر یکی را از آن زنان سِكِّينًا کاردی
تا گوشت ریزه کنند و تناول نمایند و یا ترنج را بدان ببرند و دهن را خوش سازند پس نزدیک یوسف آمده جامها
فاخره در پوشانیده و کمر مرصع بر میان او استوار ساخت و تاج مکلل بجواهر شاهانه بر فرقش نهاد و با رستگی تمام
و آرایش با کمال او را مزین گردانیده و زنان را در صفه خانه نشانده بود که یوسف علیه السلام در اندرون خانه بود وَقَالَتِ
اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ و گفت با او که بیرون آی بر این زنان بجهت خدمت یا سلام کردن بر ایشان یوسف بجهت
بنده بود و بدل انقیاد و فرمان برداری در بندگی با نمود و بیرون آمد بیت ز خلوتخانه آن گنج نهفته
برون آمد چو گلزار شکفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آن هنگام که او را دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتند او را در جمال
یعنی در حسن صورت بچشم ایشان گران آمد و یکبار همه شیفته وی او گشته از خود فراموش نموده وَقَطَّعْنَ
أَيْدِيَهُنَّ و ببریدند دستهای خود را در حالتی که گوشت یا ترنج می بریدند چشم ایشان بر جمال یوسف افتاده و
بیخود شدند و کارد بدستهای خود زده می بریدند و گمان ایشان آن بود که گوشت یا ترنج می بریدند و اصلا
الم آنرا احساس نکردند چو قاتل برکف زد دین یوسف نگاه کن که چه در دل زد زلیخا را مرویست که زلیخا
هر یکی را ترنجی و کارد داد و گفت چون یوسف بر شما گذر کند شما هر یک پاره ازین ترنج ببرید و بوی دهید
چون یوسف علیه السلام بمجلس ایشان گذر کرد ایشان محو جمال وی شده مدهوش شدند و دستهای خود را بجای
ترنج بریدند و از غایت حیرت درد آنرا احساس نکردند و از وهب منقولست که از آن چهل زن نه زن
از لمعات جمال یوسفی مدهوش شدند بنوعی که تا حشر هشیار نگشتند و بعضی از ایشان دست خود را قطع کردند

چون با خود آمدند دستها را بریده دیدند وَقُلْنَ و گفتند از غایت تعجب حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای از صفت
عجز و را آفریدن چنین مخلوقی مَا هَٰذَا بَشَرًا نیست این غلام جنس آدمی زیرا که چنین حسن معلوم بشر نمی باشد و این
جمال غیر ورثه آدم إِنْ هَٰذَا نیست این کس إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشته گرامی و بزرگوار نزد خدای چه جمال
بدین زیبائی و کمالی بدین غایت و عصمتی درین مرتبه از خواص ملکیست از سلمی کو روایت که حق تعالی بدین آیت
مدعیان دعوی محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در رویت مخلوقی بدین غایت میرسد که الم قطع عضو خود را
احساس نمیکنند شما در شهود پرتو جمال خالق خود باید که از هیچ ملالی و رنجی متالم نشوید صاحب وسیط باسناد از جابر
انصاری نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل برمن فرود آمد و گفت خدای تعالی ترا
سلام میرساند و میگوید که ای حبیب من حسن روی ترا از نور عرش مؤثر کردم و حسن یوسف را از نور کرسی دادم وَمَا
خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ و هیچ مخلوقی نیکوتر از تو نیافریدم آنحضرت را کمال بود و یوسف را جمال و در شهود
جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی صلی الله علیه و آله زنارها قطع گردید و درین معنی گفته اند که   چون
روی یوسف دست بریده و سهل است   در پای این برهمن زنار برید و بس   القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی
ایشان مشاهده کرد قَالَتْ گفت با ایشان که فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي پس این بنده کنعانی که شما لُمْتُنَّنِي فِيهِ ملامت
کردید مرا در دوستی او و با این مضمون لب شور انگیز خود را مترنم نمود که   بیت   گر رشک منی و دست از ترنج نشناسی
روا بود که ملامت کنی زلیخا را   کنون دانستید که حق بطرف من بوده   وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ و بدرستی که من مراودت
کردم او را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و در خواستم که از روی شفقت از روی من دهد فَاسْتَعْصَمَ پس خویشتن را نگاه
داشت و بمن فرو نیامد وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ و اگر چنانچه نکند مَا آمُرُهُ آنچه فرمایم او را از حاصل کردن مراد من
لَيُسْجَنَنَّ هر آینه بزندان کرده شود وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ و باشد از خوار شدگان یعنی از اهل زندان
باشد یوسف که این سخن بشنید روی از آن مجلس برتافت و زنان از عقب افتاده بیرون دویدند و در [illegible]
و برا ملامت کنند و هر یک جدا جدا بر دست و پای او بوسه دادند و بخود دعوت میکردند یوسف از
ملاقات ایشان بتنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ زندان دوستتر
نزد من مِمَّا يَدْعُونَنِي از آنچه میخوانند این زنان مرا إِلَيْهِ بسوی آن از مطاوعت و میل ایشان بمکر و فریب
ایشان یعنی کردار و رفتار عجب و درمانده‌ام در کار ایشان   مرا زندان به از دیدار ایشان   وَإِلَّا تَصْرِفْ
عَنِّي و اگر نگردانی از من كَيْدَهُنَّ مکر و فریب ایشان یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود نگیری لا علاج در تیار
وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت سخن ایشان کنم بطبع و بمقتضای
شهوت خود وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ و باشم از نادانان بارتکاب عمل قبیح فَاسْتَجَابَ لَهُ
پس اجابت کرد دعای او را رَبُّهُ آفریدگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس گردانید از او كَيْدَهُنَّ مکر آن زنان را

بعون

نبوت و عصمت إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که او شنونده است مر دعای کسی را که بدو پناه برد الْعَلِيمُ دانا بحال کسی که از بلا
گریزد و آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند که صلاح آنست که دو سه روزی ورا در
زندان باز داری شاید که بسبب ریاضت رام گردد و قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان
تو نهد   بیت   چو تو به ساز زندانش ار برو کرم   بود زان گرد و آتش نرم   زلیخا این سخن را قبول کرده
نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام کنعانی چون بدنام گشته‌ام طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح
آنست که او را بقید و بند و زنجیر گرفتار کرده در زندان افکنی تا مردم گمان برند که او گناهکار است
و من از ملامت و سرزنش باز رهم عزیز را این سخن معقول افتاد و حکم کرد که بزندانش برند همچنانکه میفرماید
ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد مر ایشان را یعنی عزیز و اهل و را مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ از پس آنکه دیدند دلایل
عصمت و شواهد داله بر برائت یوسف مانند گواهی کودک و چاک پیراهن و قطع دست و اشباه او از
ایشان یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار بر آن یافت که برای مصلحت لَيَسْجُنُنَّهُ که در زندان
کنند او را حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی که مقرر باشد پس زلیخا آهنگر را طلبید و گفت بندی گران بیار و سلسله محکم ترتیب
تا در دست و پای این غلام عبری نهم و چند روزی و برا در زندان گوشمال دهم آهنگر را که نظر بر دست و پای
یوسف افتاد گفت ای ملکه جهان این پسر خورد است و طاقت بند گران و قوت رنج زندان ندارد و
زلیخا بانگ بروی زد و گفت تو بر زندانیان رحم میکنی پس آهنگر بند و زنجیر ترتیب داده و بر دست و پای یوسف
نهاد پس زلیخا فرمود که او را باین بند و زنجیر بر شتر نشانند و در بازار مصر گردانند و منادی زنند که هر که در حرم
عزیز او خیانت اندیشه باشد جزای او چنین است و خود جامه چرکین و کهنه پوشیده بر همراه یوسف با ایشان [illegible]
او را تماشا میکند و میدید که یوسف چه میگوید یوسف را دید که بر مرکبی سوار کرده اند و دست او را بسته و بند گران
بپای نهاده میگرد   بازار میگردانند یوسف ازین واقعه بسیار پریشان و آزرده شده بنالید که الهی تو از سر
کارهای از غم جدای پدر با ناله و آه افغانم و از جفای برادران در غربت سرگردانم و با وجود این گرفتاری
بند و زندانم جز استعانت بحضرت تو چاره نمیدانم جبرئیل آمد که ای یوسف از بند و زنجیر غم مخور که   سلسله
نهایت و شرار الکردن زیور است   زینهار زینهار که از تنگنای حبس غبار بر دل نگیری و از جفای قید اندوهگین نشوی
که نزول در زاویه زندان موجب سیر ریاحین ریاض خلد خواهد بود چه گل احمر در تنگنای غنچه تهمت [illegible]
و مشک از زوزنک ناف غزال معطر گشته پی پادشاهی یوسف زلیخا آمده در برگشته تو نشسته تا نظاره کند
چگونه جزع خواهی کرد و کرا از برای خلاصی خود شفیع خواهی ساخت زینهار ای یوسف روی بر ترش و گره بر
تنگ و سر از پیش بر نیاری و بجانب راست و چپ و پیش و پس نگاه مکن خندان خندان باش و تبسم کنان خود را
جانان بدان که از گلستان آمده‌ام   چون یوسف را از سرای عزیز بجانب بازار بردند قریب هزار مرد و زن بنظاره

بیرون آمدند و مردان سنگ بر سینه میزدند و زنان روی خراشیده میخراشیدند خروش از اهل مصر برآمد یکی میگفت
که مظلومست و بیچاره و دیگری میگفت محروم است و آواره یکی نعره میزد که آه از دست این غریب
کنعانی دیگری ناله میکرد که دریغ ازین زندگانی کاهی یکی فریاد میکرد که این چه بیرحمی و دلازاریست
و زمانی طعنه دیگری میزد که این چه بیدادی و ستمکاریست کودکی را که دست جوران زیبا روی برای حمایل
در حسرتست با طوق چه کار و دستی را که گردن دلبران مشکین موی در آرزوی آن مقید بقید حسرت
بند و زنجیر چه نسبت هر که از خیم بر جمال یوسف افتادی فی الحال دیوانه و شیفته عشق او گشته دل از دست
بدادی مرویست که چون یوسف برابر زلیخا رسید بر زبان منادی او جاری شد که هَذَا غُلَامٌ مِنْ كَنْعَانَ
این غلامیست کنعانی عبری زبان وَالعَزِيزُ عَلَيهِ غَضْبَانُ و عزیز بر وی خشمناکست و غضب آلود جبرئیل
آمد و گفت ای یوسف جواب منادی باز ده که هَذَا خَيْرٌ مِنْ غَضَبِ الرَّحْمَنِ این خواری بهترست از غضب
زبانی وَمَعْصِيَةِ الدَّيَّانِ و این ناروائی خوبتر باشد از عصیان سبحانی وَدُخُولِ النِّيرَانِ و رسیدن
باتش دوزخ وَسَرَابِيلِ القَطِرَانِ و پوشیدن لباس قطران تا بکمال قدرت خود او از آن رنگ وی زلیخا
رسانیم که کسی دیگر نشنود یوسف چون این بگفت زلیخا بشنید و بر خود بپیچید و برخاسته بخانه باز آمد و پیغام فرستاد
بزندانبان که این غلام را در جای تنگ و تیره باز دار و طعام و شراب بر وی تنگ کن پس یوسف را
بزندان آوردند وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ و درآمدند با او بزندان فَتَيَانِ دو بنده از بندگان ریان
که یکی ساقی ملک بود که او را بوما گفتندی و دیگری طباخ که او را مجلب خواندندی جهت ملک بدیشان گمان برده بود
که در صدد آنند که او را زهر دهند و مرویست که طباخ بعادت خود طعام در آورد و شربت دار گفت
ای ملک دست ازین طعام بدار که زهر آلودست دست از طعام باز داشت و لیکن ساقی گفت دروغ میگوید ملک
بساقی گفت این شراب را بخور ساقی جام شراب را نوشید و در حال و فرح بوی رسید بطباخ
گفت این طعام را بخور امتناع نمود پس بجهت ورود ان طعام را بجوی دادند و در حال بمرد پس ملک بفرمود
تا طباخ را بزندان بردند و شربت دار را نیز بجهت مظنه تهمت با او یار کرده حکم تا هر دو را بزندان کشند تعالی
و در آن وقت که یوسف را بزندان در آوردند ایشان را نیز بزندان در آوردند و یوسف متعهد حال
زندانیان گردید و جستجوی احوال هر یک بکاری و دردی و بعیادت بیماران ایشان رفتی و معالجت ایشان فرمودی
و جامه دریده ایشان را دوختی و دلخوشی دادی و در خبر هست که چون یوسف در زندان شد و اهل زندان را
دلتنگ و پریشان خاطر یافت ایشان را گفت خوشدل باشید و صبر کنید که خدای شما را مزد دهد و بفرج دنیا و ثواب عقبی
ایشان خوشحال شدند و گفتند رحمة الله علیک تو چه زیبا روی و نیکو خوئی بوده چه کسی و از کدام قبیله گفت انا یوسف
بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله علیهم السلام گفتند ای پیغمبرزاده والله اگر تو قسمتی ترا رها

کردی اکنون در خدمت تو تقصیر نخواهم کرد پس زندانیان همه و نزد وی آمدندی و حدیث و اثار وی
شنیدندی و با او اظهار محبت و مودت کردندی یوسف فرمود که ای یاران در محبت من فلاح نیست
که هر که با من محبت ورزید از وی محنت یافتم عمه من مرا دوست میداشت و متهم شد که مرا نزد خود نگاه دارد
گری از ابراهیم بمیراث باو رسیده بود و در میان من پنهان کرد و من خفته بودم از آن جهت آنکه مرا بان متهم ساخت
ببرد و پدر بجهت آن کمال مرا نزد خود نگاه میداشت و جدای و رنج در رسید تا حق بمحبت و پدر مرا دوست
داشت در محنت برادران افتادم و زلیخا مرا محبت ورزید به بند و زندان گرفتار شدم گفتند ما بتو الفت
گرفته ایم و نمیتوانیم که بی تو زندگانی کنیم القصه با او مجالست کرده بانواع سخنان او مستفید شدندی و اگر خوابی
دیدندی تعبیر فرمودی و موافق افتادی و بجهت این هر روز زندانیان آمدندی و پیش یوسف خوابهای خود را تقریر
فرمودی شبی آن دو ملازم ملک که یکی طباخ و دیگری ساقی بود بخدمت یوسف آمدند و خوابهای خود را تقریر کرده
و نزد بعضی آنست که هیچکدام خواب ندیده بودند امتحان یوسف قَالَ أَحَدُهُمَا گفت یکی از ایشان
إِنِّي أَرَانِي بدرستیکه من دیدم خود را که در باغی میگردم و تاکی که سه خوشه انگور رسیده داشت
حال ملک در دستم بود أَعْصِرُ خَمْرًا ای افشردم در و انگور برای شراب تسمیه انگور بخمر باعتبار آنست که مال آن
خمر میشود وَقَالَ الآخَرُ و گفت دیگری یعنی طباخ إِنِّي أَرَانِي بدرستیکه من دیدم خود را در مطبخ ملک أَحْمِلُ
فَوْقَ رَأْسِي که برمیداشتم بر زبر سر خود خُبْزًا نانرا که سه سبد بود که تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ میخوردند مرغان از آن
و میربودند نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ خبرده ما را از تعبیر این خواب إِنَّا نَرَاكَ بدرستیکه ما مینگریم ترا مِنَ الْمُحْسِنِينَ
از نیکوکاران با اهل زندان و غمخواری ایشان و یا نیکو دانا در علم تعبیر چه هر خوابی را که تعبیر فرمودی موافق آن
واقع شدی یوسف چون نخواست که تعبیر خواب ایشان نزد وی باز گوید چه در آن هلاکت یکی از ایشان
بود پیش از تعبیر ایشانرا بطریق مستقیم که توحیدست ارشاد فرمود تا بر اسلام بمیرد و اول بیان معجزه خود
فرمود که خبر داد از وحی بود و از غیبست تا دلالت بر صدق قول او کنند و دعوت ایشان باسلام نوبت
پیغمبران که طریقه ایشانست که اول اظهار معجزه میکردند و آخر است را بطریق اسلام دعوت میفرمودند
پس بجهت این دلیل را از تعبیر اعراض کرده در بیان معجزه خود قَالَ گفت که لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ نیاید
بشما خوردنی که روزی داده شوید بدان إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا مگر که خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بعاقبت آن یعنی بگویم که چگونه
و چه آن طعام را قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا پیش از آنکه بیاید بشما یعنی خبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند هرگز از کاهنان
امثال این شنیده ایم یوسف بجهت دفع کهانت از خود فرمود ذَلِكُمَا این که گفتم بشما مِمَّا عَلَّمَنِي از آن چیزیست
که بیاموخت مرا رَبِّي آفریدگار من بالهام و وحی نه آنکه از قبیل کهانت باشد پس در بیان کهانت فرمود
که إِنِّي تَرَكْتُ بدرستیکه من ترک داده ام و باز گذاشته ام مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ کیش گروهی را که نمیگروند

بِاللَّهِ بوحدانیت خدای وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان بسرای آخرت هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند
تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست بآخرت وَاتَّبَعْتُ و پیروی کرده‌ام مِلَّةَ آبَائِي دین پدران خود
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ که ابراهیم و اسحق و یعقوبند علیهم السلام اظهار آنکه از اهل نبوتست جهت تقصد
زیادتی رغبت ایشانست باستماع کلام وی و قبول کردن سخن وی و در هیچ کوچه مَا كَانَ لَنَا روا نیست
و نشاید ما را که پیغمبرانیم أَنْ نُشْرِكَ که انباز گیریم بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ بخدای چیزی را بلکه بطریق یکانگی پرستش
او بکنیم ذَلِكَ این توحید و پرستیدن خدای بیکانگی مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا از فضل خدایست بر ما که بوحی ما
را بان آگاهی داده است وَعَلَى النَّاسِ و از فضل وست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاد
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده‌اند لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری
نمیکنند آن فضل و موهبت را و از آن اعراض میکنند و بآن متنبه نمیشوند پس در ترغیب ایشان بتوحید و تقریر
آن میفرماید که يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان یعنی ساکنان آن أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ آیا خدایان
پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ خَيْرٌ بهتر است أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ یا خدای یگانه
و یکتا در ذات و صفات الْقَهَّارُ غالب بر همه کمونات که هیچکس را بمقاومت او نیست مَا تَعْبُدُونَ
نمی پرستید ای اهل زندان مِنْ دُونِهِ بیرون از خدای إِلَّا أَسْمَاءً مگر نامها را یعنی چیزی چند را که باعتبار اسم
حجتی و دلیل سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده‌اید آنها را أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما و پدران شما یعنی می پرستید چیزهائی را باعتبار
اطلاق اسم و محض نام بدون حجتی که دلالت کند بر استحقاق الوهیت ایشان مراد آنست که همین اسم
خدا دارند و از حقیقت الوهیت معرا اند مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا فرو نفرستاد خدای بپرستش اینها مِنْ سُلْطَانٍ
هیچ حجتی که دلالت کند بر آنکه ایشان شایسته معبودیت‌اند پس شما پرستید اسمی چند بی‌معنی إِنِ الْحُكْمُ نیست
حکم پرستش إِلَّا لِلَّهِ مگر خدا برا که مستحق پرستش است أَمَرَ فرمان داده بزبان پیغمبران أَلَّا تَعْبُدُوا
که نپرستید ای کافر مردمان إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را که حجتی روشن دلالت دارد بر وجوب عبادت او
ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اینست دین حق و درست وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند دین حق را بجهت عدم تفکر در دلائل عقلیه و حجج نقلیه بتبعیت هوای جسمانی و ارزده‌های نفسانی
و وساوس شیطانی بعد از تنبیه بر بطلان پرستش اینها و اثبات معبودیت معبود یکتا شروع در تعبیر خواب ایشان کرد
فرمود که يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ ای یاران زندان أَمَّا أَحَدُكُمَا اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز
دیگر خلاصی یابد از زندان فَيَسْقِي رَبَّهُ پس بیاشاماند تربیت کننده خود را یعنی ملک را خَمْرًا شراب خالص
خمری بود و یعنی همان ساقی ملک باشد وَأَمَّا الْآخَرُ و اما آن دیگر که طباخست فَيُصْلَبُ پس بدار کشیده
شود بر دار و مدتی او را بر آن بگذارند فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ پس بخورند مرغان شکاری مِنْ رَأْسِهِ از کله سر او

ایشان هر دو باکی زانیان گفتند دروغ گفتیم و هیچ خوابی ندیدیم و بازی میکردیم یا گفتند خوابها که دیگر را
رخ نمودیم یوسف فرمود قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي کار گزارده شد و حکم ساخته گشت کار خوابی که شما فِيهِ
تَسْتَفْتِيَانِ در آن طلب تاویل و تعبیر کرده‌اید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد شد این دلیلست بر اخبار او
بغیب بطریق وحی نه مانند تعبیر معبران در حدیث آمده که خواب بر پر مرغی پرنده و بسته شده است مادام
که تعبیر آن نکرده باشند چون تعبیر آن کنند بیفتد از پر آن مرغ و بر زمین بیاید یعنی واقع شود بجای خود و هو آن
بر نسبت از جمل چهل و شش جزو از نبوت باید که خوابی که به غیر از خداوندان رای صاحب نیکوی روایت که چون
روز بر آمد کاشکان ملک آمدند و ایشان را از زندان بیرون بردند وَقَالَ و گفت یوسف در وقت
بیرون رفتن ایشان از زندان لِلَّذِي ظَنَّ مر آنکس را که دانست بطریق وحی أَنَّهُ نَاجٍ آنکه او رستگار است
مِنْهُمَا از آن هر دو ظن بمعنی یقین در کلام عرب بسیار است و ممکنست بود که بمعنی خود باشد زیرا که تعبیر وی بطریق
بوده بطلوب و دیده رای حاصل کی ساقی را گفت اذْكُرْنِي یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک مربی خود یعنی ملک
مرا بوضع ملک بان برسان تا مرا از این محنت باز رهاند و کی بی‌گناهی من مشهود شد ملک بیان میکرد و بعد از آنها
بوده و طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بردار کردند و ساقی که صفت امانت او تحقق یافته بود و بهمان
منصب تحقیق باو دادند و چون یوسف ترک ادب کرده متوسل بمخلوق شد در نجات خود جبرئیل نازل شد و بوقت
بگو شما از زندان بیرون و پر خود را بر زمین زده و زمین سیوم پیدا شد و همچنین تا طبقه هفتم ظاهر گشت جبرئیل گفت فرو نگر
چون نگاه کرد سنگی عظیم دید گفت سنگ بزرگ می بینم جبرئیل پر بر آن سنگ زد و شکافته شد و از میان آن کرمی بیرون
آمد برگ سبزی در دهن گرفته گفت يَا طَاهِرَ الطَّاهِرِينَ ای پاکیزه‌ترین پاکیزگان پروردگار عالمیان ترا سلام
میرساند و میگوید شرم نداشتی از من که استعانت کردی بملک مصر بعزت و جلال من که بجهت این ترا هفت سال
دیگر در زندان بدارم یوسف از این سخن متاثر شده گفت ای جبرئیل پروردگار من از من راضیست گفت آری گفت
یوسف گفت چون از من راضیست اگر هفتاد سال در اینجا باشم باکی ندارم و زندان بر من گلستانست و از ابو
روایتست که جبرئیل علیه السلام نزد یوسف آمد و گفت ای یوسف که ترا حسن داده که هیچ کس بر روی زمین مانند تو نیست
گفت پروردگار من صورت چنین من داده و او گفت که محبت تو در دل پدرت افکنده و محبت برادران
گفت آفریده کار من گفت که کاروان را بتو رسانید بر سر چاه گفت خالق من و روزی رسان من گفت در چاه
که سنگ را باز داشت که بر او راست از او بر تو نیفتد و ترا با آن هلاک نکرد گفت خدای من گفت که ترا از چاه
نجات داد و او گفت آفریننده من گفت که کید زنان را از تو بگردانید گفت پروردگار من گفت حق تعالی میفرماید که پس چه
چیز ترا بر آن داشت که حاجت خود را بمخلوق عرض کردی و به سبب این ترا مدت هفت سال در زندان
باز دارم چون یوسف این سخن از جبرئیل بشنید چندان گریه کرد که دیوارهای زندان را بگریه در گردانید و بیابد و

که استعانت بمخلوق در دفع مضار و تخلص از مکاره جایز است باجماع و نقد قبیح بلکه گاه هست که واجب میشود
پس روایات مذکوره دلالت بر حرمت استعانت نمیکند بلکه عتاب یوسف جهة ترک جمیل اولی بود
در صبر و توکل بر خدای که جمیع امور بدست قدرت اوست و قبح استعانت در صورتیست که ترک توکل بر خدا کرده
اعتماد کلی بر مخلوق کنند و اگر با وجود توکل بر خدا مخلوق را واسطه سازند و دفع بلیه موجب اثم نمیشود القصه چون
بر تبه تقرب رسید و از ساقی جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فانسیه الشیطان
پس فراموش گردانید بروی شیطان ذکر ربه یاد کردن یوسف را نزد تربیت کننده خود که پادشاه
بود فلبث فی السجن پس درنگ کرد یوسف در زندان بضع سنین چند سال و بضع عدد بیست
میان سه و نه گویند یوسف بعد ازین واقعه هفت سال در زندان بماند و درین مدت شب و روز
میگریست تا حدی که زندانیان بتنگ آمده گفتند ای یوسف یا بروز گریه کن و بشب خاموش باش تا ما آرامش باشیم یا شب
بگری و روز خاموش باش تا ما آسایش باشیم زلیخا را این حال خبر دادند بفرمود تا در زندان موضعی خالی
کردند و دریچه بر شارع عام گشادند و حکم کردند تا یوسف در پیش آن روزنه بجانب کنعان واقع شده بود چون
شب شدی یوسف در پیش آن دریچه نشستی و آغاز گریه کردی و هر بادی که از طرف کنعان وزیدی بزبان
حال از احوال یعقوب پرسیدی و هر نسیمی که بطرف کنعان رفتی پیغام دردمندی و اشتیاق خود بکنعان
فرستادی شبی بطریق عادت نشسته بود و دیده انتظار بر راه نهاده ناگاه دید که اعرابی بر شتر سوار از راه
بادیه رسید شتر مهار از فرمان او درکشیده و بطرف زندان متوجه شد هر چند اعرابی وی را میزد و مهار او را
می پیچید تمکین نمیکرد اعرابی بتنگ آمده پیاده شده خواست که شتر را برگرداند شتر زمام از دست او در ربوده
و بسوی دیوار زندان توجه نمود و در پیش حجره که یوسف آنجا بود بایستاد و بزبان فصیح بر یوسف
سلام کرد و گفت ای حسن چمن خوبی وای گلبن گلشن یعقوبی از کنعان بمصر آمده بودم و حالی از مصر بکنعان
میروم بدان پیر محنت کشیده فراق زده هیچ پیغامی داری و برای آن پیر هجران دیده الم رسیده هیچ خبر
میفرستی یوسف چون نام پدر و ذکر کنعان شنید خروش و فریاد برآورد و زار زار بگریست ناگاه
اعرابی از پی شتر رسید با عصای کشیده و خواست که بر شتر زند زمین او را بگرفت تا نیمه ساق اعرابی فرو رفت یوسف
آواز داد که یا اخا العرب زمانی مهلت ده تا با تو سخن گویم اعرابی گفت زمین مرا گرفته چگونه از جای خود حرکت کنم
آنچه میپرسی بپرس یوسف گفت از کجا می آیی گفت از کنعان پرسید که شتر تو در کدام چراگاه می بود گفت در چرا
گاه آل یعقوب چریده و آب از چشمه سار کنعان چشیده یوسف فرمود که در زمین کنعان هیچ درخت دیده
و دانسته که او را دوازده شاخ بود و یکی از آن شاخها جدا شده و اکنون چندین سال است تا آن درخت
در فراق شاخ خود مینالد و اصل آن شجره در آرزوی فرع خود بتضرع و زاری میگذراند اعرابی گفت آنکه تو

یوسف

میگری صورت حال یعقوب پیغمبر است که دوازده پسر داشت و یکی از آن دوازده غایب شده او
مدتیست که در فراق او میگرید و بی زار دور بر چهل گز خانه ساخته و بیت الاحزان نام کرده هر که از
آن راه میگذرد و از و احوال گمشده خود می پرسد و کسی از او نام و نشان او خبر نمیدهد یوسف را از شنیدن
این خبر درد بر درد افزود و گفت ای اعرابی از اینجا عزم کجا داری گفت جاده میروم که متاع …
آنجا خریده ام آنرا بفروشم و بعد از آن بکنعان روم یوسف فرمود که درین معامله چند سود طمع داری
گفت صد درم یوسف گفت یاقوتی بتو دهم که بیست هزار دینار ارزد هم از اینجا بازگرد و بکنعان رو
و چون بکنعان در آیی بر در آن بیت الاحزان رو و بگوی ای پیغمبر خدای من رسول غریبان و مهجوران
زندانم در آن وقت که درد بدست رسیده باشد و سوز فراقت بنهایت انجامیده دست تضرع بجهت
بی نیاز بردار و مارا بدعای یاد کن و چنانچه ما از تو فراموش نکرده ایم تو نیز ما را فراموش مکن اعرابی گفت
چه نام داری گفت مرا دستوری نام گفتن نیست اما در روی من نگاه کن و شکل و صورت من بر ورق
دل ثبت نمای و اگر از خالی که بر رخساره داشته ام خبر پرسد بگو آن مظلوم محروم گفت که آن نقطه خال
بر … سیلاب آب دیده افتاده بود از بس که در فراق تو خون جگرم پالوده از دیده بیرون ریخت
آن خال محو شد ای اعرابی سلام من غریب و پیام من اسیر زندان بر غمگین رسان که ترا از شادی این خبر
… بسیار روی و دعای اعرابی چون بمحنت خانه یعقوب رسی چندان صبر کن که پاسی
از شب بگذرد و غوغا و هنگامه مردم فرو نشیند و نفس حیوانی رخت بساط از هم … چون
یعقوب از ورد فارغ شود و بکلبه او آری و بگو السلام علیك ایها المغموم یعنی سلام بر تو باد ای غم
خورنده غمهای دمادم من الغریب المهموم از غریب مبتلا بانواع غم پس بگو که آن مظلوم میگوید تا
از خدمت تو محروم مانده ام از گریه و ناله نیاسوده ام و تا جمال ترا نبینم بر بساط راحت و فراش
آسایش و فراغت تکیه نکنم ای اعرابی بیا و این یاقوت قیمتی از من بستان و هر دعای که خواهی از یعقوب
درخواه که دعای آن پیر … درگاه خداوند مستجاب است اعرابی گفت ای جوان چگونه پیش تو آیم که مرا
زمین گرفته است یوسف گفت اندیشه زدن شتر از دل بدر کن تا زمین ترا رها کند و این شتر را
مرنجان که او مارا از حالات آن مکروب بیت الاحزان خبر داده و بجهت این مرا از حال خود خبر
گردانیده اعرابی گفت از زدن این شتر در گذشتم فی الحال پایش از زمین برآمد و نزد یوسف دوید و از
شعاع روی یوسف … که بایست همه بدید و یاقوت از دست مبارکش فرا گرفته راه کنعان برگرفت
یوسف از عقب او می نگریست و میگفت یا لیت راحیل لم تلدنی ای کاشکی راحیل مرا نزادی تا دل
من در ورطه حبس و غم نیفتادی پس اعرابی بکنعان آمد و صبر کرد تا مقداری از شب بگذشت به بیت الاحزان

آمد و گفت السلام علیک یا نبی الله یعقوب را از آن ندا رقتی در دل رسید و بر جست و از آن خانه بیرون
دوید و گفت علیک السلام و رحمة الله یا عبد الله چه کسی و از کجایی گفت از زمین مصر آمده‌ام و تمام
قصه را باز گفت یعقوب چون این حکایت استماع نمود فریاد برآورد و گفت اگر تو رسول غریبانی من نیز
در فراق عزیزان مبتلا ام و اگر تو به یک بیچارگی من نیز سوخته آتش بلایم و اگر تو فرستاده زندانیانی
من نیز ساکن بیت الاحزانم ای اعرابی مژده دادی که از وی بوی وصال بمشام جان من رسید و خبری
آوردی که بدان گره حسرت از دل من گشادی مژدگانی چه میخواهی گفت یا نبی الله آنچه مقصود منست
از و یافته‌ام از تو توقع دعا دارم یعقوب گفت الهی سکرات موت بر این بنده آسان کن شتر اعرابی گفت
که سبب این پیغام من بودم و اعرابی را بدر زندان من رهنمونی کرده‌ام و در گذاردن این رسالت
مرا نیز شرکتی هست و از تو طمع دعا دارم یعقوب فرمود الهی این شتر را از ناقهای بهشت گردان
اعرابی گفت ای برگزیده خدای آن غریب زندانی را نیز دعای بکن گفت خداوندا او را از بند نجات ده
و او را بخویشان پیوستگی کرامت فرمای پس اثر دعای یعقوب بیوسف رسید و مدت محنت او بسر آمد
و ملک ریان خوابی مهیب دید و بامداد تمامی حکما و دانایان خود را طلبید وقال الملک و گفت ملک ریان
انی اری هر آینه که من خواب دیدم سبع بقرات سمان هفت گاو فربه که از جوی خشکی بیرون
آمدند و بعد از آن یاکلهن میخوردند و فرو میبردند ایشان را سبع عجاف هفت گاو لاغر و شکمهای
ایشان هیچ نیفزود وسبع سنبلات خضر و دیدم هفت خوشه تر و تازه که دانهای آنها منعقد
شده بود واخر و هفت خوشه دیگر دیدم یابسات خشک شده یعنی رسیده و بدرو آمده و پس آن
خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز پیچیدند و زیر گرد دانهای او پوشیدند و بعد از بیان خواب گفت
یا ایها الملأ ای گروه کاهنان و معبران که اشراف قوم مید افتونی فتوی دهید یعنی جواب گویید جواب
مرا و بگوشید فی رؤیای در تعبیر خواب من ان کنتم اگر هستید شما که روی دانش للرؤیا
تعبرون مر خواب را تعبیر میگویید و بعبارت آن عالمید و آنرا نیک میدانید قالوا گفتند آن معبران
در جواب ملک که این خوابها اضغاث احلام خوابهای پریشانست وما نحن و نیستیم ما بتأویل
الاحلام بتعبیر این نوع خوابها بعالمین دانایان چه ما تعبیر خوابهای راست میکنیم و این از قبیل خوابهای
باطل است ملک بیان از جوابهای ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که گشاید
و راه تعبیر این واقعه که بمن نماید یا رب این خواب پریشان را تعبیر چیست ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید از
حال یوسفش یاد آمد وقال الذی و گفت آن کس که نجا منهما نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی یعنی
ساقی وادکر و یاد کرد از قول یوسف که گفته بود که مرا نزد مربی خود یاد کن بعد امة پس از زمانی دور

دوراز

و دراز انا انبئکم من خبر دهم شمارا بتأویله بتعبیر این خواب فارسلون پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا
کسی هست که تعبیر خواب میداند ملک ازین خبر شادمان گشته حکم فرمود که زود برو و خبر بیاور ساقی سوار شد
و متوجه زندان شد و بزندان آمده گفت یوسف ای یوسف ایها الصدیق ای که براستی گرنیک
راست گوینده وصف و یوسف را بصدیق که صیغه مبالغه جهت آن بود که احوال او را تجربه کرده بود و چند
او را دانسته در تعبیر خواب مصاحب و دو لهذا گفت که بسیار راست گوینده افتنا فتوی ده ما را فی سبع
بقرات سمان در تعبیر هفت گاو فربه که یاکلهن میخورند ایشانرا سبع عجاف هفت گاو لاغر
وسبع سنبلات خضر و در هفت خوشه سبز واخر یابسات و در هفت خوشه دیگر خشک که بر آنها پیچید
و خشک سازند و همه حکما درین حیرانند تو جواب بگوی لعلی ارجع تا باشد که باز گردم با جواب تمام و تعبیر
راست الی الناس بسوی مردمان یعنی ملک ریان و عمل زمان او لعلهم یعلمون شاید بدانند یعنی آنچه است
که ایشان بر کرامت تو بدانند تا و یا این واقعه را اشرف و فضل ترا معلوم کنند قال تزرعون یوسف
گفت بکار که شما کشت کنید سبع سنین هفت سال که اشارت بر آنهاست دأبا زراعت بعادت مستمره
خود فما حصدتم پس آنچه بدروید از غلات فذروه پس بگذارید آنرا فی سنبله در خوشه آن یعنی
آن حبوب را مکنید تا از شپشه و از آفات دیگر ایمن باشد پس غلات را بان خوشه ذخیره کنید الا قلیلا
مگر اندکی بقدر حاجت مما تأکلون از آنچه میخورید سالها که از آن پاک گردانید یعنی آنچه شمارا احتیاج خوهد
بخوردن آن درین هفت سال پاک کنید و باقی را با حبوب ذخیره کنید ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلک
از پس این سالها سبع شداد هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از آنهاست یاکلن بخورند
درین سالها مردم گرسنگی که در آن زمان باشند ما قدمتم از آنچه پیش فرستاده باشند یعنی ذخیره
نهاده لهن برای آن سالها الا قلیلا مگر اندکی مما تحصنون از آنچه نگاه دارید که ضبط کنید برای تخم
زراعت ثم یاتی پس بیاید من بعد ذلک از پس این سالهای قحط عام فیه سالی که در آن
یغاث الناس فریاد رسیده شوند برای مردمان یعنی خدا فریاد ایشان رسد وفیه و درین سال
یعصرون بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و زیتون و کنجد و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمارست
وگفته‌اند که اشارت به دوشیدن شیر است از پستانها گاو و گوسفند و این عبارت از فراخ سالیست چون
یوسف تعبیر را تمام کرد ساقی بازگشته بخدمت ملک آمد و در وقتی رسید که جمیع اکابر و اصاغر در خدمت
پادشاه حاضر بودند در آن محل تمام این سخنان را که از یوسف شنیده بود بر همان وجه تقریر نمود و ملک
بسیار پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود کسی را بطلب او فرستاد تا بنفسه
از و بشنود وقال الملک و گفت ملک ائتونی به بیاورید یوسف را نزد من فلما جاءه الرسول

بر آن هنگام که آمد بدو فرستاده ملک یعنی همان ساقی و گفت ای یوسف اجابت ملک کن تا تو را خوش گرداند
چنانچه پس گفته از زبان تو بشنود یوسف نخواست که اول برائت و بیگناهی خود را بر ملک آشکار گرداند
تا کسی را در حال او مجال تهمت و دقیقه نماند بدین جهت این قال ارجع گفت یوسف باز گرد الی ربک
بسوی مهتر خود فاسئله و بپرس ورا و درخواست کن تا تفحص کند و بپرسد که ما بال النسوة اللاتی چه بود
حال آن زنان که در مجلس زلیخا قطعن ایدیهن ببریدند دستهای خود را ان ربی بدرستی که آفریدگار
من بکیدهن بمکر زنان و فریب ایشان علیم داناست و درین دلیلست بر آنکه سزاوار آنست
که در نفی تهمت از خود اجتهاد نمایند و از مواقع آن بپرهیزند و از ابن عباس روایت است که اگر یوسف بدون
استکشاف این حال از زندان بیرون آمدی ملک هر وقت که او را دیدی تصور این معنی کردی و با خود اندیشه
کردی که این همان مردیست که با زن عزیز قصد خیانت کرد اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف گذارد
ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق این امر قال گفت ایشان را
ما خطبکن چه بود حال شما و کار شما اذ راودتن یوسف وقتی که طلب کردید یوسف را عن نفسه
از نفس وی یعنی کام دل خود را از وی می جستید قلن گفتند آن زنان در جواب که حاش لله پاکست
خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف ما علمنا ندانستیم و نیافتیم ما علیه من سوء
بر یوسف هیچگونه بدی نه اندک و نه بسیار و چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد و او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد
قالت امرأت العزیز گفت زن عزیز الآن اکنون حصحص الحق ثابت و مستقر شده هویدا و روشن
گشت آنچه درست و راست است که انا راودته من او را دعوت کردم یوسف را عن نفسه از نفس او و از او
وصال طلب کردم وانه و بدرستی که او لمن الصادقین از راست گویانست آنجا که با عزیز گفت هی راودتنی
از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایتست که جبرئیل یوسف را در حبس این دعا تعلیم کرد که بخواند در عقب هر نماز که
اللهم اجعل لی من امری فرجا وارزقنی من حیث احتسب ومن حیث لا احتسب حق تعالی او را از آن حبس
نجات داد و شعیب عقرقوفی از آن حضرت نقل کرده که چون مدت حبس منقضی شد حق تعالی او را اذن داد در دعا
فرج یوسف رخ خود را بر زمین نهاد و گفت اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی
اتوجه الیک بآبائی الصالحین ابرهیم واسحق ویعقوب حق تعالی او را از آن نجات داد و فرج بخشید
من گفتم یا بن رسول الله اندعو نحن بهذا الدعاء این دعا را بخوانیم فرمود شما این دعا را بخوانید که
بنبیک نبی الرحمة وعلی وفاطمة والحسن والحسین والائمة علیهم السلام القصه حق تعالی ببرکت این
دعا مذکور یوسف را از زندان خلاص داد و ملک باز پیغام فرستاد که زنان بگناه خویش اعتراف
نمودند از زندان بیرون آی تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف برسول ملک گفت که غرض من عقوبت

ایشان نبود

ایشان نبود ذلک این درخواست من برای آن بود که لیعلم تا بداند عزیز که انی لم اخنه من خیانت
نکردم در حرم او بالغیب در غیبت وی و حرمت تربیت وی نگاه داشتم و ان الله و دیگر تا معلوم
کند که خدای لا یهدی راه نماید یعنی انفاذ نکند و بصواب نیاورد کید الخائنین مکر خیانت کنندگان را
این تعریض است بزلیخا در خیانت او با شوهر خود و تنبیه بر امانت و پاک دامنی خود و بعد از آن بجهت اظهار
آنکه بوسیله حمایت ربانی و توفیق سبحانی و عصمت یزدانی از خیانت مبرا شده نه آنکه نفس او مستقل بوده
درین امر این کلمات را از پی قول مذکور در آورد که وما ابرئ نفسی و مبرا نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم
که نفس من بطبع از میل باز و مبرا و معصوم است ان النفس لامارة بدرستی که نفس همه افراد فرماینده است
بالسوء ببدی و بالطبع مایلست بشهوت پس قصد معاصی میکند و قوی و جوارح را بآن میفرماید در جمیع
اوقات الا ما رحم ربی مگر وقت رحمت پروردگار من که اعطاء توفیق و لطف و عصمت اوست
و یا مگر نفوسی را که رحمت کند خدای سبحانه از بعصمت خود ان ربی بدرستی که آفریدگار من غفور
آمرزنده است بندگان را رحیم مهربانست که بعصمت و توفیق و لطف بهم ایشان کند آورده اند که چون
بملک زبان این سخنان که از یوسف شنیده بود رسانیدند اشتیاق او بدیدار یوسف زیاده گشت
وقال الملک و گفت ملک مصر ائتونی به بیارید یوسف را نزد من استخلصه لنفسی تا خالص گردانم
او را برای خود و مهمات خود را بوی بازگذارم و در خبر آورده اند که ملک مصر حاجب را با هفتاد مرکب آراسته
با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و مرکب و بتعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان ببارگاه آورده اند
آورده که در وقت بیرون آوردن یوسف از زندان زندانیان بهای های بگریستند و میگفتند که
ای ولی ما از فکار رهایی تو چگونه درین زندان زندگانی کنیم و با که انس گیریم یوسف ایشان را دلنوازی فرموده
در حق ایشان دعا کرد که بار خدایا دلهای نیکان بر ایشان مشفق گردان و ایشان را از بند خلاصی ده و چون
از زندان بیرون آمد بر در زندان نوشت که این قبر زندگانست و خانه اندوهگینان و تجربه دوستان
و شماتت دشمنان پس بحمام رفت و خود را بشست و خلعت ملک در پوشید و متوجه بارگاه ملک شد
چون چشمش بملک افتاد گفت اللهم انی اسئلک بخیرک واعوذ بک و چون نزدیک رسید سلام کرد
و تحیت فرمود و ملک او را احترام نموده استقبال فرمود و او را در کنار گرفت و بانواع اجلال و اکرام
در برابر تخت خود نشانید فلما کلمه پس آن هنگام که ملک سخن کرد با او وی بزبان عربی جواب داد و
دعا و ثنا گفت ملک گفت این چه زبان است گفت زبان عم اسمعیل پس از لغت عربی بلغت عبرانی نقل کرد
و ملک را بآن زبان دعا و ثنا گفت ملک گفت این چه زبان است گفت زبان پدران من و سبب آنکه گفته
که ملک هفتاد زبان میدانست هر زبان که با یوسف سخن میگفت بهمان لغت او را جواب میداد او

الجزء الثالث ع ٣

ملک از آن متعجب شد و یوسف را آن روز سی سال بود و ملک در جمال و کثرت علم و وفور دانش
و کمال جمال مشاهده کرده بود متعجب گفت که آنچنین است که تاویل خواب من کرده است پس گفت ای یوسف
میخواهم تاویل خواب خود را از تو بشنوم یوسف گفت اول خواب را بتفصیل بگوی که چه دیده و چگونه دیدی
گفت آب نیل بزمین فرو شده و زمین بدید آمد و از میان گل و لای هفت گاو فربه و هفت گاو لاغر برآمدند
خاک رنگ شکمها بر پشت چسبیده بی شیر پستان هر یک دندان و چنگ داشتند چون دندان و چنگ سگان و خرطومها
داشتند چون خرطومهای فیل پس لاغران بر گاوان فربه حمله کردند و ایشان را دریدند و استخوانهای ایشان را شکسته
و مغز استخوانهای ایشان را بمکیدند و تو از آن تعجب میکردی پس هفت خوشه گندم سبز و تازه از زمین برآمد
هفت دیگر سیاه و خشک همه در یک موضع و تو از روی تعجب با خود میگفتی که چگونه در یکجا هفت خوشه
چنین سبز و تر و هفت دیگر چنین سیاه و خشک رسته بعد از آن بادی برآمد و خوشهای سیاه و خشک را
بر آن خوشهای سبز و تر زد و آتش از آن پیدا آمد و آن خوشهای سبز را بسوخت گفت خوابی که دیده
اینست پس از خوف و دهشت این واقعه از خواب بیدار شدی ملک از این صورت متعجب و متحیر شد و گفت
واقعه چنین بود و این که تو بیان کردی از خواب من عجب تر است گویا این واقعه را تو دیده و آنچه که صواب گفتی
و هیچ خطا نکردی و مرا بعضی از آن فراموش شده بود و اکنون که تو تقریر کردی بخاطر رسید پس تعبیر آن بر طریقی
که گذشت تقریر کرد ملک گفت اکنون ای صدیق روزگار رای با صواب تو درین امر چه اقتضا میکند تا بر آن
عمل کنم یوسف گفت که ای ملک صلاح آنست که بفرمایی تا هر گندم و جو که در مملکت توست جمع کنند و آنچه
داری صرف خرج زراعت آن کنی تا اضعاف آن بازخواهی یافت و چون محل درو آن رسد بفرمایی تا آن را
با خوشه در انبارها نهند تا از آفت شپشه ایمن باشد و از آن برای آدمیان باشد و کاه برای چهارپایان تا هیچ
نیز ضایع و تلف نیابند و درین هفت سال آنچه حاصل شود هر سال یکچند برای قوت آن سال بردار و
باقی ذخیره کن برای سالهای قحطی و چون هفت سال منقضی شود هفت سال قحطی باشد و مردم از اطراف
و اکناف عالم آیند و از تو طعام خواهند و آنچه در هفت سال فراخی نهاده باشی همه را بها خود بفروشی تا همه
آن خزینه تو از زر و سیم مملو باشد بحدی که هیچ پادشاهی را نبوده باشد و تصور نکرده ملک چون این
سخنان از یوسف بشنید قَالَ گفت ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستی که تو امروز لَدَيْنَا مَكِينٌ
نزد ما با جاه و قدری و در غایت تقرب أَمِينٌ موتمن بر همه چیزها هر چه میخواهی است از مناصب
بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی که بر وفق دعای تو ساخته و پرداخته قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف
بگردان مرا حاکم کنند عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایات مصر است
از نقود و اطعمه خازن گردان تا آن را بر طریق مذکور صرف مزارع کنم إِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که من بسیار

یوسف

نگاه دارنده ام و نیکو حفظ کننده ام و چیزی از آن ضایع نگردانم عَلِيمٌ دانا بمصالح ملک و هر چه سازم از صلاح
بیرون نباشد و نگاه دارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید و در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی
از زر سرخ مرصع بانواع جواهر جهت یوسف مقرر کرد و تاج مکلل بر سر وی و کلیدهای خزاین بوی سپرد و زمام
اختیار مملکت بقبضه اقتدار و اختیار او باز داشت و آخر عزیز را عزل کرد و مهمات وی بتر بعهده یوسف کرد
داد و در اندک زمانی عزیز در گذشت و ملک از علم و فضل و حسن معاشرت و معدلت یوسف تعجب کرده
هر روز محبت وی بیوسف بیشتر میشد از ابن عباس نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که رحم
الله اخی یوسف اگر از ملک التماس منصب نمیکرد در حال این منصب باو قرار میگرفت و آنرا بوی ارزانی
میداشت لیکن چون التماس کرد بعد از یکسال این منصب رسید و درین یکسال ملک مجالست میکرد
و ملک از صحبت او مستفید میشد که روزی با یوسف گفت آرزو دارم که همیشه با تو مکالمه و مواکله کنم اما مرا از آن
ننگ می آید یوسف گفت درست گفتی ای یوسف پس با او مواکله میکرد و چون یکسال برآمد تاج مکلل بر سر
او نهاد و جامه خاصه خود را او پوشانید و شمشیر خاص خود حمایل وی کرد و او را بر تخت مرصع نشاند و قبه
از استبرق بر بالای وی برد و درازی آن سی گز و پهنای آن ده گز و سی بستر بر سر او افکندند و او را نشاندند و امرا
و سلاطین خود را آنچه سکارها و نصب کرد و خود در خانه نشست و زمام پادشاهی بکف کفایت او
داد و کار مصر با او باز گذاشت و درین سال قحط عزیز فوت شده و ملک با التماس تمام زلیخا را بیوسف داد
بتفصیلی که بعد ازین مذکور خواهد شد و چون یوسف با او خلوت کرد او را بکر یافت منشا آن پرسید
جواب داد که عزیز عنین بود و بصحبت زنان میل نداشت پس حق تعالی یوسف را از او دو فرزند کرامت فرمود
روزی با زلیخا گفت آنچه اکنون داریم بهتر است یا آنچه مرا بآن استدعا میکردی گفت ای صدیق
مرا بآن ملامت مکن که من زنی بودم جوان و در نعمت پرورده با مال و جمال و شوهر مرا با زنان میلی
و دم گرم بسر من نمیگشت و تو نیکو روی و ترا از اول روز که از من بودی و بجهت فرط محبت تو مبتلا شدم بلایی
که بحکم آن مبتلا بوده القصه پادشاهی بر یوسف قرار گرفت و همه مردمان از روز کار محکوم حکم او
شدند وَكَذَٰلِكَ همچنین که یوسف را از بند و زندان خلاصی دادیم و او را المقرب پادشاه آن عصر
گردانیدیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ جای دادیم یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم او را بحکم
و پادشاهی يَتَبَوَّأُ مِنْهَا جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرصه داشت یعنی تصرف
میکرد در آن حَيْثُ يَشَاءُ هر جا که میخواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم رحمت خود را از نعم دینی و دنیوی
و صوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ بهر که میخواهیم وَلَا نُضِيعُ و ضایع و باطل نمیگردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران
در دنیا و آخرت وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد آخرت از جهت بقا و دوام خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا بهتر است

مرا باز اگرویده‌اند بخدای وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بوده‌اند که پرهیز میکنند از فواحش چون یوسف که با حسان و نیکوی بدی
از تخت چاه بتخت جاه رسید القصه یوسف عم مهمات ملکی پیش گرفت حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند
و انبارخانها عالی بنا فرمود و هفت سال از غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را بخوشها
آن مضبوط میساخت تا آنگه سالهای قحط در آمد و در شب اول که سال قحط در آمد امر کرد تا در میان شب
طعام ساختند طباخان گفتند ایها الصدیق ملک را عادت نیست که در نیم شب طعام تناول نماید یوسف
گفت شما را با آنچه میگویم اقدام می باید نمود ایشان در شب طعام مهیا ساختند چون نیم شب بگذشت ملک از خواب
در آمد گفت هر طعامی که میسر میشود بیارید که گرسنگی بر من غالب شده و فریاد الجوع الجوع میکرد و یوسف فرموده بود
تا طعامهای ساخته حاضر کردند ملک گفت درین شب چگونه دانستید که مرا بطعام احتیاج خواهد شد گفتند یوسف ما را
باین امر فرموده بود ملک یوسف را گفت ای یوسف چون دانستی که من در نیم شب گرسنه خواهم شد فرمود که امشب
اول سال قحط است و از علامات قحطی و اسباب آن یکی آنست که مردم را میل بطعام بیشتر از سالهای فراخی
باشد و بجهت این دانستم که ترا برخلاف عادت در میان شب طعام ضرورت شود پس بفرمودم تا طباخان
طعام مهیا کردند ملک از ین بسیار متعجب شد و از علم و ذکاء او متحیر گشت و از حضرت امام رضا ع منقول است
که چون سالهای فراخی منقضی شد و سالهای قحطی در رسید و در زمین مصر و شام قحطی فرو گرفت اهل مصر روی بیوسف
آوردند سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت و سال دویم بحلی و پیرایه و طلاء آلات و سال
سیوم بغلام و کنیزک و سال چهارم بدواب و مواشی و سال پنجم بضیاع و عقار و سال ششم بفرزندان
و در هفتم همه خط بندگی دادند پس یوسف را ملکی حاصل شد که هیچکس را نبود و خزینه که کسی چنان تصور نکرده بود
پس یوسف صورت حال بعرض رسانید ملک گفت همه بنده تواند و اختیار در دست تست یوسف عم بحضور ملک همه را
آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه از ایشان گرفته بود همه بدیشان باز داد و چون ملک این چنین
احسان و کرم و خصایل حسنه و فضایل حسنا ورا مشاهده کرد گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك
له و اشهد انك رسوله و حکمت درین آن بود که مصریان چون یوسف را بوقت خرید و فروخت
بصورت بندگی دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی در گردن نهاد تا کسی را درباره او سخنی
بی ادبانه نرسد و در خبر است که یوسف عم درین هفت سال هرگز طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش
نکند و امر کرده بود که هر روز نماز ظهر طعام نزد ملک بردندی یا نماز عصر ملک گفت ای یوسف چرا بر عادت
معهود هر روز دو بار طعام در مجلس من حاضر نمیکنی گفت تا تو نیز طعم گرسنگی بیابی و درویشان را فراموش
نکنی ملک گفت نیکو گفتی آورده‌اند که چون اثر قحطی بزمین کنعان رسید کار بر اولاد یعقوب عم تنگ شد گفتند
ای پدر در شهر مصر ملکیست که در همه قحط نوازی و کارسازی غریبان و ابن السبیل را بدلخواه ایشان میسازد

اگر فرمایی بمصر رویم و طعامی جهت گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب ع اجازت داد و ابن یامین را که برادر
یوسف بود برای تسلی دادن جهت خدمت باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با شتری و بضاعتی از پشم
رنگ کرده و کشک و پنیر و امثال آن که داشتند روی براه آوردند و یک شتر بجهة ابن یامین با بضاعت
او همراه بردند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ و آمدند برادران یوسف از کنعان بمصر بملازمت وَدَخَلُوا عَلَيْهِ
پس در آمدند بر وی و بزبان عربی تکلم کرده رسم خدمت بجای آوردند فَعَرَفَهُمْ پس شناخت یوسف ایشان را
در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ و ایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهة طول عمر و بقول اصح چهل سال
از وقت ایشان گذشته بود و برادر را کودک رها کرده بودند و اکنون پادشاهی دیدند بر سریر پادشاهی جامهای
ملوکانه پوشیده و تاج مرصع بانواع جواهر بر سر نهاده و طوق زر در گردن کرده و حکما گفته‌اند که حکمت در آنکه برادران
یوسف را نشناختند آن بود که معصیت کرده بودند و معصیت دیده عاصی را تاریک میگرداند و گویند بجهت آنکه یوسف
در پس پرده با ایشان سخن میگفت پس یوسف پرسید که شما چه کسانید گفتند جماعت شبانیم قحط رسیده ایم تا ما را
نوازشی کنی از طعام خود محفوظ کنی یوسف فرمود مبادا جاسوس باشید و باین صوب آمده تا از کیفیات و حالات
مملکت من واقف شده اعلام اعادی کنید و فتنه در زمین مصر اندازید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم
که یعقوب صفی الله است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صحرا گرگ خورد
دیگری از او را حاصل شده بود پدر بیادگاری وی برای خدمتکاری خود نگاه داشت و ما ده تن بملازمت آمده‌ایم
پس یوسف فرمود که اینجا کسی باشد که شما را بشناسد گفتند مردم مصر ما را نمیدانند یوسف گفت تا آن برادر دیگر
نیاید صدق و کذب شما و راستی آنچه میگویید معلوم نشود گفتند این نوبت ورا همراه بیاریم یوسف گفت یکی از شما
اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید و حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد پس وی
اینجا بماند و یوسف فرمود تا بضاعت ایشان بستدند و در عوض گندم بدیشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ
بِجَهَازِهِمْ و آن هنگام که بساخت یوسف کار ایشان را و ساز کار رحل ایشان را سرانجام کرده هر یک را یک شتر
بار غله داد و گفتند یک شتر بار دیگر جهة برادری که در خدمت پدر است بدهید یوسف عم گفت من بشما مردم میدهم
تا شما را شتر ایشان مبالغه نمودند قَالَ ائْتُونِي گفت یوسف که بیاورید بمن بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ برادری که
شما راست از پدر شما [illegible] أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ آیا نمی بینید که من تمام می پیمایم
پیمانه را و حق کسی را باز نمیگیرم وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در فرود آوردن و من
بهترین فرود آرندگانم یعنی در فرود آوردن مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو گذاشت نمیکنم
فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نیارید آن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی
طعام وَلَا تَقْرَبُونِ و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من در میایید و گرد من مگردید قَالُوا گفتند

ستراود عنه اباه زود باشد که مراوده کنیم یعنی بجد تمام و تدبیر و حیله برادر را از دست پدر انتزاع کنیم و انا لفاعلون
و بدرستی که ما کنندگانیم آنچیزی را که بگوییم و در آن باب سستی و اهمال نکنیم و قال و گفت یوسف لفتیانه
مر غلامان خود را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت که اجعلوا بضاعتهم بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده اند
و گویند که آن پوستی و کفشی چند بود و یوسف نخواست که گندم بهای بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را بنهید
فی رحالهم در بارهای ایشان و چون دانست که دیانت ایشان اقتضا خواهد کرد که آن بضاعتهای
خود را که ثمن گندم بوده باز آرند با در فرستند ازین جهت گفت که لعلهم یعرفونها شاید که ایشان بشناسند
بضاعت خود را یعنی حق رد آنرا اذا انقلبوا چون بازگردند الی اهلهم بسوی کسان خود و بار بگشایند
لعلهم یرجعون شاید که بازگردند و برادر را بیاورند فلما رجعوا پس آن هنگام که بازگشتند فرزندان یعقوب
و روانه شدند از مصر الی ابیهم بسوی پدر خود و پدر گفت احوال شما با ملک مصر چون گذشت گفتند ای پدر ما صفت
کرم و احسان و فضل ملک مصر نتوانیم کرد با ما چندان احسان و انعام کرده که اگر یکی از فرزندان یعقوب
بودی همانا بیش از آن نکردی یعقوب گفت شمعون کجاست قالوا یا ابانا گفتند ای پدر بزرگوار ما منع
منا الکیل منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک مصر حکم کرده که دیگر طعام بر ما نه پیمایند تا ابن یامین نبریم
و شمعون را نزد خود نگاه داشته تا رفتن ما فارسل معنا پس بفرست با ما اخانا برادر ما را نکتل تا فرا گیریم کیل
را از برای خود و برای وی همچنین بن یامین و انا له لحافظون و بدرستی که ما او را نگهدارندگانیم از رسیدن
مکروه بوی یعقوب گفت ملک مصر چگونه دانست که شما را برادری هست گفتند برای آنکه ما را بجاسوسی متهم کرده و ما
شرح حال خود بگفتیم و گفت که شما بگویید که ما دوازده برادر بودیم یکی را گرگ خورد و دیگری کجاست گفتیم او را پدر
بخدمت خود نگاه داشته گفت او را بیارید و دیگر شما را طعام ندهم اکنون او را با ما بفرست که ما حافظ او باشیم و نگاه داریم
از مکروهی که باو رسد قال گفت یعقوب که ای فرزندان هل امنکم علیه ایا شما را امین دارم برو الا کما
امنتکم مگر همچنین که امین ساختم شما را علی اخیه بر برادر او من قبل پیش ازین و این که گفتید انا له لحافظون
چگونه من بر محافظت شما اعتماد کنم که شما در حق آن برادر دیگر نیز گفتید که نگهدارنده ایم و آخر گفتید که او را گرگ هلاک
کرد فالله خیر پس خدای بهترست حافظا از روی نگهداشتن و حفص حافظا خوانده یعنی در حالتی که نگهدارنده است
پس توکل بر وی میکنم و کار خود بوی میگذارم و هو ارحم الراحمین و او بخشنده ترین بخشایندگانست شاید که بجای
وی بر من بخشاید و مرا بمصیبت دو فرزند مبتلا نسازد یعنی بن یامین را بخدا سپردم نه بشما تا حفظ او نماید و او را
بمن رساند و بر پیری و عاجزی من ترحم فرماید و لما فتحوا و آن هنگام که بگشادند متاعهم بارهای خود را
وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش که بحکم یوسف
ردت الیهم باز گردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما نبغی چه چیز طلبیم از احسان

و کرم ملک زیاده ازین که هذه بضاعتنا این بضاعت ماست که عوض آن بضاعت بما فروخته اند ردت
الینا بازگردانیده شده بما یعنی زیاده ازین از پادشاه مصر طلب احسان نمیکنیم که غله را با بضاعت بما داده
پس بجهت اکرام و احسان که از وی دیدیم بازگردیم و رجوع کنیم باو و نمیر اهلنا و طعام آریم کسان خود را و نحفظ
اخانا و نگهبانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن و نزداد و زیاده بستانیم کیل بعیر پیمودن شتر واری
بمصاحبت برادر یعنی چون برادر را با خود بریم ملک زیاده از آنچه بما ان مرتبه داده بخواهد لطف فرمود بستانیم
و بیاریم ذلک این یک شتر بار که عبارتست از یک خروار شتر بیست کیل یسیر پیمایش اندک است و ملک بدان مقدار
با ما مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب مر لن ارسله معکم نفرستم ابن یامین را با شما حتی تؤتون
تا بدهید مرا موثقا من الله پیمانی موکد بذکر و نبیان فرموده که او را بشما ندهم تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین
و سید المرسلین که لتأتننی به هر آینه بیاورید او را بمن الا ان یحاط بکم مگر آنکه گرد شما در آورده شود یعنی
و انحو که طاقت آن نداشته باشید و دفع آن نتوانید کرد یا مگر که همه هلاک شوید القصه که ایشان سوگند خوردند
و قبول کردند که در مهم ابن یامین تقصیر نکنند و عذر نیاورند فلما اتوه پس چون دادند پدر را موثقهم پیمان موکد
خود را در محافظت ابن یامین قال الله گفت یعقوب که خدای علی ما نقول وکیل بر آنچه میگوییم نگاهبانست
و مطلع بر این پس ابن یامین را همراه برادران کرد و چون متوجه شدند که بیرون آیند ایشان را وصیت کرد و قال و گفت
از روی شفقت بر فرزندان خود که یا بنی ای فرزندان من که بمصر آیید لا تدخلوا در میایید بشهر مصر
من باب واحد از یک در یعنی همه برادران از یک دروازه بشهر درون مروید تا ناگاه چشم بدی بشما رسد چه
شما را باین جمال و وجاهت و هیبت و شوکت و تن آوری و طول قامت ببینند و مع ذلک در شناخته
که شما در مصر نزد یک ملک مصر عزیز و مکرم و مقرب اید وادخلوا و در آیید بمصر و من ابواب متفرقة از درهای
پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود و چون این کلام دانست که چشم زخم را اثری هست در لطایف آورده
که یعقوب در اول مصر چیزی نگفته بود و در آخر نیز بدگمانی شکایت کرده و گفت و ما اغنی عنکم و من دفع نمیکنم
از شما بدین نصیحت که کردم من الله از حکم و مشیت خدا من شیء از چیزی که هر چه اراده او بوقوع آن تعلق
گیرد لا محاله بفعل آید ان الحکم نیست حکم و فرمان الا لله مگر خدای را در هر چه خواهد علیه توکلت بر وی توکل کردم
در همه امور و علیه فلیتوکل المتوکلون و بر وی باید که توکل کنندگان و اعتماد برو آرند و حصول جمیع مهمات
و مقصودات از وی جویند و لما دخلوا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب من حیث امرهم ابوهم
از آنجا که فرموده بود پدر ایشان ایشان را یعنی از درهای متفرقه ما کان یغنی نبود که دفع کند عنهم از ایشان
رای یعقوب من الله از حکم خدای و اراده او که در باره ایشان واقع شده بود من شیء از چیزی چه حق
تعالی بر وجه انتقام منع حسد حاسدان و دفع چشم زخم رسانندگان نکرده بلکه از زنده کمند ارباب حسد و چشم زخم جهت

وزدی برابن یامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب دو چندان گشت پس تدبیر یعقوب
در دفع مکاره و منع حوادث فایده نداد إِلَّا حَاجَةً لیکن حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ در دل یعقوب
یعنی شفقتی بر اولاد و اضطراب قلب جهت خوف وقوع بلا بر فرزندان از زخم چشم و حسد قَضَاهَا که
گزارد آن را در آن وقت و بآن وصیت کرد وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستی که یعقوب خداوند دانش بود و میدانست
لِمَا عَلَّمْنَاهُ آن چیز را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و دلائل عقلیه و از آن بود که گفت وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
و لیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند سمو مرتبه و علو درجه یعقوب را نزد پادشاه و مشرکان که منکر
مرتبه قدر و رتبه ایشان اند نزد حق سبحانه و یا بیشتر مردمان سر قدر را نمیدانند و جاهلند بآنکه تدبیر غلبه بر تقدیر
نمیتواند کرد و حذر دفع قدر نتواند نمود و از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که اگر چیزی بر قضا سبقت
گرفتی هر آینه چشم بد بران پیشی گرفتی و از اینجا معلوم میشود که چشم زخم را اثری عظیم است و لهذا حضرت رسالت
و سایر ائمه علیهم السلام از آن بخدای تعالی استعاذه کرده اند چنانچه در کتب ادعیه ایشان منقولست
وَلَمَّا دَخَلُوا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام عَلَىٰ يُوسُفَ بر یوسف و بیارگاه او در
یوسف بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که
برادر خود را بیاورید از پدر در خواستیم و بعهد و پیمان بر انگیختیم در محافظت او کنیم او را آورده ایم
یوسف فرمود که بنشینید ایشان در کنار بساط بنشستند و حکم شد که پیش خوان آراسته پیش ایشان نهادند
یوسف گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشید بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر خوانی نشستند ابن
یامین تنها ماند بگریه در آمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف فرمود تا گلاب بر روی وی زدند بهوش باز
آمد یوسف گفت ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کس با برادر عینانی خود
بر خوان بنشیند مرا برادری بود که یوسف نام داشت بیاد آمد با خود گفتم اگر او بودی با من بر یک خوان نشستی و من
تنها نماندمی ز شوق این حال بطاقت شدم و بیهوش گشتم یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان
بنشینم پس فرمود تا خوان دیگر بیاوردند و در پیش پرده آوردند و او را طلبید و بدین بهانه آوَىٰ إِلَيْهِ جای داد
بسوی خود أَخَاهُ برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون ابن یامین را نظر بر دست
یوسف افتاد بگریست یوسف باز پرسید که این چه گریه است گفت ای ملک چه مانند است دست تو بدست
برادرم یوسف که این کلام بشنید بطاقت شد و نقاب از چهره برداشت و ابن یامین را قَالَ گفت إِنِّي
أَنَا أَخُوكَ بدرستی که منم برادر تو فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه کردند برادران
در حق ابن یامین چون روی یوسف را دید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش برفت و چون با خود آمد
دست در گردن یوسف افکند و بزبان حال گفت که بیت انجم می بینم بیداریست یارب یا بخواب

در چنین

در چنین راحت پس از چندین عذاب   آنگاه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت
نمیکنم یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر بشان تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاده میشود اگر
مصلحت دانی وسیله کنیم بار شنیع و ترا بآن متهم سازیم تا بجهت آن نزد من بمانی ابن یامین گفت زان باک
ندارم پس یوسف فرمود که با نزد یک برادران رو و این امر را از ایشان پنهان دار ابن یامین از پس پرده
بیرون آمد چون شب در آمد و طعام شب حاضر کردند بر طریق اول او را نزد خود طلبید و با او طعام تناول
فرمود و چون وقت خوابیدن ایشان رسید برای هر دو برادر بستری آوردند و بگستردند ابن یامین
تنها بود و ماند یوسف گفت جامه خواب وی را نزد من بنهند تا ابن یامین هم نزد یوسف رفته و یک
جامه خواب بخوابیدند و روز دیگر با برادران گفت ای فرزندان یعقوب من شما را بکیل وافی
می دهم جز این برادر که تنهاست و بجهت این وی را نزد خود طلبیده ام تا در غربت عزیز و محروم نباشد پس بملازمان
حکم کرد که کار سازی کنعانیان کنید فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ پس آن هنگام که ساز راه ایشان سرانجام فرمود
جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره یا طلا یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی
و در وقت قحطی بجهت عزت طعام آن را پیمانه ساخته بودند و یوسف بفرمود تا آن را پنهان کردند فِي رَحْلِ أَخِيهِ
در بار برادر خود و بارهای دیگر مکمل کرد و ایشان را اجازت رفتن داد و چون از شهر بیرون شدند و شروع
در راه رفتن کردند و بعضی از راه برفتند جمعی از ملازمان یوسف در عقب کاروان رسیدند ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ
پس ندا کرد ندا کننده از میان ملازمان که أَيَّتُهَا الْعِيرُ ای کاروانیان إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ بدرستی که شما دزد
دزدانید یا بمعنی که یوسف را از پدر بدزدیده و گفته اند که منادی نه این سخن بفرمان یوسف گفت و با اخفای سقایه
ندا کردن بر آن بر رضای ابن یامین بود و چنانکه گذشت و گویند یوسف این را بفرمان خدای تعالی کرده برای
خود چه حق تعالی خواست که محنت یعقوب بنهایت رسد تا از آن بالکل فرج و فرج یابد و عادت الهی
جاریست که چون محنت بنهایت رسد فرج و فرج روی نماید القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب رسید
قَالُوا گفتند وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِم در حالتی که روی آوردند بملازمان یوسف که شما مَاذَا تَفْقِدُونَ چه چیز گم
کرده اید که میجویید قَالُوا نَفْقِدُ گفتند میجوییم صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربه ملک که پیمانه غله بود و بعد از آن منادی
ایشان گفت با کاروانیان که وَلِمَن جَاءَ بِهِ و برای هر که بیاورد آن را حِمْلُ بَعِيرٍ گفتند از روی تعجب که ای
کنعانیانید که ما مردم امینیم و بضاعتی که در بار ما نهاده بود دیدید در نوبت اول چون این کرت بیامدیم باز
آوردیم و می بینید که دهن شتران نیز بسته تا از زراعت مردمان نخورند لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا نیامده ایم از
کنعان لِنُفْسِدَ تا تباه و کاری کنیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و مال مردم را بناحق در تصرف خود در آریم
وَمَا كُنَّا و نبوده ایم و نیستیم سَارِقِينَ دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا گفتند ملازمان یوسف

یک شتروار طعام وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ و من بدین کفیلم و ضامن قَالُوا تَاللَّهِ

ما آمده نمیدانید شما همه

فما جزاؤه پس چیست جزای دزدی ان كنتم كاذبين اگر باشید دروغ گویان در ادعای ذمت خود
یعنی شما میگوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود از آن چه مکافات باشد قالوا جزاؤه
گفتند جزای دزدی سارق من وجد فی رحله گرفتن آن کس است که یافته شود مال دزدیده در بار او
فهو جزاؤه پس جزای دزدیست یعنی او را یکسال به بندگی باید گرفت و در دین ما كذلك نجزی
الظالمين همچنین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس بجهت تحقیق این سخن ایشان را بازگردانیدند
بمصر بردند کاه ملک [illegible] شد فبدأ پس اغاز تجسس کردند و ندا کنند و گفت یوسف باوعیتهم بار
بارهاء ایشان قبل وعاء اخيه پیش از بار برادر ابن یامین جهت رفع تهمت پس چیزی در ان نیافت
و انگاه تجسس بار برادر ابن یامین اقدام نمودند ثم استخرجها من وعاء اخيه پس بیرون آورد
از بار برادر او که ابن یامین است كذلك مانند این کید یعنی تدبیر كدنا ليوسف تعلیم دادیم یوسف را
بالهام ما در باب بازداشتن برادر نزد خود این تدبیر کردیم یا کیدی که برادران با یوسف کردند این عوض
کید ایشان دادیم و این دلیلست بانکه تدبیر مکر [illegible] بوده پس برادران یوسف از حیا سر در پیش افکندند
و زبان طعن بر ابن یامین گشودند بعد از آن در بیان کید و تدبیر مکر میفرماید که ما كان نبود یوسف
یعنی سزاوار نبود که لياخذ اخاه تا فرا گیرد برادر خود را و حبس کند او را یکسال في دين الملك در کیش
ملک مصر یعنی حاکم ملک مصر در باب دزد بدین وجه بود و حکم او در باره کسی که دزدی کرده بود دو چندان غرامت
گرفتن از دزد نه بندگی گرفتن پس نگرفت یوسف برادر خود را به بندگی مدت یکسال الا ان يشاء الله
مگر بخواست خدای و دستوری او پس کید و تدبیر خدای تعالی آن بود که بر زبان برادران جاری ساخت
که جزای دزد نزد ما آنست که او را به بندگی بصاحب متاع دهند تا مراد او حاصل شود و در مجمع گفته که کید
عبارتست از آنکه فعلی کنند تا بسبب آن ایذای بغیر رسانند و در ضمیر که او علم بان نداشته باشد و چون یوسف
این تدبیر را وسیلهٔ اخذ برادر خود گردانید که متضمن نفع خود او است و ضرر برادران از این جهت میفرماید که
نرفع درجات بر میداریم درجها و مرتبها در علم و حکمت من نشاء هر که را بخواهیم همچنانکه درجه یوسف را
برداشتیم و مرتبه او را از برادران بلند گردانیدیم وفوق کل ذی علم و بالای هر خداوند دانش عليم
دانا هست که درجه او بلندتر است تا آنکه منتهی شود باو سبحانه که بالذات بجمیع معلومات عالم است و فوق
او عالمی نیست و بعد از ظهور این حکم از ابن یامین یوسف فرمود که ای کنعانیان این چه علمست میگفتید
که بیغرا [illegible] ایشان خجل و منفعل گشته بر وجه عتاب خطاب با ابن یامین کردند که ای پسر راحیل این چه فعل
شنیع است که بان آبروی ما بردی و بدین عمل قبیح روی ما را سیاه کردی و ننگ حرمت ما کردی
این چه محنت و بلیت بود که ما را از پسر راحیل روی نمود آخر این متاع را چگونه گرفتی و در بار خود بچه وجه نهادی

گردی که هیچ کس بر آن واقف نشد ابن یامین گفت شما بدانید که همیشه شما محنت و بلیت پسران راحیل اید که
پسران راحیل [illegible] با و محنت شما اندچه برادر مرا بردید و در بیابان با بان و در موضع مهلکه گم کردید
و گفتید که گرگ او را بخورد و اکنون میخواهید که مرا بدزدی متهم کنید پس روی ازو گردانیدند و متوجه
یوسف شدند و بر وجه حزن شاه ابن یامین قالوا گفتند که ان يسرق اگر دزدی کند ابن یامین عجب نباشد
فقد سرق پس بدرستی که دزدی کرده بود اخ له برادر عینی که او را بود من قبل مثال این یعنی یوسف
و در مدارک آورده که در خانه یعقوب ماکیانی بود و سائلی در خانه آمد و هیچ کس حاضر نبود یوسف آن مرغ را
بسائل داد و برادران او را بدزدی تهمت کردند و گفته اند که آن تخم مرغ بود یا بزغاله بود که بدرویشی داد
یا پدر مادر او را صنمی بود از زر بشکست و در کیمیا انداخت و از وهب منبه مرویست که یوسف را در طفولیت
عادت بودی که چون خوان بنهادندی پاره طعام بر گرفتی و پنهان کردی برای سائلان برادران این به تهمت
نسبت دزدی بوی دادندی و قول اصح و اشهر آنست که چون مادر یوسف فوت شده بود عمه او را
تربیت میکرد و وقتی که پنج شش ساله شد یعقوب خواهر را گفت که یوسف را بمن ده تا من با او قیام نمایم
امتناع کرد و گفت من تاب مفارقت یوسف ندارم یعقوب درین باب مبالغه کرد و خواهر گفت اگر البته او را
ازمن انتزاع خواهی کرد و سه روزی دیگر توقف کن تا من در آن یک به بینم و از وصال او متمتع شوم یعقوب
گفت چنین باشد شبی نزد عمه خود خوابیده بود و عمه کمربندی را که از اسحق بمیراث باو رسیده بود و در میان یوسف
بست چون یعقوب بیامد که یوسف را بخانه خود برد خواهر را دید که تردد میکند میگفت آن پسر را گفت کمر
بند پیدا نیست تجسس آن مشغولم چون پاره جست و جوی کرد گفت هر که در این جهت کمربند او
شد تا باشد که کسی برده باشد پس یک یک را برهنه میکرد تا نوبت به یوسف رسید چون او را برهنه کرد کمربند در میان
او یافت و در مذهب ابراهیم مقرر بود که دزد را صاحب متاع به بندگی گیرد مدت یکسال یعقوب نزد
یوسف ترد و تو باشد چندانکه خواهی پس برای نزد خواهر گذاشت و چون برادران نسبت دزدی به یوسف اثر
فاسرها یوسف پس پنهان داشت یوسف این مقاله را فی نفسه در نفس خود ولم يبدها و ظاهر
نکرد آنرا لهم برای ایشان یعنی این سخن را در دل گرفت و اشکار انکرد و با خود قال گفت انتم
شر مکانا شما بدترید از روی منزلت و دزدی که پسر را از پدر دزدیدید و پدر را از او جدا کردید
و بدترین مرد ما نید در بدی کردار که از پدر عاق شده برادر را انگه و کید از و گرفتید و در چاه افکندید
و انگاه او را بفروختید و بعد از آن پیراهن او را بخون رنگ کرده و بپدر نمودید که گرگ او را خورد والله اعلم
و خدای داناتر است بما تصفون بانچه صفت میکنید یعنی میدانند که نه چنانست که شما میگوئید چه یوسف
ماذون بود از جانب پدر در طعام دادن بسائل که بندهٔ [illegible] میان او بسته بود نه که خود بر بسته بود و چه

اده که چون صاع را نزد ملک بردند و آن صاع بود که آن را جام گیتی نما گفتندی چون در وی نظر کردندی بازنمایان
کردندی و فال گرفتندی یوسف در صاع نگریست و انگشت بروی زد و آوازی از آن پدید آمد روی بایشان
کرد و گفت میدانید این صاع چه میگوید گفتند نه گفت میگوید شما دوازده برادر بودید یکی را بردید و فروختید
ابن یامین برپای خاست و گفت ای ملک از این طاس معلوم کن که برادر من زنده هست یوسف دست بر صاع
زد و گفت میگوید زنده هست و تو او را ببینی بعد از آن یوسف برخاست و وضوی نماز کرد بازآمد ابن یامین گفت
ای ملک از این صاع بپرس که چه کس او را در بار من نهاده گفت خشمناکست و دیگر چیزی نخواهد گفت پس ابن یامین را
بکسان خود سپرد و برادران هرچند در خلاص وی سخن گفتند بجائی نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و مویهای
تن وی از جامه بدر کرد و گفت ای ملک برادر ما را بگذار و اگرنه فریادی کنم که هر حامله که در این شهرست از هول آن
فریاد بار بنهد یوسف به کودکی که روبیل در غضب است بگو که چنگ خود را گفت بر دوست بر پشت وی فرود آر چون دست
او بر پشت رسید شعله غضبش فرونشست روی به برادران کرد که کدام از شما یکی از خشم غالب شدی و دیگری از آل یعقوب
او را مس کردی تسکین یافتی و گفت بخدا سوگند که در این شهر ولدی از اولاد یعقوب هست و در معالم التنزیل آورده
که روبیل دیگرباره در غضب شد و آهنگ تخت یوسف کرد یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود
و بر دوست او در ... و بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوت خود متعجب شده اید
که هیچ کس بزور و قوت شما نیست چون ایشان دیدند که همه بزور ازیشان بیشتر بود از راه زاری و تضرع درآمدند و قالوا
یا أیها العزیز إن له گفتند بدرستی که مر ابن یامین را أبا شیخا کبیرا پدریست که پیر بزرگ سال است
و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف با این پسر الفت دارد فخذ أحدنا مکانه پس فرا گیر
یکی از ما را به بندگی بجای او و او را رها کن إنا نراک بدرستی که ما می بینیم ترا من المحسنین از نیکوکاران نسبت با
احسان خود را بخلاص وی باتمام رسان یا عادت تو احسان کردنست پس عادت خود را تغییر مفرمای
قال معاذ الله گفت یوسف که پناه میگیرم بخدا پناه گرفتنی أن نأخذ از آنکه بگیریم إلا من وجدنا مگر
آنکه یافته ایم متاعنا عنده متاع خود را نزد او و اگر بجای او دیگری را بگیریم إنا إذا بدرستی که ما آن هنگام باشیم
لظالمون از ستمکاران در مذهب شما چه بفتوای شما گرفتن غیر در مقام کسی دیگر ظلمست فلما استیأسوا منه پس
آن وقت که نومید شدند منه از یوسف و ... شد که برادر را بایشان نمیدهد خلصوا نجیا یک سو رفتند
در حالتی که راز گویان بودند و از هر گونه تدبیر کنندگان و از جمله اسرار ایشان با یکدیگر در خلوت این بود که
قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد و یهودا و یا شمعون بن ابراهیم که لاوی بود و گفت ألم
تعلموا آیا نمیدانید شما أن أباکم آنکه پدر شما قد أخذ علیکم بتحقیق که فرا گرفته است بر شما موثقا عهدی
و پیمانی محکم من الله از خدای یعنی سوگند خورده اید بخدا و عهد کرده اید که محافظت ابن یامین کنید و سوگند خورده ولید

پیغمبر صلی الله علیه وآله آخرالزمانست که شما در باره او عذری نکنید و اکنون این صورت واقع شده و من قبل
ما فرطتم و پیش از این تقصیر کردید فی یوسف در شان یوسف و این صورت را حال چنین است فلن أبرح
الأرض پس من جدا نمیشوم و نمیروم از زمین مصر یعنی از این شهر بیرون نمیروم حتی یأذن لي تا وقتی که دستوری دهد
مرا أبي پدر من أو یحکم الله یا خدای حکم کند لي برای من یعنی به پدر من وحی کند در رخصت رجوع من بکنعان
و ترک برادر و یا برادر را خلاص کند از دست ملک مصر و یا بموت من امر کند و یا بمحاربه کردن من با مصریان
برادر را از ایشان بستانم یا کشته شوم وهو خیر الحاکمین و او بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم میکند
و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا شما بازگردید إلی أبیکم بسوی پدر خود فقولوا یا أبانا پس بگوئید ای
پدر ما إن ابنک بدرستی که پسر تو ابن یامین سرق دزدی کرد و ما شهدنا و ما گواهی نمیدهیم إلا بما علمنا مگر
بانچه دانسته ایم که صواع ملک از بار او بیرون آمد و ما کنا للغیب و نبودیم مر باطن حال را حافظین نگاه دارنده
یعنی بظاهر دزدی او دیدیم و ما از نفس الامر خبر نداریم که برادر تهمت کردند و صاع را در بار وی او نهاده اند
یا خود دزدیده ما این امر بوده و در حینی که با تو عهد میکردیم و پیمان موثق میگردانیدیم نمیدانستیم که او دزدی
کند واسأل القریة التي و بپرس از اهل آن ده کنا فیها بودیم در وی یعنی مصر مراد آنست که بفرست
و از مصریان بپرس والعیر التي و از آن کاروان نیز سوال کن که ما أقبلنا فیها روی نهاده ایم بکنعان
در میان ایشان و ایشان جمعی بودند از کنعانیان که همسایه یعقوب بودند وإنا لصادقون و بدرستی که ما راست
گویانیم پس فرزندان یعقوب بحکم روبیل با مصر وداع روی بکنعان نهادند و بخدمت پدر آمدند و آنچه برادر گفته بود
بموقف عرض رسانیدند یعقوب علیه السلام این را باور نکرد و قال گفت با ایشان نه چنین است که شما میگوئید
بل سولت بلکه بیاراسته است لکم برای شما أنفسکم نفسهای شما أمرا کاری که خواسته اید و با هم قرار داده اید و اگرنه
چه میدانند خدا این که به بندگی گرفته است فصبر جمیل پس صبر نیکو شکیبائی نیکو بی اندیشه فرمود که محنت من
بغایت رسیده و مصیبت من بنهایت انجامیده و عادة الله جاریست که هرگاه محنت بنهایت انجامد فرج
ان و فرج روی نماید از محنت فرمود که عسی الله أن یأتیني شاید که خدا تعالی بیاورد بهم جمیعا همه ایشان را یعنی
یوسف و ابن یامین و آن برادر دیگر را که در مصر است إنه هو العلیم بدرستی که او داناست و آگاه بحال من و حال
شما الحکیم و درست در آنچه میکند پس یعقوب از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود و تولی عنهم
و روی بگردانید از فرزندان و قال یا أسفی و گفت ای اندوه و شدت حزن من علی یوسف
بر فراق یوسف ... یوسف بدون مرده و برادر دیگر چه آن بود که مفارقت یوسف منشا وصول او کار
کرده بود و ترک علم بحیات یوسف نداشت و اما بحیوة ابن یامین و آن برادر دیگر عالم بود صاحب
کشاف آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله از جبرئیل علیه السلام پرسید که شدت حزن و اندوه یعقوب

بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف فرمود برابر هفتاد فرزند مرده و حضرت رسول سؤال کرد که او را چه مزد او گفت
مزد صد شهید آری هیچکس را اول در مفارقت برابر یعقوب نسوخت از ابتدای زمان مفارقت یوسف تا
وصال او که مدت چهل سال بود چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارک او
خمیدگی یافت وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ و سفید شد هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه یعنی بجهت بسیاری درد
و گریه روشنی از آن زایل گشت فَهُوَ كَظِيمٌ پس او پر بود از خشم فرزندان و دلش ممتلی بود از غم و اندوه یوسف
و درین دلیلست بر جواز تاسف و بکا در رسیدن مصیبت و بلیت و شاید که امثال این امور در تحت
تکالیف و اختیار نباشد چه از شدت محنت و بلیه شدید کسی ضبط خود نمیتواند کرد و حضرت رسالت
در فراق فرزند خود ابراهیم بغایت گریان شد و فرمود دل من محزون شد و چشم گریان گشت و نمیگویم چیزی
که خدا را بغضب آرد ای ابراهیم من بفراق تو بسیار غمگین و اندوهناک شده ام القصه چون فرزندان زیاد
با اسف شنیدند و اضطراب پدر را دیدند قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا گفتند بخدای که همیشه باشی که بناله و زاری
تَذْكُرُ يُوسُفَ یاد کنی یوسف را حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا تا وقتی که بیمار شوی مشرف بر موت أَوْ تَكُونَ
مِنَ الْهَالِكِينَ یا باشی از جمله هلاک شدگان قَالَ گفت ای فرزندان إِنَّمَا أَشْكُو جز این نیست که شکایت
میکنم بَثِّي وَحُزْنِي شدت غم و اندوه خود را که قادر نیستم بر صبر کردن بر آن إِلَى اللَّهِ بخدای و تنها اندوه و رنج خود
باو میگویم زیرا که کس یکسان و چاره ساز بیچارگان اوست نه غیر او پس بر ایشان حزن و اندوه وا
گذارید و در خبر است که چون یعقوب از غایت حزن و اندوه و از نهایت سوز این کلمه گفت حق تعالی باوی
وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و ابن امین هر دو مرده بودندی بدین ناله
گردی من ایشانرا زنده ساخته بتو رسانیدمی و بجهت این مژده یعقوب گفت وَأَعْلَمُ و من میدانم مِنَ اللَّهِ
از وحی خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید از نجات یوسف و رسیدن یوسف و برادر او و بمن گویند
روز همسایه نزد یعقوب آمد و گفت ای یعقوب بسی شکسته و در هم رفته است میبینم و هنوز بآن سن نرسیده
که چنین شوی گفت آنچه خدای مرا بآن رسانید حق تعالی بوی وحی فرستاد که یا یعقوب أَتَشْكُونِي
إِلَى الْخَلْقِ آیا شکایت مرا بخلقان میکنی یعقوب گفت بار خدایا توبه و انابت کردم که من بعد پیش کس غم یوسف
نگویم و شکایت از آن نکنم مگر بتو و بعد از آن هرگاه از حال وی پرسیدی گفتی أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ
و در خبر است که بعد از این از بیت الاحزان بیرون نیامد و سوز و نیاز هم بدرگاه کارساز نکرد و در
حدیث موقوف ثابت شده که سبب این امتحان و کشف این بود که بوی خطاب رسید که ای
یعقوب روزی درویشی بدر سرای تو آمد و طلب چیزی کرد و باو چیزی ندادی و من از
خلقان بهتر او دوست ترم دارم چون این صورت از تو ظاهر شد من ترا باین بلیت مبتلا ساختم و چون ب

این بیضع طعام بود و بسایل طعام وافی ما انجام کن و همه فقرای بلد را بطلب تا از آن بخورند و برکت ایشان
فراق تو بوصال تبدیل کرد و پس یعقوب طعامی مهیا کرد و فرمود تا منادی در شهر ندا کند که هر درویشی
که هست امروز باید که بخانه یعقوب آید پس همه حاضر شدند و طعام بخوردند و حق تعالی از آن این کشف محنت
کرد و گویند روزی ملک الموت بزیارت او آمده بود یعقوب سوگند داد او را که روح یوسف را
قبض کرده گفت نه یعقوب بدان گفت يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوا پس تفحص کنید
مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ از حال یوسف و برادر او وَلَا تَيْأَسُوا و نومید مشوید مِنْ رَوْحِ اللَّهِ از رحمت و فضل
خدای که موجب راحت بنده است إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ بدرستی که نا امید نشوند مِنْ رَوْحِ اللَّهِ از روح و رحمت
خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ مگر قوم ناگرویدگان که بخدا و صفات و کمال او عارف نیستند چه عارف
بامر سبحانه و صفات کمال او از رحمت او نومید نشود و در جمیع احوال امیدوار است بر آنکه فساق اهل ایمان باید که از
رحمت الهی نومید نباشند مرویست که یعقوب نامه نوشت بیوسف باین مضمون که این نامه ایست
از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد بدان ای ملک مصر که ما
اهل بیتی هستیم که همیشه بلا را بما موکل گردانیده اند جدم ابراهیم را دست و پای بسته در آتش نمرودی انداختند
حق تعالی او را نجات داد و پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند حق تعالی برای وی فدا فرستاد و مرا پسری بود
دوست ترین همه فرزندان نزد من همین برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلود او را آوردند و گفتند گرگ او را
بخورد و من در فراق او چندان گریستم که چشمم سفید شده و او را برادری بود و اعیانی که من بوی تسلی داشتم
او را بدزدی گرفته نزد خود نگاه داشته و ما از آن خانواده ایم که از ما دزدی بر نیاید و اگر این فرزند مرا
فرستادی فبها والا نه دعای بد کنم که اثر آن بفرزند مفتعی تو برسد والسلام پس نامه بفرزندان داد و آنها
بضاعتی از پشم و روغن و کشک و امثال آن ترتیب نمود و ایشانرا بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده با
برادر خود که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی ببارگاه یوسف نهادند فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ پس هنگامی که در آمدند
برادران یوسف بر وی قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ گفتند ای عزیز مَسَّنَا رسیده ما را وَأَهْلَنَا الضُّرُّ و کسان ما را سختی
و رنج وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ و آورده ایم بضاعتی مُزْجَاةٍ اندک و بی اعتبار از غایت رداءت و قطعه کرکی و مند آنرا
رد کنند و قبول نکنند نزد ابن عباس درهمی چند مغشوش بود که کسی از آن نستدی و نزد حسن بصری متاعی بود که
شبانان و صحرانشینان را می باشد از روغن و کشک و پشم و موی بهر تقدیر گفتند که بضاعت ما نیست نظر این کن
فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ پس تمام کن برای ما کیل طعام را وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا و تصدق کن برای ما زیاده از بهای این متاع
این مزجی و محاکه بر آنند که تصدق کن با فرستادن برادر ما إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ پاداش میدهد
بتصدق دهندگان تا آنکه از روی تفضل تصدق میکنند و احسان مینمایند آنگاه نامه یعقوب را بر گوشه تخت نهادند یوسف

چون نامه پدر را بخواند گریه بر وی غلبه کرد و در چشم نهاد و عنان تمالک و اختیار از دستش برفت ضبط خود نتوانست کرد روی
برادران کرد قال گفت ای برادران من هل علمتم آیا دیدید ما فعلتم که چه کردید بیوسف و اخیه با یوسف و برادر او
اذ انتم جاهلون وقتی که شما نادان بودید یعنی نو رسیده و شوخ و یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع صله رحم و قبح
نقل این کلام از روی نصیحت و ترغیب بر توبه و شفقت بر ایشان گفته نه بر وجه معاتبه و سرزنش و فعل ایشان با یوسف
دور گردانیدن او بود از پدر و انداختن او در چاه و فروختن او بثمن بخس و با بنیامین آن بود که او را خوار و بی اعتبار
[…] وقتی برقع بر روی نهاد و چون نقاب برافکند و تاج از سر برداشت ایشان را که نظر بر آن شکل و شمایل افتاد قالوا
گفتند ءانک لانت یوسف آیا توئی یوسف این کلام برای تقریر است یعنی البته توئی یوسف که این جمال و کمال دیگری را
نتواند بود قال انا یوسف گفت منم یوسف و هذا اخی و این برادر منست ابن یامین قد من الله علینا بتحقیق که
نهاد خدای بر ما سلامت و کرامت گویند که چون یوسف برقع برداشت تبسم کرد ایشان از دندانهای او که مروارید منظوم
بود در وقت تبسم از برق دندانها نوری پیدا شدی […] شد که او یوسفست و گفته اند که یوسف بر سر علامتی […]
و آن خال بود که آبا و اجداد وی را بودی چون تاج از سر برداشت ایشان آن را بدیدند گفتند که توئی یوسف فرمود آری
منم یوسف انه من یتق بدرستی که هر که ترسد از خدای و یصبر و صبر کند بر طاعت و یا بر بلیه و شکیبائی ورزد
از معصیت فان الله پس بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکاران را چون برادران
یوسف را بشناختند روی بر تخت یوسف نهادند و […] شدند که ای یوسف را […] یوسف از تخت فرود آمد و ایشان را
در کنار گرفت قالوا تالله گفتند بخدای سوگند لقد آثرک الله هر آینه برگزید خدای ترا علینا بر ما بحسن صورت
و کمال سیرت و غایت جاه و مرتبه پیغمبری و پادشاهی و ان کنا لخاطئین و بدرستی که ما هستیم گناهکاران بدانچه با تو
کرده ایم قال گفت یوسف در جواب ایشان لا تثریب هیچ سرزنش نیست علیکم الیوم بر شما امروز […]
هر گناه شما را بر روی شما نیاریم یغفر الله لکم بیامرزد خدای شما را که اعتراف کردید بگناه خود و هو ارحم الراحمین
و او بخشاینده ترین بخشایندگانست از ابن عباس نقلست که روز فتح مکه رسول خدا حلقه در خانه کعبه بدست گرفت
و روی بمردم کرد در آن روز […] اهل اسلام پناه بخانه کعبه داده بودند فرمود ای اهل مکه مرا رنجانیدید و تکذیب من کردید و از
خودم بیرون کردید […] گمان شما امروز بمن چیست و ظن شما آنست که با شما چه خواهم کرد گفتند گمان خیر بتو داریم که کریمی
و کریم زاده و امروز قادری که امروز ما را هلاک کنی و قطع حیات ما کنی اما اعتماد بر کرم عمیم و خلق عظیم تو داریم حضرت فرمود
که من امروز همان با شما میکنم که برادرم یوسف صدیق با برادران بجا آورد و چون یوسف بنوازش […] برادران […]
بکار […] خود پرسید و گفت اذهبوا بقمیصی ببرید این پیراهن مرا و آن پیراهن خلیل بود که جبرئیل در قعر چاه از
[…] بوی پوشانیده و چون امر شد که فرود بیعقوب رسانند جبرئیل نزول فرمود و گفت ای یوسف این پیراهن
[…] بهشت است و […] بهیچ بیمار و مبتلائی واقع نشود مگر که شفا یابد و این را […] تا پدرت بر چشم مالید و چشمش

روشن شود و این جمله یوسف فرمود که ببرید هذا این را فالقوه پس بیفکنید او را علی وجه ابی بر روی پدر من یات
بصیرا باز گردد بینا و چشمش بحال اول عود کند و روشن گردد و اتونی و بیائید پیش من باهلکم اجمعین بهمه کسان
خود از ذکور و اناث و خدم […] و آنگه یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلوده من برده ام
که باعث الم بوده و این پیراهن را من برم […] که فرح این پیراهن تدارک الم آن پیراهن کند یوسف پیراهن را بوی داد
و اسباب راه […] و متعلقان مهیا ساخت و برادران تسلیم کرد و مرویست که دویست راحله با احتیاج سفر با ایشان
داد و یهودا از مصر بیرون آمده با برادران متوجه کنعان شد و در تعجیل […] یهودا بکاروان […] وقت
آن را بر میان بست و سر و پای برهنه روی بکنعان نهاد و مسافت میان مصر و کنعان هشتاد فرسخ بود و بروایة
[…] هشت روز […] و یهودا از غایت شوق و شادی روزی در راه […]
تمام […] آنجا بکنعان رسانید و لما فصلت العیر و آن وقت که جدا شدند کاروانیان یعنی بیرون آمدند از عمارت
مصر و بفضای صحرا رسیدند صبا از حق سبحانه و تعالی دستوری خواست تا بوی پیراهن یوسف بمشام یعقوب رساند
و اجازه یافت […] بشارت […] صبا […] و چون بوی پیراهن یوسف بمشام یعقوب رسید قال
ابوهم گفت پدر ایشان […] انی لاجد بدرستی که من می یابم ریح یوسف
بوی یوسف را لولا ان تفندون اگر شما را بنقصان عقل نسبت نکنید […] خرافت رسیده
قالوا تالله انک گفتند بخدای که تو هنوز لفی ضلالک القدیم در همان حیرت قدیمی و از راه صواب دور
افتاده بجهت افراط محبت یوسف و از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات و بعد از چهل سال فلما ان جاء البشیر پس آن
هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا […] سر و پای برهنه […] آغاز کرد و بکنعان رسیده نزدیک پدر آمد و القیه
بیفکند پیراهن یوسف را علی وجهه بر روی پدر خود فارتد بصیرا پس گشت بینا و در مجمع آورده و نقل کرده
از ضحاک […] باز آمده […] کان خود قال گفت ای فرزندان الم اقل لکم آیا نگفتم شما را انی
اعلم بدرستی که من میدانم من الله از الهام خدای ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و ملاقات من
با او پس […] مشغول شدند و هر که اندک علاقه قرابت بیعقوب داشت از مرد و زن متوجه مصر شدند و […]
دیگر در رسیدند و در دست و پای پدر افتادند و از روی عجز و مذلت قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما استغفر لنا
آمرزش طلب برای ما از خدای ذنوبنا گناهان ما را انا کنا بدرستی که بودیم خاطئین گناهکاران و چون […]
بگناه آنست که از هر گناه […] و برای […] سؤال آمرزش کنند […] عفو بر هر جرم […] از هر گناه ما […] درگذرد […]
از […] استغفار کن قال سوف استغفر لکم گفت یعقوب زود باشد که آمرزش خواهم برای شما ربی از پروردگار خود
انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده است گناهان را الرحیم مهربانست […]
و ابن عباس مرویست که سبب در توقف استغفار […] آن بود که […] و در شب جمعه وقت سحر برای ایشان

استغفار کنند چه دعا درین وقت اجابت اقرب است و از وهب منقولست که یعقوب زیاده از بیست سال هر شب جمعه
فرزندان استغفار میکرد تا حق تعالی گناهان ایشان درگذشت و مرویست که چون وقت سحر جمعه میرسید فرزندان را
امر میکرد تا در پس یوسف میکشیدند و او دعا و استغفار میکرد برای ایشان و ایشان آمین میگفتند تا بعد از بیست سال توبه
مقبول شد و نزد بعضی علمای تفسیر یعقوب تاخیر در دعا فرمود تا آنکه یوسف از ایشان عفو کرده باشد و بعد از آنکه
وعلم بعفو یوسف حاصل کرد بنماز برخاست و بعد از تهجد روی بقبله آورده بایستاد و یوسف را در قفای خود و برادران را
در عقب او بداشت و دست بدعا برداشت و ایشان آمین میگفتند تا حق تعالی اجابت فرمود و در روایت آمده
که دعا در وقت سحر بود و ترجمه اجابت میرسید القصه چون یعقوب با اولاد و احفاد و سایر اقربا نزدیک مصر رسید
یوسف با ملک ریان گفت که مرا پدریست که پیغمبر خداست و پیغمبرزاده و پدران ما همه پیغمبر بوده اند امروز وی با جمیع اهل بیت
خود از کنعان میرسد توقع آنست که باستقبال او بیرون آیی پس ملک ریان با چهار هزار مرد از خواص خود با زینت تمام
و شوکت لا کلام سوار شده و یوسف اکابر و اشراف مصر را امر کرد تا ایشان نیز با زینتی تمام باستقبال بیرون آمدند و یعقوب
با فرزندان جمال الامی راه میرفت و تفرج آن کوکبه و شوکت میکرد و از آن تعجب مینمود و جبرئیل فرود آمد و گفت ای یعقوب از تجمل
این لشکر تعجب میکنی بالا نگر که جنود ملائکه از زمین تا فلک صف کشیده و بتفرج آمده اند بشادی تو مسرور شده اند چنانچه در
دست اندوه تو محزون و رنجور بودند چون یعقوب یوسف را در زی ملوک مشاهده کرد گفت این ملک مصر است
نه پسر تست بعد از مشاهده پدر از مرکب فرود آمد و یعقوب نیز پیاده شد یوسف خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا اول پدر
بر تو سلام کند و گویند که یوسف خواست که سلام کند یعقوب بر وی سبقت کرد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت
السلام علیك یا مذهب الاحزان سلام بر تو باد ای زایل سازنده جمیع غمها و المها و هر دو دست بگردن یکدیگر کردند و از غایت
شادی بهای های گریستند و در کتاب النبوه باسناد از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابی عبدالله نقل کرده
که چون یعقوب نزدیک بمصر رسید یوسف با کوکبه و عظمت تمام از مصر بیرون آمد چون پدر را بدید قصد کرد که پیاده شود
اما نظر بر پادشاهی و علو مرتبه خود کرد پیاده نشد چون سلام بر پدر کرد و یکدیگر را بپرسیدند جبرئیل نازل شد که حق تعالی
میفرماید که چه منع کرد ترا که برای بنده صالح من فرود آیی و پیاده شوی دست بگشای یوسف دست بگشود و نوری از میان انگشتانش
او بیرون آمد یوسف گفت ای جبرئیل این چه نور بود جبرئیل گفت این نور نبوت بود در صلب تو بعقوبت این ترک بیرون رفت
از صلب تو پیغمبری بیرون نیاید و حکمت در آن که یعقوب امر شد که نزد یوسف رود نه آنکه یوسف نزد یعقوب رود
دانست که اگر یوسف نزد پدر رفتی بیت الاحزان را دیدی و شکستگی و پریشانی و درویشی بنظر او درآمدی از حسرت
رنج و اندوه مبتلا شدی که یعقوب را گفتند که در بیت که تو در بند بلیت و رنج گرفتاری نزد یوسف رو تا مملکت
و در آن بینی که کودکی را از نزد تو بردیم امروز شهریار و شاه مصر گردانیده و بتو خواهیم سپرد و در خبر است که در حینی که خبر رسید
یعقوب باستقبال کردن یوسف و از آنجا در آن روز سرمد انگشت ... شفاعت کرد تا دست او بگرفت و او را

برادر یوسف بر و نشانه بر کار و که بوی یاری از لشکری آمد بوی تا با بران لشکر گفتی پر چیزیکه یوسف رسید زلیخا گفتی بوی یوسف آمد
ترا که تنه شده و برا گفتند که تو چه دانی جواب داد که من بوی او را بشناسم تا چند فوج بگذشتند چون کوکبه یوسف ظاهر شد
آواز داد که من بوی یوسف میشنوم در سبیل او بدیدند چون او را پیش یوسف بردند زلیخا را دید چنان ... کشید بجهت حسرت
داری وی گفت ای زلیخا چون گفت چنین که می بینی گفت مالت کجا رفت گفت در عرصه تلف آمد گفت جمالت
کجاست گفت در فراق تو زایل گشت گفت چشمت را چه رسید گفت از بسیاری گریه در فراق تو نابینا گشت گفت
ملک و مال و حسن و جمال رفت تا از محبت من چیزی باقی مانده گفت هر روز که میگذرد مضاعف میشود یوسف فرمود که
طلب چیزی بکن ... گفت بجز بینایی و محبت که خالی از خلل است یوسف فرمود سبحان من جعل العبید ملوکا بطاعته
وجعل الملوك عبيدا بمعصيته پاک است آن خداوندی که بنده را بطاعت پادشاه گردانید و پادشاه را بمعصیت بنده
بندگی انداخت جبرئیل نازل شد که ای یوسف اکنون وقت آنست که مرهم جراحت بر الم زلیخا نهی و مثل این او را در تشریف قربت
نوازی دعا کن که حق تعالی چشم او را روشن گرداند و جوان گردد و آن جمالی که داشت زیاده از آن باو ارزانی فرماید
یوسف دست بدعا برداشت و از حضرت باری تعالی این استدعا فرمود فی الحال بتیر دعا حاجات وی بهدف اجابت رسید
چشم او روشن شده و جوانی و جمال او بهمه گردید یوسف او را بعقد درآورد و دو پسر که منشا ... بود
و دیگر ... القصه یوسف در نزدیکی مصر وضعی داشت که قصری رفیع آنجا بنا کرده بود در آنجا فرود آمد فلما دخلوا على يوسف
پس چون درآمدند پدر و خاله و برادران یوسف بر آن قصر آوى اليه جای داد و ببوی خود ابويه پدر و خاله را و در پیش
فرمود و برادران را و کان را نوازش فرمود و قال ادخلوا مصر و گفت درآیید بمصر ان شاء الله اگر خواهد خدا و اراده
او بآن تعلق گرفته باشد آمنين در حالتی که ایمن باشید از قحط و عنا و مشقت و اصناف مکاره و مشیت متعلق است بدخول
که متصف بامن باشید یعنی اگر اراده الهی باشد شما بوجه جمعیت و استراحت و فراغت در شهر مصر درآیید ابن عباس فرموده
که تعلق دخول بمشیت بجهت آن بود که در آن وقت مردمان از ملوک مصر خایف بودند و بی جواز ... نتوانستند که بمصر درآیند
و مراد بدخول اول در موضعی بود که خارج بلد بود و خیامگاه فرود آمده شده و مرویست که در حینی که بمصر درآمدند هفتاد و سه کس بودند
و وقتی که از مصر با موسی بیرون رفتند مردان ایشان ششصد هزار و پانصد بودند و زنان و کودکان ایشان دو
هزار و فاصله میان آن دخول و خروج چهارصد سال بود و چون بمصر درآمدند یوسف در منزل خود فرود آورد
ورفع ابويه و برداشت پدر و خاله را و بنشاند بالا بر على العرش بر تخت خود وخروا و در افتادند
پدر و خاله و برادران له برای تعظیم یوسف سجدا در حالتی که سجود کنان بودند تحیت و تعظیم ایشان در آن
زمان بسجده بود و یوسف که آن حال مشاهده کرد مسرور و مبتهج شد و قال و گفت يا ابت ای پدر من هذا
این سجده کردن شما مرا تأويل رؤياى تعبیر خواب منست که دیدم من قبل پیش از این در ایام صبی قد جعلها ربی
که گردانیده آنرا ربی پروردگار من حقا راست و درست از حسن لطفی نقلست که حق تعالی با در یوسف را

زنده گردانید یوسف را سجده کردند تصدیقاً للرؤیا مرویست که تخت شاهی را در میان میدان بردند و جمله اهل مصر از مرد و زن
حاضر بودند چون یوسف بر سریر نشست همه مردان و زنان اهل مصر نزد او سجده در افتادند پدر و مادر چون چنان دیدند ایشان
نیز بر موافقت مصریان سجده در افتادند یعقوب گفت ای یوسف اینها کیستند که ترا سجده کردند یوسف گفت اینها همه بندگان
و پرستاران من اند همه را در ایام قحط خریده ام و من امروز جهت کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم و در خبر هست
که جبرئیل این قصه را بر رسول تقریر کرد و آنحضرت از کرم یوسف تعجب میفرمود جبرئیل نوبت دیگر نزد رسول آمد گفت
حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید از این تعجب مکن بعزت و جلال من که فردای قیامت چندان ترا از من شفاعت دهم که
گویی چه نسبت است و اکثر و بعضی این سجده را مانند سجده فرشتگان بود مر آدم را و علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی
بن عبید بن یقطین روایت کرده که یحیی بن اکثم از امام محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام سؤال نمود پرسید از جمله مسائل
که یا ابن رسول الله یعقوب و فرزندان او چگونه سجده یوسف کردند و حال آنکه یعقوب پیغمبر خدا بود و اولاد او همه پیغمبران
بودند و آنحضرت جواب داد که سجده یعقوب و فرزندان او برای یوسف نبود و برای اطاعت خدا بود و تحیت یوسف مانند
سجده ملائکه مر آدم را که سجده اطاعت خدا بود و تحیت آدم هم پس سجده شکرگذاری خدا بر نعمت مواصلت یوسف یعقوب و فرزندان
او سجده خدای کردند نزد کلبی سجده ایشان در آن زمان مانند رکوع بود و همچنانکه فی الحال اعاجم القصه یوسف بعد از مشاهده این
حال مسرور گشته فرمود که این سجده شما برای تحیت من تعبیر خواب منست که قبل از این دیده بودم و حق تعالی آن را راست
گردانید وقد احسن بی و بدرستی که نیکویی کرد و مهربانی کرد آفریدگار من اذ اخرجنی چون بیرون آورد مرا من السجن
از زندان و گرچه نکرد تا برادران منفعل نشوند وجاء بکم و آورد شما را من البدو از بادیه و آن فوج بود و از زمین
فلسطین در ولایت شام که یعقوب آنجا نشسته و آن قریب بکنعان بود و یوسف هم جهت شکرگذاری نعمت فرموده
که حق تعالی مرا از زندان بتخت پادشاهی رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد با آنکه گذشت من بعد از پس
آنکه ان نزغ الشیطان افساد کرد شیطان و مخالفت افکند بینی میان من و بین اخوتی و میان برادران من
ان ربی بدرستی که آفریدگار من لطیف نیکو تدبیر است و رساننده نیکویی لما یشاء برای هر که میخواهد هیچ امر صعبی
مگر گشایش و در آن ناقد و جاریست انه هو العلیم بدرستی که اوست دانا بوجوه تدبیرات الحکیم محکم کار در تعیین
مواقع تدبیرات و تقدیرات مرویست که یوسف یعقوب را در خزاین خود میگردانید و اسباب و اموال و تجمل
پادشاهی خود بر او عرض میکرد چون گذارا در دفترخانه افتاد کاغذ بسیار در آنجا بود گفت ای یوسف چه چیز ترا
غافل ساخت که در همه مدت یک پاره کاغذ بمن ننوشتادی با آنکه میان من و تو هشت منزل پیش نبود گفت جبرئیل
مرا امر کرده بود که بتو کتابتی ننویسم گفت این وجه را از وی سؤال نکنی گفت تو با وی گستاخ تری از وی معلوم کن
یعقوب از وی پرسید گفت حق تعالی مرا چنین امر کرد و بجهت آنکه در وقت مفارقت تو از یوسف گفتی انی اخاف
ان یاکله الذئب میترسم که او را گرگ بخورد و حق تعالی بجانه فرمود چرا از گرگ ترسیدی و از من نترسیدی بعز و جلال

خودم که مفارقت بعید و میان تو و یوسف واقع گردانم و با وجود مسافت اندک میان شما مدت بعید از وی خبر نرسانم
در کتاب النبوة باسناد از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که یعقوب پیش یوسف گفت ای یوسف مرا خبر ده که برادران با تو چه کردند
گفت ای پدر بزرگوار مرا از این مپرس التماس آنکه مرا از این خبر دهی یوسف فرمود که ایشان مرا در چاه آوردند و گفتند پیراهن را از خود دور
کن و اگر خواهی این کار را بر تو نزنیم چون یعقوب اینها از یوسف این سخن گفت یعقوب بیفتاد و بیهوش شد چون با خود آمد گفت آخر با تو
چه کردند گفت التماس دارم که بحرمت ابراهیم و اسمعیل و اسحق که مرا از این سؤال معاف داری پس یعقوب دگر از این مقوله سخن نگفت
و در خبر آمده که یوسف هم گفت ای پدر از من مپرس که برادران با من چه کردند بلکه از من سؤال کن که خدا با من چه کرد و یعقوب گفت که
با تو چه کرد یوسف گفت وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن تا آخر در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال از این قصه
بگذشت یعقوب را وفات رسید ابو حمزه ثمالی از ائمه هدی علیهم السلام روایت کرده که یعقوب صد و چهل و هشت سال
عمر داشت و در حینی که بمصر آمد صد و سی سال گذشته بود و نزد یوسف هفده سال بماند و بروایت ابن اسحق بیست و چهار سال
با او بسر برد چون وفات کرد او را بزمین شام برده و در بیت المقدس دفن کرد و باز بمصر آمد و باسناد از ابی خالد از ابی
عبدالله علیه السلام مرویست که یوسف دوازده ساله بود که بچاه و زندان گرفتار شد و هجده سال در زندان بود و در تفاسیر آورده
که چون بیست و سه سال از وفات یعقوب برآمد یوسف در واقعه دید که پدر او را میگفت ای یوسف نهایت اشتیاق
لقای توام بشتاب و تا سه روز دیگر نزد من آی یوسف از خواب درآمد برادران را طلبید و وصیتها فرمود و یهودا را
ولیعهد خود ساخت و فرزندان را به وی سپرد و بطریق مناجات گفت رب ای پروردگار من قد اتیتنی بدرستی که مرا دادی
من الملک از پادشاهی و مملکت در مصر و نواحی آن وعلمتنی و آموختی مرا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها و احکام
حلال و شرایع اسلام فاطر السموات والارض ای پدید آرنده آسمانها و زمینها انت ولیی تو یاری من و متولی کار من
فی الدنیا والاخرة در این سرای توفنی مسلما بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران والحقنی
و در رسان مرا بالصالحین بانبیا من پیغمبران صالح در رتبه و کرامت آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود
بروضه منال [illegible] انتقال یافت انا لله وانا الیه راجعون و او را در رود نیل دفن کردند و در صندوقی از رخام و
آن بود که چون فوت شد اهل مصر با یکدیگر نزاع کردند هر یکی میگفتند که ما او را در محله خود دفن میکنیم تا نزدیک بود که کار بجنگ
کشد بس باهم قرار دادند و او را در رود نیل دفن کردند تا آب بر وی میگذرد و بهر محله که میرسد برکت و خیر او را بدان محله برسد
و چون موسی مبعوث شد او را از آنجا بیرون آورده و در قبر آبای وی دفن کردند و بعد از قصه یوسف خطاب بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله کرده و میفرماید که ذلک آنچه ذکر کرده شد از قصه یوسف من انباء الغیب از خبرهای غیبست
که بجهت ظهور دلایل اعجاز تو نوحیه الیک وحی میکنیم آنرا بتو بعد از آن اجرای دلیل میکند بر آنکه آن از اخبار غیبست
بقوله وما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اذ اجمعوا امرهم آن هنگام که جمع کردند و فراهم
آوردند رایهای خود را بر افکندن یوسف بچاه وهم یمکرون و ایشان مکر میکردند بعقوب و بیعقوب و یوسف علیهما السلام

تا یوسف را از پدر جدا سازند و با خود ببرند و چون تو آنجا نبودی و در میان ایشان نبودی پس معلوم شد که از کسی نشنیده و از آن خبر دهی
بوحی که بود و این دلیلی روشن است بر آنکه بوحی نبشته وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و نیستند بیشتر مردمان
وَلَوْ حَرَصْتَ و اگرچه حرص ورزی بر ایمان ایشان و اظهار معجزات روشن بِمُؤْمِنِينَ گروندگان بجهة فرط عناد
و رسوخ و اصرار ایشان در کفر و عناد و حرص اینجا طلب چیزیست بغایت اجتهاد و نهایت کوشش وَمَا تَسْأَلُهُمْ
عَلَيْهِ و نمیخواهی از ایشان بر تبلیغ رسالت و ادای احکام شریعت یا بر خواندن قصص قرآنی مِنْ أَجْرٍ مزدی چنانکه
قصه‌خوانان میخواهند تا ایشان را از اجابت دعوت تو باز دارد إِنْ هُوَ نیست در قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از خدای
لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را که بخوانند و بدانند و بدان پند گیرند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ و بسا نشانهای قدرت و دلایل
دال بر وجود صانع و بر حکمت بالغه و توحید او فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینهاست از انواع حیوانات
و نباتات و جمادات مشتمل بر انواع منافع و مصالح که آن معاندان يَمُرُّونَ عَلَيْهَا میگذرند بر آن وَهُمْ عَنْهَا
و ایشان از آن آیتها مُعْرِضُونَ روی گردانندگانند یعنی نه در آن تفکر میکنند و نه از آن عبرت میگیرند
وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ و نمیگروند بیشتر مردمان بِاللَّهِ بحق تعالی و صفات کمال و نعوت جلال و اقرار میکنند
بخالقیة او إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ مگر که ایشان شرک آرندگان اند به پرستش غیر او نزد عباس مراد مشرکان مکه اند
که چون ایشان را گفتندی شما را که آفریده گفتندی خدای تعالی و بعد از آن با این اقرار بت می‌پرستیدند و میگفتند اینها
انبازان خدااند و شفیعان ما و از حضرت علی بن موسی الرضا مرویست که مراد اهل کتاب اند که ایمان داشتند
و بروز آخرت و توریة و انجیل و بعد از آن شرک آوردند بجهة انکار نبوت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
اکنون بر سبیل تهدید میفرماید که أَفَأَمِنُوا آیا پس ایمن شدند مشرکان أَنْ تَأْتِيَهُمْ از آنکه بیاید ایشان غَاشِيَةٌ عقوبتی
پوشنده یعنی فرو گیرنده ایشان را مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای که همه ایشان را فرو گیرد و هیچ کس را فرو نگذارد
أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بر ایشان قیامت بَغْتَةً ناگهان بدون سابقه علامت آن وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان
ندانند آمدن آن را و کار سازی آن کرده باشند قُلْ بگوی ای محمد هَذِهِ این دعوت توحید و آماده شدن برای معاد
سَبِيلِي راه منست و دین راه من أَدْعُو إِلَى اللَّهِ میخوانم بندگان را براه خدای عَلَى بَصِيرَةٍ در حالتی که مطلع و دانا آنا
و در من برهان هویدا و حجت روشن یعنی بر وجه یقین میخوانم ایشان را براه خدای وَمَنِ اتَّبَعَنِي هر که پیروی کرد مرا
باین راه حق وَسُبْحَانَ اللَّهِ پاک است خدای از شرک که نسبت بدان وصف میکنند وَمَا أَنَا و نیستم من مِنَ الْمُشْرِكِينَ از گروه
یعنی و از شرکا نیستم و مبرا و بیزارم آورده اند که کافران گفتند که خدای اگر پیغمبر میفرستادی ... آدمی را برسالت
اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو
برسالت إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را که نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده شده بر ایشان و حفص بروحی میخواند یعنی وحی فرستادیم
با ایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَى از اهل شهرها و دیها مرویست که هرگز حق تعالی پیغمبری بحق نفرستاد که اهل بادیه

باشند از زمین یا از زنان أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکنند کافران فِي الْأَرْضِ در زمین شام و یمن و دیار عاد و ثمود تا ببینند
یعنی آثار گذشتگان را بگذرند فَيَنْظُرُوا پس ببینند بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ آخر کار و سرانجام
آنکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از تکذیبان و منکران و بجهة تکذیب و عناد بعذاب گرفتار شدند و آثار
ایشان ظاهر است و آن وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت آن خَيْرٌ بهتر است از لذت دنیا
لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنها را که پرهیز کنند از شرک و نافرمانی پس ای محمد ایشان را بگوی که أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید
اندیشه نمی‌کنید که آخرت بهتر است پس برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیان احوال تکذیبان امم میکند و میگوید
که باید که معاندان زمان تو تمادی ایام و طول حیات خود مغرور نشوند چه امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ
الرُّسُلُ تا آنگاه وقتی که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وَظَنُّوا و دانستند رسولان أَنَّهُمْ آنکه ایشان
قَدْ كُذِبُوا پس بدرستی که تکذیب کرده شدند یعنی کفار بوعده و عید ایمان ایشان را دروغ گوی گفتند یا کافران گمان کردند
که رسولان با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد بپیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم
فرود آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَنْ نَشَاءُ هر که ما خواستیم یعنی پیغمبران و متابعان او وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَأْسُنَا
عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست
فِي قَصَصِهِمْ در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران او عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ
خداوندان عقلهای خالص ... از مثل برادران کرده اجتناب کنند و مثل یعقوب بر مصیبات و مصائب صبر نمایند
و یا از مثل عنا و کفار و انکار ایشان اجتناب کنند و مثل ... از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلام
نقل کرده که مراد از الباب ... و مثل انبیا ... اعتبار گرفتن از قصصهای ... اسرار
و حقایق کلام ... ایشان روی نماید مَا كَانَ نیست قرآن حَدِيثًا يُفْتَرَى سخنی بر بافته شده باشد
وَلَكِنْ و لیکن هست تَصْدِيقَ الَّذِي مصدق آنچه که بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از او از کتب الهی یعنی توریة و انجیل
در راستی و درستی وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان کننده هر چیزی که بندگان بان محتاج باشند در دین و دنیا چه هیچ امری
دینی و دنیوی نیست که مستفاد نشود از قرآن بواسطه یا بی واسطه وَهُدًى و راه نماینده مر سالکان طریق را وَرَحْمَةً
و وسیله رحمت و بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم
سورة الرعد خمس و اربعون آیة مدنیة ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سورة الرعد بخواند
حق تعالی بعدد هر ابری که بروی هوا واقع شده باشد تا روز قیامت ده حسنه ... و در قیامت
از جمله وفا کنندگان باشد بعهد خدای و از ابو عبدالله مرویست که هر که سورة الرعد بسیار بخواند حق تعالی او را ... بهشت
برد و شفاعت ... در حق جمیع اهل بیت و برادران دینی او ... بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ المر منم خدای که میدانم ... افعال و اقوال بندگان تِلْكَ این آیتها

آیات الکتاب آیتهای قرآنست والذی انزل و این آیتها از آیات آخرست که فرو فرستاده شده است
الیک بسوی تو من ربک از نزد پروردگار تو الحق کتاب مذکور درست و راستست ولکن اکثر
الناس و لیکن بیشتر مردمان اهل مکه لا یؤمنون نمیگروند بآن جهت عدم تفکر و رهنمائی الله الذی
خدای آن کسی رفع السموات آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید آنرا و برداشته شده بغیر عمد بی ستونها
ترونها که می‌بینید شما آنرا یعنی مستوی که بری شما باشد ندارد و یا ستون ندارد که او را توان دید و در فوائد السالک
مذکورست که باری تعالی سقف عالی سموات را بی قائمه که ادراک توانید کرد برافراشت و بی ستون که شما
توانید نمود مرتفع برداشت یعنی ستون هست لیکن مخفی است و قائمه هست اما غیر مرئیست و آن عدالتست و مجازست که بالعدل
قامت السموات ثم استوی علی العرش پس قصد کرد بآفریدن عرش یا مستولی شد بر او باقتدار تمام و نفاذ حکم یا
راه برش پادشاهی دست یعنی حق تعالی قصد فرمود بحفظ و تدبیر وسخر الشمس و رام کردانید آفتاب را والقمر
و ماه را جهت مصالح بندگان بر حرکت و حرکات مستمره آن که نافعست در حدوث کاینات و بقاء آن کل
هر یک از آنها یجری میرود و حرکت میکند لاجل مسمی تا وقتی که نام برده شود یعنی مدت معین که دور خود را باتمام
رساند یعنی آفتاب دوازده برج خود را در عرض یکسال تمام کند و ماه در مدت یکماه و هر یک هر روز از مطلع دیگر آیند
و بمغرب دیگر فرو روند یا هر یک میروند و سیر میکنند در آسمان تا قیام قیامت که سیر ایشان آن منقطع گردد یدبر الامر
تدبیر میکند کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماتت یفصل الآیات بیان میکند آیتها
قرآن را یعنی منفصل میسازد و باز مینهی با احادیث و دلایل قدرت میکند یکی از بعد دیگری لعلکم شاید که شما بلقاء ربکم
برسیدن بجزای پروردگار خود در قیامت توقنون یقین حاصل شوید و دانید که هر که قادرست بر آفریدن این
اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وهو الذی مد الارض و اوست آنکه گسترانید زمین را بر روی آب یعنی
بسط آن کرد در طول و عرض بعد از آنکه مجتمع بود در زیر کعبه تا جنبندگان بر آن جای گیرند و سیر کنند و قدمهای ایشان
بر آن قرار گیرد وجعل فیها و آفرید در آن زمین رواسی کوههای محکم پا بر جا که منع زمین کنند وانهارا
و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان را ومن کل الثمرات و از همه میوه جعل فیها گردانید در زمین
یعنی آفرید در آن از جمیع انواع ثمرات زوجین اثنین دو صنف چون سیاه و سفید و خورد و بزرگ
و ترش و شیرین و سرد و گرم و بری و بوستانی و زمستانی و تابستانی یغشی اللیل النهار می‌پوشاند
و در میکشد شب را بر روز تا هوا بعد از آنکه روشن بود تاریک میشود و این اکتفا باحد الضدین است
چه از آنجا دیگری معلوم است آنست که در آورد روز را بر شب تیره که هوا بعد از تیرگی روشن شود و هم از جانب
اوست ان فی ذلک بدرستی که درین آثار قدرت که مذکور شد لآیات لقوم یتفکرون هر آینه نشانهای
روشن هست برای گروهی که تفکر کنند و دانند که تکون این اشیا دلیل روشن است بر وجود صانع حکیم

وفی الارض و در زمین قطع متجاورات پارهاست پیوسته بیکدیگر یعنی این نیز یکی از دلایل قدرتست که قطعهای
مختلفه زمین را بیکدیگر پیوسته یعنی شایسته زراعت و برخی شوره زار و پاره در یک آمیزه و قطعه سنگستان و بعضی
سخت و برخی نرم و پاره صالح زرع و برخی صالح غرس و او که قادر مختارست تخصیص هر یک کرده بصفتی و صفتی
و اگر بر وفق اراده افعال خود را آن واقع میگردانید بوجهی دون وجهی اختلاف در آن راه نمی یافت بجهت اشتراک
این قطعها در طبیعت ارضیه وجنات من اعناب و دیگر دلالت میکند بر قدرت کامله او آنکه در زمین
بوستانهاست از انگور بسیار وزرع و کشتها ونخیل و خرمابنان صنوان و نه خرمابنانی مذکور شد بلکه مشترک
الاصول یعنی هر یک شاخ از یک شاخ همان یعنی صنوانست که صاد یسقی بماء واحد آب داده میشود این اشجار
و زرع بیک آب ونفضل بعضها و تفضیل میدهیم بعضی را از آن علی بعض بر بعضی دیگر در شکل و کم فی الاکل در میوه
بحسب شکل و رنگ و بو و طعم یعنی با وجود آنکه همه بیک آب میپرورند مختلف الصفات اند پس این نیز دلالت میکند بر وجود
صانع حکیم چه اختلاف آن با اتحاد اصول و اسباب نیست مگر بتخصیص قادر مختار و حاصل سخن آنکه جاییکه اند متقدر با ذکر
یعنی با نحو مذکور شد آب داده میشود بیک آب ان فی ذلک بدرستی که در آنچه ذکر کرده شد لآیات هر آینه دلالتهای
واضح هست لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل و تامل کنند که اختلاف میوه اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند
نمیتواند بود مگر باراده قادر مختار و در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اصوات
و اخلاق و مقادیر در طول و قصر و توسط با وجود آنکه پدر ایشان یکیست ابن ابی حماد که یکی از روات معتبره و اهل سنت است روایت
کرده از اسحاق بن عطا که از عبدالله بن محمد بن عقیل نقل کرده که جابر بن عبدالله فرموده که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم
که خطاب کرد بعلی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود ای علی مردمان همه از درختان متعدد و مختلف‌اند و من و تو از یک درختیم
پس این آیه را تلاوت فرمود که وفی الارض قطع متجاورات الی قوله یسقی بماء واحد و ابو هرون عبدی نیز روایت
کرده که من از ابوسعید خدری پرسیدم که از حال حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مرا آگاه کن و آنچه
از فضایل و مناقب او خبر ده جواب داد که ای ابا هرون مرا آن بدان و آگاه باش که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم که فرمود مردمان از درختان متعدد و مختلف‌اند و من و علی از یک درختیم و علی بن ابی طالب علیه السلام فرع آن
پس خوشی حال آن سعادتمندی که تمسک باصل شجره نماید و از ثمره شاخهای آن محظوظ گردد و بعد از ذکر دلایل قدرت کامله
خود تعجب مینماید از تکذیب منکران بعث و میفرماید که وان تعجب و اگر تعجب میداری ای از انکار کفار بعث
و نشور را و عدم تدبر ایشان در دلایل وحدت و قدرت ما فعجب قولهم پس سزاوارست که تعجب کرده شود
از قول ایشان یعنی تعجب تو بجای خود است چه هر که قادر باشد بر آفریدن آنچه بر تو خواندیم هر آینه اعاده و بر او آسان تر خواهد
بود چه او هر گاه سبحانه قادر باشد بر ایجاد کردن اشیا در عدم بدون ماده بطریق اولی که قادرتر باشد بر اعاده آن
با وجود ماده آن پس جای آنست که تعجب کنی از سخنان ایشان که میگویند بر سبیل انکار ءاذا کنا ترابا آیا آنوقت

چند شاخ از یک اصل بسته و غیر صنوان

که ما چون ترابا خاک شویم یعنی بعد از مرگ که خاک شویم أَئِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ هر آینه باشیم در آفرینش نو یعنی باز زنده گرداند
أُولَٰئِكَ آن گروه که با وجود آنکه خدا را خالق آسمان و زمین میدانند بجهت عناد و لجاج فکر نمیکنند که هر که بر ابتدا قادر باشد
بر اعاده نیز قادر تواند بود الَّذِينَ آنانند که كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ کافر شدند بپروردگار خود بجهت انکار بودن ایشان بحشر
و نشر وَأُولَٰئِكَ و آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش
خَالِدُونَ جاوید اند و در خبر است که نضر بن حارث و اتباع او استعجال عذاب میکردند بر طریق استهزا و انکار
حق تعالی فرمود که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدای تعالی برای ایشان مقرر کرده
قَبْلَ الْحَسَنَةِ قبل از عافیت و چون حق تعالی عذاب استیصال را از این امت صرف کرده و تعذیب مکذبان
آنحضرت را تاخیر فرموده تا قیامت پس تاخیر حسنه است و استیصال سیئه که کافران استعجال عذاب میکردند قبل از مهلت
الهی برای ایشان تا آخر زمان و در وجه انکار و استهزا و آن استعجال میکردند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه گذشته است مِن قَبْلِهِمُ
الْمَثُلَاتُ مثل آن عقوبتهای امثال ایشان از مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و صیحه پس ایشان چرا اعتبار نمیگیرند
و از آن نمی‌ترسند مثل آن میکنند بر خود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش
است لِّلنَّاسِ برای مردمان یعنی مومنان که از آن ایمان آرند و تصدیق کنند خدای بیامرزد ایشان را و ببخشاید
عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ بر کفر ایشان کافران ایمان آرند و تصدیق کنند خدای بیامرزد ایشان را و ببخشاید وَإِنَّ رَبَّكَ
کافران که از آن ایمان آرند و تصدیق کنند و چرا ایمان قاطع ماده جرایم کفر است مراد غیر حقوق مردمان است
پرستی که پروردگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ هر آینه سخت عقوبت است بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب
و کفر آورند و مغفرت است بر مومنان بتوبه و استغفار و سخت عقوبت است بر کافران با انکار سعید بن مسیب روایت
کرده که بعد از نزول این آیه رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر عفو خدا نبودی هیچ عیش احدی را گوارنده نشدی و اگر وعید
حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از طاعت باز ماندی و بعد از آن فرمود که اگر بندگان قدر رحمت الهی دانند و عفو
او را بشناسند که چشمهای ایشان روشن شدی و اگر قدر عذاب و عقوبت و نکال او بشناختندی هرگز چشم ایشان
بهیچ خیر روشن نگشتی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنکه کافر شدند لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ
بر محمد آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که مانند معجزه چون عصای موسی و احیای عیسی إِنَّمَا أَنتَ
مُنذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده و نبی فرستاده شدی برای بیم کردن و بر تو همین بلاغ است و پس اظهار معجزه دال
بر صدق آن و ترا در اظهار آیات مقترحه بدون اراده و اجبار خبر وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و برای هر قومی راه نماینده است یعنی نبی که مخصوص
باشد بمعجزه موسی و عیسی علیهما السلام که شما طالب آن اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت در زمان تو غالب است
معجزه من قرآن است پس مثل او را بیارید تا ابطال آن کنید فخر الدین رازی که از اعاظم اهل سنت است در تفسیر کبیر خود آورده
که چون این آیه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله دست مبارک بر سینه خود نهاد و فرمود منم منذر و بعد از آن

وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ و آن گروه غلها
در گردنهای ایشان

مبارک بر دوش علی بن ابی طالب علیه السلام نهاده و با او گفت که ای علی بعد از من مردمان بتو مهتدی شوند و نیز
و نیز حافظ ابو نعیم که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود آورده و از سعید بن جبیر و ابن عباس نقل کرده که چون این
آیه نزول یافت سرور انبیا صلی الله علیه و آله فرمود که أَنَا الْمُنذِرُ وَعَلِيٌّ الْهَادِي منم بیم کننده خلقان و علی بن ابی طالب
هادی و رهنمای ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر خود این حدیث ذکر کرده و سعید بن مسیب از ابو هریره روایت کرده که
هادی هذه الامة علی بن ابی طالب و بعد از آن حق تعالی در بیان کمال علوم و قدرت خود میفرماید که اللَّهُ
يَعْلَمُ خدای میداند مَا تَحْمِلُ آنچه بر میدارد كُلُّ أُنثَىٰ هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و دراز و کوتاه
و غیر آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ و میداند آنچه خوب و زشت بکاهد رحمها یعنی حق تعالی بکاهد در رحم از کوتاه
تمام خلقت بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ و آنچه زیاده سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثه ولد از اعضای زایده
و گویند مراد زیاده و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل است بر یک ولد و بر یک تا چهار و نزد بعضی تا پنج اولاد در رحم جایز است
واضح است که زیاده بر آن ممکن است و نقل کرده اند که در یمن زنی پنج بطن بزاد و در هر بطن پنج دختر و بعضی ثقات معتمد
که در جزایر زنی رنگ شکم و پیدا آورده و آن خانه که در آن وضع ایشان گذارده بود آن زمان نمایان
وَكُلُّ شَيْءٍ و هر چیزی عِندَهُ نزدیک وی بِمِقْدَارٍ باندازه است که از آن زیاده و کم نشود کقوله إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ
خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ عَالِمُ الْغَيْبِ داننده پوشیده است از حس وَالشَّهَادَةِ و آشکارا یعنی ظاهر محسوس الْكَبِيرُ
بزرگوار عظیم الشان الْمُتَعَالِ برتر از همه بقدرت و کمال یا منزه از صفت مخلوقات و متعالی از آن سَوَاءٌ مِّنكُم
یکسانست از شما پیش علم او مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ و هر که پوشیده سخن را در نفس خود وَمَن جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آن
سخن وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که او طالب کننده پنهانست و پوشنده عمل خود بِاللَّيْلِ در شب وَسَارِبٌ
و هر که سازنده ظاهر است و آشکار کننده قول و فعل خود بِالنَّهَارِ در روز یعنی هیچ چیز از قول و فعل بشر و علانیه
و پوشیده وقت آن بر علم کامل او دست و شمول آن بر جمیع امور لَهُ و آنکس را که می‌پوشد یا انکار میکند قول و فعل خود
مُعَقِّبَاتٌ فرشتگانی اند که در پی در آینده اند آنکس را در حفظ او و افعال و اقوال او مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش
وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند او را مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدا و تبدیل میکنند او را آنچه از قضا
میشود می نویسند و ایشان را الکرام الکاتبین گویند در تبیان آورده که ایشان ده ملکند بروز و ده بشب و قول
اصح و اشهر آنست که ده ملک اند بروز و ده بشب و قول مرویست که حق تعالی فرشتگان را آفریده که بنده
او را نگاه میدارند از مضار و مکاره و در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای تعالی فرشتگان را موکل
آدمیان نکردی شیاطین ایشان را بربودندی از روی زمین و در خبر است که خدای تعالی که موکل کرده بحفظ هر آدمی
را از آدمیان چنانکه کسی را از ایشان بر او ده اند که یکی از بزرگان صحابه از رسول صلی الله علیه و آله پرسید که
با ما چند فرشته موکلند فرمود دو فرشته یکی بر راست و دیگری بر چپ آنکه بر راست است امیرست بر آنکه بر چپ است

چون نیکی کند فرشته دست راست بر آن را بنویسد و چون بدی بکند فرشته دست چپ گوید بنویسیم گوید توقف کن
تا باشد که پشیمان و استغفار و توبه کند چیزی ننویسند و اگر گوید که بنویس که خدای ما را از تو برهاند که بد همنشینی است مرا
که ملاحظه خدا نمیکند و نه از ما شرم میدارد و ذلک قوله ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و دو فرشته
دیگر که از پیش و پس ما را نگاه میدارند قوله معقبات من بین یدیه و من خلفه و فرشته دیگر هست که موی پیشانی
بدست اوست یعنی سلطه است بر تو چون تواضع کنی ترا رفیع کند و اگر تکبر کنی ترا وضیع کند و فرشته دیگر بر لب تو نشسته
که حفظ هیچ چیز از اقوال تو نمیکند مگر صلوات تو بر محمد و آل محمد و دو فرشته دیگر موکلان تا مار در دهن تو نشود و دو فرشته
بر چشمهای تو موکل اند و این ده فرشته بر هر آدمی موکل اند بشب و دو میایند بروز مجموع بیست فرشته اند بعد از آن
میفرماید که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ تغیر نکند مَا بِقَوْمٍ آنچه با گروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا
تا وقتی که آن گروه تغیر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشان هست یعنی بدل کنند احوال جمیل با خلاق ذمیمه
کفته که تغیر دهند بار از ذکر او متغیر گردانند دلها را از یاد او مادام که دل و زبان با ورست دارند و به غفلت
نورزند اثر فیض بر ایشان رسد ابن عباس فرموده که هرگاه حق تعالی بر قومی نعمتی عطا فرماید و ایشان شکر گذاری
آن قیام نمایند حق تعالی آن نعمت را بر ایشان زیاده گرداند و اگر کفران آن نعمت کنند از ایشان سلب نماید
در خبر هست که چون تحریم خمر کرده شد رسول صلی الله علیه و آله در کوچه از کوچهای مدینه میگذشت جوانی انصاری
می آمد قرابه از خمر بر سر گرفته چون رسول باو رسید سلام کرد رسول صلعم فرمود چیست این که بر سر داری ترسید گفت یا رسول
الله پاره سرکه هست فرمود بیا تا بچشم وی با خوف تمام با دست لرزان قرابه را از سر گرفت و پاره از
آن بر دست رسول ریخت سرکه پاکیزه و صافی شده بود رسول صلعم از آن بچشید و یاران نیز بچشیدند و در تعجب
فرو ماندند و گفت یا رسول الله بآن خدای که ترا بخلق فرستاد که من خمر در قرابه کرده بودم حضرت فرمود
که چون مرا دیدی و در دل قصد توبه نصوح کردی با خدای عهد کردی که اگر مرا رسوا نکنی من دیگر گرد خطا نروم حق تعالی
بصدق نیت تو نظر فرمود و خمر را سرکه گردانید پس این آیه فرمود إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ
وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ و چون خدای خواهد یعنی حکمت او اقتضا کند که برساند بِقَوْمٍ سُوءًا بگروهی عذاب و عقوبت
و هلاکت فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس باز گردانیدن نیست مر او را یعنی کسی نتواند که آن را رد کند از خود و یا دیگری از و باز تواند
داشت وَمَا لَهُمْ و نیست مر آن قوم را مِنْ دُونِهِ بجز از خدای مِنْ وَالٍ کسی متولی امر ایشان شود و در رفع
عذاب یاری ایشان کند و نیز از کمال قدرت خود خبر میدهد هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ مینماید شما را
برق و آن لمعه ایست سریع الزوال که از ابر ظاهر گردد و نشانه باران باشد پس خدای تعالی برق را مینماید خَوْفًا
برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر رساند وَطَمَعًا و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ
و پدید آرد و در هوا بسبیل اختراع السَّحَابَ الثِّقَالَ یعنی ابرها که با آب گران باشند وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ و تسبیح گوید

رعد بِحَمْدِهِ مقرون بحمد خدای یعنی تسبیح را بتحمید مقرون میسازد و در روایت آمده است از ابن عباس که رعد ملکی
که ابر را میراند و برق آه او بر سوزد و باران گریه ایشان مراد نیست که شنوند کان رعد بجهت ترس یا و از تسبیح و تحمید
خدای میکنند و یا آنکه حال رعد ذکر وحدانیت و کمال قدرت وست و دال بر نزول رحمت و نبار بر
تسبیح و تحمید نها مانند سجده و جمادات یعنی همه کونات از جهة امکان دال اند بر وجود آفریدگاری که مستجمع
جمیع صفات کمالست و مرویست که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله آواز رعد شنیدی فرمودی سبحان من
یسبح الرعد بحمده پاکست خداوندی که رعد حمد او میکند وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ و تسبیح او میکنند فرشتگان
با آنکه اعوان رعداند از ترس خدای از ابن عباس نقلست که هر که آواز رعد بشنود و بگوید سبحان الذی
یسبح الرعد بحمده والملئکة من خیفته وهو علی کل شیء قدیر اگر او را صاعقه رسد دیت او بر من و هم از وی
مرویست که رعد فرشته است که چون آواز بر دارد بتسبیح در آسمان هیچ فرشته نماند مگر آنکه آواز تسبیح خدای بر دارد و نزد
آن حال حق تعالی باران می فرستد وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو می آرد صاعقها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس میرساند
از آن مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد و مرویست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه نزد رسول آمدند
بقصد قتل او در وقتی که آنحضرت تنها بود پس عامر با آنحضرت بمجادله مشغول شد و اربد خود مشغول ساخت تا از
در پس رسول شمشیر کشیده و خواست که بر حضرت زند دسته شد و گفت بار خدایا شر این هر دو از من کفایت کن حق
تعالی صاعقه بر اربد فرو فرستاد و او را بکشت و عامر را طاعون دریافت و بجهنم پیوست و این آیه نازل شد که
لَهُ مُعَقِّبَاتٌ یعنی مر پیغمبر را فرشتگانند که در پس و پیش او محافظت میکنند از آنکه دشمنان او قصد وی کنند باو نرسانند و حق تعالی
ارسال صاعقه میکند بر دشمنان او مانند اربد بن ربیعه که صاعقه باو رسید و وی را بسوخت وَهُمْ يُجَادِلُونَ
و ایشان جدال میکنند فِي اللَّهِ در شان حق تعالی که او از چه چیز هست یا جدال ایشان تکذیب یا جدال پیغمبر است
در آنچه خدای را بدان وصف میکند از کمال علم و تفرد در الوهیت و یا آنچه ذکر میکرد و زنده شدن و احوال آن
وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ و خدای سخت قوه هست در تعذیب مجادلان و در روایت آمده که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرستاد شخصی از معاندان مشرکان عرب فرستاد تا او را باسلام دعوت کند چون وی را بان دعوت کرد
گفت بگو بیدکه خدای محمد از چه چیز هست از مس است یا از یاقوت سرخ که خدای را مثل و شبیه نیست هیچ کس را
نرسد که او را بچیزی تشبیه کند پس آمد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را باین خبر داد و فرمود تا بار دیگر برو و او را دعوت
کرد و وی گفت تا معاینه خدای محمد را نبینم باو نگروم این صورت بموقف عرض رسانیدند فرمود یکبار دیگر و برو او را
کفتند تا حجت بر وی لازم شود و این نوبت نیز همان مقاله گفت فی الحال از سحاب قهر الهی صاعقه ظاهر شد و او را
بسوخت و این آیه نازل شد بعد از آن فرمود که لَهُ مر خدای راست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن حق که کلمه لا اله الا الله
است یا مراد آنست سزاوار بودن آنکه مردمان را بعبادت او خوانند یا مر خدای راست اجابت کسی که با اخلاص او را

بخوانند والذین یدعون و آنکه میخوانند من دونه بجز از وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند لا یستجیبون
اجابت نمیکنند مر ایشان را بشیء بچیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر همچو اجابت کسی که بگشاید هر دو
کف خود را الی الماء بسوی آب جای که آب از دور باشد مانند تشنه که بر سر چاهی رسد و او را دلو و رسنی همراه
نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری آب طلبد لیبلغ فاه تا بدهن او برسد وما هو
ونیست آب ببالغه رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است و نمیداند خواندن و قدرت ندارد و مر آنکه
او اصنام نیز نسبت با عابدان خود همین حال دارند و یا معنی آنست که همچنانکه کسی بکشاید انگشتان بگشاید آب گرفت
بست او تواند گرفت تا بدهن رسد اجابت دعوت اصنام نسبت بخیر است وما دعاء الکافرین ونیست خواندن
کافران مر بتان را الا فی ضلال مگر در گمراهی و بطلان ناامیدی و ضایع بودن بعد از آن بیان کمال قدرت
و سعت مملکت خود میکند بقوله ولله یسجد و مر خدا را سجده میکنند من فی السموات هر که در آسمانهاست
والارض و هر که در زمین است طوعا از روی رغبت و زبان برداری مراد مومنان اند از ملایکه و جن و انس که بر آسانی
و دشواری فرمان برند و سجده کنند خدای را وکرها و از روی کراهت و بی رغبتی مراد کافرانند که در وقت شدت
و محنت بضرورت سجده کنند وظلالهم و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدا را بتبعیت شخصهای ایشان
بالغدو بامداد بسوی مغرب والاصال و بامدادها و مغرب بسوی شرق مراد دوام است و تخصیص این دو وقت
آنست که امتداد ظل درین دو وقت ظاهر است و حقیقت آنکه طلوع و رغبت صفت ایشانست که لطف الهی شامل حال ایشان
شده و نهال ایمان در دل ایشان رویده گشته و کراهت خاصیت آنانکه بجهت فرط عناد و قهر پادشاهی تخم ضلالت
در مزرعه نفس از زبان ایشان افشانده شده و چون حق تعالی درین آیه بیان فرمود که او مستحق عبادت و سجود
سموات و ارض برای وی است و عقب این بیان حجت میکند بر آن بقوله قل بگوی ای محمد من رب السموات
والارض کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست اگر جواب بروجه
صواب دادند فهو المراد و اگر بجهة عناد جواب ندهند بر ایشان قبل ایشان قل الله بگو آفریدگار عالم علوی و سفلی الله
خدای بحقست جواب ایشان از جز این جواب نیست و اگر عناد ورزند و در جواب دادن غیر از این جواب ایشان نخواهد بود
الزام کن ایشان را بروجه تبکیت قل بگو ایشان را افاتخذتم آیا فرا گرفته اید من دونه اولیاء بجز وی از
معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را میپرستید و فرا
میگیرید ایشان را بدوستی لا یملکون نمیتوانند و مالک نیستند لانفسهم برای نفسهای خود نفعا ولا ضرا سودی را
و نه زیانی را یعنی برای خود جز نفع نمیتوانند و مالک نیستند بر دفع ضرری از خود و پس سود چون توانند رسانید بشما و چه نوع
زیان از شما باز توانند داشت و بعد از الزام حجت قل هل یستوی الاعمی بگو آیا برابر شود نابینا که پرستنده صنم است
و در تاریکی کفر و شبهه گرفتار والبصیر و بینای که پرستنده خدای بحق است بروجه بصیرت روشنایی ایمان و

ام هم

وبرهان آشکار را انکار باشد معبودی که غافلست از شما و معبودی که مطلع است بر احوال شما ام هل تستوی الظلمات
برابر باشد تاریکیها شرک و انکار والنور و روشنی توحید و معرفت پس بر وجه انکار میفرماید که ام جعلوا
لله آیا کافران ساختند برای خدای شرکا خلقوا آنها را که بیافریدند کخلقه همانند آفریدن خدای
فتشابه الخلق پس مشتبه شد آفریده علیهم بر ایشان و ندانستند که آفریده خدای کدامست و آفریده
شرکا کدام حاصل معنی آنست که ایشان شریکانی گرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشند چنانکه خدای
آفریننده است پس مستحق عبادت باشند چنانکه اوست لیکن ایشان فرا گرفته اند شریکانی که قادر نیستند بر آنچه خلق
خدای بر آن قادر است چه جای آنکه قادر باشند بر آنچه خالق بر آن قادر است قل الله بگوی ای محمد خدای خالق
کل شیء آفریننده همه چیز است از آسمان و زمین و حیوانات و نباتات و جمادات و اصناف خلق از
جواهر و اعراض و شریک ندارد و سزاوار آفریدن اینهاست تا شریک او باشند در پرستیدن وهو الواحد و اوست
یگانه در الوهیت القهار غالب بر همه چیزها بعد از آن بیان مثل میکند برای حق و باطل بقوله انزل من السماء
فرو فرستاد او از بر از جانب آسمان ماء آبی را فسالت اودیة پس روان شد رودها و جویها از آب
بقدرها باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخوردی و بزرگی و تنگی و فراخی آب برداشت و باندازه
خود که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند فاحتمل السیل پس برداشت این آب روان
زبدا رابیا کفی بلند از زیر برآورده از غایت تموج و جوشش ومما یوقدون و بعضی از آنچه در کوره
نهاده می افروزند و حفص بیا میخواند یعنی مردمان می افروزند علیه فی النار بر آن در آتش یعنی بگداخته
از فلزات یعنی زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابتغاء حلیة برای طلب پیرایه او متاع یا برای اوانی
و آلات محاربه و ادوات زراعت یعنی از آنچه آتش بر آن می افروزند از فلزات زبد کفیست
مثله مانند آن کف که بر روی آبست کذلک همچنانکه ذکر کرده شد یضرب الله مثل میزند خدای الحق
والباطل حق و باطل را تشبیه کرده سخن حق را در افاده و منافات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان
فرو آمده و بفلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال
بکفی که بر روی آب و بر روی فلز باشد چنانکه میفرماید که فاما الزبد اما کف روی آب و خبث بر بالای فلز فیذهب
جفاء پس برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد واما ما ینفع الناس واما آنچه سود رساند مردمان را
چون آب صافی یا فلز گداخته بیغش فیمکث فی الارض پس بماند در زمین تا مردمان منتفع شوند کذلک
همچنین که ذکر کرده شد یضرب الله الامثال میزند خدای مثلها را برای تعقل و تامل در آن مخلص سخن آنست
که اهل باطل چه بسیار باشند مانند کف رودخانها و کف فلزات که در حین جوشیدن و در اندک مدتی
جوشش و خروش کنند و باندک فرصتی تا خیر و مضمحل گردند و اهل حق اگر چه اندک باشند مانند آب صافی که مکث طویل

نمانید و برهان نفع رسانند لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنان را که اجابت نمودند لِرَبِّهِمُ مر فرمان پروردگار خود را
الْحُسْنَىٰ مثوبت نیکوست وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ و آنانکه اجابت نکردند مر خدا را لَوْ أَنَّ لَهُمْ
اگر باشد مر ایشان را مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است جَمِيعًا همه آن از نقود و جنس و متاع و ضیاع وَمِثْلَهُ
و مانند آنها مَعَهُ با آن باشد یعنی اگر آن قدر که نقود و اقمشه و نباتات بآن اضافه کنند و همه در تصرف
کافران باشند و در روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند از آن یعنی خواهند که خود را بآن جمله باز خرند
و از عذاب برهند اما کسی از ایشان نستانند و آن فدیه قبول نکنند أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست
سُوءُ الْحِسَابِ بدی شمار یعنی سختی حساب چه حسنات ایشان را قبول نکنند و سیئات ایشان را با ایشان مر زنند وَمَأْوَاهُمْ
و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جاییست دوزخ محل استقرار و نیز در بیان
امتیاز میان مؤمن و کافر میفرماید که أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ آیا پس کسی که میداند آنچه فرو فرستاده اند إِلَيْكَ
بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راستست كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ مانند آنکسیست که نابینا
باشد یعنی و انکار قرآن کند مراد عدم تساویست میان ایشان إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند میپذیرند
بقرآن أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهای صافی شده از اسرار تعلقه و هم و شبه الَّذِينَ يُوفُونَ
آنانکه وفا میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدای که در روز میثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمیشکنند
آن پیمان را یعنی نقض پیمانی نمیکنند که عقول ایشان بآن دلالت کرده از اعتراف بربوبیت و وحدانیت
حضرت عزت و یا عهدی که خدای تعالی در کتب خود از ایشان فرا گرفته نقض آن نمیکنند وَالَّذِينَ يَصِلُونَ
و آنانکه می پیوندند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه امر کرده است خدای بآن أَنْ يُوصَلَ و حقوق الناس که پیوسته
از صله رحم و موالات مؤمنان و ایمان بجمیع انبیا و کتب و امثال آن از مراعات حقوق الله و حقوق
الناس وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و می ترسند از عذاب پروردگار خود عموما وَيَخَافُونَ و خوف دارند
سُوءَ الْحِسَابِ از سختی حساب خصوصا پس محاسبه نفس خود میکنند قبل از آنکه محاسبه ایشان کنند ابو ایوب
انصاری روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله مردی را گفت که خدای را بپرست و با او شرک میاور و نماز
بپای دار و زکوة بده و صله رحم بجای آور و از خدای بترس تا ترا در بهشت روی و در توریة نوشته که ای فرزند
آدم از خدا بترس و با پدر و مادر نیکوی کن و بر رحم پیوند تا عمرت دراز شود و کارهات آسان کنم و بلا را از تو
بگردانم و ابو جعفر فرموده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که خدا برو الدین و صله رحم آسان میگرداند حساب را
بعد از آن این آیت را بعد از آن این آیت تلاوت فرموده و نیز در صفت ایشان میفرماید که وَالَّذِينَ
صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر بیکار نفس و مخالفت هوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ برای طلب رضای پروردگار
نه برای سمعه وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز مفروض را وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

بعضی از آنچه روزی دادیم ایشان را و بود و بمعنی نفقه واجبه را از آن اخراج کردند سِرًّا نهان از همه کس که موصوف بمال است وَ
عَلَانِيَةً و آشکارا مانند شخصی که مشهور باشد بمال وَيَدْرَءُونَ و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ نیکوی بدرا
یعنی بعوض بدی نیکوی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابل نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف و گناه را
دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت أُولَٰئِكَ آن گروه که باین صفات موصوفند لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ
مر ایشان راست سرانجام نیکو در آن سرای یعنی جزای عمل در عاقبت و آن چیست جَنَّاتُ عَدْنٍ بهشتهای
با اقامت که همیشه در آن باشند يَدْخُلُونَهَا در آیند در آن وَمَنْ صَلَحَ و در آیند در بهشت کسی که شایسته
باشند با ایمان و طاعت مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ
و فرزندان ایشان یعنی صلحای ایشان بایشان ملحق شوند و اگر چه بفضل ایشان نرسند بجهت تبعیت و تعظیم ایشان
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ و فرشتگان در آیند بر ایشان مِنْ كُلِّ بَابٍ از هر دری از درهای منازل ایشان بتحیه
که مقدار شبانروزی از روزهای دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامتی از آفات بر شما
و این بشارتست بدوام سلامتی یعنی همیشه بسلامت خواهید بود بِمَا صَبَرْتُمْ بسبب آنچه صبر کردید و شکیبا بودید بر فقر
و درویشی و فقر و درویشی صفتی ست نزد حق تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بلال را
گفت زندگانی چنان کن که فقرا میکنند که از فقیری بخدای رسی نه از غنی کا نجا فقرا از همه مقبول تر نزد و یا صبر کردید بر جمیع
مکاره فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نیکوست سر انجام آن سرای که ایشان یافته اند مرویست که جنات عدن خیمه مجوفست
که طول آن در هوا شش میل است که در آن شکافی و پیوندی نیست و در هر زاویه از آن جمعی از اتقیا اهل ایمان باشند
و از آنجا هزار مصراع از زر بر دری از آن هفتاد هزار فرشته است هر فرشته تحفه و هدیه برای اهل آن منازل که دیگر نباشد
و بعد از آن در بیان حال ناقضان عهد میفرماید که وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ و آنانکه میشکنند عَهْدَ اللَّهِ پیمان
خدا را مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس محکم کردن آن باعتراف و قبول وَيَقْطَعُونَ و می برند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه
خدای فرموده است بآن چیز أَنْ يُوصَلَ که پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها و غیر آن از حقوق
الله و حقوق الناس وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی
أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشان راست دوری از رحمت وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشان راست بدی سرای که دوزخ
است یا بدی عاقبت در دنیا و آخرت و گفته اند که مراد به وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ خارجیان اند که
کشتند و بر امام عادل بیرون آیند و مراد و يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ محاربان بعد از آن بیان آن راز فرموده میکند بقوله
اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای گشاده میگرداند روزی لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد بر وفق مصلحت وَيَقْدِرُ
و تنگ میسازد بر کسی که اراده میکند بر طبق حکمت وَفَرِحُوا و شاد شده اند اهل مکه بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی

این سرای وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این سرا فِی الْآخِرَةِ در جنب آخرت اِلَّا مَتَاعٌ
مگر برخورداری اندک با شتابی زایل شونده که بقایی ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ
كَفَرُوا و گویند آنانکه نگرویدند لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نمیشود برای محمد صلی الله علیه
آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم قُلْ اِنَّ اللّٰهَ بگو بدرستی که خدای يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ فرو
میگذارد در ضلالت میکند هر کرا میخواهد مراد انها اند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات وَيَهْدِي
اِلَيْهِ و راه مینماید بوسیله الطاف بسوی خود مَنْ اَنَابَ هر کرا بازگردد بوی و انابت کنند الَّذِينَ
اٰمَنُوا آنانکه گرویدند بخدای وَتَطْمَئِنُّ و آرام می یابد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان بِذِكْرِ اللّٰهِ بیاد خدای
یعنی بذکر خدای مشغول شوند و بدان آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که بزرگتر
معجزاتست اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام می یابد دلهای مومنان الَّذِينَ
اٰمَنُوا آنانکه گرویدند یعنی مومنان که ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته
طُوبٰى لَهُمْ زندگانی خوش مر ایشانراست وَحُسْنُ مَاٰبٍ و نیکوی بازگشت و باحادیث صحیحه ثابت گشته که طوبی
درختیست در بهشت عدن که بیخ او در منزل حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم است و در هیچ غرفه و قصری نباشد
که شاخی از ان نبود و چشمه سلسبیل و کافور از ان روان باشد و هیچ شکوفه و میوه نباشد مگر بران باشد و ابو سعید
خدری نیز روایت کرده که مردی از رسول صلی الله علیه وآله پرسید که طوبی چیست فرمود که نام درختیست در بهشت
سایه او صد ساله راه باشد جامهای اهل بهشت از شکوفهای ان بیرون آید و از مقاتل نقلست که هر برگی زان خلایق
را سایه افکند و فرشته بر آن موکل است که خدای را تسبیح میکند بانواع لغت وهب بن منبه گفت در بهشت درختیست
که آنرا طوبی گویند اگر سوار تیز رو صد سال در سایه ان رود از ان درنگذرد و زمینش از یاقوت و کالای
از مشک و اصل ان جوی شیر و می و انگبین بیرون می آید و آن موضع اهل بهشت است تا ایشان در مجلس خود نشسته
باشند که فرشتگان با ایشان آیند با نجیبها از نور با رقعه‌های زربفته مهار ایشان زنجیرها باشد که الواح آن
از یاقوت بود و روی آن از زر و جامهای آن از سندس و استبرق بر آن اقمشه شوند و در برابر یکدیگر روند
تا بقصور خود رسند و در آنجا نعمتها بینند که در وهم خاطر ایشان نگذشته باشد و بدل ایشان خطور نکرده باشد و ثعلبی
در تفسیر خود از کلبی نقل کرده که ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرده که درخت طوبی در سرای علی بن ابی طالب
است علیه السلام و در سرای هر مومنی از ان شاخی باشد و بروایت اهل البیت از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
نقلست که آنحضرت فرمود که سرای من و علی در بهشت یکی باشد و درخت طوبی در آنجا باشد چون نوید ارسال حضرت
خاتم الانبیا و عظمت نبوت جنت از ین جهت و عقب این نبوها بدید که كَذٰلِكَ و همچنانکه رسولان را فرستادیم پیش از تو

برای هدایت اَرْسَلْنَاكَ فرستادیم ترا فِیْ اُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ بسوی امتی که گذشته اند مِنْ قَبْلِهَا اُمَمٌ
پیش از آن امتان دیگر لِتَتْلُوَا عَلَيْهِمْ تا بخوانی برایشان الَّذِیْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ آنچه وحی کردیم
بتو یعنی قرآن تا از ضلالت بهدایت رسند وَهُمْ يَكْفُرُوْنَ و حال آنکه ایشان نمیگروند بِالرَّحْمٰنِ بخدای که رحمن
نام اوست یعنی بمنبع رحمت که نعمت او محیط است بهمه چیز کان مراد مشرکانند که چون ایشانرا گفتند که سجود کنید رحمن
را میگفتند که رحمن چه چیز است قُلْ هُوَ رَبِّیْ بگو ای محمد که رحمن آفریدگار منست لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای
پرستش نیست مگر او عَلَيْهِ بر او نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن وَاِلَيْهِ
مَتَابِ و بسوی اوست بازگشت من و شما و مرویست که جمعی از اهل عناد چون ابو جهل و اتباع او حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله گفتند اگر میخواهی که ترا متابعت کنیم پس بآیت قرآن خود که میگویی از نزد خداست کوههای حوالی مکه را
از نزد ما روان تا زمین بر ما گشاده گردد و بدان زمین را بشکافد چشمهای آب پیدا آید و ما زراعت کنیم و قصی بن
کلاب را که جد ما و نیست زنده کن تا پدران ما در حقیقت تو با ما سخن گویند چه تو میگویی که بتان عیسی ام و برای او مرده
زنده میشد آیه آمد وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا و اگر بودی کتابی در عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ که ببرکت آن رونده شدی کوهها
یعنی در وقت خواندن آن کوهها از مواضع خود رفتی اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ یا شکافته شدی بآن زمین چون برو
خواندی اَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰى یا بسخن درآورده شدی بتلاوت آن مردگان هر آینه این قرآن بودی که
در غایت اعجاز است و در نهایت تذکیر و یا اگر بقرآن کوهها روان شدی و زمین شکافته گشتی و مردگان بسخن
آمدندی کفار ایمان نیاوردندی و دیگر آنست که حق تعالی بر آیات مقترحات ایشان قادر است بَلْ لِلّٰهِ
الْاَمْرُ جَمِيْعًا بلکه مر خدای راست همه کارها یعنی قدرت او بر همه چیز رسیده پس اگر خواهد و مصلحت داند آن آیات را
ظاهر گرداند و چون مصلحت او مقتضی اظهار آن نیست بجهة علم او بعدم ایمان مقترحان نزد وقوع آن از ینجهة اظهار آن
نمیکند و چون مومنان میخواستند اَفَلَمْ يَايْئَسِ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آیا نا امید نشدند آنها که گرویده اند یعنی مومنان از ایمان مقترحان
آیات و نزد بعضی افلم ییأس یعنی افلم یعلم است یا نشد گرویدگان اَنْ لَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ از آنکه اگر خواهد خدای
لَهَدَى النَّاسَ جَمِيْعًا هر آینه راه نماید همه مردمان را بی وجه اجبار و نیاز بعضی او لیکن غیر او نیست و جهت که آیا امید
نشد مومنان از ایمان آوردن معاندان بجهة علم ایشان با آنکه اگر خواهد همه را هدایت دهد باجبار و چون این منافی
تکلیف است از ینجهة اراده آن نفرمود وَلَا يَزَالُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و همیشه آنانکه کافر شدند تُصِيْبُهُمْ میرسد ایشانرا
بِمَا صَنَعُوْا بسبب آنچه کردند از تکذیب و عناد قَارِعَةٌ مصیبتی کوبنده و محنتی رنج برکننده از قحط و قتل و اسر و
غارت اَوْ تَحُلُّ یا فرود آیی تو که محمدی قَرِيْبًا موضعی نزدیک مِنْ دَارِهِمْ از سرای ایشان یعنی موضع حدیبیه مراد
کفار مکه اند که بشامت تکذیب بلایا و مصایب گرفتار میشدند و سرایای آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی

ایشان را غارت کرده و باغنیمت رجع بقارعة هست یعنی بلیه که ایشان را بکوبد و جای برکنند و یا فرود آید نزدیک سرای ایشان
و ایشان از آن خایف و ترسان شوند که مبادا اثر آن با ایشان رسد و عرض کنان بلا بدیشان خواهد رسید حتی
یاتی وعد الله تا وقتی که بیاید وعده خدا که موت است یا قیامت ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند
وعده را بجهة امتناع کذب در کلام او و بجهة تسلیه حضرت میفرماید و لقد استهزئ و بدرستی که استهزا کرده
برسل من قبلک به پیغمبران پیش از تو چنانچه این قوم میکنند فاملیت پس مهلت دادم للذین کفروا مر آنانرا
که کافر شده اند یعنی مر ایشانرا تا مدتی در رحمت و آسانی تا شاید که توبه کنند ثم اخذتهم پس گرفتم مر آنانرا بعقوبت جهة فرط عناد
و انکار فکیف کان عقاب پس چگونه بود عقوبت من ایشانرا این کلام بسبیل تعجب است افمن هو آیا کسی که او
قائم علی کل نفس نگهبان است بر هر نفس بما کسبت بانچه کرده اند نفوس از نیکی و بدی برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدای
که نگاه دارنده و سازنده کار بندگان است برابر است با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان وجعلوا و ساختند
کافران لله مر خدای را شرکاء انبازان یعنی بتان که ایشان پرستیده اند قل بگوای محمد سموهم نام نهید و وصف
کنید این شرکا را بنامها و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که باستحقاق شرکت و الوهیت عبادت دارند یا نه مراد آنست که حق تعالی
حی است و قادر و عالم و خالق و رازق و سمیع و بصیر و حکیم است و بجهة این مستحق معبودیت است پس بتان خود را بعضی
که در ایشانست متصف دارند و ببینند که اهلیت شرکت دارند یا نه ام تنبئونه بلکه خبر میدهید خدا را بما لا یعلم
بچیزی که نمیداند فی الارض در زمین یعنی علم بشریک خود ندارد یعنی هرگاه که کسی که عالم است بجمیع کاینات زمین و آسمان
علم بوجود شریک خود نداشته باشد بجهة عدم آن در نفس الامر پس چگونه او را شریک باشد ام بظاهر من القول
یا نام مینهید بتانرا شریک بظاهر کار و سخن یعنی بمجرد نام نهادن بیحقیقتی بلکه نه این است بل زین بلکه آراسته شده است یعنی شیطان آراسته
للذین کفروا برای آنکه کافر شده اند مکرهم مکر و کید ایشانرا که آن است ایشان باطل و اکاذیب است در نظر ایشان بصورت
حق و صواب وصدوا و باز داشته شده اند یعنی وسوسه شیطان ایشانرا باز داشته عن السبیل از راه راست
و دین درست ومن یضلل الله و هر که فرو گذارد او را خدا بجهة فرط عناد و جحود او و نظر توفیق و لطف از و بردارد
بجهة آن فما له من هاد پس نیست او را راه نماینده و توفیق دهنده و رهبری لهم مر کافرانراست عذاب فی الحیوة
الدنیا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسیری و قحط و سایر مصایب و لعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن
سرای اشق سختتر و دشوارتر است بر ایشان وما لهم و نیست ایشانرا من الله از عذاب خدای من واق نگهدارنده
که نگهدارد اگر معذب شوند بعد از بیان وعید ذکر وعد میفرماید که مثل الجنة التی صفت بهشتی که وعد المتقون وعده
داده شده اند پرهیزگاران تجری میرود در بهشت من تحتها الانهار از زیر درختان یا از زیر بساطهای ایشان جویها
اکلها میوه نهاد یا میوه آن دائم همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا وظلها و سایه آن نیز زوال نپذیرد

چنانکه

چنانکه سایهای دنیا نسخ می پذیرد تلک آن بهشت موصوف عقبی الذین اتقوا مآل حال و منتهای کار آنانست که پرهیزگاری
کردند و عقبی الکافرین و مآل کار عاقبت کار کافران النار آتش دوزخ است والذین آتیناهم
الکتاب و آنکه عطا کرده ایم ایشانرا کتاب مراد مومنان اهل کتابند چون عبدالله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد
تن از نصاری یفرحون شادی میشوند بما انزل الیک بانچه فرو فرستاده شده بتو ومن الاحزاب
و از گروههای کفر و ضلالت یعنی اهل کتاب چون حیی بن اخطب و اتباع او از یهود و نصاری من ینکر بعضه کسی هست
که انکار میکنند بعضی آنرا که مخالف شریعت ایشانست قل انما امرت بگوای محمد ایشانرا که جز این نیست که من مامور شده
ام ان اعبد الله باینکه پرستم خدا را بیکانگی ولا اشرک به و شریک نیاورم بوی چنانچه شما اورده اید از عزیر و مسیح
الیه ادعوا بسوی خدای میخوانم خلق را والیه مآب و بسوی اوست بازگشت من وکذلک و همچنانکه فرستادیم
کتابها بر انبیاء سابق برایم ایشان انزلناه فرستادیم قرآنرا حکما کتابی حاکم که تفرقه میکند و راه می نماید بالکتاب حکم
کننده میان حق و باطل عربیا بلغت عرب تا ایشان را فهم و حفظ آن آسان باشد ولئن اتبعت و اگر پیروی
متابعت کنی اهواءهم آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا آرزوهای یهود را که ترا رجوع بقبله خود
میخواهند بعد ما جاءک بعد از آنکه آمده بتو من العلم از دانش یعنی بطلان کیش ایشان و نسخ قبله یهود ما لک
نباشد مر ترا من الله از غضب خدای من ولی هیچ که نفع رساند ولا واق و نه نگهداری که عقاب حق از تو
باز دارد و ورود که جمعی از یهود سرزنش میکردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بسبب بسیاری زن و بر نکاح مشغول
و همیشه بازواج و امتزاج با زنان مشغولند اگر او پیغمبر بودی هر آینه باز نبوت و را از اشتغال بزنان باز داشتی آیه
آمد و لقد ارسلنا و هر آینه فرستادیم رسلا من قبلک پیغمبران پیش از تو وجعلنا لهم و دادیم ایشانرا
ازواجا زنان زیاده از زنان تو وذریة و فرزندان زیاده از فرزندان تو مانند سلیمان که هزار زن داشت
وما کان و نباشد و نشد مر رسولی مر هیچ فرستاده را یعنی در وسع او نباشد ان یاتی بآیة که بیارد
معجزه که از و اقتراح کنند الا باذن الله مگر باذن خدای و خواست او این جواب مشرکانست که پیوسته طلب معجزات از پیغمبر
میکردند یعنی هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتی که مصلحت داند لکل اجل
مر هر وقتی و مدتی را کتاب حکمیست نوشته شده بر بندگان بر وفق مصلحت مردمان آن زمان مراد فروع شرایع احکام است
یا مر اجلی را از آجال خلایق کتابیست نزد یک خدای که غیر وی بر آن اطلاع ندارد یمحوا الله محو میکند خدای ما یشاء
آنچه میخواهد یعنی صلاح میداند نسخ آنرا ویثبت و اثبات میکند آنچه میخواهد و مصلحت میبیند وعنده و نزد اوست
ام الکتاب اصل کتب که لوح محفوظ است و هیچ چیز نیست الا که در آن نوشته است جابر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نقل کرده که محو میکند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزایی بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی حفظه اعمال بندگان آنچه از بنده
صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را مینویسند و آنرا بموضع عرض رسانند حق تعالی هر قول و فعل که خوب

و عقاب بر آن متفرع است محو کند و حکم و باقی ثبت بگذارد و با سباب نایب را محو کند و بدل او حسنات را اثبات کند یعنی
از احکام شرایع را بحسب زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات کند و یا محو کند قوت جوانی را و اثبات کند پیری و ضعف بجای آن
از ابن عباس نقلست که حق تعالی لوح محفوظ را از یک دُر سفید آفریده است و درازی آن پانصد ساله راه است هر روز
حق تعالی سیصد و شصت بار در آن لوح نظر کند آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد بگذارد بحسب اشخاص مثل اگر حق تعالی اجل برای
بنده نوشته باشد چون آن بنده دعا کند یا صدقه دهد یا طاعتی کند مصلحت او آنست که مدت عمر او دراز گرداند
بر آن مدت مکتوبه را محو کند با صدقه و بجای آن زیاده بر آن نویسد و فرید تفصیل محو و اثبات و جمیع اقوال علما در آن
در منهج الصادقین مسطور است بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنمائیم ترا بر سبیل حکمت بَعْضَ
الَّذِي نَعِدُهُمْ بعضی از آنچه وعده داده ایم کافران را از خوف قتل و اسیری و قحط أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا بمیرانیم ترا پیش از آن
بر وجه مصلحت ترا بآن کاری نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام
وبس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار کردار فجار و ابرار و پاداش آن مراد آنست که مجازات همه بر ماست
نه بر تو پس تو اعراض مکن از تبلیغ و تعجیل عذاب ایشان مکن که ما البته بجزا و سزا خواهیم رسانید در زمان تو یا بعد از تو
بر نهج مقرر کرده میفرماید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنکه ما میآییم یعنی فرمان ما می آید
بر زمین کفار نَنْقُصُهَا کم میکنیم پاره پاره مِنْ أَطْرَافِهَا از کنارهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم
و بحوزه و تسخیر مسلمانان در میآریم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای حکم میکند بنقصان زمینهای کفار و ازدیاد زمین اهل اسلام
لَا مُعَقِّبَ در حالتی که هیچ رد کننده نیست لِحُكْمِهِ مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ و اوست زود حساب یعنی
بزودی حساب کند ایشان را در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلا از ابن عباس نقلست که نقصان زمین
و نقصان آن بمرگ علما باشد و مرگ عالم رخنه باشد در مسلمانی که از آن هیچ چیز نبندد تا روز قیامت بعد از آن بر سبیل
تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بدرستی که مکر کردند معبودان با پیغمبران
که مثل نمرود با کفار زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس مر خدایراست یعنی نزد اوست جزای مکر ایشان
با ایشان و در دست اوست پس کرانیشان را از آن رد کند يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ میداند هر چه میکند هر نفس خیر و شر جزای
او را آماده می سازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود باشد که بدانند کافران ابو جهل و مانند آن پیشتران که فردای قیامت ظاهر شود
لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ مر کرا باشد عاقبت پسندیده در آن سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنها که
ناگرویدند کافران مشرکان یا از رؤسای یهود که تو که محمدی لَسْتَ مُرْسَلًا نیستی فرستاده از نزد خدای بنبوت بجواب
قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بگو خدای تعالی بسنده و کافیست شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما که من پیغمبرم
بشما چه واظهار معجزات نمود و بر دست من برای تصدیق دعوی من وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و دیگر کسی که نزد
اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ که جبرئیل است وحی از لوح فرا میگیرد یا علم قرآن و آن مؤمنان اند یا علم توریه

ابراهیم

که دین اسلام آوردند و اصحاب او بودند و المهدی آورده که وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و دیگر کسی علی بن ابی طالب علیه السلام است ابو سعید خدری
روایت کرده که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله مرا خبر ده از آنکه مراد بقول حق تعالی
که وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ چه کسی است حضرت فرمود که ذَاكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ است و ابو معویه که یکی از فضلای
اهل سنت است از اعمش روایت کرده و او از ابو صالح که مراد از وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ علی بن ابی طالب است عبدالله
بن بکیر روایت کرده که ابو عبدالله علیه السلام دست مبارک خود بر سینه نهاد و فرمود که عِنْدَنَا وَاللَّهِ عِلْمُ الْكِتَابِ
بخدا سوگند که نزد ماست علم کتاب زیرا که او عالم بود بعلم تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام و ثعلبی نیز در تفسیر خود
از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ علی بن ابی طالب است سوره ابراهیم علیه السلام
ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که سوره حضرت ابراهیم علیه السلام قراءت کند حق تعالی بعدد هر
عبادت آن نکرده ده حسنه برای دهد و عقبه بن مصعب از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که سوره حضرت ابراهیم علیه السلام
و حجر در یک دو رکعت نماز جمعه بخوانند درویشی و دیوانگی و بلیت باو نرسد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الر منم خدای که میدانم و می بینم جمیع چیزها را و گویند مراد از حروف مقطعه است قرآنست یعنی قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ
کتابیست که فرستاده ایم آن را إِلَيْكَ بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمان را بسبب دعوت کردن بمضمون آن
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر و نفاق و شک إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان اخلاص بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان
پروردگار ایشان یعنی بتوفیق و تیسیر او یعنی بیرون آری مردمان را از جمیع انواع گمراهی إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ
براه خدای غالب که ستوده است یعنی راه اسلام اللَّهِ الَّذِي این تفسیر عزیز است یعنی راه خدایی که متصف است بآنکه
لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از سفلیه
وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ و رنج و مشقت مر کافران راست قرآن مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ از عذابی سخت
الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا آنانکه از فرط ضلالت دوست میدارند و بر میگزینند زندگانی
دنیا عَلَى الْآخِرَةِ بر آن سرای وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع میکنند از
ایمان بمحمد و قرآن وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا و میطلبند مر آن راه حق را کجی یعنی میگویند این راه کج است و بمنزل مقصود نمیرسد
أُولَئِكَ آن گروه که باین صفتها موصوفند فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی اند دور از حق و در آن المهدی آورده که قریش
میگفتند چه حالست که همه کتب منزله بلغت عجم فرود آمده و کتاب که بمحمد آمده عربیست این آیه آمد وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم
مِنْ رَسُولٍ هیچ پیغمبری إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که از ایشان متولد شده و بر ایشان مبعوث گردیده
چه هر پیغمبر را اول دعوت نزدیکان خود می باید کرد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی الهی را تا ایشان
فهم کنند و عذر نگویند که سخن این پیغمبر را در نمی یابیم فَيُضِلُّ اللَّهُ پس در ضلالت فرو گذارد خدا مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد

بجهة فرط عناد او را فرو گذارد و نظر لطف و توفیق از و باز گیرد تا از دان گمراه گردد وَیَهْدِی مَنْ یَشَاءُ و راه نماید کرا خواهد یعنی توفیق دهد کسی را که طالب راه است تا راه یابد وَهُوَ الْعَزِیزُ و اوست غالب بر حکم خود الْحَکِیمُ راست کار چه او کردار درست افعال بعد از آن بیان ارسال موسی علیه السلام میفرماید بقوله وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و بتحقیق که ما فرستادیم موسی را بِآیَاتِنَا با دلایل قدرت و معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و امثال آن أَنْ أَخْرِجْ اگر بیرون آر ای موسی قَوْمَکَ گروه خود را که بنی اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای جهالت و شبهه إِلَى النُّورِ بروشنی علم و یقین وَذَکِّرْهُمْ و پند ده ایشان را بِأَیَّامِ اللَّهِ بروزهای خدا یعنی بوقایع و نوازل که بر امم سابقه نازل شد از شدت گرفت و از معاملی چنانچه کنند إِنَّ فِی ذَٰلِکَ بدرستی که درین یاد کردن لَآیَاتٍ هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لِکُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در بلا شَکُورٍ بسیار شکر گوینده بر آلا و نعما وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن ای محمد آن وقت که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی بنی اسرائیل اذْکُرُوا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را که انعام فرموده عَلَیْکُمْ بر شما إِذْ أَنْجَاکُمْ وقتی که برهانید شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از کسان فرعون یَسُومُونَکُمْ که میچشانیدند بشما سُوءَ الْعَذَابِ بدی عذاب را یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت بشما میفرمودند وَیُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَکُمْ و میکشتند پسران شما را وقتی که منجمان گفته بودند در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او بود پس بجهت این پسران شما را میکشتند وَیَسْتَحْیُونَ نِسَاءَکُمْ زنده میگذاشتند دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِی ذَٰلِکُمْ و در آن محنت و شدت بَلَاءٌ آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّکُمْ از آفریدگار شما و در آن نجات حق تعالی شما را از آن نعمتی بود عَظِیمٌ بزرگ و با مقدار وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل از آنگاه که اعلام کرد و آگاه گردانید رَبُّکُمْ پروردگار و کارساز شما لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ هر آینه اگر شکر گویید هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ و اگر ناسپاسی کنید بر آن إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ بدرستی عذاب من سخت است بر ناشناسان از حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام مرویست که چون اوایل نعمت بشما رسد اواخر آن را بامید بکمی شکر دور مکنید و در حدیث آمده که شکر قید نعمت است و بند نعمت یعنی نعمت موجوده را نگه میدارد و بند کند و نمیگذارد که زایل شود و زیاده را صید کند و نگاه دارد وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی که ای گروه من إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما وَمَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا و هر که هست در روی زمین همه ایشان از جن و انس فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عباد و شکرگزاری شما حَمِیدٌ ستوده است و مستحق ستایش اگر چه ستایش نکنید چه همه ذرات و مخلوقات بنعم او ناطق اند و بستایش جمیع ملائکه و تسبیح و حمد او جاری لیکن کفران شما ضرری باو نرسد أَلَمْ یَأْتِکُمْ آیا نیامد شما را ای بنی اسرائیل یعنی آمد نَبَأُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ خبر آنکه پیش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح وَعَادٍ و قبیله عاد وَثَمُودَ وَالَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ و گروه ثمود و خبر آنکه بعد از ایشان بودند لَا یَعْلَمُهُمْ که نمیداند کسی عدد ایشان را از بسیاری إِلَّا اللَّهُ مگر خدای از ابن عباس نقلست که میان

عدنان

عدنان و ابراهیم علیه السلام سی قرن گذشته و از آدم تا آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق تعالی جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آوردند پیشینیان پیغمبران ایشان بِالْبَیِّنَاتِ بحجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فَرَدُّوا أَیْدِیَهُمْ پس باز گردانیدند دستهای خود را فِی أَفْوَاهِهِمْ در دهنهای خود یعنی انگشتان ایشان دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم و از روی استهزا بر آن پیغمبران کرکسی که از خشک بر و غضب میکنند وَقَالُوا إِنَّا کَفَرْنَا و گفتند بدرستی که ما کافر شده ایم بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بآنچیزی که شما فرستاده شده اید بآن بزعم خود وَإِنَّا لَفِی شَکٍّ و بدرستی که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَنَا از آنچه میخوانید ما را إِلَیْهِ بسوی آن از توحید و ایمان مُرِیبٍ شکی در تهمت اندازنده که آن اضطراب و تزلزل دلست و عدم اطمینان آن بچیزی از سخنان پیغمبران قَالَتْ رُسُلُهُمْ گفتند رسولان ایشان که ما شما را بجای دعوت میکنیم أَفِی اللَّهِ شَکٌّ آیا در وجود خدای شکیست همزه برای انکارست یعنی اگر شکست در بر وجود او شک را احتمال نماند فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست یَدْعُوکُمْ میخواند شما را بایمان لِیَغْفِرَ لَکُمْ تا بیامرزد شما را یعنی چون ایمان آرید بشرط ایمان بیامرزد مِنْ ذُنُوبِکُمْ بعضی از گناهان شما را که او تقصیر است در حقوق الله حقوق الناس چه اسلام قطع آن نمیکند وَیُؤَخِّرَکُمْ و باز پس دارد شما را یعنی مهلت دهد شما را و عذاب نکند إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که آخر اعمار شما باشد قَالُوا گفتند ایشان در جواب رسولان إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مگر آدمی مثل ما در وجود و شبهات و هیچ فضل نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص بنبوت از میان ما اگر خدا خواستی که پیغمبر فرستد از جنس فرشته ای که افضل از بشر باشد فرستادی تُرِیدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا میخواهید که باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عَمَّا کَانَ یَعْبُدُ از آنچه بود که میپرستیدند آبَاؤُنَا پدران ما از اصنام فَأْتُونَا پس بیارید بما بِسُلْطَانٍ مُبِینٍ حجتی روشن بر دعوی پیغمبری فضیلت نبوت و مرتبت رسالت ایشان اگر چه معجزه دیده بودند لیکن اعتبار نمیکردند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانکه معاندان زمان پیغمبر ما صلعم قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ گفتند ایشان را رسولان ایشان إِنْ نَحْنُ نیستیم إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ مگر آدمی مثل شما یعنی شما را شرکت در جنسیت مسلم داریم وَلَٰکِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای یَمُنُّ منت مینهد بنبوت و کرامت رسالت عَلَىٰ مَنْ یَشَاءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَمَا کَانَ لَنَا و نیست ما را و نتوانیم أَنْ نَأْتِیَکُمْ بِسُلْطَانٍ که بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که شما طلبید بر وجه اقتراح إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خدا و مشیت او یعنی از نزد خود بطلب او و خدا که این نمیتوانیم کرد و هیچ نمیتوانیم ساخت وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند گرویدگان در صبر بر عناد و عداوت معاندان با ایشان وَمَا لَنَا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم أَلَّا نَتَوَکَّلَ که توکل نکنیم عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی وَقَدْ هَدَانَا و حال آنکه راه نموده است ما را سُبُلَنَا براههای ما یعنی راهی که بدان بشناسیم او را و میدانیم که زمام امور بدست قدرت اوست وَلَنَصْبِرَنَّ و بخدای که صبر کنیم عَلَىٰ مَا آذَیْتُمُونَا بر رنج اذیت رسانیدن شما ما را وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ باید که ثابت باشند توکل کنندگان و بر آن راسخ باشند در هر چه بایشان میرسد وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند آنکه کافر بودند

الارض

لرسلهم رسولان خود را لنخرجنکم هر آینه بیرون کنیم شما را من ارضنا از زمین خود او لتعودن یا البته باز گردید
یعنی موافقت نمایید ما را فی ملتنا در کیش ما فاوحی الیهم پس وحی کرد به پیغمبران ربهم پروردگار
ایشان سوگند یاد فرمود که لنهلکن الظالمین هر آینه هلاک کنیم ستمکاران را ولنسکننکم الارض و ساکن گردانیم شما را در زمین
ایشان من بعدهم از پس هلاک ایشان ذلک این مژده و وعده ثابت است لمن خاف برای هر که بترسد
مقامی از ایستادن موقف من یعنی از آنکه در روز قیامت او را در موقفی که من حکم کنم برای بندگان باز دارند وخاف
وعید و برای کسی که بترسد از وعید من بعذاب یعنی عذاب من که موعود است برای کفار واستفتحوا و طلب فتح کردند پیغمبران
یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاک دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی وخاب و نومید ماند و بی بهره گشت از فیروزی
کل جبار هر گردنکش متکبر عنید ستیزه کننده با حق و اعراض نماینده از طاعت من ورائه جهنم
از پس حیات او دوزخ است یعنی در آخر رجوع او بدان خواهد بود و که ایشان بدان ویسقی و میاشامانند او را من ماء
صدید از آبی که روان از پوست دوزخیان یعنی صدیم و زرداب که از تن دوزخیان یتجرعه بتکلیف
و رنج تمام جرعه جرعه خورد آن را ولا یکاد یسیغه و نزدیک نبود که فرو برد آن را از غایت تلخی و گندی بلکه در گلوی او
گرفته شود و فرو نشکند و همیشه درین عذاب گرفتار باشد ویأتیه الموت و آید به وی الام و شداید مرگ من
کل مکان از هر جانبی از جوانب او یعنی احاطه کرده باشد همه اطراف او انواع عذاب سخت وما هو بمیت و نیست او مرده
یعنی مردنی که بدان بیاساید و ازین عذاب خلاص شود مرویست که روح در حنجره او مانده باشد تا بیرون آید تا بمیرد و نه به بدن باز
تا زنده باشد بلکه میان مردگی و زندگی باشد و گویند مر آن است که هر گاه که بمیرد باز او را زنده گردانند ومن ورائه و در
پیش او است عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی در هر وقت عذابی سخت تر از عذابی که قبل از
آن بآن معذب بوده باشد مثل الذین کفروا آنچه بر تو خوانده میشود صفت غریبه و حالت عجیبه آنانست که کافر شدند
بربهم با پروردگار خود و آن صفت عجیبه اینست که اعمالهم کردارهای ایشان کرماد اشتدت همچو خاکستریست که سخت
بگذرد به الریح بر او باد فی یوم عاصف در روز باد تند و پراکنده سازد او را در اطراف بنوعی که جمع نتوان کرد
و اکرام مهمانان و احسان آن از صدقات و عتق نهادن بر آن مانند توده خاکستریست که بادی سخت بر آن وزد
و بهوا برده و اطراف پراکنده سازد و هیچ کس بر جمع کردن آن قادر نبود از آن تمیز و در روز قیامت لا یقدرون
قادر نباشند کافران مما کسبوا از آنچه کسب کرده اند در دنیا علی شیء بر هیچ چیزی یعنی مطلقا ثواب آن نیابند
بجهت آنکه اعمال ایشان بر وفق شریعت نبوده باشد تا ثوابی بر آن مرتب شود ذلک آن ضلال مانند کردار ایشان که بیان
کرده ایم هو الضلال البعید گمراهی دور یعنی از راه صواب بعد از ان حق تعالی بیان میکند که غرض از خلق بشر عبادت
و ایمان است نه معصیت و کفر و میفرماید که الم تر آیا ندیدی ای بیننده و ندانستی ان الله آنکه خدای خلق السموات
والارض بیافرید آسمانها و زمینها را بالحق بر وجهی که حق آنست یعنی بر نهجی که حکمت و مصلحت مقتضی آنست که بران طریق

باشد ان یشأ اگر خواهد خدا و حکمت او اقتضا کند یذهبکم ببرد شما را ای اهل مکه و نیست گرداند شما را ویأت
بخلق جدید و بیارد خلقی نو بجای شما که مثل شما نباشد در کفر و تکذیب بلکه مؤمن و مصدق باشند وما ذلک
و نیست این نیست کردن کافران و آفریدن گروه دیگر علی الله بعزیز بر خدای دشوار چه او قادر بالذات است بر همه
چیزها وبرزوا و ظاهر شوند از قبر و بیرون آیند از قبر لله برای امر خدای و محاسبه او جمیعا همه مردگان از کفار
و مومنان و ابن عباس فرمود که همه پیشوایان با اتباع خود در روز قیامت محشور شوند فقال الضعفاء پس
گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفلگان للذین استکبروا مر آنان را که تکبر کردند از اشراف و روسای قوم
یعنی آنکه پیروی ایشان کرده باشند پیشوایان خود را گویند انا کنا بدرستی که ما بودیم در دنیا لکم تبعا مر شما را پیروان
در تکذیب رسولان و اعراض از فرمان ایشان فهل انتم پس آیا هستید شما مغنون عنا دفع کنندگان از ما
من عذاب الله من شیء از عذاب خدای چیزی را یعنی چونکه در آن عالم تابع شما بودیم شما درین عالم از عذاب
خدای چیزی بردارید و از ما دفع کنید قالوا گویند متکبران که ای قوم لو هدینا الله اگر خدای نمودی ما را طریق نجات
از عذاب لهدیناکم هر آینه ما نیز شما را بنمودیم ولیکن ما را طریق خلاصی نماند و دست و شفاعت درین درگاه
مردود ایشان ناامید شده گویند بیایید تا باتفاق بگرییم و بنالیم شاید که برما رحمی کنند و راه خلاصی بنمایند پس پانصد
سال بانگ و خروش کنند ایشان از سودی نبود گویند صبر کنیم شاید که به برکت صبر در فرجی بر ما گشوده شود و پانصد سال دیگر شکیبایی کنند
و در بند مژده نجات نرسد گویند سواء علینا یکسانست بر ما اجزعنا بجزع آئیم و جزع کنیم ام صبرنا یا صبر کنیم هر دو
اندر عدم فایده ما لنا نیست ما را من محیص هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وقال الشیطان و گوید
دیو ابلیس است لما قضی الامر آن هنگام که گذارده شود کار یعنی حساب خلق کنند و حکم الهی صادر شود و اهل
در آیند و اهل دوزخ را به دوزخ اندازند همه دوزخیان زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند بر منبری از آتش بر آید و گوید که ای
ملامت کنندگان ان الله وعدکم بدرستی که خدای وعده داد شما را وعد الحق وعده راست و درست
که حشر و جزا خواهد بود ووعدتکم و من وعده دادم شما را وعده دروغ که نه قیامت باشد و نه حساب و اگر بر سبیل
فرض باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فاخلفتکم پس وعده کج دادم شما را و امروز ظاهر شد که دروغ گفته
بودم وما کان لی علیکم و نبود مرا بر شما من سلطان هیچ سلطنتی که شما را اکراه و اجبار کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا
بر صحت قول من الا ان دعوتکم مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب فاستجبتم لی پس اجابت کردید مرا
زودی و تامل نکردید در عاقبت کار خود فلا تلوموني پس ملامت مکنید بوسوسه که کردم شما را زیرا که دشمن شما بودم هیچ
کرمی کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن بد تر نباشد در حق دشمن خود کند ولوموا انفسکم و ملامت کنید نفسهای
خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا را که گفته بود که شیطان دشمن شماست از و حذر کنید نشنیدید ما انا بمصرخکم
من نیستم امروز رهاننده شما و فریاد رس شما از عذاب وما انتم بمصرخی و نه شما نیز هستید رهاننده و فریاد رس من

إِنِّی کَفَرْتُ بیزارم من امروز کافر شدم بِمَا أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ بآنچه انباز گرفتید مرا با خدا پیش ازین در آوردن مرا
در وقتی که قبول امر خدا نکردم و در سجده کردن در شمار ابلیس امروز بیزارم از شرک إِنَّ الظَّالِمِینَ بدرستی که ظالمان
یعنی کافران مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک با دوام و خلود ابن عباس روایت کرده
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب حدیث شفاعت که حضرت فرمود که عیسی علیه السلام در عرصه قیامت مرا
اشارت کند و با صحاب خود گوید که بهتر نیست که من بوی بشارت داده‌ام شما را بمن گویند خاتم النبیین برخیزد
شفاعت عاصیان است که من برخیزم برای شفاعت از منبر و از مجلس من بوی پیدا شود که نشنوند مگان بوی
از آن خوشتر نشنیده باشند پس شفاعت کنم و حق تعالی اجابت فرماید و مرا نوری دهد از فرق تا بقدم که همه اهل محشر
آنرا ببینند کافران چون آن ببینند و بشنوند که شفاعت من با ایشان نرسیده نومید شوند و نزد ابلیس روند و گویند که اهل
ایمان را شفیع پیدا آمد و ایشانرا شفاعت کرد و ما را خود کسی نیست برای شفاعت کن وی برخیزد و از مجلس او بوی
عظیم پیدا آید که هیچکس بوی چنان نشنیده باشد و گوید که ای منکر کفار إِنَّ اللَّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ تا آخر این
ملوم و فرح کند و بعد از وعید کفار در وعده اهل ایمان میفرماید که وَأُدْخِلَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و در آورده شود آنانرا که گرویده اند و کرده اند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِی در بهشتهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر درختان و یا ساکن آن جویهای آب و شیر و انگبین خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که جاوید باشند در آن
دوام زندگان مومنان بهشت در شکان باشند ایشانرا اکرام و تعظیم تمام در ریاض دار السلام در آرند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تَحِیَّتُهُمْ تحیت ملائکه بر ایشان فِیهَا در بهشت یا تحیت خدای بر ایشان
یا تحیت ملائکه هر یک بر یکدیگر سَلَامٌ سلام باشد که دلالت بر سلامتی از جمیع آفات بعد از آن بیان ضرب المثل میکند
برای پیروان حق تعالی أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی ای بنده و منادی کما برای تعجیب تو کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
چگونه بزد خدای مثلی بیان گردانید خدای کَلِمَةً طَیِّبَةً کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت اسلام کَشَجَرَةٍ
طَیِّبَةٍ مانند درخت پاک که نخل است یا شجره ایست در بهشت أَصْلُهَا ثَابِتٌ که بیخ آن در زمین استوار و محکم
و بر جا باشد وَفَرْعُهَا و شاخ آن فِی السَّمَاءِ جانب آسمان کشیده این مبالغه است در بلندی تُؤْتِی
أُکُلَهَا میدهد میوه خود را کُلَّ حِینٍ در هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن و اگر مراد درخت خرما باشد که گفته اند
که هیچ از شش ماه است از وقت شکوفه تا پخته شدن و رسیدن یعنی در مدت میوه میدهد بِإِذْنِ رَبِّهَا بامر
آفریننده و پرورنده آن وَیَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان
لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ شاید که ایشان در یابند محصل این معنی آنست که همچنانکه درخت آب از عروق میخورد و شاخ
آن در رفعت و بلندی سر بر اوج کشیده همچنین معنی کلمه شهادت در دل مومن ثابت و راسخ شده و آب
از چشمه تصدیق میخورد و فرع او که گفتار است چون از زبان برآید باسمان رسد بدون حاجب مانع که

الیه یصعد

إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ در تفسیر کاشی آورده که حق تعالی تشبیه کرده درخت ایمان را که
اصل آن در دل مومن ثابت شده است و اعمال او بجانب اعلا علیین مرتفع است و ثواب آن در هر زمان بوی
واصل درخت خرما که بیخ آن مستقر است در منبت خود و فرع آن متوجه جانب علو و نفع آن در هر وقت بخلایق رسیده
و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که شجر اسلام درختیست که در دل مومن اصل آن ایمانست
و بها و شاخ آن نماز پنجگانه است و ثمر آن روزه رمضان و پوست آن حج و عمره و برگهای آن زکوة و آب او جهاد اسلام
روایت کرده اند که آن شجره رسول خداست صلعم و فرع آن علی بن ابی طالب علیه السلام و غصن شجره فاطمه و ثمره آن اولاد
آن و شیعیان ایشان بعد از آن فرموده که مردی که از شیعه ماست چون بمیرد از آن درخت برگی بیفتد و چون برگی یکی از ایشان
متولد شود بجای آن برگ افتاده برگی دیگر بروید ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که جبرئیل
مرا گفت که تو شجره و علی غصن آن و فاطمه آن حسن و حسین میوه آن وَمَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ مثل سخن ناپاک که کلمه کفر است
کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ مانند درخت ناپاک است چون حنظل که تلخ است مانند درخت و ناخوش بوی و مکروه طبعت با وجود
خیانت و کراهت اجْتُثَّتْ چنان شده و بریده و برکنده گشته جثه آن مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ
از زیر زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست او را ثبات و استحکام یعنی بیخ دار و بر زمین دنه شاخ و در دها
ملخص سخن آنست که حق تعالی تمثیل نموده کلمه کفر را و عبادت اسلام را باول که مقلد را گر چه
حجت و برهان ندارد و عمل نیز که بمصعد قبول رسد از وی صادر نمیشود و شجر حنظل که نه اصل آن را
قراریست و نه فرعی را اعتباری بعد از آن بیان احوال صاحب کلمه طیبه میکند بقوله یُثَبِّتُ اللَّهُ
ثابت میکند خدای الَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند و استحکام میدهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست
و محکم که حجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا در زندگانی
دنیا تا در زمان ابتلاف مصایب صبوری ورزند و از جاده مستقیم توحید نلغزند و باثبات
و بهر مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ چشم حیات ایشان بر کلمه توحید باشند وَفِی الْآخِرَةِ و ثابت
دارد ایشانرا در آن سرای یعنی در قبر که منزل اول آخرتست تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز
دهند در موقف حساب و مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون روح
مومن شود روح او در قبر خود کنند ... و ملک نزد او آیند و او را بنشانند و گویند او را
که خدای تو کیست و پیغمبر و امام تو کیست و اگر جواب مطابق واقع نگوید منادی از آسمان ندا کند که
کلمه صحیح جواب بصواب کو که این مرتبه معجزه است
یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ بعد از آن در یچه از بهشت در قبر او بگشایند
تا نسیم بهشت بر وی وزد و تحفهای بهشت نزد او آورده اند و او را گویند که خواب کن چنانکه عروس در خوابگاه خفته و اگر
جواب مطلوب نگوید گوید که من نمیدانم خدا و رسول و امام را او را گویند که تا زنده بودی عاصی بودی چون بمردی مرد...

خانگیه بارگرده و خبیده و بی وری از درهای دوزخ در گور او گشایند و گرز آتشین بر سر او فرو کوبند چنانکه همه گور او

پر آتش شود و فریاد می کند که همه حیوانات زمین بشنوند مگر جن و انس و هر که بشنود او را لعنت کنند و از این جهت که میفرماید

وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ و فرو گذارد خدای ظالمان را یعنی کافران معاند را و نظر لطف و توفیق از ایشان باز گیرد پس

در دنیا بکلمه توحید راه نیابند و در وقت سوال قبر و حساب فرو مانند وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ و میکند خدای آنچه میخواهد

از جهت مومن مخلص و تخلیه کافر معاند و بعد از آن بدی احوال کفار معاند میفرماید أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نگاه نکردی

ای محمد إِلَى الَّذِينَ بسوی آنکه بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا تبدیل کردند شکر نعمت خدای را بکفران و ناسپاسی مراد

از کسانی که حق تعالی ایشان را از ساکنان حرم خود گردانیده از حرب رزق برایشان بکشود و ایشان از نعمت وجود حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله مشرف ساخته ایشان آن ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بقحط در مانده و خوار

و بیمقدار گشتند و بعضی در حرب بدر مقتول گشتند و از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلام منقولست که

قسم نعمت خدای بر بندگان و بما فایز شود هر که رستگار میکرد و مخالفان ما را بکیم گشتند و اتباع خود را بمقدار

و اهانت کردند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع خود را بجهت عمل ایشان کفر و ضلالت دَارَ الْبَوَارِ

سرای هلاک جَهَنَّمَ که آن دار البوار است و در خست يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد آرامگاهست

دوزخ وَجَعَلُوا لِلَّهِ و فرا گرفتند برای خدای بی همتا أَنْدَادًا همتایان در پرستش که ایشان را الهه نام کردند

لِيُضِلُّوا تا گمراه کنند مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدای که طریق توحید است قُلْ تَمَتَّعُوا بگوی ای محمد برخورید و بهره

خود برگیرید فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ پس بدرستی که بازگشت شما إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخست قُلْ بگوی ای محمد یعنی امر کن

لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند که نماز بپای دارید و زکوة بدهید يُقِيمُوا الصَّلَاةَ

تا ایشان بامر تو نماز فریضه بگذارند وَيُنْفِقُوا و نفقه دهند مراد از زکوة مفروضه است و سایر نفقات واجبه مِمَّا

رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا دادیم ایشان را سِرًّا نفقه کردن نهان وَعَلَانِيَةً و نفقه آشکارا یعنی در همه احوال الانفاق

اشتغال نمایند و نزد اکثر مراد بسر صدقه تطوع است و بعلانیه صدقه واجب زیرا که در مندوب اخفا است بجهت ایمن از ریا

و دور است و در فریضه علانیه بجهت رفع تهمت حاصل که حق تعالی میفرماید که بگو تا نماز گذارند و زکوة دهند

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ یَوْمٌ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ تقصیر توان کرد وَلَا خِلَالٌ و نه دوستی کردن تا بکسی یار دوستی

نفع او شود یعنی کفار خود میکنند نتوانند دوستی در آن روز بکنند تا شفاعت ایشان بکنند بعد از آن بیان استحقاق

الوهیت خود میکند بقوله اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ خدای بحق آنست که آفرید السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمینها

وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی را که باران است فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بآن آب

مِنَ الثَّمَرَاتِ از انواع میوه رِزْقًا لَكُمْ روزی برای شما در روزها وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام گردانید برای انتفاع شما

کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ تا سیر و دور دریا بِأَمْرِهِ بفرمان او هر جا که میخواهد وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ و مسخر ساخت برای شما

انهار تنفع جوی های آب را و انواع چشمهای آن را وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر گردانید برای نفع شما

آفتاب و ماه را دَائِبَيْنِ در حالتی که مستمر اند بر دواب و عادت خود در سیر کردن و نور دادن و باصلاح

آوردن کاینات از پختن میوه ها و مرور گشت و غیر آن منافع وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام گردانید

برای شما شب و روز را که متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای خواب و راحت و دیگری برای کسب معیشت

وَآتَاكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ بعضی از هر آنچه درخواست شد از وی یعنی حق تعالی بسوال قبول شما

هر چیزی که مقتضی مفسده نباشد در روی باد و نمار مخالف حکمت او نبود بشما عطا فرمود وَإِنْ تَعُدُّوا

و اگر خواهید که شماره کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدا را که بفضل و کرم بشما داده لَا تُحْصُوهَا شماره را نتوانید کرد

و قدرت بر تعداد آن نتوانید داشت چه نعم الهی غیر متناهی است إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی ستمکار است

لَظَلُومٌ بسیار كَفَّارٌ ناسپاس ظلم میکند بر نعمت بترک شکرگذاری آن و کفران می ورزد و در حق منعم حقیقی ظلم

میکند بر نفس خود که در نعمت صرف میکند و شکایت مینماید و کفران میکند در حق بآن وجه که بخل می ورزد

و در خزینه نگاه میدارد و بعد از نهی از عبادت اصنام امر میکند بنده کان را برابطه ابراهیم خلیل علیه السلام که دین اسلام

است میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن چون گفت ابراهیم در مناجات خود که رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من

بگردان هَذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را آمِنًا ایمن از مخوف و مکاره تا آنکه کبوتر و باز و گرگ و گوسفند

با یکدیگر باشند و تعرض بهم نرسانند و اگر کسی که خوفی داشته باشد چون در آن گریزد ایمن گردد و از تعرض خود

وَاجْنُبْنِي و دور گردان مرا وَبَنِيَّ و فرزندان صلبی مرا أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ از آنکه بپرستیم بتان را

یعنی لطف نما و توفیق ده تا ابد از حال از عبادت اصنام اجتناب کنند از این جهت گفت که فرزندان

اسمعیل بدعای حضرت خلیل بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بوده او را دوار نام نهاده گرد آن گردیدندی

و گفتندی که خانه کعبه از حجر است پس ما هر حجری را نصب کنیم بمنزله خانه باشد پس حجر ایشان بمحراب مید شد

و این قول ضعیف است زیرا که بلا شبهه قریش از نسل حضرت اسمعیل بوده اند و بت پرستی ایشان مشهور

و حق آنست که چون دعای انبیا مرود نمیشود لیکن فایده و منفعت آن تا بر آن سوال او مخصوص بوده باشد باولاد

صلبی او و آن کسی که علم الهی تعلق گرفته باشد که مومن باشد از اولاد او و حق تعالی و را اذن داده باشد که دعا

کند در حق ایشان و او دعا کرده باشد برو جه انقطاع و تذلل و تقید و اگر نه دعای او بی فایده باشد

و عبث زیرا که آنچه در علم الله است که موجود شود لا محاله بفعل می آید خواه دعا کنند یا نه پس دعا هم وی بوجه

موجود و مستلزم تحصیل حاصل است و مانند این دعاست قوله رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی

بعد از آن فرمود که رَبِّ ای پروردگار من إِنَّهُنَّ بدرستی که بتان أَضْلَلْنَ كَثِيرًا گمراه کردند بسیاری را

یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند مِنَ النَّاسِ از مردمان و لهذا بتو پناه میخواهم از اضلال ایشان و از ...

سؤال عصمت میکنم از آن فَمَن تَبِعَنِي پس هر که پیروی کند مرا در دین من فَاِنَّهُ مِنِّي پس او هستی که او از منست یعنی از
اهل بیت منست وَمَن عَصَانِي و هر که نافرمانی کند مرا و رها و من ترک فَاِنَّكَ غَفُورٌ پس تو هستی که آمرزنده
رَحِيمٌ مهربان یا قادری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق ایمان و طاعت و توبه از کفر و معصیت رَبَّنَا
ای پروردگار ما اِنِّي اَسْكَنْتُ بدرستی که من ساکن کرده‌ام مِن ذُرِّيَّتِي یعنی از فرزندان خود را و اسمعیل است
که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره خاتون که زن خلیل الرحمن بود در رشک آمد و ابراهیم را فرمود که دل من
خالی نمیخواهد که پسر هاجر را بیرون بموضعی که در وی آب و آبادانی نباشد خلیل متأمل شد جبرئیل وحی آورد که هر چه ساره میگوید
چنان کن پس ابراهیم بر براق نشسته و هاجر و اسمعیل را سوار کرده بی‌درنگ ماتی از شام بزمین حرم آمده و در وادی مکه ایشان را
و رفتی بگذاشت و تفسیر این در سوره البقره گذشت القصه چون ابراهیم ایشان را در زمین حرم بگذاشت دعا فرمود که خدایا من
ایشان را بجهان تو ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ بوادی که غیر و خانه که در وی زرع نیست یعنی سبب آنکه در وی زرع توان کرد
عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام گردانیده شده است در و صید و قتال و احرام است هتک حرمت آن و گفته
حرمت جبابره و ... مراد موضع خانه است که در زمان آدم علیه السلام بوده و در وقت دعای ابراهیم خانه نبوده و نسبت
دادن آن بخدا بجهت تعظیم است و تسمیت آن با آنکه بنای آن نبوده بجهت علم ابراهیم بود با آنکه در سابق علم الهی مقرر شده
که آن خانه شود که مردم عالم باطراف آن متوجه شوند و بروی صحیح ثابت شده که آن خانه را در وقت طوفان نوح علیه السلام
بر آسمان بردند پس مکرر گردانید رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشان را درین مسکن ساکن کردم لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ
تا بر پای دارند نماز را و پرستش در جای درندگی فَاجْعَلْ پس بگردان اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ دلهای بعضی
از مردمان را که گشته بجهت تَهْوِي اِلَيْهِمْ میل کند بسوی ایشان از غایت شوق حق تعالی دعای آن حضرت
مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل که گذاشتن ایشان را در آن وادی اندک زمانی چشمه زمزم بار قدم حضرت اسمعیل
پدید آمد چنانچه مفصلا در سوره البقره گذشت و قبیله جرهم آنجا آمده اقامت نمودند و روز بروز و احیا مردم آنجا
زیاده شد وَارْزُقْهُمْ و روزی ده اهل این شهر را که غیر ذی زرع است مِنَ الثَّمَرَاتِ از انواع میوه لَعَلَّهُمْ
يَشْكُرُونَ شاید که ایشان سپاس داری کنند از نعمتها ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه
وادی غیر ذی زرع است انواع میوه‌ها در وی بهم میشود حتی که فواکه ربیعیه و خریفیه و شتویه و صیفیه در یک روز در مکه توان یافت
دیگر بار فرمود رَبَّنَا ای پروردگار ما اِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستی که تو میدانی مَا نُخْفِي آنچه پنهان میکنیم وَمَا نُعْلِنُ و آنچه
آشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکارای ما میدانی و باحوال و مصالح ما اعلم از مایی و شفقت تو بر ما ارحم از ما پس
حاجت نیست ما را بطلب مقاصد خود و کردن آن از تو لیکن ترا میخوانیم و از روی تضرع مقاصد خود را بر تو عرض میکنیم بجهة
اظهار عبودیت و افتقار برحمت و اسنه وَمَا يَخْفَى و پوشیده نیست عَلَى اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ بر خدای هیچ چیز
فِي الْاَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان برای آنکه عالم است بهمه ... و نسبت این علم بهمه معلومات

و پاره کردن

این کلام حق تعالی است که بر سبیل اجمال حکایت ابراهیم و بعد از آن باز نقل کلام ابراهیم و بعد از آن میفرماید که
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي شکر و سپاس مر خدای را که بمحض فضل خود وَهَبَ لِي بخشید و عطا کرد مرا عَلَى الْكِبَرِ در پیری
و بزرگ سالی من در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند من بخشید دو پسر را اِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ اسمعیل را در
و چهار سالگی و یا در نود و نه و اسحق را در نود سالگی یا در صد و دوازده سالگی اِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من
لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ هر آینه شنونده یعنی اجابت کننده دعاست رَبِّ اجْعَلْنِي ای آفریننده من بگردان مرا از وجه
الطاف مُقِيمَ الصَّلٰوةِ بپای دارنده نماز وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و فرزندان مرا نیز توفیق ده در مواظبت بر نماز
ابن عباس فرموده که همیشه اولاد ابراهیم بر فطرت اسلام بوده و خواهند بود تا قیامت رَبَّنَا ای فریدگار
اکرم زیاد وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ و قبول کن یعنی اجابت کن دعای مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِي ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ
و پدر و مادر مرا این آیه دلیل است بر آنکه پدر و مادر ابراهیم کافر نبوده‌اند زیرا که آنحضرت سؤال مغفرت کرده
برای ایشان در روز قیامت که اگر کافر بودندی این دعا نمیفرمود و میگفت که بیامرز ایشان را وَلِلْمُؤْمِنِينَ و بیامرز
مؤمنان را يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ در روزی که قائم شود حساب خلایق ابن عباس فرموده که مراد مؤمنان امت
محمد صلی الله علیه و آله و بعد از ذکر روز حساب بیان میکند که اعمال ظالمان برای غفلت نیست بلکه برای تاکید جنس عقوبتهم
وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ و مپندار ای محمد مراد امت تو یعنی ای بنده گمان مبر خدای را غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ
بیخبر از آنچه میکنند ظالمان ستمکاران یعنی غایب باشید بر آنچه ... از عقاب که متوجه ظالمانست اِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ
جز این نیست که تاخیر میکند خدای عذاب ایشان را لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ برای روزی که خیره شوند در آن روز
الْاَبْصَارُ دیده‌ها از شدت احوال مُهْطِعِينَ در حالتی که خداوندان این دیده‌ها شتابندگان باشند بسوی
خوانندگان خواننده خود که آن اسرافیل است که ایشان را بعرصه محشر خواند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ بر داشتگان سرهای
خود را بالا چنانکه عادت اهل حیرت است لَا يَرْتَدُّ اِلَيْهِمْ باز نمیگردد بدیشان طَرْفُهُمْ
طرفهم چشمهای ایشان یعنی خیره باز مانده بر وجهی که نتوانند بر خود نگریستن یا بر اطراف
و جوانب خود نگاه کردن وَاَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ و دلهای ایشان خالی باشد از فهم و خرد بواسطه
دهشت و حیرت و دلهای ایشان مرتفع شده باشد بحلقهای ایشان که بیرون نیاید و بجای
خود عود نکنند مانند چیزی که در میان هوا ایستاده باشد و بجهات مختلف رود وَاَنْذِرِ و بیم کن النَّاسَ
مردمان یعنی اهل مکه را و بترسان يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ از روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز
مرگ است یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب
رَبَّنَا ای پروردگار ما اَخِّرْنَا باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را بده تاخیر
و مهلت اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدت نزدیک که آن مدت زندگانی دنیاست یا بمقدار زمانی

النَّاسِ م

که امان توان آورد نجب دعوتک تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی آنکس که ما را بتو خواند و نتبع الرسل و پیروی کنیم
پیغامبرانی را که بما فرستادی گویند که اولم تکونوا اقسمتم من قبل یا نبودید که از روی مبالغه سوگند میخوردید پیش
در دنیا که شما همیشه خواهید بود ما لکم من زوال نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که میگفتید ما در دنیا خواهیم
بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم کرد و این قول را [illegible] میگفتند و سکنتم و ساکن بودید جایها فی
مساکن الذین در مسکنهای آنکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهای خود بکفر و شرک چون عاد و ثمود
و تبین لکم و ظاهر شد مر شما را [illegible] در منازل ایشان از آثار آنچه بایشان نازل شد از عذاب کیف
فعلنا بهم چگونه کردیم با ایشان یعنی چه و چون ایشان را هلاک کردیم و بنیادهای ایشان را از پای در آوردیم بجهت
کفر و طغیان ایشان وضربنا لکم الامثال و مثلها زدیم از برای شما از احوال ایشان وقد مکروا مکرهم
و بدرستی که کوشش کردند بحیله آنچه نهایت مکر ایشان بود در ابطال حق و اثبات باطل وعند الله و نزدیک
خدایست مکرهم جزای مکر ایشان و بازو خدا مکتوبست و فعل ایشان در آن جزا دهد ایشان را وان کان
مکرهم و بدرستی که بود مکر ایشان در شدت و عظمت ساخته و پرداخته لتزول منه الجبال تا از جای برود
از آن مکر کوههای بزرگ این تمثیل است برای احکام شرایع انبیا و معجزات رسل یا امر حضرت رسالت صلعم یعنی
که ان مکرهم [illegible] تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون کوههای بزرگ بر جاست و ثابت بهیچ وجه
زایل کرده شود و در معالم از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه نقل کرده اند که این آیه در قصه نمرود بن کوش
بن کنعانست و صورت این قصه برین وجه است که چون نمرود سلامتی ابراهیم از آتش مشاهده کرد گفت
بزرگ خدایی دارد ابراهیم که او را ازین آتش عظیم رهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف
مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفع است و رو تا بآسانی نتوان رسید نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی ساختند بغایت
بلند در مدت سه سال و چون آنجا بر آمد آسمان را همچنین دید که از زمین میدید روز دیگر آن بنا بیفتاد و بجهت
آن خلق بسیار هلاک شدند و از افتادن آن و هلاک شدن قوم بسیار خشم گرفت و گفت بر آسمان روم
و با خدای ابراهیم کارزار کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و صندوقی چهار گوشه
بساخت و دو در یکی بالا و یکی پایین در وی درست کرد و بر چهار طرف وی چهار نیزه نصب کرد پس کرکسان را
چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کردند باطراف صندوق بر تن کرکسان ببستند ایشان از غایت
جوع میل بالا کردند و جانب مردار پرواز نمودند صندوق را که نمرود با یک تن دیگر در آنجا نشسته بود بهوا بردند و بعد
از شبانروزی نمرود در بالا را بگشاد و نگاه کرد آسمان را همچنان صورت دید که از زمین میدید و رفیق خود را گفت
تا در پایین را بگشاد و گفت بنگر تا چه می بینی آنکس نگاه کرد جواب داد که غیر از آب چیزی نمی بینم بعد از یک شبانه
روزی دیگر در بالا بگشاد در همان حال جهات سؤال دید که روز سابق دیده بود و رفیق وی نیز در پایین بگشاد

بگشاد و دو بار یکی چیزی دیگر ندید نمرود بترسید و نیزها را بازگردانید و سر کرکسان [illegible] کرد و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود
آمدن آواز مهیب از بالهای کرکسان ظاهر شد که کوههای بزرگ از فزع آن نزدیک بود که از موضع خود زایل گردد
و از عکرمه نقلست که در وقت بازگشتن رفیق خود را گفت [illegible] از روی [illegible] جهت آن [illegible] آلوده [illegible] گفت
گفت که از آسمان کفایت کردم و گفته اند که آن [illegible] چون حق تعالی [illegible]
که کرکسان [illegible] نزدیک شد که کوهها از جای [illegible] فلا تحسبن الله پس مپندار خدا را
مخلف وعده خلاف کننده وعده خود رسله پیغمبران [illegible] کقوله انا لننصر رسلنا ان الله
عزیز بدرستی که خدای تعالی غالبست بر همه ذو انتقام خداوند انتقام [illegible] از اعدا [illegible] از ظالمان یوم
تبدل الارض در روزی که تبدیل کرده شود زمین غیر الارض بزمینی دیگر که روز قیامت که در آن روز زمین را تبدیل
تبدیل کنند والسموات و آسمانها را باسمانی دیگر و از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام نقلست که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره
و آسمانها را باسمانی از زر [illegible] ابن عباس [illegible] محشور شوند بر زمینی [illegible] گناه کرده باشند [illegible]
دیگر زمین را ازو بدل شود با آتش پس [illegible] آتش و بهشت در پس آن زمین باشد و عرق از مردمان [illegible]
ایشان [illegible] وبرزوا و ظاهر شوند مردمان از قبرهای خود لله الواحد القهار برای محاسبه خدای یگانه [illegible]
این دلالت [illegible] روز وتری المجرمین [illegible] یومئذ در آن روز مقرنین
بهم [illegible] فی الاصفاد در بندها سرابیلهم [illegible] من قطران از قطران [illegible]
سیاه [illegible]
[illegible]
تفاوت میان آتش [illegible] وتغشی وجوههم النار [illegible]
[illegible] لیجزی الله تا جزا دهد کل نفس [illegible] ما کسبت جزای آنچه از آن کسب کرده است
ان الله سریع الحساب بدرستی که خدای روز حساب [illegible]
[illegible] هذا این قرآن [illegible] بلاغ للناس کفایت
مردمان [illegible] ولینذروا به [illegible] ولیعلموا [illegible]
[illegible] انما هو اله واحد خدای یکیست ولیذکر اولوا الالباب [illegible]
[illegible] ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی بعدد مهاجر و انصار [illegible] حضرت محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
برای او نویسد سورة الحجر تسع وتسعون آیة وهی مکیة بسم الله الرحمن الرحیم
الر گویند الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبرئیل و را باسم حضرت رسول [illegible] این کلام [illegible]

الجزء الرابع عشر

بواسطه جبرئیل برسول رسیده تلک این آیتها که می آید آیات الکتاب آیتهای این سوره است وقرآن مبین
وآیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده حق از باطل یعنی حلال وحرام ربما یود الذین کفروا لو
کانوا مسلمین بسا وقت که دوست دارند آنانکه کافر شدند آنکه کاشکی بودندی مسلمانان این
روزهای ایشان در دنیا باشد بوقت حضرت موت یا نزدیک حلول مرگ کفار یا در قبر یا در روز قیامت یا در وقت
حساب در وقتی که عاصیان اهل توحید از دوزخ بیرون آیند ودرهای جهنم بر ایشان در بندند ودانند که خروج ایشان از آن
میسر نیست یا در وقت حساب تمنا کنند که کاشکی از اهل ایمان بودندی جهت آنکه در رتبه اهل کفر بسبب خود خطا بکنند
ذرهم بگذار ایشان را یا امر برای تحقیرست یعنی کافران و هرچه خواهند بسیار ایشان را باز دار تا و هر دو ضمیر یأکلوا
بخورند آنچه خواهند ویتمتعوا و برخوردار ی یابند از انواع معاد ومنافع آن ویلههم الامل ومشغول سازد
ایشان را آرزو یعنی توقع طول عمر و بسیاری [illegible] حال ایشان را باز دارد از تهیه روز معاد و تفکر در آمال فسوف
یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کردار خود را و درآن روز عوض توهمی کرده اند دیدن رسول است از ایمان
ایشان و شمار [illegible] ایشان از اهل خذلان اند وعدم نصیحت ایشان وما اهلکنا وهلاک نکردیم من قریة
هیچ دهی را الا ولها مگر که مر هلاک ایشان را کتاب معلوم زمانی مقدر بود نوشته وثبت گشته در لوح محفوظ
که مهلت ایشان چند باشد و هلاک ایشان کی بود ما تسبق من امة پیشی نگیرند هیچ گروهی اجلها مدت هلاک خود را
وما یستأخرون و باز پس نمانند از آن یعنی هلاک نشوند پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر پس یکی کفار
از مهلت ایشان مغرور نشوند چه لا محاله که نزول عذاب در وقت مقدر با ایشان خواهد رسید وقالوا وگفتند
کفار عرب یا ایها الذی نزل علیه ای آنکه فرود آمده باشد بر تو الذکر انک لمجنون قرآن بدرستی که تو دیوانه
که ما را از تقلید پدران منع میکنی واین کلام را بطریق استهزا میگفتند چه اعتقاد بنزول قرآن ونسبت جنون بهم است
لوما تأتینا چرا نمی آری بما بالملائکة فرشتگان را ... که گواهی بر رسالت تو دهند ان کنت من
الصادقین اگر هستی از راست گویان در دعوی پیغمبری بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو حق تعالی در جواب
ایشان فرمود که ما ننزل الملائکة فرود آمده نشوند ملائکه وحفص ما ننزل الملائکة میخواند بفتح نون وکسر زا ونصب
ملائکه الا بالحق مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توانید دید که بجهت عذاب نازل شوند چنانکه
قوم ثمود جبرئیل را در صیحه دیدند یا وقت مرگ چنانکه هر کس می بیند وما کانوا اذا ونباشند آن هنگام که ملائکه
را بدین صورت فرو فرستیم منظرین از مهلت داده شدگان یعنی فی الحال معذب شوند چه ایمان ایشان در آن
صورت بطریق اجبار باشد نه اختیار واین منافی تکلیف است انا نحن بدرستی که ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم
قرآن که یاد کردن مومنانست ویا موجب شرف خوانندگانست وانا له وبدرستی که ما مر اورا لحافظون نگهبانیم
از تغیر وتبدیل یعنی شیاطین نتوانند که در وی چیزی از باطل بیفزایند یا چیزی از حق کم کنند یا کمند را [illegible] از نظر خلق

ولقد ارسلنا وبتحقیق که ما فرستادیم من قبلک پیش از تو فی شیع الاولین در گروههای پیشینیان ودوستان
ایشان پیغمبران را انبیا کردیم وما یأتیهم ونیامد بدیشان من رسول هیچ فرستاده الا کانوا به
مگر که بودند از روی عناد وکبر بآن پیغمبر یستهزءون استهزا میکردند چنانکه این معاندان میکنند یعنی زمیان انبیا
تو تنها نیستی [illegible] از قوم که همه ایشان با این بلا مبتلا بوده اند کذلک همچنانکه در آوردیم ذکر را در دلهای کفار بجهت
[illegible] ایشان از روی عناد همچنین نسلکه در می آوریم [illegible] بجهت آنکه حجت بر ایشان وعلا ذکر را که قرآنست
فی قلوب المجرمین در دلهای کافران زمان وایشان از کثرت عناد لا یؤمنون به ایمان نمی آورند بان [illegible]
[illegible] ازو [illegible] مطلوب ایشان ودر [illegible] بجهت آنکه حجت بر ایشان وقد خلت بدرستی که گذشت
سنة الاولین سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شد بترک قبول حق وتکذیب رسل بوده
ودر روایت منقول از ابن عباس معنی آنست که گذشتست عادت پیشینیان در تکذیب یعنی عادت ایشان [illegible] بوده
که تکذیب پیغمبران [illegible] از روی عناد [illegible] ولو فتحنا علیهم
واگر بگشائیم برین منکران بابا من السماء دری از آسمان فظلوا فیه پس [illegible] یعرجون [illegible]
وعجایب وغرایب قدرت ما ببینند لقالوا هر آینه از غایت عناد وشک گویند انما سکرت ابصارنا
جز این نیست که بسته اند دیده های ما را وچشم بندی کرده اند وآن صورت در خارج وجود ندارد بل نحن
بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو کرده ایم یعنی محمد ما را جادو کرده وبعد از آن در بیان توحید میفرماید که
ولقد جعلنا وبدرستی که ما آفریدیم وپیدا کردیم فی السماء بروجا در آسمان برجها دوازده گانه که بیوتات مختلف
که منازل شمس وقمر است وزیناها وآراسته ایم آنرا بصورتها مختلف ویا آسمان را از برین ساختیم شمس وقمر
وسایر کواکب للناظرین برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بر قدرت صانع ووحدت صانع
آن استدلال کنند وحفظناها ونگهداشتیم آنرا من کل شیطان رجیم از هر دیوی که از آسمان رانده
رانده شده واز رحمت [illegible] که نتوانند که بر آن برآید و بر احوال واخبار علوی مطلع شود الا من استرق السمع
مگر دیوی که بر آسمان رود ودزدیده [illegible] سخنی مسموع یعنی بشنود سخنی را فاتبعه پس از پی در آید او را و برسد و
شهاب مبین ستاره روشن ودرخشان از ابن عباس منقولست که از زمان آدم تا وقت عیسی دیوان
بر آسمان بر رفتند واز ملائکه اخبار لوح محفوظ دزدی میکردند وسخنان میربودند وبزمین آمده با دوستان
خود از کاهنان میگفتند چون روح الله متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند و چون ولادت حضرت
خاتم النبیین علیه وآله افضل الصلوات دست داد از همه آسمان ممنوع گشتند وبجهت رجم ایشان شهاب ثاقب
مقرر شد وابواب کهانت مسدود شد والارض مددناها وزمین را بگسترانیدیم بر روی آب
از زیر خانه کعبه والقینا ودرافکندیم وپیدا کردیم فیها رواسی در زمین کوههای برافراخته بر جای

وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و رویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ از هر چیز سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقداری معین
که موافق مصلحت و حکمت او بود و یا موزون بمعنی مشتمل بر منافع بسیار از اشجار و مزروعات و امثال آن
وَجَعَلْنَا لَكُمْ و گردانیدیم برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بآن باشد
از مطاعم و ملابس برای شما مقدر کردیم وَمَنْ لَسْتُمْ و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما لَهُ بِرَازِقِينَ
مر او را روزی دهندگان یعنی اولاد و خدم و ممالیک و سایر چیزهای که توهم آن میشود که مرزوق شما
باشند و مرزوق ما از انعام و مراکب وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از مکونات إِلَّا عِنْدَنَا مگر
نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما خَزَائِنُهُ خزینهای آن مانند چیزی که در خزینه نهاده باشند که در اوقات
احتیاج بکلفت و زحمت نباشد وَمَا نُنَزِّلُهُ و فرو نمیفرستیم آنرا از خزانه قدرت خود إِلَّا بِقَدَرٍ
مَعْلُومٍ مگر باندازه دانسته شده که نه کم از آن باشد و نه زیاده بر آن وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ و فرستادیم
بادها را لَوَاقِحَ آبستن بار یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ
پس فرستادیم از آسمان مَاءً آبی که آن باران است فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس نوشانیدیم شما را آن آب و شما را
متصرف ساختیم در آن وَمَا أَنْتُمْ لَهُ و نیستید شما مر آن فرو فرستاده را بِخَازِنِينَ جمع کنندگان و جاه و
قدرت ندارید که آنرا در خزانه ذخیره کنید برای روز احتیاج بلکه ما حافظانیم باین وجه که آنرا از آسمان نازل
میکنیم و در زمین حفظ آن میکنیم و بعد از آن بقدر حاجت از چشمها بیرون می آریم وَإِنَّا لَنَحْنُ و بدرستی که ما
نُحْيِي زنده میکنیم اجسام فاسده را باتحاد حیات در آن وَنُمِيتُ و میمیرانیم اجسام حیه را بازاله وَنَحْنُ
الْوَارِثُونَ و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای همه خلایق و میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری
بدیگری رسد پس در عوض فنا اند و حق تعالی موصوف ببقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ و هر آینه میدانیم پیشی
گیرندگان را مِنْكُمْ از شما در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و بتحقیق که میدانیم واپس افتادگان را از آن
و یا میدانیم هر که مرده است از زمان آدم عم تا این وقت و هر که خواهد بود تا روز قیامت و در سبب نزول
آورده که زنی جمیله در عقب حضرت پیغمبر صلعم نماز میگذارد در صفوف زنان بعضی از اهل جماعت در صفهای
پیش میرفتند تا او را نبینند و جمعی باز پس می آمدند و وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق تعالی
فرمود که مقدم و موخر اهل صفوف شما را میدانیم و برین پوشیده نیست و قصد و نیت مرد و را هم [illegible] و ربیع
بن انس رسول صلی الله علیه وآله مردمان را ترغیب کردی در صف اول مردم مبادرت میکردند و بنو عذره را سرا
دور بود و چون رسیدندی صف اول مردم گرفته بودندی گفتند یا رسول الله سرای خود بفروشیم و در جوار
مسجد سرای خریم تا فضل صف اول از ما فوت نشود حق تعالی این آیه فرستاد و فرمود که من عالمم باحوال نیات
شما بشما از شما بمسجد آیید اگر چه سرای شما دور است از مسجد و بجهت آن گامها که مشی میکنید حق تعالی بهر گامی

شمار حسنه می نویسد ایشان خوشدل شدند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ و جمع کند
متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک بدو رساند إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که او درست کار است و کردار است
عَلِيمٌ دانای نهان و آشکارا وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که آفریدیم انسان یعنی آدم را
مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که چون دست بر وی زنند آواز کند از گل سیاه رنگ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ
بوی گرفته بواسطه بسیار بودن آن در آب جولای که در رنگ حوض و جوی باشد صاحب تبیان
گفته که حق تعالی آدم را از خاک آفریده و چون آب بران خاک بارانید گل شد و مدتی بماند تا
گل سیاه شد پس آنرا بصورت انسانی مصور ساخت و گذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال
رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ و جان که پدر پریان است و گویند که آن ابلیس است بیافریدیم
مِنْ قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِنْ نَارِ السَّمُومِ از آتش بی دود در غایت لطافت
وَإِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ پروردگار تو فرشتگان را بجهت تعلیم إِنِّي
خَالِقٌ بدرستی که من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که آواز کند
مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای گندیده مصور فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست مصور او را بر
وجهی که مستعد دمیدن روح باشد وَنَفَخْتُ فِيهِ و در دادم در وی مِنْ رُوحِي از روح که
آفریده است و بدان زنده گردد فَقَعُوا لَهُ بیفتید برای او سَاجِدِينَ سجده کنندگان سجده
تعظیم و تکریم و در دادم نفخ روح فرمود فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس او را سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ
أَجْمَعُونَ همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که از روی استکبار أَبَى أَنْ يَكُونَ سر فرو نیاورد و ابا کرد که
باشد مَعَ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدا که ای ابلیس مَا لَكَ چیست
و غرض ترا چه باشد أَلَّا تَكُونَ در آنکه نباشی مَعَ السَّاجِدِينَ با سجده کنندگان قَالَ ابلیس گفت لَمْ
أَكُنْ لِأَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم یعنی صحیح نیست و منافی حال من است که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ
مر آدمی را که آفریده او را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که آن از لای مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ سیاه و بوی ناک گشت
یعنی او را از خسیس ترین عنصری آفریدی که خاک ظلمانیست و مرا از اشرف آن که آتش نورانیست پس روحانی
لطیف چرا سجده جسمانی کثیف کند ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن و فضل و معنویتش را دیده
غافل نمیدانست که گنج اسرار در ویرانه او نهفته است قَالَ گفت خدا مر ابلیس را که چون از سجده استنکاف کردی فَاخْرُجْ
پس بیرون رو مِنْهَا از اهل آسمان یا از مرتبه که داشتی فَإِنَّكَ رَجِيمٌ بدرستی که تو رانده شده و از خیر دور
وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ بدرستی که بر تست دوری از رحمت و راندگی از آن إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ تا روز
جزا مراد آنست که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ

گفت ابلیس ای پروردگار من فَأَنظِرْنِی پس مهلت ده مرا إِلَىٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردم
غرض ابلیس ازین سخن آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث موت نیست و حق تعالی اجابت این معنی نکرد
قَالَ گفت در جواب که فَإِنَّكَ پس بدرستی که تو مِنَ الْمُنظَرِینَ از مهلت دادگانی إِلَىٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ
تا روز قیامت دانسته شده مقرر گردانیده و آن زمان انقراض همه مردمان باشد بنفخه اولی که آنرا نفخه
صعق گویند چه قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان هر دو نفخه بقول اشهر
چهل سال باشد پس بنا بر این ابلیس چهل سال مرده باشد القصه چون ابلیس مهلت داده شد قَالَ رَبِّ گفت
ای پروردگار من بِمَا أَغْوَیْتَنِی سوگندی خورم باغوای تو مرا یعنی نا امید ساختن مرا از رحمت که لَأُزَیِّنَنَّ
لَهُمْ هر آینه آراسته گردانم برای ایشان گناه را فِی الْأَرْضِ در زمین دنیا که سرای غرور است و یا معنی آنست
که بسبب آنکه مرا اغوا کردی بیارایم معاصی را در چشم بندگان تو وَلَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ و همه ایشان را گمراه گردانم
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از ایشان الْمُخْلَصِینَ که خالص شدگان باشند از شرک جلی و خفی که مکر و فریب
مرا در ایشان اثری نباشد مراد اهل عصمت اند از انبیا و ائمه علیهم السلام و چون ابلیس در اغوای خود معصوم شده و بندگان
خالص حق را از آن استثنا کرد قَالَ گفت خدای تعالی هَٰذَا این اخلاص یا بیان صِرَاطٌ راهیست که
عَلَیَّ بر من رعایت آن مُسْتَقِیمٌ راست یعنی کجی ندارد و رونده صاحب خود را بمنزل مراد میرساند إِنَّ عِبَادِی
بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان لَیْسَ لَكَ نیست مر ترا عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان قوتی و تسلطی
در اغوا و اضلال چه ایشان بعصمت و لطف من از مکاید و وساوس تو معصوم باشند إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مگر کسی که
متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِینَ از گمراهان که مسلط تو انی شد و سفیان عیینه در تفسیر این آیه گفته که تو مر بندگان مرا در
گناهی نفکنی که عفو من با ایشان نرسد و ایشان را دلیل کرده از تو و فواد از من مغفرت تا هرچه ببطول شود در فوا که من ببک
با مریم لیکن آنکس که پیروی تو کند از گمراهان دین ربانی در اصل مذهب حق ترا بر ایشان سلطنتی و قوتی باشد وَ
إِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده گاه همه ایشان است یعنی تو و متابعان تو أَجْمَعِینَ همه ایشان
لَهَا مر دوزخ را سَبْعَةُ أَبْوَابٍ هفت در است لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ و هر دری را جُزْءٌ مَقْسُومٌ پاره ای است قسمت
کرده شده که از آن در در آیند مراد از ابواب درکات است که بحسب مراتب در آن در آیند طبقه اولی جهنم است و آن جای گناه
کاران است از اهل توحید دوم لظی که مقام ترسایانست سیوم حطمه که ماوای جهودانست چهارم سعیر که مکان صابیانست پنجم
سقر که مقر گبرانست ششم جحیم که محل مشرکانست هفتم هاویه که از آن درک اسفل گویند و آن مقر جمیع منافقانست و از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که دوزخ را هفت طبقه است که بعضی بر بالای بعضی دیگر است   دست بر بالای یکدیگر
دیگر نهاده و فرمود که باین وجه طبقات بعضی بر بالای بعضی دیگر است مرویست که رسول صلی الله علیه وآله در مسجد تنها نماز
میگذارد زنی اعرابیه بیامد و اقتدا بآنحضرت کرد چون باین آیه رسید آن زن نعره زد و بیهوش شد و بیفتاد چون

رسول صلی الله علیه وآله از نماز تمام کرد و آنحال را مشاهده کرد فرمود تا آب بر روی آن زن زدند بخود آمد و گفت
وا ویلاه هر عضوی از اعضای من منقسم خواهد شد بهر دری از درهای هفتگانه دوزخ حضرت فرمود نه چنانست که
هر فرقه از منکران را بدری از درهای دوزخ عذاب کنند بقدر کردار ایشان گفت یا رسول الله من هفت بنده
دارم و بغیر ازین چیزی ندارم ترا گواه گرفتم که همه را آزاد کردم هر یکی از برای خلاصی دری از درهای دوزخ جبرئیل آمد
و گفت یا رسول الله بشارت ده این زن را که حق تعالی همه درهای دوزخ بر تو حرام کرد و درهای بهشت بروی
بگشاد و بعد از وعید در بیان وعده میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِینَ بدرستی که پرهیزکنندگان از پیروی شیطان در کفر
و فواحش و دیگر ذنوب یا از همه گناهان مقرر است فِی جَنَّاتٍ وَعُیُونٍ در بوستانها باشند و چشمها
ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِینَ فرشتگان گویند ایشان را که در آیید در بوستانها با سلامتی از همه آفتها در حالتی
غل که ایمن باشید از خروج وَنَزَعْنَا و بیرون کشیم مَا فِی صُدُورِهِم آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِنْ غِلٍّ
از کینه که در دنیا با هم داشته باشند و یا صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا در جات یکدیگر رشک نبرند إِخْوَانًا
در حالتی که برادران یکدیگر باشند عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِینَ که بر تختها نشینند در برابر یکدیگر بهم صحبت دارند لَا
یَمَسُّهُمْ نرسد ایشان را فِیهَا در بهشت نَصَبٌ رنجی و مشقتی چه از برای نعمت و راحت است وَمَا هُم مِّنْهَا
و نیستند ایشان از بهشت بِمُخْرَجِینَ بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند مرویست که روزی
حضرت نبوی بمسجد در آمد جمعی از صحابه را دید که میخندیدند فرمود   میبینید که شما را خنده ای می بینم صحابه
بر عتابی ازین سخن در یاس فتند و آنحضرت از آنجا در گذشت هنوز بچهل گام نارسیده باز گشت و گفت جبرئیل پیغام
و پیغام آورد که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نَبِّئْ عِبَادِی خبر ده بندگان مرا أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ باآنکه من آمرزنده
ام کسی را که از من ترسید الرَّحِیمُ بخشنده ام کسی که توبه کند وَأَنَّ عَذَابِی و بآنکه عذاب من بر عاصی که از
توبه و استغفار کند هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِیمُ آنست عذاب دردناک پس مقدار وعده و وعید قصه ابراهیم یعنی سه فرشته
دلو حادارد کسیکه گوش بآن بدو دهست و میفرماید وَنَبِّئْهُمْ عَن ضَیْفِ إِبْرَاهِیمَ و خبر ده ای محمد بندگان مرا از مهمانان
ابراهیم یعنی سه فرشته یا هشت یا ده یا دوازده که برای بشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط بروی نازل شده إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ
چون در آمدند بر او فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم علیه الصلاة والسلام
إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ بدرستی که ما از شما ترسانیم و سبب ترس آن بود که وقتی که آمده بودند بی اذن آمده بودند دیگر آنکه طعام
نخوردند فرشتگان این سخن بشنیدند قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما مژده میدهیم
بِغُلَامٍ بپسری اسحق نام عَلِیمٍ دانا یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِی
گفت آیا بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَن مَّسَّنِیَ الْكِبَرُ با آنکه رسیده است مرا پیری یعنی در وقتی که من رسیده بزرگسالی

تعجب می‌ورزید که بر بزرگ سالی اثر پیری چه حاصل شود یعنی باز جوان میشوم یا بر پیران بشوم بر چه حال
بری کرم سم این صورت وجود گیرد فَبِمَ تُبَشِّرُونَ پس بچه نوع و حکم بشارت میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ
گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ به راستی و درستی و بیشک و شبهه فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ پس مباش از نا
امیدان یعنی ناامید مباش ازین مژده که خدا قادر است بر خلق فرزند بی پدر و مادر هر آینه توانا است بر اخراج ولد از مرد
و زن پیر قَالَ گفت ابراهیم من نیستم از ناامیدان از رحمت پروردگار وَمَنْ يَقْنَطُ و کیست که ناامید شود
مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش آفریدگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که معرفت حق را نشناخته‌اند و کمال
رحمت و کمال علم و قدرت او را ندانسته و چون در بشارت دادن یک فرشته کافیست و ایشان متعدد
بودند ابراهیم متوجه و متأمل شده و در تعجب افتاده که آیا آمدن این همه ملک را سبب چه باشد پس متوجه ایشان شد
قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت پس چیست کار بزرگ شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان و چه مهم دارید که بجا میروید
قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی که ما فرستاده شده‌ایم إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی گروه گناهکاران یعنی قوم لوط که
ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر کسان لوط یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشان را أَجْمَعِينَ
همه ایشان را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا تقدیر کردیم و حکم فرمودیم بامر خدا إِنَّهَا که آن زن لَمِنَ الْغَابِرِينَ
از بازماندگان باشد در شهر ستمکاران و برای عذاب فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانه لوط
الْمُرْسَلُونَ فرستادگان قَالَ گفت — لوط إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ بدرستی که شما گروهی بیگانه‌اید یعنی
شما اینجا ناشناسید که از شما بر نفس خود می‌ترسم قَالُوا گفتند ما بیگانه نداریم و از ما مترس و فرح نیست بَلْ جِئْنَاكَ
بلکه آمده‌ایم ترا بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند قوم تو که از روی عناد و جحود فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن شک میکردند
یعنی آمده‌ایم بعذابی که ایشان را بدان وعده داده بودی وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آورده‌ایم ترا بیقین که عذاب
ایشان از حق است و تحقیق الوقوع وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راست گوئیم در این خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ
پس بیرون بر ازین شهر اهل خود در شب بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ بپاره‌ای که از شب بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و برو از عقب
ایشان یعنی همه کسان خود را پیش انداز و از عقب ایشان بشتاب و تمام اهل را از آن شهر بیرون کن
وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ یکی از شما تا هول عذاب نه بیند وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ
و بروید آنجا که فرموده شده‌اید یعنی شام یا مصر یا صوغر شهرستانی است که اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا
و حکم کردیم و وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تفسیرش اینست که أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ که بیخ
اینها مَقْطُوعٌ بریده و کنده شده است مُصْبِحِينَ در حالتی که بصبح درآیند یعنی قوم تو در صبح مستأصل شوند
که یکی از ایشان باقی نماند مرویست که چون زن لوط خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل شهر بخانه

لوط يَسْتَبْشِرُونَ مژده دادند یکدیگر را بدان مهمانان و هر یک طمع داشته با ایشان قَالَ گفت لوط علیه السلام
إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستی که این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ پس مرا رسوا مکنید بقصد بد با ایشان
چه بدی رسانیدن بمهمان موجب ایذای میزبان است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در کردن فاحشه
وَلَا تُخْزُونِ و خوار و خجل مسازید مرا در پیش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا ما ترا نهی نکردیم عَنِ الْعَالَمِينَ
از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بود قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینک دختران منند یعنی
زنان قوم چه هر پیغمبری امت را بمنزله پدر است یا گفت که دختران خود را بشما دهم بشرط اسلام إِنْ كُنْتُمْ
فَاعِلِينَ اگر هستید کنندگان کاری که من میگویم لَعَمْرُكَ قسم بزندگانی تو یا محمد إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان قوم لوط
لَفِي سَكْرَتِهِمْ که در بیهوشی و گمراهی خود اند يَعْمَهُونَ سرگردان میشدند و از راستی غفلت
گرامی گشته آن را ابن عباس نقلست که حق تعالی بجان هیچکس سوگند یاد نکرد الا بجان حضرت خیر ... این کتاب
... فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را صیحه یعنی آواز جبرئیل ...
با ایشان زد مُشْرِقِينَ در حالت که بروشنی در آینده بودند یعنی بوقت درخشیدن آفتاب از مطلع خود
آواز مهیب جبرئیل ایشان را فرو گرفت و مرویست که جبرئیل بالهای خود را در زیر شهرهای ایشان کرده و از بر داشت
و نزدیک آسمان برده واژگون کرد فَجَعَلْنَا پس گردانیدیم عَالِيَهَا بالای آن شهر را سَافِلَهَا زیر آن یعنی زیر و
زبر گردانیدیم آن شهرها وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان و کسی که بیرون بودی از ایشان که غایب بودند
از آن شهرها حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ سنگی از گل محکم شده و بر وی نوشته نام هر کسی که بآن زده بوده است
و تفصیل این قصه در سوره الاعراف و سوره هود علیه السلام مذکور شده است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در
هلاک کردن قوم لوط را لَآيَاتٍ نشانهاست از برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِينَ مر خداوندان فراست را بفطنت
در نگرند و حقیقت اشیاء را بسمات و علامات دانند وَإِنَّهَا و بدرستی که شهرستانهای مؤتفکه لَبِسَبِيلٍ
مُقِيمٍ براهی است دایم و سالک است یعنی هنوز اثر آن ظاهر است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این ...
لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان را نشانه ایست برای گرویدن که بر قدرت ربانی ... و راحت است که ایشان
شوند وَإِنْ كَانَ و بدرستی که بودند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ یاران بیشه یعنی قوم شعیب و
شعیب لَظَالِمِينَ ستمکاران ایکه در لغت درخت بسیار درهم رفته را گویند و معبد ایشان اشجار
اکثر در میان بیشه‌ها و مرغزارها بود و ایکه میگفتند و شعیب با اهل مدین و با اهل ایکه مبعوث شد اهل مدین تکذیب وی
نمودند و بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره هود علیه السلام گذشت و اصحاب ایکه نیز تکذیب کردند فَانْتَقَمْنَا
مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و آن در سوره شعرا است وَإِنَّهُمَا و بدرستی که اهل هر دو
و ایکه و مدین لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ هر آینه براه روشن هویداست که مردم بر آنجا میگذرند و وی میبینند ...

با مام جهت نیست که هرکه با ان احکام نمود یعنی پیروی آن کرد و تابع آن شد بمقصد میرسد وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی
که تکذیب کردند أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِينَ فرستادگان را یعنی صالح و تکذیب یکی از
رسل تکذیب جمیع رسل است و یا آنکه مراد صالح است و هرکه با وی بود از مومنان و حجر وادی است میان مدینه
که ثمود در آن ساکن می بودند وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ایشان را آيَاتِنَا آیتهای خود که معجزات ظاهره بود مانند
خروج ناقه از سنگی بزرگ و خلقت او و هرگز شتری بعظمت او نبوده و زادن آن بعد از بیرون آمدن بچه
شیر که همه ایشان را کافی بود و بر هر چاه آمدن آب و در روز نوبت و خوردن تمام آب از روز نوبت
فَكَانُوا عَنْهَا پس بودند از ان معجزات مُعْرِضِينَ روی گردانندگان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ
و بودند که می بریدند و می تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانها آمِنِينَ در حالتی که ایمن بودند
از فرو افتادن آن و نقب بریدن و زوال و ویران و یا پنداشتند که ان خانها حمایت خواهد بود ایشانرا
و از عذاب و در آن ایمن خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب مُصْبِحِينَ
در حالتی که در آمده بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل هلاک شدند چنانکه در سوره هود گذشت
فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند از اشعه اموال
و با آنچه میساختند از بناهای خانها وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا
بَيْنَهُمَا آنچه میان ایشانست إِلَّا بِالْحَقِّ مگر آفریدنی بحق مشتمل بر حکمت و مصلحت و رفع مفسده و بمقتضی حکمت
هلاک امثال این جماعت شده وَإِنَّ السَّاعَةَ و بدرستی که قیامت لَآتِيَةٌ هر آینه آینده است پس زود باشد که
انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ پس درگذر درگذشتنی نیکو یعنی بعقوبت ایشان
تعجیل مکن و در صدد مکافات ایشان مباش و گویند حکم این آیه بآیه السیف منسوخ است إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْخَلَّاقُ اوست آفریننده همه خلایق و بمقدار قدرت اوست امر تو و ایشان
الْعَلِيمُ داناست باحوال و فاق و نفاق و بمحال تو و بمحال ایشان پس توکل بر وی کن تا حکم کند میان شما در اسباب
نزول آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دید از رعات کاروان و دیار بنی قریظه و بنی نضیر
که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر بار داشتند و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز
در کرد آمدند با مطاعم بسیار و ملابس بیشمار و بهر تقدیر برخی از صحابه گفتند که اگر این مالها در دست ما بودی
همه را در راه خدای تعالی نفقه میکردیم و در تیسیر آورده که در خاطر مبارک حضرت خطوری کرد که مومنان
گرسنگی و برهنگی گذرانند و مشرکان از این همه مال شاد باشند ایزد آیه آورد که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستی که ما دادیم ترا
سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي هفت آیه که سوره فاتحة الکتاب است از مثانی که تکرار شده بهتر از آن قافله است
و تراز مثانی گفت جهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی واقع شده یعنی تکرار یافته و گویند که من از برای بیانست

یعنی هفت آیتی که آن ثنا نیست و بنا بر این مراد مثانی فاتحه باشد و تکرار آن از حیثیت آنست که در نماز دو بار خوانده
میشود و یا اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده و اکابر صحابه از رسول صلعم روایت کرده اند که الحمد لله رب العالمین
هفت آیت است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ یکی از آن آیات است و از اسامی آن سبع المثانی
و ام القرآن و فاتحة الکتاب و از ابی بن کعب روایت است که رسول فرمود که بدان خدای که جان من در قبضه
اوست که حق تعالی در توریت و انجیل و زبور و قرآن هیچ سورة افضل از آن نفرستاده و اگر و را فضل بودی
حق تعالی او را مقابل قرآن کردانیدی و گفتی وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ یعنی
دادیم ترا فاتحة الکتاب و قرآن بزرگوار و اتصاف قرآن بعظیم جهت مبالغه است در کمال عظم سوره که
در مقابل آن واقع شده و این از قبیل عطف عامست بر خاص و بعد از آن فرمود که لَا تَمُدَّنَّ و باز مکش
عَيْنَيْكَ هر دو چشم خود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی آنچیزی که برخوردار کردیم باو أَزْوَاجًا مِنْهُمْ
صنفها را از کفار یعنی آنچه را که اصناف کفره از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان داده ایم مایل مشو
که آن بجانب حقیر و خوار و قلیل و محل فنا است نسبت با آنچه تو از آن داشته ایم از مرتبه بلند و درجات ارجمند
که آن تخت نبوت است و کمال قرب بدرگاه احدیه و آنچه از برای اهل ایمان و تقوی ذخیره است از نعم عظیمه
اخرویه وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوه مخور بر کفار جهت عدم ایمان ایشان با وجود مستحق شدن ایشان
در نعم الهی و بالعکس مشو بر غنواتی وَقُلْ و بگو إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ و در رویش یاران خود وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرو
گیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را و حق تعالی بایشان وَقُلْ و بگو إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ بدرستی که من
بیم کننده ام الْمُبِينُ هویدا و آشکارا یعنی بیان روشن شما را بیم میکنم و شما را از خدای می ترسانم و میگویم که او
سبحانه میفرماید که اگر ایمان نیارید عذاب الیم بشما رسانم كَمَا أَنْزَلْنَا مثل آن عذاب که فرو فرستادیم عَلَى
الْمُقْتَسِمِينَ بر بخش کنندگان الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِينَ پاره پاره بخش کردند
قرآن را و بعضی وصف باز نمودند از سحر و شعبده و کهانت وَمُفْتَرًى وَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ و گویند که بعضی
کفار بر وجه استهزا میگفتند که سوره البقره از من و باقی از شما و دیگری میگفت که سوره نمل از من و حمید و باقی
را بگذارید و برخی میگفتند که عنکبوت را با و الذاریه و باقی از شما باشد و این جماعت دوازده بودند که ولید بن
مغیره در موسم حج ایشان را بعقبهای مکه فرستاده تا باقی هر جا فاز حاج که ملاقات کنند ایشان را از متابعت حضرت
رسالت منع نمایند فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ که هر آینه همه ایشان را سوال خواهیم
کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه که بودند که میکردند از نفی قرآن و تکذیب آن و بر وفق کردار هر یک را جزا
رسانیم و در نقل آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال
بگذشت چون مسلمانان نازل شده این آیه آورد که فَاصْدَعْ پس آشکارا و بظاهر قیام نمای بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه فرستاده

شده از تبلیغ اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ و روی بگردان از شرک آرندگان و با آنچه میگویند التفات
مکن آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم انبیا میکوشیدند و ایشان ولید بن مغیره
و عاص بن وائل و اسود بن مطلب و اسود بن عبد یغوث و حارث بن قیس بودند روزی آنحضرت
در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل این پنج تن در آمدند و بدستور سابق سخنان گفتند و بطواف حرم
مشغول شدند جبرئیل گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد
بساق ولید بن مغیره و بکف پای عاص و ببینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم
اسود بن مطلب و هر یک بانک زمانی هلاک شدند ولید بر کان تیر تراشی بگذشت پیکانی در دامن
او بچفت ولید سر زیر کرد که ازار از جامه باز کند آن پیکان ساق ورا مجروح کرد و رگ شریان از آن بریده
گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص خلید و پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث
ریم و دم روان شد و جان بداد و اسود بعلت استسقا مبتلا شد و روی او ورم کرد و روی بر زمین مالید
تا هلاک شد و چشم اسود نابینا شد و از غضب سر خود بر زمین زد تا جان بداد و این آیه آمد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ
بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را الَّذِينَ يَجْعَلُونَ آنانکه میگردانند یعنی شریک میسازند
مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را بباطل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار را
و پند مکافات کردار خود را در دنیا و آخرت وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستی که میدانیم أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ اینکه
تنگ میشود سینه تو بِمَا يَقُولُونَ بآنچه کافران میگویند از ترک خدا و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی بر تو شاق
می آید و دشوار می آید گفتار کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن مقرون بحمد پروردگار تو یعنی بگو سبحان الله وبحمده
وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ و باش از نمازگذارندگان تا کشف غم تو کند و شر ایشان را از تو کفایت کند روایت است
که چون اندوهی بآنحضرت میرسید مشغول نماز میشد آن غم از وی زایل میشد وَاعْبُدْ رَبَّكَ و پرستش کن پروردگار
خود را حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ تا وقتی که بیاید بتو مرگ متیقن است رسیدن آن بهر زنده از مخلوقات مراد
آنست که تا دم که زنده ترک عبادت او مکن و دست از پرستش او باز مدار در خبر است که حضرت امیر المومنین
علیه الصلوة والسلام میفرمود که هیچ یقینی [illegible] از و مرویست که رسول صلعم بعد از نزول
این آیه فرمود که مرا نفرموده اند که مال جمع کن و از جمله تاجران باش بلکه فرموده اند که تسبیح کن بحمد خدای و از
جمله ساجدان باش و نمازگذاران سورة النحل مکیة مائة وثمان وعشرون آیة ابی بن کعب از حضرت
پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی حساب نکند بر نعمتی که او را در دنیا انعام کرده
باشد و اگر بمیرد کسی که در روز یا وقت موت وصیت نیکو کرده باشد و محمد بن مسلم از ابو جعفر روایت کرده
که هر که در ماهی این سوره را بخواند حق تعالی او را از هفتاد نوع بلا نگاه دارد که کمترین آن جنون و جذام و برص

باشد و

حق

باشد و مسکن او در جنت عدن باشد که بهترین موضع بهشت است آورده اند که چون تعالی آیه اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ
الْقَمَرُ را نازل گردانید کافران بیکدیگر گفتند که محمد میگوید که قیامت نزدیک شده پس از آن خایف شده
چند روزی ترک جحود و انکار کردند و انتظار کشیدند چون از آن اثری نیافتند باز سر عناد و جحود
رفتند این آیه آمد که اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ از این بترسیدند و مترصد آن
بودند چون مدتی از آن ظهور نرسید زبان باستهزا گشودند و گفتند ای محمد آنچه گفتی اثری پیدا نشد این آیه
نازل شد که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ نزدیکست که برسد و واقع شود فرمان
خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس شتاب طلب مکنید تا وقت آن در رسد مراد
آنست که امر موعود بجهة تحقق وقوع آن بمنزله آنست که آمده است و متحقق شده است پس تعجیل مکنید که بلا شک
واقع خواهد شد سُبْحَانَهُ پاکست خدای سبحانه و تعالی وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ و برتر از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی برتر است از
کر فرو آید از نزول عذاب خدا کنند از ما
وی از شریکی که میدانند و میگویند گویند که مراد بروح جبرئیل علیه السلام است یعنی ملائکه را جبرئیل نازل میسازد و بر هر تقدیر
يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرو میفرستد فرشتگان را
میفرماید که فرو میفرستد ملائکه را با روح مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خود یعنی بفرمان که داری خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد
بِالرُّوحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیوة قلوب است
مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود که استحقاق نبوت دارند تا بشارت دهند آن فرشتگان پیغمبران میگویند أَنْ أَنْذِرُوا که اعلام
کنید خلقان را و آگاه سازید أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا که نیست خدای مستحق عبادت مگر من که آفریننده و روزی دهنده ام فَاتَّقُونِ
پس بترسید از من بجز مرا پرستش مکنید و اثر در این مقام یعنی اعلام است خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمین را
بِالْحَقِّ بحکمتی درست بغرض صحیح یعنی ایجاد آنها کرد بر مقدار و شکل و اوضاع و صفات مختلفه بحکمت بالغه و مصلحت تامه
تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ برتر است خدای بزرگتر از آنچه انباز میگیرند برای او از مخلوقات خَلَقَ الْإِنْسَانَ
آفرید آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی که جماد است بی حس و فهم و سیالست که وضع و شکل نپذیرد پس از آن عقل و فهم داد او را فَإِذَا
هُوَ پس ناگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدل کننده است آشکارا یعنی مناظره میکند و مجادله میکند بسخن و در حجت ثابت میسازد مراد ابی
ابن خلف است که استخوان آدمی کهنه پوسیده ریزه ریزه را نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله آورد و گفت چگونه این را زنده تواند ساخت حق تعالی
این آیه فرستاد که او جمادی بود ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال نمیکند بابتداء آفرینش خود
بر اعاده که هر که بر این قادر بود بر آن بطریق اولی قادرست وَالْأَنْعَامَ و چهارپایان را خَلَقَهَا لَكُمْ آفرید آنها را
برای شما فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ در آن چهارپایان پوشش گرم کننده است یعنی جامه ها از پشم و موی که از آنها
بدوزند و منافع دیگر یعنی شما را منفعتها از ولد و شیر و کرایه و سواری و تجارت و غیر آن
توان خورد وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از آنها میخورید یعنی شیر و روغن و کشک و گوشت و پیه و غیر آن
از آنچه توان خورد وَلَكُمْ فِيهَا و شما را در آن چهارپایان جَمَالٌ زینتی و آرایشی است یعنی در
خانهای شما روزی دو وقت بدین انعام زینت می یابد حِينَ تُرِيحُونَ هنگامی که باز میگردانید

انعام را از چراگاه بآرامگاه و خود یعنی آخر روز با شکمهای پر و پستانهای پر شیر وَحِينَ تَسْرَحُونَ و وقتی که بیرون
میکنید انعام را از چراگاه بامداد وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ و بر میدارند بارهای گران را یا پیاده شما را إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ
که نباشید شما بَالِغِيهِ رسندگان بدان با بارهای گران یا پیاده إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ مگر برنج و سختی که ببدنهای شما
رسد إِنَّ رَبَّكُمْ بدرستی که آفریدگار شما لَرَءُوفٌ مهربانست که کیانیه خدمتکاری شما انعمت داد رَحِيمٌ
بخشاینده است که بیافرید این چهارپایان کار بر شما آسان کرد وَالْخَيْلَ و آفرید اسبان را وَالْبِغَالَ و استران را
وَالْحَمِيرَ و خران را لِتَرْكَبُوهَا تا برنشینید بر آن وَزِينَةً و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی وَيَخْلُقُ
وی آفریند چنانچه انعام را آفریده مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه را که شما نمیدانید از حشرات هوام و طیور و جانوران و گویند
کرواد نعمت بهشت است ابن عباس فرموده که مراد آنست که بر دست عرش دریاست چند مقابل هفت آسمان
و هفت زمین جبرئیل هر وقت سحر در وی رود و [illegible] نور جمال او افزون کرده و بعد از آن
خود را بیفشاند هر قطره که از پر او بچکد فرشته پیدا شود هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور شوند هفتاد هزار در رهانه
کو تا بروز قیامت نوبت ایشان نرسد وَعَلَى اللَّهِ و بر خداست قَصْدُ السَّبِيلِ بیان کردن راه میانه برای
بندگان یعنی راه راست که موصلست بحق که طریق اسلامست بوسط الطاف و سایر مقدمات تکلیف از قدرت
و تمکین دادن و نصب دلایل و رفع موانع کردن وَمِنْهَا و بعضی از آنها جَائِرٌ کج و منحرفست از مقصد یعنی ملتهای
کفر و انواع بدعتها وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای که بر وجه اجبار و اکراه راه نماید لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی
همه شما را لیکن این منافی تکلیف است و خلاف حکمت و مصلحت هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد
مِنَ السَّمَاءِ از جانب آسمان یا از ابر مَاءً آبی یعنی باران لَكُمْ برای شما مِنْهُ شَرَابٌ از آنست آشامیدن وَمِنْهُ شَجَرٌ
و از آنست درخت یعنی سبب روئیدن و پرورش یافتن درختان شماست فِيهِ تُسِيمُونَ در آن میچرانید
چهارپایان را يُنْبِتُ بروایتیم و حفص یا میخوانند یعنی میرویاند خدای لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ برای شما بآن آب کشت را که حبوب
عامه است از گندم و برنج و جو و برنج و امثال آن وَالزَّيْتُونَ و درخت زیت را وَالنَّخِيلَ و درختان خرما را وَالْأَعْنَابَ
و تاکهای انگور را وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و بعضی از میوه‌ها که در زمین ممکن باشد زیرا که همه میوه‌ها موجود نباشد مگر در بهشت
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این رویانیدن حبوب و اشجار لَآيَةً هر آینه دلیلیست روشن بر قدرت الهی
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر کنند و تامل نمایند در دانه که در زمین افتد و آب در و نفوذ کند و طرف
بالای آن شکافته گشته شاخی از آن در هوا پیدا آید و پائین شکافته بیخی از آن در زمین راسخ شود و نشو و نما کند
و ساعت بساعت زیاده میگردد و شکوفه‌ها و میوه‌ها بر وی پدید می‌آید و هر میوه را شکلی و رنگی و مزه دیگر باشد
جلت قدرته و عظمت شوکته وَسَخَّرَ لَكُمُ و رام گردانید برای انتفاع شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را
یکی برای آرامش و دیگری برای آسایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماهتاب را بجهت پختن میوه‌ها و پرورش

زرعت

زرعت و معرفت حساب سال و ماه وَالنُّجُومُ و ستارگان را برای شناختن راهها و بیت و انهی شما را نفع بر ایشان
در حالتی که هستید مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ رام شدگان بامر خدای که پروردگار رحمت و حفص مسخرات خوانده
برفع یعنی ستارگان رام کرده شده‌اند برای تدبیر و مصلحت بندگان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در اینها لَآيَاتٍ
هر آینه علامتهاست و دلیلهاست بر وحدانیت و قدرت و علم او سبحانه لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند
در احوال نباتات و جمادات که متضمن منفعت بسیار است و عجایب بیشمار وَمَا ذَرَأَ و رام گردانید آنچه را
که آفریده است لَكُمْ برای نفع شما فِي الْأَرْضِ در زمین از هر چه بدان محتاج یعنی آسان گردانید برای نفع گرفتن شما
از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و امثال آن از سایر حیوانات و نباتات و معدنیات مُخْتَلِفًا
أَلْوَانُهُ در حالتی که مختلف است هیات و اشکال و اصناف آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در اختلاف آنها
از روی طبع و ستید و خواص لَآيَةً هر آینه دلالتست و علامتی بر قدرت صانع حکیم و وحدانیت او لِقَوْمٍ
يَذَّكَّرُونَ مر گروهی را که یاد کنند و در آن تامل کنند وَهُوَ الَّذِي و اوست که بقدرت کامله سَخَّرَ الْبَحْرَ
مسخر گردانید دریا را یعنی شما را ممکن گردانید از انتفاع بدان که آنکه در و صید کنید لِتَأْكُلُوا مِنْهُ تا بخورید از آن لَحْمًا
طَرِيًّا گوشت تازه را یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا و دیگر آنکه غوص کنید در آن و بیرون آرید مِنْهُ از آن حِلْيَةً
تَلْبَسُونَهَا پیرایه که بپوشید یعنی از آنچه پیرایه سازند چون لؤلؤ و مرجان که زنان شما از برای شما پوشند وَتَرَى
الْفُلْكَ و می‌بینی کشتیها را مَوَاخِرَ روندگان و شکافندگان آب فِيهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا و دیگر تسخیر کرد دریا را برای
شما تا بجوئید نشستن در کشتی مِنْ فَضْلِهِ از زیادتی روزی او در معامله وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شاید که شکر گوئید
خدا را برین نعمت وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ و افکند در زمین رَوَاسِيَ کوههای محکم و بزرگ را أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ
جهت کراهت آنکه میل کند بشما زمین یعنی نگردانید و متحرک نشود و شما را و در اخبار وارد شده که چون حق تعالی
زمین را بیافرید بر روی آب متحرک بود و بی قرار ملائکه گفتند این بساط هیچکس نتواند بود حق تعالی کوهها را بران
بیافرید تا قرار گرفت وَأَنْهَارًا و بیافرید در زمین جویها را چون نیل و فرات و دجله و جیحون و امثال آن وَسُبُلًا
و دیگر پدید کرد در زمین راهها از موضعی بجهت مقاصد شما لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود
وَعَلَامَاتٍ و دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشته‌ها و مانند آن تا در روز [illegible] نشوند و بشب
راه رسند وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و جدی و فرقدین و مانند آن هُمْ يَهْتَدُونَ ایشان راه یابند
در میان دریا و خشکی و تری راه را یابند از قتاده نقلست که ستارگان برای سه چیز مخلوق شده اند یکی زینت آسمان
دوم رجم شیاطین سیوم علامات که بدان راه برند أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ آیا کسی که آفریند این همه مخلوقات
که مذکور شد همچو کسی باشد که نمی‌آفریند مراد آنها اند که مشرکان ایشان را بدون خدای می‌پرستند چون عیسی و عزیر
و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ شباهتی نیست پس جای چیزی را شریک ساختن نهایت عناد و ضلالت

باشد أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پس یاد نمیکنید آنها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را چه فساد رای شما بر هیچ
ظاهر است که باندک تذکری عیان از راه وری توان یافت وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که شمار کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای
خدا را که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمرد آنرا و ضبط عدد نتوانید کرد و چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه
بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در ادای شکرگذاری او تقصیر کنید
رَحِيمٌ مهربانست که بتقصیر شکرگذاری نعمت را از شما باز نمیگیرد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا میداند مَا تُسِرُّونَ آنچه نهان میکنید
از عقاید حق و باطل وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنید از اعمال حسنه و سیئه وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانکه میخوانند یعنی
کفار که مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای یعنی بتان را لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمیتوانند آفرید و چگونه آفرینند
وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد خالق و واجب الوجود نیست پس ایشان شریک حق را
نشایند أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ ایشان آفریدگانند نه زندگانی یعنی حیات عارض ایشان نشده بلکه جماد اند نمیشنوند
و نمی بینند و میگویند ایشان میشنوند و می بینند و میگویند خدای باید که حی باشد لذاته باشد و اصلا موت برو طاری
نشود وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کی بر انگیخته خواهند شد و چون وقت بعث خود و عبده خود را
نمی دانند چگونه جزا توانند داد و پرستندگان خود را چه معبود باید که بخشندگان خود دانا باشد و بر ایصال جزا برایشان
توانا باشد إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ خدای شما خدای یگانه و یکتاست فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس آنکسانی که نمیگروند بِالْآخِرَةِ
بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است و ناپذیرنده وحدانیت وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ
و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر و گردن از قبول ایمان لَا جَرَمَ هر آینه راست و درستست أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
آنکه خدای میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه نهان میسازند از کید رسول و قرآن از عقاید فاسده وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا
میکنند از [illegible] أَنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ دوست
نمیدارد متکبران را که از توحید خدا و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته میشود کافرانرا [illegible]
و [illegible] مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرستاده پروردگار شما
قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ میگفتند آن فرستاده شده [illegible] پیشینیان است یعنی هیچ فرو نفرستاده و آنچه محمد میخواند
افسانهای پیشینیان است و این سخن قوم بسیار گمراه ساخت حق تعالی فرمود که این سخن گفتند لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ
تا بردارند بار گناهان خود را كَامِلَةً تمام و کمال يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ و بردارند از بار گناهان آن
کسانیکه يُضِلُّونَهُمْ گمراه میساختند ایشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانش یعنی بی آنکه بدانند [illegible] ایشان را گمراه میکنند
که هم عقوبت کفر خود خواهند کشید و هم حصه گمراه کردن دیگری که ایشان گمراه کرده اند أَلَا سَاءَ بدانید که بدست مَا يَزِرُونَ
آن باری که ایشان میکشند از عقوبت ضلالت و وبال اضلال قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از اهل مکه که قصد پیغامبران و تباه کردن [illegible] و در تکذیب ایشان کوشیدند فَأَتَى اللَّهُ پس آمد فرمان خدای بُنْيَانَهُمْ بنیان بنا

مِنْ فَوْقِهِمْ

که برافراشته بودند یعنی امر خدای بخرابی ایشان صادر شد مِنَ الْقَوَاعِدِ از جانب اساس که بنا بران موضوع
بود و پایان و چون که اول بحرکت و متزلزل شد اصل آن خانها فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ پس بیفتاد بر ایشان سقف خانها
از زبر ایشان [illegible] بعضی مراد ازین بنا نمرود صرح است که در بابل ساخته بود و ارتفاع آن پنجهزار گز بود و گویند ده فرسخ بود
آن بود تا از رصد سور بر آسمان کند و بر خدای ابراهیم مطلع شود و [illegible] بعد از تمام صرح بادی مهیب بحیث الهی
بنا را از بیخ و بنیاد بر کند و ثلثی بنا را در دریا افکند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاد و [illegible] از آن [illegible] آمد و هیبت
این زبانهای مردم مختلف شده و هر قومی بزبانی دیگر سخن آغاز کرده و هیچ یک زبان آن دیگر نه دانست و از آن [illegible]
دو زبان مختلف در دنیا پدید آمد وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ و آمد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از جائی
که نه اندیشیده و فارغ البال بودند و گمان نمی بردند از رسیدن عذاب بدیشان و [illegible] گفته که مراد ازین عذاب پشه
است که بر نمرود مسلط شده و در لباب ذکر کرده که حق تعالی نمرود را مبتلا ساخت به پشه که در بینی او رفته بود و در مغز
او جای گرفت و بزرگ شد و چهار صد سال در آنجا بماند و در مدت پیوسته مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله آرام میگرفت
ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس روز قیامت يُخْزِيهِمْ رسوا گرداند ایشانرا بعذاب کند با آتش دوزخ چنانکه در دنیا او را
معذب گردانید وَيَقُولُ و گوید خدای در آن روز أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجا اند انبازان من یعنی آنها که گمان میبردید که
شریکان منند الَّذِينَ كُنْتُمْ آن شریکانی که بودید شما که از روی سرکشی تُشَاقُّونَ خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان
فِيهِمْ در شان ایشان قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و علما که
دانایان که خلق را بتوحید میخوانده اند گویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ بدرستی که خواری و رسوائی در این روز وَالسُّوءَ
و بدی عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافرانست الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ آنانکه تمام فرا میگیرند فرشتگان جان ایشان
را یعنی اعوان ملک الموت ارواح ایشانرا قبض میکنند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکارانند بر نفسهای
خود بکفر و چون مرگ را دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ پس در انداختند صلح را و اقرار بربوبیت و وحدانیت حق و گفتند مَا كُنَّا
نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِنْ سُوءٍ عمل هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت [illegible] ملائکه جواب ایشان دهند
بَلَى آری آری کافر بودید و معصیت میکردید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بآنچه بودید که عمل میکردید و بر آن شما را پاداش خواهد داد و پاداش ایشان آنست که گویند فَادْخُلُوا در آئید
أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشید در و
فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد مقامی و بد آرامگاهی است متکبرانرا دوزخ و بعد از بیان احوال مشرکان ذکر
احوال مومنان میفرماید که وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا و گفته شود یعنی هر گاه که گویند مر آنان را که پرهیزگاری کردند یعنی مومنانرا مَاذَا
أَنْزَلَ رَبُّكُمْ چه چیز فرستاد پروردگار شما قَالُوا خَيْرًا گویند فرستاده شده است نیکوئی مراد قرآن است که جامع
جمیع خیرات و برکات و حسنات است در دنیا و آخرت [illegible] که اعراب در موسم حج کس ان میفرستادند [illegible]

تا آخر حضرت پیغمبر تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستادها از کفار می پرسیدند که بر محمد چه چیز فرو می آید میگفتند
افسانهای گذشتگان خبر گذشت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنان را که نیکویی کردند در اقوال و افعال ما میگفتند
لا اله الا الله محمد رسول الله فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای مکافات حَسَنَةٌ نیکویی از نگاه داشتن
جان و مال و حرمت و نصرت وَلَدَارُ الْآخِرَةِ و ثواب ایشان در آن سرای دیگر خَيْرٌ بهترست ازین وَلَنِعْمَ
دَارُ الْمُتَّقِينَ و نیکو سرایست مر پرهیزکاران را جَنَّاتُ عَدْنٍ بهشت با اقامت که يَدْخُلُونَهَا در آیند در آن
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر منازل آن بهشتها جویهای آب و شیر و انگبین لَهُمْ فِيهَا مر ایشانرا
در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه میخواهند از انواع آرزوها و در جواب کسی که گوید شاید بهر بهشتی که خواهد درجه انبیا و اولیا
و شهدا که برسد گفته اند که در بهشت حسد که موجب تمنا باشد نیست بلکه هر یکی از بهشتیان بدانچه داشته باشند راضی باشند
كَذَٰلِكَ مانند این جزا يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ پاداش میدهد خدا تقیان را الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ آنان که قبض
روح ایشان کنند فرشتگان بامر خدای طَيِّبِينَ در حالتی که پاک و پاکیزه باشند از خوابیب شرک و عصیان
و با سرور باشند بقبض روح خود تا نفوس ایشان بالکلیه متوجه شود بحضرت قدس و فرشتگان بر وجه تعظیم يَقُولُونَ
گویند ایشانرا سَلَامٌ عَلَيْكُمُ و سلام خدا بر شما باد و یا سلامتی از همه آفات و بلیات بر شماست و بعد از اسلام گویند
که چون مبعوث شوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت که برای شما آماده است بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید
که میکردید از خیرات و حسنات مرویست که چون روح مؤمن بحنجره رسد و کار بر وی سخت شود فرشته بیاید و گوید
سلام علیکم یا ولی الله پروردگار ای دوست خدا در آی به بهشت نعیم و فارغ شو از جمیع غمها هَلْ يَنْظُرُونَ ایا انتظار
میبرند کافران یعنی منتظر نشدند إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح أَوْ
يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ یا بیاید فرمان پروردگار بعذاب استیصال ایشان یا قیامت بر ایشان آید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ
و ستم نکرد خدای بر ایشان وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ولیکن ایشان ظلم و ستم میکردند بر نفسهای خود بکفر و معاصی
فَأَصَابَهُمْ پس رسید ایشانرا سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا جزای آن بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد بر ایشان یعنی فرو گرفت
ایشانرا مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
و گفتند آنکه شرک آوردند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ نمی پرستیدیم بجز خدای مِنْ شَيْءٍ
هیچ چیز نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا ما و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا و حرام نمیکردیم مِنْ دُونِهِ بی حکم خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را
از بحیره و سایبه و غیر آن کفار این را بر وجه استهزا میگفتند كَذَٰلِكَ مانند کردار اهل مکه فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب رسل و تحریم حلال و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ پس نیست
بر فرستادگان إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدنی پیدا و آشکارا و ایشان آنرا تصدیق نکردند و مستوجب عقوبت
شدند وَلَقَدْ بَعَثْنَا و بتحقیق که ما فرستادیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر گروهی رَسُولًا پیغمبری را تا بگوید مر امت

كذلك فعل الذين من قبلهم

فرستادیم و فرمودیم رسولان را تا بقوم خود بگویند أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ که بپرستید خدای را وَاجْتَنِبُوا
الطَّاغُوتَ و پرهیز دارید از پرستیدن طاغوت که شیطانست و هر چه خوانند بجز خدای فَمِنْهُمْ پس بعضی
ازین امتان مَنْ هَدَى اللَّهُ کسی بود که بوسیله الطاف توفیق راه نمود خدای تعالی ایشانرا وَمِنْهُمْ
بعضی از ایشان مَنْ حَقَّتْ کسی بود که ثابت شد بجهت قدرت و جحود او با وجود مشاهده آیات باهره و معجزات ظاهره واجب
عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ بر و خذلان و تخلیه تا از دور ضلالت خود ماندند فَسِيرُوا پس سیر کنید ای مشرکان
فِي الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید ای کافران عهد رسول که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ
نهایت کار تکذیب کنندگان یعنی بگذرید بر دیار عاد و ثمود و بنظر عبرت در آن بنگرید تا بر شما روشن شود که
هر آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند إِنْ تَحْرِصْ اگر سخت کوشی و حرص ورزی
ای محمد عَلَىٰ هُدَاهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ راه ننماید بر وجه
اجبار و الجا آنکس را که تخلیه کرده باشد در ضلالت گذشته و نظر توفیق و لطف از ایشان برداشته بجهت عناد
و جحود ایشان وَمَا لَهُمْ و نیست مر گمراهان را مِنْ نَاصِرِينَ هیچکس از یاری کنندگان که دفع عذاب کنند از ایشان
ابو العالیه نقل کرده که یکی از مسلمانان را بر کافری دینی بود و بتقاضای آن رفت در اثنای مکالمه و گفت و گوی
گفت که بدان خدای که بعد از موت مرا زنده گرداند کافر گفت که تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان
گفت آری کافر سوگند غلاظ و شداد که در کیش او معتبر بود و سوگند یاد کرد که هیچ کس بعد از موت زنده نشود آیه
آمد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان خود یعنی جهد کردند بتغلیظ سوگند که
لَا يَبْعَثُ اللَّهُ بر نمی انگیزد خدای مَنْ يَمُوتُ آنرا که بمیرد حق تعالی بر ایشان رد کرده فرمود بَلَىٰ آری بر انگیخته شوند
همه مردمان برای حساب و ثواب و عقاب وَعْدًا عَلَيْهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی بر زنده شدن مردگان
و رسیدن ایشان به دوزخ یا بهشت حَقًّا وعده درست و راست که هیچ شبهه در وقوع آن نیست
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان از غایت جهالت و ضلالت لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که مبعوث خواهند شد
و خلف وعده از صفت محالست پس البته بر انگیزد خدای ایشانرا لِيُبَيِّنَ لَهُمُ تا بیان کند برای ایشان
الَّذِي يَخْتَلِفُونَ آنچه را که اختلاف میکنند فِيهِ در آن از بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا و تا بدانند
آنانکه نگرویدند أَنَّهُمْ كَانُوا آنرا که بودند كَاذِبِينَ دروغ گویان در انکار قیامت و در آنکه خدا مرده را زنده
کند إِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که قول ما لِشَيْءٍ مر چیزی را إِذَا أَرَدْنَاهُ چون خواهیم آفریدن آنرا أَنْ نَقُولَ
لَهُ آنست که گوییم مر آنرا كُنْ بباش فَيَكُونُ پس باشد مراد آنست که چون اراده الهی بوجود چیزی تعلق
گیرد فی الحال موجود شود و اصلا تاخیری در آن نرود وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنان که جلا بودند از وطن خود
فِي اللَّهِ در کار دین از خدا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستم دیده بودند مراد اصحاب حضرت اند که بحبشه هم

کاری قریش برایشان بحبشه هجرت کردند حق تعالی میفرماید که این مهاجران لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هرآینه جا دهیم ایشانرا
فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً در دنیا جای نیکو یعنی مدینه مطهره وگفته اند عطیه نیکو وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ وهرآینه مزد آخرت مر ایشانرا
أَكْبَرُ بزرگترست از حطام دنیوی و استغنا فیمابین یا از غنیمتی که در دنیا بدست ایشان دارند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
اگر باشند کفار که بدانند آنچه را که حق تعالی برای مهاجران آماده کرده و اگر اهل هجرت بدانند آنچه برای ایشان
مدخرست از خیر دنیا و عقبی در اجتهاد و افزایند در بلای مفارقت اوطان صبر کنند الَّذِينَ صَبَرُوا مهاجران
آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند
و کار خود را بدو باز میگذارند آورده اند که کفار قریش گفتند که خدای بزرگوارترست که بشر را به پیغمبری فرستد
بلکه ملکی را مبعوث گرداند تا خلق از او دعوت کنند حق تعالی قول ایشانرا رد کرده فرمود که وَمَا أَرْسَلْنَا
و نفرستادیم ما برسالت مِن قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملایکه
نُوحِي وحی فرستادیمی بایشان و حفص نوحی میخواند بنون وکسر حا یعنی بواسطه فرشتگان وحی میفرستادیم
برایشان مراد آنست که سنت الهی و عادت ربانی جاری شده که بشر را برسالت فرستند نه ملک را چنانکه کفار میگویند
فَاسْأَلُوا پس بپرسید أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب را یعنی علما و اهل تاریخ را که باخبار امم ماضیه عالمند تا شما را ازین
اعلام کنند إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر شما نمیدانید که انبیای سابق از بشر بوده اند که مبعوث شده اند
بِالْبَيِّنَاتِ با معجزهای روشن وَالزُّبُرِ و کتابهای نوشته وَأَنزَلْنَا و فرو فرستادیم مردمان مَا نُزِّلَ
إِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو قرآن را که سبب یادکردن خداوندست لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ بجهة آنکه روشن و هویدا کنی برای
مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است در قرآن إِلَيْهِمْ بسوی ایشان از اوامر و نواهی و آنچه برایشان
شبهت است وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ و بجهة اراده آنکه شاید ایشان تفکر کنند در آن و متنبه شوند در آن و بدانند که
این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا پس ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ کرده اند مکرهای بد یعنی برای
هلاک انبیا و مومنان حیلها انگیخته اند أَن يَخْسِفَ اللَّهُ از آنکه فرو برد خدای بِهِمُ الْأَرْضَ ایشانرا در زمین
چنانکه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ
از جایی که گمان ندارند أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ یا بگیرد ایشانرا در حالت تردد و آمد و شد ایشان در سفر
و تجارت خود یعنی در وقت سودا و معامله که تردد کنند ایشانرا بگیرد فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ پس نباشند ایشان عاجز کنندگان
خدای را در فرار از عذاب أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا بگیرد ایشانرا عَلَىٰ تَخَوُّفٍ بر ترس چنانکه گروهی را بعذاب از آن بیم
عذابی که رسیده باشد که بایشان رسد که هلاک گرداند فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ
هرآینه مهربان و بخشاینده است که بعقاب تعجیل نکند و مهلت دهد ایشانرا تا اندیشه کنند و براه حق باز آیند
بعد از آن بیان دلایل قدرت خود میکند بقوله أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمیبینند کافران یعنی البته نظر کردند إِلَىٰ مَا

نصف الجزو

إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه آفریده است خدای تعالی مِن شَيْءٍ از چیزی یعنی مخلوقاتی که يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد
سایهای ایشان عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ یعنی از هر جانبی سُجَّدًا لِلَّهِ در حالتی که آن سایهای
ایشان سجده کننده گانند مر خدای را وَهُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه ایشان خوارانند یعنی خاضع و متواضع و مراد بسجود
انقیاد و امتثالست و مقهوریت و مغلوبیت خواه بطبع یا باجبار و اکراه و در تفسیر زاهدی آورده که معنی آیت
آنست که کافران را سجده کنند باختیار سایهای ایشان را بطبع سجده میکنند و حق آنست که همه اشیا متخاضع اویند
و دلالت میکنند بر وجود صانع خود وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدای سجده میکند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است مِن دَابَّةٍ از جنبندگان این بیان هر دو است زیرا که دبیب بمعنی جنبیدن
است خواه در زمین و خواه در آسمان و مراد بسجود انقیاد ارادی و غیر ارادی است وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجده
میکنند ملایکه یعنی فرشتگان این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام جهت تعظیم یا عطف مجردات بر جسمانیات
وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت و صاحب تبیان فرموده که سجود بر دو نوعست
سجود عبادت که وضع جبهت است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقولست و سجود تذلل و خضوع
و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست يَخَافُونَ میترسند ملایکه رَبَّهُم از عذاب پروردگار خود که ناگاه فرود آید
مِّن فَوْقِهِمْ از زبر ایشان و یا میترسند از او در حالتی که فوق ایشانست بقهر و غلبه وَيَفْعَلُونَ و میکنند بطوع
و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند بدان از پرستش و ذکر و تدبیر امور کلی در تفسیر سجود آنحضرت نقل میکنند
که حق تعالی را در آسمان هفتم فرشتگانی اند که در سجده اند از آن زمان که ایشانرا آفریده تا روز قیامت گوشتهای دوش
و بر و پهلوهای ایشان میلرزد از خوف خدای هیچ قطره آب از چشم ایشان جدا نمیشود مگر که فرشته از آن آفریده میشود
و چون روز قیامت رسد سر از سجده بردارند و گویند بار خدایا نپرستیدیم ترا چنانکه حق پرستیدن تست بعد از آن
بیان وحدانیت خود میکند بقوله وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ فرا مگیرید دو خدا را بخدایی
إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای بحق إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یگانه و یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است
چنانکه او لا الهیات کثیرت فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس مرا بترسید نه غیر مرا وَلَهُ و مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانهاست و زمینها یعنی همه مخلوق و مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و مراو راست طاعت بر دوام
وَاصِبًا در حالتی که لازم و واجب است چه مقررست که الوهیت منحصرست در وی پس سزاوار آنست که او را پرستند
نه غیر او را أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا بدون خدای تَتَّقُونَ میترسید و حال آنکه غیر او عقوبت و عذاب نمیکند چنانکه غیر او
نفع نرساند کما قال وَمَا بِكُم و آنچه بشما رسیده است مِّن نِّعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و غنا و ارزاق فَمِنَ اللَّهِ
پس از خداست چه منعم حقیقی اوست و نعمت مومنان موقوفست بر نعمت او ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون برسد
بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ پس بدو می نالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ پس چون بردارد آن سختی را که از وی نالید عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ ناگاه گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ
يُشْرِكُونَ بپروردگار خود شرک آرند بعبادت بتان لِيَكْفُرُوا تا کفور زنند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بآنچه داده ایم
ایشان را از نعمت و کشف مضرت فَتَمَتَّعُوا پس برخوردارید ای کافران نعمتهاء و وسه روزی کام خود بگیرید
و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را وَيَجْعَلُونَ و میگردانند
یعنی مقرر میکنند این کافران لِمَا لَا يَعْلَمُونَ برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را عقل و علمی نیست بجهت آنکه
جماداند نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ بهره از آنچه روزی ایشان داده ایم از کشتها و چهارپایان چنانکه در سوره انعام
گذشت تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ سوگند بآن خدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ
از آنچه هستید که افترا میکنید و دروغ می بافید که بتان خدایند و با نصیب زراعت و انعام بدیشان تقرب
میکنیم وَيَجْعَلُونَ و میگردانند و می سازند لِلَّهِ الْبَنَاتِ از برای خدای دختران نعوذ بالله و گمان میکنند که
که ملایکه دختران خدایند و سخن منبع آن بود که حق تعالی با پری مواصلت کرد و ملایکه متولد شده اند سُبْحَانَهُ پاکست
خدای از آنچه میگویند که خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ و مر ایشانراست آنچه آرزو دارند و بدان راضی اند
یعنی پسر و مر پسرست حق تعالی ازین قسمت که دختران را نسبت با و میدهند و پسران را بخود منسوب میکنند وَإِذَا بُشِّرَ
و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از ایشان را بِالْأُنْثَى بولادة دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری
متولد شده ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او سیاه مُسْوَدًّا سیاه از اندوه و غم و شرمندگی میان قوم وَهُوَ
كَظِيمٌ و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده يَتَوَارَى نهان شود و خود را بپوشد مِنَ الْقَوْمِ
از گروه خویشان و خویشان مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده شده بآن همچنانکه عادت
این جاریست و در اندیشه باشد که بان دختر چه کند أَيُمْسِكُهُ آیا نگاه دارد آن مولود را عَلَىٰ هُونٍ بر خواری
و ذلت که از قوم کشد از سرزنش ایشان که دختر آورده أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ یا پوشد او را در خاک یعنی
زنده در گور کند أَلَا سَاءَ بدانید که بدست مَا يَحْكُمُونَ آنچه میکنند یعنی دختران را که نزد ایشان قدر و حرمتی
ندارند و موجب نکوهش و سرزنش ایشان میشوند بخدای نسبت میدهند کفار در جاهلیت دختران را زنده در
گور میکردند بجهت سرزنش قوم بعد از اسلام حضرت رسالت این عادة قبیحه را از میان ایشان برانداخت
و فرزدق عمی بود نام او صعصعه چون خبر یافتی که کسی را دختر آمده چند شتر بهدیه فرستادی تا آن دختر را زنده
در گور نکنند بعد از آن فرمود که لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مر آنها را که نمی گروند برای آخرت مَثَلُ السَّوْءِ
صفت بدست که آن احتیاج ایشانست بزن و فرزند و کراهت ایشان از دختران و زنده در گور کردن
ایشان بجهة سرزنش و ترس درویشی وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر خدایراست صفت بلند که آن وجوب ذاتی
اوست و فنای مطلق و جود شامل و تقدس او از زن و فرزند وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب و قادر

بر هلاک

بر هلاک کفار الْحَكِيمُ حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم چه او منفردست بکمال قدرت و حکمت وَلَوْ
يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ اگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ بستم ایشان یعنی بکفر ایشان که تعدی است
از طریق حق مَا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده را از اهل شرک و عصیان بشومی
کفر وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز پس می اندازد و جزای ایشان را و مهلت میدهد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که
نام برده شده و برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت مقدر ایشان برای
عقوبت یا در رسد وقت مرگ ایشان لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً باز پس نروند ساعتی از آن وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ
و پیش نگیرند ساعتی بر آن بلکه بهر دو یا معذب شوند در همان لحظه وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ و حکم میکنند مر خدای را
یعنی برای او مَا يَكْرَهُونَ آنچه نمیخواهند و کراهت دارند که برای ایشان باشد یعنی دختران یا شریک در
سروری وَتَصِفُ و با وجود این وصف میکند أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند
أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ که مر ایشانراست بهشت یا پسر یعنی نیکوی چه کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما با خدا باشد ما را
نزد یک او مرتبه نیکو خواهد بود حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود لَا جَرَمَ حقا که فردای قیامت أَنَّ لَهُمُ
النَّارَ بدرستی که باشد مر ایشان را دوزخ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ و بتحقیق ایشان را که پیش فرستاده میشوند بآتش دوزخ
یعنی قبل از ایشان بدوزخ روند و ابن عباس فرموده که ایشان متروکان باشند در آتش یعنی حق تعالی ایشان را
در دوزخ بگذارد و هرگز ایشان را از آن بیرون نیارد و همچنانکه کسی چیزی را فراموش کند و هرگز بخاطرش نگذرد و بعد
از آن بجهة تسلیه حضرت رسالت صلعم فرموده که تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا بخدا که ما فرستادیم پیغمبران را إِلَىٰ أُمَمٍ
بسوی امتانی که بودند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ پس بیاراست برای ایشان دیو سرکش که ابلیس
است أَعْمَالَهُمْ کردارهای بد ایشان را که بدان اقدام نمودند بر قبایح و کافر شدند بر رسولان و تکذیب
ایشان کردند فَهُوَ و پس شیطان وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ دوست ایشانست امروز یعنی در دنیا و یا روز قیامت
قرین و یار و مصاحب ایشان باشد در دوزخ وَلَهُمْ و مر ایشانراست یعنی ابلیس و متابعان او را عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذابی دردناک در قیامت وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ و نفرستادیم بر تو کتاب قرآن را إِلَّا
لِتُبَيِّنَ مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی لَهُمُ برای مردمان الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ آنچیز را که اختلاف کردند
در آن از امر توحید و احوال معاد وَهُدًى وَرَحْمَةً و نفرستادیم بر تو قرآن را مگر بجهة راه نمودن و بجهت
و برای جهت رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند بدان وَاللَّهُ أَنْزَلَ و خدا فرستاد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
از آسمان آبی فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده گردانید بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی یعنی
باران تازه گردانید زمین را بانواع نباتات بعد از پژمردگی و خشکی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه
مذکور شد لَآيَةً هر آینه نشانه ایست استکار لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع

بنای انصاف وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بدان عبرت گیرید
و بدان از جهل بعلم عبور کنید نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهِ بعضی از آنچه در شکمهای ایشانست از شیر و حیوانات
مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ از میان سرگین و خون لَبَنًا خَالِصًا شیری پاک از رنگ خون و بوی سرگین سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ
گوارنده و خوشگوار مر آشامندگان را از ابن عباس نقلست که چون بهیمه علف بخورد در اشکم او پخته شود وسط طبقه و رو چند اشود و ثفل
آن فرث است و اوساط آن لبن و اعلای آن دم خون و در عروق آن جاری میگردد و شیر و فرث از هم جدا و هر یک
می آید از خون سرخ شیر سفید آورد و بیرون و نشانهای خشک گل تر کنند میدهد وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ و می
آشامید از میوه‌های خرمابن و تاکهای انگوری یعنی از شیره‌های آن تَتَّخِذُونَ مِنْهُ فرا میگیرید از آن سَكَرًا
مست کننده را وَرِزْقًا حَسَنًا و روزی نیکو را چون خرما و مویز و دوشاب و سرکه و امثال آن رزق حسن و مقابل
سکر است بر وجه تمام إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درین میوه‌های تر و خشک و فواید ایشان لَآيَةً هر آینه دلیل
روشن است بر قدرت کامله باری تعالی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند وَ
أَوْحَى رَبُّكَ و الهام کرد پروردگار تو إِلَى النَّحْلِ بزنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند أَنِ اتَّخِذِي
از آنکه فرا گیرید مِنَ الْجِبَالِ از شکاف کوهها بُيُوتًا خانه‌های مسدس متساوی الاضلاع آن هم بحسن صنعت و
قسمت وَمِنَ الشَّجَرِ و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در میان کوه و درخت جای کنید و نحلی که مالکی
و صاحبی نداشته باشد وَمِمَّا يَعْرِشُونَ خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی امکان شما چون خانه بنا کنند ثُمَّ
كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ پس بخورید ای زنبوران از همه میوه که خواهید تلخ یا شیرین مراد شکوفهاست فَاسْلُكِي سُبُلَ
رَبِّكِ و پس درروید براهی که پروردگار شما را بآن الهام داده و تعلیم فرموده یعنی بجانهای خود باز گردید
ذُلُلًا در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر او را و چون زنبوران از راه کار دست از شکوفها و گلها بخورند در درون
ایشان مستحیل گردد و بشیرینی و برای ذخیره کنند يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا بیرون آید از شکمهای ایشان بطریق
لعاب شَرَابٌ شربتی مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ بر خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوانست و زرد که زنبور
میانه سالست و سرخ که از آن زنبور پیر است و سیاه و سبز که از نحل ... باشد و گویند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف
نحلست فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ و در آن شراب شفاست مردمان را بالغلبة چنانکه در امراض بلغمیه یا مختلط با غیر
خود چنانکه در سایر امراض چه حکم معجونی باشد که عسل جزوی نباشد و ابن بابویه آورده در اعتقادات خود که اعتقاد ما
در عسل آنست که امراض بلغمیه را شفا میدهد و اصح آنست که عسل با ادویه حاره و باید و لکن شفا بلغمست و با ترشیها
شفا صفراست و با روغنها شفای سوداست و با آب شفا حرارت است إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که امر زنبور عسل
لَآيَةً هر آینه حجتی روشن بر قدرت ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای آن گروهی که تفکر کنند در خواص
نحل و این علوم دقیقه و افعال عجیبه چه هر که بانها عالم شود هر آینه بداند که آن صنایع غریبه و امور دقیقه نیست مگر از

قادر حکیم

قادر حکیم که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهاده و از جمله انقیادی دارند که از پادشاه فرمان یعسوب
که پادشاه ایشانست خلاف نکنند و هنگامی که فرزندها قطع کنند و بجانب وطن خود رجوع نمایند و طبلهایی که بزنند و در آن
نشینند و از آن نخورند و صناعتی که اگر تمام بنایان عالم را جمع سازند خانهای مسدس ایشان را بآن کیفیت نتوانند
ساخت و پادشاه ایشان بطریق پادشاهان روزنافذ الامر است و فرمان مطاع و جمیع زنبوران تابع او میند
و بی فرمان او هیچ امر اقدام نمینمایند و اگر یکی از انها از جاده فرمانبرداری منحرف میشود بجنبش سیاست او را
بسزا و جزا میرسانند و چنانچه از عسل ایشان شفای المظاهر حاصل میشود و از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن
که جهلست بقدرت و صنعت عجیبه الهی دست میدهد و از آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که انا
يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ اشارتست بآنکه چنانچه نحل ضعیفه و دیگر نمی نشینند بجنس ناپاک و جز درون نمی آید الا طیب
و طاهر خود را بکثافات مبتلا نمیکنند و دل طهارت بلوث نجاست نمی آلاید بر شاخ و شکوفه نشینند یا کیزه
نشینند بر گلهای لطیف و شکوفها تناول میکنند و باندک چیزی قناعت کرده درونی نحل لعاب تازه خوش مزه
جمع میشود و شربتی بیرون می آید که مرداروی شفاست صفت فیه شفاء للناس و شان او نیز اینچنین است
متصف باین صفات مومن مخلص که تابع اوست مثل زنبور عسل است در اکل طیبات و اجتناب از خبیث
پس آنکه آنحضرت خود را بیعسوب که امیر زنبوران عسلست تسمیه فرموده در کمال لطافت باشد وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ
خدای آفرید شما را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ پس میمیراند دیگر باره شما را بعدم بار دیگر با جال مختلفه وَمِنْكُمْ
مَنْ يُرَدُّ و از شما کسی هست که رد کرده میشود إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارترین عمر که آن پیری است و نقصان
قوت و عقل که مشابه بطفولیت باشد و آن هفتاد و پنج سال است و یا نود است پس عاقبت آن بآن میکشد
لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا نداند بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا پس از دانش چیزی یعنی بحال طفولیت باز رود و هر چه را فرا گرفته بود فراموش کند و
حافظه و فهم او برود و میان طفل و پیر که مراد کافرند چه مسلمان را زیادت عمر طول الاکرامت و عقل و در طریق ثابت و
بنده که مومن است هر گز این حالت دست ندهد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ دانا است بمقادیر اعمال بندگان
قَدِيرٌ تواناست که جوان با نشاط را میرانند و پیر بسیار سال را باقی گذارد و درین تنبیه است بر آنکه تفاوت
آجال در ایشان نیست مگر بتقدیر قادر حکیم بآن وجه که ترکیب ایشان کند و تعدیل امزجه کنند و چه فراهم بر قدرت معلوم
بعد از آن بیان سبب تفاوت ارزاق بندگان میکند بحسب مصلحت بقوله وَاللَّهُ فَضَّلَ و خدای افزونی داد
بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ برخی شما را بر برخی دیگر فِي الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال دنیا یکی توانگر باشد و دیگری درویش
و یکی مقتدر و یکی چاکر فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا پس نیستند آنانکه افزونی یافته‌اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مقتدر و توانگر
و مالک بندگان شده‌اند بِرَادِّي رِزْقِهِمْ باز گردانیده روزی و مال خود عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ
بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را ببندگان خود نمیدهند که اگر بندگان

مملوکان را در مال خود شریک سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس باشند خواجگان و بندگان در مال داری یکسان باشند
پس بجهت استیلای مالک بر مملوکان و عدم رضا بمساوات بندگان با ایشان مال را با ایشان نمیدهند و ایشان را
شریک خود نمیسازند تا موجب نقص ایشان نشود و مرویست که خطاب با مشرکانست یعنی پیغمبر بگوی که ای مشرکان
شما تجویز نمیکنید که بندگان شما شریک شما باشند در اموال پس چگونه روا میدارید که بتان و بندگان
من شریک من باشند در الوهیت و نزد بعضی معنی آنست که اگرچه حق تعالی روزی را بر بعضی از شما
تفضیل فرموده مالکان روزی را بممالیک خود میدهند و رازق ایشان نمیشوند بلکه حق تعالی است
همه مالک و مملوکست چه انفاق مالک بر مملوکست چیزیست که حق تعالی روزی او گردانیده پس حق تعالی
رزاق همه ایشان باشد و همه در روزی مساوی باشند أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ آیا بنعمت
خدا انکار میکنند و حفص بیای تحتانی خوانده یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که نعم
بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد و نیز در تعداد نعم خود پیغمبر را میفرماید وَاللَّهُ
جَعَلَ لَكُمْ و خدای آفرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان تا با ایشان آرام گیرید وَجَعَلَ
لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ و آفرید برای شما از زنان شما بَنِينَ پسران وَحَفَدَةً و اولاد اولاد یا دختران
و گویند مراد دامادان دختران اند وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزه ها یعنی اموال حلال
و یا اطعمه لذیذه و ملابس فاخره أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ آیا بیهوده میگروند مشرکان اعتقاد مشرکان است
که بتان اعانت ایشان میکنند در روزی و در شفاعت ایشان کنند حق تعالی انکار آن معنی کرده میفرماید
که آیا باین باطل میگروند وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ و نعمت خدای هُمْ يَكْفُرُونَ ایشان میگروند چه اضافه نعمت به [illegible]
میکنند وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و می پرستند بدون خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آن چیزی که
مالک نیست یعنی نمیتواند برای ایشان رِزْقًا روزی دادن مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمان باران وَالْأَرْضِ
و زمین یعنی نباتات حال که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شَيْئًا چیزی را
پرستندگان از باران و گیاه وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و اصلا قدرت و توانایی ندارند پس چگونه روزی ایشان
دهند و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدا را ثابت نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا
پس مزنید یعنی مسازید لِلَّهِ الْأَمْثَالَ برای خدای امثال و اشباه را برین وجه که بتان را مثل او گردانید و ایشان را
شریک او سازید یعنی چو یکتا و بی مثل و نظیر است پس چگونه بتان را مثل و شبه او میگردانید و ایشان را شریک او
سازید إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند فساد قول شما را در آنچه میکنید وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید
بطلان قول خود و عظم عقوبت آنرا و اگر بوجه بدتر و تامل بدانید برین اشتراک جرأت نکنید بعد از آن
ایراد مثلی میکنند برای خود و برای معبودان باطل بقوله ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بزد خدای یعنی پیدا کرد مثلی و آن

که بیانست که عَبْدًا مَمْلُوكًا بنده درم خریده و غیر مکاتب و غیر آن که لَا يَقْدِرُ توانایی ندارد عَلَى شَيْءٍ بر هیچ
چیز از نفع و ضرر وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا و آزادی را که روزی داده باشیم او را از نزدیک خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو
یعنی بسیار و بی فراهم که در وی تصرف تواند کرد بر حسب دلخواه فَهُوَ پس این مرد آزاد و مرزوق يُنْفِقُ مِنْهُ نفقه
میکند از آن روزی سِرًّا وَجَهْرًا نهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج میکند و از کسی نمی ترسد هَلْ يَسْتَوُونَ
آیا برابراند یعنی برابر نیستند این مملوکان بی اختیار در تصرف در اموال و خواص مالکان صاحب اقتدار و خداوندان
مال و منال پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که عاجزین مخلوق اند شریک قادر
علی الاطلاق چگونه توانند بود الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش و ثنا مر خدایراست که دهنده جمیع نعمتهاست پس هیچکس مستحق
آن نیست که او حد جای اکثر عبادت باشد یا شکر مر خدایرا که ما را براه که توحید راه نمود بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مردمان
یعنی همه مشرکان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و بجهت جهالت توانایی اضافه بغیر او میکنند و بواسطه آن غیر او سجده رایی میشوند
پس مثلی دیگر ایراد میکند که وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای مثلی را و آنست که رَجُلَيْنِ دو مرد که أَحَدُ
هُمَا أَبْكَمُ یکی از ایشان گنگست و کر مادر زاد که نشنود و نگوید لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ قدرت ندارد بر فهم هیچ چیز از
سخن و فهمانیده نمیشود و بضایع و برایجه نقصان حواس و عقل وَهُوَ كَلٌّ و او بار است همه گرانست عَلَى مَوْلَاهُ
بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی و بر صاحب حال و در مانده باشد أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ هر جا که متوجه سازد او را یعنی بر
مهمی که او را فرستد لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید بنکویی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند چه از ما فی الضمیر خود خبر تواند داد
و نه جواب دیگری تواند یافت هَلْ يَسْتَوِي هُوَ آیا برابر است این شخص چنین وَمَنْ يَأْمُرُ و کسی که میفرماید
بِالْعَدْلِ براستی یعنی سخن گوی باشد بارشدی تمام و فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفتیست جامع جمیع
فضایل و مکارم وَهُوَ و او در نفس خود عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست و سیرتی درست و طریقه پسندیده
است که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود رسد پس چگونه آن ابکم بحاصل مساوی این کامل فاضل است
پس بتان بی اعتبار را بسبب مساوات با حضرت پروردگار رها باشد و چون کفار قریش از روی استهزا استعجال
وقوع قیامت میکردند آیه آمد وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست دانستن نهانهای آسمان
و زمین یعنی او داند آنچه بر شما پوشیده است و گویند مراد روز قیامت است که علم آن غایب است بر علم اهل
غایبست بر اهل سموات و ارض وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی کار آن بسرعت و سهولت
إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم از اعلای حدقه باسفل که آنرا باصطلاح عجم چشم زدن گویند یعنی آوردن خدا
قیامت را آسان تر است از آنکه شما دیده بر هم زنید أَوْ هُوَ أَقْرَبُ یا آن نزدیکتر است چه لمح البصر و فعلست
خفض بر داشتن آن و ایقاع قیامت یک فعل بسیطست و وقوع آن در نصف زمان این دو حرکت إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها از بعث و حشر قادر یعنی تواناست پس قادر است که احیا خلایق کند

حجتی که قادر است بر احیای ایشان بتدریج پس از ابتدای وجود ایشان خبر داد تا از مبدأ بر معاد استدلال کنند و بدانند
که وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ و خدای بیرون آورد شما را مِنْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِكُمْ از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا
که نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و داد مر شما را گوش
وَالْاَبْصَارَ و چشمها وَالْاَفْئِدَةَ و دلها یعنی آلات دانستن بشما داد تا جزئیات اشیا را بحواس دریابید
و بتعقل کنید در مصنوعات و در تدبیر معاش و معاد خود نظر کنید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ شاید که شکر کنید بر نعمتها
اَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند او میان برای استدلال بر قدرت الهی اِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان مُسَخَّرٰتٍ در حالتی که رام
شده اند برای پریدن فِيْ جَوِّ السَّمَآءِ در هوا میان آسمان و زمین مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را اِلَّا اللّٰهُ
مگر خدای و اگر نه گرانی جثه ایشان مقتضی سقوط است و خرق در فوق و تحت نیست که نگهدارنده ایشان باشد
اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که در تسخیر طیور برای پریدن یعنی آفریدن ایشان بر وجهی که ممکنست پریدن ایشان در هوا
و نگهدار بر خلاف طبع ایشان لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست لِقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ برای گروهی که بگروند چه مؤمنان
منتفع اند بآنکه تفکر میکنند در آنکه حق تعالی مرغان را بر وضعی آفریده که میتوانند پرید و هوا را بر
وجهی لطیف ساخته که در آن ممکنست ایشان را پرواز کردن بر خلاف طبع پس بال این تفکر
چگونه در هوای معرفت پرواز نموده خود را بآشیان کرامت نشان تفکر ساعة خیر
من عبادة ستین سنة وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدای ساخت برای شما مِّنْ بُيُوْتِكُمْ از خانهای
شما که از سنگ و خشت و چوب باشد سَكَنًا آرامگاهی که بوقت اقامت در آن ساکن میبود
وَّجَعَلَ لَكُمْ و ساخت مر شما را مِّنْ جُلُوْدِ الْاَنْعَامِ از پوست چهارپایان بُيُوْتًا خانها چون قبه و خیمه که
از پوست سازند تَسْتَخِفُّوْنَهَا سبک می یابند آنرا در برداشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت
شما وَيَوْمَ اِقَامَتِكُمْ و بوقت حضر یا نزول در منازل سفر وَمِنْ اَصْوَافِهَا و پیدا کرد برای شما از پشمهای
انعام یعنی آنچه میش را باشد وَاَوْبَارِهَا و پشمهای نرم که شتر را باشد وَاَشْعَارِهَا و مویهای که بز را باشد
اَثَاثًا رختها از پوشیدنی و گستردنی وَّمَتَاعًا و برخورداری از خرید و فروخت آن اِلٰى حِيْنٍ تا هنگامی
که برقرار بود از آن نفع توان گرفت و کهنه و بریده نشده باشد وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ و خدا پیدا کرد برای شما
مِّمَّا خَلَقَ از آنچه آفرید از درخت و کوه و نبات ظِلٰلًا سایها تا بدان از تاب آفتاب پناهی برد وَّجَعَلَ
لَكُمْ مِّنَ الْجِبَالِ و پیدا کرد از برای شما از کوهها اَكْنَانًا پوششها یعنی غارها و خانهای تراشیده که در آن ساکن
شوید وَّجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما سَرَابِيْلَ پیرهنها یعنی پوشیدنیها چون صوف و کتان و پنبه و غیر آن
تَقِيْكُمُ الْحَرَّ که باز دارد از شما گرما و ذکر سرما نکرد از جهت اکتفا باحد ضدین یا جهت آنکه گرما در بلاد عرب بیشتر است
وَسَرَابِيْلَ و دیگر ساخت برای شما پیرهنها از آهن چون زره و جوشن و غیر آن که تَقِيْكُمْ نگاه میدارد شما را

از سلاح

از سلاح دشمنان یعنی از تیغ و تیر و نیزه ایشان بَاْسَكُمْ در کارزار شما كَذٰلِكَ همچنین که این نعمتها برای شما تمام کرد
يُتِمُّ نِعْمَتَهٗ عَلَيْكُمْ تمام گرداند نعمت خود را بر شما لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُوْنَ تا باشد که شما اسلام آرید و منقاد حکم او شوید
و یگانگی پرستش او کنید فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند کفار از اسلام فَاِنَّمَا عَلَيْكَ پس جز این نیست
که برتست ای محمد الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ رسانیدن پیغام آشکارا و چون تو پیغام با ایشان رسانیده اعراض ایشان
ترا زیان ندارد يَعْرِفُوْنَ نِعْمَتَ اللّٰهِ می شناسند مشرکان نعمت خدا را که شمرده شد بر ایشان و معترفند
که آنها از دست ثُمَّ يُنْكِرُوْنَهَا پس انکار میکنند آنرا بپرستش غیر منعم یا میگویند که این نعمت داده اند
بشفاعت وَاَكْثَرُهُمُ الْكٰفِرُوْنَ و بیشتر ایشان جاحدند از روی عناد وَيَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن روزی
را که برانگیزیم در آن مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِيْدًا گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران
امم اند ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس بعد از اقامت انبیا شهادت را بر امم دستوری نیست لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مر آنانرا
که کافر شده اند در عذر خواهی یا در رجوع بدنیا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُوْنَ و نه ایشان طلب کرده شوند باسترضا یعنی
نگویند با ایشان که شما خشنود سازید خدا را باین وجه که عمل کنید که خدای از شما خشنود شود زیرا که آخرت سرای
تکلیف نیست وَاِذَا رَاَى و یاد کن چون ببینند روز قیامت الَّذِيْنَ ظَلَمُوا آنکه شرک آورده اند الْعَذَابَ
عذاب دوزخ را و ایشان را در آن در آرند از آنکه تخفیف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود
عَنْهُمْ از ایشان عذاب دوزخ را وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ و نه ایشان مهلت داده شوند زمانی ولی عذاب نگذارند
وَاِذَا رَاَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا و چون ببینند آنکه شرک آورده اند شُرَكَآءَهُمْ انبازان خود را یعنی بتان را
که ایشان شریک خدا میکنند قَالُوْا رَبَّنَا گویند مشرکان پروردگارا هٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا این گروه
شریکان ما الَّذِيْنَ كُنَّا نَدْعُوْا آنکه بودیم که ایشان را می پرستیدیم مِنْ دُوْنِكَ بدون تو فَاَلْقَوْا پس
بیفکنند و القا کنند اِلَيْهِمُ الْقَوْلَ بسوی عابدان سخن را یعنی خدای بتان را گویا گرداند و در جواب ایشان
ایشان گویند اِنَّكُمْ لَكٰذِبُوْنَ بدرستی که شما دروغ گویانید یعنی شما مارا نمی شناسید بلکه هوای خود را پرستش
میکردید یا مر که نفی نموده بودیم پرستش خود را و در زبان آورده که نصاری و یهود و چون عیسی و عزیر و ملائکه را
بهشت ببینند وقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما ایشان را می پرستیدیم بامر ایشان پس آن دو و شیاطین
گویند شما دروغ میگوید ایشان شرمنده شوند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه دیگر کنند وَاَلْقَوْا اِلَى اللّٰهِ
و بیفکنند بجانب خدای يَوْمَئِذِ السَّلَمَ در آن روز صلح را یعنی از در صلح در آیند و معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم
خدا را و اسلام آرند و هیچ کدام سود ندارد وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم کرد از ایشان یعنی باطل و ذلیل کرد مَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ
آنچه بودند که دروغ بر می بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت ایشان تبرا کنند و بیزار شوند
در آن روز نیز رسید الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنکه کافر شدند بخدا وَصَدُّوْا و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای
یعنی از ایمان و تصدیق وحدانیت خدا و نبوت حضرت مصطفی زِدْنٰهُمْ بیفزاییم ایشان را عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی

بر بالای عذاب بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بوده‌اند که منع مردمان از ایمان يُفْسِدُونَ فساد میکردند یکی عذاب برای کفر است
و دیگری برای منع دیگران از اسلام و گفته‌اند زیادتی عذاب آنست ماران بزرگ خلقت هر یکی چند مقابل درخت
خرما بلند روی بدیشان آورند و عقربان عظیم هر یکی مقابل چند شتر بختی بر ایشان گمارند و ایشان از آنها گریزان
شده خواهند که میان آتش پنهان شوند وَيَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن ای محمد روزی را که برانگیزانیم در آن فِي كُلِّ أُمَّةٍ در
میان هر گروهی شَهِيدًا عَلَيْهِمْ گواهی بر کردار ایشان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از جنس ایشان
مبعوث بوده بدیشان وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ و فرود ترا گواه برین گروه یعنی بر امت
تا بر تصدیق مؤمنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ و فرو فرستادیم بر تو قرآن تِبْيَانًا
در حالتی که بیان روشنست لِكُلِّ شَيْءٍ برای هر چیزی از امور دین بتفصیل یا اجمال که بیان آنست مسطور باشد
وَهُدًى وَرَحْمَةً و راه نمودن است و بخشایش بر هر که گروند وَبُشْرَى و مژده است بهشت
لِلْمُسْلِمِينَ مر مسلمانان را خاصةً بعد از آن بیان طریقه نکو میکند که عمل بآن موجب وصول است بمحض رضوان و مثوبات
که إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ بدرستی که خدا امر میفرماید براستی یعنی بوسط هر چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان
تعطیل و تشریک و قول که متوسط است میان جبر و قدر و عمل یعنی بی تعبد باداء واجبات که متوسط است میان
بطالت و ترهب و خواه در اخلاق چون جود که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان
جبن و تهور وَالْإِحْسَانِ و میفرماید به نیکوی کردن در طاعت بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت که
غایت اخلاص است بمحض امتثال و گویند عدل توحید است و احسان ادا فرایض وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى
و دیگر امر میکند بعطا دادن بخویشاوندان نزدیک و رسانیدن بایشان انچه بدان محتاج باشند این تخصیص
بعد از تعمیم است جهة مبالغه و ابو جعفر فرموده که مراد اقربای رسول است که حق تعالی در کریمه فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ
که قبیح ترین افعال است وَالْمُنْكَرِ و از انچه انکار آن کنند برای شناعت در شرع و عقل چون قتل نفس و غصب
اموال وَالْبَغْيِ و از ستمکاری که صفت شیطانیست مانند استیلا بر مردمان و تجبر و تکبر بر ایشان يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای
شما را بامر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید شما پند گیرید و بمامورات قیام نمایید و از منهیات اجتناب کنید این آیه
موعظه ایست جامع جمیع مواعظ و از اینجاست که خطبا در هر جمعه در آخر خطبه میخوانند و مرویست که سبب اسلام اکثم
بن صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بود همین آیت و بجهة جامعیت آن بجمیع مکارم اخلاق با وجود قلت
لفظ حیرت [illegible] فصاحت آیه و ذکر جمیع اقوال علما و مفسران در آن بر وجه احسن و اکمل در منهج الصادقین
مسطورست و درینجا اکتفا کرده میشود بقول صاحب لطایف التقریر در تفسیر این آیه [illegible] که تمامت مملکت
و ملت بسه چیز ماموراست و اضطراب آن هم بسه چیز منتهی میشود [illegible] و ثمره متکبر [illegible] اعدا و حاصل
بی محروم ماندن از مشتهی و آیه مذکوره جامع جمیع آنست پس عمل کردن موجب فراغت دنیوی و مثوبت اخروی است
وَأَوْفُوا و وفا کنید بِعَهْدِ اللَّهِ بپیمان خدا إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید مراد عهدیست که آن ثابت بر [illegible]

وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى برای ایشان خمس منصوص ساخته بر بندگان وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ و نهی میکند شما را از عمل زشت چون زنا

است یا عهودی که میان مردمان معهود باشد وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ و مشکنید سوگندها را یعنی پیمانها بَعْدَ تَوْكِيدِهَا
پس از استوار گردانیدن آنها بسوگند بخدا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ و حال آنکه گردانیده اید حضرت عزت را عَلَيْكُمْ بر پیمانهای خود
كَفِيلًا گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند شما را بدان جزا و سزا خواهد
داد وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مانند زنی که بشکافت و باز کشد ریسمان رشته خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ
پس از قوت یعنی استحکام و شدت فتل آن أَنْكَاثًا در حالتی که آن رشته رسنهای تاب باز داده باشد یعنی زنی که رسنها را [illegible] که
آب داده باشد و محکم و قوی ساخته تاب باز دهد و پاره کرده باشد و مرویست که در عرب زنی بود نام او ریطه و بحمقه خرافت مشهور بود
و این جماعت را او فرمود میکفتند و او با کنیزان بود و آن زن از اول روز تا نیم روز خود و ایشان رشتن میفرمود و بعد نصف
النهار میگفت تا آن رشته‌ها را تاب باز میدادند تا خراب و ضایع میشد و همیشه عادت او چنین بود و حق تعالی تشبیه میفرماید
شکستن عهد را بواکردن آن ریسمان رشته و میفرماید چنانچه آن مقارن تاب باز داده خود را ضایع میکند مردم عاقل باید که
رشته عهد خود را بسرانگشت نقض پاره نکنند پس سرزنش ایشان میکند مردم در عهد شکستن بقوله تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ فرا میگیرید
عهد و سوگند خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ خیانت و دغل و مکر در میان خود اصل دخل آنچیز است که در چیزی داخل سازند و حال آنکه از جنس
آن نباشد یعنی سوگندان و عهود خود مکر و خیانت میکنید أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ بسبب آنکه هستید گروهی یعنی کفار هِيَ أَرْبَى
مِنْ أُمَّةٍ که ایشان زیاده از گروهی دیگرانند و در عدد و مال یعنی از مسلمانان بیشتر و مال ایشان وافر است و بجهة آن عهد
و با محمد انکار کرده میخواهید که باز بکفر خود رجوع کنید و طریق اهل جاهلیت پیش گیرید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ جز این نیست که خدا
میآزماید شما را بامر وفای عهد یعنی [illegible] ظاهر کرده و کار اعتصام در میان وفای بعهد [illegible] و بیعت خود وفا میکنید
یا بکثرت قریش و شوکت ایشان و قلت مؤمنان و ضعف ایشان مغرور شده و نقض آن میکنید وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ و هر آینه
هویدا کند برای شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز مَا كُنْتُمْ فِيهِ آنچه هستید که در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید در شان بعث و جزا و حق
که بایمان شما دهد بر اعمال شما ثواب و عقاب وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای یعنی بحکمت و اقتضا کردی لَجَعَلَكُمْ هر آینه
گردانیدی شما را بر وجه اجبار و اکراه أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام وَلَكِنْ يُضِلُّ ولیکن فرو میگذارد در ضلال
مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد یعنی کسانی که با وجود ظهور معجزات بجهة فرط عناد نظر در آن نکنند و اختیار ایمان نکنند حق تعالی
ایشان را فرو گذارد و نظر لطف از ایشان باز گیرد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه نماید بتوفیق و لطف هر که را خواهد یعنی کسانی که
بطریق [illegible] و امعان تفکر در آیات الهی کنند حق تعالی ایشان را توفیق هدایت کرامت فرماید وَلَتُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده شوید
در روز رستخیز عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از آنچه بوده‌اید که عمل میکردید و شما را بدان سرزنش کرده شود و تنبیه مبالغه تقبیح نقض عهد مکرر
آن میفرماید وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ و خیانت میان یکدیگر که اگر چنین کنید فَتَزِلَّ
قَدَمٌ پس بلغزد قدم از آن شایع از اسلام بَعْدَ ثُبُوتِهَا بعد از استواری آن وَتَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید اندوه و رنج
بِمَا صَدَدْتُمْ بسبب بازداشتن شما عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا که آن وفا بعهد است وَلَكُمْ مر شما را باشد در آخرت عَذَابٌ
عَظِيمٌ و عذاب بزرگ این تهدید عظیم ضعفای اسلام راست که میخواستند که از عهد رسول برگردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر

رجوع بدین ما کنید منافع بشما رسانیم حق تعالی فرمود که وَلَا تَشْتَرُوا و مخرید یعنی اکتنید بِعَهْدِ اللَّهِ بعهد خدای و بیعت او را
ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک که آن مال حقیر دنیویست که قریش شما را وعده میدادند إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ بدرستی که آنچه نزدیک خداست
برای وفاداران از نصرت و نعیم دنیا و ثواب آخرت هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ آن بهترست شما را از آنچه قریش وعده میکنند إِنْ
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر میدانید که مائیم آنرا و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که این آیات در ولایت حضرت امیر المؤمنین
و بیعت او نازل شده و نیز در ترغیب وفا بعهد میفرماید که مَا عِنْدَكُمْ آنچه نزدیک شماست از اموال دنیویه يَنْفَدُ منقضی و فانی گردد
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست از جزای رحمت بَاقٍ باقی است و همیشه و هرگز منقرض نگردد وَلَنَجْزِيَنَّ و هر آینه جزا
دهیم الَّذِينَ صَبَرُوا آنانرا که صبر کردند بر فاقه و فقر و بر مشقت تکالیف و بر آزار کفار و بر شکیبائی بر وفا بعهد أَجْرَهُمْ
مزد ایشانرا که نعیم بهشت است بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا بنیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص يَعْمَلُونَ عمل میکردند یعنی آنچه بواجبی
باشد در اعمال ایشان چون واجبات و مندوبات و با جزای نیکوتر از اعمال ایشان مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کردار شایسته
مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد چه عمل بدون ایمان استحقاق ثواب ندارد فَلَنُحْيِيَنَّهُ پس هر آینه
زندگانی دهیم او را در دنیا حَيَاةً طَيِّبَةً زندگانی خوش و لذت اگر دارا نیم بنعیم دنیوی یا بقناعت یا بدرویشی کردانیم چه
کفره که ایمان آورد و عمل صالح کند اگر چه درویش باشد زندگانی او خوش گذرد بجهت قناعت امید وارش بثواب و هر که نه
باشد و عمل صالح نکند زندگانی او ناخوش بود و اگر چه توانگر باشد بجهت حرص و فور و عدم امید واری بثواب وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه
جزا دهیم مؤمنان صالح را أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ نیکوترین کاری که میکنند مکرر جهت تاکید است و بعد از آن
بندگانرا باستعاذه میفرماید تا از شر وسوسه شیطانی ایمن شوند پس میگوید فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ یعنی ای محمد چون خواهی که بخوانی
قرآنرا فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از شر دیو رانده یعنی بگو أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ تا قرائت از وسوسه او ایمن باشی خطاب بحضرت است و مراد امت اند إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستی که ابلیس را سُلْطَانٌ
تسلط و قدرت عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه میگیرند از شر او وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود در همه
وسائل يَتَوَكَّلُونَ توکل میکنند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانکه دوست گیرند او را
و دوست میدارند و اطاعت وسوسه او را قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بسبب شیطان بِهِ مُشْرِكُونَ
شرک آورند کفار که بوقت نسخ بعضی از احکام میگفتند که محمد با یاران خود سخریه میکند چه امروز ایشانرا کاری میفرماید
و روزی دیگر از آن نهی میکند فال آنست که او افترا میکند بر خدای و از نزد خود سخن میگوید آیه آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا
و چون بدل کنیم آيَةً مَكَانَ آيَةٍ آیتی را بجای آیتی منسوخ در لفظ یا در حکم وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای دانا ترست
بِمَا يُنَزِّلُ بآنچه فرو میفرستد از ناسخ جهت حکمت و مصلحت قَالُوا گویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ أَعْلَمُ و خدای
دانا ترست بِمَا يُنَزِّلُ بآنچه فرو میفرستد از ناسخ جهت حکمت و مصلحت قَالُوا گویند کافران جز این نیست که تو افترا کننده
بر خدای و از خود سخن میگوئی بَلْ نه چنین است که میگویند بلکه أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بیشتر ایشان نمیدانند حکمت نسخ
قُلْ بگو ای محمد ایشانرا که نَزَّلَهُ فرود آورده آنرا یعنی قرآنرا رُوحُ الْقُدُسِ روح پاکیزه که جبرئیل است مِنْ رَبِّكَ

ازنزد

از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ بدرستی و راستی و بحق و ثواب نه باطل و خطا حاصل که حق تعالی قرآنرا بواسطه جبرئیل نازل ساخت
لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا بجهت آنکه قرار دهد آنانرا که گرویده اند و اعتقاد ایشانرا راسخ سازند با آنکه این کلام حقست
چون ناسخ را بشنوند و رعایت صلاح و حکمت آنرا تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود و عقاید ایشان راسخ گردد
وَهُدًى وَبُشْرَىٰ و نیز نازل ساخت قرآنرا بجهت هدایت کردن و بشارت دادن لِلْمُسْلِمِينَ مر کسانی را که اسلام
آورند کافران آورده اند که غلامی رومی بود در عام حضرمی را که او را جبر گفتندی و گویند دو غلام بودند جبر و یسار که
ایشان شمشیر را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و همیشه توریة و انجیل خواندندی چون حضرت سید عالم صلعم نزد ایشان گذشتی
استماع قرائت ایشان کردی مشرکان که استماع قرائت ایشان کردندی این کلام آموخته و بما میگوید که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه میدانیم
أَنَّهُمْ يَقُولُونَ آنانرا که ایشان میگویند که إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که او را می آموزاند آدمی یعنی جبر و یسار و رد
قول ایشان میفرماید که لِسَانُ الَّذِي زبان آنکس یُلْحِدُونَ میل میکنند کفار خود را از استقامت إِلَيْهِ
بسوی او و نسبت قرآن بوی میدهند أَعْجَمِيٌّ عجمیست یعنی فصاحت ندارد و کلام او فهمیده نمیشود وَهَٰذَا و این قرآن لِسَانٌ
عَرَبِيٌّ مُبِينٌ زبانیست عربی لغوی عربی روشن که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت مهارت در آن همه عاجز شده اید از آوردن
مثل آن عاجزید پس دعوی آنکه عجمی آموزانید بعجمی که زبان مرحضرت را کلامی بدان بلاغت و فصاحت ظاهر البطلانست
مقصود کلام آنست که آنچه از جبر میشنوید کلام عجمی غیر فصیح است که شما آنرا نمی فهمید و قرآن عربیست بنهایت فصاحت و بلاغت
رسیده که با آنکه تامل آنرا فهمید پس بچگونه شما از این کس فرا گرفته باشد إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
نمیگروند بآیتهای کتاب خدا و تصدیق آن نمیکنند بجهت فرط عناد و جحود لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ راه ننماید خدای ایشانرا راه
نجات که رسیدن به بهشت نجات و با اجبار ایشانرا ایمان ندارد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک
در آخرت بجهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بآنحضرت و حال آنکه افترا ایشان کنند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که
که بر می بافند دروغ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه نمیگروند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدا بجهت فرط عناد و انکار وَأُولَٰئِكَ و آن
گروه مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان که میگویند که إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ آورده اند که قریش بعد از تعرض حضرت
رسالت پناه باطلال ایشان ابتدا او از دو پسران صحابه که جماعتی نه مشغول چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او
مشغول شده ایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق ایمان ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی نمودند
احدی که پدر و مادر عمار را کشتند و عذاب کشیده و شربت شهادت چشانیدند و عمار از بی طاقتی و ضعف بدن تحمل آن نتوانست
و چون مشرف بر هلاکت شد بی اختیار کلمه رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت رسید که عمار کیش کفر اختیار کرده
از دین خود بیزار گشت حضرت فرمودند چنین نیست سراپای عمار از ایمان پرست و ایمان بپوست و خون او آمیخته
یعنی ایمان بجان در باطن او متمکن شده و گفت و گوی تفاوت نپذیرد و عمار گریه کنان نزد حضرت آمد و آنحضرت
دست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست اگر بار دیگر کرده شوی باکراه بازگرد بدانچه ایشان گویند حق تعالی
این آیه را فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ هر که کافر گردد شود و کفر و دل او آرامیده باشد بایمان و عقیده او

شود بخدای مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ بعد از ایمان او بعض عقوبت و
در بیرون جهت رضای ایشان إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ
مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ مگر کسی که
٧

متغیر نگردد چون عمار و لکن من شرح ولیکن هر کس که بگشاید بالکفر صدرا بکفر سینه خود را یعنی کسانی که برضای نفس خود
کافر شوند و بدان اعتقاد کنند فعلیهم غضب من الله پس بر ایشان است خشمی از خدای و لهم عذاب عظیم و مر ایشان راست
عذابی بزرگ ذلک این عذاب بود مر ایشان را بانهم استحبوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الحیوة
الدنیا زندگانی دنیا را علی الاخرة بر نعیم آخرت و ان الله و دیگر جهت آنست که خدای لا یهدی راه ننماید
بطریق جنت یا بر وجه اکراه و اجبار هدایت نمیکند القوم الکافرین گروه کافر را یعنی مرتدان اولئک
آن گروه الذین طبع الله آنانند که مهر نهاد خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیابند
و سمعهم و بر گوشهای ایشان و ابصارهم و بر دیدهای ایشان یعنی چون کفار از جهت عناد و جحود تامل در امر
حق نکردند و آنرا نشنیدند و بدیده اعتبار در آن نظر نکردند و بسمع قبول نشنیدند حق تعالی علامتی برای آنها وضع
فرمود تا فرشتگان بآن علامت علم بعدم ایمان آنها پیدا کرده و بر آنها طعن و لعن کنند و اولئک هم الغافلون
و آن گروه ایشانند بیخبران و غافلان که سرمایه عمر ضایع کرده و در بازار دین سودی بدست نیاوردند و مفلس را
در شهر قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود همچنانکه میفرماید که لا جرم انهم که ایشان فی الاخرة
در سرای دیگر که قیامتست هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو
للذین هاجروا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون عمار و خباب و صهیب من بعد ما فتنوا از پس فتنه که
بودند از کفار و ایذا از تمام یافته ثم جاهدوا از پس آنکه جهاد کردند و صبروا و شکیبایی نمودند بر جهاد و سایر
مشقات ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس هجرت و جهاد و صبر لغفور هر آینه آمرزنده است
عفو کند از ایشان گناهان گذشته را رحیم مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده یا رحمت خود را
بر ایشان نثار کند یوم تاتی در روزی که آید کل نفس هر نفسی یعنی هر انسانی تجادل عن نفسها جدل کند از نفس خود
یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی گوید چرا معصیت کردم و مطیع گوید که چرا طاعت بیشتر نکردم بقول اکثر مفسران هر کسی بحث
و مجادله نماید در خلاصی نفس خود گوید نفسی نفسی و توفی کل نفس و تمام داده شود هر نفسی را ما عملت جزای آنچه کرده است
و هم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات و ضرب الله مثلا و پیدا کرد خدا مثلی برای کافر نعمتان
اینست که قریة کانت دهی که بود آمنة ایمن از نزول جباران و ستمکاران مطمئنة آرامیده و اهل آن آسوده
بآسایش تمام یاتیها می آمد برای ده رزقها روزی اهل آن یعنی قوت اهل ایشان رغدا روزی بسیار با فراغت و تنعم
من کل مکان و از هر جای فکفرت پس کافر شدند یعنی کفران ورزیدند بانعم الله بنعمتهای خدای و شکر نکردند
فاذاقها الله پس چشانید خدای اهل آنرا لباس الجوع و الخوف پوشش گرسنگی و ترس بما کانوا یصنعون
بآنچه بودند که کردند از عملهای ناشایست ابن عباس فرموده که مراد حق تعالی باین مثل اهل مکه اند که ایمن بودند از قتل
و غارت و در رفاهیت و فراخی زندگانی میکردند و راضی نبودند همین که نعمت نبوت حضرت رسالت صلعم کافر شدند حق
تعالی تبدیل فراخی ایشان کرد بقحط و مدت هفت سال در بلای قحط و خشک سالی ماندند و از غایت جوع مردار میخوردند

و خون می آشامیدند و با وجود این حق تعالی رسولی از نژاد و روان ایشان آن حضرت آمد که از هیبت اهل اسلام ترک تردد
سفر شام کرده و در تنگی حال خود ایمن نبود چنانچه قال و لقد جاءهم و بدرستی که آمد بایشان رسول منهم پیغمبری از ایشان
یعنی محمد فکذبوه پس تکذیب کردند او را فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس و هم ظالمون
و حال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک و تکذیب بعد از آن خطاب باهل ایمان کرده فرموده که فکلوا
پس بخورید ای مومنان مما رزقکم الله از آنچه خدای روزی داد و شما را حلالا طیبا در حالتی که حلال شده بود
در پاکی و پاکیزگی و شائبه حرمت در آن نبود و اشکروا و سپاس داری کنید نعمت الله نعمت خدا را ان کنتم
ایاه اگر هستید که خدای را تعبدون می پرستید و قربان می برید و بعد از بیان مباحات ذکر محرمات میکند بقوله
انما حرم جز این نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار را والدم و خون را و لحم الخنزیر و گوشت
خوک و آنچه از و توان خوردن و ما اهل و آنچه آواز برداشته شده باشد لغیر الله مر غیر خدا را بدان یعنی وقت
ذبح آن بنام بتان کشته باشند فمن اضطر پس هر که مضطر شود و محتاج گردد بخوردن یکی از محرمات غیر باغ در
حالتی که طالب لذت نباشد یا بیرون آینده نباشد بر امام زمان و لا عاد و نه درگذرنده از حد رمق فان الله
پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده است گناه مضطر را رحیم مهربانست در رخصت دادن اکل محرمات در وقت
اضطرار و لا تقولوا لما تصف السنتکم و مگویید مر آن چیزی را که وصف میکنید بزبانهای خود یعنی بمجرد وصف
زبان بی دون دلیل مگویید الکذب دروغ را هذا حلال که این حلالست و آن هم چیزیست که در شکم بحیره و سایبه
چنانکه در سوره مائده گذشت و هذا حرام و این حرامست یعنی آنچه خدا حلال ساخته گویید حرامست و آنچه حرام است
گویید که حلالست لتفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ را و گویید که خدا ما را باین فرموده است
ان الذین یفترون و بدرستی که آنان بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را لا یفلحون رستگاری
نیابند از عذاب خدا در دنیا و آخرت متاع قلیل و آنچه افترا میکنند از برای تحصیل آن برخورداریست اندک و ناپایدار
که زود منقطع گردد در دنیا و لهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذاب دردناک در آخرت و علی الذین هادوا
و او بر آنانکه بدین یهودیه در آمده اند حرمنا حرام گردانیدیم ما قصصنا علیک آنچه خوانده ایم بر تو من قبل پیش
از نزول این سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالی و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر و ما ظلمناهم
و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن و لکن کانوا و لیکن ایشان بودند که بواسطه کثرت گناه انفسهم یظلمون
بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند یعنی بجهة عصیان و کفران نعم الهی تحریم هر چه حلال کرده و تحلیل آنچه
حرام ساخته بر خود ستم کردند و خود را مستحق عذاب گردانیدند ثم ان ربک پس بدرستی که پروردگار تو للذین عملوا
السوء مر آنانرا که گناه کردند بجهالة بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عاقبت کار خود ثم تابوا پس باز
گشتند بخدای من بعد ذلک از پس آن عمل و اصلحوا و بصلاح آوردند کار خود را ان ربک بدرستی
که آفریدگار تو من بعدها از پس آن توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر آن گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست

که قبول میکنند توبه را از بنده و بعد از نهی کفار از تحلیل محرمات و تحریم محللات امر میکنند ایشان را بطریقه ابراهیم خلیل میفرماید
که اِنَّ اِبْرٰهِیْمَ بدرستی که ابراهیم خلیل کَانَ اُمَّةً بود جامع کمالات و فضایل که یافت نشدی بمجموع آن مگر متفرق
در اشخاص بسیار یعنی هر خصلتی نیک که در امتی باشد بر طریق تفرق و انتشار در وی جمع بود و حاصل که او جامع جمیع کمالات
و فضایل بود قَانِتًا لِلّٰهِ فرمان بردار مر خدای را حَنِیْفًا مایل از دینهای باطل بدین حق وَلَمْ یَكُ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ و نبود
از شرک آرندگان همچنانکه زعم قریش است چه اعتقاد ایشان آن بود که بر ملت ابراهیم اند شَاكِرًا سپاس دارنده
بود لِاَنْعُمِهٖ مر نعمتهای خدای را اِجْتَبٰهُ برگزید خدای مر او را بنبوت وَهَدٰىهُ و راه نمود او را در دعوت
اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ براهی راست که طریق توحید است وَاٰتَیْنٰهُ و دادیم او را فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً در دنیا نیکویی
که ذکر جمیل است و محبت او را در دلهای خلق انداختیم که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر وی ثنا گویند تا آنکه
حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله از نسل او گردانیدیم وَاِنَّهٗ و بدرستی که ابراهیم فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای دیگر
لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ از جمله شایستگان است با درجات عالیه و علو مرتبه و شرف منزلت رضوان ثُمَّ اَوْحَیْنَآ اِلَیْكَ
پس وحی کردیم بتو اَنِ اتَّبِعْ که پیروی کن در توحید و تبری از شرک مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا در حالتی که مایل بود از همه ادیان
بدین اسلام که طریق حقست وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ از جمله شرک آورندگان این تعریض بر کفار قریش
است که گفتند که ما کیش پدر خود داریم آورده اند که حق تعالی امر کرد موسی علیه السلام که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از پیشه و کار
دست کشیده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان نزاع
افتاده جمعی گفتند روز شنبه را اختیار میکنیم چون حق تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بر آن
رفتند که روز یکشنبه اولیست زیرا که در آن روز ابتدا آفرینش کرده حق تعالی بجهت [illegible] و مخالفت ایشان
تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد چنانکه فرمود که اِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که گردانیده شده تعظیم سبت و [illegible]
و مفروض شده عَلَى الَّذِیْنَ اخْتَلَفُوْا فِیْهِ بر آنکه اختلاف کردند در وی و تعظیم آن بود که در وی کسب نکنند و بهیچ
امری مشغول نشوند و این تکلیف شاق بود بر ایشان و مرویست که موسی علیه السلام یکی را در روز شنبه که [illegible]
[illegible] گردنش بزدند و تن او را در موضعی بیفکندند که مرغان مردار خوار [illegible] اجزای او [illegible]
وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَیَحْكُمُ بَیْنَهُمْ هر آینه حکم کند میان ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز
فِیْمَا كَانُوْا در آنچه بودند فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ در آن اختلاف میکردند یعنی در روز شنبه برای عبادت بعد از آن میفرماید
بدعوت حق میفرماید که اُدْعُ بخوان ای محمد خلق را اِلٰى سَبِیْلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود که اسلامست بِالْحِكْمَةِ بسخنی
حق را ثابت کرداند و شبهه را زایل سازد وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و به پند نیکو و سخنان نافع اول برای دعوت
خواص است که طالب حقایق باشند و دوم برای دعوت عوام ایشان وَجَادِلْهُمْ و جدال کن یعنی مباحثه نما
بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ بطریقی که بهترین طرق مجادلات است برفق و نرمی و ملایمت چه این انفع است در تسکین آتش فساد
اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او داناتر است بِمَنْ ضَلَّ بآنکس که گمراه شد عَنْ سَبِیْلِهٖ از راه

خود که اسلام است وَهُوَ اَعْلَمُ و او داناتر است بِالْمُهْتَدِیْنَ براه یافتگان یعنی ای محمد بر تو همین دعوت و تبلیغ احکام
و امر است و هدایت و ضلال و جزا دادن بر آن بر تو نیست بلکه خدا عالمست باهل ضلال و اهل هدایت و جزا دهنده ایشانست
آورده اند که مشرکان در جنگ احد بسیاری را از مسلمانان بکشتند و مثله کردند و شکمها بشکافتند مسلمانان گفتند اگر خدا
ده برابر این کینه خواهان [illegible] در عرب هیچ کس نکرده باشد و در این روز حمزة بن عبد المطلب را مثله کردند و شکمش
بشکافتند و جگر [illegible] و در دهن نهاد و [illegible] در [illegible] چون حضرت رسول را از این خبر دادند فرمود
نزد خدای گرامی تر از آنست که بعضی از او بآتش بسوزد چه حمزه از اهل بهشت است و [illegible] نخواست که گوشت حمزه
با اجزای [illegible] مختلط شود بعد از آن فرمود که اگر خدا مرا ظفر دهد هفتاد کس را بعوض حمزه مثله کنم حق تعالی آیت فرستاد که
وَاِنْ عَاقَبْتُمْ و اگر عقوبت کنید پاداش کسی را که شما را عقوبت کرده فَعَاقِبُوْا پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ
مانند آنکه عقوبت کرده شده اید بِهٖ بدان یعنی ایشان اگر یکی را مثله کرده باشند شما در برابر یکی کنید نه زیاده وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ
و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان در گذرید لَهُوَ هر آینه آن صبر خَیْرٌ لِّلصّٰبِرِیْنَ بهترست مر صابران را از انتقام
وَاصْبِرْ و صبر کن در آنچه روز احد بتو رسید وَمَا صَبْرُكَ و نیست صبر تو اِلَّا بِاللّٰهِ مگر بتوفیق خدا وَلَا تَحْزَنْ
عَلَیْهِمْ و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ فِیْ ضَیْقٍ و مباش در
تنگدلی مِّمَّا یَمْكُرُوْنَ و از آنچه مکر میکنند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بنصرت و یاری مَعَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا با آنانست
که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَالَّذِیْنَ هُمْ و با آنکه مُحْسِنُوْنَ نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان چه مدار ایمان
و اسلام بر این دو صفت است سُوْرَةُ بَنِیْ اِسْرَآءِیْلَ مِائَةٌ وَاِحْدٰی عَشَرَ اٰیَةً ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سوره بنی اسرائیل را قراءت کند دلش نرم شود [illegible] حق تعالی او را در بهشت
دو قنطار [illegible] هر آیتی [illegible] و از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که هر که در شب جمعه این سوره را بخواند نمیرد تا آنکه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دریابد و از یاران و اعوان
آنحضرت باشد

الجزء الخامس عشر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سُبْحٰنَ الَّذِیْٓ پاک میدانم از همه عیب و نقص [illegible] اَسْرٰی
بِعَبْدِهٖ ببرد بنده خود را که محمد است صلی الله علیه و آله لَیْلًا در شب یعنی در زمانی اندک از ساعات شب
مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام که محیط است بکعبه [illegible] اِلَى الْمَسْجِدِ
الْاَقْصَا بسوی مسجد دورتر از آن که یعنی بیت المقدس [illegible] الَّذِیْ بٰرَكْنَا
که برکت کرده ایم حَوْلَهٗ لِنُرِیَهٗ بر گرد آن [illegible] مِنْ
دنیا بکثرت انهار و اشجار [illegible]
اٰیٰتِنَا از دلایل قدرت خود [illegible]
[illegible]

علما برآنند که رفتن آنحضرت بمعراج در سال دوازدهم از بعثت بود و بقول اشهر در شب هفدهم رجب و رفتن آنحضرت
از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکران کافر است و عروج بر آسمان‌ها و وصول بمراتب قرب باحادیث
صحیحه مشهوره که بحد تواتر رسیده ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال مبتدع باشد و باجماع امامیه و بقول اکثر جمهور عروج
آنحضرت بجسد شریف بود و در بیداری بود و آیة سبحان الذی اسری دلیل است بر درستی که خدای تعالی هو السمیع اوست شنوای سخنان کفار
در تکذیب معراج و هو البصیر بیناست و دانا باحوال مومنان در تصدیق و از ام هانی مرویست که شب معراج حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در خانه من بود و چون نماز خفتن بگذارد من نیز نماز خفتن بگذاردم و بخفتم و آن حضرت را در نماز
یاد کردم و در خواب رفتم و بیدار نشدم تا که بامداد مرا بیدار کرد و گفت برخیز ام هانی تا نماز صبح کنیم پس من برخاستم
و نماز بامداد بگذاردم و در خواب ... حضرت فرمود که دوش جبرئیل نزد من آمد و فرمود برخیز و غسل کن و وضو
تجدید ساز من چنان کردم و در روایتی است که حضرت فرمود که آب کوثر را با شدر مرهم ممزوج کرد و من بآن غسل کردم
و وضو ساختم پس از منزل بیرون آمدم فرشته دیدم ایستاده و عنان اسپی بدست گرفته و آن از دراز گوش بزرگتر بود
و از استر کهتر و روی وی چون روی آدمیان و چشمانش چون زهره و مریخ روشن و دم او چون دم گاو و سم او
گاو و سم پیش از یاقوت و زینی از زینهای بهشت بر وی نهاده و دو بال داده و می پرید چون بر لطافت آن اسب را یافتم پرسیدم
گفت بر نشین این اسپ را و برنشین که حضرت در روز قیامت سوار شود ... من بر آن سوار شوم پس بر آن نشستم عنان
بلگام بر رفت و ساعتی که پرید و جبرئیل بر دست راست من بود ... بر رفت تا بیت المقدس رسیدیم حق تعالی ارواح
جمیع پیغمبران از عهد آدم تا روزگار عیسی در مسجد اقصی جمع کرد تا بر من سلام کردند پس جبرئیل مرا پیش داشت تا بایشان امامت
کردم و دو رکعت نماز بگذاردم و پس جبرئیل دست مرا بگرفت و مرا از دیگر آن سنگ برد که پایه معراج بر وی نهاده است
و آن صخره بیت المقدس است و بالای آن با آسمان پیوسته است و یکپایه آن از یاقوت و دیگر از زمرد و ملک الموت چون
قبض روح کند از آن معراج بزیر آید ... تا آن معراج بروی ظاهر شود پس از آن معراج
باسمان دنیا بردند و آنجا خروسی دیدم و موی گردن او سبز و پر بال او سفید که از آن نیکوتر سبزی و سفیدی ندیده بودم و دو
پاهای او در هفتم زمین و سر او در زیر عرش چون شب با خر رسد بالها بگشاده و پر بر هم زند و خدا را تسبیح گوید باین وجه
که سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الحی القیوم از آنجا بگذشتم بفرشته رسیدیم که نیمه او از برف و نیمه او از آتش بود و نه
از برف نه آتش برف را بگدازد و نه برف آتش را فرو نشاند و چون از آنجا بگذشتم فرشته را دیدم بر سریری نشسته لوحی بدست
بهیبت تمام با گروه انبوه جبرئیل گفت این ملک الموت است وی چون مرا بدید برسم تحیت بجای آورد و گفت ای محمد من بر انگار
خیر و راحت توی بینم گفت الحمد لله المنان بالنعم والاحسان از وی پرسیدم که این لوح چیست گفت لوح اجالت و نام
آنکه روح ایشان را قبض کرده ام در لوح دیگر ثبت کنم گفتم چگونه قبض ارواح اهل زمین کنی که بر جای خود نشسته و هیچ جا
نمیروی گفت دست من همه دنیا رسد و دنیا در دست من بمنزله خوانیست نهاده که تا هر جا که میخواهم دست دراز میکنم
و از آنجا پیمبر او را وداع کردم و فرشته را دیدم که بد منظر ترش روی جبرئیل گفت این مالک دوزخ است تا حق تعالی

و مرا آفریده و تحفه دیده و هرگز نخندیده و زیاده میشود خشم وی و گذر کردیم از گریستن تعظیم را بجای آوردم گفتم جبرئیل که است که تا دوزخ را
بمن بگیرد از آن وقت که خدای دوزخ را آفریده تا قیامت خواهم یافت گفتم بعضی از دوزخ را بمن بنماید گوشه از دوزخ
برکشید و آتشی دیدم و دودی بغایت تیره که آفاق از آن پر شد هولی در دل من نشست و نزدیک بود که روح من مفارقت کند
پس از آنجا بالاتر رفتم فرشتگان بسیار دیدم که عدد ایشان جز خدای تعالی نداند و در میان ایشان فرشته دیدم که او را هفتاد
هزار سر بود و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر روی هزار هزار دهن و در هر دهنی هزار هزار زبان و بهر زبانی هزار هزار
لغت تسبیح خدا میکند از بسیاری ذکر او تعجب کردم خطاب آمد که اگر یکی مومن از امت تو در عقب هر فریضه از فرایض نماز
این تسبیح بگوید که سبحان الله کما سبح الله شیء وکما یحب الله ان یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والحمد لله
کما حمد الله شیء وکما یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله کما هلل الله
شیء وکما یحب الله ان یهلل وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والله اکبر کما کبر الله شیء وکما یحب الله
ان یکبر وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر علی کل نعمة
انعم بها علی وعلی کل احد من خلقه ممن کان او یکون الی یوم القیمة اللهم انی اسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد
واسئلک خیر ما ارجو وخیر ما لا ارجو واعوذ بک من شر ما احذر وما لا احذر ثواب این تسبیح زیاده از این ذکر باشد
که این فرشته میکند تا روز قیامت پس با انبیا ملاقات کردم و از آسمانی بآسمانی میرفتم و چون بسدرة المنتهی رسیدم
در زیر آن درخت چهار چشمه آب دیدم نشانه از آب و شیر و می و انگبین و چون در شاخ و برگ آن درخت نگاه میکردم
دانستم که سدرة المنتهی نوری از انوار الهی بر آن درخت می درخشید که بوصف در نیاید و از هزار هزار شاخ بزرگ
بهر شاخی هزار هزار شاخ کوچک و بر هر برگ از آن هزار هزار فرشته و چون آنجا رسیدیم جبرئیل بایستاد و مرا گفت پیش رو که
مقام من از این درنگذرد پس مرا بفرشته حجاب الذهب سپرد و خود بیرون حجاب بایستاد و گفت اگر بمقدار سر انگشت پیشتر روم
سوخته شوم پس آن فرشته مرا بفرشته حجاب لؤلؤ رسانید و آن فرشته مرا بر داشت بفرشته دیگر رسانید و هم چنین هر یک مرا
از هفتاد حجاب بگذرانیدند و سطر هر حجاب پانصد ساله راه و از حجابی تا حجابی نیز پانصد ساله راه حجاب رفرف فرو گذاشته
که نور آفتاب را خیره میگردید و چشم من در آن نور خیره شد و آنجا براق از رفتار فرو ماند و مرا بر آن رفرف سوار کردند و بعرش
رسانیدند چون عرش را بدیدم هر چه پیش از آن دیده بودم در چشم من حقیر گشت حق تعالی مرا بمسند عرش رسانیده و هزار نوبت
از حضرت عزت خطاب آمد ادن یا محمد شنیدم یعنی نزدیک تر آی و در هر نوبت از این خطاب مرا ترقی دیگر دست میداد تا هم
بر سریر دنی فتدلی نهادم و بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی در آمدم فاوحی الی عبده ما اوحی گردم
پس از عرش قطره بچکید و بزبان من آمد طعمی که هیچ ذائقه چنان شیرینی نچشیده باشد حق تعالی از اخبار اولین و آخرین مرا
اخبار فرمود و زبان من بگشت و تا از آن هیبت و عظمت گفتم التحیات لله والصلوات والطیبات الطاهرات حق تعالی
فرمود السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته من گفتم السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بعد از آن گفتم
آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله یا خدا یا رسول تو ایمان آورد

و همه مومنان ایمان آوردند بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران نه چنانکه یهود و ترسایان که بعضی گرویدند و بعضی کافر شدند
خطاب آمد که ایشان چه گفتند گفتم ایشان گفتند سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا شنیدیم امر ترا و فرمان ترا بجای آوردیم خطاب رسید که بخواه هرچه میخواهی
گفتم رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا بارخدایا کریم اگر نسیان و خطا کنیم فرمود آمرزیدیم ترا و امت ترا از خطا و نسیان
مؤاخذه نکنیم و آنچه باکراه ایشان را برآید [illegible] گفتم رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا بارخدایا بر ما منه
آنچنان که بنی اسرائیل را گران مثل زنا بود یعنی یهود فرمود این کرامت ترا و امت ترا ارزانی داشتم گفتم رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا
لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ بارخدایا چیزی بر ما منه که ما را طاقت آن نباشد فرمود این نیز تو و امت ترا کرامت فرمودم گفتم وَاعْفُ
عَنَّا مِنَ الْخَسْفِ ما را از خسوف نگاهدار وَاغْفِرْ لَنَا مِنَ الْقَذْفِ و بیامرز ما را از قذف و سایه [illegible] وَارْحَمْنَا مِنَ الْمَسْخِ
و ببخش بر ما از مسخ أَنْتَ مَوْلَانَا خدای مایی فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ پس نصرت ده ما را بر قوم کافران فرمود این نیز ترا
و امت ترا گفتم بارخدایا پیغمبرانی را که پیش از ما بودند کرامتها کردی ابراهیم را خلیل خود گرفتی و با موسی سخن گفتی و ادریس را مکان بلند دادی
و سلیمان را ملک عظیم بخشیدی و داود را زبور دادی بارخدایا مرا چیست فرمود ترا حبیب خود گرفتم چنانچه ابراهیم را خلیل خود گرفتم
و با تو سخن گفتم چنانچه با موسی و ترا فاتحة الکتاب و خواتم سورة البقره دادم چنانچه داود را زبور دادم و آن گنجها از عرش است و بلند
تو چیزی نفرستم و بر روی زمین برای تو مسجد و طهور کردم و امت ترا غنیمت حلال کردم و ترا بترس [illegible] نصرت دادم تا دشمنان تو از یکماهه راه
بترسند و ترا از آنکه رسید کتابها است بتو فرستادم و ذکر ترا رفیع کردم و بجای تورات سبع المثانی دادم و بجای انجیل آن سورهای که در وسط آنها
و بجای زبور حوامیم را مفصل تفصیل دادم و شرح صدر تو کردم و امت ترا بهترین امتان گردانیدم پس انبیا تفضیل کن و در آن [illegible]
گفت و نهی کردم که کافر بگوییم و بعد از آن پنجاه رکعت نماز فرض کردم من شفاعت کردم تا به پنج رکعت مقرر شد
و هیچ خیر دیگر را من عطا نفرمود و هیچ خیر دیگر را بعلی کرامت نمود مرا جوامع الکلم داد و علی را جوامع العلم مرا نبی گردانید و علی را وصی مرا
کوثر داد و علی را سلسبیل مرا وحی داد و علی را الهام و در آن شب که مرا آسمان بردند همه درهای آسمان بر روی من بگشودند
و هیچ حجابها از پیش نظر من برنخاست تا آنکه در آن حال من نظر بعلی میکردم و علی بمن نظر میکرد و در امالی طوسی نقل کرده و بروایت این بابویه
که آنحضرت فرمود که چون بمقام قاب قوسین رسیدیم اول سخنی که حق تعالی بمن گفت این بود که ای محمد سر بالا کن چون سر بالا کردم نظر کردم
دیدم که همه حجابها برداشته شده و همه درهای آسمان گشوده و علی را دیدم که سر بالا برداشته بود و بمن می نگریست پس حق تعالی بکلام فرمود
گفت یا رسول الله حق تعالی با تو بکلام سخن گفت گفت بلغت علی بن ابی طالب گرکه ای محمد من علی را وصی تو گردانیدم و وزیر و خلیفه تو از پس تو او را
اعلام کن که سخن ترا می شنود و من نزد پروردگار خود علی را ندا کردم و این سخن با او رسانیدم علی و مناجات خود بود و بمن می نگریست و سخن
مرا می شنید پس گفت یا رسول الله من قبول کردم و فرمان بردار علی شدم پس حق جل و علا علی را امر کرد که آمد بعلی سلام کرد
علی جواب سلام ایشان بازداد و گفت من همه فرشتگان را دیدم که یکدیگر را بشارت میدادند بوزارت و خلافت علی و هیچ گروهی
از فرشتگان نگذشتم که مرا تهنیت کردند و گفتند که ای محمد بحق خدای که ترا بحق فرستاده که همه فرشتگان را سرور و خوشحالی تمام رسید
بآنکه حق تعالی ابن عم ترا خلیفه تو گردانید و حاملان عرش را دیدم که همه سرها پایین انداخته و در زمین می نگریستند من جبرئیل گفتم که
چیست که بر زمین می نگرند جواب داد که از خدای اذن طلبیده که نظر در روی علی کنند اکنون متوجه علی اند و روی او را می بینند

و چون از آسمان بزمین آمدم و در بعد از آن شدم که قصه معراج را و آنچه دیده بودم و شنیده با علی بگویم علی پیش من سبقت کرد
از همه آنچه دیده و شنیده بودم مرا خبر داد من دانستم که در هیچ جا قدم نزدم و هیچ جا نرفتم مگر که حق تعالی آنرا بعلی نموده بود و او را
بر آن واقف ساخته بود از ابن عباس که گفت یا رسول الله مرا وصیتی فرما آمد جبرئیل و گفت ای ابن عباس در دنیا و آخرت و سبب
نوز و رستگاری من گرد و فرمود علیک بحب علی ابن ابی طالب بر تو باد که علی را دوست داری یا نگفتم که مرا وصیتی دیگری بیست فرمود که
علیک بمودة علی ابن ابی طالب بر تو باد که دوستی کنی با علی و او را دوست داری بحق آن خدای که مرا براستی بخلق فرستاده که
آتش دوزخ غضبناک تر است بر دشمن علی از آنکه گمان کنند که خدای را فرزندی هست و اگر همه ملایکه مقربین و انبیا مرسلین بر
دشمنی علی جمع شوند بر دشمنی علی حق تعالی همه را باتش دوزخ عذاب کند گفتم یا رسول الله کسی باشد که علی را دشمن دارد و شما باشد فرمود
نعم قومی باشند که از بندگان بر ترند و خود را از امت من دانند و اسلام نباشد و بیان ای ابن عباس که از نشانه دشمنی ایشان
علی آنست که غیر او را بر تفضیل دهند و اگاه باش ای ابن عباس که حق تعالی هیچ پیغمبر گرامی تر از من نیافریده و هیچ وصی گرامی
تر از علی خلق نکرده و پس مخالفت کن با هر که مخالفت علی کند و با کسی دوستی کن و با علی دوست باشی یا ابن عباس اگر خواهی که با خدای ملاقات
کنی او از تو خشنود باشد بطریقه علی سلوک کن که شک در علی کفر است بخدا و از ابن عباس روایت است یا دادن شب که رسول الله را
بمعراج بردند آنحضرت دلتنگ نشسته بود و جهت آنکه کسی را باور نکند که بیک شب هفت آسمان را سیر کرده باشد و بهشت و دوزخ مطالعه
در بین اثنا ابوجهل با سعد بعلوی آنحضرت بنشست و بطریق استهزا گفت بیار آنچه تازگی از خدای تو بتو رسیده فرمود مرا
دوش به بیت المقدس بردند گفت بیکشب بیت المقدس رفتی گفت بلی ابوجهل گفت آنچه با من میگویی با قوم خود بگویی حضرت او را زود
که معشر بنی کعب بن لوی همه جمع شدند و گفتند که چه میگویی ای محمد فرمود بدانید که مرا دوش به بیت المقدس بردند و باز آوردند
انها همه متعجب شدند یکی دست بر هم میزد و دیگری صفیر میزد و جمعی مستضعفان که اظهار ایمان میکردند و کفر پنهان میکردند بانکار
برگشتند و گفتند این دروغ صریحست ابوجهل گفت ای محمد اگر راست میگویی نشانها از آن بگوی رسول الله فرمود که من شروع کردم
در بیان علامات راه بیت المقدس و نزدیک آن شد که بعضی از آن علامات بر من مشتبه شود حق تعالی آنرا بر من تصویر نمود
که من آنرا میدیدم و آنرا بقوم میگفتم تا آنکه همه علامات آنرا راست میگویم بعد از آن گفتند خبر کاروان ما که بجانب شام متوجه شده
چه داری فرمود ایشان را در روحا که دیدم اشتری گم کرده بودند و بطلب آن میگشتند و در میان ایشان قدری آب بود
و من تشنه بودم آب را از ایشان طلبیدم ایشان قدحی آب بمن دادند و من آنرا باز خوردم و قدح پیش ایشان رد کردم
چون باز گردند از ایشان بپرسید گفتند این علامتی دیگر است بعد از آن فرمود که فلان و فلان بر شتری نشسته بودند
اشتر ایشان از من رمیده و فلان بیفتاد و دستش بشکست گفتند این آیتی دیگر است بعد از آن گفتند وصف کاروان کن
که هر یک بر چه صفت اند من یک یک را وصف میکردم چون اوصاف بعضی بر من مشتبه شد حق تعالی شان ایشان را در برابر چشم من
آورد تا میدیدم و خبر میدادم میگفتم که ایشان چنین اند و عدد شتران ایشان چنین و اکنون بیک گروه رسیده اند
و در پیش کاروان شتریست خاکستری رنگ و بر او دو غراره نهاده اند چون آفتاب طالع شود در رسند از پس این کوه گفتند این
علامت دیگر است پس منتظر بودند که آفتاب برآید و کاروان تا بیاید آن حضرت را دروغگوی دانند چون وقت طلوع

دیگری گفت بجای فلان کاروان رسید شتری خاکستر رنگ در پیش و چون از کاروان علاماتی که حضرت فرموده بود مشاهده کردند
گفتند والله که ما مانند این ساحری ندیدیم و نشنیدیم این سخن روشن است و از غایت عناد و جحودی که داشتند حق تعالی
فرمود که من محمد را به مسجد اقصی بردم و نگفت که به آسمان بردم چه اگر در اول بار چنین گفتی تعجب و انکار ایشان بیشتر بودی
و در تکذیب مبالغه بیشتر میکردند اول درین سوره گفت که او را به مسجد اقصی بردم و چون آیات و علامات مذکوره بجا آورد
کرد حق تعالی بمعراج و او را بعرش نزدیک گردانیدن در سوره والنجم بیان فرمود فی قوله ثم دنی فتدلی فکان
قاب قوسین او ادنی و باقی روایات و اخبار معراجیه بر طریق مبسوط بعبارت دلپذیر در منهج الصادقین مذکور است
و مسطور و بعد از آن میفرماید که همچنانکه محمد را بمعراج بردیم و آیات معجزات را با او دادیم تا موجب هدایت خلقان باشد موسی را
بآیات بینه کرم ساختیم و آتینا موسی الکتاب و دادیم موسی را کتاب توریة و جعلناه و گردانیدیم کتاب موسی را
هدی لبنی اسرائیل راه نماینده فرزندان یعقوب را و گفتیم الا تتخذوا من دونی وکیلا که فرا مگیرید بجز از من وکیلی
پروردگاری که کار بخود بوی گذارید ذریة من حملنا ای ذریه آنکه برداشتیم او را در کشتی مع نوح با نوح مراد سام است
و ابراهیم جد بنی اسرائیل چه بنی اسرائیل همه از نسل یعقوب اند که نبیره ابراهیم است یعنی نجات از طوفان را که رسید بشما از زمانی که داشتیم
و شکرگذاری آن نمائید انه کان بدرستی که نوح بود عبدا شکورا بنده سپاس دارنده مرویست که نوح در همه حال از
خوردن و آشامیدن و جامه پوشیدن و نشستن و برخاستن و سوار شدن گفتی که الحمد لله از نجهه خدای تعالی او را
شکور گفت و قضینا الی بنی اسرائیل و اعلام کردیم بنی اسرائیل را یعنی پیغام فرستادیم ایشان فی الکتاب در توریة و حی
کردیم لتفسدن هر آینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید فی الارض در زمین شام مرتین یعنی دو بار فساد از شما
ظاهر شود فساد اول آن مخالفت احکام توریة بود و کشتن انبیا را که پیغمبران بوده و کشتن شعیا را فساد دوم
قتل زکریا و یحیی و قصد هلاک عیسی و غرض که حق تعالی با ایشان اخبار کرد که شما دو بار فساد خواهید کرد و لتعلن و هر آینه
شد علوا کبیرا بلندی زبردستی بزرگ یعنی بسیار سرکشی خواهید شد از طاعت من و تکبر خواهید نمود و بر آورده کار از روی ظلم
و ستم فاذا جاء پس آنهنگام که بیاید وعد اولیهما وعده عقوبت فساد اول از آن فساد دو بعثنا علیکم بر
انگیزیم و مسلط کنیم بر شما از روی تخلیه عبادا لنا بندگانی که از ماست یعنی بندگانی که مخلوق ما اند مراد بخت النصر و لشکر
او بجمعیت بنا میکنند اولی باس شدید خداوندان کارزار سخت فجاسوا پس بر آیند خلال الدیار در میان
سرای شما برای قتل و غارت و اسیری یعنی کبار شما را بکشند و صغار شما را غارت کنند و توریه را بسوزانند و مسجد اقصی را خراب
کنند مراد آنست که ما ایشان را بر وجه جبر و قهر منع نکنیم چه این منافی تکلیف است بلکه تخلیه ایشان کنیم و با اختیار خود ایشان
باز گذاریم و بجهت این بر شما مسلط شوند و کان و هست این وعده وعدا مفعولا وعده کرده شده یعنی علم متعلق
گرفته بکمال واقع شود ثم رددنا لکم الکرة پس باز گردانیم برای شما غلبه را تا غالب شوید علیهم بر ایشان که شما را
قتل و غارت کرده باشند آن مغلوب سازید ایشان را پس از غالب شدن ایشان بر شما و این چنان بود که بهمن
بن اسفندیار در زمانی که پادشاهی را از جد خود گشتاسب بن لهراسب بمیراث گرفته بود حق تعالی در دل او افکند

که شفقت و رحم بر بنی اسرائیل و اسیران ایشان از ایشان رد کرد و دانیال بر ایشان پادشاه شد و اتباع بخت النصر مسلط
شدند و آمدند ثم امددناکم وعده دو میم شما را باموال با اموال و فرزندان و بنین و بزیادتی پسران وجعلناکم و ساختیم شما را
اکثر نفیرا بیشتر از روی نفر یعنی عدد شما را زیاده از آن گردانیم که پیش از قتل بوده تا جمع شده توانید
با خصمان مقاومت کردن ان احسنتم اگر نیکوئی کنید احسنتم لانفسکم نیکوئی کرده باشید مر نفسهای خود را
چه ثواب نیکی آن بشما رسد و ان اسأتم و اگر بدی کنید فلها پس وبال آن مر نفسهای شماست در مدارک
از حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام منقولست که من هرگز با کسی خیر نکو کار کرده ام و به کسی رسانیده ام پس این
آیه برخواند یعنی هر چه کسی کند با خود کند فاذا جاء پس چون بیاید وعد الآخرة وعده عقاب ثمره دیگر یعنی
افساد دوم و میان این دو فساد دویست و ده سال بوده پس حق تعالی میفرماید که چون وعده عقوبت آمد
در رسد بر انگیزیم بر شما جنگجوی کرد یعنی طیطوس رومی را تا دوم او لیسوءوا تا آن فرستادن و برانگیختن
بد سازد وجوهکم روهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پدید کند و بعضی وجوهکم میخوانند آن قوم
روهای شما را سیاه سازد و لیدخلوا المسجد و در آیند در بیت المقدس کما دخلوه چنانکه در آمده بودند در آن
اول مرة اول بار یعنی همچنانکه نوبت اول بخت نصر در آمده بود و مسجد را خراب کرد لشکر طیطوس نیز در آیند
و لیتبروا و هلاک کنند و نیست سازند ما علوا آنچه غالب شوند بران تتبیرا هلاک کردنی
عسی ربکم شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت دوم ان یرحمکم آنکه رحمت کند بر شما اگر توبه کنید و ان
شما را منعم سازد و ان عدتم و اگر باز گردید نوبتی دیگر بنا فرمانی عدنا باز گردیم نوبت سوم بعقوبت
دیگر ایشان درین نوبت نیز عود کردند با آنکه تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کردند و قصد قتل او کردند حق
عود کرد بر ایشان با آنحضرت را بر ایشان مسلط گردانید و آنحضرت بنی قریظه را بقتل رسانید و بنی نضیر را از جای
آواره کرد و جزیه بر باقی نهاد و این عقوبت دنیای ایشان بود و جعلنا جهنم و گردانیدیم دوزخ جای
للکافرین حصیرا
زندان که در آنجا باز داشته شوند و بیرون آمدن از آن قادر نباشند و یا دوزخ را بساط و فرش ایشان گردانیدیم همچنان
حصیر که بساط فرش مردمانست و چون بسط این قصه تفصیل این قضیه گنجایش درین انتخاب نداشت لاجرم حواله
آن بمطالعه منهج الصادقین میرود و منه الاعانة فی البدایة والنهایة و چون حق تعالی در آیات مذکوره بنی اسرائیل
امر کرد بتوبه و انابت و قبول طریقه اسلام در عقب آن بیان حقیقت قرآن میکند که مصدر شرایع اسلام است و میفرماید
که ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن یهدی للتی راه می نماید طریقه اسلام را هی اقوم
که آن راست تر است و راه نماینده تر از طریقه دیگر و زیبنده تر مذهبها و یبشر المؤمنین و مژده میدهد قرآن
گروندگان را الذین یعملون الصالحات که میکنند عملهای شایسته ان لهم بآنکه مر ایشان راست
اجرا کبیرا مزدی بزرگ که بهشت نعیم است و ان الذین و نیز بشارت میدهد مومنان را بآنکه
آنانکه لا یؤمنون بالآخرة نمیگروند بسرای آخرت اعتدنا لهم آماده کرده ایم برای ایشان عذابا الیما

عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشارت هست یکی ثواب ایشان که جنت نعیم است و دیگری عقاب اعدای ایشان
که عذاب الیم است وَیَدْعُ الْاِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و خدای را میخواند در وقت غضب و دلتنگی بِالشَّرِّ بدی بر نفس و اهل
و مال خود دُعَآءَهٗ بِالْخَیْرِ مثل دعا کردن و خواندن خدای را بنیکویی و مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدا ... خواست
وَکَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی عَجُوْلًا بسیار شتاب کننده و در دعایی ... عاقبت آن یا در تعجیل آن ...
از جایی ... نه درین ... تحمل دارد و نه در ... و نه در ... شکیبایی و نه در ... در بیان حکمت با مردم و قدرت ... بر وجود
میفرماید وَجَعَلْنَا الَّیْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را اٰیَتَیْنِ دو علامات که دلالت میکنند بتعاقب یکدیگر بر ...
حکیم مطلق فَمَحَوْنَآ اٰیَةَ الَّیْلِ پس محو کردیم آیتی را که شب است یعنی ظلمتهای ... و را محو ساختیم بشعاع آفتاب وَجَعَلْنَآ اٰیَةَ
النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن که در وی همه چیز توان دید لِتَبْتَغُوْا تا طلب کنید در روشنی آن
فَضْلًا مِّنْ رَّبِّکُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود وَلِتَعْلَمُوْا و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عَدَدَ
السِّنِیْنَ شمار سالها وَالْحِسَابَ و حساب آجال و مواسم اعمال وَکُلَّ شَیْءٍ و همه چیز را که بدان محتاجند از امور دینی و دنیوی
فَصَّلْنٰهُ بیان کردیم آنرا و همه را ساختیم تَفْصِیْلًا بیان کردنی نمایان و از منافع آن ... شب و روز نیست که اگر چنین نبودی
شب از روز امتیاز نیافتی و اجیر ندانستی که تا کی کار کند و روزه دار معلوم نداشتی که کی افطار نماید و زن عدت و ...
عدت ... و قرض دار ندانستی که اجل او کی منقضی شود و هیچ کس ندانستی که در چه زمان استراحت کند و در چه وقت بطلب معیشت
کند پس حق تعالی برای رفاهیت بندگان شب و روز آفرید تا هر یک از دیگری ممتاز شوند بعد از آن ... میفرماید وَکُلَّ
اِنْسَانٍ و هر آدمی خواه مؤمن و خواه کافر اَلْزَمْنٰهُ الزام کردیم او را طٰٓئِرَهٗ عمل او فِیْ عُنُقِهٖ در گردن او یعنی عمل بنده
لازم اوست و از او جدا نمیشود چنانکه طوق لازم گردن است تا آن وقت که حساب آن کرده شود و گویند که طایر کنایتست
... از آن بدست بنده و ... فی عنقه آنست که عهده آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهٗ و بیرون آریم
برای هر آدمی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز کِتٰبًا نوشته که صحیفه عمل اوست یَّلْقٰىهُ مَنْشُوْرًا چنانکه ... از کتاب ... گشاده
... و گویند که چون آدمی در حیوة باشد نامه او گشاده باشد و در آن اعمال او را ثبت کنند و چون در سکرات افتد
آنرا در هم پیچند و چون در سکرات افتد آنرا در هم پیچند و چون مبعوث شود باز گشاده بدست او دهند و گویند که
اِقْرَاْ کِتٰبَکَ بخوان نامه کردار و نوشته خود را و در آن روز همه آدمیان خواننده باشند و خطاب بهر یک رسد که
... بخوان کَفٰی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ بس است نفس تو امروز عَلَیْکَ بر تو حَسِیْبًا حساب و شمار کننده یعنی خود ... بر خود
... باشی و در حدیث آمده که حَاسِبُوْا قَبْلَ اَنْ تُحَاسَبُوْا امروز دفتر اعمال خود را ... و در نگر تا از
... و چون فرصت داری از سیئات تایب شوی و در حسنات بیفزای و در تدارک خود بکوش که فردا مجال
تلافی نخواهد بود و در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خود را گفت امروز ... بگوی و هر چه با مردم از
ایشان ... شنوی ... شام با من بگوی و حرکات و سکنات همه بر من عرض کن آن پسر ... شام بگفتی
تمام ... کردار و گفتار خود را با پدر باز گفت ... پسر ... کار ... دادم تا بیدار شوی و هشیار گردی و از توقف

روزی دیگر همین حال ... پدر بپسر گفت ای پدر
... هر چه خواهی ... کلفت ... این صورت
... که طاقت ندارم پدر گفت ...

حساب غافل نشوی که ترا طاقت ... حساب ... حساب همه عمر را با حق تعالی چگونه باز خواهی داد مَنِ اهْتَدٰی
هر که راه یابد و براه راست رود فَاِنَّمَا یَهْتَدِیْ پس جز این نیست که راه یابد لِنَفْسِهٖ برای نفس خود یعنی راه یافتن او او را
نجات خواهد داد و بس وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه میشود فَاِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا بر نفس خود یعنی گمراهی او او را هلاک خواهد کرد وَلَا تَزِرُ بر
ندارد وَازِرَةٌ هیچ نفسی بردارنده وِّزْرَ اُخْرٰی گناه نفس دیگری را روایت که ولید بن مغیره کفار را میگفت متابعت
من کنید و من گناه شما را بردارم حق تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری وَمَا کُنَّا مُعَذِّبِیْنَ و نیستیم
ما عذاب کننده قومی را بعذاب استیصال حَتّٰی نَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم رَسُوْلًا فرستاده که ایشان را
براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند مراد آنست که عذاب نکنیم ... بر آنچه متعلق بسمع است از شرعیات ... در دنیا و
در آخرت الا بعد از بعثت رسول اما اگر چنانچه حجت از جهة عقل باشد که آن ... جایز است عذاب ... آن و اگر چه
بعث رسول نفرموده وَاِذَآ اَرَدْنَآ و چون خواهیم اَنْ نُّهْلِکَ قَرْیَةً آنکه هلاک گردانیم اهل شهری را بعد از قیام حجت
بر ایشان و ارسال رسل بر ایشان اَمَرْنَا مُتْرَفِیْهَا امر فرماییم متنعمان و سرکشان آن شهر را بعبادت و فرمان برداری
بزبان رسولی که مبعوث شده باشد بر ایشان و تخصیص ... متنعمان بذکر جهة آنست که غیر ایشان تابع ایشان ...
کنیم بفرمان برداری ... فَفَسَقُوْا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و سرکشی کنند فِیْهَا در آن شهر فَحَقَّ
پس واجب شود عَلَیْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن وعده گفتار یعنی عذاب که سبقت کرده است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت
شوند فَدَمَّرْنٰهَا پس از بیخ و بنیاد بر کنیم آنرا یعنی هلاک کنیم اهل آنرا و آن دیار را خراب کنیم تَدْمِیْرًا هلاک کردنی ...
برکندنی وَکَمْ اَهْلَکْنَا و بسیار هلاک کردیم مِنَ الْقُرُوْنِ از اهل قرنها مِنْۢ بَعْدِ نُوْحٍ از پس وفات نوح ... چون قوم عاد
و ثمود ... ایشان و قرن صد و بیست سال است یا ... وَکَفٰی بِرَبِّکَ و بسنده است پروردگار تو بِذُنُوْبِ عِبَادِهٖ
بگناهان بندگان خود خَبِیْرًا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بَصِیْرًا بینا که خطیئات آشکار ایشان را بیند پس بر وفق
آن همه را عقاب کند آورده اند که منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص
مجاهدت حق تعالی فرمود که مَنْ کَانَ هر که باشد که از روی رغبت همت یُرِیْدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده را یعنی لذت ...
از آن عَجَّلْنَا لَهٗ بشتابانیم مر او را فِیْهَا در دنیا یعنی تعجیل میکنیم مال و متاع دنیا را مَا نَشَآءُ آنچه خواهیم لِمَنْ نُّرِیْدُ مر آنرا که خواهیم
اگر خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا لَهٗ جَهَنَّمَ پس آماده کنیم برای او دوزخ را در آخرت یَصْلٰىهَا درآید در دوزخ
مَذْمُوْمًا در حالتی که نکوهیده باشد مَّدْحُوْرًا رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ و هر که خواهد آخرت
یعنی بهشت را وَسَعٰی لَهَا و شتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْیَهَا آنچه حق سعی آن باشد که ...
با وامر ... و از مناهی وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه آن سعی کننده مؤمن باشد بایمان صحیح خالی ... شایبه شرک ...
... ایمان صحبت فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه طالب آخرت شده با ایمان ... کَانَ سَعْیُهُمْ هست سعی ایشان
ایشان مَّشْکُوْرًا مقبول و پسندیده نزدیک خدای یعنی ثواب ... از جانب خدا ... ثواب
کُلًّا نُّمِدُّ هر یک را ازین دو گروه از طالبان دنیا و ... عقبی ... کنیم بر وجه مصلحت هٰٓؤُلَآءِ آن گروه

فَاِنَّمَا یَضِلُّ

را ببقدار کفایت وهو کاره و آن گروه را ببقدار رحمت یعنی هر یک را از ایشان را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم من عطاء ربک از عطا
خداوند تو وما کان عطاء ربک و نیست عطای آفریدگار تو محظورا منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر در دنیا
و از مؤمن خاصه در آخرت انظر بنگر به دیده بصیرت که از روی مصلحت کیف فضلنا چگونه افزونی دادیم بعضهم
بعضی او میان را علی بعض بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را فراخی نه و بعضی را تنگی و یا بعضی را صحت و بعضی
در مرض و یا تفضیل داده ایم برخی را که جوانی عقلی را نه توفیق و لطف بر بعضی که طالب دنیا اند بروجه تجلیه وللآخرة
و هر آینه آن سرای آخرت اکبر درجات بزرگتر است از روی درجها و مرتبها و اکبر تفضیلا و بزرگتر روجه افزونی
نهادن یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت به درجات و از درجه تا درجه برتر از زمین تا آسمان
و تفاوت دوزخ به درکات است از درکه برتر از زمین تا آسمان لا تجعل فرا مگیر ای بنده مع الله با خدای بحق
الها آخر خدای دیگر را در الوهیت و عبادت فتقعد پس بنشینی در دوزخ جاویدان مذموما نکوهیده و صفت
به نهایت مخذولا فرو گذاشته و محروم از نعمتها وقضی ربک و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر جمیع مکلفات الا
تعبدوا که مپرستید یعنی تو و امتان تو پرستش منمایند الا ایاه مگر او را که خداوند بحق است وبالوالدین با
نیکویی کنید با پدر و مادر احسانا نیکویی کردنی تمام احسان والدین بعبادت خود جمع ساخته است در کمال احسان بجهت
اگر ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت اولاد را اما یبلغن اگر البته برسد عندک الکبر نزدیک تو بزرگ
سالی و کبر سن را احدهما یکی از ایشان او کلاهما یا هر دو یعنی چندان زیند که پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند
فلا تقل لهما پس مگو ایشان را اف کلمه اف که آن را کسی میگوید که از چیزی تنگ آید و یا بوی گران کرد و یعنی زبان
تنگ دلی بجهت ایشان گران مشمر و لا تنهرهما و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده
وقل لهما و بگو مر ایشان را قولا کریما سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان بلکه بگو ای
پدر من و ای مادر من و سعید بن مسیب گفته که معنی آنست که با ایشان چنان سخن گو که بنده گنهکار عاجز با خواجه خشمناک درشت
خوی گوید واخفض لهما و فرو گذار برای ایشان جناح الذل بال تواضع و تذلل یعنی با ایشان تکبر و بزرگی مکن
ملایمت و فروتنی کن من الرحمة از فرط بخشش تو بر ایشان برای آنکه تو روزی محتاج ایشان بوده در تربیت
و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت وقل رب ارحمهما و بگو ای پروردگار من ترحم فرما و ببخش بر ایشان کما ربیانی
صغیرا همچنانکه بپروردند مرا در وقتی که خورد بودم یعنی بر ایشان رحمت کن که مانند رحمت ایشان باشد بر من در تربیت
و شفقت و ارشاد از حضرت ابوعبدالله مرویست که اگر حق تعالی میدانست که چیزی کمتر از کلمه اف هست از آن نهی میکرد پس
کمترین حقوق والدین این کلمه است و در حدیث صحیح آمده است که عاق والدین هر عملی که میخواهد گو بکن که هرگز بهشت نرسد و نیز
از حضرت ابی عبدالله نقل است که باید که پر نشود هر دو چشم تو از نظر کردن بپدر و مادر مگر برحمت و مهربانی و باید که آواز
خود را بلند نداری بر بالای آواز ایشان و دستهای خود را بر بالای دستهای ایشان نگذاری و مقدم نشوی بر قدمهای ایشان
و از حضرت رسالت صلعم مرویست که هر که در حین پیری پدر و مادر در تعقد حال ایشان نکند بهشت نرود و در حدیث قدسی آمده

که ای عاق والدین هر چه خواهی بکن که من ترا نیامرزم و ای نیکویی کننده در حق مادر و پدر هر چه خواهی بکن که من ترا بیامرزم و در خبر است
که مردی نزد حضرت رسالت صلعم آمد و گفت یا رسول الله مرا عملی آموز که بآن برحمت خدای نزدیک شوم فرمود که مادر و پدر
داری گفت دارم فرمود که با ایشان نیکویی کردن در حق ایشان نزدیکتر است برحمت خدا کارهای خیر ربکم اعلم
پروردگار شما داناتر است بما فی نفوسکم بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان ان تکونوا صالحین
اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان با مادر و پدر فانه کان پس بدرستی که خدای هست للاوابین مر بازگردندگان را
از عقوق و رجوع کنندگان بحضرت او و در جمیع اوامر غفورا آمرزنده از تقصیر تایب که قبول توبه ایشان کند و از صادر شده
بروایت صحیح وارد شده که مراد از اوابین کسانی اند که میان مغرب و عشا نماز گذارند بعد از امر برعایت حال حق
مادر و پدر و نهی از عقوق ایشان ترغیب بندگان میکند بدادن حقوق مستحقان و میفرماید که وآت ذا القربی و بده خداوند
خویشی را حقه حق وی را مراد از اقارب حضرت رسالت صلعم اند و اعطای خمس است بدیشان و از صادق علیه السلام مرویست که
مراد ازین آیت ما ایم که اهل بیت رسولیم و در خبر است که چون این آیه آمد حضرت رسول صلعم فدک را بحضرت فاطمه بخشید
و در مدت حیات آنحضرت در تصرف وی بود و منافع آن صرف فرزندان میکرد و چون آنحضرت رحلت فرمود
آن را از حضرت فاطمه علیها السلام انتزاع کردند و ثعلبی که از علمای اهل سنت است در تفسیر خود آورده که مراد بذی القربی درین
آیه اهل بیت رسولند پس خلاصه معنی آنست که بده خمس اهالی خود را با اولاد ایشان والمسکین و بده درویش را وابن
السبیل و راه گذری را از اقوات ایشان و نیز ثعلبی در تفسیر خود از منهال بن عمرو نقل کرده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام را
از خمس پرسیدم فرمود که خمس از آن ما است گفتم حق تعالی میفرماید که والیتامی والمساکین فرمود که یتامانا و مساکیننا
مراد یتیمان و مسکینان ما اند و دادن خمس با اولاد و ذریه پیغمبر که ایشان مستحق اند بآنکه ایشان در بنیاد باشند بر تقدیر سال خواه
تمیم باشد خواه ابن السبیل چنانکه در کتب فقه مسطور است و بعد از بیان اعطای حقوق مستحقین میفرماید که ولا تبذر و اسراف
مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه رضای خدای در آن نباشد یعنی بر وجه شرع شریف نباشد تبذیرا پراکنده ساختنی
نه بر وجه مشروع از مجاهد منقولست که اگر برابر کوه احد زر را در وجوه خیر صرف کند اسراف نباشد و اگر جوی در باطل صرف
کند اسراف باشد ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین بدرستی که اسراف کنندگان یعنی صرف نمایندگان
مال در معاصی برادران دیوانند مرویست که کفار عرب معظم مال خود را بر آن صرف میکردند تا هیکلها و شتران بسیار میکشتند
تا مردمان ستایش ایشان کنند حق تعالی ایشان را خاموش کرد که در تضییع اموال امثال دیوانند و کان الشیطان و هست
دیو سرکش لربه مر پروردگار خود را کفورا بسیار ناسپاس نعمت و ناسپاس پس باید که کسی فرمان او نبرد و در خبر است که
گروهی از عرب و جماعت بعضی دیگر از فقرای صحابه در بعضی از اوقات از حضرت سید کاینات صلعم چیزی طلب مینمودی که حاضر
نبودی و آن حضرت از غایت شرم و آزرم متوجه جانب دیگر شدی و اندیشه کردی که آن را از جایی بدیشان رساند آیه
آمد که واما تعرضن عنهم و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه ابتغاء رحمة برای انتظار روزی که من ربک ترجوها
از پروردگار خود امید میداری آن را که چون برسد تو با ایشان دهی فقل لهم پس بگو مر ایشان را قولا میسورا

کفتاری نرم ونیکو یعنی ایشانرا وعده کن بفراخی روزی بعد از نزول این آیه چون از آنحضرت چیزی می‌طلبیدند که حاضر نبودی فرمودی
یرزقنا الله وایاکم حق تعالی روزی دهد ما را وشما را پس بیان تقتیر میکند برای بخیل ومسرف بقوله ولا تجعل یدک
ومسازدست خود را مغلولة الی عنقک بربسته بکردن خود تا بر بسط آن توانا باشی این کنایت از امساک ولا تبسطها
وبکشای دست خود را کل البسط همه کشادن این عبارتست از اسراف یعنی اسراف مکن فتقعد پس بنشینی ملوما ملامت کرده
شده نزد خدا وبندکان محسورا مانده ومحتاج مرویست که زن مسلمه با زن یهودیه بر یکدیکر بسته مفاخرت کرد که حضرت مصطفی
از حضرت موسی کلیم الله علیه السلام سخی ترست وجهة آن ازمایش زن مسلمه دختر خود را بجانب آنحضرت فرستاده ودختر نزد حضرت آمد
وکفت یا رسول الله مادر من پیرهنی می‌طلبد که در برشماست حضرت بحجره درآمده پیرهن خود را بیرون کرده بوی داد وخود
برهنه بنشست وبلال اقامت بکفت ویاران منتظر خروج آنحضرت بودند وآنحضرت بسبب برهنکی نمی‌توانست بیرون آمد آیه
مذکور نازل شد وحق تعالی ویرا باعتدال صفت کرم انحاست امر فرمود واز تقتیر وتبذیر منع فرمود ان ربک بدرستی که پروردکار تو
یبسط الرزق کشاده میکرداند روزی را لمن یشاء برای هرکه میخواهد ویقدر وتنک میسازد بر هرکه اراده او اقتضا
میکند وبسط وقبض او محض مصلحتست وهرکس را زهره اعتراض نیست انه کان بدرستی که اوست بعباده بمصالح بندکان
خود خبیرا بصیرا دانا وبینا پس بیان مصالح ایشان نماید چه برایشان مخفیست ولا تقتلوا اولادکم ومکشید فرزندان
خود را خشیة املاق از ترس درویشی وکویند آیه در حق اهل جاهلیت است که دختر را زنده در کور میکردند بجهة ترس
اکر مبادا از نفقه وجهاز ایشان عاجز باشند وملامت زده مردمان کردند حق تعالی ایشانرا ازین نهی کرده فرمود نحن
نرزقهم وایاکم ما روزی میدهیم ایشانرا وشما را پس غم روزی ایشان مخورید ان قتلهم بدرستی که کشتن ایشان
کان خطئا کبیرا هست خطائی بزرک چه آن موجب قطع نسلست ولا تقربوا الزنی ونزدیک مشوید بزنا و
کرد آن عمل مکردید انه بدرستی که زنا کان فاحشة هست خصلتی زشت بسیار قبیح وساء سبیلا وبدراهست آن چه
آن موجب قطع انسابست وسبب فتنه ونزاع وقطع صلهٔ رحم وقطع حقوق آبا واولاد واز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست
که حضرت رسول علیه السلام فرمود که در زنا شش خصلت هست سه در دنیا وسه در آخرت آن سه که در دنیاست اینست که
آب روی ببرد وروزی را قطع کند واجل را نزدیک کرداند وآن سه که در آخرتست حق تعالی برو خشمناک شود ودر حساب
او تنک کیری کند واو را باتش دوزخ درآرد ولا تقتلوا النفس التی ومکشید آن نفسی که حرم الله حرام کرده است
خدای تعالی قتل او را وآنها اهل ایمانند وذمی ومعاهد پس ایشانرا نشاید کشت الا بالحق مکر بحکم شرعی که قصاصست
یا ارتداد یا زنا بشرط احصان ومن قتل وهرکه کشته شود مظلوما در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب کشتن نباشد
فقد جعلنا پس بدرستی کردانیدیم یعنی مقرر کردیم لولیه مر وارث آن مقتول را که بعد از قتل او متولی امر اوست
سلطانا تسلطی وقولی بمواخذه وبمقتضای قتل که آن قصاصست در عمد واخذ دیه اکر خطا باشد فلا یسرف پس باید که ولی
خون اسراف نکند واز اندازه در نکذرد فی القتل در کشتن باینکه غیر قاتل را بکشد وقاتل را مثله کند مرویست که در جاهلیت چون
کسی کشته شدی وارث قتیل او را نکشتی بلکه قصد قبیله قاتل کردی حق تعالی درین آیه نهی فرمود که باید که ولی غیر قاتل را نکشد

انه بدرستی

انه بدرستی که ولی خون کان منصورا هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امر حاکمان شرع او را بعد از امر
بحفظ نفس امر میفرماید بحفظ مال بقوله ولا تقربوا مال الیتیم بمال یتیم ودر آن تصرف مکنید ونزدیک مشوید الا بالتی
مکر بطریقی که شرعا وعرفا هی احسن وآن طریقه است که نیکوترست یعنی بان معامله کنید تا اصلاح پذیرد برای وی باندوخت
آن صرف معاش او شود وبیان این بحث در سورة الانعام مذکور شده حاصل کلام میفرماید که ضبط اموال یتیم کنید ومحفوظ دارید
از دست ضایع ولی بوجه شرعی ودر آن تصرف کنید حتی یبلغ تا برسد یتیم اشده بنهایت قوه خود یعنی بلوغ رشد او
رشد او ظاهر کردد واوفوا بالعهد ووفا کنید بعهدی که بسته است خدای با شما از تکالیف شرعیه یا بعهدی که
می‌بندید وبا عهدی که با خدای میبندید از نذر وعهد ویمین ان العهد بدرستی که پیمان کان مسئولا هست طلب کرده شده
یعنی آنرا از معاهد طلب خواهند کرد که نقصان آن نکرده است ووفا بآن نموده تا جزا بر وفق آن یابد واوفوا الکیل
وتمام بپیمائید کیل را اذا کلتم چون پیمانه کیل کنید وزنوا وبسنجید بالقسطاس المستقیم وبترازوی راست بامعان کردن ذلک
بزرکست ولا تقف واز پی مرو ما لیس لک به علم آنچه نیست ترا بدان علمی دانائی بتقلید که از پی چیزی مرو
وتبعیت آن مکن یعنی مکوی که دیدم وشنیدم یا دانستم وحال آنکه ندیده باشی ونشنیده ونه دانسته ونزد بعضی آیه مخصوص بعقائد
دینیه اوست اعلم ببعض اعتقاد درحیثیت که مستفاد شده باشد از دلیل خواه قطعی باشد یا ظنی وموید این قولست قوله ان السمع
والبصر بدرستی که کوش وچشم والفؤاد ودل کل اولئک همه ازین اعضا کان عنه مسئولا هست از او پرسیده
شده یعنی از اعضای مذکوره خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرد یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی از امور جایزه
در شرع وغیر جایزه واز چشم پرسند که چه دیدی از اشیائی که در شرع جایز بود یا نه ودیدن آن یا نه واز دل پرسند که چه اعتقاد کردی
از اعتقاد آن حق یا باطل حضرت ابی جعفر علیه السلام از حضرت پیغمبر صلعم نقل کرده که فردای قیامت بنده قدم از قدم برندارد تا
او را از چهار چیز سوال کنند از عمر که در چه صرف کرده واز بدن که در چه کهنه ساخته واز مال که از کجا کسب کرده ودر چه خرج
کرده واز دوستی ما اهل بیت ولا تمش فی الارض ومرو در زمین مرحا در حالتی که خداوند تکبر باشی خطاب
با رسولست ومراد امتان یعنی ای بنده بخرام در راه چنانکه متکبران خرامند انک بدرستی که تو لن تخرق الارض
نتوانی شکافت زمین را بپای در روی کشیدن وسخت کام زدن وزمین کرفتن ولن تبلغ الجبال وهرکز نرسی
بکوهها طولا از روی درازی مراد آنست که چون متکبر ضعیفست وقادر نیست که خرق در زمین کند یا بکوه فتن قدم
وبر کشیدن از کوه درکذرد پس بدو لازمست که طریق تواضع وتذلل مرعی دارد کل ذلک همه اینها که مذکور شده وآن
پنج است از قول مع الله الها آخر تا اینجا که نه یا ده امرست وچهار ده نهیست وانها در الواح موسی مذکور بوده تا
کان سیئه هست بد آن یعنی بخصوص نهیست عند ربک نزد پروردکار تو مکروها کراهت داشته شده یعنی خدای
کراهت دارد آنرا ونیز از آن نهی کرده ذلک آن احکام مذکوره مما اوحی الیک آن چیزیست که وحی کرده
بتو ربک پروردکار تو من الحکمة از علمی که شناخت حق است ودر دانستن برای عمل ولا تجعل مع الله ومکردان با خدا
الها آخر خدای دیکر اکر شریک آری با او فتلقی پس انداخته شوی فی جهنم در دوزخ ملوما در حالتی که ملامت

ذالك خير واحسن تاويلا

کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مَدْحُورًا دور گردانیده و مشوی از رحمت خدای أَفَأَصْفَاكُمْ خطاب
کسانی که گفتند که فرشتگان دختران خدایند یعنی آیا برگزید شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما بِالْبَنِينَ به پسران که افضل اولاد
وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا از فرشتگان دختران که خسیس ترین اولاد اند این خلاف آن حکمت است
که عقل تمام را نیست و عادت شما را آن جاریست إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستی که شما میگوئید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی عظیم یعنی بزرگ گناه
اولاد میکنید بحق سبحانه و نفس خود را تفضیل میدهید که محبوب را بخود و مکروه را بدو نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا
و بدرستی که گردانیدیم یعنی مکرر ساختیم براهین خود را انواع بوجوه تقریری فِي هَذَا الْقُرْآنِ در چند جای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا
تا پند پذیر شوند و دریابند وَمَا يَزِيدُهُمْ و نمی افزاید ایشانرا از تکرار این سخن إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن از حق و دور شدن
بعد از آن در رد قول مشرکان میفرماید که قُلْ بگو ای محمد لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر
كَمَا يَقُولُونَ همچنانکه شما ای مشرکان میگوئید و حفص بیا میخواند یعنی چنانکه کافران میگویند إِذًا لَابْتَغَوْا آنگاه آن
خدایان طلب کردندی إِلَى ذِي الْعَرْشِ بسوی خداوند عرش یا ملائکه ملکوت سَبِيلًا راهی که منع او مشغول شدندی
چنانکه ملوک میکنند یعنی حق تعالی میفرماید اگر ایشان خدای بودندی با شریک خدای بایستی که راه منازعت جستندی عجز
از خود دفع کردندی سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى پاکست خدای تعالی و برتر عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ایشان میگویند عُلُوًّا كَبِيرًا
برتری بزرگ یعنی متباعد از آن غایت تباعد چه او سبحانه و تعالی در اعلی مراتب وجود است زیرا که واجب الوجود لذاته
است و فرا گرفتن ولد از ادنی مراتب وجود است که از خواص اجسام است که ممتنع البقا تُسَبِّحُ لَهُ تسبیح میکنند و پاکی یاد
میکنند خدا را السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ هفت آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در ایشانست از ملائکه و جن
و انس وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ و نیست از هیچ چیز از مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر تسبیح میگوید خدا را تسبیحی مقترن بحمد او یعنی
تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش میکند او را بصفات کمال وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ ولیکن شما ای مشرکان
در نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشانرا چه شما نظر صحیح و عقل صافی ندارید تا فهم تسبیح ایشان توانید کرد إِنَّهُ كَانَ
بدرستی که هست خدای حَلِيمًا بردباری که تعجیل عقوبت نمیکند بر شما بجهة عدم تفکر در صنایع او غَفُورًا آمرزنده مر آنرا که
تامل در مصنوعات کرده بصانع عالم ربانی و وحدانیت او اعتراف نماید سلمی گوید که تمام مکونات باختلاف نعمات تسبیح
میکنند اما آنرا نشنود و فهم نکند مگر عالم ربانی و مراد تسبیح ایشان کیفیت دلالت ایشانست بر وجود صانع و بر قدرت
و علم و وحدانیت او آورده اند که حضرت رسالت صلعم در شب بر در خانه کعبه نشستی و تلاوت قران فرمودی بعضی از
اهل شرک سنگ در آن حضرت انداختندی و قصد ایذای او کردندی حق تعالی شر ایشانرا از وی کفایت کرده حضرت را
از چشم ایشان بپوشید و آیه فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ و چون خوانی قرآن جَعَلْنَا بَيْنَكَ گردانیم یعنی پدید آریم
میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و میان آنانکه نگروند بدان سرای حِجَابًا مَسْتُورًا پرده پوشیده
شده از حس تا ترا نبینند و آواز ترا نشنوند وَجَعَلْنَا و گردانیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها یعنی چون که
کفار بجهت عناد و لجاج تامل نمی کنند در آیات باهره و معجزات ظاهره پس گویا بر دلهای ایشان پوششها نهاده

ایم که مانع است أَنْ يَفْقَهُوهُ از آنکه دریابند قرآنرا وَفِي آذَانِهِمْ و نهاده ایم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا استماع قرآن
نکنند و یا علامتی بر دلهای و گوشهای ایشان نهاده ایم تا ملائکه بآن عالم شوند که ایشان از فرط عناد و تمرد در آیات تامل نکنند و آنرا
بسمع قبول نشنوند و بجهة آن ایشانرا لعن کنند وَإِذَا ذَكَرْتَ و چون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ پروردگار خود را در قرآن
وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ بازگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نُفُورًا در حالتی که رمندگان
باشند از شنیدن توحید چه دعوی ایشان آنست که آلهه ایشانرا با الله خود ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ
بآنچه میشنوند قرآنرا بسبب آنچه که سخریه است مراد آنست که قرآنرا برای استهزا و طعن در آن میشنوند إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ
وقتی که گوش فرا میدارند بسوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَى و وقتی که ایشان راز گویندگان اند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحر
و شعر است إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر اصحاب ترا که إِنْ تَتَّبِعُونَ متابعت
نمیکنید و از پی نمیروید إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردی سحر کرده شده را یعنی کسی که با وی سحر کرده اند و عقلش زایل شده انْظُرْ كَيْفَ
بنگر که چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ زدند برای تو مثلهای مختلف یعنی وصف میکنند ترا بمجنون و کاهن و ساحر و شاعر فَضَلُّوا
پس گمراه شدند از طریق حق و جمیع امثال فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس نمیتوانند یافتن راهی را بطعن تو و یا بحق و حجتی
که بهتان صریح و بعد از آن در ذکر انکار ایشان بعث میفرماید که وَقَالُوا و گفتند کافران أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا
آیا آنهنگام که بعد از مرگ بر و نشان کردیم استخوان و خاکها خشک شده و ریزه گشته باشیم استخوانهای پوسیده و خاکهای
ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیخته شدگان شویم خَلْقًا جَدِيدًا آفریدنی تر و تازه قُلْ بگو در جواب ایشان كُونُوا
گردید شما یعنی اگر فرض کنیم که شما گردید حِجَارَةً سنگ أَوْ حَدِيدًا یا آهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ یا آفریده از آن چیزها که بزرگست
و وقعی دارد فِي صُدُورِكُمْ در سینهای شما مانند آسمان و کوه و امثال آن از بهر قبول حیات در و بعید است البته حق تعالی
شما را باز زنده گرداند بجهة تعلق قدرت آن حضرت عزت بر همه ممکنات پس تعلق قدرت و بر زنده گردانیدن استخوان
در جواب ایشان یا محمد که با او رد و زنده سازند و زغذان گرداند بجهة تعلق قدرت بپوسیده شما که موصوف بحیات بوده
بطریق اولی باشد فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گویند بر وجه انکار مَنْ يُعِيدُنَا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد و بعد از
مرگ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ بگو آنکسی که پیدا کرد شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید پس آنکس که تواند خاک را جان دادن دیگر
هم تواند که خاک را زنده سازد و در نهایت جدا این آسانتر است از اول فَسَيُنْغِضُونَ پس زود باشد که بجنبانند إِلَيْكَ
رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانکه کسی از تعجب سر خود می جنباند ایشان از روی انکار خود را بجنبانند وَيَقُولُونَ
و گویند مَتَى هُوَ کی خواهد بود این بعث و نشر قُلْ بگو ای محمد عَسَى أَنْ يَكُونَ شاید که باشد بعث و نشر قَرِيبًا نزدیک
چه هر چه لا محاله آینده است از آن نزدیک تر توان گفت و بعث شما البته واقع شود يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در روزی که خواند
شما را برای محاسبه و اسرافیل در صور ثانیه شما را آواز دهد فَتَسْتَجِيبُونَ پس شما اجابت کنید ندا را یا اسرافیل را بِحَمْدِهِ
در حالتی که قایل باشید بستایش حق بر کمال قدرت او و خاک که در عجز آمده که خلایق از قبور بر آمده خاک از سر افشانند و گویند
سبحانک اللهم و بحمدک وَتَظُنُّونَ و گمان برید آن هنگام إِنْ لَبِثْتُمْ اگر درنگ کرده اید در قبر إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی زندگی

خود که در دنیا داشته باشند در آن روز اندک شمرده خواهند شد و این واقع دنیا بجهت طول مکث در آخرت بعد از آن بندگان را باتباع
بهترین اقوال و افعال میفرماید که وَقُل لِّعِبَادِي و بگو مر بندگان مرا یعنی مؤمنان را که بندگان مخصوص منند يَقُولُوا الَّتِي که بگویند ایشان
آن کلمه را که هِيَ أَحْسَنُ و آن نیکوتر باشد و آن امر بمعروف است با او امر و نهی از مناهی و بوده اند که مشرکان پیوسته در ایذاء و جفا به
قبول و تحمل میکوشیدند و مؤمنان صورت حال بعرض حضرت رسالت رسانیدند و بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند
آنحضرت فرمود که مرا حق تعالی امر بکارزار نفرموده و این آیه آمد که مؤمنان را امر کن تا مطلق احسن اقوال نمایند یعنی در مقابل
جفای کفار درشتی نکنند بلکه با ایشان گویند یَهْدِیکُمُ اللَّهُ خدا شما را براه راست دارد إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو
يَنزَغُ بَيْنَهُمْ دشمنی افکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی کردن با اعدا و درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و دشمنی
صورت باز دیاد فتنه و افساد کشد إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستی که شیطان هست لِلْإِنسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُّبِينًا
دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نخواهد و جز هلاک او نکوشد رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ پروردگار شما داناتر است بحال شما إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ
اگر خواهد بخشاید بر شما و از جور کافران برهاند أَوْ إِن يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ یا اگر خواهد عذاب کند شما را با بنای آزار کفار
باین وجه که تخلیه ایشان کند تا شما را آزار کنند و این موجب مزیت ثواب شما باشد وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد
عَلَيْهِمْ وَكِيلًا بر کافران نگهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری و با جبار ایشان را باسلام داری پس مواخذه نخواهی شد بگفتار
و کردار ایشان و بر تو همین تبلیغ است و بس اصحاب خود را باقوال و افعال حسنه امر کن و با کفار مدارا کن وَرَبُّكَ أَعْلَمُ
و آفریدگار تو داناتر است بِمَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بآنکس که در آسمان و در زمین است یعنی احوال ایشان
داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد و دور از آن گفته که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه
چند متابعت او کنند حق تعالی این آیه فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان و زمین هر را خواهیم برای نبوت برگزینیم وَلَقَدْ
فَضَّلْنَا و بدرستی که فزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ بعضی پیغمبران را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر چنانچه ابراهیم
را بخلت و موسی را بتکلم و محمد صلی الله علیه و آله را بمحبوبیت و خاتمیت و عموم رسالت و شفاعت و بردن معراج وَآتَيْنَا
دَاوُودَ و دادیم داود را زَبُورًا کتاب زبور پس شرف داود بدان کتابست نه بپادشاهی او و مرویست که زبور
صد و پنجاه سوره است که در او احکام حلال و حرام نیست و حدود و فرایض نیست بلکه ثنای الهی و موعظه و نصیحت و منقبت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ستایش او در آورده اند که چون قریش بقحط مبتلا شدند حق تعالی برای الزام ایشان
این آیه فرستاد قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم بگو ای محمد با کافران که بخوانید آنان را که گمان بردید که ایشان خدایانند از ملائکه و
مسیح و عزیر و اصنام مِّن دُونِهِ بجز از خدای تا این بلا را از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نمیتوانند
كَشْفَ الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحطی و در دمندی و بیماری عَنكُمْ از شما وَلَا تَحْوِيلًا و نمیتوانند تحویل آن
از بعضی گردانیدن آن از جهت شما بقبایل دیگر آورده اند که بنو ملیح ملائکه را و خزاعه جن را می پرستیدند ملائکه و جنیان
خود ایمان آوردند و پرستندگان ایشان بر کفر خود باندند این آیه آمد که أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه از ملائکه و جن
يَدْعُونَ را که میخوانند کافران ایشان را یعنی پرستند يَبْتَغُونَ میجویند إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ بپروردگار خود

وسیله و دست آویزی یعنی تقرب نمایند بطاعت و عبادت بحضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ هر کدام ایشان
که نزدیکتراند بمنزلت و مرتبه یعنی آنانکه مقربان درگاه اند از ملائکه و جن توسل میکنند بحق تعالی پس غیر مقرب بطریق
اولی که در جه توجه بآنحضرت آرد مخصص شمااست که معبودان شما محتاج معبود حق اند وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ و امید میدارند
بخشش او را وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ و می ترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب
آفریدگار تو كَانَ مَحْذُورًا هست سزاوار آنکه از آن حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امید مانند
سایر بندگان پس بچه وجه ایشان را پرستش توان کرد و بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید که وَإِن مِّن قَرْيَةٍ و نیست
هیچ دهی و شهری إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا مگر که هلاک کننده ایم اهل آن را بمرگ و فنا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز
قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کننده بقتل و قحط و غیر آن عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی اگر مومنان
و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق بعذاب كَانَ ذَٰلِكَ هست این حکم فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ
مَسْطُورًا نوشته شده و آورده اند که قریش از حضرت رسول صلی الله علیه معجزها طلب نمودند از جمله آنکه کوه صفا را از بعض
سازد حق تعالی فرمود وَمَا مَنَعَنَا و باز نمیدارد ما را أَن نُّرْسِلَ بِالْآيَاتِ از آنکه فرستیم معجزات مقترحه إِلَّا أَن
كَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند بِهَا بآیات مقترحه خویش الْأَوَّلُونَ پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات
طلب نمودند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و ایشان تکذیب کردند و ما ایشان را مستاصل گردانیدیم پس اگر آنچه
اینها می طلبند معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هر آینه عذاب استیصال بدینان
باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را مستاصل نسازیم بجهة شرف حضرت محمد و یا بجهة آنکه از نسل ایشان
مومنان بیرون خواهیم آورد و بعد از آن ذکر بعضی از امم ماضیه میکند که بجهة تکذیب آیات مقترحه هلاک شدند میفرماید
که وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ و دادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان از صالح پیغمبر مُبْصِرَةً در حالتی که پیدا بود بینا
و هویدا یعنی از سنگ بیرون آوردیم بر وجهی که بعاینه آن را می دیدند فَظَلَمُوا بِهَا پس کافر شدند بآن ناقه و او را پی
کردند و بتمامی هلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ و ما نفرستادیم بِالْآيَاتِ معجزات مقترحه إِلَّا تَخْوِيفًا مگر برای ترسانیدن
از عذاب استیصال پس اگر بر کفر راسخ باشند بعد از نزول آن معجزات هر آینه مستاصل گردند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن
چون گفتیم ترا و وعده دادیم که اندوه مخور إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو یعنی خداوند او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواهد
گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را این اشارتست بواقعه بدر یا علم خدا احاطه کرده باحوال مردمان
و باعمال ایشان از طاعت و عبادت و شرک و آنچه مستحق اند از ثواب و عقاب وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي
و نگردانیدیم ما آن خواب را که أَرَيْنَاكَ بتو نمودیم إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ مگر آزمایشی برای آدمیان یعنی سبب
آزمایش مراد خوابیست که در سال حدیبیه آنحضرت دیده و آنچنان بود که حضرت در خواب دیده بود که عمره گذارده
و خانه را طواف کرده و سعی و حلق بجای آورده و صحابه منتظر این بودند و در آن سال عمره میسر نشد منافقان زبان
طعن دراز کردند که این خواب درست نشد و حال آنکه حکم آن آن بود که تعبیر واقعه در سال آینده بظهور رسد و تفصیل

این در سورة الفتح مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و از حضرت امام محمد باقر و از امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که این خواب
آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در خواب دید که جمعی بوزینگان بر منبر او میدویدند و بر آنجا میجهیدند حضرت دلتنگ شد جبرئیل علیه السلام
آمد و او را خبر داد که ایشان بنو امیه باشند که بعد از تو بر منبر تو جهند و بر آنجا برآیند و در خبر است که بعد از آن واقعه هیچکس آن حضرت
را خندان ندید و جابر بن ... مراد از فتنه بود که در ایام حکومت ایشان واقع شده از قتل اولاد و ذریه سید ابرار و اولیای
ایشان و قرآن که در هیچ قرنی از قرون کسی مثل آن ندیده و نشنیده و نزد امامیه و محمد بن کعب و بعضی دیگر مراد از شجره
ملعونه که بعد از این واقع شده نیز بنو امیه اند و آن اینست و الشجرة الملعونة یعنی نگردانیدیم درخت لعنت کرده که
یاد کرده فی القرآن در قرآن برای فتنه مردمان تا محتاجان خود را نزد دان از مایش کنیم و بر عالمیان ظاهر سازیم که
کدام از ایشان صابرست بر آن و کدام از ایشان صابر نیست بر آن و کدام جزع کننده است بر آن و در بعضی تفاسیر
آمده که چون مشرکان درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند ابو جهل گفت محمد میگوید که آتش
دوزخ سنگ را می سوزد و باز میگوید که از و درخت می روید این نهایت عجب است متعجب شدند و حال که تعجب ایشان
عجب بود زیرا که از درخت سبز آتش بیرون می آید و هیچ کس تعجب نمیکند که آتش در درخت بود بعد نهاد اگر درخت در آتش
برویاند قادری که پر و بال سمندر را در آتش از احراق محافظت و اشتر مرغ را وقت فرو بردن جمرات آتش
از سوختن نگاه میدارد تواناست بر رویانیدن شجره در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنده آن کفار
و لعنت متوجه ایشانست و نخوفهم و می ترسانیم کفار را بانواع تخویفات چون خبر دادن از استیصال امم سابقه و یاد کرد
دوزخ و زقوم و امثال آن فما یزیدهم پس نمی افزاید آن تخویف ایشان را الا طغیانا کبیرا مگر سرکشی بزرگ یعنی
گزاف کاری و ستیزه از حد تجاوز شده و چون تمرد ایشان از وسوسه شیطان است در عقب آن ایراد استکبار
و بدی عاقبت او کرده میفرماید که و اذ قلنا و یاد کن چون گفتیم للملائکة اسجدوا مر فرشتگان را که سجود کنید لآدم
مر آدم را سجده تعظیم و تکریم فسجدوا و یاد کن چون گفتیم پس سجده کردند همه ایشان الا ابلیس مگر ابلیس که سجده نکرد چون معنا
گفت که چرا سجده نکردی قال أأسجد گفت بر وجه استکبار و انکار آیا سجده کنم لمن خلقت مر کسی را که آفریدی طینا
از گل ابلیس حق تعالی برو لعنت کرد و وی را از درگاه خویش براند قال گفت ابلیس دیگر باره که ای پروردگار ارأیتک
آیا دیدی و بگو بمن هذا الذی کرمت این را که گرامی کردی و فضل دادی او را علی بر من و کرم و سجده او بر من تفضیل دادی
وحال آنکه او از خاکست که خسیس ترین عناصرست و من از آتش که شریف ترین انست لئن اخرتن
بخدای که اگر واپس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی الی یوم القیمة تا روز قیامت لاحتنکن هر آینه مستولی شوم بر
گمراه ساختن ذریته فرزندان او و همه را در تحت تصرف خود در آورم و مامور خود سازم الا قلیلا مگر اندکی
نتوانم ایشان را اکراه کردن بسبب عصمت که ایشان را ازلی داشته باشی قال اذهب گفت خدای تعالی مر او را که
برو این امر امانست و ابقا دعوی و را براند از درگاه رحمت و قرب خود بر وجه تهدید و فرمود که در پی مهم خود برو
فمن تبعک پس هر که ترا متابعت کند و فرمان برد منهم از ذریت آدم فان جهنم پس بدرستی که آتش دوزخ

جزاؤکم باداش شماست یعنی جزای تو و ایشان جزاء موفورا جزای تمام یعنی عذاب بر دوام و ثبات و استفزز
و از جای بجنبان و بلغزان من استطعت هر که را توانی منهم از ایشان بصوتک باواز خود یعنی خواندن ایشان
بفساد و نواهی در تفسیر و از ابن عباس نقل میکند که هر آوازی که نه در راه رضای خدا از دهن بیرون آید آواز
شیطانست و هر داعی که بمعصیت دعوت کند لشکر ابلیس است و اجلب علیهم و با واز سخت بخوان و برانگیز
بر ایشان بخیلک و رجلک سواران و پیادگان خود را در جمع گفته که هر که سواره و پیاده از انس و جن که در معصیت
خدا سعی کنند از خیل و رجل شیطانست و شارکهم و شرکت نما ایشان فی الاموال در مالها یعنی ایشان را برای که
از حرام جمع کنند یا بربا دهند و یا در سایر معصیت صرف کنند و الاولاد و در فرزندان ایشان نیز شریک شو تا از
زنا حاصل کنند و یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال آن نام نهند یا ایشان را بر بدعت باطل ترغیب کن وعدهم و وعده ده
ایشان را بوعده های دروغ از درازی امل و شفاعت بتان و یا تاخیر در توبه و یا انکار بعث و بهشت و دوزخ و ما
یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد شیطان ایشان را الا غرورا مگر فریب یعنی خطا را بصورت صواب باز
می نماید تا مرتکب آن شوند ان عبادی بدرستی که بندگان خالص و برگزیده من که برای بهشت آفریده شده اند
لیس لک نیست ترا علیهم بر اغوای ایشان سلطان تسلط و قدرت یعنی هیچکس را توانائی فریفتن بندگان من را
و کفی بربک و بسنده است پروردگار تو وکیلا نگهدارنده بندگان خود را از اضلال تو بوسیله دلالت و الهام
و یا کافیست او در آنکه کار خود را با و باز گذارند و از وساوس تو باو ملتجی شوند و یاری از و جویند ربکم الذی پروردگار
شما آنکسی است که بقدرت کامله یزجی میراند و روان میگرداند لکم الفلک برای شما کشتی را فی البحر در دریا لتبتغوا
من فضله تا بجوئید از فضل وی یعنی روزی خود را که ربح معاملات است ایشهر که بی عبور دریا بدست نیاید انه کان
بکم رحیما بدرستی که او هست بشما مهربان که کارهای مشکل بر شما آسان میگرداند و بآنچه محتاج شمارا مهیا میسازد و اذا مسکم
الضر و چون برسد شما را سختی که آن خوف غرق شدنست فی البحر در دریا ضل گم شود و برود از خاطرهای شما من
تدعون هر که را میخواندید و می پرستید الا ایاه مگر او را که خداوند یگانه است یعنی در آنجا خود را نمیخوانید و بجات
جز او وی نمی پیوستید فلما نجیکم پس آن هنگام که برهانید شما را از غرق شدن و برسانید الی البر بسوی بیابان
اعرضتم برگشتید از توحید و باز روی بپرستش بتان آوردید و کان الانسان و هست آدمی کفورا ناسپاس
بسیار ناسپاس مر نعمت خداوند خود را افامنتم آیا ایمن شدید بنجات که یافتید بعد از رسیدن شما از دریا بصحرا از اینکه
ان یخسف بکم از آنکه فرو برد شما را خدا جانب البر بکرانه از زمین یعنی اگر قادرست بر آنکه شما را در آب فرو برد
تواناست بر آنکه در خاک نهان کند او یرسل یا فرو فرستد علیکم حاصبا بر شما بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادر
است بر آنکه شما را سنگباران کند ثم لا تجدوا لکم پس نیابید برای خود وکیلا نگهدارنده که شما را محافظت کند
و هیچ کس دفع حق تعالی نتواند کرد ام امنتم یا ایمن شدید ان یعیدکم از آنکه بازگرداند شما را و در آورد فیه
در دریا تارة اخری باره دیگر یعنی در دل شما افکند تا دیگر باره میل بدریا کنید و در کشتی نشینید فیرسل علیکم

پس فرستد بر شما قاصفا من الریح شکننده از باد یعنی بادی که بر انگیزد که کشتی را بشکند فیغرقکم پس غرق گرداند شما را بما کفرتم
بسبب آنچه ناسپاسی کردید یعنی بسبب کفران شما شما را غرق گرداند ثم لا تجدوا لکم پس نیابید برای خود علینا به بر ما بدان غرق
کردن تبیعا از پی درآورنده که داوری کند و خواهد که انتقام شما از ما و یا زبان اعتراض دراز کند و گوید چرا چنین کردی
و بعد از حکایت قول ابلیس در ترک تعظیم بنی آدم فرمود بقوله و لقد کرمنا و هر آینه گرامی کردیم بنی آدم فرزندان آدم را
و حملناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از طعامهای پاکیزه و بالذات و فضلناهم و افزونی دادیم
ایشان را علی کثیر ممن خلقنا بر بسیاری از آنچه ما آفریده ایم تفضیلا بر بسیاری از آنچه ما آفریده ایم چه ذات جسمانی و روحانی
افزونی دادنی بغیره استیلا با شرف و کرامت به اکرامت ایشان را حد انی تمام ایشان را زیبت از مومن و کافر و
تخمیر طینت ایشانست بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و
اکل باصابع و تزیین بلحیه و گیسو و تمییز بعقل و فهم و نطق و خط و دریافتن باسباب معیشت و تمکین بر صناعات و روحانی
بر دو قسمت عامه و خاصه اما آنچه عامست مومن و کافر در آن شریکند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم
و استماع قول الست و الطاف بجواب بلی و عهد عبودیت و ابلا و بر فطرت اسلام و ارسال رسل بر ایشان و انزال
کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات و تخویف از عقوبات و اظهار آیات قدرت و دلایل و معجزات برای
ایشان اما کرامت روحانیت خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنان از ایشان ممتاز ساخته از نبوت و رسالت و ولایت
و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاص حسنه و آداب مرضیه و ترقی از مضایق ناسوتی بنجات لاهوتی
و محمد بن کعب گفته که کرامت آدمیان بآنست که حضرت مصطفی صلعم از ایشانست و اکثر علما برانند که رسل بنی آدم افضل اند
از رسل ملایکه و در تنزیه الانبیا آورده که انبیا و رسل و ائمه معصومین علیهم السلام افضل از جمیع ملایکه اند بعد از آن میفرماید
یاد کن ای محمد یوم ندعوا روزی که بخوانیم کل اناس هر گروهی را از مردمان بامامهم بپیشوایان ایشان یعنی
بنبی ایشان چنانکه گویند که امت موسی و یا امت عیسی یا امت محمد که در مذهب متابعت او نموده باشند اما ائمه هدی و ائمه
ضلال چنانچه امامی یا حنفی یا شافعی و از امیر المومنین علیه السلام مرویست که در آن روز هر قومی را بخوانند با امام زمان ایشان و کتاب
منزل برایشان و از صادق علیه السلام مرویست که فرمود ای دوستان و محبان ما حمد خدا بکنید برین نعمت که چون روز قیامت
باشد هر قومی را بر آن دعوت کنند که بوی اقتدا کرده باشند ما پناه برسول خدا بریم و چنگ در وی زنیم و شما پناه با ما برید
پس کجا برند شما را و این کلمه را سه بار ادا فرموده و بعد از آن گفت بخدای کعبه که شما را به بهشت برند فمن اوتی پس هر که داده
شود کتابه بیمینه نوشته عمل او بدست راستش فاولئک پس آن گروه یقرؤن کتابهم میخوانند کتاب خود را
از روی بهجت و مسرت نوبتی چه در آن نامه عملهای نیکوانه و لا یظلمون و ستم دیده نشوند در مزد خود فتیلا
بمقدار فتیلی از چرک که میان انگشتان است یعنی کمترین چیزی قصور در پاداش ایشان نباشد و من کان فی هذه
و هر که است درین دنیا اعمی نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نبیند و بجهة فرط عناد و در دلایل و به نظر کند تا راه
حق شناسد بکند فهو فی الآخرة اعمی پس او در آخرت اعمی نابیناست یعنی راه نجات نیابد و اضل سبیلا و گمراه

کتابهم
میخوانند کتاب خود را

ترا ز

ترا ز نابینا پس هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که اینجا امروز روی توبه نبیند در آنجا فردا
اجمال مغفرت شاهد و کی تواند کرد آورده اند که وقتی بنی ثقیف گفتند که ای محمد ایمان نیاریم تا وقتی که ما را بر عبادت
پرستش بگذاری و زمین طایف را که آرامگاه ماست چون حرم که ورم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری
اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو خدای مرا بدین فرمود بعد آیه آمد که و ان کادوا و بدرستی که نزدیک بود و
لیفتنونک که ترا در فتنه اندازند و بگردانند ترا عن الذی اوحینا الیک از آنچه که وحی کردیم بتو یعنی بگو که خدا مرا فرموده
لتفتری علینا تا از خود دروغ بر بندی تا افترا کنی و بندی علینا غیره بر ما غیر آنچه وحی کرده ایم یعنی بگوئی که خدا امر فرموده
و اذا لاتخذوک و آنگاه که تو چنین کنی هر آینه فرا گیرند ترا خلیلا دوست خود جهت موافقت تو با ایشان در سلوک
طریق ضلال و لولا ان ثبتناک و اگر نه آنست که ترا ثبات دادیم بعد عصمت خود لقد کدت ترکن بدرستی که نزدیک
بود که میل کنی الیهم بسوی ایشان شیئا قلیلا بسبب میل کم یعنی اندک یعنی بجهة فوت کید و مکر ایشان نزدیک بود که تو
در صدد میل شوی با ایشان و لیکن عصمت ما ترا نگذاشت در مجمع آورده که چون آنحضرت معصوم بود پس برای تخویف
امت از میل بمشرکان میکند آیه آمد اذا لاذقناک آنگاه که میل بکردی هر آینه بچشانیدیم ترا ضعف الحیوة دو چندان
عذاب زندگی در دنیا و ضعف الممات و دو چندان عذاب مرگ یعنی در آخرت دو چندان عذابی باشد که واقع شود
بر غیر تو که مرتکب این امر شود زیرا که خطای خطیر است ثم لا تجد لک پس نیابی برای خود علینا بر ما
نصیرا یاری که بسبب آن باز رهی چون این آیه آمد حضرت رسالت فرمود اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین
بار خدایا مرا چشم زدنی بخود باز مگذار مرویست که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند و رای ایشان بر آن قرار
گرفت که در دشمنی بجدی افراط کنند که آنحضرت را بضرورت بیرون باید رفت حق تعالی این آیه فرستاد و ان
کادوا و بدرستی که نزدیک شد اهل مکه لیستفزونک تا بلغزانند ترا و بجنبانند من الارض از زمین لیخرجوک منها
تا بیرون کنند ترا از آن و اذا لا یلبثون و آنگاه که چنین کنند درنگ نکنند خلافک پس از رفتن تو الا
قلیلا مگر اندکی از زمان آن و انچنان شد که بعد از هجرت باندک زمان واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند
از ابن عباس مرویست که یهود از اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیا پیشین زمین
شام بود اگر تو پیغمبری و میخواهی که ما ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی حضرت عزم سفر شام فرمود
و این آیه آمد که یهود میخواهند که ترا از زمین یثرب دور سازند که اگر چنین نباشد پس از تو خیلی امان نیابند و مغلوب شوند
حضرت عازم شد بر وطن در مدینه و در اندک زمانی قبایل یهود بقتل و جلا وطن معذب شدند بعد از آن
فرمود سنة من قد ارسلنا سنت نهادیم ما سنت نهادنی برای آنها که بفرستادیم قبلک پیش از تو من رسلنا
از فرستادگان ما و آن سنت هلاکت ایشانست بتکذیب پیغمبران و اخراج ایشان از دیار خود و لا تجد
لسنتنا و نیابی در سنت و عادت ما تحویلا تغییری و تبدیلی و چون عادت الله جاری شده که تا پیغمبر در میان
امت باشد ایشان از عذاب ایمن باشند و اگر او را بیرون کنند معذب گردند پس چرا قصد میکنند که ترا بیرون کنند

وبعد از اقامت حجت و ذکر وعده و وعید امر میفرماید باقامت صلوة بقوله أَقِمِ الصَّلَاةَ بپای دار نماز را و محافظت آن کن
لِدُلُوكِ الشَّمْسِ در وقت زوال آفتاب و میل آن بجانب مغرب که آن اول ظهر است إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ تا تاریکی شب
اول وقت نماز شام و خفتن است و غسق پس وقت نماز مغرب و عشاست وَقُرْآنَ الْفَجْرِ بپای دار نماز صبح را تسمیه صلوة
بقرآن جهت وجوب قرائت در آن … إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ بدرستی که نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا
هست دیده شده یعنی ملائکه شب و روز حاضر میشوند ملائکه روز آنرا می بینند و در اول دیوان عمل نهار می نویسند وَمِنَ
اللَّيْلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّدْ بِهِ پس بیدار شو بخواندن قرآن یعنی نماز شب نَافِلَةً لَكَ در حالتی که فریضه زاید است برای
تو بر نمازهای پنجگانه و وجوب مختص است بر تو و امت تو و پس نماز شب را بر تو فریضه گردانیدیم نه بر امت تو
عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید که بر آرد ترا پروردگار تو مَقَامًا مَحْمُودًا در مقام پسندیده یعنی مقامی که ستوده باشد
بستایش و ستایش کنندگان و آن مقام شفاعتست که حضرت رسالت صلی را در آن مقام خلق اولین و آخرین ستایش
کنند و او بهمه متعرف باشد بر وجهی که جمیع بندگان او را ببینند در زاد المسیر آورده که حق تعالی ویرا در روز قیامت
بر عرش نشاند و عبد الله بن سلام گفته که روز قیامت کرسی بیارند و در پیش عرش بنهند و خاتم الانبیاء را بر آنجا نشانند و اول …
اول شفاعت دهند بشفاعت هر که گوینده لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ باشد و در دل وی ایمان باشد حق تعالی او را
از دوزخ خلاص دهد و بعد از آن آنحضرت را امر میکند وَقُل رَّبِّ و بگوی پروردگار من أَدْخِلْنِي در آر مرا در قبر
مُدْخَلَ صِدْقٍ مراد در آوردنی پسندیده و با کرامت وَأَخْرِجْنِي و بیرون آر مرا از آن در وقت بعث
مُخْرَجَ صِدْقٍ بیرون آوردنی ستوده و با کرامت از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که رسول این دعا در وقتی
کرد در غار بود یعنی بار خدایا بیرون آر مرا از غار با امنیت و باز گردان با ظفر و غنیمت وَاجْعَل لِّي و بگردان مرا
مِن لَّدُنكَ از نزدیک خود سُلْطَانًا نَّصِيرًا حجتی یاری دهنده و قولی اعانت کننده و غالب شونده بر جمیع اهل خلاف و عناد
و فساد و گفته که مراد بسلطان سلطنت و پادشاهی است که ناصر اسلام باشد بر گونه رواج اسلام بدون آن میسر نبود
پس حق تعالی اجابت دعای آنحضرت کرد بقوله فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ و بقوله لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
و بقوله وَلَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و ناچیز
شد باطل یعنی شرک و گویند حق قرآنست و باطل شیطان چه هر کجا قرآن ظهور کند شیطان بگریزد إِنَّ الْبَاطِلَ
بدرستی که باطل كَانَ زَهُوقًا هست نیست شده و ناچیز گشته ابن مسعود گفت که چون حضرت رسول ص فتح مکه فرمود
پیرامن کعبه سیصد و شصت بت نهاده بود و هر قومی روی بصنم خود آوردی پس آنحضرت چوبی در دست گرفته بود
بر هر یکی میزد پاره پاره میشد و میگفت وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و بر هر یکی که بگذشتی بروی در افتادی مشرکان
میگفتند که ما هیچ مردی ساحرتر ازین مرد ندیدیم و بر بالای خانه کعبه بتی از خزاعه مانده بود که از مس بود حضرت فرمود که ای
علی آنرا از بام کعبه بزیر انداز امیر المومنین ع آنرا بر زمین انداخت و بشکست و بعد از آن در رفعت قرآن میفرماید که
وَنُنَزِّلُ و فرو میفرستیم بر تو مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مَا هُوَ شِفَاءٌ آنچیزی که آن شفاست مر امراض را مانند فاتحه و آیات

شفا است شفاعت مر بیمار جهل و شبهه را واضح آنست که من از برای بیانست یعنی همه قرآن شفاعت از مرضهای صوری و معنوی و قلبی
و قالبی وَرَحْمَةٌ و بخشایش است لِّلْمُؤْمِنِينَ مر مومنان را که بدان نفع میگیرند در دین و اصلاح نفوس خود و در حدیث آمده
که قرآن شفاست هر که بقرآن طلب شفا نکند خدا او را شفا ندهد و از حضرت صادق ع مرویست که هر کرا بیماری باشد
باید که چون هیچ روی از نماز بگرداند هفت بار الحمد بخواند و باد بر وی دمد اگر به نشود در روز دیگر هفتاد بار بخواند اگر
من ضامن شفای اویم مگر بیماری که اجل او در آن باشد وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ و نمی افزاید قرائت قرآن ستمکاران را یعنی کافران
را إِلَّا خَسَارًا مگر زیان کاری و هلاک بجهت تکذیب و کفران ایشان و مثال این … فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا بعد
از آن از کفران مشرکان خبر میدهد که وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم انواع نعم عَلَى الْإِنسَانِ بر مرد آدمی یعنی کافر
أَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما و بشکران مشغول نشود وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و دور گرداند نفس خود از شکرگذاری
آن و ما را بالکلیه فراموش کند و متنفر شود از ما وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد بوی بیماری و فقر و ترس كَانَ يَئُوسًا باشد
بسیار نا امید از رحمت ما و بفضل ما واثق نباشد اما مومن در نعمت شکر کند و در محنت با امید فرج صبر نماید پس آیت
خاصست بکافر و اگر چه بحسب ظاهر علی الاطلاق واقع شده قُلْ كُلٌّ بگو ای محمد هر کس از مومن و کافر يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ
کار میکند بر طریقه که مشاکل حال و اعتقاد او باشد از خیر و شر یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در محنت نا امید شود و مومن
در سرا سپاس دارد و در ضرا شکیبایی ورزد و همچنین هر کس که هست بر وفق اعتقاد و بر طریق صواب …
از شبلی پرسیدند که کدام آیت در قرآن امیدوارترست فرمود قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ گفتند در این آیت رجا بجا
گفت از بنده خطا و جفا آید و آنچه از مقتضای طبع او باشد و از خدا تعالی وفا و عطا آید و آنچه از کرم …
پس پروردگار شما أَعْلَمُ دانا ترست بِمَنْ هُوَ بآنکس که او أَهْدَىٰ سَبِيلًا راه یافته ترست و بصواب نزدیکتر
آنکه ترا از جهت دین و مذهب و بر رد آنکه کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبه بن ابی معیط را
بمدینه فرستادند تا از یهود حال آنحضرت را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کردند و احوال او گفتند یهود گفتند …
گفت ای صنادید عرب ما در کتب خوانده ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیکست و از نشانهای او …
بحیات از سه چیز از او باید پرسید که طوف کننده مشرق و مغرب که بود و احوال جوانانی که در زمان پیش بوده و کم شده …
و روح چیست اگر همه سوال را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر مر دو را جواب دهد و از
روح هیچ نگوید پیغمبر است چه ما در کتاب خود چنین خوانده ایم ایشان بمکه آمدند و مجلس ساختند و از آنحضرت سوال کردند
حق تعالی در باب آن جوانان نزول فرمود این آیت فرستاد که أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا
عَجَبًا و در باب آنمرد مشرق و مغرب عالم سیر کرد این آیه فرستاد که وَيَسْأَلُونَكَ عَن ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُم مِّنْهُ …
و در باب روح فرمود که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ و می پرسند ترا از کیفیت روح که انسان بدان زنده است قُلِ الرُّوحُ
مِنْ أَمْرِ رَبِّي بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعاتست و … بامر کن موجود شده بی ماده و آن از آنجمله است که
مخصوص است بعلم خدای و غیر حق تعالی بدو راه نیست وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ و داده نشده اید شما از دانش إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی

نسبت بعلم خدای کم است و آن بیکرانه و بیجانه است و سطحی از بحر خود مروی است که چون کفار این جواب شنیدند گفتند این خطاب
مختص است با ما یا غیر ما نیز در بین داخلند حضرت فرمود که تخصیص بر هیچ کس نیست همه را شامل است گفتند عجب است از کفار تو که یکبار تو
میگویی وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و بار دیگر میگویی که وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا نازل شد که وَلَوْ أَنَّمَا
فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ الخ و آنچه ایشان گفته بودند بجهت کجی فهم ایشان بود زیرا که حکمت انسانیه همین است که علم
حاصل کند بقدر طاقت بشریه و آنچه سبب انتظام معاش و معاد او باشد و علم چنین نسبت بمعلومات الله که ما لا نهایة
است در غایت قلت است و با وجود قلت سبب خیر دارین است که وَفِي نَفْسِهِ كَثِيرًا بعد از آن بیان احسان خود
میفرماید که وَلَئِنْ شِئْنَا و اگر خواهیم لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر آینه ببریم آنچه را که أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کرده ایم بتو
که قرآن است یعنی از سینها و مصحفها محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ پس نیابی تو برای خود بِهِ بآن یعنی نیابی بعد از بردن
آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی از جانب خود که آنرا از جانب ما استرداد کند بسینها و مصحفها باز رساند اکنا او را بود
محفوظ گردانیدیم إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ مگر رحمتی و بخششی از خدای تو که ترا دریافته آنرا و در کنده و در سینه تو محفوظ و در مصاحف
منظور دارد و یا معنی آنست که لیکن رحمت پروردگار تو آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستی که
فضل خدای است عَلَيْكَ كَبِيرًا بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران بتو کرده و لوای حمد و مقام محمود
بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی گذاشته و آنرا محو نمیکند ابن مسعود گفت اول چیزی که شما از
در دین خود نیابید امانت باشد و آخرین آن نماز و روزی بیاید و واقع شود که نه قرآن در دلها یابید و نه در مصحفها این
آیه بخواند وَلَئِنْ شِئْنَا الخ آخر و ابن عمر گفت که قیامت بر نخیزد تا قرآن باز بآنجا رود که آمده است و او را دوی
انگبین حق تعالی گوید چرا آمده بود است گوید یا رب خدایا نزد تو آمده ام بجهت آنکه مرا میخوانند و بآن کار نمیکنند و این
باشد که قیامت نزدیک شده باشد بعد از آن بیان اعجاز قران میکند بجهت احتجاج مشرکان و میفرماید که قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ
الْإِنْسُ بگو ای محمد اگر جمع شوند همه آدمیان وَالْجِنُّ و پریان که تو برایشان مبعوث شده و همه اتفاق کنند عَلَى
أَنْ يَأْتُوا بر آنکه بیارند بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ مانند این را در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب
لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیاورند مانند آن و در بین صنفها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیه در جواب
نضر حارث فرود آمده که میگفت لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا اگر بخواهیم مثل این بگوییم حق تعالی رد قول او کرده فرمود
که جن و انس مثل این نتوانند گفت وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگرچه باشند برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر برخی را
هم پشت و مددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که مکرر گردانیدیم وجوه مختلفه بجهت زیادتی تقریر و بیان لِلنَّاسِ برای مردم
فِي هَذَا الْقُرْآنِ در این قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و معنی چون ترهیب و ترغیب و قصص و اخبار روز قیامت
و نار و مانند آن فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی را که آن
حضرت آورده اند که صنادید قریش روزی حضرت رسالت را طلبیدند و مجلس ساختند و گفتند ای محمد ترا طلبیده ایم
تا با تو سخن گوییم نزاع میان ما و تو برخیزد و الله که در عرب کسی را ندیده ایم که با قوم خود درشتی کند که تو با ما کنی با اجداد ما را

دشنام میدهی و سنگ تفرقه میان الفت و جمعیت ما میاندازی و هیچ زشتی و درشتی نماند که با ما نکردی اگر برای مال است ترا
غنی گردانیم چنانکه در عرب کسی از تو غنی تر نباشد و اگر ریاست میخواهی ترا این منصب دهیم و اگر جنی ترا زحمت میرساند
اطبای حاذق بیاریم تا در علاج تو کوشند حضرت جواب داد که اینها هیچ کدام نیست حق تعالی مرا بشما فرستاده و کتابی
بمن داده که شما را از بشارت و مژده و هم و انذار و ترسانم اگر سخن من قبول کنند در دنیا و آخرت مرزوق حال
باشید و اگر قبول نکنید من صبر کنم تا خدا حکم میان من و شما کند ایشان گفتند تو میدانی که زمین ما تنگ ترین زمینها
و کم آب ترین جاها اگر تو در دعوی نبوت و رسالت صادقی دعا کن تا خدا این کوهها را از میان بردارد و زمین
فراخ شود و چشمها روان گرداند چنانچه در شام و عراقست و پدران ما را زنده گرداند از جمله قصی بن کلاب که پیری
صادق القول بوده تا احوال تو از وی پرسیم اگر او ترا راست گو داند ما هم بتو ایمان آریم و بدانیم که ترا نزد خدا
بسیار رتبت است رسول فرمود مرا باین نفرستاده اند بلکه برسالت شما فرستاده اند و قرآنی بمن داده اند
بجز من [illegible] اگر در نبوت من شک دارید مثل این قرآن بیارید و چون نمیتوانید آوردن البته من پیغمبر خدایم و شما هم
[illegible] سنگبار زمین نمیکرد و میگفتند اگر این ایات مذکوره را نمی نمایی از خدا درخواه تا ترا بوستانی دهد از اشجار انگور
و خرما و سایر میوه و جویهای آب روان در میان آن روان و اگر این نیز نمیکنی از خدا درخواه تا ترا گنجهای زمین
نماید و از درویشی خلاص شده غنی شوی و اگر این نیز اقدام نمیکنی پاره از آسمان بر ما افکن تا هلاک شویم یا از زر خانه
برای تو سازد و تو در آن نشینی رسول فرمود اگر خدا خواهد این کار بکند یکی از ایشان گفت ما بتو ایمان نیاریم تا خدا
را با فرشتگان بجانب ما بیاری بعد از آن گفتند که شنیدیم که این قرآن را آن مردی که در یمامه است رحمن نام دارد بتو
آموزد و ما دست از تو برنداریم تا ترا هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول از میان ایشان دلتنگ برخاست عبدالله
بن امیه که پسر عم آنحضرت بود بر خاست و با او روان شد و گفت ای محمد آنچه این قوم بر تو عرض کردند قبول نکردی و آنچه
از تو درخواستند یکی از آنها بجا نیاوردی و بخدا که من بتو ایمان نیارم تا آنکه نردبانی نهی و بآسمان برایی و من در تو نگرم
و از آنجا نامه بیاری با چهار فرشته که بر آن گواهی دهند برای تو و با وجود این هم گمان من چنان خواهد بود که
ترا باور نکنم و تصدیق قول تو نکنم ابو جهل علیه اللعنه گفت ای قوم هیچکدام از آنچه از وی طلبیدند بجا نمود و من بخدا که
فردا چون بیاید و روی بکعبه آورده مشغول نماز شود و بسجده رود سنگ گرانی بردارم و بر سر او زنم تا از وی خلاصی
یابیم رسول ازین سخن بسیار دلتنگ گشت حق تعالی این آیه فرستاد که وَقَالُوا و گفتند متعرضان قریش بعد از
الزام حجت برایشان از اعجاز قران و غیر آن از معجزات دیگر لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم ترا حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا
تا وقتی که روان سازی برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین يَنْبُوعًا چشمه پر آب که هرگز کم نگردد أَوْ تَكُونَ لَكَ
یا باشد مر ترا جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ بوستانی از درخت خرما و انگور فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ
پس روان گردانی جوی آب را خِلَالَهَا در میان آن بوستان تَفْجِيرًا روان گردانیدنی أَوْ تُسْقِطَ
السَّمَاءَ یا وقتی که بیفکنی آسمان را كَمَا زَعَمْتَ چنانکه گمان بردی و وعده دادی که عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا پاره پاره

أو تأتي بالله یا بیاری خدای را والملائکة و فرشتگان را قبیلا کفیلا بر آنچه دعوی میکنی یعنی شاهد بر صحت دعوی و ضامن کران
یا انبوه انبوه در مقابل یعنی ایشان را عیان بنمایی أو یکون لک یا باشد مر ترا بیت من زخرف خانه از زر که در نگار
بنشینی أو ترقى في السماء یا برآیی بر روی آسمان ولن نؤمن و تصدیق نکنیم لرقیک مر برآمدن ترا بر آسمان حتی
تنزل تا وقتی که فرود آری علینا کتابا بر ما کتابی را که نقرؤه بخوانیم آن را و تصدیق تو نوشته باشد قل بگو از روی
تعجب سبحان ربی پاکست پروردگار من و مبرا از آنکه بر وی تحکم کنند و یا از آنکه کسی در قدرت شریک وی سازند
و شما اینچنین می طلبید بجز دیگر کسی بر آن قادر نیست هل کنت آیا هستم من یعنی نیستم إلا بشرا رسولا مگر آدمی فرستاده
شده همچو سایر رسولان و ایشان برای خود ظاهر نکردند مگر معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات باراده
و قدرت حقست نه باخبار و تشبیه ایشان وما منع الناس و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را أن یؤمنوا
از گرویدن آوردن بسوی عناد که إذ جاءهم الهدى وقتی که آمد بایشان دلائل حق بر زبان محمد که قرآنست
إلا أن قالوا مگر آنکه گفتند از روی عناد که أبعث الله آیا برانگیخت خدا بشرا رسولا آدمی را رسول و ایشان
از غایت ضلالت و جهالت درین مسئله خطا کردند و ندانستند که تجانس موجب توانست و تخالف مقتضی تنافر پس رسول
از جنس ایشان باید که تا افاده و استفاده در میان ایشان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته باید
و بشر نباید حق جل جلاله در رد قول ایشان فرمود که قل لو کان بگو اگر بودندی و در میان في الأرض ملائکة در زمین
فرشتگان مانند آدمی یمشون میرفتندی بر قدمهای خود مطمئنین در جایی که مقیم بودندی و دوام گرفته در زمین لنزلنا
علیهم هر آینه میفرستادیم بر ایشان من السماء از آسمان ملکا رسولا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول به
ایشان فرستادیم تا با ایشان مجتمع توانستندی شد و از وی تعلیم و تعلم چنین شرطست و چون ساکنان زمین و دنیا مردمانند پس
رسول ایشان نیز آدمی باید و در باب آورده که کافران گفتند که گواه رسالت تو کیست آیه آمد قل کفى بالله
بگو خدا بسنده است شهیدا در حالتی که گواه است بینی وبینکم میان من و شما و شهادت خدای اظهار
معجزه است بر دست آنحضرت و معجزه بزبان حال ناطق است بانکه محمد رسول اوست پس معجزه جاری مجرای گواهیست
بر صدق دعوی وی إنه کان بدرستی که خدای هست بعباده به بندگان خود خبیرا دانا که احوال پوشیده ایشان را
میداند بصیرا بینا که اعمال آشکارای ایشان می بیند پس همه را بر وفق کردار پاداش خواهد داد ومن یهد الله
و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت وی و با راه بهشت باو نماید توفیق دهد او را بایمان فهو المهتد پس او راه یافته
است ومن یضلل و هر کرا اضلال کند بجهت عنادی که داشته باشد تخلیه او نماید تا در گمراهی خود راسخ شود یا هر که
حکم بضلالت او نماید و یا از ره بهشت بگرداند فلن تجد لهم پس نیابی تو مر ایشان را أولیاء دوستان که نصرت
کنند ایشان را من دونه بجز از خدای ونحشرهم و حشر کنیم یوم القیامة بروز قیامت که روز رستخیز است
على وجوههم بر رویهای ایشان مرویست که از حضرت پرسیدند که چگونه روند بر روی خود فرمود آنکس که ایشان را
می برد بر قدمهای ایشان قادر است که ببرد ایشان را بر رویها اما آنست که ایشان پرهیز میکنند بر رویهای خود از

هر پلیدی و خواری که پیش می آید ایشان را حشر کنیم عمیا در حالتی که نابینا باشند یا بین وجه که چیزی که موجب لذت چشم باشد نبینند
وبکما و گنگان باشند یعنی نگویند چیزی که از ایشان قبول کنند وصما و کران باشند که آنچه موجب لذت سمع است
نشنوند بجهت آنکه در دنیا نظر در آیات او نکرده باشند و سخن حق را بسمع قبول نشنیده باشند و نگفته باشند قال
گفت که چون کفار را بدوزخ در آرند حواس ظاهره را از ایشان نزع کنند مأواهم جهنم جای ایشان دوزخ است
بخورد ایشان کلما خبت هرگاه که ساکن شود زبانه دوزخ یعنی چون آتش دوزخ گوشت و پوست ایشان تمام خورده
شوند با آتش فرو نشیند چنانکه آتش دنیا پس از سوختن همه زدناهم افزاییم مر ایشان را سعیرا آتش
سوزان یعنی برافروزیم بعد از تبدیل پوست و گوشت ایشان تا از آتش سوزان در ایشان بجهت همیشه
و جاوید باشد ذلک آن عذاب جزاؤهم پاداش ایشانست بأنهم کفروا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بآیاتنا
بآیات ما و دلالتهای واضح بر صدق پیغمبر که معجزات اوست اعم از آیات قرآنست وقالوا و گفتند از روی انکار
أئذا کنا عظاما آیا آن وقت که گردیم استخوانها ورفاتا و خاکهای ریزیده شده أئنا لمبعوثون آیا ما برانگیختگانیم
بهیئت خلقا جدیدا آفرینش نو یعنی ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی که استخوان سوخته شوند و باز پوست و گوشت نصف الجزء
ایشان را آنرو سازند تا عذاب کنند أولم یروا آیا نمی بینند و نمیدانند أن الله الذی آنکه خدای که بحق آنکس است
خلق السماوات والأرض آفرید آسمانها و زمینها را با آن عظمت و بسطت بی ماده و مدة قادر توانا است علی
أن یخلق بر آنکه بیافریند مثلهم مانند ایشان را یعنی دیگر باره ایشان را بر مثل اول خلق کند پس آنکه چیزی را خلق کند
بی ماده قادرست که آفریده را که مرده باشد باز اعاده کند وجعل لهم و گردانیده است و مقرر کرده برای فنای ایشان
أجلا لا ریب فیه مدتی که هیچ شکی نیست در آن و آن زمان رکنست و یا جهت اعاده ایشان اجلی و اعاده که قیامتست
فأبى الظالمون پس ابا کردند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق إلا کفورا مگر انکار و ناسپاسی قل
بگوای محمد لو أنتم تملکون اگر شما مالک شوید و در تصرف در آید خزائن رحمة ربی و خزینه های روزی پروردگار
مرا که بخلقان میدهد إذا لأمسکتم آنهنگام نگاه باز ایستید و بخل ورزید خشیة الإنفاق از ترس درویشی
آورده که اگر کسی از آفریدگان خازن خزائن نعمت ربانی شود و هر چه خواهد بیابد و الی متساوی نخواهد بود جهت آنکه برای
نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در وجود خود ازین مبرا
و مبرا است وکان الإنسان و هست آدمی قتورا بخیل چنانکه امر او در حاجت بخل است و بخل ها
بان بعد از آن ذکر موسی میکند که با وجود آیات ظاهره که داشت باز دیگر قوم نگرویدند پیغمبر باید که ولقد آتینا
موسى و بدرستی که دادیم موسی را تسع آیات بینات نه آیت روشن یعنی معجزه های آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا
و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات چنانچه در سوره اعراف بتفصیل مذکور شد و گویند
مراد این انفلاق بحرست و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده
از زبان او و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را و نزد بعضی مراد باین آیات احکام است چنانکه بر روایت

بن سلام یهودی بمصاحب خود گفت بیا تا نزد محمد رویم و او را ازین سوال کنیم چون از آنحضرت سوال کردند فرمود که آن
نه آیت اینست که شرک میارید و خون ناحق مریزید و از زنا و دزدی و تهمت [illegible] و سحر [illegible]
نزد [illegible] باشید و از جهاد بگریزید و این نه احکام در جمیع ملتها ثابت بوده و یکی دیگر خاص است بشما که در شنبه [illegible]
کنید و از حکم آن در مگذرید آن دو یهود چون این کلام از سید انام علیه الصلوة والسلام بشنیدند برخاستند و دست
و پای آنحضرت را بوسیدند و گفتند گواهی میدهیم که پیغمبر خدای بعد از آن خطاب بحضرت کرده میفرماید فاسئل
بنی اسرائیل پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین آیات را سؤال کن تا صدق قول تو
بر مشرکان ظاهر گردد و ما آن آیات را بموسی دادیم اذ جاءهم در وقتی که آمد بدیشان فقال له فرعون
پس گفت موسی را فرعون انی لاظنک یا موسی بدرستی که من گمان می برم ترا ای موسی مسحورا جادو دیده
کرده و عقل تو پریشان شده قال لقد علمت گفت موسی که بدرستی که تو دانسته بدل خود اگر چه بزبان تلفظ نمیکنی
که نفرستاده ما انزل هؤلاء نفرستاده این آیات را الا رب السموات والارض مگر پروردگار آسمانها و زمینها
بصائر در حالتی که آنها روشن اند که هر یک دلیلست بر نبوت من و صدق قول من ولیکن تو عناد میکنی
وانی لاظنک یا فرعون و بدرستی که من یقین میدانم ترا ای فرعون مثبورا هلاک شده یعنی مشرف بر هلاکت
و یا ناقص عقل و با تصرف [illegible] مصر [illegible] فاراد پس خواست ان یستفزهم من الارض که بیرون کند فرعون
موسی را از زمین مصر فاغرقناه پس غرق گردانیدیم او را و من معه جمیعا و هر که با او بود تمامی و
قلنا من بعده و گفتیم پس از غرق شدن او و ایشان لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را که اسکنوا
الارض ساکن شوید در آن زمین که ایشان میخواستند که شما را از آن بیرون کنند فاذا جاء پس چون آید
وعد الاخرة وعده سرای دیگر یعنی چون قیامت شود جئنا بکم آریم شما را و ایشان را بمحشر لفیفا در حالتی که
جماعت آمیخته باشید با هم پس حکم کنیم میان شما و تمیز سعدا از اشقیا و حق تعالی قصه موسی و فرعون را درین مقام برای
دلخوشی رسول ص فرمود و گفت اگرچه کفار قریش ترا از مکه بیرون کردند قبل از تو فرعون نیز در صدد اخراج موسی
شد ما او را و قوم او را استیصال ساختیم و مصر را بایشان دادیم پس ترا نیز بر دشمنان ظفر دهیم و نعمت خود را بر تو
تمام کنیم وبالحق انزلناه و بحق فرستادیم قرآن را وبالحق نزل و بحق فرود آمد قرآن و فرود نیامد مگر بحق و در تبیان
آورده که بالحق [illegible] و قرآن برحق حضرت رسالت یعنی بر محمد صلعم قرآن نازل شده و در مدارک آورده
که محمد [illegible] رحمه الله بیمار شد [illegible] او را بطبیب ترسا بردیم مردی نیکو روی خوش بوی جامه زیبا پوشیده
بار سید و صورت حال پرسید بیان آن کردیم فرمود سبحان الله در مرهم دوست خدا استعانت میکند از ترسا
و اسم [illegible] بگو بنهد که دست خود را در موضع وجع نه و بگوی وبالحق انزلناه وبالحق نزل این بگفت و از چشم
غایب شد بازگشتیم و قصه بعرض وی رسانیدیم وی دست بر آن موضع نهاده این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت
گوییا که آن شخص خضر بود وما ارسلناک و نفرستادیم ترا الا مبشرا مگر در حالتی که مژده دهنده مطیعان را بثواب

ونذیرا و بیم کننده عاصیان را بعقاب [illegible] که مژده دهنده [illegible] از ایشان که روی بگردانند و بیم کننده او [illegible]
ارند و بیگانه ازیشان بشارت دهنده بنعمت رحمت و کمال عفو [illegible] و بیگانه را اندازه کننده آزمایش
و قوت آن را اعمال خود و اعمال تمامند وقرانا فرقناه و قرآن را پراکنده فرو فرستادیم آیه آیه و سوره سوره لتقراه
تا بخوانی آن را علی الناس بر مردمان علی مکث بر آهستگی و تانی تا در شهور و ایام و سورتی از آن نیک [illegible] کنند و عمل
[illegible] در آن [illegible] ونزلناه و فرو فرستادیم آن را بحسب حوادث تنزیلا فرو فرستادنی در مدت بیست و
سه سال [illegible] قل آمنوا به ای محمد بگو کفار مکه را آمنوا به ایمان آرید بقرآن او لا تؤمنوا یا ایمان میارید
یعنی ایمان بیارید و موجب مزید کمال آن نمیشود و از عدم ایمان شما بوجه نقصی در آن راه نیابد [illegible] حقیقی
این عمل میکنند [illegible] انقیاد [illegible] ان الذین بدرستی که آنانکه داده شده اند علم اوتوا العلم پیش از نزول قرآن من قبله
یعنی تمام کتب آسمانی خوانده و حقیقت وحی را شناخته و امارات نبوت معلوم کرده و امتیاز میان حق و باطل
و نعت و صفت ترا در کتب خود خوانده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری
[illegible] چون سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و ورقه بن نوفل [illegible] اذا یتلی چون خوانده میشود
قرآن علیهم بر ایشان یخرون للاذقان می افتند بر زنخهای خود یعنی بر رو و بیایند سجدا در حالتی که سجده کنندگانند
از برای تعظیم امر حق و [illegible] وعده الهی در کتب خود خوانده بودند از ارسال محمد و انزال قرآن
ویقولون سبحان ربنا و میگویند پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود ان کان بدرستی که هست وعد
ربنا وعده او فرموده لمفعولا کرده شده یعنی واقع شد لا محاله ویخرون للاذقان و می افتند بر رو و بیان خود
یعنی در سجده و ذکر ذقن جهت آنست که اول چیزی که از روی ساجد بر زمین میرسد ذقن است یبکون میگریند در حالت
سجود ویزیدهم و زیاده میکرد ایشان را شنیدن قرآن خشوعا فروتنی و تضرع [illegible]
که هر که او را علم باشد و آن علم او را گریه نیارد [illegible] علم او را نافع نباشد بلکه سبب ضرر او باشد آورده اند که حضرت رسالت
در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان [illegible] گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدای
میخواند آیه آمد که قل ادعوا الله بگو بخوانید خدا را او ادعوا الرحمن یا بخوانید رحمن را که مقصود از هر دو لفظ
ذات واحد است ایاما تدعوا هر کدام را ازین دو نام که میخوانید فله الاسماء الحسنی پس مر او را نامهای نیکو یعنی صفت
جلال [illegible] صفتهای کمال مرویست که آنحضرت قرائت بجهر میفرمودی و در جمیع نمازها هر گاه که صلوة [illegible]
در مسجد الحرام گزاردی اهل شرک لغو و صفیر و دست زدن مشغول شدندی تا شاید آنحضرت در غلط افتد [illegible]
قرائت کند حق سبحانه و تعالی فرمود که ولا تجهر بصلوتک و آشکارا مکن قرائت نماز خود را یعنی بلند مخوان
تا مشرکان استهزا نکنند ولا تخافت بها و آواز فرو مدار بآن تا بحدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگزارند
وابتغ بین ذلک و طلب کن میان جهر و خفا سبیلا راهی میانه چه حد وسط در همه امور محبوب و مستحسن است
و نزد بعضی معنی آنست که در همه نمازها بلند یا آهسته مخوان بلکه میان جهر و خفا راهی پدید کن یعنی نماز صبح و شام [illegible]

بلند بخوان و نه بسیار پست و میان این را آهسته و علما برین آیت مجمل اند و بیان آن موقوف بوده باشد بنفس پیغمبر و بیان بتعلیم
وقل الحمد لله و بگو همه ستایش و ثنا مر خدایراست الذی لم یتخذ ولدا آنخدایی که فرا نگرفت فرزندی رد یهود و نصاری
است و جمعی که اثبات فرزند میکنند برای او سبحانه و لم یکن له شریک و نیست مر او را انبازی فی الملک در پادشاهی
یعنی در الوهیت رد مشرکانست که انباز او را شریک میگویند و لم یکن له ولی و نیست مر او را دوستی که ازو یاری خواهد
من الذل از جهت مذلتی و عجزی که داشته باشد تا بسبب اعانت او عزیز و ارجمند گردد در رد صابیانست که میگویند اگر خدا بر
دوستان نبودی ذلیل بودی علم الهدی رحمة الله فرموده که حق تعالی دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد
بلکه دوست گیرد تا بلطف وی تخصیص فرماید و بعزت رسند وکبره تکبیرا و تعظیم کن او را تعظیم کردنی بزرگ یعنی بزرگ
تر دان او را از وصف واصفان و معرفت عارفان و گویند معنی کبره آنست که بگو الله اکبر ثعلبی در تفسیر خود آورده
که بنده را گفتن الله اکبر بهترست از دنیا و هر چه در وی است این آیه را آیة العز میگویند مرویست که هر کودکی از بنی عبد المطلب
که بسخن در آمدی حضرت رسالت صلعم این آیه را تعلیم او دادی سورة الکهف مائة و عشر آیة مکیة از ابی
بن کعب روایتست که رسول صلعم فرمود که هر که هر روز جمعه این سوره را بخواند تا هشت روز از فتنه دجال ایمن گردد و اگر درین
هشت روز دجال بیرون آید حق تعالی حافظ او باشد از فتنه دجال و اگر آخرین آیه آن یعنی قل انما انا بشر تا آخر تلاوت
کند در وقتی که در خوابگاه خود در آید نوری برای اسر او درخشان شود تا بمکه و ملایکه در میان آن نور صلوات بر وی
فرستند تا آخر بخیزد و سمره بن جندب روایت کرده از حضرت پیغمبر صلعم که هر که هر روز ده آیه از سورة الکهف بخواند
فتنه دجال ویرا ضرر نرساند و اگر همه سوره بخواند البته بهشت در آید مرویست که حضرت رسالت صلعم فرمود که آیا دلالت کنم
شما را بر سوره که در وقت نزول آن هفتاد هزار فرشته تشییع آن میکردند و عظم آن ما بین آسمان و زمین را پر کرد
گفتند بلی یا رسول الله فرمود سوره اصحاب کهفست هر که آنرا در روز جمعه بخواند مغفور علیه از این جمعه دیگر گردد باشد و حق تعالی
آنرا پانزده و سه روز دیگر زیاده و برآن نوری باو دهد که تا آسمان برسد و ویرا از فتنه دجال نگهدارد و عیاشی
باسناد خود از حسن بن حمزه و او از پدرش و او از جدش از ابی عبد الله صلعم روایت کرده که هر که در شب جمعه سورة الکهف
بخواند شهید میرد و در روز قیامت حق تعالی او را شهید بعث کند و در موقف با شهدا باشد بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله همه ثنا و ستایش مر خدایراست الذی انزل آنخدایی که فرو فرستاده
علی عبده بر بنده خود یعنی محمد صلعم الکتاب قرآنرا تعلیق استحقاق حمد او را بانزال قرآن تنبیهست بر آنکه او را
اعظم نعمتهاست که منعم منان بر بندگان ارزانی داشته چه آن هادی جمیع بندگانست و داعی ایشان بسبب انتظام امر
معاش و معادست ولم یجعل له و نگردانید مر آنرا عوجا کجی چیزی یعنی باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول
از حق بباطل و گردانید آنرا قیما مستقیم و معتدل میان افراط و صفت تفریط و یا قایم بمصالح خود و شاید
بود که ضمیر راجع بعبد باشد یعنی نگردانید بنده خود را مایل بغیر خود بلکه او را مستقیم گردانید در جمیع احوال لینذر
تا بیم کند خدای یا محمد مر کافرانرا بأسا شدیدا بعذاب سخت که بسیار است یا عقوبت در دنیا و عذابی در آخرت

که صادر شده باشد من لدنه از نزدیک خدای به غضب و سخط او و یبشر المؤمنین و تا مژده دهد مر مؤمنان
مر گروندگانرا الذین یعملون الصالحات آنها که میکنند کارهای پسندیده ان لهم بدرستی که مر ایشانراست اجرا
حسنا مزدی نیکو یعنی پاداش پسندیده و تمام آن که آن بهشتست ماکثین فیه درنگ کنندگان در آن که مقیم باشند در آن
ابدا همیشه بی انقطاع و انتقال و ینذر الذین و بیم کند آنها را که از روی غوایت و عناد قالوا اتخذ الله ولدا که گفتند فرا
گرفت خدای ولدا فرزندی و قایلان این یهود بودند و نصاری و جمعی ما لهم به من علم نیست ایشانرا بآن که میگویند که او را فرزندست
یا برین سخن که میگویند هیچ علم و هیچ دانش یعنی ایشان این را از غلط یا توهم و کذب میگویند و تقلید آبای ایشانست
و لا لآبائهم و نه پدرانشان بود که ایشان این سخن گفتند تا این سخن از علم و دلیل این را میگفتند کبرت کلمة
بزرگ است مقاله ایشان از روی گناه یعنی بزرگ است سخنی که تخرج من افواههم بیرون می آید از دهانهای ایشان
بر وجه جرات و فرط جهالت و نادانی و بی ادبی ان یقولون نمیگویند الا کذبا مگر دروغی و در غایت عظمت که سبب
آن نزدیکست که آسمان و زمین بشکافند و کوهها از جا بروند و آورده اند که حضرت رسالت صلعم از شنیدن این کلمات
بغایت غمناک گردید و مایوس شد از امیدی که بایمان ایشان داشت حق تعالی برای تسلی دل مبارک او ایشان
فرمود فلعلک پس شاید که تو باخع نفسک کشنده و مرنفس خود را علی آثارهم در عقب ایشان از رنجی که خواهد و بر ایشان نهای بازگشتن
و تقصیر کردن ایشان از ایمان یعنی کار ایشان برنجیده از ایشان که غم برد و غم دهند ان لم یؤمنوا اگر ایمان نیاورند
بهذا الحدیث باین سخن یعنی قرآن در پی کفر و عصیان ایشان خود را هلاک مساز آسفا بجهت اندوه و جهت
یا غضب بر ایشان انا جعلنا بدرستی که ما گردانیدیم ما علی الارض آنچیزی را که بر زمینست از معدن و نباتات و حیوانات
زینة لها آرایش مر آن زمین را یعنی آنچه در زمینست برای بندگان آرایش داده ایم از اقسام نعم لنبلوهم
تا بیازماییم یعنی با ایشان معامله آزماینده کنیم تا ظاهر گردد ایهم کدام از ایشان احسن عملا نیکوترست از
روی کردار یعنی کیست که شکر نعم الهی تقدیم رساند بجهت طاعات و کیست که از آن کفران می ورزد و جهت کسب سیات
و با جنس بدی از نعم خانه دنیوی بالکلیه متوجه مولی میشود و التفات بآن نمیکند و جهت کسی که لب آن شده از زد
آخرت محروم میماند بعد از آن در عدم ثبات حطام دنیوی که وانا لجاعلون و بدرستی که ما گردانیدیم ما علیها
آنچیزی را که بر روی زمینست از کوه و درخت و بنا و غیر آن صعیدا جرزا زمینی هموار بی گیاه و خاک یعنی
در آخرت این عمارتها را خراب خواهیم ساخت پس دل برآن منهید و بزینت ناپایدار آن فریفته مشوید و در سورة
الاسری مذکور شد که یهود و قریش سه سوال تعلیم دادند که از حضرت رسالت صلعم بپرسند و با ایشان اعلام کردند که قصه
جوانان کهف بسیار غریب و عجیب است و جواب آن نتوانند گفت از آن که ام حسبت آیا پنداشتی که میگویندا
می پنداری تو ان اصحاب الکهف والرقیم که اصحاب کهف و رقیم که سیصد و نه سال در خواب ماندند کانوا
من آیاتنا عجبا بودند از دلایل قدرت ما عجبا چیزی شگفت یعنی قصه ایشان نسبت بآیات قدرت ما که در آفرینش
زمین و آسمان ظاهرست چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاریست جرم نام واقع در کوه بناجلوس از جوالی

شمار خوش کرد دار الملک دقیانوس بود و رقیم بقول ابن عباس و ضحاک اسم وادیست که کوه بناخلوس در آنجاست و بروایت
سعید بن جبیر لوحیست از رصاص که بر آن اسما اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند و از در غار آویخته و نعمان بن بشیر از
حضرت رسالت صلعم روایت کرده که اصحاب رقیم سه کس بودند که از شهر بیرون آمدند بجهة بعضی از حوایج
خود باران ایشان را فرو گرفت پناه بغاری بردند چون باندرون غار رفتند سنگی عظیم بر در غار افتاد و راه بیرون
آمدن مسدود ساخت ایشان مضطرب و متحیر شدند و با خود گفتند که طریقی که موجب فتح این باب بود جز اخلاص و تضرع
و زاری بحضرت باری عز شانه نیست صلاح آنست که هر یک عملی صالح را که کرده باشیم شفیع خود آوریم شاید که حق تعالی ما را ازین
خلاصی بخشد پس یکی از ایشان گفت که خداوندا تو عالمی که من مزدوری چند داشتم و از برای من کاری میکردند
مردی نماز پیشین آمد او را گفتم تو نیز کاری کن و مزد ستان چون شام شد هر یک را مزد بدادم یکی گفت او نیم روز آمده
مزد من و او را یکسان میدهی گفتم یا مال من ترا چه کار تو مزد خود بستان او در خشم شده مزد نگرفت و برفت من آنچه
مزد وی بود بچه گاوی بخریدم و در میان رمه گاو خود رها کردم و از وی بچها متولد شد و بعد از مدتی طویل آن مرد
باز آمد ضعیف و نحیف و بی برگ و نوا شده مرا گفت که در اینجا تو حقی داری گفتم چیست گفت آن مزدورم که مزد خود را
پیش تو گذاشتم من در وی نگریستم و او را شناختم دست وی گرفتم و بصحرا بردم و گفتم که این همه گاو و مزد تست گفت
ای مرد بر من استهزا میکنی من گفتم که والله که این از تست و هیچکس را در آن حقی نیست و قصه با وی باز گفتم و همه را
تسلیم کردم بارخدایا اگر میدانی که من این کار برای رضای تو کردم و هیچ غرضی دیگر از آن نداشتم ما را ازین خلاصی بخش
در حال سنگ شکافته شد و ثلثی از آن جدا شد دیگری گفت خداوندا سالی قحط بود زنی با جمال نزد من آمد گندم
خواست من گفتم مراد من حاصل کن تا گندم بتو دهم و اگر نه باز گرد وی ابا کرده و برفت و از جهة گرسنگی تاب نیاورده باز
آمد و گندم طلبید من همان گفتم وی در این نوبت نیز ابا کرده برگشت و باز از غایت اضطرار و عجز نزد من آمد
و گندم طلبید و گفت ای مرد بر من و عیالان من رحم کن همه هلاک میشویم من همان سخن گفتم این نوبت نیز امتناع
کرد نوبت چهارم چون بی آب و بی طاقت گشته از غایت گرسنگی بالضروره راضی شد من او را بخانه بردم و چون خواستم
با او مقاربت کنم لرزه بر او افتاد من گفتم چه حال داری گفت از خدای میترسم من با خود گفتم ای نفس ظالم این زن
در حال ضرورت از خدا میترسد و تو با وجود چندین نعمت اندیشه عذاب نمیکنی پس از پیش او برخاستم زیاده از آنچه میخواست
با و دادم و رها کردم ما را ازین تنگنا رهائی بخش فی الحال دو دانگ دیگر از آن سنگ جدا شد و غار روشن
گشت مرد سیوم گفت خدایا مرا مادر و پدری پیر بود من گوسفندان را نگاه میداشتم و بایشان مشغول بودم و آنچنان ظرف شیر
در دست داشتم و با ایشان تا روز تا ایشان بیدار شدند و من آن شیر را بایشان دادم بخوردند بارخدایا اگر این کار
برای تو کردم و بامید رضای تو جستم ما را ازین گرفتاری نجاتی ده سنگ بتمامی زایل گشت و ایشان از غار بیرون آمدند و قصه
اصحاب کهف برین وجه بود که ترسایان تعدی و طغیان آغاز کرده از حد و احکام انجیل قدم بیرون نهادند تا آنکه بت پرستی
در میان ایشان بسیار شد و بت پرستیدن آغاز کرد و در میان ایشان جمعی بودند که بر دین عبادت میکوشیدند و ایشان را

و یکی گفت ظرف شیری بخدمت ایشان آوردم
و ایشان خوابیده بودند و نخواستم که ایشان را
از خواب خوش بیدار کنم هم

پادشاهی

پادشاهی بود دقیانوس نام و بت پرست و جبار و ستمکار بود و مردمان را از دین عیسی منع میکرد و هر کرا دیدی که بر دین عیسی است
میکشت و بجهة تسخیر ممالک در جمیع شهرها میگشت تا آنکه بشهر افسوس رسید که اصحاب کهف در آن بودند ایشان از ترس او
بسیار پریشان شدند و بنماز گاهی که داشتند آمده بتضرع و زاری میگفتند خدایا شر این طاغی را از ما کفایت کن جمعی از
کافرستان دقیانوس بر قضیه ایشان مطلع شده وی را خبر دادند وی کس فرستاده ایشان را حاضر کرد با جامهای
عبادت و رویهای خاک آلود از کثرت سجود و چشمهای پر آب شده ایشان را تهدید کرد ایشان گفتند ما جز خدای بحق
نپرستیم که آفریدگار آسمان و زمین است هر چه میخواهی میکن گفت ده روز شما را مهلت دادم تا در کار خود اندیشه
کنید اگر با دین من آمدید فبها و اگر نه شما را سیاستی کنم که همه خلقان از آن عبرت گیرند ایشان از مجلس او بیرون آمده
با یکدیگر گفتند که تدبیر آنست که زادی و توشه بر گیریم و از دست این ظالم بجهیم پس هر یک از خانه پدر بقدر مالی که داشت
بر گرفتند و از آن شهر بیرون آمدند و نزدیکی آن شهر کوهی بود و در آن غاری بود متوجه آن شدند و در اثنای راه
سگی در دنبال ایشان افتاد چندانکه او را میزدند و میراندند باز نمیگشت تا آنکه او را زبان آمد که ای یاران مرا مزنید که من
دوستان خدا را دوست میدارم چون بخسپید من شما را پاسبانی کنم ایشان آن سگ را با خود بردند چون باندرون آن
غار در آمدند و بمناجات و انواع طاعات مشغول شدند و بر خدای توکل کردند چون سر بسجده نهادند خدای تعالی
خواب را بر ایشان مستولی ساخت تا سیصد و نه سال بخفتند و بعد از چند روز دقیانوس ایشان را طلبید و نیافت پدران
ایشان را بگرفت و احوال ایشان را پرسید گفتند ما اهالی مال را برداشتند و رفتند نمیدانیم که کجا رفتند کسانی که ایشان را دیده بودند
او را رسانیدند که در فلان غارند دقیانوس با لشکر متوجه آن کوه شد چون بدر آن غار رسید هیچ کس یارای آن
نبود که باندرون غار رود و گفتند ای ملک ترا فیروز گشتن ایشان چه کار است در غار را محکم سد و در سازی تا ایشان
بگرسنگی و تشنگی بمیرند پس بفرمود تا در غار را بر آوردند و در لشکر دو مرد مومن بودند نامهای ایشان بر لوح ارزیز
نوشته و در بنای آن سد وضع کردند تا باشد که وقتی کسی این سد بشکافد و از احوال ایشان خبردار شود و مردمان
عبرت گیرند و آن سد چنان بود تا دقیانوس هلاک شد و چندین قرن برین بگذشت و در آن شهر پادشاهی پدید آمد
صالح مومن نام او تندروس و مردمان در زمان او بعضی مومن بودند و بعضی کافر و او ایشان را بخدا دعوت میکرد
و بعث و نشور را ترسانید ایشان گفتند حیات و ممات همین میدانیم که در دنیاست پس از این حیوة جاودانی نمیدانیم
آن پادشاه با خدا مناجات کرد تا حق تعالی آیتی به ایشان نماید که دلالت کند بر حقیقت بعث و نشور حق تعالی در دل
یکی از مردمان آن شهر افکند نام او اولیاس که آن سد را بشکافد و غیره که گوسفند کند پس در غار بشکافت جماعتی را دید
آنجا خفته و سگی بر در غار خسپیده و چون خواست که اندرون غار رود سگ بر خاست و روی بوی نهاد وی از بیم حال
ترسان و هراسان شده برگشت چون سد در آن مفتوح گشت حق تعالی ایشان را از خواب بیدار ساخت ایشان باز
نشستند و بر یکدیگر سلام کردند و چنان پنداشتند که یکروز یا بعضی از روز است که خوابیده اند و خود را بهمان صورت و هیئات
یافتند که خفته بودند که هیچ تغیر نیافته بودند و جامهای ایشان کهنه شده و پنداشتند که در عهد دقیانوس اند تا نماز بگذارند

وصاحب طعام خود را که تملیخا نام داشت گفتند برو و برای ما طعامی بیار و نیکو نگر که این طائفه طلب ما میکنند تملیخا درسیم خود برداشت
و از کوه بزیر آمد تا در شهر رود همه علامت بر خلاف آن دید که گذشته بود ترسان و لرزان از خوف دقیانوس در شهر رفت
مردمان را دید که بر دین عیسی اند و نام وی را می برند و بر وی صلوات میفرستند تعجب وی بیشتر شد و متحیر فرو ماند و با خود گفت مگر من
ازین شهر بیرون رفتم هیچکس نمی توانست که نام عیسی برد پس گرد آن شهر میگشت هیچکس را نمی شناخت و رسم و آیین شهر همه
بر خلاف گذشته دید با خود گفت همانا من این شهر را غلط کرده ام یا خواب می بینم موجب این حال ندانم و چون از کسی
پرسید که این شهر را چه نام است گفت افسوس آنست که این همان شهر است و مردمان این شهر همان شهر اند گفت تملیخا
که دست بیرون آورد تا طعامی خرد خباز چون در آن نگریست درمی دید بر شکلهای غریب و مهر دقیانوس بر آن زده و
و نه سال قبل ازین مسکوک شده در او بحث کرد که گنج دقیانوس یافته پس او را گرفته نزد حاکم شهر بردند وی تصور کرد که
او را نزد دقیانوس می برند با خود وسوسه در دل بیباک نهاده میگفت بار خدایا بفریاد من برس و مرا از ظلم و ستم دقیانوس
خلاصی بخش پس او را نزد حاکم بردند چون او را بدید که دقیانوس نبود ساکن شد پس آن درم را بحاکم دادند حاکم گفت
ای جوانمرد درست بگو که این گنج از کجا یافته که نقش این درم گواهی میدهد که تو گنج یافته تملیخا گفت من خبر از گنج ندارم و این درم
را از خانه پدر خود بیرون آورده ام حاکم بانگ بر وی زد که اگر اقرار کردی که این گنج از کجا یافته از عذاب خلاص شوی
و اگر نه بشکنجه و عذاب ترا از تو بستانم سیصد و نه سالست که این درم زده اند و خزانه این شهر بدست ماست و هیچکدام
ازین ضرب یک درم نداریم تملیخا گفت بحق آن خدای که او را می پرستید بگو ببینم که دقیانوس کجاست گفت مگر دیوانه شدی خود از حیرت
داشته تا گنج را بهانه تصرف کنی از زمان دقیانوس تا اکنون سیصد و نه سالست تملیخا گفت شما این راست نمیگویید ما چند کس
بودیم رفیق و مصاحب بودیم و شب در غار خفتیم و امروز آمده ام بشهر تا که برای ایشان طعامی بخرم شما مرا گرفته اید و این تهمت
نهاده اید و میگویید که گنج یافته ام اگر باور نمیکنید بیایید تا غار بشما بنمایم چون اریوس که حاکم آن شهر بود این سخن بشنید گفت
همانا این مرد راست میگوید و این آیتی است از حق تعالی پس حاکم برخاست و با مردمان شهر متوجه آن غار شد چون
بدر غار رسید تملیخا گفت اینجا مکث کنید تا بروم و خبر با ایشان رسانم تا ایشان ازین خلق عظیم نترسند چون تملیخا این خبر با ایشان
رسانید ایشان دریافتند که این حال بوده که اهل شهر رسیده اند و از آن تعجب و متحیر شدند چون نگاه کردند لوحی دیدند
از زیر بناهای ایشان در آن نوشته بود … که در فلان تاریخ در عهد ملک دقیانوس … تملیخا
و … مرطوس … بدین شکل و شمایل از ترس پادشاه وقت گریختند و برای حفظ دین خود در غار
پنهان شدند چون مردمان شهر برین مطلع شدند تعجب ایشان زیاده شد پس ایشان را بهمان هیئات دیدند همه تازه روی
و با قوت و رنگ روی ایشان تغییر نکرده و جامه های ایشان چرکین و کهنه نگشته متیقن شدند که خدای تعالی بر زنده گردانیدن
همه مردگان قادر است پس حاکم نامه نوشت نزد پادشاه و حال که بجمیع متوجه این جانب شو تا آیتی عجیب برجعت بعث و نشور
و آن قصه در نامه درج کرد ملک سجده شکر کرد و با لشکر خود متوجه آن غار شد جوانان کهف را دیدند که در آن غار بعبادت
پروردگار مشغول بودند و خدا را تسبیح و تهلیل میکردند پس ملک بر ایشان سلام کرد و بعد از ملاقات گفتند کالملک

ما ترا وداع

ما ترا وداع میکنیم که خدای تعالی ما را … نخواهد برد این بگفتند و پهلو بر زمین نهادند و بخفتند و حق تعالی جان
ایشان را برداشت و پادشاه بفرمود تا اهل و جامه های قیمتی را بکفن ایشان کنند و تابوتها از زر بسازند و در خواب
نمود که ایشان را همچنان بگذار و … ایشان دور … پس حق تعالی ایشان را از چشم خلایق محجوب
گردانید و ترس در دل مردمان افکند که هیچکس نتوانست که گرد ایشان آید پس پادشاه بفرمود تا بر در غار ایشان
مسجدی بنا کردند و مردم آنجا میرفتند و نماز میگذاردند و حاجت میخواستند و بر می آمد و بروایت صحیح ثابت
شده که رسول صلعم از خدای آن کرد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل آمد که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا
نخواهی دید اما جمعی را از اصحاب خود را بفرست تا ایشان را بدین تو خوانند حضرت گفت چگونه فرستم گفت چون
سلیمان که بر بساط … نشسته … باد صبا را که مسخر سلیمان بود از حق تعالی بطلب تا ایشان را
بردارد و بآنجا برد رسول فرمود تا بساط را بگسترانند و حضرت امیر المؤمنین ع و سلمان و ابوذر و ابوبکر و عمر و عثمان
در آن بساط نشستند و حضرت فرمود که هر گاه اصحاب کهف جواب سلام او بدهند و حق … باشد … خدای
درخواست تا باد صبا فرستاده و بساط را برداشت و بآنجا برد که اصحاب کهف در آنجا اند چون فرود آمدند سنگی
بر در غار بود … سنگ ایشان را روشنی … و … چشم … که ایشان دیدند
میان ایشان آغاز کرد و بر ایشان اشارت کرد و … ایشان در آمدند اول ابوبکر و عمر و عثمان هر سه بنوبت و سایر
اصحاب سلام کردند جوابی نشنیدند آنگاه حضرت امیر المؤمنین ع سلام کرد جواب دادند و گفتند علیک السلام و رحمة
الله و برکاته آنحضرت فرمود که رسول خدا … علیهم السلام … گفتند مرحبا به
… و صدقا حضرت امیر فرمود که رسول خدا شما را اسلام میرساند گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة والسلام
ما دامت السموات والارض و علیک یا بلغت و چون قبول دین اسلام کردند و به نبوت خاتم النبیین …
سید المرسلین ایمان آوردند … بخوابگاه خود … گردند و بار دیگر نزد خروج مهدی صلوات الله علیه بیدار
شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند پس حضرت امیر المؤمنین ع
یاران را فرمود تا بساط را بر داشت و بمسجد رسول … رسانید … حضرت امیر المؤمنین خبر داد از آنچه میان او و
اصحاب کهف گذشته بود و رسول صلعم … فرمود و فرمود تفصیل این قصه در … الصادقین مسطور است
و حق تعالی این قصه را درین سوره بیان میفرماید اذ اوی الفتیة یاد کن ای محمد چون جای گرفتند و بازگشتند
جوانان الی الکهف بغار رحم فقالوا ربنا آتنا پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را من لدنک رحمة از نزد خود
بخشش یعنی آمرزش … وهیئ لنا و مهیا ساز برای ما من امرنا از کار ما …
رشدا صواب … فضربنا علی آذانهم پس نهادیم ما پرده بر گوشهای ایشان
… فی الکهف در غار سنین عددا سالهای شمرده و مقرر و معین ثم بعثناهم
پس برانگیختیم … لنعلم تا بدانیم … علم تعلق گیرد … حاصل شده و وجود گرفته …

رسول

که تا ظاهر شود معلوم ما بر طبق آنچه دانسته‌ایم در ازل و معلوم شود که أَيُّ الْحِزْبَيْنِ کدام از آن دو گروه از کتابیان که اختلاف
کردند در آن مدت و یا کدام از مؤمن و کافر و یا کدام از اصحاب کهف که اختلاف کردند در مدت لبث خود که قال
قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ و بر هر تقدیر معلوم گردد که کدام از ایشان أَحْصَى شمار نگاه دارنده‌تر است
لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا مر آن اندازه مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان
کدام کرده‌اند و شمرده و کدام [illegible] نَحْنُ نَقُصُّ ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم عَلَيْكَ بر تو که محمدی نَبَأَهُمْ خبر ایشان را
بِالْحَقِّ بصدق و راستی إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی راستی آمَنُوا بِرَبِّهِمْ ایمان
آوردند به پروردگار خویش وَزِدْنَاهُمْ و بیفزودیم ایشان را هُدًى راه نمونی یعنی ثبات و یقین بوسیله
زیادتی لطف و توفیق وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ و بستیم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت
دادیم بر اظهار حق و جرأت ارزانی داشتیم در سخن با دقیانوس إِذْ قَامُوا چون بایستادند در پیش وی و او ایشان را
بپرستش بت دعوت کرد فَقَالُوا رَبُّنَا پس گفتند پروردگار ما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین
است لَنْ نَدْعُوَ هرگز نخواهیم پرستید مِنْ دُونِهِ إِلَهًا بجز او هیچ معبودی را لَقَدْ قُلْنَا بخدای که گفته باشیم
إِذًا آنگاه که دیگری را پرستیم شَطَطًا سخنی دور از حق و محض خطا و دروغ هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا این گروه که کسان ما اند
در نسب یعنی اهل شهر ما اتَّخَذُوا فرا گرفتند بسبب تمرد دقیانوس و بیم قتل او مِنْ دُونِهِ بجز خدای بر حق
آلِهَةً خدایان دیگر یعنی بتان لَوْلَا يَأْتُونَ چرا نمی‌آورند که قرآن عَلَيْهِمْ بر پرستش بتان و استحقاق ایشان
مر عبادت را بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ حجتی روشن یعنی دقیانوس و کسان او و بعد قتل مردمان را تکلیف بت پرستی میکنند
بی‌حجت و برهان فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که افترا کند و بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ
را که نسبت شریک است بوی که قبل از این گذشت دقیانوس بعد از مناظره ایشان را مهلت داد و ایشان قرار کردند
بآنکه [illegible] ایشان بود در اثنای راه با ایشان گفت وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ و چون یکسو شدید از قوم مشرک و دوری
جستید از ایشان وَمَا يَعْبُدُونَ و از آنچه می‌پرستیدند إِلَّا اللَّهَ مگر خدای و چون ایشان خدا را می‌پرستیدند و
بتان را در عبادت شریک میساختند از این جهت تملیخا فرمود که چون از ایشان و از معبودان باطل ایشان یکسو شدیم
در روی بخدای یگانه آوردیم که معبود بحق است و خداوند مطلق فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ پس بازگشت بسوی غار و
در وی جای گیرید يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ تا بگستراند برای شما یعنی بسیار گرداند برای شما مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشش خود در دو جهان
برای [illegible] روزی و مثوبت اخروی وَيُهَيِّئْ و بسازد آماده کند برای شما مِنْ أَمْرِكُمْ از کار شما مِرْفَقًا آن
چیزی که بدان نفع گیرید در دین و دنیا این گفته قوت و توقف ایشان بود و بفضل خدای القصه چون جوانان اتفاق
نموده بکوه برآمدند و چنانکه گذشت سگ شبانی ملازم ایشان شده بغار در آمدند آنجا قرار گرفتند حق تعالی خواب
بر ایشان گماشت و هم آنجا بخفتند و دقیانوس که بعد از سه روز بشهر افسوس مراجعت کرده احوال ایشان پرسید و راه
بدیشان برده بر در غار آمد و در از سنگ برآورد تا هم آنجا هلاک شوند پس برگشت و غار ایشان در طرف جنوبی

آن کوه

آن کوه که از آن کوه بناخلوس میگفتند واقع شده لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر دو جانب آن میگردد و شعاع
آن را تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می‌آورد و در درون غار نمی‌تابد تا الوان و اجساد ایشان را تغییر و جامهای ایشان را
کهنه نگرداند چنانچه میفرماید که وَتَرَى الشَّمْسَ و می‌بینی آفتاب را إِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند تَزَاوَرُ عَنْ
كَهْفِهِمْ میل کند از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بجانبی که خداوند دست راست است یعنی بسوی راست آن غار که
در مقابل قطب شمالی افتاده و بجهت این شعاع آفتاب بدیشان واقع نمیشود تا ایشان را تبدیل و تغییر سازد وَإِذَا
غَرَبَتْ و چون غروب کند تَقْرِضُهُمْ ببرد از ایشان و بگردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی جانب غار وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ
و ایشان در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بجائی که روح نسیم هوا و خنکی آن بایشان میرسد بعضی گفته‌اند که
کان موضع اصلح و لطیف‌تر برای خوابیدن ایشان چه آن غار در مقابل بنات النعش واقع شده و آفتاب
در حین طلوع یا غروب از آن میگردد و شعاع آن بر آن نمی‌افتد و نسیم شمالی بر ایشان میوزد و بجهت این الوان ایشان
متغیر نمیگردد و جامهای ایشان کهنگی نمی‌پذیرد ذَلِكَ این جا دادن ایشان در جای مذکور مِنْ آيَاتِ اللَّهِ
از دلائل قدرت حق تعالی است مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر که را خدای راه نماید بتوفیق و لطف فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته
است بفلاح و ارشاد و رستگاری در روز معاد مانند اصحاب کهف وَمَنْ يُضْلِلْ و هر که را فرو گذارد یعنی بخود بگذارد
و باز دارد لطف و توفیق را و بر دارد و او را در وادی خذلان بگذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی تو مر او را
وَلِيًّا مُرْشِدًا دوستی راه راست نماینده که او را براه راست دلالت کند و از ضلالت بهدایت رساند چون
دقیانوس و اتباع او وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا و پنداری تو اصحاب کهف را بیداران یعنی چشمهای ایشان باز گشوده
است وَهُمْ رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند ابن عباس فرموده که اصحاب کهف را در شبانه روز [illegible] از جانبی بجانبی
دیگر میگردانند تا زمین و آنچه بر دست از اجساد ایشان نخورد و گویند هر سال [illegible] ایشان را میگردانند
و بر هر تقدیر منقلب بودن ایشان ثابت چنانچه میفرماید که وَنُقَلِّبُهُمْ و میگردانیم ایشان را یا ملائکه ایشان را میگردانند
آنها را ذَاتَ الْيَمِينِ بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ و بدست چپ تا زمین [illegible] ایام [illegible]
بر آن نخورد وَكَلْبُهُمْ و سگ ایشان بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ گسترانیده بود دو بازو و دو دست خود را [illegible] در میان هر دو
دست نهاده بِالْوَصِيدِ به پیشگاه غار یا بر آستانه آن و آن سگ شبان بوده و اسم او [illegible] رنگ او ابلق و در زاد
المسیر آورده که رنگش سرخ بود و بیشترش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است و قطمور یا حمران [illegible]
و [illegible] و قول آخر از حضرت امیر المؤمنین [illegible] منقولست ثعلبی در تفسیر خود آورده که هر که [illegible]
این [illegible] سلام علی نوح فی العالمین از عقرب [illegible] و هر که کلمات وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ نوشته
با خود دارد از گزند سگ متضرر نگردد و چون چشمهای اصحاب کهف گشاده است و موهای ایشان دراز شده و در مکان
مظلم [illegible] میفرماید که لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ هر آینه
بگردانی از ایشان فِرَارًا بجهت گریختن وَلَمُلِئْتَ و هر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ از ایشان رُعْبًا از روی ترس و بیم

یعنی دل تو از ترس ایشان پر شود و خوف عظیم از ایشان بتو راه یابد مراد آنست که کسی را طاقت دیدار ایشان نیست
صورت خطاب با حضرت رسالت است و مراد غیر وی و در حینی که معویه بن ابی سفیان بغزوهٔ المضیق رفته
بود که ولایت روم است گذار او برین غار افتاد خواست که بر صورت حال ایشان مطلع شود ابن عباس گفت
که نتوانی که برین اطلاع یابی چه حق تعالی شخصی را که بهتر از تست ازین منع فرموده و گفته لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا
وی قبول این سخن نکرده جمعی را بانجا فرستاد چون بر در غار رسیدند سموم بوزید و همه را بسوخت القصه چون دقیانوس
در غار بر ایشان استوار کرده بازگشت و بدار الملک باز آمد در اندک زمانی باد اجل بنای حیاتش را در هم شکست
و آن همه ملک و مال و جاه و جلال او متلاشی گشت و بعد از وی چند پادشاه دیگر در آن مملکت تصرف کردند تا نوبت
ملک به بیدروس رسید که از صلحای آن روزگار بود و خدای پرست و متورع اکثر اهل زمان او را در حشر اجساد
شبها افتاده و منکران شده بودند چنانکه گذشت هر چند ملک ایشانرا پند میداد سود نکرد و حق تعالی خواست که دلیلی بر حشر اجساد
بدیشان نماید در غار بدست الیاس که یکی از شبانان آن شهر بود مفتوح ساخت و اصحاب را از خواب بیدار
کرد چنانچه گفت که وکذلک و همچنانکه ایشانرا در خواب کرده بودیم بعثناهم برانگیختیم و بیدار کردیم ایشانرا
که بطول زمان جسد ایشان تغیر نیافته بود و جامهای ایشان فرسوده نگشته یعنی بهمان وضع که در خواب رفته
بودند ایشانرا بیدار کردیم لیتسآءلوا بینهم تا بپرسند میان یکدیگر قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان
یعنی مکسلمینا که بسن از همه بزرگتر بود کم لبثتم چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود ایشان آن بود که مدت
لبث را دانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند جواب ایشان بامداد بغار در آمده بودند و گرسنه شده آفتاب
بچاشت رسیده بود قالوا لبثنا گفتند بغالب ظن ما آنست که درنگ کردیم یوما روزی یعنی گذشت روزی که در خواب
رفته باشیم او بعض یوم یا پاره از روز اگر درین روز رفته باشیم چون ناخنان خود را بالیده و موهای سر
دراز یافتند قالوا ربکم گفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما اعلم بما لبثتم داناترست بانچه درنگ
کرده اید چون امر بر ایشان مشتبه شد طریقی یافتند که علم آن حاصل کنند شروع در مهم خود کرده و گفتند باکنون که
محتاج طعامیم فابعثوا احدکم پس بفرستید یکی را از میان خود بورقکم هذه بدین درمهای خود
الی المدینة بشهر افسوس مراد درمها دقیانوس بود که صورت او بران نقش کرده بودند فلینظر پس
که آن فرستاده در نگرد که ایها کدام از اهل شهر ازکی طعاما پاکیزه ترست از روی طعام یعنی بنگرد که طعام
هر کس حلال ترست چه در آن شهر کسانی بودند که ایمان خود مخفی میداشتند و غرض اصحاب کهف آن بود که
ذبیحه مسلمانی بخرند تا حلال و طیب باشد نه حرام و بخرند ذبیح مجوس باشد چه اکثر مردم آن شهر مجوس بودند فلیأتکم
برزق پس بیارد آن فرستاده بیاره شما را خوردنی منه از آن طعام پاک ولیتلطف و باید که فرستاده نرمی
و مدارا کند در خرید و فروخت و منازعه نماید و لا یشعرن بکم و خبردار نگرداند بشما احدا هیچ یکی از اهل
شهر انهم بدرستی که اهل آن شهر که اکثر اتباع دقیانوس اند ان یظهروا اگر مطلع شوند و قادر شوند از شما خبر

علیکم یرجموکم سنگسار کنند شما را او یعیدوکم یا باز گردانند شما را فی ملتهم در کیش خود و گویند
او کهف اول بر دین ایشان بوده و لن تفلحوا اذا و رستگاری نیابید آن وقت که بدین ایشان در آمده باشید
ابدا هرگز یعنی پیوسته در عذاب باشید القصه تملیخا که اعقل و ارشد ایشان بود این نصایح را قبول کرده متوجه
شهر شد و بر تفصیلی که مذکور شد بدروازه رسید او صنایع شهر را متغیر دید و چون بشهر در آمد بازارها و محلات و اشکال
مردمان را بر نهجی دیگر یافت حیرت برو غلبه کرد بدکان خبازی آمد و درمی بوی داد چون خباز درم دقیانوس دید تصور
کرد که وی گنجی یافته آنرا با اهل بازار نمود و بکیفیت خبر بحاکم رسید او را طلبیده تهدید کردند وی بیچاره قصه خود را تقریر کرد
حاکم با اکثر مردم شهر توجه بغار نمود و چون از دیوارها و جامهای تازه و جامهای نو متغیر شده فرو ماند چون آن لوح را که بر در
غار نوشته بودند مطالعه کرد تحیر او بیشتر شد و باین آیه تیقن ایشان بحشر زیاده گشت چنانکه میفرماید و کذلک و همچنانکه
ایشانرا بیدار کردیم اعثرنا علیهم مطلع گردانیدیم بر قصه ایشان قوم او را و دیگران لیعلموا تا بدانند یعنی یقین کنند
ان وعد الله حق که وعده خدای ببعث و حشر حق و درست است چه خواب ایشان بمثابت مرگ بود
و بیداری بمثابت بعث وان الساعة و دیگر بدانند که قیامت لا ریب فیها هیچ شک نیست در امکان وقوع
آن چه آنکه قادرست بر تقیه نفوس و ابدان ایشان مدت سیصد و نه سال تا از تحلل و تشتت مانده و بعد از
انتظار بیدار گردانیدن هر آینه قادر خواهد بود که توفیق ارواح و نفوس همه مردمان کند ... و وقتی که حشر
ابدان ایشان کند و نفوس را ابدان ... اصحاب کهف گفته القصه میفرماید که مطلع ساختیم قوم تندروس را بر حال اصحاب کهف
اذ یتنازعون وقتی که نزاع میکردند بینهم میان یکدیگر امرهم القصه میفرماید که کار خود را با یکدیگر یعنی میگفتند که
مخصوص است بروح و برخی قائل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد باهم مبعوث
خواهند شد و گویند که مراد آنست که چون اصحاب کهف بار دوم روی بغار کردند و در مواضع خود بخفتند باز حق تعالی ارواح ایشانرا
قبض کرد قوم تندروس نزاع کردند در کار ایشان برخی گفتند که در خواب رفته‌اند همچنانکه اول بار و طائفه گفتند که مرده
بنا باید ساخت همچنانکه در غار و مشاهد تا مردمان آنجا وطن سازند و آرام گیرند و برخی گفتند آنجا باید باشد و آنجا کاروانسرا
گفتند که ایشان از دنیا اندر ایشان ... مسلمانان گفتند که آنجا مسجد باید ساخت تا مردمان در آن نماز و طاعت
مشغول شوند همچنانکه میفرماید که فقالوا ابنوا علیهم پس گفتند که بنا نهید بر ایشان بنیانا دیواری که از چشم مردم پوشیده
شوند و یا بران بنا مواضع ایشانرا بشناسند ربهم پروردگار ایشان اعلم بهم داناترست بکار ایشان از همگی
منازعت میکنند در باب ایشان قال الذین غلبوا گفتند آنکه غالب شدند علی امرهم بر دین ایشان یعنی
انکار ... لنتخذن علیهم مسجدا هر آینه فرا گیریم بر ایشان مسجدی که مردمان در آن نماز گذارند
بعد از آن منازعات زمان حضرت رسالت ... در باب اصحاب کهف میفرماید که سیقولون زود باشد که گویند
از نصاری نجران که اصحاب کهف میفرماید که ثلثة سه تن بودند رابعهم کلبهم چهارم ایشان سگ ایشان بود و یقولون
و گویند نسطوریه از ترسایان خمسة که ایشان پنج تن بودند سادسهم کلبهم ششم ایشان کلب ایشان بود رجما بالغیب

این سخن را رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختن پوشیدگی یعنی گفتاری که به پندار و با اختراع خود میگویند و اصلا بر آن اطلاع ندارند
وَیَقُولُونَ و گویند مسلمانان باخبار رسول صلعم از جبرئیل سَبْعَةٌ ایشان هفت اند وَثَامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ و هشتم ایشان سگ ایشان است و حق
حق تعالی قبل از وقوع این تنازع اصحاب رسول خود را یاد کرده و بآن خبر داده تا یقین ایشان زیاده شود بعد از آن نجران آمده
و حدیث اصحاب الکهف در میان آوردند مهتر ایشان دو کس بودند یکی سید نام داشت و دیگری عاقب و سید یعقوبی
بود بزعم خود گفت که سه کس بودند چهارم ایشان عاقب نسطوری بود گفت که پنج تن بودند و ششم ایشان سگ و اهل اسلام گویند که هفت
و هشتم ایشان سگ ایشان و عبد المسیح که این قول بشنید گفت اهل اسلام حقست و حق تعالی همچنانکه اشاره ببطلان هر دو قول
اول کرد برجماً بالغیب بیان میکند بصدق قول مسلمانان بقوله قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ بگو پروردگار من داناتر است بشمار ایشان
مَا يَعْلَمُهُمْ نمیداند ایشان را إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی از آدمیان که پیغمبرانست و اصحاب او و از ابن عباس نقلست که فرمود انا من ذلک القلیل
و از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام منقولست که اصحاب کهف هفت تن بودند یملیخا و مکسلمینا و ایشان اصحاب دست راست آن پادشاه
بودند مرنوش و دبرنوش و سازنوش و ایشان اصحاب دست چپ او بودند و هفتم مرطونس که شبانی بود و اسم کلب قطمیر و این راعی
بالکلب بود و در راه همراه ایشان شده بود و روایات دیگر در اسامی ایشان هست تا بصحت نرسیده و گویند که اقوال ثلثه
از آن اهل کتابست و مراد بقلیل بعضی از اهل کتاب اند که از روی علم خبر میدادند بعدد اصحاب کهف و این قولیست ضعیف و از ابن
عباس رویست که هر که نامهای اصحاب الکهف را با خود داشته باشد از خوف و ترس ایمن گردد و اگر در جایی که آتش افتاده
باشد این نامها را در خرقه نویسند و در آن آتش اندازند باذن حق تعالی آتش فرو نشیند و اگر اطفال در گهواره گریه کنند
و آرام نیابند بنویسند و در زیر سر ایشان نهند آرام یابند و اگر بر پاره چوب نویسند و میان زرع نصب کنند آن
زرعت از آفت محفوظ ماند و اگر کسی خواهد که نزد پادشاهی رود بنویسد و بر ران راست خود بندد و پادشاه او را
گرامی دارد و از برای صحت ربع و صداع و غثی و جامه تیر بر ران راست بندد و اگر از برای عسرت ولادت بر ران چپ بندند
خلاص یابد بفرمان حق تعالی و بعد از بیان تعداد اصحاب کهف میفرماید که چون بطریق وحی بر تو واضح گشت که اصحاب
کهف چند کس بوده اند فَلَا تُمَارِ پس تو جدال مکن فِيهِمْ در شان ایشان یعنی اصحاب الکهف با اهل کتاب جدال مکن
إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا مگر جدال ظاهر یعنی تعمق منمای در مجادله و بر ایشان خوان آنچه در قرآنست و بر جهل ایشان استدلال
منمای وَلَا تَسْتَفْتِ و فتوی مجوی یعنی مپرس فِيهِمْ در شان ایشان مِنْهُمْ از اهل کتاب أَحَدًا هیچ یکی را بطریق
وحی تو دانا عالم شده و ایشان آنچه میگویند بر وجه تاقف و رجم غیب میگویند و اصلا بآن علم ندارند و در آیت دلیلست
بر آنکه مجادله بحق جایز است و بباطل جایز نیست و در مجمع گفته که خطاب بحضرتست و مراد امت اند زیرا که آنحضرت بسبب وحی
واثق بود و احتیاج نداشت که از اهل کتاب معلوم کند آورده اند که چون اهل مکه بتعلیم یهود مدینه سوالات ثلثه که در سورة
الاسری مذکور شده از حضرت رسالت صلعم پرسیدند و حضرت بی وقف جواب آن نخواست گفت و گمان آنکه جبرئیل امروز و فردا
جواب او استفسار کنند فرمود که فردا جواب شما را خبر کنم و نگفت ان شاء الله پانزده روز و بقولی چهل روز وحی نیامد و قریش طعنه زدند
که محمد را فرو گذاشت و دشمن گرفت غبار ملال بر آیینه دل پاک اقدس آنحضرت بنشست جبرئیل بآنحضرت نازل شد فرمود ای جبرئیل

درین چند روز کجا بودی که من بسیار مشتاق تو بودم جواب داد که یا رسول الله مشتاق من از تو بیشتر بود اما بحکم الهی بودم که
من نتوانم نازل شوم آیه وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ برخواند و بعد از آن این آیه را که وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ و مگوی هر چیزی را یعنی
هر کاری را که قصد داری إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ بدرستی که من کننده آنم آن را غَدًا فردا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر که خدای خواهد
یعنی بگوی که اگر خدای خواهد من آن را بکنم حق تعالی حبیب خود را بدین ادب و تدبیر فرمود که گوید انی فاعل ذلک غدا مگر آنکه او را جمع
سازد بمشیت الله یعنی گوید انشاء الله و این ادبیست از سبحانه مر بندگان را و تعلیم ایشان که حکم جزم نکنند در زمان آینده تا مخطی
کذب نشود اگر چه نافی این معنی تواند کرد و این نهی نسبت بحضرت رسالت صلعم نهی اولی است نه فرض وَاذْكُرْ رَبَّكَ و یاد کن نام
پروردگار خود را یعنی بگو لفظ انشاء الله تعالی إِذَا نَسِيتَ چون فراموش کنی آن را و بخاطر رسد که آن را بعد از کلام بگوی مراد آنست
که چون انشاء الله را فراموش کنی و بعد از آن متذکر شوی بگو انشاء الله و اگر چه بعد از روزی یا ماهی یا سالی باشد و حکم
دلیل منقطع است شده که سهو و نسیان آن را فی الجمله رفع کند پس خطاب بآنحضرتست و مراد امت و بعضی گویند معنی آنست که یاد کن پروردگار
کار خود را وقتی که فراموش کرده باشی وَقُلْ عَسَىٰ و بگو شاید أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي که دلالت کند مرا رب پروردگار من
لِأَقْرَبَ مر آنچه نزدیکتر است مِنْ هَٰذَا از شان اصحاب کهف که پرسیدند رَشَدًا از روی ثواب یعنی بدهد
آیات و دلایل که دلالت آن بر نبوت من اقرب و اوضح از قصه اصحاب کهف باشد و آن آیات خبر دادن حق سبحانه
است مر آنحضرت را از قصص انبیاء که روزگار متمادی و عهد بعید بود میان آنحضرت و ایشان و خبر داد حق سبحانه
از حوادث آنکه در اعصار قبل تا قیام قیامت واقع شود بعد از آن از مقدار لبث اصحاب کهف خبر میدهد که وَلَبِثُوا
و درنگ کردند اصحاب کهف فِي كَهْفِهِمْ در غار خود وقتی که در خواب بودند ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ سیصد سال وَازْدَادُوا
تِسْعًا و زیاده کردند و افزودند نه سال دیگر از جنس خواب ایشان در غار تا هنگام بیدار شدن ایشان در زمان [illegible]
گذشته بود و در لباب آورده که سیصد سال شمسی بود و نه سال بر وی افزودند سال قمری شده چه تفاوت میان سنین دو هم
سال تقریباً یازده روزست و جابر یت سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری و دو ماه و نوزده روز باشد مرویست که یهود
از حضرت امیرالمومنین علیه السلام از مدت لبث اصحاب کهف پرسیدند آنحضرت در آنچه در قران واقع شده خبر داد یهود گفتند در
کتاب خود سیصد سال یافته ایم فرمود آنچه من گفتم سال قمریست و آنچه شما میگوئید سال شمسی و خبر است که در میان گفتند که
سیصد سال و ایام و نه را ننشناسیم حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد که خدای أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا داناتر است بمقداری که درنگ کردند
لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پوشیده های آسمانها و زمینها یعنی همه مخفیات میداند پس چگونه عالم نباشد بلبث
اصحاب کهف أَبْصِرْ بِهِ چه بیناست خدای بهر موجودی وَأَسْمِعْ و چه شنواست بهر مسموعی یعنی هیچ شی مانع علم او نیست و نزد او
هر چیز یکسانست و را احاطه ادراک او بآن از لطیف و کثیف و خفی و جلی مَا لَهُمْ نیست مر اهل زمین و آسمان را مِنْ
دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ بجز از وی هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ و انباز نمیکند خدای فِي حُكْمِهِ در حکم
و قضای خود که از جمله آن حکم او ست بعد درنگ اصحاب کهف أَحَدًا هیچ یکی را از موجودات علوی و سفلی وَاتْلُ
مَا أُوحِيَ و بخوان آنچه وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ از کتاب پروردگار تو که قرآنست

والتفات مکن بقول کفار و بانکار ایشان لا مبدل هیچ تغیر دهنده نیست لکلماته مر سخنان او را یعنی هیچکس قادر نیست بر تغیر
و تبدیل آن ولن تجد من دونه ملتحدا و نیابی تو بجز از وی ملتحدا پناهی که ملتجی آن شوی در کشاف آورده که قومی از رؤسای
کفره حضرت رسالت صلعم را گفتند که این پشمینه پوشان چند را چون صهیب و عمار و خباب که بوی عرق خرقهای ایشان ما را مشام بد
دارد از مجلس خود دور کن تا با تو مجالست نماییم و در قضیه اصحاب صحبت دار این آیه آمد که واصبر نفسک و باز دار نفس خود را
که مع الذین یدعون ربهم با آنکه پرستش پروردگار خود را بالغداة والعشی در بامداد و شبانگاه مراد از طرفین [illegible]
و با جمیع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغولند یریدون وجهه میخواهند رضای او را و یا او را میپرستند و چو
فرا نشستند در جمیع اوقات ولا تعد عیناک عنهم و باید که در نگذرد چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بر نداری
و بغیر ایشان التفات نکنی ترید زینة الحیوة الدنیا در حالتی که بخواهی تو بجانب ایشان خواهی آرایش زندگانی
دنیا باید دانست که آنحضرت را صلوات الله وسلامه علیه هرگز بجانب زینت آن میل نبوده بلکه معنی آنست که عمل خود را مشابه عمل کسی مکن
که زینت دنیا میل است و از میل توانگران از فقرا اعراض کند و باغنیا توجه نماید ولا تطع و فرمان مبر من اغفلنا آنرا که
غافل گردانیده ایم قلبه دل او را عن ذکرنا از یاد کردن خود مراد امیه بن خلف است و اتباع او که آنحضرت را بر راندن فقرا
از مجلس میکرد و حق تعالی فرمود که ما آنرا بطریق تخلیه و خذلان غافل گردانیده ایم از یاد خود واتبع و او پیروی کرده
هویه از روی نفس خود را و غافل شده از ذکر او سبحانه و یا فرمان مبر آنرا که ما غفلت را نسبت باو داده ایم و او را صفت
غفلت یافته ایم وکان امره و هست کار آن معاند جاهد که در وادی خذلان و غفلت گرفتار است فرطا [illegible]
از حق و در گذشته از صواب از فساد نقلست که فقرای اهل اسلام هفتصد کس بودند که همیشه در مسجد در ملازمت حضرت
رسالت صلعم بودند و صنعتی و تجارتی نداشتند و پیوسته نماز گذاردندی و تعقیب آن مشغول شده منتظر نماز دیگر بودندی چون
این آیه آمد رسول صلعم فرمود که الحمد لله که در امت من کسانی اند که حق تعالی مرا امر کرد که چشم خود را از ایشان بر ندارم و با ایشان
باش وقل الحق قول درست و سخن راست که قرآنست من ربکم از نزدیک آفریدگار شماست که من بمضمون آن عمل میکنم
نه بانچه موافق مقتضای هوای شما باشد فمن شاء پس هر که خواهد گرویدن بوی فلیؤمن پس باید که بگرود ومن شاء و هر که
خواهد ناگرویدن فلیکفر پس کافر گردد این امر تهدید و توعید است انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کرده ایم
للظالمین برای ستمکاران یعنی کافران نارا آتشی احاط بهم که گرد در آید بایشان سرادقها سراپرده های
آن تشبیه فرموده آتش را که محیط باشد بکافران بسراپرده که مشتمل شود بر اهالی آن و ابو سعید خدری از حضرت پیغمبر
روایت کرده که سرادق نار چهار دیوار است که غلظ هر دیواری از آن چهل ساله راه باشد و آن بگرد کافران در آید
ابن عباس گفته که سرادق دود غلیظ دوزخ است وان یستغیثوا و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی یغاثوا بماء فریاد رسند
شوند بابی کالمهل که مانند دردی زیت باشد یا مس گداخته یا چرک و ریم دوزخیان که جوشان باشد چون نزدیک
بردند یشوی الوجوه بریان سازد رویهای ایشان را از بسیاری حرارت بئس الشراب بد شرابیست مهل وساءت مرتفقا
و بد جایست تکیه گاه ایشان از سعید جبیر مرویست که چون اهل دوزخ گرسنه شوند و از تشنگی فریاد کنند ایشان را از درخت

زقوم

زقوم میوه دهند که چون بخورند گوشت و پوست روی ایشان بجهد شود چنانکه پارهای گوشت از ایشان با عرق بریزد
و بعد از آن تشنگی بر ایشان مستولی شود و چند سال فریاد کنند ایشان را آبی دهند بجانب گرم که چون نزدیک دهن برند
گوشت روی ایشان در آن افتد و بعد از ذکر وعید در وعده میفرماید که ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویدند بخدا
و کتاب و رسول او وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته انا لا نضیع بدرستی که ضایع نکردانیم اجر من احسن
مزد کسی را که نیکو ساخت عملا از روی کردار اولئک آن گروه مومنان و پسندیده کاران لهم
بهشت های پر نعمت تجری من تحتها الانهار
مر ایشان راست جنات عدن بهشتها و از زیر منازل ایشان نهرها یحلون فیها آرایش کرده شوند
در آن بوستانها من اساور از دستوانهای ساخته شده من ذهب از زر و در زاد المسیر از ابن جبیر نقل
میکند که هر یکی از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و دیگری از لؤلؤ و یاقوت ویلبسون ثیابا خضرا و پوشند
جامهای سبز من سندس از دیبای نازک واستبرق و دیبای سطبر و انوار آن زوی مرکب و تخصیص خضرت میان
الوان بجهت آنست که آن احسن الوان است و طراوت آن بیشتر متکئین فیها تکیه زدگان باشند در بهشت علی الارائک
بر تختها چنانکه عادت متنعمانست نعم الثواب نیکو پاداشیست بهشت و نعیم آن وحسنت و نیکوست آن تختها مرتفقا
از روی تکیه گاه و اینکه نیکوست بهشت از روی منزل و آرامگاه و بعد از آن برای مطیعان و عاصیان تا سپاس جهان
مثلی میزند و میگوید که واضرب لهم مثلا و بیان کن ای محمد برای مومنان و کافران مثلی و آن مثل که [illegible]
رجلین دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا نام داشت و او مومن و صالح بود و دیگری قطروس نام و
کافر بود و هشت هزار دینار از پدر با ایشان میراث رسیده بود و هر کدام چهار هزار دینار را تصرف کردند و کافر از آن
ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مومن همه در وجوه خیرات صرف کرد و از عطا روایتست که برادر کافر برای هزار
دینار سرایی خرید برادر مومن گفت بار خدایا برادر کافر من در دنیا سرای بهزار دینار خرید و من از تو در بهشت بهزار دینار سرای
میخرم پس هزار دینار تصدق کرد و برادرش هزار دینار دیگر یراق و اسباب خانه بخرید او گفت من هم هزار دینار خرج آن
سرای آخرت کنم پس آنرا نیز صدقه داد و برادرش هزار دیگر ضیاع و آب زمین بخرید او گفت کلهم باغ و بوستان بهشت
میخرم و آنرا نیز تصدق کرد و برادرش هزار دیگر زنی بخواست و او گفت من هزار دینار حوری از بهشت ابتیاع کنم پس آن
هشت تصدق نمود و حق تعالی از مال و حال ایشان خبر میدهد جعلنا لاحدهما دادیم مر یکی را از ایشان را یعنی قطروس
جنتین من اعناب دو بوستان از تاکهای انگور وحففناهما بنخل و محفوف کردانیدیم از اطراف آن
یعنی درختان خرما بشکلی نیکو و بر نهج تمام وجعلنا بینهما و پیدا کردیم میان آن دو باغ زرعا کشت زاری تا
آن موضع جامع قوت و انواع فواکه باشد کلتا الجنتین آن دو باغ آتت اکلها بدادی میوه و محصول خود را
بتمامی ولم تظلم و ستم نکردی یعنی و کم نساختی منه شیئا از میوه معهود چیزی را یعنی بر خلاف عادت که میوه سالی
افزون و سالی اقل [illegible] میوه آن باغ تمام آمدی و کم و کاست در آن راه نیافتی وفجرنا و بیرون کردیم خلالهما
میان آن هر دو بوستان جوی آبی تا شرب آن دایمی باشد وکان له ثمر و بود مر آن کافر را همه میوه یعنی غیر از

اکنون و خرما و میوه‌های دیگر نیز داشت و اختصاص آن مذکور چه غالب آن بوده آورده‌اند که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر
کرده از رو در معیشت معاشی توقع اعانتی کرد قطروس گفت زر من و تو برابر بود من این باغ و متاع پیدا کرده‌ام و خادمان
دارم تو چرا تنگدست و پریشانی و بدین حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مال باغ دنیا خریدی من بوستان بهشت خریدم
و تو سرای دنیا ساختی و من بدان قانع جنت خریدم تو کدخدا شدی و من بحور العین دادم تو غلام و کنیزان بسیار کردی و من
طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس او را ملامت کردن آغاز کرد و گفت زر نقد را بوعده نسیه دادی و خود را
خوار و محتاج گردانیدی فَقَالَ پس گفت قطروس لِصَاحِبِهِ مر یار خود را یعنی برادر خود یهودا را وَهُوَ يُحَاوِرُهُ
در حالتی که او مجادله میکرد با وی و سخن او را باز میگردانید یعنی این نصیحت و او جواب میداد پس گفت أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ من بیشم
از تو مَالًا از جهت مال و متاع وَأَعَزُّ نَفَرًا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ و اندر
باغ خود وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و حال آنکه ستم کننده بود بر نفس خود بعجب و مفاخرت و از روی محبت دنیا قَالَ مَا أَظُنُّ گفت
گمان نمی‌برم أَنْ تَبِيدَ آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد هَذِهِ أَبَدًا این بوستان من هرگز یا منظر من است که دنیا را بیع
کند وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نمی‌برم قیامت را قَائِمَةً آینده وَلَئِنْ رُدِدْتُ و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو إِلَى رَبِّي
بسوی پروردگار خود چنانکه تو میگویی و مرا بر انگیزاند لَأَجِدَنَّ هر آینه بیابم خَيْرًا مِنْهَا بهتر از این بوستان مُنْقَلَبًا
جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن داده است پس گفت
بر بنای اعتقاد او بود با آنکه آنچه در دنیا با وی داده بجهت استحقاق ذاتی اوست بدان سبب این فردا آورد
قَالَ لَهُ گفت مر قطروس را صَاحِبُهُ یار او یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و حال آنکه او جدال میکرد با او أَكَفَرْتَ آیا
کافر شدی با انکار بعث و تردد در آن بِالَّذِي خَلَقَكَ بآنکس که آفرید ترا مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ از خاک یعنی پدر ترا که
اصل ما و تست از آن آفرید با خود داده اصل ترا از آن خلق کرده ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از نطفه که ماده قریبست ثُمَّ سَوَّاكَ
پس ترا راست کرد باستقامت قامت رَجُلًا مردی یعنی آدمی بحد مردی رسیده کفر او را بعث شک او گردانیده
بجهت آنکه منشاء آن شک وی بود در کمال قدرت خدا و بهذا مرتب ساخت انکار او را بر خلق او و از تراب چه هر که
قادر باشد بر بدو خلق او از تراب هر آینه قادر خواهد بود بر آنکه او را از آن اعاده کند لَكِنَّا لیکن من میگویم که هُوَ
اللَّهُ اوست خداوند یعنی رَبِّي که پروردگار و آفریدگار منست از خاک و نطفه وَلَا أُشْرِكُ و انباز نمیگردانم
بِرَبِّي أَحَدًا بخداوند خود هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ و چرا چون در آمدی جَنَّتَكَ به بوستان خود قُلْتَ مَا شَاءَ
اللَّهُ نگفتی که آنچه خواهد خدا چنان شود یعنی چرا نگفتی که هرگز زوال نیابد من زر نگفتی که اگر خدای خواهد فانی
گرداند و چرا نگفتی که لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست قوت هیچکس مگر بخدا یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف میکردی و میدانستی
که آنچه ترا است از عمارت باغ و تدبیر امر آن بمدد کاری لطف حضرت باریست انس از رسول صلعم روایت کند
که هر که چیزی ببیند که او را در چشم نیکو آید بگوید که ما شاء الله لا قوة الا بالله چشم بد بدان نرسد هشام بن
سالم و آبان بن عثمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آنحضرت فرمود که من عجب دارم از کسی که خایف

و متغیر نشود و بگفتار حسبنا الله و نعم الوکیل چه حق تعالی در عقب آن فرموده که فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و دارم
از کسی که غمگین شود و متوسل نشود بلا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین چه حق تعالی بعد از این میفرماید که و نجیناه
من الغم و کذلک ننجی المؤمنین و تعجب میکنم از کسی که خواهند با وی مکری کنند و او نگوید و افوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد تا اگر دشمن ایمن شود زیرا که حق تعالی در عقب آن فرموده که فوقاه الله سیئات ما مکروا و عجب دارم
از کسی که اراده دنیا و زینت آن داشته باشد چرا نگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله چه بعد از این مذکور است که فعسی
ربی ان یؤتین خیرا من جنتک انتهی و بعد از تعجب القصه بعد از این محاورت یهودا با قطروس گفت که ان ترن انا
اگر می‌بینی مرا أَقَلَّ مِنْكَ کمتر از تو مَالًا وَوَلَدًا از روی مال و فرزند فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ پس شاید که بدهد مرا
پروردگار من در دنیا یا آخرت بجهت ایمان من خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ بهتر از بوستان تو در دنیا وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا
و فرو فرستد بر بوستان حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ عذابی از آسمان یعنی صاعقه بر باغ تو نازل سازد فَتُصْبِحَ پس گردد بوستان
تو صَعِيدًا زمینی هموار زَلَقًا بی گیاه که پای بر وی بلغزد یعنی خاک ساده که بر وی ثبات قدم ممکن نباشد أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا
یا گردد آب بوستان غَوْرًا فرو رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ پس نتوانی تو مر آن آب بزمین فرو رفته را
طَلَبًا جستن یعنی طلب آن آب بعد و نه تو خود در یافتن و بجوی باز آوردن خود چگونه توانی بود حق تعالی قول آن
مؤمن را راست گردانید و عذاب و هلاک به استیصال بدان باغ فرستاد وَأُحِيطَ و احاطه کرده شد یعنی فرو گرفته
شد عذاب بِثَمَرِهِ بمیوه باغ آن کافر و تباه شد جمیع اثمار و اشجار آن مروی است که آتشی از آسمان نازل شد و جمیع
اثمار و اشجار آن مرویست که آتش از آسمان نازل شد و جمیع باغ او را بسوخت و هر بنای و عمارتی که در آن باغ ساخته
بود خراب کرد فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد قطروس و آن حال را مشاهده کرد يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ میگردانید هر دو کف خود
یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا بر آن چیزی که خرج کرده بود در عمارت کردن
وَهِيَ خَاوِيَةٌ و حال آنکه بناهای آن باغ افتاده بود عَلَى عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقفها افتاده بود
از آن دیوارها و اشجار در روی افتاد و باغچه که بسته بود بیفتاد و آنگاه ناگهان بر روی فرود آمده و بر سر تقدیر
چون قطروس آن عذاب را بدید کف دست بر کف دست میزد وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي و میگفت کاش من لَمْ أُشْرِكْ
انباز نمیگرفتم و شریک نمیساختم بِرَبِّي أَحَدًا به پروردگار خود دیگری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب
نمیشد میتواند بود که این تمنای وی در سجع بوده باشد از کفر با ایمان و باعث او بر این ندامت او باشد بر فنای مال
و منوط بر تقدیم ایمان وَلَمْ تَكُنْ لَهُ و نبود مر او را فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ گروهی که یاری دهند او را در دفع عذاب
از باغ او مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای که او بر آن قادر بود و بس وَمَا كَانَ و نبود قطروس مُنْتَصِرًا یاری دهنده
مر خود را و انتقام کشنده از خدای هُنَالِكَ آنجا یعنی بوقت نزول آن نقمت الْوَلَايَةُ لِلَّهِ نصرت دادن و یاری
کردن مر خدای راست الْحَقِّ خدای که ثابت است یعنی در آن وقت هیچکس بر نصرت قادر نبود مگر او
و اید و وقت ... خود ... هُوَ خَيْرٌ

بهترست ثواباً از جهت روی پاداش دادن مر دوستان را و خیر عقباً و بهتر از جهت عاقبت مر بنده و ترس کار را یعنی و بهترست
در عقب طاعت بنده که جزای آنرا باو رساند بعد از آن رسول خود را امر میفرماید بضرب مثل برای خبث کردانیدن از
دنیا و رغبت ساختن بامور آخرت بقوله و اضرب لهم بیان کن برای مردمان مثل الحیوة الدنیا صفت زندکانی
این جهان در بن جهان یعنی در زینت و سرعت زوال آن کماءٍ مانند آبست انزلناه که فرو فرستادیم آنرا من السماء
از ابر یا از جانب آسمان فاختلط به نبات الارض پس آمیخت بسبب آن آب گیاه رسته از زمین یعنی گیاههای
زمین بجهت سیرابی در هم پیچیده و از نضارت کثرت و تکاثف بر یکدیگر افتاد و یا آن گیاه و آب آمیخت یعنی آب
در جمیع اجزای آن در آمد و آنرا طراوت و نضارت داد و بعد از آنکه آن گیاه در هم پیچیده و با طراوت شد
فاصبح پس باز گردید یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا هشیماً خشک گشته و در هم شکسته شبیه کاه از خشکی و شکستگی
تذروه الریاح پراکنده میگرداند آنرا بادها و از زمین بر میکنند و بهر طرف می برند و کان الله و هست خدای
علی کل شیءٍ مقتدراً بر همه چیز از انشاء و افنا توانا حاصل که حق تعالی در بین این تشبیه کرده زندکانی دنیا را
بکیاهی که باب باران سبز شود و بیالد و بکمال نمو رسد و وقت آن در آید که از آن تمتع گیرند ناگاه آب از و منقطع گردد
و خشک و بی فایده بماند و باد صرصر آنرا از بیخ بر کند و بهر طرف برد و پراکنده کند همچنانکه آدمی در دنیا با عیش و عشرت
و جوانی و کامرانی باشد و با مال بسیار و فرزندان و خدم و حشم بی شمار همه کارها ساخته و مرادها حاصل گشته و همی ناگاه بنزاع
بقبض اجل گرفتار گردد و توانگری بدرویشی و تندرستی به بیماری تا در جمیع حالات تغیر و شکستگی پذیرد و بعد از آن نامه عمر او
بپایان رسید و متقاضی اجل از در در آید و نهال نهاد او را بصرصر اجل خشک سازد و خرمنهای آرزوی او را بباد فنا
برد و یکی از صلحا گفته که وقتی مرا گذر بر شهری بود دیدم رونق و سیه برکشیده و سرای نعمان منذر دیدم همه خراب شده و چیزی
از رسوم و امارات آن باقی نمانده ساعتی در آن اعتبار کردم و از روی تعجب و تحیر و عبرت گفتم کجا اند صاحبان
تو کجا اند همسایکان تو کجا اند اهالی و ساکنهای سکران تو کجا اند خدمتکاران و ملازمان تو از هاتفی شنیدم که گفت فانی
ساختند ایشانرا حوادث روزگار و گردش لیل و نهار و مصایب و نوایب فلک دوار از عبد الله بن ملک بن
عمیر روایت کنند که گفت من سر مبارک امام حسین را دیدم صلوات الله علیه بنزد عبید الله زیاد علیه اللعنه در قصر دار
الاماره کوفه و سر عبید الله زیاد را دیدم پیش مختار و سر مختار را نزد مصعب و سر مصعب را نزد عبد الله زبیر و سر او را
پیش عبد الملک مروان و این همه در مدت دوازده سال دیدم از حضرت رسالت صلعم روایتست که هم مراحل زندگی
بر پیشند مگر که از آب چشم تر شد و لیکن از دختر نعمان منذر پرسید که آخر بگوی که حال شما که باین مرتبه در رفاهیت بود و قطعه
چگونه باین حال رسید گفت بمثل نخلی است که روزی آفتاب طالع شد بر صحرا و آرمیده بود در خورنق
مگر در زیر دست ما بود و همین که آفتاب بر و نشست خشکان شدیم که هرکه را مید و دل و دریا سوخت پس عاقل
باید که دل بر زندکانی دنیا ننهد و بمال و فرزند مغرور نشود و تفاخر ننماید و نگوید المال والبنون و مال و پسران
زینة الحیوة الدنیا آرایش زندکانی دنیا اند نه توشه معاد و قبر و توشه معاد آنکه زندکانی نشت ... و فرزندان

والبنون

خواهند بود و از حضرت رسول صلعم که فرمود که امت من در دنیا بر سه طبقه باشند اول جماعتی که جمع مال نمی کنند و ذخیره
آن نمی نهند ایشان آنانند که حضرت حق تعالی در باره ایشان فرموده که لا خوف علیهم و لا هم یحزنون طبقه دوم آنانند
که مال را دوست داشته باشند و از پاکترین وجهی جمع کنند و آنرا بحرام مخلوط نسازند و در نیکوترین وجهی در رضای الهی
آن با صرف کنند و با درویشان مواسات کنند و صله رحم رعایت نمایند و از اجتناب از حرام چنان باشند که خورد
سنگ دو ستر ... باشند از خوردن مال حرام ایشان بعد از حساب بهشت در آیند طبقه سوم آنانند که دوستدار
جمع مال و نهال باشند و مال حلال را با مال و منال حرام مخلوط سازند و در ره خدای تعالی صرف کنند ایشان آنانند که
دنیا نام و دهان ایشان را بدست گرفته باشد تا که ایشانرا بدوزخ کشاند والباقیات الصالحات و کارهای شایسته پایدار
که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند خیر عند ربک ثواباً بهترست نزدیک پروردگار تو از روی پاداش عظیم و خیر املاً
و بهتر از روی امید واری یعنی صاحب اعمال صالحه هر چه امید میدارد از حق تعالی در آخرت می یابد و نزد بعضی علما مراد
باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و این قول از ابی عبد الله مرویست و گویند که مراد بباقیات صالحات
کلمات خمسه است یعنی و نزد بعض سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست که چون بنده این کلمات بگوید گناه از وی ریزان شود چنانکه برگ از درخت
و نیز از آنحضرت مرویست که فرموده در شبی که در معراج ابراهیم خلیل الله علیه السلام مرا گفت که امت خود را بگوی که در زمین بهشت
درخت بنشانند گفتم که درخت بهشت چیست فرمود که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و انس نیز از حضرت رسالت صلعم
روایت کرده که باقیات صالحات تسبیحات اربعه و اصحاب ما نیز این را از حضرت ابی عبد الله علیه الصلوة والسلام روایت
کرده اند و مرویست که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که اگر عاجز شوید از شب بر خاستن از برای تهجد و از تعب جهاد با کفار
عاجز شوید از گفتن سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و نزد بعضی مراد از باقیات صالحات نماز تهجد
است و گویند مراد کلمات سه گانه است لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله و یا استحسان خوش که سبب فرح
قلوب باشد یا نیات پسندیده که موجب قبول اعمال اند و یا دختران صالحه که سبب خلاص والدین باشند و یا هر
صالح که مشوب بطمع و غرض دنیوی نیست بلکه خالصاً لوجه الله است تا منتج آن ابد الآباد و سود بقا تواند بود در کتاب
این عقیده از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت با حسین بن عبد الرحمن گفت یا حسین محبت
و مودت ما را امری حقیر و صغیر مدان بلکه آنرا امری عظیم اعتقاد کن و شمه ... قبول جمیع اعمال صالحه فرع
محبت ما اهل البیت است بعد از آن بر وجه تهدید میفرماید که و یوم نسیر الجبال و یاد کن روزی را که براندیم کوهها را
یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم و تری الارض و بینی تو زمین را بارزةً ظاهر شده از زیر کوهها
و مردگان همه بر روی زمین آمده و در حدیث است که روز قیامت چون اسرافیل صور بدمد کوهها بر هوا رفته چون
ابر آیند و بادی در آمده کوهها را در هوا پراکنده سازد و چون پنبه زده و حشرناهم و حشر کنیم همه ایشان را جمع
کنیم در موقف فلم نغادر پس فرو نگذاریم منهم احداً هیچ یکی از ایشان حشر ناکرده و عرضوا و عرض کرده

شوند علی ربک بر حساب آفریدگار تو صفا ایستاده و صف کشیده و هیچکس از ایشان غایب نباشد و حق تعالی گوید که لقد جئتمونا
هر آینه آمدید بما برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال و منال کما خلقناکم همچنانکه آفریده بودیم شما را اول مرة اول بار که
هیچ چیز همراه نداشتید و برهنه بودید حضرت رسالت فرموده که مردمان محشور شوند در روز قیامت برهنه و نا ختنه کرده عورة
عایشه چون بشنید گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند فرمود آری گفت واسوأتاه چه رسوایی باشد حضرت فرمود
در آن هول قیامت چنان بخود گرفتار باشند که بیکدیگر نپردازند بعد از آن بمنکران خطاب میکند بل زعمتم
نه چنانست که شما گمان برده و پنداشته الن نجعل لکم که هرگز نسازیم برای شما موعدا وقتی برای انجاز وعده یا مکانی
که موعود بود در آن برای محاسبه ووضع الکتاب و نهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای راست و چپ اهل حشر که بهما
کردارهای ایشان و ترازوی اعمال نهند فتری المجرمین پس بینی گناهکاران که مشفقین ترسان و هراسان
کنندگان باشند مما فیه از آنچه در کتاب ایشان باشد از گناهان فراموش کرده یعنی چون مطلع گردند خوف بر
ایشان مستولی گردد ویقولون یا ویلتنا و گویند از روی تعجب که وای بر ما مال هذا الکتاب چه بوده این نامه را که
لا یغادر صغیرة ولا کبیرة فرو نگذاشته است گناهان خورد و بزرگ را الا احصاها مگر که شمرده است همه آنها را
و ضبط کرده و نگاه داشته ووجدوا ما عملوا حاضرا و یابند آنچه کرده‌اند حاضر نزد خود یعنی مکتوب در آن نامه
ولا یظلم ربک و ستم نکند پروردگار تو احدا بر کسی بنوشتن آنچه نکرده باشد و یا نقصان ثواب حسنه و یا زیادت
عذاب سیئه و در این دلیلست بر آنکه اطفال معذب نشوند زیرا که هرگاه عقوبت زیاده بر معصیت نباشد پس چگونه بیگناه را
عذاب کند بعد از آن تهدید مکلفان میکند از متابعت شیطان بتذکر آنچه میان ایشان و شیطان است از عداوت قدیم
و میفرماید واذ قلنا و یاد کن آن وقتی را که گفتیم للملائکة اسجدوا مر فرشتگان را که سجده کنید لآدم مر آدم را
فسجدوا پس سجده کردند الا ابلیس مگر دیو سرکش که کان من الجن بود از جن یعنی از قوم بنی الجان یا جن گروهی
از ملائکه که از آتش آفریده شده‌اند و ابلیس از ایشان بوده و غیر ایشان از ملائکه مخلوقند از نور و قول اول اصح
چه درین آیه او را ذریت اثبات میکند و ملائکه را ذریت نبود و دلیل دیگر این است ففسق پس بیرون رفت
عن امر ربه از فرمان پروردگار خود یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جن بوده و درین دلیل است بر آنکه ملائکه
معصوم‌اند از عصیان و تحقیق این در سورة البقرة گذشت افتتخذونه آیا پس بعد از آنکه عداوت شیطان
بر شما محقق گشته فرا میگیرید او را وذریته و فرزندان او را اولیاء دوستان من دونی بجز از من که آفریدگار
شما ام یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمان برداری میکنید و در من که آفریدگار شما ام عاصی میشوید وهم و حال آنکه
ابلیس و ذریت او لکم عدو مر شما را دشمنانند بئس للظالمین بد است مر ستمکاران را یعنی شیطان و ذریت او
بدلا بدلی از خداوند در تبیان آورده که چون حق تعالی ابلیس را از رحمت خود دور گردانید از بهشت جدا
شد و جهت او ملکه [illegible] نام دارد و بجا فرستاد او را [illegible] ریگهای بیابان فرزند نهند از اولاد او یکی مرة است و دیگری
لاقیس و دیگری ولهان و در عین المعانی آورده که لاقیس وسوسه دهنده در طهارت است و ولهان در وسوسه

کننده در صلوات و بعضی عکس این گفته‌اند و احمد غزالی در اربعین آورده که شیطان را نه فرزند است زلنبور که با اولاد او
صاحب اسواق است که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و یکی اعور صاحب ابواب زنان و شر صاحب مصایب
نوحه و دریدن جامه و طپانچه بر روی زدن میفرماید و مسوط [illegible] حیف میان مردمان می‌اندازد و داسم که با خورنده طعام
می باشد که بسم الله نگفته باشد و در خوردن او شریک میشود و ذنبش که موکل است بر علما و ایشان را بر جوالهای مختلفه میدارد
و اسمر او واقع در دست که [illegible] و در سلام کند و نام خدای برد در وقت طعام و هیچ آدمی نباشد مگر که او را شیطانی فرزند
که ما اشهدتهم حاضر نکرده‌ام ابلیس و اولاد او را خلق السموات والارض بوقت آفرینش آسمان و زمین
تا ایشان مشورت کنم با ایشان در کار یعنی طلبم ولا خلق انفسهم و نه بوقت آفرینش آسمان و زمین حاضر کرده
آفریده‌اند و از آفرینش نفسهای خود بیخبرند پس چگونه ایشان را عبادت اختیار میکنید وما کنت و نیستم من متخذ
المضلین فرا گیرنده گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریت اوست عضدا یاران و مددکاران یعنی من در خلایق
بیاری ایشان احتیاج ندارم و مقصود از این نفی معتقد مشرکان است که شیاطین را شریک خدا میدانند و بجهت این عبادت ایشان میکنند
ویوم یقول و یاد کن آن روز را که گوید خدای [illegible] مر مشرکان را که برای شفاعت خود یا بجهت دفع
عذاب میخواندند نادوا شرکائی الذین زعمتم شریکان مرا که گمان بردید که ایشان انبازان
منند مراد جمیع معبودان باطلند یا ابلیس و ذریه او فدعوهم پس بخوانند ایشان را یا ابلیس و اتباع او را و
استغاثه کنند فلم یستجیبوا لهم پس اجابت نکنند مر ایشان را و بفریاد نرسند وجعلنا بینهم و گردانیم میان کفار و
ایشان موبقا جای هلاک یعنی مهلکه و وادی از وادیهای دوزخ که موضع هلاک عظیم باشد جمع کنیم و در آن
معذب سازیم و یا معنی آنست که ما فرقی پیدا کنیم میان کفار و میان معبودان ایشان که ملائکه و مسیح و عزیر باشند
که ایشان را به بهشت در آریم و ایشان را در دوزخ هلاک گردانیم و میان مطیع اهل حق و اهل ضلال جدایی افکنیم
یا آنکه اهل ضلال را در موبق که وادی [illegible] است در دوزخ در آریم و اهل حق را به بهشت رسانیم [illegible]
وادی است در جهنم [illegible] ورأی المجرمون و ببینند مشرکان النار آتش دوزخ را [illegible]
از جهت [illegible] فظنوا پس دانند انهم مواقعوها که ایشان افتادگان‌اند در آنجا ولم یجدوا
عنها و نیابند از آن آتش مصرفا مکانی که بازگردند از آن [illegible] نیابند جهت آنکه از همه جوانب احاطه کرده باشد
بدیشان ولقد صرفنا و بدرستی که ما بیان کردیم فی هذا القرآن درین قرآن للناس برای مردمان من کل
مثل از هر مثلی که بدان محتاج‌اند از قصص گذشتگان که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت [illegible]
اند تا بدیشان متنبه شود و حکیم [illegible] گفته که حق تعالی بعض فضل عظیم در کتاب کریم آنچه [illegible]
میباید وکان الانسان اکثر شیء جدلا و هست آدمی از همه مخلوقات جدال کننده تر و خصومت او در کار
حق [illegible] ابن عباس فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال میکرد و ابی بن خلف که در امر بعث و حشر
خصومت میکرد و یا مراد مطلق اهل جدال و عناد وما منع الناس و منع نکرد اهل مکه را [illegible] ان یؤمنوا از آنکه

بگروند و تصدیق کنند اذ جاءهم الهدی وقتی که آمد بدیشان راه نماینده یعنی که محمد است یا قرآن ویستغفروا ربهم
وشفیع نمود ایشان را ان اگر استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود و از ایمان بوی الا ان تاتیهم
مگر انتظار آنکه بیاید بدیشان سنة الاولین عادت خدای در هلاک کردن پیشینیان در دنیا او یاتیهم العذاب
یا بیاید بدیشان عذاب آخرت قبلا روی باروی معاینه وما نرسل المرسلین ونفرستادیم فرستادگان را الا مبشرین
مگر رسالتی که مژده دهندگان بودند اهل ایمان را بنوال دایمی ومنذرین و بیم کنندگان منکران را از نکال سرمدی
ویجادل الذین کفروا و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بالباطل به بیهوده که آن اقتراح معجزاتست بعد از ظهور آن یا
سحر و شعر و کهانت نسبت دادن لیدحضوا به تا زایل کنند از معرفت و باطل سازند بآن جدال الحق سخن خود درست را
که قرآنست یا دین قویم محمدی یعنی غرض ایشان از جدال آنست که حق را بپوشانند و باطل را اشکارا سازند و اگر چه بران قادر
نباشند واتخذوا آیاتی و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا وما انذروا و آنچه بدان بیم کرده شده اند
از ان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید خود را گرفتند هزوا افسوس کرده شده ومن اظلم و کیست
ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه به آیتهای پروردگار او که قرآنست فاعرض عنها
پس روی گردانید از آن و قبول نکند ونسی و فراموش کند و بخاطر نیاورد ما قدمت یداه عاقبت آنچه
از پیش فرستاده است هر دو دست او از کفر و معاصی یعنی همچنانکه کسی چیزی را فراموش کند و بخاطر نیاورد در آن
تفکر نکند و در عواقب آن اندیشه ننماید انا جعلنا بدرستیکه ما نهاده ایم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة ان
یفقهوه پوششها بجهت آنکه در نیابند قرآن را و یا بجهت کراهت آنکه دریابند وفی آذانهم و نهاده ایم بر گوشهای ایشان
وقرا گرانی تا نشنوند چنانچه حق شنیدن آنست یعنی فرط عناد و جحود ایشان بنهایتی رسیده که گویا دلهای ایشان
از دریافتن حق و گوشهای ایشان از شنیدن آن باز داشته ایم و مزید تبیین این معنی در آیه ختم الله علی قلوبهم
که در اوایل سورة البقره گذشت مسطور گشت وان تدعهم و اگر خوانی تو ایشان را الی الهدی بجهت ثبات
بر ایمان و قرآن فلن یهتدوا پس راه نیابند اذا آن هنگام که دعوت کنی یعنی بدعوت تو راه نیابند ابدا
هرگز مراد کفار معاندند که از فرط عناد و عاقبت جحود ایمان نیاورند وربک الغفور و پروردگار تو خداوند
مغفرتست و عیب پوش ذو الرحمة خداوند بخشش و کثرت فضل و رحمت خود در عذاب ایشان تعجیل نمیکند لو
یؤاخذهم اگر بگیرد خدای ایشان را یعنی کافران را بما کسبوا بانچه کرده اند از گناهان که شرکست و تکذیب پیغمبر
و مهلت ایشان ندهد لعجل هرآینه بشتابد لهم العذاب برای ایشان عذاب را در دنیا بجهت افراط ایشان
در شرک و عداوت رسول ولیکن در تعجیل نمیفرماید بل لهم بلکه مشرکان راست موعد وعده یا زمان وعده که
روز بدرست یا روز قیامت که چون آن وعده در آید لن یجدوا من دونه موئلا نیابند بجز از خدای موئلا
پناهی و گریزگاهی که بآن بازگشت کنند وتلک القری و آن دهها که قصه آن بر تو خوانده ایم یعنی حجر و احقاف
و [illegible] و موتفکات و امثال آن اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آنرا لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بر خود

بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی وجعلنا هلاک کردیم [illegible] و مقرر گردانیدیم لمهلکهم برای هلاک ایشان
موعدا [illegible] از شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند و بتاخیر عذاب مغرور میشوند [illegible] ابراهیم در تفسیر خود آورده که چون حضرت
رسالت صلعم قصه اصحاب کهف را برای قریش بیان کرد ایشان گفتند ما را خبر ده از آن عالمی که حق تعالی موسی را امر کرد که تابع
او شود و در انچه کند و فرماید و برای ما بیان این قصه کن جبرئیل فرود آمد و قصه موسی و خضر علیهما السلام را بطریقی که [illegible]
درین سوره مسطور است بران حضرت نازل ساخت و مجمل این قصه بر نهجی است که چون موسی بعد از هلاک شدن فرعون
و قبطیان بنی اسرائیل را جمع کرد و خطبه فصیح و بلیغ ادا فرمود بر وجهی که فغان از ایشان برآمد و چون در ادای کلمات
و در معانی آن متحیر شدند و آن از غرق شدن دشمنان ایشان و نجات ایشان و تفضیل ایشان بر سایر مردمان آن
زمان و اعطای توریة و غیر آن مر ایشان در ادای کلام حضرت موسی مشغول شده در حقایق معانی آن متحیر [illegible] علیه السلام فرمود
نمیدانم اما در خاطرش گذشت که در روی زمین از من عالمتری نخواهد بود و گویند که [illegible] اظهار [illegible] نمود [illegible]
ترا از خود در روی زمین [illegible] فی الحال جبرئیل فرود آمد و گفت حق تعالی سلام میرساند و میفرماید که چرا نگفتی که خدا داناتر است [illegible]
از من باشد یا نه حضرت موسی روی بمناجات آورده گفت خداوندا بر روی زمین از من [illegible] عالم تر هست خطاب آمد که بلی
بندگان دارم که از تو عالم ترند یکی از آنها خضر است که او را بعلم خاص اختصاص داده ام و خضر در ایام فریدون بوده و مقدمه
لشکر ذو القرنین و در ایام موسی در مجمع البحرین [illegible] گفت بار خدایا او را کجا یابم ندا رسید که در مجمع
البحرین صخره ایست که چون ماهی بریان کرده که در سفره داشته باشی بران نهی زنده شود و براه دریا روانه شود تو در عقب آن
ماهی روان شو که آن ماهی ترا بان بنده میرساند گویند که حق تعالی فرمود ماهی بریان کرده را زاد و مصاحب خود ده
هر جا که آن ماهی را فراموش کنی خضر آنجا باشد پس موسی یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف را که یکی از خواص او بود رفیق
ساخته تهیه اسباب سفر فرمود و روی براه آورد واذ قال موسی و یاد کن محمد چون گفت موسی لفتاه مر خادم خود را
یعنی یوشع لا ابرح همیشه خواهم رفت در طلب خضر حتی ابلغ مجمع البحرین تا برسم بمجمع البحرین که مکان اوست و آن
موضعیست که دریای فارس و دریای روم بهم پیوسته در جانب مشرق و گویند آن موضع افریقیه است و نزد بعضی [illegible]
بحرین موسی و خضرند چه موسی را علم ظاهر بود و خضر را علم باطن القصه موسی گفت که میروم تا برسم [illegible]
او امضی حقبا یا میروم زمان دراز که هفتاد یا هشتاد سال باشد یعنی در سفر یا بخضر میرسم یا مدت مدید مسافرت میکنم
مراد آنست که هیچ وجه روی ازین سفر بر نمی تابم دست از طلب ندارم تا کام من برآید پس گفت ای یوشع [illegible]
در طلب این بنده صالح یوشع فرمود [illegible] با تو موافقم و مرافقت را غنیمت میدانم [illegible]
باشد پس یوشع [illegible] ماهی بریان بر داشته باتفاق موسی روان شدند فلما بلغا پس چون رسیدند مجمع بینهما بجمعی که میان
هر دو دریاست آنجا صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند موسی در خواب رفت و یوشع در چشمه حیوة وضو ساخت و قطره از آب
وضوی وی بر آن ماهی بچکید فی الحال زنده شد و [illegible] دریا نهاد و یوشع متحیر گشت و موسی از خواب درآمد [illegible] حال ماهی
ننمود و روی براه نهاد [illegible] تعجیل سفر نسیا حوتهما فراموش کردند ماهی خود را یعنی موسی [illegible] طلب ماهی کرد و یوشع [illegible]

میرسد که حال این شد که با موسی ع بگوید که ماهی زنده شد و روی بدریا نهاد و گویند اسناد نسیان بهر دو بر سبیل مجاز
است چه ماهی در توشه یوشع بود و او حامل آن بود نه موسی از آنچه که ماهی زاد هر دو بود نسبت نسیان بهر دو داد و نزد
اکثر او نسیان ترک است یعنی واگذاشتند موسی و یوشع ماهی را و گویند ماهی از ایشان گم شده هر چند جستند نیافتند
بعضی گفته‌اند که … فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس فرو گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا مثل سردابه که در آن رفت
هر جا که ماهی بر آن میرفت آب در بالای او مرتفع میشد و زمین خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که درگذشتند
از مجمع البحرین و از روز و آن شب برفتند تا روز دیگر چاشتگاه قَالَ گفت موسی لِفَتَاهُ مر جوانمرد خود را یعنی یوشع
که وقت چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم و وی چاشت … بسیار گرسنه شده ایم لَقَدْ لَقِينَا
دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا از این سفر که کردیم نَصَبًا رنج و سختی چون یوشع سفره پیش آورد قصه ماهی یاد وی آمد قَالَ أَرَأَيْتَ
گفت خبرداری إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ پس بدرستی که من
فراموش کردم ماهی را و انتظار طعام موجب شد که ترا اعلام نمایم این کلام حرکت بر کنار نسیان از جانب یوشع بود و موسی نسبت
آن بهر دو مجاز باشد چون گذشت از قصه یوشع تمامی قصه یاد کرد گفت و بعد از آن گفت بر سبیل اعتذار وَمَا أَنْسَانِيهُ
و فراموش نکردانید بر من ذکر ماهی را إِلَّا الشَّيْطَانُ مگر شیطان که مرا غافل ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ از آنکه یاد دهم ترا از حال
ماهی وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ و گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا راه عجب که هر جا که میرفت راه فراخ میشد از بالا …
و زمین دریا خشک میشد و چنانکه شیطان قصه ماهی را از یاد من برد این همه تعب و مشقت کشیدیم و فکر طعام دیگر کردیم قَالَ
گفت موسی به یوشع ذَٰلِكَ آن ماهی و قصه وی مَا كُنَّا نَبْغِ آن چیزی بود که ما بودیم که می طلبیدیم چه حق تعالی بمن وحی
کرده بود که آن ماهی را راه نما خواهد بود بدان کسی که می طلبیم فَارْتَدَّا پس بازگشتند عَلَىٰ آثَارِهِمَا بر نشانهای قدم خود
قَصَصًا از پی رفتن رسیدند موسی و یوشع که ماهی بر سنگ در آمده بود و ماهی دیدند کشاده و خشک بدان در آمده
فَوَجَدَا پس یافتند عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بنده‌ای را از بندگان ما که بعضی علامت خود آتَيْنَاهُ دادیم او را رَحْمَةً
مِنْ عِنْدِنَا بخششی از نزد خود و آن وحیست و نبوت و طول عمر چه او تا نفخ صور زنده خواهد بود و … اکرام
کرده با خضر روی براه می‌آورد وَعَلَّمْنَاهُ و آموختیم او را مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا از نزد خود علمی خاص که …
نمیدانند الا بتعلیم ما و آن علم است بغیبیات و از حضرت صادق علیه الصلوة والسلام مرویست که نزد خضر علمی بود که در توریة
نبود و حضرت موسی را گمان می‌بود که جمیع علوم در توریة باشد از ذو النون مصری منقولست که علم لدنی علمیست که غایت
و … هر یک و علم چنین بکسب حاصل نمیشود و لهذا در کشف الاسرار آورده که … و این محققت که …
سخن گوید و بدانکه اسم خضر … بن ملکان است و خضر لقبش است و هر جا که می‌نشست زمین سبز میگشت و از تجا نقلست که چون
نماز گذارد دید پیراهن او یکبار سبز گشت آورده اند که چون موسی و یوشع بمکان خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده
و جامه بخود در کشیده حضرت موسی بر وی سلام کرد و خضر از روی خود جامه بیرون کرد و جواب داد و گفت و علیکم السلام
من … نبی بنی اسرائیل که حق تعالی فرمود که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم … گفته که موسی خضر را دید بر سجاده سبزی …

آب رسیده و بالای آن نشسته بر وی سلام کرد و … گفت علیک السلام یا نبی بنی اسرائیل موسی گفت که
دانستی که من رسول بنی اسرائیلم گفت آنکس که ترا بمن نمود … احوال ترا … علیه السلام … پس نشستند و سخن
در پیوستند مرغی بیامد و منقار در آب زد و قطره برداشت و … خضر موسی را گفت دانی
این چه رمز است گفت تو بیان کن گفت علم بنی اسرائیل عاجز شد و علم بنی اسرائیل در علم تو و تو در علم من و علم من
تو در جمله عالمیان نسبت بعلم الهی همچنین این قطره که این مرغ از این دریا برداشت و در پیش خود …
خبر هست که از امام موسی صلوات الله علیه پرسیدند که خضر عالمتر است یا تو فرمود که خضر از موسی …
و جواب نداشت که هر دو … حاضر آمدندی و از من پرسیدندی جواب …
از ایشان پرسیدی جواب ندانستندی … .... بیرون …
بود القصه بعد از ملاقات موسی خضر قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت با وی موسی که هَلْ أَتَّبِعُكَ آیا پیروی کنم
ترا عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ بشرط آنکه بیاموزی مرا مِمَّا عُلِّمْتَ از آنچه ترا آموخته‌اند
رُشْدًا علمی که سبب رشد باشد و اصابت خیر و علمیست که مافوق علم ظاهری باشد که انبیا را
از اصول و فروع شریعت قَالَ گفت خضر در جواب موسی که إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ بدرستی که تو هرگز نتوانی
مَعِيَ صَبْرًا با من صبر شکیبایی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانم کردن گفت چنانکه تو پیغمبری و حکم تو
بر ظاهر است شاید که از من علمی صادر شود که در ظاهر منکر … و وجه حکمت …
صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه صبر کنی عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بر آن چیزی که احاطه نکرده …
خُبْرًا از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد قَالَ سَتَجِدُنِي گفت موسی زود باشد که یابی
إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خدای خواهد صَابِرًا صبر کننده بر آنچه مشاهده کنم وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا و نافرمانی نکنم مر ترا …
در هیچ کاری … و عده … صعوبت … خلاف … صعوبت
قَالَ گفت خضر که ای موسی فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي پس اگر پیروی کنی مرا فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ
پس مپرس مرا از چیزی که منکر باشد و وجه آن ندانی افتتاح بسوال مکن حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ تا من احداث
کنم … برای تو مِنْهُ از آن چیز ذِكْرًا … یعنی بابتدا حدوث بیان و کشف حکمت آن
از من باشد بدون سبقت سوال از موسی قبول فرمود پس هر دو روبراه آوردند و یوشع بر عقب ایشان میرفت …
فَانْطَلَقَا پس روان شدند بر ساحل دریا رسیدند کشتی و از اهل آن استیذان نشستن نمودند ملاحان اول
راضی نشدند و در آخر خضر را شناخته تعظیم تمام ایشان را بکشتی در آوردند حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا چون برنشستند فِي السَّفِينَةِ
روان کشتی و میان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و … سوراخ کرد و کشتی را … لوح از
الواح او برکند … خضر کشتی را سوراخ کرد و موسی … اصلاح کرد …
قَالَ أَخَرَقْتَهَا گفت آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آب …

که در آن در آید و دخول آب موجب غرق شدن کشتی است لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا امرا چیزی شگفت
و شنیع و بر دل گران قال الم اقل گفت خضر آیا نگفتم ترا انک لن تستطیع معی نتوانی با من صبرا شکیبایی
کردن آورده اند که حضرت موسی ع نگاه کرد دید که آب از آنجا که وی شکسته بود در کشتی نمی آمد بدانست که آن معجزه
است و بر آن اصلاح کردن عذر خواسته قال گفت موسی لا تؤاخذنی مؤاخذه مکن با من بما نسیت بآنچه فراموش کردم
نسیان بمعنی ترک است چنانکه گذشت از ابن عباس مرویست که رسول خدای صلعم فرمود که حضرت موسی ع گفت
یعنی عتاب مکن بمن بآنچه ترک کردم از عهد تو در نوبت اول و لا ترهقنی و تکلیف
در رسان مرا من امری عسرا از کار من عسری از روی دشواری یعنی سخت گیری مکن و با تیمقدار با من
باین مرتبه مضایقه و تنگ گیری منمای و در تفسیر [illegible] الانبیا آورده که وی توانستی بود که نسیان در اینجا بمعنی خود باشد زیرا
که نسیانی که بر انبیا جایز نیست در سائر چیزیست که تعلق بامور شرعیه و شریعت باشد نه مطلق و بهر تقدیر پیغمبر باید که خضر قبول
معذرت او کرده از سفینه بیرون آمدند فانطلقا پس برفتند تا بدهی رسیدند و در بیرون آن ده جمعی از پسران
بازی میکردند و در آن میان پسری بود زیبا صورت خنده قامت سبز خط نام او خشنود یا خشنواد و نام پدر او سلاس
و نام مادرش شاهویه موسی و خضر ع از آنجا سیر میکردند حتی اذا لقیا غلاما تا چون رسیدند به پسری که مذکور شد خضر او را
از میان جمع بیرون طلبیده در پس دیواری برد فقتله پس بکشت او را بیچ یا بگلو گرفتن قال گفت موسی اقتلت
نفسا زکیة آیا کشتی نفسی پاک را از گناه بغیر نفس بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی ظاهر بعمل و پاک بود از قتل بغیر حق پس چگونه
او را کشتی لقد جئت هر آینه آوردی شیئا نکرا چیزی ناپسندیده و ظاهر القبح در شریعت از ضحاک نقلست که وی بالغ بود
و مادر و پدر از وی در رنج بودند و نزد کلبی جوانی بود با قوت که راه زدی و مال را نزد مادر و پدر آوردی و ایشان
سوگند خوردندی که وی نکرده و ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت میکرد که آن پسر نابالغ بود و کافر و بروایة
ابن عباس نابالغ بود و بنابرین جواب آنست که با خلاف خضر او را بفرمان خدای کشت و هیچ فرقی نیست که حق تعالی کشتن
را فرماید که ملک الموت کشد یا پیغمبر امر کند پس آن محض حکمت و مصلحت باشد قال گفت خضر ع که الم اقل لک آیا من نگفتم ترا
در اول مصاحبت که انک بدرستی که تو لن تستطیع قوت نداری و نتوانی معی با من و بر فعلهای من صبرا شکیبایی
ورزیدن قال گفت موسی ان سالتک اگر سوال کنم ترا عن شیء از چیزی که از تو صادر شود مثل این افعال
منکره بعدها بعد از این کرت فلا تصاحبنی پس مصاحبت مکن با من قد بلغت بدرستی که رسیده باشی من لدنی
عذرا از نزدیک من بعذری یعنی ترک مصاحبت تو بجهت من بوده باشد و در آن معذور باشی و در حدیث آمده که
پیغمبر گفت که خدای رحمت کند بر برادرم موسی که از شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ کردی
هر آینه چیزهای عجیب و غریب تر ازین دیدی فانطلقا پس برگذشتند و رفتند حتی اذا اتیا تا چون در آمدند اهل قریة
باهل دهی که نام آن انطاکیه بود و اهل و چون شب شدی دروازه دربستندی و از برای هیچکس نگشادندی استطعما
طلب طعام کردند اهلها از اهل آن ده و را و گفتند اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه ایم چون ما را در ده راه ندادید بار طعام

نصف
الجزو السادس

جوابی نشنید فابوا پس باز زدند اهل آن ده و نماز شام بود که موسی و خضر بآن ده رسیدند و خواستند که بده در آیند کس ده نگشود
ان یضیفوهما از آنکه مهمانی کنند ایشان را و ایشان گرسنه بر بیرون ده بودند و بامداد سر براه کردند فوجدا فیها پس یافتند
در نواحی ده جدارا دیواری مایل شده و بیکطرف که یرید میخواست که آن دیوار یعنی مشرف بود و نزدیک بآن بود
ان ینقض که بیفتد و در گرود فاقامه پس خضر راست کرد آن را باین وجه که امید آن را بسنگ و گل مستحکم ساخت
و بروایة ابن عباس آن را بدو دست بشکست و باز بساخت و از وهب نقلست که درازی آن دیوار صد گز بود و چون موسی دید
دیوار را خضر راست کرد قال گفت اهل آن ده ما را جای نداوند و طعام نیز نفرستادند پس چه جهت دیوار ایشان را راست
کردی لو شئت اگر میخواستی لاتخذت علیه هر آینه فرا میگرفتی بر تعمیر آن دیوار اجرا مزدی تا بآن طعامی میخریدیم
و سد جوع خود میکردیم قال گفت خضر هذا فراق بینی و بینک اینست جدایی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر بعد
سیم چیزی بپرسم با من صحبت مدار حالی وقت فراق رسید مرویست که از حضرت موسی ع پرسیدند که از سختیهای دنیا از رنج
فرعون و غیر آن کدام بر تو دشوارتر بود گفت آنکه خضر گفت هذا فراق بینی و بینک سانبئک زود باشد که آگاه سازم ترا
موسی بتاویل ما لم تستطع بتفسیر آنچه توانستی علیه صبرا بر آن صبر شکیبایی نمودن و از جهت ظاهر بر آن انکار کردی و از
باطن بیخبر بودی اما السفینة اما آن کشتی فکانت لمساکین پس بود مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیچاره از کار و امانده
و پنج دیگر قادر آن که بجهت تحصیل معیشت یعملون فی البحر کار میکردند در دریا فاردت پس خواستم بحکم خدای ان اعیبها
آنکه او را معیوب سازم و عیبناک گردانم و کان وراءهم و هست در پیش روی ایشان یا در عقب ایشان ملک
پادشاهی کافر او را جلندی می گفتند یاخذ کل سفینة میگیرد هر کشتی درست که هست غصبا بغصب یعنی از کشتی مالکان
بستم باز می ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند و اما الغلام و اما آن
پسر کشته شده فکان ابواه پس بود پدر و مادر او مومنین گرویدگان فخشینا پس ترسیدم یعنی بجهت الهام خدای
کراهت داشتم یا دانسته ام بالهام او سبحانه ان یرهقهما آنکه در رساند بدیشان طغیانا سرکشی و ناپاکی و کفرا
و کفران نعمت یعنی فرط کفر او در رساند بجهت مهربانی که والدین را بر ولد هست و آن در ساختن موجب کفر و طغیان
ایشان شود فاردنا پس خواستیم ان یبدلهما آنکه بدل دهد ایشان را ربهما پروردگار ایشان خیرا منه
فرزندی بهتر از وی زکوة از روی طهارت دینی یعنی از لوث گناه و اخلاق بد پاک باشد
و اقرب رحما و نزدیکتر از روی بخشایش و مهربانی به پدر و مادر از ابن عباس روایتست که حق تعالی
بعوض آن پسر ایشان را دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود در آورد و هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمد و در
[illegible] کمان آنست که در وجود آمد پدرش و مادرش خرم شدند و چون او را کشت غمگین گشتند و اگر بماندی ایشان را
هلاک کردی پس بنده باید که بقضای خدای راضی شود که آنچه قضا کند بهتر باشد اگرچه بنده آن را کاره باشد و اما
الجدار و اما این دیوار که راست کردم فکان لغلامین یتیمین پس بود برای دو کودک یتیم نام یکی اصرم و دیگری صریم
و ایشان بودند فی المدینة در شهر مذکور و کان تحته و هست در زیر دیوار کنز لهما گنجی برای ایشان و [illegible]

بنهادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی وکان ابوهما صالحا و بود پدر ایشان مردی شایسته نام او کاشح
و گفته‌اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بود حق تعالی بجهت صلاح آن پدر بمحافظت آن گنج فرمود فاراد
ربک پس خواست آفریدگار تو ان یبلغا اشدهما که برسند بتمام قوت کمال رسند خود و یستخرجا و بیرون آورند
کنزهما گنج خود را از زیر دیوار رحمة من ربک بجهت بخشش از پروردگار تو و ما فعلته و نکردم انچه تو دیدی عن امری
از رای خود بفرمان حق تعالی کردم ابوذر از حضرت پیغمبر روایت کرده که آن صحیفه طلا و نقره بود و بروایت ابن عباس
و سعید جبیر صحیفه بود از علوم [illegible] و از حضرت امام جعفر صادق روایت که لوحی بود از زر بر وی نوشته عجب از آنکه
اگر بقضا خدا ایمان دارد چرا غم میخورد و عجب از آنکه بی‌ثباتی دنیا می‌بیند و تقلب و تغیر آن را میشناسد چگونه دل بر آن
می‌نهد و عجب از آنکه مرگ را یقین میداند چگونه شادمانی میکند و در آخر آن نوشته بود لا اله الا الله محمد
رسول الله ص و از حضرت رسالت منقولست که حق تعالی بصلاح مرد مومن اصلاح فرزند و فرزندان او و همسایگان
او و همسایه او میکند القصه حضرت خضر [illegible] و دیگر قضایای مشکل بحضرت موسی گفت ذلک اینکه مذکور شد از تاویل و تفسیر
امور متعلقه تاویل ما لم تسطع حقیقت آنچیزیست که نتوانستی علیه صبرا بر آن صبر کردن بجهت آنکه در ظاهر شرع منکر بود
پس موسی خضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند و هر یک سوی منزل خود رفتند قبل ازین مذکور شد که کفار بتعلیم یهود
سه سوال از حضرت پیغمبر ص کردند یکی کیفیت روح و دیگری قصه اصحاب کهف و این هر دو مذکور شد و سوم قصه ذو القرنین
و آن اینست که و یسئلونک و می‌پرسند ترا مشرکان بامتحان یهود عن ذی القرنین از قصه ذو القرنین یعنی
اسکندر رومی که بانی اسکندریه بود و او پادشاه شرق و غرب بود و بدین جهة او را ذو القرنین گفتند که بطرف شرق
و مغرب طواف کرد و قرن بمعنی طرف هست و یا در زمان او دو قرن از مردمان گذشتند یا تاج او دو شاخ و یا دست
و رکاب حرب میکرد و یا کریم الطرفین بوده یعنی از جانب پدر و مادر اصیل بوده و یا علم ظاهر و باطن را جمع کرده بود
و یا دو گیسوی بافته داشت از دو جانب سر و نزد مرد لایق آنست که او در خواب دید که گیسوها و آفتاب را احاطه کرده بود
و یا دو گیسوی بافته داشت از دو جانب مرویست که او در خواب دید که گیسوها و آفتاب را احاطه کرده بود
تا و تاویل آن باین کردند که او پادشاه مشرق و مغرب گردد و در نبوت او خلاف کرده‌اند که از حضرت امیر المومنین ع
علیه الصلوة والسلام پرسیدند که ذو القرنین پیغمبر بود یا پادشاه فرمود نه پادشاهی بود که بحکم الهی راه اشاره میکرد و حق تعالی نیز
مصالح دنیوی و اخروی او را [illegible] گفت فرشته‌ای و از زر بود یا از نقره فرمود ازین هیچکدام نبود دعوه کرد قوم خود را بسوی
خدا ایشان بر سر ش [illegible] ضربه کردند وی ازانجا جلای وطن کرد و بعد از مدتی بیامد و دعوت کرد جانب دیگر سر او را
بشمشیر جراحت رسانیدند و بجهت این وی را ذو القرنین گفته و فرمود که فیکم مثله و در میان شما مثل اوست مراد نفس نفیس
خود اوست و بروایتی مجاهد هم پیغمبر بود و هم پادشاه و بر هر تقدیر حق تعالی میفرماید که قل بگوی ای محمد ساتلوا علیکم
زود باشد که بخوانم بر شما منه ذکرا از ذو القرنین خبر انا مکنا له و بدرستی که ما قوت و اقتدار دادیم مر او را
بسیار تمام فی الارض در زمین و آتیناه و عطا کردیم او را من کل شیء از هر چیزی که خلق بدان محتاج بود و دانا

ازانجه

از انجه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و جنگ با اعدا و ما دادیم او را از هر چیزی که میخواست سببا دست آویزی که
بدان سبب فرا رسان خبر سیر میشد از علم و قدرت آلات او ورده‌اند که حق تعالی نور و ظلمت مسخر او گردانیده و از حضرت
امیر المومنین ع منقولست که ابر باد و فرمان او کرده آبر او سوار شده هر جا که میخواست میرفت و در سیر کردن شب و روز
برو مساوی بود چه حق تعالی نوری بوی داده بود که بدرخشندگی آن راه میرفت و بوحی او سحابه و لوحهای عظیم
بر روی دریای ساخت و گذر میکرد و تمکین او در زمین عبارت ازینست روزی از روم بیرون
آمد و مصر اسکندریه ساخت و با عملیان حرب کرد و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فاتبع سببا پس از پی
رفت سبب و وسیله که با آن بمغرب تواند رفت بر آن سبب توسل جسته رفت حتی اذا بلغ تا چون رسید
مغرب الشمس بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وجدها یافت آفتاب را
العین که تغرب فرو میرفت فی عین حمئة در چشمه آب گرم ابوذر غفاری رحمة الله علیه روایت کرده که
من ردیف حضرت رسول ص بودم وقت فرو شد آفتاب گفت ای ابا ذر دانی که آفتاب در کجا فرو میرود
گفتم خدا و رسول بهتر میدانند گفت بچشمه گرم فرو میرود و بعد از آن فرمود که اگر نه آنست که خدای نگاه میدارد
آفتاب را هر آینه هر چه در زمین بودی از حرارت آفتاب بسوختی و بعض حمئة میخوانند یعنی چشمه آب تیره و لای
ناک مصحف ابن عباس روایت کرده که من نزد معاویه رفتم این آیه چنین میخواندند فی عین حامیة پس کعب الاحبار را
بخواندند و گفت آفتاب در کجا فرو میرود گفت در توریه یافته‌ام که در میان آب و گل سیاه فرو میرود و از ابو العالیه
روایتست که آفتاب در چشمه [illegible] جشم او [illegible] می‌نماید که آفتاب در چشمه
فرو میرود و بجهت شدت حرکت جانب شرق چنانچه آفتاب از جانب شرق میکنند و اگر
آفتاب از فلک خود بعضی سخن آنست که ذو القرنین آفتاب را بر طبق دید که گویا در آن چشمه فرو میرود
همچنانکه کسی که در دریاست می‌پندارد که آفتاب در دریا غروب میکند و از آن طلوع مینماید القصه چون ذو القرنین بانجا
رسید و جنس مردمان آنجا دید و وجد عندها و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قوما
گروهی که ایشان قومی بودند مذهب بت پرست سبز چشم و سرخ موی توانا و تنها در لباس ایشان پوست حیوانات بود
و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی قلنا گفتیم ما بطریق وحی یا بوجه الهام یا در خواب و یا الهام که
یا ذا القرنین ای ذو القرنین اما ان تعذب ایشان را عذاب کنی بقتل تا اگر ایمان نیاورند
و اما ان تتخذ و یا آنکه فرا میگیری فیهم در باب ایشان حسنا نیکوی از ارشاد و تعلیم شرایع دینیه
و انواع مواسات دنیویه اگر بگروند قال گفت ذو القرنین اما من ظلم اما کسی که ستم کند بر خود یعنی کفر خود
مقر باشد فسوف نعذبه پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی من و هر که با منست بکشیم او را در این عذاب دنیا
ثم یرد الی ربه پس باز گشته شود بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فیعذبه عذابا نکرا پس عذاب
کند خدا او را بعذاب سخت و اما من آمن و اما هر که بگرود و عمل

صالحا و عمل کند عمل شایسته یعنی بر مقتضای ایمان فله پس مر او راست در هر دو سرا جزاء الحسنی پاداش نیکو
در بهشت و بعضی قراء جزاء به نصب میخوانند و معنی آنکه مر او راست از روی پاداش مثوبت نیکو وسنقول له و
زود باشد که بگوییم مر او را من امرنا یسرا از فرمان خود آسان یعنی تکلیفی که باو کنیم فراخور طاقت او شود و گویند مقدم
او را مهمان کنیم و ... و گویند لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت و ایشان مضطر گشته زینهار خواستند
و ایمان آوردند ثم اتبع سببا پس در پی کرد سببی از آن اسباب یعنی طریقی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسک را
با خود برد و لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت از عقب داشت و بجانب جنوب متوجه شد و قوم
هویل را که در قطر او بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حتی اذا بلغ
تا چون رسید مطلع الشمس بجایی که بر آمدن آفتاب است یعنی موضع که مبدأ عمارت است از جانب مشرق وجدها
یافت آفتاب را که بوقت آفتاب برآمدن تطلع برمی آید و می تابد علی قوم
بر گروهی که لم نجعل لهم نکرده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان من دونها از پیش آفتاب در وقت طلوع
سترا پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب مانع باشد چه ایشان را هیچ پوششی نبود و زمین ایشان
در غایت نرمی و سستی بود چنانکه هیچ بنایی بر بالای آن نمی ایستاد و ابو بصیر از ابی عبدالله علیه الصلوة والسلام نقل کرده
که ایشان صنعت بنای را نمی دانستند و بر ساختن هیچ خانه وقوف نداشتند از خیمه پیوسته در آفتاب بسر می بردند و
گفته که چون آفتاب مرتفع شدی در سرداب ها رفتندی و چون آفتاب از سمت الراس بگردیدی بیرون می آمدند
و ماهی میگرفتند و با آفتاب بریان کرده میخوردندی و انهار از قوم سنگ گفتندی عمر بن مالک گفت مردی را دیدم که حدیث
میکرد و قومی بر او گرد آمده بودند چون آنجا رفتم میگفت من بزمین اقصای چین رسیدم مرا گفتند میان تو و مطلع آفتاب
بر آمدن یک روزه راه است مردی را از ایشان بمزد گرفتم و بآنجانب روان شدم گروهی را دیدم که گوشهای ایشان
بالای ایشان یک گوش را طاف کردندی و دیگری را بوقت خفتن بر خود افکندندی و این مرد که همراه من بود
زبان ایشان را میدانست ایشان را گفت که آمده ام تا آفتاب را ببینم که چگونه بر می آید در این سخن بودیم که آوازی
شنیدیم چون آواز سلسله آهن بیفتادم و از هیبت آن بیهوش شدم چون با خود آمدم ایشان مرا بروغن چرب
می نمودند و آفتاب را دیدم بر آن آب افتاده برنگ روغن زیت و کناره برنگ روغن زیت و کناره ...
دیدم چون دهن خیمه و چون آفتاب مرتفع شد مرا در سردابی بردند و چون آفتاب بگردید مرا بیرون آوردند
و خود بکناره دریا آمده ماهی میگرفتند و در آفتاب می افکندند تا بریان میشد و میخوردند القصه چون اسکندر با لشکر ظفر
پیکر بآن موضع رسید کذلک همچنان بود امر او با ایشان که با اهل مغرب بود یعنی لشکر ظلمت بر ایشان گماشت تا ایمان
آوردند پس از آنجا بجانب قطر ایسر روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان نیز همین
سلوک کرد که با قوم تاویل نموده بود وقد احطنا و بدرستی که ما احاطه کرده بودیم یعنی علم ما بآن رسیده بود
بما لدیه بآنچه نزد یکی او بود خبرا از روی آگاهی یعنی بجمیع لشکر و ادوات حرب و اسباب جهانگیری ذوالقرنین

و باطن او هم و عالم بودیم باسباب سیاست و کثرت لشکر و عدد و عدد او هر جا که رسید و که احاطه کرده بودیم
مگر علم خداوند لطیف خبیر ثم اتبع سببا پس اسکندر از آنجا در آمد بطریقی یعنی متابعت طریقی دیگر کرد که میان مشرق و مغرب
بود از جنوب تا شمال حتی اذا بلغ تا چون رسید در نهایت زمین ترک بین السدین میان دو کوه که از پس آنها
زمین یاجوج و ماجوج است وجد من دونهما یافت در پیش آن دو کوه قوما گروهی را با همت جلیل و شکلهای
غریب لا یکادون نزدیک نبودند که بجهت غرابت یفقهون قولا دریابند سخن را و کسی نیز از لشکر ذوالقرنین
سخن ایشان را در نمی یافت قالوا یا ذا القرنین گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذوالقرنین و یا بر سبیل استنباط
اعلام ذوالقرنین کردند که ان یاجوج و ماجوج بدرستی که قوم یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض تباه کنندگانند
در زمین هر گاه که از پس این کوهها بیرون آیند از گیاه و آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام نظام
میکشند و میخورند و اگر چهار پایان نیابند و میان از ایشان میخورند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح و گویند
یاجوج از ترک اند و ماجوج از جیل و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبریست و قد بعضی
بغایت دراز و در حدیث آمده که مثل ایشان مثل درخت ارز است و آن درختیست در ولایت شام طول آن صد و بیست
گز و طول و عرض ایشان مساویست و مثل ایشان آنکه از یک گوش فراش کنند و از دیگری لحاف سازند و شفیق بن عبدالله
روایت کرده که حضرت پیغمبر صلعم فرموده که ایشان هزار هزار امت اند که هیچ یک نمیرد تا که هزار فرزند نیابد که همه سلاح بر گیرند
کار سو پردازند و کار زار کنند و هیچ حیوانی نرسند مگر آنرا بدرند و هر کرا از ایشان بمیرد بخورند و چون در آخر الزمان خروج کنند مقدمه
ایشان در شام باشد و آخر ایشان در شهر ایشان جویهای مشرق و مغرب و دریای طبرستان بخورند القصه چون ساکنان آن
موضع شکایت یاجوج و ماجوج را عرض اسکندر کردند و گفتند یا ذوالقرنین اندیشه در باب دفع ایشان کن که هر گاه بیرون آیند و
چهار پایان ما را هلاک میکنند و جمیع غلات و فواکه و اشجار و نباتات ما را میخورند فهل نجعل لک خرجا پس آیا بگردانیم
یعنی مقرر سازیم برای تو خرجی و بیرون آریم از میان اموال خود مزدی علی ان تجعل بیننا بر شرط آنکه بکنی میان ما
وبینهم و میان ایشان سدا بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قال گفت اسکندر ما مکنی فیه ربی آنچه تمکین
و دست رس داده مرا فیه در آن خیر بهتر است از مزد که من از اموال شما و پادشاهی در کمال اقتدار حشمت
بمزد احتیاج ندارم فاعینونی بقوة پس یاری دهید بقوت تن ها یعنی بمردان توانا یا چیزی که بدان قوت
یابم در این کار از آلات و ادوات بنا چون سنگ و آهن و مس و غیره اگر توانید جمع کنید که بها و مزد آن برخیزد اجعل
بینکم تا بکنم میان شما وبینهم و میان ایشان ردما حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد
آورده که ذوالقرنین قبل از ساختن سد ببالای کوه بر آمد تا نظاره یاجوج و ماجوج کند چون در نگریست گروهی دید که هر دو
ایشان یک شبر بود و هر یک شکل و هیئتی دراز تر از آن و ایشان دندان و چنگال داشتند چون دندان و چنگال سباع و در اعضای
ایشان موی بسیار بود که بآن خود را می پوشیدند بی سلاح و اسباب کار زار و آواز ایشان چون آواز نعره شنیدن شان چون آواز
گرگ بسیار آمد و فرمود که آتونی بیارید برای من زبر الحدید قطعهای بزرگ آهن و عوض آن از من بستانید

منقولست که بفرمود تا خشتها از آهن ساختند پس حکم کرد تا میان آن دو کوه را چهار هزار قدم در طول و شصت و پنج گز در عرض
بکنند و به آب رسانیدند پس در زیر آن سنگ خاره نهادند و خشتهای آهنی بر بالای آن فرش کردند حتی اذا ساوی تا چون
مساوی شد یعنی فرش تمام بین الصدفین میان هر دو جانب کوه پس بفرمود که هیمه بسیار بر بالای آن ریختند و آتش در آن
وضع کردند قال انفخوا گفت دم را که بدمید در میان آهنها حتی اذا جعله نارا تا چون گردانید آن خشتهای آهنی را آتش
مانند آتش قال آتونی گفت بیارید بمن افرغ علیه تا بریزیم بر بالای این آهن گرم شده قطرا روی
گداخته بدین مضمون که بهر سوی فرش که آنگشت بر روی حل کرده میریختند و بر جمیع کوه دیوار صعود نمود و از تریغ
برآمد مانند کوهی یکپاره و هموار و مساوی فما اسطاعوا پس نتوانستند یأجوج و مأجوج ان یظهروه که بالا روند بر آن
سد بسبب بلندی و ملاست آن و ما استطاعوا و نتوانستند مر او را سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت آن قال گفت له نقبا
ذو القرنین بعد از ساختن آن هذا این سد و اقتدار من بر اتمام کردن آن رحمة من ربی بخششی است از پروردگار
من بر بندگان او چه آن مانع خروج یأجوج و مأجوج است فاذا جاء پس چون بیاید وعد ربی وقت وعده پروردگار من
جعله دکاء گرداند آنرا خورد و مرد وکان وعد ربی و هست وعده او یعنی آنچه گفته است حقا درست و راست
خروج این گروه از سد یکی از علامات قیامتست و در آخر سوره الانبیا ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی آورده اند
که ذو القرنین بعد از ساختن این سد و تسخیر آن نواحی روی بهیچ جانب زمین نهاد و سیر میفرمود و بلاد را مفتوح میساخت
و تسخیر میفرمود و مردم آنرا دعوت کرده و بدایه اسلام در ایشان میاورد تا بجمعی رسید مردمانی یافت نیکو سیرت و با عدل و داد
همه متفق یک کلمه و متحد در طریق حق و مؤتلف القلوب و متواضع و متبرا از افعال قبیحه شیطانی و منزه از اعمال کریه نفسانی
سرای ایشان بی در و مقابر ایشان بر در سرا و در شهرهای ایشان حاکمی و والی نبود ذو القرنین از ایشان متعجب ماند
و گفت شما چه قومید که من در اطراف عالم از شما عجیبتر قومی ندیدم مرا خبر دهید که چرا مقابر شما بر در سرا ساخته اند گفتند
مرگ را فراموش نکنیم گفت چرا سرای شما در ندارد گفتند از جهت آنکه در میان ما دزد نیست پرسید که چرا امیر و حاکم ندارید جواب دادند
که ما خود بر نفس خود دیدبان کاری نکنیم که بحاکم احتیاج افتد گفت چرا در میان شما درویش نیست گفتند زیرا که مال خود را بهمگنان قسمت کنیم
گفت چگونه که هیچ کس در میان شما از دیگری توانگرتر نیست گفتند چه آنکه هر که را کار را بطاعت الهی است پرسید چرا هرگز نخندید گفتند از آنکه ما می ترسیم
و پیوسته باستغفار مشغولیم گفت چرا غمگین نیستید گفتند زیرا که دل بر بلا نهاده ایم و خود را بر قضای الهی تسلیم کرده گفت پدران
شما هم بر این بود گفتند آری ما این سیرت از پدران خود فرا گرفته ایم که ایشان بر بیچارگان رحم کردندی و
محتاجان را مواسات نمودندی و با کسی که با ایشان بدی کردی در عوض آن نیکی کردندی و امانت نگاه داشتندی و نماز
گذاردندی و بعهد وفا کردندی لاجرم همیشه کار ایشان با صلاح بودی ابو رافع از ابو هریره روایت کند که حضرت رسالت صلعم
فرمود که هر روز صباح یأجوج و مأجوج بیایند و سد سکندر را بشکافند تا چندانکه روشنایی آفتاب ببینند چون شب در آید
گویند فردا بیاییم و این بنا را بشکافیم و بدان طرف رویم و ان شاء الله نگویند روز دیگر آن سد همچنان شده باشد که اول بود
تا یکبار اتفاق افتد که یکی از ایشان بگوید ان شاء الله فردا برویم و این بنا را بشکافیم و بدان طرف در آییم چون روز شود

همچنان تنگ باشد که داشته باشند پس سوراخ در آن کنند و در آن رخنه در آیند و اطراف عالم فرو گیرند چندانکه زمین را
مسخر شوند قصد آسمان نمایند و تیر بآسمان اندازند تیرهای ایشان خون آلوده بازگردد گویند خدای آسمان را کشتیم حق سبحانه و تعالی
کرمی بر ایشان گمارد تا ایشان را هلاک کند و باقی هلاک شوند و حسب گفت یأجوج و مأجوج همه زمین را مسخر کنند و بیت
المقدس که زمین موضع را نیابند و حق تعالی از خروج ایشان بعد از سد که ذو القرنین خبر میدهد که وترکنا بعضهم بگذاریم
و بگذاریم بعضی از ایشان یعنی یأجوج و مأجوج را یومئذ آن روز یعنی وقت خروج یموج فی بعض که ازدحام کنند و اضطراب کنند
و داخل شوند در بعضی دیگر و یا در روز قیامت همه اهل عالم میان وحشیان بر وجه اضطراب بعضی بر بعضی آمیخته شوند و نفخ
ونفخ فی الصور و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فجمعناهم پس جمع کنیم همه خلایق را جمعا جمع کردنی
برای حساب و جزا و در عرصه محشر صور مانند شاخ است که یک سر آن در دهن اسرافیل است و سر دیگر در زیر عرش و دور او
چهل هزار سرست در اقطار و جوانب عرش حضرت رسول صلعم فرمود در شب معراج اسرافیل را دیدم که یک پای خود نهاده
و پای دیگر برگرفته و چشم در زیر عرش کاشته منتظر است که در دمد و چون آن صور در دمد همه مردمان از قبر
برخیزند و بمحشر حاضر شوند وعرضنا جهنم و ظاهر گردانیم دوزخ را یومئذ آن روز للکافرین برای کافران
عرضا ظاهر کردنی که ببینند و هول ایشان بر هول افزاید الذین آن کافرانی که
کانت اعینهم هست چشمهای ایشان فی غطاء در پوششی از یاد کردن من یعنی از مشاهده آیات که باعث عن ذکری
یاد کردن منست و توحید و تعظیم مراد آنست که نظر میکنند در آیات دالّه بر وحدانیت من و تمجید و تنزیه من تا بسبب آن عارف
شوند و کانوا و بودند که لا یستطیعون سمعا نمی توانستند
شنیدن ذکر و کلام من یعنی بجهت فرط انکار و جحودی که داشتند تاب آن نداشتند که قرآن بشنوند مراد آنست که ایشان
از فرط عناد و جحودی که داشتند نظر در آیات خدا نمیکنند و آنرا بسمع قبول نمی شنوند پس گوییا بر چشمهای ایشان
پوشش هست و در گوشهای ایشان گرانی که بجهت آن نمیتوانند دید و نمیتوانند شنید افحسب الذین کفروا آیا می پندارند
آنانکه کافر شده اند ان یتخذوا عبادی که فرا گیرند بندگان مرا یعنی عیسی و عزیر و ملایکه را من دونی بجز من اولیاء
دوستان یعنی معبودان که نفع رسانند ایشان را و دفع ضرر کنند از ایشان مراد انکارست یعنی فرا گرفتن ایشان
بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را و بروایتی ابن عباس مراد بعباد شیاطین اند و اصنام انا اعتدنا بدرستی
که ما آماده کردیم دوزخ را للکافرین برای کافران نزلا منزلی و جایی و یا آن چیزی که برای نزول مهمانان
مهیا کنند این تهکمیست که ایشان را عذاب خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیزی محقر است قل هل ننبئکم بگو ای محمد
که آیا خبر کنیم شما را بالاخسرین اعمالا بزیانکارترین مردمان از روی کردار الذین آنان زیانکارترین مردمان ضل سعیهم
اند که گم کرده و ضایع گشت .... ضل سعیهم کوشش ایشان فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبان
که اکثر اوقات در دیرها بعبادات و صیام میگذرانند و بسبب کفر همه آن عملها و ایشان باطلست و هیچ ثوابی
بدان مرتب نمیشود و گویند مراد ازین طایفه خوارج اند ابو الطفیل روایت کند که علی رضی الله عنه را از حضرت امیر المؤمنین

و اسلام از این آیت پرسید فرمود اهل حروراء اند و بعد از آن او را گفت که تو و یاران تو از ایشان اند و حیانی بر ایشان
خود آورده که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم در تفسیر این آیت فرموده که مراد اهل کتاب اند که بپروردگار خود کافر شدند و بدعتها
در دین خود پیدا کردند و وضع کردند و عمل ایشان بجهت این نابود و ضایع شد و برای ثوابی نیافتند و اهل نهروان از
ایشان اند و مراد او بی جماعت کسانی اند که تعلق بهر چه میکنند و فقیر از راه باطل میداند و گمان میکنند که ... میکردند
بطلان آن عمل فرمود و هم یحسبون و ایشان می‌پندارند انهم یحسنون صنعا که ایشان نیکو میکنند صنعا کار را اولئک الذین کفروا
آن گروه که ذکر کرده شد ایشان آنانند که کافر شدند بآیات ربهم بآیات پروردگار خود که آیات قرآن است و دلایل توحید و نبوت
و لقائه و برسیدن بجزای او یعنی بعث و حشر که در آن جزای اعمال باشد فحبطت اعمالهم پس تباه شد فلا نقیم لهم
کارهای ایشان که در صورت نیکویی بود بجهت کفر بآن جزای خیر نخواهند یافت فلا نقیم لهم پس برپا نمی‌کنیم
کرو بر عملهای ایشان یوم القیمة روز رستخیز وزنا ترازویی که بدان سنجند آن عملها را چه آن عملها نابود گشته باشد
یا عملهای ایشان از کوههای ... هر چند بزرگ باشد در ترازو وزنی نباشد یا معنی آنست که ایشان را از وزنی نخواهیم
یعنی مقداری و قدری نخواهند داشت بلکه خوار و ذلیل خواهند بود ذلک آن ... که گفته شد از بطلان اعمال
جزاؤهم جهنم پاداش ایشان دوزخ است بما کفروا بسبب آنکه کافر شدند و اتخذوا و فرا گرفتند
آیاتی یا نشانهای کتاب مرا و رسلی و رسولان مرا هزوا ... افسوس کنند
بآخرت گروند و بعد از بیان حال کافران بیان حال مؤمنان میکند ان الذین آمنوا بدرستی آنکه گرویدند
و رسول ... و عملوا الصالحات و کردند کارهای پسندیده و شایسته کانت لهم هست ایشان را
جنات الفردوس بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار ... نزلا
پیشکشی در مهمانی آورده ... فردوس ... بعد از هر روزی ... دنیا
... ببیند ... حسن و جمال ... برای دوستان من و چنین ... دل
دوستان ... باشد ... فردوس ...
فردوس بلندترین درجهای بهشت است و در حدیث آمده که هر که از خدای طلب چیزی کنید از وی طلب فردوس کنید
عباده بن الصامت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که بهشت را صد درجه است میان هر دو درجه چندان
که از آسمان تا زمین بلندترین آن فردوس است و جویهای بهشت از آنجا آید و بالای آن عرش خداست و بهشتهای فردوس
چهار است ... نقره ... از الات و ادوات همه از نقره است و دو از طلا ...
همه از طلاست و از کعب الاحبار روایتست که از فردوس بلندتر جای بهشت ...
منکر ... خالدین فیها جاوید باشند در آن لا یبغون عنها حولا نمیخواهند از آن بهشتها ... گردیدن
یعنی طلب ... دیگر زیرا که همه مطالب و مرادات ایشان در آن مهیا باشد و هیچ موضعی از آن
خوشتر ... نیابند ... و بعد از وعده و وعید بیان علوم و حکم ...

منن

متنهای خود ... آیندگان ... که او ... در جنب علم و مصالح است ... قل لو کان البحر بگو اگر باشد
دریای محیط که ... رضت مدادا سیاهی لکلمات ربی برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معلومات
و مقدورات او یا معانی قرآن و آنچه وعده فرموده برای اهل ثواب و وعید نموده برای اهل عقاب لنفد البحر
هر آینه فانی گردد و تمام شود آب دریا چه آن جسم است و هر جسمی متناهی است پیش از آن ... قبل ان تنفد پیش از آنکه
تمام کلمات ربی معانی و علوم ... غیر متناهی است ... و شاهی کلمات ... نشود و لو جئنا
و اگر چه بیاریم بمثله مانند دریای محیط مددا ... از ابن عباس ... آیه
بوقتی نازل شد که یهود ... در کلام خود ... قل بگوی ای محمد
ومن یؤت الحکمة ...
... باشد و دیگر باره میخوانید که
میان این ... چگونه ... تعالی ...
آیه فرمود که علم او سبحانه نهایت ندارد ... در جنب علم الهی هیچ نماید قل بگو ای محمد انما
انا بشر جز این نیست که من آدمی ام مثلکم مانند شما و دعوی ... بکلمات الهی ... امتیاز من ... که
بواسطه جبرئیل یوحی الی وحی کرده میشود بمن انما الهکم جز این نیست که معبود شما الله واحد معبود یگانه است ... شریک
فمن کان یرجوا پس هر که امید میدارد لقاء ربه رسیدن را بجای پاداش پروردگار خود در روز رستخیز
پس باید که بکند عملا صالحا کاری شایسته پسندیده و ... او ... که عمل صالح متابعت ...
و سلوک در مناهج سنت او و ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت و بریدن از خلق و پیوستن بحق ... و روایت آن
... بحضرت رسالت معروض کرد که یا رسول الله من عملی برای خدا میکنم اما چون کسی بر آن مطلع شود خوشحال
حضرت فرمود که حق تعالی پاکیزه است و قبول نکند جز پاکیزه را پس قبول نمیفرماید عملی که غیری در آن شریک باشد حق تعالی
تصدیق ... فرمود که و لا یشرک و باید که بنده که عمل صالح کند شرک نیاورد بعبادة ربه
... احدا ... ریا ... شرک اصغر است ... در حدیث آمده که ...
... حضرت رسول ... شرک اصغر ... فرمود ... شرک ...
... شرک ... پوشیده ... در شب تاریک ... ریاست
... فرمود که ... ریا ... شرک باشد ... در حدیث قدسی آمده که من بی نیازترم
از شرک ... هر که عملی کند که غیری را شریک سازد ... من از وی بیزارم و آن عمل از آنکس ... باشد که ویرا شریک من کرده باشد
که امام علی بن موسی الرضا علیه السلم روزی نزد مأمون آمد دید غلام آب بر دست وی میریخت و او وضو میساخت فرمود که
غلام را از نزد خود دور کرد و خود متولی وضو شد شیخ ابن بابویه رضی الله عنه روایت کرده ...
از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم که هر که آیه قل انما انا بشر را در خوابگاه خود بخواند حق تعالی نوری از آن خلق فرماید
... و اگر در بیت الحرام بخواند ... تا بیت المقدس ... از حضرت ابو عبد الله علیه السلم روایتست که
... از سورة الکهف ... ساعتی که خواسته باشد ... تم جلد الاول ...

عدد اوراق

۲۷۹